بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَصَحْبِهِ اُولِي الْمَنْهَجِ الْاَعْدَلِ

امابعد گفت احقر خدمۂ احادیث نبویہ و متطفل حواشی آنحضرت علیہ راجی رحمت باری ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری کان اللہ لہ عوضا عن کل شئ و وقاہ عن شر کل حی کہ چون این فقیر را بعد حصول اجازت روایت از مشایخ حدیث توفیق الٰہی و تائید رسالت پناہی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف و اہل وی در مقام استقامت بنشاند خواست کہ کتاب برکت نصاب بلوغ المرام من ادلۃ الاحکام را کہ در کتب مختصرۂ احکام حدیثیہ بمزید شہرت و قبول ممتاز ست و بسمت غایت صحت و نقد سرفراز شرح کند و انچہ در کتب قوم دیدہ و آن بیشتر ست و ہر چہ بخاطر فاتر رسیدہ و آن کمتر ست ایراد نماید و بطالبان رساند جمعے از اہل علم کہ ہمت بر تعلم و تدریس وے گماشتہ اند و عذر عدم تیسر شروح آن درین دیار و روزگار پیش ساختہ فرمودند کہ اگر شرحی بزبان فارسی باشد و جامع روایت و درایت بود ہر اینہ نفع آن اعم و اشمل و فائدہ اش اتم و اکمل باشد لہٰذا در شرح بزبان فارسی شروع کرد و جادۂ اختصار پیمود تا شرح موافق مشروح باشد و الاجمال اطالت دران اگر رعایت طریقۂ شراح کردہ شود و از ہر تقریر و تظہیر بحث رود و بسیار ست اما نظر درینجا صرف بر حل مشکل و کشف معضل و تحقیق مقاصد کتاب و تبیین مسائل ابواب بر وجہ تنقیح و صواب با ذکر جرح و تعدیل رواۃ از کلام حفاظ ثقات و محدثین اثبات ست نہ بر ضبط اقوال کسان و آرای رجال و بسط کلام دران و معہذا در حد ذات خود کتابے لیس بفید و شرحی بس نفیس و سدید آمدہ و در افاضۂ احکام عبادات و معاملات و تہذیب خلق مغنی از حمل مجلدات کبار افتادہ نامش مسک الختام فی شرح بلوغ المرام نہادہ شد و کان ذلک فی سنۃ ست و ثمانین و مائتین و الف الہجریہ علی صاحبہا الصلوۃ و التحیۃ امیدوار از حضرت باری تمت کلمتہ و عمت نعمتہ آنست کہ امروز این خدمت را خالص از برای وجہ کریم خود گردانیدہ مثل مشروح مقبول بارگاہ خود سازد و فردا کاتب حروف را بحکم اَنِّیْ لَآ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْکُمْ از اجر کتابت و صرف وقت دران کہ داخل عبادت ست و کدام عبادت محروم نگرداند انہ علی ما یشاء قدیر و بالاجابۃ جدیر و سلسلۂ سند این کتاب از محرر سطور تا مصنف بسیزدہ واسطہ متصل ست و در ثبت مسطور و ترجمۂ حافظ مصنف یعنی حافظ امام شیخ الاسلام الثبت الحجۃ ہادی الناس الی المحجۃ خاتمۃ الحفاظ العالم الربانی شہاب الدین

دیباچه

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن الحجر الکنانی العسقلانی المصری الشافعی رضی الله عنه وارضاه وجعل الجنة نزله و ماواه در کتاب اتحاف النبلاء المتقین باحیار
مآثر الفقهاء المحدثین نوشته شده در اینجا باختصار حرفی چند قلمی میشود زیرا که قدر تصنیف از مصنف پیداست وگویا نسب کتاب و حسب انتساب ست پس توان دریافت
که تولدش سیزدهم شعبان سنه [illegible] وسبعین وسبعمائة در محروسه مصر اتفاق افتاد چهار ساله بود که والد بزرگوارش درگذشت چون پنج ساله شد بمکتب نشست
ذکا و سرعت طبع بسیار داشت یک سوره را در یکروز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم باسکندریه و قبرس و شام و حلب و رمله و بیت المقدس و حجاز سفر
ویمن شتافته و جمعی غفیر را از شیوخ وقت دریافته یکی از اوعیه علوم گردید مسموعات وی بیش از وصف و حصر ست جمله مرویات خود را در تالیفی فراهم کرده و مجمع مؤسس
نام نهاده همه آن شاهد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیاده بر یکصد و پنجاه کتاب ست وهمه مقبول و معتبر و از تألیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر زیرا که
تصنیف سیوطی اگرچه در عدد بیشتر ست اما تصانیف وی در کثرت فوائد و تحقیقات زوائد ابلغ و اکثر و ضبط و اتقان و عبور و عثور در علمش از علم سیوطی اتم و اوفر است
چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست از اینجاست که مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمت وی درین علوم و ترجیح دادند او را بر خود در استحضار این فنون از تصانیف او
اصابه فی معرفة الصحابه و اتحاف المهره باطراف العشره و لسان المیزان و تعجیل المنفعه فی رجال الاربعه و هدایة الرواة فی تخریج احادیث المصابیح و المشکوة و انباء الغمر
بابناء العمر و الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنه و تلخیص الحبیر فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و الاحتفال ببیان احوال الرجال و تهذیب التهذیب و مختصرش مسمی
بتقریب و نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر و التشویق الی وصول المهم من التعلیق و عمده تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری ست در ده مجلد
ضخیم و مقدمه[15] او مسمی بهدی الساری در یک مجلد کلان مشتمل بر جمله مقاصد شرح جز استنباط و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمه آن پانصد دینار سرخ
صرف نمود و در حیاتش بحدی شهرت و قبول گرفت که نسخه از آن بقیمت سه صد دینار رسید و ملوک اطراف آن را بالتماس و استکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
شوکانی را که قاضی القضاة صنعاء بود و بمرتبه اجتهاد رسیده گفتند شما هم شرحی بر بخاری بنویسید فرمود لا هجرة بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری
حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی ست در قرائت کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کرده اند از انجمله آنکه صحیح بخاری را در ده مجلس
ختم کرده و ابن ماجه را در چهار مجلس خوانده و معجم صغیر طبرانی را که یکنیم هزار حدیث دارد مع الاسناد بین الظهر و العصر تمام کرده و سنن کبیر نسائی را در ده مجلس
خوانده هر مجلس قریب چهار ساعت نجومی بود که در عرف هند ده دقیقه باشد و در دمشق بمدت اقامت خود که قریب دو نیم ماه بود صد مجلد کتب حدیث برای افاده مردم قرائت
کرد و شغل عبادت و تصنیف جز بدین اوقات نمی بود و هرگز خالی نمی نشست یکی از سه کار میکرد مطالعه یا تصنیف یا عبادت مردم و در دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
خصوصا این کتاب بلوغ المرام[16] که در تنقیح احادیث احکام نظیرش در این اختصار در اسلام تالیف نیافته سید علامه مجتهد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب
استفتای بعض اعلام نام این کتاب منجمله کتب معتبره قابل العمل معتمد النقل برده اند و آن را برای عمل بالحدیث نشان داده فضائل و مناقب وی رحمه الله تعالی
بیش از آن ست که درین کتاب گنجد سخاوی در ترجمه او کتابی مستقل نوشته و الجواهر و الدرر فی ترجمة الحافظ ابن حجر نام کرده وفاتش در قاهره مصر اتفاق افتاد
دوم ذی قعده او را اسهال درگرفت و مستمر ماند تا آنکه شب شنبه بست و هشتم ذی حجه سنه اثنتین وخمسین وثمان مائة بعمر هفتاد و نه سال بجوار رحمت الهی انتقال فرمود و در
قرافه صغری متصل مزار بنی الخروبی در تربت امام همام شافعی رضی الله عنه بیاسود در جنازه او ازدحام خلق بسیار شد و پادشاه وقت بنفس نفیس خود جنازه او را
بر دوش خویش گرفت بعده امرا و اعیان دست بدست تا لب مزار بردند و گریان بریان آن خزینه علوم را بزیر خاک سپردند شهاب الدین حجازی در مرثیه ایشان
قصیده طویله انشاد کرده ست که تمامش در حسن المحاضره للسیوطی و اتحاف النبلاء کاتب الحروف مرقوم ست اوله کل البریة للمنیة صائرة ÷ وقفولها
شیئا فشیئا سائرة ÷ والنفس ان رضیت بذا ربحت وان ÷ لم ترض کانت عند ذلک خاسرة ÷ وانا الذی راض باحکام مضت ÷ عن
ربنا البر المهیمن صادرة ÷ لکن سئمت العیش من بعد الذی ÷ قد خلف الافکار منا حائرة ÷ هو شیخ الاسلام المعظم قدره ÷ من کان اوحد عصره والنادرة

الی آخر القصیدة محرر سطور در حین تسوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحیه محلوق الراس گویا قصیدهٔ در نعت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشان می دهند والتفاتی عظیم بجانب فقیر دارند سید انم که این خواب دلیل قبول این شرح ست ولله الحمد اکنون وقت آن آمد که شروع در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال و لسان قال گوییم الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمود یکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت ست مر خدای را و راجع و آئل باوست و مخصوص ست بذات اقدس وی **شعر** حمد را با تو نسبتی ست درست
بر در هر که رفت بر در تست ٭ و کیف که بخشندهٔ جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جملهٔ
عباد و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان اوست پس همه ازوست بلکه همه اوست ع الا کل شیء ما خلا الله باطل **شعر** عقل در اثبات
وحدت خیره میگردد چرا ٭ انچه جز هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست ٭ تو با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات
خودش در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضهٔ آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت ست و باوجود آن چون امر کرد عباد را به ثنا و تحمید ذات و تجید وی
شکر نعم غیر عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف علی نعمه الظاهرة والباطنة بر نعمتهای
او که آشکار و پنهان ست ماخوذ ست از کریمهٔ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً بیهقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس را ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من ست پرسیدم آنحضرت را صلعم ازان پس فرمود نعمت ظاهر تسویهٔ خلق ست و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیرند ترا کسان تو و سن سوا هم **فرد** پس پرده بیند عملهای بد ٭ همون پرده پوشد بآلای خود ٭ و نعم ما قیل همسایه نمی بیند
و میخرد و شد خدای بیند و می پوشد و دیلمی و ابن النجار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا را صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر اسلام ست
و برابر کردن آفرینش تو و انچه اسباغ کرده بر تو از رزق خود و باطن انچه پوشید از عمل تو و در لفظی موقوفا آمده که ظاهر اسلام ست و باطن انچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود اخرجه ابن مردویه عنه و مجاهد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله ست که بر زبان ست و باطن در دل ست اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن
جریر و شراح تفسیرهای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر باعتماد ست قدیما و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
و حدیث ست چه نعمتهای باری بر آبا گویا بر ابنا ست و در هر آن از آنات بالخصوص بر این کس هم مشهود ست از حین نفخ روح در وی تا وقت تکلم وی
بدان بل تا بقای حیات در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر ست کما قال تعالی وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا
یکی از جملهٔ نعم نعمت انفاس ست یعنی هر نفسی که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بیرون
آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس در هر نفسی دو نعمت موجود ست و بر هر نعمتی شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهدهٔ شکر نعمت انفاس بر آید و تعب این ظاهر ست لیکن چون یکبار بگوید الحمد لله رب العلمین
علی جمیع نعمائه امید ست که این غرض حاصل شود و از انجمله نعمت وجود ست که از ظلمت عدم بنور وجود آورد و بعد از ایجاد منجملهٔ بشر عقلا آفرید تا لائق محبت
و معرفت وی شویم و بلذائذ اخروی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جملهٔ حیوانات و جمادات که مآل آنها بفنا و عدم ست نگردانید باز از میان بشر ما را بنعمت
اسلام ممتاز کرد و از جملهٔ کفار هالکین و مبتدعهٔ ضالین نگردانید الحمد لله علی نعمة الاسلام باز از جملهٔ مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبهٔ نبوت
و امامت کبری و صغری و تسویهٔ میراث محروم اگرچه در باقی نعم شرکت دارند و سببی اعظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر امم و نسل بنی آدم باز ما را از جملهٔ آزادان که اهل
تصرف و حکومت اند گردانید نه از جملهٔ مملوکان که مقهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جملهٔ ذکور گردانید فحول گردانید نه از جملهٔ عنینان و مخنثان و خنثی و خواجه سرایان
باز چشم سلامت از نابینائی و احولی و شب کوری و گوشها سلامت از کری و زبان سلامت از گنگی و فساد حاسهٔ ذوق و پاها سلامت از لنگی و دستها سلامت

از شلل و رعده و خدر و بدنی سلامت از جذام و برص و دیگر امراض و در تلبی سلامت از جنون و مالیخولیا و دینی سلامت از خشونت لطف فرموده باز از فقر ای
عاجز و مظلوم گردانیده نه از جملهٔ اغنیا و ظلمه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم **فرد** کجا خود شکر این نعمت گذارم + که زور مردم آزاری ندارم +
و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلمه چه خواهد بود احشروا الذین ظلموا و ازواجهم در فتاوی حمیدی از کتب حنفیه آورده که حائک و حجام
و دباغ و کناس یکدیگر را کفو اند اما جنسی خاص ست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت خساست
ست که ظالم مال و خون مسلمان میخورد و باک ندارد **فرد** گفتم اهل ستم چه طائفه اند + گفت گرگ و سگ و شغالی چند + باز مارا رزق داد و تمحض
توکل یا بسببی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانند آن نه بکسب ناپاک و محقر چون دباغت
و حجامت و کناسی و قصابی و نه بکسب متعب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جامه کوبی و هیزم کشی و سنگ تراشی و درودگری و گلکاری و جز آن
بالجمله نعمتهای او در اشمار نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر ز اول و آخر تمام جمع ایند + که راه شکر خدا عز اسمه پویند + باتفاق در جستجوی آن بزنند + باجماع ره گفتگوی
آن جویند + بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست + که حمد و شکر کمین نعمت خدا گویند + **والصلوة والسلام علی نبیه و رسوله** و رحمت
خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستادهٔ او که اسم سامی و نام نامی او محمد مصطفی احمد مجتبی ست صلی الله علیه و آله و سلم مشتق از حمد مجهول مشدد العین
یعنی کثیر الخصال التی یحمد علیها مما یحمده غیره من البشر لیس این ابلغ ست از محمود زیرا که این ماخوذ ست از مزید و آن ماخوذ ست از ثلاثی و ابلغ ست از احمد که افعل
تفضیل ست از حمد و در معنی احمد دو قول ست یکی آنکه بمعنی احمد الحامدین لله ست دیگر آنکه بمعنی اکثر المحمودین من الله ست و در مسئله خلاف و جدال ست و مختار همانست
که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رح در اوائل زاد المعاد در بیان وی اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب سفارت و عهده و وکالت ست از طرف
خدای عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقهٔ خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطهٔ این تکرمت ازاله
علل ملل و ازاحهٔ خلل نحل نموده باصلاح معاش و معاد جملهٔ عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت
دارین و فلاح کونین فائز گرداند و لهذا مستحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملک علام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند
خدا را و درود نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و ممحوق البرکت ست اخرجه الدیلمی و الحافظ عبد القادر الرهاوی فی الاربعین عن ابی هریرة رضی الله عنه **و آله
و صحبه** و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام ست خصوصا بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل
آمده مراد بدان همین ایشانند نه عامهٔ صلحای امت چنانکه بعضی گمان کرده اند و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن ست
و بثبوت نرسیده و آوردن آل درینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم ست چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان
بمامور به حاصل نیست **فرد** الهی بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + و در مراد بصحب که اسم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف در نخبة الفکر
آنست که صحابی کسی ست که ملاقات کرد آنحضرت را و مومن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنا بر ایشان بودن ایشان ست واسطه در ابلاغ شرائع بسوی عباد
الذین ساروا فی نصرة دینه سیرا حثیثا آنانکه رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب این صفت آل و اصحاب هر دو راست و مراد بسیر جد و
اجتهاد و بنصر عون ست و درین نام وضع الهی ست که داعی اصحاب عقول بسوی قبول ماجاء به الرسول ست و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت ست
باینکه استحقاق ایشان بذکر و دعا ازینجاست **و علی اتباعهم الذین ورثوا العلم** و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث
شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت ست مراد باتباع تابعین اند بلکه جملهٔ علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم **والعلماء ورثة الانبیاء**
و عالمان وارثان پیغمبران اند اقتباس ست از حدیث شریف که علما ورثهٔ انبیا اند و تحقیق انبیا نگذاشتند درهم و دینار را جز این نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بهرهٔ بزرگ رواه احمد وابو داود والترمذی و ابن ماجه والدارمی وابن حبان من حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب
الاسناد ست وابن حبان و دارقطنی در علل التضعیف وی کرده اند و ذکر کرد آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد وبالجمله معنی وی صحیح ست والیه
اشار السید محمد الامیر الیمنی رح بقوله نظم العلم میراث النبی کما ÷ فی النص والعلماءُ هم وُرّاثه ÷ ما خلّف المختار غیر حدیثه
فینا فذاك متاعه واثاثه ÷ فلنا الحدیث وِراثةٌ نبویة ÷ ولکل مُحدِث بدعهٍ احداثه ÷ فاذا اردت حقیقة تدری
لمن ÷ ورّاثه فکرت ما میراثه ÷ اکرم بهم وارثا وموروثا چه بزرگ اند این وارث وموروث فرد وزیرے چنین شهریاری چنان ÷
جهان چون نگیرد قرارے چنان ÷ وارث ناظرست بسوی اتباع وموروث بسوی من تقدم ودر وی از اقسام بدیع لف ونشر مشوش ست ویحتمل
که عائد باشند هر دو صفت بسوی هر یکے از آل واصحاب واتباع زیرا که آل واصحاب وارث علم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اند واتباع وارث علم ایشان فهم
وارثون وموروثون وهمچنین اتباع وارث علم من تقدم اند واتباع اتباع وارث علم ایشان واین اولی ست بنا بر عموم اما بعد کلمه ایست که چون
تخصیص کلامی بر اسلوبی راند وخواهد که اسلوبے دیگر بیارد گوید اما بعد وعلما اختلاف دارند در کسیکه اول باین کلمه تکلم کرد مصنف در فتح الباری گفته طبرانی
در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داود پیغمبرست علیه السلام وگفته اسنادش ضعیف ست ودر حدیث موقوف از
شعبی آمده فصل خطابی که داود علیه السلام را داده بودند ودر قرآن مذکورست وَآتَیْنَاهُ الْحِکْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ همین کلمه است وبعضے
گفته اند که اول متکلم بدان یعرب بن قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه واثبت ست وجمع
کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی ست ودر بواقی اضافی انتهی فهذا مختصر بعد حمد وصلوة پس این الفاظ ومعانی که در ذهن ست
مختصری ست یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها واصل شیء اسفل شیء باشد کما فی القاموس الادلة جمع دلیل ست وآن در عرف اصولیین
چیزی ست که ممکن شود توصل بنظر صحیح دران بسوی مطلوب خبری ونزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بچیز دیگر واضافت اصول بسوی ادله اضافت
بیانی ست ای اصولیکه آن دلیلها ست وآن چهارست کتاب وسنت واجماع وقیاس الحدیثیة صفت اصول ست مخصص وے از غیر حدیث واین نسبت ست
بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم للاحکام جمع حکم ست وآن نزد اهل اصول خطاب خداست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
انه مکلف وآن پنج قسم ست وجوب وتحریم وندب وکراهت واباحت الشرعیة صفت احکام ست ومخصص اوست از عقلیه وشرع چیزی
ست که مشروع کرد آنرا خدای تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس ودریافت این احکام موقوف ست بر بیان پیغمبر وبیان پیغمبر وحی ست اگرچه متلو نیست
وهرچه جز اوست متفرع بر وست وصحت فرع وقتی ست که مطابق اصل باشد واز ینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقتے از اوقات چاره نیست از عرض
مجتهدات بر سنت وقبول کردن انچه موافق اوست ورد کردن انچه خلاف اوست ولهذا در سلف هیچ یکے بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازهٔ
حفظ احادیث ومعظم در نفوس نمے گردید مگر بقدر سماعت اخبار وهمیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اجل واشرف علوم ماند ورغبتهای مردم
دران متوافر شد وهمتها بر تعلم وتعلیم آن منعطف گردید تا آنکه در طلب وی مرحلها طی کردند وبلاد ودور دست را شرقا وغربا در تحصیلش بقدم سیر
وسیاحت پیمودند واحادیث را از رجال وی بلا واسطه گوش کردند وچنانکه شنیدند همچنان بے تفاوت حرفے به پسینیان رسانیدند تا آنکه مشایخ
ودواوین این علم بهم رسید وباین حکمت وتدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالین وتاویل جاهلین وانتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند ودر هر قرن تدوین
وترویج وی بانحای متنوعه از تدریس وتالیف وتحقیق جاری وساری ماند ولله الحمد حررته تحریرا بالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس
گفته تحریر کلام تقویم اوست وبالغ جید وجودت وی در چند چیز ست یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوے مخرج وی وگفت اخرجه فلان دوم آنکه تکثیر

کرده در اخراج وقناعت نکرد بر بعض تا ثابت شود که این حدیث در دواوین اسلام ثابت ست سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف وی کرده
از ائمهٔ اهل حدیث تا ثابت شود که تداول کرده اند آنرا ائمهٔ اعلام چهارم آنکه تتبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت وی در هر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادن وی وقناعت نکرد بر صحاح ستة تنها ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که اصح و اثبت احادیث بود دران باب و ترک داد بقیهٔ احادیث را
که تکلم کرده بودند اهل حدیث دران واین در احادیث غیر صحیحین ست از مسانید و سنن و جوامع وغیرها زیرا که احادیث بخاری و مسلم مجمع علیه صحت ست و نیست
شرط در عمل کردن بران بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویلة الذیل را بر نهجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی ره نداده و تقدیمی و تاخیری
دران راه نیافته بلکه من حیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریقهٔ کتب فقه نهاده و ابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث
ست و هم کتاب فقه نهم آنکه بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقه دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل ست از دو سه جا
بیش نیست دهم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یکی از ان دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و تجریح و تعدیل ایراد نموده
و گفته زاد فلان کذا و فیه کذا یازدهم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب راغب از اخلاق ظاهر و اعمال باطن هم محروم نماند دوازدهم
آنکه ادلهٔ هر مذهب را از مذاهب اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود بی جنبهٔ هیچ یکی ایراد کرده سیزدهم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده
و معانی کثیر را در الفاظ یسیر آورده و این همه ادل دلیل ست بر غایت فضل و کمال او درین علم و اگر کسی امعان توجه نماید وجوه دیگر هم پیدا میتواند کرد
وبالله التوفیق لیصیر من یحفظه من بین اقرانه نابغا تا شود هر که یاد گیرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان اقران جمع قرن بکسر
قاف و سکون را بمعنی کفو و مثل و نابغ بنون و موحده و معجمه از نبغ بالفتح بمعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسی بی آنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نبوغ
بالضم در قاموس گفته نابغه مرد بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکه ادلهٔ احکام یاد دارد بزرگ عصر و ممتاز دهر ست چه مدار رد و قبول فروع احکام بر
دریافت و حفظ اصول اسلام ست اما درین زمان همتها بحدی کوتاهی کرده که اینقسم مختصرات را هم یاد نمی گیرند تا بکتب مبسوطهٔ علم حدیث چه رسد ویستعین
به الطالب المبتدي و مدد جوید بدان طالب ادلهٔ احکام شرعیهٔ حدیثیه ابتدا کننده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد برای وی ادله را و مهذب
ساخت آنها را درین مختصر و اهل حدیث را مرتبه هاست یکی از ان طالب ست که عبارت ست از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت و معتنی
درایت ست و شیخ و امام در معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سه لک حدیث را با متن و سند
و جرح و تعدیل رواة و تاریخ وفات آنها پنجم حاکم که علم او محیط جملهٔ احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراهیم بیجوری رح در مواهب لدنیه شرح شمائل محمدیه
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعدیل از زهری نقل نموده که پیدا نمیشود حاکم مگر در هر چهل سال انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانهٔ زهری
و پیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاهد ست که در هر چهل سال حافظی هم برنخاسته تا بحاکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحافظ چه رسد
الا ما شاء الله بلکه درین وقت که ما درانیم طالب راغب هم عزیز الوجود ست تا بمحدث چه رسد آری در صد دوازدهم از هجرت و اوائل این صدی در بعض اقطار
عرب از یمن و حرمین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الامن علمه الله او آمروز در عرف مردم محدث کسی ست که مشکوة
المصابیح و مشارق الانوار را بطریق تهجی خوانده نه بر وجه ضبط و اتقان و از علوم آلیه صرف و نحو جز ان محروم تحت افتاده و هر که صحاح ستة را خوانده اگرچه بی بمقصود پی
نبرده باشد وی گویا بدرجهٔ حجه رسیده و اگر یکی از صد هزار چنان برآید که این هر شش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریقهٔ اهل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد و لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام ولا یستغني عنه الراغب المنتهي
و بی نیاز نشود ازان راغب در علوم منتهی بالغ بمطلوب زیرا که رغبت وی باعث خواهد شد او را بر عدم استغنا از این مختصر مهذب چنانچه وی بعد کد و جهد تمام و صرف وقت در مطالعه دواوین اسلام و مراجعه

تصحیح بمعیار تنقیح آن حاصل خواهد کرد و درین مختصر نقد وقت و دولت مفت ست وازینجاست که محیی سنی علامه شوکانی وامثال ایشان راکه در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر در کتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند وقد بیّنت عقب کل حدیث من اخرجه من الائمة وتحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیراکه اعتبار حدیث از تخریج ست و حدیث
بی تخریج چون شتر بی مهار باشد خطیب در دیباچهٔ مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیراکه ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند ازان و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتهی لارادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیرخواهی و نصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون ست و راوی وی کیست
و مخرج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دین نصیحت و خیرخواهی ست گفتند برای کدام فرمود برای
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ائمهٔ مسلمانان و عامهٔ ایشان رواه مسلم عن تمیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتای زکوة
و کردن خیرخواهی هر مسلمان متفق علیه **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند * جوانان سعادتمند پند پیر دانا را * مصنف را
رامی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الائمة این هم می گفت و ما قیل فی الحدیث من التصحیح والتحسین والتضعیف زیراکه وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیراکه لام عوض مضاف الیه ست بالسبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارت و افادهٔ اشارت هفت کس از ائمهٔ علم حدیث اند یکی ازانها که سرحلقه و مقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری ست و در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
و سماعةً و قراءةً نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان و سفیان بن عیینه و امثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابوداود سجستانی و ابوزرعه رازی و غیر ایشان تلامذهٔ اویند و بروی ثناها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست و در طبقهٔ اول معدود و در
حجة الله البالغة گفته کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح
والسقیم و قال مالیس فیه فلا تقبلوه انتهی و شاه عبدالعزیز دهلوی گفته حدیث ضعیف که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
ازان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متأخران گردانیده اند علمای فقه و حدیث مسند او را اسوهٔ خود درین علم و فی الحقیقت مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهی گوییم سی هزار حدیث دران فراهم نموده و با زیادات پسرش عبدالله بن احمد قریب چهل هزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقا دارد
ابوزرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برآمدم از بغداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل براهین و علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوهٔ اولیا و قطب اقطاب و فرد احباب و غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه
و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی واحمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهی گوییم و همچنین بودند شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع و حملهٔ علوم وی ادل دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

عزیز الوجود ست و قلیل من عبادی الشکور وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک برآمدند و از زنان شصت هزار و گفته اند که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری و یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقله بسیطه تالیف کرده اند پارهٔ ازان در حطه و اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم والبخاري دوم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن مغیره بن ابراهیم بن بردزبه جعفی و او را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاری بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن ست و عشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهور ست و هم کتاب بخاری را بتمامه سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا ٭ بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست ٭ بالجمله بخاری مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر المواریث المحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث لقب ست و علمای زمان مدح و تعظیم او بجد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پاے ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث وای استاذ الاستاذین و ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحه و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده افاض الله علینا من برکات عمائه روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان کرده و برای سماعت و قرارت حدیث رحلات متعدده نموده و کتابهاے متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله ست و متواتر ست تا مصنف رح در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع وانهما متواتران الی مصنفیهما وانه کل من یهون امرهما مبتدع متبع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و شش صد و بست و سه حدیث ست و اقرب احادیث او آنست که میان او و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل ست محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردوے ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری و ارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء و غیرها مذکور ست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده و ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بوده و وفات شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می وزید شعر هر جا که تو بگذری و برواری پا ٭ گل روید و لاله روید اندر ته وی ٭ گویند مدتے این رائحه از تربت او استشمام میکردند و خاک آنجا را به تبرک می بردند شعر جمال همنشین در من اثر کرد ٭ وگرنه من همان خاکم که هستم ٭ و مسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و النیسابوری وطنا یکی از اعلام است و حفاظ ملت و مقتدای مسلم فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود از ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ترمذی و ابن خزیمه و غیرهم روایت دارند از وی و تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع و حسن سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و رزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی المؤلفات انتهی و بالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست و مسلم شاگرد بخاری ست و اعلی اسانید وے آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار ست که ذکر آن در اتحاف النبلاء و حطه کرده ایم و لادتش در سنه دو صد و چهار و بقولے دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده واقع شد و ابوداود چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرد و اطراف عالم را بقدم سیر پیمود مثل عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را در یافته و از ایشان تحمل حدیث کرده

شاگرد امام احمد و یحیی بن معین و سلیمان بن حرب ست و ترمذی و نسائی شاگرد او یند امام احمد کتاب او را بسیار پسندیده و استحسان نمود سکونت در بصره
داشت خطابی گفته در علم دین کتابے مثل کتاب وی نوشته نشده و هو احسن وضعًا واکثر فقهًا من الصحیحین و ابوداؤد گفته نیاوردم در کتاب خود حدیثے که
اجماع کرده باشند علمائے حدیث بر ترک آن و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرده غزالی گفته انه یکفی المجتهد فی الاحکام و ابن الاعرابی گفته اگر نزد
یکے جز مصحف و سنن او هیچ نباشد حاجت نمی افتد او را بچیزی دیگر ابوحاتم گوید وے در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان مقتدای زمان
بود ولادتش در سنه دویست و دو هجری ست و وفات در سنه دویست و هفتاد و پنج بوده رح والنسائی پنجم ابوعبدالرحمن بن احمد بن شعیب
بن بحر بن سنان النسائی یکے از ائمهٔ علم حدیث و حفاظش بود و در جرح و تعدیل رواة مقدم بود بر اهل عصر خود و با اهل بیت محبت تمام داشت
ساکن مصر بود و متصف بغایت ورع و در کتاب خود جائے که از حارث بن مسکین روایت میکند میگوید قرئ علیه وانا اسمع و نمے گوید حدثنا او اخبرنا
زیرا که میان وے و حارث خشونتی واقع شده بود بعده در مجلس وے ظاهر شدن نتوانست در گوشهٔ خانهٔ او پنهان شده استماع حدیث میکرد بنحوے
که حارث او را نمی دید و وی آواز حارث می شنید قتیبه بن سعید و اسحق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و غیرهم مشائخ او یند ولادتش در سنه دویست
و پانزده و وفات در سنه سیصد و سه هجری بوده والترمذی ششم ابوعیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی از ثقات حفاظ مجمع علیه بود در فقه و حدیث
ید صالحه دارد و کتاب جامع او دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن گفته اند این کتاب وی کافی ست مجتهد را و مغنی ست
مقلد را شاگرد بخاری و سفیان بن وکیع و محمود بن غیلان و غیرهم ست و خلائق بسیار از وے اخذ و روایت کرده در کتاب او یک حدیث ثلاثی ست یاتی
علی الناس زمان الصابر فیهم علی دینه کالقابض علی الجمر علمائے عراق و خراسان کتاب او را بسیار پسندیدند و ثنا ها گفتند ولادتش در سنه دویست
و نه هجری و وفات در سنه دویست و هفتاد و نه بوده رح وابن ماجة هفتم ابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجة الربعی القزوینی از حفاظ معتمدین محتج بهم
بوده شاگرد بخاری ست سماع حدیث از اصحاب مالک و لیث دارد و در طلب حدیث ببلاد دور دست رفته کتاب او نزد ابوالفضل بن طاهر و حافظ
عبدالغنی مصری داخل صحاح سته است چون گویند رواه الجماعة وے نیز مراد باشد او را چند حدیث ثلاثی ست و نزد بعضے ششم صحاح سته موطائے
امام مالک ست یا مسند دارمی نه سنن ابن ماجه زیرا که در وی احادیث ضعیف و منکر ست بلکه موضوع چنانکه حدیث فضیلت قزوین و جز آن حافظ مزی
گفته غالب ما انفرد به الضعیف ولادتش در سنه دویست نه هجری و وفاتش در سنه دویست و هفتاد و سه هجری ست رح وبالستة من عدا احمد و مراد من
بلفظ سته جز احمد اند یعنے بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و کتاب حطه فی ذکر الصحاح الستة تالیف محرر سطور مخصوص ست بذکر احوال
ایشان و تراجم کتب ایشان با ذکر فروع علم حدیث و ما یتصل بذلک و این هر شش کتاب را اصول سته و صحاح سته و کتب سته و امهات ست خوانند
شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در اشعة اللمعات گفته کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و سنن
نسائی و سنن ابن ماجه ست و نزد بعضے موطاست بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب انچه اقسام حدیث ست از
صحاح و حسان و ضعاف همه موجود ست و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق تغلیب ست و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده قریب باین
وجه ست و در حقیقت این اصطلاح جدید ست و بعضے گفته اند کتاب دارمی سزاوار تر ست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند
و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر ست این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز
مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که درو سے حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم انتهی محرر سطور کتابی نوشته در ضبط جماعهٔ کتب
محدثین از متون و شروح و جز آن با تراجم جمعے از ائمهٔ فقه و حدیث در ان قریب دوازده صد کتاب الصغیر و الکبیر ترجمه سه نیم صد کس از اهل علم ذکر کرده نامش اتحاف النبلا نهاده چون مراتب صحیح متفاوت ست

وبعض صحاح اصح ست از بعض پس مقرر نزد جمهور آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنفه درین فن تا آنکه گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضے مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و عدم اختلاط بغیر حدیث از آثار صحابه و تابعین و اقوال علما و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابے در حدیث مثل صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب نیست و حافظ ابو علی شیخ حاکم گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم غرض که محصل اقوال درین باب سه قول ست ترجیح مسلم بر بخاری و بالعکس و تساوی سخاوی گفته قول رابع توقف ست و مشهور نزد اهل حدیث قول اول ست بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بیّنوا و نزد شاه ولی الله محدث دهلوی و من قال قوله اصح کتب در حدیث و فقه موطاست پستر بخاری پستر مسلم در اوائل مصفی شرح موطا در ترجیح وی بر سائر کتب روی زمین اطالت بسیار کرده وهو الصواب دیگر صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند از آنکه بعض صحاح که نزد ایشان بر شرط ایشان بود آنرا هم نیاورده بخاری گفته ترک کردم بسے از صحاح را بخوف اطالت کتاب و مسلم گفته نمیگویم آنچه نیاوردم درین کتاب ضعیف ست و نووی گفته فائت از بخاری و مسلم بسیار ست اما از ترمذی و ابوداؤد و نسائی کم ست و حاکم بر صحیحین مستدرک نوشته و آنچه از احادیث در آنها فوت شده بود استدراکش کرده بعضے از آنها بر شرط شیخین ست و بعضے بر شرط یکے و بعضے بر غیر شرط ایشان گویند درین کتاب از وی تساهل در تصحیح رفته و گفته اند متفردات حاکم در صحت از مرتبهٔ حسن خود نازل نیست و ابن خزیمه که او را امام الائمه لقب ست نیز صحیح دارد و ابن حبان گفته ندیدم بر روے زمین هیچکس که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه را و زیادات آنها را غیر وی گویا سنن و اخبار پیش چشم اوست و همچنین صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه حاکم گفته بود از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و بود از عقلاے رجال ثقه ثبت فاضل و این هر دو امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از وے اسناداً و متناً و مختارهٔ حافظ ضیاء مقدسی وی نیز صحاحی که در صحیحین نبود آورده و این احسن ست از مستدرک و کذلک صحیح ابی عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود و این همه کتب مخصوص ست باخبار صحاح و جماعهٔ دیگر بر بهنا انتقاد کرده اند تعصباً او انصافاً و بالخمسة من عدا البخاري ومسلم و مراد بلفظ خمسه جز بخاری و مسلم اند یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وقد اقول الاربعة واحمد و گاہے میگویم اربعه و احمد و این گفتن بطریق تفنن عبارت ست و الا مآل هر دو عبارت یکے ست و مراد بالاربعة من عدا الثلثة الاول باربعه جز سه کس اول اند یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بالثلثة من عداهم والاخير و مراد بثلثه جز هر سه اول و اخیر ست یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و بالمتفق البخاري ومسلم و مراد بمتفق علیه بخاری و مسلم اند زیرا که حدیثے که جمع شوند بخاری و مسلم بتخریج وے آنرا متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتے که متن را از یک صحابی روایت کرده باشند سخاوی از مصنف آورده که در اطلاق متفق علیه بر طریقهٔ محدثین شرطے نیست که هر یکے از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده باشد نظر ست انتهی و مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بست و شش ست و اعلی مراتب صحیح نزد جمهور اهل حدیث متفق علیه ست پستر ما تفرد به البخاری پستر ما تفرد به مسلم پستر ما کان علی شرطهما جمیعاً پستر آنچه بر شرط بخاری بود پستر آنچه بر شرط مسلم بود پستر آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم باشد از ائمهٔ حدیث که التزام کرده اند صحت را پس مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد و مراد بشرط بخاری و مسلم آنست که رجال حدیث متصف باشند بصفاتے که رعایت کرده اند آنرا ایشان از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و تفصیل معنی شرط در اصول حدیث مذکور ست وقد لا اذکر معهما غيرهما و گاہی ذکر نمیکنم همراه این هر دو بزرگ که بخاری و مسلم اند غیر این هر دو را باوجودیکه آنها نیز روایت آن حدیث کرده اند از آن القصاح یعنی عن المصابيح وما عدا ذلك فهو مبين و حدیثی که روایت کرده اند آنرا جز کسان مذکور پس آن بیان کرده شده ست باضافت بسوی مخرج وی بصراحت مثل ابن ابی شیبه و ابن خزیمه و ابوحاتم و بیهقی و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و ابن المدینی و مالک و طبرانی و بزار و ابن السکن و ابن القطان و شافعی و ابونعیم و غیرهم و وجه بیان نام ایشان صراحةً جز این نیست که مثل صحاح سته برای کتب ایشان لفظے متعارف نیست عند الاطلاق از آن فهم نام این کتب توان کرد پس ضرور شد که ذکر هر یکی بالانفراد کرده

وعجب ست از مصنف که از ین جماعهٔ مذکوره اخراج حدیث کرده ونام دارمی باوجودیکه در جنب اصحاب صحاح سته ست وغالب درین روایات شریک جز یکجا بر زبان خامه نیاورده وبعمیتیة ونام نهادم این مختصر را بلوغ المرام مشتق ست از بلغ المکان بلوغا ای وصل الیه کما فی القاموس ومرام بمعنی طلب ست پس معنی اضافی وی وصول الطلب باشد بمعنی مطلوب یعنی رسیدن من مطلوب مرا من از جمع ادلة الاحکام ولیلها حکمها وآین را نام مختصر مقرر کرده ومحتمل کرد اضافت بسوی مفعول مصدر باشد یعنی بلوغ الطالب مطلوبه من ادلة الاحکام والله اسأل ان لا یجعل ما علمناه علینا وبالا ومیخواهم از خدا اینکه نگرداند چیزے را که دانسته ایم ما آنرا وبال بر ما تقدیم مفعول بر فعل برائے افادهٔ حصر ست ای از غیر وی سوال نکنیم ووبال بالفتح واو بمعنی شدت وثقل ست کما فی القاموس یعنی نگرداند آنرا شدت در حساب وبار منجملهٔ اوزار چه اعمال صالحه اگر خالص برائے ذات خدا نباشد منقلب میشوند باوزار وآثام وان یرزقنا العمل بما یرضاه سبحانه وتعالی واینکه روزی کند ما را عمل کردن بچیزی که می پسندد آنرا آن پاک برتر معنی سبحانه وتعالی اینست که تنزیه میکنم اورا از هر قبیح وثابت میکنم اورا علو بر هر عالی در جمیع صفات وے ومقارنت تسبیح با علو بسیار آمده کسبحان ربی الاعلی وسبح اسم ربک الاعلی وتنزیه وی سبحانه از ما نابودن با مخلوق وعلو او تعالی بر خلق چیزی ست که اجماع کرده اند بران سلف صلحا وناطق ست بدان کتاب خدا وسنت رسول وے صلی الله علیه وآله وسلم ودر تحقیق آن تالیفهای مستقله نوشته اند نوسیه حافظ ابن القیم رح درین باب مشهور ست ومحرر سطور رساله دارد در اُردو موسوم با حتواء علی مسئلة الاستواء ودر الانتقاد الرجیح فی شرح الاعتقاد الصحیح نیز سخن درین مسئله کرده وبالله التوفیق این ست ترجمه دیباجهٔ کتاب ودرین جا فصلے چند بقلم مے آید که دانستن آن پیش از شروع در کتاب ناظر این ترجمه را ضرور ست ودر وی بصیرت ست برائے دریافت حدیث

فصل علم حدیث علمی ست که شناخته میشود بدان اقوال وافعال واحوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر اخل ست درین تعریف موضوع آن که ذات کامل الصفات آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم وغایت وے فوز ست بسعادت دارین وواضع آن اصحاب رسول اند رضی الله عنهم که متصدی شدند ضبط قول وفعل وتقریر وصفت نبوی را ومسائلش آن قضایا ست که مذکور میشود در ضمن وی کقولک قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما الاعمال بالنیات ونسبت وی آنست که منجملهٔ علوم شرعیه است وفضلش آن ست که معلوم مے شود از وے کیفیت اقتدا با آنحضرت ودست میدهد مزاول اورا معنی صحابیت کما قال قائل شعر اهل الحدیث هم اهل النبی وان لم یصحبوا نفسه انفاسه صحبوا وشرح این فصل از رسائل حطه باید جست وحکمش وجوب عینی ست بر منفرد وکفائے بر متعدد واستمدادش از قول وفعل وتقریر وصفت وهم آنحضرت ست وخاصیت مجربهٔ وی طول عمر مشتغل باین علم ست

فصل حدیث در اصطلاح مشهور قول وفعل وتقریر رسول ست علیه الصلوة والسلام قول فعل ظاهر ست وتقریر آنکه یکے در حضرت وے کارے کرد یا سخنی گفت ووی بران آگاه شد ونهی نکرد بلکه خاموش ماند وآنرا مقرر داشت ونزد بعض حدیث عام ترست از قول وفعل وتقریر صحابه وتابعین وصواب اول ست وبعضے فرق کنند در هر دو واول را خبر وثانی را اثر نامند پس هر چه منتهی ست با آنحضرت آنرا مرفوع گویند چنانکه گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت یا از ابن عباس آمده مرفوعا یا رفع کرد آنرا او وے مثلا وآنچه منتهی ست بصحابه آنرا موقوف نامند چنانکه کرد یا گفت یا تقریر نمود فلان صحابی یا از وے موقوفا آمده یا موقوف ست بر وی وآنچه منتهی ست بتابعین آنرا مقطوع گویند ومشهور آنست که مقطوع وموقوف اثر ست ورفع گاهی صریح بود چون شنیدم رسول خدا را که چنین گفت یا حدیث کرد ما را یا قال رسول الله یا عن رسول الله واین رفع قولی ست وچنانکه رأیت رسول الله فعل کذا او کان یفعل کذا واین رفع فعلی ست وگاهی در حکم صریح بود چنانکه صحابی سخنی گوید که دخل اجتهاد دران نبود یا فعلی کند که جز از سماع پیغمبر یا رویت از آنحضرت نتوان کرد یا گفت در زمان وے صلی الله علیه وسلم چنین میکردند چه ظاهر درین همه اطلاع آنحضرت ست بران وقول صحابی که سنت چنین یا امر کرده شدیم یا نهی کرده شدیم از ین نیز در حکم مرفوع ست وکذلک حکم کردن صحابی بر فعلی بطاعت یا عصیان مرفوع ست حکما مثل قول عمار بر که روزه دارد یوم شک پس عصیان کرد ابو القاسم را وتفسیر صحابی

در حکم موقوف است مگر آنچه متعلق است بشان ورود چنانکه گویند یهود چنان کردند یا گفتند پس نازل شد این آیت **فصل** اسناد حدیث اگر پیوسته است همه راوی از میان ساقط نشده متصلش خوانند واین عدم سقوط را اتصال گویند واگر پیوسته نیست ساقط یکی یا زیاده است منقطعش نامند واین سقوط را انقطاع خوانند وسقوط اگر از مبادی سند است نامش معلق باشد واین اسقاط تعلیق بود خواه ساقط یکے باشد یا زیاده وگاهی تمام سند هم حذف کنند وگویند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واین قسم تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیار است وتعلیقات بخاری همه صحیح متصل است واگر ساقط در آخر سند است بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند واین فعل را ارسال گویند کقول التابعی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد بعض مرسل مرادف منقطع است وحکم مرسل توقف است نزد جمهور ونزد امام ابوحنیفه وامام مالک مقبول است مطلقاً ونزد امام شافعی بر تقدیر معتضد بودن بوجه دیگر مقبول است ونزد امام احمد دو قول است توقف وقبول واین همه بر تقدیر ارسال تابعی از ثقات است واگر از ثقه وغیر ثقه هر دو ارسال میکند حکمش توقف است بالاتفاق واگر سقوط از اثنای سند است وساقط دو کس اند پیهم معضلش نامند واگر پیهم نیند بلکه از دو جا یا سه جا اند منقطع نامند وهر حدیثے که مرفوع ومتصل بود آنرا مسند گویند وگاهی اعم گیرند از مقطوع وموقوف والمعتمد هو الاول وقسمی از منقطع هست که آنرا مدلَّس خوانند بفتح لام وفاعلش را مدلِّس گویند بالکسر از تدلیس وآن چنان باشد که راوی نام شیخ خود نبرد واز شیخے که فوق اوست روایت کند بلفظے موهم سماع بیارد حال آنکه از وی سماعش نیست کقولک سمعت عن فلان وقال فلان وتدلیس مکروه ومذموم است مگر آنکه از ثقه باشد **فصل** در سند یا متن حدیث اگر از راوی اختلافی رود به تقدیم یا تاخیر یا زیادت یا نقصان یا ابدال راوی براوی یا متنی بمتنی وامثال آن مضطربش گویند واگر راوی کلام خود با حدیث بیامیزد برائے غرضے یا مصلحتے آن مُدرج باشد وروایت بلفظ فلان عن فلان وهکذا عنعنه است وعنعنه از مدلس معتبر نیست بجهت التباس واشتباه وشاذ حدیثی است مخالف مروی ثقات پس اگر راویش غیر ثقه است حدیث مردود باشد واگر ثقه است ترجیح بمزید حفظ وضبط وکثرت عدد وجز آن از وجوه ترجیح کنند وارجح را محفوظ گویند ومرجوح را شاذ ومنکر حدیثی است که راوی ضعیف آنرا مخالف روایت قلیل الضعف روایت کند ومقابل منکر معروف است اگر چه راوی هر دو ضعیف است اما یکی اضعف وراوی شاذ ومحفوظ هر دو قوی است اما یکی اقوی وشاذ ومنکر مرجوح اند ومحفوظ ومعروف راجح ومعلل حدیثے باشد که در وی قوادح صحت باشند واهل حذق ومهارت آنرا دریابند وحدیثی را که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کند متابع خوانند بکسر موحده کقولهم تابعه فلان وله متابع او متابعات وفائدۂ این متابعت تقویت وتایید است وشرط نیست مساوات متابع باصل در مرتبه بلکه کمتر از وهم صالح متابعت است واگر لفظ ومعنی متابع مساوی اصل است مثله گویند واگر صرف در معنی است لفظ نحوه خوانند ودر متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد واگر از دو صحابی است شاهدش نامند کقولهم له شواهد ویشهد له حدیث فلان وتتبع طرق واسانید را بقصد معرفت متابع وشاهد اعتبار گویند **فصل** راوی حدیث اگر یکی است آن حدیث غریب است واگر دو اند عزیز است واگر سه اند مشهور ومستفیض است واگر آنقدر اند که اتفاق آنها بر کذب محمول نتواند شد متواتر است وغریب را فرد گویند وهم بمعنی شاذ آید وحدیثے که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی رسیده است صحیح است واین صفات در وے اگر بر وجه کمال وتمام پیدا است صحیح لذاته است واگر نوعے از قصور در آن راه یافته است وکثرت طرق جبر آن نقصان نموده صحیح لغیره است واگر جبر نقصان نشده است حسن لذاته است وحدیث ضعیف که نقصانش بتعدد طرق منجبر گردیده حسن لغیره است ومراتب این هر چهار متفاوت است وظاهر کلام قوم آنست که در حسن نقصان در همه صفتها بوده است اما تحقیق آنست که در حسن لذاته خفت در ضبط است صرف نه در باقی صفات ودر حسن لغیره وضعیف همه صفات ناقص اند وحدیثے که در وی شرائط صحیح وحسن نیست وراویش متهم است بعدم عدالت یا ضبط یا انقطاع ضعیف است واقسام وے نیز بسیار است پس مرتبۂ اعلی صحیح است ومرتبۂ متوسط حسن ومرتبۂ ادنی ضعیف ودر جمع ترمذی میان صحت وحسن مشکل نیست چه محتمل که حسن لذاته وصحیح لغیره باشد وهمچنین اجتماع غرابت وحسن باعتبار تعدد طرق است که در طریقے غریب ودر طریقے حسن است **فصل** ارفع مراتب تعدیل وصف است بصیغۂ مبالغه همچو اوثق الناس اثبت الناس الیه المنتهی فی التثبیت ومکرر همچو ثقة ثبت او ثقة حافظ او ثقة حجة او ثقة

متقن و نحو ذلک و نزدیک باوست لیس بہ باس لاباس بہ صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محلہ الصدق روی عنہ شیخ یروی حدیثہ یعتبر بہ وسط صالح الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صویلح صدوق ان شاء اللہ تعالی ارجو انہ لاباس بہ و اسوء مراتب تجریح اکذب الکذب کذاب وضاع دجال یکذب یضع و نزدیک باوست متہم بالکذب او بالوضع ساقط ہالک ذاہب متروک ترکوہ فیہ نظر سکتوا عنہ لایعتبر بہ لیس بثقۃ ولا مامون و نزدیک باوست مردود الحدیث ضعیف جدا واہ بمرۃ مطروح ارم بہ لیس بشی لایساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث ضعفوہ لایحتج بہ و نزدیک باوست فیہ مقال لیس بذاک لیس بالقوی لیس بعمدۃ فیہ خلف مطعون فیہ سیئ الحفظ لین تکلموا فیہ و ادنی مقال و ثبوت جرح و تعدیل بقول واحد ست علی الصحیح واگر در شخصے ہر دو جمع شوند جرح مقدم باشد بشرطہ اگرچہ معدل متعدد باشد کذا فی بلغۃ الغریب فی مصطلح آثار الحبیب

فصل احتجاج در احکام بصحیح لذاتہ و حسن لذاتہ مجمع علیہ است اگرچہ حسن در رتبہ کمتر ست از صحیح و حدیث ضعیف کہ بتعدد طرق بمرتبہ حسن رسید نیز محتج بہ است خصوصاً در فضائل اعمال نہ در صفات ذو الجلال و حرام و حلال شوکانی رح در نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار گفتہ احادیثے کہ در صحیحین یا در احدہما ست جائز ست احتجاج بدان بدون بحث زیرا کہ بخاری و مسلم التزام کردہ اند صحت را و امت تلقی کردہ است آنرا بقبول ابن صلاح گفتہ علم یقینی نظری واقع ست بانچہ مسند کردہ اند آنرا این ہر دو بزرگ زیرا کہ ظن معصوم خطا نمی کند و سبقہ الی مثل ذلک محمد بن طاہر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختارہ ابن کثیر و حکاہ ابن تیمیہ رضی اللہ عنہ عن اہل الحدیث والسلف و الجماعۃ الکثیرۃ من الشافعیۃ والحنابلۃ والاشاعرۃ والحنفیۃ و غیرہم نووی گفتہ محققین و اکثر علما خلاف کردہ اند ابن الصلاح را و گفتہ اند کہ افادہ میکند ظن را چیزے کہ متواتر نشدہ ست و حکایت کرد این را زین الدین از محققین و گفت نووی و استثنا کردہ است ابن الصلاح حرفی چند را کہ تکلم کردند بران بعض اہل نقد ہمچو دارقطنی و غیرہ و این مواضع معروف اند نزد اہل این شان و ہمچنین جائز ست احتجاج بانچہ تصحیحش کردہ اند ائمہ معتبرین از غیر صحیحین و ہمچنین انچہ تصریح کردہ اند بحسن وے و چہ عمل بر حسن جائز ست نزد جمہور خلافاً للبخاری و ابن العربی و حق مذہب جمہور ست چہ ادلہ وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل ست مر حسن را نیز و ازین قبیل ست مسکوت عنہ ابو داؤد نزد ابن صلاح و نووی زیرا کہ وی گفتہ بیان کردم وہن شدید را کہ در حدیث کتاب من ست و حدیثی کہ بران سکوت کردم صالح ست و بعض وی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شبیہ صحیح و مقارب او و منذری احادیث سنن او را تنقید کردہ بسیاری را ازان ضعیف گردانید پس آن خارج ست از محل و حدیثی کہ منذری و ابو داؤد ہر دو ازان سکوت کردند شک نیست کہ آن صالح احتجاج ست مگر مواضع یسیرہ و ہمچنین مسکوت عنہ امام احمد در مسند وے صالح ست برای احتجاج و مسند وی منتقی ست از ہفت لک و ہفتاد ہزار حدیث و بنا و ردو ران مگر حدیثی کہ محتج بہ است و بعضے اطلاق کردہ اند صحت را بر ہمہ انچہ در وست مبالغۃ و ابن جوزی بسیاری از احادیث ویرا در موضوعات شمردہ و دیگران تعقب وی کردہ اند حافظ ابن حجر گفت ہیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بہتر ست از موطا و سنن اربعہ کہ مصنفین اینہا التزام نکردہ اند صحت ہمہ احادیث آنہا را و آحادیثی کہ در مسند وی زائد از صحیحین ست نیست ضعیف تر از احادیث زائدہ ابو داؤد و ترمذی و عراقی گفتہ در وی نہ حدیث ست و جواب داد ابن جوزی را از پانزدہ حدیث کہ آنرا موضوع گفتہ بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر کہ آنرا ابن جوزی موضوع گفتہ و آنرا در جزوی جمع کردہ الذیل الممہد علی مسند احمد نام نہاد و از ہر یکے جواب گفت و آن چہاردہ حدیث ست حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعۃ فی رجال الاربعۃ گفتہ ہیچ حدیث در مسند وی نیست کہ برای او اصل نباشد مگر سہ یا چہار حدیث از انجملہ یکے در زوائد مسند ست و مسند وی اصح ایں صحیح ست بنسبت بغیر خود و ہیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبہ کتاب جامع گفتہ ہرچہ در مسند اوست مقبول ست و حدیث ضعیف وی قریب بحسن ست

انتہی ملخصاً چون این ہفت فصل مہمہ شد اکنون شروع در ترجمہ کتاب میرود و باللہ التوفیق گفت مصنف رح

کتاب الطہارۃ

كتاب مصدر كتب كتابا وكتابة است واستعمال كرده اند آنرا در چيزے كه جمع كند ابواب وفصول را و در وی دلالت ست بر معنی ضم وجمع ومنه الكتيبة واطلاق وی بر مكتوب قلم حقيقة است بنا بر انضمام بعض حروف وكلمات مكتوبه بسوی بعض وبر معانی مجاز است وجمع وی كتب ست بضمتين وبضم وسكون ومشتهر در زبان فقها اشتقاق كتابت از كتب ست اما ابو حيان بران اعتراض كرده وگفته كه مشتق نمی شود مصدر از مصدر وطهارت يا مصدر طهر لازم ست پس برای وصف قائم بالفاعل باشد يا مصدر طهر متعدی پس برای اثر قائم بالمفعول بود وجائز ست كه اسم مصدر طهر تطهيرا باشد همچو كلم تكليما وكلاما وطهارت در لغت بمعنی نظافت وپاكی از اقذار است ضد نجاست ودر اصطلاح فقها عبارت ست از نظافت از نجاست حكمی كه آنرا حدث گويند واز نجاست حقيقی كه آنرا خبث خوانند وچون طهارت مفتاح صلوة ست كه عماد دين باشد مؤلفين مؤلفات خود را بدان افتتاح كردند ودرين كتاب ده باب ست

باب المياه

باب حقيقة برای چيزی ست كه حسی باشد داخل شوند از وی بسوے غير وی ومجازا برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است ومياه جمع ماء ست بمعنی آب وجمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت ست بر اختلاف انواع يعنی باب در بيان حكمهای انواع آب چنانكه آب دريا وچاه وايستاده وروان وقليل وكثير ومستعمل وغير مستعمل عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ روايت ست از ابی هريرة وی صحابی جليل حافظ مكثر مجتهد ست ودر نام وی و پدر وی اختلاف بسيار ست قريب سی اقوال ابن عبد البر گفته چيزے كه ساكن ميشود نفس بسوے وی در نام او عبد الرحمن يا عبد الله ست ودر جاهليت نام او عبد الشمس بود يا عبد عمرو وغالب آمد بر وی كنيت بجهت نگاه داشتن وی گربه صغيره را از بلاد اندلس ست اسلام آورد در سال خيبر كه سال هفتم ست از هجرت وحاضر شد آنرا با آنحضرت صلے الله عليه وسلم ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد بر سيری شكم وبود احفظ صحابه وبود مثبت فی فقيه متين صاحب قيام وصيام وذكر وتسبيح وتهليل محمد بن اسحق وحاكم ابو احمد گفته اند كه او را پنج هزار وسه صد وهفتاد وچهار حديث ست در مسندات وبود اكثر صحابه از روی حديث ونيست هيچ يكی را از صحابه اينقدر حديث ونه قريب بان ومرد در مدينه در سنه پنجاه ونه بعمر هفتاد وهشت سالگی ودفن شد در بقيع وگفته اند كه مرد در عقيق ونماز گذارد بر وی وليد بن عقبه بن ابی سفيان ووی آن روز امير مدينه بود قاله ابن عبد البر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ گفت ابو هريره پرسيد مردی پيغمبر خدا را صلے الله عليه وآله وسلم ونام اين مرد در بعض طرق اين حديث نزد بيهقی عبد الله مدلجی واقع شده وهمچنين حافظ ابو موسیٰ ابن بشكوال اصفهانی در كتاب معرفة الصحابه باسناد خود در روايت اين نام كرده وذكر كرد آنرا طبرانی در كسانيكه نام آنها عبد ست وتبعه ابو موسیٰ وگفت عبد ابو زمعه البلوی كسی ست كه پرسيد رسول خدا را از آب دريا وگفت ابن منيع رسيده است مرا كه نامش عبد بود وگفته عبيد بود بتصغير وسمعانی در كتاب الانساب نام وی عركی بتشديد يا را آورده وغلط كرده زيرا كه عركی نام او نيست بلكه وصف اوست چه عركی ملاح سفينه را گويند ابو موسیٰ گفت وارد كرده است آنرا ابن منده در ذكر كسانيكه نام آنها عركی ست وعركی ملاح را گويند ونام نيست ودر نهايه گفته عركی شكار كننده ماهی را گويند ومعنی هر دو قريب يكديگر ست وبالجمله پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستيكه ما سوار می شويم دريا را وبرميداريم با خود اندكی از آب پس اگر وضو كنيم بآن آب كه برداشته ايم تشنه می مانيم آيا پس نگيريم از ان آب پس وضو كنيم بآب دريا گويا استبعاد ايشان توضی بآب دريا ناشی از فهم تخصيص بود از كريمه وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوْرًا يا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف فَقَالَ پس گفت رسول الله صلے الله عليه وسلم فی البحر در بارهٔ آب دريا هو الطهور ماؤه دريا پاك كننده است آب او وطهور بضم طا مصدر ست وبفتح طا هم بمعنے مصدر آمده وهم بمعنی آنچه تطهير كرده شود بوی چنانكه آب وخاك هكذا نقله ابن الانباری وجماعات من اهل اللغة عن الجمهور وبمعنی مطهر نيز آيد وبه قال احمد والشافعية ومحكی ست از امام مالك وبعض اصحاب ابی حنيفه كه طهور بمعنی طاهر ست وترجيح ابن خفاجی هست كه در لمعات شرح مشكوة ذكر كرده وخليل واصمعی وابو حاتم سجستانی وازهری وجماعتے وسيبويه گفته برای هر دو معنی يعنے وضو كردن وآبی كه بدان وضو كنند بالفتح ست وقال صاحب المطالع

وحكى فيهما الضم والحل ميتته وحلال ست خود مرده او ميتة بفتح ميم چيزے كه اورا ذبح نكنند مراد اينجا ماهى ست وذبح ماهى همين شكار كردن
وبر آوردن اوست از آب ونزد حنفيه خود مرده دراب حلال نيست وظاهر حديث حل هر حيوان ست كه مرده دروى اگرچه سگ وخوك باشد كما يجي بيانه
در نيل الاوطار گفته واز فوائد اين حديث ست مشروعيت زيادت در جواب بر سوال سائل بقصد فائده وعدم لزوم اقتصار وبخارى براى آن بابى
عقد كرده وگفته باب من اجاب السائل باكثر مما سأله وذكر كرد حديث ابن عمر كه پرسيده شد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم ما يلبس المحرم پس گفت لا يلبس القميص
ولا العمامة الحديث واين حديث در كتاب الحج بيايد پس گويا سائل از حالت اختيار پرسيده بود وآنحضرت در جواب وى حالت اضطرار هم بيفزود وخطابى
گفته درين حديث دليل ست بر آنكه مفتى چون پرسيده شود از چيزى وبداند كه سائل را حاجت ست بسوى ذكر چيزى كه متصل ست بمسئله مستحب ست ورا تعليم
آن چيز بسائل پس نيست ذكر طعام درين حديث از قبيل تكلف لا يعنى زيرا كه سوال آنها از آب بود وآنحضرت دانست كه ايشان را حاجت بزاد در تحريم
مى افتد پس حكم طعام نيز بيان كرد وآنكه در كلام اصوليين آمده كه واجب ست مطابقت جواب با سوال پس مراد بآن عدم زيادت جواب نيست بلكه مراد آنست
كه جواب مفيد حكم مسئول عنه باشد انتهى وحافظ ابن القيم رح در اعلام الموقعين نيز زيادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتيان قرار ساخته وبحديث ما يلبس المحرم
وغيره استدلال كرده واطالت بيان نموده واين حديث را فوائد ديگر بسيار ست كه در كتب مبسوطه از شروح حديث ذكر كرده اند ابن الملقن گفت اين حديث عظيم
اصلى ست از اصول طهارت مشتمل بر احكام كثيره وقواعد مهمه اخرجه الاربعة بر آورده اند وروايت كرده اند اين حديث را ابو داؤد وترمذى ونسائى وابن ماجه
ورواه مالك والشافعى وابن خزيمة وابن حبان فى صحيحهما وابن الجارود فى المنتقى والحاكم فى المستدرك والدارقطنى والبيهقى فى سننهما وابن ابى شيبة كنيت
وى ابو بكر ست ونام عبد الله بن محمد بن ابى شيبة ابراهيم بن عثمان العبسى مولى بنى عبس از اهل كوفه صاحب مسند ومصنف شيخ بخارى ومسلم وابو داود
وابن ماجه ست روايت دارد از شريك بن عبد الله وابو الاحوص وابن مبارك وسفيان بن عيينة واقران اينها وفات يافت در سنه دو صد وسى وپنج بود ذهبى
در حق وى گفته الحافظ العديم النظير الثبت النحرير انتهى بقية ترجمه او در اتحاف النبلاء ذكر كرده ايم واللفظ له ولفظ اين حديث ابن ابى شيبه راست
مخرجان ديگر معنى وى روايت كرده اند وصححه وصحيح گفت اين حديث را بيهقى وابن منده وابن منذر وابن عبد البر وابو محمد البغوى وگفت بغوى هذا
الحديث صحيح متفق على صحته وگفت ابن الاثير در شرح مسند هذا حديث صحيح مشهور اخرجه الائمة فى كتبهم واحتجوا به ورجاله ثقات وابن خزيمة بضم خاى
وزاى معجمتين وتحتية كنيت وى ابو عبد الله ست ونام محمد بن اسحق بن خزيمة نيسابورى صاحب صحيح وفات يافت در سنه سه صد ويازده هجرى ذهبى در حق
وى گفته الحافظ الكبير امام الائمة شيخ الاسلام انتهت اليه الامامة والحفظ فى عصره بخراسان انتهى والترمذى وگفت ترمذى بعد سند روى هذا حديث
حسن صحيح وگفت پرسيدم محمد بن اسمعيل بخارى را ازين حديث پس گفت هذا حديث صحيح اين لفظ ترمذى ست كما فى مختصر السنن للحافظ المنذرى ومصنف در تلخيص
اين حديث را بنه طريق از نه صحابى روايت كرده وهيچ طريقے از آنها خالى از مقال نيست ليكن ائمه مذكورين تصحيح وى كرده اند مصنف گويد وحكم كرده اند
بصحت بسيارى از حديثى كه نمى رسد بدرجه اين حديث ونه قريب بوى وزرقانى در شرح موطا گفته اين حديث اصلى ست از اصول اسلام تلقى كرده است
آنرا امت بقبول وتداول كرده اند آنرا فقهاى امصار در سائر اعصار در جميع اقطار وروايت كرده اند آنرا ائمه كبار بعده نام راويان ومصححان بر شمرده وماوردى
در كتاب حاوى از حميدى از شافعى آورده كه اين حديث نصف علم طهارت ست وعن ابى سعيد سعد بن مالك بن سنان الخزرجى صحابى مشهور ست
از اصحاب شجره اول مشاهد او خندق ست دوازده غزوه با آنحضرت كرده مشهور ست بكنيت خود وپدر وى نيز صحابى ست از حفاظ مكثرين وعقلا وعلما
وفضلا بود جماعتى از صحابه وتابعين از وى روايت دارد ذهبى گفته روى حديثا كثيرا وافتى مدة وعاش ستا وثمانين سنة له فى الصحيحين اربعة وثمانون حديثا مات
فى اول سنة اربع وسبعين انتهى مدفن وى ببقيع ست الخدرى بضم خاى معجمه ودال مهمله ساكنه نسبت ست بسوى خدره كه حى ست از انصار كما فى القاموس

قال گفت ابو سعید بدرگاه پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت کنیم از چاه بضاعه که در مدینه است و آن چاهی ست که انداخته میشود دران لتهای خون
آلوده و گوشت سگها گی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستیکه آب
پاک ست پلید نمیگرداند او را چیزے زیرا که بسیار ست و چشمه دار ست در اشعة اللمعات گفته این چاه درانوقت جاری بود و در راه بساتین داشت مثل
جوے روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وسے بتحریک منفصل گردد انتهی و در حجة الله البالغه نوشته حدیث بیر بضاعه اگرچه بحسب
ظاهر مطلق ست در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر لیکن بدلالت حال ناظر ست در کثرت بلکه مخصوص ست بکثیر و بدلالت احادیث دیگر خاص ست
بغیر متغیر و چه قسم گمان کرده شود که نجاسات در وی مستقر سے ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری ست بر اجتناب از اینچنین امور و چه قسم سے نوشید آنحضرت
ازان چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست دران چاه سبے قصد می افتاد و بدر سیرفت چنانچه امروز حال چاهہاے دیار ماست پس وقتے که اسلام آمد
مردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقرره نزد شان باشد پس فرمود که آب پاک ست نجس نے کند او را
چیزی یعنے نجاستے که نزد شما مقرر ست علاوه آن بچیز دیگر نجس نمے شود اینست قول فصل درین مسئله انتهی گوئیم در حکم میاه چند حدیث آمده یکے همین
حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ دیگر حدیث ماء دائم دیگر حدیث ولوغ کلب و این همه احادیث ثابت ست
چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و ازینجا اختلاف پیدا شد در علما در باره آبی که نجاست افتاد در وی یکی از سه وصف او که رنگ و بو و مزه باشد و گرگون
نشده مالک و ظاهریه تمسک کردند بحدیث باب و گفتند که آب پاک ست قلیل باشد یا کثیر مذهب مشهور مالک همین ست اما این خلاف قول مالک ست
در موطا کما فی المصفی و حنفیه و شافعیه گفتند که اگر قلیل ست نجس شد و اگر کثیر ست نجس نشود مگر وقتی که بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در تحدید
قلیل و کثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یکطرف وی بجنبانند طرف دیگر نجنبد و ماعدای این قلیل ست اما البغوی گفته که این نهایت در جهالت ست بجهت
اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت و ضعف کذا فی المصفی و بعضے تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جزآن از مساحت اما البغوی گفته این تحدیدی
ست که با صلے از اصول شرع رجوع نمیکند انتهی و شافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قله باشد از قلال هجر و آن پانصد رطل ست و ماعدای او قلیل ست
اما در مصفی گفته این تقدیر نیز تخمینی ست زیرا که قله گاهے کلان مے باشد و گاهے خرد پس اصح اقوال همان قول اول ست و آن اشبه ست بمذاهب
سلف در تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم ست باذهان نه تحدید زیرا که هرچه دون قلتین باشد در حد اوانی
و حفره داخل ست و هرچه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیه بتوان گفت انتهی و نیز گفته بیقین معلوم ست که حیاض حجاز
غدیر کبیر نمی باشد و نه عشر در عشر و نیز معلوم ست که حفره و سبو را حوض نے گویند و نیز معلوم ست که وقوع نجاستے که تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم و مانند
حکم دخول قوائم سباع ست پس حاصل شد ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیره احد الاوصاف در آب نجس نے گرداند آن آب را انتهی و وجه این اختلاف
تعارض احادیث مذکوره است زیرا که حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم مقتضے تنجیس قلیل بنجاست ست مر قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی
معارض اوست زیرا که مقتضے عدم تنجیس آب قلیل ست بنجاست قلیل و همچنین حدیث باب پس اهل مذهب اول جمع کردند میان این احادیث باینطریق که حدیث
استیقاظ و ماء دائم و ولوغ براے حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجتناب ازان تعبدی ست نه بغرض نجاست و گفته اند که نهی درین احادیث برای کراهت
ست نه آن طاهر مطهر ست و شافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول ست بر قلتین و بر آنچه فوق او باشد که آن کثیر ست و حدیث استیقاظ و حدیث
ماء دائم محمول ست بر قلیل و حنفیه گویند که مراد بلا ینجسه شیء کثیر ست که تحدیدش گذشته و در حدیث قلتین قدح کرده اند باضطراب و بقیه احادیث در قلیل ست
و لیکن حدیث بول اعرابی وارد ست بر ایشان زیرا که در وی دلیل ست بر اینکه قلیل نجاست مفسد قلیل ماء نیست زیرا که آن موضع که اعرابی بروی بول کرده بیک دلو آب پاک شد

وشافعیہ این را دفع کردہ اند بفرق کردن درمیان ورود آب بر نجاست و ورود نجاست بر آب وگفتند کہ نجاست چون بر آب افتد آب را نجس سازد کما فی
حدیث الاستیقاظ و چون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی و در ینجا بحث ست کہ سید علامہ محمد اسمٰعیل امیر رحمہ اللہ در شرح عمدہ
و حواشی ضوء النہار تحقیقش نمودہ و حاصل وی اینست کہ شافعیہ ورود علی النجاست را علت عدم تنجیس آب قرار دادہ اند حال آنکہ چنین نیست بلکہ تحقیق اینست
کہ علت در عدم تنجیس آب کثرت آب ست کہ شیئاً فشیئاً بر وی میگذرد و عین او را منتفی میسازد تا آنکہ فانی میشود نجاست قبل فنای وی نہ ورود آن بر نجاست چہ
تفرقہ میان ہر دو ورود معقول نیست و ازینجا معلوم شد کہ در تحدید قلیل و کثیر آب دلیلی ناہض نیست پس اقرب اقاویل بنظر بسوی دلیل چنانکہ در سبل السلام
گفتہ ہمان قول مالک ست و ابن دقیق العید گفتہ و قولی ست مر احمد را و بعض اتباع او از متاخرین نصرت وی کردہ اند و درین قول ترجیح داد آنرا از اصحاب
شافعی قاضی ابو المحسن رویانی صاحب بحر المذاہب قالہ فی الالمام و ابن حزم در محلی گفتہ ہمین ست مروی از عائشہ و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی
بن ابی طالب و میمونہ و ابی ہریرہ و حذیفۃ بن الیمان و اسود بن یزید و عبد الرحمن بن یزید و ابن ابی لیلی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و مجاہد و عکرمہ و قاسم
بن محمد و حسن بصری و غیر ہؤلاء انتہی واللہ اعلم اخرجه الثلاثة روایت کردہ اند این حدیث را ابو داؤد و ترمذی و نسائی و گفت ترمذی ہذا حدیث
حسن غریب و جید گفت آنرا ابو اسامہ و مروی نشد حدیث ابی سعید در بیر بضاعہ بہتر از روایت ابو اسامہ و مروی ست از ابو سعید بچند طریق و ابن ماجہ
و دارقطنی و بیہقی ہم آنرا روایت کردہ اند و صححه احمد وصحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و یحیی بن معین و ابو محمد بن حزم و منذری در مختصر سنن گفتہ
تکلم فیہ بعضہم انتہی گویم ابن القطان در وی تکلم کردہ و گفتہ کہ رواۃ در نام راوی وی از ابو سعید و نام پدر وی اختلاف کردہ اند پس حدیث معلول شد باین اختلاف
و شوکانی در جوابش گفتہ کہ این در حقیقت علت قادحہ نیست زیرا کہ در اسمای بسیاری از صحابہ و تابعین علی الاقوال اختلاف کردہ اند و این اختلاف موجب جہالت نیست
با آنکہ خود ابن القطان بعد این اعلال گفتہ کہ این حدیث را طریق دیگر نیز ہست احسن ازین طریق اما نہ از ابو سعید بلکہ از دیگری و قاسم بن اصبغ گفتہ ہذا من
احسن شیء فی بیر بضاعۃ و ائمہ مذکورین تصحیح وی نمودہ اند و تصحیح ایشان حجت ست انتہی و این حدیث را شواہد ست کہ در شرح فارسی در بدیہیہ ذکر کردہ ایم
وباللہ التوفیق وعن ابی امامة نام او صُدَیّ ست بضم صاد مہملہ و فتح دال مہملہ و تشدید یاء تحتیہ صحابی ست اختلاف کردہ اند در نسب وی و باتفاق
بکنیت وی ساکن شد مصر را بعد از ان نقل کرد بحمص و وفات یافت دران کثیر الروایت ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین ست مات سنة ست وثمانین او احدی
وثمانین و لہ احدی وتسعون سنة وہو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاکثر و بود مکثر در روایت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الباهلي بموحدہ نسبت ست
بسوی باہلہ در قاموس گفتہ باہلہ قومی ست و نام پدرش عجلان ست ابن عبد البر گفتہ اختلاف نکردہ اند درین یعنی در نام وی و پدر وی قال گفت قال
فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم إن الماء لا ينجسه شيء بدرستیکہ آب پلید نمی گرداند او را ہیچ چیز إلا ما غلب على ريحه وطعمه
ولونه مگر آنچہ غالب شد بر بوی و مزہ و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفتہ اگر لون یا ریح یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل ست و اگر تغیر
نیابد پس آن کثیر ست پس نزد وی ہمین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت ست و امام شافعی و احمد گفتہ اند کہ مقدار دو قلہ کثیر ست و احتمال خبث ندارد
و نجس نگردد و الا قلیل ست و نجس گردد و حنفیہ گویند اگر آب بحالی ست کہ بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر و ہمین حدیث
دلیل مالک ست شوکانی گفتہ این مذہب ارجح و اقوای مذاہب ست از روی دلیل و رفتہ اند بدان اصحاب ظاہر و مالک و دلیل وی حدیث ابی سعید خدری ست
انتہی اخرجه ابن ماجة روایت کرد این را ابن ماجہ و ابن رافعہ گفتہ رواہ ابو داود و این غلط ست چہ در سنن وی موجود نیست وضعفه
ابو حاتم و تضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا کہ در اسنادش ابو سفیان طریف بن شہاب ست و او ضعیف و متروک ست و اختلاف کردہ اند
در وصل وی بر شریک کہ راوی ست از وی و در سبل گفتہ ضعف حدیث از جہت رشدین بن سعد ست کہ راوی حدیث ست و او متروک ست

ونام ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی ست ذہبی گفتہ وے امام حافظ کبیر یکے از اعلام ست متولد شد در سنہ یکصد و نود و پنج ہجری و وفات یافت در ماہ شعبان سنہ [illegible] دو صد و ہفتاد و ہفت و بود ہشتاد و دو سالہ نسائی گفت ثقہ است والبیہقی و در روایت بیہقی ست ونام وی احمد بن حسین ست وکنیت ابوبکر حافظ علامہ شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنہ سہ صد و ہشتاد و چہار ہجری ست بغداد و کوفہ و حجاز و جز آن گردیدہ علم حدیث سماع کرد حاکم و ابوطاہر و ابن فورک استاذ او یند در علم حدیث و فقہ تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجہ نزد وی نبود و بر احادیث این ہر سہ کتاب او را اطلاع کما ینبغی دست بہم نداده گفتہ اند کہ ہیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بروی منت ست مگر بیہقی کہ منت او بر شافعی ست زیرا کہ وی نصرت مذہب او در کتب خود چنانکہ باید نمودہ و بسبب وی مذہبش رواج داد و بالا گرفتہ از وی تصانیف عمدہ یادگار ست ذہبی گفتہ تالیفہ تقارب الف جزء انتہی وفات وی دہم جمادی الاولی سنہ چہار صد و پنجاہ و ہشت ہجری در نیشاپور اتفاق آمدہ مدفن وی بیہق ست بموحدہ مفتوحہ و مثناة تحتیہ ساکنہ بلدہ ایست قریب نیشاپور گفتہ اند کہ نام چند قصبہ است کہ نسبت بہر یکے بیہقی گویند چنانکہ بار ہہ در ہندوستان و کبود جامع در میان فقہ و حدیث و زہد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فہم وے برکت عظیم بخشیدہ بود از اشعار او ست نظم من اعتز بالمولى فذاك جليل + ومن رام عزا عن سواه ذليل + ولو ان نفسي مذ براها مليكها + مضى عمرها في سجدة لقليل + احب مناجاة الحبيب باوجه + ولكن لسان المذنبين كليل + وبالجملہ لفظ وی رح درین حدیث اینست ان الماء طهور بدرستیکہ آب پاک ست ناپاک نمی کند او را ہیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء طهورا پس چنانکہ سنت و کتاب باین معنا ناطق ست و دلیل دال و اجماع قائم ہمچنین دلالت میکند اصل و ظاہر و براءت نیز برین چہ اصل عنصر آب طاہر و مطہر ست بے نزاع و طہور ہم افادہ ہمین معنی میکند و براءت اصلیہ از مخالطت نجاست مستصحب او ست الا ان تغير ريحه او طعمه او لونه بنجاسة تحدث فيه مگر آنکہ بر گردد بو یا مزہ یا رنگ او بنجاستے کہ حادث شود در وے شوکانی در دراری مضیئہ گفتہ در سند این حدیث کسی ست کہ احتجاج کردہ نمیشود بدو یعنی رشدین بن سعد و ہو متروک و متفق اند اہل حدیث بر ضعف این زیادت ولیکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکہ ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کردہ اند پس ہر کہ قائل ست بحجیت اجماع نزد وی آنچہ ازین زیادت مفاد شدہ ہمان اجماع ست و ہر کہ اجماع را حجت نمی گوید نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا کہ بر معنی این زیادت اجماع کردہ اند و تلقی بقبول نمودہ پس این استدلال بزیادت ست نہ باجماع انتہی و دارقطنی گفتہ این حدیث ثابت نیست و شافعی گفتہ مروی ست از انحضرت از وجہی کہ ثابت نمی کنند اہل حدیث مثل آن را و نووی گفتہ اتفاق کردند محدثان بر تضعیف وے و مراد بدان تضعیف روایت استثنا ست نہ اصل حدیث کہ ثابت ست در حدیث بیر بضاعہ ولیکن اجماع کردند علما بر قول بحکم این زیادت ابن منذر گفتہ اجماع کردہ اند علما بر آنکہ آب قلیل و کثیر چون واقع شد در وی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا ریح او را پس آن نجس ست و ہمین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی کہ متغیر ست یکے از اوصاف ثلثہ او نہ این زیادت انتہی وعن عبد الله ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد ہمراہ پدر بزرگوار خود در صغر سن کہ ہفت سالہ بود و بعضے گفتہ اند پیش از وے و این صحیح نشدہ حاضر نشد بدر را از جہت صغر سن و در حضور وے مر احد را اختلاف ست و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل ورع و زہد و احتیاط و تحری و تقوی در فتوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گوید نبود ہیچ یکے از ما مگر آنکہ میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوے الا ابن عمر و عائشہ گفت ندیدم لازم گیرندہ تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد اللہ بن عمر و محمد بن حنفیہ گفتہ کان ابن عمر خیر ہذہ الامة و سعد بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو ہریرہ و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینہا کہ نیست ہیچ کس از ایشان بر آن حال کہ مفارقت کردہ بود آنحضرت را بر آن غیر ابن عمر و گفت نافع لو رأیت ابن عمر یتتبع آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لقلت ہذا مجنون در اول مصفی شرح موطا آثار

بسیار از صحابه و تابعین و غیرهم در ثنا و مدح بروے نقل کرده وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبره مهاجرین مدفون شد
یکے از اوعیه علم بود خلائق بسیار از وی روایت دارد بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبدالله [illegible] ره شد پیغمبر خدا از آبے
که می باشد در بیابانها از زمین یا از زمینی که می‌چرند چارپایها و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جره عظیمه یعنی کوزه
کلان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیه وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیز
که عالی و مرتفع باشد و ازینجاست قله جبل و جمع وی قلال ست بکسر قاف و مراد دریجا قلهاے هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و
نیز معروف در الوقت همین قلهاے هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوے باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهرے
از شهرهاے یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو و نیم قربه است و بعض دو قربه داشته اند ابن جریج گفته دیدم
قلال هجر را هر قله از و دو قربه بود و چیزی عطا و شافعی گفته آن چیز مبهم بود ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو
قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بست
و هشت درهم در مسوی گفت شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفتند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف
قربه اخذ کرده شود مگر بنابر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلف نیست انتهی لم یحمل الخبث بر نمیدارد پلیدی
را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود و در حجة الله البالغه گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت
و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاحش شود ازین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضرورت
که چاره نیست ازان نه آنکه تحکم و جزاف ست و همین ست حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین و در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر
بود و اینقدر ادنی حوض ست و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر نیند پس این حدی ست فاصل
میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوے مثل وی در ضبطهای کثیر همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا باخذ پشک های شتران و
بالجمله درین باب ایچه معتد به تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب ست بی شبهه انتهی ملخصا گویم ترمذی گفته که
مذهب شافعی و احمد و اسحق همین ست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیگردد و مادام که تغیر نده رنگ یا بوی یا مزه او را انتهی و همین
حدیث دلیل ایشانست در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکے حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلوات وارد شده است
و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثے که در بیر بضاعه وارد شده است و آن بعموم خود دلالت میکند
بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلتین ست سوم حدیث ماء دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضا بر آنکه ماء راکد نجس میشود ببول و لهذا از غسل در ان
منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم ماء جاری خلاف حکم ماء راکد ست پس مالک در قول مشهور قائل ست بآنکه ماء قلیل نجس نمے شود بوقوع نجاست در وے
تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بغوی گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین
نیست زیرا که بیر بضاعه ماء کثیر بود که وقوع این اشیا او را متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ ست
نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص ست بقلتین و ما فوق آن گوئیم تقدیر که مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم
مادون قلتین غیر حکم قلتین ست اگر چه آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا بمقید بودن یکے بقیدے و دون الآخر ابو حنیفه

ماء جاری را خاصیتی مے نهد که بمخالطت نجس نجس نمے شود مترجم گوید بنای فهم آن از حدیث ماء راکد بر آنست که علت نهی تنجیس باشد بقرینهٔ ثم یغتسل به ونهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو مقدمه بحث ست بلکه حق آنست که علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن ست بسبب تنجیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتدا کنند باو و امر منجر گردد بتغیر و تنجیس وتحقیق نهی از مجموع بول وغسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابوداود لا یبولن احدکم فی الماء الدائم ولا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده وحکمت نهی تکدیر ماء ست و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب بتحقیق می نماید آنست که اینجا دو علت ست و هر دو مؤثر تغییر نجاست ز مخالطت نجاست پس تغیر او را نجس میسازد قطعاً و مخالطت مکروه میسازد بکراهت شدیده که جز بضرورت نباید مرتکب آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر وهو قول ابن حاجب یعنی ماء قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه ست و بعضے گفته اند نجس ست و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کرده والله اعلم انتهی کلام المصفى

وفی لفظ و در روایتی از ابوداود و ابن حبان وغیرهما بجای لم یحمل الخبث لم ینجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار دو قله پلید نمی گردد و در لفظے بجاے لم ینجس لا ینجس نیز آمده و ینجس بفتح جیم و ضم هر دو ست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دهلوی رح گفته وباین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمے دارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست و نیز تعلیق این معنے بشرط بودن آب قلتین خالی از بُعدے نیست اگرچه توجیه آن کرده اند که بلوغ گاهے از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاهے از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست انتهی اخرجه الاربعة روایت کرد این را ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوة گفته رواه احمد والدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی عن ابن عمر وجابر وابی هریرة انتهی و رواه الشافعی وابن خزیمة و معهذا در صحت این حدیث اختلاف ست ابوداود تضعیف وی کرده و همچنین ابن عبدالبر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق وابوبکر بن العربی وغیرهم و بیهقی گفته غیر قوی ست و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتین الخ جمعے میگویند حدیثے صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتهی شیخ در شرح وے گفته این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه ست و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ بخاری و امام ائمهٔ فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و گفته که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید آب از آنحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته بر شرط شیخین ست انتهی گویم ابن منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و نیز جماعتی دیگر تصحیح وے کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف وے منظور فیه ست و این حدیث اگرچه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع رواتِ وے پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان استیعاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح ست که بر شرط ایشان بود و معهذا اخراج آن نکردند و لهذا ابن دقیق العید گفته که این حدیثی ست که تصحیح کرده اند آنرا بعض ایشان و صحیح ست بر طریقهٔ فقها نیز اگرچه در سندش اضطرابے و در بعض الفاظ وی اختلافی هست اما جواب داده اند از آن بوجهی که ممکن ست جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب عدم ثبوت وی نزد من بطریق استقلال که موجب رجوع شود بسوی تعیین بمقدار قلتین شرعاً انتهی و بیهقی گفته این اسناد صحیح موصول ست و طحاوی گفته خبر قلتین صحیح ست و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابوداود گفته اما صحت سندا و پس یافته شد زیرا که رواتِ وی ثقات اند نیست در ایشان کسے مجروح و متهم و بعض ایشان آنرا از بعض شنیده اند انتهی و تمام بحث در تلخیص ست

وصححه ابن خزیمه وصحیح گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن آن مبین ست وجواب داده است جواب دهنده از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین برنمیدارد پلیدی را وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شئ مقید ست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث نیز مقید ست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درینوقت البته بضرورت حس ومشاهده حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعًا ویقینًا دلالت بر حمل خبث نیست ونه برینکه انچه از خبث حمل کرده آن خبث او را از طهوریت براورده چه خبث مخرج از طهوریت خبث خاص ست که موجب تغیر جمله یا بعض اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث ست غیر مستفاد ست مگر اینقدر که گاهی درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد از طهوریت پس خود در وی ازین مفهوم چیزی نیست ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده ودر حدیث ابوسعید خدری گذشت همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت واین نفی بلفظی کرد که اعم صیغ عام ست یعنی دراول گفت لا ینجسه شئ ودر ثانی لم ینجسه شئ پس مستفاد شد که هر آب که برروی زمین یافته شود پاک ست مگر آبی که وارد شد دران تصریح بمخصص این عام باینطور که این آب نجس ست چنانکه واقع شد در زیادت مجمع علیها زیراکه وارد ست بصیغه استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید واز مخصصات منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر برقول راجح در اصول که بنی میشود عام برخاص مطلقا وازینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلتین حامل خبث شود بروجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست مخرج از طهوریت ست واگر بوجهی حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتحدید قلیل بما دون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب او وبتحدید قلیل بانچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بانچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست از شافعیه وحنفیه واحمد اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یا نه واهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی از بول در ماء دائم واین همه احادیث اگرچه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد بانچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همانوقت که مخلوط شود بآب جرم یا ریح یا لون وی ودر ظاهر وشک نیست که هیچ آب مخلوط بنجاست نجس ست زیراکه اگر بجرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست که صدور این مظنه از غیر اهل وسوسه وشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع بر تنجیس آبی که نجاست یکی از احد الاوصاف او را برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین وریح ولون وطعم ثبوتًا وانتفاءً ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هردو مذهب زیراکه اصحاب مذهب اول خلاف نمی کنند درین که استعمال متطهر بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست از طهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب متغیر باحد الاوصاف بود واین مجموع چیزی ست که مبحث آب بران مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفه وبین ادله داله بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استیقاظ

قلتین وحدیث ورع تا یر تیک وستفاد نمیشود ازین احادیث مگر همین قدر که تورع نزد ظن اولی است از اقدام بران واهل این مذهب عمل برین ظن حتما وجزما واجب میگویند حال آنکه دلالت ادلهٔ مذهب اول بر وجهے که تلخیص رفت بر مذهب ثانی است پس ابعاد نجعه بامثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنها استدلال بر مجرد عمل بالظن است نه نظر بخصوص این مسئله گوئیم ادلهٔ عمل بالظن هرچند در کتاب وسنت بسیار است اما دلالت اکثر از انها بر نهی از عمل بالظن است وهمچنین تعویل بر حدیث استیقاظ و ولوغ وامثال آن غیر مفید است و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستبحر باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر متحرک نشود ویا آنکه در مساحت اینقدر وانقدر باشد وبرین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج است از باب روایت مقبوله ودرایت معقوله وحق اینست که مسئلهٔ آب از مضایق است محقق در ساحاتش متعثر میشود ومدقق نزد تشعب طرق وے متبلد میگردد و بر صورتی که تلخیص کردیم هیچ یکے را از اهل علم واقف نشدیم انتهى کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین مسئله نظر بادلهٔ مختلفه وصور جمع وتطبیق آن وترجیح خبر ونقد آن باشوکانی ومن قال بقوله است والله اعلم و صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مهمله وتشدید موحده نام وے محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید است نسب او بزید مناة بن تمیم میرسد پس وے تمیمی است وبستی نیز گویند نسبت به بست که شهریست در سیستان ووی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی است وبه ابویعلی موصلی وحسن بن سفیان وابوبکر بن خزیمه هم تلمذ کرده واز خراسان تا مصر سیر نموده واز هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذهٔ اوست وی در کتاب الانواع گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ صاحب تصانیف عدیدهٔ مفیده است ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین وحفاظ الاثار عالما بالطب والنجوم وفنون العلم صنف المسند الصحیح والتاریخ وکتاب الضعفاء وفقه الناس بسمرقند وکتاب اللغة والوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع وخمسین وثلث مائة وهو فی عشر الثمانین انتهى و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبدالله المعروف بابن البیع وبیع بیوپاری راگویند چه یکے از اجداد او بیع بود تولدش در سنه سه صد وبست ویک بماه ربیع الآخر است در صغر سن طلب علم حدیث نمود وخراسان وماوراء النهر ودیگر بلاد را طواف کرد وازدو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد دارقطنی وابوذر هروی وابویعلی وبیهقی وابوالقاسم قشیری ودیگر اساتذهٔ این فن از وے روایت دارند مستدرک وتاریخ نیسابور وغیر ذلک تالیف اوست حج گذارده وقاضی شده بود باین جهت او را حاکم گویند روزے بحمام در امد وغسل کرد وچون از انجا برامد آهے کشید وجان داد وهنوز لنگ بسته بود وجامه نپوشیده واین ماجرا در سنه چهار صد وپنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچه چیز گفت در نوشتن حدیث والله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبى لاهل الحدیث ولمن کتب الحدیث واشاعه جعلنا الله تعالى منهم آمین

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب گفت ابوهریره فرمود آنحضرت صلى الله علیه وسلم غسل نکند یکے از شما در آب استاده وحال آنکه وی جنب است گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابوهریره گفت بگیرد آبے را گرفتنی یعنی آب را بدست بردارد وبیرون آب غسل کند از ینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نمے گردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قال الشمنی **اخرجه ابن ماجة ومسلم بهذا اللفظ وللبخاری بلفظ لا یبولن احدکم فی الماء الدائم الذی لا یجری** بول نکند یکے از شما در آب استاده که نمی رود وروان نیست مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد ونجس نمیگردد وغسل در وے جائز وبول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند وعادت گردد ورفته رفته آب تغیر یابد وقید لا یجری براے آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد ونزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد هرچند جارے بود مکروه است وگفته اند که این همه تفصیل در روز است ودر شب قضاے حاجت در آب مطلقا مکروه وممنوع است از جهت

ترس لیداسے جن کہ میگویند جاے ایشان درشب ہرجا کہ آب ست می باشد ثم یغتسل فیہ پستر غسل کند دران آب واین گویا علت
نہی از بول کردن ست یعنی دور ست از عاقل کہ بول کند درآب وحال آنکہ غسل مے کند در وے وقید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول
ہمین ست بلکہ سخت تر وبدتر ازان [؟] ودریک روایت لمسلم منہ آمده بجای فیہ ومفاد فیہ عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً ومفاد منہ
عدم تناول ست ازوی وغسل کردن خارج آن ونزد ترمذی درروایتی عوض لفظ غسل وضو آمده ولابی داؤد ودر لفظی نزد ابوداؤد واحمد
عوض ثم یغتسل ولا یغتسل فیہ آمده یعنی غسل نکند دران آب وعوض وہو جنب من الجنابۃ آمده یعنی از جنابت وجز این روایات
دیگر نیز آمده ومجموع آن دلالت میکند بر نہی از بول درآب دائم بالانفراد وبرنہی از غسل بالانفراد وبرنہی از مجموع غسل وبول دراب شوکانی گفتہ میتوان
گفت کہ ہر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چہ بول بالانفراد ہم درآب جائز نیست پس اغتسال یا وضو ہم درآب استاده بدون بول جائز نباشد
وہرکہ جز آب بستہ نیابد وخواہد کہ بہمین آب طہارت کند باید کہ پیش از طہارت حیلہ نماید وآب را حرکت دہد تا از وصف سکون برآید آنوقت وضو کند
وابوہریره نہی را بر انغماس حمل کرده ولہذا گفت تناول کند وغسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا کہ در وی انغماس نمے باشد بلکہ آب بدست
گرفتہ بکار می برند پس اولی ہمانست کہ پیش از تطہر آب را بجنبانند وجمہور برخلاف این مدلول فرق نکرده اند در استاده وروان وبعض گفتند این
روایات محمول ست بر کراہت فقط حال آنکہ ہیچ وجہ برائے آن پیدا نیست وگفتہ اند کہ مستبحر ازین اجماع مخصوص ست وبالجملہ راجح ہمین ست کہ
طہارت بآب ساکن مادامیکہ استاده ست روا نیست وچون اورا جنبانیدند وصف اصلیش کہ مطہر بودن ست عود کرد انتہی ودر حجۃ اللہ البالغۃ
گفتہ مگر آنکہ مستبحر باشد یا جاری وعفاف در ہر حال افضل ست انتہی وعن رجل صحب النبی روایت ست از مردی کہ صحبت داشتہ پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم را چہار سال چنانکہ صحبت داشتہ آنحضرت را ابوہریره ودر غزوه خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آورده وحمید
حمیری کہ تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین وقدمای تابعین ست ازوے راوی ست قال نہی گفت نہی کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان تغتسل المرأۃ بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأۃ از غسل کردن زن بزیادتی وبقیہ آبے کہ غسل کرده است بدان مرد یا
غسل کند مرد ببقیہ آبے کہ غسل کرده است بدان زن وزیاده کرد مسدد بروزن معظم کہ از کبار اتباع تابعین ست در مسند احمد بن حنبل این عبارت را
ولیغترفا جمیعاً وباید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از زن ومرد یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعاً نیز در کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگرے
لازم مے آید اما اینقدر عفو ست ومنہی عنہ غسل ست بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارند ودر روایتی از ابوداؤد وابن ماجہ وترمذی از حکم بن عمرو
آمده کہ نہی کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازینکہ وضو کند مرد بزیادتی طہور زن ترمذی گفتہ این حدیث حسن صحیح ست وازینجا معلوم گردد کہ وضو وغسل
ہر دو از فضل زن روا نیست اخرجہ ابوداؤد والنسائی شیخ در ترجمہ مشکوۃ گفتہ نزد اہل حدیث در طرق اسانید این ہر دو حدیث سخن ست اگرچہ ترمذی
آنرا حسن صحیح گفتہ ولیکن بیہقی تضعیف آن نموده وزہری گفتہ کہ خطابی گفتہ اہل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نہی از اغتسال رجل بفضل مرأۃ واغتسال
مرأۃ بفضل رجل واگر ثابت شود محمول ست بر نسخ وشیخ ابن حجر گفتہ کہ ہیچ یکے از امت بآن نرفتہ ومحال ست کہ صحیح باشد وہیچ کسے بآن عمل نکرده وکسے
آن نرفتہ ودرین قول شیخ نظر ست چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد بدان رفتہ اند وبطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکہ در شرح مفصل بیان کرده ایم انتہی
گوئیم مراد بشرح لمعات ست ومراد با بن حجر مکی ہیتمی ست نہ مصنف این کتاب زیرا کہ وی تصحیح این روایت کرده وگفتہ اسناده صحیح نہ تضعیف وے
ودر فتح الباری گفتہ رجالہ ثقات ولم نقف لہ علی علۃ انتہی وبیہقی در سنن گفتہ ہذا الحدیث رواتہ ثقات الا انہ لم یسم الصحابی الذی حدثہ ہو عنہ الا انہ مرسل
جید لولا مخالفتہ للاحادیث الموصولۃ وداؤد بن عبد اللہ الاودی لم یحتج بہ الشیخان البخاری ومسلم انتہی ودر سبل گفتہ قول مصنف اسناده صحیح اشارت ست بسوے

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواتِ وی ضعیف ست اما اول پس باین جهت که ابهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و اما ثانی پس باین جهت که مراد ابن حزم بضعیف داؤد اودی ست و هو ثقة آری این حدیث معارض ست بحدیث آینده انتهی و آن اینست که روایت ست **عن ابن عباس رضی الله عنه** مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وی پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله یا پانزده ساله بود با اختلافی که دران ست جبریل علیه السلام را دوبار دیده در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب وی ترجمان القرآن و سلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر مرکبی سوار ست و عباس از وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی دراز تر بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی نیز گوید قطعه ای صبا رو بمزار پسر عم نبی + خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی + کرده ام خوب تماشا چمن طائف را نرسد هیچ گل او بگل عباسی + **ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل بفضل میمونة** بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد ببقیه آبی که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوند که میان ما و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برای من بگذار برای من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند **اخرجه مسلم** و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر آنچه باقی مانده است از آب و بهمین وجه جمع کرده است خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعا بین الادلة و شیخ در ترجمه حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود آورده **ولاصحاب السنن** و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرجه البیهقی فی السنن و نسبه الی ابی داؤد و نیز روایت کرد آنرا ترمذی و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه **اغتسل بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم فی جفنة** غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسه بزرگ که آنرا تغار گویند **فجاء النبی** پس آمد آنحضرت **صلی الله علیه وسلم لیغتسل منها** تا غسل کند از ان آوند بآبی که فاضل مانده بود از غسل وی **فقالت انی کنت جنبا** پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیه آبی ست که از غسل جنابت من مانده **فقال ان الماء لا یجنب** فرمود آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح و کرم کذا فی القاموس در موطای امام محمد ست که بودند مردان و زنان بزمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی **وصححه الترمذی وابن خزیمة** و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امر ست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست **وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب** پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران و ولوغ خوردن سگ آب را باطراف زبان و در آوردن زبان خود در آوند کذا فی القاموس و این مخصوص ست بدرندگان **ان یغسله سبع مرات** شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ایمه ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدای اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوییم نسخ بمجرد احتمال بی استدلال منظور فیه ست و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشویید از ولوغ وی سه بار کما اخرجه الطحاوی والدارقطنی و جواب داده اند ازین که عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باید نه برای و فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سندا و نیز این فتوای او موافق روایت مرفوع ست و حدیث یغسل ثلثا او خمسا او سبعا ضعیف ست لا یقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبد الوهاب بن ضحاک

یکی از ضعفاست پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوندی یکی از شما پس باید که بشوید آنرا هفت بار اُولٰهُنّ بالتراب بار نخستین از آن هفت بار شستن بخاک ست و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم بخاک شوید آنرا ابن دقیق العید گفته قائل ست باین حسن بصری و قائل نشده بدان غیر او یعنی از متقدمین و حدیث قوی ست و هر که قائل نیست بآن محتاج ست بسوی تاویل بوجهی که در وی استکراه ست انتهی گویم مراد بما اول نووی ست که گفت هفت بار بشویند یکبار از آن بخاک و آب معا باشد پس خاک را قائم مقام آب داشت و آنرا بار هشتم نام نهاد و مثله قال الدمیری فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست و بالجمله در حدیث دلیل ست بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب أخرجه مسلم گویند روایت تراب مضطرب فیه ست زیرا که در لفظی اُولٰهُنّ آمده و در لفظی اُخراهُنّ و در لفظی احداهن و در لفظی سابعه و در لفظی ثامنه و اضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب وقتی قادح ست که همه روایات برابر باشند و اینجا روایت اُولٰهُنّ ارجح ست بنا بر کثرت رُوات و اخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود و این از وجوه ترجیح ست نزد تعارض و الفاظ آن روایات که معارض اُولٰهُنّ بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت اُخراهن منفرد ست یافته نمیشود در هیچ کتاب حدیث مسند و روایت سابعه بالتراب مختلف فیه ست و روایت احداهن در امهات نیست وفي لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فليرقه پس باید که بریزد آنرا و این عام ست از آب و طعام و در وی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ و این اقوای ادله است بر نجاست زیرا که اگر طاهر بودی حکم باراقت نفرمودی مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرده آنرا هیچ یکی از حفاظ از اصحاب اعمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد و ملحق کرده شد بفم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم ست زیرا که عرق اوست و فم او نجس ست پس بقیه بدن او نیز همچنین باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدث یا نجس اما در اینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع ست بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در اینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست که نجاست در فم و لعاب باشد زیرا که این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب و نظر بغالب احوال او که نجاسات را می خورد و مباشر آن می ماند حکم داد به نجاست وی و این دال نیست بر نجاست عین او و جمهور قائل اند بنجاست و مالک و داود و زهری خلاف جمهور اند و دلیل کسانیکه می گویند غسل برای تعبد ست نه نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عذره نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل یعنی برای نجاست ست و اصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب و تعبد صرف در عدد ست نه در غسل و این ماخوذ ست از شرح عمده و در حواشی وی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در وصف طهارت اوست و غسل تعبد ست انتهی کلام السبل وللترمذي و مر ترمذی راست این لفظ أخراهن او أولاهن بالتراب و او در اینجا برای شک ست از بعض رُوات و گفته اند صحیح آنست که برای تنویع ست و احداهن در روایت بزار آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر مقید و اُخراهن روایت ابو داود ست و الثامنة بالتراب روایت احمد ست و ارجح از همه همان روایت اولهن ست که نزد احد الشیخین ست کما تقدم والله اعلم نووی گفته خنزیر در مذهب شافعی حکم سگ دارد اندر لوغ وی نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول ست مر شافعی را وعن ابي قتادة بفتح قاف نامش حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را و سکون با فارس آنحضرت ست در احد و ما بعد او حاضر شده و وفاتش در مدینه سنه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرد و در جمیع حروب همراه وی بود و عمرش هفتاد و پنج سال و وی نیز از آنهاست که کنیت بر اینها غالب شده

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الهرة فرمود آنحضرت درباره گربه و این روایت ابوقتاده وقتی کرد که درآمد بر زن خود کبشه بنت کعب بن
مالک و کبشه برای وی آب وضو را در ظرف ریخت پس آمد گربه تا بنوشد از ان آب و کج گردانید ابوقتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد و گفت کبشه دید مرا
ابوقتاده که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من پس گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها ليست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید که
آب بدهان انداختن وی پلید گردد نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده بمعنی پلیدی و حدیث دلیل ست بر طهارت هره و سؤر وی اگرچه مباشر نجاست
باشد و مقید نیست طهارت دهان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یکروز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال ست زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین ست نه
بنجاست فم و چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابوحنیفه سؤر هره مکروه ست اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند
و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود لیکن مکروه ست و نزد ابو یوسف و ائمه دیگر طاهر بموجب همین حدیث و قول ابوحنیفه رح بکراهت بجهت آنست
که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سؤر سباع نجس ست ولیکن این حدیث که انما من الطوافین نجاست را بکراهت آورده انما هي من
الطوافين عليكم جز این نیست که این گربه از طواف کنندگان ست و بر آیندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق و عنایت
تشبیه داد هره را بخادمی که میگردد بر مولای خود و دوران میکند حوالی او ماخوذ ست از قوله تعالی طوافون علیکم و در روایت مالک و احمد
و ابن حبان و حاکم و غیرهم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم ست نظر بسوی ذکور هره و جمع ثانی مؤنث ست نظر باناث وی و
کلمه او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت ست و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات و طواف صیغه مبالغه ست افاده
غلبه و کثرت میکند یعنی چون وی بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خورده او کنیم امت در حرج و مشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد
شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان میگردند و مهربانی با وی لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمد اخرجه الاربعة یعنی ابوداود
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي وابن خزيمة وصححه ايضا البخاري والعقيلي والدارقطني ورواه ايضا مالك واحمد والدارمي والشافعي
وابن خزيمة والحاكم والدارقطني والبيهقي وعن انس بن مالك بن نضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را
ده سال و درآمد در خدمت و وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست
که مرد ببصره سنه احدی او ثلث و تسعین مناقب او بسیار ست و آنحضرت او را التماس و الدعاء و دعا کرد در دنیا و دین در دین چگوییم اما در دنیا عمر
او بصد و سه سال یا کم ازین رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد ابن عبدالبر گفته اصح ما قیل فی عمره تسعة وتسعون سنة
انتهی کنیت وی ابوحمزه ست قال گفت جاء اعرابي آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند و نزد بعضی عام ست
از عرب و عجم و در نام وی اختلاف ست گفته اند ذو الخویصره یمانی ست و قیل اقرع بن حابس و قیل عیینة بن حصن الفزاری والله اعلم فبال في طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیه مسجد و طائفه پاره از چیز را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم و در روایتی باین لفظ ست پس استادند مردم بسوی
وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر ست پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را از زجر
نمودن وی و گفت بگذارید او را و در لفظی قطع نکنید بروی بول را فلما قضى بوله پس هرگاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن
امر النبي حکم فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بذنوب من ماء بدلوی از آب ذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک پر باشد
و در روایتی عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله و سکون جیم بمعنی ذنوب فاهريق عليه پس ریخته شد آن دلو بر آن قطعه مسجد که بر ان بول

کرده بود درین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر اینکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر متنجسات و بر انکه غسالهٔ نجاست
و رشاشه پاک ست اگر بر جاے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علما را دریجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل
جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی
گفته این حدیث دلالت دارد بر انکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفه
زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بران که قوم درانجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل براے آن
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوے و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب برطرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست و الله اعلم انتهی گویم
دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس صریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة ولیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف ست بر محمد
بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلے الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الما طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس
حجت بدان قائم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
نرم بود و ریختن آب بران کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وے نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث
آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه واهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکے از ابن مسعود و دیگر از واثله
بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح در بهیه گفته آنچه شستن آن
ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا کشیدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد باذهاب نجاست
هم باقی ماند و این در نجاستے ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع دران که تطهیرش بریختن دلوے از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک
می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائدها ست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این
مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جز این نیست که براے ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروے مقرر داشت
آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله
حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضاے حاجت براى کسی ست که غائط کردن میخواهد نه براے بول چه عرف عرب همین
بود و بول کرد آنحضرت و یکے را بر پشت خود استاده کرد تا لستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المضرتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بروے
اندیشهٔ ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامهٔ وی بود **وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احلت لنا ميتتان** فرمود آنحضرت حلال کرده شده ست براے ما دو چیز مرده بے ذبح و دو خون **فاما الميتتان
فالجراد والحوت** پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیر هما ست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلے الله علیه وسلم هفت
غزوات میخوردیم ملخ را **واما الدمان فالطحال والكبد** واما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند
و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد
ورنه حرام و این حدیث حجت ست بروے و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باین حدیث و بحدیث الحل میتته و باین رفته اند
جمهور که میتهٔ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرده یا بالصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزے که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

واما چیزے کہ مرد یا گشت او را حیوانے غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابرست نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست کہ ہرچہ را
انداخت دریا یا جزر کرد ازوی آب پس بخورید آنرا و آنچہ مرد در دریا و طافی شد پس مخورید آنرا و این حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمہ گفتہ این
حدیث حجت ست مر ابی حنیفہ را در تحریم طافی و ہمچنین منقول ست از جماعتی از صحابہ انتہی گویم در مشکوۃ ست روایت کرد ابن ماجہ و گفت محی السنہ اکثر
برآنند کہ این حدیث موقوف ست بر جابر یعنی قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفتہ ضعیف باتفاق ائمۃ الحدیث انتہی
نووی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اماماں حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزے فکیف کہ حدیث دیگر معارض اوست
انتہی پس مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر کہ انداخت دریا برائے اصحاب سریہ و نپرسید کہ بکدام سبب مردہ بود و تضعیف حدیث جابر
از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ است و مرویست این حدیث بغیر وجہ و در وے نیز ضعفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ ست کہ انداخت دریا
ماہی مردہ را پس خوردند ازوی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید روزیے را کہ بیرون آوردہ است خدائے تعالی بسوی شما و بخورانید ما را اگر باشد
با شما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزے یعنی ابو عبیدہ قدری ازان ماہی بخدمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمر در قولہ تعالی
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست کہ شکار کردہ شد و طعام دریا چیزی ست کہ انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس کہ گفت طعام
دریا میتہ است مگر چیزیے کہ قادر شدے ازان و در وی ست کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید یہودی یا نصرانی ست انتہی و ہمین ست مذہب
جمہور و در ہدایہ گفتہ مالک و شافعی گفتہ اند لا باس بہ است از جہت اطلاق احل لکم المیتتان پس میتۃ بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم کہ میتۃ بحر آنست کہ
بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا نہ آنچہ خود مردہ است در وی بے آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفتہ کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منتن
شدہ است از وی آب نیک ترست و بعضے از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گوییم وجہی کہ در ہدایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ مدخول ست بآنکہ اضافت موت
بسوی دریا عام ترست ازینکہ باندا ختن دریا میرد یا بطول مکث دران بلکہ ظہور ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد ورود نص عام غیر ناہض
باشد برای تخصیص واللہ اعلم اخرجه احمد وابن ماجة والدارقطني والشافعي والبيهقي وفيه ضعف زیرا کہ در اسنادش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست
و او ضعیف ست امام احمد گفتہ حدیثش منکر و دار قطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آوردہ و گفتہ ہو اصح و ہم تصحیح کردہ اند
وقف او را ابو زرعہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد اللہ و عبد الرحمن و اسامہ و ابن معین تضعیف آنہا کردہ
و احمد بن حنبل توثیق میکرد عبد اللہ را مصنف در تلخیص گفتہ بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیرا کہ قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل
قول اوست امرنا بکذا و نهينا عن كذا پس حاصل میشود استدلال بوی بجہت بودنش در حکم مرفوع انتہی وعن أبي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الذباب في شراب احدكم ہرگاہ بیفتد مگس در نوشیدنے یکی از شما و در روایتی در طعام
یکی از شما فليغمسه پس باید کہ غوطہ دہد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوه و در لفظ ابن السکن فليمقله ثم لينزعه پستر دور
کند و بیندازد و بکشد آنرا ازان طعام و شراب فان في احد جناحيه داء وفي الآخر شفاء زیرا کہ در یکے از دو بازوی او علت و بیماریست
و در دیگر صحت و تندرستی اخرجه البخاري وابو داؤد وابن خزيمة وابن حبان وابن ماجة والدارمي وابن السكن واحمد من حديث ابي سعيد الخدري والنسائي والبيهقي
نحوه وزاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود انه يتقي بجناحه الذي فيه داء والبتہ پرہیز میکند وی بآن بازوی خود کہ در وے بیماریست
بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این ست کہ وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برائے دفع ضرر
و بر افگندن وے و بخوردن آن و بر اینکہ اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیرا کہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب معلوم ست کہ مگس غمس میمیرد

سیما وقتی که طعام گرم باشد پس اگر بجنس مذکور امر میفرمود بفساد طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهرآنچه نفس سائله ندارد
مثل مگس شهد و زنبور و عنکبوت واشباه ذلک زیراکه حکم عام میشود بعموم علت و منتفی میشود بانتفای سبب وامر بغمس برای شفاءست ومعلوم ست که در مگس
قوت سمیه هست چنانکه ورم و خارش که از گزیدن وی حاصل میشود دلالت دارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست واطبا گفته اند که اگر موضع
نیش مگس را هم بمگس دلک کنند در ورم نفع وتسکین حاصل شود زیراکه در یکی از دو بازوی او شفاءست وآن جبر میکند نقصان بازوی دیگر راکه در وی داءست
وعن ابی واقد بقاف مکسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را و بود با وی لوای بنی لیث وگفته اند که از مسلمة فتح ست قول اول
صحیح تر ست معدود ست در اهل مدینه مجاورت کرد بمکه و مرد در انجا در سنه شصت وهشت بعمر هفتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع فید اللیثی نسبت
بسوی لیث زیراکه از بنی عامر بن لیث ست **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قطع من البهیمة فهو میت** عضوی
که بریده شد از چارپایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده مردار ست خورده نمی شود واین وقتی فرمود که در مدینه قدم آورد و یافت ایشان
را که کوهان شتر و دنبهای گوسفندان می بریدند و میخوردند پس منع فرمود ازان **اخرجه ابوداود والترمذی** وحسنه واللفظ له ورواه احمد
والدارمی والحاکم ووصله وابن ماجه والبزار وگفت دارقطنی اصح واشبه مرسل ست ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعد وابن عدی
فی الکامل وابو نعیم فی الحلیة نحوه من طریق تمیم الداری وسنده ضعیف و در سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید وابی واقد
وابن عمر و تمیم داری و روایت ابی واقد همین باشد که در کتاب ست

باب الآنیة

جمع انا ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده ست از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده **عن حذیفة بن الیمان رضی الله عنه**
صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود نزد او علم بمنافقین کنیت او ابو عبد الله ست و نام پدرش حسیل بتصغیر
و یمان لقب اوست عبسی ست پسر و پدر هر دو صحابی اند حاضر نشدند احد را جماعتی از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابو الدرداء و غیرهم راوی اند از وی
مرد در مداین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا فی آنیة الذهب
والفضة ولا تاکلوا فی صحافها** منوشید در آوندهای طلا و نقره و مخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه
آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصعه آنکه سیر شوند ازان ده کس وضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب و فضه اند بعضی
گویند راجع بفضه است و ذهب در حکم اوست بطریق اولی واین عبارت بطریق قوله تعالی ست **والذین یکنزون الذهب والفضة
ولا ینفقونها** و اجماع ست ائمه را بر تحریم اکل و شرب در اناء زر و سیم بر مرد و زن و هیچ یکی را دران خلاف نیست مگر آنکه بعضی شافعیه گفته که شافعی
را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قاله الطیبی گوییم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیراکه در محاوره سلف استعمال لفظ کراهت بجای
حرمت بسیار آمده خلف چون باین معنی پی نبردند کراهت را بر تنزیه فرود می آرند واختلاف کرده اند در الحاق مطلی باین هر دو در تحریم بعضی گفتند اگر
ممکن الانفصال نیست حرام ست اجماعا زیراکه درین صورت استعمال ذهب و فضه است و اگر فصل وی ممکن نیست درست ست و اقرب اینست که اگر بروی
اطلاق آوند زر و سیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد والا فلا و جائز ست اکل و شرب در اناء مضبب بالاجماع واختلاف کرده اند در آنکه همین اکل و شرب
در اناء ذهب و فضه حرام ست یا همه استعمالات او بعضی گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع و بعض دیگر نزاع کردند دران و گفتند که نص در اکل
و شرب وارد ست نه در غیر والحاق سائر استعمالات بدان از روی قیاس غیر تمام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب ست زیراکه ثابت از نص

ہمین قدرست و دعوا ے اجماع صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیر وی زیراکه انچه در حدیث وارد شده ہمین تحریم اکل
و شرب ست نه چیزے دیگر پس ازان عدول کرده و عبارت نبویه را گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیارست و مصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در اوندز روسیم آورده ورنه محل ذکر وی باب الاطعمه والاشربه بود و در الحاق
احجار نفیسه مثل یواقیت وغیر با بذہب و فضه اختلاف ست و اظهر عدم الحاق ست و ابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند آنرا از اباحت
مذکور انتہی فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة زیراکه این اشیا و امثال آن مر کافران راست در دنیا و مر شمار است در آخرت و ذکر کافران
اگرچه دریجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم ست و گفت براء بن عازب نهی کرد مارا رسول خدا از آب خوردن در سیم پس ہرکه نوشید در وے در دنیا نوشد
در وے در آخرت متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنین ام سلمة نامش هند بنت ابی امیه ست
از مهاجرات بود ہجرت کرد بسوی حبشه با زوج خود و پستر بمدینه آمد چون زوجش ابو سلمه بن عبد الاسد بمرد و درہمان سال آخر ماه شوال سنه ۴ یا چهار بزنی
آنحضرت در آمد وفاتش در سنه چهل و ہشت ہجری ست و عمرش ہشتاد و چہار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از وے زینب و عمر دختر و پسر وی و ابن عباس
و عائشه و ابن المسیب و خلقی از صحابه و تابعین رضی الله عنها قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الذی یشرب
فی اناء الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم آنکس که مے نوشد در اوند نقره گویا که می نوشد جرعه جرعه باواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجره
در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگرداند آنرا در حنجره خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس ازان خوردن آب جرعه جرعه باین
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب ست و برفع نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن باین صفت
سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست و یجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست و بر تقدیر
ثانی بمعنی یصوت و صحیح و مختار نزد جمهور نصب ست و روایات دیگر معاضد اوست و زمخشری قائل برفع ست و لفظ مسلم درین حدیث اینست که ہرکه می خورد
و می نوشد در اوند سیم و زر الخ متفق علیه و درین باب ست از عائشه رواه الدارقطنی فی العلل من طریق شعبة والثوری عن سعد بن ابراهیم عن نافع
عن امرأة ابن عمر سماه الثوری صفیة عنه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دبغ الاهاب
فقد طهر چون دباغت داده شد چرم را پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست بانچه گندگی و تباہی آنرا ببرد خواه با دویه و خواه بآفتاب دادن
بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اہاب بکسر ہمزه بر وزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و طهر بفتح ها و کسر و ضم آن ہر سه
لغت ست حکاه ابن مالک فی مثلثه و یفیده القاموس و طهارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ایمه اربعه خواه میته باشد خواه مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن
الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اہاب میته کلام ست و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی ست آدمی از جهت کرامت
و خنزیر بسبب اہانت و در کلب اختلاف ست و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و نزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف
و دیگر ایمه چنین ست و از سلف منقول ست که باستخوان ہوتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و ادہان می نہادند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده
که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها دو دستانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل ست و بعضے محدثان
گفته اند که نام حیوانی دیگرست دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعضے گویند نام سلحفاة ست کذا فی اشعة اللمعات رواه مسلم بهذا اللفظ وعند
الاربعة و نزد ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ ست ایما اهاب دبغ ہرکدام چرم که دباغت داده شد پس بتحقیق پاک شد و رواه الشافعی
و ابن حبان و رواه الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة وقال حسن و گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تلخیص المتشابه من حدیث جابر وعن سلمة بن

المحبق بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید بای موحدهٔ مکسوره و قاف و اهل حدیث بارا مفتوح خوانند نام محبق صخر بن عتبة الهذلی ست معدود ست در بصریین و کنیت سلمه ابو سنان ست روایت کرد ازوی پسرش سنان و غیره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دباغ جلود المیتة طهورها دباغت دادن پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست و لفظ احمد و ابو داؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوهٔ تبوک بر اهل خانه پس ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته ست که دباغت داده شده ست فرمود دباغت دادن او پاک کننده است او را و در حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با پوست او گفتند مردارست فرمود چنین نیست که حرام ست خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی والبیهقی و صححه ابن حبان و غیر وی نیز آنرا روایت کرده بالفاظ چند نزد احمد و ابی داؤد و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته و در لفظی دباغها ذکاتها و در لفظی دباغها طهورها و در لفظی ذکوة الادیم دباغه و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت ست بر آنکه دباغ مطهر جلد میته هر حیوان ست که طاهر میشود بآن ظاهر و باطن وی و درین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردارست در ظاهر و باطن خاص نیست بچیزی از آن موافق ظاهر حدیث ابن عباس و این مرویست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو اظهر الاقوال و لیلا دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شی نیست و این مرویست از جماعتی از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبدالله بن عکیم ست که روایت کرد آنرا شافعی و احمد و بخاری در تاریخ و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وی که سود مند نشوید از خود مرده بپوست و نه بپی و ترمذی گفته حسن ست و مذهب امام احمد همین بود و میگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد و این حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ جهینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده بود روایت کرده و هم در متن که مروی ست بغیر تقیید و این روایت اکثرست و مروی ست بتقیید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز معلل ست بارسال زیرا که ابن عکیم از آنحضرت نشنیده و نیز بانقطاع زیرا که عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد و لهذا امام احمد ترک کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث دباغ اصح ست از آن در اوی در مسلم ست و مرویست بطرق متعدده از جماعتی از صحابه و لابدست که ناسخ متاخر باشد و نیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شدند حدیث ابن عکیم و حدیث ابن عباس و من معه و وقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض هنگام استوا میباشد و مساوات ادله درینجا مفقودست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اهاب نام چرم غیر مدبوغ ست کما فی القاموس والنهایة و بعد دباغ نامش قربه و شن باشد و بجزم الجوهری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده شد میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع با اهاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده ست و چون دباغت داده شد نامش اهاب نماند پس داخل تحت نهی هم نخواهد شد و هو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میتهٔ ماکول ست لا غیر و عموم ایما اهاب دبغ رد او ست چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست جز خنزیر که او را جلد نیست و این مذهب حنفیه ست پنجم آنکه مطهرست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیرا که ضمیر راجع ست بسوی خوک و در آیه حکم ست بر جسیت تمام وی و قدی مقیس علیه سگ ست در نجاست و این قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل شود در یابسات نه مائعات و نماز گذارند بروی نه در وی و این قول مرویست از مالک جمعا بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائزست انتفاع بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهراً و باطناً بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار و فرمود چرا منتفع نشدید

با باب او گفتند که مردار ست فرمود انما حرم اکلها و هو رای الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق ست پس مقید باشد بحدیث دباغ

وعن میمونة ام المؤمنین رضی الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش برّه بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت زیر مسعود بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابو رهم بزنی گرفت و بمرد و سپس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرة قضیه بموضع سرف که برده میل از مکه معظمه ست و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت و یک یا سنه چهل و یک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه بر وی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که بعد وے زنی دیگر نخواست روایت کرد از وی جماعتی منهم عبد الله بن عباس رضی الله عنه **قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه و سلم بشاة یجرّونها** گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفندے مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش **فقال لو اخذتم اهابها** پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست او را **فقالوا انها میتة** گفتند این شاة خود مرده ست پوست او را چگونه گیریم **فقال یطهرها الماء والقرظ** فرمود پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست بیزانند نووی در شرح مسلم گفته جائز ست دباغ بهر شی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد از فساد بچو شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویه طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوییم از هری گفته شب بالشین معجمه و موحده جوهریست مشابه زجاج و غیر وی گفته بمثلثه ست جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابو داود از حدیث عایشه آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از اضاعت مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتے دارد انتهی **اخرجه ابو داود والنسائی** مصنف در تخلیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده و در طریقی حسن و در طریقے ضعیف و در طریقے مضطرب و در طریقے منقطع و در طریقے مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوے شافعی و بخاری در تاریخ و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دار قطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح درینجا بمعارضه ست باینکه احادیث داله بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبد البر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل و جزم کرده است بدان جوهری و ابن شاهین گفته که چون احتمال هر دو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر اول جمعا بین الحدیثین و جمع میان هر دو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیرا که چرم این هر دو دباغت کرده نمیشود گفته اند که محمول ست بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت والله اعلم انتهی **وعن ابی ثعلبة** بفتح مثلثه و لام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم برآورد برای وے آنحضرت از خیبر نزول کرد شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضے گفته اند در زمان معاویه **الخشنی** بضم خا و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشن بن النمر که قبیله معروف ست **قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الکتاب افنأکل فی آنیتهم** گفت ابو ثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهے هستیم که اهل کتاب اند آیا جائز ست که بخوریم در آوندهای ایشان **قال لا تأکلوا فیها** فرمود نخورید در آوندهاے ایشان اگر یابید جز آن ظروف را درینجا دلالت ست بر نجاست آنیه اهل کتاب این نجاست بنا بر رطوبت ایشان ست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی **انما المشرکون نجس** و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست و رسبل گفته و هو الحق لقوله تعالی **وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم** و وضو کرد آنحضرت از مزاده مشرکه و در حدیث جابر ست که غزا میکردیم همراه آنحضرت و می رسیدیم بآوندهای مشرکان و اسقیه ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی **الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها وکلوا فیها** مگر آنکه نیابید غیر آن

آوندہا پس بشوئید آنرا و بخورید دران ظاہر حدیث دراننست کہ اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یا بد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد و از جہت عدم ضرورت
لیکن فقہا گفتہ اند کہ جائزست استعمال آنیۂ ایشان بعد از غسل بے کراہت خواہ ظروف دیگر یافتہ شوند یا خیر پس حمل کردہ شود کراہت در حدیث بر آنکہ مراد
ظروفی ست کہ می پزند در وے گوشتہای خوک و می نوشند دران شراب و معتاد اند برای نجاست از جہت استقذار طبیعی برشستہ شود و مراد فقہا
آن اوانی ست کہ مستعمل نیست بہ نجاسات غالبًا ذکرہ ابو داؤد فی سننہ صرح کما نقلہ البرادی و لفظ ابو داؤد اینست کہ اوشان می پزند در دیگہای خود گوشت
خوک و می نوشند در آوندہاے خود شراب را و رواہ احمد ایضًا متفق علیہ در سبل گفتہ این حدیث مطلق ست و حدیث ابو داؤد مقید بآنیۂ مطبوخ فیہ
پس محمول شود بر مقید و نجس در لغت مستقذر و آن عام ست از معنی شرعی و قیل معناہ ذو نجس زیرا کہ اہل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزلۂ نجاست ست چہ
طہارت نمی کنند و نہ غسل و نہ اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائدہ و احادیثے
کہ موافق حکم مائدہ است و آیت مائدہ اصرح ست در مراد انتہی وعن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد مہملتین و سکون تحتیہ از صحابۂ مشہورین ست
اسلام آورد در خیبر ہمراہ ابو ہریرہ و تا سی سال بر بستر بیماری افتادہ ماند ملائکہ سلام میکردند بر وے یکبار داغ کرد باز ملائکہ راندید چون بہ شد باز آمدند
ابن سیرین گفت نبود در بصرہ ہیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم اقدم و افضل از وی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مرد در بصرہ سنہ
پنجاہ و دو یا سہ روایت کرد از وی ابو رجا و مطرف و زرارہ بن ابی اوفی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ توضؤا
من مزادۃ امرأۃ مشرکۃ بدرستیکہ آنحضرت و یاران او وضو کردند از پکھال زن مشرکہ و درینجا دلیل ست بر طہارت آوندہاے مشرکان و بر
طہور جلد میتہ بدباغ زیرا کہ پکھال وی از جلود باغ مشرکین بود و ذبائح ایشان بے شبہ مردار ست و نیز دلیل ست بر طہارت رطوبت مشرک زیرا کہ
زن مشرکۂ مذکورہ مباشر آب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قلہ زیرا کہ ایشان تصریح کردہ اند باینکہ شتر مقدار دو قلہ برداردو ہر کہ میگوید کہ رطوبت ایشان
نجس ست این حدیث دلیل ست بر وی متفق علیہ فی حدیث طویل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکہ وضو کردند از پکھال آن مشرکہ
زیرا کہ صحابہ آن زنے را یافتند و پکھال آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از ان ہر دو در آوندہا گرفت و آنچہ خدا خواست گفت باز و الپس داد پس مردم
از ان نوشیدند و آوندہای خود پر کردند و ہر کہ جنب بود بحکم آنحضرت از ان آب غسل نمود و زن کہ مزادہاے خود را باز گرفت و آن ہر دو زیادہ از پیشتر
پر آب گردیدند انتہی پس درین حدیث اگرچہ تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافہم وعن
انس بن مالک رضی اللہ عنہ ان قدح النبی صلے اللہ علیہ وسلم انکسر بدرستیکہ ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فاتخذ مکان
الشعب سلسلۃ من فضۃ پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقرہ شعب بفتح شین معجمہ و سکون عین مہملہ لفظے ست مشترک در چند معنے مراد
درینجا صدع و شق اوست و سلسلہ بفتح سین اول و سکون لام و فتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنے زنجیر آہنی و مانند آن در
سبل گفتہ ظاہر آنست کہ مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضہ و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف
کردہ اند در واضع سلسلہ بیہقی از موسی بن ہارون یا غیر وی حکایت کردہ کہ جاعل سلسلہ انس ست نہ آنحضرت و جزم بہ ابن الصلاح زیرا کہ لفظ روایت وے
جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفتہ کہ در وی نظر ست زیرا کہ در بخاری از حدیث عاصم احول آمدہ کہ دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک کہ
شق شدہ بود پس بست آنرا بسیم و ابن سیرین گفتہ در وی حلقہ از آہن بود پس خواست انس کہ بجای وی حلقہ از زر یا سیم گرداند ابو طلحہ گفت متغیر مکن
چیزے را کہ ساخت آنرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم پس گذاشت انس آن این لفظ بخاری ست و یحتمل کہ ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد
بطرف آنحضرت و یحتمل کہ بسوی انس کما قال البیہقی مگر آنکہ آخر حدیث دلیل ست مراول را و قدح متغیر نشد از حال اول خود کہ بر عہد آنحضرت بود انتہی

در سبل گفته این سلسله که انس تغییری در وی خواست غیر حلقه مذکور ست لیس ظاهر آنست که ضمیر عائد ست بسوی آنحضرت و هو حجة لما ذكر انتهى اخرجه البخاري و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که در ان چیزی از طلا و نقره است پس مے نوشد میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در وے چیزے از طلا و نقره ست ظروفی ست که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر میخهاے خرد باشد [illegible] حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام ست انتهى و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز ست و حتیکه در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب نه هب و فضه زیرا که ضباب برفضه برای سنواری ست نه برای زینت و اگر بر موضع ضباب وضع فم کند نیز لا باس ست و این بر تقدیر یست که از کاسه بخورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر بیارد بخورد لا باس ست انتهى

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع ست یا اعتبار جنس نموده و نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عن الخمر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی تتخذ خلا که ساخته میشود سرکه قال لا فرمود نه یعنی جائز و حلال نیست سرکه ساختن شراب بانداختن نمک یا پیاز یا جز آن از انچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک ست در تحریم و تنجیس سرکه خمر و نزد حنفیه جائز و حلال ست و این حدیث حجت ست بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردے نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار او یتیمان بوده اند و بود نزد آن مرد خمر وقتے که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا بسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس ریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابو داود از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده ست بمسلم و او را احادیث دیگر ست مانند آن اخرجه الدارقطني و احمد من حديث ابی سعید نحوه و درین باب ست از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح ست و نهی از ان اگر بود در ابتداے امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شما ست انتهى گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام ست زیرا که اصل حدیث بروایت جابر رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود ادم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه ست و کفایت کردن او عوض نانخورش دیگر اگر موجود نباشد نه در انکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال ست و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه ست زیرا که حرمت خمر قطعی ست و صفت سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وے تحریم ست و لهذا تصریح فرمود به نهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و بودن نهی در اول امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج سند ست احتمال صرف در حلت و حرمت چیزے کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی ست از روایت مغیره بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر ست نزد اهل حدیث گویند مناکیر بسیار از عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن نسی حدیث غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

از عمرہ از ام سلمہ ودر روی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفتہ متفرد ست بدان فرج از یحیی ووی از کسانی ست کہ حجت گرفتہ نمی شود بحدیث وی وصحیح
نشدہ است تخلیل خمر بہیچ وجہ وتفسیر کردہ ہست آنرا فرج باینکہ متغیر شود خمر وسرکہ گردد پس حلال شود ومرتفع نیشود خلاف باین تفسیر ودار قطنی گفتہ بود
عبد الرحمن بن مہدی کہ حدیث منکر داز فرج بن فضالہ ومیگفت کہ وے روایت کردہ است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبہ منکرہ وگفت
بخاری فرج بن فضالہ منکر الحدیث حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتہا گفتہ کہ اہل مدینہ ہمیشہ انکار میکردند این را حاکم
از قتیبہ بن سعید آوردہ کہ گفت آمدم بمدینہ بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی وگفتم ہست نزد تو سرکہ خمر گفت سبحان اللہ فی حرم رسول اللہ بعدہ گفت
آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم اینمعنی را باہل مدینہ پس انکار نکرد بر من ہیچ یکے وآنچہ مروی ست از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ از ساختن وی سرکہ
خمر واز عایشہ رض کہ لاباس ہست پس آن خل خمری ست کہ خود بخود بے اتخاذ سرکہ گردید پس روایت مغیرہ وفرج ہیچ قسم معارض این احادیث وآثار صحیحہ
محفوظہ از رسول خدا وتابعین خواہد شد انتہی و در ہدایہ گفتہ چون خمر سرکہ گردد حلال ست خواہ بچیزے انداختن در وے گردد یا سبب آن بجہت دیرپائی و در آفتاب
نہادن مثلا و شافعی گفتہ حلال ست اگر بچیزے انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتہی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کردہ اند
بعلاج وظاہر حدیث اینست کہ اگر آنرا بعلاج سرکہ سازند غیر حلال و غیر طاہر باشد بہر علاج کہ باشد اگرچہ بنقل وے از سایہ بآفتاب بود یا عکس آن و اما
شرابے کہ بنفس خود سرکہ گردد بدون علاج پس آن طاہر حلال ست در سبل گفتہ کہ علما را در خل خمر سہ قول ست یکے آنکہ چون خمر بے قصد سرکہ گردد حلال ست
وچون بقصد گردد حرام دوم آنکہ حرام ست ہر سرکہ کہ متولد ست از خمر مطلقا سوم آنکہ سرکہ سرکہ ہست اگرچہ متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکہ فاعل وے
آثم ست زیرا کہ چرا گذاشت آنرا تا آنجا کہ خمر شد سپس سرکہ گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست کہ این خل ست شرعا ولغۃ وگفتہ اند
کہ چون شراب را سرکہ کردن خواہد آب از انگور افشردہ پیش از خمر شدن وی دو برابر آن سرکہ خالص در وے بیندازد کہ درین صورت آب مذکور سرکہ شود
وہرگز خمر نگردد انتہی گویم این قسم سرکہ را سرکہ خمر نتوان گفت بلکہ سرکہ انگور ست و سرکہ خمر ہمانست کہ خمر را گرفتہ بعلاج یا بغیر آن سرکہ سازند وہرچند لغۃ و
شرعا اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بران آرے شرابے کہ بے قصد سرکہ شود وجہی برای حلت دارد واللہ اعلم
اخرجہ مسلم والترمذی وقال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالہ نجاسات مشعر ست باینکہ خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست
در نجاست و طہارت وی شوکانی رح در مختصر گفتہ نجاست غائط آدمی و بول اوست مطلقا مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک
وآنچہ سوای اینست دران خلاف ست و اصل طہارت ست بر نمی آرد از طہارت مگر ناقل صحیح کہ معارض نشود او را مساوی یا مقدم بر وے انتہی و در
شرح مختصر گفتہ زیرا کہ اصل بودن طہارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعۃ و شک نیست کہ حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت
ست خاصۃ در امور عامۃ البلوی و آنحضرت ارشاد کردہ اند ما را بسکوت در آنچہ سکوت کرد از ان خدا و فرمود کہ آن عفو ست پس در اشیائیکہ ہیچ دلیل بر نجاست
وارد نیست ہیچ یکی را از عباد اللہ نمی رسد کہ از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد رائے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکہ بعض اہل علم کردہ اند کہ ہر چیز را
حق تعالی حرام فرمود نجس ست و گمان کردند تلازم حرمت و نجاست باہم و این زعم شان ابطل باطلات ست زیرا کہ ہرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز
نمیدارد نہ بمطابقت و نہ بتضمن و نہ بالتزام پس تحریم خمر و میتہ و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینہا و آنچہ نجاست کہ چون شارع دانست کہ بعض امت درین
غلط کنند فرمود حرام نیست از میتہ مگر خوردن او و برائے دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید کہ مثل قولہ تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الخ
دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکہ مسلمان زندہ باشد یا مردہ نجس نیست چنانکہ در صحیح از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ است وہمین ست حکم
اعیان محرمہ ہیچو ازلام و انصاب و نبات و شراب منشکرہ باصل خلقت کہ بالاتفاق طاہر اند اگر گویند کہ تصریح بنجاست و رجسیت و رکسیت شئ دال بر نجس بودن

اوست چنانکه نجاست سرگین و لحم خنزیر پس در قوله تعالی إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چرا
حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوئیم تحریم بقرینه مقترن بانصاب و ازلام واقع شده و این قرینه صارفه است معنی رجسیت را بسوی غیر نجاست شرعیه و هکذا
قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ زیراکه ادلهٔ صحیحه مقتضی عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است [illegible] اکل ذبائح و اطعمهٔ ایشان و توضی
از اوانی ایشان و خوردن دران و فرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل ست برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی ست بلکه از شارع بیان این معنی
بر وجهی وارد ست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزی بلکه انجاس
ایشان بر نفس ایشان ست و درینجا دلالت ست برینکه این نجاست حکمی ست نه حسی و تعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه و آنچه وارد ست در نجاست معارض ست
با صحیح از وی و شک نیست که عمل متعین ست براجح بان اگر تعارض بمساوی ست پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارضه
یا راجح بر معارض و بهر حال واجب ست منصف را قیام بمقام منع و عدم ترحزح ازان مگر بحجت شرعیه انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال گفت انس لما كان يوم خيبر امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا
کند فنادی ان الله ورسوله ينهيانكم پس ندا کرد بدرستی که خدا و رسول او نهی می کنند شمارا ينهيان بصیغهٔ تثنیه است و ثابت شده که آنحضرت
خطیب را که در خطبهٔ خود و من يعصهما گفته بود بئس خطيب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب اليه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات
و جواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط و ایضاح ست می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد نه جمع بین الضمیرین و دیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیر وی را بنا بر علم وی صلعم بجلالت و عظمت وی تعالی عن لحوم الحمر الاهلية فانها رجس از خوردن
گوشت خران خانگی و در حدیث ابو ثعلبه خشنی ست که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را و درینجا احتراز ست از خران وحشی که آنرا گورخر گویند و آن حلال ست
باتفاق و هم در صحیحین ست از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه و اذن داد در لحوم خیل و هم در بخاری و مسلم ست از حدیث ابن عمر و در ترمذی از حدیث جابر مثل آن
و نیز در صحیحین ست از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود در سواع غدار و روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس یعنی انسان و بضم همزه نیز خوانده اند ضد وحشت و بفتحتین نیز آمده
بمعنی انسان و گفت زاهر اسلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها گوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
رسول خدا نهی میفرماید شمارا از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری و في الباب غير ذلك متفق علیه و درین احادیث دلیل ست بر تحریم لحوم حمر اهلیه
و باین قائل اند جمهور صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته در بخاری از وی آورده که گفت نمیدانم که نهی کرد آنحضرت ازان بسبب
بار برداری مردم یا حرام کرده شدند در سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی ست زیراکه اصل در نهی تحریم ست اگرچه علت وی مارا معلوم نباشد و استدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وی و بحدیث غالب بن الحجر که نزد ابوداؤد ست و در وی اینست که أَطْعِمْ أَهْلَكَ
مِنْ سَمِينِ حُمُرِكَ و جواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن گفته که این حدیث مختلف الاسناد ست و مثل وی معارض احادیث صحیحه نتواند شد
انتهی و نیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین ست که تحریم را تنجیس لازم ست و هو قول الاکثر و در وی خلاف ست
و حق آنست که اصل در اعیان طهارت ست و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم ست و طاهر و همچنین جمله مخدرات و سمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست
آنها آری نجاست را تحریم لازم ست و لا عکس زیراکه حکم نجاست منع ملامست اوست در هر حال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیراکه
لبس حریر و ذهب حرام ست و حال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه و باجماع و چون اینمعنی معلوم شد پس تحریم خمر و حمر که منصوص علیه ست مستلزم
نیست برای نجاست آنها بلکه لا بدست از دلیلی دیگر بران ورنه بر اصل طهارت که متفق علیه ست باقی خواهد ماند و هرکه مدعی خلاف این باشد بروی ست

کہ دلیل بیارد و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجه را دلیل بر طهارت لعاب احلا ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم طهوره وارد نمی شد قائل میشدیم بطهارت
مردار زیرا که وارد در قرآن تحریم اکل اوست ولیکن حکم کردیم بنجاست وے بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتهی وعن عمرو بن
خارجة انصاری ست و حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از وے عبدالرحمن بن غنم این حدیث را که وی شنید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل ذی حق حقه فلا وصیة لوارث رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بمنی وهو علی راحلته ولعابها یسیل علی کتفی گفت عمرو خطبه کرد مارا رسول خدا در منی روز اضحی و بود آنحضرت
بر سوارے خود که نام وی عصبا یا صهبا بود و آب دهن آن ناقه روان میگردید بر دوش من پس درینجا دلالت ست بر طهارت لعاب ماکول اللحم قیل
وهو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بسیلان لعاب بر وے پس تقریر آنحضرت باشد اخرجه احمد والترمذی وصححه وعن
عائشة رضی الله عنها ام المومنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بمکه و تزوج نمود در شوال
سنه عشر و وی دختر شش ساله یا زیاده بود و در امد بر وے در مدینه در شوال سنه اثنین وقیل غیر ذلک و ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت
آنحضرت و وے هیزده ساله بود بدون اعتبار کسر در سال وفاتش و تزوج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواهرزاده خود عبدالله بن الزبیر و بود فقیهه عالمه فصیحه فاضله کثیرة الحدیث عارفة بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی
از صحابه و تابعین و نازل شد در برائت وی ده آیت از سورهٔ نور و وفات فرمود آنحضرت در خانهٔ وے و دفن کرده شد در انجا و مرد در مدینه سنه سبع وخمسین
وقیل ثمان وخمسین شب شنبه هفدهم رمضان و مدفون شد در بقیع و نماز گذارد بر وے ابوهریره و بود خلیفه مروان از طرف معاویه قالت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یغسل المنی گفت عایشه بود آنحضرت که می شست منی را با آب ثم یخرج الی الصلوة فی ذلک الثوب پس بر می آمد
برائے نماز دران جامه از منی شسته وانا انظر الی اثر الغسل فیه و من میدیدم اثر غسل را دران جامه و این حدیث دلیل مالک و ابوحنیفه و احمد ست
در قولی از وے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر ست متفق علیه و بخاری این حدیث را از عایشه مرفوعا بالفاظ مختلفه آورده در لفظی یقع
... در لفظی ان یقع المار فی ثوبه و در لفظی فیه بقع الماء و در لفظی ثم اراه فیه بقعة او بقعا است مگر بزار گفته که مدار این حدیث عایشه بر سلیمان
بن یسار ست و وی از عایشه سماعت ندارد. وسبقه الی هذا الشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند از ان که تصحیح بخاری این حدیث را و موافقت
مسلم مر او را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عایشه و صحت رفع اوست و لمسلم و مسلم راست از حدیث عایشه لقد کنت افرکه من ثوب
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرکا بدرستیکه بودم من که میمالیدم منی یعنی خشک را از جامهٔ آنحضرت مالیدنی سخت فیصلی فیه پس نماز
میگذارد دران مصنف در تلخیص گفته وارد شده است امر بفرک منی بطرق صحیحه روایت کرده است آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث همام بن حارث که
گفت بود نزد عایشه مهمانے پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عایشه بود آنحضرت که حکم میکرد مارا بحت منی و اما امر
بغسل منی پس لا اصل له است انتهی حنفیه وغیره گویند مراد بمالیدن مجرد فرک مع الغسل است و شافعیه گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست و نیست دلیل نجاست
چه غسل برائے نظافت و ازاله درن و نحو آن نیز می باشد وفی لفظ له و در لفظی مر مسلم راست لقد کنت احکه یابسا بظفری من ثوبه بودم
من که حک میکردم منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامهٔ آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد ست بر طهارت منی و نزد ابن خزیمه و دارقطنی و بیهقی
و ابن حبان باین لفظ آمده که بودم من که می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذارد نووی در شرح مهذب استغراب این روایت کرده و لیکو
صحیح یکے نسبت نموده اما در سبل گفته رجاله رجال الصحیح و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد

جامہ را پس فرمود بمثابۂ آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند کہ بمالی آنرا بخرقہ یا اذخر و این حدیث را بیہقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آوردہ و
از ابن عباس موقوفاً و گفت الموقوف ہو الصحیح و نیز دلیل شافعیہ اینست کہ منی اصل مادہ و پیدایش دوستان خداست پس چہ قسم نجس باشد و ضعف این دلیل
عقلی مخفی نیست چہ منی چنانکہ اصل آفرینش اولیاست اصل اعدای خدا نیز ہست پس چہ قسم پاک باشد و حنفیہ گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کردہ اند
منی را بر دیگر فضلات متقذرۂ بدن از بول و غائط بنابر انصباب این ہمہ بمقر خود و انحلال آنہا از غذا و بنابر آنکہ احداث موجبہ طہارت نجس اند و منی منجملہ احداث
ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی باب ہمچو غیر وے از نجاسات و فرک آن برای تسہیل امر ست بجہت شدت ابتلا بدان و حمل
غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاہر حدیث ست و در ہدایہ حدیثی آوردہ کہ شستہ میشود ثوب از پنج چیز بول و غائط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمہ گفتہ این
تمام دلیل ست کہ منی را با اشیای نجسہ جمع کردہ اند انتہی گوییم این حدیث را ابو یعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیہقی
و عقیلی در ضعفا و ابو نعیم در معرفہ از حدیث عمار بن یاسر آوردہ اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعۂ مذکورہ او را تضعیف کردہ مگر ابو یعلی و بعضے او را
متہم بوضع کردہ اند لالکائی گفتہ اجماع ست بر ترک حدیث وے و بزار گفتہ معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان
ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر ہمین اسناد و بیہقی گفتہ این حدیث باطل ست روایت نکردہ است او را مگر ثابت بن حماد و او متہم ست بوضع و گفت
ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوے پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیہ گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید است و تشبیہ
آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفتہ اند کہ این احادیث در حت و فرک منی آنحضرت است و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق بہ غیرہ و جواب
دادہ اند کہ اخبار عائشہؓ از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد کہ از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود کہ تنہا منی آنحضرت بود و احتلام
بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند کہ منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تاہم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاہی میگویند کہ احتمال مشترک ست پس استدلال
بدان بر طہارت منی تمام نیست و بالجملہ میان فریقین درین مسئلہ مجادلات و مناظرات و استدلالات طویلہ است صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمدہ استیفای
آن کردہ و در سبل گفتہ حق اینست کہ اصل طہارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن ست و باقی ایم بر اصل و حنفیہ بنجاست وے رفتہ اند مثل غیر خود
و لکن گفتہ اند کہ پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازالہ بخرقہ یا اذخر عملاً بالحدیثین انتہی گوییم و باللہ التوفیق کہ آنچہ در بارۂ منی در احادیث صحیحین یا احدہما آمدہ
سہ چیز ست یکے غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی اوست و این ہر سہ چیز امارت نجاست ست بے شبہہ چہ اگر طاہر بودے باید کہ در بعض اوقات
آنرا بے غسل و فرک و حک میگذاشتند حال آنکہ این امر منقول نشدہ و ہر کہ دعوی کند دلیل آرد غایت ما فی الباب آنکہ طہارت این نجاست از شارع بدو
طریق یا سہ طریق آمدہ و این در اصل نجاست قادح نیست چہ از شریعت حقہ معلوم است کہ انواع نجاسات را انواع طہارات مقرر کردہ اند طہارت نعل نجس
مسح بارض ست و طہارت بول رضیع رش ست و طہارت ارض نجسہ ببول ریختن یک دلو آب ست و علی ہذا القیاس ہمچنین طہارت منی اگر رقیق ست غسل ست
و اگر غلیظ است حک و فرک و حت ست مقصود در ہر نوع ازالہ جرم اوست و ازالۂ جرم جائیست کہ آن جرم نجس باشد گاہے شنیدہ یا دیدہ کہ در ازالہ طاہر
این ہمہ تنویع طہارت کردہ باشند و آنرا بے ازالہ نگذاشتہ پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن پسندیدہ نیست پس ہر کہ قائل ست
بطہارت آوردن دلیل بروے لازم ست نہ بر قائل بنجاست و اخباریکہ دلالت میکنند بر طہارت کحدیث ابن عباس و غیرہ اول از صحاح نیستند دیگر ہمہ ضعیف
پس معارض حدیث صحیحین نتوانند شد تا بترجیح چہ رسد و اطالت کلام در تدقیق این مسئلہ و دور و دور رفتن دران از باب تعمق ست و دل ازان در نہایت
قلق و اگر فرض کنیم کہ طاہر ست پس اتباع مقتضے آنست کہ با این طاہر نیز ہمان معاملہ باید کرد کہ از آنحضرت ثابت شدہ از غسل و فرک و جز آن نہ آنکہ طاہر
فہمیدہ علی حالہ بگذارند و اعتنا بتلوث جامہ و جز آن بدان ننمایند و ہمدران جامہ نماز گذارند و چون ہیچ یکے باین قائل نیست تا آل نزاع بنزاع لفظی میاند

واللہ اعلم ولہذا در مصفی گفتہ منی آدمی طاہر ست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشة انها کانت تحک المنی عن ثوب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم یصلی فیه ونجس ست نزدیک ابی حنیفہ و مالک غیر آنکہ ابوحنیفہ میگوید فرک یابس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمی کند و اقوی نزدیک فقیر قول مالک ست زیرا کہ شستن عین ثوب را در یوقت باین اہتمام دلالت میکند بنجاست او و آنا حدیث کانت تحک منیش نزدیک فقیر محمول فی اثناء الغسل ست ترس وحت ودر حدیث غسل دم زیر الہ الفرک این حدیث مشتمل اند بر غسل وطرق شاذہ دارد ہمان معنی حمل باید کرد واللہ اعلم انتہی **وعن** ابی السمح نامش

ایاد ست صحابی خادم رسول خداست وقیل مولاہ واورا ہمین یک حدیث ست وموضع وفاتش معلوم نیست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یغسل من بول الجاریة شستہ میشود از بول دختر ویرش من بول الغلام وآب زدہ میشود از بول پسر وباین رفتہ است جمعی از سلف وازیشان اند علی وام سلمہ و ثوری واوزاعی ونخعی وداؤد وابن وہب وعطاء وحسن وزہری واحمد واسحق و مالک در یک روایت شوکانی گفتہ وہمین ست آن حق کہ نیست محیص ازان ورفتہ اند بعض اہل علم وحکایت کردہ آنرا از مالک وشافعی واوزاعی کہ کافی ست آب پاشیدن در ذکر وانثی ہر دو واین قول مخالف احادیث صحیحہ ست چہ در حدیث تفرقہ کردہ اند میان ہر دو ماوہ ورفتہ اند حنفیہ وسائر اہل کوفہ بوجوب غسل بول غلام وجاریہ ہر دو وباین مذہب نیز مخالف احادیث ست وا استدلال کردہ اند ایشان باحادیث واردہ در نجاست بول مطلق وظاہر ست کہ بول جاریہ وغلام از حکم مطلق بول باد آنہ خاصہ مصرحہ مخصوص بودہ ست وقیاس بول غلام بر بول جاریہ در مقابلہ نص فاسد الاعتبار ست وابن حزم گفتہ کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زنند واین قول شاذ ست ودر وے اہمال قید مذکور ست وواجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر مقید انتہی ودر حجة اللہ البالغہ زیادہ کردہ کہ در جاہلیت نیز ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زنند وبول جاریہ را بشویند پس آنحضرت ہم تعیین معنی را مقرر داشت واہل مدینہ وابراہیم نخعی بہمین حدیث اخذ کردہ اند ودیگران اجتماع قول نمودہ پس معتبر نباید شد بانچہ مشہور ست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول بالفتح آن انتہی وشیخ در ترجمہ تقریر مسئلہ باین وجہ کردہ کہ مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام نخوردہ است پاشیدن آب کفایت دارد وحاجت بغسل نیست وظاہر حدیث دلالت دارد بران وبعضی از شافعیہ فرق کردہ اند میان صبی وصبیہ وکفایت نضح در اول ست نہ در ثانی ونزد امام ابوحنیفہ و مالک رحمہما اللہ غسل مے باید ومراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل ست ولم یغسل باین معنی ست کہ مبالغہ در غسل نکردہ واز جہت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول وہمین از طحاوی نقل کردہ کہ مراد بنضح اینجا صب یعنی ریختن آب از غیر مالیدن وبیفشردن ودر حدیث آمدہ از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ کودکے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بر وے آب ریختنی ودر بول صبی این کفایت ست ولیکن در بول صبیہ مبالغہ وتاکید بیشتر ست انتہی وبالجملہ ملخص اینست کہ در سبل گفتہ کہ علماء را درین مسئلہ سہ مذہب ست اول مذہب حنفیہ و مالکیہ کہ غسل ہر دو واجب ست ہمچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول ہر دو را بر سائر نجاسات واحادیث باب را تاویل کردہ اند وہو تقدیم القیاس علی النص دوم وجہی ست مر شافعیہ را وہو اصح الاوجہ عندہم وآن کفایت نضح ست در بول غلام نہ جاریہ ہمچو غیر وے از نجاسات عملاً بالاحادیث الواردة بالتفرقة بینہما سوم کفایت نضح در ہر دو وہو کلام الاوزاعی انتہی وآنچہ ما قدمناہ من کلام الشوکانی واکثر برانند کہ بول صبی نجس ست وجز این نیست کہ تخفیفی در طہارت وے کردہ اند وحافظ ابن القیم رحمہ اللہ در اعلام الموقعین گفتہ کہ در غسل ثوب از بول صبیہ ونضح آن از بول صبی حتی کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہاء را سہ قول ست یکے غسل از ہر دو دوم نضح ہر دو سوم تفرقہ وسنت ہمین را آوردہ واین حکم از محاسن شریعت وتمام حکمت ومصلحت اوست وفرق درمیان صبی وصبیہ بسہ وجہ است یکے بسیار برداشتن مردان وزنان ذکر را پس عموم بلوے ببول وے عام ست درین صورت غسل وے شاق باشد دوم آنکہ بول صبی یکجائی نیفتد بلکہ متفرق ومنتشر میگردد اینجا وآنجا پس غسل ہر انجا کہ بول وے باو رسیدہ خیلے دشواری دارد بخلاف بول انثی کہ مجتمع می باشد سوم آنکہ بول انثی اخبث وانتن ست نسبت ببول ذکر وسببش حرارت ذکر ورطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

راسبک میگرداند وآنچه از رطوبت حاصل میشود آنجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثره است واعتبارش در فرق مستحسن انتهى وهمین سه فرق را در شرح
مصابیح ولمعات شرح مشکوٰة وحجة الله البالغة ذکر کرده اند ونیز حافظ ابن القیم رح در مثال پنجاه وچهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه وچهارم رد سنت صریحه
صحیحه محکمه است در اکتفا در بول غلام که چیز نخورده بنضح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین وغیرهماست وصحیح شده است افتا بدان از علی وام سلمه ونیامده از هیچ صحابی
خلاف فتوای این هر دو پس رد کردند این همه سنن را بقیاس متشابه بر بول شیخ وبعموم که رد کرده نمیشود بدان این حکم خاص وهو قوله انما یغسل الثوب من
خمس من البول والغائط والمني والدم والقيء حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علي بن زيد بن جدعان از ثابت بن حماد است واحادیثش
مناکیر ومعلولات است واگر صحیح شود واجب گردد جمع میان هر دو حدیث ورده نمیشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول در آن حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه
مخصوص شده است از وے بول ماکول اللحم باحادیثے که کمتر است ازین احادیث در صحت وشهرت انتهى أخرجه أبو داؤد والنسائي وابن ماجة
والبزار والحاكم وابن خزيمة وصححه الحاكم وحسنه البخاري ودرین باب حدیثهاست از آنجمله حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخواره آب پاشیده شود
وشاشه دختر را شسته آید رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن ماجة وابن خزيمة والحاكم وابن حبان واسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری
ودارقطنی صحت او را از رفعاً ووقفاً ووصلاً وارسالاً وحدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا
بدهید این جامه خود را بمن وبپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پسر وشسته میشود از بول دختر رواه احمد وابو داؤد
وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والطبراني والحاكم حدیثها مطولاً ودر صحیحین وغیرهماست از حدیث ام قیس بنت محصن ونامش آمنه یا جذامه است که وے
آورده پسر خردسال را که چیز نخورده بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه وے پس طلبید آب وپاشید بران ونه شست آنرا ودر صحیح بخاری
از عائشه است که گفت آورده شد طفلے نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے تحنیک پس بول کرد بروے پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید
بروے ودر صحیح مسلم است از حدیث عائشه که آورده میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعا برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آورده شد
طفلے که شاشید بروے پس طلبید آب را ودر پس بول کرد یعنی نه شست آنرا واین تصریح است بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول یا مجرد
آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بیهقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام
وجاریه چون منضم کرده میشود بعض وے با بعض قوی میشوند وگویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد در بول جاریه وصبی از سنت ثابته فرقی
ثابت نشده انتهى گویم ابن ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده واشاره کرده است در ام بسوے آن وبالجمله تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با امت است معارض نشود او را فعل وے بر تقدیر وقوع آن مخالف قول والله الموفق

وعن اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنها مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکه بعد هفده کس
وکلان است از خواهر خود عائشه صدیقه بده سال ومرد بعد قتل پسر خود بده روز وگفته اند به بیست روز وعمرش صد سال بود در سنه هفتاد وسه وفات یافت
ودر آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل وے راه نیافته ودندان وے نیفتاده خلقے کثیر از وے روایت دارد ذات النطاقین از آن گویند که کمربند خود را دو پاره
کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک پاره سفره بست وبیک پاره قربه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في دم الحيض
يصيب الثوب تحته بدرستیکه فرمود آنحضرت در بارهٔ خون حیض وقتیکه پرسید او را زنے که خبرده ما را که یکے را از ما چون برسد جامه او را خون حیض
چه کند وچگونه پاک کند جامه را از آن گفت چون برسد یکے از شما را خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد از آن عین است تحته بفتح تای فوقیه
وضم حاء مهمله بمعنی تحکه است ثم تقرصه بالماء پستر باید که بمالد آنرا بسر انگشتان وناخنان بآب تقرص بفتح فوقیه واسکان قاف وضم رای

وصاد مهملتين بمعنے تدلک ست ثم تنضحه پستر پاشد آنرا بآب یا بشوید آنرا بآب نضح در لغت بمعنے پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول
بر شستن ست زیراکه در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلی فیه پستر نماز گذارد در ان جامه و درین حدیث دلیل ست بر نجاست خون حیض
بر وجوب غسل و مبالغه در ازالهٔ آن بحت و قرص و نضح براے ازهاب اثر وے وظاهر حدیث دلالت کند که جز این واجب نیست اگرچه از عین چیزے
باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حک او باستخوان یا ناخن افادهٔ نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض ست و در بقیهٔ خونها اختلاف ست
و روایات مضطرب آمده و برائت اصلیه مستصحب اوست تا آنکه دلیلے خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت فانه رجس
بر رجوع ضمیر طرف میته و دم مسفوح و لحم خنزیر افادهٔ نجاست کند و لیکن دلیلے مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست درینکه ضمیر عائد بجمله چیزہاے
مذکورست یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنے بلحم خنزیر زیراکه ضمیر مفردست نه جمع و مرجع مفرد باشد و لهذا بنجاست گوشت
خوک جزم کرده شد نه بنجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در میته مگر خوردن او و هر که طالب مزید تحقیق باشد وے
رجوع کند باصول فقه و دریابد که اهل اصول درباره آن قید که بعد جمله مشتمله بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه و روایت کرده است آن را
ابن ماجه باین لفظ اقرصیه و اغسلیه و صلی فیه و ابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء و احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث
ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دور کن آنرا بسنگ و بشوی آنرا بآب و کنار ابن القطان گفته اسناد این حدیث در غایت صحت ست و نمیدانم
براے او علتی وعن ابي هريرة قال قالت خولة گفت ابوهریره گفت خوله بخاے معجمه مفتوحه و سکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبد البر
فی الاستیعاب يا رسول الله اے پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم دران فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در ان
نماز بگذار گفت فان لم يذهب الدم اگر نرود اثر خون قال يكفيك الماء فرمود کفایت میکند ترا شستن بآب ولا يضرك اثره و ضرر
نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن اخرجه الترمذي واحمد وابو داود والبيهقي وسنده ضعيف زیراکه در وے ابن لهیعه است ابراهیم
حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف ترست از سند
اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییر دهد آنرا بصفرت یا زعفران و رواه ابو داود
عنها موقوفاً ایضاً در سبل گفته تغییر بصفرت و زعفران براے قلع عین نیست بلکه براے پوشیدن رنگ وی ست انتهی مصنف درین باب
احادیثی آورده که مشتمل ست بر نجاست خمر و لحوم حمر اهلیه و منی و بول جاریه و غلام و دم حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و دباغ ادیم و نحوه را نیز درین باب داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنے مصدر و بفتح بمعنے آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنکه بفتح بمعنے مصدر نیز آید و وضو از اعظم شروط نمازست و اصل
در وے غسل اطراف ست و ضبط روے و هر دو دست تا آرنج زیراکه درون او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که درون او عضوی تمام نیست
در حدیث ابوهریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نماز یکے را از شما چون حدث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان ست
و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذا قمتم الى الصلوٰة الخ و این آیت مدنیه است لهذا محققین برانند که فرضیت وی در مدینه است و نیست نصی
ناهض بر خلاف آن و در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف ست در آنکه وضو از خصائص این امت ست یا نه محققین بر عدم خصوصیت وی با این
امت اند آرے غره و تحجیل از خصائص این امت ست عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه
قال لولا ان اشق على امتي لامرتهم بالسواك مع كل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را هر اینه واجب

میکردانیدم بر ایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد هر وضو ودر روایتی نزد بخاری ومسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز وسوق کلام دال ست
برانکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست ونزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر ست که برای هر نماز مسواک مستحب وارند شوکانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده وگفته بنا بر ورود احادیث صحیحه متواتره درین باب از قول وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا خلاف انتهی گویم
در حدیث آمده که سواک از سنن مرسلین ست واز خصال فطرت واز طاهرات وفضل نمازی که دروی مسواک نمایند بر نمازی که برای وی مسواک
نکنند هفتاد چند ست اخرجه احمد وابن خزیمة والحاکم والدارقطنی وغیرهم ولفظ سواک بکسر سین ست در لغت بر فعل وبر آله هر دو اطلاق کنند وبمونث
ومذکر در وی یکسان ست وجمع وی سوک ست چون کتاب وکتب ومراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست که آنرا اراک گویند در آن
در دندان برای اذهاب صفرت وغیر آن ونزد رفتن دندان هم مشروع ست بحدیث عایشة که گفت گفتم ای رسول خدا مردی که برود دندان وی
مسواک کند فرمود آری گفتم چگونه گفت در آرد انگشت خود در دهان اخرجه الطبرانی فی الاوسط ودر وی ضعف ست اما در مصفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بهر خشنی که ازاله وسخ دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او باوجود اصبع طلب
مسواک میکردند وبهتر سواک سواک اراک ست از جهت اتباع انتهی گویم اصبع برای بی دندان ست نه برای صاحب دندان فافهم وحکم وی سنت
ست نزد جمهور علما خصوصا نزد وضو ونزد نماز ونزد شافعی در فجر وظهر مؤکد تر ست ومنافع وی در بدن ودهن بسیار ست واستعمال وی در همه حال
مستحب ومستحسن ست ونزد وضو وقرارت قرآن وزردی دندان وتغیر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی ومانند
آن مستحب تر ست ومسواک از درخت تلخ باید واز اراک بهتر ست واحادیث نیز دران واقع شده ودر ستبری همچو خنصر باید ودر درازی مقدار شبر
وبر عرض کنند بر نوک که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست در بعضی روایات عرضا وطولا هر دو واقع شده وباید که در حال مضمضه باشد واگر مسواک
پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند وبیهقی از انس درین باب حدیثی نیز آورده وبجامه که درشت باشد نیز درست ست گویند چهل حدیث
در فضائل مسواک آمده ودر بدر منیر گفته قد ذکر فی السواک زیادة علی مائة حدیث فوا عجبا لسنة یأتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهملها کثیر من الناس بل کثیر
من الفقهاء فهذه خیبة عظیمة انتهی أخرجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی الحمیری از اتباع تابعین
ست ومقتدای فقهای محدثین وامام دار الهجرة یحیی بن سعید وزهری با آنکه از تابعین اند واز شیوخ وی از وی روایت دارند وشافعی واوزاعی
وسفیان ثوری وابن المبارک وغیرهم از وی سماعت دارند کتاب وی موطا کتاب مبارک قدیم ست ودر شهرت وصحت وقبول بدرجه علیا رسیده
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر موطاست وبیکار ساختن تخریجات واکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتهی ولهذا وی دو شرح بر موطا نوشته یکی مصفی واین فارسی ست ودر وی مدح امام مالک وکتاب وی بسیار کرده
وبترجیح وی بر ائمه ثلثه وترجیح کتاب وی بر کتب روی زمین رفته وحق باوست زیراکه امروز از تصانیف ائمه اربع هیچ کتابی در دست مردم
غیر از کتاب موطا نیست ومسانید دیگر که منسوب اند ببقیه ائمه ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را کیفما اتفق فراهم نموده منسوب
با ایشان نموده اند دوم مسوی واین عربی ست ودر وی اکتفا بذکر فقه حنفیه وشافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه هست نه بر ترتیب
کتاب موطا وبالجمله فضائل ومناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم وزهد وسخا وشمائل حسنه وادب حرم مدینه وخضوع نزد قرارت وسماع حدیث وهیبت وجلال
صورت وتهذیب مجلس وخلوص نیت در تالیف موطا واحتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از ان ست که درین ترجمه گنجد ودر مناقب ایشان کتب مستقله تصنیف
کرده اند نبذی از ان در حطه واتحاف النبلا وریاض الجنة فی تراجم اهل السنة ذکر کرده ایم ونیز ترجمه ایشان در ابجد العلوم وبستان المحدثین وغیرهما مفصل

مسطور ست از کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یلیقه فانه ذل و اهانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند و سماع را
از لفظ شیخ شرط میکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکور ست قطعه فخر الایمة مالک + نعم الامام السالک + مولده
نجم هدی + وفاته فاز مالک + واحمد والنسائی وصححه ابن خزیمة وذکره البخاری تعلیقا این حدیث متفق علیه ست نزد شیخین
بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دمیری در شرح
منهاج گفته اخرجه البخاری تعلیقا فی کتاب الصیام لا اسنادا و وهم فیه عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و مصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحین ست
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در سبل گفته ظاهر صنیع مصنف مقتضی آنست که یکے از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب
بسوے شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعدهٔ محدثین آنست که چون شیخین حدیثے را اخراج میکنند آن حدیث را بسوے
ایشان نسبت می نمایند و بروایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را و این حدیث از احادیث احکام ست که در وی
جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست و در معنی وی چند حدیث دیگر ست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن
خالد نزد ترمذی و ابو داؤد و از علی بن ابی طالب نزد احمد و از ام حبیبه نزد احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و جابر و انس نزد ابو نعیم در کتاب السواک و اسناد بعض
وی حسن ست و از ابن الزبیر نزد طبرانی و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب نزد طبرانی و از ابن ایوب نزد احمد و ترمذی و از ابن عباس و عایشه نزد مسلم وعن
حمران بضم حاے مهمله و سکون میم و راے مهمله ابن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده مولاے عثمان بن عفان ست خالد بن الولید او را از بعض سبایای
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را آزاد فرمودند رضی الله عنه ان عثمان بن عفان رضی الله عنه ترجمه وے
خواهد آمد دعا بوضوء فغسل کفیه ثلث مرات طلبید آبے را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار و این از
سنن وضو ست باتفاق علما ثم تمضمض پستر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پستر انداختن آن
واستنشق و آب در بینی کرد و استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بنفس تا اقصاے بینی واستنثر و بیفشاند بینی را
استنثار نزدیک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخراج ماست از انف بعد استنشاق ثم غسل وجهه ثلث مرات پستر شست روی خود را
سه بار ثم غسل یده الیمنی پستر شست دست راست خود را الی المرفق ثلث مرات تا آرنج سه بار و درین بیان چیزی ست که مجمل
مانده در آیهٔ وایدیکم الی المرافق و تقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم و فتح فا و بفتح هر دو ست و الی برای انتهاست و گاہے بمعنے مع
آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هر دو آرنج خود اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف
و بسند حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست تا مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضد را و نزد بزار و طبرانی و دارقطنی از حدیث وائل بن حجر
در صفت وضو باین لفظ ست که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پستر شست
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق وے پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که
بمعنی غایت باشد یا بمعنے مع و سنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو و باین شناختی
که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا و دخول و خروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد ذلک کلامه
آن ذکر کرده و لیکن درینجا دلیل بر دخول وے قائم ست کما عرفت ثم الیسری مثل ذلک پستر دست چپ را همچنین یعنے سه بار مع آرنج
در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی میرزا مظهر جانجانان رحمه الله نوشته که آب از شستن ذراعین از جانب آرنج ریختند و بطرف سر انگشتان فرود می شستند

وے فرمودند کہ حضرت شاه ولی الله صاحب نیز درین معامله با فقیر مشارکت دارند انتهی ثم مسح براسه پس مسح کرد بسر خود و این موافقت آیه
است در آوردن بای جار لفظ مسح متعدی بنفسه و با هر دو آید قرطبی گفته با در اینجا برای تعدیه است حذف و اثبات وی هر دو جائز و علما را
اختلاف است در مسح راس که بر تمام سر کند یا بر بعض و آیت مقتضی هیچ یکے از دو امر علی التعیین نیست چه وامسحوا برؤسکم هر دو احتمال دارد مسح
کل راس و مسح بعض و نیست در وی دلالت بر استیعاب و نه بر عدم استیعاب ولیکن هر که قائل است باجزای بعض مسح میگوید که سنت مبین یکے از دو
احتمال آیت است ثم غسل رجله الیمنی الی الکعبین ثلث مرات پس بشست پای راست خود را تا شتالنگ سه بار مشهور آن است
که کعب آن استخوانی است ناشز نزد ملتقای ساق و هو قول الاکثر و محکی است از ابو حنیفه که آن استخوانی است در پشت قدم نزدیک معقد شراک و درین مسئله مناظرات
و تاویلات دراز است در شرح مغربی گفته از اوضح ادله بر قول جمهور حدیث نعمان بن بشیر است در صفت نماز که دیدم مردی را از ما که می چسپید کعب او بکعب صاحب وی
در سبل گفته آینه نافی حواشی ضوء النهار حجة مذهب الجمهور بادلة هنالک انتهی ثم الیسری مثل ذلک پس بشست پای چپ را همچنین یعنی سه بار تا شتالنگ
در مصفی گفته وظیفه رجلین غسل است نه مسح چنانکه شیعه میگویند بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع است هر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد را
در دانستن آن دخل نیست پس صحابه از آنحضرت غسل رجلین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از تابعین وهکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور
انکار ضروری است و در آیه وارجلکم بنصب و جر هر دو خوانده اند در صورت نصب ظاهر است و در صورت جر جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است
مانند عذاب یوم الیم و جحر ضب خرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحا و فی مواهب الرحمن لو ضره غسل شقوق رجلیه اجری الماء
علی ظاهر الدواء قلت وبه اقول انتهی غرض آنکه غسل پا در هیچ حالت ترک نه کرد و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیه احادیث صحیحه دلالت دارند برین معنے
از آنجمله حدیث ویل للاعقاب من النار است و این در حق کسے فرمود که قصر کند در غسل رجلین تا آنکه غسل مسح گردد و آب بر اعقاب جاری نشود این حدیث
مروی است در صحیحین و در سنن و مسانید بطرق مختلفه کثیره و راویان آن بحد کثرت رسیده اند که افاده علم میکنند و سیوطی راویان او را از صحابه زیاده بر ده کس شمرده
پس بلحوق این وعید بکسی که سیلان آب نکند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی که غسل رجلین بلا شبهه فرض است و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد آنحضرت مرة مرة و بشست
پاها را نیز یک بار و فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و این حدیث مشهور است در میان محدثین و مروی است در صحاح و هو دلیل دلالة واضحة علی ان الصلوة
لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق است بر شستن هر دو پا و هرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نه در سفر و نه در حضر نه در برد نه در حر و لو کان
مشروعا لفعله صلی الله علیه وسلم احیانا ابانة للجواز کما هو دابه الشریف و همچنین منقول نشد از هیچ یکی از صحابه مسح رجل در شبهای شدید البرد و نیز طحاوی از عبد الملک
بن سلیمان آورده که انه قال قلت لعطاء هل بلغک عن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انه مسح علی القدمین فقال لا انتهی ملخصا ثم قال رایت
پس گفت عثمان دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست و تمام حدیث این است
که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوی من که اینست پس بگذارد دو رکعت نکند در ان حدیث نفس بخشیده شود او را آنچه گذشت از گناه او در سبل گفته
مراد بحدیث نفس حدیث بامور دنیا و چیزیست که تعلق بنماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بمجرد عروض ازان اعراض کرد عفو است و در حدیث نفس معدود نیست
متفق علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضای معطوفه بحرف ثم و تثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا که این صفت فعلی است که بر وی
فضیلت مرتب است و عدم اجزای صلوة بروی مترتب نیست و لفظی که دلالت کند بر ایجاب نیامده و باین رفته اند حنفیه و تثلیث بالاجماع واجب نیست
و در وی خلافی است شاذ و دلیل عدم وجوب تصریح احادیث اینست که وضو کرد آنحضرت دو دو بار و یک یک بار و بعض اعضا را سه بار شست و بعض را خلاف آن
و در وضوئیکه دران یکبار شسته فرمود که این وضوئی است که قبول نیست نماز مگر بدان و اما مضمضه و استنشاق پس نزد بعض واجب است باین دلیل که در حدیث ابو داؤد

بسند صحیح امر بدان ثابت شده وهم آنحضرت در جمله وضوهای خود بران مواظبت کرده ونزد بعضی سنت ست بدلیل حدیث دارقطنی وابوداود که دران حکم باسباغ
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه واستنشاق نکرده پس معلوم شد که امر برای ندب ست وحق اول ست ودر حجة الله البالغه گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان وعلی وعبد الله بن الزبیر وغیرهم از آنحضرت ومتواتر شده است وامت بران اطباق کرده این ست که بشوید هر دو دست (۱) قبل از ادخال در اوند ومضمضه کند
واستنشاق نماید واستنثار کند وبشوید روی وذراعین را با مرفقین غسل وهر بسیار مسح کند بر سر بسیار هر دو پا تا کعبین بشوید انتهی وعن علي بن ابي طالب
امیر المومنین ابو الحسن ابن عم رسول خدا وبرادر وختن وی وزوج فاطمه زهرا واول کسیکه ایمان آورد واز ذکور در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست وبهر حال
بود متردد در میان هشت وشانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوک که خلیفه کرد اورا آنحضرت در مدینه بجای خود وفرمود آیا راضی نمیشوی بآنکه باشی
از من بجای هارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هژدهم ذیحجه سنه سی وپنج وشهید شد صبح جمعه بکوفه شب هفدهم رمضان سنه اربعین ومرد
بعد سه روز از ضرب شقی ابن ملجم وقیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال ونه ماه وچند روز بود در بیان احوال وصفات وی کتب جمة تالیف شده اند ودر کل اسلام
گفته استوفینا شطرا صالحا من ذلک فی الروضة الندیه شرح التحفة العلویه انتهی في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم روایت ست
از علی در صفت وضوی آنحضرت واین پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر مذکور ست ومفاد وی مفاد حدیث عثمان ست
ولیکن بلفظی خاص که در ان نبود بجهت وی مصنف این حدیث را در اینجا آورده وآن اینست که قال گفت علی ومسح براسه واحدة ومسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار وعدیگر اعضا را سه بار شسته شیخ در ترجمه گفته احادیث در مسح سر یا مطلق آمده است یا مقید بیکبار واین احادیث صحیح ست ودر بعضی
احادیث مرتین نیز آمده وآنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده انچه آمده همین ست که وضو کرد یکبار ودو بار وسه بار
ووضو شامل غسل ومسح هر دوست وقول شافعی بتثلیث باین حدیث ست وبقیاس مسح بر غسل وجوابش آنست که این حدیث محتمل ست واحادیث دیگر
صحیح ودر محل محتمل بر تعین لازم وبنای مسح بر تخفیف ست قیاس وی بر غسل نتوان کرد انتهی گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابو داود بدو وجه ویکی از ان
دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته وتصحیح وی در ثبوت این سنت کافی ست وقول ببنای مسح بر تخفیف قیاس ست در مقابله نص وقول بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لا یبالی به است وروایت ترک معارض روایت فعل نتواند شد اگرچه روایت ترک بسیار باشد زیراکه کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنیت
اوست وشان سنت همین ست که گاهی آنرا کنند وگاهی نکنند کذا فی السبل اما مصنف در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده واکثر
علما بر انند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت ست وابو داود گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند ودلالت دارند بر آنکه مسح یکبار بوده است وشیخ ابن همام
گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن در انها مخالفت احادیث صحیحه نیست نزد اهل علم انتهی وانچه ازین قبیل آمده محمول ست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید
شمنی گفته تثلیث مسح بآب جدید بدعت ست ودر روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث بیک آب پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است
آنرا از ابو حنیفه که اگر بیک آب سه بار مسح کند مسنون باشد انتهی اخرجه ابوداؤد واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال
الترمذي انه اصح شيء في الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی ست که درین باب آمده وابو داود این حدیث را
بشش طریق آورده ودر بعض وی ذکر مضمضه واستنشاق نیست ودر بعض وی اینست که مسح کرد بر سر خود وآب نچکید ودر روایت ابن ماجه از علی کرم الله وجهه
بجای واحدة مرة آمده وروی عن سلمة بن الاکوع مثله وعن ابن ابی اوفی مثله ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس واسناده صالح ورواه ابو علی بن السکن
من حدیث زریق بن حکیم عن رجل من الانصار مثله وعن عبد الله بن زيد بن عاصم مدنی انصاری مازنی ست از بنی مازن بن النجار راوی
حدیث استسقا ونیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان ست چه وی زید بن عبد ربه ست نه زید بن عاصم وحدیث این عبد الله حجت ست در باب وضو

و وی را جا کی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمه کذاب ست بشرکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنه ثلث وستین ۶۳ حاضر شده احد را نه بدر را
روایت کرد ازوی عباد بن تمیم و وی برادرزاده اوست و ابن مسیب في صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پارهٔ مقصود از ان در اینجا
ذکر کرده باقی را بوجه [illegible] واده قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بيديه وادبر مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و ادبر از جانب پس متفق علیه وفي لفظ لهما و در لفظی از بخاری و مسلم
اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المكان الذي بدأ منه آغاز کرد مسح را بپیش سر خود
پستر برد هر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست پستر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود از انجا این معنی ادبار
و رواه مالك والنسائي ايضا ولابي داود نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس ست و علما را دران سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کنند
بموخر راس و آرد دست را طرف وجه پستر برگردد بسوی موخر و این موافق ظاهر حدیث ست که اقبل و ادبر زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست و ادبار بسوی
ناحیه موخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بموخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کند بناصیه و برد و بسوی ناحیه وجه
پستر برد و بسوی موخر راس پستر عود کند بناصیه و درین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی اقبل و ادبر و ابو داود از حدیث مقدام
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسید بقفا پستر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح ست در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه است و مقصود از ان تعمیم راس ست بمسح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل
السهمي منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود کاتب احادیث نبوی ست ابو هریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بدان در صحبت
معاویه و پدر می بود و نامش در اصل نام جدوی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد و ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کعب بن لؤی و اسلام آورد
پیش از پدر و خلقی کثیر ازوی روایت دارد و یعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبد الله سرمه میساخت عبد الله شب هنگام بر خاسته چراغ می کشت
و میگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت و سه بمرد و قیل سنه
سبعين و ثلث و قيل مات بمكة سنه ستين وسبع و قيل بالطائف سنه خمس و خمسين و قيل بمصر سنه ستين و خمس رضي الله عنه في صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افادهٔ مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد
و بر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبد الله ثم مسح پستر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را در مصفی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسمای مسح ست بشره راس را یا شعر یکه متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح ست و مسح مصدر ست صادق می آید
بر هر قلیلی که اسم مسح بران جاری ست و مالک مسح تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط تفصیلین استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع
تقدیری ست برای که تکیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آن را مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق ست و عام باطلاق خود خاص ست بخصوص
نوع و خاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعيه السباحتين في اذنيه و در آورد دو سر هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین
در هر دو گوش خود و مشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح با وحدت حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی ست که متصل انگشت نرست و آن را انگشت

شهادت نیز گویند واین نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت
می نمودند وازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و مسح بابهامیه ظاهر اذنیه و مسح کرد
بسر دو انگشت ابهام خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابوداود و طحاوی باسناد حسن دیگر حدیث ربیع
اخرجه ابوداود دیگر حدیث انس نزد دارقطنی و حاکم دیگر حدیث عبد الله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح سر
کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرد او را ابن دقیق العید و گفت لفظ حدیث اینست مسح راسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد دران هر دو گوش را
و تعقب گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلافست درانکه برای گوش آب جدید گیرد یا بآب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده
اخرجه ابوداود والنسائی وصححه ابن خزیمة و مسح گوش سنت ست نزد ائمه اربعه و نزد ابوحنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ائمه
ثلثه بآب جدید و در سفر السعادت گفته و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون وازبرای مسح درون گوش سر انگشتان
در سوراخ گوش در آوردی انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم
من نومه فلیستنثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و ذکر کرد
استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث
دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب
ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست واین حدیث دلیل قائل وجوب استنثارست نه مضمضه و هو مذهب احمد و جماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان
حدیث اعرابی ست که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده ست ترا خدای تعالی فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که شیطان شب میکند
و جای باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست وقیل الانف کله وگفته اند استخوانهای باریک و نرم که میان بینی و دماغ ست متفق علیه
قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و مسح منفذ
جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی گشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم
و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده ست همین ست
که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیرا که آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه
تجاویف دماغ و محل ابداع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خشوع و خضوع
و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته ست چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بول میکند در
در سبل گفته وجه اول اظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم وعنه وهم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه نزد بخاری
و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلثا چون بیدار
گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در آوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و بیرون رفت
از قید آوند برکها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما
قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند ولیکن نزد ابوداود و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما
از شب اما درینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا یدری

اين باتت يده زيراكه وى نمى داند كه كجا شب كرد يعنى كجا بود و كجا افتاد دست وى پس فرمود كه نخست دست را بشوييد سه بار تا پاك و لطيف گردد
پس از ان آب از ظرف بگيرد و وضو سازد متفق عليه وهذا لفظ مسلم واين امر نزد جمهور مسنون و مستحب ست كه بطريق احتياط بان حكم كرده
نه فرض و واجب واگر نشويد دست پاك ست و آبى كه در دست فرو برد نيز پاك ست زيراكه پليد شدن دست در وقت خواب بيقين معلوم نيست
و مجرد توهم و احتمال ست و نزد امام احمد كه دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گويد اگر ناشسته دست در آب انداز و آب نجس گردد وعن
لقيط بفتح لام و كسر قاف بن عامر بن صبرة بفتح صاد و كسر باى موحده العقيلى صحابى مشهورست معدود در اهل طائف كنيت او ابورزين ست
كما قاله ابن عبدالبر روايت كرده اند ازوى پسرش عاصم و ابن عمر و غيرهما قال گفت گفتم اى رسول خدا خبر ده مرا از وضو كه حسن و كمال وى چيست
قال فرمود اسبغ الوضوء تمام و كمال و تر و تازه كن وضو را مصنف گفته اسباغ وضو دو نوع ست فرض و سنت اسباغ فرض استيعاب
موضع غسل ست و اسباغ سنت در تفسير آن اختلاف واقع شده بعض بالقا از دلك و غير آن تفسير كرده اند و بعض باطالت غره و تحجيل
و بعضى بتثليث والله اعلم انتهى وخلل بين الاصابع و تخليل كن ميان انگشتان دست و پاى و تخليل در لغت چيزى را درميان چيزے آوردن
و تخليل اصابع سنت ست نزد ابوحنيفه و شافعى و نزد احمد تخليل انگشتان پاى سنت ست بخلاف و در تخليل انگشتان دست ازوى دو روايت ست
مشهور آنست كه سنت ست و در روايتى نيست زيراكه تفريج آنها مغنى از تخليل ست و نزد مالك تخليل خاص بانگشتان پاست و آنرا نيز اگر نكند
باكى نه وليكن گفته اند كه تخليل خوش اينده تر ست نفس را و اين بر تقديريست كه انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و كشاده باشند و اگر بيكديگر چسپيده
و متصل باشند چنانكه بى تكلف آب در ميان آنها اندر ايد واجب ست تخليل و وعيدكه بر تخليل در حديث دارقطنى آمده و در هدايه آنرا نقل كرده محمول برين
صورت ست و نزد بعض اين حديث ضعيف ست و كيفيت تخليل انگشتان پاى آنست كه بخنصر دست چپ ابتدا كنند و ختم كنند بخنصر پاے چپ
و تخليل انگشتان دست بدرآوردن بعضى در بعضى ست امام الحرمين در نهايه گفته صحيح شده است در سنت از كيفيت تخليل اصابع كه واقع شود تخليل از
اسفل اصابع و بدايت از خنصر دست و ثابت نشده در تعيين يكى از دو جهت چيزى انتهى مصنف در تلخيص گفته اقتضاى كلام وى آنست كه بدايت بخنصر
صحيح ست و هو كما قال زيراكه روايت كرده اند ابوداؤد و ترمذى از حديث مستورد بن شداد كه گفت ديدم رسول خدا را چون وضو ميكرد مى ماليد
انگشتان پاى خود را بخنصر و در روايت ابن ماجه بجاى ماليدن خلال كردن آمده و در اسناد وى ابن لهيعه است و درين باب حديث عثمان ست كه وى
خلال كرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت ديدم آنحضرت را كه كرد چنانكه من كردم رواه الدارقطنى هكذا و حديث ربيع بنت معوذ رواه الطبرانى
فى الاوسط و اسناد وى ضعيف ست و حديث عائشه رواه الدارقطنى و در وى عمر بن قيس ست و وى منكر الحديث ست و حديث وائل بن حجر رواه
الطبرانى فى الكبير و در وى ضعف و انقطاع هست و حديث ابن عباس چون وضو كنى خلال كن اصابع هر دو دست و هر دو پاى خود را اخرجه
رواه الترمذى گويم هو كذلك و كذا رواه احمد و ابن ماجة والحاكم و در وى صالح مولى التوأمه است و او ضعيف ست لكن بخارى تحسين وى كرده
زيراكه از روايت موسى بن عقبه از صالح ست و سماع موسى ازوى قبل از اختلاط ست انتهى وبالغ فى الاستنشاق و مبالغه كن در استنشاق
و در لفظى مضمضه نيز آمده و حد مضمضه پر كردن تمام دهن ست و مبالغه دران آنست كه آب تا بحلق برسد و نزد بعضى گردانيدن آب ست در تمام دهن و حد
استنشاق آنست كه آب تا نرمه بينى برود و مبالغه دران آنكه ازوى گذرد و نزد بعضى كشيدن آب بنفس تا نهايت بينى الا ان تكون صائما مگر آنكه
باشى روزه دار كه مبالغه در انها درين هنگام سنت نيست بلكه مكروه ست بجهت توهم شكستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض ست نزد امام احمد
در قول مشهور در غسل و وضو و سنت ست نزد امام مالك و شافعى در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابوحنيفه اخرجه الاربعة

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی والشافعی واحمد وابن الجارود وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبیهقی مطولاً و مختصراً وصححه الترمذی والبغوی وابن القطان وابن خزیمة و درین باب ست از ابن عباس و لفظ وی اینست استنثروا مرتین او ثلثا صححه ابن القطان ورواه ابوداؤد وابن ماجه وابن الجارود والحاکم و در حدیث باب دلیل ست بر وجوب اسباغ و تخلیل اصابع و مبالغه (۱) در استنشاق برای غیر صائم وفي رواية لابي داؤد و اسناده صحیح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو کنی پس مضمضه کن زیرا که وضو بدون مضمضه و استنشاق نباشد وحق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و بینی و دهن داخل اند در ان و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از آنحضرت که مضمضه و استنشاق نکرد باوجود اقتصار بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوی و نیز امر کرد بدان چنانکه در حدیث ابوهریره نزد دارقطنی ست و در صحیحین ست که فرمود چون وضو کند یکی از شما باید که داخل کند آب در بینی خود پستر بیفشاند آنرا و نیاورد معتل چیزی که قادح باشد در ان و رفته اند بوجوب این هردو احمد و اسحق و به قال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل و وضو و سنیت مضمضه در هردو وحکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داؤد الظاهری وابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی ست مثل آن از ابوحنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته ست مالک و شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیعه و یحیی بن سعید و قتاده و حکم بن عتبه و محمد بن جریر طبری بعدم وجوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المرسلین و منجمله آن مضمضه و استنشاق ست و این حدیث صحیح ست اما این لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطره وارد شده و اگر بهمین لفظ باشد گوئیم مراد بسنت طریقه ست که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت ست رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف ست **وعن عثمان** بن عفان کنیت او ابوعبد الله ست اموی قرشی ست یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه ست مسلمان شد در اول اسلام بر دست ابوبکر صدیق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم و هجرت کرد بسوی حبشه دو هجرت و حاضر نشد بدر را بسبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت برای وی سهم برآورده و حاضر نشده در حدیبیه بیعت الرضوان را بسبب آنکه حضرت او را بمکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از طرف عثمان ست و مسمی شد بذی النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانه قد و گفته اند گندم گون رقیق البشره حسن الوجه بعید ما بین المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحیه و لحیه را صفر میکرد روز اول از ماه محرم سنه بست و چهار خلیفه شد و کشته شد روز جمعه دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین از دست اسود تجیبی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آن روز هشتاد و دو سال و قیل هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال ست بچندی روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته في الوضوء بدرستیکه بود آنحضرت تخلیل میکرد ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحیه شریف انبوه رواه ابوداؤد و هم نزد وی ست بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدان ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا پروردگار من و مراد بلحیه چیزی ست که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل لحیه در روایتی از احمد واجب ست و گفته اگر ترک کرد آنرا بسهو روا باشد و اگر عمدا کرد اعاده کند و نزد ابویوسف سنت ست و نزد ابوحنیفه و محمد فضیلت ست و شمنی قول ابویوسف را اصح گفته و در سبل گفته حدیث عثمان دال بر مشروعیت اوست و احادیثی که در امر تخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتهض بر ایجاب نخواهند بود انتهی و کیفیت تخلیل این که در آرد انگشتان را از زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل ست بظاهر حدیث اخرجه الترمذي وگفت حدیث حسن صحیح

و رواه الدارمی و ابن ماجة والحاکم والدارقطنی وابن حبان من روایة عامر بن شقیق عن شقیق بن سلمة عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن ست وحاکم گفته
نمیدانم دروی ضعف بوجهی از وجوه و تضعیف کرد اورا یحیی بن معین و روایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس و عایشه رض و علی و عمار و درین باب ست از ام سلمه
و ابوایوب و ابی امامه و ابن عمر و جابر و جریر و ابن ابی اوفی و ابن عباس و عبدالله بن عکبره و ابی الدرداء و در همه تکلم کرده اند بضعف الا حدیث عایشه و صححه
ابن خزیمة و گفت عبدالله بن احمد عن ابیه که نیست در تخلیل لحیه چیزی صحیح و گفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تخلیل لحیه چیزی و شیخ در ترجمه گفته احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضی از آن سخن هست و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شقیق ست که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتهی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب ست **وعن**
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بثلثي مد
فجعل يدلك ذراعيه بدرستیکه آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت هر دو بازوی خود را مد بضم میم و تشدید دال مهمله در
قاموس گفته پیمانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل و ثلث وی یا پری کف دست انسان معتدل چون پر کند آن هر دو را و دراز کند دست خود را
بآن هر دو و از ینجا نام نهاده شد مد و تحقیق تجربه کردم آنرا یافتمش صحیح انتهی و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دلک مر اعضای وضو را و در وی
خلاف ست کسی که بوجوب رفته استدلال بهمین حدیث کرده و هر که قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آیت غسل ست و نیست دلک از مسمای او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة و در حدیث ام عمارة انصاریه نزد ابوداود باسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت صلعم از آوندی که در وی آب
دو ثلث مد بود و روایت کرد آنرا بیهقی بلفظ وضو کرد بثلث مد و این بی اصل ست و تصحیح کرد ابو زرعه از حدیث عایشه و جابر که غسل میکرد آنحضرت صلعم
از صاع و وضو میکرد از مد و اخرج مسلم نحوه من حدیث سفینة و ابوداود از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را و نزد ترمذی
باین لفظ ست که کفایت میکنند در وضو دو رطل و این همه احادیث قاضی اند بتخفیف در آب وضو و نهی آنحضرت صلعم از اسراف در آب معلوم ست و خبر فرموده
که بیاید قومی که تعدی کنند در وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد و قول قائل که این تقریب ست نه تحدید بعید نیست لیکن
احسن برای متشرع محاکات اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم و اقتدا باوست در کمیت وی **وعنه** و هم روایت ست از عبدالله بن زید انه رأى
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لأذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لرأسه بدرستیکه وی دید آنحضرت صلعم را که میگیرد برای
هر دو گوش خود آب خلاف آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود مذهب ائمه ثلثه همین ست که مسح گوش بآب جدید کند و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی نزد
امام احمد مسح گوش ببقیه آب مسح سر کند و دلیل ائمه ثلثه همین حدیث و ما فی معناه هست و گویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایت وی عدم ذکر راوی ست
آنرا و عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حنفیه حدیث عبدالله بن زید ست نزد ابن ماجه و حدیث ابن عباس ست نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
آنحضرت صلعم الأذنان من الرأس یعنی هر دو گوش از سر اند و این حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشند لاجرم مسح هر دو بیک آب راس
کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن زیاده در غیر صورت تکرار و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی
رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و هر دو گوش را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الأذنین مع الرأس و در موطا و نسائی
از عبدالله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن و باستنشاق از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها
و بغسل یدین از یدین تا از زیر ناخنان و بمسح راس از راس تا اذنین و درینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس قاله الشمنی و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر این ادله را حضرت شیخ از طرف حنفیه در شرح سفر السعادة

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الرأس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی مشید بعض ست و احادیث
صحیحه شاهد اوست که در ان مسح هر دو گوش بارأس مرةً واحدةً آمده و این احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و ربیع و همه ایشان
متفق اند بر آنکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرةً است زیراکه اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح راسه
وأذنيه مرةً واحدةً صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید ست و تاویل حدیث
باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود در ان
انتهی و این ظاهر ست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الرأس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد از حدیث
ابی امامه ست و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رواتِ این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه ست که باجتهادِ خود گفته
یا از قولِ آنحضرت ست کذا فی المشكوة و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم ست
و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف ست و نیز وی
منقطع ست و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه ست درین باب در وی عمرو بن حصین ست و او متروک ست و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست
معلول ست و حدیث عایشه رض که نزد دارقطنی ست در وی محمد بن ازهر ست و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم
از انس وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الرأس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا بابی عقد کرده لیستمی مسح الأذنین
بماءٍ جدید و از ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعیه لاذنیه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الرأس اگر صحیح می شد دلالت میکرد
بر کفایت مسح اذنین از مسح رأس و این خلاف اجماع ست انتهی و حدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت اخرجه البیهقی واسناده
صحیح وصححه الترمذي ایضًا پس معارض نشود او را احادیث ضعیف و راجح نشود ماءِ واحد بر ماءِ جدید زیراکه ترجیح فرع تعارض ست
کما تقرر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که در ان مسح اذنین بارأس آمده جواب از ان گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست
و تاویل عدم بقای بلل در دست بعید ست زیراکه در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض
کنند که گوشها از سر ست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت ست از انکه بآب سر باید کرد یا بآب
جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که بآب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو ست بلکه دو
عضو ست و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی
و دهان را که از وجه ست و نسبت بگوش از سر ادخل ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجه یک عضو گویند و هذا خلف و در روایت ابن خزیمه
وغیره را دلالت بر اتحاد اذنین بارأس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست و مطلق محمول ست بر مقید و روایات دیگر که در ان
تصریح بتجدید آب وارد شده اصح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که در روایت
عبد الله بن زید ست بلفظ باین لفظ ومسح براسه بماءٍ غير فضل يديه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیادتی
هر دو دست ست وهو المحفوظ و همین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در
روایت مذکور همین لفظ ست و همین ست در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده
و در سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر ست از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حدیث

بیهقی و دلیل احمد و شافعی ست در اخذ آب جدید برای اُذنین و هو دلیل ظاهر کما سبق والله اعلم بالصواب **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت** گفت ابوهریره شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را **يقول** میگفت **ان امتي ياتون يوم القيامة غرا محجلين من اثار الوضوء** بدرستیکه امت من می آید روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غرّ محجل ست از اثر وضو که در وضو این اعضا آب می شستند غرّ بضم غین معجمه و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و تحجیل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بالغرّ محجل **فمن استطاع منكم ان يطيل غرته فليفعل** پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غرّه خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر نکرد تحجیل را زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر وارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن دران ست و در لفظی از مسلم آمده فليطل غرته وتحجيله **متفق عليه** و رواه احمد من حديث نعيم و گفت نعیم نمیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوهریره است یا از حدیث و در سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث ست و آن دال ست بر عدم وجوب زیرا که در قوت من شاء منكم ست و اگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد زیرا که استطاعت متحقق ست قطعاً و مصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانیکه این حدیث را روایت کرده اند و هم عشرة و نه در رُوات وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اطالت غره و تحجیل و در قدر مستحب از وی اختلاف ست گفته اند در دستها تا دوش و در پایها تا زانو و این از ابوهریره مروی ست و ثابت ست از فعل ابن عمر اخرجه ابن ابی شیبة و ابو عبید باسناد حسن و گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره در روجه غسل ست تا صفحه گردن و قول بعدم مشروعیت غره و تحجیل تاویل حدیث ابوهریره خلاف ظاهر ست و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید در متوضی مخصوص بوجه نبود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجه انتهی **واللفظ لمسلم** و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ بخاری یدعون ست عوض یاتون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که میرسد حلیه یعنی سیما و نشان وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت ازان ست تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما لیست لغیرکم رواه مسلم مرفوعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت ست چه وضو در امم سابقه هم بود **وعن عايشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن** گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست **في تنعله** در نعل پوشیدن که اول دران پای راست در آوردی **و ترجله** و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا دران از جانب راست کردی **و طهوره** و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها پس معاً شسته میشوند **و في شانه كله** و در همه کارهای خود ابتدا براست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل ست ورنه هر چه از باب تشریف و تزیین و تکریم ست همه ازین قبیل ست چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین مخلوق اعتبار کرده اند و بعضی یمین حالق والاول اصح و اظهر و آنچه نه ازین باب ست مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب دران آغاز بیسار ست و این همه بجهت شرافت و کرامت راستی ست چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم ست بر همسایه دست چپ غرضکه راستی را همه جا اعتبار ست و حدیث دلیل ست بر استحباب بدارت بیمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ يعجبه التيمن دلالت دارد بران و صاحب سبل تحقیق آن در حواشی شرح عمده کرده **متفق عليه** وصححه ابن حبان و ابن منده وله الفاظ ذكرها المصنف في التلخيص **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال**

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأتم فابدؤا بايامنكم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در لفظی بایامنكم آمده و هر دو بیک معنی ست اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واخرجه ایضا ابن حبان والبیهقی والطبرانی و زیاده کرده‌اند و روی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح و صححه ابن خزیمة و حدیث دلیل ست بر بدائت بمیامن نزد وضو در شستن هر دو دست و هر دو پا و اما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ یکی بدان درین هر دو و در نه وارد می شد در حدیث تعلیم بخلاف یدین و رجلین که وارد ست احادیث تعلیم بتقدیم یمنی درین هر دو بر یسری و در حدیث عثمان که گذشت و آیت مجمل بود سنت بیان می کرده و از علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اتممت الوضوء رواه الدارقطني والبیهقی و این منقطع ست حجت بدان قائم نیست

وعن المغيرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهور ست اسلام آورد عام خندق و قدوم آورد بهجرت اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن سفیان و صاحب رای و مشورت اوست نزول کرد کوفه را و مرد آنجا در سنه پنجاه و پنج بعمر هفتاد و نه سال در حالیکه عامل بود بران از طرف معاویه کنیت او ابو عبدالله یا ابو عیسی ست مغیره بضم میم و غین معجمه مکسوره و شعبه بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و بای موحده مفتوحه ست ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر موی پیشانی خود این حدیث حجت ابو حنیفه ست در فرضیت مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه تمام چهارم حصه سر ست از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر ناصیه نکردی و اگر بکمتر ازان واجب بودی ادا یافتی و گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و آیت قرآن مجمل ست حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهی مذهب مالک وجوب مسح تمام سر ست و در مصفی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی یعنی کل یا بعض سر اگر چه سه مو باشد و مذهب احمد روایات مختلف ست موافق هر یک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک ست و در روایتی مسح اکثر سر و شوکانی گفته مسح بعض سر و مسح بر عمامه هم کافی ست انتهی و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابو حنیفه گویند جائز ست اقتصار و حافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه درین حدیث مغیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده‌اند و اما اقتصار بر عمامه بی مسح پس قائل نشده‌اند بآن جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عمامه و گاهی بر ناصیه و عمامه هر دو و على العمامة و مسح کرد بر دستار و مؤید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری و روایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین و بر عمامه و روی مثله احمد عن سلمان وابوداود واحمد عن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دستار تنها و بر سر و عمامه هر دو و همه صحیح و ثابت ست و حدیث ثوبان مشعر ست باذن مسح بر عمامه بعذر و لفظ وی نزد احمد و ابوداود این ست فرستاد آنحضرت سریه و رسید با و شان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از رسیدن برد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنند بر عصائب و تساخین و در اسنادش راشد بن سعد ست خلال در علل گفته احمد فرمود نمی تواند شد که راشد از ثوبان شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر مرد و در سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست در حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی الفتح و نزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل ست و تنها بر عمامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت مالک رسید بما از جابر بن عبدالله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند و باین اخذ کرده ایم ما و همین ست قول ابی حنیفه و نافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبدالله بن عمر بود وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول اسلام مسح بر عمامه بود پس ازان منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد و در مصفی گفته آنچه ازین آثار

مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمار تنها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کنند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست و در حدیث مسلم ثابت
شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرمود پس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهی اما در سفر السعادة گفته
که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود بعده منسوخ شد
انتهی گوییم دعوای نسخ محتاج سند مساوی یا مقدم ست مجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوة گفته مسح بر دستار محمول برانست که چون بادای فریضه
مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن واین سنت که مسح تمام سر ست بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تکمیل و تخفیف
فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تعمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سر ست که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه
بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر
قول کرد فرمود و الخفین یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست و توربشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث
و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام برخلاف آنست انتهی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور
و اشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام الشیخ گوییم بعد ورود نص در مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن ست بمجرد حمل و احتمال وهم که توربشتی
کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرد نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ام
اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده وهم کرده **وعن جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام السلمی**
الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که بدر را هم حاضر شده اما اصح آنست
که حاضر نشده و بعد از وی در هیژده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام از وی روایت
دارد قدوم آورده بود شام و مصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع وستین وقیل غیر ذلک وله اربع وتسعون سنة وهو آخر من مات بالمدینة
من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضی الله عنه میگوید فی صفة حج النبی در بیان حج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائی هکذا بلفظ الامر روایت کرد
این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشاست وهو عند مسلم بلفظ الخبر واین حدیث نزد مسلم بصیغه خبرست یعنی شروع میکنم
بچیزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این ست که برامد آنحضرت از دروازه حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفا و چون نزدیک
شد بدان خواند این آیت ان الصفا والمروة من شعائر الله و گفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع
کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست و وی ابتدا
بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب مقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد
زیرا که لفظ عام ست و عام مقتصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمه ما موصوله ست و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت وضو یعنی
قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برءوسکم وارجلکم الی الکعبین داخل ست زیر امر لقوله
صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد اوست علی الترتیب اگر چه آیت تقدیم چیزی بر چیزی نکرده انتهی

ور فقین و حدیث بیان آن نمود و حنفیه و دیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند و استدلال ایشان بحدیث ابن عباس ست که وضو
کرد آنحضرت پس شست روی خود و هر دو دست خود را پستر هر دو پای خود را پستر مسح کرد سر خود را ببقیهٔ آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی
صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست و اولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحدیث ابوهریره ذکر
می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند و الله اعلم (و عنه) هم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این ست
پستر فرمود این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم و در روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و هر دو دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان
چیزی ست که در قرآن آمده پس استفاده شد که غایت داخل ست در ما قبل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
در مسوی گفته مرفقین و کعبین داخل اند در غسل انتهی و شوکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی و دلیل بران همین آیت
کتاب و نص سنت ست و این صریح ست در دخول غایت در منتهیٰ و زیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم
غسل باشد و همچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور امت و ظاهر لفظ شاهد آنست و اگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی
اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض ست و شستن دست و پای دیگر واجب زیرا که مقابلهٔ جمع بجمع مقابلهٔ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را
بر روی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت ست بسوی دارقطن که محله کلان ست از بغداد و وی حافظ فقیه ست بر مذهب
شافعی عارف بود باختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست و ثلث مائة شده و وفات یوم الاربعا هشتم یا دهم ذی قعده
و قیل ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و ثلث مائة فی بغداد شیخ ابوحامد اسفراینی بر وی نماز گذارد و قریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابوالحسن ست
و نام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشان و حاکم گفته
دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ و فهم و ورع و امام در قرائت و نحو و او را مصنفاتی ست که ذکرش دراز ست و گواهی میدهم که پیدا نشد بر ادیم زمین مثل وی
و خطیب گفته وی فرید عصر و امام وقت خود بود و منتهی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علل و اسمای رجال با صدق و ثقت و صحت اعتقاد و ائمهٔ حدیث در ثنا بر وی
اطالت بسیار کرده اند شاگرد ابوالقاسم بغوی و ابوبکر بن ابی داؤد و ابن صاعد و محاملی و غیرهم ست بصره و کوفه و شام و واسط و مصر را سیر کرده حاکم
و عبدالغنی و منذری و تمام رازی و ابونعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر از وی پرسیدند که مانند خود دیدهٔ هیچ جواب نگفت
و این آیت بخواند لا تزکوا انفسکم سنن او از کتب معتبرهٔ حدیث ست و اعلی سند او خماسی ست و اول سنن او حدیث قلتین ست و در تکثیر
طرق و اسانیدش مبالغه نموده پنجاه و چهار سند برای وی ذکر کرده ابونصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسم که در آخرت
چون شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتهی باسناد ضعیف و اخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطنی و در هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبدالله
بن محمد بن عقیل ست و وی ضعیف ست تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیرهما ابوحاتم گفت متروک ست و ابوزرعه گفت منکر الحدیث ست
و ابن حبان او را در ثقات شمرده و وی متفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشند و اینجا خود جارح بسیار اند و تصریح کرده اند بتضعیف
این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری و ابن الصلاح و نووی و غیرهم و مغنی ست ازین روایت مسلم از ابوهریره کما تقدم وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض ست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیرا که حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بنفی وضو
غیر ذاکر التسمیه و مفید اشتراط [illegible] ست بوضعی که انعدام وی موجب انعدام وضوست تا بوجوب که اقل مفادست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست درمیان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطنی والبیهقی و روایت کرده اند آنرا ترمذی و ابو داود نیز از ابو هریره و دارقطنی از ابن مسعود و متمسک
حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضو سنت ست یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست
و لیکن در اسناد این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت ابن عمر و از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب التسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضوست چنانکه
زرکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادلهٔ مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با اوست و در حجة الله البالغه گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود و درین صورت صیغهٔ لا وضوء مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن و لیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی
و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی

اخرجه احمد وابو داؤد
وابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش یعقوب بن سلمة اللیثی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف ست بخاری گفته
شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقهاست هکذا فی التقریب للمصنف و مثله فی سنن البیهقی و در تلخیص
گفته او را طریق دیگر ست نزد دارقطنی و بیهقی و لیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر ست اذا توضأت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتك لا تزال تكتب لك الحسنات حتى تحدث من ذلك الوضوء و لیکن سند این حدیث واهی ست وللترمذي
ولابن ماجة و احمد نگفت والترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغیر عبارت برای این اشارت ست و نیز
این را از ابو هریره روایت نکرده بلکه عن از سعيد بن زيد آورده کنیت سعید ابو الاعور ست عدوی ست یکی از عشرهٔ مبشره مسلمان شده
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت ﷺ جز بدر که در آن وقت با طلحه بن عبید الله برای استخبار کاروان قریش بطرف رفته بود و آنحضرت ﷺ برای او سهم برآورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب ؓ زوجهٔ او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی طوال اسمر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست نحوه مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیرهم
ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این
اصح احادیث ست و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند
نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضو مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد و ابو داود والترمذی فی العلل والدارقطني
وابن السكن والحاكم والبيهقي و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجهٔ اعتبار و این را طریق دیگر ست از حذیفه نزدیک دارقطنی

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عائشة وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة وعلی وانس انتهی ودر سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید وربیح ست ودر هر دو قدح کرده اند ومرویست درین باب از جماعهٔ مذکوره ودر همه مقال مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دال ست بر مشروعیت تسمیه در اول وضوء امام احمد وظاهریه فرض گویند بر ذاکر وناسی وحنفیه وشافعیه سنت گویند ودلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هر که ذکر کرد خدا را در اول وضوء پاک شد جسد او همه وهر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضوء اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن بعد اخراج وی گفته در وی ابوبکر داهری ست واو ضعیف ست غیر ثقه نزد اهل علم بحدیث وبا این استدلال کرده است فارق در میان ذاکر وناسی وگفته که اول در حق عامد ست واین در حق ناسی ست وآن حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضأ کما امرک الله معاضد اوست ودر دلالت بر عدم وجوب واین دلیل ست بر آنکه مراد نفی وضوی کامل ست ودر روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما این لفظ ندیده ایم واما اینکه آن مثبت ودال ست بر ایجاب پس راجح باشد پس جواب این آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست وحدیث کل امر ذی بال دال ست بر سنیت وحدیث باب بر مطلق شرعیت واقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء ظاهرش عدم صحت وضوست راسا زیرا که اصل در نفی حقیقت ست وتاویل بعدم کمال کما تقدم بعید ست پس راجح حمل بر حقیقت باشد وقال احمد لا یثبت فیه شیء وگفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتدبه **وعن طلحة** هو ابو عبد الله بن مصرف بضم میم وفتح صاد مهمله وکسر رای مشدده وفا عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی وبعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر ابن عمرو ست بالفتح واورا صحبت ست وبعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم ودر سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطلحه احتجاج کرده است وجد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست ووفات کرد در سنه یکصد ودوازده **قال** گفت جد طلحه درآمدم بر رسول خدا ووی وضو میکرد وروان بود آب از روی وریش وی بر سینه **فرأیت** پس دیدم **رسول الله صلی الله علیه وسلم** را **یفصل بین المضمضة والاستنشاق** فصل میکرد در مضمضه واستنشاق وفصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دوبار یا سه بار بآب جدید کرده باشند واحادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه ودر بعضی بیک غرفه بفصل ووصل ومشهور از مذهب امام ابوحنیفه فصل ست زیرا که دهن وبینی هر کدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای ترجیح فصل ست بموافقت وی بر قیاس را نه تعلیل در مقابلهٔ نص ولابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده وشمنی از فتاوا ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائز ست نزد ابوحنیفه وترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه واستنشاق جائز ست وجدا جدا کردن هر یک بآب جدید دوستر دارم پس خلافی در میان نماند ودلیل حنفیه همین حدیث طلحه است ولفظ وی بروایت طبرانی وابوداود این ست که طلحه از پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرت پس مضمضه کرد سه بار واستنشاق نمود سه بار وگرفت هر بار آب جدید ودر سفر السعادة گفته که آنحضرت مضمضه واستنشاق را گاه بیک غرفه کردی وگاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی واز یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی ونیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی ودر هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت این حدیث نزد وی رح حال آنکه درین باب احادیث هست از علی وعثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضه واستنشاق را وگفتند همچنین دیدیم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه واین مؤید صحت حدیث طلحه است واهل الشان تصریح کرده اند بصحت وی

وابن سعد در طبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح هکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت ست قاله ابن الهمام و نیز ابن الهمام این حدیث را بروایت ابو داؤد آورده و گفت سکت علیه هو والمنذری بعده و در سبل گفته اقرب تخییر ست و همه سنت ست یعنی وصل و فصل اگرچه روایت جمع اکثر ست و اصح و جمع بدو طریق ست یکی آنکه بیک غرفه و ثلث وی باشد دیگر آنکه بسه غرفه بود و برای هر یکی از سه بار یک غرفه اخرجه ابو داؤد باسناد ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم ست و او ضعیف ست و ابن حبان گفته وی قلب میکرد اسانید را و رفع میکرد مراسیل را و می آورد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کردند او را یحیی القطان و ابن المهدی و ابن معین و احمد بن حنبل و نووی در تهذیب الاسما گفته که اتفاق کرده اند علما بر ضعف وی و مصرف والد طلحه مجهول الحال ست و حدیث را علتی دیگر ست که ذکر کرد آنرا ابو داؤد از احمد که گفت بود ابن عیینه که انکارش میکرد و میگفت ایش هذا طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی و زیاده کرد که پرسیدم عبد الرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو بود و او را صحبت و نقل کرد از ابن معین که محدثان میگویند که جد طلحه دیده است آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد من جهل بحال مصرف بن عمرو والد طلحه است و تصریح کرده اند که وی طلحه بن مصرف ست ابن السکن و ابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خیثمه و خلقی بسیار کذا فی التلخیص و چون اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال وی قادح نبود و حق جواز هر دو است یا رجحان وصل بر فصل والله اعلم **وعن** علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تمضمض پس تر آب در دهن کرد صلی الله علیه وسلم واستنثر و آب در بینی کرد ثلثا سه بار یمضمض وینثر من الكف الذي يأخذ منه الماء مضمضه و استنثار میکرد از همان کف که میگرفت بان آب را و این حدیث از ادله جمع ست و یحتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابو داؤد والنسائي در مواهب لدنیه از نووی آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پس تر استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحده مضمضه کند از آن غرفه سه بار پس تر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه ولیکن مضمضه کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از هر یکی سه بار پس تر استنشاق کند از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول ست و وارد شده بآن احادیث انتهی غرفه بضم پری مشت و بفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبد الحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس تر مضمضه کرد و استنشاق نمود پس تر روی شست پس تر مضمضه و استنشاق کرد پس تر روی شست پس تر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست و ظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه و استنشاق اگرچه قطعی نیست و در بعض هر دو دست شست پس تر مضمضه کرد پس تر استنشاق پس تر روی شست و این ظاهر ست در فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضه و استنشاق و استنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو وجه است وصلا و فصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب مشهور امام شافعی همین ست بر وجه اول از وجوه مذکوره و مذهب مشهور امام اعظم فصل ست انتهی **وعن** عبد الله بن زيد في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه وسلم ثم ادخل يده فمضمض واستنشق من كف واحدة ففعل ذلك ثلثا پس تر در آورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این را سه بار و این حدیث نیز از ادله جمع ست مثل حدیث اول و هر دو پاره اند از دو حدیث طویل که در صفت وضو آمده و عادت مصنف ست اقتصار کردن

برموضع حجت تو حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرهٔ آنحضرت بود در سنن و مستحبات و عمل در مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی و ابوداود باین لفظ است که گفت دیدم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و این را سه بار نمود انتهی و استنشاق آنحضرت بدست راست بودی و استنثار بدست چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود در آوند پس پر کرد به آب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوء رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن** انس رضي الله عنه قال رأى النبي گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را في قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را ظفر بضم ظا و فا و در وی لغتهاست اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و اظفار است و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل است بر وجوب استیعاب اعضای وضو به آب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث ویل للاعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور و در سبل گفته و مروی است از ابو حنیفه که معاف است از نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بلخی در کتب مقالات این روایات از وی رح حکی است و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست و نه هیچ یکی از اتباع او انتهی و در محمولات مظهریه گفته و در شستن هر دو پا مبالغهٔ تمام می نمودند و میفرمودند خلقت رجل مثل خلقت ابل است یعنی بسیار کج و نا راست واقع شده که آب را بآسانی بران جاری نمی توان کرد مگر به تکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را نیز اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتهی و در قول جمیل است و منها ای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر في الوضوء والصلوة بان يرى احدا لا يستوعب الغسل فينادي ويل للاعقاب من النار و لا يتم الطمانينة فيقول صل فانك لم تصل و في اللباس والكلام وغير ذلك انتهى اخرجه ابو داؤد والنسائي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة والدارقطني و گفت دارقطنی متفرد است بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابوداود و از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است دید آنحضرت مردی را که میگذارد ظهر و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادهٔ وضو و نماز بیهقی گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و در وی بحث است اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید است گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید حدثنی رجل من اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرد از بحیر که وی مدلس است لیکن در مسند و مستدرک تصریح بقیه است بحدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت است و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل است بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم باعادهٔ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد تشدید در انکار است بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد او را باعادهٔ وضو مراد بدان غسل متروک است و تسمیهٔ وی باعاده باعتبار ظن متوضی است که وی بر گمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیهٔ وی بوضو لغتاً است و حدیث دال است بر آنکه حکم جاهل و ناسی حکم عامد است **وعنه** و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد وضو میکرد و بمد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و بقولی مد دو رطل است و دلالت ظاهر احادیث هم برین است چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی بدو رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

ویغتسل بالصاع وغسل میکرد بیک صاع وصاع چهار مد ست الی خمسة امداد وگاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مد ودر روایتی وضو بیک مد آمده
وغسل بسه مد وگفته اند مقصود ازین تعیین وتحدید نیست که بزیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت در شستن وتمام شستن ست بی اسراف بهر قدر که باشد
واگر بقدر کفایت کند وان گردانیدن آب ست بر عضو نیز روا ست متفق علیه واین حدیث را لفظها ست ولابی داود والنسائی وابن ماجة
من حدیث عایشة کحدیث الباب ولابی داود وابن ماجة وابن خزیمة من حدیث جابر مثله وصححه ابن القطان کذا فی التلخیص وظاهر حدیث دران ست که این
منتهای وضو وغسل آنحضرت بود واین منافی نیست بحدیث عایشة نزد بخاری که در وی این ست که وضو کرد از یک آوندکه اورا فرق میگفتند بفتح فا
وراء وآن آوندی ست که گنجایش نوزده رطل میکند زیراکه درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدر ست که یک آوندکه اینقدر گنجایش داشت
از وی وضو کرد پس از بعض آب کرده باشد واین حدیث انس وحدیثی که از عبدالله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو واکتفا کردن بر یسیر از وی وبخاری
گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومصنف گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع را گنجایش کند وآن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین وتحدید نیست زیراکه ابدان بنی آدم متفاوت اند وحالت قصد ازاله درن وتبرد وغیر آن
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد وگاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مد ووضو میکرد بیک مد
وصاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل وثلث رطل ست ومد ربع صاع را گویند وآن بحساب صاع مدینه یک رطل وثلث رطل خواهد بود انتهی مصنف اگر این حدیث را
مقدم میکرد بران حدیث یا آن حدیث را موخر میکرد اولی می بود برای حسن ترتیب وعن عمر بن الخطاب القرشی کنیت او ابو حفص ست
مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کعب بن لوی اسلام آورد در سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس وحاضر شد جمله مشاهد را واورا در اسلام فتوحات
ومشاهد بسیار ست در عراق وشام وفاتش غره محرم سنه اربع وعشرین از دست ابولولو غلام مغیرة بن شعبه شده مدت خلافت وی ده سال
وشش ماه ست ابن مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پله ترازو نهند وعلم سائر احیای ارض را در پله دیگر علم عمر گران آید وگفت برد عمر نه حصه علم
وبعضی علما فتاوای او در تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا واو اول خلیفه ایست که امیر المومنین خوانده شد
وبود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم وخلافت وی بعهد وتنصیص ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود نماز گذارد بر وی صهیب روایت کرده اند از وی عشره مبشره
وخلقی کثیر از صحابه وتابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ فیسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند پس تمام وکامل میکند وضو را ثم یقول پستر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی برحق مگر خدای تنها نیست اورا انباز وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول او ست الا فتحت
له ابواب الجنة مگر آنکه گشاده میشود مراورا درهای بهشت ودر روایتی الثمانية يدخل من ايها شاء یعنی هشت در در آید از هر در که خواهد
اخرجه مسلم وابوداود وابن حبان ورواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم وکذا ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر کرده
آنرا النووی در آخر حدیث مسلم بروجهی که مذکور شد ورواه الترمذی وزاد وزیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین بارخدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان وگردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در اسنادش اضطراب ست وصحیح نمی شود در وی شی کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل واین زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرده
آنرا بزار وطبرانی در اوسط از طریق ثوبان ولفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس وقتیکه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ
ورواه ابن ماجة من حدیث انس وابن السنی فی عمل الیوم واللیلة والحاکم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید ولفظ وی این ست هر که وضو کند وگوید

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ نوشته شود در رق پس مهر کرده شود بطابع پس شکسته نشود آن مهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست و گفت حازمی رفع وی ضعیف ست زیراکه طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرد آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر گوئیم دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده و لقیه کلام درین حدیث در تلخیص ست و جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب وضوست و نووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب غسل هم مستحب ست و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرد مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر همراه غسل هر عضو پس ذکر نکرد آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لا اصل لها ست و ذکر نکرده اند آنرا متقدمین ابن الصلاح گفته لم یصح فیه حدیث در سبل گفته حسن ختم مصنف باین دعا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست و تعقیب وضو بمسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

باب المسح على الخفين

باب در بیان ادله شرعیه مسح بر موزه ها و ملحق ست بدان نعل جرمین که بپوشد کعبین را عن المغيرة بن شعبة قال گفت مغیره كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم بودم همراه آنحضرت صلعم یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابوداؤد تعیین سفر آمده یعنی غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت صلعم ست و تعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برامد آنحضرت صلعم بصحرا برای قضای حاجت انسانی پس برداشتم با آنحضرت صلعم آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرت صلعم از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو دست خود از زیر جبه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فتوضأ پس شروع کرد وضو کما تقدم و صرحت به الاحادیث چه در لفظے المضمضة و الاستنشاق ثلث مرات آمده و در لفظی مسح براسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه باشد نه آنکه استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ است فاهويت لانزع خفيه پس دست برآوردم و خواستم تا بکشم موزه های آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قال دعهما فاني ادخلتهما طاهرتين فرمود بگذار و مکش موزه ها را زیرا که در آوردم پایها را در حالیکه پاک اند یعنی پوشیدم آنها را بر طهارت در منتقی گفته ظاهر از لفظ طهارتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست و موزه پوشید بعد از ان پای دیگر شست و موزهٔ دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم فمسح عليهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از ان سوار شد و سوار شدم من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه اوشان استاده بودند بنماز و میگذارد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرت صلعم و دید که حضرت صلعم حاضر اند پس شدن گرفت پس اشاره کرد رسول خدا و یافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرت صلعم و برخاستم من با آنحضرت صلعم و گذاردیم رکعتی که سابق شده بود ما را و نگذارده بودیم با قوم رواه مسلم متفق عليه و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره بشصت طریق و ابن منده منجملهٔ آن چهل و پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در ان ست کما عرفت و اما حضر پس کلام در ان در حدیث سوم که می آید خواهد آمد و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند در سفر باین حدیث و در حضر باحادیث دیگر احمد بن حنبل گفته وارد ست در ان چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل و یک صحابی روایت ست و حافظ ابن عبد البر در استذکار گفته روایت کرده اند از آنحضرت صلعم مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که مسح

میکرد آنحضرت صلعم بر هر دو موزه و ابو القاسم بن منده اسمای راویانش در تذکرهٔ خود ذکر کرده و شمار آن بهشتاد صحابی رسیده و قائل شدند بمسح علی
بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بجلی و غیرهم ابن المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین میان
صحابه خلافی زیرا که از هر که از ایشان روایت انکار آمده هم از وی اثبات وی مروی شده و ابن عبد البر گفته نمیدانم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن
مگر از مالک با آنکه روایت صحیحه از وی مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشه رض و ابن عباس و ابو هریره و تصریح کرد جماعتی از حفاظ بمتواتر بودن حدیث مسح
موزه و روایت کرده اند آنرا عشرهٔ مبشره کرخی گفت می ترسم کفر را بر کسی که قبول نمیدارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی وارد شده در حیز تواتر ست
و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا از آثار روشنی مانند آفتاب و به قال الشافعی رح و مرویست از هدویه و امامیه و خوارج عدم جواز وی
بدلیل قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ گفته اند این آیت متعین کرد غسل رجلین را پس مسح وی روا نباشد زیرا که کعبین مباشر رجلین اند نه
در غسل و همچنین احادیث تعلیم متعین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ ست بآیت مائده و دلیل بر نسخ مسح قول علی کرم الله وجهه ست که سابق
شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس ست که مسح نکرد آنحضرت صلعم بعد مائده و جوابش آنست که نزول آیت وضو در غزوهٔ مریسیع ست و مسح آنحضرت صلعم
در غزوهٔ تبوک بود و مریسیع قبل وی ست باتفاق پس متقدم ناسخ متاخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مائده فرض کنیم تاهم منافاتی میان مسح
و آیت نیست زیرا که قوله وارجلکم مطلق ست و احادیث مسح علی الخف آنرا مقید کرده یا عام ست و این احادیث مخصص اوست و حدیث علی
و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح ست که ثابت ست از ایشان و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود ست که حدیث جریر بجلی ست
چه وی هرگاه روایت کرد که آنحضرت صلعم را دید که مسح کرد بر هر دو خف خود او را گفتند که آیا این پیش از مائده بود یا بعد وی گفت و هل اسلمت
الا بعد المائدة و این حدیث صحیح ست و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی بود
که خف نداشت پس دلالت وی بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائده قرائت جر هم ثابت شده بطریق عطف بر ممسوح
که آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و باین وجه ثبوت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التی
توجه به قراءة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط ست یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدثی روداد
بر آن مسح کند و این بر تقدیر ارادهٔ طهارت کامل از طاهرتین ست کما سبق و یحتمل که آن هر دو طاهر باشند از نجاست و این مروی ست از داود
و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسمای خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر نزد اطلاق همین ست و آن این ست که
باشد ساتر قوی مانع از نفوذ مای غیر مخرق پس مسح کرده نشود بر موزهٔ غیر ساتر عقبین و نه بر مخرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوج
زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر معصوب و در مصفی گفته حد خف ساتر موضع فرض ست که ممکن باشد تتابع مشی در آن مسافر را در حاجات خود
نزدیک حط و ترحال و غیر آن نه منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پاتابهٔ جامه و بنات و نه جرموق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس در قدم
چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و هر یکی را بر دیگری استعمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این صفتی نقصی
پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو ست زیرا که فرضیت غسل را بر آن موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم
و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جورب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تنقیح آن چیزی ست که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از آن
و جرموق خفی ست که بالای خف پوشند پس از آن نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی که در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف
نظر کردیم امکان مشی در آن صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعال می بینیم که در نعل

ستر قدمین طاقت مشی بشت کرده ونتی کرده که اہل بدو می روند کجا پس قدریکه اہل رفاہیت از ان منفک نیستند اخذ کردیم پس این حد مترتب شد
وخفی که از نمد سازند و اسفل او را بچرم کشیف گرفته باشند حکم خف دارد وللاربعة والبوداود وترمذی وابن ماجه است از مغیره ورواه احمد
والبیهقی والدارقطنی وابن الجارود ایضا الا النسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نکرده باین لفظ ان النبي صلى الله عليه وسلم
مسح اعلى الخفين واسفله بدرستیکه رسول خدا مسح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم ست وپایان آنرا که جانب پایان قدم ست
وگفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول ست ودروی اسباب وعلتهاست که قدح میکند در صحت وی وپرسیدم ابازرعه ومحمد یعنی بخاری را ازین
حدیث که آیا صحت دارد گفتند این هر دو که صحیح نیست وهكذا ضعفه ابوداود وفي اسناده ضعف ودر سندش ضعفی ہست بر دو وجه یکی آنکه
اتصال وی ثابت نشده دیگر آنکه مروی ست از طریق ثور بن یزید از رجا بن حیوه کاتب مغیره از مغیره وثور از رجا سماع ندارد ونیز در اکثر طرق بی ذکر
اعلى واسفل آمده ودر لفظی على ظاهرهما وارد شده واین موجب اضطراب ست وتفصیل ضعف در تلخیص باید جست در مصفی گفته کفایت میکند مسمای مسح
بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل انتهى
وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه لو كان الدين بالرأي اگر می بود کار وبار دین برای وحکم عقل وقیاس
وملاحظه معانی لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه هر آینه می بود پایان موزه بهتر وسزاوارتر از مسح کردن بالای آن
زیرا که جانب پایان محل تنجس وتلوث ست پس تطهیر وتنظیف آن اولی وانسب باشد وقد رأيت وتحقیق دیدم رسول الله صلى الله عليه
وسلم رايمسح على ظاهر خفيه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود وهمچنین در موطا از عروه آمده واز ابن شهاب آورده
که در او رویکی از دو دست زیر خف ودیگی را بالای خف بعد از ان کشید هر دو دست رواه مالک در مصفی گفته در صفت مسح دو روایت مختلف آمده وهمه
جائز ست وواسع وحدیث مرتضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان ست اخرجه ابوداود ومصنف در تلخیص گفته اسناده صحيح
باسناد حسن وروى الدارمي بمعناه ودرین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو ست لا غیر وعلما را دران دو قول ست یکی موافق
حدیث مغیره که مسح کرد آنحضرت بر هر دو خف خود ونهاد دست راست بر موزه راست ودست چپ بر موزه چپ پس تر مسح کرد اعلای هر دو را یک مسحه
گویا من بینم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البيهقي وهو منقطع وباین صفت رفته است شافعی وگفته که هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن کف
یسری زیر عقب خف نهد وکف یمنی بر اطراف اصابع نهاده یمین را بسوی ساق ویسری را بسوی اطراف اصابع بکشد دوم آنکه مسح بالای خف کند
نه زیر وی واین موافق حدیث باب ست وگفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت ست بسه انگشت وگفته اند سه اگرچه بیک اصبع باشد وگفته اند
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی ومغیره هر دو ازان ساکت ست آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوطا بالاصابع
نووی گفت این حدیث ضعیف ست ودر روایتی از جابر آمده که گفت دید آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بدست
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار وتفریج کرد میان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعيف جدا وازینجا معلوم شد که حدیثی معتمد علیه
در کیفیت وکمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح ست وظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغة
کافی شود واو را ونیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل واتباع او در برابر حکم شرع وقیاس در مقابله نص باطل ست والله اعلم وعن صفوان
بفتح صاد مهمله وسکون فا ابن عسال بفتح عین مهمله وسین مهمله مشدده صحابی ست ساکن کوفه وحدیث او در ایشان ست دوازده غزوه
همراه آنحضرت کرده گویند ابن مسعود از وی روایت دارد قال گفت كان النبي بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يامرنا اذا كنا سفرا

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم مسافر سَفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر ست چنانکه صَحْب جمع صاحب و تَجْر جمع تاجر و رَکْب جمع راکب ان لا ننزع خفافنا مر ا اینکه نکشیم موزه های خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز و شبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزه ها را باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم مگر در وضو کردن از غائط و بول و نوم که درین چیزها نمی باید کشید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکور ست اخرجه النسائی والترمذی واللفظ له وابن خزیمة وصححاه ورواه الشافعی واحمد وابن ماجة وابن حبان والبیهقی والدارقطنی ترمذی از بخاری نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی وصححه الترمذی والخطابی وحدیث دلیل ست بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و در وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضو نه غسل وهو مجمع علی ذلک و ظاهر قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند در انکه افضل چیست مسح بر خفین یا خلع هر دو و غسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست و نووی گفته اصحاب ما تصریح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند و این حدیث دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را و امام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود حال انکه اکثر احادیث و آثار مرویهٔ مالک در مقیم ست و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا و بعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصهٔ نفس خویش بود اما فتوای او بر جواز ست و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر و حضر و در سفر السعادة گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانه روز فرمود و مدت سفر سه شبانه روز انتهی

وعن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر ویوما ولیلة للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز و شبهای آنها برای مسافر و یک روز و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علی یا غیر وی از رُوات و حدیث دلیل ست بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف و بر مشروعیت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث حجت ظاهر ست برای مذهب جمهور و همین ست مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جماهیر علما از صحابه و تابعین و مَن بعدهم و مالک گفته مسح کنند و توقیت نیست و این قول قدیم شافعی ست و حجت ایشان حدیث ابی عماره است که بیاید و هو ضعیف بالاتفاق اخرجه مسلم وابوداؤد والترمذی وابن حبان من حدیث شریح بن هانی ولفظ وی این ست گفت آمدم عایشه را سوال کننده از مسح بر خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه بپرس مروی ست این حدیث از هیژده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی و احمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد که این اجود احادیث مسح علی الخفین ست زیرا که در غزوهٔ تبوک بست و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فعل اوست وعن ثوبان بفتح مثلثه تثنیهٔ ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن ست ابن عبد البر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده و سکون جیم و ضم دال مهمله او وقیل ابن جحدر بفتح جیم و سکون حای مهمله و در آخر را از اهل سراة ست که موضعی ست میان مکه و مدینه وقیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرت اورا خریده آزاد کرد و همواره ملازم آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پستر رفت بسوی حمص و در رمله

ومُرد آنجا در سنه اربع وخمسین روی عنه خلق کثیر رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية فامرهم ان يمسحوا على العصائب
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العمائم دستارها والتساخين بفتح [illegible] جمع تسخان در قاموس
گفته تساخین بمعنی مراجل خفاف ست و تفسیر کرد آنرا راوی بقول خود یعنی الخفاف موزها جمع خف وظاهر اینست که قول وی یعنی العمائم و یعنی الخفاف
مدرج ست از قول راوی و حدیث ظاهر ست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح بر خفین در سبل گفته واما اینکه در وی طهارت راس و توقیت شرط ست یا نه پس نیافتیم
در وی کلامی برای علما پستر در حواشی قاضی عبد الرحمن بر بلوغ المرام دیدیم که در جواز مسح بر عمائم شرط ست که مسح عمامه بعد طهارت کامل بسته باشد چنانکه در مسح بر خف میکنند
و گفت رفته اند بسوی مسح بر عمائم بعض علما ولیکن دلیل این دعوی ذکر نکرده وظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بران عذر بلکه کافی ست مسح آن هر دو اگرچه
آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن القیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه و کامل کرد آنرا بر عمامه و گفته اند که نمی باشد مگر بعذر زیرا که در حدیث
دارقطنی باین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را برد پس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب
والتساخین و این محمول ست بر عذر و درین حمل تعدی هست اگرچه در شرح میل بآن کرده زیرا که ثابت ست مسح بر خفین و عمامه بغیر عذر وعن عمر
رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدكم فلبس خفيه فليمسح عليهما چون وضو کند یکی
از شما و پوشد هر دو موزه خود را پس باید که مسح کند بران هر دو تقیید لبس و مسح ببعد وضو دلیل ست بر آنکه مراد بطاهرتین در حدیث مغیره و مانی معناه
طهارت محققه است از حدث اصغر وليصل فيهما و نماز گذارد دران هر دو ولا يخلعهما ان شاء و بیرون نکند از و آن هر دو را اگر خواهد
و قید مشیت برای دفع وجوب و تحریم ست که ظاهر امر و نهی ست الا من جنابة مگر از جنابت و این حدیث مفید شرطیت طهارت و اطلاق آن
از توقیت ست پس مقید باشد بآن کما یفیده حدیث صفوان و علی اخرجه الدارقطني والحاكم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از
غسل و در روایتی هر دو برابر از جهت ورود حدیث بهر دو و نزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند و در سفر السعادت گفته مر آنحضرت را تکلف نبود
در هیچ جانبی در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوید و اگر پایها برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلافات ست
دران و احسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهی وعن ابي بكرة بفتح موحده و سکون کاف نام او نفیع بضم نون و فتح فا و عین
حمله در آخر ابن مسروح و قیل ابن الحارث ست میگفت که من مولای رسول خدایم و از انتساب ابا میکرد و در وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد و مسلمان شد و آزاد گردید و بود از فضلای صحابه کنیت بر وی غلبه کرد ابن عبد البر گفته در عبادت مثل قصل بود
مُرد در بصره سنه احدی او اثنتین و خمسین و اولاد وی در بصره اشراف بودند بعلم و ولایات وله عقب كثير وروى عنه خلق كثير عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین وللمقيم
يوما وليلة اذا تطهر و برای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدث اصغر یعنی هر یکی از مقیم و مسافر فلبس خفيه پس بپوشید هر دو موزه را
خود را امراد بفا تعقیب نیست بلکه مجرد عطف ست زیرا که معلوم ست که آن در مسح شرط نیست ان يمسح عليهما اینکه مسح کند بران در وضوی
که بعد ازین خواهد کرد و این حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار مدت مسح ست برای مسافر و مقیم و مثل حدیث عمر و انس ست در شرطیت طهارت
و در وی ابانت ست باینکه مسح رخصت ست زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزيمة واللفظ له
وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شيبة والبيهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه وعن ابي
بضم همزه و تشدید تحتانی بن عمارة بکسر عین مهمله على الاصح وهو المشهور وقیل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی ست ساکن شد مصر را او را صحبت ست

ودر سند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هردو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت ودو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت وسه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی ودرینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر وسفر واین مروی ست از مالک وقول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست ونه مدانی آنها واگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی السبل ودر مسوی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیراکه مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت وتقدیر نیست بلکه او را میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشود وتعقب کرده اند حفاظ حدیث وفقهای امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده ست ودر آخر گفته لو استزدناه لزادنا ورد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست از وی پس جائز نیست ترک الیقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب واختیار افضل امر بود وحال ولالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می نمود البته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب وزیادت فهم ست بنسبت سائر رواة وبا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم وسه شبانه روز در حق مسافر سنت موکد باشد ونظیر آن تقدیر نماز عصرست بمثلین وتقدیر نماز عشاست بثلث شب وتقدیر صدقة الفطرست پیش از نماز عید فهذا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد وجمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری وابو حنیفه وشافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدثی ست که بعد لبس خفین حادث شود واحمد واسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست وهردو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابو داود وابن ماجه والدارقطنی والحاکم فی المستدرک وتضعیف کرد او را بخاری وگفت لا یصح وقال وگفت ابو داود اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی ونیست سند وی قوی وگفت ابو زرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند وگفت ابو الفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی وگفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر اسناد وی وگفت دارقطنی لا یثبت واختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار وگفت ابن عبد البر ثابت نیست ونیست او را اسناد قائم ومبالغه کرد ابن الجوزی وذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندهای وضو جمع ناقض ست ونقض در اصل حل مبرم ست پس مستعمل شد در ابطال وضو زیراکه شارع آنرا مجازا مبطل معین کرد پس حقیقت عرفیه گردید وناقض وضو ناقض تیمم ست زیراکه تیمم بدل وضوست در حجة الله البالغه گفته ناقض وضو بر سه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه وتابعین ومطابق شد بران روایت وعمل شائع وآن بول وغائط وریح ومذی ونوم ثقیل ومانی معنا هاست دوم آنکه سلف از صحابه وتابعین اختلاف کرده اند دران وروایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد وفقهای صحابه وتابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از مما مسته النار انتهی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عهده ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضؤن گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشا را تا آنحضرت برآید ودر پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان وفرو می افتادند از غلبه خواب بر سینهای ایشان پس نماز می گذاردند ووضوی جدید نمیکردند در مسوی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

ومسکر نیز ناقض شود و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد از نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
هزیل باشد و در میان مقعد و زمین فرجی باشد تمکین حاصل نشود و تنقیح نوم مضطجعا آنست که تمکین مقعد نباشد هر حاله که بود و ذکر اضطجاع تنبیه ست
و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران
و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در علیه استرخا و چون اظهر و اشهر در هیئت نوم
استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بر روی کار آوردند و حصر را بآن متوجه ساختند انتهی اخرجه ابو داود و صححه الدارقطنی واصله فی
مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی این ست یوقظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی ست حتی انی لاسمع
لاحدهم غطیطا ثم یقومون فیصلون ولا یتوضؤن یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن پس بر میخاستند و نماز میگذاردند و وضو نمیکردند
جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای
خود را و اما یحیی القطان و ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیرا که این
هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند از نها
و از اینجا اختلاف کردند علما در ان بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
بن عسال که گذشت در مسح و در روی ست من بول او غائط او نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس رضی
بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد
و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق
و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد ولیکن حدیث صفوان بن عسال برایشان
وارد ست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تمام وی و معاف ست خفقه
اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد
و هر که سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمییز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لا غیر پس چون خفت نشسته
با تمکین مقعد از ارض وضو نشکست ورنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العینین وکاء السه فمن نام فلیتوضأ حسنه
الترمذی ولیکن در روی بقیه بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست
بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود
و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتد بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم
پس این ناقض وضو نیست برابر ست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داود و قول غریب
شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکة یقول عبدی روحه عندی و جسده ساجد بین یدی

رواه البیهقی وغیره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیده اند حال آنکه وی نائم ست و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش
آنست که ساجد نامیدن او باعتبار اول امر او ست و باعتبار هیئت ششم آنکه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحدیث مذکور و اگرچه خاص ست بسجود
اما قیاس کرده ایم بروی رکوع را نیز و این مروی ست از احمد هفتم آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و می شکند خارج نماز نیز و این قول
ضعیف ست مر شافعی را و دلیلش حدیث مذکور ست هشتم آنکه نوم کثیر ناقض ست علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذهب زهری و ربیعه
و اوزاعی و مالک و احمد ست در یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست پس کثیر مظنه او ست بخلاف قلیل و حدیث
انس را حمل کرده اند بر قلیل ولیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل ست زیرا قوال یا نه این ست اقوال علما
در نوم که مختلف شده انظار ایشان درین بنابر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر ست که خالی از قدح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض
کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحدیث صفوان و شناخته که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند ولیکن لفظ نوم در حدیث
وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد
و مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو نمیکردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در ان جلالت قدر ایشان ست
و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم ست که در ایشان علما بودند عارف باموردین خصوصاً نماز
که اعظم ارکان اسلام ست خصوصاً کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد
پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده ست آنرا انس از غطیط و وضع
جنوب و ایقاظ بعدم استغراق زیرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت
بعد دو رکعت فجر بر پهلوی خود فلطید و می خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخاست اگرچه گفته اند که این از خصائص آنحضرت ست که نوم شریف
وی ناقض وضو نیست با آنکه ملازمت نوم بوضع جنب معلوم ست و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست
بنوم اغما و جنون و سکر بهر سکر که باشد بجامع زوال عقل و در شرح مهذب ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیزها ناقض وضو ست پس اگر صحیح شود
دلیلش اجماع خواهد بود و عن عایشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش گفت آمد فاطمه دختر ابی حبیش
بضم حای حمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات ست قرشیه اسدیه زوجه عبدالله بن جحش الی النبی بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و قالت یا رسول الله و گفت ای رسول خدا انی امرأة أستحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی هستم
که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة
آیا پس بگذارم نماز را قیاس بحیض کرده یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود
چنان نماز را انما ذلک بکسر کاف زیرا که خطاب بمونث ست عرق بکسر عین و سکون را نیست آن خون استحاضه مگر رگی از رگها و در فتح الباری
گفته این رگ را عاذل نامند بعین حمله و ذال معجمه و یقال عاذر برابدل الام کما فی القاموس ولیس بحیض و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض
در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز در روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بوده در قضای روزه
قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعده حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک بفتح حا و جائز ست کسره وی
و مراد باقبال ابتدای دم حیض ست یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر معتاده است همان ایام عادة خواهد بود و اگر مبتداست

اکثر حیض ده روزست در مذهب حنفیه و نزد ائمه دیگر در مبدأ عمل تمییز کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض ست و اگر رقیق است استحاضه
و چون تمییز متعسر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این ست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم فدعی الصلوة پس بگذار و ترک ده نماز را
و این متضمن نهی حائض ست از نماز و نماز بروی حرام ست و نمازش فاسد و هو اجماع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و بر گردد خون او فاغسلی
عنك الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از ادله دیگر مستفاد ست ثم صلی پستر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع
استحاضه و بر آنکه استحاضه امری ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در ان ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض
مثل روایت مصنف و در وی اقتصار ست بر غسل دم و حاصل آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رواة بران و بعض
برین اقتصار کردند پستر امر کرد او را آنحضرت بنماز متفق علیه و للبخاری و مر بخاری راست از حدیث عائشه این زیادت ثم توضئی
لكل صلوة پستر وضو کنی برای هر نماز و اشار مسلم الی انه حذفها عمدا و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
دیده و دانسته و لفظ وی در صحیح این ست و فی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیهقی گفته آن قول وی ست توضئی و این زیادتی ست غیر محفوظ
و متفرد اند بدان بعض رواة و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت ست بطرقی که متیقن ست بآن تعلیل مسلم انتهی و این حدیث مناسب
باب نیست آنچه مناسب اوست زیادت مذکورست فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست
بر آنکه دم استحاضه حدثی ست منجمله احداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق
بوقت ست برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضره و نوافل هر چه خواهد بگذارد و دو فریضه را جمع کند بر وجه جواز نزد مجیزین جمع و گویند
که مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت کل صلوة و عبارت از قبیل حذف مجاز ست و لیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینه موجبه حذف
و مالکیه گویند که وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنه بیاید وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال كنت رجلا مذاء گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را کما عند البخاری و در لفظی نزد وی
بسبب بودن دختر وی نزدم و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداود و نسائی و ابن خزیمه از علی باین لفظ است بودم مردی
مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در تابستان تا آنکه ترقید پشت من و مذاء بروزن ضراب صیغه مبالغه است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه
بر لغت اوضح و اشهر و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز گفته اند آبی ست رقیق لزج که نزدیک شهوت برمی آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شهوت و دفق نمی باشد و بعد از ان در ذکر تکسر و فتوری نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت بر حال مذی در نساء بسیار مے باشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلاء و نجبای صحابه و قدیم الاسلام ست و نسبت او با سود بجهت آن
که حلیف یا ربیب او بود ورنه در اصل مقداد بن عمرو ثعلبه کندی ست و علی مرتضی ازوی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیات
از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه ست بر آنکه داماد را حکایات شهوت و آنچه بران متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بوده و در بعض آنکه سائل عمار بود ان یسئل النبی آنکه بپرسد از حکم آن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
فسأله پس پرسید او را فقال فیه الوضوء پس فرمود در وی وضوست یعنی هر که مذی را بیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست
بر آنکه مذی ناقض وضوست و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده در مصفی گفته حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو با آن

خواه گوئیم تنقیح اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَآئِطِ خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد درین صورت
حکم مذی و استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح مناط عمر بار رفته است که در صدد رای داخل میشود انتهی متفق علیه
واللفظ للبخاري وللبخاري اغسل ذكرك وتوضأ وبخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را و وضو کن واین ظاهر ست
در غسل تمام ذکر و همین ست محکی از مالک و از احمد در روایتی عملاً بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابو داؤد یغسل ذکره وانثییه ویتوضأ و در روایتی
فتغسل من ذلك فرجك وانثييك وتوضأ للصلوة وجمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر و لفظ ذکر از قبیل اطلاق اسم
کل ست بر بعض و قرینه بران قواعد شرعیه ست و زیادت ابو داؤد مطعون فیه ست زیرا که از طریق عروه از علی آمده ست و عروه را سماعت از علی ثابت
نیست ولیکن ابو عوانه آن را از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و دران طعن نیست و مصنف در تلخیص گفته و اسناده لا مطعن فیه و چون
این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود واوضحه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر
چه مذی وقت انتشار بانثیین هم میرسد و در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب ست
یا خارج بر حسب عادت بلاد آنجا و اقوی نزدیک فقیر اول ست و اقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد
دل از ان در قلق ست انتهی ولمسلم يتوضأ وانضح فرجك و مسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصفی گفته
مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل روایت دیگر یغسل ذکره و از غرض قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر ست پس اگر غیر فرج آلوده شود
آن را نیز باید شست و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی
و همین ست حکم ودی و منی که بی شهوت و جهیدن بیرون آید که دران نیز وضو ست نه غسل و در مصفی گفته تمییز در میان منی و مذی و ودی
ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا ببوی عجین اگر منی رطب باشد
و ببوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی از ین دفق و فتور عضو نیست و رقیق تر ست از منی و بوی عجین یافته نمی شود و ودی قطره ایست
از بول انتهی و آبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بآنکه
وضو منتقض می شود از بول و ودی نیز قطره ایست از ان وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل
بعض نسائه بدرستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الی الصلوة
ولم يتوضأ پس بر آمد بسوی نماز و وضو نکرد و این مسئله مختلف فیه ست میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضو ست یا نه
ائمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت بجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست
و نزد حنفیه ناقض نیست و تمسک ایشان بآیه کریمه ست اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ و نزد حنفیه مراد بلمس جماع ست و دلیل حنفیه حدیث عائشه ست
که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست و می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون بسجده
میرفت خله میکرد پایهای مرا و میکشیدم من پایها را و چون بر میخاست دراز میکردم پایها را و لابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن
زن ناقض نباشد و این حدیث عائشه رض که مذکور شد از عروه از عائشه ست ولیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و لهذا ترمذی گفت اسناد این حدیث
که عروه از عائشه رض روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب از عروه سماع ندارد و اما سماع عروه از عائشه رض
محقق ست چنانکه بنظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابراهیم از عائشه رض روایت کرده و دران غیر ترمذی طعن نموده و گفته صحیح نیست

اسناد و ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول و معتبر ست
اخرجه احمد و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و روایت ابو داؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم و نسائی گفته
نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست و گفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه و بیهقی در خلافیات رد و تضعیف آن کرده
و ابن حزم گفته لا یصح در سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست بر آنکه لمس مرأة تقبیل اوست و نمی شکند وضو را و هذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل
و برین ست علی رضی الله عنه و مذهب شافعیه نقض وضوست از لمس من لا یحرم بدلیل قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ گویند لمس حقیقت ست
در دست رسانیدن و مؤید بقای او برین معنی قرارت أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ است زیرا که ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه با زن فعلی باشد
و این تحقیق بقای لفظ است بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت او لامستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت ست و جواب داده اند از ان بصرف
لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن درینجا حمل ملامست ست بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری ست و تقدم
مؤید حدیث باب ست و مؤید بقای اصل و دال ست بر آنکه لمس ناقض وضو نیست و اما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه وی
حائل بود و این خاص ست بوی بعید و مخالف ظاهر ست حال آنکه علی رضی الله عنه و حبر است ابن عباس که در حق وی دعای تعلیم الله التاویل وارد ست
تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد از آنکه نهاد انگشت بهر دو گوش خود و گفت
آلا هو النیک و همچنین سوال کرد او را نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوب وی مقتضی اراده جماع ست
از ملامست زیرا که او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر و شمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر و آن مقابل
قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا و اگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه بر آنکه تراب
قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه را تفصیلهاست که ناهض نیست بران دلیل انتهی و ضعفه
البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تلخیص گفت این حدیث معلول ست و ذکر
کرده اند علت او را ابو داؤد و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و ابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول ست بر آنچه
بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی و در مسوی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر
قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را
ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم مر غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع
پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذهبی
ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع و مس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود
و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل و قائل بود بنقض مس مرأة وضو را و ارجح درینجا قول
ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار بملامست و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم نیست
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در ماخذ باید کرد
تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود و ابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را
در سائر مواضع و این حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و مذهب حسن بصری

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتهی **وعن ابی هریرة** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا فاشکل علیه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج منه شیء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد برای اعادهٔ وضو واین کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست واشارت ست که مومن باید که نماز وی در جای وی در مسجد باشد حتی یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوئی را واین باعتبار غالب ست ومقصود حصول یقین ست بر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود وبوئی نیابد وازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد ودر شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد واین در اصل جواز ست وشک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود واین حدیث شریف اصلی ست از اصول اسلام وقاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد برانکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که خلاف آن متیقن نگردد وحدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی وهو قول الجماهیر ومالکیه را تفاصیل وفروق ست در داخل در نماز وخارج از وی که منتقض نیست بر ان دلیل اخرجه مسلم وابو داود والترمذی ودر روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت یا ریح اخرجه احمد والترمذی وصححه ابن ماجة والبیهقی من حدیث ابی هریرة وگفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنی او از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی **وعن طلق** بفتح طا وسکون لام بن علي الحنفي اليمامي بن علي بن طلق ابن عبد البر گفته وی از اهل یمامه است کنیت او ابو علی ست واو را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده است از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست ذکری او قال الرجل یمس ذکره فی الصلوة أعلیه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم وسودم بدست آلت خود را یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست ودر روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة منك جز این نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو ودر لفظی این ست قال هل هو الا بضعة منه ودر روایت ترمذی الا مضغة آمده واین حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر ودر مسند ابی حنیفه از ایوب بن عیینة قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست ودر شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نشنیدیم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر ومخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را وامام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده ودر مسند ابی حنیفه نیز آورده واز علی وعمار وابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها واز ابن عباس مروی ست که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا واز ابن مسعود وسعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده واز علی وابن مسعود وحذیفه بن الیمان وعمار بن یاسر وسعد بن ابی وقاص از صحابه واز ابن المسیب وابراهیم نخعی وعطا بن ابی رباح وغیرهم عدم نقض نقل کرده اند وهم شمنی از دارقطنی نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند ودر نقض وضو بمس ذکر اختلاف کرده اند واخبار وآثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو نمیکرد ازان ومیگفت که وی گوشت پاره از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع وامام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست واحتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ کند انتهی شیخ عبدالحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبوده و آنجا که کرده اند یا امر موده اند بجهت احتیاط و تکمیل بود که مظنهٔ شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمهٔ مشکوة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعض مر بعضی را خواهد بود انتهی و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه ست میان علما مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض وضوست و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابوهریره اسلام آورده ست بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی در سال هفتم ست در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی ورواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرد نسائی این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی از این دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قرینهٔ نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصفی بجواب محی السنه گفته که این فقیر را درین جواب نظرست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل ازان حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حال آنکه قدوم ابوهریرة بعد واقعهٔ خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما مسته النار خوردند و نماز گزاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و این چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سائر صحابه قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و جمی از غائط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضوی شرعی کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور برخصت میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست وصححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمرو بن علی الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسره وقال ابن المدینی وگفت علی بن عبد المدینی بفتح میم و دال
مهمله نسبت ست بسوی جدوی فذهبی گفته وی حافظ عصر وقدوهٔ اهل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدی
وستین ومائة بخاری وابوداؤد از تلامیذ وی اند ابن مهدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شده
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده اورا قریب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث
بسره وصححه الطحاوی وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسره وصححه الطبرانی وابن حزم وضعفه الشافعی وابوحاتم
وابوزرعة والدارقطنی والبیهقی وابن الجوزی وتوضیح کرد ابن حبان وطبرانی وابن العربی وحازمی ودیگران نسخ او را وگفت بیهقی کافی ست
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند واحتجاج ننموده اند بهیچ یکی از رواتِ او بخلاف حدیث بسره که
بجمیع رواتِ او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه وهشام اخراجش نکردند واین اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل
باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص وشوکانی گفته حدیث بسره
تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضوست فرمود نیست آن مگر
گوشت پارهٔ از تو منضم ست بحدیث بسره احادیث دیگر وهر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی ودر سبل گفته مؤید حدیث
بسره ست احادیث دیگر از هفده صحابی واز ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز وقول بترجیح
احسن ست از قول بنسخ زیرا که حدیث بسره ارجح ست بنا بر کثرت ائمه مصححین وکثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین والانصار
وآنها بسیار بودند وهیچ یکی از انها دفع آن نکرد بلکه بعضے از انها بهمان طرف رفتند چون عروه که پیشتر دفع آن میکرد بعده رجوع بسوے
قول بسره نمود وابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر وحدیث میکرد بدان تا آنکه مرد ونیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت
سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم وابوحاتم وابوزرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از انها
که حجت بانها قائم شود وامام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضوء از مس ذکر ندبا نه وجوبا انتهی وعن بسرة بنت صفوان
صحابیه قرشیه اسدیه برادرزادهٔ ورقه بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا بود وعبد الله بن عمر وغیره از وے روایت کرده اند
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذی وابن حبان ورواه مالک
والشافعی وابن خزیمة والحاکم وابن جارود وصححه احمد والدارقطنی ویحیی بن معین والبیهقی والحازمی وابن خزیمة ابوداؤد گفته احمد را گفتم حدیث
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست وگفت دارقطنی صحیح ثابت ست وقدح در وی باآنکه بروایت عروه از مروان واز مردی مجهول ست
غیر صحیح ست وسماعت عروه آنرا از بسره بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزیمة وغیره من ائمة الحدیث وهمچنین قدح دران باآنکه هشام
بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده واو را از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیرا که سماعتش از پدر ثابت ست نزد اهل این شان پس مندفع شد
قدح وحدیث دلیل احمد وشافعی وجمعی از صحابه وتابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر ومراد مس اوست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابوهریره آمده
اذا افضی احدکم بیده الی فرجه لیس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیحه وصححه الحاکم وابن عبد البر وابن السکن گفته
هو اجود ما روی فی هذا الباب وگمان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست ورد کرده اند محققین بر ایشان

کہ افضا در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم ازینکہ بظاہر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و نه اجماع و نه قیاس و نه رای صحیح و درین باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعد بن ابی وقاص وعایشه وابن عباس ونعمان بن بشیر وانس بن مالک وابی بن کعب ومعاویه بن ابی حیده وقبیصه واروی بنت انیس و تنها حدیث بسره ارجح ست از حدیث طلق و در حجة الله البالغه گفته که ابن عمر وسالم وعروه وغیرهم قائل شدند بوضو از مس ذکر و علی وابن مسعود وفقهای کوفه رد کردند بحدیث بل هو الا بضعة منه و تمامه ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و شبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست و لهذا نهی آمده است از مس ذکر بیمین در استنجا پس قبض آن لا محاله از افعال شیاطین باشد و چه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرموده انتهی گفتم و بالله التوفیق که چنانکه این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در مالابد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکر ست مع اختلاف فیه گفته که احتیاط ازین همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري و گفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حديث بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر و باین رفته است جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته و حق انتقاض ست و وارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند وابن عام تر ست از پیش و پس و صححه احمد وابو زرعه و گفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی و نزد دارقطنی ست از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رساند یکی از شما ای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمری ست و در وی مقال ست و نزد احمد و ترمذی و بیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش بقیه بن الولید ست انتهی

عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف و سکون لام خلیل گفته چیزی ست که پری دهن از حلق براید یا کمتر از ان و این قی نیست پس اگر عود کند قی باشد و در نهایه گفته قلس آنچه از جوف بیرون آید و رعاف خونی که از بینی روان شود و قی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند ثم ليبن على صلوته پستر بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك و حال آنکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف و وضوی خود و نقض بقی مذهب ابو حنیفه واصحاب وی و مذهب شافعی واصحاب اوست و مذهب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض ست پس خارج نشود ازان مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو از قی درین حدیث شستن هر دو دست ست پس لبس اما پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران و اما نقض برعاف پس مذهب ابو حنیفه وابو یوسف و محمد واحمد بن حنبل واسحق ست و مقید کرده اند بسیلان و دلیل ایشان همین حدیث ست و مذهب ابن عباس و مالک و شافعی وابی اوفی وابو هریره و جابر بن زید وابن مسیب و مکحول و ربیعه عدم نقض ست و گویند که اصل عدم نقض ست و این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال ست و معارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد و نیفزود بر غسل محاجم رواه الدارقطني اما در سندش صالح بن مقاتل ست و وی ضعیف ست و نیز حدیث عایشه بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت و این حدیث غیر صالح الاحتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون حجامت ست و دور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد و اما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل پس خارج نشود از اصل و اما مذی پس گذشت کلام در وی که ناقض ست باجماع در حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سایل و قی کثیر

وحسن گفته که وضوست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نیستند باین و در هر یک ازین حدیث ست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح درین
باب احتیاط ست پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه و صراح شریعت و توهم سائل و قی کثیر ملوث بدن
و مبطل نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه ست محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضو از ینها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجهٔ رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت صلعم
و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضو را زیرا که آن برای معالجهٔ قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را
بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ماخرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس ذکر و قی و رعاف
نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصا و اما بنا بر نماز بعد خروج از وی و اعادهٔ وضو در صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه
و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایتکلم مشیر ست بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعادهٔ نماز بیاید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغیره زیرا که در
سندش اسمعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه و سلم غلط ست و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست
و شوکانی رح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا اصح شیء فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق
این حدیث وصلا و ارسالا جمع کرده و دران تکلم نموده است **وعن جابر بن سمرة** بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهور ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبد الله العامری ست جابر و غیره ازوی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قیل ست و سبعین ان رجلا سال النبی بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص
هم بدان تعرض نکرده انتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر نمیخواهی
وضو مکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از مماسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزیز آورده که وی
وضو میکرد از اکل شکر و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضوست بر وضو قال انتوضأ من لحوم الابل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بد بوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود بان بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه
شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جملهٔ شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان
پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهار پایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ ست که فرمود آنحضرت وضو
کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابوداؤد والترمذی و ابن ماجة و ابن حبان و ابن الجارود و ابن خزیمة من حدیث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود
ندیدم من خلافی در میان علمای حدیث در اینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده ست ترمذی خلاف دران بر ابن ابی لیلی که آیا آن
از براء ست یا از ذی الغره یا اسید بن حضیر در تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفته ذی الغره لقب براء ست
و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی ابن ماجة نحوه من حدیث محارب بن دثار عن ابن عمر

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست واورا اصلی هست ازین وجه از ابن عمر لیکن موقوف ست انتهی وبالجمله این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضوء از اکل لحوم ابل وباین رفته است احمد بن حنبل واسحق بن راهویه ویحیی بن یحیی وابن منذر وابن خزیمه وبیهقی وحکایت کرده آنرا بیهقی از اصحاب حدیث وجماعه صحابه قاله النووی وگفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب ما از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره دوم حدیث براء بن عازب ورفته است بسوی خلاف وی جماعتی از صحابه وتابعین ومروی ست از شافعی وابوحنیفه وگویند که این هر دو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضوء از مما مسته النار اخرجه الاربعة وابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضوء ازان منسوخ باشد نووی گفته دعوای نسخ باطل ست زیرا که این اخیر عام ست وآن خاص وخاص مقدم ست بر عام واین کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقاً خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر وهو مذهب الشافعی ودرین مسئله خلافی ست در اصول ومراد بوضوء تنظیف ست که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضوء از شیر آمده که ان له دسما وارد در لبن مضمضه ست از شرب آن ومذهب بعضی اینست که امر بوضوء از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب واین خلاف ظاهر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضوء از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن ولهذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضوء از اکل آن چنانکه امر کرد بوضوء نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتهی گوییم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین وبر هر شتر دیوی هست کما تقدم ودر حجة الله البالغه گفته امر دران اشد ست زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه وتابعین ونیست راهی بسوی حکم بنسخ آن ولهذا کسی که غالب ست بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی وتردد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتهی یعنی وضوء کردن ودر ما لابد منه گفته واحتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی وعن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل هر که غسل دهد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب وغیرهم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت وبعض گفته اند وضوء ومالک گفته مستحب ست غسل نه واجب وشافعی نیز همین ست واحمد گفته امید دارم که واجب نشود بروی غسل ونزد ابوحنیفه نه غسل ست ونه وضوء ودر سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود آنحضرت من غسل میتا فلیغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که لیس علیکم فی غسل میتکم غسل ودر شرح سفر السعادة گفته نزد بعضے علما غاسل میت را باید که غسل کند ودر جامع الاصول از ابی داود از عائشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت وجمعه وحجامت وغسل میت ودر موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن زید را مرده بود وحنوط کرد اورا وبرداشت جنازه را پس در آمد در مسجد ونماز گذارد وتجدید وضوء نکرد انتهی واسحق گفته لا بد من الوضوء وابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء وشوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی وهمین حدیث باب را حجت آورده ومن حمله فليتوضأ وهر که بردارد میت را پس باید که وضوء کند ونمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب وضوء از حمل میت ولیکن در سبل گفته نیست بانهوض حدیث عذر از عمل بران ومفسر ست وضوء بغسل یدین چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن کرده وتعلیل بآنکه مرده شما پاک ست مفید ندب ست زیرا که لمس طاهر موجب غسل یدین نیست پس شستن هر دو دست در حمل میت مندوب باشد تعبداً ومراد آنست که بر وی شسته باشد اورا لمباشرت بدن خود بقرینه سیاق ولقوله میت طاهر زیرا که مناسب نیست وضوء مگر مباشر

ببدن را انتهى گوييم چون مراد بغسل در صدر اين حديث غسل شرعى باشد حمل وضو بر غير حقيقت شرعيه با وجود مقابله غسل دور مى نمايد پس احسن
القاى اوست بر حكم غسل يعنى اگر غسل از غسل ميت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب واگر مستحب ست وضو هم مستحب واگر هيچ نيست وضو هم
هيچ نيست غسل را بر غسل شرعى فرود آوردن و وضو را از حقيقت وى بيرون بردن يعنى چه اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه
وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا يصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحيح نيست درين باب چيزى وگفت على لا يصح شيء
فى هذا الباب قاله البخارى عن احمد وعلى كما نقل الترمذى وتعليق كرد شافعى قول بدان بر صحت خبر كذا فى البويطى وگفت ذهلى نميدانم درين باب حديثى
ثابت واگر ثابت ميشد لازم مى آمد ما را عمل كردن بران وگفت ابن منذر نيست درين باب حديثى كه ثابت شود وگفت ابن ابى حاتم در علل عن ابيه
رفع نميكنند اين را ثقات جز اين نيست كه موقوف ست وگفت رافعى تصحيح نكرده اند علماى حديث درين باب چيزى را بطريق رفع مصنف گفته
تحسين كرده است او را ترمذى و تصحيح نموده است آنرا ابن حبان واو را طريقهاى ديگر نيز است وفى الجملة اين حديث بنا بر كثرت طرق خود اسوء
احوال او اين ست كه حسن باشد پس انكار نووى بر ترمذى تحسين او را معترض عنه است وگفت ذهبى در مختصر بيهقى گفته طرق اين حديث اقوى ست
از چند احاديث كه احتجاج كرده اند بدان فقها واعلال نكرده اند بوقف بلكه تقديم كرده اند روايت وقف را ودرين باب ست از عايشه رواه احمد
وابوداود والبيهقى ودر اسنادش مصعب بن ابى شيبه است ودر وى مقال ست وتضعيف كرده است او را ابوزرعه واحمد وبخارى وصححه ابن خزيمة
ودرين باب ست از على رضى الله عنه واز حذيفه ذكره ابن ابى حاتم والدارقطنى فى العلل وقالا انه لا يثبت گوييم نفى اين هردو ثبوت بر طريق محدثين ست
والا بر طريقه فقها قوى ست زيرا كه رواتش ثقات اند وماوردى ذكر كرده كه بعض اصحاب حديث تخريج كرده اند براى اين يك حديث يكصد
وبست طريق مصنف گفته واين دور نيست وجواب داد احمد ازان بآنكه منسوخ ست وهمچنين جزم كرد بدان ابوداود بحديث ابن عباس رض
كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليس عليكم فى غسل ميتكم غسل اذا غسلتموه ان ميتكم يموت طاهرا وليس بنجس فحسبكم ان تغسلوا ايديكم وليكن
بيهقى تضعيف وى كرده زيرا كه در سندش ابن شيبه است ومصنف تعقب وى كرده وگفته ابراهيم بن ابى بكر بن شيبه احتجاج كرده است بدان نسائى
وتوثيق كردند او را مردم واحتج به البخارى تا آنكه گفت پس اين حديث حسن ست وجمع ميان وى باين طريق مى تواند شد كه امر براى ندب ست
يا مراد بغسل غسل ايدى ست ودر حديث ابن عمر ست كه ما غسل ميداديم ميت را پس بعضى از ما غسل ميكردند وبعضى نميكردند رواه الخطيب واسنادش
صحيح ست وهو احسن ما جمع به بين هذه الاحاديث وعن عبد الله بن ابي بكر در سبل گفته وى ابن ابى بكر صديق ست مادر وى
ومادر اسماء يكى ست قديم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلى الله عليه وسلم در طائف ورسيد او را تيرى كه مرد بسبب آن بعد چند سال در سنه يازده
بماه شوال ونماز گذارد بر وى پدر وى انتهى وشيخ در ترجمه گفته وى بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته كه وى وپدر وجد وى همه تابعين اند
وجد كلان وى عمرو بن حزم صحابى ست وآنحضرت ص او را عامل يمن ساخت وكتابى بوى نوشت چنانكه روايت ميكند الخ انتهى وصواب همين ست كما هو
الظاهر خطيب تبريزى در اسماء الرجال مشكوة گفته عبد الله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انصارى بخارى يكى از اعلام تابعين مدنيين ست روى
عن انس بن مالك وعروة بن الزبير وعنه الزهرى ومالك بن انس والثورى وابن عيينة وكان كثير الحديث رجل صدق قال احمد حديثه شفاء توفى سنة ۱۳۵
وله ۷۰ سنة انتهى وبالجملة ميگويد ان فى الكتاب الذى كتبه بدستيكه در كتابى كه نوشت آنرا رسول الله صلى الله عليه وسلم
لعمرو بن حزم براى عمرو بن حزم بن زيد الخزرجى النجارى مكنى بابى الضحاك اول مشاهد او خندق ست عامل كرده بود او را رسول خدا صلى الله عليه وسلم
بر نجران ووى هفده ساله بود تا بياموزاند ايشان را قرآن شريف وفقه در دين وبگيرد از ايشان صدقات ونوشت بسوى وى كتابى كه در وى

فرائض وسنن وصدقات و دیات بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور ست پس دران کتاب این هم نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک ست یعنی از حدث رواه مالک والدارقطنی مرسلا بطریق ارسال ووصله النسائی و موصول کرد آنرا نسائی و ابن حبان و درین باب ست حدیث حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر و در اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطنی والطبرانی و اسنادش لا باس به است و بیهقی گفته رجاله موثوقون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتجاج کرده است بدان احمد و درین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع ست و در سند طبرانی کسی ست که شناخته نمی شود و اختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر و بر طاهر از حدث اصغر و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لا بد ست در حمل وی از قرینه و اما قوله تعالی لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پس اصح دران عود ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول و این حدیث معلول ست زیرا که از روایت سلیمان بن داود ست و ترک وی متفق علیه است کما قاله ابن حزم و لیکن او را درینجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود یمانی ست حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود خولانی ست و وی ثقه است ثنا کرده اند بروی ابو زرعه و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف ست و تضعیف کرده است او را شیخ محی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد ام درینی ازان ضعیف گفته و لیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بالقبول و ابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بالقبول و گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب

وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا را و نام می برد او را در هر وقت چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا میکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است و اظهر اول ست و غائط و بول و جماع مخصوص ست ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال و لیکن مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ شعر ورد زبان و مونس جان ست نام یار * یکدم نمیرود که مکرر نمی شود * و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم وعلقه البخاري

وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وصلى ولم يتوضأ بدرستیکه حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و نیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل ست بر آنکه خروج دم از بدن غیر فرجین ناقض وضو نیست و درین باب حدیثها ست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی و مالک و جماعتی از صحابه و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که موید اوست و لقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذی و صححه احمد والطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع و بجهت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال آنکه دلیلی بران قائم نیست اخرجه البيهقي والدارقطني ولينه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست و او ضعیف ست و قوی نیست و ذکر کرد او را النووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صححه الدارقطنی و لیکن مصنف در تلخیص گفته نیست این چنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

در سنن گفته که نیست صالح القوی وعن معاویة بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی و پدر وی از مسلمهٔ الفتح اند و مولفة القلوب عمر بن الخطاب معاویه را والی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان وی چهل سال آنجا ماند و چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت بماه رجب بدمشق بعمر هفتاد و هشت سال در گذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه است کاتب آنحضرت بود ابن عباس و ابو سعید از وی روایت دارند موت وی بمرض لقوه شد در آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش حی بودم بذی طوی و نمی دیدم ازین امر چیزی و حرب وی با امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد بعضے بغاوت بود و غیر خالی از شائبهٔ نفسانیت و نزد بعضی محمول است بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف و خلف اول ست و مشهور ثانی ست و نزد وی ازار و ردا و قمیص و چیزی از موی و ناخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و گفت درین بارچها کفنم کنید و منخر و غیره را باین موی و ناخن پر سازید و میان من و ارحم الراحمین تخلیه نمائید رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العين وكاء السه چشم سربند دبر ست وکا بکسر واو و مد سر بند مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر مقصود آنست که چون کسی بیدار ست گویا بند می ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العينان استطلق الوكاء پس چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دبر و ازینجاست که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که سبب استرخای دبر و عدم ضبط اوست بخلاف هیئت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد وران متمکن باشد رواه احمد والدارقطني والطبراني وزاد اي الطبراني من نام فليتوضأ یعنی هر که خفت پس باید که وضو کند وهذه الزيادة في هذا الحديث عند ابي داؤد من حديث علي و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داؤد از حدیث علی بن ابی طالب است رضی الله عنه دون قوله یعنی قول وی استطلق الوكاء وفي كلا الاسنادين ضعف و درین هر دو اسناد ضعف ست یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه است روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او ضعیف ست و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطا جوزجانی گفته واهی ست و انکار کرد بر وی این حدیث را از محفوظ بن علقمه و او ثقه است از عبد الرحمن بن عائذ و او تابعی ثقه است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی نشنیده و درین معنی نظر ست زیرا که وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری و ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوی نیند و گفت احمد حدیث علی کرم الله وجهه اثبت ست از حدیث معاویه درین باب و حسنه المنذری و ابن الصلاح والنووی و گفت حاکم در علوم الحدیث نگفته است در آن من نام فلیتوضأ سوای ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقه است کذا قال و قد تابعه غیره کذا فی التلخیص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه ناقض وضو نیست بلکه مظنهٔ اوست پس منجملهٔ ادلهٔ قائلین بعدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی و احسن ترتیب آن بود که مصنف این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد ولابي داؤد ايضا عن ابن عباس رضي الله عنه مرفوعا انما الوضوء على من نام مضطجعا جز این نیست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو و لفظ ترمذی این ست بدرستیکه وضو واجب ست بر کسیکه خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو سست میگردد بندهای او و اخرجه ابو داؤد ايضا بهذا اللفظ و درین حدیث حصر ست بر آنکه ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لا غیر اگرچه نوم مستغرق باشد و جمع میان وی و احادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج ست بر اغلب چه اغلب ارادهٔ کنندهٔ نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکنندهٔ وضو همان خواب ست که دران دراز کشند و این بطرق متعدده مروی شده و مقالی که در وست منجبر ست بکثرت طرق وی و باین حاصل شد جمع درمیان ادلهٔ مختلفه و درین مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات مذکور ست انتهی اگرچه بیان این هر هشت مذهب در اول باب گذشت و حکمت در آن آنست که نوم ثقیل مظنهٔ استرخای اعضا و خروج حدث ست

وهم سبلد نفس وچون نفس سبلد شد واعضا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم وفي اسناده ضعف ودر سندش ضعف ست زیرا که ابوداؤد
گفت این حدیث منکر ست وبیان کرد وجه نکرت وی در سنن که مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست واختلاف کرده اند بر وی در الفاظ این روایت
وتضعیف کرد این حدیث را از امام احمد وبخاری چنانکه نقل کرده وی ترمذی در علل مفرده وابراهیم حربی وترمذی در علل وغیرهم وگفت
بیهقی در خلافیات که متفرد شده است بآن ابوخالد دالانی وانکار کرده اند بر وی جمیع ائمه حدیث وگفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ
وانکروا سماعه من قتادة وگفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس قوله وعن ابن عباس رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وی
در نماز فينفخ في مقعدته فيخيل اليه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال وی می افگند شیطان انه احدث
ولم يحدث که وی حدث کرد وحال آنکه حدث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا ينصرف حتى يسمع صوتا او يجد ريحا پس هرگاه
که یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی یا یابد بوئی ودرین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت
تا فاسد کند آنرا بر ایشان وبآنکه این افساد مضر ایشان نیست وبیرون نمی آیند از طهارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحده وتشدید زا
بعد الف نام وی ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصري ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطني وثنا نمود بر وی وذهبی سال ولادت ووفات
وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد ونود بوده وبزار تخم فروش را گویند هندی پنساری مسند او معلل ست یعنی اسباب خفیه
قادحه در صحت حدیث دران ذکر کرده استفاده علم از هدبه بن خالد شیخ بخاری ومسلم ودیگر ائمه نموده ابن قانع وطبرانی وغیر محدثین از شاگردان اویند
در آخر عمر در شام واصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث وافاده آن قیام نموده وبزاز بدو زا محدث دیگر ست که نامش علی بن معروف وکنیتش ابوالحسن
باشد فليعلم واصله في الصحيحين من حديث عبد الله بن زيد ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یافت
بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بر وی پس نگردد از نماز الخ ودر سندش ابواویس ست ولیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیهقی وگفت
رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز ودر خارج از ان زیرا که حدیث مطلق ست انتهى پس شامل باشد هر دو را
ولمسلم عن ابي هريرة نحوه ومسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن در معنی نه در لفظ وحدیث وی درین باب گذشته وللحاكم
عن ابي سعيد مرفوعا وحاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد
احدثت فليقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس باید که بگوید این کس بدرستیکه
تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان در نفس خود نه بزبان ومصنف اگر این روایات
نیز بحدیث ابی هریره ضم میکرد حسن ترتیب نزدیکتر می بود واین روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصا نماز وآنچه متعلق به وست
ودر ینکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول وگاهی بفعل واز ینجا معلوم شد که اهل وسواس در طهارت امتثال حکم او کردند در قول وفعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط وبول وآن ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا قعد
احدكم لحاجته وفقها ازان بلفظ باب الاستطابة لحديث ولا يستطيب بيمينه تعبير میکنند ومحدثین بلفظ باب التخلي واین نیز ماخوذ ست از قول وی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدكم الخلاء وگاهی بباب التبرز واین ماخوذ ست از قول وی البراز في الموارد والكل من العبارات صحيح عن انس بن مالك

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که در آید در خلا یعنی در
بمعنی جای خالی که قصد میکنند برای قضای حاجت وضع خاتمه می نهاد یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
واین نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود رواه الحاکم مغلطائی گفته این حدیث اصل عظیم است در باب بودن نزع خاتم که در وی اسم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته ازینجا معلوم شد که چون داخل شود در موضع ناپاک باید که چیزی که در وی
نام خدا و رسول و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل است اسمای تمام انبیاء را و مانند آن اگر نام خدا و رسول نباشد نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد والله اعلم انتهی و حدیث دلیل است بر ابعاد نزد قضای حاجت هنگامی که لفظ الخلاء که بر مکان خالی ذکر کان بهمه
گفته می شود افاده آن میکند و بیاید در حدیث مغیرة مصرح تر ازین که انطلق حتی توارى عنی و نزد ابو داود است با این لفظ اذا اراد البراز انطلق حتی
لا یراه احد و دلیل است بر تبعید چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام است ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر [illegible] همراه بود و قصد
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا در دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که قصد و صیانت ما فیه ذکر الله مستحب است
و این دلیل مذهب است و خاص نیست بخاتم بلکه هر ملبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد اخرجه ابن حبان والحاکم و الاربعة اعنی
ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته تصحیح
وی مردود است بر وی قال فی الخلاصة اما منذری گفته صواب نزد من تصحیح اوست زیرا که روات وی ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری
فی آخر الاقتراح و صححه ابن دقیق العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حجتی قوی بر ضعف نیاورده [illegible] و ابو داود گفته
منکر است و ذکر کرده دارقطنی اختلاف را و اشاره کرده بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس است
و روات وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند با آنکه گفته اند که ابن جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بالفاظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در آن از همام است کما قال
ابو داود و همام ثقه است کما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن [illegible] از ابن جریج
مع همام مرفوعا اخرجه الحاکم والدارقطنی و روایت کرده آنرا احمد بن [illegible] و وی از ثقات است از همام موقوفا علی انس و بیهقی برای او
شاهد آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال وی ثقات اند و روایت حاکم [illegible] لبس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان
اذا دخل الخلاء وضعه و لیکن بیهقی [illegible] وی گفته و هذا شاهد ضعیف والله اعلم وعنه و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله
عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد درآمدن را در خلا چنانکه در
روایت بخاری در ادب مفرد از حدیث انس تصریح آمده که کان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بك بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست که کنیف [illegible] و محل شیاطین است [illegible]
میکند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل [illegible] این دعا را پیش از درآمدن خوانند و [illegible] شروع
کردن مانند [illegible] جامه بندن و اگر فراموش شده درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع میکند جایز میداند ذکر خدا را در بیت الخلا چنانکه
منقول است از امام مالک و ظاهر حدیث انس جهر است باین کلمات [illegible] من الخبث [illegible]
بلفظ مذکور و [illegible] گفته جایز است [illegible] باشد

چه درین وزن ضم وسکون هر دو می آید چنانکه حلت وکتب ورسل وسبل و الخبائث واز خبائث جمع خبیثه بمعنا مؤنث مراد ذکور واناث شیاطین اند که از انها پناه می جوید اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه ودر روایت سعید بن منصور کان یقول بسم الله اللهم حدیث آمده ومصنف در فتح گفته رواه العمری واسناده علی شرط مسلم وفیه زیادة التسمیة ولم اراها غیره وعن انس بن مالک رضي الله عنه ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر ست بخلاف حدیث ثانی ودر بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل انا وغلام نحوي بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم من وپسری مانند من گفته اند مراد بدان عبد الله بن مسعود ست رضی الله عنه واطلاق غلام بروی مجازست زیراکه وی کبیر بود پس مانند انس وی چگونه باشد ویحتمل که مراد بنحوی خدمت باشد یعنی مانیز خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیراکه وی صاحب سواد آنحضرت بود ونعل وسواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت وگفته اند که مراد ابوهریره است وقیل جابر بن عبد الله وحدیث دلیل ست بر جواز استخدام صغیر اداوة من ماء اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی وعنزة وبر میداشتم من وآن کودک عنزه را بعین مهمله ونون وزای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر وعادت شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز ودیگر اغراض فیستنجي بالماء پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ واین احب وافضل ست مراد بخلا درین حدیث فضاست بقرینه عنزه واین حدیث حجت ست بر مالک زیراکه وی انکار کرده از آنکه استنجا کرده باشد آنحضرت بآب واحادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست وگفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ وگویا که اخذ کرده اند این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام واگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن وجمهور علما گویند که افضل جمع میان آب وکلوخ واگر اقتصار کنند بر یکی از این هر دو پس آب افضل ست جائیکه اراده نماز نباشد ودر صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند کلوخ کافی ست آب واجب نیست وهر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته واز آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد ابوداؤد ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم او را آب در تور یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس سترمی سود دست خود بر زمین ونزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را پس آوردم آب واستنجا کرد ومالید دست را بزمین ومثل این در غسل باید وعن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم خذ الاداوة گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را وبر آب من فانطلق حتى توارى عني پس رفت آنحضرت تا آنکه پنهان شد از من فقضى حاجته پس قضا کرد حاجت خود را ودرینجا دلالت ست بر آنکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او مسموع وریح او مشموم وعورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیراکه دلیل فعل ست وآن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر باستتار واقع شده فرموده هر که بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد وابوداؤد وابن ماجه وابن حبان والحاکم والبیهقی ودر حجة الله البالغه گفته پنهان شود بجائیکه محل که اسفل بدن او را بپوشد وهر که جائیکه نیابد که تپشی از ریگ فراهم سازد وپشت بجانب آن نشیند زیراکه شیطان بنابر آنکه مجبول بر افکار فاسده واعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی ودر سبل گفته این خبر تواری سنت وخاص ست بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کرده بجمع توده از ریگ وعن ابي هريرة رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين بپرہیزید از دو کار که سبب لعنت و نفرین میشوند یعنی عادت مردم لعنت
کردن ست بر کننده آن کار پس انتساب لعن بسوی آن ہر دو مجاز عقلی ست و ہم لاعن بمعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند
ای رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم و مراد راہی ست که مسلوک باشد نه مهجور که بطریق
ندرت کسی آنجا گذر و نیز گفته اند مراد راه مسلمانان ست نه راه کافران کذا في مجمع البحار و سبب لعنت ایذای مردم ست بنتن و استقذار که موجب ست
بنفرین چنانکه در حدیث حذیفة بن اسید آمده که آنحضرت فرمود ہر که ایذا دہد مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بروی لعنت ایشان اخرجه الطبرانی
في الكبير باسناد حسن قاله الحافظ المنذري و در حدیث ابو ہریره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم میفرمود ہر که گذاشت سخیمه یعنی عذره
بر راہی از راه مسلمانان پس بروی ست لعنت خدا و فرشتگان و ہمه مردم اخرجه الطبراني في الاوسط والبيهقي وغيرهما و رجال سندش ثقات اند
الا ابن عمر الانصاري و قد وثقه يحيى بن معين و این احادیث دال اند بر استحقاق وی لعنت را او في ظلهم یا در سایه ایشان یعنی زیر درختی
که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت ست نه در ہر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در نخلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب ہمین ست و نیز مؤید اوست حدیث احمد و له ظل يستظل به الحديث رواه مسلم
و بول در حکم غائط ست قال المناوي زاد ابو داؤد عن معاذ الموارد و زیاده کرد ابو داؤد از حدیث معاذ لفظ موارد را یعنی آبخانه کردن در
جاهائی که مردم فرود می آیند یا جاهائی که آنجا آب ست مثل چشمه و جوئی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داؤد اینست پرہیزید ملاعن ثلثه را
براز در موارد و قارعة الطريق یعنی راههائی که جای پای کوب مردم ست یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواه ابن ماجة ایضا و براز بفتح موحده و برا و زای
در آخر جای کشاده و فراخ از زمین کنایت ست از غائط و لاحمد عن ابن عباس او نقع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ
آمده باضافت نقع بسوی ماء نقع بفتح نون و سکون قاف بمعنی جای فراہم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست كما في النهاية و فيهما ضعف
و درین ہر دو حدیث ابی داؤد و احمد ضعف ست اما حدیث ابو داؤد پس بجهت آنکه ابو داؤد عقیب وی گفته مرسل ست زیرا که از روایت ابی سعید
حمیری ست بروی معاذ را اندریافته پس منقطع باشد و ابن ماجه ہم آنرا روایت کرده بهمین طریق ولیکن حاکم و ابن السکن تصحیح وی کرده اند و اما حدیث
احمد پس باین جهت که در وی ابن لهیعه است و راوی از ابن عباس مبهم ست و اخرج الطبراني و روایت کرد طبرانی کنیت او ابو القاسم
و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب ست در شهر عکه از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت باه صفر و در طلب علم اکثر شهرها یمن و شام و مصر و بغداد
و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و حرمین شریفین را طواف نموده و از ہر شیخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابو زرعه ثقفی و غیر
ایشان ست پدرش تحریص بر علم حدیث مینمود و او را گرفته شهر بشهر میگشت و بحضور اساتذه می رسانید تصانیف بسیار وارد و از انجمله ہر سه معجم او
مشهورست و در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیده سی سال بر بوریا خفته ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه لک حدیث نوشته ام
او را در آخر عمر سحر کردند بسبب رد کردن او بر فرقه قرامطه از اسماعیلیه و ہر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود وفاتش بست و ہشتم ذی قعده
سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب حلیه بروی نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در جنان المتقین ذکر کرده ایم ذہبی گفته
ہو الامام الحجة كان من فرسان هذا الشأن مع الصدق والامانة واثنى عليه الائمة انتهى النهي عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة
نهی انرا بر اکردن زیر درخت میوه دار اگرچه سایه دار نباشد و ضفة النهر و کرانه نهر روان ضفه بکسر ضاد و تشدید فا جانب نهر و ضفتاه جانباه
كذا في الصحاح و في القاموس ضفة النهر جانبه من حديث ابن عمر بسند ضعيف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا که در راویان وی

متروکی هست وازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منهی عنه ست یکی قارعة الطریق ومطلق طریق را مقید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر وزیاده کرد ابو داود در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازانکه بول کنند بر ابواب مساجد وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان
فليتوار فرمود وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود کل منهما عن صاحبه هر یکی ازان هر دو از صاحب خود ولا يتحدثا
وباهم سخن نرانند فان الله يمقت على ذلك پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل بمقت بمعنی اشد بغض ست ودر حدیث ابو سعید
که فرمود آنحضرت نبرایند دو کس درحالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را وباهم سخن میکنند چرا که حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد وابو داود وابن ماجه وابن خزیمة في صحيحه لیکن این همه ها روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسیم او را بجرح ونه بعدالت ووی در شمار مجهولان ست وحدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت ونهی از تحدث وقت قضای حاجت واصل
دران تحریم ست وتعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع ونهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فیها ورنه اصل تحریم ست ولهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درحالت بول سلام کرد جواب نداد وفرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاري عن ابن عمر رضي الله عنه رواه وصححه ابن السكن کنیت او ابو علی ست
ونام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی وفاتش در سنه سه صد وپنجاه وسه بوده ودر سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین وکاف نام حافظ حجة
ابو علی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع وسبعین ومائتین بوده اعتنا کرد باین شان وجمع کرد وتصنیف نمود ودراز شد صیت فضیلت او وروایت
کردند از وی ائمه حدیث انتهی وابن القطان بفتح قاف وتشدید طا حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک القاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث واحفظ ایشان بود لاسیما رجال حدیث را واشد ایشان بود در اعتنا بروایت تدریس کرد وتحدیث وتالیف نمود ازوست
کتاب الوهم والایهام وآنرا بر احکام عبد الحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ وقوت فهم وی ولیکن تعنت کرد در احوال رجال وفاتش در ربیع الاول سنه
ثمان وعشرین وست مائة اتفاق افتاد وهو معلول در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابو داود گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده وبعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده وبخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده وعن ابي قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه وبدر ست وتمامه
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد وحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنه ثلث وعشرین وابو قتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه ست شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی
ازین دو کس ست واین دیگر فارس رسول خداست ودر حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد ومشاهدی که بعد اوست دران حاضر شده رضي الله
عنه قال گفت ابو قتاده ودر سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که موضوع از برای طیبات ست ولا يتمسح من الخلاء بيمينه واستنجا نکند از خلا بدست راست خود ودر وی شرافت یمین ست وصیانت
وی از اقذار ونهی برای تحریم ست در همه جا وباین رفته اند اهل ظاهر عملا بالحدیث وهمچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا ونزد جمهور برای تنزیه ست
وبخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهي عن الاستنجاء وحدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری ... تعبیر کرد بنهی برای اشارت باینکه ظاهر نشد او را

که نهی برای تحریم ست یا تنزیه یا تا ظاهر نشد قرینهٔ صارفهٔ نهی از تحریم و این جائی ست که استنجا کنند بآب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام است
بالاجماع ولا یتنفس فی الاناء و دم نزند درون آوند آب بی جدا کردن وی از دهان تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نینجامد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهانِ مبارک خود جدا میکرد و آب بسه نفس میخورد
متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث واللفظ لمسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این ست اذا شرب
احدکم فلا یتنفس فی الاناء و اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ولا یتمسح بیمینه **وعن سلمان** وی ابو عبدالله فارسی ست و ورا سلمان الخیر
گویند مولای آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب تنصر خواند و ورا اخبار طویلهٔ نفیسه است
پستر نقل کرد از مذهبی بمذهبی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت صلعم پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیرانداز در مسلمانان و حضرت در حق وی
فرموده سلمان منا اهل البیت عمر بن الخطاب ورا والی مدین گردانید و بود از معمرین گویند دو صد و پنجاه سال زیست و گویند سه صد و پنجاه سال
و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیهٔ او وفاتش در مدینه سنه خمس و قیل اثنتین و ثلاثین بود انس و ابوهریره و غیرهما از وی روایت کرده اند
و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان ست مناقب و فضائل او بسیار ست و آنحضرت ثنا و مدح وی بسیار کرده و گفته اند که اصل وی
از اصفهان ست از قریه که آنرا جی گویند بطلب دین برآمده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
کتابت وی کرده وی در رقیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
تحقیق نهی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول از اینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول او ان نستنجی بالیمین یا از اینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط است نه در بول و این
قول ضعیف ست و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب ست و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و می کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من ثلثة احجار و نهی کرد ما را از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ و مذهب شافعی و احمد همین ست و حنفیه نظافت شرط کنند اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بحدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن
اقتصار کردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر ست در میان آب و سنگ هرچه کند کافی باشد
و چون اکتفا کند بر سنگ پس لابد ست از سه مسحات اگرچه ازالهٔ عین بکمتر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکمتر از سه کافی ست و اگر بسه
هم حاصل نشود لابد ست از زیادت و مندوب ست ایتار و واجب ست تثلیث در قبل و در دبر پس شش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گوئیم در
احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیرهما نیامده مگر همین سه حجر و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مراد می بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد ارادهٔ تبرز اگرچه در بعض حالات می بود پس اگر سنگی باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهریه که بوجوب احجار رفته اند متمسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج ست بر غالب بنا بر تیسر وی و دال ست بر آن
نهی فرمودن آنحضرت از استنجا برجیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از ماسوای او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداود ست
که امر کن است خود را باینکه استنجا نکنند بسرگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را رزق در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن انتهی
و در مصفی گفته واجب ست ازالهٔ نجاستی که بسبب تغوط و بول حاصل شود بیکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد ست از حدیث غسل دم حیض

اما حجر پس مستفاد ست ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب ست و ذکر حجر بجهت اعتبار ست والا کلوخ و جامهٔ کهنه در حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بجامد قالع اما جامد پس ماخذ آن استعمال استجمار ست دون الغسل و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف بلغت و اما قالع پس ماخذ آن فحوای او لایجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض ازان ازالهٔ نجاست ست پس قصب املس کفایت نکند و واجب ست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آن را بروث و بعره تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه طعام جن ست پس مطعوم الانس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتدبه بآن متوقع ست مانند جامهٔ نو دران حکم داخل باشد و شرط انقای حجر آنست که نجاست خشک نشده باشد والا غرض استنجا که ازالهٔ نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیراکه استنجا برای خارج از سبیلین ست نه برای غیر آن و از لفظ او لا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجار ست و حدیث سلمان نهانا ان نستنجی باقل من ثلثة احجار اوضح ست درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقا ست و آن مفهوم از فحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی او ان نستنجی برجیع او عظم و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیراکه طعام جن ست چنانکه در حدیث ابن مسعود ست که گفت آنحضرت ص جن را هرگاه سوال کردند از آنحضرت ص زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران اوفر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست منافی آن تعلیل روث برکسیت در حدیث ابن مسعود زیراکه گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع ازانکه رکس باشد و اکل آن حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه ست چنانکه حدیث ابو ایوب تفسیر وی کرده مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد ست نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعا چون بنشیند یکی از شما برای حاجت خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف ست درانکه این نهی برای تحریم ست یا نه قول اول آنست که نهی برای تنزیه ست و نیست فرق در میان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول ست برین بقرینهٔ حدیث جابر که دیدم آنحضرت ص را قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت ص را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عائشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمهٔ خالد بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر ست و در مصفی بعد سرد حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح ست نزدیک فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم ست و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود مترجم را درین قول نظر ست زیراکه ظاهر از کلام ابن عمر انکار بر مقالهٔ ناس ست مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابو ایوب عموم نهی ست در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ ست بفعل و بالجمله مارا باستقرا معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل کرده و ازین جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل ست انتهی قول دوم تحریم اوست در هر دو جا بنابر ظاهر احادیث و احادیث که قرینهٔ تنزیه ست محمول اند بر عذر و برانکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم آنکه مباح ست در هر دو جا و گفته اند

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیراکه در وی قید قبل موته بعام ست ونحوه و در شرح سفر السعادة همین مذهب را اقوی گفته چهارم آنکه حرام ست
در صحرا نه در عمران زیراکه احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت واحادیث نهی عام ست وبعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند و گفت
ابن عمر جز این نیست که نهی کرده شد از آن در فضا وچون باشد درمیان تو و درمیان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لا باس بهست رواه ابو داؤد وغیره در سبل گفته
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی بر حال خود واحادیث اباحت بر حال خود انتهی پنجم فرق ست یعنی استقبال در هر دو حرام
واستدبار در هر دو جائز وآین هر دو دست زیراکه نهی در هر یکی از استقبال واستدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست و ذکر
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی
وپرسیده شد بیهقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله وحدیث ابوهریره در نهی ازان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابوهریره در صحرا پس از برای آنست که خدارا بندگان اند از ملائکه وجن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی بایشان ببول ونه بغائط
ونه استدبار کند ایشان را واما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شده اند نیست قبله در انها وآین خاص ست بکعبه وبیت المقدس ملحق باو ست
بنا بر حدیث ابوداؤد که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع
اصل واضعف ازین قول بکراهت استقبال قمرین ست وللسبعة ومراحمد وبخاری ومسلم وابوداؤد ونسائی وابن ماجه وترمذی راست
من حديث از حدیث ابي ايوب انصاري ونام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را وفرود آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم سنه خمسین وقیل بعدها ورواه مالک والنسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب و درین باب ست از سلمان نزد مسلم واز عبدالله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه وابن حبان واز معقل بن ابی معقل نزد ابی داؤد
وسهل بن حنیف نزدیک دارمی واین حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتيتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شرقوا او غربوا وآخر وی این ست که گفت ابو ایوب قدمنا الشام فوجدنا
مراحيض بنيت نحو الكعبة الحدیث یعنی رو مکنید بسوی قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید واین
مخصوص ست بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیراکه قبله مدینه جنوبی ست و مدینه شمالی مکه معظمه است پس احتراز کنید از استقبال واستدبار
بضرورت رو وپشت بجانب مشرق ومغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی ست پس اگر رو بمشرق ومغرب آرند رو وپشت بقبله افتد ولهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه وکسی راست که قبله وی برین سمت باشد وکسیکه قبله او در شرق وغرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته
این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابوحنیفه آنست که استقبال واستدبار آن در بول وغائط حرام ست مطلقا ونزد شافعی ومالک در صحرا نه خانها
وبهر جانب جمعی از علمای صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه استقبال وشمنی از امام ابوحنیفه
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده وگفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل ازان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابوحنیفه حدیث نهی ست
که گذشت و در انجا فرقی نکرده اند میان صحرا وخانه بلکه مطلق گفته اند وحدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام
جانب اوست وخانه وصحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن وپای دراز کردن بآن سو وجواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نهی باشد واگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد وابن عمر آنرا در نیافته وتعمق نظر دران نکرده
ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق نتوان کرد انتهی گویم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر برآمدم بالای خانه حفصه برای بعضی

کارهای خود پس دیدم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دهنده قبله را و رو آرنده شام را متفق علیه مکه معظمه با شام مقابل افتاده است
که اگر رو بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت
در خانها درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحرا است و در بنیان لا باس است بحجت همین حدیث جمعا بین الادلة و موافق حنفیه است
درین مسئله شوکانی و صاحب حجت بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین ست راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عايشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر هر که آید غائط را پس باید که پنهان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نه بیند و حدیث دال ست بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست
هر که سرمه کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد پس نیست جناح و هر که استجمار کرد پس باید که طاق کند هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد
پس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و هر که
آمد غائط را پس باید که پنهان شود پس اگر نیابد مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و این حدیث را ابو داود از حدیث ابو هریره آورده و آنرا از عایشه اورا در هیچ روایتی نیست و معهذا این حدیث
ضعیف ست چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت اوست
در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث می باشد از مقال گویا که وی ترک کرد این را بنا بر آنکه در فتح الباری گفته ان اسناده حسن و در بدر گفته
که این حدیث صحیح صححه جماعة منهم ابن حبان و الحاکم **رواه ابو داود** و رواه احمد و ابن ماجة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریرة
مطولا کما تقدم و ابو داود این حدیث را در سنن نسبت بابو هریره کرده کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفته که مدار وی بر ابو سعید حبرانی ست
بحای مهمله حمصی ست و در وی اختلاف ست قیل انه صحابی و لا یصح و الراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابو داود ست از حدیث جابر رضی الله عنه
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست براز را بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** روایت ست
از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر ست بخروج از مکان لیکن مراد اعم ست از ان اگرچه در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبم از تو آمرزش ترا و اعراب او نصب ست
بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف ست یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و برافگندن آنچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این
حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب والله اعلم و انسب وجوه وجه ثانی ست زیرا که موافق حدیث
انس ست که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی رواه ابن ماجة و در وصف نوح علیه السلام آمده که بجمله
شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و لو شاء لحبسه فیّ و حق تعالی او را وصف کرده انه كان عبدا شكورا در سبل گفته
یحتمل که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دو امر باشد معا با آنکه توان گفت که اگرچه وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کرده اما بدل ترک ننموده
و درین باب ست حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذی احسن الیّ فی اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذی اذاقنی لذته و ابقی فیّ قوته و اذهب عنی اذاه و اسانید این همه احادیث ضعیف ست ابو حاتم گفته اصح چیزی که در وی ست
حدیث عایشه رض ست در سبل گفته لیکن باک نیست بآوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهی

اخرجه

الخمسة يعني احمد وابوداؤد وترمذي ونسائي وابن ماجة وصححه ابو حاتم والحاكم ورواه الدارمي ايضا وعن ابن مسعود رضي الله عنه وي عبد الله بن مسعود ست ذهبي گفته او امام ربانی ابو عبد الرحمن عبد الله بن ام عبد الهذلی ست صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وخادم وی یکی از سابقین اولین ست واز کبار بدریین واز نبلای فقها ومقربین اسلام آورد از قدیم و یاد گرفت از زبان و دهان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد سوره و فرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را تر و تازه باید که بخواند بر قراءت ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بیشمار ست وفات یافت در مدینه سنه ۳۲ هجری و در عمر شصت سال انتهی واسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدار ارقم بود گویند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت پیوست واز خواص شد بسواک و نعل و طهور آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد بسوی حبشه وحاضر شد بدر و دیگر مشاهد ما بعد را و گواهی داد بر اسپ او آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت و مشابه بود با آنحضرت در سمت و دل و هدی و بود خفیف اللحم قصیر القامة شدید الادمة نحیف الجسم نزدیک بود که مردم طویل در نشستن با وی برابر شوند در خلافت عمر قاضی کوفه شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه ومن بعدهم من الصحابة والتابعین قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم الغائط گفت آمد آنحضرت قضای حاجت را فامرني ان اتيه بثلثة احجار پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ واین حدیث حجت شافعی واحمد واصحاب حدیث ست در اشتراط سه حجر با مراعات انقا واگر حاصل نشود بیفزاید تا انقا حاصل شود وایتار مستحب ست واجب نیست بنا بر حدیث ابو داؤد که من لا فلا حرج فوجدت حجرين ولم اجد ثالثا پس یافتم دو سنگ و نیافتم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط عدد خالی بود از فائده ولیکن چون شرط کرد عدد را لفظا و معلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر ایجاب هر دو امر فاتيته بروثة فاخذهما والقى الروثة پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را و انداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرط می بود طلب میکرد آنحضرت سوم را جوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد و دارقطنی ست و مصنف در فتح گفته رجال وی ثقات اند با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود جواب طحاوی این ست که اکتفا کرد آنحضرت با مر اول در طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود دانست که امتثال امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بیارم و محتمل که اکتفا کرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر و بآن سه مسح نموده زیرا که مطلوب تثلیث مسح ست اگرچه باطراف یک سنگ باشد در سبل گفته واین هر سه سنگ برای یکی از دو سبیل ست و شرط ست برای دیگر سه سنگ دیگر پس جمله شش شد بحدیثی که وارد ست درین باب در مسند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی هست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابو هریره وابن مسعود وغیرهما واحادیث بلفظ من اتى الغائط ست کحدیث عایشه اذا ذهب احدکم الى الغائط فليستطب بثلاثة احجار فانها تجزی منه رواه احمد والنسائي وابو داؤد والدارقطني وگفت اسنادش حسن صحیح ست با آنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر ست و جا جز وی که قبل ملازم اوست و در حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطابت فرمود سه حجر که نیست دران رجیع و سوال عام ست در هر دو مخرج معا یا در یکی ازان هر دو و محل بیان ست و حدیث سلمان که امر کرد ما را که اکتفا نکنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق ست در هر دو مخرج و هر که شش حجر شرط کرده دلیلش حدیث احمد ست و ندانم که صحت وی چیست تا دران بحث کرده شود و چون تتبع کردم احادیث وارده را در سه حجر و نهی از کمتر ازان یافتم که همه در خارج از دبر ست زیرا که بلفظ نهی عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار و بلفظ الاستطابة بثلثة احجار و بلفظ اذا استجمر احدكم فليستجمر ثلاثة و بلفظ نهی ان يتمسح بعظم آمده و نیامد دلیلی بر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر ست بعدد بلکه مطلوب ازالهٔ اثر بول ست از ذکر پس کافی ست دران یک سنگ با آنکه وارد ست بیان استعمال هر سه در هر دو باین طریق که یکی ازان برای مسربه ست و دو برای هر دو صفحه و این نیست مگر از جهت

اختصاص می بآن انتهی گویم سرّ به بسین مهمله در ای مشمومه یا مستوحه بمعنی مجرای حدث ست از دبر و آین کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده
وقال انها رکس وفرمود این سرگین ناپاک ست رکس بکسر راء و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه است اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها و زیاده
احمد و دارقطنی کرد فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از آنکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یانه اگر نیاورد حجت
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست و اگر آورد و بهر سه استعمال کرد ناتمام ست و گذشت حدیث عائشه که فرمود چون برود کسی برای
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بر تقدیری ست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نهی
برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان نستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرت از آنکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع و عظم که احجار یا بینها جائز نیست و نه کافی ست از
نجاست انتهی وقال انهما لا يطهران وفرمود این هر دو پاک نمی سازند و درینجا دلیل ست بر اینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم ست
با آن آب اگرچه مستحب باشد زیرا که تعلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو مطهر ست رواه الدارقطني وصححه واخراج
کرد آنرا ابن خزیمه بهمین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابوهریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرت ابوهریره را بجو برای ما سنگها تا قضای حاجت کنم بدان و میار مرا استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد و استاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجا بآنها روا نیست فرمود آمد مرا وفد نصیبین یعنی جن و سوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهی و درین باب ست از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیرهم باسانیدی که در وی مقال ست
اما بعض وی شاهد بعض ست و درینجا تعلیل بعدم تطهیر کردند و بآنکه طعام جن ست و بآنکه روث رکس ست و عدم تطهیر عائد برکس بودن او
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج ست نفی نجاست و قطع بله نکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت و پاکی کنید از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیرا که عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست رواه الدارقطني در صحیحین ست که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا استتر نمیکرد از ان یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد از ملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود از ان و این همه الفاظ وارد ست در روایات و همه مفید تحریم ملابست
بول و عدم تحرز از وست و فقها مختلف اند در آنکه ازاله نجاست فرض ست یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز آنچه
معافی کرده اند و استدلال کرده بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول و این وعید ست و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بر وی و نماز گذارد بغیر طهور زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و مخفی نیست که احادیث
امر بذهاب بسوی مخرج باحجاره و امر باستطابت دال ست بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل ست بر نجاست بول و نص ست در بول
انسان زیرا که الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه است ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان لا يستنزه عن بوله و بعضي

بر مطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران داخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری و در سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی حواشی فتح الباری
انتهی و له للحاکم فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه اکثر عذاب القبر من البول بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت
از بول ست و رواه احمد و ابن ماجة ایضا وهو صحیح الاسناد واین روایت صحیح الاسناد ست یعنی نسبت بروایت اول مصنف درینجا
چنین گفته و در تلخیص فرموده اعلال کرد او را ابو حاتم و گفت که رفع آن باطل ست انتهی و تعقب نکرد آنرا بحرفی و درینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف
کلامه کما تری و شارح مغربی رح هم کلام او را درینجا مقرر داشت و متنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبل بآن تعرض نموده و مفاد این حدیث
نیز همان مفاد حدیث اول ست و اختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر ست یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین ست زیراکه در وی آمده
ما یعذبان من کبیر پس از صغائر باشد و رد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی ازان هر دو بسبب عدم استنزاه از بول
دلیل کبیره بودن اوست و گفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست و نزد خدا کبیره ست و گفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز
و جزم بهذا البغوی و رجحه ابن دقیق العید و قیل غیر ذلک و درین باب ست از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده والحاکم والطبرانی وغیرهم
و اسنادش حسن ست نیست در وی جز ابی یحیی قتات و در وی لین ست و لفظ وی این ست که عامه عذاب قبر بسبب بول ست پس تنزه کنید ازان
و مؤید اوست روایت صحیحین در قصه دو صاحب قبر که و اما یکی ازان هر دو پس بود که تنزه نمیکرد از بول و درین باب ست از انس نزد دارقطنی من طریق
ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه و صحح ارساله و نقل عن ابی زرعة انه المحفوظ و گفت ابو حاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله و درین باب ست
از عبادة بن الصامت در مسند بزار و لفظ وی این ست پرسیدیم ما آنحضرت ص را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس بشوئید آنرا و بدرستیکه
من گمان میکنم که از بول ست عذاب قبر و اسناد وی حسن ست و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول ست و رُوات وی ثقات اند با ارسال وی **وعن**
سراقة بضم سین مهمله و بعد را قاف وی ابو سفیان **بن مالک** بن جعشم ست بضم جیم و سکون مهمله و ضم شین معجمه و این سراقه همان ست
که پایهای اسپ او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت و درین باب گوید بمخاطبه ابی جهل شعر ابا حکم والله
لو کنت شاهدا ٭ لامر جوادی حین ساخت قوائمه ٭ علمت ولم تشکک بان محمدا ٭ رسول ببرهان فمن ذا یقاومه ٭ و وفات وی در صدر خلافت
عثمان در سنه اربع و عشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی ست نزیل قدید بود و در اهل مدینه معدود و جماعتی ازوی روایت کرده اند قال
علمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسری گفت سراقه آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت
کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ و اعتماد کنیم بران و کمتر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی **و ننصب الیمنی** و استاده کنیم پای راست
زیراکه این طور نشستن اسهل ست در دفع فضلات شکم و اعون ست بر خروج خارج زیراکه معده در جانب الیسر ست **رواه البیهقی**
والطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته و انسته نمی شود درین باب غیر این حدیث و در اسنادش کسی ست
که شناخته نمی شود و ادعا کرد ابن الرفعه فی المطلب که درین باب ست از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن عیسی بن برداد** بفتح
بای موحده و سکون رای مهمله و دالین مهملتین و میان وی الف ست و ضبط کرده اند بمثناة تحتیه و زای معجمه **عن ابیه قال قال رسول الله**
صلی الله علیه وسلم اذا بال احدکم فلینتر بتای مثناة مثلثه **ذکره ثلث مرات** چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند
آلت خود را سه بار نتر جذب کردن بقوت و جفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد و استخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

كشنده بران كما في القاموس وحكمت دران حصول ظن ست بآنكه باقي نماند در مخرج چيزي كه خوف خروج وي باشد وبعضي از علما واجب گويند
استبرا را بحديث صاحبي القبرين وآن شاهد حديث باب ست ودر شرعة الاسلام گفته دلك كند عجان را باصبع وسُلت وي دلك قليل تا منحدر شود
بول انتهى عجان بالكسر مابين القبل والدبر را گويند رواه احمد في مسنده والبيهقي وابن قانع وابو نعيم في المعرفة وابوداؤد في المراسيل والعقيلي
في الضعفاء كلهم من رواية عيسى مذكور وابن ماجة بسند ضعيف زيراكه در سندش عيسى مذكورست ابوحاتم گفته حديث وي مرسل ست
وگفت در علل نيست اورا صحبت وبعضي اورا در مسند داخل كرده اند وگفت ابن حبان در ثقات كه يزداد را گويند صحبت ست وذكر كرد اورا
بخاري وگفت لا يصح وابن عدي اورا در تابعين شمرده وگفت ابن معين شناخته نمي شود عيسى ونه پدر او وگفت عقيلي در ضعفا متابعت كرده نمي شود بر وي وشناخته
نميشود مگر باين حديث وگفت نووي در شرح مهذب اتفاق كرده اند برانكه وي ضعيف ست واصل حديث انتثار در بول در صحيحين ست از حديث

ابن عباس در قصه صاحبي القبرين وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء بضم قاف
ممدوده منصرف ست ودر وي لغتي ست بقصر وعدم صرف ودر حاشيه تلخيص گفته در وي شش لغت ست تذكير وتانيث ومد وقصر وصرف وعدم
صرف واصح واشهر مد وصرف وتذكير اوست يعني آنكه پرسيد آنحضرت اهل قبا را وآن قريه ايست بر سه ميل از مدينه ودر چاه وي خاتم آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از دست عثمان رضي الله عنه افتاد ان الله يثني عليكم يعني فرمود بدرستيكه خدا ثنا ميكند بر شما پس آن كدام امرست كه
بسبب وي مستحق اين ثنا شده ايد يعني درين كريمه فيه رجال يحبون ان يتطهروا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء گفتند ما پيرو
ميكنيم سنگ را آب يعني اول استنجا بسنگ ميكنيم بعده بآب رواه البزار في مسنده بسند ضعيف زيراكه در اسنادش محمد بن عبد العزيز ست
واو ضعيف ست تضعيف كرد اورا ابوحاتم وگفت نيست اورا حديث مستقيم ونيز در سند وي عبد الله بن شبيب ست واو نيز ضعيف ست وروايت
كرد حاكم از حديث مجاهد از ابن عباس اصل اين حديث ونيست در وي مگر استنجا بآب فقط ولهذا نووي در شرح مهذب گفته معروف از طرق حديث
آنست كه استنجا ميكردند آنها بآب ونيست اينكه جمع ميكردند در ميان ما واحجار وتبعه ابن الرفعة وگفت يافته نمي شود اين در كتب حديث
وكذا قال المحب الطبري نحوه مصنف در تلخيص گفته ووارد ست بر ايشان روايت بزار واگرچه ضعيف ست صاحب سبل گفته گويم يحتمل كه مراد
ايشان بعدم وجدانش در كتب حديث وجدان بسند صحيح باشد وليكن اولى رد ست بآنچه در الامام ست چه وي تصحيح آن كرده ودر بدر گفته نووي
معذورست زيراكه اين روايت غريب در زوايای خبايا ست اگر قطع كرده شوند بسوى وي اكابر ابل البته كمتر باشد گويم حاصل ميشود ازين همه
اينكه استنجا بآب افضل ست از حجاره وجمع ميان هردو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در الامام ست ويافته نشد از آنحضرت كه جمع كرده باشد

ميان هردو انتهى واصله في سنن ابي داؤد والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر
الحجارة واصل اين حديث در ابوداؤد وترمذي ست وابن خزيمه تصحيح وي كرده از حديث ابوهريره بدون ذكر سنگ بلكه اقتصار بر ذكر
آب كرده يعني طهارت بآب ميكنيم ورواه ابن ماجة ايضا بسند ضعيف نيست در وي ذكر اتباع احجار بآب بلكه لفظ وي اين ست بودند كه استنجا ميكردند
بآب وروى احمد وابن خزيمة والطبراني والحاكم عن عويم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاكم من طريق مجاهد ولفظ وي اين ست كه هرگاه نازل شد آيت
فرستاد آنحضرت كسي را بسوی عويم بن ساعده وفرمود چيست اين طهور كه ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بيرون نمي آيد از ما هيچ مرد وزن
از غائط مگر آنكه مي شويد دبر خود را پس فرمود آنحضرت همين ست آن طهور ورواه ابن ماجة والحاكم من حديث ابي سفيان طلحة بن نافع اخبرني
ابوايوب وجابر بن عبد الله وانس بن مالك واسنادش ضعيف ست ورواه احمد وابن ابي شيبة وابن قانع من حديث محمد بن عبد الله بن سلام

وحکایت کرد ابو نعیم در معرفة الصحابة خلاف از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر اسناد ولفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابو حامد در تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه بر آنکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقهاست و روایتش از اهل قبا باطل ست و رد کرده بر ایشان در المام وغیره و گفته صحیح ست و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند اذیال خود را پس ما هم شستیم چنانکه ایشان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام آدم ست از اغتسال و غسل بفتح معجمه مطلق شستن و غسل بضمتین آب که بدان شویند و بکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست در آن ضم و فتح وقیل مصدر بالفتح ست و اغتسال بالضم وقیل بالفتح فعل مغتسل ست و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر آنچه جمع کنند با آب چون اشنان انتهی و غسول بفتح بمعنی آب و سر شستنی هر دو بیاید و غساله بضم آبی که برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند که مرد قریب الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در انجا شرط ست یا نه و این مبحث خواهد آمد انتهی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست و حقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب بر مر غسل و اقل وی دلک ست و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افادهٔ فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس وارد ست بلفظ ان کنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت از مسمای او زیرا که میگویند غسله العرق و غسله المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که دران لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرن ولیکن در حدیث عایشه رض و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازاله نجاست بجری و افاضهٔ آب بدون دلک و او تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجود اتحاد در کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد بانچه رسد و خطا کند آنچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو ست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیرا که رش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بعضو و فرق در غسل و مسح باسالت ما ست و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و بعضی تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشند زیرا که دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی ستوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا این سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه رض آمده فافاض علی جلده الماء و اظهار مبالغه است در طهارت و مراد از آن اسالت آب ست بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف ست زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نباید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و بالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه و وارد شده نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ختانین و باین رفته است داود و اندکی از صحابه و تابعین

ودر بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت
عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة وأبی بن کعب وابو ایوب ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم
پستر گفت بخاری غسل احوط است وجمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی المسبل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست
انتهی چنانکه مروی ست از أبی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه
که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت وحکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختانین شد غسل واجب گشت انزال شود
یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید وابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده و لذتی
که چشیده یاد دارد وبرین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست وحق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام وغیر احتلام واین حکم در اول اسلام بود
پستر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست ومصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر
بر ایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم ومسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده ورواه ابوداؤد وابن خزیمة وابن حبان بلفظ
الکتاب وبخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده ولهذا مصنف گفته واصله فی البخاري وآن اینست که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء وحدیث را طریقهاست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج
ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس وحازمی وابن شاهین جمع کرده اند طرق اورا

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم
میشود بین شعبها الاربع در میان چهار شعبه زن شعب بضم شین معجمه وفتح عین مهمله با موحده جمع شعبه است وشعبه بضم شین پاره از چیزی
وشاخ مراد اینجا دو دست ودو پای زن ست یا دو ران ودو ساق یا دو ران ودو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پستر در
تعب ومشقت انداز زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد وزن هر دو متفق علیه ودر مسلم
بجای جهد اجتهد آمده ونزد ابوداؤد والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته واین دلیل ست بر آنکه جهد درینجا کنایه است از معالجه ایلاج

زاد مسلم وان لم ينزل وزیاده کرد مسلم واگرچه انزال نکند مرد وبیرون نیاید منی وهمین ست مذهب ائمه اربعه واکثر اصحاب وخلفای اربعه
وعائشه وتابعین وغیر ایشان از علمای دین وجمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث أبی بن کعب که گفت ان الفتيا التي كانوا
يقولون الماء من الماء رخصة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص بها في اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد وآن نزد احمد وغیره ست از طریق
زهری از أبی وصححه ابن خزیمة وابن حبان وگفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست وآن صریح ست در نسخ با آنکه حدیث غسل واگرچه انزال نکند راجح ست
اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق ست در ایجاب غسل وآن مفهوم ست ومنطوق مقدم ست بر مفهوم واگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را
وآیت معضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرموده وان كنتم جنبا فاطهروا یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم ست غسل
اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرموده کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی
انزال نباشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد ونیست اختلاف
در آنکه زنا موجب حد چنان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب وسنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ایلاج ودر حدیث عائشه آمده
که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند با زن خود پستر اکسال میکند وعائشه نشسته بود فرمود من واین همچنین میکنیم پستر غسل میآریم

رواه مسلم واحمد والترمذی بنحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم که آیا غسل بالتقای ختانین واجب بخروج منی ست
یا بی خروج وحق اول ست انتهی و در حجة الله البالغه گفته روایت مختلف ست در انکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول ست بر جماع کامل که دران
انزال باشد یا نه انچه صحیح شد روایةً وبر انند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند واختلاف ست در کیفیت
جمع میان این حدیث وحدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفیه ما فیه یعنی شان ورود حدیث مسلم ابا میکند ازان وابی گفت
دراول بود بعده نهی فرمود واز عثمان وعلی وغیرهم وضو مروی ست وتا آنحضرت رفع کرده ونزدم حمل او بر مباشرت فاحشه دور نیست زیرا که گاهی
اطلاق جماع بروی هم آمده انتهی **وعن** ام سلمة ام المومنین هند بنت امیه تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را نگرفته وشرح وی نکرده
رضي الله عنها گفت ام سلمه ان ام سلیم وهي امرأة ابي طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحه که مادر انس بن مالک ست رضی الله
عنهماست قالت یا رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا یستحیي من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق وپرسیدن آن
یعنی نهی کرد از حیا داشتن از پرسیدن امر حق واین توطیه اعتذارست ازین سوال که کرد فهل علی المرأة اذا احتلمت آیا هست بر زن
یعنی غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء
چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین ست در مصفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل ست باحادیث صحیحه واجماع وچون احتلام را
خواهیم که منقح کنیم قید نوم بر میخیزد زیرا که چون عادت جاری ست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نیست وشرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوةً باشد یا نه وابوحنیفه قید شهوت زیاده میکند وحد منی ومذی وفارق در انها چیست پیشتر
گذشت واگر منی از مخرج غیر معتاد بر امد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را ونزد یک فقیر بعید مینماید واین بحث در تنقیح اکل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد امد واین تنقیحها که گفته اند دل ازان در قلق ست بلکه اظهر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده است
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهی الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که پس
پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم وگفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند وخواب می بیند زن آنچنانکه آب براید از وی فرمود آری می بیند
ومی براید خاک آلوده باد دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی وبفراست خود در نمی یابی که زن را آب منی هم باشد چنانکه مرد را اگر
زن را آب منی نیست پس بچه بسبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هر دو مذکور ست از ام سلمه
ولفظ مر بخاری راست واین حدیث را الفظها ست نزدیک این هر دو وروایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم واز حدیث عایشه رض
باین لفظ که زنی سوال کرد الخ ودرین باب ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد اخرجه ابن ابی شیبة واز ابی هریره
اخرجه الطبرانی فی الاوسط واز خوله بنت حکیم رواه النسائی ودر روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطبر ست وسفید وآب زن تنک ست
وزرد پس هر کدام که از آب مرد وزن بالا براید وغالب گردد وپیشتر در رحم افتد می باشد ازان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پیشتر ست یا غالب مانند مادر شود **وعن** انس رضي الله عنه بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المرأة تری في منامها ما یری الرجل فرمود در بارهٔ زنی که می بیند در خواب انچه می بیند مرد
قال لتغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری ست گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن ودر روایتی
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائی ودرینجا دلیل ست بر انکه این دیدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودر وی رد ست بر کسی

کہ گمان دارد کہ منی زن ظاہر نمی شود متفق علیہ و این سوال از چند صحابیات واقع شد خولہ بنت حکیم نزد احمد و نسائی و ابن ماجہ و سہلہ بنت سہیل نزد طبرانی و بسرہ بنت صفوان نزد ابن ابی شیبہ زاد مسلم زیادہ کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلیم وھل یکون ھذا و آیا می باشد این چنین کہ زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبہ و از کجا میباشد مانند شدن اولاد شبہ بکسر شین معجمہ و سکون موحدہ و بفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمہ و عائشہ و انس و این استفہام انکاری ست و در وی تقریر اینست کہ ولد گاہی شبہ پدر باشد و گاہی شبہ مادر و احوال ہر آب کہ غالب آید شبہ ہمان غالب باشد

وعن عائشۃ رضي اللہ عنہا قالت کان النبي گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل من اربع غسل میکرد از چہار چیز خواہ بطریق وجوب یا استحباب زیرا کہ حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابۃ یکی از جنابت و وجوب وی ظاہر ست ویوم الجمعۃ دوم روز جمعہ و در حکم و وقت وی خلاف ست جمہور برانند کہ مسنون ست بحدیث سمرہ کہ ہر کہ وضو کرد روز جمعہ پس خوب کرد و ہر کہ غسل کرد پس غسل افضل ست و داؤد و جماعتی گفتہ کہ واجب ست و وجوب محمول ست بر تاکید سنیت و شوکانی ہم واجب گفتہ واما وقت وی پس پیش از نماز ست زیرا کہ مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد و حدیث من اتی الجمعۃ فلیغتسل دلیل ایشان ست و نزد بعضے از فجر جمعہ تا عصر ست و این حدیث عائشہ مناسب اوست ومن الحجامۃ سوم از خون کم کردن گفتہ اند این سنت ست بدلیل حدیث انس کہ حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد پس معلوم شد کہ سنت ست گاہی باید کرد چنانکہ در حدیث عائشہ ست و گاہی ترک باید کرد چنانکہ در حدیث انس ست و مروی ست از علی کرم اللہ وجہہ کہ غسل از حجامت سنت ست و اگر طہارت کردی کفایت ست ترا ومن غسل المیت چہارم از غسل میت و علما را دران سہ قول ست یکی آنکہ سنت ست و ہو اقربہا دیگر آنکہ واجب ست سوم آنکہ مستحب نیست و ظاہر حدیث دران ست کہ آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و ازان غسل میکرد و گفتہ اند معنی آنست کہ اعتقاد میکرد اغتسال را ازان و امر میکرد بدان و آنحضرت ہرگز میت را بدست خود غسل نداد و در بعض شروح ازا زہار نقل کردہ اند کہ اول اقرب ست بعبارت و در حاوی از شافعی آوردہ کہ ہم آنحضرت آنرا کردہ و ہم اصحاب او واللہ اعلم رواہ ابو داؤد والحاکم وصححہ ابن خزیمۃ و رواہ احمد و او را شاہدی ست نزد بیہقی از حدیث عبد اللہ بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبہ ست وفیہ مقال و از جمع کردن این ہر سہ چیز با جنابت لازم نمی آید کہ اینہا نیز واجب باشند کما تقدم بلکہ حکم ہر یک جداست و تعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا کہ روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشدہ و انچہ از فاکہ بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابو داؤد و طبرانی و ابن ماجہ و بزار آمدہ نووی گفتہ ضعیف ست و ہم نزد ابن ماجہ ست از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف ست ولیکن از ابن عمر آمدہ کہ وی برای ہر عید غسل میکرد و شدت متابعت او مر آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند واللہ اعلم وعن ابي ھریرۃ رضي اللہ عنہ في قصۃ ثمامۃ بضم مثلثہ و تخفیف میم بن اثال بضم ہمزہ و بعد وی مثلثہ مفتوحہ عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او و این غسل مندوب ست بر کسی کہ مسلمان شود وطاہر باشد و واجب ست اگر جنب بود وامرہ النبي و حکم کرد او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل اینکہ غسل کند و این حدیث دلیل ست بر شرعیت غسل بعد اسلام و امر دلالت میکند بر ایجاب و علما دران مختلف اند نزد حنفیہ بر وی غسل نیست اگر غسل کردہ است در حالت کفر خود و نزد شافعیہ و غیرہم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب نبود مستحب باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقا واجب ست لظاہر حدیث الکتاب و بدلیل حدیث قیس بن عاصم کہ گفت آمدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم

میخواستم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم باب وکنار اخرجه ابو داود والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت ببرید این را بسوی حائط فلان وبگوئید که غسل کند باب وبرگ کنار انتهی واین ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مراد بآن نزد اراده اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته وهمچنین مستحب ست که شسته شود جامه‌های او وحلق کرده شود واختتان نموده آید انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابوبکر ست استفاده علم از ثوری واوزاعی وابن جریج نموده وخلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل ویحیی بن معین واسحق بن راهویه وذهبی از شاگردان او یند یکی از اوعیه علم بود کتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه ومرتب ست بر ترتیب کتب وابواب فقه واکثرش ثلاثی ست وختم کرده است آنرا بر شمائل وشمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی انصاف اذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلجرامی رح شعر بگیسوی رسول هاشمی آزاد قربانم ÷ که از دامان این شب صبح ایمان میشود پیدا ÷ دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسندست ÷ فضولی میکنم بوئی بسندست ÷ ذهبی گفته ثقه غیر واحد وحدیثه مخرج فی الصحاح انتهی ودر وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت ومعهذا می گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر شده است که مرا تفضیل ندهید بر ابوبکر وعمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از لعمر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد وپنج سال زیست ودر نصف شوال سال دو صد ویازده انتقال کرد رحمه الله تعالی واصله متفق علیه واصلش در صحیحین ست ولیکن دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت واثله وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام آوردن کما اخرجه الطبرانی وعقیل بن ابی طالب کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست **وعن ابي سعيد** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود **غسل الجمعة واجب على كل محتلم** غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ ودر روایتی عوض محتلم مسلم آمده ومراد بآن نیز بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود واین وجوب نزد جمهور محمول ست بر تاکید ومبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده ونزد ابن دقیق وجوب احتیاط ست نه وجوب الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب ست بر تو ودر سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران وپیش جمعی وجوب ودلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر ووضو از مس نسا ووضو از قهقهه ووضو از رعاف وحجامت ووجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک وبعض حنابله ودلیل ایشان ورود صیغه امر واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین وترمذی وموطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل ودر موطا ست از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث وگفت عمر گواهی میدهم که آن واجب ست کذا فی البخاری ودر موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت واز حفصه آمده که لازم ست بر هر رونده بجمعه غسل وترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر وابی سعید وجابر وبراء وابو الدرداء وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست نووی گوید وجوبش از طائفه از سلف محکی ست وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره وعمار ومالک وخطابی از حسن بصری وابن حزم از جماعتی از صحابه ومن بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعه فی خصائص یوم الجمعه در بیان خاصیت بست وپنجم ثابت ونهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم و اینکه استنان کند و مس نماید طیب را اگر یابد و ابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت صلعم آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه و سواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت صلعم فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بساید یکی از شما خوشبوتر را از آنچه یابد از طیب و دهن خود انتهی و این روایات صریح ست در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابو القاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بست و چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش بیک صد و بست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتهی و همین ست راجح نظر در ادلهٔ صریحهٔ محکمه اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتهی **وعن** سمرة بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه و والی بصره بود شمار وی در بصریین ست و جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله است کنیت وی ابو سعید ست رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة فبها و نعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک ست یعنی فبها آن که فبالسنة اخذ و نعمت السنة قاله الاصمعي وحكاه الخطابي ايضا و گفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ و نعمت الرخصة زیرا که سنت غسل ست قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ و نعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ و نعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است و این حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم دران وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت صلعم حکم باغتسال فرمود و چون وسعت در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان درینجا نیز مرتفع شد و حجت دیگر این ست که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند بخشیده شد او را آنچه بود میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر الحدیث و بعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند و جواب از آن این ست که در حدیث سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف ست در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانهٔ آنحضرت صلعم زائل شده بود و مردم غنی و با جامه شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در وضو بعد غسل ست بقرینهٔ احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود و شوکانی گفته و چه خواهند درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشوید دران سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین و غیر هماست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه دال ست بر آنکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی و دعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا البعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جمعا بين الادلة ومن اغتسل فالغسل افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست و وضو فریضه و فریضه افضل ست از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل با او گویا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط و بالجمله همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب و سنیت و وجوب و بهر طرف

تشمیر رفته وارجح آن وجوب ست کما عرفت اما در سبل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیراکه آن از سبعه روایت کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته ان الامر بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدًا ووجوبه اقوى من وجوب الوتر وقراءة البسملة في الصلوة ووجوب الوضوء من مس النساء ووجوبه من مس الذكر ووجوب الوضوء من القهقهة في الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقئ انتهى وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست ازینجا زیراکه صاحب سفر شاگرد صاحب هدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد في هدي خير العباد باختصار تمام وایجاز کامل التقاط نموده عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق رواه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد ونسائی وابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی درین باب ست از ابی هریرة وعایشه وانس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی وحسنه الترمذي ورواه ابن خزيمة ايضا واین حدیث بهفت طریق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از آنحضرت ص مرسلا آورده اند ودر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذهب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاري والترمذي والحاكم وغيرهم وگفته اند که نشنیده از وی مگر حدیث عقیقه وهو قول البزار وغيره وگفته اند که نشنیده از وی هیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبكر الهذلي وهو ضعيف عن الحسن عن ابی هريرة ووهم فيه اخرجه البزار من طريقه ورواه عباد بن العوام عن سعيد عن قتادة عن انس ووهم فيه قاله الدارقطني في العلل ورواه العقيلي وابن ماجه بسند ضعيف والطبراني في الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البيهقي باسناد فيه نظر من حديث ابن عباس وباسناد فيه انقطاع من حديث جابر ورواه عبد بن حميد والبزار في مسنده بها وكذلك اسحق بن راهويه من حديثه باسناد فيه ضعف واورا طریقی دیگر ست در تمهید ودروی ربیع بن برز ست ووی ضعیف ست انتهی ملخصًا **وعن علي** رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرئنا القرآن ما لم يكن جنبًا بود آنحضرت ص قرائت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن ما دامیکه نمی بود جنب ودر حدیث ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت ص نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست ودر روایت وی از اهل حجاز ضعیف ست واین روایت ازهمین قبیل ست رواه احمد والخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین ست واولی الاربعة ودر بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفا بخوانید قرآن را مادامیکه نرسد یکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت دروی برای مانع جنب از قرائت زیراکه در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد آنحضرت ص که جزین نیست که باز ماندی وی از قرائت از برای جنابت وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرائت برای جنب باکی اما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت ص که حاجب آید یا حاجز او را از قرائت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزيمة وابن حبان والحاكم والبزار والدارقطني والبيهقي وگفته اند که این اصح ست در دلالت بر تحریم قرائت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر ست زیراکه این همه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال جنابت ونیست دلیل درین ترک بر حکمی معین وگذشت حدیث عایشه رض که بود آنحضرت ص که ذکر میکرد خدا را در هر حال خود واین مخصوص ست باین حدیث علی رضی الله عنه وحق این ست که نیست ناهض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت ونحو ها ولیکن ابویعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پستر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

واما جنب پس نخواند و نه یک آیت هیثمی گفته رجال وی موثوق اند وآن دلالت میکند بر تحریم زیراکه موصول ست ومعاضد ماسلف واما حدیث ابن عباس
مرفوعًا که لوان احدکم اذا اتی اهله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرات برای جنب زیراکه این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید
ونیز این گفتن پیش از غشیان اہل وجنب گردیدن ست وہمچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرتؐ چون غشیان میکرد اہل خود را میگفت اللهم
بالکسر ۱۲ پایدن
لا تجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیبًا از بن باب نیست زیراکه در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذي وحسّنه وصحّحه ابن حبان،
مصنف در تلخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی وابن السکن وعبد الحق وبغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت
این حدیث ثلث راس المال من ست وحدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی واما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس وتضعیف نموده اند حدیث را
پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست برانکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست وگذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی وچون این
حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضے کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمین نه بقصد تلاوت
قرآن باکی ندارد ونزد بعضے دعای قنوت خواندن نیز حرام ست وباقی ادعیۂ اذکار لاباس بہ ست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد
ان يعود پستر خواهد که عود کند ودیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع وبی وضو
جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا مؤکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست ودر روایت
ابن خزیمه وبیهقی باین لفظ آمده وضوءه للصلوة اما شافعی گفته لایثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابوسعید وواقف شد
بر اسناد غیر وی زیراکه مروی شده است از عمر وابن عمر باسناد ضعیف انتهی رواه مسلم ورواه احمد وابن خزيمة وابن حبان والحاكم
زاد الحاكم وزیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن
میان دو جماع نشاط آرنده تر ست برای عود کردن ودر وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرتؐ جماع کرد
زنان خود را ووضو نکرد میان هر دو فعل واین هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلے جدید براورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة
وللاربعة عن حديث عايشة رضي الله عنها یعنی ابوداؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت كان بود
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ينام وهو جنب خواب میکرد ومی خفت وحال آنکه جنب می بود من غير ان يمس ماء
بدون آنکه دست رساند بآب واین محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز ودر حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشهؓ که گفت بود آنحضرتؐ
چون می بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را واین نیز مستحب ست نه واجب وآز ابن عمر آمده که ذکر کرد
عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن وبشوی عضو خود را پستر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت لازم مر جنب راست
چون این کرد بخواب رفت وباین رفته اند جمهور ودلیل ایشان حدیث باب وحدیث طواف آنحضرتؐ بر نسا بیک غسل ست ولیکن مخفی نیست
که در وی دلیل بر مدعا نیست وداؤد وجماعتی بوجوب رفته بنا بر ورود امر بوضو نزد مسلم ليتوضأ ثم لينم ودر بخاری ست اغسل فرجك
ثم توضأ واصل امر ایجاب ست وجمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعا بين الادلة وآنکه در روایت ابن خزیمه وابن حبان آمده از حدیث ابن عمر
که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر در ان لفظ
ان شاء نیست ولیکن تصحیح وتخریج ابن خزیمه وابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل وموید حدیث باب ست ونیست محتاج بسوی

تاویل ترمذی که بیاید و معاضد اوست اصل که عدم وجوب وضوست بر کسیکه جنب خفتن میخواهد کما قاله الجمهور و هو معلول و این حدیث معلول ست زیراکه از روایت ابی اسحٰق از اسود از عایشه ست و وی وهم کرد در قول وی لا یمس ماء قاله ابوداود و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن هارون که آن خطاست زیراکه ابواسحٰق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده و گفته که او را سماعت ست از اسود در سبل گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محدثان برانکه این حدیث خطاست از ابی اسحٰق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط است از وی و بیهقی گفته طعن کرده اند او را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما نه این قول را که و لا یمس ماء و گویا وی عمدا آنرا حذف کرده زیراکه تعلیل کرده ست آنرا در کتاب التمییز و مهنّا از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحت وی محتمل ست که مراد آن باشد که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کند و بشوید فرج خود را از برای نوم و اکل و شرب و جماع **وعن عایشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة** بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود **بدء فیغسل یدیه** آغاز میکرد غسل را پس می شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار یا سه بار **ثم یفرغ بیمینه علی شماله فیغسل فرجه** پستر می ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد **ثم یتوضأ** پستر وضو میکرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این تداخل دو طهارت ست و همین ست رای زید بن علی و شافعی و جماعتی و ابن بطال بران اجماع نقل کرده و محتمل که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و محتمل که وضو برای نماز کرده باشد پستر آب بر بقیه بدن برای جنابت ریخته ولیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب او نیست زیراکه ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابوداود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذارد دو رکعت و نماز بامداد و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل و تمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوئیم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده بان در وضوی مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونه وضوءه للصلوة شامل اوست **ثم یاخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصول الشعر** پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر و در روایت بیهقی آمده خلال میکرد بآن شق ایمن راس خود را پس پیروی می ساخت بآن اصول شعر را پستر میکرد با شق الیسر راس خود همچنین **ثم حفن علی راسه ثلث حفنات** پستر میریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار پری هر دو کف حفنه بمهمله و فا و نون پری کف کما فی النهایة و بکسر حا و فتح وی کما فی القاموس و پری هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفنه ملأ هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملأ کفه است بافراد نه تثنیه **ثم افاض علی سائر جسده** پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسل ست بدل ثم افاض افاضه بمعنی اسالت ست و در وی دلیل بر عدم وجوب دلک ست برانکه داخل نیست در مسمای غسل دلک زیراکه میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه بافاضه و معنی واحد ست و در افاضه دلک نیست همچنین [illegible] گفته این استدلال تمام نیست زیراکه افاض بمعنی غسل ست و در غسل خلاف قائم ست و اما سائر پس بمعنی باقی ست نه جمیع

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقي لا الجميع كما توهم جماعات انتهى ثم غسل رجليه پستر شست هر دو پای خود را در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب وگل ولای پس شستن آنها فائده ندارد واگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر نکند ومحل حدیثین این می تواند بود والله اعلم ودر مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده ودر بعضی روایات عقب غسل وهر یکی را وجهی ست متفق علیه واز اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال انا وشستن فرج وهر جا که منی رسیده باشد ووضو کردن واگر کسی موی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته در میان بیخ مو رساند وبعضی مو را بعضی بمالد بعد از ان جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب وسه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه باهستگی دست تر بر هر دو چشم بمالد ونضح مذهب ابن عمر ست فقط کذا في المصفى واللفظ لمسلم واین لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را ولهما ومر بخاری ومسلم راست في حديث ميمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها ووی یکی از ازواج مطهره وخاله ابن عباس ست ثم افرغ على فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پستر ریخت آب بر فرج خود وشست آنرا بدست چپ پستر زد دست را بر زمین ودلک ارض برای ازاله رائحه از دست بود وذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث ودروی دلالت ست بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر ست وبر آنکه بقای رائحه بعد غسل محل مضر نیست وبر آنکه غسل جنابت یکبار ست ویحتمل که رائحه باقی نمانده باشد ودست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد از افراغ ریختن وفي رواية فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف وانقا وفي آخره ثم اتيته بالمنديل فرده ودر روایت دیگر ست پستر آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند ومالد بدن را وبچیند آب را پس رد کرد آنرا ونگرفت ودر روایتی این ست فناولته ثوبا فلم یاخذه ومندیل بکسر میم معروف ست ودر اینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا ودر وی اقوال اشهر آنست که مستحب ترک اوست وگفته اند مباح ست وقیل غیر ذلک وفيه ودرین روایت دیگر این ست وجعل ينفض الماء بيديه وافشاندن گرفت آب را از دست خود ودر اینجا دلیل ست بر آنکه افشاندن هر دو دست لاباس به ست وحدیث لا تنفضوا ايديكم فانها مراوح الشيطان معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست واین هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت يا رسول الله گفتم ای رسول خدا اني امرأة اشد شعر رأسي من زنی هستم که سخت میکنم موی سر خود را لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده وضفر بفتح ضاد واسکان فا تافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفي رواية والحيضة ودر روایت بدل جنابت لفظ حیضه آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض واین دلیل ست بر آنکه واجب نیست نقض شعر بر زن وشرط نیست رسیدن آب در بیخ وی واین مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض ونفاس واجب ودر غسل جنابت غیر واجب بدلیل قول آنحضرت انقضي شعرك واغتسلي وجواب داده اند که حدیث باب معارض اوست وجمع میان هر دو باین وجه ست که امر بنقض برای ندبت یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید ونزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده است واگر رسیده بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشدود ست نقض کند والا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد واما حدیث بلوا الشعر وانقوا البشر پس صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد واما فعل آنحضرت وادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت پس فعل ست دلالت نمیکند

بر وجوب و در حق رجال ست و حدیث ام سلمهؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشهؓ در حج بود چه وی احرام
عمره بست و حائض شد قبل دخول مکه پس امر کرد او را آنحضرت صلعم بنقض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهلال نمودن بحج و وی هنوز از حیض پاک نشده بود
پس این غسل وی برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمهؓ نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست زیرا که خفت شعر سیکی
نه دیگری مفتقر دلیل ست و همچنین مشد و د بودن آن نه این دعوی بلا دلیل ست زیرا که لفظ راوی نقض ست آری در مسئله دلیلی هست چه دارقطنی در
افراد و طبرانی و خطیب در تلخیص و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی و اشنان
و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیا روایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است
افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب ست بنا بر ذکر خطمی و اشنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث
ام سلمه محمول ست بر ایجاب چنانکه فرمود انما یکفیک ان تحثي بسکون یا بس ست ترا اینکه بریزی آب بهر دو دست علی راسک بر سر خود
ثلث حثیات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و معنی پری دو کف دست و دلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشهؓ را
که ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب ست از ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر میکند باینکه حلق کنند
سر خود را هر اینه بودم که غسل میکردم من و رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم ازینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگرچه این حدیث وی در غسل جنابت ست
و ظاهر امر ابن عمر آنست که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زیاده کرد مسلم ثم تفیضین علیک الماء
پس تر می ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرين پس پاک میشوی ابن ملک گفته مراد از سه بار حصر نیست بلکه رسانیدن آب ست
تا موی پس اگر آب در یکبار برسد عدد ثلاث سنت خواهد بود ورنه زیادت بر سه واجب ست تا آنکه بمو برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که ضفائر
نکشاید محمول ست بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد ورنه شکستن موی بسته واجب ست چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر مو جنابت ست
و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف نخعی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب ست نه در حیض قاله
علی القاری فی المرقاة وعن عایشة رضي الله عنها قالت گفت عایشهؓ قال فرمود رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم ردّ بگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید اني لا احل المسجد
لحائض ولا جنب بدرستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور
جائز ست و مالک نیز هم برین ست و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز ست والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه مؤید مذهب حنفی ست
در سبل گفته قول جمهور عدم جواز ست و نزد داود جائز بنا بر برائت اصلیه و این حدیث رفع آن میکند و اما عبور پس گفته اند که جائز ست لقوله
تعالی الا عابري سبیل در حق جنب و حیض بران مقیس ست و مراد بدان مواضع صلوة ست و جواب داده اند که آیت در حق کسی ست
که جنب شد در مسجد و او را برآمدن برای غسل ضرور ست و این خلاف ظاهر ست و در وی تاویلی دیگر نیز هست انتهی رواه ابوداود
وحسنه ابن القطان وصححه ابن خزیمة ورواه ابن ماجة والطبراني من حدیث ام سلمة و حدیث طبرانی اتم ست و گفت ابوزرعه
صحیح حدیث عایشهؓ ست و تضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او افلت بن خلیفه مجهول الحال ست و ابن رفعه گفته در وی راوی
متروک ست و در سبل گفته قول ابن الرفعه غیر مسموع ست زیرا که بعض ایمه تعدیل کرده اند وعنها و هم روایت ست از عایشه رضی الله
عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

من اناء واحد از يک آوند آب که ميان من واو بود چنانکه هر يکی از ما دروی دست می انداخت وآب می گرفت چنانکه ميگويد تختلف ايدينا فيه آمد وشد ميکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة اين غسل کردن من وآنحضرت از جنابت بود متفق عليه بلفظ مذکور از حديث عايشه واز حديث ام سلمه وميمونه نحوه وزاد ابن حبان وتلتقي وزيادة کرد ابن حبان وملاقی ميشد وبر ميخورد دست يکديگر دران ودر لفظی از صحيحين اين ست که اغتسل انا ورسول الله صلی الله عليه وسلم من اناء واحد بيني وبينه فيبادرني حتی اقول دع لي دع لي قالت وهما جنبان يعني گفت معاذه که راوی حديث ست وحال آنکه هر دو جنب می بودند وبالجمله درين حديث دليل ست برجواز اغتسال مرد وزن از يک آب در يک آوند واصل جواز ست وکلام درين مسئله گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ان تحت کل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر بدرستيکه زير هر موئی که بر تن آدمی ست جنابتی ست پس بمبالغه بشوئيد مو را چنانکه زير آنها شسته گردد وانقوا البشرة وپاک بشوئيد آن جاها را از اندام که نه در زير موست تا بيقين از عهدهٔ غسل برآمده باشيد وشعر وشعره بسکون عين وفتح وبشره بفتحات ست وحديث دليل ست برآنکه واجب ست غسل جميع بدن در جنابت ومعاف نيست چيزی از ان گفته اند که اين اجماع ست مگر مضمضه واستنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب گويند بحديث باب وبعضی گويند واجب نيست بحديث عايشه وميمونه وحديث ايجاب آن هر دو غير صحيح ست بمقاوم آن حديث نتواند شد واما آنکه وضوی آنحضرت بهچو وضوی نماز بود پس فعل ست ناهض بر ايجاب نخواهد شد مگر آنکه گويند بيان مجمل ست زيراکه غسل در قرآن مجمل آمده فعل بيان وی کرد رواه ابوداود والترمذي وضعفاه زيراکه اين حديث نزد هر دو از روايت حارث بن وجيه است بفتح واو وبجيم بر وزن عظيم مشهور اين ست وبفتح واو وسکون جيم وبای موحده وتا در آخر نيز خوانده اند ابوداود گفت حديث وی منکر ست واو ضعيف ست وگفت ترمذی غريب ست نمی شناسيم او را مگر از حديث حارث وهو حديث شيخ ليس بذاک وگفت شافعی اين حديث ثابت نيست وگفت بيهقی انکار کرده اند او را اهل علم بحديث بخاری وابوداود وغيرهما ولکن درين باب ست از حديث علی رضي الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت ونشويد آنرا کرده شود باوی کذا وکذا وبا اين جهت دشمن گرفتم سر خود را واسنادش صحيح ست کما قال المصنف وليکن ابن کثير در ارشاد گفته اين حديث علی از روايت عطا بن السائب ست ووی سيئ الحفظ است نووی گفته اين حديث ضعيف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ايمه در تصحيح وتضعيف وی آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلتی ونسيانی طاری شده بود ومختلط گرديده پس هر که از وی قبل از اختلاط روايت کرده روايتش از وی صحيح ست وهر که بعد از اختلاط کرده روايتش ضعيف ست وحديث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط يا بعد از ان واختلاف ست در تصحيح وتضعيف وی وحق وقف ست از تصحيح وتضعيف وی تا آنکه حالش متبين گردد وگفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضي الله عنه ولاحمد عن عايشة رضي الله عنها نحوه وفيه راو مجهول ومر امام احمد راست از حديث عايشه مانند آن ودر وی يک راوی ست که حالش معلوم نيست ودر سبل گفته مصنف اين حديث را در تلخيص نياورده ونه راوی مجهول را معين کرده وچون در وی مجهولی باشد حجت بدان قائم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر اين حديث وجوب نقض ضفائر ست برای غسل جنابت ومانند آن زيراکه متيقن نميشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی ونووی گفته اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزديک شافعيه ونيز مذهب ما وشان اين ست که نيست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التيمم

تيمم در لغت بمعنی قصد ست ودر مصفی گفته پس اگر بر روا افتد وتمرغ کند وبعد از ان نيت نمايد يا نقع بوی رسد بعد از ان دست بمالد صحيح نباشد

وجمعی از آیه فتیمموا صعیدا طیبا الخ فهم کرده اند وجوب نیت در تیمم و آن ضعیف ست زیراکه نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصد صعید
طیب ست نه از گردانیدن عمل لله و قصد عمل از عامل جدا نمی شود و اخلاص باشد یا ریا و آن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین
استدلال خطا ظاهر ست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ ست
انتهی و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر و استباحت نماز و غیرهما و علما را اختلاف ست
در انکه تیمم رخصت ست یا عزیمت، گفته اند وقت عدم ما عزیمت ست و برای عذر رخصت و بالجمله تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع امت
و علما را اختلاف ست در انکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید و ابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت
بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و دران منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند
نمی بینی که عایشه رض چه کرد نگاهداشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که
نگاهداشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید
بعلت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست
این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه رض گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه رض بعاریت
گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند
نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه رض جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه رض
بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر **وعن جابر** وی چون مطلق آید
جابر بن عبد الله باشد رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا
و اثبات احکام شرعیه اُعْطِیْتُ خَمْسًا داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص و آخر مناسب قول اوست که لم یعطهن احد قبلی
داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من و معلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصه شیٔ همان ست که در وی
یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم عدد غیر مراد ست زیراکه ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد و سیوطی آنرا
در خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده بر دو صد رسیده و این اجمال قول اوست نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فیروزمند شدم برعب یعنی ترس
و خوف در دل دشمنان مَسِیْرَةَ شَهْرٍ یکماهه راه را و لفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بر عدوی من دو ماهه راه را و نیز روایت کرد
وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من و یکماهه امام من وَجُعِلَتْ لِیَ الْاَرْضُ مَسْجِدًا و گردانیده شد
برای من همه زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجود ست و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا میگردانند برای نماز و چون جائز باشد در همه مکانها
مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنایس ایشان و در غیر آن درست نه کما صرح به فی روایة
وکان من قبلی انما کانوا یصلون فی کنائسهم و فی آخر ولم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محرابه و این نص ست در انکه نبود این خاصه برای هیچ یکی
از انبیا قبل وی وَطَهُوْرًا و گردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز و درینجا دلیل ست بر انکه تراب رافع حدث ست
همچو ما بنا بر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند ازان و گویند آنچه اوراست از طهوریت استباحت صلوة است بدان همچو آب پس لبس

و نیز دلیل ست بر آنکه تیمم جائز ست بجمیع اجزای زمین و در روایتی این ست جعلت لی الارض کلها و لامتی مسجدا و طهورا و این از حدیث ابی امامۃ ست
نزد احمد و غیره و هر که منع کرد ازین و استدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست و نیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بران عمل نکنند آری در آیۂ کریمہ
که در سورۂ مائده ست دلیل ست بر آنکه مراد تراب ست چه کلمۂ من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل
مسحت برأسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی و تبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره و جز آن فایما رجل ادرکته
الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد که دریابد اورا وقت نماز پس باید که نماز گذارد در همانجا که وقت نماز اورا دریافته بر هر حال اگرچه نیابد مسجد
و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امامہ ست فایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا و طهورا و در لفظی این ست فعنده طهوره
و مسجده و در وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث و ذکر کرد جابر بقیۂ حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
زیرا که سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود و لیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم
و در روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود و بعض را که اذن جهاد بود آنها چون
غنیمت میگرفتند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن
اجازت تصرف شد بتنفیل و اصطفا و صرف در غانمین کما قال تعالی قل الانفال لله والرسول و چهارم قول اوست واعطیت الشفاعة
و در شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد و محتمل
که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیرا که فرد کامل همان ست و ازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
بر هر که در موقف باشد ظاهر گردد و پنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصة وبعثت الی الناس کافة پس این عموم
رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ
یکی جز ایمان آرندگان بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت وی عموم نبود و قیل غیر ذلک و ازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست
بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیله ست که در کتب مطوله بیان کرده اند و مصنف را می بایست که بعد
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت و بران قول خود و فی حدیث حذیفة معطوف میشود تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفة عند مسلم و در حدیث حذیفه ست نزد مسلم
وجعلت تربتها لنا طهورا و گردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و مذهب
شافعی و احمد در اقوای روایتین و ابو یوسف این ست و در روایتی از ابو یوسف و احمد ریگ نیز درست ست و نزد امام ابو حنیفه و مالک
و محمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست و هر چه بآتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث
جابر ست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل ست و عمل باین حدیث اولی و احوط ست که درین عمل بحدیث
حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست
بلکه بر مکان و هر چه در وست از تراب و غیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی ست اذا لم نجد الماء وقتی که
نیابیم آب را و مصنفی گفته و جدان ماء مختلف ست زیرا که در مسکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود نزدیک باشد

یا دور اگرچه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و دران حرجی نمایان بود زیاده ازانچه مسافران هر روز مقاسات میکنند پس علی هذا اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بمد او نرسد بهیچ توان گفت لم یجد ماء و نازل تا جائی که اهل قافله ازانجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست ازانجا واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای سنت و دلیل ما از تقدیر برای در غایت قلق ست زیرا که تشریعی جدید میشود و فلم تجدوا ماء ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیرا که وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست و یحتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان ست و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص بتیمم و از تاثیر ضرر در صورت مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب حرکت بسوی ماء با استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهی وعن علي بن ابي طالب عليه السلام عند احمد و از حدیث علی ست نزد امام احمد وجعل التراب لي طهورا و گردانیده شد زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و دروی دلیل ست برانکه کافی نیست مگر تراب و جوابش گذشت که تنصیص بر بعض افراد عام مخصص وی نمی باشد یا آنکه دران عمل ست بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان تواند شد که ذکر کردیم وعن عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم و را در آخر وی ابو الیقظان ست قدیم الاسلام معذب شد از دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پس تر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد اوست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بعمر نود و نه سال و الفته بود او را آنحضرت تقتلك الفئة الباغية روایت کرد از وی جماعتی از ایشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را با آتش میسوختند آنحضرت بروی گذشت و دعا کرد یا نار کوني بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سمیه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه سمیه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حلیف زیرا که یاسر در مکه با دو برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث و مالک بیمن برگشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله عنه قال بعثني النبي گفت عمار برانگیخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم في حاجة در کاری فاجنبت فلم اجد الماء فتمعكت في الصعيد پس جنب گردیدم و نیافتم آب پس غلطیدم در خاک كما تمرغ الدابة چنانکه می غلطد چارپایه بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و ازینجا معلوم شد که از صحابه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد ثم اتيت النبي پس تر آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فذكرت ذلك له و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تكفيك ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید کقولهم قال بیده هكذا بيديك هكذا بهر دو دست خود همچنین ثم ضرب بيديه الارض پس تر زد هر دو دست خود را بزمین ضربة واحدة یکبار ثم مسح الشمال على اليمين وظاهر كفيه ووجهه پس تر مسح کرد دست چپ را بر دست راست و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضربه واحد کفایت میکند مر تیمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی و احمد و اسحق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار و نمودن او را کردن دست بر زمین این چنین ست و نمی باید بر زمین غلطید
چنانکه عمار کرد نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعضی روایات این حدیث ضربهٔ واحده صریحا بلکه گفت
ضربة بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه
نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم بتمامه
بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست و چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ای کفهما
ایدیهما پس اگر کف ذکر کنند و ید مراد دارند دور نباشد پس قول الضربتین ارجح و اقوی ست این ست آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند
و بجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلاف ست
در شافعیه که مذهب اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست انتهی و حدیث ضربهٔ واحده در صحیحین ست و احادیث ضربتین در صحاح نیست
پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذهب جمهور
همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار ست و گفته اند که آنچه ماعدای این حدیث ست ضعیف ست یا موقوف
و همچنین مذهب علما و اهل حدیث اکتفا ست بر راحتین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست
که در صحیحین ست و عمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنانکه دو ضربه گویند و مسح یدین
با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در سفر السعادت
گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست
انتهی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو و هر دو کف دست ست مسح کند آن هر دو را یکبار بیک ضربه در حالیکه ناوی و مسمی ست انتهی و در مصفی گفته
در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو و یکی برای دو دست تا آرنج احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه
و کفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه و در قدر ممسوح و تمسک کرده است احمد و اسحق بحدیث عمار و این دو حدیث نزد یک من
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل وضو
یک یک بار شستن اعضا معلوم ست و کمال آن سه سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را با او الحاق کردن ست همچنان
اصل تیمم یک ضربه و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را برو بمالد
و اصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست و مخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم انتهی متفق علیه ای بین الشیخین
و در وی دلیل ست بر کفایت ضربهٔ واحده و بر کفایت مسح کفین در یدین و برینکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بیان کرد و تخصیصا
بر کفین و افاده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب ست و اگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت
بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضهما ثم تمسح بیمینک علی شمالک و شمالک
علی یمینک ثم تمسح علی وجهک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعتی
مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رای و صاحبین و شافعی

در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل ولیکن حدیث عمار اصح احادیث باب ست و حدیث ضربتین معارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند در ترتیب میان وجه و یدین و حدیث عمار قاضی ست بعدم وجوب آن بلکه عطف ثم مقتضی وجوب تاخیر دست از یدین و باین رفته است قائل ضربه واحده و گفت قائل ضربتین که لابدست از ترتیب بتقدیم وجه بر یدین و یمنی بر یسری و در حدیث عمار دلالت ست بر آنکه مشروع ضرب تراب ست و شافعی گفته کافی ست نهادن دست بر خاک زیراکه در یکی از روایت تیمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دیوار آمده که نهاد دست خود و لیکن در مصفی در تفسیر فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب باعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسبکی بر تراب نهاد و بسبکی بردارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان ساکت ست نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی واللفظ للمسلم در مصفی زیر قوله تعالی گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیعاب وجه و یدین ست الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیه خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیراکه در کلام عرب چون یکجا تعیین قید کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول ست انتهی گویم ابن مسیب و ابن سیرین سه ضربه گویند یک ضربه برای رو و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح و اقوی ست والله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات ست و بر کلام که دران ست اطلاع دست بهم نداده تا دران بحث میرفت اما آنچه شیخ رح در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی ببسط گذارش کرده ایم و ازان ثابت شده که احادیث در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح و اقوی نزد اهل حدیث روایةً بلکه درایةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وفی روایة للبخاری و در روایت بخاری ست از حدیث عمار و ضرب بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه و زد بهر دو دست خود زمین را و دمید در هر دو کف دست پس تر مسح کرد بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضی روایات تو او آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قال الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول ست یکی در ترتیب دوم زیادت نفخ و نفخ تراب مندوب ست و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد ست در کفایت تیمم مر جنب فاقد آب را و قیاس کرده اند بروی حائض و نفساء را و خلاف کرده اند دران ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب رافع جنابت ست یا نه پس بیانش در حدیث ابو هریره می آید متفق ۰ ابن عمر وی عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی ست اسلام آورد با پدر بمکه و وی صغیر بود و حاضر نشد بدر را و در حضور وی باحد اختلاف ست و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق ست و بود از اهل ورع و علم و زهد شدید التحری والاحتیاط میمون بن مهران گوید ندیدم پرهیزگارتر از ابن عمر و نه عالم تر از ابن عباس و گفت نافع نمرد ابن عمر تا آنکه آزاد کرد هزار کس یا زیاده ولادت وی یک سال پیش از وحی ست و وفاتش در سنه هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بسه ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در حل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذی طوی بمقبرهٔ مهاجرین بخاک سپردند خلقی کثیر از وی راوی ست در مصفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للیدین الی المرفقین فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای رو و یک ضربه برای هر دو دست تا آرنج و باین رفته اند اکثر علما و ابو حنیفه و مالک و شافعی و غیرهم و دلیل ایشان همین حدیث ست و نیز حدیث عمار بن یاسر که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پس تر مسح کردند بروهای خود مسحهٔ واحده

پستر باز زدند بکفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط و شیخ در مسح تا ابط گفته این بجهت آن بود که در آیت تیمم
ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضوست از کف تا ابط انتهی و شیخ ابن الهمام گفته که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته که
صحیح الاسنادست ولم یخرجاه انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه والکفین با شهرت خلاف از
جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده ازان جز حدیث ابی جهم و عمار و ماعدای این هر دو ضعیف ست یا مختلف در رفع
و وقف و راجح عدم رفع ست و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین ست مجملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین ست در صحیحین و بلفظ مرفقین ست
در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا اباط آمده و درین دو روایت مقال ست شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از انحضرت
صلی الله علیه وسلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از انحضرت بعد ازان پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت
در چیزی ست که بدان امر کرده نه در انکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین ست در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بآن بعد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و راوی حدیث اعرف ست بمراد حدیث از غیر خود لاسیما صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست
برای تعلیم نه جمیع انچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بانکه سیاق قصد دلالت دارد برانکه مراد جمیع ست چه ظاهر از قول آنحضرت انما یکفیک
بیان جمیع چیزی ست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو فاسد ست چه این قیاس ست بمقابله نص که دال ست
بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلامه رواه الدارقطني في سننه عقيب
روایته و قفه یحیی القطان و هشیم و غیرهما و هو الصواب و رجاله کلهم ثقات انتهی و لهذا گفت مصنف وصحح الائمة وقفه على ابن عمر
و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد او دران مسرح ست و بعضی گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعًا
و در اسنادش علی بن ضبیان ست دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مروی ست
بطرقی که در همه آن مقال ست ضعفه ابن معین و غیره و در سبل گفته و معنی او چند روایات ست همه غیر صحیح بلکه موقوف ست یا ضعیف فالعمدة حدیث
عمار و به جزم البخاری في صحيحه فقال باب التيمم للوجه والكفين انتهی گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربهٔ واحده و در
بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحدیث بجدّ اند در ترجیح ضربهٔ واحده و مسح کفین
و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح ولیکن گفته اند که اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین
از جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاک پاک کنندهٔ مسلمان ست صعید بمعنی خاک آید و بعضی گفته اند
بمعنی روی زمین ست در مصفی گفته صعید در لغت تراب را گویند و انچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعید ست بر زرنیخ و نوره و سحاقه
خذف و نقع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط نیست قصد و بودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی وان لم يجد الماء عشر سنين
اگرچه نیابد آب را فرضاً تا ده سال درینجا مبالغه و تاکید ست در طهوریت خاک و تنبیه برانکه خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکه مذهب حنفیه است
نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی ست و در مصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری ست یا طهارت مطلقا نزدیک
فقیر نزاع لفظی ست زیرا که ضروری ست بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقد ماست و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر ست در اباحت
صلوة و غیر آن بشرع مستانف پس عامل متیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در میدان خود مطیع ست پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

باسر با محل بحث ست مانند لا يتيمم لفرض قبل وقت فعله ويتيمم لكل فرض وينوي استباحة الصلوة لا رفع الحدث انتهى فاذا وجد الماء پس
چون یابد آب را در مصفی گفته ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق واگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بمای مطلق متمثل می شود نه مقید
مانند مای ورد پس در مطلق و تقیید سخن افتاد شافعیان گفتند هو ما يقع عليه اسم الماء بلا قيد والمتغير بمستغنى عنه كزعفران تغيرا يمنع اطلاق اسم الماء
ليس بمطلق بخلاف التغير اليسير الذي لا يمنع اطلاق الاسم وبخلاف التغير بمثل مكث وطين وطحلب وحنفیان گفتند هو الباقي على اوصاف خلقية كماء
السماء والعيون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المكث او تغير بما لا ينفك عنه كالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب عليه غيره ثم اختلفوا
في تفسير الغلبة فقيل غلبة الاجزاء بحيث لا يسيل وقيل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشی ست بر جادهٔ تتبع لغت و تا ممکن باشد
آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیابد لازم آید عدول بتیمم اگرچه نبیذ یا لبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقریر کردیم
انتهى فليتق الله پس چون یابد آب را پس باید که بترسد از خدا یعنی وضو کند واقتصار بر تیمم بعد وجدان آب ننماید چنانکه گفته اند آب آمد تیمم برخاست
وليمسه بضم یا وکسر میم مضارع امس از مساس بمعنی مسح ذکره الطیبی ومراد اینجا وضوست بشرته و باید که رساند وصرف کند آب را ببشره
خود را یعنی اندام خود و در روایتی زیاده کرده فان ذلك خير یعنی بدرستیکه آب نیکوست واصل ست در تطهیر ومراد آن نیست که نزد وجود آب
وضو و تیمم هر دو جائزست ولیکن وضو اولی وافضل ست بلکه وضو جائزست وتیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجاست نیز می آید چنانکه
در قوله تعالى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا و در سبل السلام گفته تمسک کرده اند بقول وی وليمسه بشرته بر آنکه تراب
رافع حدث نیست ومراد مساس بشره از جنابت ست زیرا که باقی ست بروی ومباح نکرد تراب او را مگر نماز لا غیر وچون فارغ شد از نماز عود کرد
بروی حکم جنابت ولهذا گفته اند که لابدست برای هر نماز از تیمم واستدلال کرده اند بحدیث عمرو وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاردی
با یاران خود و تو جنب هستی وقول صحابه که عمرو نماز گذارد با ایشان واو جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیهٔ آنها عمرو را جنب
وبعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب ست در رفع جنابت ونماز گذارد بخاک چندانکه خواهد وچون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن
مگر برای نماز آینده واستدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد وآنحضرت اورا طهور نام کرده ووضو
نام نهاده چنانکه گذشت وحق این ست که تیمم قائم مقام آب ست ورافع جنابت برفع موقت تا وقت وجدان آب اما قیام وی بمقام آب
پس باین جهت که حق تعالی اورا عوض از آب گردانیده عند عدم الماء واصل قیام اوست بمقام وی در جمیع احکام پس بیرون نرود از ان مگر بدلیل
واما اینکه چون آب بیابد غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمرو را جنب وبجهت قول وی اذا وجد الماء فليتق الله وهمین ست اظهر که امر بامساس
آب بسببی ست که مقدم ست بر وجدان ماء زیرا که امساس آب باسباب وجوب غسل و وضو معلوم ست از کتاب وسنت انتهى رواه البزار وصححه
ابن القطان کلام بر ضبط لفظ و تعریف حال این هر دو بزرگ گذشت ولكن صوب الدارقطني ارساله گفت دارقطنی در علل ارسال
اصح وللترمذي عن ابي ذر الغفاری بذال معجمه مفتوحه و راء نام وی جندب ست بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح وی نیز بن جناده بضم
جیم وتخفیف نون وبعد الف دال مهمله ابو ذر از اعیان صحابه وزهاد ایشان ست واز مهاجرین واول کسی ست که پیش آمد آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بتحیهٔ اسلام ومسلمان قدیم ست در مکه مسلمان شد وبود خامس در اسلام وبرگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدوم آورد بمدینه بعد خندق
وساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ربذه وهم آنجا در سنه سی و سه در خلافت عثمان رضی الله عنه ونماز گذارد بروی
ابن مسعود و تعبد میکرد پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرد از وی خلقی کثیر از صحابه و تابعین نحوه مانند حدیث ابو هریره

ولفظ وی این ست که قال ابوذر اجتویت المدینة فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابل فکنت فیها فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت هلک ابوذر فقال ما حالک قال کنت اتعرض للجنابة ولیس قربی ماء فقال الصعید طهور لمن لم یجد الماء ولو عشر سنین وصححه
وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاکم ایضاً وگفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی ❊ وعن ابی سعید
الخدری رضی الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوٰة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس در آمد
وقت نماز ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس گذاردند
نماز را ثم وجدا الماء فی الوقت پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوٰة والوضوء
پس بازگردانید یکی از آن دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیهٔ وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت ولم یعد الآخر وبازنگردانید دیگری نماز و وضوی خود را و ازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جائز بود ثم اتیا رسول الله پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس بیان کردند
این قصه را فقال للذی لم یعد اصبت السنة پس فرمود مر آنکس را که بازنگردانید نماز را یافتی تو طریقهٔ مسلوکه را در دین که
بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست واجزاتک صلاتک وبس ست ترا نمازی که کردی
زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تراب ست و درینجا دلیل ست بر آنکه واجب نیست اعادهٔ نماز بر کسیکه
گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین ست مذهب ابوحنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فلیتق الله ولقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا و خطاب متوجه ست با بقای وقت
و ممکن ست تادیه در وقت و جواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت و کسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز و بعد آن و این صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت و نیز
در وی تعرض باعادهٔ وضو نکرده بلکه اِمساس بشره ذکر کرده و اما آیت پس بعد فعل صلوٰة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده و کیف
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود واجزاتک صلوتک و اجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعادهٔ عبادت و در سبل
گفته والحق انه قد اجزاه وقال للآخر و فرمود مر دیگری را آنکه وضو کرد و بازگردانیده بود نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر
و ثواب عمل دوباره یکبار بادای فرض بتیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابوداؤد والدارمی والحاکم
والنسائی نحوه هکذا مسنداً و فی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسنداً و مرسلاً انتهی و رواه الدارقطنی موصولاً و ابن المبارک مرسلاً
و گفت ابوداؤد و هم نسائی که مرسل ست از عطاء بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید و گفت ابوداؤد ذکر ابوسعید درین حدیث
محفوظ نیست و حاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین و مصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده و او را شاهدی ست از حدیث
ابن عباس رواه اسحٰق فی مسنده و لفظ وی این ست انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منک قال فلعلی لا ابلغه انتهی
و درینجا دلیل ست بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آیندم که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر در یابیم یا نه و نعم ما قیل شعر
پرتو عمر چراغی ست که در بزم وجود ❊ بنسیم مژه برهم زدنی خاموش ست ❊ وعن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله عز
وجل روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب و بزرگ ان کنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق ست

بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید واز وضو و غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم ست و مرضی جمع مریض ست مثل جریح وجرحی و مریض در عرف کسی ست که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند واشته باشد نه مثل خدشه و بثره وانشقاق رجل و مانند آن و مریض را بهر اینقدر تشخیص نتوان کرد واز اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر ست واین را صاحب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو وکذا بطوء البرء والشین الفاحش فی عضو ظاهر و حنفیان گفتند یتیمم المریض اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری و ظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف ست او علی سفر سفری که در قصر صلوة و افطار صوم معتبر ست آیا در تیمم شرط هست یا نه در مصفی گفته ظاهر از احادیث و آثار آنست که ذکر سفر تصویر و تقریب ذهن ست بعدم وجدان ماء چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن و مقتضای آیت نیز همان ست زیرا که فلم تجدوا ماء اشعار ست بآنکه مدار حکم عدم وجدان آب ست و آیا داخل بلد و خارج آن برابر ست، فقها مختلف شدند بنابر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع ست فقیر گوید واین فرق نزدیک امعان فکر مدخول ست زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ماء با سفر هست یا عدم وجدان ماء فقط و عدم وجدان ماء با بودن خارج بلد امری ست که علت آن از قرآن وسنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ماء باشد ندرت وقوع و کثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت ربا متحقق شد بیع گندم با جو نسیه بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد و آن از حوادث قلیل الوقوع ست یا بوجهی که جو زیاده شد و آن از حوادث کثیر الوقوع ست باهم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار ست حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محفه در غایت رفاهیت مانع علیت او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در مشروعیت علت و اسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محلی عدم قضای متیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافا للمنهاج انتهی قال گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بمرد جراحتی و ریشی در راه خدا یعنی جهاد والقروح جمع قرح بمعنی بثور آنکه در بدن مانند جدری وغیره پیدا می شود فیجنب فیخاف ان یموت ان اغتسل تیمم پس جنب گردد و آن مرد ترسد از ین که بمیرد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند و غسل نکند و درینجا دلیل ست بر شرعیت تیمم در حق جنب اگر بترسد موت را و اگر نترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال ست بر اباحت تیمم برابر ست که بترسد از تلف یا از انچه کمتر ازوست و تنصیص در کلام ابن عباس بر جراحت و قروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همین ست و یحتمل که ابن عباس این دو چیز را منجمله امراض خاص کرده باشد و همچنین بودن آن در راه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد و چون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد بر آنکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت وهو قول احمد و یکی از دو قول شافعی ست و مالک و شافعی در قولی و حنفیه جائز دارند تیمم را بنابر خشیت ضرر گفته اند زیرا که آیت مطلق ست و داود باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآیة رواه الدارقطنی موقوفا علی ابن عباس رضی الله عنه ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم البزار وابن خزیمة والحاکم والبیهقی وصححه ابن خزیمة والحاکم و گفت ابوزرعه و ابوحاتم خطا علی بن عاصم و گفت بزار لا نعلم رفعه عن عطا من الثقات الا جریر و گفت ابن معین وی شنیده ست از عطا بعد اختلاط و درین وقت رفع وی تمام نیست وعن علی بن ابی طالب علیه السلام و کرم الله وجهه فی الجنة قال انکسرت احدی زندی بتشدید تحتیه تثنیه زند که مفصل طرف ذراع ست در کف یعنی گفت علی شکست یکی از دو بند دست من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامرنی

آن امسح على الجبائر پس امر کرد مرا که مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و بپیچند آنرا بروی در مصفی
گفته این آیت یعنی مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰكِنْ يُّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ اصل ست
در مسح بر جبائر و عصائب و در دوائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انقلاب الریح
والله اعلم انتهی رواه ابن ماجة بسند واهٍ روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی ست زیرا که از حدیث عمرو بن خالد
و وی کذاب ست و بیهقی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم
اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکے
ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جِدًّا بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر
ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند
احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست
زیرا که قول وی تعالی اِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰٓى الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در غزوهٔ ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم وَلَا تَقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ
اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان و الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی در حجة الله البالغة گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هر که آب در زیر چاه بیند
و بوجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم
عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بران یافته نشد بلکه استعمال آب
بروی واجب ست زیرا که تراخی او در تادیهٔ صلوة تا این وقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب نکرده است
او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو ست و آثم ست
بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بران حجتی نیز بلکه از باب تخریجات ست انتهی و کلام
درین مسئله پیشتر هم گذشته است وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فی الرجل الذی شج در قصهٔ مردی
که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر بر آمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ
در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را بکشد
ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جز این نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست
انما کان یکفیه ان تیمم و یعصب علی جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود
جامه پاره را ثم یمسح علیها و یغسل سائر جسده پس تر مسح میکرد بران خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

برجمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این مشکل ست پس گفته اند که محمول ست بر انکه اعضای وضو مجروح بود و امساس آن باب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پستر روان ساخت آب را بر بقیهٔ بدن خود و اما شجه پس در سر بود و واجب دران غسل ست لیکن متعذر شد بسبب شجه و واجب عصب او بود و مسح نمودن بران و لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پستر مصنف حدیث جابر را ابتهقی سوق کرده که دلالت میکند بر ینکه قول وی انما کان یکفیه غیر مرفوع ست و جز این نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبارتی که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان ست که گذشت یعنی گفت جابر بر آمدیم ما در سفری تا آخر قصه رواه ابوداود بسند فیه ضعف زیراکه متفرد ست بدان زبیر بن خُرَیق بضم خای معجمه و رای مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه و قاف گفت دارقطنی لیس بالقوی و گفت ذهبی انه صدوق و قد صححه ابن السکن و خلاف کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت کرده است آنرا ابوداود نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسید ما را از عطا از ابن عباس و رواه الحاکم من حدیث بسر بن بکر عن الاوزاعی و گفت دارقطنی اختلاف کرده اند دران بر اوزاعی و صواب این ست که اوزاعی مرسل کرد آخر او را از عطا گفتم این روایت ابن ماجه است و گفت ابوزرعه و ابوحاتم نشنیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی و نقل کرد ابن السکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خُریق اصح ست از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی ست که وارد شده است در مسح بر جبیره و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد ست بسیاق وی تنبیه کرده است بران ابن القطان و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبدالله بن ابی رباح عن عمه عطا بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد مردی پس امر کرده شد بغسل پس مُرد پس ذکر کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود چه شد ایشان را کشتند او را بکشد ایشان را خدا سه بار فرمود این کلمه را التحقیق گردانیده است خدای تعالی صعید یا تیمم را طهور و ولید بن عبدالله را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را اینکه تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف ست از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر جبیره نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خُریق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف ست علی راویه بر راوی او که عطا ست چه از وی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغا از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت ست انچه در روایت دیگر نیست کما عرفت مما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعاضد اند بر وجوب مسح بر جبائر بآب و در وی خلاف ست میان علما بعضی گویند مسح کنند بنا بر این هر دو حدیث اگرچه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر خفین و بر عمامه و این قیاس مقوی نص ست در سبل گفته و هو الظاهر وعن ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة ان لا یصلی الرجل بالتیمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اینکه نماز نگذارد مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز ثم تیمم للصلوة الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و یحتمل که مراد طریقهٔ مسلوکه فی الدین مشروع در مسلمین باشد و در حدیث دلالت ست بر ینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذهب شافعی ست زیراکه نزد وی واجب ست تیمم برای هر فریضه و مذهب ابوحنیفه و اصحاب او و حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز که خواهد بیک تیمم بگذارد همچو وضو بنا بر عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این ست که وضو رافع حدث ست و حکم نوافل بر تخفیف ست چنانچه بر راحله مانند آن گزارده میشوند و عموم مخصوص ست بانچه ذکر کردیم و ابوثور گفته که بیک تیمم دو فریضه مجتمعه روا ست زیراکه جمع هر دو را همچو یکی همگی داند و جواب داده اند

کہ اینمعنی معتبر نیست زیراکہ اعتبار بتغایر ہردو فریضہ است در ذات نہ در وقت آما حافظ شوکانی گفتہ کہ مباح میشود بتیمم آنچہ مباح میشود بوضو و لہٰذا برای کسی کہ آب نیابد یا بترسد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نہ بخروج وقت علیٰ ما ہو الحق و خلاف درین مسئلہ معروف ست و در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ تیمم خلیفۂ وضو و غسل ست پس آنچہ متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بالغسل خود می بایست کرد مثل گذاردن نماز و غیرہ آن ہمہ متیمم را ہم جائز ست پس میتواند کہ بیک تیمم چند فریضہ بگذارد زیراکہ حدیثی صحیح درین باب کہ برای ہر فریضہ تیمم جدید واجب ست یافتہ نشد انتہی رواہ الدارقطني والبیہقي باسنادٍ ضعیفٍ جدًّا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیراکہ بروایت حسن بن عمارہ است و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم اللہ وجہہ و ابن عمر رضی اللہ عنہ و ہما ضعیفان و اثر ابن عمر و اصح ست مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست کہ او تعالیٰ تراب را قائم مقام آب گردانیدہ و معلوم ست کہ واجب نیست وضو بآب مگر از حدث فالتیمم مثلہ و باین رفتہ است جماعتے از اہل حدیث و غیرہم و ہو الاقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وے نیز ہمان نواقض وضو باشد چنانکہ شوکانی رحمہ اللہ گفتہ کہ ہر کہ نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کردہ پس آن مقبول نیست مگر بدلیل و ما نیافتیم دلیلی کہ حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتہی

باب الحیض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست از خونی کہ از رحم زن برآید بی علت و ولادت و آنچہ بعلت برآید آنرا استحاضہ گویند و آنچہ بعد ولادت رود آنرا النفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا حالتی کہ بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در سیدا کردن حیض تربیت اولاد ست و ازین جہت ست کہ حامل حیض نمی آرد و آنچہ فاضل می ماند از غذای ولد بیرون می آید آن خون نفاس ست بعدہ آن خون را کہ مادہ حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست کہ مرضعہ حیض آرد و حاکم و غیر او از ابن عباس آوردہ اند کہ ابتدای حیض بر حوا بود بعد از ہبوط از جنت و در حدیث دیگر آمدہ کہ این چیزی ست کہ نوشتہ است آنرا پروردگار بر دختران آدم و نیز آمدہ کہ مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالیٰ بر زنان ایشان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفتہ اند کہ بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چہ بنات آدم بی واسطہ مراد نیست واللہ اعلم **وعن** عائشۃ رضي اللہ عنہا ان فاطمۃ بنت ابي حبیش بدرستیکہ فاطمہ دختر ابی حبیش و ضبط وی در اول باب نواقض گذشت کانت تستحیض بود کہ بسیار استحاضہ میکرد و آن خونی ست کہ روان میشود از فرج زن در غیر ہنگام وی پس آمد فاطمہ نزد آنحضرت و گفت من زنی ہستم کہ استحاضہ میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لہا پس فرمود اورا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان دم الحیض دم اسود یعرف بدرستیکہ خون حیض خون سیاہ می باشد و شناختہ میشود یعنی می شناسند آنرا زنان فاذا کان ذلك بکسر کاف فامسکي عن الصلوۃ پس ہرگاہ کہ باشد این خون حیض نگاہ دار خود را از نماز فاذا کان الاخر فتوضئي وصلي پس ہرگاہ کہ باشد خون دیگر یعنی جز سیاہ پس وضو کن و نماز گذار چنانکہ حکم معذوران ست و درین حدیث رد مستحاضہ است بسوی صفت دم کہ اگر سیاہ است حیض ست والا استحاضہ ست وقد قال بہ الشافعي في حق المبتدأۃ و در نواقض گذشت کہ فرمود اورا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشوی از خود خون را و این حدیث منافی وی نیست زیراکہ قول وی کہ خون حیض سیاہ می باشد و شناختہ میشود بیان وقت اقبال وادبار حیض ست پس مستحاضہ چون تمیز

کند ایام حیض خود را بصفت دم یا بآمدن وی در وقت عادت اگر معتاده است عمل نماید بعادت خود و محتمل است که فاطمه معتاده باشد و مراد باین
قول که بیش آید حیض تو عادت وی بود یا متحیره معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرف در حق وی حق
غیر وی و مستحاضه را احکام است از انجمله آنکه جائز ست وطی او در حال جریان دم استحاضه نزد جماهیر علما زیرا که وی همچو طاهر ست در حکم نماز و روزه
وغیرهما کما فی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیلی بتحریم جماع نیامده ابن عباس فرموده بیاید اورا زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم است
یعنی چون اورا با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط در طهارت
حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و پر کند فرج را به پنبه یا پارۀ جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون
بند نشود فرج را الگام کند بطریقی که در کتب بطولها معروف ست و این واجب نیست بلکه اولی ست از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت
پس تجدید وضو کند و از انجمله آنکه وضو کردن وی پیش از دخول وقت نماز جائز نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری ست نیست ضرورت التقدیم آن
بر وقت حاجت **رواه ابو داود والنسائی وصححه ابن حبان والحاکم واستنکره ابو حاتم** زیرا که از حدیث عدی بن ثابت
عن ابیه عن جده است و جد وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داود نیز **وعن اسماء بنت عمیس**
بضم مهمله و فتح میم و سکون تحتیه اسماء دختر وی زن جعفر بن ابی طالب ست هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبدالله بن جعفر را
و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون
وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و ابو موسی اشعری **عند ابی داود** نزد ابو داود و باین
لفظ که گفت اسما گفتم ای رسول خدا بدرستیکه فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت دور دراز پس نماز نگذارده
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان ست **ولتجلس فی مرکن** می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود در وی آب برای غسل و در نهایه گفته که شسته میشود دران جامها و میم زائد ست و این آوند
خاص ست مر زنان را **فاذا رأت صفرة فوق الماء** پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر صفرا ست که در آخر وقت عصر
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید **فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا** پس باید که غسل کند مر ظهر و عصر را یک غسل
وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز **وتغتسل**
للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم ست پس ازین حدیث و حدیث حمنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز
و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند که روایت
امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف ست و بین البیهقی ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحدیث فاطمه بنت ابی حبیش که وی وضو میکرد برای
هر نماز در سبل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر ست منذری گفته حدیث اسما حسن ست و جمع میان وی و حدیث فاطمه باین طریق ست
که غسل را مندوب گویند بقرینه عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد جنح الشافعی الی هذا انتهی **وتتوضأ**
فیما بین ذلک و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل ست در او قاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل گذارد وضو کند روایت
کرده است این حدیث را احمد و گفت ابو داؤد روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز
حکم کرد او را آنحضرت صلعم که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف ست میان ائمه بنابر اختلاف
احادیث مذهب ابن عمر و ابن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل ست برای هر یک نماز و مروی ست از علی و عباس و عائشه که هر روز یک غسل آرد و مذهب
ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابو داؤد در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده نوشته
و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیرا که اصل عدم وجوب ست و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار درین حدیث
که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم و صلی انتهی **وعن حمنة** بفتح حای مهمله و سکون میم **بنت جحش** بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه و شین
معجمه خواهر ام المومنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بتزوج طلحه بن عبد الله آمد **قالت کنت استحاض**
حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابو داؤد بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی
فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم استفتیه** تا طلب فتوی کنم او را و او را خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت صلعم را
در خانهٔ اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرد مرا از نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنبه را
که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین ست فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر ست فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر ست
و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو
چیز پس تو دانا تری **قال** فرمود او را **انما هی رکضة من رکضات الشیطان** نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه
باین خبط و حیرت که افتاده تو در ان مگر رکضهٔ از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه
فراموش کنانید ترا عادت تو پس گویا رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این
منافی آنچه گذشت که آن رگی هست که عاذلش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لت زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین ست که رکض
وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتار می گرداند که
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا میکند و میفرماید **فتحیّضی** بفتح تا و حا و یای مشدده **ستة ایام او**
سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از
عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت صلعم یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمهٔ او نه برای شک ست و نه برای تخییر بلکه برای
اعلام این معنی ست که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بر وجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان
قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بسوی این خطابی و گفته محتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی دریابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری
کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیقن یکی ازین دو عدد انتهی غرضکه فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز در علم خدا **ثم اغتسلی**
فاذا استنقأت فصلی پیشتر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس هرگاه که پاکیزه شدی عقب مقدور

پس بگذار نماز را اربعۃ وعشرین بست وچہار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثۃ وعشرین یا بست وسہ روز بتقدیر
ایام حیض ہفت روز قرار دہی وصومی وصلی وروزہ دار ونماز گذار از فریضہ وتطوع ہر چہ خواہی فان ذلک یجزیک ولذلک فافعلی
پس بدرستیکہ آن کفایت میکند ترا وہمچنین میکن در ہر ماہ آیندہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبست وچہار
روز یا بست وسہ روز نماز کن وروزہ دار کما تحیض النساء چنانکہ حیض مے بینند زنان ودر سنن ابوداود زیادہ کردہ وچنانکہ پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود وطہر خود ودر وی رد او ست بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بیان امر ثانی از دو امر کرد وفرمود فان قویت
علی ان تؤخرین الظہر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضہ بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظہر از وقت ودر وی اشارت
بعدم وجوب غسل بروی زیراکہ واجب ہمان وضوست برای ہر نماز بعد اغتسال از حیض بمرور شش یا ہفت روز وغسل مندوب ست وتعجلی العصر
وشتابی کردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واین لفظ ابوداود ست ومراد تاخیر ظہر ست یعنی بگذار آنرا در آخر وقت وی وجمع صوری کند
میان ہر دو نماز ثم تغتسلی حین تطہرین پس تر یک غسل کنی میان این ہر دو نماز کہ ظہر وعصر ست وقتی کہ پاک شوی واین لفظ در سنن
ابوداود نیست بلکہ لفظ وی این ست فتغتسلین فتجمعین بین الصلاتین الظہر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت وتصلین الظہر والعصر جمیعا
ونماز گذاری نماز ظہر وعصر ہر دو ونیست این لفظ ابوداود کما عرفت ثم تؤخرین المغرب والعشاء پس تر تاخیر کنی مغرب وعشا را واین
لفظ را در سبل نگرفتہ مگر در نسخ بلوغ المرام موجود ست واین تاخیر دو احتمال دارد یکی آنکہ بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانکہ
جمع میکند مسافر بر مذہب شافعی جمع تاخیر چنانکہ از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجہ کہ حنفیہ تاویل میکنند
جمع مسافر وآنرا جمع صوری می نامند چنانکہ شیخ ابن حجر بدان تصریح کردہ وحاصل این امر ثانی آنست کہ ہر روز غسل کند یکی برای ظہر وعصر
دیگر برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر ودوم آنکہ برای ہر نماز غسل کند چنانچہ قول وی ان قویت علی ان تؤخری الظہر الخ اشارت ست بدان
زیراکہ ازین عبارت تجزوی از غسل کردن برای ہر نماز مفہوم میشود واین مذہب علی وابن مسعود وابن زبیر وجماعہ از تابعین ست وطیبی گفتہ
این مذہب اشبہ والیق ست وبمذہب ابن عباس جمع ست بین الصلاتین بغسل واین اشبہ است باین حدیث کہ در وی تیسیر وتسہیل ست
نسبت بغسل برای ہر نماز ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلاتین پس تر تاخیر کنی مغرب وعشا را پس تر غسل برای وجمع کنی میان
دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را واین جمع را میان این دو نماز وتغتسلین مع الصبح وتصلین واگر قوت داری
کہ یک غسل دیگر کنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بکن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزہ دار اگر قدرت داری برانچہ ذکر کردہ شد قال فرمود
ہو اعجب الامرین علی این غسل کردن بروجہ مذکور خوشتر آیندہ ترست نزد من از امر دیگر کہ غسل ست برای ہر نماز چنانکہ عادت او
در تسہیل وتیسیر امت ظاہر آنست کہ این از کلام آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکہ ابوداود گفتہ رواہ عمرو بن ثابت عن ابن عقیل
فقال فقالت حمنۃ ہذا اعجب الامرین الی لم یجعلہ من قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم ودرین صورت در حکم موقوف باشد رواہ الخمسۃ الا النسائی
یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجہ وصححہ الترمذی وحسنہ البخاری منذری در مختصر السنن گفتہ خطابی گفت بعض علما ترک
کردند قول باین حدیث زیراکہ ابن عقیل راوی او لیس بذاک نیست وابوبکر بیہقی گفتہ متفرد ست بدان عبد اللہ محمد بن عقیل واو مختلف فیہ ست در احتجاج
وروایت کردہ است این را ابن ماجہ وترمذی وگفت ترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت ہو حدیث
حسن وگفت احمد ہو حدیث حسن صحیح وازینجا معلوم شد کہ قول باین کہ این حدیث صحیح نیست غیر صحیح ست زیراکہ ائمہ مذکورین تصحیح وی کردہ اند

ونیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداود آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران ودرین حدیث دلیل ست بر اباحت جمع دو نماز در وقت یکی ازان هر دو بعذر زیرا که اگر بی عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر نمودند اورا بتوقیت کما عرفت **وعن عائشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت جحش** بدرستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المؤمنین زینب وحمنه مشهورست بکنیت خود وگفته اند که نامش حبیبه است وکنیت وی ام حبیب است بغیر ها قاله الواقدی وتبعه المزنی ورجحه الدارقطنی ومشهور در روایات صحیحه ام حبیبه ست باثبات ها وبود زیر عبد الرحمن بن عوف کذا فی الفتح ومصنف در تلخیص گفته واز غرائب ست آنچه سهیلی از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد وبر ام حبیبه کنیت ومراد وی ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زیر عبد الرحمن بن عوف بود انتهی در مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث وهم ست وزینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود وآنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب ودر احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت ﷺ پس بعض گفته اند که ام حبیبه وحمنه هر دو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند والله اعلم انتهی گویم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیرا که نام خواهر وی ام المؤمنین در اصل بره بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد وبنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود ویونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود یکی زینب نام داشت ودیگر حمنه زوجه طلحه ودیگر ام حبیبه وهمه مستحاضه می شدند وذکر کرده بخاری آنچه دلالت دارد برانکه بعض امهات المؤمنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که هر سه استحاضه میکردند پس آن زینب باشد وعلما شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم الپس سید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم **شكت الى رسول الله** شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم الدم** خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق آنست که استحاضه وحیض هر دو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست وبر طریقه که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است واستحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان برطوبت وفساد اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی کما تقدم **فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي** فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو پستر غسل برار ونماز گذار **وكانت تغتسل لكل صلوة** وبود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت ﷺ اورا بغسل کذا فی السبل شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود وباین رفته اند جمهور وگفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره ولیکن بروی نیز واجب همان وضوست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته درهیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز واجب ست بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز وغیره بقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را وهر گاه که برود پس بشوی از خود خون را ونماز بگذار وآنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار از پیش نفس خود میکرد وآنحضرت ﷺ اورا این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت ﷺ در حق وی این بود که بقدر آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار واین دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض واین همان غسل ست که بعد از ادبار حیض میباشد وثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز ودر طرقی که غسل برای هر نماز آمده مثل آن حجت قائم نمی شود خصوصا وقت معارض افتادن باحادیث صحیحه وارده درین باب ونیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان وایشان کم عقل وکم دین اند وشریعت مطهره سمحه سهله ست وحق تعالی گفته ما جعل عليكم في الدين من حرج واتقوا الله ما استطعتم انتهی

واین داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه مسلم ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ایام عادت
اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود وصفت خون وی که سیاه می باشد معروف ست وهمچنین عادت زنان از ایام معدوده واقبال وادبار حیض معروف ست
ودر احادیث استحاضه گذشت ومراد حصول ظن ست نه یقین برابرست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد
مگر حصول ظن حیض واگر متعدد شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پستر چون حاصل شود ظن زوال حیض واجب شود بروی غسل ووضو کند برای هر نماز یا جمع کند
جمع صوری بوضو واگرچه نصی در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی ست واما گذاردن وی نوافل را بوضوی فریضه پس سکوت عنه ست
وعلما را درین همه اختلافهاست **وعن ام عطية رضي الله عنها** نام وی نسیبه ست بضم نون وفتح سین مهمله وسکون مثناة تحتیه وفتح
موحده دختر کعب ست وگفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا وغزا می نمود همراه وی ودوا میکرد مرضی وجرحی را وبود از کبار صحابیات
جماعتی از وی راوی ست **قالت كنا لا نعد الكدرة والصفرة بعد الطهر شيئا** گفت بودیم ما که شمار نمیکردیم کدرت وصفرت را
بعد طهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی ودر سبل گفته مراد بطهر قصه بیضاست ولیس حیض واختلاف کرده اند علما در قول وی کنا وگفته اند که در حکم
رفع ست زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین رای بخاری ست از علمای حدیث پس حجت
باشد واین حدیث دلیل ست برانکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف وتشدید صاد
ودر وی خلافی معروف ست در میان علما انتهی ودر مصفی گفته قصه گچ را گویند وآن کنایت ست از سفید برامدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشد
بی آمیزش خون وبعض گفته اند که قصه چیزی ست سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید وظاهر ازین کلام وجه اول ست پس چون
از فرج زنان پارچه سفید خالص بر آید وآن با نقطاع دم وصفرت باشد حیض منقطع میشود وهمین ست مذهب فقها که صفرت وکدرت در ایام
حیض ملحق بحیض ست واگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه برانند که حیض نیست وبه قال احمد ونزد شافعی حیض ست بشرطیکه از پانزده روز
تجاوز نکند وابوحنیفه گفته که حیض ست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند **رواه البخاري وابو داود والحاكم واللفظ له ورواه الاسمعيلي**
في مستخرجه والدارمي ولیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته وبخط مصنف رح یافته شد که اسناد بعد الطهر صحیح ست بر شرط بخاری **وعن**
انس بن مالك رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيهم بودند یهود وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان
لم يواكلوها نمی خوردند با آن زن ونمی در آوردند زنان را وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها پس پرسیدند اصحاب رسول خدا ازین
حال که حق ست یا باطل پس فرود آورد خدای تعالی این آیت وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ
وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیت **اصنعوا كل شيء الا النكاح** بکنید با زنان هر چیز
از مواکلت ومضاجعت ومجالست ومخالطت مگر جماع وبقیه این حدیث در مشکوة مذکور ست **رواه مسلم** گفته اند که سائل ازین ابوالدحداح
بود قاله الواقدی وصواب آنست که اسید بن حصین وعباد بن بشر بودند کما فی الصحیح **وعن عائشة رضي الله عنها قالت** گفت عائشه
بودم من که غسل میکردم من وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از یک ظرف وما هر دو جنب بودیم **وكان يامرني فأتزر** وبود آنحضرت که امر میکرد مرا
که ازار بندم در ته خویش پس ازار می بستم آتزر بتای مشدده وبمقتضای قاعده صرف ائتزر باید بهمزه پیش از تا **فيباشرني وانا حائض**
پس میرسانید بدن خود را ببدن من ومن حائض می بودم واین صریح نیست در استمتاع بلکه در وی صرف الصاق بشره ببشره ست پس معلوم
شد که استمتاع بچیزی که در ازار ست حرام ست وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو ست واین مذهب امام ابوحنیفه ومالک وشافعی ست واحادیث

دیگر ناظر ست دران واز حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائز ست واین مذهب امام احمد و ابو یوسف و محمد
و بعضی اصحاب شافعی ست و گفته اند که گویا در آخر امر توسیع و ترخیص کرده اند و جز وطی هر چه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط و احتراس
در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعی را سه مذهب ست و اصح آنست که حرام ست و دوم آنست که مکروه ست بکراهت تنزیهی و مختار
این ست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق تمام داشته باشد یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قلت ورع
جائز ست والا نه و شیخ سیدی و الدی قدس سره یافتم که استمتاع بما عدای وطی مذهب ثوری و اوزاعی و احمد و اسحق و ابو ثور و داود
و محمد بن حسن و ابن منذر ست و اختاره النووی فی شرح المهذب و حرمت استمتاع بما بین السرة والرکبة مذهب شافعی و مالک و ابو حنیفه و ابو یوسف ست
لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتهی و در سبل گفته استمتاع بما بین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائز ست و حجت وی اصنعوا
کل شیء الا النکاح و مفهوم این حدیث ست و نزد بعضی مکروه و نزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل و اگر جماع کند و وی حائض باشد آثم شود با جماع
و واجب نیست بر وی چیزی و گفته اند که واجب ست بر وی صدقه بحدیث آینده انتهی متفق علیه **وعن ابن عباس رضی الله**
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الذی یاتی امراته وهی حائض روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی
که می آید و جماع میکند زن خود را و حال آنکه آن زن در حالت حیض ست **قال یتصدق بدینار او نصف دینار** فرمود تصدق
کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب دیار ما نزدیک بیک روپیه ثمن آن میباشد و بعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان و به قال الحسن
و سعید و جوبا و گفت خطابی نیست بر وی هیچ نزد اکثر اهل علم و زعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست و طیبی گفته اکثر بر آنند که کفاره آن
استغفار ست و بس شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند و در تیسیر گفته در روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم و دم احمر ست پس یک دینار ست
و اگر رسید او را در انقطاع دم و دم اصفر ست پس نصف دینار ست و در روایتی ست که چون رسید او را در دم پس یک دینار ست و چون
رسید در انقطاع دم نیم دینار ست **رواه الخمسة** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا **وصححه الحاکم**
وابن القطان وابن دقیق العید ورجح غیرهما وقفه علی ابن عباس رضی الله عنه و درین حدیث روایتهاست این یکی از آنهاست
و رجال وی در صحیح اند و معذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن مصنف گفته اضطراب در اسناد
و متن این حدیث بسیار ست و گفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست و بدرستیکه ذمه بر برائت ست و واجب
نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین و نه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از آن و مطعن نبود در آن و آن درین مسئله معدوم ست
انتهی گوییم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدرستیکه احسان نظر کرده در تصحیح وی و جواب داده از طرق طعن در آن و اقره ابن دقیق العید
و قواه فی کتابه الامام و صوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بر آن و اما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر و شافعی پس اصل برائت
ذمه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت و کفاره قول احمد و اسحق ست و ابن المبارک گفته که استغفار کند و نیست کفاره بر وی و باین
رفته اند سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
الیس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم فرمود آیا نیست اینکه هرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد و روزه نمیدارد و این مجمع علیه
اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ست باین لفظ که امر کرده می شدیم بقضای روزه نه بقضای نماز و این در صحیحین و غیر هماست و ابن منذر
و النووی و غیر هما اجماع مسلمین نقل کرده اند بر آن و عدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب و اما عدم قرائت وی قرآن را

پس بحدیث ابن عمر و بن حزم ست و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کراهت و اگر چه بدرجهٔ تحریم نرسند زیرا که خالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست و ذلک من نقصان دینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یمکث اللیالی ما تصلی و تفطر فی شهر رمضان فهذا النقصان دینها وعن
عایشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه هرگاه آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سرف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بسین مهمله مفتوحه و کسر را غیر منصرف ست بنابر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعلي ما یفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غیر ان لا تطوفي بالبیت حتی تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانهٔ کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در آمدن مسجد جائز
نیست و هم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض ادا کند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد و روی نحوه ابن ابی شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و درینجا دلیل ست برانکه صحیح ست از حائض جمله افعال حج جز طواف بیت و هو مجمع علیه و اختلاف
کرده اند در علت منع نزد بعضی منع دخول مسجد ست کما تقدم و نزد بعضی طهارت شرط ست برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیرا که مرتب اند بر طواف و طهارت فی حدیث طویل که در صفت حج ست وعن معاذ رضي الله عنه بضم میم و بعین مهملهٔ خفیفه
و در آخر ذال معجمه وی ابو عبدالرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از آن هفتاد کس ست که در عقبهٔ انصار حاضر بود و حاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده و بود از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه ثمان عشرة و قیل سبع عشرة و له ثمان و ثلاثون سنة روایت کرده اند ازوی
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده ساله انه سال النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما یحل للرجل من امراته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست و این موید مذهب امام ابوحنیفه است در قبل گفته ذر وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار و آن ما بین السرة
والرکبه است و حدیث اصنعوا کل شیٔ الا النکاح معارض این حدیث ست و آن اصح ست ازین فهو ارجح منه و اگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر می بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشه که کان یامرنی فاتزر انتهی رواه ابو داؤد و ضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در اسنادش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبدالله الاغطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید و ما نمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را و نیز عبدالرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ و گفت ابوحاتم که روایت وی از علی مرسل ست و چون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال و درین باب ست از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داؤد انتهی و در روایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما یحل من امراتی وهي حائض
قال ما فوق الازار والتعفف عن ذلک افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
مامون ست و لیکن محی السنة گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال
مرا از زن خود و او حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او پس تراست کار تو با بالای اوست رواه مالک والدارمي مرسلا وعن ام سلمة
رضي الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد النبي صلی الله علیه وسلم بعد نفاسها اربعین یوما
بود زن نفاس کننده می نشست در زمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و در وی دلیل ست برانکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست و باین رفته اند جمهور فقها

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست چند روز و حق همان اول ست و نیست حد برای اقل آن زیرا که درین باب
حدیثی وارد نیست پس مادامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی
حکم مستحاضه باشد و نفاس مانند حیض ست در تحریم وطی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف دران و همچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال
بر تحدید وی و در مصفی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال ست و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان دو
حیض پانزده روز ست و این همه استقرای شافعی ست دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود
و ترمذی و ابن ماجه و رواه الدارقطني والحاكم من حديث ابي سهل كثير بن زياد العزرمي عن مسة الازدية وا ورا الفاظ است و زیاده کرد دران که ما طلا میکردیم روهای
خود را بورس و زعفران و توثیق کرد ابوسهل را بخاری و ابن معین و ضعفه ابن حبان و مسه مجهول الحال ست گفت دارقطني قائم نمی شود بوی حجت و گفت
ابن القطان شناخته نمی شود حال او و اللفظ لابي داود و این لفظ که مذکور شد مر ابوداود را ست نه دیگران را و في لفظ له و در لفظی مر ابی داود را ست
یعنی از حدیث ام سلمه ولم یامرها النبي و حکم نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفسا را بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز
زمانه نفاس و این مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف و شاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب
ست و روزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النار فادح در اجماع مسلمین انتهی وصححه الحاكم و جماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول
جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست ولیکن او را شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت للنساء اربعين
يوما الا ان ترى الطهر قبل ذلك و حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم للنساء في نفاسهن اربعين يوما و بعض این
احادیث معاضد بعض ست و دال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز ماند دران روزها زن از صوم و صلوة و اگرچه
این حدیث تصریح بدان نکرد لیکن از غیر وی مستفاد شده و حدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش از آن بیند طاهر ست و نیست حد برای اقل وی کما تقدم

کتاب الصلوٰة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از انجهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی
سوختن آن باتش و نیز صلی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی باتش آمده است و این معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را باتش مجاهده میگدازد
و گناهان او را میسوزد و راست میکند او را از اعوجاجی که در طبیعت او ست و اصوب وجه اول ست و مراد بکتاب الصلوة فرضیت نمازهای پنجگانه است با اوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید
چنانکه کتب علیکم الصیام و نحوه و نماز بدرامدن وقت در حالت اسلام و عقل و بلوغ و پاکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

باب المواقیت

مواقیت جمع میقات ست و میقات وقت معین را گویند قال ابن الهمام و مراد درینجا اوقات معینه صلوات خمس ست هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج
فرض شد جبرئیل امین وحی برای تعیین اوقات وی فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه بیاید پس
تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی و حکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد
بینها فی الحجة البالغة وغیرها عن عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس
وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یابد آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست اقم الصلوة لدلوك الشمس
یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت نیست و ابتدا بیان وقت ظهر بجهت آن ست

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز وباین جهت او را صلوة الاولی گویند ونماز پیشین خوانند وآخر وقت ظهر این ست که وکان ظل الرجل کطوله وبگردد سایه شخص مقدار درازی وی ورای فیء زوال که عبارت از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الرأس نمیرسد مقداری از سایه می باشد وورای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز نگردد وقت پیشین ست وذکر رجل درین حدیث تمثیل ست والا آخر وی همان مصیر ظل شیء مثل اوست ما لم یحضر العصر مادامیکه حاضر نگردد عصر ودر نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر وتاکید ست ودر وی دلیل ست بر انکه میان ظهر وعصر وقت مشترک نیست واین را بامام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر وابتدای وقت عصر ست ودر سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد وعصر نزدیک مصیر ظل شیء مثل او ودر روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شیء یک مثل گذارد در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد بر انکه این وقتی ست که ظهر وعصر دران شریک اند ودر وی خلاف ست وحجت مثبت همین ست که شنیدی مگر کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شیء بمثل آن ومیگوید معنی وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت واین بعیدست ووقت العصر ما لم تصفر الشمس ووقت نماز عصر که نماز دیگرست ابتدای گشتن سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده است آفتاب واین وقت اختیارست ووقت جواز تا وقت غروب ست ومراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد ونزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید در سبل گفته بعد اصفرار وقت ادا نیست بلکه وقت قضا ست کما قال ابو حنیفة وگفته اند وقت اداست تا بقیه یک رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غائب شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را وشیخ در ترجمه گفته مذهب ائمه ثلثه وابو یوسف ومحمد وزفر وجز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص بمثل قامت وی وبعد از وی وقت عصرست واین حدیث دلیل ایشان ست وبروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین ست وبعضی گفته اند که فتوی ومشهور از مذهب وی آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین ودلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر ابراد ظهر واشد حرارت در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده واحتیاط در انست که وقت بشک در نگذرد وگفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل نگذرد وعصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوییم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح واقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال وعصر نزدیک مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام وبا ظاهر حدیث باب وبا مذهب ائمه ثلثه مع صاحبین ووقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق ووقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق واین لفظ شیخین ست ودر لفظی اذا غربت آمده ابن القیم در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس وهمین ست سنت ثابته صریحه محکمه درین باب ومؤید اوست روایت مسلم از حدیث ابن عمر باین لفظ وقت المغرب ما لم یسقط ثور الشفق وهم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق واین متاخرست از حدیث جبرئیل که در مکه بود واین قول ست وآن فعل واین دلالت میکند بر جواز وآن بر استحباب واین در صحیح ست وآن در سنن واین موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست ومخصوص ست فجر ازین حکم باجماع پس نمازهاییکه سوای اوست داخل ست در عموم وی ونیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را ونه خاص را انتهی ودر حجة الله البالغه گفته آخر وقت مغرب قبل غروب شفق احمر ست ودور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنابر قصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان یا از عالم خطا در اجتهاد ست یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور نباشد اما محتاج دلیل ست و آنچه از سنت صریح ثابت شده اتساع وقت مغرب ست نه قصر آن ووقت صلوة العشاء الی نصف
اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت و نقصان در سبل گفته مراد باوسط اول ست و طیبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست و بر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع
فجر ست انتهی لیکن تا صبح باکراهت تحریمی ست نزد امام اعظم و مختار جمهور قول اول ست و در سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح ست و عمل بران واجب انتهی ووقت الصبح من طلوع الفجر مالم یطلع الشمس ووقت نماز بامداد از بر آمدن
صبح صادق ست تا آن زمان که نه بر آمده است آفتاب و ظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار ست
و بعد از وی وقت جواز ست و این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالبا و در وی دلیل ست بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر ست و از این
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس و برای عشا بعد نیم شب لیکن ما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب
دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگرچه لفظ دریافت مشعر ست بتراخی از وقت معروف بعذر و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و از این امتداد وقت هر نماز تا دخول
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست و نیست وقت برای نمازی که بعد او ست همچنین نماز عشا که آخر وقت وے
تا نیم شب ست و بعد او وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان رفت اما هیچ دلیلی بران ناهض نیست
و صاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده رواه مسلم این ست اوقات نماز پنجگانه بروجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بدوی حر و عبد و ذکر و انثی و تعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامت مرحومه اما توقیت آن بحساب منازل قمر پس بدعت ست باتفاق
امت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح در بعض فتاوی فرموده و نیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم
یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده آمد
و این علم کسانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود فلما جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم پس اقل احوال
مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت ست و عظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد نمی کنند مگر بر همین و ایشان را
درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب و مانند آن که تدریس وی میکنند و آنرا میخوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست و این علم از ان
علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جهل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دائر
میباشد و بر مسلمانان از یونان و اهل کتاب داخل شده انتهی وله من ومر مسلم راست از حدیث بریدة بضم موحده و دال مهمله کنیت او ابو عبد الله
و ابو سهل و ابو الحصیب ست و وی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بمدینه
و تحول کرد بسوی بصره پستر رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد در مرو بزمانه یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث و ستین روی عنه جماعة
فی العصر در بیان وقت نماز عصر والشمس بیضاء نقية بنون و قاف و تحتیه مشدده یعنی و آفتاب سفید و پاک ست از آلایش زردی و تیرگی
و نزد بخاری و مسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشته

وقسمت کرده میشد پس پخته می شد پس میخوردیم گوشت پخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی و این حدیث ناظر ست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمهٔ ثلاثه است و در مصفی گفته و همان ست مذهب ابی یوسف و امام محمد و علی قولهما الفتوی عند الحنفیة و ابوحنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و در اول وقت عصر و آن را از بلوغ سایهٔ هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر ظهر بعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح در مثلین برای اول وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبد الله بن رافع سوال کرد ابوهریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایهٔ تو مانند قامت تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایهٔ تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم حصه شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی و در مصفی گفته ظاهر نزدیک این بندهٔ ضعیف آنست که مراد ابوهریره از مثل قامت مجموع فی زوال و سایهٔ دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فی زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود و بعد از ان چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایهٔ آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود باحادیث صحیحهٔ وارده در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابوداود ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه باید و لهذا هم در مصفی گفته که ابتدای وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان و آخر وقت او این ست که باشد سایهٔ هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فی زوال و برهمین منطبق ست ابراد و لفظ عشی و از انجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر از ان حالت حرام ست و از علامات منافقان ست الا نزدیک ضرورت و اول وقت مغرب غروب آفتاب ست و آخر آن غیبوبت شفق ست و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی ست و آنچه بالنخست ذکر کردیم اقوی همان ست از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوبت شفق ست و آخر وقت اختیار نصف لیل ست لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا است نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل والله اعلم انتهی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست و هو المطلوب قوله من حدیث ابی موسی عبد الله بن قیس الاشعری اسلام آورد بمکه قدیما و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پستر بیامد بمدینه و بود عامل بصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهواز را و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هرگاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در انجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه شهید شد عثمان پس نقل کرد ابوموسی بعد امر تحکیم بسوی مکه و ماند در انجا تا وفات و عمر وی هفتاد و چند سال در سنه خمسین و قیل بعدها ابوالحسن اشعری امام اشاعره از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم راست از حدیث وی والشمس مرتفعة یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند ست مائل نشده است بسوی غروب ازین حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین و صاحبین ست حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث انس نحر جزور و قطع و طبخ آن قبل غروب شمس آمده و محال ست که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم ست که وقت ظهر مادامی ست که عصر حاضر نشده و نیست این معارض مر این سنن را نه در صحت و نه در صراحت و نه در بیان انتهی و در سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت عصر حدیث جبرئیل ست که گذارد با آنحضرت و ظل ظهر مثل وی بود و جز آن از احادیث مثل حدیث بریده و ابوموسی محمول ست بر آن انتهی گویم در موطای مالک بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر در ذکر عمل یهود و نصاری تشبیه بوقت عصر واقع شده و امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند بر آنکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر را تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و هر که تعجیل کرد عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی مادامیکه آفتاب سفید و پاک ست مخالط نشده است

او اصفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی وباین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر وگذاردن وی بر یک مثل را وحافظ ابن القیم رح بجوابش گفته نمیدانم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود ونصاری بر قیراط بر اینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایهٔ هر چیز دو چندان او شود بنوعی از انواع دلالت وجز این نیست که دال ست بر انکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصرست از نصف نهار تا وقت عصر ودرین خود شک نیست انتهی گوییم در قول امام محمد تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید روپاک واین نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر ازان وبعد دو مثل خود آفتاب نقی وبیضا غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت دران بر مثلین چنانکه باید نیست ونیز درو تصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین بلکه ورود حدیث در بیان زیادت اجر امت سابقه واین امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر وگذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث آویختن ابعاد نجعه واحتجاج بس ضعیف ست کما لایخفی ودر بستان المحدثین بعد سرد حدیث مذکور وقول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست ومدلول حدیث همین قدرست که مابین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از مابین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل وکثرت عطا که مقصود از تشبیه ست درست گردد واین معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند در انکه وقت عصر از ما بعد المثلین شروع می شود وقبل ازان وقت ظهرست پس دلالت حدیث بران ممنوع ست آری اگر لفظ مابین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال می شد لفظ مابین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست وظاهرست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد ومدار تشبیه بر مقاله مابین نماز عصر بر وفق آنچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب آن کمتر از مابین ظهر وعصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد واگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای تفهیم ست ودرین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر التعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست گوییم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست ومخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد ودیگران از بسماع از ایشان این معنی واضح شد وتفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه رض در وقت معمول نماز عصر آنحضرت صلعم فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها لم یظهر الفیئ بعد ومعلوم ست که این بیان وتفسیر غیر از کسانی که آن حجرهٔ مبارک را دیده باشند وبودن آفتاب را دران حجره وظهور سایه را دران مقایسه کرده باشند فائده نمیکند کذا هذا ونیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که ومن عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال انقضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده وکم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از مابین الظهر مابین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصًا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست والله اعلم انتهی

وعن ابی برزة الاسلمی بفتح موحده وسکون زا نامش نضله بن عبید ست وقیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل وهمیشه غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد ونزول کرد بصره را وغزا نمود بخراسان ومرد در مرو وقیل بغیرها سنه ستین او خمس وستین قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را باز بازمی گشت یکی از ما بسوی رخت وجای بود وباش خود رحل بفتح را وسکون حای حمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه واین حال ست از رحل یا صفت اوست والشمس حیة وآفتاب زنده می بود یعنی روشن وتابان وسفید ونقی وقوی الاثر از روی حرارت ولون وانارت شافعیه گویند که این در وقت رسیدن سایه بمثلین نمی باشد وراست میگویند ونزد حنفیه درین بحث ست وبیجاست واز امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار وشک نیست که ارجح درین باب مذهب مختار اهل حدیث وائمه ثلثه وزفر وصاحبین ست کما مر مرارًا وکان یستحب ان یؤخر من العشاء ودوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

یکشبی درحالیکه انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی پس حکم کرد مؤذن را پس اقامت گفت
و بگذارد نماز را انتهی و در حدیث جابر بن سمره ست نزد مسلم وکان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید ست حتی مضی نحو شطر من اللیل رواه ابوداود
والنسائی وکان یکره النوم قبلها و بود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود نائم دران و برود وقت نماز
والحدیث بعدها و سخن کردن را با مردم بعد از وی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل و در هر دو رخصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و دفع کسل
وحصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمر بود با ابوبکر در امر مسلمانان وکان
ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که برمیگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت ازان در هنگام شناختن مرد همنشین
خود را مقصود آنست که شروع میکرد در غلس و تمام میکرد در اسفار زیرا که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصابیح نبود پس در وقت در آمدن بمسجد شناخته نمی شد
همنشین و این دلیل ست بر تکبیر و ینفتل بفا و فوقیه مکسوره بمعنی یلتفت و ینصرف ست وکان یقرأ بالستین الی المائة و بود که میخواند در نماز
بامداد شصت آیت و زیاده بران تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند و در صورت طول مائة متفق علیه و درین حدیث ذکر وقت
صلوة عصر و عشا و فجر ست بدون تحدید اوقات مدلول علیها و در انچه از احادیث گذشت اصرح و اشمل ست ازان وعنهما من و نزد بخاری و مسلم ست از
حدیث جابر باین لفظ والعشاء احیانا و میگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت و احیانا و در بعض اوقات بدیر چنانکه
تفصیل کرد آنرا قول وی اذا راهم اجتمعوا عجل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتابی میکرد و میگذارد در اول وقت
براه مهربانی بر ایشان واذا راهم ابطؤا اخر و چون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد در نماز گذاردن و درینجا مراعات ایشان ست
یا آنچه ارفق ست بحال ایشان و دلالت ست بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب ست و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی التزام
اول وقت نمیکردند هم ازین جهت ست نه از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل ست و لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح کان
یصلیها بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی شب و ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خوگر بودند و از خواب شب ملول
می شدند و در عشا بجهت بعض حوائج نهار گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه ست نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس برمی گشتند
زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنها بچادرها و گلیمها شناخته نمی شدند از جهت غلس انتهی و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط
ببیاض صبح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی السبل و لمسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی الاشعری صحابی
جلیل القدر ست و اشعر نسبت بیکی از اجداد اوست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بملازمت آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی مشرف شد مناقب او
بسیار ست و ترجمه وی گذشت فاقام الفجر حین انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شق شد صبح والناس لا یکاد
یعرف بعضهم بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان مر بعض را و این ناظر ست در آنکه در غلس گذارد و تعجیل کرد دران
در مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعداد نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود
الصبح والنجوم بادیة مشتبکة و ابوهریره گفت صلی الصبح بغلس و حضرت عایشه گفت فینصرف النساء متلفقات بمروطهن ما یعرفن من الغلس و این همه
منطبق ست بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا الظهر اذا کان الفیء ذراعا آمده و در روایت دیگر صلی الظهر اذا زاغت الشمس و این
هر دو منطبق ست بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما بجز بودن فیء یک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابوهریره گفت صل الظهر اذا کان ظلک مثلک
و این نیز نزدیک ست باول زیرا که فیء زوال و فیء آدمی چون هر دو بمثل آدمی رسد در صیف حد ابراد خواهد بود بنسبت اهل مدینه و در شتا میانه نصف اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر والشمس بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل غروب الشمس و حضرت عائشه گفت كان يصلي
العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر و انس گفت كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب الى قباء فياتيهم والشمس مرتفعة و ابوهريره گفت والعصر اذا كان ظلك مثليك
و این همه قریب اند بایکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایه آدمی غیر فیء زوال از یک مثل زیاده شود تا برسد بمثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گذرد
مضایقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت والمغرب اذا غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق
الى ثلث الليل و در روایت دیگر گفت واخر العشاء ما لم تنم و این نیز موافق ست باول زیراکه وقت نوم غالبا پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود
والعشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت ما بينك و بين ثلث الليل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سوم حصه شب انتهى و این
تطبیق ست در آثار صحابه رضي الله عنهم **وعن** رافع بن خديج الحارثي کنیت او ابو عبد الله ست و یقال ابو خديج الخزرجي الاوسي از اهل
مدینه است حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه و تابعین از وی راوی ست روز احد او را
تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشهد لك يوم القيامة و تا زمان عبد الملك بن مروان زنده بود و بعده جراحت وی بشکست و بمرد در سنه ثلث و اربع
سبعین و له ست و ثمانون سنة و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه بمرد رضي الله عنه قال گفت رافع كنا نصلي المغرب مع النبي
بودیم ما که میگذاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله پس برمی گشت یکی
از ما از نماز و حال آنکه وی هر آیینه می دید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیرها که در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست
و آن مستحب ست و نبل بفتح نون و سکون موحده بمعنی سهام عربیه و نیست او را واحد از لفظ وی و گفته اند که واحد وی نبله است کتمر و تمرة متفق عليه
در سبل گفته حدیث دلیل ست بر مبادرت بصلوة مغرب بحیثیتی که برگردد از آن و ضوء باقی باشد و قد كثر الحث على المسارعة بها انتهى **وعن** عائشة
رضي الله عنها قالت اعتم النبي در تاریکی شب گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم ذات ليلة بالعشاء یک شب نماز عشا را
حتى ذهب عامة الليل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعتم بفتح همزه و سکون عین مهمله یعنی داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتین ثلث لیل اول را گویند
بعد غیبوبت شفق كما في القاموس ثم خرج فصلى و قال پس بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها این ست وقت نماز عشا یعنی
وقت مختار و افضل او و لولا ان اشق على امتي اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشا را هر آیینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند
گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیره را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابوداود و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ
ترمذی الى ثلث الليل او نصفه ست و لفظ احمد و ابن حبان الى ثلث الليل ست و شک نکرده ایشان رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر آنکه وقت
عشا ممتد ست و آخر او افضل اوست و آنحضرت صلى الله عليه وسلم رعایت میکرد اخف را بر امت و اگرچه ترک کرد افضل وقت را و این خلاف مغرب ست
که افضل او اول اوست و همچنین غیر وی مگر ظهر در ایام شدت حر چنانکه گفت **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال گفت ابوهریره
فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابردوا بهمزه مفتوحه مقطوعه و کسر را بالصلوة
پس سردی کنید بنماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ابرد وقتی که داخل شد در وقت برد همچو اظهر و انجد و اتهم وقتی که داخل شد
در وقت ظهر و رسید در نجد و تهامه و اول در زمان ست و این هر دو در مکان و حدیث دلیل ست بر وجوب ابراد بظهر نزدیک شدت حر زیراکه اصل در امر وجوب ست
و گفته اند اینجا برای استحباب ست و باین رفته اند جمهور و ظاهر حدیث عام ست و منفرد و جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قولهاست و گفته اند که ابراد سنت ست
و تعجیل افضل ست بنا بر عموم ادله افضلیت اول وقت و جواب داده اند که آن ادله عام ست مخصوص شده باحادیث ابراد و معارض ست این حدیث بحدیث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء را در جباه واکف خود پس دور نکرد شکوهٔ ما را واین حدیث صحیح ست رواه مسلم وجواب ازان بچند
وجه داده اند احسن آنها این ست که شکوهٔ ایشان از شدت رمضا در اکف وجباه بود واین نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود
صلوا الصلوة لوقتها رواه ابن المنذر واین دال ست بر آنکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد ودر مصفی گفته جمعی
تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار وجماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند واصح نزدیک فقیر عموم آنست وحدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابرادیکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی رو بانحطاط آرد وآن قریب بیک مثل می باشد
بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فی زوال پس مستحب تاخیر ظهر ست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی ودر حدیث ابن مسعود وارد
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابوداود والنسائی وشیخ ابن عربی
در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایهٔ زوال ست ودرین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گوییم حدیث ابن مسعود را حاکم هم
روایت کرده ومروی ست از طریق اسود ومصنف آنرا در تلخیص آورده ودر سندش عبیده بن حمید ست شیخ وی سعد بن طارق ودر وی خلاف ست
در میزان در ترجمهٔ عبیده گفته وقد ضعف عبد الحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی ودر سبل گفته وقد بینا
ما فیه فی الیواقیت وانه لا یتم الاستدلال به انتهی ووهم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس
وتبعه الحافظ السیوطی وبیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رسالهٔ خود یواقیت فی المواقیت وبیان کردیم دران که این حدیثی ست که قدح کرده اند
دران گفت عقیلی لا یتابع علی حدیثه فی القبول واحمد وابن معین توثیق کرده اند سعد را وعجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث ونه بر سندوی
وذکر نمود کلام ابن عربی را وحال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تانی بظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود
اکنون زائل شد زیرا که این معنی مدرک نمی شود بحس ومشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایهٔ وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود
باقدام وغایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال ونیست با اهل اقدام مگر همین ظن لا غیر ونیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود
انتهی ومراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار وجماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست وآن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجد ها می شتابند ومشقت میکنند وهر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کنند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه
گفته این مخالف ظاهر حدیث ست وترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد بابراد باوجود آنکه همه در یک منزل
جمع می بودند وگفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی تر ست باجماع ودر حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را
سایه بر زمین می افتاد وتلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره وجز آن که سایهٔ آنها زود تر نمایان گردد واز ابن مسعود
تا پنج قدم آمده ودر بعضی روایات آمده که در سایهٔ دیوارها بنماز میرفتند ودیوارها دران زمان هفت گز بود وبعضی تا میانهٔ وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال
بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید ست وبودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر تر ست
از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم تجربه میگردد وهرچه آفتاب نزدیکتر می آید در هدایه میگوید که سخت تر گرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است
بمثل ابراد در تاخیر ازان باشد وبالجمله احادیث صحیحه در مبالغه بابراد وارد شده است وآنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد
والله اعلم انتهی ملخصا ومصنف در تلخیص گفته معنی لم یشکنا لم یزل شکوانا ست وهمزه برای سلب ست کما عجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست وگفته اند معنی
او لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست ودال ست بر اول روایت ابن منذر وبیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الرمضاء فما اشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا میل کرد اثرم و طحاوی بسوی نسخ حدیث خباب گفت طحاوی و دال ست بران حدیث مغیره کنا نصلی
بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرد که بود ابراد بعد تعجیل و حمل کرده اند بعض حدیث ابراد را بر گردیدن ظل فیء و حدیث خباب بر سر نشدن سنگریزه زیرا که
آن سرد نمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد و نکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی
گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست و در آخر این حدیث ست که گله کرد آتش دوزخ بسوی رب خود و گفت خورد اجزای من یکدیگر را
پس دستوری داد او را بدو نفس برآوردن و دم زدن دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان پس سخت ترانچه می یابید شما از گرمی و سخت ترانچه می یابید شما
از سردی از ان نفس ست که تابستان و زمستان می زند متفق علیه و درین باب ست حدیث از ابو موسی و عایشه و مغیره و ابو سعید و عمرو بن عبسه
و صفوان والد قسم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن علقمه و عبد الرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح و تعدیل ایراد کرده

وعن رافع بن خديج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح و در
روشنی بگذارید نماز بامداد را و در روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر و حاصل هر دو عبارت یکی ست و ظاهر و متبادر از عبارت حدیث
آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف ست و این
حدیث حجت حنفیه است در تاخیر فجر تا اسفار و این حدیث در سنن ست و حدیث غلس در موطا و صحیحین ست پس معارض نشود او را و نیز در حدیث انس ست
نزد ابو داود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پس گذارد بار دیگر و اسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه مرد و عود
نکرد بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی ست در تغلیس و شک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بوجه خوب فیصل میکند و مشعرست
باینکه مراد با صبحوا و اسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست و صیغه اعظم برای تفضیل نیست و گفته اند که مراد بدان اطالت قرائت
در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز در وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان لیالی مقمره است زیرا که نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح و مبین
نمیگردد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد پس مستمر ماند بر تغلیس و طحاوی گفته ابتدا بتغلیس کنند و ختم باسفار و جمع کنند میان هر دو
بتطویل قرائت و گفته اند که این تاویل احسن و اولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو
باسفار کند و چندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بحدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه و غیره است رد کرده اند لفظ
وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تام نیست زیرا که اسفار آخر وقت
صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قرائت مسنون از چهل
تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع
آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر این چنین کرده اند انتهی گوییم و برین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار و تغلیس زیرا که قائلین غلس نیز قائل اند که قرائت
آنحضرت درین نماز از ستین آیت تا مائة بود و قائلین اسفار هم تحدید آن بقرائت مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعد ازین
شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم
مبادرت نزد ظن بطلوع و بی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که
اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز را و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن و تطویل کن قرائت را آن قدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان

و ضعیف اسفار کن که شب کوتاه ست و مردم خواب ناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض اگر همسایها تاخیر کنند پس اولی تاخیرست بی خلاف امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دانند گویند که در تقدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد لقوله تعالی وَسَارِعُوْا اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ و با گوییم که در اسفار تکثیر جماعت ست و بی شک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدای تعالی و معنی فقهی درین باب آن ست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح ست باجماع بی کراهت تقلیل جماعت امری مکروه ست و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه ست چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قرارت و فرمود أَفَتَّانٌ أَنْتَ و حال آنکه تطویل قرارت در نماز سنت ست فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب ست در غایت تاکد و این در اسفار میسر ست و در تغلیس متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفارست و آنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده ست و حدیث عائشه فتنصرف النساء متلفعات معارض ست باین حدیث و قول ارجح ست نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد ازان منسوخ گشت بامور گشتن ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات ست در برابر احادیث صحیحه وارده در غلس و حق ثبوت هر دو ست با رجحان غلس بر اسفار فانه اعظم لاجورکم پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر ست برای مزد و ثواب شما زیراکه ثواب نماز بقدر ثواب جماعت ست و جماعت در اسفار زیاده می باشد از تغلیس غالبا رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و این لفظ ابوداود ست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که دریابد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را شوکانی گفته این حکم برای معذورست یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت وی گویا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بمعذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات مقرر کرده و اوائل و اواخر را بعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه نماز منافق و نماز امرا که می میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل ست بر آنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت طلوع و غروب خاص ست بمعذور مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز ادا کند بعده شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت دریابد یا حائض پاک شد و توانست که دریابد یک رکعت را انتهی گوییم حدیث از مفهوم تقیید بمعذور خالی ست و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصورست بر عموم خود در مصنفی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابوحنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف ست و جمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم میشود آن نماز مانند آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حائض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریع نظرست زیراکه استطاعت شرط وجوب اوست و وجوب قضا متفرع بر وجوب اداست اینجا رکعات اخیره قضاست که شارع تیسیرا و تفضلا در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال ست پس تخصیص فجر و عصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه این دو نماز دو طرف روز واقع اند و مصلی بعضی نماز بگذارد و بعد ازان آفتاب برآید یا فرو رود و بیقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضوح و ظهور معلوم میشود دوم آنکه

در احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی **ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر** وکسی که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس تحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد باید که یک رکعت دیگر با وی ضم کند ونماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح واقوی اگرچه امام ابوحنیفه واصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر واین حدیث حجت ست بر ایشان وجواب داده اند که این حدیث معارض ست باحادیث دیگر که دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند ونزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابویوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد بطلوع ولیکن صبر کند تا برآید آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست ونقصان دران نه پس واجب میگردد بصفت کمال وچون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد ولیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل وفرائض در هر سه وقت جائز ست ومراد بفرائض فوائت ست وظاهر احادیث در عموم ست وشک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت زیراکه میان این حدیث وحدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها ودرین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن در آخر وقت بود واز بدایت تا نهایت فرق بسیار ست وتفرقه در نماز عصر وفجر بقیاس بعد از آنکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد ست ودر برابر نص صحیح مردود **متفق علیه** ودرین باب حدیثهاست که تایید میکند حدیث ابوهریره را ومراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع وسه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست بر آنکه مراد آن نیست که هر که یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت ودر بارهٔ فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ که من ادرک من الصبح رکعةً قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرک الصلوة ودر روایتی ست من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فلیصل الیها آخر ودر عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلّی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلّی مابقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر ومراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرارت فاتحه واستکمال رکوع وسجود وظاهر حدیث آنست که همه اداست واتیان بعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر مابعد وی که بعد خروج گذارده فضلاً من الله تعالی ومفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت **ولمسلم عن عائشة نحوه** ومر مسلم راست از حدیث عائشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ بلکه لفظ او دیگر ست چنانکه میگوید **وقال سجدة بدل ركعة** وگفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه این حکم بر ظاهر خود نیست ونمی شود که وی باین یک رکعت مدرک تمام صلوة ونه حاصل مے شود برائت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست ودر وی اضمار ست تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او واین حدیث دلیل صریح ست بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح وعصر پس تر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست واین حکم در نماز عصر مجمع علیه ست واما در صبح پس قائل ست بآن مالک وشافعی واحمد وکافهٔ علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه در آمد وقت نهی از نماز انتهی **ثم قال والسجدة انما هي الركعة** پستر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت محتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال واگر از کلام راوی ست پس وی اعرف بمروی خود خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده ورکوع ورکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خواندند انتهی واگر سجده را

درین حدیث برحال خود وارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت ورود سائر احادیث بلفظ
رکعت پس روایت سجده محمول باشد بران و باقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه و محتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز
دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است و این منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد ست بدلیل من ادرک سجدة و حق تعالی
تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت و اخبار آنحضرت ورا ادراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن
مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **وعن ابي سعيد الخدري**
رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس گفت شنیدم
آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب
یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست ست و این نفی بمعنی نهی ست و اصل در وی تحریم ست پس دلالت کرد بر تحریم نفل
درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات اسباب جائز ست همچو تحیت مسجد مثلا و نمازی که آنرا اسباب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نا هض نیست
و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری ست از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد
دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر ست که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که
عادت شریفت آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی
صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذارد بعد عصر و نهی میکرد ازان و بود که وصال میفرمود و نهی میکرد ازان
و گروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد
فجر ولیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت
نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص اقوال با فعال ست یا آنکه خواهد آمد که هر کرا نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند و چون
متعارض شوند قول و فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن ست که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام ست چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید
متفق عليه و از ابی ذر آمده که برامد بر در جه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت و هر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم
رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعي و احمد و رزين و ابن عدي
و روایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه و ابو نعیم در حلیه و دارقطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة
السید عمر رحمه الله تعالى و لفظ مسلم لا صلوة بعد صلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح ست از لفظ اول که محتمل نماز و زمان
هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر و ابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده و در روایتی لا صلوة بعد
طلوع الفجر الا ركعتي الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر ولیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر
پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا ما دامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید
و ابی هریره و عقبه بن عامر و ابن عمر و سمره بن جندب و سلمه بن الاکوع و زید بن ثابت و معاذ بن عفراء و کعب بن مره و ابی امامه و عمرو بن عبسه و یعلی
بن امیه و معاویة الصنابحي انتهی و گفت در تلخیص و درین باب ست از سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان
بن معطل و غیرهم **وله** و مر مسلم راست **عن عقبة** بن عامر از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم عین و سکون قاف کنیت او ابو عامر ست عامل

معاویه بود بر مصر و همانجا وفات یافت در سنه ثمان و خمسین و روی عنه نفر من الصحابة و خلق کثیر من التابعین و گفته اند که کشته شد روز نهروان با علی کرم الله وجهه

و غلطه ابن عبد البر ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن او ان نقبر فیهن موتانا سه ساعت ست که نهی میکرد ما را رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات و از گور کردن مرده های ما دران اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث نماز جنازه است حال آنکه نماز جنازه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی که مخالف حدیث ست و صواب این ست که معنی حدیث آنست که عمداً تاخیر دفن درین اوقات نکند که مکروه ست و همچنین عمداً تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکند که این صلوة منافقین ست چنانکه در حدیث آمده تمام مختصراً و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروه نباشد حین تطلع الشمس بازغة حتی ترتفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب تابان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمرو بن عبسه باین لفظ آمده قیس رمح او رمحین قیس بکسر قاف بمعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه اخرجه ابوداود و النسائی وحین یقوم قائم الظهیرة حتی تزول الشمس و دوم که بایستد قائم نیمروز تا آنکه میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب و در حدیث ابن عبسه آمده حتی یعدل الرمح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او وحین تتضیف الشمس للغروب و سوم که مائل شود آفتاب برای فرو رفتن و تضیف بفتح مثناة فوقیه و مثناة بعد او و فتح ضاد معجمه و تشدید تحتیه و فا بمعنی تمیل پس این سه ساعت ست که اگر آنرا با هر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص ست بکراهت در امر دفن موتی و نماز و هر دو وقت اول مختص اند بنهی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عبسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود در قرن شیطان و کافران برای وی نماز میگذارند و نزد قیام قائم ظهیره جهنم را می افروزند و درهای او میکشایند و نزد غروب هم فرو میرود در میان دو قرن شیطان و نماز می گذارند برای آن کفار و نهی از فرض و نفل هر دو ست و برای تحریم ست اما فرض نماز را احادیث من نام عن صلوته الخ ازین حکم خارج کرد زیراکه در وی این ست که فوقتها حین یذکرها یعنی در هر وقت که بیاد آید و بیدار شود از نوم بگذارد آنرا و همچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس و قبل طلوع وی حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب ست بروی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد بنوافل و گفته اند که تمام است ازان نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت در وادی از نماز فجر پس تر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکه تاخیر کرد آنرا تا آنکه خارج شد وقت مکروه و جواب داده اند که آنحضرت و اصحاب وی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را حر شمس چنانکه ثابت ست در حدیث پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر و فرمود که درین وادی شیطان حاضر شده پس برید ازانجا و نماز گذارد در غیر آن وادی و این تعلیل مشعر ست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن ست که حرام ست نوافل در اوقات خمسه و جائز ست قضای آنها بعد نماز فجر و عصر اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائته ظهر را اگر خاص نباشد بآنحضرت و اما نماز فجر پس بتقریر آنحضرت کسی را که گذارد نافله بعد نماز صبح و جائز ست گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمسه برای نائم و ناسی و موخر از وقت و نماز درین همه اوقات ادای ست مادامیکه خارج نشده است وقت جائز که این قضا ست در حق وی و دال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل دران قول و

والحکم الثانی و حکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال و حکم اول نهی ست از نماز نزد طلوع شمس و لیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده زیراکه حکم در هر سه وقت واحد ست که نهی باشد از نماز در آنها و این ثانی یکی از محلات حکم ست نه آنکه حکم ثانی ست و شارح حکم ثانی را تفسیر کرده بنهی از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقبه لیکن معنی این ست که آن حکم اول ست زیراکه ثانی قبر اموات ست و هو الثانی فی

حدیث عقبه و در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست
خلاف مگر در ساعت زوالی روز جمعه فتامل عند الشافعي نزد امام همام محمد بن ادریس هاشمی مطلبی مکنی بابی عبد الله ابن خلکان گفته علوم بسیار
از کتاب و سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علما و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن
جلالت شان اشعار هذلیین را که در غیر وی فراهم نشده بود بر وی قرارت کرده و امام احمد گفته نشناختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه همنشین او شدم
و شافعی اول کسی ست که تمهید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی را از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب
حدیث رقود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه ست و وفات روز
جمعه سلخ رجب سنه دو صد و چهار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی ذهب بنشاند و مروارید تر بر من نثار
کرد و از حدیث صحیح که در مسلم ست الناس تبع لقریش فی الخیر والشر و اورده البخاری بطریق اخری ترجیح مذهب وی بر سائر مذاهب مفهوم می شود
و از ینجا گوینده گفته است قطعه امامک فاتخذه شافعیا + لتنجو من مخالفة و طیش + کفی قول النبی لنا دلیلا + علی ان الائمة من قریش + و نعم ما قیل
نظم ان المذاهب خیرها و اصحها + ما قالها الحبر الامام الشافعی + فاخترت مذهبه و قلت بقوله + وجعلته یوم القیامة شافعی + و بالجمله مناقب و فضائل
وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داد که در مناقب وی سیزده تصنیف بر روی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف
مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور ست و در اتحاف النبلاء مسطور من حديث ابي هريرة رضي الله عنه بسند
ضعيف زیرا که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و هما ضعیفان ولیکن حدیث و کذا لابی داود الخ شاهد او ست
و حدیث ابو هریره را بیهقی در کتاب المعرفه از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضره عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا يوم الجمعة و زیاد کرد این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز
جمعه بخصوصه مکروه نیست و باین رفته اند بسیاری از اهل حدیث و آنرا از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی الهدی و کذا لابي داود
عن ابي قتادة نحوه و همچنین ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتادة مانند آن و آن این ست که روایت کرد
ابو الخلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه وسلم که وی مکروه گرفت نماز گذاردن در نیمروز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افروخته می شود
مگر یوم الجمعه ابو داود گفت این حدیث مرسل ست زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تضعیف
وی کرده اند ولیکن مؤید ست بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذاردند نیمروز روز جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تبکیر جمعه و ترغیب می نمود
در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثنا و احادیث نهی عام ست هر محل را که نماز گذارند در و مگر مکه که خاص ست از ان وعن جبير بن مطعم
بتصغیر و مطعم بضم میم و سکون طا و کسره عین مهمله کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه است اسلام آورد
قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع او تسع و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود
روی عنه جماعة قال گفت جبیر قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا
البيت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مراد بخانه تمام حرم ست علی الصحیح وصلى اية ساعة شاء
و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بیهقی گفت یحتمل که مراد بنماز درین حدیث طواف باشد خاصة و همین ست اشبه بآثار و یحتمل
که جمیع نماز باشد و ابن دقیق العید را درینجا بحث ست که تقویت کرده است دران اختصاص را بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اوا اقرب ست

ونووی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد کہ منع نکنید ہیچ یکی را کہ طواف کرد باین خانہ ونماز گذارد و دران ہر ساعت کہ خواست از شب وروز انتہی وبالجملہ درین حدیث دلالت ست برانکہ مکروہ نیست طواف بخانہ ونہ نماز دروی در ہر ساعت کہ بکند از ساعات لیل ونہار وحدیث سابق معارض اوست پس جمہور عمل کردہ اند بر احادیث نہی ترجیحا لجانب الکراہۃ وباین جہت کہ احادیث نہی ثابت ست در صحیحین وغیرہما وہی ارجح من غیرہا وشافعی وغیرہ عمل باین حدیث کردہ اند وگفتہ اند کہ در احادیث نہی تخصیص بفائتہ آمدہ ونافلہ کہ مقتضے جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث ومکروہ نیست نافلہ در مکہ فی ای ساعۃ من الساعات ونیست این حدیث خاص بدو رکعت طواف بلکہ شامل ہر نافلہ است بنا بر حدیث ابن حبان کہ در صحیح اوست ولفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیئ فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایۃ ساعۃ شاء من لیل او نہار در بحر و تاج شرح منہاج گفتہ وچون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراہت پس این مخصص ست بمسجد حرام یا جائز ست در بیوت حرم مکہ در وی دو وجہ است وصواب تعمیم جمیع حرم ست انتہی رواہ الشافعی وابن خزیمۃ وابن حبان والدارقطنی والحاکم من حدیث جبیر ایضا ورواہ الطبرانی عن ابن عباس وابو نعیم فی تاریخ اصفہان والخطیب فی التلخیص عن ابن عباس ولکنہ معلول الخمسۃ یعنی ابو داؤد واحمد وترمذی ونسائی وابن ماجۃ وصححہ الترمذی وابن حبان مصنف در تلخیص گفتہ ابن تیمیہ این حدیث را بسوی مسلم عزو کردہ است چنانکہ گفت رواہ الجماعۃ الا البخاری واین وہم ست از وی زیرا کہ مسلم آنرا روایت نکردہ در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم وتابع شدا ورا درین عزو محب طبری وگفت رواہ السبعۃ الا البخاری وابن الرفعہ وگفت رواہ مسلم ولفظہ لا تمنعوا احدا طاف بہذا البیت وصلی ایۃ ساعۃ شاء من لیل او نہار گویا وی چون دید کہ ابن تیمیہ آنرا نسبت بجماعت نمودہ دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعۃ مسلم را واکتفا نمود بروی از جماعۃ وسوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیہ وخطا کرد مکرر انتہی گویم مراد بابن تیمیہ دریجا صاحب منتقی الاخبار ست کہ جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیہ است شیخ الاسلام ابن تیمیہ کہ شیخ حافظ ابن القیم رح ست

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الشفق الحمرۃ فرمود شفق سرخی ست وتمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوۃ پس چون غائب شود شفق واجب گردد نماز وباین رفتہ اند اکثر ائمہ وعامۂ اہل لغت ونزد امام اعظم وطائفہ از علما سفیدی ست کہ بعد از سرخی پیدا گردد وبروایتی از ابو حنیفہ نیز سرخی ست در مصفی گفتہ شفق نزدیک مالک وشافعی وابو یوسف ومحمد مفسر ست بحمرت ونزدیک ابو حنیفہ مفسر ست بہ بیاضی کہ بعد از حمرت ظاہر میشود ومتاخرین اصحاب ابو حنیفہ بر قول صاحبین فتوی دادہ اند انتہی وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست ودر حضر بیاض بجہت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بانکہ در سفر گاہی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارہا وگمان بردہ می شود کہ غائب شد وچون غائب گردد بیاض یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کردہ است بیاض را از جہت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمہ گفتہ احتیاط در حق مغرب حمرت ست ودر حق عشا بیاض تا ہر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین ونزد شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت ست ورافعی کہ از ائمہ مذہب شافعی ست گوید کہ اگر مقدار چند لقمہ کہ بوی شدت جوع بر فع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد ودلیل این قول آنست کہ جبرئیل علیہ السلام آنرا ہر دو روز در یک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکہ وقتہائے دیگر نمازہاست اشارہ بآن کردی ودر قول قدیم موافق ائمہ دیگر ست ونووی گفتہ کہ احادیث صحیحہ مصرح ست بقول قدیم واختیار کردہ اند آنرا بسیاری از شافعیہ مثل خطابی وبیہقی وغزالی ومختار بعضے قول جدید ست انتہی در سبل گفتہ این قول جدید شافعی ست وقول قدیم وی آنست کہ مغرب را دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق وصححہ ائمۃ من اصحابہ کابن خزیمۃ وغیرہم ونووی در شرح مہذب ادلہ دالہ بر امتداد تا شفق آوردہ واحادیث

صحیحه معین همین قول اند جزما زیرا که شافعی نص کرده ست بران در قدیم انتهی گوییم راجح همان قول اول ست موافق حدیث باب و رجوع امام ابو حنیفه از قول
تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در مالابد منه گفته وجواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور متقدم ست در اول فرض صلوٰة ست بمکه اتفاقا و احادیث
آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر ست واقع در مدینه اقوالا و افعالا پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح ست از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که این حدیث قول ست و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض ست زیرا که حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دو ست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه باآنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت ست برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل ست بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت ست در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني وصحح
ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعا و گفت بیهقی مروی ست این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و لا یصح منها شیء در سبل گفته این بحث لغوی ست و مرجع دران بسوی اهل لغت ست و ابن عمر
از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محركة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء
او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهی گوییم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در روی که حدیث ابن عمر ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح ست
یکی فجر يحرم الطعام وتحل فيه الصلوٰة فجری ست که حرام ست در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال ست در وی نماز گذاردن
یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر تحرم فيه الصلوٰة اي صلوٰة الصبح ويحل فيه الطعام و دیگر فجری ست که حرام ست در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا ست در وی خوردن چیز یحتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهو الاصل و تفسیر برای
آن کرد تا توهم نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام ست رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوٰة صبح فجر ست لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری ست که او را
علامت ظاهر و اضح ست وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این ست
الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرحان فلا يحل الصلوٰة ولا يحرم الطعام واما الذي يذهب مستطيلا في الافق فانه يحل الصلوٰة ويحرم
الطعام انتهی و ازینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلا یعنی زیاده کرد حاکم
در صبحی که حرام ست در وی طعام که آن صبح میرود دراز في الافق در کنارهٔ آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار و في الاخرى زیاده کرد و دیگر که آن فجری ست که روا نیست در وی نماز و نه حرام ست در وی طعام
كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را بعده حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز نمیرود و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود
در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد ظهورا بینا و در وی
بیان وقت فجر ست و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و اخری
بود آنحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور ضوء منتشر باشد و آنحضرت آن را بیان
شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آن که لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی ست که دیدها آن را می دریابند

وحق تعالی فرمود حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر پس لفظ تنفس افاده کرد که نیست کافی مگر تبین واضح و آن
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تباشیر ضوء طالع می شود و بعده ذنب سرحان و آن فجر است بعده متضح میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر شعر وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه ٭ واول الغیث قطر ثم ینسکب ٭ انتهی وعن ابن مسعود رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوة فی اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز است در اول وقت
نماز خود و فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و مدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام است و این حدیث معارض حدیث دیگر است که در ان وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود پس مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس شامل خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابوهریره افضل الاعمال
ایمان بالله عز وجل ولیکن احادیث دیگر وارد است در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند بر ظاهر و جواب آن
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم والیه ارغب ونفعه فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد است
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل است و معارض تفضیل صلوة در اول وقت است
حدیث عشا زیرا که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آیینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب است از ان اصباح و اسفار بفجر
و احادیث ابراد در ظهر و جواب آنست که این تخصیص است مر عموم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی والحاکم وصححاه
ورواه الدارقطنی وابن خزیمه وابن حبان و گفت که بر شرط شیخین است و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرهما و لفظ ام فروه این است
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذی وابوداود و گفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده است او را ابن السکن کذا فی التخییر
و این ام فروه خواهر ابوبکر صدیق است و هر که گفت انصاریه است وهم کرد قال الحافظ عبدالعظیم المنذری رح واصله فی الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله فی وقتها و نووی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف است و گفته اند که متفرد است بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه لفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر است زیرا که وی شیخ صدوق است از رجال مسلم و حاکم و ترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را واخرجها ابن خزیمة فی صحیحه و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول است زیرا که کلمه علی مقتضی استعلا
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعیه معلوم است که نماز پیش از در آمدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبالکم الاکثر من وقتها است و این بگذاردن نماز در اول وقت وی است و بنا بر قوله تعالی انهم کانوا
یسارعون فی الخیرات و بنا بر آنکه دأب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود و نمیکرد مگر افضل و بحدیث علی که نزد
ابوداود است سه چیز است که تاخیر کرده نمی شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل است ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز است و دلالت میکند بر ان این حدیث وعن ابی محذورة بفتح میم و سکون حای مهمله و ضم ذال معجمه بعده واو و در نام
وی اختلاف است اصح آنست که نامش سمره بن معیر بکسر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبدالبر گفته متفق اند علمای طرق الانساب قریش
که نام او اوس است و بود وی موذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بمکه مقیم شد و مرد در سنه سبع و خمسین اذان میداد که برای

هر پنج نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رضای
خداست جز آنچه در وی تاخیر مستحب ست همچو عشا والاوسط رحمة الله واوسط وقت برای فریضه سبب رحمت ومهربانی خداست ومعلوم ست
که رتبهٔ رضوان ابلغ ست وآخره عفو الله وآخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذهٔ متصلی با برای ذمهٔ او وظاهر ست که نیست عفو
مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعيف جدًا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید ست واو کذاب ست ودر سندش ابراهیم
بن زکریا ست واو متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه در ذکر اول وقت وآخر وی دون الاوسط بدون
ذکر اوسط ولفظ وی این ست که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست ووقت اخیر عفو خداست واین حدیث شاهد حدیث
سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد ومشهود له هر دو ایمه را مقال ست چنانکه بیاید وهو این حدیث ضعيف ایضًا نیز ضعیف ست چه مدار وے
بر یعقوب بن ولید مدنی ست واحمد بن حنبل گفته کان من الکذابین الکبار وکذبه ابن معین وترکه النسائی وگفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث را
وروایت نکرد این حدیث را غیر وی وگفت بیهقی تکذیب کرده اند او را سائر حفاظ ونسبت نموده اند او را بسوی وضع ودرین باب ست از جریر وعلی
بن ابی طالب رضی الله عنه وابن عباس وانس وابی محذوره وابی هریره لیکن اهل حدیث را در ان تکلم ست وکلها ضعیفة ودر سبل گفته حدیث علی
از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه ست بیهقی گفته اسنادش در گمان من اصح چیزی ست که مروی ست
درین باب با آنکه معلول ست زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه ست موقوفا حاکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم واز یکی از اصحاب او ونیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفا گوییم چون این موقوف صحیح شود او را حکم رفع
باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند ودر وی احتمال ست ولیکن این احادیث اگرچه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را در اول وقت
وی دال ست بر افضلیت آن وغیر ذلک من الشواهد انتهی وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدتين نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت واین دلیل ست بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگرچه
لفظ حدیث نفی ست ولیکن این نفی بمعنی نهی ست واصل نهی تحریم ست ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر کراهت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
مصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر کراهت عجیب ست زیرا که خلاف در وی مشهور ست حکاه ابن المنذر وغیره وگفت حسن بصری لا باس بها ورای
مالک آنست که بکند آن را کسیکه فوت شد او را نماز شب والمناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل انتهی اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی
احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه مگر نسائی ورواه احمد والدارقطني والترمذي ودر وی قصه است وگفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدامة
بن موسی وگفت ابن حزم روایاتی که درین باب آمده همه ساقط او مکروه ومکذوب ست ورواه ابویعلی والطبرانی بطریق آخر ومراد بعد فجر بعد طلوع اوست
کما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا رکعتي الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول وی ومثله في الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه وعقلای قریش واهل دنیاست
رضي الله عنه واین هر دو تفسیر کرده اند مراد را به بعد فجر واین وقت ششم ست از اوقاتی که منهی ست در ان نماز واوقات خمس پیشتر گذشت ولیکن
معارضه کرده شده استثنای از نماز عصر که یکی از اوقات ستة است ودر سند دارقطنی افریقی ست ورواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده ودر سندش رواد بن الجراح ست ورواه البیهقی من حدیث سعید بن المسیب مرسلا وگفت مروی ست از ابوهریره موصولا ولا یصح ورواه
موصولا الطبرانی وابن عدی وسندش ضعیف ست ومرسل اصح ست وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

صلى الله عليه وسلم العصر ثم دخل بيتي فصلى ركعتين گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پستر درآمد بخانهٔ من وگذارد دو رکعت فسألته فقال شغلت عن ركعتين بعد الظهر فصليتهما الآن پس پرسیدم اورا فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر ست پس گذاردم آن هر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را که آمدند او را مردم از قبیلهٔ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پس مشغول کرد او را از دو رکعت بعد ظهر قلت افنقضيهما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن و حدیث دلیل ست بر اینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه بر آنکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و نهی میکرد از آن و وصل می نمود و نهی میفرمود از آن اخرجه ابو داود ولیکن بیهقی گفته چیزی که مختص ست آنحضرت بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر نه اصل قضا انتهی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمه رد میکند این قول را و دلالت میکند بر آنکه قضا نیز خاص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حاشیه تلخیص گفته اکثر اہل علم بر کراہت نماز بعد عصر اند بنا بر آنکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نهی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح ست انتهی پس دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد وفيه ما ذكر اخرجه احمد مصنف درینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها رواية ضعيفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین وی وجه ضعف را درینجا خوش نیامد ولابي داود عن عايشة رضي الله عنها بمعناه وکلام درو گذشت و در روی مسلم من حدیث عایشة واحمد من حدیث میمونة انه داوم علیهما بعد ذلك و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این ست که لم یعد لهما

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن ست قال الله تعالى وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت وی بمدینه بود در سال اول از ہجرت و وارد شده اند احادیث دال بر شرعیت وی بمکه نیز ولیکن صحیح اول ست و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی و بعضے گویند ابو بکر دید و غزالی گفت بینندگان اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که باجتهاد آنحضرت ثابت شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکه نماز بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده ملخصا اما شوکانی گفته آنکه میگویند در شب اسرا بود در هیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت نرسیده و صحیح آنست که شرعیت آن در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه از ہجرت و ثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا و اذان از شعائر اسلام ست و بآن دار الحرب دار الاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف ست ظاہر وجوب ست بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان انتهی و مولانا رفیع الدین بن شاه ولی الله محدث دہلوی نوشته که صیغهٔ اذان باین ترتیب از امور توقیفیه ست اولا بواسطهٔ تعلیم ملک در منام عبد الله بن زید انصاری قرار یافته و ثانیا بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته و ثالثا بتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بران ملازمت کرد و فرمود انها الرؤيا حق مرتبهٔ وحی یافته و رابعا باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و آنحضرت در دعای آخر اذان بدعوت تامه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی و در مصفی گفته اذان و اقامت باجماع مسلمین از شعائر اسلام ست پس اگر اہل شہری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند و در حدیث صحیح آمده كان اذا غزا قوما لم يكن يغير عليهم حتى يصبح فينظر فان سمع اذانا كف عنهم وان لم يكن يسمع اغار عليهم و اگر شخصے بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادهٔ نماز لازم می شود والله اعلم انتهی
وعن ابی محمد عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد را که بعد او ست
و مُرد در مدینه سنه اثنتین و ثلثین و هو ابن اربع و ستین و له ولابویه صحبة روی عنه ابنه محمد و سعید بن المسیب و ابن ابی لیلی و هو الذی اُری الاذان فی
النوم سنة احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عداده فی اهل المدینة قال گفت چون امر کرد رسول خدا بناقوس که ساخته شود و زده شود
برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا نائم رجل در خیال در آمد مرا حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میدارد
ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز
فقال پس گفت آن مرد آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آن بهتر ست از آن گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر
الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بتربیع التکبیر بتکریر تکبیر چهار بار و می آید انچه معاضد اوست و معارض اوست
بغیر ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یاتی قریبًا
والاقامة فُرادی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوٰة مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا
قال فلما اصبحت اتیت گفت پس چون صبح کردم آمدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را و خبر دادم بانچه در خواب دیدم فقال
پس فرمود آنحضرت انها لرؤیا حق بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست ان شاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این ست
که فرمود پس بایست با بلال و القا کن بوی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال بانچه دیدهٔ تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر ست در آواز
از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بوی و اذان گوید وی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانهٔ خود بود پس
بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آیینه دیدم من مانند آنچه نموده شد وی یعنی ابن زید پس
فرمود آنحضرت ولله الحمد یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو رویت رواه ابو داؤد والدارمی و ابن ماجة و گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست
لیکن قصهٔ ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست اخرجه احمد و ابو داؤد و صححه الترمذی و ابن خزیمة
و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرت در نظر در چیزی
که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک
نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن انچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب و همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ
وی و دلالت این حدیث بران ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره در بعض روایات هم تربیع آمده و هم
تثنیه پس بسیاری عمل کردند بتربیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز
اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر
افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور برانند که تکبیر در اول اقامت
متکرر ست دو بار می باید گفت و لیکن نظر بتکریر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ را یکبار
باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال
کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنیٰ مثنیٰ ست و الفاظ اقامت فُرادیٰ ست الا قد قامت الصلوٰة و جواب داده اند از ان اهل تربیع

که این روایت صحیح ست دلالت میکند بر انچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلا مریه واین زیادت از عدل ست وزیادت عدل مقبول
پس قایل تربیع تکبیر در اول اذان عامل ست بر هر دو حدیث وخواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر ومخفی نیست که لفظ کلمهٔ توحید
در آخر اذان واقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان وحکما گفته اند که حکمت در تکریر اذان وافراد اقامت آنست که اذان
برای اعلام غایبان ست پس در آن حاجت تکریر ست ولهذا در وی رفع صوت مشروع گشته واینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی ولهذا در وی خفض صوت مشروع شده وتکرار جملهٔ قد قامت الصلوة برای آن ست
که مقصود اقامت همین کلمه است پس بس وزاد احمد في آخره وزیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصّة قول
بلال في اذان الفجر در اذان نماز صبح وآن این ست که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نایم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود الصلوة خير من النوم نماز بهتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمه در تاذین
نماز صبح وعلی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق واصحاب شوق ویمکن که از باب العسل احلی من الخل باشد انتهی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست با وجود ثقت رجال وی وذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال واین در طبرانی ست از طریق زهری
از حفص بن عمر از بلال وآن نیز منقطع ست ورواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه وروایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصهٔ اهتمام ایشان را بچیزی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان وگفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته اسناده ضعیف جدًّا وترمذی واحمد وابن ماجه از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تثویب مگو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
وانقطاع ست وبود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود وگفته اند که تثویب دو بار ست کما فی سنن ابی داود ونیست الصلوة خير
من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره ونیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
بشرو وصل نمود بدان روایت بلال را ولا بن خزيمة عن انس رضي الله عنه قال گفت انس من السنة از سنت ست یعنی طریقهٔ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن في الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حي على الفلاح وآن فوز وتقی ست یعنی بیایید
بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خير من النوم ورواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من حدیث انس وصححه ابن السکن ودر روایت نسائی
الصلوة خير من النوم در اذان اول ست از صبح ودر وی تقیید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
وگفته که تشریع تثویب جزین نیست که برای اذان اول فجر ست زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نایم ست واما اذان ثانی پس برای اعلام دخول
وقت وخواندن بسوی نماز ست ولفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذوره این ست که گفت ابو محذوره
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حي على الصلوة حي على الفلاح الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتهی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی ومثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محذوره که وی تثویب میگفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز واخبار بدرامدن وقت وی
بلکه از الفاظ ست که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثویب مانند الفاظ تسبیح اخیر ست که مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول وچون این را شناختی آسان شد بر تو انچه خوگر آن شده اند فقها از جدال در تثویب که آیا از الفاظ اذان ست یا نه وآیا

بدعت ست یا نه پستر مراد از معنی وی این ست که بیداری برای نماز بهتر ست از خواب یعنی راحت و درین کلمه کلام ست اودعناه رساله لطیفه انتهی گویم
در روایت ابو محذوره ست نزد ابو داود که گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح که اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم ومروی ست
از مالک که رسید او را که آمد مؤذن عمر رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از ان که اذان گفته بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوة خیر من
النوم پس امر کرد او را عمر که بگردانند این کلمه را در اذان صبح رواه فی الموطا شیخ در ترجمه گفته مانا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متروک
شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب تازه شد انتهی و باین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر و اثر مذکور و در مصفی گفته مستحب ست در
بانگ صبح زیادت الصلوة خیر من النوم دو بار و مالک ابتدای این کلمه از حضرت عمر ذکر کرده و در حدیث ابو محذوره آمده که آنحضرت او را گفته پس احتمال دارد که مؤذن عمر
ترک کرده باشد این کلمه را در نفس و بعد از ان گفته باشد پس حضرت عمر امر کرد بادخال این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت ادا شود انتهی **وعن**
ابي محذورة صحابی ست نام او سمره و بعضی گویند اوس و بعضے سلمان و بعضی سلمه و قول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرت بود در مکه راوی
ترجیع در اذان رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد و آموخت او را اذان یعنی الفاظ
او بنفس نفیس خود و حدیث را قصه ست حاصل وی آنکه برآمد ابو محذوره بعد فتح بسوی حنین با ده کس از اهل مکه پس هر گاه که شنیدند اذان را اذان گفتند
بطریق استهزا با مؤذنان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیدم در اینها تاذین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس و بودم من آخر ایشان پس فرمود وقتیکه اذان گفتم بیا و نشانید مرا و بروی خود و مسح کرد ناصیه مرا و بارک الله علیک گفت برمن سه بار
پستر فرمود برو و اذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث فذكر فيه الترجيع پس ذکر کرد در وی ترجیع را یعنی
در شهادتین و لفظ وی نزد ابو داود این ست پستر بگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
پست کنی باین آواز خود را گفته اند مراد و سماع قریب ست و حکمت در وی آنست که اولا این هر دو را بتدبر و اخلاص گوید و حاصل نمی شود کمال آن مگر بخفض
صوت فرمود پستر بلند کنی آواز خود را بشهادت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله و همین ست
آن ترجیع که جمهور علما بمشروعیت وی باین حدیث صحیح رفته اند و این زیادت ست بر حدیث عبد الله بن زید و زیادت عدل مقبول ست و ابو حنیفه
و دیگران بعدم قبول آن رفته اند بحدیث عبد الله بن زید و در روایتی آمده که تعلیم کرد او را آنحضرت نوزده کلمه و اقامت هفده کلمه رواه احمد والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی و این روایت حجت امام ابو حنیفه ست زیرا که میگویند که این صریح ست در انکه اقامت دو دو بار ست که از نوزده چهار
کلمه ترجیع ست و دو اقامت زیاده باشد اخرجه مسلم روایت کرد این را مسلم و تمام وی در مشکوة باین لفظ ست که گفت ابی محذوره که القا کرد
برمن آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود بگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر یعنی چهار بار اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پستر باز میگردی بذکر شهادتین پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
انتهی و این چهار بار گفتن را ترجیع گویند و این سنت ست نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت ست و ظاهر مذهب او عدم ترجیع ست چنانکه مذهب
حنفیه است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند و بار دیگر بآواز بلند کما تقدم و متمسک ایشان همین حدیث ست و حنفیه تاویل میکنند
آنرا و میگویند که تکرار برای تعلیم ابو محذوره بود نه برای تشریع و وی اول بار پست گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و حدیث دیگر از ابو محذوره
آمده که در ان ترجیع نیست و در حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست و در اذان بلال نیز ترجیع نیامده و در اذان ام مکتوم نیز مذکور نشده

ولکن ذکر التکبیر فی اوله مرتین فقط لیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه در حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود موذن که میگفت قد قامت الصلوٰة قد قامت الصلوٰة دو بار یعنی مکرر رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی در شعبی گفته اهل حرمین و اهل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یکیک بار باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوٰة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیهٔ اقامت و آنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی افراد اقامت است والله اعلم و اما اذان پس بعض احادیث دلالت میکنند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کلها کاف شاف و لهذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتهی **ورواه** و روایت کرده اند حدیث ابی محذوره را **الخمسة** یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجة **فذکروه مربعًا** پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار به همه روایات حدیث عبدالله بن زید ابن عبدالبر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ است از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبدالله بن زید و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد ترجیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که در مسلم راست ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف و ابن تیمیه منافات است و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت ترجیع در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جمیعها من الروایة الآخرة انتهی و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجب است قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل است بترجیع شافعی و ابوحنیفه و احمد و جمهور علما و قائل است بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث است و باینکه دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول است و عمل اهل مکه بر ترجیع است و مکه مجمع مسلمانان است در مواسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم

وعن انس رضی الله عنه **قال أمر بلال** گفت امر کرده شد بلال و آمر آنحضرت بود زیرا که در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند **ان یشفع** بفتح اول **الاذان** باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق است و این مجمل را حدیث عبدالله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر است ورنه کلمهٔ تهلیل در آخر وی یکبار است بالاتفاق **ویوتر الاقامة** و یکبار گوید اقامت را و در مشکوة است که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رُوات این حدیث است که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم آنرا ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب **الا الاقامة** مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوٰة یعنی قول وی قد قامت الصلوٰة که این را دو بار گوید **متفق علیه** و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این است که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برامدن اقامت را یگان یگان ساخته اند **ولم یذکر مسلم الاستثناء** و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او را الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در وی استثنا مذکور نیست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوٰة را نیز یکبار میگویند انتهی در سبل گفته علما را درین مسئله سه قول است یکی تثنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده واورا طریقهاست که دران ضعف ست وبالجمله تعارض نیست درمیان وی در روایت ترجیع در تکبیر و روایت افراد
در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیراکه این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت
دوم مذهب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکه قد قامت الصلوٰة سوم مذهب جمهور ست افراد الفاظش جز قد قامت الصلوٰة که مکرر گفته شود
عملا بالاحادیث الثابتة بذلک و للنسائي عن انس رضی الله عنه وابن حبان والحاکم أمر النبيﷺ امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بلالاً بلال راکه این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغه معروف برای افادهٔ این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغه
مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیه اذان و افراد اقامت اصح روایات ست وبرانند اکثر علمای امصار وجاری ست بدان عمل در حرمین وحجاز
وشام ویمن و دیار مصر ونواحی عرب تا اقصای حجر از بلاد اسلام بعده بر شمرد کسانی راکه قائل اند بدان از ائمهٔ اعلام در حجة الله البالغه گفته اصح طرق
اذان طریقه بلال ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان دو دو بار واقامت یک یک بار می شد وقد قامت الصلوٰة قد قامت الصلوٰة
مکرر گفته میشد بعده طریقهٔ ابی محذوره ست که آنحضرت خود اورا تعلیم اذان فرمود ودرین طریقه اذان نوزده کلمه است واقامت هفده کلمه
ونزدیک من این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی وکافی ست انتهی وهمچنین در مصفی گفته کما سبق وشوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده
که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره ودر بعض آن اختلاف ست بزیادت ونقصان ومقرر شده است که عمل بر زیادت منافی مزید فیه
نیست پس هرچه بروجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان و ترجیع شهادتین بان اگر ادلهٔ اصل قوی تر باشند زیادت دران
وقت مطروح گردد زیراکه آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب و در ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست
بضم زیادت باصل واین مقدم ست بر ترجیح وواقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول وادلهٔ افراد اقامت
اقوی هستند از ادلهٔ تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلهٔ تشفیع متعین باشد انتهی کلام
الشوکانی وچه خوش ست آنچه مقبلی در منار گفته بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دو بار ست یا چهار بار و در وی ترجیع
شهادتین ست یا نه و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده ولفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست ونظیر وی
در شریعت کمتر زیراکه الفاظ اذان واقامت قلیل ومحصور ومعین اند که در هر روز وشب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند وهر سامع وی
مامور ست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید وصحابه خیر القرون بودند در غرهٔ اسلام وشدید المحافظة بر فضائل ومع هذا خوض آنها وتابعین واختلاف
ایشان دران مذکور ومأثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست وهر یکی از فریقین تدلی بچیزی صالح فی الجمله کرده اگرچه
متفاوت بوده باشد ونیست تنافی درمیان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن هر یکی وگفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد وصورت
صلوٰة خوف انتهی وعن ابي جحيفة بضم جیم وفتح حای مهمله نام وی وهب بن عبد الله ست وقیل ابن مسلم السوری العامری نزول کرد
بکوفه وبود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت ونرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والی گردانید اورا علی رضی الله
عنه بر بیت المال وحاضر شد با وی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنه اربع وسبعین روی عنه ابن عون وجماعة من التابعين قال رأيت
بلالا يؤذن واتتبع فاه گفت ابو جحیفه دیدم بلال راکه اذان میگوید وتتبع میکنم من دهن اورا یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور پیروی
کردن او ههنا راست وههنا چپ واصبعاه وهر دو انگشت او یعنی سبابتین قاله النووی وقیل ابهاماه ووارد نشد تعیین
اصبعین در حدیث في أذنيه در هر دو گوش وی بوده اند زیراکه انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت وکسی که کر ست یا دور ست

از اذان می بدین انگشت در گوش استدلال میکنند بر تأذین و بجای انمله اصبع اطلاق کردن مجاز ست رواه احمد والترمذي وصححه
ولابن ماجة من حديث ابي جحيفة ايضًا وجعل اصبعيه في اذنيه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود
و هم مروی ست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این
بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را بابانگ و شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند
والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکند ولابي داؤد من حديثه ايضا لوى عنقه لما بلغ حي
بلال گردن خود را چون رسید باین قول حي على الصلوة يمينا وشمالا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا وههنا
ولم يستدر و بر نگردید و دور نکرد بتمام بدن خود و درینجا دلالت ست بر آداب مؤذن که آن التفات ست بسوی یمین و شمال و محل آن
حی علی الصلوة ست چنانکه ابوداؤد ذکر کرده و صریح تر ازان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا يمينا وشمالا يقول
حی علی الصلوة حی علی الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حیعلتین ست و ابن خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله
حی علی الصلوة حی علی الفلاح بفمه لا ببدنه كله و گفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه بیشتر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل يقول في اذانه
هكذا وحرف راسه يمينا وشمالا و اما روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن
انگشت در گوش ضعیف ست و قدم مر و مروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اهل هر دو جهت و علما گفته اند
که فائدهٔ التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدن آواز و دیگر آنکه علامت مؤذن ست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن ست و این در
اذان ست و اما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعي واصله في الصحيحين واصل این حدیث در بخاری و مسلم ست و لفظ مسلم
گذشت **وعن** ابي محذورة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان
بدرستیکه آنحضرت خوش آمد او را آواز وی پس بیاموخت او را اذان گفتن و درین دلالت ست بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را
دلبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصهٔ ابومحذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزيمة وصححه
ورواه الدارمي وابوالشيخ وغير واحد من حديثه في قصة و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تأذین انسانی
حسن الصوت وصححه ابن السكن **وعن** جابر بن سمرة العامری کنیت او ابو عبدالله ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص بود نزول
کرد بکوفه و مرد آنجا در سنه ۷۴ روی عنه جابر و غیره رضي الله عنه قال صليت مع النبي گفت جابر گذاردم با رسول خدا صلى الله
عليه وسلم العيدين غير مرة نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتین و دو بار بلکه بارها بغير اذان ولا اقامة بی اذان و بی اقامت
و این حدیث دلیل ست بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت و هو کالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن
عبدالعزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح ست بلکه کردن آن بدعت ست ماثور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی
درین باب ست از جابر بن عبدالله و ابن عباس و حدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست و برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهى رواه مسلم و هم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله
که نیست اذان مر نماز را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و گفت امام مالک در مؤطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا
و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگذارد

نماز را بی اذان واقامت ونحوه ومانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری ومسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه ولفظ وی نزد بخاری از وی واز جابر بن عبد الله این ست که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم الاضحی وغیره وجز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق وبعضی گفته اند که در عید عوض اقامت الصلوة جامعة گویند در سبیل گفته وارد نشد سنت بدان در عیدین ودر هدی نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسید شروع در نماز عید میکرد بغیر اذان واقامت ونبود قول الصلوة جامعة وسنت آنست که هیچ یکی ازینها نکند وازینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب ست در دعا گفتن الصلوة جامعة جز در نماز عید وآنچه دران اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح ست زیرا که نیست دلیل بر استحباب واگر مستحب بودی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت ست نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب وی در عصر وی صلی الله علیه وسلم یافته شد ومعهذا آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدعت ست پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس وغیره انتهی **وعن** ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح واین هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبد البر گفته وهو الاصح ثم اذن بلال پس اذان داد بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در سنن ابو داود ست ثم امر بلالا ان ینادی بالصلوة فنودی بها فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز ودرینجا دلالت ست بر شرعیت تاذین برای نماز فائته بنوم وملحق ست بدان منسیه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را دریک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاة اونسیها الحدیث ونزد مسلم ست از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت وذکر نکرد اذان را وچون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت وذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی واین معارض روایت ابی قتادة نیست زیرا که آن مثبت ست ودر خبر ابی هریره وابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیا ونه اثباتا پس درینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر معارض ذکر نیست ودر مصفی گفته بالجمله اقامت مؤکد تر ست واذان نیز در حق فائته بدعت نیست والله اعلم رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست ومذهب شافعیه این ست در یک قول وقولی دیگر از وی آنست که نه اذان ست ونه اقامت ودر هدایه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم وابی داؤد وجز ایشان وار موطا آورده وگفته وآنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی وآنانکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام ست بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائت هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام ست واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت گوید انتهی وبالجمله ابو حنیفه رح قائل ست بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت ست وهمین ست قول قدیم شافعی رح وله ومسلم را

عن از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی المزدلفة بدرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلی المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب وعشا را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت یعنی چنانکه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد ابو حنیفه وبروایتی از امام احمد وبسیاری از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ونزد بخاری ست از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان واقامت وعشا را ...نا

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست و له ومسلم راست عن از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه جمع النبی صلی الله علیه وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت درمیان نماز مغرب و عشا در مزدلفه بیک اقامت وظاهر وی آنست که اذان در هر دو نبود و این موافق مذهب حنفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح ست وزاد ابو داود لکل صلوة وزیاده کرد ابو داود از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبل گفته پس روایت مسلم مقید باشد باین روایت ابو داود انتهی وفی روایة له ای لابی داود عن ابن عمر ولم ینادِ فی واحدة منهما و ندا کرده نشد در هیچ یکی از آن هر دو یعنی مغرب و عشا و این صریح ست در نفی اذان در سبل گفته روایات متعارض ست در ینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کرده و ابن عمر دو اقامت بانفی اذان و ابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم و شارح گفته خبر جابر مقدم ست زیراکه مثبت اذان ست بر خبر ابن عمر که نافی اذان ست ولیکن ما میگوئیم که خبر ابن مسعود مقدم ست زیراکه اکثر ست اثباتا انتهی عن ابن عمر و عایشة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا یؤذن بلیل بدرستیکه بلال اذان میدهد بشب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مستعد و متهیا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد بشب قبیل صبح ست زیراکه در وی ست که نبود میان آن هر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکه بالا رود و فرود آید و لفظ طحاوی این ست مگر آنکه صعود کند این را و نزول کند برین و ازینجا معلوم شد که برای نماز بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین ست و وجه شرعیت این اذان خود آنحضرت بیان کرد لیوقظ نائمکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی ست که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان ست در سبل السلام گفته این اذان همچو تسبیح آخر ست که درین اعصار میکنند غایتش آنکه بالفاظ اذان ست و این مثل اذانی ست که عثمان روز جمعه احداث کرده و در موضع زوراء برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و ندا بدان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعده مردم تسبیح بآیت و صلوة بر آنحضرت مقرر کردند و در مسئله خلاف ست و استدلال ست برای مانع و مجیز و التفات نمیکند بسوی وی هر که همت او حمل کردن ست بر ماثور ثابت انتهی فکلوا واشربوا پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان ای روزه داران حتی ینادی ابن ام مکتوم تا آنکه اذان دهد پسر ام مکتوم که صحابی مشهور ست و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب ست تا اذان او و ازینجا معلوم شد که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگر برای نماز گذاردن و ازینجا شافعیه گفته اند که یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و دو اذان برای صبح سنت ست یکی پیش از فجر در نصف آخر از شب و دیگر بعد از فجر در اول وقت و اما دو اذان سوا پس قومی آنرا منع کرده و گفته که اول محدث آن بنی امیه اند و گفته مکروه نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گوئیم درین ماخذ نظر ست زیراکه اذان بلال برای نماز غرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود هو ابن ام مکتوم و چون وی اعمی بود پس ثابت شد که تقلید مؤذن اعمی و بصیر هر دو جائز ست و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز ست چه اصل بقای لیل ست و نیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگرچه بچشم نه بیند وکان و بود ابن ام مکتوم رجلا اعمی مردی نابینا و درینجا دلالت ست بر جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بآن و نام وی عمرو بود لا ینادی حتی

یقال له اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعض شروح گفته اند این تاویل برای آنست که اکل و شرب تا ندای وی جائز داشتند و چون وی ندا بعد از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونه جائز باشد انتهی گوئیم و نزد جماعتی

جائز ست اكل و شرب بعد دخول فجر باين حديث متفق عليه وفي اٰخره ادراج و در آخر اين حديث ادراج ست يعني كلام راوى ست نه كلام آنحضرت و هو قوله وكان رجل اعمى الخ قاله ابو بكر الخطيب في كتابه الفصل للوصل المدرج في النقل و لفظ بخاري اين ست قال وكان رجلا اعمى بزيادة لفظ قال و گفته اند كه اين كلام از قول ابن شهاب زهري ست و بعضے از قول سالم داشته اند **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان بلالا اذن قبل الفجر بدرستيكه بلال اذان داد پيش از فجر و اين تاذين وي پيش از آن بود كه ابن ام مكتوم مامور باذان گردد چنانكه بر گردانيدن آنحضرت او را بر آن دال ست فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يرجع پس حكم كرد او را رسول خدا اينكه بر گردد و ينادي و ندا كند كه الا ان العبد نام آگاه باشيد كه بنده بخفت در معالم گفته تاويل اين حديث بر دو وجه ست يكي آنكه بلال عدول كرد از وقت چنانكه ميگويند فلاني از حاجت خود بخفت يعني غفلت ورزيد و بحاجت خود قيام نكرد دوم آنكه عود كرد بخواب بنا بر آنكه چيزي از شب باقي بود تا مردم آگاه شوند واز نوم و سكون خود منزعج نگردند و اشبه آنست كه اين پيش از زمان هجرت باشد زيرا كه ثابت از بلال آنست كه وي در آخر ايام حيات آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذان بشب ميگفت و رفته اند بجواز آن مالك و اسحق و اوزاعي و شافعي و احمد و ابو يوسف اول قائل بقول ابو حنيفه بود و مي گفت كه نيست جائز قبل دخول فجر بعد رجوع كرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لا باس به ست بنا بر اتباع اين حديث و رفته اند بعض اصحاب حديث بجواز آن وقت بودن دو مؤذن براي مسجد چنانكه آنحضرت را بود و چون همين يك مؤذن باشد جائز نيست مگر بعد دخول وقت پس بنا برين محتمل ست كه نبود مسجد آنحضرت را وقت نهي مگر يك مؤذن كه بلال باشد بعده او را مجاز ساخت چون ابن ام مكتوم مؤذن مقرر شد انتهى رواه ابو داؤد والترمذي و ضعفه زيرا كه گفت عقب اخراج وي هذا حديث لم يروه عن ايوب الا حماد بن سلمة منذري گفت ترمذي گويد هذا حديث غير محفوظ يعني رفع او خطا است و صواب وقف او ست بر ابن عمر و واقع شد او را اين ماجرا با مؤذن خود و گفت بيهقي اذان براي صبح بشب ثابت ست نزديك اهل علم بحديث و حمل كرده اند آنرا حنفيه بر ندا براي غير نماز و احتجاج كرده اند براي منع بروايت ابو داؤد از ابن عمر گفت علي بن المديني اين حديث غير محفوظ است و خطا كرده است در وي حماد بن سلمة انتهى و متابع شده است او را سعيد بن زربي از ايوب و وي ضعيف ست و معروف از نافع از ابن عمر كه بود او را مؤذن كه گفته ميشد او را مسروح گفت ابو داؤد هو اصح و رواه الدارقطني من طريق ابي يوسف القاضي عن سعيد عن قتادة عن انس گفت دارقطني متفرد ست بدان ابو يوسف و مرسل كرد او را غير وي و مرسل اصح ست و روى ابو داؤد عن شداد بن عياض عن بلال و لفظ وي اين ست كه گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنكه نمايان شود ترا فجر كذا في التلخيص و در سبل گفته استدلال كرد بحديث ابن عمر كسي كه گفت مشروع نيست اذان قبل فجر اما مخفي نيست كه اين حديث مقاوم حديث متفق عليه شيخين نتواند شد و اگر ثابت شود كه اين حديث صحيح ست تاويل وي آن باشد كه اين قبل شرعيت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال ست كه عبد الله بن زيد بروي القاي الفاظ اذان بامر آنحضرت كرده بعده ابن ام مكتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول ميگفت بنا بر فائده كه آنحضرت ذكر كرده بعده چون فجر طلوع ميكرد ابن ام مكتوم اذان مي گفت **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن چون شنيديد شما اذان را پس بگوييد مانند آنچه ميگويد مؤذن بر هر حال كه باشيد از طهارت و جز آن اگر چه جنب يا حائض باشيد مگر وقت جماع و وقت تخلي بنا بر كراهت ذكر درين هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وي اقوال ست اقرب آنها اين كه دير كند در اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت ميكند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر كسي كه مؤذن را بر مناره ديده و آواز وي نشنيده يا كر بود و در وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابو حنيفه و اهل ظاهر واجب و نزد جمهور غير واجب و استدلال كرده اند باينكه شنيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم

مؤذن را پس فرمود علی الفطرة و چون شهادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجه مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرتؐ انچه مؤذن گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکه امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کرده اند این استدلال را باینکه نیست در کلام راوی چیزی که دلالت کند برانکه آنحضرتؐ مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائز ست که آنحضرتؐ گفته باشد ولیکن راوی آنرا ذکر نکرده اکتفاء بالعادة و نقل الزائد و در قولِ وی که بگوید مثل انچه مؤذن میگوید دلیل ست برانکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و در روایت کرد ام سلمه که میگفت آنحضرتؐ چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرجه النسائی و در حدیث عمر ست نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله گوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله پستر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله پستر گفت مؤذن حیّ علی الصلوٰة گفت یکی از شما لاحول ولا قوة الا بالله پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لاحول ولا قوة الا بالله پستر گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر گفت لا اله الا الله گفت یکی از شما لا اله الا الله از دلِ خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتهی پس اگر سامع جواب نداد مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصلی دراز نبوده ست و ظاهر قول وی اذا سمعتم النداء آنست که جواب هر مؤذن گوید بعد اذان اول و اجابتِ اول افضل ست و گفته اند مگر اذان قبلِ فجر و اذان قبلِ جمعه گوییم اذان قبل فجر را آنحضرتؐ اذان نامیده فی قوله ان بلالاً یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و اذان قبل حضور جمعه محدث ست بعد وفاتِ آنحضرتؐ و نیست مراد بمماثلت بلند کردنِ سامع آواز خود را مثل مؤذن زیرا که رفع وی صوتِ خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدنِ اجابت در خاطر زیرا که آن گفتن نیست

متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه الستة و رواه الترمذی و ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و للبخاری و مر بخاری راست عن از حدیث معاویة مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر و مسلم راست از حدیث عمر و لبزار عن ابی رافع فی فضل القول کما یقول المؤذن کلمة کلمة در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر هر کلمه را نیز زیرا که در آخر حدیث آمده اذا قال السامع ذلک من قلبه دخل الجنة و مصنف درینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه روایت بالمعنی کرده سوی الحیعلتین جز حیّ علی الصلوٰة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول و لا قوة الا بالله در جوابِ آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست حرکت و نه استطاعت مگر بمشیّت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمتِ وی و نیست قوت بر طاعت مگر بمعونت وی و حکی هذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست که چهار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعله و در اجابتِ حیعلتین همین کلمه آمده و انچه بعضی میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن بی اصل ست شوکانی گفته اختیار کرده اند بعض علما جمع عند الحیعلتین میانِ متابعتِ مؤذن و حوقله و این جمع حسن ست اگرچه متعین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیعله و حوقله روایت ست از حنابله انتهی گوییم در بعض احادیث صحیحه هم وارد شده که بگوید انچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیعلتین و ظاهرش اقتصار ست بر حیعله و لیکن در سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله انتهی در سبل گفته که این حدیث مقید ست مر اطلاق حدیث ابی سعید را که در وی این ست که بگوید مانند انچه مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعله و گفته اند که جمع کند در میان حیعله و حوقله عملا بالحدیثین و همین ست طریقه معروفه از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بالاتباع و اختلاف ست در انکه جواب ترجیع و تثویب هست یا نه گفته اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و این استحسان قائل اوست ورنه درین باب سنتی که بران اعتماد توان کرد موجود نیست

و ابوداود از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامها الله وادامها و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گوییم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اهلها مصنف در تلخیص گفته اما بر دو کلمه اقامت پس ابوداود آنرا از حدیث ابوامامه آورده وآن ضعیف ست وزیادتی که در وست لا اصل لها ست وهمچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوة خیر من النوم انتهی اما بجواب شهادتین انا انا آمده وگفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست

وعن ابی عبدالله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهورست عامل آنحضرت بود بر طائف وهمبران بود تا خلافت ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عمر اورا عزل کرد و والی گردانید بر عمّان و بحرین ودر سبل گفته بود از وافدین بر آنحضرت در وفد ثقیف واصغر ایشان در سن آنه سبع وعشرون سنة وچون وفات کرد آنحضرت قبیله ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن وعمر وی در سنه پنجاه ویک هجری در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت ودرینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده است در ادعیه که واجعلنا للمتقین اماما ونیست این از باب طلب ریاست مکروهه چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا واعانت واقتد باضعفهم واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن وتطویل قرارت ودیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند وتنگ آیند وجماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا وبگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت ودر لفظی این بگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیه گویند اخذ اجرت جائزست مع الکراهة ونزد حنفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث است ولیکن مخفی نیست که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد وگفته اند جائزست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر ملازمت مکان ولیکن دلیلی مساعد او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وحسنه الترمذی وصححه الحاکم

وعن مالک بن الحویرث اللیثی کنیت او ابوسلیمان ست آمد واقامت کرد نزد آنحضرت بست شب ونزول کرد در بصره ومات سنة اربع وتسعین فی عهد عبدالملک روی عنه ابنه عبدالله وابو قلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکه دیدید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پس تر باید که امامت کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث واین مختصرست از حدیث طویل نزد بخاری که با الفاظ ست ومصنف پاره از ان که بموضع مراد تعلق داشت ودلالت میکرد بر حث علی الاذان وایجاب او بر دان آورد وباقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجة

وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدرستیکه آنحضرت فرمود بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته ونرم وفروهشته گو وشتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست ودر سبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را وشتابی مکن واذا اقمت فاحدر وچون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ وسکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو حدر بمعنی اسراع ست واحدر بضم دال وکسر آن واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله وبگردان میان اذان خود واقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای اقرأ الحدیث او اتمم او نحوه وجائزست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف واین عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند ومثل اوست قول ایشان

الآية والبيت ومصنف این حدیث را استیفا نکرده وتمام وی این ست وتا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود وآنکه محتاج ست به بول وغائط چون درآید در آب خانه برای قضای حاجت خود وبرنخیزید برای نماز بجهر وتکبیر برآوردن تا به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در رقعه مذکورست که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذي وضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عبدالمنعم بن نعیم واسناد وی مجهول ست انتهی وحاکم نیز آنرا روایت کرده واورا شواهد ست از حدیث ابوهریره وحدیث سلمان اخرجه ابوالشیخ واز حدیث ابی بن کعب اخرجه عبدالله بن احمد وکلها واهیة ولیکن تقویت وی میکند معنی مشروع لذ زیراکه ندا برای غیر حاضرین ست تا نماز را حاضر شوند پس لابدست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوة وحضورها والا فائدهٔ ندا ضائع ست وبخاری برای آن ترجمه کرده وگفته باب کم بین الاذان والاقامة ولیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقت دخول واجتماع مصلین ودرحدیث دلیل ست بر شرعیت ترسل در اذان زیراکه غرض از آن اعلام بعید ست وآن در ترسل زیاده ترحاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود از آن صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند وله هم ترمذی راست عن از حدیث أبي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر باوضو وضعفه ایضاً واین حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیراکه از حدیث زهری از ابوهریره ست وآن منقطع ست وراوی از زهری ضعیف ست ورواه ایضاً من رواية يونس عن الزهري عنه مرفوعاً وهذا اصح وروایت کرده ست آنرا ابوالشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست بنماز پس اذان ندهد یکی از شما مگر آنکه وی طاهر ست واین دلیل ست بر اشتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر واز حدث اکبر پس اذان جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملاً بهذا الحديث كذا في الشرح گوییم چون حدیث دال باشد بر شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه نیست برای تفرقه میان هر دو حدث واستدلال بصحت اذان محدث بحدث اصغر بقیاس بر جواز قرارت قرآن قیاسی ست در برابر نص لا یعمل به عند هم فی الاصول ورفته اند احمد ودیگران بعدم صحت وی عملاً بهذا الحديث وآنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی وقف او را بر ابوهریره واما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی وگفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولا يخفى ما فيه وقومی گفته جائزست بلاوضو اگرچه بکروه باشد ودیگران گفتند بلاکراهت جائزست وله وترمذی راست عن زياد بن الحارث الصدائي بضم صاد وحمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت واذان گفت پیش وی معدود ست در بصریین قال گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گو در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته است ومن اذن فهو يقيم وهرکه اذان گوید پس همان کس اقامت گوید ودرینجا دلیل ست بر اینکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی وحنفیه وغیر هم گویند کافی ست اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بر آن وضعفه ایضاً وترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده وگفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبدالرحمن بن زياد بن انعم الافريقي وقد ضعفه القطان وغيره وگفت بخاری هو مقارب الحديث وضعفه ابوحاتم وابن حبان وگفت ترمذی وعمل برین ست نزد اکثر اهل علم که هرکه اذان گوید همان کس اقامت گوید ورواه ابوداود وابن ماجة ایضاً مطولاً ولابي داؤد في حديث عبد الله بن زيد بن عبدربه أنه قال وی گفت انا رايته من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان وانا كنت اريده قال فاقم انت ومن میخواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گو تو وفيه ضعف ودروی نیز ضعف ست در سبل گفته متعرض نشد شارح رح ببیان

وجه ضعف ونه بیان کرد آنرا ابوداؤد بلکه سکوت کرد ولیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرده بیهقی که در سند و متن وی اختلاف ست و ابوبکر حازمی گفت در اسنادش مقال ست و درین وقت استدلال باین ناتمام ست آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهی گوییم در سندش محمد بن عمر ست و وی ضعیف ست اختلاف کرده اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبدالله و قیل عبدالله بن محمد ابن عبدالبر گفته اسنادش حسن ست از حدیث افریقی و بقیهٔ کلام درین حدیث در تلخیص مذکور ست صاحب سبل مگر مراجعت بآن نکرده که چنین گفته والله اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن مالک ترست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چه وی امین ست بران والامام املك بالاقامة و امام مالک ترست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی **رواه** روایت کرد آنرا حافظ امام ابواحمد عبدالله بن عدي الجرجاني معروف بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنه سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد و از وی امتها سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة علی لحن فیه و حمزه سهمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله خلیلی گفت کان عدیم النظیر جلالة و حفظا حافظ عبدالله بن محمد گفت کان احفظ من عبدالباقي بن نافع وفات وی در جمادی الآخره سنه خمس و ستین و ثلث مائة بود رحمه الله تعالی **وضعفه** و گفت ضعیف ست زیراکه روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفرد ست بوی و گفت بیهقی لیس بمحفوظ ورواه ابو الشيخ و در وی نیز ضعف ست زیراکه از طریق ابی الجوزاء عن ابن عمر ست و در وی معارک بن عباد ست و او ضعیف ست ورواه البیهقی عن علی موقوفا کما قال **وللبيهقي نحوه عن علي** بن ابي طالب عليه السلام **من قوله** یعنی موقوف و در بخاری ست که چون اقامت گفته شود برای نماز پس برخیزید تا آنکه ببینید مرا و در وی دلالت ست برانکه اقامت گوید مقیم اگرچه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود ولیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام بنماز میکرد و این ایذان بعد اذان گویا استیذان در اقامت بود مصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمع میان هردو باین وجه ست که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون اورا می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکه مردم دیگر آنحضرت را ببینند بستر چون مردم می دیدند برای نماز بر میخاستند انتهی واما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در موطا گفته نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکه می بینم بر طاقت مردم چه در ایشان اند ثقیل و خفیف و مذهب اکثر آنست که اگر امام در مسجد باشد نه برخیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مروی ست از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر وغیره و از ابن المسیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبل گفته ولیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **وعن** انس بن مالک رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود دعا در میان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام ترست ازینکه متصل باذان گوید یا بفاصله و بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد بحدیث دیگر که در وی قید عند النداء است و آن حدیث سهل بن سعد ست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو چیز ست که رد کرده نمی شود یا فرمود کم ست که رد کرده شود یکی دعا نزد اذان دیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچسپند بعض ایشان با بعض و در یک دیگر بفتند و در روایتی نزد باس و زیر باران آمده رواه ابوداؤد والدارمي لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکرده و ظاهر آنست که زیر باران باشد و باران بروی

در صراح گفته خمار بکسر معجر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت است و واجب ست ستر آن در نماز و این در حره است و امة حکم مرد وارد در عورت ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی و در سبل گفته و گاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد بآن عبادت باشد من حیث یترتب علیها الثواب و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بران نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریزپا و نه نماز کسی که در جوف او خمر ست و قد بیّنّا فی رسالة الارسال و حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتهی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست و مراد از آن آن ست که بالغ شده است بآمدن حیض و همین ست صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج مخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد قاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة والحاکم من حدیث عائشه و اعلال کرد آنرا دارقطنی و گفت وقفه اشبه و اعلال کرد آنرا حاکم بارسال و رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جاریة بلغت المحیض حتی تختمر و صححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضی الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی نماز میگذارد و بر من جامه بود پس مشتمل شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان کان الثوب واسعا فالتحف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشاده پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از روات و در حدیث دلالت ست بر آنکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال و التحاف آنست که جانبی را از زیر بغل راست برآورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ برآورده بر کتف راست اندازد و این احتراز ست از اشتمال صما که جامه را از گلو گره زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد کشف عورت لازم آید و اگر نه بردارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد و این منقوض ست بقول احمد که صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بران و ترک کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف اوست و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود و لمسلم فخالف بین طرفیه و مسلم است باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پس بر بندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج ببستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت ببستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد وان کان ضیقا فاتزر به و اگر هست آن جامه تنگ و کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود و گفته اند که مراد آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه ولهما من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه لا یصلی احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از آن جامه چیزی یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاهدارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست ست نزد ائمه ثلثه و جمهور علما مع الکراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **وعن** ام سلمة رضی الله عنها انها سألت النبی صلی الله علیه وسلم

اتصلي المرأة في درع وخمار بغير ازار پرسيد ام سلمه آنحضرت را آيا نماز بگذارد زن در پيرهن و مقنعه بدون ازار يعني ازار بر تن وي نباشد قال اذا كان
الدرع سابغا يغطي ظهور قدميها فرمود بگذارد وقتي كه باشد پيرهن وي تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پاي او را كه آن داخل عورت ست در مصفى گفته
از آيه ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد كه ستر ما بطن ضروري ست نه ما ظهر و معني ما ظهر ما يظهر في العادة ست پس مراد از آن وجه و كفين باشد
زيرا كه ستر آن عادت نيست بخلاف غير آن و تقنيع خمار و درع سابغ ساتر غير وجه و كفين ست و همين ست مذهب علما كه زن آزاد را لازم ميشود پوشيدن تمام بدن
غير وجه و كفين و بعضي گفته اند كه اگر پشت پا هم مكشوف باشد جائز ست نماز در هدايه گفته ست هو الاصح و اگر چيزي سواي وجه و كفين مكشوف باشد اعاده لازم ست
نزديك شافعي و ابو حنيفه گفته ست كمتر از ربع عضو مكشوف باشد عفو ست و اعاده لازم نيست والله اعلم انتهى و جاي ديگر گفته كه حديث ام سلمه دلالت ميكند بر آنكه اقل
لباسي كه زن محرمه را مي بايد كه در آن نماز گذارد خمار و كرته سابغ ست و معني خمار و كرته آنست كه ساتر جميع بدن باشد از موي سر و ساعدين و عضدين و حقوين و بطن
و ظهر و عانه و سرين و فخذين و ساقين و كعبين و اوائل ظهور قدمين الا الكفين و وجه و اصابع رجلين و انچه بآن نزديك ست والله اعلم و حد ساتر لباسي ست كه مانع
ادراك لون بشره گردد زيرا كه در ستر هر جامه كه باشد از قطن و صوف و كتان و غير آن كفايت ميكند و در حديث فرمود لعن الله الكاسيات العاريات پس كسوتي
كه مانع ديدن بشره نمي شود مانند جامه رقيق مهلهل النسج يعني جامه كه در ميان خطوط او فصل باشد جائز نيست پس حد مذكور انتقال كرده شد در طين و جاي كه در
تردد ست زيرا كه آنرا لباس نمي توان گفت انتهى اخرجه ابو داؤد و الحاكم وصححه الائمة وقفه و تصحيح كرده اند ائمه حديث مثل عبد الحق و غيره وقف
او را و هم مالك و ابو داود و آنرا موقوفا روايت كرده كذا في التلخيص وليكن در سبل گفته كه آنرا حاكم مرفوع ست اگر چه موقوف باشد زيرا كه اقرب اين ست كه اجتهاد را
دران مسرح نيست و لفظ مالك و ابو داود اين ست روايت ست از محمد بن زيد بن قنفذ عن امه كه وي پرسيد ام سلمه را كه در چه چيز نماز گذارد زن از جامها
گفت نماز گذارد در خمار و درع يعني دامني و كرته سابغ وقتي كه بپوشد پشت قدمهاي خود را انتهى گويم در موطا ست كه حضرت عائشه نماز ميگذارد در كرته و دامني
و همچنين نماز ميگذارد ميمونه زوج آنحضرت در كرته و دامني و نبود بروي ازار و هم در موطا ست كه زني سوال كرد از عروه كه هر آئينه كمر بند دشوار مي شود بر من پس آيا
نماز گذارم در كرته و دامني گفت آري وقتي كه باشد كرته دراز يعني از كعب پا پايان تر والله اعلم خطابي گفته اختلاف كرده اند مردم در انچه واجب ست بر حره
از پوشيدن بدن خود وقتي كه نماز گذارد پس گفت اوزاعي و شافعي كه تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو كف خود و مروي ست از ابن عباس
و عطا و مالك و احمد و گفت ابو حنيفه و اصحاب او كه اگر منكشف شود چهارم موي سر يا شكم يا ران يا ثلث آن منتقض شود نماز وي و اگر منكشف كمتر ازين ست
نشود و ميان ايشان اختلاف ست در تحديد و بعضي از ايشان نصف گفته اند و نميدانم از ينها چيزي را كه بروي اعتماد توان كرد انتهى و قد تقدم الكلام
و اما عورت مرد پس گفت مصنف رح كه آن ما بين سره و ركبه است باين خبر كه عورت مومن ما بين سره تا ركبه اوست و تقييد بمومن نظر باغلب ست و سند اين حديث
حسن ست اگر چه در روي مردي مختلف فيه ست ليكن او را شواهد ديگر ست كه جبر اين نقصان مي كند و آن چهار حديث ست در معني او و گفته اند كه عورت
هر دو سوأت ست فقط بحديث مسلم كه بود آنحضرت مكشوف الفخذ پس آمد ابو بكر و عمر و نپوشيد آنرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم پستر آمد عثمان پس پوشيد
آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز كشف فخذ و بطريق تنزل مي توان گفت كه اين واقعه حال محتمل ست و روايت كرد ترمذي بسند طريق و هر يكي را حسن گفته
كه آنحضرت فرمود جرهد را كه بپوش فخذ خود و بدرستيكه فخذ عورت ست انتهى گويم در حديث بهز بن حكيم عن ابيه عن جده ست كه گفت وي گفتم اي رسول خدا
كدام يك عورت خود را ظاهر كنيم و كدام يك را پنهان فرمود نگاهدار خود را از زن خود و از ملك يمين خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر مي تواني كه
هيچ يكي آنرا نبيند پس چنان كن كه هيچ يكي نه بيند گفتم اگر يكي از ما تنها بود فرمود حق تعالى احق ست كه شرم كرده شود از وي اخرجه احمد و ابو داود و الترمذي
و ابن ماجه و علقه البخاري و حسنه الترمذي و صححه الحاكم و فرمود علي بن ابي طالب رضي الله عنه را مكشا ران خود و مبين ران هيچ زنده و مرده اخرجه ابو داود

وابن ماجه والحاكم والبزار و در سندش مقال ست و اعتضاد میکند او را حدیث محمد بن جحش که گذشت آنحضرت بر معمر و بود هر دو فخذ او برهنه فرمود ای معمر بپوش
دو ران خود که فخذین عورت اند اخرجه احمد والبخاري في صحيحه تعليقا واخرجه الصغاني في تاريخه والحاكم في المستدرك و روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس
مرفوعًا که فخذ عورت ست واخرج نحوه مالك في الموطا واحمد وابوداود والترمذي وحسنه ابن حبان وعلقه البخاري امام شوکانی گفته آنچه در بعض
احادیث آمده که کشود آنحضرت فخذ خود در روز خیبر یا در خانهٔ خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست و آمده در بارهٔ رکبه آنچه مفید ستر اوست انتهی و بالجمله
بر مصلی واجب ست پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بروجهی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب این ست يَا بَنِيْٓ اٰدَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ
عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مراد بزینت لباس ست و بمسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود و بسجود تعبیر میکنند نماز را و ازینجا معلوم
می شود که لباس شرط صحت نماز ست و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد در آن لباس نماز باید گذارد ازار ست و معنی ازار آنکه ساتر بدن
باشد از ناف تا زانو انتهی **وعن** ابي عبدالله عامر بن ربيعة بن مالك العنزي بفتح العين المهملة وسكون النون وقيل بفتحهما والزاي نسبة
الى عنز بن وائل و او را عدوی هم گویند اسلام آورد و دو هجرت کرد و حاضر جمله مشاهد شد و مرد در سنه اثنتين او ثلث او خمس وثلثين روى عنه نفر
قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة مظلمة فاشكلت علينا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فصلينا پس نماز گذاردیم بتحری و ظاهر آنست که نماز گذاردند بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس
اذا نحن صلينا الى غير القبلة پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
اينما تولوا فثم وجه الله در حجة الله البالغه گفته که استقبال کعبه شرط ست برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائدهٔ نماز بدون او
حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت برخواند این آیت را اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ در بارهٔ کسی که تحری کرد در شب تاریک و نماز گذارد بغیر
قبله و این اشارت ست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی و در مصفی گفته قبله جهتی را گویند که در نماز رو بآن جهت باید کرد و خدای عز و جل
معین گردانید قبله برای ما کعبه را چه معلوم ست که مشاهدهٔ آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد و دلیل
قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفا دلائل بقرائن ظنیه پی توان نمود و از قصهٔ اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
که بما خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم و بعد از ان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز
خواه بعد از ان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی ست در یک رکعت
استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند والله اعلم انتهی
و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی باجتهاد خود و بعده دانست که بالیقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین ست قول اکثر اهل علم
و قولی از شافعی انتهی گویم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجانب راست یا چپ و جهت واحد
بروی اعاده نیست و نزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس در سبل السلام گفته در حدیث دلیل ست بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی
غیر قبله بنابر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست که همراه نظر باشد در امارات یا نه و برابر ست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد او و دلالت
میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتیم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابوعبلة ست
و قد وثقه ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول باجزای مذهب شعبی و حنفیه و کوفیین ست در ما عدای کسی که نماز گذارد بغیر تحری

ومتیقن شد خطا چه در بحر حکایت کرده اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و مذهب دیگران عدم وجوب اعاده است
بر وی چون بتحری گزارد و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بر وی واجب ست زیرا که خطاب متوجه ست
با بقای وقت و اگر تیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید تحری کند تا تواند و اگر نکند غیر معذور ست الا وقت تیقن اصابت و شافعی گفته واجب ست بر وی
اعاده در وقت و بعد آن زیرا که واجب ست استقبال قطعا و حدیث سریه در وی ضعف ست گویم اظهر عمل ست بخبر سریه زیرا که مقوی حدیث معاذ
بن جبل ست بلکه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف کثرة دعواهم له ولا یصح انتهی اخرجه الترمذي وضعفه زیرا که در سندش اشعث بن سعید
بن السمان ست و وی ضعیف الحدیث ست و استدلال کرده ست جهمی بکریمهٔ اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ بر آنکه خدای تعالی بذاته در هر مکان ست هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی ست که نیست بر وی اثارت از علم زیرا که این کریمه نزد اکثر اهل علم منسوخ ست بآیهٔ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
یا در بارهٔ جواز نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افادة الشیوخ ذکر کرده ایم و در بیان صفت وی تعالی و بودن وی در هر مکان وی مکذب است آیات
واحادیث استوا و فوقیت که در ان دلالت ست بر علو و فوق وی تعالی از عرش و باین بودن وی از خلق و همین ست مذهب جمیع صحابه و تابعین و من بعدهم و مختار مجتهدین و برین
اجماع جمیع اهل سنت و جماعت و علمای معتمدین فقه و حدیث و هر که خلاف آن میگوید معتزلی قدری جهمی ست چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و جز ایشان ظاهر ست و درین باب
کتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقاتلات و معرکهای جلیل بر روی کار رسیده چنانکه بر عالم متبحر مطلع پوشیده نیست
و محصل همه اینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش ست کما وصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جاست هیچ ذره از ذرات عالم که عبارت از ماسوی الله ست از وی
پوشیده نیست و از احاطهٔ وی بیرون نه و در اثبات اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى و اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ کافی ست و در نفی لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَلَا يُحِيْطُوْنَ
بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ و لمعی و بالله التوفیق **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول ست بر قبلهٔ مدینهٔ مطهره که واقع ست جانب جنوب زیرا که وی شمال مکه معظمه ست یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در سوی گفته قبله آن جهت ست که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰىهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ استقبال کعبه شرط شد شوکانی فرموده مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکه معظمه حاضر ست یا در حکم حاضر ست چه گاهی ممکن می شود بحصول یقین پس عدول نکند بظن و این قطعی ست از قطعیات
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و هوای کعبه را گویند نه دیوار او را و این با و در بلاد هند ما بین صیف و شتا مغرب آفتاب ست و در سبل گفته حدیث دلیل ست
بر آنکه واجب استقبال جهت ست نه عین در حق کسیکه متعذر شد بر وی عین و باین رفته است جماعتی از علما و حدیث باب و وجه استدلال بران اینست
که مراد آنست که بین الجهتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکمه زیرا که منحصر نیست قبلهٔ معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر ست
وقتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از ان و حدیث دلیل ست بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی ست در استقبال و نیست
در وی دلیل بر آنکه متعین ست بر وی عین بل لابد ست از دلیل بران و قول وی تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر ست یا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و لیکن امر
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محل را که متعذر شود بر هر مصلی و قول ایشان بتقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
تعمق ست وارد نشده دلیلی بران و نکرده اند آنرا اصحابه و حال آنکه ایشان بهترین قبیل اند پس حق همین ست که جهت کافی ست او را و اگرچه در مکه باشد

رواه الترمذي وقال حسن صحيح كذا في التخريج وليكن چون مراجعت کردیم بترمذی معلوم شد که این حدیث را بدو طریق آورده و یکی را حسن و دیگری را صحیح گفته وقال وقد روی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وابن عباس رضی الله عنهم و گفت ابن عمر چون گردانید مغرب را بر یمین خود و مشرق را بر یسار خود پس ما بین هر دو قبله است وقتی که استقبال کنی قبله را و گفت ابن المبارک ما بین مغرب و مشرق قبله است مر اهل مشرق را انتهى و گفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گوییم این حکم نسبت باهل مدینه است کما تقدم و روایت کرد مالک از سعید بن المسیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدوم مدینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پستر تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بدو ماه جانب کعبه وقواه البخاري ورواه الحاكم عن ابن عمر وذكره الدارقطني في العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و وارد است مثل آن از خلفای راشدین و استقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشروع فرمود آنرا برای مردم و مقتضی است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی و اخذ محاریبی که سلف بنا کرده اند و قول صدوق که از علم خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید کسی که باجتهاد قبله را شناخته باشد و تا سه وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروض شبهه که دلیل اول بهم می زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت ظهر و وقت عصر که آفتاب بربع اخیر از فلک فرو رود سایه را امتحان کنند که از قبله بکدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا در ضوء آفتاب بایستند و جائیکه سایه می افتد معین نمایند و بهمان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد تا وقتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده است و چون ده منزل دوازده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد انتهى

وعن عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به دیدم رسول خدا را نماز میگذارد بر سواری خود هر طرف که رو کرد باو این حدیث دلیل است بر صحت صلوة نافله بر راحله یعنی ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابرست در آنکه بر محمل باشد یا نه و سفر دراز بود یا کوتاه مگر در روایت رزین از حدیث جابر زیادت في سفر القصر آمده و رفته اند بشرطیت وی جماعتی از علما و گفته اند که نیست شرط بلکه در حضر هم جائز است وهو مروي عن انس من قوله وفعله و ظاهر حدیث در حق راکب است و از ماشی ساکت و لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراکب رفته الا آنکه گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود وی و اتمام هر دو و مشی نکند مگر در قیام و تشهد خود و در جواز مشی نزد اعتدال از رکوع دو قول است و در اعتدال بین السجدتین مشی نکند زیرا که نیست مشی با قیام و حال آنکه واجب است بروی قعود میان هر دو سجده متفق عليه این حدیث در بخاری از عامر بن ربیعه باین لفظ است كان يسبح على الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ كان يسبح على ظهر راحلته و شافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو على راحلته النوافل و از اینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نفل بوده نه در فرض زاد البخاري يومئ برأسه زیاده کرد بخاری که اشاره میفرمود بسر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد ابن خزیمه و لیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت ولم يكن يصنعه و نبود که بکند این کار را که نماز است بر پشت سواری في المكتوبة در نماز فرض و این صریح است در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی و نسائی است که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق و آمد اصحاب او و آسمان فوق ایشان است و بله زیر ایشان و حاضر شد نماز پس امر کرد مؤذن را پس اذان داد و اقامت گفت پستر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذارد با ایشان اشاره میکرد اشاره کردنی میکرد سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است و ثبت عن انس من فعله وصححه عبد الحق وحسنه النووي وضعفه البيهقي و رفته اند بعض باینکه صحیح است فریضه بر راحله وقتی که مستقبل قبله باشد در هودج

واگر سائر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع گویم وگاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر وجدان ارض متعذر ست پس در سفینه معاف ست بخلاف راکب که خروج سوا ما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان در ارجوحه مسدوده بحبال وبر سریر محمول بر رجال چون استاده باشند ومراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و وتر واجب ست بروی **ولابی داؤد من حدیث انس رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان یتطوع استقبل بناقته القبلة** بود چون سفر میکرد ومیخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقه خود قبله را **فکبّر ثم صلی حیث کان وجه رکابه** پس تکبیر میگفت پس نماز میگذارد جائی که می بود روی سواریهای او. در وی دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام واین زیادت مقبوله است وحدیث حسن ست پس عمل کرده شود بوی ونیست رکوب بر ناقه شرط زیراکه در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ماده خر ونه بر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده ولیکن نیست ظاهر در شرطیت **واسناده حسن وصححه ابن السکن** واما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه ونیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد وهمین ست حکم ارابه دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته وعلت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز گذارند ضرورست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهرست واین در حالت سیر اوست که فرض وواجب وسنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست واما اگر ساکن باشد همه نمازها دران جائزست زیراکه حکم سریر دارد وهمچنین جائزست نماز بر محمل مستقر بر چهار پای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محمل محموله بر دابه متحرکه یا واقفه محتمل الحرکة وجائز نیست نماز اگر جبهه مصلی بر چیزی که استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه وغیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین واگر مستقر باشد بر زمین جائزست وقیاس ریل بر کشتی وجهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون دریا جائزست منظور فیه ست زیراکه جواز نماز در جهاز وکشتی بنظر ضرورت وعذرست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد وما دامیکه ضرورت نیست در ریل هم جائز نیست آری سنن ونوافل بحالت حرکتش جائزست واگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض وواجب وسنت فجر هم روا باشد وجمله اعذار خوف تلف نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه است از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد ومعین موجود نیست یا گل ولای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد وبعضی بارش باران وذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند وچون معتبر در سفر سه منزل شتر باربردار و پیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق تا زوال آفتاب ست اگر کسی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیز رو یا ناقه تیز گام یا ارابه دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد ونماز را قصر نماید چنانکه از بحر رائق ودر مختار وعالمگیریه وجز آن ظاهرست

وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الارض کلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائزست بی کراهت **الا المقبرة** مگر مقبره که در وی جائز نیست وآن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مردها برابرست که بر روی قبر باشد یا در میان قبور بود وبرابرست که قبر مومن باشد یا کافر مومن برای کرامت وکافر برای بعد از خبث وی واین حدیث مخصص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجدا وطهورا است واستثنای مقبره بجهت آن ست که غالبا در وی قذرت واختلاط تربت اوست انچه جدا میگردد از مردها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهیت نه وبعضی برانند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد وشاید بعضی چیزها ازان بکفر رسانند **والحمام** ومگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین ست وگفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی نجاست بود لا غیر وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز واگرچه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث وجمهور بصحت رفته اند ولیکن با کراهت در سبل گفته

قول الترمذي [illegible] صواب [illegible] حدیث [illegible] که [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] گفت [illegible]

[illegible] ارسال [illegible] ابي سعید [illegible] عن النبي صلى الله علیه وسلم

[illegible] است [illegible] اضطراب است [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت دارقطني [illegible] ارسال [illegible] گفت حدیث [illegible]

[illegible] ابي سعید [illegible] مرسل محفوظ است گفت شافعي [illegible]

حدیث [illegible] ارسال [illegible] ضعیف است [illegible]

[illegible] ارسال

[illegible] صحیح نیست [illegible]

[illegible] حدیث [illegible]

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله علیه وسلم ان یصلي في سبعة مواطن نهی کرد [illegible]

[illegible] المزبلة [illegible] یکی [illegible] است [illegible] تر [illegible]

والمجزرة [illegible] نجاسات [illegible] والمقبرة [illegible] نجاست وقارعة الطریق [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] والحمام [illegible] ومعاطن الابل [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] سبل [illegible] است اخرجه ابو داود [illegible]

[illegible] معاطن الابل وفوق ظهر بیت الله [illegible] ادب [illegible]

[illegible] صحیح است در سبل گفته [illegible] حدیث است زیرا که چون استقبال [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] مذکور شد [illegible] عموم [illegible]

الارض مسجدا [illegible] حدیث [illegible] صحیح شده است انتهى رواه الترمذي وابن ماجه وضعفه زیرا که گفت [illegible]

ابن عمر [illegible] زید بن جبیر [illegible] ضعیف جبیره بفتح جیم [illegible] و البخاري گفت [illegible]

است [illegible] ابن ماجه [illegible] احمد آن است که نماز در مواضع منهي عنها صحیح نیست در سبل گفته [illegible]

[illegible] گفته اند که مقبره و مجزره [illegible] نجاست [illegible] صحیح نیست [illegible]

[illegible] از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلى الله علیه وسلم نماز گذارید در مرابض غنم یعنی جای نشستن گوسفند [illegible]

[illegible] است [illegible] مکان نجس است والا جائز باشد [illegible]

[illegible] آن بود [illegible] نماز در مکان نجس [illegible] نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند

[illegible] وعن ابي مرثد الغنوي بفتح غین معجمه [illegible] بن ابي مرثد اسلام آورد [illegible]

بدر او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
الى القبور مگذارید نماز بسوی گورها گور هر کس باشد مومن یا غیر وی و این نهی مثل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم ست و ذکر نکرد مقدار آنچه منهی
بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفاً و شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست
و هیچ کس را دران خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند بتوجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست و بامداد
نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید و باکی نیست كذا قال الشيخ ابن حجر المكي رح انتهى گوییم این متعقب ست
بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در بیماری خود که برنخاست ازان لعنت کند خدا یهود و نصاری را
که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت
آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب
قرب و رضای او تعالی ست و موقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه و تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود
شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست و بهر دو طریق لعن متوجه ست انتهى و در روایت مسلم ست
از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید
پس نگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را ازان و این نهی برای تحریم ست ولا تجلسوا و منشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست و درین باب
حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در سد طی قبر و حدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای او و برسد بپوست او بهتر ست او را ازینکه
بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست و مالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل و صحیح
آنست که مراد بقعود جلوس ست و ازینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست و هم تکیه زدن بران انتهى و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور
اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده ست آنرا بنشستن برای بول و غائط با آنکه ابن وهب در مسند خود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام ست بالاتفاق رواه مسلم در سبیل گفته در موطا ست
از علی کرم الله وجهه که تکیه می زد بقبر و دراز میشد بران و مثله فی البخاری عن ابن عمر و عن غیره و اصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة و فعل صحابی معارض شده نمی شود
بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت و لا یخفی بعده انتهى وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فلينظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را
فان راى في نعليه اذى پس اگر بیابد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع ازان نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقذورات هم
ازین جهت ست او قذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود قذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
ازان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس ملک آن بزمین پاک کننده ست فليمسحه وليصل فيهما پس باید که بمالد آنرا بزمین و نماز گذارد دران و آما رطب
پس بدلک زائل نمیگردد مذهب امام محمد و امام اعظم این ست و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر ست و از رطب نیز پاک میگردد بدلک و ایشان
میگویند امر مبنی بر تیسیر و رفع حرج ست و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب ست قاضی گفته هر که بر خلاف
این میگوید قذر را حمل میکند بر آنچه مستقذر ست عرفا همچو مخاط و مانند او نقله الطيبي و خطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد
و مروی ست مثل آن از عروة بن الزبیر و نخعی انتهى و شیخ در ترجمه گفته توربشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن نعل بتراب آنست که منتقل

چون پی سپر کند نجاست را بعد از آن بتراب و میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطی ارض او ست زیرا که طهارت درینجا مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر شرعیت نماز در نعال و بر آنکه مسح نعل از نجاست مطهر او ست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست ست برابر ست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بر این سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در نماز وی و مستمر ماند در نماز مصلی چون در آمد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرده بود پس دانست در اثنای نماز خود واجب شد بروی ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که مقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید او ست طهوریت نعال بمسح تراب اخرجه ابو داؤد وصححه ابن خزيمة ولکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاكم من حديث انس وابن مسعود ورواه الدارقطني عن ابن عباس وعبد الله بن الشخير واسنادها ضعيف وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم الاذى بخفيه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را بهر دو موزه خود پس پاک کننده آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن خاک پاک میشود اگرچه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بر وی گذشته است شوکانی گفته ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست در ان اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت و نقصان اندران نباید کرد چنانکه در باره پاپوش وارد ست که چون ملوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در ان ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که در ان جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون در ان باقی نماند چه رائحه بهمان وقت جدا میگردد که ازین چیز بو از آنچه یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهى اخرجه ابو داؤد وصححه ابن حبان واخرجه ابن السكن والحاكم والبيهقي من حديث ابي هريرة وسنده ضعيف واخرجه ابو داؤد من حديث عائشة وفي الباب غير هذه باسانيد لا تخلو عن ضعف الا انه يشد بعضها بعضا و شاهد او ست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد والترمذي وابن ماجه و نحو او ست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بدبو بسوی مسجد پس چون کنیم وقتیکه باریده شویم فرمود آیا نیست بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد وابن ماجه خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی تاویل کرده است این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گویم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یابسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است جز بآب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا بدهی امیر مومنان بردارم این چیز را گفت نه در آمد در آب و چون بر آمد از ان پوشید نعل و سراویل و نماز گزارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب مجمع از قری خالی از نجاست نمی باشد وعن معاوية بن الحكم بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلیم روی عنه ابنه كثير وعطاء بن يسار وغيرهما مرد در سنه یکصد و هشده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگزاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم

ومراد سخنی ست کہ خطاب توان کرد بآن ایشان را و توان طلبید از ایشان شیخ در ترجمہ گفتہ در مسائل آوردہ اند کہ اگر یکی در نماز ست و پرسند از چیزی مال تو دبگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصے کہ پیش او استادہ است مردی ست یحییٰ نام وکتابی پیش او نہادہ پس بگوید یا یحییٰ خذ الکتاب اگر ارادہ او افادہ معنی ست فاسد میگردد نماز او واگر ارادہ قرارت کند فاسد نمی شود انتہی در حسبل گفتہ حدیث را سبب ست حاصلش آنکہ مردی عطسہ زد در نماز معاویہ راوی این حدیث او را جواب عطسہ گفت وحال آنکہ در نماز بود صحابہ کہ نزد وی بودند انکار کردند بروی بسبب آنکہ وی فہم کرد جواب او را پس فرمود او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان ہذہ الصلوٰۃ الخ وحدیث را الفاظہا ست ومراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست واز کلام مکالمہ ومخاطبہ مردم کما ہو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد برانکہ مخاطبہ در نماز مبطل نماز ست برابر ست کہ برای اصلاح نماز باشد یا غیر او وبرانکہ تکلم جاہل در نماز باطل نمیکند نماز را ووی معذور ست بسبب جہل خود زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معاویہ را امر باعادہ نکرد در موطا ست کہ ابن عمر میگذشت بر مردی واو نماز میخواند پس سلام کرد بروی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس بازگشت بسوی او ابن عمر وگفت چون سلام دادہ شود بریکی از شما واو نماز میگذارد پس باید کہ سخن نگوید وباید کہ اشارہ کند بدست خود در مصفی گفتہ ابن عمر باعادہ نماز امر نکرد بلکہ او را نہی کرد کہ دیگر در نماز سخن نگوید ہمچنین آنحضرت معاویہ بن الحکم را منع فرمود از انکہ سخن نگوید وامر باعادہ نماز نفرمود وفقیر تا حال مطلع نشدہ است بر دلیلی از دلائل شرعیہ کہ دلالت کند بر وجوب اعادہ نماز از کلام وانچہ ہست دلالت میکند بر منع فقط ودر عالمگیری مذکور ست کہ اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیادہ بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکہ مراد باین سخن تلاوت باشد نہ تعلیم واگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست کہ نماز فاسد نمی شود بہیچ حال خواہ نماز فرض باشد یا نفل وخواہ بعد قرارت یجوز بہ الصلوٰۃ فتح کرد یا قبل ازان ودر منہاج مذکور ست کہ اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفہیم فاسد نمی شود نماز او والا فاسد می شود مثلاً شخصے کلمہ یا یحییٰ خذ الکتاب بقوۃ بر زبان راند وقصد قرارت قرآن نماید ہیچ باک نیست ونیز اجماع فقہا ست برانکہ اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود واگر بدست اشارہ کند در مذہب امام اعظم جائز نیست ونزد غیر وی جائز ست واللہ اعلم انتہی کلامہ وانما ہو وجزین نیست کہ کلامیکہ در وی اذن ست در نماز یا کلامی کہ مباح ست دران التسبیح والتکبیر وقراءۃ القرآن سبحان اللہ واللہ اکبر وخواندن قرآن ست کہ اینہا از جنس کلام آدمیان نیست واگر یکی سوگند خورد کہ سخن نکند وتسبیح وتکبیر گفت وقرآن خواند حانث نشد ومنضم ست باین ہر سہ ادعیہ ونحو آن رواہ مسلم واین پارہ ایست از حدیث طویل کہ در مشکوٰۃ وغیرہا مذکور ست ورواہ ابوداؤد والنسائی وابن حبان والبیہقی ایضاً مختصراً وعن زید بن ارقم مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفہ ومرد آنجا در سنہ شصت وشش روی عنہ جماعۃ رضی اللہ عنہ قال ان کنا لنتکلم فی الصلوٰۃ علی عہد رسول اللہ بدرستیکہ ما سخن میکردیم در نماز بزمانہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکلم احدنا صاحبہ بحاجتہ سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتی نزلت تا آنکہ فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوات محافظت کنید بر نمازہای پنجگانہ ونگاہدارید آنہا را والصلوٰۃ الوسطیٰ وبتخصیص محافظت کنید بر نماز میانہ در مصفی گفتہ اختلاف کردہ اند صحابہ در نماز وسطی جمعی گفتہ اند نماز صبح ست بقرینہ آنکہ خدا میفرماید وقوموا للہ قانتین وقنوت طول قیام یا قرارت را گویند ونماز صبح مخصوص ست بآن لقولہ تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشہودا وبسبب آنکہ این وقت متوسط ست میان لیل ونہار وجمعی گفتہ اند کہ نماز ظہر ست زیرا کہ در میان روز ادا کردہ میشود وجمعی گفتند نماز عصر ست وبحدیث مرفوع آنرا مسند کردہ اند وحدیث حضرت عائشہ معارض اوست زیرا کہ عطف دلالت میکند بر مغایرت وانچہ حضرت عائشہ وحفصہ املا کردہ اند حرفی بود از حروف قرآن ورخصت حاصل شدہ است در قرارت جمیع احرف وقبیصہ بن ذؤیب گفتہ نماز مغرب ست زیرا کہ بحسب مقدار وسط ست ونماز عشا را ہیچ کس از سلف وسطی نگفتہ است وبعضی متاخرین بآن قائل شدہ اند

نیز آنکه وسط است در میان دو نماز که قصر کرده نمی‌شود انتهی گوییم عجب است از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی بر لمیٰ ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضے از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده‌اند و اطالت کلام در ان کرده و اکثر آن تطویل
لاطائل است و چیزی است که نیست بران اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصر است پس بس بنص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن است شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر الحدیث شوکانی در فتح القدیر فی فنی الروایة والدرایة من التفسیر گفته قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانیة عشر
قولا اوردها فی شرحی للمنتقی وذکرت ما تمسکت به کل طائفة وارجح الاقوال واصحها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله واذا تقرر لک هذا وعرفت ما سقناه
تبین لک انسلم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطى صلوة العصر واما حجج بقیة الاقوال فلیس فیها شیء مما ینبغی الاشتغال به لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم
فی ذلک شیء وبعض القائلین عول علی امر لا یعول علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطى بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات وبعدها کذا من الصلوات وهذا الرأی المحض والتخمین
البحت لا ینبغی ان تسند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف مع وجود ما هو فی اعلی درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویا لله العجب من قوم لم یکتفوا بتقصیرهم فی علم السنة واعراضهم عن خیر العلوم وانفعها حتی کلفوا انفسهم التکلم علی احکام الله والتجری
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم ولا هدی فجاءوا بما یضحک منه تارة ویبکی منه اخری انتهی و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در مسبل گفته هی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال وقد ادعی فیه الاجماع انتهی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ و استاده شوید برای خدا دعاکنان یا قرآن خوانان در مسبل گفته صحابه ازین آیت امر بسکوت
فهم کرده اند زیرا که سکوت یکی از یازده معنی قنوت است و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده شعر ولفظ القنوت اعدد معانیه تجد ٭ مزیدا علی عشر معانی مرضیه ٭ دعاء خشوع والعبادة طاعة
اقامتها اقرارنا بالعبودیه ٭ سکوت صلوة والقیام وطوله ٭ کذاک دوام الطاعة الرابح القنیه ٭ فَاُمِرْنَا بِالسُّکُوْتِ پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن وَنُهِیْنَا عَنِ الْکَلَامِ و نهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز است زیرا که اصل در نهی تحریم است
کما تقرر فی الاصول نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل است بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علما بر آنکه تکلم عامد و عالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز و مانند آن مبطل نماز است و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در مسبل گفته در حدیث بحثهاست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مفید اوست انتهی
شوکانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و خلافی که هست در سخن ساهی است و در سخن کسے که واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویه بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل و حکم بقضا نمی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم و بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد و حکم باعاده کمتر می فرمود چنانچه در حدیث مسیء است و این غایت لطف و احسان است بر امت و نیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی متفق علیه واللفظ لمسلم و غیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین و غیرهما است از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آئینه در نماز شغل است یعنی کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است و هم از وی است که بدرستیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد والنسائی وابوداود وابن حبان فی صحیحه **وعن**
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح للرجال تسبیح برای مردان است و در روایتی این است
که چون برسد شما را امری پس تسبیح برای رجال است مراد بتسبیح آن است که بگوید سبحان الله تا بدانند که وی در نماز است و دست بر هم زنند که آواز برآید زیرا که

دست برهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار و گرانباری مردان و از بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حالانکه در هیچ روایت
صحیح وارد نشده و التصفیق للنساء و تصفیق برای زنان ست و طریق وی آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند و بطن کف بر بطن کف نزند
بطریق لعب و اگر بزند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم در تصفی گفته گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شده و تعیین هیئت تصفیق نکرده با وجود آنکه شائع در تصفیق ضرب بطن دست
راست ست بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست والله اعلم و آنکه گفته اند
که این هیئت لعب ست لا نسلم که مطلق لعب باشد و در حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یٰیحیٰی خذ الکتٰب بقوة گرسیده اند که نظم قرآن کست
و عدول از سائر کلام بجهت آن کرده است انتهی متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد ست
و وی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در ما علی او مطلق ست
و اگر زن ست دست برهم زند عیسی بن ایوب گفته و انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعض
ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل تا بعض یعنی اگر برای اعلام ایمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست ورنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد
بدلیل لا علی الفتح علی الامام و این حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل لست این حدیث
دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و لتصفق النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده
شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت ست و حق انقسام او ست طرف واجب و مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوٰة
زیاده کرد مسلم قید فی الصلوٰة و روی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه و لفظ وی این ست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز
پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست و تصفیق برای زنان و استدلال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که آورد ابوداود
و ابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس لبس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی با ما گفت آری
فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثرم و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد
آنحضرت ص و روایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش حارث ست و او ضعیف ست
و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده بکذا فی التلخیص **وعن مطرف**
بضم میم و فتح طا و تشدید رای مکسوره و فا در آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرد در سنة الهجریة بن عبد الله بن الشخیر بکسر
شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت ص در وفد
بنی عامر معدود ست در بصریین روی عنه ابنه مطرف و یزید الشخیر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی
دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد و فی صدره ازیز کازیز المرجل من البکاء و در سینه او آوازی ست همچو آواز دیگ مسین از گریستن
ازیز بزای معجمه بکسر آواز کردن رعد و آواز جوش دیگ و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که
می براید از آن و مرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مرجل دیگ و بعضی گویند از مس یعنی مسین خواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست
آنحضرت ص با جوش درون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید با آواز بلند اگر از یاد کردن
بهشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت ست قطع میکند و در روایتی عوض مرجل کأزیز الرحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی وصححه ابن حبان وصححه ابن خزیمة والحاکم وهر که گفت اخرجه مسلم وی وهم کرد
ومثل این ست آنچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد وسورهٔ یوسف خواند چون برین آیت رسید اِنَّمَا اَشْكُوْا بَثِّيْ وَحُزْنِيْٓ اِلَى اللّٰهِ شنیده شد آواز باز ترجیع
اخرجه البخاری معلقا ووصله سعید بن المنذر ودر سبل گفته این حدیث دلیل ست برانکه مثل این مبطل نماز نیست وقیاس کرده اند بران انین را انتهی وعن
علی علیه السلام قال کان لی من رسول الله صلی الله علیه وسلم مدخلان گفت بود برای من از آنحضرت دو جای درآمدن
مدخل بفتح میم ودال مهمله وخای معجمه بر وزن مقتل یعنی دو وقت که می درآمدم دران وقتها بروی فکنت اذا اتیته وهو یصلی تنحنح لی
پس بودم من که هرگاه می آمدم اورا وآنحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نماز ست حدیث دلیل ست برانکه تنحنح مبطل نماز نیست
برابرست که برای اصلاح نماز باشد یا نه وباین رفته ست شافعی عملا بهذا الحدیث وهر که قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست وصاحب سبل
گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیرا که اضطراب نمی باشد مگر در میان احادیث صحیحه کما علم فی علوم الحدیث ودر روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد
ابن السکن وآن ضعیف ست واین حدیث صحیح واگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت وگاهی تنحنح میکرد
انتهی ودر مصفی گفته تنحنح وبکا وضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیز ها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس وختم آن حکم کنند باطل شود
نماز انتهی نبیرهٔ صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانهٔ غزو فی سبیل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان ولایت حکم بفساد
نماز کرد وگفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتین بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه بالاسناد کجاست وازینجا معلوم شد
که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائی وابن ماجة وصححه ابن السکن وعن ابن عمر رضی الله عنه قال گفت ابن عمر
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار وسلام کردند بر آنحضرت پس قلت لبلال کیف
رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یرد علیهم گفتم مر بلال را که چگونه دیدهٔ رسول خدا را که رد میکرد بر ایشان یعنی انصار سلام حین
یسلمون علیه وهو یصلی هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی درحالیکه آنحضرت نماز میکرد قال یقول هکذا گفت بلال اشاره
میکرد آنحضرت این چنین وبسط کفه وبسط کرد وگسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشارهٔ نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل وظهر اورا
فوق چنانکه در حدیث ابی داؤد وترمذی ونسائی از ابن عمر آمده وگاهی بسبابگی میکرد باشارهٔ انگشت در سفر السعادة گفته وگاهی ایما میکرد بسر
مبارک خود انتهی وبعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشارهٔ چشم وسر تا آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وآنچه
منسوخ شد رد سلام بکلام بود وهو الظاهر ودر حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز وهو الصواب اخرجه احمد ابوداؤد والترمذی
وصححه والنسائی وابن ماجة ورواه ابن حبان والحاکم واحمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را ازین حال بدل بلال وذکر کرد ترمذی
که این هر دو حدیث صحیح ست در سبل گفته حدیث دلیل ست برینکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق ومسلم از جابر آورده
که آنحضرت فرستاد اورا برای حاجتی گفت پس تر یافتم آنحضرت را وی نماز میگذارد وپس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من چون فارغ شد
خواند مرا وفرمود تو سلام کردی واعتذار نمود بعدم رد با اشاره ودر حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر آنحضرت وحضرت در نماز بود پس رد نکرد
بروی وذکر ننمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که آنحضرت اشارت بسر فرمود
وعلما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ نکند وجماعتی گفته بعد نماز جواب گوید وقومی گفته در
دل رد کند وقومی بآن رفته که رد کند باشاره کما افاده هذا الحدیث وهذا هو اقرب الاقوال للدلیل وما عداه لم یأت به دلیل وگفته اند که این رد باشارت

مستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت اِنّ فی الصلوة شغلا گویم از روایت بیهقی معلوم شد که اشارت بر پس کرد پس تر اعتذار نمود از رد بلفظ زیراکه وی او آزار دمیکرد بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد فرمود بر وی باشاره پس تر خبر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکنید در نماز پس عجب ست از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ با آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و رد سلام هم را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید مسلم بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آنرا رد آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان و رد نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرت و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و در حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرت بر انصار که بگسترد کف خود را این چنین و بسط کرد جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی را باسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیراکه رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هرچه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی اَوْ رُدُّوْهَا داخل گردیده و اما حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هر که اشاره کند در نماز که فهمیده شود پس باید که برگرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیراکه از روایت ابی غطفان ست از ابو هریره و وی مردی مجهول ست انتهی کلامه

وعن ابي قتادة رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حامل أمامة بنت زينب بود رسول خدا که نماز میگذارد و حال آنکه او بردارنده امامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت ست و شوهر وی ابو العاص بن الربیع ست و این امامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد بر مانند گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیراکه غیر منصرف ست و ظاهر میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست فاذا سجد وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود واذا قام حملها و چون می استاد از سجده و در روایتی چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود متفق علیه این حدیث دال ست بر آنکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را آدمی باشد یا غیر او مفسد نیست نماز برابرست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابرست که در فرض باشد یا در نفل و برابرست که مصلی امام بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست زیراکه آنحضرت امامه را برداشتی و نهادی و باین رفته است شافعی و غیر وی منع میکند از ان در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست وکلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا وزدناه ایضا فی حواشیها انتهی گویم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت نبود بلکه وی بجهت غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش بآنحضرت در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیراکه طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتر می شد
بیشتر از شغل سفع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
ظهر یا عصر بود و بعضے گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت میگذاردند و الظاهر هو الاولی و الله اعلم انتهی کلام الشیخ و آجنبیت این تاویل از
ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفی ست و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار و الطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بروایتی روایت
ابوداؤد ست و لهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما بر انکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکور ست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت
نمازش فاسد نمی شود و آری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست و در منهاج مذکور ست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود و یک دو گام یا یک دو
ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر ست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خاریدن
بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و غمز عایشه و فتح
باب حجره و نزول از منبر و صعود بر ان پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر ست از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم کثیر بود
و آنچه گفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی و لمسلم وهو یؤم الناس و در لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را
و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد و در روایتی ست که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود کما تقدم
در حجة الله البالغه گفته بعضے چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر از ان است
مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و واثکل اماه و ماشانکم
تنظرون الی و فعل یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش و برداشتن وی و غمز نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی و همچو فرود آمدن از
پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
و اشاره مفهمه و قتل حیه و عقرب و نگریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاستے در بدن یا پارچه ملوث شود
مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوٰة نیست والله اعلم انتهی و مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضے که این حدیث منسوخ ست
و رد کرده شد بجهل بناسخ و بتاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر ست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوٰة شغلا
و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و در روایت مسلم رد او ست و همچنین لفظ ابوداؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
و امامه بر دوش او بود پس ایستاد در مصلی و ایستادیم پس او الخ و عجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمدا بود زیرا که این امری ست
که مشغول میکند قلب را و چون امر خمیصه او را مشغول ساخت باین شغل چه رسد و نووی در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
بآنحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و در ان نظر ست و کدام دلیل ست بر خصوصیت و درین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق
اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدیم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یک طرف میکرد او را و اسنادش حسن ست

انتهی **وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** فرمود آنحضرت **اقتلوا الاسودین**
فی الصلوٰة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم ست در سبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار و کژدم
بهر رنگ که باشد کما یفیده کلام ائمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و تمر هم آمده

وحدیث دلیل ست بر وجوب قتل حیه وعقرب در نماز زیراکه اصل در امر ہمان ست وگفته اند که برای ندب ست ودلیل ست برانکه باطل نمی شود نماز بفعلی که جز آن قتل این ہردو میسر نباید برابرست که بفعل یسیر صورت بندد یا عمل کثیر وباین رفته است جماعتی از علما ونزد بعضے اگر سه بار پیهم بزند نماز فاسد گردد وتاویل کرده اند حدیث را بخروج از نماز قیاسا بر سائر افعال کثیره که حاجت بآنها داعی ست وعارض می شوند در نماز مثل انقاذ غریق ونحو آن که بیرون می آید بسبب آن از نماز ودرین حکم غیر ایشان را تفصیلهاست که قائم نیست بران دلیل وحدیث حجت ست برای قول اول آخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه احمد والنسائی بمعناه ورواه ابن حبان والحاکم عن ابن عباس مرفوعا نحوه واسناده ضعیف واورا شاہدی ست در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسای آنحضرت ﷺ که امر میکرد بکشتن سگ گزنده وموش وکژدم وغراب وزغن ومار وگفت در نماز وصححه ابن حبان ونزد ابوداود بسند منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ﷺ ایشان را چون بیاید یکی را از شما کژدم وحال آنکه وی نماز میگذارد پس باید که بکشد او را بنعل یا چوب نحوه وکذا فی التلخیص

باب سترة المصلی

سُتره بضم سین وسکون تای فوقیه انچه پوشیده شود بوی چیزی ومراد اینجا چیزی ست که استاده کرده شود پیش مصلّی تا تمییز شود از سجده گاه وبر ہکار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن وباید که درازی وی کم از ذراعی نباشد وسطبری از انگشت واحکام آن بیاید عن ابی جُهیم بضم جیم مصغر جهم نامش عبد الله بن جهیم ست وقیل هو عبد الله بن الحارث بن الصمة الانصاری بکسر حمله وتشدید میم صحابی معروف ست خواهر زاده ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه واورا دو حدیث ست که شیخین آن ہردو را اخراج کرده اند یکی از انها این حدیث ست ودیگر در باب سلام بر بول کننده وگفت ابوداود ابو الجهیم بن الحارث بن الصمه وقیل راوی حدیث بول مردی دیگر ست عبد الله بن الحارث نام وآنکه درینجاست عبد الله بن جهیم ست واین ہردو دو کس اند جدا جدا رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی اگر بداند گذرنده از پیش مصلّی یعنی نماز گذار واظهر آنست که مصلّی بفتح لام ست یعنی روبروی مصلّی اندرون ستره او ماذا علیه من الاثم چیست یعنی چه قدر ست بروی از گناه بسبب گذشتن او از پیش نماز کننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاری ومسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ در بخاری مگر نزد بعض رواة یعنی کشمیهنی وقدح کرده دروی که نیست وی از اهل علم وعیب کرده اند بر طبرانی در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام وہمچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عجب ست از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را درینجا بسوی بخاری ومسلم وواقع شد او را ہمان وہم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکان ان یقف اربعین ہر اینه باشد اینکه بایستد تا چهل ابو النضر که یکی از رواة این حدیث ست گوید نمیدانم که مراد بچهل چهل روز ست یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیرا له بهتر ست او را خیرا منصوب ست بنابر آنکه خبر کان ست در روایت بخاری ودر روایت ترمذی مرفوع ست بنابر انکه اسم کان ست ودرین صورت خبر معرفه واسم نکره آمد وهو قلیل ویحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان یمر بین یدیه از اینکه بگذرد پیش او واین حدیث دلیل ست بر تحریم مرور روبروی مصلّی یعنی مابین موضع جبهه او در سجود وہردو قدم وی وغیر ہذا نیز گفته اند وآن عام ست در ہر مصلّی فرض باشد یا نفل امام باشد یا منفرد وگفته اند که مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زیراکه ضرر نمیکند او را مرور مار چه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست ولیکن وارد شده که ستره رافع حرج بر مصلّی ست نه بر مار وظاهر وعید مختص ست بمار نه بکسی که ایستاد بعمد روبروی مصلّی یا نشست یا خفت ولیکن اگر علت دروی تشویش بر مصلّی شد پس این نماز در معنی مار ست متفق علیه بین الشیخین واللفظ للبخاری ونیست دروی ذکر تمییز اربعین، ووقع فی البزار

من وجهٍ اخر و واقع شده ست در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفاً چهل سال اطلاق خریف بر سال از قبیلِ اطلاقِ جزء بر کل ست و در حدیثِ ابو ہریره ست که گفت فرمود رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم اگر بدانید یکی از شما انچه مراو راست از گناه در گذشتن وے از پیش برادر مسلمان در نماز بر پهنا رونده باشد هر آئینه استادن او صد سال بهتر مراو را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجة طحاوی گفته تقیید بصد سال متاخر ست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیثِ کعب احبار ست که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی انچه بر وست از گناه هر آئینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک

وعن عائشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلى فقال مثل مؤخرة الرحل پرسیده شد رسولِ خدا در غزوهٔ تبوک از سترهٔ مصلی که چه قدر چی باید فرمود مانند چوبِ پسینِ پالانِ شتر مؤخره بضم میم و سکونِ همزه و کسر خای معجمه و فتح آن و ضم میم و فتح همزه و تشدید خا و رای مشدده بمعنی آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شترسوار و آخره فصیح ست از مؤخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل باشد و راوی بلغتِ خود مؤخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش ست صلی الله علیه وسلم و درین حدیث ندب ست برای مصلی در اتخاذِ ستره و کفایت می‌کند بمثل چوبِ پالانِ شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیزی بر روی زمین و ازینجا اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگرچه در حدیثِ ابوداؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب ست و مصنف تحسین وی کرده و قولِ کسی که مضطربش گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بدان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لائق ست که نزدیک شود بستره و زیاده نکند میان خود و ستره بر سه ذراع و اگر عصا و غیره نیابد سنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفت مستحب داشته اند اهل علم نزدیکی ستره باین طور که میان وی و میان ستره بقدر مکانِ سجود باشد و همچنین میان صفوف و امر بدنو و حکمتِ آن در حدیثِ ابوداود و نسائی از سهیل بن ابی حثمه مرفوعاً چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بر وی نماز او را در مصفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامتِ ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاهِ مردم نماز خوانده شود و این امر بنابر استحباب ست زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب ست نزدیک بودن از ستره بنوعی که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از مؤخرهٔ رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند مؤخرهٔ رحل را بآنکه در طول بمقدار یک دست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که انچه کم ازین ست از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه باوجود تیسر این معنی قدر مؤخرة الرحل التفتیش می نمودند و این دلیل صریح ست بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند والله اعلم انتهى اخرجه مسلم هم در مسلم ست از حدیثِ طلحه بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیشِ خود مثل مؤخرة الرحل پس باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد و پیش از آن ستره و در حدیثِ نافع ست از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری خود را بر پهنا بجانبِ قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانبِ چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالانِ شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانبِ آخرهٔ او یعنی چوبِ پسینِ پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد

وعن سبرة بفتح سین مهمله و سکونِ موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکنِ مدینه بود و شمار وی در مصریین ست روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستتر احدكم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند یکی از شما در نماز اگرچه بیک تیر باشد قید امر بستره را جماهیر حمل بر ندب کرده اند و لو بسهم مفید اجزای ستره است خلیظ باشد یا دقیق و نیست اقل وے

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که ستره بریمین یا یسار وارد نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان و نبود پیش وی هیچ شی رواه احمد وابوداؤد أخرجه الحاكم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا امیرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خرد ست که سنان دارد و بمقدار سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه بامردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند وعن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرء المسلم می برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند ثواب او را اذا لم يكن بين يديه مثل مؤخرة الرحل وقتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز المرأة یکی زن والحمار دوم خر والكلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحديث ای اتم الحديث و تمام وی این ست که گفته شد ابوذر را چه حال سگ سیاه را از سگ احمر وابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست وفيه و درین حدیث این ست الكلب الاسود شيطان و حدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر و آنحضرت نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را باعادهٔ آن اخرجه الشيخان پس این حدیث را تخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه قاطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رضی که در وی ذکر غمز پا و اضطجاع او روبروی آنحضرت ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکند و تاویل میکنند حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی که واجب ست از امر صلوٰة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشئ و در روایتی آمده که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابوداؤد من حدیث ابن عباس و ضعفه أخرجه مسلم واخرجه الترمذي والنسائي وابن ماجة مختصرا و مطولا وله و مر مسلم راست عن ابي هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الكلب بدون ذکر سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم ولابي داؤد والنسائي عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست ويقي من ذلك مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست با آخر حدیث ابوهریره ولیکن مصنف لفظ حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست و در سبل گفته چون مراجعت کردیم بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم يقطع الصلوة المرأة الحائض والكلب انتهى پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث ابی ذر باشد و هو قوله الكلب الاسود شيطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذكرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر نکرده و اگر چه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة على الناظر والله اعلم وقيد المرأة بالحائض و مقید کرده ست زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق بی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

یعنی ایستاده و ابن عباس نسبت کرده اند بزیادت سگ سیاه یعنی این هر سه قطع می کنند نماز را و جمهور علما از صحابه و غیرهم برانند که قطع نمیکند نماز را هر چه و هر که از پیش مصلّی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده دران محمول ست بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد آن ست که نزدیک ست که قطع شود بجهت شغل دلِ مصلّی کما تقدم اما از زن پس خود ظاهر ست و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مر او را چنانکه دلالت دارد بران استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیقِ حمار و اما کلب پس از جهت غلظتِ نجاستِ وی **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلّی احدکم الی شیئ یستره من الناس** چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم یعنی ستره برپا کند که حائل گردد میانِ وی و مردم **واراد احد ان یجتاز بین یدیه** پس خواست یکی که بگذرد در پیشِ وی یعنی میانِ وی و ستره و این شامل ست آدمی و جز او را از بهیمه **فلیدفعه** پس باید که براند و دور کند او را ظاهرش وجوب دفع ست ولیکن نووی گفته نمیدانم هیچ یکی را از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب ما باینکه مندوب ست و مصنف گفته قد صرح بوجوبه اهل الظاهر انتهی و گفته اند که دفع برای دفع اثم مار ست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوة وهو الارجح زیرا که عنایتِ مصلّی بصیانتِ نماز خود اهم ست از دفع اثم از غیر خود در سبل گفته اگر گویند که برای هر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرنده بموجب حدیث لو یعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر که اگر بداند مصلّی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذارد مگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اخرجه ابو نعیم و در حدیث ابن مسعود ست که مرور روبروی مصلّی قطع میکند نصف نماز او را اخرجه ابن ابی شیبة و این هر دو حدیث را حکم رفع ست اگرچه موقوف اند ولیکن اول در بارهٔ کسی ست که ستره گرفت و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتهی **فان ابی فلیقاتله** پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی فلیقتله آمده یعنی پس باید که بکشد او را و این مبالغه است در دفع وطرد و قرطبی گفته دفع کند باشاره و منع لطیف پس اگر مندفع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید سخت تر از اول و گفت اجماع کرده اند برانکه لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا که مخالف قاعدهٔ نماز ست که آن اقبال بران و اشتغال دران و خشوع ست و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقةً و این ظاهر لفظ حدیث ست و اما قول بانکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظ حدیث و مؤید اوست فعل ابو سعید راوی این حدیث که نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعه نماز میگذارد بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست جوانی از بنی معیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینهٔ او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راهی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفته اند که رد کند باسهل وجوه پس اگر سرکشد پس بسخت تر از آن و اگرچه مؤدی شود بقتل وی پس اگر گشت او را پس نیست بروی چیزی زیرا که شارع قتل وی مباح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد بچیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بمرد و کشته شد واجب نیست بروی قصاص و در اخذ دیت خلاف ست **فانما هو شیطان** زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع ست یا مراد شیطان الانس ست چه اطلاق شیطان بر بیهوده آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند **متفق علیه** و در مشکوة گفته این لفظ بخاری ست و مسلم را معنی او ست انتهی **وفی روایة فان معه القرین** و در روایتی ست که همراه وی قرین ست در قاموس گفته القرین الشیطان المقرون بالانسان لا یفارقه و ظاهر کلام مصنف آن ست که روایت فان معه القرین متفق علیهما ست میان شیخین از حدیث ابی سعید ولیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره یافته شد در مصفی گفته اهل علم متفق اند برانکه گذشتن از پیش روی مصلّی مکروه ست و اگر کسی بگذرد مصلّی را میرسد که باشارهٔ خفیفه دفع کند و در اول امر باشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ابا و الحاح ظاهر شود پس این را میرسد که عنف نماید و همین ست مراد از مقاتله و ظاهر ست که حقیقتِ قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست که مصلّی در مسجد نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان

مصلی و سُتره بگذرد و اگر در پسِ سُتره نباشد این را مبالغه در دفع گذرنده نمی رسد زیرا که تقصیر از جانبِ مصلی ست بهر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عملِ یسیر مبطلِ نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست واللہ اعلم انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم يجد فلينصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که استاده کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم يكن فليخطط خطا پس اگر نباشد با وی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست برانکه کافی ست سُترهٔ هر چیز که باشد و در مختصر سنن ست که گفت سُفیان بن عیینه دیدم شریک را که نماز گذارد با ما در جنازهٔ عمر پس نهاد کلاه خود را و بروی خود و در صحیحین ست از حدیث ابن عمر که پهنا میکرد راحلهٔ خود را و نماز میگذارد بسوی او و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک و سنگ فراهم نماید ثم لا يضره من مر بين يديه پس ضرر و زیان ندارد او را کسی که بگذرد در پیشِ او در قطع خشوع و در لفظی از ابوداود ما مر امامه ست و در روایتی از ابوداود امام سُترتہ در سبل گفته در قول وی ثم لا یضره دلیل ست برانکه اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان نماز یا ابطالِ آن و این وقتی ست که مصلی امام باشد یا منفرد نه وقتی که موتم باشد زیرا که درین صورت امام سُترهٔ اوست یا سُترهٔ امام سُترهٔ اوست کما سلف وقد بوب له البخاري وابوداود و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که سُترة الامام سُترة لمن خلفه و اگرچه ضعیف ست اخرجه الشافعي في القديم وابن حبان و البيهقي واحمد وابن ماجة وابوداود و حدیث عام ست در امر باتخاذ سُتره در فضا و غیره و ثابت شده که آنحضرت چون نماز میگذارد بسوی دیوار میگردانید در میانِ خود و در میانِ وی بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد ازان بلکه امر کرد بقرب از سُتره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود یا عود یا شجر میگردانید آنرا برجانبِ راست یا چپِ خود و نمی گردانید برابر چشم و بود که رکز میکرد حربه را در سفر یا عنزه و نماز میگذارد بسوی وی و قیاس کرده اند شافعیه بران گستردنِ مصلی و غیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز ست و هو صحيح وصححه ابن حبان واحمد وابن المديني فيما نقله ابن عبد البر في الاستذكار و اشاره کرده اند سُفیان بن عیینه و شافعی و بغوی و غیرهم بسوی ضعفِ وی و گفت شافعی در بویطی و خط نکشد مصلی رو بروی خود مگر آنکه باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سننِ حرمله و روایت کرد آنرا مزنی در متوسط از شافعی و آن جدید ست نیست مختص بقدیم و گفت مصنف رحمه الله ولم يصب من زعم انه مضطرب بل هو حسن و صواب نکرد کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب ست بلکه آن حسن ست گویم زاعم ابن الصلاح ست چه وی آنرا در مثالِ مضطرب آورده و مصنف در نکت با وی نزاع نموده و در مختصر سنن ست که گفت ابن عیینه نمی یابیم چیزی که بروی شدم این حدیث را بران و نیامده مگر بهمین وجه و بود اسمعیل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت هل عندكم شئ تشدونه به و گفت بیهقی لا بأس بمثل هذا الحكم ان شاء الله تعالى انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد ست و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست و امام محمد گفته الخط ليس بشئ و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابوداود درین باب ضعیف و مضطرب ست و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین ست و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی ست باتباع و فی الجمله ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیتِ خاطر و انتشار میگردد انتهی و بعد ازان اختلاف در صفتِ خط است نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال ست و معتبر نزد ابوداود طول و گفت صاحبِ مهذب طویل بجانبِ قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا همچو جنازه و مختار قول بطول است

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شئ نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد در پیشِ مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما هو شيطان زیاده کرده

ومصنف گفته اجماع مجتهدین ست برانکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذهب انس بن مالک و حسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض و گذشتن سگ خصوصًا سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عائشه ازخود نقل کرد که درمیان آنحضرت ودرمیان وی قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهى اخرجه ابوداؤد وفي سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الهمدانی الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی واخرج نحوه ايضا الدارقطني من حديث انس وابي امامة والطبراني من حديث جابر وفي اسنادها ضعف واین حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن و خر و سگ پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها و مراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص گردد و گفته اند که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر ست و این وجه ضعیف ست زیرا که نیست نسخ با امکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ و اینجا متقدم و متاخر معلوم نیست حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح ست زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا في السبل

باب الحث على الخشوع في الصلوة

در برانگیختن بر خشوع و فروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تذلل و فخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد ست لهذا اعتبار هر دو انتهى و دال ست بر بودن وی از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع في القلب اخرجه الحاكم گویم و دال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه و حدیث دعا در استعاذه اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده و ادلۀ وجوب ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي الرجل مختصرًا نهی کرد رسول خدا از آنکه نماز گذارد مرد درحالیکه اختصار کننده است همچنین روایت ابوهریره در اینجا اخبار از نهی کرده و لفظی که مفید نهی باشد نیاورده ولیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست متفق عليه واللفظ لمسلم ولفظ بخاری این ست نهی عن الخصر في الصلوة و خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد در لغت میان مردم خاصره تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام نخواند و آن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که بآن قرات رسیده ست تا سجده نکند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست در نماز بران تکیه کرده بایستد و این معنی از محتملات لفظ ست و در روایتی اختصار واقع شده ست و تفسیری که مشهور ست از صحابه و سلف همان معنی اول ست ومعناه ان يجعل يده على خاصرته و معنی اختصار این ست که بگذارند دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و معارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که في الحديث المختصرون يوم القيامة على وجوههم النور اي المصلون في الليل فاذا تعبوا وضعوا ايديهم على خواصرهم انتهى ولیکن برای این حدیث تخریج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی و حدیث باب باین وجه می تواند شد که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما يفيده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم ياتون ومعهم اعمال صالحة يتكؤن عليها في القاموس الخاصرة الشاكلة وما بين الحرقفة والقصيري و تفسیر کرده ست حرقفه را بالعظم الحجبة اي راس الورک ولیکن اکثر برهمین تفسیر اند که مصنف ذکر کرده وفي البخاري عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهود ست در نمازشان و ما نهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود آمد

یا فعل متکبرین ست زیرا که این علل تخمینی ست وآنچه وارد شده منصوص ست از صحابی و وی عارف تر ست بسبب حدیث واحتمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة وآنچه در صحیح وارد شده مقدم ست بر غیر او و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل نار ست رواه فی شرح السنة عن ابن عمر و مراد بآن یهود اند واشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد وجواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار والله اعلم بالصواب وذکر کردن مصنف این حدیث را در باب خشوع مشعر بآنست که علت نهی از اختصار منافات اوست باوی

وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قدم العشاء فابدءوا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بدان عشا بمد و دست کسماء طعام العشی کما فی القاموس یعنی چیزی شبانگاهی خوردن وتخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب تغدی وتعشی ست که در چاشتگاه وشبانگاه بخورند وجز وقت نماز در صورت دیگر نبود وظاهر آنست که مراد ابتداء الطعام در صورت احتیاج وضیاع طعام یا غلبه گرسنگی ست تا باعث بر شغل باطن نگردد وقبل ان تصلوا المغرب پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن دقیق العید گفت مطلق محمول ست بر مقید و وارد شده است باین لفظ چون نهاده شود عشا و یکی از شما روزه دار ست و مقید نشود باین چنانکه در اصول ست که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود نماز و یکی از شما صائم ست پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی نکنید از عشای خود واتفقا علیه من حدیث عائشة بمعناه و درین باب ست از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد وی در اوسط و اسناده حسن وعن سلمة بن الاکوع عند مسلم و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نهاده شود طعام یکی از شما و بر پا کرده شود نماز یعنی تکبیر بر آورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود ابن عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه وی می شنید قراءت امام را متفق علیه و ابن عمر موصوف ست بکمال سنت و اتباع پس وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین ست **متفق علیه** حدیث دلالت کرد بر ایجاب تقدیم اکل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور حمل کرده اند آنرا بر ندب و ظاهریه گویند بلکه واجب ست تقدیم پس اگر مقدم کند نماز را باطل شود عملاً بظاهر الامر پس تر حدیث ظاهر ست در تقدیم عشا مطلقا برابر ست که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و برابر ست که بترسد از فساد طعام یا نه و برابر ست که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلهای دیگر ست بغیر دلیل و تتبع کرده اند علت امر بتقدیم را و گفته اند که تشویش خاطر ست بحضور طعام و آن مقتضی ترک خشوع ست در نماز و این علتی ست که نیست بر وی دلیل مگر آنچه مفهوم میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبه از ابو هریره و ابن عباس آورده که این هر دو طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان ست پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که بر خیزیم و در نفس ما چیزی باشد و در روایتی ست که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شیبه ست از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة یذهب النفس اللوامة پس درین آثار اشارت ست بتعلیل مذکور و این وقتی ست که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف ست در وقت تنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست میرود بعضی گفته اند تقدیم اکل کنند اگرچه وقت برود برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی ست که قائل ست بوجوب خشوع در نماز و گفته اند که بدایت بنماز کنند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور ست و در وی این ست که حضور طعام عذر ست در ترک جماعت نزد قائل بوجوب جماعت

وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم فی الصلوة فلا یمسح الحصی فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو برو می آید مصلی را و اقبال می کند و نازل میگردد بروی پس اولی ست که درین مقام سوای ادب لعب بحصی نکند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آن ست که رحمت نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجهه مصلی ست زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغیر ندهد و در روایتی عوض یمسح یسوی آمده

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد صحیح وزاد احمد و زیاده کرد امام احمد در روایت خود واحدة
اودع یکبار بکن یا بگذار و ممکن از این نقل و دل در قلق ست زیرا که مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
میشود که فلا تمسح واحدة او دع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این ست سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن کل شیء حتی سألته عن مسح الحصا
فقال واحدة او دع پس اختصار کرد این مصنف اخلال در معنی کرد و گویا تکیه کرد وی در بیان معنی بر لفظ برادر عارف و اگر چنین می گفت و فی روایة لاحمد
الاذن بمسحة واحدة اوضح ترمی بود و حدیث دال ست بر نهی از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل از ان شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر
یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة ست یا مکروه ست و این مبنی ست بر تفسیر فعل کثیر انتهی گویم در سبل گفته تقیید بحصی و تراب چنانکه در روایتی هست نظر
بغالب ست و دلالت نمی کند بر نفی از ما عدای او و گفته اند که علت نهی محافظت بر خشوع ست چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید او ست
یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود اما آنچه شارع بر ان نص کرده مواجهت رحمت ست پس بسبب پس تغییر تراب و حصی از سجده گاه نباید کرد مگر آنکه مولم وجه باشد
و ظاهر نهی در تحریم ست وفی الصحیح عن معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و یای تحتیه و کسره قاف بن ابی فاطمة الدوسی مولای سعید بن ابی العاص
حاضر شد بدر را قدیم الاسلام ست هجرت کرد بسوی حبشه و اقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بمدینه و بود بر نگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانید او را ابوبکر
و عمر بر بیت المال مرد در سنه اربعین و گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عنه ابنه محمد و ابن ابنه ایاس بن الحارث و غیرهما نحوه یعنی مانند حدیث ابی ذر
و لفظ وی این ست لا تمسح الحصی و انت تصلی فان کنت فاعلا فواحدة لتسویة الحصی بغیر تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تواجهه وعن
عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عائشه پرسیدم
رسول خدا را از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنی ست
که میرباید آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و میرباید از ان نماز کمال آنرا این حدیث دلیل ست بر کراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب کراهت
نقصان خشوع ست چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است ببعض بدن یا اعراض ست از توجه الی الله
چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگرداند روی
خود برگردید خدا اخرجه ابوداود والنسائی در سبل گفته کراهت التفات وقتی ست که استدبار قبله نکند بصدر یا عنق والا مبطل نماز ست رواه
البخاری و در مشکوة گفته متفق علیه و در معنی سنت التفات را سه مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم بنگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات
نه مکروه ست و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله متحول شده باشد
و این قسم حرام ست و مبطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اکثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل صلوة ست انتهی
وللترمذی وصححه و مر ترمذی راست از حدیث عائشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای پسرک من ایاک والالتفات
فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فانه هلکة زیرا که التفات کردن در ان سبب هلاک شدن ست در آخرت بجهت بودن او
طاعت شیطان و رو گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح ها و لام بمعنی هلاک یعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع پس اگر
هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان کمال نماز پس باری در نفل بکن نه فرض که کار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض
اهتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند و گفته اند
که نهی از التفات وقتی ست که بغیر حاجت باشد ورنه ثابت شده که ابوبکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان و اگر التفات نمیکردند نمیدانستند بر آمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را بر این التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه يناجي ربه

چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه رب وی در میان او و در میان قبله است و مراد بمناجات اقبال اوتعالی ست بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس نخی نیندازد پیش خود و نه جانب راست خود در حدیث ابوهریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن شماله تحت قدميه ولیکن بیندازد جانب چپ خود و زیر پای خویش متفق علیه وفي رواية او تحت قدميه و در روایتی با او حرف عطف یا تردید ست و در روایتی تحت قدمه اليسرى و این در غیر مسجد ست و در مسجد در جامه خود بگیرد و بمالد و حدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله و یمین در نماز و در حدیث ابوهریره و ابی سعید مطلق نهی آمده و لفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حت کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما پس باید که نیفگند بسوی روی خود و نه بیمین و لیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و از ینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال چه داخل نماز و چه خارج آن برابرست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی ست ولیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی قبله مطلقا در مسجد و غیر وی و برای مصلی و غیر او و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر که خوی اندازد رو بروی قبله بیاید روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و ابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا برانگیخته شود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و این نخامه در روی اوست و همچنین ست بصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود و حال آنکه نیست در نماز و مروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آمده که نهی کرد از ین و آنحضرت بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس ست نزد احمد و مسلم که بگرفت گوشه چادر خود و بزاق کرد در آن و رد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست و اگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است و گفته اند این مقیدست ببزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع در جانب یسار و تحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی ست از حدیث ابو امامه که می ایستد یعنی مصلی پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهی و این تعلیل منع ست از شارع و تفل درین وقت بر قرین می افتد و آن شیطان ست و شاید که فرشته یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد و نینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است و نیست وی کاتب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند و هم از بعض روایات ظاهر است و ابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفا آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات و در طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره

وعنه روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعايشة بود قرامی مر عایشه را قرام بکسر قاف و تخفیف را پرده باریک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامه که در وی تصاویر باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی در خانه داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پرده خود را

فانه لا تزال تصاويره تعرض بفتح فوقيه و کسر را لي في صلوتي و در روايتی في الصلوة پس برستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من و درینجا دلیل ست بر ازاله چیزی که مصلی را مشوش کند در نماز از انچه در خانه یا در محل نماز اوست و نیست دروی دلیل بر بطلان نماز زیراکه آنحضرت امر باعاده نکرد رواه البخاري و مثل اوست حدیثی که اتفقا علی حدیثها اتفاق کرده اند بران بخاری و مسلم لا بحدیث عایشه في قصة انبجانية در قصهٔ انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر موحده و فتح آن نیز آمده گلیم پشمین که در وی علم نباشد منسوب بموضعی انبجان نام در قاموس گفته منبج کمجلس موضع و کساء منبجانی و انبجانی بفتح نسبت ست بر غیر قیاس ابي جهم و نامش عامر ست و قیل عبد بن حذیفه صحابی مشهور و معمر ست از پیران قریش و لفظ حدیث این ست که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خمیصه که مر او را علمها بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن خمیصه یک نگاه کردنی پس چون برگشت از نماز فرمود ببرید این خمیصه را پیش ابی جهم و بیارید مرا انبجانیهٔ ابی جهم انتهی و این خمیصه راوی بخدمت آنحضرت بهدیه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد واپس کرد و انبجانیه طلبید و طلبیدن آن برای آن بود تا از واپس کردن خمیصه ابو جهم شکسته خاطر نگردد و خمیصه جامهٔ از خز ما که علم سیاه دارد و اگر سیاه علم ندارد خمیصه نگویند و فیه و درین حدیث ست فانها پس بدرستیکه آن خمیصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام آن الهتني عن صلوتي باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور در وی و در لفظی آنفا نیز هست یعنی اکنون و در روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه حال انکه در نمازم پس ترسیدم که در فتنه بیندازد مرا یعنی باز دارد از نماز و حضور دران ضمیر فانها راجع ست بخمیصه چنانکه معلوم شد اگرچه در کلام مصنف ذکر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم آنست که مرجع آن انبجانیه باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت في قصة خمیصة ابی جهم و همچنین ضمیر الهتني و در حدیث دلیل ست بر کراهت انچه مشغول کند دل را در نماز از نقوش و غیرها و در وی مبادرت آنحضرت ست صلی الله علیه و سلم بسوی صیانت نماز از ملهیات و ازاله شاغلات از اقبال بران طیبی گفته درین حدیث ایذان ست باینکه صور و اشیای ظاهره را تاثیری هست در دلهای طاهره و نفسهای زکیه تا بما دون وی چه رسد و در وی کراهت نماز ست بر مفارش و سجادهای منقوشه و بر کراهت نقش مساجد و نحو آن انتهی و لفظ شیخ در ترجمه این ست ازینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر مایی هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکه در جامهٔ سفید یک نقطهٔ سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و پاکیزه تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را ازان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است امت را و تنبیه ست مر ایشان را بر تثبت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن جابر بن سمرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بفتح لام و فتح مثناة تحتيه و سکون نون و فتح فوقیه و کسر ها اقوام يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البته باز آیند گروهای مردم که بر میدارند نظرهای خود را بسوی آسمان در نماز در سبل گفته یعنی ما فوق خود مطلقا او لا ترجع اليهم یا آنکه نگردد بسوی ایشان نظرهای ایشان نووی در شرح مسلم گفته در وی نهی اکید و وعید شدید ست درین باب یعنی رفع بصر بما فوق و نقل کرده اند اجماع بران و نهی مفید تحریم ست و گفت ابن حزم باطل می شود بآن نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند در غیر نماز قومی مکروه گفته و اکثر جایز داشته اند رواه مسلم و در روایتی از مسلم باین لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة او لتخطفن ابصارهم یعنی باید که باز ایند از برداشتن نظر با نزد دعا در نماز و اگر باز نیایند ربوده می شود بصرهای ایشان مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر میداشت بصر خود در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود محرر سطور گوید عفا الله عنه این نهی برای آن کردند که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو و فوق و چون این جهت از جهات سته مخصوص آمد بوصفی از اوصاف وی لا بد شد

که او بان جهت رعایت کنند و این مسئله در محل خود مبرهن و متفق علیه سلف ست و له و در مسلم راست عن عائشة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آرد دو چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد و ملحق ست بآن مدافعت ریح و این همراه مدافعت ست و اما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد و آنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منهی عنه ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند نهی برای نقصان خشوع ست و اگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووي و مستحب اعاده آن و ظاهریه گویند باطل ست وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان زیرا که صادر می شود از امتلاء معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی ست و لفظ تثاؤب بهمزه است و بواو خطاست و اسم از وی ثؤباء آمده بضم مثلثه و فتح همزه بمعنی فاژه و آن تنفسی ست که می گشاید از وی دهن فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع پس چون فاژه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی آمده یعنی پس گو به بند دهان خود را زیرا که شیطان می درآید در دهن رواه مسلم و زیاده کرد بخاری در لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی ست که در وقت فاژه نزد عدم ضبط حال از دهان می برآید و در بعض نسخ ها مکرر آمده پس فرمود که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویه صورت و شکل والترمذي وزاد في الصلوة و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون فاژه کند در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و تقیید کظم در نماز منافی نهی این حالت نیست مطلقا بنا بر موافقت مطلق بمقید و این زیادت در بخاری نیز هست و این همه منافی خشوع ست

باب المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز ست و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و بمعنی جبهت نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث واسعه است و وی احب البقاع ست بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا برای وی خانه در بهشت و احادیث فضائل وی در مجمع الزوائد و غیرها ست وعن عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد في الدور امر کرد آنحضرت ببر آوردن مسجدها در سرا و محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی بمحلت خود جماعت میکرده باشند بخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که دران قبیله فراهم می شد دار می نامیدند و در قاموس ست المحل يجمع البناء والدار والعرصة والبلد ومدينة النبي صلى الله عليه وسلم والموضع والقبيلة انتهى و محتمل که مراد بآن حال باشد که دران خانها بنا میکنند یا بیوت باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور بر انها نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر بنای مسجد دران آنست که گاهی متعذر و شاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی دار دیگر پس محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اندران پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بتیسر و سهولت بایشان در بعضی گفته مسجد البیت دیگر و مسجد دار دیگر ست و هر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتهی وان تنظف وتطيب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجد ها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و تنظف و تطیب بنا و تا معًا ضبط کرده اند و ازینجا معلوم شد که تجمیر مسجد بعود خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته و مستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران و مروی ست فعل آن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة وصحح ارساله در سبل گفته تطییب بخور و بخوران وامر ببنا برای نماز ثابت ست لقوله انما در گرگ
الصلوة فصل اخرجه مسلم ونحوه عند غیره وگفته اند که برارادهٔ معنی اول در دور زیراکه در حدیث دلیل ست بر انکه مساجد شرط وی قصد تسبیل ست چه اگر جمع
بتسمیه مسجد گردد می باید که این مکان که در مساکن ساخته شده است برای نماز از ملک اهل وی بیرون رود و در شرح سنه گفته که مراد محال ست که در وی دور ست
ومنه سأريكم دار الفاسقين زیراکه ایشان محله را که در وی قبیله مجتمع شود دار می نامیدند گفت سفیان بناء المساجد في الدور یعني القبائل وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد
قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و در حدیث متفق علیه ست از عایشه عوض قاتل الله لعن الله اليهود والنصارى
الخ در توشیح گفته این در یهود واضح ست و در نصاری مشکل تر زیراکه پیغمبر شان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل همچو حواریین
و مریم علیها السلام در یک قول یا جمع در قول آنحضرت انبیائهم بازای جمع از یهود و نصاری ست یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس اکتفا کرد بر ذکر انبیا و مقصود
هر دو بوده اند و مؤید این ست روایت مسلم قبور انبیائهم و صالحیهم یا مراد باتخاذ اعم ست از ابتداع و اتباع و یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع نمودند و شک
نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمه یهود را التعظیم و تکریم میکنند انتهی متفق علیه و در مسلم ست از عایشه گفت ذکر کردند ام حبیبه و ام سلمه آنحضرت را
کنیسه که دیده بودند آنرا در حبشه و در وی تصویرها بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مرد بر گور وی مسجدی گرفتند و در وی این تصویرها ساختند
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت و اتخاذ قبور مسجد اعم ست از اینکه برای نماز در وی باشد یا بر وی و در مسلم ست لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا
اليها ولا عليها بیضاوی گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم شان ایشان و آنرا قبله توجه در نماز میگردانیدند و آنها را اوثان گرفته بودند
لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و مسلمانان را ازان منع فرمود و اما کسی که مسجدی در جوار صالح گرفته و قصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم وی
و توجه نمیکند بسوی او پس داخل نیست درین وعید انتهی صاحب سبل گفته قول وی نه برای تعظیم او بجوابش گفته می آید که اتخاذ مسجد بقرب وی و قصد تبرک
بدان تعظیم ست مر او را و احادیث نهی مطلق ست و دلیل نیست دران بر تعلیل مذکور و ظاهر این ست که علت نهی سد ذریعه و بعد از تشبه بعبده اوثان ست
که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند و نمی بینند و نه ضرر میرسانند و نه نفع و در انفاق مال دران عبث و تبذیر ست خالی از نفع بالکلیه و سبب ست
برای ایقاد سرج بران که فاعل وی ملعون ست و مفاسد انچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قباب بغیر محصور اند و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج وقد اوضحنا ذلك في رسالتنا
المسماة تطهير الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهی و زاد مسلم والنصارى چنانکه گذشت ولهما من حديث عايشة و بخاری و مسلم را ست
از حدیث عایشه كانوا اذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری
مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افراد یهود بود درینجا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که دران حدیث بود درین حدیث
صالح آوردند کما قیل والحسن این ست که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیراکه نصاری مامور اند بایمان بهر رسول و مرسل بنی اسرائیل انبیا اند
در حق فریقین و بهم اطلاق صلحا بر انبیا آمده و در حدیث جندب ست نزد مسلم که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود آگاه باشید بدرستیکه
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید و بدانید پس نگیرید شما قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم
شما را ازان وفيه و درین حدیث ست اولئك شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق اسم اشاره عائد ست بسوی هر دو فریق و کفی
ذما و مراد از اتخاذ اعم ست از اینکه ابتداع باشد یا اتباع چه یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلاً گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل
پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است گفته می شد آن مرد را ثمامه بن اثال واین مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلدیست فربطوه
بساریة من سواری المسجد پس بستند آنمرد را باستونی از ستونهای مسجد ونیست درین آنچه دلالت کند بر آنکه بستن وی بامر آنحضرت بود لیکن
آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیراکه در قصه وی اینست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامة الحدیث تا آخر حدیث
که طویلست و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکورست و مقصود در ینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرکست بستون مسجد و در آمدن وی در وی
زیراکه نجاست مشرکان و کافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه واین جمله مخصص قول وی ست صلی الله
علیه وسلم ان المسجد لذکر الله والطاعة و آنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را
در وی حاجتی مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست و کفار در مسجد آنحضرت می در آمدند و تا دیر می نشستند
و نزد ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را و وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فلا یقربوا المسجد الحرام پس مراد
عدم تمکین ایشان ست مر حج و عمره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سوره برائت بسوی مکه وارد ست و قول وی صلی الله علیه وسلم فلا یحجن بعد
العام مشرک و کذلک قوله تعالی وما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیراکه نزول وی
در حق کسی ست که مستولی شد بران وهست او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیراکه فرود آمده است در شان نصاری و استیلای ایشان بر بیت المقدس
و انداختن اذی و ازبال در ان یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره و اما دخول در ان بغیر
استیلا و منع و تخریب پس آیه کریمه افاده آن نکرده و حبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده واین مذهب امام اعظم ست
در ما عدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** و روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه مر بحسان بن ثابت بحای مهمله و سین
مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبدالرحمن ابن عبدالبر در استیعاب در ترجمه وی اطالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین فی
خلافة علی کرم الله وجهه وقیل بل مات سنة خمسین و هو ابن مائة و عشرین سنة ینشد بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر شین معجمه فی المسجد
بدرستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او و گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت
انشد وفیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعر می خواندم در مسجد کسی بود که بهتر ست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری
در باب بدؤ الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالت ست
بر جواز انشاد شعر در مسجد و معارض اوست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمه و صححه الترمذی
وله شواهد و جمع میان هردو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت و اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد و ماذون فیه شعری ست
که سالم باشد ازین و گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط است باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل ست که خواندن آن نامشروع ست
در مسجد که مکان طاعت و عبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان وی مواعظ و نصائح باشد بهمه حال
در همه جا محمود و مستحسن ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری بر پا کرده و می فرمود که روح القدس
تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه و قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس
مولد و انشاد شعر در ان واین استدلال بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابله هجو کفار بود مر آنحضرت و اهل اسلام را واین علت درینجا نیست موجود

دوم آنکه در این اشعار مدح آنحضرت یا ہجو کفار بودنہ حکایت ولادت و لوازم آن سوم آنکه در آن تاشد نہ گور تداعی و جمع منکرات اکثر اہل مولد نبود چہارم آنکه این تعلیم در ہر سال بروز و وقت و ماه معین نبود بلکه ہنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص یا عام معلوم شد ولیکن معہذا امام مالک در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبه یعنی فضائی در ناحیه مسجد که نامیده می شد بطیحا بضم با و فتح طا بمعنی زمین سنگریزه دار و گفت ہر که خواہد که غوغا کند در گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** وہم روایت ست از ابوہریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد ہر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح مثناة تحتیه وسکون نون وضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فليقل لا ردها الله عليك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آنرا و ظاہر آنست که این را بزبان گوید بجہر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواہد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواہد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نگردد دور نباشد در سبل گفته جہر قول این لفظ واجب ست فان المساجد لم تبن لهذا بدرستیکه مسجد ہا بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا و صلوة و علم و مذاکره خیر و نحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضاله حیوان و ملحق ست با و سوال از متاع و غیره که در مسجد گم شده است بنا بر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا و ہر که متاع وی در مسجد و غیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه بنشیند و از داخل در آن و خارج از آن مسجد جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و ہر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت وی این حدیث و اثر است جنبوا مساجدکم مجانینکم وصبیانکم ورفع اصواتکم اخرجه عبد الرزاق والطبراني في الكبير وابن ماجة **وعنه** وہم روایت ست از ابوہریره رضی الله عنه آن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا رايتم من يبيع او يبتاع في المسجد فرمود چون بہ بینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید یعنی بجہر برای زجر ہر یک از بائع و مشتری لا اربح الله تجارتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت ہمان ست که مساجد برای این کار ہا بنا کرده نشده اما اگر کسی در بیع سعی می شود بالاتفاق قاله الماوردي مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می گذشت بر وی کسی که بیع میکند در مسجد می طلبید او را وی پرسید چیست با تو و چه میخواہی اگر می گفت میخواہم که این چیز را بفروشم می فرمود علیك بسوق الدنيا فانما هذا سوق الآخرة یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائي والترمذي وحسنه والدارمي ايضا **وعن** حکیم بن حزام بحای حطی مکسوره و زا برادر ام المومنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال و عمر او صد و بست سال بود شصت در جاہلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش بود در جاہلیت و اسلام و از افاضل قوم ست رضي الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع و خمسین و او را چہار پسر بود ہمه صحابی عبد الله و خالد و یحیی و ہشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحدود في المساجد بر پا کرده نشوند حد ہا در مسجد ہا مثل حد زنا و حد شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بر آن در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند ولا يستقاد فيها و نه طلب کرده شود قصاص در مسجد ہا در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد و بر تحریم استقاده در وی رواه احمد وابوداؤد بسند ضعیف و رواه الحاکم وابن السکن واحمد بن حنبل والدارقطني والبيهقي گفت مصنف در تلخیص لا باس باسناده انتهی و این حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نہی کرد رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار در آن و از اقامت حدود در آن و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم اورده و در مصابیح از حدیث جابر روایت کرده **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت اصيب سعد بن معاذ بضم میم و بعین مہمله بعد الف و ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی ست اسلام آورد در مدینه میان عقبه اولی و ثانیه و باسلام وی بنی عبد الاشہل مسلمان شدند و خانه او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرده و قوم خود مقدم و مطاع و شریف بود از کبار صحابه حاضر شد بدر و احد را و رسید او را تیری روز خندق در اکحل و بند نشد خون زخم وی تا آنکه مُرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة و هو ابن سبع و ثلثین سنة و دفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة یوم الخندق رسیده شد زخم را سعد روز خندق در رگ هفت اندام فضرب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خدا خرگاهی در مسجد لیعوده من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض در وی و اگرچه مجروح باشد و ضرب خیمه دران، و اگرچه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران از آنچه همیشه می ماند در وی تحجر و آنکه در حدیث آمده که کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** و هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترني وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند مرا و می پوشد مرا یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان یلعبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد و در روایت بخاری آمده که لعب ایشان بدرق و حراب بود و در مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری ست که بود روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز مسترت و گفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ واما سنت پس این حدیث ست جنبوا مساجدکم صبیانکم ومجانینکم وسل سیوفکم واقامة حدودکم وخصوماتکم واجمروها فی الجمع واجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قائل بنسخ این ست که چون نهی از خصومت و سل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بحث ست و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف ست و نیست در وی و نه در آیت تصریح دعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود و گفته اند که لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مردود ست بآنچه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که در دین ما فسحت ست و من مبعوث شده ام بحنیفیه سمحه و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد و منافی قاعدهٔ شریعت ست که آن تسهیل و تیسیر باشد و ازینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جائیکه وارد ست و نیز مدفوع شد قول کسی که لعب بحراب مجرد لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت ست عامهٔ مسلمین را و احتیاج ست بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه رض بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه ست در وی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود بیاید **و** هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خباء فی المسجد فکانت تاتینی وتحدث عندي بدرستیکه کنیزک سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی و ولیده در اصل بمعنی مولوده است و میکه متولد شد پستر اطلاق وی بر امة آمده اگرچه کلان باشد الحدیث و این حدیث برمته در بخاری ست از عایشه رض و در وی دلیل ست بر اباحت مقیل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب خیمه دران برای مانند بود و مانند آن **وعن** انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد خطیئة آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بروزن غراب و بساق و بزاق آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن ست آنرا ریق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق ست و در مسلم تفل وکفارتها دفنها و کفارهٔ آن و دور کننده گناه آنرا گور کردن بزاق ست

یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شود گور باید کرد که بزودی آن برود مصنف در فتح الباری گفته جمهور گویند دفن کنند آنرا در خاک و ریگ و سنگریزه مسجد اگر یابد و گفته مراد بدفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتهی و در سبل گفته و این بعید ست و قرطبی گفته ثابت نمی شود حکم سیئه بمجرد تفل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن و دفن نکردن آن و کذا قال عیاض و ذهب الیه ائمه من اهل الحدیث و شاهد اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه مرفوعا که هر که نخاع کند در مسجد و دفن نکند آنرا پس سیئه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سیئه مگر بقید عدم دفن و مانند وی ست حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یافتم در مساوی امت خود نخاعه را که باشد در مسجد و گور کرده نشود و نخاعه و نخامه آب دهن که از سینه یا بینی برآید و در سبل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف و در سنن سعید بن منصور ست از ابی عبیده بن الجراح که وی نخامه انگند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانه خود و گرفت شعله از آتش و آمد و جست آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص ست بکسی که ترک کرد آن را و گذشت وجه جمع که خطیئه آنجاست که بجانب راست یا قبله تفل اندازد نه جای که جانب شمال یا زیر قدم افگند پس حدیث درینجا مخصص و مقید باوست و حدیث دلیل ست بر خطیئه بودن بصاق در مسجد و برینکه کفاره وی دفن اوست و معارض نیست با حدیث فلیبصق عن یساره او تحت قدمه زیرا که ظاهر وی آنست که برابرست در مسجد و غیر وی نووی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص ست ببزاقی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیئه باقی ست بلا تخصیص انتهی **وعن** وهم روایت ست از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد برپا نخواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجدها و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه وصححه ابن خزیمة این حدیث از اعلام نبوت وارد و معلوم شده که تباهی در مساجد از اشراط ساعت و تباهی دین ست و آن عام ست از قول کما عرفت و از فعل باین طور که مبالغه کند هر یکی در تزیین مسجد و رفع بنای وی و در وی دلالت مفهمه ست بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشیید مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی اینست بدرستیکه از اشراط ساعت ست که تفاخر کنند و بنا زنند مردم بمسجدها انتهی یعنی بنا و تزویق و تحسین و تنقیش آن بطریق ریا و سمعه باشد تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها تمام روایت این ست که گفت ابن عباس هر آیینه تزخرف می کنید شما مساجد را چنانکه تزخرف کردند یهود و نصاری این مدرج ست از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این امت راه بنی اسرائیل رود و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشیید بمعنی رفع بنا و تزیین او بشید یعنی جص ست کذا فی الشرح و لفظ قاموس این ست شاد الحائط شیدا طلاه بالشید وهو ما طلی به حائط من جص و غیره انتهی پس رفع بنا را از مسمای وی نگردانیده و اما قوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَن تُرْفَعَ پس در کشاف گفته رفع آن بنای اوست کقوله تعالی بَنٰهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰهَا وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفته امر نکرد خدا برفع بنا ولیکن بتعظیم انتهی و حدیث ظاهرست در کراهت و تحریم بقول ابن عباس کما زخرفت الیهود والنصاری چه تشبه بایشان حرام ست زیرا که مقصد از بنای مساجد جز ستر مردم از حر و برد نیست و تزیین آن دلها را از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت ست می برد اخرجه ابوداود شوکانی در رساله ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشر که از عمائر مستحدثه در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت ست نوشته عمارت مقامات بدعت ست باجماع مسلمین بدترین ملوک چراکسه فرج بن برقوق در اوائل مائة تاسعه از هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار فرموده و دران بتالیف پرداخته و این عمائر در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب ست از ملوک مائلین الی الخیر که بعد از وی آمدند برین بدعت که احداث کرده

شر ملوک مسلمین در خیر بقاع ارض ست غضب نموده اند با آنکه این مقامات سببی از اسباب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدوق از اختلاف و فرقت نهی فرموده و بسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات هم نهی کرده و بالجمله فکل عاقل متشرع یعلم انه حدثت بسبب هذه المذاهب التی فرقت الاسلام فرق مفسدة اصیب بها الدین و اهله و ان من اعظمها خطرا و اشدها علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات و وقوف کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل ادیان مختلفة و شرائع غیر مؤتلفة فانا لله و انا الیه راجعون انتهی کلامه و صححه ابن حبان شیخ در ترجمه گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا و گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مطلای سازند اگر ما مسجد را بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوالم خوار نماید و حقیر در اید انتهی فقیر گوید عفا الله عنه که در سبل گفته قول بجواز تزیین محراب باطل ست انتهی و سیوطی را در بدعت محاریب رساله مستقله است و چون آرایش محراب تنها باطل باشد بآرایش تمام مسجد چه رسد و آنکه میگویند که خانهای مشید و مزخرف ساختن مشروع ست که حقارت مسجد در برابر آن پسندنمی آید این تعلیل فاسد در حقیقت قیاس ست در برابر نص و نیست بروی اثارت از علم در سبل السلام از امام مهدی رضی الله عنه نقل کرده که در بحر زخار گفته تزیین حرمین شریفین نه از رای ذی حل و عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جز این نیست که تزیین کردند آنرا اهل دولت جائره بغیر اذن احدی از اهل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتهی و این کلام حسن ست و در قول وی صلی الله علیه و سلم ما امرت اشارت ست بآنکه این کار حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستیکه مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ساخته شده بود از خشت و سقف او از جرید بود و ستون او از چوب نخل پس نیفزود ابوبکر در وی چیزی و نه عمر زیاده کرد بلکه ساخت آنرا بر بنا عهد آنحضرت بلبن و جرید و عمد خشب باز تغییر کرد عثمان و بسیار زیادت نمود در ان و ساخت دیوارهایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج ابن بطال گفته این دلالت دارد بر آنکه سنت در بنیان مساجد قصد و ترک غلو ست در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی الله عنه با وجود کثرت فتوح در ایام وی و کثرت مال بنای قدیم مسجد را تغییر نکرد و تجدید بجهت آن نمود که جرید نخل او بوسیده شده بود و وقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر و ایاک ان تحمر و تصفر فتفتن الناس لیعج ولیکن چون زمانه عثمان رضی الله عنه آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد بچیزی که نه مقتضی زخرفت بود اما معهذا بعض صحابه بروی انکار کردند و اول کسی که بآراستگی مسجدها و زینت وی پرداخت ولید بن عبد الملک ست و این در اواخر عصر صحابه بود و سکوت کردند بسیاری از اهل علم از انکار بران بخوف فتنه انتهی و این زخرفت درین دور آخر که هدوش زمانه فترت و هم آغوش روزگار قیامت ست روز افزون ست خصوصا زینت و زیب اماکن مقدسه حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانواع تکلفات و ارخای سرادقات و لون شکن کنائس و صوامع یهود و نصاری ست و خبر مهدی موعود یا حضرت روح الله علیهما السلام مجال کیست که بران انکار کند و سر خود نه در بازد **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت علی اجور امتی حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد ظاهر گردانیده شد بر من مزدکارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان تا آنکه خس و خاشاکی که بیرون می افگند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة مستعمل ست در هر چیزی که بیفتد در خانه و غیره وقتی که اندک باشد و شیخ در ترجمه گفته قذی انچه در چشم و آب افتد از خس و خاشاک و چرک و درین جا اشارت ست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزار می کشد روحانیت وی از ان یا مانند آب زلال ست از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد انتهی و در حدیث اخبار ست باینکه هر چه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افگند اگرچه قلیل و حقیر باشد در وی ماجور ست زیرا که دران تنظیف بیت الله و ازاله چیزی ست که موذی مسلمانان ست و مفید ست بمفهوم خود باینکه ادخال قذات در مسجد منجمله اوزار ست رواه ابوداؤد و الترمذی و استغربه و صححه ابن خزیمه و در آخر این حدیث این ست که عرض کرده شدند

برمن گناهانِ امت من لیس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پس فراموش کرد انتهی و بعضی از علمای شافعیه این را از کبائر شمرده اند و عن ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در آید یکی از شما مسجد را پس ننشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیة المسجد ست و ظاهر وی وجوب ست و به قال الشافعية و حنفیه و جمهور بآن رفته اند که مندوب ست و استدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که وی دید او را که تخطی می کند اجلس فقد آذيت و امر نکرد بنماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه و گفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق و اول مردود ست باینکه نیست دلیل بر انکه وی دو رکعت نگذارد چه جائز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده و ثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه مثل نماز جنازه و مانند آن و نیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث دران ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد و در وی خلاف ست و صاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت اوامر وارده بآن اخرجه مسلم و اصحاب السنن و ابن خزیمة و ابن حبان و اورده البخاری و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست و نگذارد مشروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در آمد بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذار اخرجه ابن حبان فی صحیحه و ترجم علیه تحیة المسجد لاتفوت بالجلوس و همچنین قصه سلیک غطفانی چنانکه بیاید و محب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست و بعد جلوس وقت قضا و محتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس بر بینکه فصل طویل نباشد انتهی و قول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت بیک رکعت و در شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده گوئیم حافظ ابن القیم رح در هدی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که وی ننشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست که نشست و در آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف بعد میگذارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشستن خواهد پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد و همچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده و جبانه خود مسجد نیست که او را تحیت در کار باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در ان داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة ا متفق علیه

بابُ صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود عن ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی در آمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان قومه و جلسه خوب نکرد پس تر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام باز گرد بمصلای خود پس بگزار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس باز گشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم بهمان طریقه که نخست گذارده بود پس تر باز آمد و سلام کرد فرمود و علیک السلام باز گرد و بگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثالث یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

وتعلیم کرد اورا نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون
خواهی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و دروی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اذا قمتم الی الصلوة و مراد
کسی ست که محدث باشد کما عرفته من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه ویدیه
الی المرفقین ویمسح براسه ورجلیه الی الکعبین واین تفصیل دال ست بر عدم وجوب مضمضه و استنشاق و قرینه است بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب دال ست بر وجوب استقبال
قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب و عفو استقبال متنفل اکب ثم استقبل القبلة فکبر پس تر روآر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست
و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استاد
بسوی نماز برابر ایستاد و بر داشت هر دو دست پس تر گفت الله اکبر صححه ابن خزیمة وابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط
مسلم ست آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد بتکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث
وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسر معك من القرآن پس تر بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی
دلیل ست بر وجوب قراءت قرآن در نماز برابر ست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود
امر میکرد بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئن راكعا
پس تر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله وتسترخی ثم ارفع
حتی تعتدل قائما پس تر بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت ست
بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب اطمینان قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام
گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس تر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری
در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزد
و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پس تر بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسه
استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس تر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک رکعت ست
از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینة و جلوسا بین السجدتین پس تر سجده دیگر ست همچو اولی با طمینان پس این صفت یک رکعت
کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر ویسجد حتی یمکن
وجهه وجبهته حتی تطمئن مفاصله وتسترخی و نیز دال ست بر وجوب قعود بین السجدتین و در روایت نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته
ویقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و ازینجا معلوم شد که هیئت قعود میان هر دو سجده گستردن یسری ست
ثم افعل ذلك پس تر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعت اولی ست و معلوم شده است از شرع عدم تکرار
آن در رکعات في صلاتك كلها در همه نماز خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه بالفاظ متقاربه و اللفظ للبخاري و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها و لابن ماجة و مر ابن ماجه راست از
حدیث ابو هریره باسناد مسلم یعنی بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائماً عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده ودرین
لفظ هم ذکر جلسهٔ استراحت نیست اما دلالت وارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسهٔ استراحت وترک آن هر دو در حدیث
آمده است وهر دو صحیح ست ومثله فی حدیث رفاعة ومانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی ست
مکنی بابی معاذ حاضر شد احد وبدر وسائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحاضر شد با علی رضی الله عنه جمل وصفین را ومرد در اول امارت معاویه
وپدر او از نقباست ووی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع ست ووی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج وحاضر شد عقبهٔ اولی را روی عنه
ابناه عبید ومعاذ وابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد وابن حبان نزدیک امام احمد وابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما وفی لفظ لاحمد
ودر لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبك پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال
حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود وجاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها ورواه ابو علی بن السکن
فی صحیحه وابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین ادام الله
بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است وهو کما قال زاده الله عزا انتهی وبالجمله در وی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال وللنسائی
وابی داود من حدیث رفاعة بن رافع ونسائی وابو داود راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا وترجمهٔ وی گذشت انها لم تتم
صلوة احدکم حتی یسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل وتمام کند وضو را کما امره الله تعالی
چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سورهٔ مائده یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ وَاَیْدِیَكُمْ
اِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَی الْكَعْبَیْنِ در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب
اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصاً وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد
وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد وحدیث لاتقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح ست درین معنی واز منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد ونیت در جمیع
طاعات لابد ست لقوله تعالی وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت
از شرک وریا وعادت واین معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد ولقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ووضو عبادتی ست از اعظم عبادات
مکفر ذنوب ومقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه ودر آوردن
مسح مابین مغسولات وعدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند واتباع خلف سلف را وحکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد
که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد وترتیب مرعی ست در صلوة وحج وهر چه در ان اجزای کثیره بهم آمده اند
این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم یکبر الله پس تکبیر احرام
گوید وبزرگی یاد کند خدا را ویحمده وحمد گوید او را یعنی بقرارت فاتحه ولیکن قول وی فان کان معك چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وی
ویحمده غیر قرارت ست که آن دعای استفتاح ست واز ینجا وجوب مطلق حمد وثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود وکلام درین باب بیاید ویثنی علیه
وثنا گوید بر وی وفیها ودر روایت نسائی وابی داود ست از حدیث رفاعه فان کان معك قرآن پس اگر باشد با تو ودر حفظ تو
مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان ولفظ ابی داود این ست فاقرأ بام الکتاب ونزد احمد وابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ
بما شئت وترجم له ابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معك محمول باشد بر فاتحه

زیراکه همین فاتحه متیسرست برای حفظ مومنان یا محمول شود بر آنکه آنحضرت دانست از حال مخاطب که وی فاتحه را یاد ندارد و هرگاه این چنین باشد که ویرا
جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ ست بحدیث تعیین فاتحه یا مراد بما تیسر چیزی ست که زیاده است بر فاتحه و مؤید او ست
روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاتحه کرده و ما تیسر را ما عدای او گردانیده پس محتمل ست که راوی جائیکه ما تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه

ذاهل شود و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بام الکتاب و بما شاء الله و بما شئت وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللَّهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ
واگر نباشد با تو چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تهلیل و توحید کن او را و ازینجا معلوم شد که هر که قرآن یاد
نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تهلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد
شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد
ذکر تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت آیت ست و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام
و شرائع تمام نیاموخته و ازینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین ست که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی
بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا با آن پستر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان ورنه حمد گو و تکبیر گو پستر رکوع کن انتهی

وَلِأَبِي دَاوُدَ ثُمَّ اقْرَأْ بِأُمِّ الْقُرْآنِ وَبِمَا شَاءَ اللَّهُ و در روایت ابو داود ست از حدیث رفاعه که پستر بخوان سورهٔ فاتحه را و آنچه خواهد خدای تعالی
و در ینجا دلالت ست بر وجوب قرارت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قرارت چیزی
که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب ما عدای فاتحه در آخرین در رکعت سوم از مغرب خواهد آمد وَلِابْنِ حِبَّانَ بِمَا شِئْتَ و در روایت
ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعة بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ ست که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روا ری
بجانب قبله تکبیر گو پستر بخوان سورهٔ فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس
راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن
برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی
در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح ست و روایت کرده است آنرا ابو داود باندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع
و سجود و قومه و جلسه زیراکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت ست
که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب ست نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این
حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان وجوب و سنت ست
که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه
بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیه را حضرت شیخ

ودر روی تنفرست زیرا که امر کرد باعاده باصراحت قوله ارجع فصل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سرو مقصود از نقصان عدم جواز اوست
نه نقصان کمال او یعنی منجمله نمازهائی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با در نقصان ماند و در شمار نمازهای ادا کرده تو شمرده آید گویا از عمر روزی چندی بی نماز ماندے
ولهذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسیئ صلوٰته ومشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست
نماز مگر بآن و بسیارست استدلال علما بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه
باین طریق ست که سوق کرد آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب ما لم یذکر فیه
باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لا یجوز بالاجماع
وچون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد از وی پیشتر اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی
قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغه امر آید در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد
بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و منجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وے
اذا قمت الی الصلوٰة دال ست بر ایجاب وی چه نیت نیست مگر قصد کردن لفعل شئ و قوله فتوضأ یعنی قاصدا له و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیها ست
قعود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیها ست تشهد اخیر و صلوٰة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی بکلام السبل و گفت حافظ شوکانی در شرح که ارکان
نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگرچه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم
وآنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستها ست در چار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط
و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعای خیر دارین با آنچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمیز ارکان
از سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قرات فاتحه و رکوع
بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوٰة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و سلام و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قرات سوره در دو رکعت اول
و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست
که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فرض پس تحریمه ست اگرچه تسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قرات ست اگرچه یک آیت خرد بود
در هر دو رکعت هر کدام دو رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوٰة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قرات بفرض را
و گردانیدن قرات فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعده اولی و تشهد دران
و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری
و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن** ابی حمید بصیغه تصغیر بن عبد الرحمن بن الساعدی
انصاری خزرجی صحابی مشهورست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت و وی مشهورست
بکنیت و در نامش اختلاف بسیارست مشهور عبد الرحمن ست در میان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر ولایت معاویه
انتقال کرد روی عنه جماعة رضی الله عنه قال گفت ابو حمید در نفری از اصحاب آنحضرت و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم
از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم رایت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه

چون تکبیر احرام می‌گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست بر اینکه این از افعال نماز ست و برداشتن هر دو دست مقارن
تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر و در بدر گفته معیت مقتضی آن ست که منتهی می‌شود رفع
بانتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر
و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفته اصح رفع اوست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه حین
یکبر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو
حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی و اختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیراکه رفع برای تکبیر ست پس همراه وی باشد
و صححه المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادله اوست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود
و اما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنابر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشره مشهود لهم بالجنة و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند
بر روایت آن از آنحضرت صلعم خلفای اربعه پستر عشره مبشره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال
استاذنا ابو عبد الله و همچنین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت صلعم فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فهذا قائل شدیم
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ایمه اربعه از اهل مذاهب و خلاف نکرده اند درین و اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افاده رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر
فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر و لفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسل اختیار کرده و گفته مقابل نرمه هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغة
گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را به هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره پستر دوتا میگردانید پشت خود را و می پیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر شود با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بجای مهمله و نون
و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع راسه و لا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه در مصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه
و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح درایة انتهی
فاذا رفع راسه استوی پس چون برمیداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود پس می گفت
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و برمیداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو دوش خود را

در حالتِ اعتدال حتی یعود کل فقار مکانہ تا آنکہ باز می نشست ہمہ بند ہای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فا مقدم بر قاف بند و مہرہ ہای استخوان پشت واحد فقارہ بفتح فا و فقرہ بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز آمدہ و در سبل گفتہ و در روی روایتی بتقدیم قاف بر فا آمدہ انتہی و فقیر بمعنی درویشی مشتق از وست کہ از گرسنگی و نا توانی پشت شکست شدہ مراد کمال اعتدال ست و تفسیر اوست روایت ثم یمکث قائما حتی یقع کل عضو موضعہ فاذا سجد وضع یدیہ پس چون سجدہ میکرد می نہاد ہر دو دستِ خود را بر زمین یعنی مقابل رو غیر مفترش نگسترانیدی دستہا را بر زمین ولا قابضہما و نگرد آرندہ آنہا را بسوی پہلوی انگشتان و کفہا بر زمین نہادہ و ذراعہا و بازو ہا را بردارندہ چنانکہ اگر خواہند بزغالہ خرد از میان آنہا بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد کہ چون از قومہ کہ بسجدہ رود نخست زانو ہا را بر زمین نہد یا دستہا را ہر دو درست اول فاضل تر و مختار اکثر ایمہ است واستقبل باطراف اصابع رجلیہ القبلۃ و بجانب قبلہ می داشت سر انگشتان ہر دو پای خود را در حالت سجدہ و بیان می در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعۃ اعظم خواہد آمد واذا جلس فی الرکعتین و چون می نشست بعد از رکعت برای تشہد اوسط جلس علی رجلہ الیسرٰی و نصب الیمنٰی می نشست بر پای چپ خود و استادہ میکرد پای راست واذا جلس

فی الرکعۃ الاخیرۃ و چون می نشست در رکعت دیگر برای قعدہ اخیر قدم رجلہ الیسرٰی و نصب الاخری وقعد علی مقعدتہ پیش می آورد پای چپ خود را و استادہ میکرد پای دیگر را کہ پای راست باشد و می نشست بر نشستگاہ خود و درینجا دلیل ست بر تغایر ہر دو جلوس کہ برای تشہد اوسط و اخیر باشد و علما را درین خلاف ست در مصفی گفتہ شافعی اختیار کردہ است در تشہد اول کہ نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری و در تشہد آخر تورک یعنی قدم یسری را برارد از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر زمین واقع شود و مالک در ہر دو قعدہ تورک را اختیار کردہ است و ابو حنیفہ نصب یمنی و جلوس بر یسری در ہر دو قعدہ اختیار نمودہ است و این ہر دو واسع و جائز ست مسئلہ بہر صفت کہ نشیند از تربیع و تورک و افتراش جائز باشد و اختلاف ایمہ در سنیت ست و اشبہ آن می نماید کہ مؤدی بر صفتی کہ مروی شدہ است مؤدی سنت ست اخرجہ البخاری و ابو داود والترمذی وابن ماجۃ وابن حبان و زیادہ کرد ابو داود ثم سلم یعنی پستر سلام میداد و زیادہ کرد طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد از جانب راستِ خود السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ و از جانب شمال خود ہمچنین و زیادہ کرد ابو داود کہ گفتند یعنی صحابہ مذکورین کہ راست گفتی تو ہمچنین بود کہ نماز میگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بالجملہ این حدیث مروی ست از ابو حمید رضی اللہ عنہ قولاً و فعلاً بطریق وصف و بیان نماز آن حضرت و در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ کہ اصل در ہیئت نماز حدیث ابی حمید ساعدی ست کہ رو بروی دہ کس از اصحاب آنحضرت روایت کردہ و آنہا بالاتفاق تسلیم کردند و حدیث عایشہ است و حدیث وائل بن حجر ست فی الجملہ و حدیث ابن عمر ست در رفع یدین وغیرہ انتہی گوییم در حجۃ اللہ البالغہ طریقہ نماز نوشتہ و اسرار تشریع ارکانش بیان نمودہ اینجا اسرار حذف نمودہ ترجمہ طریقہ نماز نوشتہ می آید کہ خالی از نفع نیست و آن اینست کہ چون تکبیر تحریمہ برارد ہر دو دست خود تا ہر دو گوش یا ہر دو دوش بردارد و الکل سنۃ و دست راست بر دست چپ نہد و ہر دو پا را برابر کند و نظر را بر جای سجدہ کوتاہ سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شدہ است درین دعا صیغہا بعدہ تعوذ کند و در تعوذ ہم صیغہا ست بعدہ بسملہ گوید آہستہ و احتیاط درین ست زیرا کہ روایت مختلف آمدہ است در بودن و نبودن بسملہ آیتی از فاتحہ و صحیح شدہ است از آنحضرت افتتاح کردن نماز بالحمد و عدم جہر بسم اللہ بعدہ سورۂ فاتحہ و یک سورہ دیگر از قرآن بترتیل و مد حروف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در ظہر و عصر مخافت و امام جہر کند در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در جہر امام مقتدی ہیچ نخواند مگر وقت سکوتہا اگر آہستہ بخواند مختار و فاتحہ بر وجہی بخواند کہ موجب تشویش امام نشود و این اعلای اقوال ست نزدم و باین جمع کردہ می شود در میان احادیث این باب و بگوید آمین وقتی

که امام آمین بگوید و مروی ست دو سکته از آنحضرت یکی میان تکبیر و قرائت و دیگر میان فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا
سبح اسم و واللیل و مثل آن و محمول ست ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب و در بعض دیگر و بخواند در مغرب قصار مفصل
و هرگاه اراده کند رکوع را بر دارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بر دارد و در سجود این رفع نکند
و این از آن هیآت ست که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سنة و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیآت رکوع این ست که بنهد
هر دو کف دست خود بر هر دو رکبه خود و انگشتان را از یکدیگر دور دارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر را
برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت ست و از هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و بازوها
گشاده بکند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از هیآت ما بین السجدتین ست
اینکه بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ
و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقعد از آنحضرت و بند و عقد پنجاه و سه و اشاره کند
بمسبحه و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت مذهب ابوحنیفه ترک اشاره بمسبحه است وی خطا کرده و آمده است در تشهد
صیغها و اصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن تمامه آن کافی و شافی ست و اصح صیغ صلوات این ست
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **وعن** علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه کان اذا قام الی الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و میگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ روآوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حَنِيفًا مسلمان و راست و مائل از باطل بحق
وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خدا است که پروردگار جهان و جهانیان ست لَا شَرِيكَ
لَهٗ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص و روآوردن بسوی
حق امر کرده شده ام من و من از جمله اسلام آرندگانم الی قوله من المسلمین تا قول او من المسلمین کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمین آمده
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَنْتَ رَبِّي وَاَنَا عَبْدُكَ خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت نیست هیچ
معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بنده توام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اقرار کردم بگناهان خود و توفرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را فَاغْفِرْ
لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا اِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو وَاهْدِنِي
لِاَحْسَنِ الْاَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِاَحْسَنِهَا اِلَّا اَنْتَ و راه نما مرا به نیکوترین خویها و خصلتها که راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا اِلَّا اَنْتَ و بر گردان از من خلقهای بد را و نگر داند از من خلقهای بد را مگر تو لَبَّيْكَ
استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم وَسَعْدَيْكَ و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم وَالْخَيْرُ كُلُّهٗ بِيَدَيْكَ و نیکی همه در دست
قدرت تست وَالشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ و بدی نیست منسوب و مضاف بتو از روی ادب و تعظیم اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش
شری نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتهاست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ و بعضی گویند معنی وی آنست

که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاهِ تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاهِ قبولِ تو چنانکه فرمود الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من توثق کننده و ستواری کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو می زییم و می میرم بتو و بقدرت تو و باز میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللمعات گفته شیخ رح فی فرمود این حروف حرف اند بمعنی هر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدنِ ادراک بکنهِ ذات و صفاتِ تو

استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست و اذا رکع قال چون رکوع میکرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت و بک آمنت خداوندا برای تو و طاعتِ تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجودِ تو و صفاتِ کمالِ تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد مر ترا شنوائیِ من و بینائیِ من و مخی و عظمی و عصبی و مغزِ استخوانِ من و استخوانِ من و پیِ من و تقدیم مغزِ استخوان شاید که جهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و بهمین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذا رفع راسه قال پس چون بر میداشت سرِ خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوندای پروردگارِ من مر تراست ستودن ملأ السموات والارض

و ما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملأ ما شئت من شیء و پری چیزی که خواهی بوجود آوردنش پس از آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدومه چون کمالِ قدرتِ وی سبحانه آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین و تمام مقدورات و ممکنات است در گرفته است همه سپاس و ستایش بر وی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا مر ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاصِ دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذاتِ من مر کسی را که پیدا کرد او را و صوره و صورت داد او را یعنی و جه مرافق الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شگافت شنوائی و بینائی او را مراد آلتِ شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردنِ گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین بزرگ است خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جز وی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبارِ ظاهر است چنانکه مصوران حی سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم پس تر می بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میانِ التحیات و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مر گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت و ما اعلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و فزونی کرده ام و از حدِ اعتدال در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثالِ آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر تعالی پیش کننده هر که را خواهی از بندگانِ خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر که را خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر

رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین است ان ذلک فی صلوٰة اللیل این دعا در نمازِ شب یعنی تهجد خواندے مصنف در تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نمازِ فرض میگفت و حدیثِ علی کرم الله وجهه وارد است در آن پس احتمالِ تخصیص و عموم هر دو دارد وعن

ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کبر للصلوٰة سکت بود آنحضرت چون تکبیر می گفت برای نماز خاموش میشد هنیهة ساعتی لطیف و در روایتی باین لفظ است کان یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتا یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قرارت خاموش شدنی شیخ نور ترجمه گفته مراد بسکوت درینجا ترک جهرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از انکه بخواند فاتحه
و جز آن در حجة الله البالغة گفته مروی ست از آنحضرت دو سکته یکی در میان تکبیر و قرارت برای تحریمة قوم باجمعهم تا متوجه شوند بر استماع قرارت بعزیمت دیگر
در میان قرارت فاتحه و سوره تا آسان گردد ایشان را قرارت بی تشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکتهٔ
امام برای قرارت ماموم بلکه ظاهر این ست که این سکته برای تلفظ بآمین ست نزد کسی که آمین بسر میگوید یا ساکته ایست نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن مشتبه نشود نزد کسی که آمین بجهر میگوید یا ساکته ایست لطیف برای رد نفس قاری و بر تقدیر تنزل استغراب قرن اول در آن دلالت دارد بر نبودن وی
سنت مستقره و نه آنچه عمل کرده اند بران جمهور انتهی فسألته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ ست فقلت بابی
انت و امی یا رسول الله اسکاتك بین التکبیر و بین القراءة ما تقول پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قرارت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی دران قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین
خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دوری کردی میان مشرق و مغرب
مراد بدوری محو کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب باهم مجتمع نشوند من و
خطاهای من هم یکجا نشویم اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا من خطایای از گناهان من کرده و ناکرده
کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک درینجا طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهان آینده تخصیص بجامهٔ سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر ست اگرچه قلیل باشد یا اشاره بمعنی فطرت که مولود ست آدمی زاد
بران و دنس بفتح دال و نون و سین مهمله در قاموس گفته بمعنی چرک ست اللهم اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد خداوندا بشوی مرا
از گناهان کرده و ناکردهٔ من بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و ثلج بسکون لام ست و برد
بتحریک جمع برده خطابی گفته ذکر برد ست و ثلج تاکید ست یا هر دو و آب اند که دست ها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن دقیق العید این تعبیرست از غایت محو
چه جامه که آنرا بسه چیز شویند بغایت نقی گردد و فیه اقوال آخر متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه این ذکر را میان تکبیر و قرارت گوید سرا و برینکه بنده
مختارست میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو وعن عمر رضی الله عنه انه کان یقول
روایت ست از عمر بن الخطاب بدرستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه گذشت که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر احرام
سبحانك اللهم تنزیه میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بحمدك و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد و ستائش
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارك اسمك و بزرگ ست نام تو و تعالی جدك و بلندست عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد بمعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید و لا اله غیرك نیست معبود بحق جز تو در مصفی گفته بسیاری از مالکیه گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه ست و این بغایت بعیدست با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آن ست دعائیکه در حدیث
آمده هم مستحب ست و در ادای او فضل ست اما متاکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین ست غرض امام مالك الله اعلم و همین ست حال تعوذ
پیش از قرارت و درود بعد تشهد نیز ازین قبیل ست و فی الواقع ما بر هیچ دلیلی که دلالت کند بر التزام صحابه در درود را مطلع نشدیم پس از فضائل ست نه از شرائع
ستالیه و شافعی در دعای استفتاح بحدیث علی تمسک کرده انی وجهت وجهی الخ و ابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عایشه رض و ابو سعید خدری رفته سبحانك اللهم الخ
و بر همین بود عمل حضرت عمر رض و بغوی گفته اختلاف علما در اذکار صلوة مثل دعای استفتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

مباح ست پس ہر کی ذکر کردہ است آنچہ صحیح شد نزد وی بدون آنکہ انکار نماید بر دیگری واللہ اعلم انتہی رواہ مسلم بسند منقطع روایت کرد این حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی کہ نیست مظنہ ذکر وی استطراداً و رواہ ابوداود والحاکم عن ابی الجوزاء عن عایشہؓ و رجال اسنادش ثقات اند لیکن در روی انقطاع ست و اعلال کردہ است آنرا ابوداود باینکہ نیست مشہور از عبد السلام بن حرب و باینکہ روایت کردہ است جماعت قصہ نماز از بدیل بن میسرہ پس ذکر نکردند دران این دعا را و گفت دارقطنی نیست قوی انتہی و او را طریق دیگر ست رواہ الترمذی وابن ماجہ من طریق حارثہ بن ابی الرجال از عایشہؓ و عمر بنحوہ و حارثہ ضعیف ست و درین باب ست از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عمیر و ابی امامہ و عمرو بن العاص و جابر گفت حاکم و قد صح ذلک عن عمر پستر مسوق کرد آنرا او این در صحیح ابن خزیمہ است کما تقدم در ہدی نبوی گفتہ صحیح شد از عمر کہ شروع میکرد باین دعا در مقام نبی صلی اللہ علیہ وسلم و جہر میکرد بدان و می آموخت مردم را و باین وجہ در حکم مرفوع ست و لہذا امام احمد گفتہ میروم من بانچہ مروی ست از عمر و اگر مروی استفتاح کند ببعض آنچہ مروی شدہ است خوب باشد و وارد شدہ است در توجیہ الفاظ کثیرہ و این قول حسن ست کہ بندہ مختار ست در میان آنہا ہر چہ خواہد بخواند و جمع میان این ذکر و وجہت وجہی در حدیث ابن عمر آمدہ رواہ الطبرانی فی الکبیر و فی روایۃ ضعیف و رواہ الدارقطنی موصولاً و ہو موقوف علی عمر رضی اللہ عنہ و لیکن از حدیث عایشہؓ کہ نزد ترمذی و ابوداود ست معلوم شدہ کہ قول آنحضرتؐ ست چنانکہ اشارت بدان رفتہ و نحوہ و مانند حدیث ابن عمر ست عن از حدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسۃ نزد احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از روایت حارثہ و بتحقیق سخن کردہ شدہ است در حارثہ از جانب حفظ او انتہی یعنی ضبط او وی حدیث را قوی نیست ابن خزیمہ گفت وی مدنی ست نزول کرد بکوفہ و نیست از آنہا کہ احتجاج میکنند اہل علم بحدیث وی این صحیح ست از عمر نہ از آنحضرتؐ و قول ترمذی کہ نمی شناسیم آنرا مگر باین وجہ معترض ست بطریق ابی الجوزاء و بروایت طبرانی از عطا از عایشہؓ انتہی شیخ در ترجمہ گفتہ استفتاح بسبحانک ثابت ست از آنحضرتؐ و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلۂ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راہویہ و روایت کردہ اند آنرا علمای ائمۂ حدیث و رفتہ اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کردہ اند آنرا ابوحنیفہ و غیر او از مجتہدین و ترمذی نیز در جامع خود گفتہ کہ درین باب حدیث آمدہ از علیؓ و عایشہؓ و عبد اللہ بن مسعودؓ و جابرؓ و جبیرؓ بن مطعمؓ و عمل برین ست نزد اہل علم از تابعین و غیرہ غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید آمدہ از طریق حارثہ تکلم کردہ و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست کہ استفتاح بسبحانک اللہم صحیح و ثابت و مستمر ست و با دعیہ دیگر زیادہ نیز بود انتہی گوییم ترمذی گفتہ حدیث ابوسعید اشہر حدیث ست درین باب و بتحقیق تکلم کردہ اند در اسناد وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث و گفت ابن خزیمہ نمیدانم در افتتاح سبحانک اللہم خبری ثابت نزدیک اہل معرفت بحدیث و احسن احادیثش حدیث ابوسعید ست و نمیدانم احدی را و نشنیدم آنرا کہ استعمال کردہ باشد حدیث را بر وجہ آن و رواہ احمد من حدیث ابی امامۃ نحوہ و در روی این ست اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در اسنادش کسی ست کہ نام نبردہ او را و روایت کرد ابن ماجہ و ابن خزیمہ از حدیث ابن مسعود کہ میگفت آنحضرتؐ اللہم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من ہمزہ و نفخہ و نفثہ و رواہ الحاکم والبیہقی و لفظ وی این ست کہ چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوہ رواہ الدارقطنی و در روی حسین بن علی بن اسود ست و در روی مقال ست و او را طریق دیگر ست کہ ذکر کردہ است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیہ و تضعیف کرد او را کذا فی التلخیص و ازینجا معلوم شد کہ غالب طرق احادیث استفتاح بسبحانک اللہم ضعیف و معلول اند و فیہ و در حدیث ابی سعید ست نزد خمسہ و کان یقول بعد التکبیر اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بود کہ میگفت بعد تکبیر احرام پناہ میخواہم بخدای شنوندہ دانا از شیطان سنگسار کردہ شدہ و راندہ شدہ از بارگاہ قرب و رحمت وی تعالی من ہمزہ از ہمز شیطان و مراد بہمز غیبت کردن و افتادن در مردم بغیبت گویی

و طعن ست و بعضی گفته اند که همزه شیطان وسوسه مراد ست که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وساوس و خطرات مراد داشته اند و نفخه وازنفخ شیطان و مراد بآن تکبر و خود پسندی ست که آدمی را در وی می اندازد و این معنی با بروی می آرایند واو را در نظر وی بزرگ میسازد و گویا که در وی می دمد و پر باد میکند و نفثه واز نفث شیطان و مراد بنفث که بمعنی دم کردن ست سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانه وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِي الْعُقَدِ که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر ست که می دمد و می اندازد در نفس آدمی و می برارد از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان ست و در تفسیر این هر سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی ست که فرمود نفخ شیطان کبر ست و نفث وی شعر وهمزه وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقیه نوعی از جنون ست مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست شیخ در شرح اللمعات گفته که اگر روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین ست انتهی و حدیث دلیل ست بر استعاذه و بر اینکه آن بعد تکبیر ست و ظاهر آنست که این نیز بعد توجه با دعیه است چه این تعوذ قرات ست و وی قبلها **وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العلمين** بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام و شروع میکرد قرات را بالحمد لله رب العالمين و باین استدلال کرده اند بر اینکه بسمله از فاتحه نیست و هو قول انس و ابی من الصحابة و قال به مالک و ابو حنيفة و آخرون و حجت ایشان همین حدیث ست و جوابش آنست که مراد بالحمد سوره فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه در صحیح بخاری ثابت شده مثل آنکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارند این لفظ بالخصوص پس نیست در وی حجت بر بودن بسمله از فاتحه و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست ست و نزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله **وكان اذا ركع لم يشخص رأسه** و بود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد سر مبارک خود **ولم يصوبه** و پست نمی کرد **ولكن بين ذلك** و لیکن نگاه میداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن **وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما** و بود که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر بایستی **وكان اذا رفع رأسه من السجود لم يسجد حتى يستوي جالسا** و بود چون بر میداشت سر خود از سجده بسجده دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام و کمال **وكان يقول في كل ركعتين** و بود که می گفت در هر دو رکعت یعنی بعد هر دو **التحية** یعنی تشهد میکرد بالتحیات لله و مراد در ثلاثی و رباعی اوسط ست و در ثنائی اخیر و در وی شرعیت تشهد اوسط و اخیر ست و دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل ست مگر آنکه گویند که بیان ست برای اجمال صلوة در قرات مامور بها وجوبا و افعال که برای بیان واجب باشند واجب اند یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صلوا کما رایتمونی اصلی و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مسنون و قیل اول سنت ست و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید انشاء الله تعالى و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذا صلى احدكم فليقل التحيات الخ و هر که گفته سنت ست میگوید چون سهو کرد از ان اعاده نمود و جبر کرد آنرا بسجده سهو و اگر واجب بودی سجود سهو جبر آن نمودی همچو رکوع و چیزی از ارکان و رد کرده اند این استدلال را باینکه جائز ست که وجوب مع الذکر باشد و اگر فراموش کرده در فرض دیگر داخل شد سجده سهو جبر آن می تواند نمود **وكان يفرش رجله اليسرى وينصب اليمنى** و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرش خود میگردانید و بران می نشست و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن ست که در هر دو قعده اولی و اخری همچنین میکرد و این قول امام ابو حنیفه و صحاب اوست و در حدیث ابو حمید ساعدی در قعده اولی افتراش و در قعده ثانیه تورک آمده و این قول شافعی ست و نزد امام مالک تورک ست در هر دو و نزد بعض

افتراش در هر دو قعده نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهدست در تشهد اخیر تورک ست و اگر یک تشهدست افتراش ست و هر چهار امام را
درین مسئله قولی علیحده است و توجیه قول امام ابو حنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این ست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
این ست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تقیید باولی و اخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمده که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعدهٔ اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن ست زیرا که قعود در وی طویل ست
و مناسب ست بآن آسانی انتهی گوییم چون قضیه متحد ست بر اصول حنفیه هم حمل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و سنیت هر دو ست و به قال فی الحجة الله البالغة
و تاویل باختیار اشد تاویل در برابر نص صریح ست و حمل بر ضعف با وجود نص ضعیف ست و معنی تورک بر سرین نشستن ست و در ینجا تورک را دو صورت ست
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه بگسترد پای چپ را و استاده کند
پای راست و بیرون آرد هر دو پا را از زیر را نها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین **وکان ینهی عن عقبة** بضم عین مهمله و سکون قاف
و در روایتی بفتح عین و کسر قاف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قاله البرماوی **الشیطان** و بود
آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بآن اقعاست که باتفاق در نماز مکروه ست و آن بر دو صورت ست یکی آنکه بر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و هر دو دست بر زمین بنهد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگسترد و هر دو سرین را بر پاشنها گذاشته
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر ست و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول انتهی
گفته نووی در خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقعا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه مصنف در تلخیص گفته حدیث طاؤس از ابن عباس ست
که اقعا سنت ست و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهی و جای دیگر از تلخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و ماوردی مائل شده اند بسوی اینکه اقعا منسوخ ست و ابن عباس را شاید نهی نرسیده و بیهقی مائل شد بسوی جمع باینکه اقعا دو گونه ست کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نص نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل ست از آن بنا بر کثرت رواة وی و بنا بر آنکه اعون ست برای مصلی و احسن ست در هیئت نماز و بکراهت اول وارد شده ست احادیث
و بیهقی را درین جمع تابع ابن الصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی که دعوی نسخ کرد و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه که دران نهی از عقبه و ذکر افتراش ست پس محتمل ست که وارد باشد در بارهٔ جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین السجدتین نخواهد بود
انتهی **وینهی ان یفترش الرجل ذراعیه** و نهی میکرد از آنکه بگسترانند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را
افتراش السبع مانند گستر انیدن درنده دستها را بر زمین و تقیید مرد بجهت آن ست که زن باید که افتراش کند که آن استر نزدیک ست و نهی کرد
از تشبه بحیوانات همچو بروک مثل بروک شتر و التفات همچو التفات روباه و افتراش همچو افتراش درندها و اقعا همچو اقعای کلب و نقر همچو نقر زاغ و رفع ایدی
وقت سلام همچو دمهای اسپان شوخ و شنگ **وکان یختم الصلوٰة بالتسلیم** و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعی
و واجب ست نزد ابو حنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا کما رایتمونی اصلی و اختلاف کرده اند دران علما پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض ست صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت ست اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابو حنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدث و غیره در آخر وی نمازش صحیح ست و احتجاج کرده ست باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا باعرابی مسیء در صلوٰة خود
و حجت جمهور همان ست که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی ست که مفتاح صلوٰة طهور ست و تحلیل آن التسلیم ست و همین ست مختار شوکانی و در حجة الله البالغة

گفته که خبر تحلیلها السلام مفید وجوب ست اگرچه در حدیث مسی مذکور نیست انتهی ومذهب احمد و شافعی وجمهور آنست که مشروع دو تسلیم است و مذهب
مالک در قولی یک تسلیم ست واین قولی ضعیف ست مر شافعی را وگفته اند که تسلیم ثانی نزد وی حجت ست و تشدید کرده اند بعض ظاهریه و مالکیت
و واجب گردانیده اند آنرا و این مخالف اجماع کسانی ست که پیش ازان بودند در مصفی گفته اختیار امام مالک آنست که امام و منفرد یک تسلیم گوید
السلام علیکم قصد کند بآن پیش روی خود بعد ازان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیم بهمین اسلوب بگوید و دیگر بجانب امام پیش
روی خود قصد کند و اگر بجانب یسار کسی بروی سلام بکند تسلیم سوم بجانب یسار بگوید و این اقل سلام ست و اکمل آن بحدیث ترمذی عن عبد الله
بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه وعن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله ولهذا جمهور علما بدو تسلیم قائل شده اند
در حق امام و منفرد و مقتدی و بزیادت ورحمة الله **مسئله** اقل سلام السلام علیکم یکبار ست چنانکه ابن عمر میکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله
بجانب چپ و راست التفات نموده **مسئله** ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض ست زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوة و نماز که
بغیر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بران راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمدًا نماز فاسد شود و اگر سهوًا کند آنچه بعد متروک ست لغوست
واز همان متروک نماز خود را تمام کند و سجده سهو کند انتهی اخرجه مسلم وله علة وآن این ست که مسلم آنرا از روایت ابی الجوزا از عائشه آورده
ابن عبد البر گفته این حدیث مرسل ابی الجوزا ست بالجیم والزای و وی از عائشه نشنیده و نیز معلول ست باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکاتبةً اخراج کرده

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة بود
آنحضرت که برمیداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان وی در حدیث ابی حمید ساعدی گذشت واذا كبر
للركوع واذا رفع راسه من الركوع و برمیداشت هر دو دست خود تا هر دو دوش خود چون تکبیر می براورد برای رکوع و چون سر برمیداشت
از رکوع تمام این حدیث چنین ست رفعهما كذلك بر می داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وقال سمع الله لمن حمده
و میگفت این کلمه یعنی شنید خدا مر کسی را که ستود او را ربنا لك الحمد خداوندا مر تراست ستودن وكان لا يفعل ذلك في السجود
و بود که نمیکرد این را در سجده یعنی در وقت رفتن بسجده و سر برداشتن ازان و بعضی از شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده است
نزد شافعیه رفع یدین ست نزد افتتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن ازان و قیام برکعت سوم و در غیر این چهار موضع بثبوت نرسیده شیخ در ترجمه گفته
برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه ست میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر محقق در روی این ست که یا هر دو بوده است
گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته و از انکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم
بود بشرائع اسلام و احکام آن و متفقه بود باحوال رسول خدا و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر آنرا نمیکرد و ظاهر احتمال ثانی ست و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضًا هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی از جنس سکون ست که مناسب بحال صلوة که خضوع و خشوع ست
و کلام درین مقام واسع ست جمله ازان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتهی و آنچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این ست که مصنف اینجا سخن بمبالغه کرد
و از حد در گذرانیده با آنکه گفت لا یزال بهمین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و راه نسخ بربست و حق آن ست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق و روایات
اخبار و آثار در هر دو جانب موجود ست پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر
نیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده و بعد این حدیث چنانکه
دیدت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی

وخالد وابن ادریس از یزید زیراکه چون سوء حفظ واختلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث
وآما تاویل تضعیف ابوداؤد باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت ابوداؤد آبی ست ازان چه مراد از قول محدثین که این
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی وصف خاص چنانکه (یعنی منکر) بر عالم متبحر پوشیده نیست وآما
حدیث محمد در مؤطا پس در وی عاصم بن کلیب ست و وی مختلف فیه ست غیر واحد اورا تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لا یحتج به اذا انفرد وامام احمد گفته
لا باس به وابو حاتم رازی گفته صالح ومسلم برای او حدیثی اخراج کرده وثقه ابن معین وتضعیف کرد اورا ابن حبان وگفته در روایت وی شک ست ونیز
معارض ست بروایت رفع که مروی ست از علی بن ابی طالب وذکر مثله الترمذی وابوداؤد واحمد وغیرهم وآما روایت طحاوی از مجاهد پس در سندش ابوبکر
بن عیاش ست و وی سیئ الحفظ ست و روایت وی معارض ست بروایت نافع وسالم واین هر دو مثبت اند ومجاهد نافی ست ومثبت مقدم ست واگر ثابت
شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مرةً ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند وهمچنین روایت اسود معارض ست بروایات صحیحه
دیگر که دران از عمر بن خطاب رفع مروی شده وآما حدیث محمد بن جابر پس ذکر کرده ست آنرا ابن الجوزیؒ در موضوعات ونقل کرد از امام احمد که نیست محمد بن جابر
چیزے وحدیث نمی کند از وے مگر کسی که بدتر ست از وی وگفت مصنف در تلخیص که قد اثبتُّ فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهی وگفت
ابن حبان وعلی هذا اهل العراق ومن لم یکن علم الحدیث من صناعته انتهی ونیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر وگفت ابن تیمیہ
که این حدیث موضوع ست وآما مناظرهٔ اوزاعی وابو حنیفه واحتجاج اوزاعی بسند عالی واحتجاج امام بفقه راوی پس منظور فیه ست زیراکه
احادیث رفع را نه همین یک طریق ست که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشرهٔ مبشره اند وایشان بے شک وشبهه افقه اند از تنها
راویان حدیث ابو حنیفه وبیان آن خواهد آمد ودر بدر منیر مناظرهٔ سفیان ونعمان وابن مبارک ذکر کرده وشافعی را درین باب مناظرهٔ طویل ست
وحاصل این همه مناظرات ترجیح رفع ست بر عدم رفع ودر نهایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست ومع هذا معارض ست بحدیث میمون مکی
ودر کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود وآما قول ابن عباس پس آن قول وی ست نه حدیث مرفوع ومعارض ست بحدیث
میمون مذکور وترمذی اورا از قائلین رفع شمرده با آنکه این قول وی منقوض ست برفع در قنوت وعیدین وحدیث لا ترفع الایدی را خود حضرت شیخ
غیر صحیح گفته وفرموده که مفید حصر نیست وآما حدیث وائل بن حجر وطعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابو الحسن
سندی شارح صحاح سته که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیراکه در جامع الاصول در ترجمهٔ وائل ذکر کرده که وی قیلی بود از اقیال حضرموت وپدرش
از ملوک ایشان بود وفود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی وفرمود بیاید شما را وائل بن حجر
از زمین دور از حضرموت طائعا راغبا فی الله عزوجل وفی رسوله وهو بقیة ابناء الملوک وچون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت وبا خود نزدیک نمود پس
هرگز نمی سزد که در حق این چنین صحابی اعرابی بادیه نشین گفته شود زیراکه غالب بر اعراب جفا وعدم تطلع بر حقائق اشیا ست وهر که پادشاه زاده بود این
شان وی نباشد چه آمدن وی طائعا دال ست بر شدت اعتنای وی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم وهر که چنین باشد لا محاله اعتنای او بتتبع احوال رسول
صلی الله علیه وسلم سخت تر وزیاده تر بود تا مقتدی بپیغمبر باشد ورنه فائدهٔ هجرت وی بسوی رسول چیست واین ظاهر ست بر هر که ادنی درایت می دارد انتهی
ومؤید اوست روایت بیهقی باین لفظ که گفت وائل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لانظرن کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهی کلام السندی
گوئیم ونیست روایت وائل روایت متفرد وشاذ که بطعن اعرابیت برباد رود بلکه روایات صحیحین وغیرهما که در رفع وارد اند شواهد ومتابعات روایت وے
ومؤید ومثبت وی بوده اند بثبوتی که لا محیص عنه ست وانکار نکند آنرا مگر متعسف غیر منصف ونیز حنفیه تمسک کرده اند بحدیثی در بستن هر دو دست

تیر ناوک پس اگر اعتراضی است او قادح در تمسک برفع یدین ست می باید که درینجا هم قادح باشد واذ لیس فلیس و نیز در رویت رفع در غیر تکبیر اولی جاهل و فقیه برابر ست زیرا که امری محسوس ست نه مفهومی معقول در روی حضرت حفظ امری کافی ست و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را که متفق علیه ست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحدیث کما قال الشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابوداؤد و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبدالرحمن بن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن عدی والدارقطنی والبیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح لکن ابن مبارک گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته هو ضعیف نقله البخاری عنهما و تابعهما علی ذلک و گفت ابوداؤد لیس هو بصحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این احسن چیزی ست که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه در نفی رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی ست که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که باطل میکند وی را و این همه ائمه طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبل گفته که اگر ثابت شود حدیث ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا که این اثبات ست و آن نفی و اثبات مقدم ست انتهی و شیخ ابوالحسن محدث سندی رح در شرح مسند امام ابوحنیفه زیر حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف در شروع نماز ست گفته که بیهقی نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند دران مسلمانان و هی المعوذتان و فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از نسخ تطبیق نزد رکوع و عدم قبض یدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس را خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکردند دران علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح یوم نحر در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون نسیان وی درین چیزها آمده جائز ست که در رفع الیدین هم بوده باشد انتهی محرر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم معارضه حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن ست و آن در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتجاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین ست این ست کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل پس چنانکه حضرت شیخ رح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل جز قول ابن زبیر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فترکنا منتهض بر کسی ست که قائل ست بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست نه بر کسی که قائل ست بسنت مؤکده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر مؤکده میگوید چه رسد چه سنت مؤکده را هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک کرده و در اصول مقرر شده که اتیان بفعلی بغیر ترک وی مرة دلیل وجوب آن فعل ست پس لابد ست از قائل شدن بترک سنت مؤکده نیز تا وجوب لازم نیاید فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث الترک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و دران رفع نکرد پس غیر قوی ست زیرا که التشبیه فعل مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیار ست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما الاعدام علی ما یشهد به الوجدان السلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع ست مادامیکه دلیلی بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد در عدم رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول وی رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان آن هر دو ورنه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول وی دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نیز دیگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی ست و احادیث رفع در صحیح ست و رتبه صحیح مقدم ست از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح مر رفع را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی یا مقدم یا علم بتاریخ تاخر یکی صورت نه بندد و هو ههنا مفقود و همچنین حدیث براء بن عازب اگر فرض کنیم

صحت قول وی ثم لا یعود واعراض نمائیم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول وی لا یعود بصیغهٔ مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه براء بن عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه وسلم مطلقا
وحال آنکه مدعا برفع یکبار هم ثابت میشود و بعض ضابطین لا سیما رافعین از صحابه وغیرهم حکایت کرده اند که براء بن عازب نیز از راویان رفع است وباقی همه آثار صحابه است
وفهم ایشان حجت نیست ومع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا واز ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن ونه عدم دوام آن وچون این روایات را با روایات معارضه اش
که دال است بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرة کرده اند ومرة ترک نموده وهو عین المدعی واما قول ابن مسعود که ترک فرمود پس مستفاد ازوی
همین است که آنحضرت ترک کرد وما ازوی نسخ نفهمیدیم پس نسخ فهم ابن مسعود است وآن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
واما فهم اجماع بر ترک ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار معارضهٔ او نصوص اند پس معارض نشود بآن زیراکه در اصول مقرر شده که
ظاهر معارض نص نمی شود واما قول ابن الزبیر ثم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقرر فی الاصول ولیکن برای وی اصلی نزد محدثین یافته نمی شود ولابد است
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت ودلالت پس احادیث صحیحهٔ مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصر است در
دلالت وبقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
وفعل را عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا وچون ضم نمایند بران احادیث وآثار دال بر رفع مفید عین مدعا باشد زیراکه ترک
سنت غیر مؤکده ناسخ وی نیست بلکه لابد است از ترک وی احیانا تا آنکه غیر مؤکده بودن وی ثابت شود ونیز بعضی صحابه بودند که بحضرت وی صلی الله علیه وسلم سنن را
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکند بران فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی منکم الرکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این دو رکعت را نمی گذاردند حال آنکه این رکعتین اوکد سنن اند تا بغیر سنن مؤکده چه رسد ونزد بعضے صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادا نمی کردند واز عدم
فعل ایشان بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابوسلیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر ابن مسعود وچنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه وے
تطبیق میدین میکرد بنا بر امر اول وخلاف کرد دران همگی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل وبعضے حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی اراکم رافعی ایدیکم الخ واین حدیث نزد مسلم وابوداود ونسائی است از روایت جابر بن سمره ولیکن دران نهی از رفع نزد سلام است نه درین هرسه موضع
چنانکه از رجوع باصل حدیث ثابت میشود پس وی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحدیث جابر بن سمرة علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم هذا مشهور لا خلاف
فیه انما کان فی حال التشهد انتهی ودر سبل گفته هو حدیث صریح فی انه کان ذلک فی ایمائهم بایدیهم عند السلام والخروج من الصلوة وسببه صریح فی ذلک انتهی وچون
امام مهدی که یکی از ائمهٔ یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد ومقبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابعد وان کان مع معرفته
حقیقة الامر فهو اورع وارفع من ذلک والاکثار فی هذا الحاج محجر الی قوله ولهذا لم یقع فیه خلاف الا الهادی فقط فهی من النوادر التی تقع لافراد العلماء مثل مالک
والشافعی وغیرهما فما احد منهم الا له نادرة ینبغی ان تغمر فی جنب فضله وتجتنب انتهی واما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد است بایمائی که نزد هر حرکت
در نماز میکردند چه نماز مرکب است از حرکات وسکون ابن حبان گفته القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرکوع
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیراکه این تعلیل در برابر نصوص صریحهٔ صحیحهٔ ثابته است
ورای بحت است ونیز رفع باآنکه نزد مدعی از جنس سکون نیست در نماز در چند موضع باقی است پس از جنس نماز باشد نه مخالف آن متفق علیه این حدیث
ابن عمر نزد بخاری ومسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد من حجت است بر خلق هر که شنید آنرا پس بروی است اینکه عمل کند

زیراکه نیست در اسنادش چیزی وزیاده کرد بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من زعم انه بدعة فقد طعن فی الصحابة انتهی
واحادیث درین باب بسیارست تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانند است وچهارصد اثر وخبر درین باب صحیح شده وعشره مبشره
روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی دریجا بعض قاصرین گفته اند که این افراط ست از صاحب
سفر السعادة زیراکه بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار وآثار هم نیاورده واین مسکین بر آنست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند
ونه بخاری دران کتاب ادعای استیعاب اخبار وآثار وارده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهارصد طرق باشد نه متون چنانکه سباق عبارت
وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانند است وبالجمله بعضے ازین اخبار وآثار در رساله تنویر العینین وجز آن مذکورست وبعد
آن گفته قد وردت فی هذا الباب روایات لایسع لذکرها المقام واسامی بعض رُوات وی این ست که روایت کرده اند آنرا عشره مبشره بجنت حاکم گفته نیست
هیچ سنتی که روایت کرده باشند آنرا عشره مبشره جز رفع یدین وروایت کرد آنرا ابوحمید ساعدی ووبروی ده کس از اصحاب همه بانعم گفتند ومنهم حسن
بن علی وسهل وزید وعقبه وابومسعود وسلمان وابوموسی وعایشه وبریده وعمار وام الدرداء وعمر وعلی ووائل بن حجر ومالک بن الحویرث وانس وابوهریره
ومحمد بن مسلمه وابوقتاده وابواسید وجابر وعمیر اللیثی وابن عباس وابن زبیر وازتابعین حسن بصری وعطا وطاؤس ومجاهد ونافع وسالم
بن عبدالله وسعید بن جبیر وابن سیرین وقتاده وقاسم بن محمد ومکحول وغیرهم واز فقها ابن مبارک وشافعی واحمد واسحق واوزاعی ومالک وجز ایشان
مقبلی در منار گفته امر الرفع اوضح من ان تورد له الاحادیث المفردات وقد کثرت کثرة لاتوازی وصحت صحة لاتمنع ولهذا لم یقع فیه الخلاف انتهی **وفی** حدیث
ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد والدارمی یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر میداشت هر دو دست
خود را تا آنکه برابر میگردانید آنها را با هر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر می گفت واین صریح ست در تاخیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب حنفیه است
واین حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع ست در هر سه
موضع کما افاده حدیث ابن عمر ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما ورفع یدیه حتی یحاذی
بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر ورکع ثم اعتدل ولم یصوب راسه ولم یقنع ووضع یدیه علی رکبتیه قال سمع الله
لمن حمده ورفع یدیه واعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بعد قول
خود ثم یکبر لفظ الحدیث میگفت تا معلوم میشد که استدلال بتمام حدیث ست زیراکه ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه
از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتهی وگفت ابن الجوزی در نزهة الناظر
للمقیم والمسافر نقلا عن المزنی انه قال سمعت الشافعی یقول لایحل لاحد سمع حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة وعند
الرکوع والرفع منه ان یترک الاقتداء بفعله صلی الله علیه وسلم وهذا صریح فی وجوبه انتهی وبخاری از حسن وحمید بن هلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک
گفت بخاری ولم یستثن الحسن احدا وگفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعتی از صحابه وشاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان
وگفت ابن المنذر اختلاف نکرده اند اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد وگفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا نوزده تن از صحابه وسرد کرد
بیهقی در سنن ودر خلافیات نام راویان رفع نزدیک بسی تن وگفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهوده لهم بالجنة
ومن بعدهم من اکابر صحابه گفت بیهقی وهو کما قال وابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمة الاعرج آورده که گفت دریافتم همه مردم را که رفع یدین میکردند
نزدیک هر خفض ورفع وروایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد او را رواه البخاری

فی جزء کتاب رفع الیدین بلفظ برواه بالحصی وبالجملة اقاویل علما درین باب بیش از شمار ست ومصنف در تلخیص درین باب بسطی لائق وکلامی فائق آورده ورفع را مرجح گردانیده وحق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سند ست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه واین همه چیزها درین مسئله فراهم شده ونیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق قربت وعبادت بود نه عادت واین ظاهر ست زیرا که افعال نماز همه عبادت ست لا سیما چون این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود واگر عادت می بود صحابه وفقها اهتمام نمی کردند بروایت واتباع وی واز روایت حاکم که ان الله امر به وقول وی صلی الله علیه وسلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهوم میشود که عبادت ست واز رفع کردن آنها رو بروی آنحضرت وخلفای راشدین وعدم منع آنها ایشان را ثابت ست که این فعل مختص بآنحضرت نبود آری این قدر هست که آنحضرت ملتزم وی نبود باری میکرد وبار دیگر ترک میفرمود واین امارت عدم وجوب وسنت مؤکده است وهر که مدعی منع رفع ست وی در حقیقت مثبت نسخ ست ومتمسک بظاهر منکر او ست زیرا که ظاهر این ست که آنچه از آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازم ست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ راجح بر دلائل مانع کافی ست وچون جرح تمام شد کما تقدم مدعا ثابت گردید وعدم اجماع بر ترک وی غنی از بیان ست بلکه لائق آن ست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغة وبعضی از علما بوجوب رفع درین مواضع رفته اند کما ذکره صاحب الفتوحات وغیره ونزد اکثر اهل علم سنت ست وبعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت معارضه آثار صحیحه ندارند ومع ذلک منافی مدعای ما نیستند ابن حاجب در مختصر گفته نمی شناسیم رفع یدین را وگفته اند که سنت ست انتهی ومقوی سنیت او ست روایت محی السنة که هذا قول مالک فی آخر عمره انتهی ودلیل علیه حدیث الموطا ومداومت بر سنت غیر مؤکده ممدوح ست فاعل آن باجماع سلف وخلف مثاب ست باآنکه مدیم بر نماز چاشت واشراق وچهار رکعت قبل عصر وقرائت طوال از مفصل افضل ست از تارک آن باآنکه اینها سنن غیر مؤکده ست واین مطلب ظاهر تر از آن ست که اشتغال باثبات آن توان کرد وهمچنین تارک سنت غیر مؤکده ملام نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملام نیست اما توهم این معنی که چون عدم رفع سنت باشد تارک وی باید که مثاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت وخلفای وی البته قطع وی بدعت باشد ونیست در مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلی ست که کرده نشد در زمانه ایشان آری اگر مراد بسنت طریقه مسلوکه در عهد آنحضرت دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که اکتفا بعدم نیز میکرد وشک نیست که فاعل مثل این سنت مثاب نیست زیرا که مصلی دو رکعت بعد جمعه ثواب بر گزاردن این دو رکعت می یابد نه بر ترک آن آری کفایت میکند برای وی در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دو رکعت وهر که چهار میگذارد ثوابش اکمل ست از ثواب اول والله اعلم

ولمسلم عن مالک بن الحویرث رضی الله عنه نحو حدیث ابن عمر لکن قال حتی یحاذی بهما فروع اذنیه ومسلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست بالای هر دو گوش را ابن ملک گفته فرع هر شی اعلای او ست وگفته اند که فرع گوش شحمه او ست وطیبی گفته مراد بفروع عوالی او ست وبالجمله مراد بفروع اطراف گوش ست واین مخالف روایت ابن عمر وابی حمید ست درین لفظ وبعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیه ست ودیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه ظهر هر دو کف را محاذی منکبین کند واطراف انامل را محاذی اذنین دارد وتایید کرده اند این را بروایت ابوداود از وائل باین لفظ حتی کانت حیال منکبیه وحاذی بابهامیه اذنیه ودر سبل گفته وهذا جمع حسن انتهی ومصنف درینجا نیز اختصار مخل وایجاز ممل بکار برده زیرا که از وی نیز توهم میشود که مراد برفع درینجا صرف رفع نزد تکبیر تحریمه ست لیس حال آنکه در حدیث ابی قلابه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری ومسلم وترمذی وابن ماجه ونسائی ست آمده که وی دید مالک را که چون نماز گذارد تکبیر گفت وهر دو دست بر داشت وچون خواست که رکوع کند بر داشت هر دو دست وچون بر داشت سر

از رکوع برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت همچنین میکرد پس ازین روایت هم ثبوت رفع یدین شد در هر چهار موضع مذکور و باین رفته اند بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سبق ظاهر ست و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند دو گونه است یکی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی بر حنفی رافع اما اول پس گفته اند که اقوای روایات که بران رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر ست کما سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد با ابن عمر و وی دست نبرداشت مگر بار اول و نزد اصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی برما وارد شود که ابن عمر را راوی وجوب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی نگفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه حکایت نمازی مخصوص کرده با آنکه در حدیث سالم و نافع ست که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهور ست و حاصل میشود از جمع این آثار رفع و ترک هر دو مرةً فمرةً و هو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه شهرت نداشت و بسیاری از صحابه آنرا میکردند جز این نیست که بعضی از ایشان احیانا میکردند چنانکه از قول میمون با بن عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه ابن زبیر گذارد دلالت میکند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن میمون هیچ یکی را رفع کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندریافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایة ما فی الباب آنکه غرابت این فعل در قرن تابعین ثابت شود و در خفای سنت درین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر خفض و رفع هم درین قرن مخفی ماند چنانکه از روایت بخاری از عکرمه ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیدم مردی را که نماز میگذارد و بیست و دو تکبیر میگوید که وی احمق ست و عکرمه اعلم ست از میمون و این قول مستانس ست از کلام میمون و آن معارض روایات صریحهٔ دالّه بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمّ غفیر از تابعین بر رفع ست و نیز گفته اند که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علوّ قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد منکر بود سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه محکی ست پس اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت نرسیده بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش بثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافی مطلوب نیست و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بر وی مخفی مانده چنانکه بر اجلهٔ صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع امهات اولاد مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تطهیر بتیمم از جنابت و مثل این بسیار ست با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیرهم و همچنین تابعین و فقها پیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابو حنیفه و اصحاب وی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهیم با وسعت علم خود و تفحص از روایات خصوصا ثوری که از ائمه حدیث ست بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبحر اند که بر ایشان بعض مسائل مخفی مانده حال آنکه آن مسائل پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک اعلم از ثوری ست چنانکه اقوال علما و فقها شاهد اوست معهذا بر وی نهادن دست بر دست دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال با آنکه وضع الید علی الأخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرون آخر بران اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد شبیه بروافض ست زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیه متروک ست و فاعل آن جز شیعه نبینند و آنحضرت فرموده بپرهیزید از مواضع تهم گوئیم این قصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شعار شیعه شد شما را باید که بر فعل آن اتفاق نمائید تا مختص بشیعه نماند و ترک سنت برای تحرز از تشبه بفرق ضاله غیر مشروع ست ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرو میگذاشت موی سر را و مشرکان فرق میکردند و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر مامور به دوست میداشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفته که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که تفریق از سنن ابراهیم ست پس درینجا آنحضرت تشبیه اهل کتاب باوجود کفار بودن آنها دوست داشت در انچه گمان بودن آن از سنن انبیاست

سابقین کرد حال آنکه امور نشده بتقلید ایشان در جمیع افعال تا لیستے کہ سنیت آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم شده چه رسد با آنکه ما درین رفع تحریم
تشبیه فرق ضاله نمی بینیم بلکه موافقت با ایشان اتفاقی ست بعده آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده با مشرکین موافق شد با آنکه ایمها یدتر اند از اہل کتاب بنابر معلوم
شدن این معنی که فرق از سنن ابراہیم ست وبعض قاصرین گفته اند که رفع منسوخ ست لقوله تعالى وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ ای بالتسکین والسکوت وحرکت
خلاف سکون ست پس ہیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچه ثبوتش مشتهر باشد واین ایراد اگرچه لائق جواب نیست ولیکن قضاءً لحق المقام بآن تعرض رفت
پس میگوئیم که رفع ہم مشتهر ست وقنوت عبارت است از ترک حرکات عادت نه عبادت ورنه باید که در نماز ہیچ دعائی جز دعوات مشهوره نکنند حال آنکه آن
بالاجماع باطل ست وأما ثانی یعنی ایراد بر رافعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد ست یا مقلد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکه مخترع مذهب دیگر بود وچون ارباعه مذاهب چه وی رفع میکند وحنفیه منع میکنند وقنوت نمی خواند وغیر حنفیه منع می نمایند ازان پس این مجموع یعنی رفع
وترک قنوت مذهب ہیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد ونیز مجتهد درین زمان حکم کبریت احمر دارد پس مدعی اجتهاد کاذب ست
وبر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مُقلَّد واین نیز خلاف اجماع ست چنانکه در مسلم الثبوت ست لا یرجع المقلد فیما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین ہمچو صاحبین وزفر وطحاوی وجصاص وغیرہم از حنفیه بودند با آنکه اجتهاد
ایشان اظهر من الشمس ست ونیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعض مسائل قول مجتهدی را ودر بعض دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع ست بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذہبی اختیار کند که مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب ست کما ہو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحده مشتمل بر شرائط وارکان که اختلاف کرده باشند دران بسوی دو قول باثبات شرطیت بعض یا رکنیت وی
موافقةً بقول المثبت ونفی بعض موافقةً بقول الثانی ازان قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم وشرح مواقف
مذکور ست آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافیاتش بالاجماع واگرچه مختلف باشد بهر یکی ازان خرق اجماع ست واما بودن مجتهد کمیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد بآن مجتهد مطلق ست واما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی ست که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه بآن مسئله
با علم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی وشرعی ومراد بعلم علم بدقائق آن نیست مثل ابوحنیفه وشافعی بلکه بقدری که بران رجحان ظن مبتنی شود
واین خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود واین قدر برای عمل وترک تقلید درین مسئله کافی ست ومسلم نیست که عمل مقلد در بعض مسائل
بقول مجتهدی ودر بعض دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود ست زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل واگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکه در تنویر العینین جز آن تفصیل مذکور ست
وسخن در تحقیق این مسئله ورد ایرادات مانعین رفع بسیار ست ودر مبسوطات مذکور وآنچه در خور این مقام ست آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتے نمونه از خرواری گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصاً مذہب حنفیه واندکی از بسیار ازان این ست
که در حجة الله البالغه گفته حق نزد من آنست که ہمه سنت ست ونظیرش وتر ست بیک رکعت وسه رکعت وکسی که رفع میکند دوست تر ست بسوی
من از غیر رافع زیرا که احادیث رفع اکثر واثبت اند انتهی ودر ارکان اربعه گفته رفع احسن ست وعدم رفع حسن ودر مالا بد منه گفته رفع یدین نزد
ابوحنیفه سنت نیست لیکن اکثر فقها ومحدثین اثبات میکنند انتهی ودر تکمیل مؤلفه مولانا رفیع الدین دهلوی رح ست که سنیت رفع باقی ست وسنیت
مجتهدین را مناقشه [uncertain reading] در اصل سنیت وی فی الجمله ونه در جواز بقای او اگرچه بعض متعصبه ازان منع کنند زیرا که رفع ازان چیزها نیست که مخالف افعال
صلوة باشد چه باقی ست در تحریمه وقنوت وعیدین پس نکیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتهی ودر مصفی ست در بیان رکوع که نزدیک تحریمی

یعنی بر کوع رفتن رفع یدین کند و ذکری از اذکار با توریه مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین ست که حق این ست که رفع یدین نزد افتتاح و رکوع و قیام ازان و قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مؤکده است از سنن هدی مثاب ست فاعل او بقدر فعل اگر همیشه کند موافق آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب یابد و ملام نیست تارک او و اگرچه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم بحدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نمیکنم او را مگر در کسانیکه گفت خدای تعالی در شان ایشان وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ و مراد بسنت هدی فعل غیر فرض ست و غیر مختص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا امر نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بران بطریق قربت و منسوخ نشده و باجماع متروک نگشته و مراد بغیر مؤکده چیزی ست که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول ما فعل عدم رفع زیراکه عدم فعل نیست و بغیر فرض نوافل هدی رفت و بغیر مختص همه نوافل مختص بآنحضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالاجماع سنن متروکه باجماع همچو رفع بین السجدتین الی قوله پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مرضیه راجحه و مذاهب حقه صادقه از آنحضرت و از کبرای صحابه و عظمای علما و فقهای مجتهدین بحیثیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان تواتر را و از شهرت خود لا اقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالبا ازهمین رساله ماخوذ ست اما بلا ترتیب با ضم ضمیمهای مناسب مقام و این ههنا حنفی بلکه محققین حنفیه اند و کتب و فتاوای ایشان کتب و فتاوای حنفیه است پس تحقیق این بزرگان حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذهب حنفی باشد والله اعلم بالصواب **وعن وائل** بفتح واو و الف بعده همزه کنیت وی ابو هنیده است بضم ها و فتح نون بن حجر بن ربیعة الحضرمی بضم حای مهمله و سکون جیم و برادر پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز می زیست و فود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بگسترد برای وی ردای شریف و نشاند او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی وائل و ولده و عامل کرد او را بر اقیال حضرموت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد باوی و روی عنه ابناه علقمة و عبد الجبار و غیرهما

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده اليمنى على يده اليسرى على صدره

گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و این حدیث دلیل ست بر مشروعیت وضع مذکور و بر اینکه محل وی صدر ست نووی در منهاج گفته جعل یده تحت صدره و در نجم وهاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره ست یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت یسیر انگاشتند انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیه ائمه اربعه است اما نزد مالک ارسال ست با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالا تر از ناف مذهب امام شافعی ست و بروایتی از امام احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهد شیخ در ترجمه گفته احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هر چه کند درست ست و آنچه متفق علیه ست نهادن دست راست بر دست چپ ست و زیر ناف یا برابر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد ست اختیار کرده و آن تحت سره است انتهی گوییم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی رض روایت کرده که سنت وضع یدین ست زیر سره در نماز و از ابی جحیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت وضع کف ست بر کف در نماز و نهادن آن هر دو را زیر ناف اخرجه رزین و این حدیث صریح ست در زیر ناف ولیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف ست زیراکه در سندش عبد الرحمن بن اسحق واسطی ست و او ضعیف ست بالاتفاق و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من طریقه و حدیث وائل صریح ست در نهادن بر سینه و در سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه و در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده انتهی و نزد ترمذی ست از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را می نهاد دست بر سینه خود شوکانی گفته ضم یدین یعنی کف بر کف نهادن ثابت شده است بروایت هیجده کس از صحابه

تا آنکه ابن عبد البر گفته که درین باب از آنحضرت خلافی نیامده انتهی و در سبل گفته و هو قول جمهور الصحابة والتابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و ابن منذر
وغیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی ست از وی ارسال و صار الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنویر العینین ست که وضع ید بر آخری اولی ست از
ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بثبوت رسیده بروایات صحیحه ثابته از آنحضرت و از اصحاب وی با آنکه در موطا
و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکم می کردند باینکه بنهد مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت
ابو حازم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
پس میگرفت شمال خود بیمین خود ترمذی گوید و درین باب ست از وائل بن حجر و غطیف بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت
ابو عیسی حدیث هلب حدیث حسن ست و عمل بهمین ست نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعدهم می بینند که بنهد مرد یمین خود بر شمال
در نماز و بعضی میگویند که بنهد هر دو را بالای ناف و بعضی زیر ناف و این همه واسع ست نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
و نسائی عن وائل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطیف بن الحارث و قبیصه بن هلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدردا
که وی گفت از اخلاق پیغمبران ست نهادن یمین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم احبار بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الجوزا و اما روایت ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابراهیم
و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر کما اخرجه ابن ابی شیبة پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول ست بر آنکه وضع را سنت
نه پنداشتند بلکه عادتی از عادات انگاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت وی با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان نرسیده پس ظاهر ست
که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگرچه شد میکردند ناچار عمل بر ارسال بناءً علی الاصل نمودند زیرا که وضع امری جدید ست محتاج بدلیل و چون دلیل
پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال نه آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیر ست قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که میگیرد
یمین خود شمال خود را گفت این را از برای روم کرده کما اخرج ابن ابی شیبة و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت ابن زبیر
چون نماز میگذارد هر دو دست خود می گذاشت اخرجه ابو بکر بن ابی شیبة پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات ست از وی چنانکه ابو داود
از زرعه از عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صف قدمین و وضع ید علی الید از سنت ست و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح
پس فعل او باشد و الفعل لا عموم له و در روایت وضع از وی مرفوع ست زیرا که آن را منسوب بسنت کرده و قول صحابی من السنة در حکم رفع ست کما تحقق فی کتب
اصول الحدیث و مع هذا شاید وی وضع را از سنن هدی ندانسته و فهم صحابی حجت نیست لاسیما وقتی که مخالف اجلۂ صحابه مثل ابو بکر صدیق و علی مرتضی
و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفیضه صحابه است در باب وضع
پس لائق عدم تعویل ست بران و اسقاطش از پایۂ اعتبار و عدم التفات بسوی وی و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب ست اهل مدینه
از اصحاب وی مطلقا از وی روایت وضع می کنند برابر ست که در فرض باشد یا نفل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکریم
بن المخارق بصری شاهد او ست و اهل مصر از اصحاب وی ارسال روایت کرده اند در فرض و وضع در نفل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
روایت نموده و اشهب اباحت وضع نقل کرده و متاخرین مالکیه اگرچه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند ولیکن این روایت شاذه مخالف روایت
جمهور اصحاب او ست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و مصادم اطباق نخواهد بود و بنا بر شذوذ وی ابن حاجب تاویلش کرده در مختصر خود باعتماد
بر ارض چون بردارد سر خود از سجده و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او متساوی ست زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مروی ست

شیخ ابن الهمام گفته ثابت نشد حدیثی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف و معهود از حنفیه زیر سره و از شافعیه تحت صدر ست
و از احمد دو قول ست کالمذهبین و بتحقیق مساوات ست میان هر دو انتهی کلام التنویر و ازینجاست که شوکانی در مختصر ضم یدین گفته و مقید بتحت سره و علی
الصدر نموده و لیکن در معمولات میرزا مظهر جانجانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند و می فرمودند که این روایت ارجح ست از
روایت زیر ناف انتهی أخرجه ابن خزیمة واخرجه ابوداؤد والنسائی بلفظ ثم وضع يده اليمنى على ظهر كفه اليسرى والرسغ من الساعد
و رسغ بضم را و سکون سین مهمله مفصل را گویند که در میان ساعد و کف بوده است وعن ابى الوليد عبادة بضم عین مهمله و تخفیف موحده
و بعد الف دال مهمله بن الصامت بن قيس الخزرجي الانصاري السالمي ست حاضر شد هر سه عقبه و بدر و جمله مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام
و معلم کسان آنجا مقرر کرد و وی اول در حمص اقامت نمود بستر بسوی فلسطین آمد و در رمله انتقال کرد و گفته اند که در بیت المقدس مرد سنه اربع و ثلثين
و هو ابن اثنتين و سبعين سنة و وی یکی از انهاست که کعب بن اشرف یهودی را کشتند روى عنه انس بن مالك و عبد الرحمن بن ثابت و قتل يوم اليمامة

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را
و این نیز نام سورهٔ فاتحه است بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه و تعبد بامر و نهی و بیان وعد و وعید ست یا چون مبدأ و مفتح
قرآن ست گویا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابوداؤد و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست ست لیکن
ابن حبان گفته که متفرد ست باین زیادت معمر از زهری و اعلال کرده است آنرا بخاری در جزء القراءة و در روایتی باین لفظ است لم يقرأ بفاتحة الكتاب
عوض لم يقرأ بام القرآن شیخ در ترجمه گفته تمسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قراءت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از کسی
که فاتحه نخواند و نزد ما مراد کمال ست بدلیل قوله تعالی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و نیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تيسر معك من القرآن
پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن ست هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود انتهی
گفت محرر سطور عفی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض ست بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیحه که وارد اند درین باب و آن احادیث بیان ما تيسر
من القرآن اند و در حدیث مسی ست نزد احمد و بیهقی و ابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان ام القرآن را و امر اصل ست
در وجوب و صاحب منتقی المنار این روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این وهم ست و آنچه در بخاری است از حدیث وی این ست
که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحة الكتاب و مراد بقول وی افعل ذلك في الصلوة كلها نیز هر رکعت نماز ست نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قرینه ایست بر مراد هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
همراه قراءت فاتحه از صفات رکوع و سجود و اعتدال و نحو آن ذکر کرده مامور به ست در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع و سجود و اعتدال و اطمینان در یک رکعت
از نماز کافی ست تا قراءت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیزها را در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کردن
بلا دلیل ست و ازینجا معلوم و متعین شد که مراد از قول وی بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز ست و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت میخواند کما رواه مسلم و فرموده
صلوا كما رأيتموني أصلي پس واجب شد که در هر رکعت بخوانند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعیه چون مصلی در ان فاتحه نخواند زیرا که نماز مرکب ست از اقوال
و افعال و مرکب منتفی میشود بانتفای جمیع اجزا و بعض اجزا و حاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تعذر صدق نفی ذات می باشد
از حدیث آینده معلوم می شود که نفی متوجه ست بسوی کفایت و آن مانند نفی ذات ست در مآل زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در مصنف از حدیث
جابر بن عبد الله مرفوع من صلى ركعة لم يقرأ فيها بام القرآن فلم يصل الا وراء الامام گفته ابوحنیفه قراءت فاتحه را در هر رکعت از نفل و در دو رکعت از فرض واجب گفته

وبترکِ واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا آنکه نماز در بیشِ وی فاسد نمی شود و شافعی قائل ست بآنکه همراه نقصان فاسد هم سے شود

مسئله جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر می شود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیراکه وجوبِ فاتحه شامل ست این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست بحدیثِ ابوداؤد که آنحضرت صلعم برامدند بمسجد و آنجا اعرابی و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت صلعم فرمودند الحمد لله القرآن واحد والالسنة شتی و تصویب آنهمه و استهجانِ قومی که تجوید قرارت کنند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخولِ اعجمین و اعراب در اسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کند بوجهی که درعرف آنرا قرارتِ فاتحه نگویند نماز درست نشود و از فصلی که اسم قرارت را نفی نکند ضرر نمیرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که اسم قرارتِ کل فاتحه را نفی کند قاطع قرارتِ اوست بخلاف آنکه نفی نکند انتهی متفق علیه و در منتقی گفته رواه الجماعة و لیکن بلفظ فاتحة الکتاب و در نیل الاوطار گفته و درین باب ست از انس نزد مسلم و ترمذی و از قتاده نزد ابوداؤد و نسائی و از عبدالله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر نزد ابن ماجه و از علی رضی الله عنه نزد بیهقی و از عائشه و ابوهریره **وفی روایة لابن حبان** **والدارقطنی لا تجزئ صلوٰة لا یقرأ فیها بامّ الکتاب** کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سورهٔ فاتحه در منتقی گفته دارقطنی گفته اسنادش صحیح ست و صححه ابن القطان و رواه ابن خزیمة و ابن حبان و او را شاهدی ست از حدیث ابوهریره باین لفظ که پذیرفته نمی شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بامّ القرآن نووی در شرح مسلم و مصنف در فتح قول بوجوبِ فاتحه در هر رکعت را نسبت بجمهور کرده و ابن سید الناس در شرح ترمذی گفته مروی ست از علی و جابر و ابن عون و اوزاعی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داؤد و به قال مالک و در بحر زخار گفته ظاهر حدیث باکسی ست که بایجابش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیثِ ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز مرکسی را که نخواند در هر رکعت الحمد و سورهٔ در فرض یا غیر آن و لیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف ست و نیز حدیثِ ابوسعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحة الکتاب در هر رکعت رواه اسمعیل بن سعید الشالنجی ابن الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل هذا و هو صاحب الامام احمد من حدیث عبادة و ابی سعید بهذا اللفظ و ظاهر وی وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام و ماموم و سر و جهر و مؤید اوست حدیثِ جابر که هر که گذارد یک رکعت و نخواند دران فاتحه پس نگذارد مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا و الترمذی و صححه و مذهب حسن بصری و اسحق وجوب خواندنِ فاتحه با قرآن ست در نماز در هر رکعت که باشد یکبار و کذا قال ابوحنیفة و لیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیفای دلائلِ طرفین و ترجیح حدیث باب در نیل الاوطار ست **وفی اخری لاحمد والبخاری فی جزء القراءة و صححه و ابی داؤد و الترمذی و ابن حبان والدارقطنی و الحاکم و البیهقی من روایة** عبادة بن الصامت یعنی در روایتِ دیگر ست از حدیثِ عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد پس قرارت کرد آنحضرت صلعم پس گرانی کرد بروی قرارت و دشوار شد پس هرگاه که فارغ شد از نماز فرمود **لعلکم تقرؤن خلف امامکم** شاید که شما میخوانید پس امام خود و نفر مود مخوانید پس من اشاره بآنکه ماموریت مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن ست مر قرارتِ امام را هر که باشد من یا دیگری و سبب ثقل قرارت بظاهر سماع صوت قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی ست زیراکه این نزد جهر ست و آن مستقن ست پس لعلکم یعنی چه و تواند که سبب ثقل کراهت این فعل و ناخوش داشتن آنحضرت صلعم این عمل را از ایشان باشد و سبب ثقل تاثر آنحضرت صلعم باشد از نقص که ناشی می شد مر ایشان را از عدم انصات و استماع قرارت آنحضرت صلعم و کامل گاهی متاثر می شود بنقصِ ناقص چنانکه مروی ست که آنحضرت صلعم روزی در نماز صبح افتتاح قرارت بسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند

که وضو را خوب نمی کنند و رعایت آداب نمی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم ما آری میخوانیم ای رسول خدا قال
فرمود لا تفعلوا مکنید این کار را و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر سورهٔ فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این حجت
بر مؤتمین ست واجب آمد قرائت فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذهب شافعی ست در مسوی شرح موطا گفته نزد شافعی قرائت خلف امام واجب ست
خواه امام بجهر خواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتات امام فبها والا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه جهر استحبابا و ابو حنیفه
گفته اصلا نخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قولی از ابو حنیفه در نماز سریه بی کراهت جائز ست و در کفایه از امام محمد و ابو حفص عدم کراهت قرائت
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد لا بأس آورده و در تنویر العینین گفته دلائل قرائت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تامل
ظاهر میشود که قرائت اولی ست از ترک و تعویل درین باب بر قول محمد ست چنانکه در هدایه از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجة الله البالغه
و والد او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظهر جانجانان در معمولات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدث لکهنوی رح را درین باب رساله مستقل ست که در آن
اثبات قرائت فاتحه از کتب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار ست از انجمله این حدیث ست که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام
قرائت می کند گفتند ما میکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحة الکتاب را مصنف در تلخیص گفته اسنادش حسن ست و نزد ابو داود ست از حدیث
ابی سعید که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه بخوانیم فاتحة الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح ست در سبل السلام گفته این حدیث
دلالت کرد بر ایجاب قرائت فاتحه خلف امام تنصیصا چنانکه دلالت کرد برای وی بلفظے که نزد شیخین ست بنا بر عموم خود و این ظاهر ست در عموم نماز جهریه
باشد یا سریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعیه و گفتند حنفیه نخواند آنرا ماموم نه در سریه و نه در جهریه و حدیث عباده حجت ست بر همه ها و استدلال ایشان
بحدیث من صلی خلف امام فقراءة الامام له قراءة با وجود ضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفته مشهور ست از حدیث جابر و او را طرق ست از جماعه
از صحابه کلها معلولة انتهی و در منتقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضعاف والصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام ست
چه لفظ قرائت امام اسم جنس مضاف ست شامل هر آنچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و حدیث
اذا قرئ فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص ست بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام السبل و در نیل الاوطار گفته
دارقطنی گوید این حدیث یعنی قراءة الامام له قراءة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری مسند نکرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف در فتح الباری گفته
انه ضعیف عند جمیع الحفاظ وقد استوعب طرقه وعلله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسے را که نخواند
فاتحة الکتاب را و ظاهر حدیث در فرضیت قرائت اوست خلف امام و هو الصواب خلافا للحنفیة و خلاف کرده اند در آنکه محل قرائت او کدام ست بعضی گفته اند
میان سکتات امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قرائت فاتحه بالتمام و دلیلی برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده
دال ست بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست بایضاح حدیث عباده نزد ابو داود که وی نماز گزارد خلف ابی نعیم و جهر کرد ابو نعیم
بقرائت و خواندن گرفت عباده ام الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعض سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم جهر میکرد
گفت آری گزارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعض نمازها که در آن جهر کرده می شود بقرائت پس ملتبس شد بر وی قرائت و چون فارغ شد از نماز
رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما وقتیکه جهر میکنم بقرائت بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود مخوانید من میگویم چیست مرا که منازعت کرده می شوم
قرآن را پس قرائت نکنید هیچ چیز را وقتی که جهر کنم مگر بام القرآن پس عباده که راوی این حدیث ست در پس امام بجهر قرائت فاتحه کرد زیرا که از کلام آنحضرت
فهمید که قرائت آن خلف امام بجهر باید کرد اگر چه با امام منازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فی خداج کرد ابو السائب از وی پرسید که من احیانا

در پس امام می باشم یعنی پس چگونه خوانم ابوہریرہ ذراع او را غلہ کرد و گفت اقرأ بها فی نفسک یا فارسی الحدیث و مکحول می گفت که در مغرب و عشا
و صبح در ہر رکعت بسر باید خواند پیشتر گفت در نمازی که امام جهر کند تو نزد سکتہ وی بخوان و اگر سکتہ نکند قبل از وی و بعد از وی و ہمراہ وی بخوان
و ترک مکن آن را در ہیچ حال رواہ ابوداؤد و در سبحة المحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سکتہ طویلہ میکرد که ماموم دران فاتحه می خواند
فهی سنة قل من الائمة من یستعملها فهی من السنن المهجورة انتهی و نووی در اذکار گفته مستحب ست تطویل این سکتہ تا ماموم فاتحه بخواند انتهی حافظ ابن القیم
در کتاب الصلوة که از مصنفات او ست فرموده منقول نیست از آنحضرت باسناد صحیح و نه ضعیف که سکتہ میکرد بعد قرارت فاتحه تا بخواند فاتحه را کسیکه
خلف او ست و اگر این سکتہ طویلہ که دران ماموم قرارت فاتحه را در یابد میکردی بر اصحاب وی مخفی نماندی و معرفت و نقل ایشان آن سکتہ را اہم تر
می بود از سکتہ افتتاح انتهی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیلی مرفوع ذکر نکرده پس قول صاحب سبحة المحافل قولی عجیب ست
و بالجملہ احتجاج کرده اند حنفیه بر عدم فرضیت فاتحه بحدیث مسیء زیرا که دران امر ست بقرارت ما تیسر من القرآن و شافعی را ازین احتجاج جوابهاست
اقوای اجوبہ این حدیث لا تجزی صلوة ست دیگر آنکه در حدیث مسیء نیز ثم اقرأ بام القرآن وارد شده رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان دیگر حمل حدیث
مسیء ست بر عاجز از تعلم آن و حال آنکه وی از اہل اداست و در نیل الاوطار گفته قول وی ما تیسر مجمل مبین ست یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که ما تیسر
برای حفظ مسلمین ہمین فاتحه بود و گفته اند که مراد بما تیسر ما زاد علی الفاتحه ست جمعا بین الادلة زیرا که حدیث فاتحه زیادتی ست که غیر معارض واقع شده
و این جمع حسن ست وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابا بکر و عمر کانوا یستفتحون بدرستیکه
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العلمین وازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خواندند
لیکن قرارت آن مجمع علیه ست ہیچ یکی را دران خلاف نیست و باحادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دارند
چنانکه شافعیه گویند یا ندارند چنانکه مذہب حنفیه ست ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را استفتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و ثنا
از وی و بمذہب صاحبیه در اول ہر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرآن ست و ہر رکعت مستقل ست و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را
نه درمیان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین سوره است و ما میگوئیم که مراد
نفی جهر ست ببسمله نه نفی قرارت آن در مصفی گفته ظاہر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسمله را بجهر و نه بخفیه و ہمین ست مذہب امام مالک و جمعی تاویل
کرده اند بآنکه نخواند بوجهی که مسموع می شود پس دلالت کند بر نفی جهر نه بر نفی قرارت مطلقا و فقیر ہیچ دلیلی بر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافته است
که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در مذہب شافعی خواندن بسمله فرض ست زیرا که جزو فاتحه است و جهر بسمله در صلوة جهریه سنت ست و نزد
ابوحنیفه مسنون ست خواندن آن بطریق اخفا در جهریه و سریه والله اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در ہدی فرموده که آنحضرت گاہی جهر میکرد
ببسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جهر و شک نیست که اگر ہمیشه جهر میکرد در ہر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای و
بر جمهور اصحاب و اہل بلدہ او در اعصار فاضله که این از احل محال ست و در تشبث وی احتیاج بالفاظ مجمله و احادیث واہیه باشد فصحیح تلک الاحادیث
غیر صریح و صریحها غیر صحیح انتهی متفق علیه و درین باب احادیث دیگر ست و مستوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظه و علما اختلاف کرده اند در جهر
ببسمله در نماز از ابی ہریرہ آمده که وی نماز گذارد و جهر کرد ببسمله در قرارت و گفت بعد فراغ از ان انی لاشبهکم صلوة برسول الله رواه النسائی و ابن خزیمة
و ابن حبان و صححه و الحاکم فی المستدرک و صححه الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیرهم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را ببسم الله الرحمن الرحیم
رواه ابوداؤد و الترمذی گفته ترمذی لیس اسناده بذاک و روایت کرد حاکم در مستدرک از ابن عباس باین لفظ که بود آنحضرت جهر میکرد ببسم الله الرحمن الرحیم

ثم قال صحیح و در بخاری ست از انس کہ وی پرسیدہ شد از قرارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت بود قرارت او مد بکشید خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم درحالیکہ
دراز میکرد بسم اللہ را و دراز میکرد الرحمن را و دراز میکرد الرحیم را و از ام سلمہ آمدہ کہ گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرارت را بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ
رب العلمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجہ احمد فی مسندہ و ابو داؤد فی السنن و ابن خزیمۃ فی صحیحہ والحاکم فی مستدرکہ و دارقطنی گفتہ اسناد وی
صحیح ست این احادیث حجت کسی ست کہ قائل ست بجہر بسملہ و اما کسی کہ میگوید جہر نکند ببسملہ پس حجت وی حدیث عائشہ ست کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
شروع میکرد نماز را بتکبیر و قرارت را بالحمد للہ رب العالمین اخرجہ مسلم وقد تقدم فی الکتاب دیگر ہمین حدیث انس ست و اہل سنن آنرا از حدیث عبد اللہ
بن مغفل آوردہ اند و باین رفتہ اند خلفای اربعہ و دیگر ایمہ از صحابہ شوکانی در فتح القدیر گفتہ احادیث ترک اگرچہ صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح ست با آنکہ
خارج ست بمخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لاسیما با امکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی ست یعنی بودن وی قرآن و ہم وصفی یعنی جہر آن
نزد جہر بقرارت آن سور کہ مفتتح اند بدان در نماز انتہی بعدہ گفتہ کہ تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئلہ مستدلا و ردا و دفعا و روایۃ و درایۃ موضع
دیگر ست گویم استیفای این بحث بر وجہ مذکور در نیل الاوطار کردہ چون در نقلش اطالت بسیار بود فرو گذاشتہ آمد زاد مسلم لا یذکرون
بسم اللہ الرحمن الرحیم فی اول قراءۃ ولا فی آخرھا زیادہ کرد مسلم کہ ذکر نمی کردند آنحضرت و ابو بکر و عمر بسملہ را در اول قرارت و نہ در آخر
آن و ہم در مسلم ست از حدیث ابو ہریرہ کہ چون بر میخاست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از رکعت دوم آغاز میکرد قرارت را بالحمد للہ رب العالمین و
سکوت نمیکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمہ گفتہ ظاہر حدیث در آن ست کہ ابتدا ببسملہ نمی کرد و شافعیہ کہ قائل اند بجہر بسملہ مر فاتحہ را تاویل
میکنند کہ مراد بالحمد تمام سورہ است با بسملہ یا مراد آنست کہ جہر ببسملہ نمی کرد انتہی و در سبل زیر زیادت مسلم گفتہ کہ این زیادت مبالغہ است در نفی ورنہ
در آخر وی بسملہ نیست و محتمل کہ مراد باخر سورہ دیگر باشد کہ بعد فاتحہ میخوانند و حدیث دلیل ست بر آنکہ این ہر سہ بزرگ بسملہ بمعتقدیان خود نمی شنوانیدند
جہرا با احتمال قرارت وی سرا و عدم قرارت اصلا لیکن قول وی وفی روایۃ عن انس لاحمد والنسائی وابن خزیمۃ بمفہوم خود دال ست
بر قرارت وی سرا لا یجہرون ببسم اللہ الرحمن الرحیم جہر نمی کردند ببسملہ وفی اخری و در روایت دیگر ست از انس لابن خزیمۃ
کانوا یسرون بودند کہ پنہان می گفتند بسملہ را و جہر نمیکردند بدان و این صریح ست در قرارت بسر و لہذا گفت مصنف رح وعلی ھذا
یسرین یعنی قرارت آنحضرت و ابو بکر و عمر بسملہ را بسر یحمل النفی حمل کردہ میشود نفی فی روایۃ مسلم در روایت مسلم چنانکہ گفت لا یذکرون
یعنی ذکر نمی کردند بجہر نہ آنکہ ترک میکردند و نمی خواندند خلافا لمن اعلہا بخلاف کسی کہ تعلیل کردہ است و ظاہر نمودہ است علت زیادت مسلم و علت
این ست کہ اوزاعی این زیادت را از قتادہ مکاتبۃ روایت کردہ و این علت را رد کردہ اند باینکہ اوزاعی متفرد نیست بآن بلکہ غیر وی نیز آنرا بروایت
صحیحہ اخراج کردہ و باین حدیث استدلال کردہ اند بر اینکہ بسملہ را نہ بجہر باید گفت و نہ بسر نہ در فاتحہ و نہ در غیر وی بنا بر آنکہ مراد بقول وی ولا فی آخرہا
اول سورۂ دوم ست و ہر کہ اثبات کردہ گفتہ مراد بعدم جہر ہر سہ حضرات عدم جہر بحالت جہر بفاتحہ است و بسملہ را بسر میخواندند کما قررہ المصنف
در سبل السلام گفتہ علما درین مسئلہ اطالت کلام کردہ اند و بعضی اعلام در آن تصنیف نمودہ و بنای آن بر اضطراب حدیث انس نہادہ و گفتہ کہ در وی
حجت نیست و اصل این ست کہ بسملہ از قرآن ست و دراز شد جدال در میان علما از طوائف بنا بر اختلاف مذاہب اقرب این ست کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم گاہی جہر میکرد و گاہی اخفا وقد طولنا البحث فی حواشی شرح العمدۃ بما لا زیادۃ علیہ جماعتی از محققین برین ست کہ بسملہ مثل سائر آیات
قرآن ست در جہریہ بدان جہر کند و در سریہ سر نماید و اما استدلال بنخواندن آنحضرت بسملہ را در فاتحہ و جز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت با آنکہ قرار
دلالت میکند بر اینکہ وی آیت ست پس غیر منتہض ست زیرا کہ ترک قرارت در نماز اگر ثابت شود دلیل بر نفی قرآنیت وی نباشد زیرا کہ جہر بقرارت آیہ در نماز

دلیل بر عدم آیتیت نیست بلکہ دلیل عام ست ازان و دلیل عام بانتفای دلیل خاص منتفی نمی شود انتہی در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ بسملہ آہستہ گوید زیرا کہ مشروع شدہ ست برای ما تقدیم تبرک بدان در قرارت و نیز احتیاط ہمدرین ست انتہی و در بعضی احادیث آمدہ کہ آنحضرت جہر میکرد ببسملہ و ہمچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف ست و در تخلیص بران تکلم کردہ شیخ در ترجمہ فرمودہ بتحقیق ثابت شدہ ست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از خلفای راشدین و صحابہ و یگر کہ جہر نمی کردند ببسملہ اگرچہ نماز جہریہ می بود و شیخ ابن الہمام از بعضی حفاظ نقل کردہ کہ ہیچ حدیثی ثابت نشدہ کہ صریح باشد در جہر بسملہ مگر آنکہ در اسناد وی سخن ست و ہیچ یکی از ارباب مسانید اربع مشہورہ اخراج نکرد حدیثی دران باوجودیکہ کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابہ و تابعین و غیرہم از ائمہ لاتعد ولاتحصی ذکر کردہ اند کہ جہر نمی کردند و احیانا اگر از بعضی جہر روایت کردہ اند برای تعلیم بود یا بجہت کمال قرب بعضی از مستقبلان آنرا شنید و ترمذی دو باب عقد کردہ یکی برای جہر تسمیہ و دیگر در ترک جہر و ترجیح کردہ احادیث ترک جہر را و گفتہ کہ درین جانب اند اکثر از اہل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیرہم من التابعین و من بعدہم و کلام درین مقام در شرح زیادہ برین کردہ شد چنانکہ ظاہر شدہ کہ مذہب الامام اعظم اصح و ارجح ست انتہی گویم احادیث جہر بسملہ بالا گذشتہ و بعضی ازان صحیح ست و شوکانی بترجیح جہر بر سر رفتہ و باد لہ صحیحہ باثبات رسانیدہ معتبر و **وعن** ابی عبداللہ نعیم بن عبداللہ بتصغیر مولای عمر بن الخطاب المجمر بضم میم و سکون جیم و کسرۂ میم ثانی و را در آخر و یقال بفتح الجیم و تشدید المیم الثانیۃ ذکرہ الحلبی فی شرح العمدۃ پسر و پدر ہر دو موصوف اند بمجمر و این راقصہ ہست کہ بجای خود مذکور ست و در فتح گفتہ کہ وی مباشر مجمر می ماند باین وجہ ملقب شد باین نام و جزم بہ ابراہیم الحربی و در سبیل گفتہ کہ موسوم شد بمجمر بسبب آنکہ مامور بود بتجمیر مسجد مدینہ در ہر جمعہ وقت نیمروز **قال صلیت وراء ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ فقرأ بسم اللہ الرحمن الرحیم ثم قرأ بام القرآن حتی اذا بلغ ولا الضالین قال آمین** گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوہریرہ پس خواند بسملہ پستر خواند سورۂ فاتحہ تا آنکہ رسید بلفظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحہ سنت ست بالاتفاق خواہ منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچہ امام آمین نگوید و در تامین مقتدی در صلوٰۃ سریہ بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی نگوید از جہت عدم اعتبار این جہر و سماع قالہ ابن الہمام و ظاہر حدیث آنست کہ آمین گفتن ابوہریرہ بجہر بود چنانکہ مذہب شافعیہ ست و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمدہ معنی آن اللہم اسمع و استجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصفی **ویقول کلما سجد و اذا قام من الجلوس اللہ اکبر** و می گفت ابوہریرہ ہر گاہ کہ سجدہ کرد و چون راست بایستاد از جلوس اللہ اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشہد و ہمچنین چون می استاد از سجدۂ اولی و ثانیہ و درینجا دلیل ست بر تکبیرات نقل در مصفی گفتہ اتفاق کردہ اند ائمہ برین تکبیر ہا و آن بست و دو تکبیر ست در چہار رکعت و ہمہ آنہا سنت ست مگر تکبیر اولی کہ آن فرض ست منعقد نمی شود نماز بدون آن انتہی **ثم یقول اذا سلم والذی نفسی بیدہ انی لاشبہکم صلوٰۃ برسول اللہ** پستر میگفت کہ سوگند کسی کہ جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا کہ من مانند ترشما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم **رواہ النسائی وابن خزیمۃ** و ذکرہ البخاری تعلیقا و اخرجہ السراج و ابن حبان و غیرہم و بوب علیہ النسائی الجہر بسم اللہ الرحمن الرحیم و این اصح حدیثی ست کہ وارد شدہ است درین باب و موید ست مرا صل را کہ بودن حکم بسملہ است حکم سورۂ فاتحہ در قرارت جہراً و سراً زیرا کہ این ظاہر ست در انکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میخواند بسملہ را لقول ابی ہریرۃ انی لاشبہکم صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ محتمل ست کہ مراد مشابہت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاہر ست و بعید ست از صحابی کہ ابتداع کند در نماز چیزی کہ نکردہ است آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پستر گوید والذی نفسی بیدہ انی لاشبہکم الخ و در وی دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام دارقطنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آوردہ کہ گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غير المغضوب عليهم ولا الضالين ميگفت آمين دراز ميكرد بدان آواز خود را وگفت كه اين حديث صحيح ست اخرجه ابن حبان والدارمي وابن ماجة

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقرءوا بسم الله الرحمن الرحيم فانها احدى اياتها چون بخوانيد شما سورهٔ فاتحه پس بخوانيد بسمله را زيرا كه بسمله يكى از آيات فاتحه است چنانكه مذهب شافعى ست و در حديث ابن عباس ست كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم شروع ميكرد نماز خود را يعنى قراءت را ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذي وليكن ترمذى گفته كه اين حديثى ست كه اسنادش قوى نيست وظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود والا در افتتاح بتسميه خلافى نيست و در حجة الله البالغه گفته كه روايات در بودن ونبودن بسمله آيتى از فاتحه مختلف آمده وصحيح شده از آنحضرت افتتاح بالحمد وعدم جهر بتسميه و دور نيست كه جهر در بعضى احيان براى تعليم سنت صلوة بايشان باشد وظاهر آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خاص مى فرمود خواص صحابه را بهچو اذكار وآنچنان نمى گردانيد كه عامه بران ماخوذ شوند وبر ترك آن ملام كرده شوند انتهى ودر سبل گفته اين حديث دلالت نمى كند بر جهر وبه بر سر بلكه بر امر بمطلق قراءت ودارقطنى در سنن احاديث جهر بسمله در نماز بوسعت تمام بطريق رفع از علي وعمار وابن عباس وابن عمر وابى هريره وام سلمه وجابر وانس بن مالك سوق كرده بعده گفته روى الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن اصحابه وازواجه غير من سميناه كتبنا احاديثهم بذلك في كتاب الجهر مفردا واقتصرنا على من ذكرنا ههنا طلبا للاختصار والتخفيف انتهى بلفظه انتهى وبالجمله حديث دال ست بر خواندن بسمله پيش از قراءت اگرچه بسر باشد وبر بودن وے از آيات فاتحه رواه الدارقطني وصوّب وقفه روايت كرد اين را دارقطنى وگفت صواب وقف اوست يعنى اين قول ابو هريره است نه حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم مصنف در تلخيص گفته رجال اين اسناد ثقات اند وتصحيح كرده اند غير واحد از ائمه وقف او را بر رفع واعله ابن القطان بهذا التردد وليكن اين وقف در حكم رفع ست زيرا كه اجتهاد را در شمردن آيات مدخلى نيست ورواه البيهقي بطريق اخرى

وعنه واز ابو هريره روايت ست قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة ام القرآن رفع صوته وقال آمين بود رسول خدا چون فارغ مى گشت از خواندن سورهٔ فاتحه بر ميداشت آواز خود را ومى گفت آمين يعنى بجهر ووارد شده است در جهر بتامين احاديث صحيحه ومذهب شافعى واحمد اين ست ودر مذهب مالك خلاف ست ودر مذهب ابو حنيفه جهر نكند مطلقا واحاديث در جانب جهر بيشتر وبصحت آمده وبعضى علما در عدم جهر نيز تصحيح احاديث نموده اند واز عمر بن الخطاب روايت كرده اند كه گفت چهار چيز ست كه امام در وے اخفا كند تعوذ وبسمله وآمين وثنا واز ابن مسعود نيز مثل اين مروى ست وتواند كه جهر واخفا هر دو بوده باشند تارةً فتارةً قال الشيخ في الترجمه گويم حديث باب دليل ست بر شرعيت تامين براى امام بعد قراءت فاتحه بجهر وظاهرش در جهريه وسريه است وبشرعيت وى قائل اند شافعيه وحنفيه گويند در جهريه هم بسر گويد ومالك را دو قول ست اول مانند حنفيه دوم نگفتن آن وحديث حجت روشن ست براى شافعيه ونيست در حديث تعرض براى تامين ماموم ومنفرد وبخارى شرعيت وى براى ماموم از حديث ابو هريره روايت كرده باين لفظ كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون آمين گويد امام پس آمين گوييد زيرا كه هر كه موافق شد تامين او تامين ملائكه را بخشيده شد او را آنچه متقدم شد از گناه وى ونيز روے از حديث ابو هريره مرفوعا آورده كه چون گويد امام ولا الضالين بگوييد آمين الحديث ونيز از حديثش مرفوعا آورده كه چون گفت يكى از شما آمين وگفتند ملائكه آمين در آسمان پس موافق شد يكى مر ديگرى را بخشيد او را خدا آنچه گذشت از گناه وى پس اين احاديث دليل ست بر شرعيت آمين براى ماموم واخير عام ست براى منفرد وجمهور آن را حمل بر ندب كرده اند وبعض ظاهريه بوجوب رفته عملا بظاهر الامر وواجب گردانيده اند بر هر مصلى ودر جهر بتامين در نماز جهريه قريب هفده حديث صحيح واقع شده واكثرش مفيد وجوب ست بر موتم ومؤكد اوست اغاظة يهود در ان چنانكه

درحدیث عائشہؓ مرفوعاً نزد احمد وابن ماجه وطبرانی ست که حسد نکردند بر شما یهود آن قدر که حسد کردند بر گفتن آمین وترمذی احادیث برفع صوت بآمین وخفض بهر دو آورده جهر را ترجیح داده واز امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده وگفته که عمل اکثر از صحابه وتابعین برین ست وحق همین ست زیراکه روایت رفع صوته ویمد صوته ویرتج بها المسجد مؤید اوست وروایات خفض خالی از ضعف نیست ودر تنویر العینین گفته بعد تتبع در روایات وتحقیق ظاهر میشود که جهر بآمین اولی ست از خفض زیراکه روایات جهر اکثر واصح ست از خفض انتهی رواه الدارقطني وحسنه والحاكم وصححه گفت حاکم اسناده صحیح علی شرطهما وگفت بیهقی حسن صحیح ولابي داؤد والترمذي نحوه مانند حدیث ابوهریره ولفظ وی در سنن این ست چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین وبلند کرد بدان آواز خود را ودر لفظی این ست که وی نماز گذارد وپس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس جهر کرد بآمین در سبل گفته آمین بمد وتخفیف ست در جمیع روایات واز جمیع قراء وحکایت کرده اند در وی لغتها ومعنی وی اللهم استجب ست وقیل غیر ذلک انتهی گویم یکی از ان لغات آمین ست بالقصر وتخفیف میم حکاه ثعلب ودیگر بمد وتشدید میم ست حکاها الواحدی وقال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد واحتمال دارد که مراد مد الف باشد که فصیح وظاهر معنی اولی ست بقرینه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوته برمیداشت بآمین آواز خود را وآن صریح ست در جهر ودر بعضی روایات برمیداشت آواز را تا آنکه می شنوانید صف اول را پس می لرزید بوی مسجد ودر روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود در صف اول ودر بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده ووجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد بخفض عدم عنف ست یعنی عدم مبالغه در جهر ونهر استماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایتی آمده است انتهی وشک نیست که ارجح همان اول ست من حدیث وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم وگاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که می گفت مابرای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره را می باید خواند انتهی وعن ابي ابراهيم يا ابي محمد يا ابي معاوية عبد الله بن ابي اوفى نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی ست حاضر شد حدیبیه وخیبر وما بعد ها را وهمیشه ماند در مدینه تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس برگشت بسوی کوفه ومرد آنجا ووی آخر کسی ست که مرد در کوفه از صحابه سنه سبع وثمانين وقيل سنة ست ودر آخر عمر نابینا شده بود واز اصحاب شجره است كذا في البدر قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا فعلمني ما يجزيني منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی ویاد دارم پس بیاموز مرا وتعلیم فرما چیزی که بسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن بنشیند قال قل فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم متبادر بافهام بقرینه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد ست برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز واین بعید ست جدا زیراکه مستبعد ست که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار انچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات ست آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد ومی گویند که این مردی ست که همین ساعت ایمان آورده ووقت نماز در رسیده وگنجایش چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموخت اورا صلی الله علیه وسلم این کلمات وبا وجود استبعاد برطرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی از قرآن ست که اورا ورد خود سازد وبدان اوقات خود را معمور دارد ولابد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که درخور آن بود وبعضی مردم هستند که حفظ آنقدر برایشان آسان نمیگردد پس آموخت اورا آنحضرت این کلمات که هریک گنجینه ایست از گنجهای الٰهی تا مداومت کند بران وورد خود

سازد آنرا شب و روز كذا قالوا وليكن در سبل السلام گفته كه اين حديث دليل ست برانكه اين اذكار قائم مقام قرارت فاتحه وغير ها ست براى كسى كه قرارت نمى توانست كرد و ظاهر وى آنست كه واجب نيست بروى تعليم قرآن تا بخواند در نماز زيراكه معنى لا استطيع لا احفظ الآن منه شيئا ست پس امر نكرد او را بحفظ وى بلكه امر كرد باين الفاظ با آنكه ممكن بود او را حفظ فاتحه چنانكه حفظ كرد اين الفاظ را گذشت در حديث مسئ انتهى گوئيم ظاهر آن ست كه گفتن اين الفاظ يكبار كفايت ميكند قياسا على الفاتحة كذا في البدر و در مصفى ست اگر فاتحه نمى داند ذكر گويد هر قدر كه خواهد و تعيين سبع آيات يا سبع انواع از ذكر بسندى قوى ندارد انتهى الحديث بنصب اى اتم الحديث و تمام وى در سنن ابى داؤد ست كه گفت آن مرد اى رسول خدا اين براى خدا ست پس چيست براى من فرمود بگو اللهم ارحمني وارزقني وعافني واهدني و چون برخاست آن مرد فرمود بهذا و اشاره كرد بدست خود پس گفت آنحضرت اما اين مرد پس پر كرد هر دو دست خود از خير انتهى ليكن در سنن ابى داؤد لفظ العلى العظيم نيست رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن الجارود وابن حبان والحاكم والدارقطني واللفظ له و در سند وى ابراهيم سكسكى از رجال بخارى ست ليكن عيب كرده اند بر بخارى بر اخراج حديث وى و ضعفه النسائي و گفت ابن قطان تضعيف كرده اند او را قومى پس نياورده اند حجتى و ذكر كرده ست او را نووى در خلاصه در فصل ضعيف و گفت در شرح مهذب رواه ابوداود والنسائي باسناد ضعيف و سبيلش كلام ايشان ست در ابراهيم و گفت ابن عدى نيافتيم مر او را حديثى منكر المتن انتهى و متفرد نيست وى باين حديث بلكه روايت كرده اند اين را طبرانى وابن حبان در صحيح خود نيز از طريق طلحة بن مصرف عن ابى اوفى ليكن در اسنادش فضل بن موفق ست و ابو حاتم او را ضعيف گفته كذا في التلخيص وصححه ابن حبان والدارقطني والحاكم

وعن ابي قتادة رضي الله عنه انصارى عقبى بدرى ست حاضر شد همه مشاهد را از مشاهير صحابه ست قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز ميگذارد با ما فيقرأ في الظهر والعصر في الركعتين الاوليين پس ميخواند در نماز پيشين و نماز ديگر در دو ركعت نخستين بفاتحة الكتاب وسورتين فاتحه و دو سوره يعنى در هر ركعتى فاتحه و يك سوره هر كدام سوره كه باشد از قرآن ميخواند ويسمعنا الآية احيانا و مى شنوانيد ما را آيتى از آيات سوره كه ميخواند گاه گاه و ظاهر آنست كه اين شنوانيدن بقصد بود تا بدانند كه بعد از فاتحه سوره ميخواند يا فلان سوره ميخواند يا براى بيان جواز آنكه اگر در نماز سريه يكان آيتى بجهر خوانند مفسد نيست و بعضى گويند كه اين محمول ست بر غلبه استغراق در تدبر كه بى اختيار جهر حاصل مى شد و ظاهر مفهوم اسماع در قصد و اختيار ست و تخصيص بظهر و عصر اتفاقى ست ويطول الركعة الاولى و دراز ميكرد در قرارت ركعت نخستين و در روايتى آمده آنقدر كه دراز نمى كرد در ركعت پسين و همچنين ميكرد در نماز ديگر يعنى عصر و نماز صبح و تطويل ركعت اولى در مذهب ثلثه در همه نمازها ست و مذهب امام محمد نيز همين ست بنص در ظهر و عصر و صبح و بقياس در مغرب و عشا و عبد الرزاق از معمر در آخر اين حديث زياده كرده كه ما گمان ميكرديم كه مقصود آنحضرت ازين تطويل آن بود كه مردم ركعت اولى دريابند و ابوداود و ابن خزيمه نيز همچنين روايت كرده اند و نزد امام ابوحنيفه و ابو يوسف اين مخصوص بنماز فجر ست كه وقت نوم و غفلت ست و الا هر دو ركعت در استحقاق قرارت برابر اند پس در مقدار نيز برابر باشند چنانكه در حديث ديگر آمده كه ميخواند در هر ركعت مقدار سى آيت و اطالت در حديث محمول ست بر دعا و استفتاح و تعوذ و تسميه و بكمتر از سه و در سبل گفته ظاهر تطويل سورت ست در ركعت اولى و ادعا كرده ابن حبان كه تطويل جز اين نيست كه بترتيل قرارت ست در آن با استواى مقرو و مسلم از حديث حفصه روايت كرد كه كان يرتل السورة حتى يكون اطول من اطول منها اما قرارت پس در هر دو برابر بود چنانكه از حديث ابو سعيد كه بيايد ظاهر ست و بيهقى گفته تطويل كند در اولى اگر منتظر كسى هست و ورنه استوا نمايد در اوليين انتهى و در خلاصه گفته قول محمد احب ست كذا في شرح ابن الهمام زيرا كه او فق ست بصراحت نص و ابعد ست

این تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیست و درین باب حدیثهای دیگرست که تقویت او میکند و یقرأ فی الاخریین بفاتحة الکتاب و می خواند آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همه ائمه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائزست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائزست و قرارت افضل ست و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرارت در ما بعد اولیین واجب ست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرارت کن در اولیین و تسبیح گو در آخرین ذکره الشمنی و نیز گفته است که اگر در آخریین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرارت فاتحه در آخریین مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میکرد بر فاتحه در آخریین لیکن مستحب ترک سوره ست کذا فی الترجمه و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرارت سوره در آخریین مسنون نیست و هم بآنچه روایت کرده اند شیخین در نماز مغرب و نسائی باسناد حسن و گفته اند که مسنون ست خواندن سوره در آخریین نیز برای اتباع روایت کردند آنرا بخاری و مسلم در ظهر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود بران عشا انتهی و در سبل گفته در وی دلیل ست بر آنکه زیاده نکند در آخریین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگرچه مالک در موطا از طریق صنابحی روایت کرده که وی شنید ابابکر را که میخواند دران رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الآیه و شافعی را دو قول ست در استحباب قرارت سوره در آخریین و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرارت سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت احیانا دلالت نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دال ست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث خباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قرارت آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قرارت شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آینه ذکر میکردند آنرا انتهی متفق علیه درین جا دلیل ست بر شرعیت قرارت فاتحه در هر چهار رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولیین و بر آنکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کما یدل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمرارست غالبا و اسماع آیت احیانا دلیل ست بر عدم وجوب اسرار در سریه و بر آنکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی احیانا دلیل ست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث براء آورده که گفت بودیم ما که میگذاردیم پس آنحضرت نماز ظهر و می شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزیمة من حدیث انس نحوه و لکن قال سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة و در منحة الغفار گفته حق این ست که حدیث ظاهرست در ایجاب هر آنچه دیده شد از نماز وی صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همین ست و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر آنچه ثابت شده است از جهر و سر لازم ست لا محیص عنه و اما آیت پس محتمل و مجمل ست و دلالت وی درینجا تمام نیست انتهی گوییم مراد بحدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی ست و مراد بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا

وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نحزر قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را حزر بحای حمله و زا و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت و نحزر بفتح نون و سکون حای حمله و ضم زا ای نخرص و نقدر و در قول وی کنا نحزر دلالت ست بر آنکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حازرین سی کس بودند از صحابه فی الظهر والعصر در نماز ظهر و عصر فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت نخستین از نماز ظهر اولیین بدو یای تحتیه و همچنین آخریین تثنیه اولی و اخری ست قدر مقدار سوره الم تنزیل السجدة مراد مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی ست آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سوره مذکوره سی و نه آیت ست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرورست

برسبیل حکایت منصوب ست بتقدیر اعنی و مرفوع ست بر خبریت مبتدای محذوف گویم این هرسه وجه مبنی ست بر رفع تنزیل حکایة و اما در صورت اعراب پس متعین ست جر سجده باضافت وفی الاخریین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از ان و ازینجا معلوم شد که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از انچه در اولیین میخواند وفی الاولیین من العصر علی قدر الاخریین من الظهر و در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر و معلوم ست که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده مے شود والاخریین علی النصف و در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از ان ای از اولیین آن رواه مسلم احادیث درینجا مختلف آمده در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پس می آمد نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در رکعت اولی بنا بر اطالت وی این رکعت را و احمد و مسلم از حدیث ابی سعید آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر سی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن هذا لفظ مسلم و در حدیث دلیل ست بر اینکه نخواند در دو رکعت اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب و می شنوانید ما را احیانا آیتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب و شاید که این روایت ارجح ست از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیراکه بخاری و مسلم بر وی اتفاق کرده اند و من حیث الدرایة زیراکه این خبری ست مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد ست بآن مسلم و نیز آن خبر ست از حزر و تقدیر و تخمین و محتمل که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در اخریین غیر فاتحه همراه فاتحه میخواند و احیانا در ان بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت بر فاتحه در ان هر دو رکعت سنت خواهد بود بفعل احیانا و بترک احیانا **وعن** ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین مهمله مولای ام المومنین میمونه از کبرای تابعین و فقهای سبعه مدینه است برادر عطا بن یسار بود فاضل ثقه عابد ورع حجت مرد در سنه ۱۰۷ و هو ابن ۷۳ سنة قال کان فلان گفت بود فلان بغوی در شرح السنة گفته مراد از فلان شخصی ست که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک و نامش عمرو بن سلمه بن نقیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز ست و لیکن خطاست زیراکه ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابوهریره است بیک دو سال توربشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری ست و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه و نه بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست و بهر حال حدیث مصرح ست باینکه ابوهریره نماز گذارد در پس این فلان و سلیمان گفت که نماز گذاردم من پس آن مرد که ابوهریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود یطیل الاولیین من الظهر دراز میکرد آن فلان دو رکعت اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در اخریین ظهر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قرارت ظهر است ویخفف العصر و سبک میکرد قرارت عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن ست علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبل گفته از صافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حجرات یا صف یا تبارک یا سبح یا ضحی ست و اتفاق کرده اند بر آنکه منتهای او تا آخر قرآن ست و شیخ در ترجمه گفته مراد بمفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن ست و مفصل از ان جهت گویند که در وی فصول یعنی فصلها بسمله بسیار ست و بعضی گویند از جهت قلت منسوخ در وی در مصفی گفته مستحب داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور را که در صبح طوال مفصل خواند و در ظهر و عشا اوساط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خود را بران اسباع نهاده اند انتهی گویم سور سه قسم ست طوال و اوساط و قصار طوال از اول قاف تا سوره بروج ست و اوساط از بروج تا والضحی یا سوره زلزال و باقی قصار اند تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه و میخواند در عشا بوسط مفصل که میانه اند در درازی و کوتاهی وفي الصبح بطواله و در نماز بامداد بسورتهای دراز مفصل بدانکه در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت محمول و مقرر الآن در وقت ظهر قرارت طوال مفصل ست چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابوهريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابوہریرہ نگذاردم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز رسول خدا ازین شخص و حسبل السلام گفته علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح و ظهر آن ست که این هر دو وقت غفلت اند بنا بر نوم در آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت و نوم و نحو هماست و در عصر این حال نیست بلکه وقت اعمال ست پس تخفیف مناسب اوست و در مغرب ضیق وقت ست پس احتیاج زیادت تخفیف ست بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه دار و مهمانان و در عشا غلبه نوم ست ولیکن وقت وی واسع ست پس مشابه شد بعصر معلوم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریقی که تمام نمی شود بآن این تفصیل انتهی اخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول وی تخفف العصر وعن جبير بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل اسلام بود کذا في الفتح و این حدیث دلیل ست برانکه مغرب مختص نیست بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوجهٔ عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس ست آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المص و صافات و حم الدخان و سبح اسم ربک الاعلى و تین و معوذتین و قصار مفصل و کلها احادیث صحیحة پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرارت چنانکه ائمهٔ فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و مداومت بر قصار مفصل در مغرب عمل مروان ابن الحکم ست و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میخواند در مغرب بطولی الطولیین اخرجه البخاری وهی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در عشائین و توقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضحها و بالليل اذا يغشى و سبح اسم ربک الاعلى و نحو آن و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز در سبل گفته جمع میان این روایات چنین ست که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عدماً و وجوداً انتهى متفق عليه شیخ در ترجمه گفت اصل و دلیل در تعیین فقها این سور را کتاب امیر المومنین عمر ست بجانب ابوموسی اشعری که والی کوفه بود از جانب وی پس نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر بران و بالجمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از ان مقرر شد امر بر کتاب امیر المومنین عمر و لابد او را دلیلی و سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه وسلم همچنین و بر همین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و بس ست از وی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهى وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة میخواند در نماز فجر روز جمعه در رکعت اولی الم تنزيل السجدة وهل اتى على الانسان سوره سجده و در رکعت دوم سوره دهر متفق علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

ابن عباس آورده و در وی دلیل ست برینکه دأب آنحضرت درین نماز همین بود و للطبراني من حديث ابن مسعود رضي الله عنه يديم ذلك و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک طبرانی که همیشه میکرد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این ست که میخواند این دو سوره همیشه در جمعه بعنی عادت دائمی وی بود در سبل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فرموده که سر در قرات این هر دو در جمعه آنست که این هر دو سوره متضمن چیزی ست که شد و خواهد شد درین روز زیراکه مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذکر معاد و حشر عباد و این در روز جمعه خواهد بود پس در خواندن آنها تذکیر عباد ست بما کان فیه و یکون انتهی گویم از ما کان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتهی کلام السبل و بعضی گفته اند که ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیراکه خواندن این دو سوره در فجر متعارف و مؤکد و مستمر ست نزد شافعی و بر این ست عمل الیشان در حرمین شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور ست که متعین نگرداند چیزی از قرآن را بنمازی معین همین را شامل آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجانی نقل کرده که این بر تقدیری ست که آنرا لازم و متحتم دانند و جز آنرا مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسر و تبرک بقرات حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد و لیکن بشرط آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرات در بعضی صلوة چنانکه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت ست نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفته بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایهام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ ست پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انذار و تبشیر میخوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه ست و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق و اقتربت الساعة میخواندند پس اگر احیانا نخوانند بهتر و فاضلتر باشد والله اعلم انتهی کلام الشیخ رحمه الله و در حجة الله البالغة گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سور را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مؤکد پس هر که دران پیروی کرد وی بسیار خوب کرد و هر که نکرد نیست بر وی حرج انتهی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه وسلم تعیین بصحت رسیده آنجا همان سوره بهمان کیفیت بتعیین باید خواند و جائیکه تعیین بر وی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هر چه از قرآن متیسر گردد در وقت همان باید خواند نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجهی ست برای تطبیق مذهب شافعیه و حنفیه والله اعلم **وعن حذيفة رضي الله عنه**

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فما مرت به اية رحمة الا وقف عندها يسأل ولا اية عذاب الا تعوذ منها گفت حذیفه نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت بآنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد نزدیک آن آیت درحالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا ازان و این حدیث دلیل ست بر آنکه قاری را در نماز باید که تدبر کند در قرات و بخواهد از خدا و پناه جوید بوی از عذاب و می شاید که این در نماز شب بود زیراکه این حدیث مطلق واقع شده و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه تقیید آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بذکر جنت و نار و گفت اعوذ بالله من النار و ویل لاهل النار رواه احمد و ابن ماجة بمعناه و گفت عائشه رض استادم با رسول خدا در شب تمام پس خواند سوره بقره

و نساء و آل عمران یعنی گذشت بآیتی که در وی تخویف ست مگر آنکه پناه خواست از خدا و استعاذه کرد و نمی گذشت بآیتی که در وی استبشارست مگر آنکه دعا کرد و خدا را در رغبت نمود بسوی وی رواه احمد پس این همه صریح ست در نافله و قیام لیل و تهجد و نیامده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی که امامت کرده باشد مردم را بسوره بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشعرست بآنکه در لیل بوده و این باعتبار ورود سنت و اگر یکی در فریضه هم بجا آرد لا باس به باشد و خللی در نماز وی نکند خصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس امام ست وعن

ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا وانی نهیت ان اقرأ القرآن راكعا وساجدا آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بهیئتی از هیآت جزئی از انواع ذکر و مخصوص گردانید قیام را که اول هیآت و اعظم آنست داخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکارست پس بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی ست که عقل را بادراک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی دران نیز برانگیزند و گویند رکوع و سجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان ست درین هیآت خوانده شود و از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر و تعبد بحکم شارع ست شعر زبان تازه کردن باقرار تو ❊ نینگیختن علت از کار تو ❊ هر چه نماید که بکن آن بکن ❊ وانچه بگوید که مکن آن مکن ❊ باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت ست دران فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد نمایید در وی پروردگار خود را تعالی شانه و مشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل ست و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از حذیفه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله علیه وسلم سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء فقمن ان يستجاب لكم اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوارست دعا در سجده که قبول کرده شود شما را از جهت حصول قرب بموجب قول وی تعالی انی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان شیخ در ترجمه گفته بدانکه دعا بر دو نوع ست دعای ثنا و تحمید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحمد و ستایش در گاه عزت و جلال او و دعا طلب و سوال ست و دعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع ست و ازینجا ظاهر شد که حنفیه اقتصار بر ذکر کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق یا بحکم من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین بافضل و اعظم از انچه خواهش کنند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم قرارت قرآن وقت رکوع و سجود زیرا که اصل در نهی تحریم ست و ظاهر وی وجوب تسبیح رکوع و سجود و وجوب دعا در سجود ست بنا بر امر بر ان هر دو و باین رفته است احمد و گروهی از محدثین و جمهور گویند مستحب ست بحدیث مسیء که ادرا آنحضرت تعلیم نکرد و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول وی عظموا فيه الرب آنست که گفتن یکبار کافی ست و بآن امتثال امر حاصل میشود و ابوداؤد از حدیث ابن مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی العظیم و این ادنای اوست و روایت کرده اند این را ترمذی و ابن ماجه نیز مگر آنکه ابوداود گفته در وی ارسال ست و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول وی که این ادنای اوست دال ست بر عدم اجزاء مرة واحدة و حدیث دلیل ست بر مشروعیت دعا در حال سجود هر دعا که باشد از طلب خیر دنیا و آخرت و استعاذه از شر هر دو زیرا که سجده محل اجابت دعاست

وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت صلعم گفت

در رکوع وسجود خود ودر روایتی کان یکثر ان یقول یعنی بسیار می گفت سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لی زیرا که رکوع
وسجود افضل احوال خضوع وخشوع اند واز احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع وسجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد
از نزول سورهٔ اذا جاء همین بود ولهذا در آخر این روایت آمده که یتاول القرآن فسبح بحمد ربك واستغفره یعنی میکرد آنحضرت تسبیح واستغفار را
بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گو پروردگار خود را وآمرزش خواه از وی وهم در حدیث عائشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت
در رکوع وسجود خود سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبوح وقدوس هر دو صیغهٔ مبالغه است در تنزیه وتقدیس وطهارت ومراد بروح جبرئیل است که او را
روح الامین گویند وبعضی گویند نام ملکی موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است وبعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه وعظیم تر از ملائکه
متفق علیه حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار رکوع وسجود درست ومنافی نیست بحدیث فعظموا فیه الرب زیرا که این مذکور زیادت است بر تعظیمی
که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فیجمع بینه وبین هذا ودر قول وی صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر امتثالا لقوله تعالی فسبح بحمد ربك واستغفره
مسارعت اوست بسوی امتثال مامور به برای قیام بحق عبودیت وتعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا وفضلا وقد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة بود آنحضرت چون
می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ودر وی دلیل است که انی وجهت نمیخواند وپیش از تکبیر هیچ
چیزی نمیکرد ثم یکبر حین یرکع پس تکبیر میگفت وقتی که برکوع میرفت ثم یقول پس تر می گفت سمع الله لمن حمده ای شنید خدا
کسی را که ستود او را مراد از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت او را ومتعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد وبخشید او را آنچه متعرض شد
بدان ومناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا ولك الحمد حین یرفع صلبه من الرکوع وقتی که بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم
یقول وهو قائم پس تر میگفت وحال آنکه وی ایستاده است ربنا ولك الحمد باثبات واو عطف بر مقدر ای ربنا اطعنا وحمدناك یا واو برای
حال است یا زائده است ودر روایتی بحذف واو نیز آمده وهمی نسخهٔ بلوغ المرام در هدی نبوی گفته که جمع میان واو واللهم صحیح نیست انتهی قسطلانی
ومواهب لدنیه گفته در صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید امام سمع الله لمن حمده پس بگویید اللهم ربنا
ولك الحمد پس جمع کرده میان اللهم وواو واین وارد است بر حافظ ابن القیم انتهی محرر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در امر ماموین است
وکلام ابن القیم رح در سیاق صلوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم است فافترقا ثم یکبر پس تر تکبیر میگفت حین یهوی ساجدا وقتی که فرو میرفت
سجده کننده ثم یکبر حین یرفع راسه پس تر تکبیر میگفت وقتی که سر بر میداشت یعنی از سجدهٔ اول ثم یکبر حین یسجد پس تر تکبیر
میگفت وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پس تر تکبیر میگفت وقتی که سر بر میداشت یعنی از سجدهٔ دوم ثم یفعل
ذلك فی الصلوة کلها پس تر میکرد آنچنانکه مذکور شد در همه نماز ودر روایتی زیاده کرده حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد تمام نماز را ویکبر
حین یقوم من الثنتین من بعد الجلوس وتکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی بعد از نشستن برای تشهد اوسط
متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات واحوال نه رفع یدین انتهی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال
فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز می کنند وغایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد وآن منافی رفع نیست وحدیث دلیل است بر شرعیت اذکار مذکوره
پس اول تکبیر تکبیر احرام است ودلیل وجوبش از غیر این حدیث سابق گذشته واما عدای او از تکبیرات پس بعضی امرای بنی امیه تساهلا آنرا ترک دادند
امام احمد از مطرف آورده که گفت گفتم عمران بن حصین را که اول کس ترک کرد تکبیر را گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد آواز او

مصنف گفته یحتمل که ترک جهر بدان کرده باشد و طبرانی از ابوهریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابوعبید روایت کرده که اول کسی ترک کرد زیاد و این منافی ماقبل نیست زیراکه زیاد بترکِ معاویه ترک نموده و معاویه آنرا بترک عثمان رضه ترک نموده بود واللہ اعلم اما عمل امت مستقر شده بر فعل آن در هر خفض و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر نهوض از تشهد اوسط زیاده کنند پس در مکتوبات خمس مع تکبیر احرام نود و چهار تکبیر است و بدون او هشتاد و نه و اختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قول است مر احمد بن حنبل را زیراکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مداومت کرد بران و فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی و جمهور گویند مندوب است زیراکه آنحضرت مسئ را تعلیم نفرموده و آنچه او را آموخت تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسئ نزد ابوداود از حدیث رفاعه بن رافع آمده و در وی گفته ثم یقول اللہ اکبر ثم یرفع و ذکر کرده در وی قوله سمع اللہ لمن حمده و بقیه تکبیرات نقل و اخرجها الترمذی والنسائی و لهذا فتوی امام احمد و داود بوجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول وی یکبر حین کذا و حین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد و اما مد تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست وجهی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت برادا و نقصان از ان بگوید و ظاهر قول وے ثم یقول سمع اللہ لمن حمده ربنا لک الحمد شرعیت اوست برای هر مصلی از امام و ماموم زیراکه این حکایت مطلق صلوٰۃ آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم اگرچه احتمال حکایت در حالت امامت وارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوٰۃ واجبه همین است زیراکه نماز واجب آنحضرت بجماعت می بود و وی امام آن جماعت بودی و برین تقدیر قول وی صلوا کما رأیتمونی اصلی امر است مر هر مصلی را باینکه بگذارد مثل نماز وی صلی اللہ علیہ وسلم امام باشد یا منفرد و باین رفته اند شافعیه و ابوداود از شعبی آورده که نگوید موتم خلف امام سمع اللہ لمن حمده ولیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوف است بر شعبی فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد هر دو را و ابویوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است **وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنه قال**

کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع قال بود رسول خدا چون برمیداشت سر خود از رکوع میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خداوندا تراست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که نزد مسلم است یافته شد **ملأ السموات** پری آسمانها بنصب همزه ملأ بر مصدریت و جائز است رفع بر خبریت مبتدای محذوف و حکی است جواز رفع و نصب هر دو از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث و یصح النصب علی الحال ای مالیا **و ملأ الارض** و پری زمین و در سنن ابوداود و غیره ملأ الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس اتمام روایت بنا بر لفظ ابی سعید است و نه از لفظ ابن عباس زیراکه در اول وی لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملأ الارض است **و ملأ ما شئت من بعد** و پری چیزی که خواسته پیدا کردن آن بعد آسمان و زمین و آنچه در وی است بعد بضم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیت مضاف الیه **اهل الثناء والمجد** ای سزاوار ستایش و بزرگی بنصب اهل بر منادیت است یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الثناء **احق ما قال العبد** سزاوارترین و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق برفع خبر مبتدای محذوف است و ما مصدریه است تقدیره قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد و در شرح مهذب از ابن صلاح آورده که احق مبتدا است و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد اعتراض است میان مبتدا و خبر یا احق خبر ماقبل خود است یعنی ربنا لک الحمد و اول اولی است نووی گفته زیراکه در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی و اعتراف است بکمال قدرت و عظمت و قهر و سلطان وی و انفراد وے بوحدانیت و تدبیر مخلوقات انتهی و چون در بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا خبر احق نگردانیدیم بلکه جمله استثنائیه گفتیم تا وقت حذف وی

ہم کلام تمام باشد وکلّنا لك عبد وحال آنکہ ما ہمگنان ترا بندہ ایم اللّٰھم لا مانع لما اعطیت خداوندا نیست ہیچ کس باز دارندہ چیزی را کہ تو دہی ولا معطی لما منعت ونیست ہیچ کس دہندہ چیزی را کہ تو باز داری ودر بعضی روایات ولا رادّ لما قضیت نیز آمدہ ونیست باز دارندہ چیزی را کہ تو قضا کردہ ولا ینفع ذا الجد منك الجدّ وسود نمی کند خداوند بخت ومال ودولت را از قہر وعذاب تو جدّ بفتح جیم بہرہ وبخت وتونگری وبی نیازی وبعضی جد بمعنی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائدہ ندارد نزد تو عمل می باید وفضل تو ومروی ست جِدّ بکسر جیم بمعنی کوشش در حرص دنیا واجتہاد در جمع اموال یا گریختن از عذاب واین روایت ضعیف ست رواہ مسلم ایضا من حدیث ابن عباس بتمامہ ورواہ ابن ماجہ من حدیث ابی جحیفۃ وفیہ قصۃ وحدیث دلیل ست بر جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکہ مذہب شافعی ست وبر مشروعیت این ذکر درین رکن برای ہر مصلی

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم أمرت أن اسجد علی سبعۃ اعظم امر کردہ شدم کہ سجدہ کنم بر ہفت استخوان ولابد ست از اطمینان در سجدہ واز آنکہ بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود واین قید بجہت تحقیق معنی وضع ست ولابد ست از ارتفاع اسافل بر اعالی واین قید از لفظ سجود فہمیدہ می شود والا انبطاح باشد نہ سجود واکمل آنست کہ تکبیر گوید بغیر رفع یدین ونخست رکبتین را بر زمین نہد بعد از ان یدین را بعد از ان جبہہ والف را وذکری از اذکار ماثورہ بگوید ومی باید کہ دو دست را نزدیک منکبین نہد واصابع خود بجانب قبلہ نشر کند وتفریق کند میان رکبتین وبطن را از فخذین ومرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبہۃ بر پیشانی وعلما متفق اند بر وجوب وضع جبہہ در سجود امانہادن دو دست ودو زانو ودو قدم نزدیک شافعی واجب ست ونزدیک ابو حنیفہ وضع یدین سنت ست واشار بیدہ الی انفہ واشارہ کرد بدست خود بسوی بینی خود وتفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمدہ کہ گفت ابن طاؤس ونہاد دست خود بر پیشانی خود وگذرانید آنرا بر بینی خود کہ این واحد ست قرطبی گفتہ این دلالت میکند بر آنکہ اصل در سجود پیشانی ست وبینی تابع اوست ابن دقیق العید گوید معنی وی آنست کہ گویا ہر دو را یک عضو گردانیدہ ورنہ اعضا ہشت خواہند شد انتہی ودر روایتی جبہہ والف آمدہ ودر روایتی عوض جبہہ وجہ واقع شدہ واز ینجاست کہ اکثر ائمہ بران رفتہ اند کہ بینی وپیشانی ہر دو باید نہاد وبی آن سجدہ روا نباشد ودر مذہب حنفیہ سجدہ بجبہہ والف ہر دو افضل ست واگر بیکی ازین دو کند کفایت ست طحاوی در عیون المذاہب گفتہ ان ابا حنیفۃ یقول لو اقتصر علی الانف جاز وعندہما والثلثۃ لا بلا عذر انتہی واز ینجا معلوم شد کہ اجزای سجود بر الف فقط مذہب ابو حنیفہ ست وصاحبین او محمد بن حسن وابو یوسف خلاف وی اند پس اگر بجبہہ تنہا کند نزد امام ابو حنیفہ وصاحبیہ بی کراہت جائز ست واگر بالف تنہا کند نزد صاحبیہ وامام شافعی جائز نیست ودر روایتی از امام اعظم نیز جائز نبود ودر روایتی دیگر جائز بکراہت والیدین ودو دست مراد کفین اند ودر روایتی بہمین لفظ واقع شدہ در مصفی گفتہ متفق اند بر آنکہ کشف ہر دو دست وبر آوردن آنہا از آستین ضرور نیست انتہی والرکبتین ودو زانو ونہادن دستہا وزانوہا سنت ست نزد حنفیہ وشافعیہ وفقیہ ابو اللیث گوید کہ اگر زانوہا بر زمین ننہد جائز نبود کذا فی شرح ابن الہمام واطراف القدمین وکرانہای ہر دو پا کہ این ہمہ اعضای ہفتگانہ را در سجدہ بر زمین باید نہاد واگر ہر دو پا بردارد نماز فاسد ست واگر یک پا بردارد مکروہ ست ومراد از اطراف اقدام آنست کہ ہر دو قدم را بر بطون اصابع ہر دو قائم کند وہر دو عقب مرتفع باشند وظہور قدمین مستقبل قبلہ نبوند چنانکہ در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شدہ وگفتہ اند کہ ضم اصابع یدین مندوب ست زیرا کہ در صورت انفراج رؤس بعضی از انہا از قبلہ منحرف خواہد بود اما اصابع رجلین پس در حدیث ابی حمید در باب صفۃ الصلوۃ گذشتہ واستقبل باصابع رجلیہ القبلۃ واین حدیث دلیل ست بر وجوب سجود حسب مذکور زیرا کہ آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کردہ وامر رد نمی شود مگر بنحو صیغہ افعل واین مفید وجوب ست واختلاف ست در سجود بر جبہہ والف ابو حنیفہ بر تنہا الف کافی گفتہ بدلیل اشار بیدہ الی انفہ کما سبق

و ابن دقیق العید گفته والحق ان مثل هذا لا یعارض التصریح بالجبهة وان امکن ان یعتقد انهما کعضو واحد فذلک فی التسمیة والعبارة لا فی الحکم الذی دل علیه انتهی
ونیز دلیل ابو حنیفه حدیث مسیٔ ست که دران صرف ذکر جبهه است وتمکن جبهتک واین قرینهٔ حمل امر ست در یخا بر غیر وجوب وجوابش آنست که این استدلال
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث مسیٔ تا قرینه بر حمل امر در حدیثی که دران ذکر الف ست بر ندب باشد وچون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشروع باشد وممکن ست که شرعیت وی متاخر باشد و با جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجح بود بنابر احتیاط وظاهر حدیث عدم وجوب
کشف چیزی ازین اعضاست زیراکه مسمای سجود صادق ست بران بنهادن آن برزمین بدون کشف ونیست خلاف دران که کشف رکبتین
غیر واجب ست زیراکه دران خوف کشف عورت ست ودر جبهه اختلاف ست بعضی گویند واجب ست کشف آن موافق روایت ابوداود در مراسیل
که دید آنحضرت مردی را که سجده کرد بپهلوی آنحضرت وعمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد جبهه خود را ولیکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده میکردند وحال آنکه دستهای ایشان در جامهای ایشان ست وسجده میکرد مردی از ایشان بر عمامهٔ خود ووصله البیهقی وگفت هذا اصح ما فی السجود
موقوفا علی الصحابة ومروی ست احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة ودر اسنادش ضعفی هست ودر
حدیث ابن ابی اوفی ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط وفیه ضعف واز حدیث جابر وعدی ودر وی دو متروک اند واز حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی العلل ودر وی ضعف ست وبیهقی وغیره این اخبار را ذکر کرده اند وگفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لا یثبت فیها شیٔ یعنی مرفوعا واحادیث
جانبین غیر ناهض اند بر ایجاب وقول وی یسجد علی جبهته صادق ست بر هر دو امر واگرچه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین ست واما حدیث
خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرمضاء فی جباهنا واکفنا فلم یشکنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
ونه بر عدم آن بلکه در حدیث دیگر ست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گستر د جامهٔ خود را از شدت گرمی پس بر سجده میکرد بران وشاید که در امثال این خلاف
نیست خلافی که هست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع ست وحدیث انس محتمل ست متفق علیه وفی روایة امرنا ای ایها الامة وفی
روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم واین هر سه روایت بخاری راست وتمام این حدیث این ست ولا یکفت الثیاب ولا الشعر یعنی
وامر کرده شده ام که نگرد آرم وفراهم نیارم جامهای خود را ونه موی را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام بسجود رفتن جامهای را گرد آرند تا خاک آلوده نشوند
یا بای این غرض همین طور گرد آرند یا دامن برزنند وبعضی کمر بستن وعذبه در دستار خلانیدن داخل آن دارند وکمر بستن در نماز بعضی مستحب دارند وبعضی مکروه وفراهم
آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار وبعضی گویند مکروه آنست که بافد یا بیچیری برشند وگره زنند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست

وعن ابن بحينة روایت ست از عبدالله بن مالک ابن بحینه بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبدالله ست ومالک نام پدر اوست ولهذا مالک را
بتنوین میخوانند والف را بر سر ابن اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن بحینه هست بلکه عبدالله را دو صفت ست یکی ابن مالک دوم ابن بحینه ووی مشهور ست
با ابن بحینه وبا ابن مالک مشهور نیست ووی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مرد در امارت معاویه ما بین سنة اربع وخمسین
یا ثمان وخمسین ونووی در تهذیب گفته پسر وپدر هر دو صحابی اند کاشغری ذکر کرده که بحینه مادر وی از صحابیات ست ومالک پسر قشب ست بکسر قاف
وسکون معجمه بعده موحده وبهر حال میگوید عبدالله بن بحينة الصحابی رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا صلى
فرج بين يديه بود آنحضرت چون نماز میگذارد کشاده میداشت وفرجه می گذاشت میان هر دو دست خود ودر روایتی بجای صلی سجد آمده فرج
بفتح فا وتشدید را ست ودر آخر جیم یعنی هر دست را از پهلو که نزدیک اوست دور میداشت وظاهر روایت آنست که تفریج در رکوع وسجود هر دو ست
لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده ومقید بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بران وحدیث دلیل ست بر فعل این هیئت در نماز وگفته اند که حکمت دران

اظهار هر عضو بنفسه ست تا متمیز گردد از دیگری و انسان واحد در سجود خود بمنزله ستعدد باشد و مقتضای ایش اشتغال هر عضو ست بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا بر بعض و این معنی نزد طبرانی از حدیث ابن عمر مصرح واقع شده باسناد ضعیف که افتراش مکن همچو افتراش سبع و اعتماد کن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نزد مسلم ست از حدیث میمونه که بود آنحضرت تجافی میکرد بهر دو دست خود تا آنکه اگر بهیمه خواهد بگذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قوله صلوا کما رایتمونی اصلی مقتضی وجوب ست ولیکن ابوداود از حدیث ابوهریره باین لفظ آورده که شکایت کردند اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگذارند فرمود استعانت کنید بزانوها و ترجمه کرد ابوداود برای آن باب را باین حرف الرخصة فی ترک التفریج ابن عجلان که یکی از راویان این حدیث ست گفته استعانت بزانوها چنین ست که بنهد یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود وقتی که دراز باشد سجود پس این دال ست بر آنکه تفریج واجب نیست حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ در ترجمه گفته ظاهر ادرین نماز که وی زید جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و سیاه که در مردم دیگری باشد انتهی چنانکه تصریح کرده است بدان طبری در کتاب الاستقصار من کتاب الاحکام و گفته که از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موئی دران و تعقب کرده او را صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مو نباشد او را کذا قال المناوی ولیکن در سبل السلام گفته که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود درینوقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تاهم اطراف الابط نمایان می تواند شد چه آستینهای قمیص اهل آن عصر غیر طویل بود ند پس ممکن ست که دیده شود بغل از آستین و نیست دلالت دران بر آنکه بغل شریف آنحضرت موئی نداشت کما قیل زیرا که ممکن ست که مراد رویت اطراف الابط باشد نه باطن آن هر دو جائی که موست آن جا دیده نمی شود مگر بتکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر الابط از خواص اوست کما قیل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبد الحق دهلوی رح در مدارج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث ینتف ابطیه نیز آمده یعنی میکند آنحضرت موی بغل را و در بعضی عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باز زند و مروی ست از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتهی عن البراء بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی صحابی مشهور ست و اول مشاهد وی خندق ست نازل شد کوفه را و فتح کرد ری را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان و مرد در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کنیت براء ابوعماره است فی الاشهر و عازب نیز صحابی ست اما مشهور نیست صحبت وی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آنجا را بر زمین و بچسپانند پهلوهای خود را که در ستر ادخل و اقرب ست و در حدیث یزید بن ابی حبیب ست که گذشت آنحضرت بر دو زن که نماز میگذاردند پس فرمود چون سجده کنید شما هر دو ضم کنید بعض لحم را بسوی زمین زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابوداود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصولین فیه مراد دو حدیث موصول ست که بیهقی آنها را در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده رواه مسلم حدیث دلیل ست بر وجوب این هیئت بنا بر ورود امر بدان و علما آنرا حمل کرده اند بر استحباب و گفته اند که حکمت در وی آنست که اشبه ست بتواضع و اتم ست در تمکین جبهه و انف بر زمین و ابعد ست از هیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلب ست و حالش مشعر ست بتهاون بنماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بران و از سنت ست تفریج اصابع در رکوع بنا بر روایت ابوداود از حدیث ابی حمید

ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکبهٔ خود بهر دو دست همچو قابض بر آن و تفریج میکرد در میان انگشتان خود و هم از سنت ست در رکوع تجافی از هر دو پهلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داؤد بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمة بلفظ و نحا یدیه عن جنبیه **وعن** وائل بن حجر بن ربیعه ذهبی گفته وی را صحبت و روایت ست رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکوع میکرد می گشاد در میان انگشتان هر دو دست خود فرجه را واذا سجد ضم اصابعه و چون سجده میکرد ضم میکرد و باهم می نمود سر انگشتان خود را علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجه بسمت قبله است رواه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم ست و مقرر داشت این را ذهبی و گفت بیهقی که اسنادش حسن ست **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي متربعا گفت دیدم آنحضرت را نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایتی آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته چهار زانو می نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة المریض آورده و حدیث دلیل ست بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد زیرا که حدیث وارد ست درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت ست چون بیفتاد از اسپ و منفکت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته در سبل گفته هدویه همین قعده را اختیار کرده اند در قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر ست و دلیل با ایشان ست که آن این حدیث باشد انتهی مراد بهدویه ائمهٔ یمن اند که مذهب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي وصححه ابن خزيمة ورواه الدارقطني وابن حبان والحاكم من حديثها گفت نسائی نمیدانم هیچ یکی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابو داؤد حفری و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتهی مصنف در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصفهانی بمتابعت ابی داؤد پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت کرده است آنرا بیهقی از طریق بن عیینه از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی متربع جالس ست و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این ست دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته بر فراش خود و علقه البخاری انتهی و علما گفته اند که صفت تربیع این ست که باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی در حالیکه مطمئن ست و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انامل خود ست همچو راکع **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين بود آنحضرت که می گفت در میان دو سجده وقتی که سر از سجدهٔ نخستین برداشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني ای خدا بخش مرا و مهر کن بر من و راه نما مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافنی واجبرنی و در ابن ماجه بجای واهدنی وارزقنی و حاکم هر دو را جمع کرده مگر آنکه و عافنی نگفته و در دارمی و نسائی بروایت حذیفه صرف رب اغفر لی آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمدهٔ مطالب ست و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت و ابن عباس آنرا روایت کرده یا حذیفه بنا بر شهرت این دعا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد همه ست و حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در قعود بین السجدتین و ظاهرش گفتن آنحضرت ست این را جهر و در در مختار گفته نیست در میان هر دو یعنی جلسه ذکری مسنون موافق مذهب و آنچه وارد شده ست محمول ست بر نفل انتهی و این حدیث و امثال آن وارد ست بر صاحب در مختار و لهذا در ما لابد منه در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدتین آورده و گفته بنشیند با طمینان و بخواند اللهم اغفر لی الخ پستر تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتهی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی نیز واللفظ لابي داؤد وصححه الحاكم و در سندش ابو العلا کامل ست و وی مختلف فیه ست **وعن** مالك بن الحويرث رضي الله

عنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلاته لم ينهض حتى يستوي قاعدا وی دید آنحضرت را
که نماز میگذارد پس چون می بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استاد تا برابر می نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده می نشست
پس از ان بر میخاست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر میداشت سر خود از سجده ثانیه می نشست و اعتماد میکرد بر زمین پستر بر میخاست
و هم بخاری راست از حدیث ابوهریره در قصه مسئ پستر بردار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن بشوی درحالیکه نشسته و لیکن در روایتی دیگر باین لفظ
آمده حتى تطمئن قائما و این اشبه ست و نزد ابوداود ست از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت ثم اهوى ساجدا حتى ثنى رجليه وقعد حتى
يرجع كل عضو في موضعه ثم نهض و این حدیث دلیل ست بر شرعیت این قعده در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستر نهوض برای
ادای رکعت ثانیه یا رابعه و این را جلسه استراحت نامند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت ست و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعده اولی است
و بعد از جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع ست و گویند که آنجا که بود بجهت
عذر و حاجت بود و بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی همین حدیث ست و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث
صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل حنفیه حدیث ابوهریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند اما بعض طرق این حدیث ضعیف ست لیکن شیخ ابن الهمام گفته که صحیح الاصل ست و ابن ابی شیبه
از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از عمر و علی و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده اند و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دیدم
بسیاری از اصحاب را که چون بر میداشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث وائل بن حجر ست در صفت صلوة
آنحضرت بلفظ و كان اذا رفع راسه من السجدتين استوى قائما اخرجه البزار في مسنده و لیکن نووی تضعیف او کرده بروایت ابن منذر از حدیث نعمان که گذشت شیخ
در ترجمه گفته و اگر بعضی احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود انتهی گویم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف ست کما عرفت
و اخباری که در اثبات آن وارد شده صحیح ست پس معارض نخواهد شد ضعیف بصحیح و چون خبر در بیجا معارض خبر نتواند شد با اثر صحابه و غیر هم چه رسد خصوصا
حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی ست و تعلیل بکبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیلی از حدیث ابدای احتمال ست و برابر استدلال
فلا یعبأ به و این قعده در بعض الفاظ حدیث مسئ هم مذکور شده و ظاهرش مشعر و جوب ست و لیکن در علم من هیچ یکی بآن قائل نشده و در سبل گفته جواب
از همه آنست که هر که این را کرد بجهت آن کرد که سنت ست و هر که ترک کرد فلذلک انتهی رواه البخاري و کفی به روایة و حجة علی من خالفه و عن انس
بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهرا بعد الركوع بدرستیکه رسول خدا قنوت کرد مدت
یکماه بعد رکوع يدعو على احياء من العرب دعای بد میکرد بر قبیلها از قبائل عرب و وارد شده است تعیین ایشان که آنها رعل و عصیه و بنولحیان
بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ثم ترکه پستر ترک کرد قنوت را و در بدر گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق علیه لفظ حدیث در بخاری
مطولا این ست از عاصم احول که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد از ان گفت قبل از رکوع
گفتم فلانی از تو خبر داد که بعد از رکوع ست گفت وی دروغ گفت جز این نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
که وی فرستاد قومی را که گفته میشد ایشان را قراء هفتاد کس بعوض ند بسوی قومی از مشرکان پس آنها غدر کردند و کشتند قراء را و بود میان آنها و رسول خدا
عهد پس قنوت کرد تا یکماه بد دعا میکرد بر ایشان و لاحمد و الدارقطني نحوه من حديث انس من وجه آخر و رواه البيهقي من حديث
عبيد الله بن موسى عن ابى نعيم وصححه الحاكم في كتاب القنوت و لیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح ست ازین طریق

چنانکہ در باب ست در منحۃ الغفار گفتہ اقرب آنست کہ مصنف گفتہ کہ وارد ست در قنوت آنچہ دال ست بر آنکہ مختص ست بنوازل از حدیث انس اخرجہ ابن خزیمۃ فی صحیحہ و من حدیث ابی ہریرۃ اخرجہ ابن حبان بلفظ کان لایقنت الا ان یدعو لاحد او علی احد و اصلہ فی البخاری من الوجہ الذی اخرجہ ابن حبان واقرہ فی المنار بارتضاہ انتہی وزاد و زیادہ کرد فاما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا و اما در نماز بامداد پس ہمیشہ قنوت میکرد تا آنکہ جدا گردید از دنیا پس قول او در حدیث اول ثم ترکہ در دعا برای فجر ست و احادیث در قنوت فجر از انس مضطرب و متعارض آمدہ و در ہدی نبوی جمع میان آنہا باین طریق کردہ کہ احادیث انس ہمہ صحیح ست بعض آن مصدق او ست و نیست تناقض میان آنہا و قنوتی کہ ذکر کردہ است آنرا قبل رکوع غیر آن قنوت ست کہ بعد از رکوع ذکر نمودہ و قنوتی کہ آنرا موقت کردہ غیر آن قنوت ست کہ آنرا مطلق نمودہ پس قنوتی کہ قبل رکوع ست اطالت قیام ست برای قرارت کہ در حق آن فرمودہ افضل الصلوٰۃ طول القیام و قنوتی کہ بعد رکوع ست آن اطالت قیام ست برای دعا کہ تا یکماہ بر قومی بد دعا و برای قومی دعا کردہ و تطویل این رکن بسبب دعا و ثنا مستمر گشتہ تا آنکہ جدا گردید از دنیا چنانکہ دلالت کرد برای آن این حدیث کہ انس چون بر میداشت سر خود از رکوع می ایستاد قائم تا آنکہ می گفت گویندہ کہ مگر فراموش کردہ و انس بایشان خبر کرد کہ این صفت نماز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست اخرجہ عنہ فی الصحیحین پس این آن قنوت ست کہ در حق وی انس گفتہ ما زال صلی اللہ علیہ وسلم حتی فارق الدنیا و قنوتی کہ آنرا ترک کردہ آن دعا ست بر اقوام از عرب بود بعد رکوع و لہٰذا مراد کرد انس از قنوت قبل الرکوع و بعدہ قنوتی را کہ ما زال بر آن بود و آن اطالت قیام ست درین دو محل بقرارت قرآن و دعا این ست مضمون کلام ہدی و مخفی نیست کہ این غیر موافق ست قول او را و اما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا زیرا کہ دال ست بر آنکہ این خاص ست بفجر و اطالت قیام بعد رکوع عام ست ہمہ نماز ہا را و اما حدیث ابو ہریرہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون بر میداشت سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم بر میداشت ہر دو دست خود را پس میکرد این دعا اللہم اہدنی فیمن ہدیت الخ اخرجہ الحاکم و صححہ پس در سندش عبد اللہ بن سعید مقبری ست و لا تقوم بہ حجۃ در رفتہ است جماعتی از سلف و خلف و شافعی باینکہ دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت ست اگرچہ اختلاف کردہ اند در الفاظ وی و ازینجا معلوم شد کہ قنوت مشروع ست در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفتہ و برین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح دادہ ست آنرا ابن دقیق العید و بیان کردہ است درین حدیث محل قنوت را کہ آن بعد رکوع ست و برین اند خلفای اربعہ و امام شافعی و مذہب جمعی از صحابہ کہ از ایشان اند ابو موسی و برا آنست کہ محل قنوت قبل رکوع ست و ہمین ست مذہب ابو حنیفہ و مالک و رفتہ است جمعی بسوی ترک قنوت بالکل و نسبت کردہ است آنرا ترمذی بسوی اکثر اہل علم و تعقب کردہ اند ترمذی را درین نسبت و مختلف ست نقل از امام احمد درین باب کذا قال الناصح

۹ ہم روایت ست از انس بن مالک رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا علی قوم بود آنحضرت قنوت نمیکرد مگر وقتی کہ دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی اخرجہ ابن حبان و صححہ ابن خزیمۃ و اصلہ فی البخاری اما دعای وی برای قومی پس ثابت شد کہ دعا میکرد برای مستضعفین از اہل مکہ و اما دعا بر قومی فکما عرفتہ قریبًا و ازینجا گفتہ اند بعض علما کہ مسنون ست قنوت در نوازل پس دعا کند بانچہ مناسب حادثہ باشد در سبل گفتہ پس قول بسنیت وی در نوازل قولی حسن ست تاسیًا بما فعلہ صلی اللہ علیہ وسلم فی دعائہ علی اولئک العرب و لیکن میگویند کہ حوادث مثل حصار خندق وغیرہ بآن حضرت نازل شدہ و مروی نیست کہ دران قنوت کردہ باشد و این شاید کہ برای بیان جواز باشد انتہی در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ مختلف اند احادیث و مذاہب صحابہ و تابعین در قنوت صبح و نزد من این ست کہ قنوت و ترک ہر دو سنت و ہر کہ قنوت نکند مگر نزدیک حادثہ عظیمہ یا بکلمات یسیرہ بطور اخفا نزدیک رکوع وی دوست تر ست بسوی من زیرا کہ احادیث شاہد اند بر آنکہ دعا بر رعل و ذکوان اول بود و آخر ترک شد و این اگرچہ دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایما می کند باینکہ قنوت سنت مستقرہ نیست یا گوییم کہ وظیفہ راتبہ نبود و این قول صحابی ست کہ ای پسرک من محدث ست یعنی مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفای وی کہ ہر گاہ مصیبتی بایشان می رسید دعا میکردند

برای مسلمانان و برکافران بعد رکوع یا قبل وی و ترک نکردند آنرا باین معنی که آن نزدیک شافعیه ہم خوانده نمی شود انتهی **وعن** ابی مالک
سعید بن طارق بن اشیم بروزن احمر الاشجعی وا و را ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده ولیکن صحیح سعد ست بغیر تحتیه
ابن عبد البر گفته طارق معدود ست در کوفیین روایت کرد از وی پسر وی سعد قال گفت سعد قلت لابی گفتم مر پدر خود را یا ابت قد صلیت
خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بدرستیکه تو نماز گذارده پس آنحضرت و ہر چہار خلیفه
وی و در روایتی ههنا بالکوفة یعنی اینجا در کوفه و این متعلق بعلی ست زیراکه نمازش بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نحوا من خمس سنین نزدیک پنج سال
افکانوا یقنتون فی الفجر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صبح وجز آن از نمازهای پنجگانه قال گفت ای بنی محدث ای
پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران نمایند بدعت ست نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خوانده بعده ترک
داده چنانکه گذشت طیبی گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیراکه این شهادت نفی ست و جماعتی دیگر شهادت باثبات آن داده
مثل حسن و ابی ہریره و انس و ابن عباس و غیرہم در سبل گفته و مروی ست خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان ہر دو باین وجه ست که گاہی
قنوت کردند و گاہی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره منهی عنه گویند باین حدیث زیراکه چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منهی عنها ست انتهی
رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اسنادش حسن ست کذا فی التلخیص شیخ در ترجمه گفته این اول دلیل ست
بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از این ائمه ما که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده
علما اند و بسیار اند و واجب ست تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت
در ہیچ نمازی ضعیف ست و ہمچنین انچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت ست و ہمچنین روایت کرده شده ست از ام سلمه که نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث ہمه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم انتهی گوییم خالی ست از تکلف زیراکه احادیث
نفی در سنن ست و احادیث اثبات در صحیح پس معارض نشود بدان و اثبات مقدم ست بر نفی غایت ما فی الباب آنکه فعل مرة و ترک اخری و این منافی
ثبوت و بقا نیست فی الجمله **وعن** ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام سبط رسول خدا و ریحانه وی متولد شد در نصف رمضان
سنه ۳ هجری ابن عبد البر گفته این اصح اقوال ست و بود حلیم سلیم ورع فاضل و این فضل و ورع او را داعی شده بترک ملک و دنیا بیعت کردند با وی
بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا ہفت ماه و بائعان وی در کوفه بر موت زیاده از چہل ہزار کس بودند وی کار خلافت بمعاویه گذاشت
در نصف جمادی الاولی سنه ۴۱ رغبة فیما عند الله و زهدا فی الدنیا الدنیة و هو سید شباب اهل الجنة در سبل السلام گفته فضائله لا تحصی قد ذکرنا منها شطرا صالحا
فی الروضة الندیة انتهی و در کتاب استیعاب در عد فضائل وی اطالت بسیار کرده پسرش حسن بن حسن و جماعتی کثیر از وی راوی ست توفی رضی الله عنه
فی سنة احدی و خمسین و الدهر سطوره ہم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیری کرده که مثل امام حسن ہمه ملک و مال پدر خود زهدا فیه و رغبة فیما عند الله
بگذاشت و تمام عمر بزهد و توکل و تقوی بسر برد ہر چند از اولاد حسین بود اما کار حسن کرد و نیز جا ست که او را اولاد حسن خوانند و کیفت که حسن و حسین یکی
اول تا آخر نسبتی دارد حق تعالی ما را ہم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طریقه ایشان زنده دارد و میراند آمین ثم آمین قال گفت علمنی رسول الله صلی
الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا دعائی مشتمل بر چند کلمه میگویم آنرا در قنوت وتر و ظاہر آنست که
آنحضرت وی را دعائی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند ولیکن می گویند و در بعضی روایات آمده ست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود بگردان این را در وتر خود و این روایت غریب ست و لهذا در سبل گفته و لیس فیه بیان لمحله انتهی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

يعلمنا هذا الدعاء وتنبيه كرده است ابن خزيمه وابن حبان بر اينكه قول وى فى قنوت الوتر متفرد ست بدان ابو اسحق حن يزيد بن ابى مريم وتبعه ابناه يونس
واسرائيل گفت وروايت كرده است آنرا شعبه ووى احفظ است پس ذكر نكرد در وى قنوت را ونه وتر را بلكه گفت كان يعلمنا هذا الدعاء ومصنف در تلخيص مويدات
قول ابن حبان ايراد كرده تمام بحث را آنجا بايد ديد وحافظ ابن القيم در هدى نبوى گفته زياده كرد حاكم در مستدرك وقال علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم
فى وترى اذا رفعت راسى ولم يبق الا السجود ورواه ابن حبان فى صحيحه ولفظه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو انتهى وبالجمله قنوت شافعيه همين ست
در وتر وفجر ونزد حنفيه اللهم انا نستعينك ست اما سند وى از حديث پيدا نيست ابن حجر مكى در تحفة المحتاج شرح المنهاج گفته لم يات عنه صلعم فيه شئ
انما اخرجه عمر وتبعوه انتهى وابن علان در شرح اذكار گفته قوله لم يات الخ اى بسند صحيح موصول انتهى گويم ابوبكر بن ابى شيبه آنرا از ابن مسعود وابوداود آنرا
در مراسيل آورده بتفاوت بعض الفاظ ليكن موقوف غير مرفوع ست وگفته اند كه افضل آنست كه هر دو بخواند ابن حجر مكى در ايعاب شرح عباب گفته
ولو اتى فى الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضى الله عنه الذى صح عنه انه كان يقنت به فى الصبح لا الوتر كما رواه البيهقى وغيره فحسن واذا جمع بينهما
قدم الاول وهو اللهم اهدنى لثبوته عنه صلعم فى الوتر انتهى اللهم اهدني فيمن هديت خدايا راه نما مرا در ميان آن كسانى كه راه راست
نموده ايشان را وعافني فيمن عافيت وعافيت ده مرا در ضمن آن كسانى كه عافيت داده ايشان را مراد بعافيت سلامت ست از جميع
آفات دنيا وآخرت وتولني فيمن توليت ودوست دار مرا ومتولى امر من باش ودر زمره لطف وكرم خود گير همه كارهاى مرا وبارك لي
فيما اعطيت وبركت وزيادتى ده مرا در چيزى كه داده از نعمتها وقني شر ما قضيت ونگاه دار مرا از بدى آنچه قضا كرده وتقدير نموده
وطلب وقايت ازين باعتبار ظاهر اسباب وآلات ست ولا يزال محو واثبات در ان جارى ست فانك تقضي ولا يقضى عليك پس
بدرستيكه تو حكم ميكنى بهر چه ميخواهى وحكم كرده نمى شود بر تو وانه لا يذل من واليت بدرستيكه شان اين ست كه خوار نمى شود كسى كه دوست
دارى تو آنرا وهر عزيز تو خوارى نه بيند هرگز تبارکت ربنا وتعاليت بزرگى تو اى پروردگار ما وبلندى رواه الخمسة يعنى احمد
وابوداود وترمذى ونسائى وابن ماجه ورواه ابن خزيمه وابن حبان والحاكم والدارقطنى والبيهقى ايضا وحديث دليل ست بر مشروعيت قنوت
در صلوة وتر واين مجمع عليه ست در نصف اخير از رمضان وزاد الطبراني والبيهقي ولا يعز من عاديت وگرامى وغالب نمى شود
كسى كه دشمن دارى تو آنرا يعز بكسر مهمله است على الاصح واين زيادت بعد قول وى ست ولا يذل من واليت مصنف در تلخيص گفته وواقع شد
مارا سند اين زيادت بطريق عالى متصل بسماع وقرات بر ابى الفرج بن حماد انتهى وگفت رافعى اين زيادت ثابت ست در حديث مگر آنكه گفت نووى
در خلاصه كه روايت كرده است آنرا بيهقى بسند ضعيف انتهى وگفت شيخ در ترجمه وزياده كرد بعضى اين كلمات را نيز فلك الحمد على ما قضيت
نستغفرك اللهم ونتوب اليك رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين پس تراست ستايش بر آنچه تقدير كرده طلب مغفرت ميكنيم تر اى خداوند
وتوبه ميكنيم بسوى تو اى رب من بيامرز ومهربانى كن وتو بهترين مهربانى كنندگانى انتهى وليكن مخرج صحيح اين زيادت معلوم نيست وزاد النسائي
من وجه آخر في آخره وزياده كرد نسائى از وجه ديگر در آخر اين قنوت اين كلمه را وصلى الله على النبي ورحمت كامله الهى نازل باد بر
پيغمبر او عليه الصلوة والسلام مصنف در تخريج احاديث اذكار نووى گفته اين زيادت غريب ست ثابت نمى شود زيرا كه در وى عبدالله بن على ست
ووى معروف نيست وبرين قول كه وى عبدالله بن على بن حسين بن على ست سندش منقطع باشد زيرا كه وى سماعت ندارد از عم خود حسن پس ازينجا
مبين شد كه اين حديث بنا بر جهالت راوى يا انقطاع بر شرط حسن نيست انتهى وللبيهقي عن ابن عباس رضى الله عنه قال كان رسول الله
گفت بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعلمنا دعاء ندعو به في القنوت من صلوة الصبح مى آموخت مارا دعائى كه بخوانيم

ونكتيم اثرا در قنوت از نماز صبح مصنف در ینجا اجمال بکار برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بیهقی آنچه اللهم اهدنی الی آخره در مصلی ست ابو حنیفه
گفت قنوت نخواند در چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در وتر تمام سال و معنی حدیث نزدیک او محمول بر همین ست و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنت
دون سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع ست و عروة بن الزبیر قبل
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابو هریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث
ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب ابن مسعود دوام قنوت ست در وتر و همین ست مختار سفیان ثوری و ابن المبارک
و الیه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین ست مذهب مالک و شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد
و اسحق ست که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصة و در سائر صلوة عامة مستحب ست و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد ست
و در تمام سال مستحب والله اعلم انتهى وفي سنده ضعف و در سند این روایت ضعف ست زیرا که مروی ست بطریق عبد الرحمن بن هرمز
مصنف در تلخیص گفته احتیاج ست بسوی کشف حال وی انتهی پس ضعف وی من حیث الجهالة باشد و نیز مروی ست از طریق یزید بن ابی مریم و در
سندش نیز مجهولی هست و اما برداشتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند آنرا از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین
میکردند دران و نیست حجت در ما نحن فیه و لهذا در بیان شرح مواهب الرحمن گفته و لم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین و التکبیر و لا علی ما یقتضی وجوب
القنوت و قول صاحب الهدایة لقوله صلعم للحسن حین علمه دعاء القنوت اجعل هذا فی وترک لم یوجد فیه لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لا یدل علی الوجوب لعدم بلوغ الحسن
حینئذ فاذا لم یجب علی المامور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یعد الوتر منها الحدیث انتهى وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير چون بسجده رود یکی
از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانوها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانوها گفته اند
که وضع یدین پیش از رکبتین در اول امر بود و باز مامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر ست بدان اخرجه الثلثة
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دار قطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت دار قطنی نمی دانم که شنید از ابی الزناد یا نه و ترمذی گفته غریب ست
نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد بهمین وجه و نسائی نیز آنرا از حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده ولیضع یدیه قبل رکبتیه و ابو داود
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد بدایت میکرد به هر دو دست خود پیش از زانوها و مثله اخرج الدرا وروی من حدیث عمر
و هو الشاهد الذی سیشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو
دست پیش از هر دو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانوها پیش از دستها و حدیث دلیل ست بر تقدیم مصلی دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده
و ظاهر حدیث وجوب ست لقوله لا یبرکن و این نهی ست و امر لقوله ولیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مندوب ست و اختلاف
کرده اند علما و ران مذهب مالک و اوزاعی عمل برین حدیث ست تا آنکه اوزاعی گفته در یافتیم مردم را که می نهادند دستها پیش از زانوها گفت ابن ابی داود و هو قول اصحاب
الحدیث و شافعیه و حنفیه و مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث وائل وهو و آن یعنی حدیث ابو هریره اقوى من في سنده قوی ترست در سند خود من از حدیث
وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث وائل دلیل حنفیه و شافعیه ست و هو مروی عن عمر اخرجه عبد الرزاق و عن ابن مسعود اخرجه الطحاوی و با ین قائل ست احمد و اسحق
و جماعتی از علما و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره ست و آن خلاف مذهب امام وی شافعی ست و نووی گفته ظاهر نمی شود ترجیح احد المذهبین بر آخر و لیکن اهل این مذهب
ترجیح داده اند حدیث وائل را و گفته اند که حدیث ابو هریره مضطرب ست زیرا که مروی ست از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطالت بسیار کرده و گفته در حدیث

ابو هریره قلب ست از راوی حیث قال ولیضع یدیه قبل رکبتیه و اصل وی این ست ولیضع رکبتیه قبل یدیه و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی قوله فلا یبرک کما یبرک البعیر چه معروف از بروک بعیر تقدم یدین بر رجلین ست و ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر بمخالفت سائر حیوانات در هیأت نماز پس نهی کرد از التفات کالتفات الثعلب و از افتراش کافتراش السبع و از اقعاء کاقعاء الکلب و از نقر کنقر غراب و از رفع ایدی کاذناب خیل شمس ای وقت سلام و یجمعها قولنا ابیات اذا نحن قمنا للصلوة فاننا ✤ نهینا عن الاتیان فیها بستة ✤ بروک بعیر والتفات کثعلب ✤ ونقر غراب فی سجود الفریضة ✤ واقعاء کلب او کبسط ذراعه ✤ واذناب خیل عند فعل التحیة ✤ و صاحب سبل برین ابیات زیاده کرده و گفته بیت وزدنا کتدبیج الحمار بمده لعنق و تصویب لراس برکعة ✤ و این هفتم ست انتهی مگر آنکه نووی گفته حدیث تدبیج ضعیف ست و بالجمله حدیث وائل این ست رأیت النبی صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه دیدم آنحضرت ص را که چون سجده میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود و تمام حدیثش این ست که چون برمیخاست بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو شیخ در ترجمه گفته گفته اند نهادن اعضای سجده بر نسبت قرب ست بزمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن برعکس آن و در نهادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد یک بعضی بینی پیشتر نهد که نزدیکتر ست بزمین و شمنی گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و جز آن بنهد دستها را پیشتر انتهی و نیز شیخ گفته گفته اند که این حدیث اصح و اثبت ست از حدیث ابو هریره و جماعهٔ از حفاظ تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی واصح کنند و بعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابو هریره است انتهی گوییم دعوی نسخ حجت میخواهد و حدیث ابو هریره نهی قولی ست و حدیث وائل رویت و قول مقدم ست بر فعل لهذا مصنف آنرا اقوی گفته اخرجه الاربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة و ابن حبان و ابن السکن فی صحاحهم من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابیه رواه الدارمی ایضا و گفت بخاری و ترمذی و ابو داود و بیهقی که متفرد ست بدان شریک و او را شاهدی ست از عاصم احول از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوی او هر دو دست او را اخرجه الدارقطنی والحاکم والبیهقی و گفت حاکم بر شرط شیخین ست و گفت بیهقی متفرد ست بدان علا بن عطار و علا مجهول ست فان للاول زیراکه برای نخستین یعنی حدیث ابو هریره شاهدا من حدیث ابن عمر شاهدی ست از حدیث ابن عمر که تقویت وی میکند صححه ابن خزیمة و وی از ائمه معتبرین علم حدیث ست و تصحیح او حجت ست درین فن و لیکن برای حدیث وائل نیز شاهدی ست چنانکه گذشت و حاکم آنرا علی شرطهما گفته و غایت وی این ست که برابر باشد با شاهد حدیث ابو هریره که متفرد ست بدان شریک و درین صورت ابو هریره و وائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابو هریره آئل ست بسوی حدیث وائل و نیست در وی مگر قلب و این را انکار نتوان کرد زیراکه قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده و ازینجاست که جمهور ائمه و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور ست از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر نموده اند و زانوها را پیش از دستها نهاده و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفهٔ از محدثان عمل بحدیث ابو هریره کرده اند و دستها را پیش از زانو نهاده وذكره البخاري معلقا و موقوفا و ذکر کرده است حدیث ابو هریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبتیه و لیکن نیز یکی از وجوه ترجیح ست

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا قعد للتشهد وضع يده اليسرى على ركبته اليسرى واليمنى على اليمنى بود آنحضرت ص چون می نشست در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و می نهاد دست راست خود را بر زانوی راست خود وعقد ثلثة وخمسين وعقد میکرد پنجاه و سه را و صورتش این ست که قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند مسبحه را که آنرا سبابه نیز گویند و بنهد طرف انگشت سر را که آنرا ابهام خوانند در بیخ مسبحه و شافعی و احمد بروایتی باین اخذ کرده اند عملا بهذا الحدیث

و دیگر عقد تسعین ست و صورت او این ست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبّحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه کند و نزد حنفیه و مختار در مذهب امام احمد همین ست و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داؤد از وائل بن حجر آمده است و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست و بسط کند سبّابه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن نهادن سر انگشت وسطی میان دو عقدهٔ ابهام ست و در روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز آمده و مختار بعضی حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین ست و در سبل گفته الظاهر انه مخیر بین الهیآت ، و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهی واشار باصبعه السبّابة و اشاره می کرد بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایهٔ انگشت نر ست و سبابه از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت عربان ست که بآن در مقام دشنام اشاره کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آن ست که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمهٔ لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ائمهٔ شافعیه منقول ست که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بکند و در حدیث وائل آمده که برداشت آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا و دعا میکرد بدان رواه ابن خزیمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابه و حرکت نمی داد آنرا اخرجه احمد و ابو داؤد و النسائی و ابن حبان فی صحیحه بیهقی گفته یحتمل ان یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یعارض حدیث ابن الزبیر انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ماندانکه از حنفیه ماوراء النهر و هندوستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول ست و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بآن ست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رح رسالهٔ درین باب نوشته و جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعادت از ان نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی ست از ابو یوسف و نجم الدین زاهد گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذاهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این ست و بسیار اخبار و آثار دران عمل بدان اولی و ارجح باشد انتهی و درین باب ست رسالهٔ ملا علی قاری و دران تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و طعن او بر محدثین و گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبودی این قول او و کاهل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب ست رسالهٔ فارسی از شاه ولی الله محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظهر جانجانان قدس سره که دران از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده و عمل خود بران ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر اله آبادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی معروف بشاه خوب الله رح در خواب گفته از شما عجب ست که اشارت بمسبحه نمی کنید از ان باز وی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم قدیما و حدیثا بسیار ست و عمل بران جاری و ساری ست لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد وفي رواية له و در روایتی مر مسلم راست وقبض اصابعه كلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را واشار بالتي تلي الابهام و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک ست بانگشت نر در حجة الله البالغة وارد شده است که لقمه کند زانوی خود را بدست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بسبابه و مروی ست قبض دو اصبع و حلقهٔ باقی و بر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن ست بمسبحه وی خطا کرده و نیست روایت و درایت بمعتقد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا در اصل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یافتم بعضی را که تمییز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول که ظاهر مذهب این ست

کہ نیست اشارہ و مفاسد جهل و تعصب بیش از احصاست انتهی و در بالا هم گفته وقت شهادت اشارت کند این اشارت از ائمه اربعه مروی ست لیکن
مشهور مذهب امام اعظم آنست که اشارت نکند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهی و در در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند بسبب
کردن رسول علیه الصلوٰة والسلام و بطرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشارت نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که مفتی به نزد ما اشاره ست همان صحیح
و در تحفه مستحب گفته و در طحاوی گوید سنت غیر مؤکده است وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ گفت ابن مسعود بودیم ما
چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم می گفتیم ما السلام علی اللہ پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانه و می گفتیم سلام بر جبرئیل عم
و سلام بر میکائیل و سلام بر فلان پس هر گاه که برگشت از نماز اِلتَفَتَ عَلَيْنَا رو کرد بسوی ما رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
پس فرمود مگوئید سلام ست بر خدا زیرا که خدا خود سلام ست اِذَا صَلَّى اَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ بلکه چون نماز گزارد یکی از شما پس باید که بگوید این کلمات را
اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ همه عبادات قولیه مر خدا راست و تحیات جمع تحیت ست در حبل گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلامت از آفات یا همه
انواع تعظیم ست وَالصَّلَوٰتُ و همه عبادات بدنیه اعم از فرائض و نفل یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانه وَالطَّيِّبَاتُ و همه عبادات مالیه زیرا که قاعده است
که چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه در گاه بگذارند تا لائق و مستحق لطف و عنایت
ایشان گردد و نووی گفت بلفظ جمع آورد زیرا که مر ملوک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس
فرمود تحیات همه مر خدا راست و دیگران را عاریتی بیش نیست شعر خدای راست بزرگی و ملک بی انباز ٭ دگر هر که به بینی بعاریت داد ست ٭
و نیز مراد بطیبات کلام طیب و حسن ست که ثنا کند بدان خدا را و ذکر کند او را یا اقوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم ازین و طیبت آن بودن اوست
خالص از شوائب ریا و غیره و تحیات مبتداست و خبرش لله ست و صلوات و طیبات معطوف است بر آن و خبر هر دو محذوف ست و تقادیر آخر
اَلسَّلَامُ یعنی سلامی که هر واحد آنرا می شناسد عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونیهای
خیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولا بسلام بنا بر عظم حق وی ست بر ایشان و لهذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم بر نفوس خود پس سلام
کردند بر خود ها و وجه خطاب با آنحضرت بجهت ابقای این کلام ست بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه
نصب العین مومنان و قرة العین عابدان ست در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادات و نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر ست
و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه ست علیه الصلوٰة والسلام در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت
در ذوات مصلیان موجود و حاضر ست پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت منور و فائض گردد
آری شعر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست ٭ می بینمت عیان و دعا می فرستمت ٭ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا سلام بر ما گروه حاضر و هر که با ماست او
از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ و بر تمامه بندگان که نیکوکارند حاضر و غائب دور و نزدیک
و بر زمین و بر آسمان و صلاح ضد فساد ست بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند چنانچه باید بجا می آرد و استقامت بر آن
ورزد و بهیچ وجه خللی و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات ست و لهذا وصف کرده است بدان
حق تعالی انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار ست بعضها فوق بعض و هر مرتبه بقدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل ست و اقصی درجات
و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فنای مطلق ست و بودن بنده قائم

برمراد حق وفعل او وصالح فی الحقیقة کسی ست که باین مقام رسیده باشد ولطف حق متولی امر وی شده وهو یتولی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع ومصالح ورد مضار ومفاسد خود باز داشته وید تقدیر متولی ترتیب وی گشته بی آنکه او را اختیاری وتدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه ومیت با غاسل وگوی پیش چوگان انتهی وچون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی وآفاقی سلامت خواهد بود وچون خود را تسلیم کرد سلامت ماند اسلم تسلم این معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین وچون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد واشخاص علی التعیین جز ذات کریم خود که منبع تمام برکات وخیرات ست منع تخصیص کرد اشارت کرد بوجه آن وفرمود بدرستیکه وقتی که بگوید بنده این دعا را میرسد اثر آن هر بنده صالح را که در زمین و آسمان ست حاجت بتخصیص چیست بعد ازان ختم بر شهادتین کرد که خلاصه کار و اصل تمام اعمال ست وفرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست مستحق برای عبادت بحق جز وی پس این قصر افراد ست زیرا که مشرکان عبادت میکردند خدا را وشریک می ساختند با او غیر او را واشهد ان محمدا عبده ورسوله در جمیع روایات امهات ستة همین بلفظ عبده ورسوله ست وابن الاثیر در جامع الاصول هم کرد وحدیث ابن مسعود را بلفظ وان محمدا رسول الله آورده وآنرا بسوی شیخین وغیر هما نسبت کرده وتابع شده او را ابن هم صاحب تیسیر الوصول وتابع هر دو شد جلال در ضوء النهار وزیاده کرد این لفظ را که انه لفظ البخاری ولفظ بخاری همان ست که مصنف ذکر کرده فتنبه وبالجملة چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد ودر مقام قرب وقبول متمکن گشت اشاره کرد بدعا وسوال هر چه خواهد وفرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه فیدعو پس تر اختیار کند وبرگزیند از دعا هر چه خوش آیند تر ست بسوی وی پس دعا کند وبخواهد از خدا که گفته اند شعر از خدا خواهیم واز غیر نخواهیم بخدا + که نیم بنده غیر ونه خدای دگر ست + زیاده کرد ابوداود درین حدیث لفظ به ونحوه للنسائی من وجه آخر بلفظ فلیدع وظاهرش وجوب ست بنابر امر بدان وداعی مجاز ست هر چه خواهد از خیر دنیا وآخرت بخواهد ورفته اند حنفیه ونخعی وطاؤس باینکه دعا نکنند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن وبعضی گفته اند دعا نکند مگر بچیزی ماثور وهر دو قول مردود ست بقوله صلی الله علیه وسلم ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه وفی لفظ ما احب وفی لفظ البخاری من الثناء ما شاء واین اطلاق ست مر داعی را تا دعا کند بهر چه خواهد وابن سیرین گفته دعا نکند در نماز مگر بامر آخرت متفق علیه واین تشهد مختار حنفیه ست وحدیث دلیل ست بر وجوب تشهد لقوله فلیقل ورفته اند بسوی وجوبش عمر وابن مسعود وابوحنیفه وشافعی در قولی وجماعتی گفته غیر واجب ست بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مر مسیئ را واختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان وجوب وسنت هر دو ومختار اکثر حدیث ابن مسعود ست فهو الارجح مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصحة ست واکثر روایات در وی بتعریف السلام ست در هر دو موضع وواقع شده هست در روایت نسائی سلام علینا بتنکیر در هر دو جا ودر روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکیر آمده ترمذی گفت واین اصح حدیثی ست که روایت کرده شده هست در تشهد وعمل بروی ست نزدیک اکثر اهل علم ومروی ست بسند از خصیف که وی دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد بتشهد ابن مسعود وگفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من ست حدیث ابن مسعود ست که مروی ست از وی رضی الله عنه بست وچند طریق ونمیدانیم که مروی باشد از آنحضرت صلعم در تشهد ثابت تر از وی ونه صحیح تر از وی اسناد ونه مشهور تر از روی رجال ونه اشد از روی تظافر بکثرت اسانید وطرق وگفت مسلم جز این نیست که اجماع کرده اند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحاب وی خلاف نمی کنند بعض ایشان مر بعض را وغیر وی اختلاف کرده اند اصحاب وی وگفت محمد بن یحیی الذهلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی ست که مروی شد در تشهد وروایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبدالله بن بریده بن الحصیب عن ابیه گفت

شنیدم در تشہد احسن از حدیث ابن مسعود انتہی و مختار امام احمد نیز ہمین تشہد ست و گفتہ اند کہ بہر دو جائز ست ولیکن سخن در اولی و افضل ست
واللفظ للبخاري واین لفظ کہ مذکور شد مر بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود کہ آموخت مارا یعنی آنحضرت تشہد و نماز
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشہد اللّٰہم انی اسألک من الخیر کلہ ما علمت منہ وما لم اعلم واعوذ بک من الشر کلہ ما علمت منہ وما لم اعلم اللّٰہم انی
اسألک من خیر ما سألک منہ عبادک الصالحون واعوذ بک من شر ما استعاذک منہ عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ و
قنا عذاب النار وللنسائي والدارقطني والبیہقي ایضا من حدیث ابن مسعود وہو من ادلۃ ما افادہ التشہد کنا نقول قبل ان
یفرض علینا التشہد بودیم ما کہ می گفتیم پیش از آنکہ فرض گردانیدہ شود بر ما تشہد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت نگوئید
این چنین و بگوئید التحیات الی آخرہ و استدلال کردہ اند باین بر فرضیت تشہد اخیر لقولہ قبل ان یفرض ولقولہ بگوئید و تبویب کردہ است نسائی
برای ایجاب تشہد لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینہ ابن عبد البر در استذکار گفتہ متفرد ست ابن عیینہ بقولہ قبل ان یفرض واخرج
مثلہ الدارقطني والبیہقي وصححاہ ولاحمد واحمد راست از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادلۂ وجوب ست ان النبي صلی اللّٰہ علیہ
وسلم علمہ التشہد وامرہ ان یعلمہ الناس بدرستیکہ آنحضرت تعلیم کرد او را تشہد و امر کرد کہ بیاموزد آنرا بمردمان اخرجہ احمد
عن ابی عبیدۃ عن عبد اللّٰہ قال علمہ رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم التشہد وامرہ ان یعلمہ الناس التحیات للّٰہ ذکرہ و در لفظی این ست کہ گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشہد چنانکہ تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرمودہ در ہر تشہد الفاظ مختلف آمدہ اند و حق کہ
از ان محیص نباشد ہمین ست کہ ہر تشہد از تشہدات ماثورہ کہ خارج بمخرج صحیح اند کافی ست برای مصلی و اصح تشہدات تشہد ابن مسعود ست کہ حضرت بوی
آموخت و ثابت ست در صحیحین و غیرہما انتہی ولمسلم و مر مسلم راست عن از حدیث عبد اللّٰہ ابن عباس رضی اللّٰہ عنہ قال کان
رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشہد تعلیم میکرد مارا تشہد چنانکہ می آموخت مارا قرآن یعنی
بتاکید و مبالغہ در حفظ و ضبط آن پس بود کہ می گفت التحیات المبارکات الصلوات الطیبات للّٰہ الی آخرہ تمام وی این ست
السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللّٰہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللّٰہ الصالحین اشہد ان لا الہ الا اللّٰہ واشہد ان محمدا رسول اللّٰہ و این لفظ مسلم
و ابو داود ست و رواہ الترمذي وصححہ کذلک لکنہ منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجہ ہمچو مسلم لیکن چنین گفتہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ و روایت کردہ اند
آنرا احمد و شافعی بتنکیر سلام بلفظ وان محمدا الی لفظا اشہد و در وی زیادت مبارکات ست و حذف واو از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیہ
برین تشہد ست و در میان این دو تشہد در لفظ و معنی فی الجملہ تفاوت ست و این تشہد از افراد مسلم ست و جز بخاری اصحاب کتب ستہ این را روایت
کردہ اند مصنف در تلخیص گفتہ رواہ مسلم والشافعي والترمذي والدارقطني وابن ماجہ و گفتہ شد بشافعی چگونہ اختیار کردی حدیث ابن عباس را در تشہد
گفت دیدم تشہد را واسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزد من اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سرزنش کسی کہ
غیر آن اختیار کردہ از انچہ صحیح شدہ ست و غیر شافعی ترجیح تشہد ابن مسعود کردہ بسبب عدم اختلاف رواۃ در حرفی از ان بلکہ نقل کردہ اند آنرا مرفوعا
بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشہدات انتہی ملخصا و تشہد امام مالک تشہد حضرت عمر ست التحیات للّٰہ الزاکیات للّٰہ الطیبات للّٰہ الصلوات علیک
ایہا النبي الی آخرہ رواہ مالک والشافعي والحاکم والبیہقي بالفاظ و دارقطنی در علل گفتہ اختلاف نکردہ اند در آنکہ این حدیث موقوف ست بر عمر
و روایت کردہ اند آنرا بعض متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن وہم ست و رواۃ تشہد من جملہ صحابہ ابو موسی اشعری و عائشہ و سمرہ بن جندب
و علی کرم اللّٰہ وجہہ وابن الزبیر و معاویہ و سلمان و ابو حمید اند و مروی ست از ابو بکر موقوفا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلام

الذی فیہا مذکور اند در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ آمدہ است در تشہد صیغہا اصح آن تشہد ابن مسعود ست پستر تشہد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن جملہ
شافی و کافی ست انتہی و عبارت مصفی درین مقام این ست صیغ تشہد مودی از فرض ست و اختلاف ائمہ در اختیار ست و درین اختلاف ہم دلیلی
قوی بہم نمی رسد پس باید گفت کہ بہر صفتی کہ خواند مؤدی سنت ست و عامل بمختار مسئلہ شافی الفاظ متر ادفہ را حذف کردہ اقل تشہد گفتہ گرفتہ
و این معنی قریب ست بقاعدۂ تنقیح مناط واللہ اعلم **وعن** ابی محمد فضالۃ بفتح فا بر وزن سحابۃ بن عبید بضم عین و فتح انصاری
و سی صحابی ست اول مشاہد او احد ست مشاہد ما بعد را حاضر شدہ و بیعت کرد تحت الشجرہ و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را
و والی شد قضای دمشق را برای معاویہ در زمان خروج او بصفین و مرد آنجا در سنہ ثلث و خمسین بر قول اصح روی عنہ میسرۃ مولاہ و غیرہ قال سمع
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یدعو فی صلاتہ لم یحمد اللہ ولم یصل علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
گفت فضالہ شنید رسول خدا مردی را کہ دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نگفت خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجل ہذا
پس فرمود شتابی کرد این مرد کہ دعا کرد پیش از حمد و صلوٰۃ بر من ثم دعاہ فقال اذا صلی احدکم فلیبدأ بتحمید ربہ والثناء
علیہ پستر طلبید او را و فرمود کہ چون نماز گذارد یکی از شما پس باید کہ شروع کند بستایش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بر وے
ثم یصلی علی النبی ثم یدعو بما شاء پستر درود فرستد بر پیغمبر خدا پستر دعا کند بہر چہ خواہد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت
آن مرد را آداب دعا کہ پیش از وی حمد و صلوٰۃ باید گفت بعد ازان دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شدہ است کہ بعد از دعا نیز حمد و صلوٰۃ باید گفت این
حدیث دلیل ست بر وجوب تحمید و ثنا و صلوٰۃ بر آنحضرت و دعا بما یشاء و این موافق ست در معنی بحدیث ابن مسعود و غیرہ زیرا کہ احادیث تشہد متضمن
حمد و ثنا ست و این وقتی ست کہ ثابت شود کہ این دعا کہ آنحضرت آن را شنیدہ در قعدۂ تشہد بود ورنہ در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدۂ تشہد نیست
اما ذکر مصنف این حدیث را درینجا دال ست بر بودنش در تشہد گویا از سیاق حدیث دریافتہ و در وی دلیل ست بر تقدیم وسائل بین یدی المسائل و این
نظیر ایاک نعبد و ایاک نستعین ست کہ عبادت را کہ وسیلہ است مقدم کرد بر طلب استعانت رواہ احمد وابن خزیمۃ والثلثۃ یعنی ابوداود
و ترمذی و نسائی وصححہ الترمذی وابن حبان والحاکم و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک ترمذی کہ گفت بودم من کہ نماز میگذاردم و پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم حاضر بود و ابوبکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم بہ ثنا بر خدا پستر بدرود بر پیغمبر خدا پستر دعا کردم
برای خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال کن دادہ میشوی و ہم ترمذی از عمر بن الخطاب آوردہ کہ گفت دعا استادہ کردہ میشود میان آسمان
و زمین بالا بردہ نمی شود یا نمی رود از آن دعا چیزی تا آنکہ درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر تصلیہ ست و درود خود مستجاب و مقبول
و بمصنعۂ قبول اصل و موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین ہوسی داشت کہ در کعبہ رسد دست در پای کبوتر زد
و ناگاہ رسید **وعن** ابی مسعود رضی اللہ عنہ نامش عقبہ بن عامر بن ثعلبۃ الانصاری الخزرجی البدری ست حاضر شد عقبۂ ثانیہ را
و بود صغیر حاضر نشد بدر را لیکن نزول کردہ بود ببدر پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفہ را و مرد آنجا در خلافت علی رضی اللہ عنہ بسنہ احدی
او اثنتین و اربعین روی عنہ بشیر و خلق سواہ قال قال بشیر بن سعد بن ثعلبۃ الانصاری والد نعمان بن بشیر حاضر شد عقبہ و ما بعد او را
یا رسول اللہ امرنا ان نصلی علیک گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدای تعالی اینکہ درود فرستیم بر تو یعنی در قولہ
تعالی اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا فكيف نصلى عليك
پس چگونہ و چہ قسم درود فرستیم بر تو فسکت پس خاموش ماند آنحضرت و زیادہ کرد احمد و مسلم تا آنکہ آرزو کردیم کہ کاش وی سوال نمی کرد

از آنحضرت شد قال پس فرمود قولوا بگوئید و این مفید وجوب است در مصفی گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین معنی دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه رض در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوة نیست
و امام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر درود نفرستد نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب است مترجم گوید
اقل صلوة اللهم صل علی محمد و آله ست و اکمل آن این صیغه است که مذکور شود و صلوة سنت ست نزد جمهور و فرض ست نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی
می نماید انتهی اللّٰهم صلِّ علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم فی العلمین انك حمیدٌ خداوندا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر آل ابراهیم و برکت ده
و افزون گردان خیر و نعمت را بر محمد چنانکه برکت دادهٔ بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدرستیکه تو ستوده حمید صیغه مبالغه است بر وزن فعیل بمعنی
مفعول مذکر و مؤنث در وی یکسان ست یعنی تو محمودی بجامدی که لائق عظمت شان تو باشد و این تعلیل ست برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی از محامد لهم
افاضه انواع عنایات و زیادت برکات ست بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو با امتثال امر تو که ادای رسالت باشد و محتمل که حمید بمعنی حامد باشد
یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمد ست و محمد صلی الله علیه وسلم از احق عباد تست محمد در سبل گفته و هذا انسب بالمقام مجیدٌ مبالغه ماجد ست
و مجد بمعنی شرف ست یعنی و بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی
اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لقوله کیف الصلوة علیکم اهل البیت در حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم نه اتباع که داخل اند
در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد بآل درینجا ذات شریف اوست چنانکه آل داؤد گویند و مراد داؤد علیه السلام باشد گویم
این استعمال صحیح ست ولیکن درینجا قرینه صارفه ازین معنی موجود ست که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت ست واقع شده
پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و در تفسیر اهل بیت اختلاف ست اصح اقوال این ست که مراد بآل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام ست باین
تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را و صحابی اعرف ست بمراد وی صلی الله علیه وسلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشترک
و قد فسرهم بآل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل العباس و ابن القیم رح در جلاء الافهام در تحقیق آل کلام فائق نموده و ما ازوی در اتحاف النبلاء نقل کرده ایم
والسلام کما علمتم و سلام فرستادن همچنان ست که آموخته شده اید شما آنرا یعنی در تشهد و آن قول شماست السلام علیك ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته علّمتم بصیغهٔ مجهول و تشدید لام و در روایتی ست بنای معلوم و تخفیف لام و مفعول ثانی محذوف ست ای کما علمتموه
رواه مسلم و رواه الحاکم والبیهقی من حدیث یحیی بن السباق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم و رجال اسنادش
ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیه و اخرجه الشیخان عن کعب بن عجرة عن ابی حمید الساعدی والنسائی عن طلحة والطبرانی عن سهل بن سعد و احمد
والنسائی عن زید بن خارجة و درین حدیث اشکال کرده اند که بمقتضی تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد
و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند مگر تا اینمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد
و شیخ عبد الحق دهلوی و فرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که دران تمامه اجوبه مع ما لها و ما علیها
ذکر کرده اند این موضع بسط نیست وزاد ابن خزیمة فیه و افزود ابن خزیمه در حدیث ابی مسعود فکیف نصلی علیك اذا
نحن صلینا علیك فی صلاتنا پس چگونه درود فرستیم بر تو ای رسول خدا وقتیکه نماز بگذاریم یا بر تو در نماز خود و ازینجا معلوم شد
که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند و نتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دال نباشد بر ایجاب صلوة در نماز زیرا که متبادر درلسان

صحابی از نماز فی قوله صلاتنا صلوة شرعیه است نه لغویه و حقیقت عرفیه مقدم ست وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد کما عرفت
من الامر به و وروده بر آنحضرت پیش از دعا واجب ست لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام ست ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل دعا که ذات آل ست
بر وجوب و بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخرجها ابو حاتم و ابن خزیمة فی صحیحهما و حدیث دلالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ایمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث ست
با زیادت مذکوره در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة ست بر آل و آن قول احمد ست و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مامور به واحد ست و دعوی نووی و غیره اجماع را بر یکه صلوة بر آل مندوب ست مسلم نیست بلکه میگوییم که صلوة
بر آنحضرت تمام نمی شود و بنده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل ست صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیف نصلی علیک و در جواب این
فرمود که آن صلوة ست بر وی و بر آل وی پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکیفیتی که بدان مامور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت
نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله کما صلیت الخ زیرا که این نیز از کیفیت مامور بها ست و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعض الفاظ
و ندب بعض پس نیست او را دلیل بران و ازینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود على ما ینبغی نیست و پرسیده شدم
ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین نهج یعنی بر آنحضرت و بر آل وی و ایشان
رواة آن اند ولیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویه انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم برین کار استمرار
گرفت بطریق متابعت یکی مر دیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهی و هم وی رح در جمع التشتیت
فی شرح ابیات التثبیت درین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و بای حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی ازانها کافی ست
و در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده ولیکن بصحت نرسیده و در حجة الله البالغة گفته که اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت ست از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب ست پس بعضی گفته اند
که واجب ست هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض ست یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب
و مسنون داشته اند و او کد سنن اسلام و شعار آن ست قاضی ابو بکر گفته فرض گردانید خدا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانید برای
آن وقتی معین پس واجب ست که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض گفته و گفته اند که این قول از وی شاذ ست هیچ یکی از علما دران شریک او نیست و نزد ابو حنیفه واجب ست فی الجمله و در تشهد سنت ست
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار ست و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار ست و درین باب کتب و رسائل مستقل ساخته اند
و شک نیست که آنچه ماثور ست اصح و ابلغ ست و اختلاف کرده اند درانکه بر غیر انبیا بالاستقلال جائز ست یا نه مختار جمهور آنست که مخصوص ست
با نبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی ست
و بعضی گفته اند که حرام ست یا مکروه تحریمی یا تنزیهی و شیخ در ترجمه گفته متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج
مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود والله اعلم انتهی گوییم هو کما قال وعن ابی هریرة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تشهد احدکم فلیستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید
که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف معدود ست و اصل اربع اشیاءست و در حقیقت پنج چیز ست لیکن فتنۀ حیات و ممات را
یکی شمرده اند برای تقابل دو چیز دیگر و لهذا اعاده نکرده اند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات یقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این ست اللهم انی اعوذ
بک من عذاب جهنم خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ ومن عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور ومن فتنة المحیا
والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنۀ محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد از راه راست و ثبات
بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلاو محن و اسباب ضلالات و بطالات که در مدت حیات وی عارض میگردد و افتتان بدنیا و شهوات و جهالات
وی و اعظم آن والعیاذ بالله امر خاتمه ست نزد موت و گفته اند که فتنۀ محیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنۀ ممات وسوسۀ شیطان در حالت نزع و سوال
منکر نکیر و اگر وسوسۀ شیطان را داخل فتنۀ محیا دارند و فتنۀ ممات را مخصوص بفتنۀ قبر نیز وجهی دارد و در بخاری ست انکم تفتنون فی قبورکم مثل او
قریبا من فتنة الدجال ومن شر فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند
و باستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختبارست و بر قتل و احراق و تهمت و غیر ذلک
هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین مهمله و حای مهمله در آخر و فیه ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک ست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة
و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و نزد ارادۀ وی مقید آید چنانکه درینجاست و دجال را مسیح گویند
لمسحه الارض وقیل انه ممسوح العین و عیسی را مسیح گویند زیراکه برآمد از بطن مادر ممسوح بدهن و قیل لان زکریا مسحه و گفته اند زیراکه هر ذی عاهه را که مسح
میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیۀ عیسی مسیح پنجاه قول جمع نموده متفق علیه و درینجا دلالت ست
بر ثبوت عذاب قبر وفی روایة لمسلم و در روایت ست مر مسلم را از ابوهریره اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر چون فارغ گردد
یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نسائی پس دعا کند برای نفس خود بچیزی که نمایان شود او را و این روایت
اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه مامور بها در تشهد اخیر ست و حدیث دلیل ست بر وجوب استعاذه و همین ست
مذهب ظاهریه و ابن حزم گفته در تشهد اول هم واجب ست نظر باطلاق لفظ متفق علیه و امر کرد طاوس پسر خود را باعادۀ نماز وقتی که استعاذه
نکرد در ان گویا که وی نیز قائل بوجوب و ببطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه انه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی دعاء ادعو به فی صلاتی بیاموز ان مرا دعائی که دعا کنم
بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و درینجا دلیل
بر طلب تعلیم از عالم سیما در دعوات که مطلوب در ان جوامع کلم ست قال قل فرمود بگو این دعا را و بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسی ظلما
کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار و در اکثر روایات لفظ کثیر بثای مثلثه هست و در بعضی روایات مسلم کبیرا بموحده آمده
و امام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبل این را رد کرده و گفته جمع نکند میان هر دو زیراکه وارد نشده مگر یکی
ازین هر دو و جز این نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف ست باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست بارتکاب منهی عنه
یا تقصیر از ادای مامور به و لا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان را هیچ کس مگر تو و درین اقرار بوحدانیت ست فاغفر لی
پس بیامرز مرا و این استجلاب مغفرت ست مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم ست من عندک خاص از نزد تو چه هر چه از نزد او تعالی باشد

هیچ عبارتی محیط آن نتواند شد وارحمني ورحمت ومهربانی کن مرا انك انت الغفور الرحيم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان ومهربانی کننده بر بندگان و درین توسل ست بسوی وی تعالی باسمای او نزد طلب حاجات واستدفاع مکروهات دیرینکه صهر مقام صفتی مناسب آن مقام ذکر کنند مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت ونحو وارزقنا وانت خیر الرازقین نزد طلب رزق و قرآن مجید وادعیه نبویه مملوست باین المتفق علیه حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل واز محلات اوست بعد تشهد و درود و استعاذه لقوله فليتخير من الدعاء ما شاء و وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از انجمله حدیث جابر ست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الكلام كلام الله واحسن الهدى هدى محمد وابو داود از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم الف على الخير قلوبنا واصلح ذات بيننا واهدنا سبل السلام ونجنا من الظلمات الى النور وجنبنا الفواحش والفتن ما ظهر منها وما بطن وبارك لنا فى اسماعنا وابصارنا وقلوبنا وازواجنا وذرياتنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم واجعلنا شاكرين مثنين بها قائليها واتمها علينا وهم نزد ابو داود ست از بعض صحابه که گفت آنحضرت مردی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پس تر میگویم اللهم انى اسألك الجنة واعوذ بك من النار ولیکن خوش نمیدارم دندنه ترا و نه دندنه معاذ را پس فرمود آنحضرت حول ذلك ندندن انا ومعاذ تو وی دراز کار گفته ودندنه کلامی ست که معنی آن فهمیده نشود ومعنی حولها ندندن آنست که حول الجنة والنار او حول مسالتهما که یکی سوال طلب ست و دیگر سوال استعاذه وازینجا معلوم شد که انسان مخیر ست بهر لفظی وعبارتی که خواهد از ماثور وغیره دعا کند

وعن وائل بن حجر رضي الله عنه قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فكان يسلم عن يمينه

گفت وائل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود ومیگفت السلام عليكم ورحمة الله وبركاته و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمین وشمال خود گویا من می بینم بسوی صفحه رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما سفیدی رخسار وی اخرجه مسلم ونسائی وعن شماله وسلام میداد از چپای خود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست وچپ وی ازینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود که بیاض خد مبارک مرئی می شد رواه ابو داود ابو داود این حدیث را از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده ومصنف در تلخیص نسبتش بسوی عبد الجبار بن وائل کرده وگفته وی از پدر سماعت ندارد پس معلل شد بانقطاع و درینجا گفته باسناد صحيح وچون مراجعت بسنن ابو داود کردیم دیدیم که از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده است وسماع علقمه از ابیه ثابت ست پس حدیث سالم باشد از انقطاع وتصحیح مصنف حدیث را درینجا اولی باشد اگرچه مخالف چیزی ست که در تلخیص گفته وحدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند باحادیث مختلفه که در وی صحیح وحسن وضعیف ومتروک همه است وهمه این احادیث بدون زیادت وبرکاته ست الا درین روایت وائل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است ونزد ابن حبان وبا صحت حدیث وائل چنانکه مصنف درینجا گفته متعین ست قبول زیادت زیرا که زیادت عدل ست وعدم ذکر آن در روایت غیر وائل روایت عدم زیادت نیست شارح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت وبرکاته دیده نشد در سبل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده بصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست وقال السرخسي والروياني فى الحلية وقول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف رح ازان تعجب کرده وگفته ثابت ست نزد ابن حبان در صحیح وی ونزد ابی داود ونزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا در ابن ماجه گوییم چون بنسخه صحیحه قرارت کرده شده ابن ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتم ولفظ وی این ست باب التسليم حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير حدثنا عمر بن عبيد عن ابى اسحق عن ابى الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسلم عن يمينه وعن شماله حتى يرى

بیا من عند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهی بلفظه ومصنف رح در تلقیح الافکار بتخریج الاذکار زیر قول نووی ان زیادة وبرکاته روایة فردة طرق این زیادت سوق کرده فرموده فهذه عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف ما یوهمه کلام الشیخ انها روایة فردة انتهی و چون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و صلوا کما رایتمونی اصلی و حدیث تحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم باسناد صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده و باین رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم همین ست و ترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم و بعد ایراد حدیث ابن مسعود گفته وفی الباب عن سعد وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن یاسر ووائل بن حجر وعدی بن عمیره وجابر و حبیب بن مسعود و حکم بصحت و حسن حدیث کرده وگفته و برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کسانی که بعد از ایشان اند انتهی ونیز درین باب ست از سهل بن سعد و حذیفه و طلق بن علی و مغیره بن شعبه و واثلة بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی رمثة وغیرهم و ازینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز دو تسلیم باید یکی جانب یمین دوم جانب یسار و همین ست مذهب ایمه ثلثة جز مالک ولیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت ست بدلیل قول النبی صلی الله علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون بر داشت امام سر خود از سجده و نشست پس تر حدث کرد قبل تسلیم پس تحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم رکن واجب نیست ورنه واجب میشد اعاده و دلیل دیگر حدیث مسیء ست که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف ست باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده وگفته هذا حدیث اسناده لیس بذاک القوی وقد اضطربوا فی اسناده و حدیث مسیء منافی وجوب نیست زیرا که این زیادت ست و آن مقبول ست و استدلال بقوله تعالی ارکعوا واسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غیر تام ست زیرا که آیت مجمل ست فعل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تنها آیت عمل نمایند نه قرارت واجب باشد و نه غیر آن پس در حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بر یمین و یسار و باین رفته اند جماعتی و شافعی بوجوب یک تسلیم و سنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای معتدبهم اجماع کرده اند بر آنکه واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتصار بر یکی کند مستحب ست که تلقای وجه کند و اگر هر دو کند اولی جانب یمین و ثانیه جانب یسار کند و شاید که حجت شافعی حدیث عایشه رض ست که بود آنحضرت چون وتر میگذارد نه رکعت نمی نشست مگر در ثامنه پس حمد میکرد خدا را و یاد می نمود او را و دعا میکرد پس تر می ایستاد و سلام نمی کرد پس تر میگذارد رکعت نهم و می نشست و ذکر میکرد خدا را و دعا می نمود پس تر تسلیم میکرد یک تسلیم اخرجه ابن حبان و در منتقی گفته اخرجه احمد والنسائی وفی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم تسلیمة واحدة السلام علیکم یرفع بها صوته حتی یوقظنا انتهی و اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و جواب این ست که این حدیث معارض این زیادت نیست زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول ست و نزد مالک مسنون تسلیمه واحده ست مقابل وجه و دلیل ایشان حدیث عایشه رض و عدی بن عمیره است که دران تسلیمه واحده آمده ولیکن اهل حدیث دران گفتگو نموده و اعلال و جرح کرده اند و بعضی تاویل کرده اند بجهر یکی و ستر دیگری و مالکیه استدلال کرده اند بر کفایت تسلیمه واحده بعمل اهل مدینه و هو عمل توارثوه کابرا عن کابر و جوابش این ست که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و ابن عبد البر ضعف جملا دلة این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم ست و همین ست مختار صاحب سفر السعادة و مستفاد می شود وجوب آن از قول صاحب حجة بالغه چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام ست و لهذا فرمود تحلیلها السلام انتهی گویم و رواه الترمذی عن علی کرم الله وجهه وعند الحاکم وغیره من حدیث وله علة ذکرها ابن عدی والدارقطنی ومن حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی وهو ضعیف ومن حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است رافعی در امالی بحدیث عایشه که صحیح ست و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را تسلیم مع قوله صلوا کما رایتمونی اصلی هکذا فی التلخیص

وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور ست و ترجمه وی گذشت **ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة** بر پشت که آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته دبر بضم دال

وبضمتين نقيض قبل واز ہر شئ عقب و موخر او گفت در دبر محرکۃ الدال والباء بالفتح نماز در آخر وقت آن وساکن کرده میشود باو لا یقال بضمتین زیرا که آن از لحن محدثین ست و مراد بدبر درینجا بعد از خروج از نماز ست نہ بعد از تشہد در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام و ہمچنین دعا بعد فریضہ چنانکہ تم لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد و زیاده کرد بزار و طبرانی يحيي ويميت وهو حي لا يموت و ہم چنین ابن السنی زیاده کرد بيده الخير و روات این زیادت موثوق اند وهو على كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت و مزد ابن حمید بعد این کلمه لا راد لما قضيت ہم آمده ولا ينفع ذا الجد منك الجد شرح این کلمات سابقاً گذشت و حدیث دلیل ست بر استحباب این دعا عقب صلوات بنا بر اشتمال وی بر توحید خدا و نسبت ہر امر بسوی وی از منع و عطا و قدرت تمام جد بفتح جیم معنی او غنا ست مراد آن ست که نفع نمی کند او را حظ او در دنیا بمال و ولد و عظمت و سلطان بلکه نجات میدہد او را رحمت و فضل تو متفق عليه شیخ در ترجمه می فرماید که حضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام می داد و بر منبر است الی آنکه ہیچ چیز نے بگوید و بخواند و در بعضی اوقات این اذکار کل یا بعضی از ان میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از ان اللهم انت السلام و بعد از ان لا اله الا الله وحده الخ و اذکار و دعوات دیگر بسیار ست که در کتب احادیث مذکورند و در روایت آمده که آنها را بعد از نماز میخواندند و معنی بعدیت ہمان ست که مذکور شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند انتہی گویم کتاب حصن حصین و اذکار نووی و حزب اعظم و جز آن متکفل اکثر اذکار و ادعیه ماثوره در نماز و بعد آن و جز آن ست با رعایت احوال و اوقات وعن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر كل صلوة بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این کلمات در پس ہر نماز لفظ دبر صلوة درینجا در اول محتمل ست که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که دبر حیوان از وی ست و برین اند بعض ائمه حدیث و محتمل که مراد بعد نماز باشد و ہو الاقرب و مراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض ست اللهم اني اعوذ بك من البخل خداوندا پناه میجویم بتو از بخل و آن ترک اخراج چیزی ست که واجب ست بیرون آوردن آن از مال خود شرعاً یا عادتاً و تعوذ از بخل در بسیاری از احادیث آمده واعوذ بك من الجبن و پناه می جویم بتو از بد دلی و ترسیدگی بر جان از چیزها و تاخیر کردن آن یقال جبان کسحاب لمن قام به و تعوذ از و متاخر ست از اقدام بنفس از جهاد واجب و تاخیر از امر بالمعروف و نهی عن المنكر و نحو آن واعوذ بك من ان ارد الى ارذل العمر و پناه می جویم بتو از ینکه واپس کرده شوم من بسوی فرومایه ترو ناکس تر عمر مراد آخر عمر ست که بحد خرافت کشد قوی سست و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد تا آنکه بر گردد بر ہیئت اول خود که در ان طفولیت بود ضعیف البنية سخيف العقل قليل الفهم واعوذ بك من فتنة الدنيا واعوذ بك من عذاب القبر و پناه می جویم بتو از ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور مراد بفتنه دنیا افتتان بشهوات و زخارف اوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن و آن عبادت باری و خالق خود است و ہو المراد من قوله تعالى إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ رواه البخاري وعن ثوبان رضي الله عنه قال گفت ثوبان که مولای آنحضرت و حاضر گاه و بیگاه درگاه بود كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلاته بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام می داد استغفر الله ثلثاً استغفار می کرد سه بار بلفظ استغفر الله و نووی در اذکار گفته اوزاعی را که یکی از روات این حدیث ست گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفار گفت میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله و در بعضی روایات آمده که میگفت سه بار استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه وقال و میگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام

خداوندا توئی سلام یعنی سالم از جمیع تغیرات و آفات یا بخشنده همه سلامت هر کرا خواهی و منك السلام و از تو امید داشته میشود سلامتی را
و از تو خواسته میشود سلامت و توقع آن کرده میشود و استغفار اشارت ست باینکه بنده قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عارض میشود
او را وساوس و خواطر پس مشروع شد برای وی استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد او را وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده است
او ذات خود را بدان و مراد بسلامت سلامت ست از هر نقص و آفت مصدرست وصف کرده شد بدان بطریق مبالغه ابن الجزری گفته زیاده میکنند بعد منك السلام
این کلمات را و الیك یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام و نیست اصل برای آن بلکه مختلق ست از بعض قصاص قاله علی القاری
فی شرح الحصن الحصین تبارکت یا ذا الجلال والاکرام بابرکت بوده ای صاحب عظمت و بزرگی و احسان و در سبل گفته مراد بآن غنای مطلق
و فضل تام ست و گفته اند کسی که نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی ست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموا و گذشت آنحضرت بمردی که می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لك انتهی رواه مسلم

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من سبح الله دبر کل صلوة کسی که تسبیح کند
خدا را و بپاکی یاد کند او را پس هر نماز یعنی بگوید سبحان الله ثلثا و ثلثین سی و سه بار و حمد الله ثلثا و ثلثین و ستایش گوید خدا را سی و سه بار
یعنی الحمد لله گوید و کبر الله ثلثا و ثلثین و تکبیر گوید خدا را سی و سه بار یعنی الله اکبر گوید فتلك تسع و تسعون پس این مجموع نود و نه کرت
میشود بعدد اسمای حسنی و قال تمام المائة و بگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه را لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و ترجمه این کلمات گذشت غفرت خطایاه ولو کانت مثل زبد البحر آمرزیده شود
گناهان او اگرچه باشد مانند کف دریا در کثرت و درین روایت تمامی صد باین ذکرست و در حدیث دیگر نزد مسلم سی و چهار بار گفتن تکبیرست پس هر وجه که خواهد
کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این ورد در وقت نوم نیز آمده و در انجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیرست و فضل آنست که گاهی عمل برین کند
و گاهی بران تا عمل بهر دو روایت کرده باشد و اما جمع میان هر دو چنانکه شارح مغربی گفته و سبقه غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها
وارد نشده و هم مخرج عدد ست از مائة و حدیث را سببی هست که فقرای مهاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بردند اهل دثور
درجات علی و نعیم مقیم را فرمود و ماذاک گفتند نماز میگذارند چنانکه ما میگذاریم و روزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم و صدقه می دهند و ما نمیدهیم
و آزاد می کنند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شما را چیزی که دریابید شما بدان کسی را که سابق شد بر شما و سابق شوید شما بدان
کسی را که بعد شماست و نباشد هیچ یکی افضل تر از شما مگر کسی که بکند مثل آنچه بکنید شما گفتند آری فرمود تسبحون الله الحدیث و کیفیت تسبیح و اخوات او
همان ست که ذکر کردیم و گفته اند بگوید سبحان الله والحمد لله والله اکبر سی و سه بار و وارد شده است در بخاری از حدیث ابوهریره تسبحون الله
عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون عشرا و در صفت دیگر آمده تسبحون خمسا و عشرین تسبیحة و مثلها تحمیدا و مثلها تکبیرا و مثلها لا اله الا الله وحده لا شریك
له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و ابوداود از حدیث زید بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گفت در پس هر نماز
اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انك انت الرب وحدك لا شریك لك اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان محمدا عبدك ورسولك اللهم ربنا ورب کل شیء
انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لك واهلی فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام استمع واستجب
الله اکبر الله اکبر الاکبر الله نور السموات والارض الله اکبر الاکبر حسبی الله ونعم الوکیل الله اکبر الاکبر و هم ابوداود از حدیث علی کرم الله وجهه
روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت

اعلم بہ منی انت المقدم وانت المؤخر لا الٰہ الا انت وروایت کرد ابو داؤد و نسائی از حدیث عقبہ بن عامر کہ گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بخوانم معوذتین را در پس ہر نماز و مسلم از حدیث براء آوردہ کہ میگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد نماز ربّ قنی عذابک یوم تبعث عبادک و وارد شدہ است بعد نماز مغرب و نماز صبح بالخصوص گفتن لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر دہ بار اخرجہ احمد وہو زیادۃ علی ما ذکر فی غیرہا و ترمذی از ابی ذر آوردہ کہ فرمود آنحضرت ہر کہ بگوید در پس نماز فجر و حال آنکہ وی دوتا کنندہ ہر دو پای خود است پیش از آنکہ سخن کند لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک لہ الحمد یحیی ویمیت وہو علی کل شیء قدیر دہ بار نوشتہ شود او را دہ حسنہ و محو کردہ شود از وی دہ سیئہ و بلند کردہ شود برای وی دہ درجہ و باشد درین روز خود در حرز از ہر مکروہ و در حرز از شیطان و نمی رسد ہیچ گناہی را کہ دریابدش درین روز مگر شرک بخدای عز و جل ترمذی گفت این حدیث غریب حسن صحیح ست و روایت کرد آنرا النسائی از حدیث معاذ و زیادہ کرد دران بیدہ الخیر و نیز این لفظ کہ باشد او را بہر بار کہ بگوید ثواب برابر عتق یک رقبہ و ترمذی و نسائی از حدیث عمارہ بن شبیب آوردہ اند کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر کہ بگوید لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو علی کل شیء قدیر دہ بار بعد مغرب برانگیزد برای وی خدای تعالی فرشتگان را کہ نگاہ دارند او را از شیطان رجیم تا آنکہ صبح کند و بنویسد برای وی بسبب این کلمات دہ حسنات و محو کند از وی دہ سیئات موبقات و باشد برای او ثواب برابر عتق دہ رقبات مؤمنات ترمذی گفتہ این حدیث حسن ست نمی شناسم او را مگر از حدیث رشدین بن سعد و نمی شناسم برای عمارہ سماع از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم قبل السلام گفتہ و اما قرارت فاتحہ بہ نیت کذا و کذا چنانکہ الآن متعارف ست پس دلیلی بران وارد نشدہ بلکہ بدعت ست و اما درود بر آنحضرت بعد تمام تسبیح و ثنا پس دعا بعد ذکر سنت ست و صلوٰۃ بر آنحضرت اول دعا نیز سنت ست اما عادت گرفتن بران و آنرا در حکم سنن راتبہ داشتن و ہمچنین دعا کردن امام مستقبل قبلہ مستدبر ماموین پس سنتی بران وارد نشدہ بلکہ آنچہ وارد شدہ این ست کہ آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی کہ سلام میداد بخاری گفتہ استقبال کند امام مردم را وقتی کہ سلام دہد و ایراد کرد حدیث سمرہ بن جندب و حدیث زید بن خالد کہ وی چون نماز میگذارد رو میکرد بر ما بروی خود و ظاہرش مداومت است برین عمل انتہی وعن معاذ

بن جبل رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ اوصیک یا معاذ لا تدعن دبر کل صلوۃ

ان تقول بدرستیکہ گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک مکن این کلمات را پس ہر نماز قولہ لا تدعن نہی ست از قول ایشان ودعہ مگر آنکہ ماضی وی مہجور الاستعمال شدہ در اکثر بنا بر استغنا از وی بترک و قد ورد قلیلا و قرئ ما ودعک ربک و نہی در اصل برای تحریم ست پس دال باشد بر ایجاب این کلمات در پس نماز و گفتہ اند نہی ارشاد ست ولا بد ست از قرینہ بران و گفتہ اند محتمل کہ در حق معاذ نہی تحریم باشد و درین قول بعد ست و این کلمات عام ست خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوٰۃ عام ست از مکتوبہ و نافلہ و ظاہر اول ست و درینجا دلالت ست بر مشروعیت دعا بعد نماز فرض و بخاری بابی عقد کردہ و گفتہ باب الدعا بعد الصلوٰۃ المکتوبۃ مصنف در فتح الباری گفتہ و درین ترجمہ رد ست بر کسی کہ زعم میکند کہ دعا بعد فریضہ مشروع نیست بحدیث مسلم از روایت عبد اللہ بن الحارث از عائشہ کہ کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم لا یثبت الا قدر ما یقول اللہم انت السلام الخ و جواب آنست کہ مراد از نفی نفی استمرار جلوس ست بر ہیئتی قبل سلام مگر این قدر زیرا کہ ثابت شدہ کہ بعد نماز رو میکرد طرف اصحاب خود پس آنچہ از دعا بعد نماز آمدہ محمول ست بر آنکہ بعد اقبال بر اصحاب میکرد و حافظ ابن القیم رح در ہدی گفتہ واما الدعاء بعد السلام مستقبل القبلۃ سواء المنفرد والامام والماموم فلم یکن ذلک من ہدی النبی صلی اللہ علیہ وسلم اصلا ولا روی عنہ باسناد صحیح ولا حسن وخصص بعضہم ذلک بصلوتی الفجر والعصر ولم یفعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولا الخلفاء بعدہ ولا ارشد الیہ امتہ وانما ہو استحسان رآہ من رآہ عوضا عن السنۃ بعدہما و گفتہ

وخاتمة الادعية المتعلقة بالصلوة اتماتعلمها فيها وامر بها فيها وهذا لائق بحال المصلي فانه مقبل على ربه يناجيه فاذا سلم منها انقطعت المناجاة وانتهى موقفه وقربه فكيف يترك سواله في حال مناجاته والقرب منه وهو مقبل عليه ثم يسأل اذا انصرف عنه بعد گفت الاذكار الواردة بعد المكتوبة يستحب لمن اتى بها ان يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم بعد آن يفرغ منها ويدعو بما شاء ويكون دعاءه عقب هذه العبادة الثانية وهي الذكر لا لكونه دبر المكتوبة انتهى گويم دعوى نفي مطلق مردود ست زيراكه حديث معاذ صحيح ست و در حديث ابي بكره است في قوله اللهم اني اعوذبك الخ كان النبي صلى الله عليه وسلم يدعو بهن دبر كل صلوة اخرجه احمد والترمذي والنسائي وصححه الحاكم وحديث زيد بن ارقم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو في دبر الصلوة اللهم ربنا ورب كل شيء الحديث اخرجه ابوداود والنسائي وحديث صهيب مرفوعا كان يقول اذا انصرف من الصلوة اللهم اصلح لي ديني الحديث اخرجه النسائي وصححه ابن حبان وغير ذلك اگر گويند مراد بدبر صلوة قرب آخر اوست وهو التشهد گويم وارد شده است امر بذكر در دبر هر نماز ومراد بدان سلام ست اجماعا فكذا هذا تا آنكه خلاف اين ثابت شود وترمذي از حديث ابي امامه آورده قيل يا رسول الله اي الدعاء اسمع قال جوف الليل الآخر ودبر الصلوات المكتوبات وقال حسن وطبري از روايت جعفر بن محمد صادق آورده كه گفت الدعاء بعد المكتوبة افضل من الدعاء بعد النافلة كفضل المكتوبة على النافلة وبسياري از حنابله كه با ايشان ملاقات شد چنان فهميده اندكه مراد حافظ ابن القيم رح نفي دعا بعد صلوة مطلقا نيست بلكه نفي بقيد استمرار استقبال مصلي ست قبله را وايراد آن عقب سلام واما چون برگردد وبروے خود مقدم كند اذكار مشروعه را پس ممتنع نيست نزد وي اتيان بدعا درين وقت انتهى ملخصا من فتح الباري گويم وشبهه نيست كه مراد وے همين ست كه بعض حنابله گفتند ومساعد اوست آنچه در سفر السعادة گفته اين دعا كه بعد از سلام مي كنند از عادت پيغمبر خدا نبود ودرين باب هيچ حديث ثابت نشده وبدعتي ست مستحسن انتهى وشيخ در شرح آن گفته يعني اين دعا كه ائمه مساجد بعد از سلام مي كنند ومقتديان آمين آمين مي گويند چنانچه الآن در ديار عرب وعجم متعارف ست از عادت پيغمبر خدا نبود انتهى **اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك** خداوندا ياري ده مرا بر يادكردن تو وسپاس داشتن تو ونيكو كردن عبادت تو وبرجا آوردن آن بروجه شعور وحضور ومراقبه **رواه احمد وابوداود والنسائي بسند قوي** وزياده كرد در فتح وصححه ابن حبان والحاكم ودر روايتي اين حديث باين لفظ آمده كه گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا وفرمود بدرستيكه من دوست ميدارم ترا اي معاذ پس گفتم من كه من هم دوست ميدارم ترا فرمود ترك مكن اين دعا را در پس هر نماز ودرين روايت بجاي اللهم لفظ رب آمده اخرجه الثلاثة مگر در روايت ابوداود اين لفظ نيامده كه من دوست ميدارم ترا واين حديث مسلسل ست باين فعل اخذ بيدي وباين قول اني احبك ودر مسلسلات محرر سطور نيز هست **وعن ابي أمامة** نام وي اياس ست بر اصح كما قاله ابن عبد البر **رضي الله عنه** ابن ثعلبة الحارثي الانصاري الخزرجي حاضر نشد بدر را بسبب معذور داشتن آنحضرت او را بنابر مرض والده وي وابو امامه باهلي ديگرست كه در اول كتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد بابي امامه همين اياس باشد وچون آن ديگر اراده كنند باهلي گويند وباين قيد تميز حاصل كنند **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ آية الكرسي في دبر كل صلوة مكتوبة** كسي كه بخواند آيت كرسي را در پس هر نماز فرض مراد از دبر صلوة درينجا بعد سلام ست نه بعد تشهد كما هو الظاهر واين دال ست بر آنكه مراد در مواضع ديگر نيز ازين لفظ همين ست پس دعا بعد قرينه ثابت باشد تفصيل اين اجمال آنكه اطلاق لفظ دبر گاهے بر چيزي آيد كه از جنس مضاف اليه باشد مثل قوله تعالى وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ وگاهے بر چيزے كه نه از آن جنس ست مثل قوله تعالى وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَاِدْبَارَ النُّجُومِ اي آخر الليل عقب غروبها ومثل عتق التدبير لما بعد الموت پس لفظ دبر

مشترکست در آنچه بعد چیزی باشد و از ان چیز نبود و در میان آنکه از ان چیز باشد و حمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست
پس هر که میگوید که مراد به دبر صلوة آنست که بعد تشهد باشد بر وی دلیل آوردنست و چون از دلیل تفحص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده تسبحون
وتحمدون وتکبرون خلف کل صلوة ثلثا وثلثین پس لفظ خلف دلیلست بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دبر کل صلوة خلف اوست عقب خروج
از ان ومبین اوست حدیث ابوداود و بلفظ اثر کل صلوة ای بعدها و نیز دیده بیانا حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبیحة وهلل مائة تهلیلة غفرت
ذنوبه ولو کان مثل زبد البحر که مراد بدبر در ینجا عقب صلوة ست بعد خروج از ان بسلام و نیز دیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من قال و بر صلوة الفجر وهو ثان رجلیه قبل ان یتکلم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدبر در ینجا
قبل خروج از نماز باشد حاجت تقیید بقول وی ثان رجلیه نیست و نه بقول وی قبل ان یتکلم و از ینجا دریافتی که مراد بدبر در حدیث باب و حدیث
تسبیح وتحمید وتکبیر بعد خروج از وست نه داخل در و که این اراده صحیح نیست لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را
از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل ست بآن و ظاهر آنست که گویند الا الحیوة
چه حیات مانع از دخول جنت ست معجلا و وجود موت و لبودن او شرط دخول جنت که مؤجل ست اگر وجود موت و شرطیت او نمی بود بالفعل در بهشت
می درآمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بود می درآمد در بهشت الآن
معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تاجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته
که موت حاجزست میان تالی آیت الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده است
در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف در سبل گفته الا الموت بحذف مضاف ست ای الا یمنعه الا عدم موته و حذفت
برای دلالت معنی ست و اختصاص آیة الکرسی بجهت آنست که مشتمل ست بر اصول اسما و صفات الهیة و حدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت
واراده وقل هو الله احد متخص ست برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیة الکرسی بعد از نماز و چه غیر آن در احادیث بسیار آمده رواه النسائی
وصححه ابن حبان و در مشکوة این حدیث را از حضرت علی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه می گیرد خوابگاه خود را
ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرایها که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بیهقی اسناد شریف
ضعیف ست وزاد فیه الطبرانی وقل هو الله احد و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیة الکرسی
در پس هر نماز فرض باشد در ذمه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست و حدیث ضعیف در ینچنین جاها مقبول و معمول به ست در سفر السعادة
گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح ست
و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله
امیر المؤمنین علی ست و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث را
اصلی صحیح ست و موضوع نیست انتهی **وعن** مالک بن الحویرث رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی نماز بگذارید چنانکه دیدید شما مرا که نماز میگذارم لفظ متفق علیه این ست پس هر گاه که حاضر
شود نماز پس باید که اذان گوید برای شما یکی از شما و حدیث را الفاظ مختلف ست و لفظی که اینجا مذکور ست روایت بخاری ست چنانکه گفت
رواه البخاری ای فی کتاب الاذان و زیاده کرده در اول وی قصه و در آخر وی این لفظ پس تر باید که امامت کند شما را اکبر شما کذا فی التلخیص

واین حدیث اصل عظیم ست در دلالت برینکه افعال و اقوال وی صلی الله علیه وآله وسلم بیان اجمال امر بالصلوة ست که در قرآن و حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت ست بر وجوب تاسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنچه کرده است در نماز پس هر آنچه محافظت کرد آنحضرت بران از افعال و اقوال صلوة آن واجب است برامت مگر آنچه خاص کند آنرا دلیل از ینها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن دقیق العید استیفای آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در حواشی عمده بران زیادت فرموده

وعن عمران بن حصین رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب والا فاوم گفت عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذار استاده پس اگر نتوانی بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن رواه البخاري والنسائي و زیاده کرد پس اگر نتوانی پس مستلقی شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس را مگر بقدر وسع او و وهم کرد حاکم در مستدرک آن در سبل السلام گفته لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد و لیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاوم و روایت کرده است آنرا دارقطنی از حدیث علی بلفظ فان لم تستطع ان تسجد فاوم الحدیث و در اسنادش ضعف ست و در وی متروک ست و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما و حزین نیست که آنرا رافعی آورده و لیکن وارد ست در حدیث جابر ان استطعت والا فاوم ایماء اخرجه البزار والبیهقی فی المعرفة بزار گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب وقف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی ست از حدیث ابن عمر و ابن عباس و در اسناد هر دو ضعف ست و حدیث دلیل ست برینکه فریضه را نشسته نگذارد مگر بعذر و آن عدم استطاعت ست و ملحق بآن خشیت ضرر لقوله تعالی وما جعل علیکم في الدین من حرج وکذا قوله فان لم یستطع فعلی جنب و در قول وی در حدیث طبرانی فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فنائما ای مضطجعا حجت ست بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط ست و این دال ست برینکه هر گرا مشقت رسد و اگرچه نائم باشد مباح ست او را نماز نشسته گذاردن و در وی خلاف ست و حدیث نائم نیست که گفت نائم را مباح ست قعود در نماز و از مشقت ست خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در مصفی گفته عجز از قیام متحقق می شود بلحوق مشقت شدیده در اثناء صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را لوازم نفس و گرانی اعضا و برهم زدگی حواس رو دهد یا زیادت مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی واین حدیث در حق مریض ست حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق ست انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت ست فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمارست در تفسیر احمدی گفته در لفظ جنوب دلالت ست برینکه نماز بر پهلو خفته بخوانند دراز شده بر راستی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث هیئت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما و در مصفی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر از نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلوی راست خفتن بهتر ست از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و دو پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفت اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثه تربیع ست و گفته اند مفترش بگذارد و قیل متورکا وفی کل منها احادیث انتهی و ماخوذ ست از حدیث که نیست واجب هیچ شی بعد تعذر از ایما و از شافعی آمده که واجب ست ایما بهر دو چشم و ابرو و آنرا فرآمده که ایما کند بقلب گفته اند واجب امرار قرآن و ذکر بر زبان ست پس بر قلب مگر این کلامی هست که نیامده در احادیث و در آیت کریمه است فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم و اگرچه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب ست علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیزی

پس بیاید از وی چیزی را که تواند پس چون مستطیع چیزی باشد از انچه کرده می شود در نماز واجب باشد بروی اتیان آن زیرا که مستطیع است
وعن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لمریض صلی علی وسادة فرمی بها وقال صل علی
الارض ان استطعت والا فاوم ایماء فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفگند آن وساده را و گفت نماز بگذار
بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك وبگردان سجده خود را پست تر و کمتر از رکوع خود
رواه البیهقی بسند قوی فی المعرفة ولکن صحح ابو حاتم وقفه واخرجه البزار ایضا من طریق سفیان الثوری و در این حدیث است که
بیفگند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد بسوی او پس گرفت آن چوب را و بینداخت و گفت بزار شناخته نمی شود هیچ یکی که روایت کرده باشد آنرا از سفیان
ثوری جز ابوبکر حنفی و پرسیده شد از وی ابو حاتم پس گفت صواب از جابر وقف است و رفع او خطاست و روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت
عاد رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکره و در اسنادش ضعف است و حدیث دلیل است بر آنکه نگیرد بیمار چیزی تا سجده کند بران وقتی که متعذر باشد بروی سجده بر زمین و ارشاد فرمود
بفصل کردن در میان رکوع و سجود و پست کردن آن نسبت برکوع و چون قیام و رکوع دشوار گردد نشسته باشارت بگذارد و ایما سجود اخفض از ایماء رکوع کند و اگر
قیام متعذر نیست ایما کند برای رکوع بحالت قیام و برای سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو در قیام ایما کند و بنشیند برای تشهد و گفته اند که برای
هر دو نشسته ایما کند و برای قرائت ایستاده شود و گفته اند که قیام از وی ساقط است نشسته نماز بگذارد پس اگر ایستاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود در وی قعود ایما کند برای هر دو ایستاده شده

باب سجود السهو وغیره من سجود التلاوة والشکر

سهو نسیان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که درست بر فتن دل جانب دیگر و مشروعیت سجده سهو برای تدارک تقصیر نماز است یا زیادت آن
و در وی شبه قضا و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا در اقوال در انچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلافست
و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه دران وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است
و حقیقت از جمله اتمام نعمت برامت و اکمال دین ایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند عن عبد الله بن مالك
ابن بحینة ترجمه وی پیشتر گذشت قال ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر فقام فی الرکعتین
الاولیین ولم یجلس بدرستیکه آنحضرت گذارد باصحابه نماز پیشین پس بایستاد در دو رکعت اولی و ننشست و قعده نکرد فقام
الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمة تا آنکه چون تمام کرد نماز را
و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید کبر وهو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل است بر شرعیت
تکبیر احرام برای سجود سهو و برین که تکبیر مختص بدخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگرچه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام فسجد سجدتین
قبل ان یسلم پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید ثم سلم پستر سلام داد و از نماز برآمد و در حدیث دلالت است بر آنکه
ترک تشهد اول را سهوا سجده سهو جبر میکند و بر آنکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جا قبل
از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد است ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت اخبار وارده درین باب و قوت آنها
و در کتب سته از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد بعد از سلام اگرچه در حدیث ابن بحینه پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده
بعد از سلام آمده و چون قول و فعل متعارض آمده حنفیه تمسک بقول کردند زیرا که نزد ابی حنیفه قول اقوی است از فعل و شمنی گفته که این قوی جمع

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید هر جا که بنقصان است
سجده قبل سلام کند و هر جا که بزیادت است سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و مزنی و ابو ثور از ائمه شافعیه
هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل اصل صلوٰة باشد
و در زیادت ترغیم شیطان است و درین صورت نظر است و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام
کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب است بصواب و نقل
کرده شده است از احمد که گفت اگر نبی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ
در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به
فی کتب الائمة الاربعة انتهی گوییم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی
و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب ائمه متعین افتاده
پس هر دو جائز باشد و لهذا شوکانی ترجیح فرموده که درینجا دلالت است بر جواز هر دو صورت لیکن لائق بموارد نصوص آنست که عمل کنند
بارشاد شارع پس آنجا که قبل از التسلیم کرده قبل از آن کنند و جائیکه بعد التسلیم کرده بعد از التسلیم کنند و در ماعدای آن مختار است والکل سنة انتهی
و همین است اقرب بصواب جمعا بین الادلة واتباعا لظاهر السنة وهذا لفظ البخاري و اینکه مذکور شد لفظ بخاری است و سجده سهو
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند جا واقع شده یکی از آن در قعده اولی است چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث
ذو الیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهدان
بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب گردد و اصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت
سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند **وفي رواية لمسلم** و در روایت مسلم است از عبد الله ابن بحینة **يكبر في كل
سجدة وهو جالس وسجد الناس معه مكان ما نسي من الجلوس** تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجده سهو و حال آنکه آنحضرت
نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کرد از جلوس و درین دلیل است بر شرعیت تکبیر نقل و قول وی
مکان ما نسي الخ مدرج است از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که صحابی آنرا از قرینهٔ حال دریافته و هم درین حدیث
دلیل است بر وجوب متابعت امام اگرچه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک
ایشان تشهد را عمدا و درین تامل است زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت وایشان ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر **وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم** گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد **احدى صلوتي العشي**
یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده اند میان هر دو بتعدد قصه
و عشی بفتح عین و کسر شین و تشدید تحتیه از زهری گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند **ركعتين** دو رکعت **ثم سلم** پس سلام کرد
یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست **فقام الى خشبة في مقدم المسجد** پس استاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روایتی
بجای مقدم معروضة في المسجد آمده یعنی چوبی که بر عرض نهاده شده بود در مسجد **فوضع يده عليها** پس نهاد دست خود بران چوب
و در روایتی پس تکیه کرد بران چوب گویا که خشمگین است ونهاد دست راست خود بر دست چپ و در یکدیگر در آورد انگشتان را و نهاد

رخسارهٔ راست خود بر پشت کف دست خود و فی القوم ابو بکر و عمر فهابا ه ان یکلماه و در قوم نماز گذار ابو بکر و عمر بودند پس
ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه هیبت می باشد و از ور خوف که کلام کنند با وی در سلام دادن بر دو رکعت وخرج سرعان
الناس و بیرون آمدند از مسجد بیشتر و زود تر برآیندگان مردم سرعان بفتح سین مهمله و را اوائل ناس که شتابی کنند برفتن و بسکون را
نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه بیشتر برآیند
و جماعت را که از معرکهٔ جنگ از همه بیشتر برآیند وبی صبری نمایند نیز گویند فقالوا پس گفتند صحابه اقصرت الصلوٰة آیا کوتاه شد
نماز قصرت بفتح قاف وضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت ست یعنی بصیغهٔ معروف و مجهول هر دو آمده و اول را نووی قوی گفته وعلیه الاکثر مراد آنست که از
چهار رکعت بدو رکعت آمده ورجل یدعوه النبی صلی الله علیه وسلم ذا الیدین و مردی میخواندند او را آنحضرت صاحب دو دست زیرا که بهر دو دست خود
کار میکرد و بعضی گویند که دو سپر داشت و مضمون حدیث بروایت دیگر صریح ست در آنکه وجه تسمیه بدان دراز بودن هر دو دست اوست و نامش عمیر بن عبد عمیر بود
و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بکسر خای معجمه بود و بعضی گویند خرباق نام مردی دیگرست که او را ذوالشمالین گویند و بعضے گویند
خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین ست وقیل غیر ذلک ووهم کرد زهری که ذوالیدین و ذوالشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علما بیان
این وهم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسیت ام قصرت الصلوٰة آیا فراموش کردی و سهو شد ترا یا کوتاه کرده شد نماز
فقال لم انس ولم تقصر فرمود نه فراموش کردم من و نه کوتاه شد نماز و در روایتی باین لفظ ست که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ ازان یا
قصر نبود و درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبارست برخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال
و جواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال و در اخباری ست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام وحی نه در جملهٔ اخبار و این جواب ضعیف ست
زیرا که اخبار خلاف واقع کذب ست اگرچه نه عمداً بود و واجب ست تنزیهٔ ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان و همین ست
مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق ست
بی شبهه یا این قول کنایت ست از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق ست قال بلی قد نسیت گفت آری
بتحقیق فراموش کردی و در روایتی چنین ست که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین ست که میگوید ذوالیدین گفتند آری همچنین ست
فصلی پس پیش رفت و بگذارد رکعتین دو رکعت که مانده بود و نگذارده بود آنرا ثم سلم ثم کبر پس تر سلام داد پستر تکبیر
برآورد فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد مانند سجدهٔ خود که در نماز کرده بود یا درازتر ازان بجهت اعتذار و وقوع تقصیر
و مشاهدهٔ عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه و تعالی شیخ در ترجمه گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از کدام مقام ست لابد از مرتبهٔ اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول ما از ادراک آن قاصرست انتهی ثم رفع رأسه
وکبر پستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت و سجده کرد چنانکه در سهو مشروع ست شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض
بمباحث اصولیه وی کلام طویل ست اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض ست پستر محقق ابن دقیق العید در شرح عمده و حصل لفتة
وقد وفینا المقام حقه فی حواشیها انتهی ای حواشی العمدة و مصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر تمامهٔ آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
لیکن درینجا این قدر باید دانست که حکم شرعی که ازین حدیث ماخوذ شده آنست که حدیث دلالت میکند بر آنکه نیت خروج از نماز و قطع آن
بر گمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگرچه هر دو سلام داده باشد و بر آنکه کلام ناسی باطل نمیکند نماز را و همچنین کلام کسی که گمان تمام نماز کند

وباین قائل اند جمهور علما از سلف وخلف وهو قول ابن عباس وابن الزبیر وعروة وعطاء والحسن وغیرهم وبه قال الشافعی واحمد وجمیع ائمة الحدیث
وحنفیه گفته اند که تکلم در صلوة بنسیان باشد یا جهل مبطل صلوة ست ودلیل ایشان حدیث ابن مسعود وزید بن ارقم ست در نهی از تکلم در نماز وگفته اند که
این هر دو حدیث ناسخ ست برای این حدیث وجوابش آنست که حدیث ابن مسعود در مکه بود متقدم بر حدیث ابی هریره بسالها سال ومتقدم ناسخ متاخر نمی باشد
ونیز آن هر دو حدیث عام اند واین حدیث خاص بمتکلم که گمان تمام نماز خود دارد پس آن هر دو حدیث مخصوص شود باین حدیث وجمع شود ادله بدون
ابطال چیزی از آنها ونیز این حدیث دلالت دارد بر آنکه کلام عمدا برای اصلاح نماز مبطل نماز نیست کما فی کلام ذی الیدین ومروی ست از امام مالک
که تکلم امام بچیزی که تکلم کرد بدان رسول خدا از استفسار وسوال نزدیک شک وجواب ماذون ماموم مفسد صلوة نیست وجواب گفته اند که تکلم آنحضرت
باعتقاد تمام نماز بود وتکلم صحابه باعتقاد نسخ وظن تمام آن درین هنگام گوییم جزم نبودن بآنکه صحابه اعتقاد تمام کردند محل نظر ست زیراکه در آنان
مترددین بین القصر والنسیان هم بودند وآن ذوالیدین ست آری سرعان مردم اعتقاد قصر کردند وازین لازم نمی آید اعتقاد همگنان [illegible]
هیچ عذر نیست از عمل کردن برین حدیث مر کسی را که اتفاق افتد او را این چنین وما احسن ما قال صاحب المنار انا اقول ارجو الله للعبد اذا اتقی الله ما
بذلک ان یتنبه فی الجواب بقوله صح لی ذلک عن رسولک لم اجد ما یمنعه وان یجوز ذلک ویثاب علی العمل به واخاف علی المتکلفین وعلی المجبرین علی الخروج
من الصلوة الاستیناف فانه لیس باحوط کما تری لان الخروج بغیر دلیل ممنوع والابطال للعمل انتهی ودر حدیث دلیل ست بر آنکه افعال کثیره که از جنس نماز
نیست چون سهوا یا بظن تمام واقع شوند مفسد نماز نمیشوند زیراکه در روایتی آمده که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منزل خود ودر روایت دیگر
در حالیکه می کشید چادر خود را از غضب وهمچنین بر آمدن سرعان مردم که بالیقین این همه افعال کثیره اند وباین رفته است شافعی ودروی دلیل ست
بر صحت بنا بر نماز اگرچه زمانه فصل دراز شود ومروی ست این از ربیعه ومنسوب ست بسوی مالک ولیکن مشهور نیست از وی وبعضی از علما گفته اند
که جواز بنا مخصوص ست بفصلی که بزمانه قریب باشد وگفته اند بمقدار یک رکعت وگفته اند بمقدار نماز ونیز دال ست بر آنکه سجود سهو بعد سلام
خلاف حدیث اول ست چنانکه بیاید ودال ست بر آنکه سجدهٔ سهو جابر اوست وجوبا لحدیث صلوا کما رایتمونی اصلی ونیز دال ست بر آنکه
متعدد نمی شود سجود سهو بتعدد اسباب سهو متفق علیه واللفظ للبخاری شیخ در ترجمه گفته اختلاف ست در اتمام صلوة واستیناف
آن با وجود تکلم وافعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند که تکلم وفعل که مفسد نماز ست بر تقدیری ست که عمدا باشد نه بسهو
مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول صلی الله علیه وسلم اند وایشان را حکمی مستقل نیست واین جواب خالی از ضعفی نیست وجواب مذکور جاری
بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا وسهوا مطلقا مفسد نماز ست پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام وافعال ست
در نماز ومذهب امام احمد آنست که کلام در نماز عامدا وساهیا مفسد نماز ست مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام ویا از ماموم چنانکه درین قضیه است
انتهی وجواب ازین می آید وفی روایة لمسلم عوض قوله احدی صلوة العشی این ست صلوة العصر یعنی این نماز که در وی
از آنحضرت سهو واقع شد نماز دیگر بود واین حدیث را الفاظ وطریقهای بسیار ست وجمع کرده است طرق آن را حافظ صلاح الدین علائی وکلام
کرده است بر آن کلام شافی در جزوی مفرد کذا فی التلخیص در مصفی گفته بغوی از عطا وشعبی واوزاعی ومالک وشافعی نقل کرده است که کلام ناسی
وجاهل باطل نمی کند نماز را واز اوزاعی نقل کرده که اگر تکلم کند بقصد سخنی که در وی مصلحت نماز ست چنانکه امام استاده باشد در محل نشستن
پس او را بگوید بنشین یا جهر کند در موضع اخفا پس گوید اخفا کن باطل نمی شود نماز ابن حاجب گفته است واما الکلام فعمده بغیر اصلاحها مبطل

کرده بن سلیم آنرا قبول نمی کنند پس بعض گفته اند این قصه پیش از تحریم کلام بود در نماز و بعد از ان منسوخ شد نووی جواب داده که این قول باطل ست زیرا که تحریم کلام بمکه بود و این قصه ابو هریره و عمران بن الحصین ذکر کرده اند و ایشان متاخر الهجرة اند و بعض گفته اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسهو بود و کلام ذو الیدین بر توهم نسخ و قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام ابو بکر و عمر و سائر قوم بنا بر وجوب جواب دادن پیغمبرست صلی الله علیه وسلم اگرچه در نماز باشد و آن مخصوص بآنحضرت ست انتهی **و لابي داؤد** و ابو داؤد راست از حدیث ابو هریره **فقال اصدق ذو اليدين فاومؤا اي نعم** پس گفت آنحضرت آیا راست گفته ست خداوند دو دست پس اشاره کردند صحابه یعنی آری راست گفته **وهي في الصحيحين ولكن** لفظ در بخاری و مسلم ست **لكن بلفظ فقالوا** لیکن بجای لفظ فاومؤا بلفظ فقالوا گویم و این در روایت ابو داود باین لفظ ست فقال الناس نعم ابو داود گفته لفظ فاومؤا را ذکر نکرده مگر حماد بن زید و در روایتی از صحیحین باین لفظ ست فقال اکما یقول ذو الیدین فقالوا نعم **وفي رواية له** و در روایتی مر ابو داود راست از حدیث ابو هریره **ولم يسجد حتى يقنه الله ذلك** نکرد آنحضرت هر دو سجده سهو تا آنکه یقین گردانید خدای تعالی او را بوحی یا بذکر بودن آن سهو آن وقت سجده سهو ادا کرد و در سبل السلام گفته خدا داند که مستند ابو هریره درین باب چیست انتهی و در مصفی گفته درینجا تشهد و سلام برای سجده سهو مذکور نشد و مذهب جمهور همین ست که بعد سجده سهو تشهد و تسلیم نیست والله اعلم و آنحضرت سلام داده و آن قاطع صلوة ست و فعل کثیر کرده که در صورت عمد ناقض صلوة ست بعد ازان بیاد آورد و اتمام فرمود و سجده کرد پس دانسته شد که فعل چیزی که عمد آن ناقض نمازست بطریق سهو موجب سجده سهوست **مسئله** اگر تشهد اول را فراموش کرد و راست بایستاد و در التحیات بیاد آورد و عود نکند و اگر راست نه ایستاده ست عود کند اما اول پس بنص حدیث و اما ثانی پس بمفهوم آن و سجده سهو نکند بجهت عدم تمام قیام

وعن عمران بن حصين رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم فسها فسجد سجدتين ثم تشهد ثم سلم بدرستیکه رسول خدا نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد پس سجده کرد دو سجده برای سهو پستر تشهد خواند پستر سلام داد از سیاق حدیث سنن معلوم شد که این همان سهو آنحضرت ست که در حدیث ذو الیدین گذشت زیرا که در وی ست بعد سوق حدیث ابو هریره مثل آنچه گذشت از سیاق صحیحین الی قوله ثم رفع وکبر باین لفظ فقیل لمحمد بن سیرین سلم في السهو فقال لم احفظه من ابي هريرة ولكن نبئت ان عمران بن حصين قال ثم سلم و نیز در سنن ست از حدیث عمران بن حصین که سلام داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سه رکعت از عصر پستر داخل شد پس ایستاد مردی که گفته می شد او را خرباق و بود طویل الیدین تا قوله پس گفت آنحضرت آیا راست گفت پس گفتند آری پس گذارد این رکعت را پستر سلام داد پستر دو سجده سهو کرد و باز سلام داد انتهی و محتمل که قصه متعدد باشد **رواه ابو داود والترمذي وحسنه والحاكم وصححه** ترمذی گفته حسن غریب بجهت تفرد راوی بزیادت تشهد با مخالفت رُوات دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته که این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین و بیهقی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا و ابن حبان گفته صحیح ست و مثل آن مروی ست از حدیث مغیره و ابن مسعود و عایشه و درین حدیث تعیین موضع سجده نکرده و ذکر تشهد کرده و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب حنفیه ست و مذهب امام احمد نیز همین ست و بعضی مالکیه و شافعیه نیز برهمین اند و به قال الشوکانی و اختلاف ست در آنکه صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده ست بخواند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی ثانی ست و در هدایه گفته صحیح همین ست و در بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گفت که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته قول طحاوی احوط ست کذا في فتاوی قاضی خان و در سبل السلام گفته حدیث دلیل ست بر سجده کردن عقیب صلوة چنانکه دلالت میکند بران فا و در وی تصریح ست تشهد و گفته اند

که احدی بوجوب وی قائل نشده ولفظ تشهد دلالت میکند بر اتیان بشهادتین و به قال بعض العلماء وگفته اند که تشهد اوسط کافی ست ولفظ اول ظاهر ترست و نیز درین حدیث دلیل ست بر شرعیت تسلیم چنانکه دلالت میکند بران روایت عمران که ذکر کردیم و آن روایت که مصنف آورده چه آن صریح نیست که تسلیم بعد سجده سهو بود زیراکه محتمل که آنحضرت سلام نماز نداده باشد و سجده قبل از سلام کرده پستر سلام نماز داده انتهی

وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شك احدكم فی صلاته فلم یدر كم صلی ثلثا ام اربعا فلیطرح الشك ولیبن علی ما استیقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندریابد که چند رکعت گذارده است سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین وارد و متیقن ست وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بنا نهد و سه قرار دهد ثم یسجد سجدتین پستر باید که سجده کند دو سجده چنانکه بسهو می باشد قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و از ینجاست اختلاف ایمه در بودن سجده سهو پیش از سلام بعد از آن فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان كان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرد در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلاته شفع ساز نداین پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شوند وان كان صلی تماما و اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نهادن بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس با این چهار رکعت تمام شد كانتا ترغیما للشیطان می باشد این دو سجده خوار گردانیدن و بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گرداند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجدتین رغم شیطان ست که سعی او است که در شک اندازد و از عبادت باز دارد و مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم و رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی گفت ابن منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث ست درین باب و رواه مالك فی الموطا عن عطاء بن یسار مرسلا و در روایت مالک بجای شفعن له صلاته چنین آمده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی این پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد و ظاهر حدیث دران ست که بصورت شک بنا بر اقل نهد که یقین ست و عمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ایمه از مالک و شافعی و احمد همین ست و جماعتی از تابعین بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفته اند که سه بار اعاده کند و چون شک کند در نوبت چهارم اعاده نیست بر وی و حدیث باو و مذهب اقل ست و حدیث ظاهرست در آنکه این حکم برای مطلق شاک ست مبتدی باشد یا مبتلا و امام ابوحنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند زیراکه بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقررست در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه بیاید و تتمه این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار آمده است و گفت اگر همچنین کرده شود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و اعتبار حرجی عظیم ست انتهی شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام این ست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شك احدكم فلیستلقف او كما قال دوم من شك فی صلاته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که مذکور شد که حاکم ست بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابوحنیفه میان هر سه حدیث محمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق ست فد مذهب امام احمد اکرم رضی الله عنه والله اعلم

وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یا کم و در لفظی آمده که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قيل له يا رسول الله احدث في الصلوة شيء گفته شد ای رسول خدا آیا نو پدید آمد در نماز چیزی و در روایتی این ست آیا زیاده کرده شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاك فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا صليت كذا وكذا گفتند گذاردی چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای کذا خمسا آمده قال فثنى رجله واستقبل القبلة فسجد سجدتين گفت ابن مسعود پس دوتا کرد آنحضرت هر دو پای خود را و رو کرد بسوی قبله و سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پستر سلام داد ثم اقبل علينا بوجهه فقال انه لو حدث في الصلوة شيء انبأتكم به پستر رو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود شان این ست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر میکردم شما را بآن چیز نو پدید شده ولكن انما انا بشر مثلكم و لیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود وجه مماثلت بقول خود انسى كما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرده این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه وسلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود دران تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی تاخیر آن تا مدت حیات وی صلی الله علیه وسلم و همین ست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو دران ممتنع و مستحیل ست اجماعا اما امور عادیه و امور دنیویه پس راجح جواز سهو ست در افعال شریفه و اقوال کذا فی الدیباج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للسیوطی رح فاذا نسيت فذكروني پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شك احدكم في صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز خود که زیاده گذارد یا کم فليتحر الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرقه در میان شک در رکعت یا رکن و تفسیر مثلش در حدیث عبد الرحمن بن عوف رض چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود و پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگرداند آنرا دو و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگرداند آنرا سه پستر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سلام دهد و سجده فليتم عليه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم يسلم پستر باید که سلام بگوید ثم يسجد سجدتين پستر باید که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی دلیل ست بر آنکه متابعت متوهم امام را در ظن وی واجب ست و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تغییر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد پس اگر نشنید انتظار قعود او کنند تا آنکه تشهد خواند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجب بود همان کرد و این دلیل ست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام ست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ائمه مختلف گشته بعض ائمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود السهو متعدد ست از آنجمله است حدیث ابو هریره در باره شک کسی که نماز گذارد و نداند که چند گذارد و در وی امر ست بدو سجده اما موضع سجده مذکور نیست و این حدیثی ست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکرده که محل این سجده قبل سلام ست یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه در وی زیادتی ست

قبل ان یسلم و آن اجمله است حدیث ابو سعید من شک الخ و در وی دو سجده است قبل تسلیم و دیگر حدیث ابو ہریره و در وی قیام ست بسوی چوب
و سجده بعد سلام و حدیث ابن بحینه است و در وی سجود ست قبل سلام و ازینجا آرای علما در اخذ بدان مختلف شده و احمد گفته تستعمل فی مواضعها
علی ما جاءت به ولا یقاس علیها و مثله قال احمد ولیکن بالخصوص درین نمازها و در ما عدای او خلاف کرده و گفته برای هر سهو سجده قبل از سلام کند
و دیگران گفته اند وی مخیرست در هر سهو خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان و مالک گفته اگر سجود برای زیادت ست بعد سلام
کند و اگر برای نقصان ست قبل کند و حنفیه گفته اند که اصل در سجود سهو بعد سلام ست و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شده آن را تاویل کنند
و شافعی گفته اصل سجود قبل سلام ست و رد کرده اند این را باحادیثی که مخالف اوست بادعای نسخ سجود بعد سلام و مروی ست از زہری که سجده کرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامرین قبل سلام بود و مؤید اوست روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه متاخرست و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو ہریرة ومکحول والزہری وغیرہم در شرح سفر السعادة گفته طریق انصاف
این ست که در احادیث وارده درین باب قولا و فعلا نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بروایت صحیحه موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود
پس اولی حمل ست بر توسیع در جواز هر دو امر انتہی متفق علیه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر
اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد
از قعده اخیر و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند
خامسه و اگر کرده است قعده اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او
و ضم کند بوی سادسه و مستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا
نکرد بسجده برای سهو چنانکه مذہب شافعی ست والله اعلم قال الشیخ وفی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود فلیتم ثم یسلم ثم یسجد
پس باید که تمام کند پس سلام گوید پس سجده کند ولمسلم و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد
سجدتی السهو بعد السلام والکلام بدرستیکه آنحضرت سجده کرد دو سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان
و جواب داد آن و درینجا دلیل ست برای حنفیه که قائل اند ببعدیت سجده از سلام اما اختلاف ست در آنکه دو سلام دهد یا یک سلام مذہب جمهور
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود
مجرد تحلیل ست و شمس الائمة وغیره بران اند که دو سلام دهد و مختار صاحب ہدایه نیز ہمین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس آنچه مذکور شد
منصرف بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام ست زیرا که سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس
ضم ثانی بوی عبث باشد ولاحمد وابی داود والنسائی من حدیث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شک فی صلاته
فلیسجد سجدتین بعد ما یسلم هر کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک
گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نزد حنفیه در صورت شک همان تحری ست پس
و بیانش گذشت و مصنفی گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکنی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع و سجود آن رکن را
بکند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفیین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رجوع کرد بقول ذو الیدین و قول حضرت ابو بکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیز ست اخذ باقل و تحری صواب

ورجوع بقول ثقه والله اعلم و در هر صورت سجدهٔ سهو باید کرد واقوی آن می نماید که اگر در اثنای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد بدلیل نه
وصححه ابن خزيمة این ادلهٔ کسی ست که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقا ولیکن معارض اوست انچه گذشت حافظ ابوبکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجدهٔ سهو پیش از سلام کرد وبدان امر نمود وروایت کرده شدیم که سجدهٔ مذکور بعد از سلام کرد وبدان امر فرمود وهر دو صحیح است
وهر دو را شواهد ست که طویل میشود کلام بذکر آن بعده گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر ست جمیعًا وگفت این ست مذهب بسیاری از اصحاب
انتهی در حدیث عبد الرحمن بن عوف ست که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان یعنی
چنانکه شک کرد در رباعی سه گزارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد واین رکعت پنجم این معنی دارد
که فرموده بگذار تا شک کند در زیاده وآنحضرت صلی الله علیه وسلم را مدة العمر خود شک در عدد رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبهٔ استغراق
وتوجه بجانب حق نسیان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده وسیفرمود که شک از شیطان ست چنانکه در حدیث ابوهریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بر وی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیابد آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه وی نشسته است متفق علیه **وعن** المغيرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعتين چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد در دو رکعت وقعده نکرد وفرق میان
شک وسهو آنست که بسهو جزم میکند در یک جانب ودر شک در تردد ست که این ست یا آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت وحالت ایستادگی
فليمض ولا يعود ولیسجد سجدتين پس باید که بگذرد وعود نکند برای تشهد اول وسجده کند دو سجدهٔ سهو وذکر نکرد محل آن را هر دو
فان لم يستتم قائما فليجلس واگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند وتشهد اول بخواند ودر روایتی هر دو جا بجای استتم
ولم يستتم استوى ويستوي آمده ولا سهو عليه ونیست سجدهٔ سهو بر وی ظاهر این حدیث آنست که سجدهٔ سهو نکند ودر هدایه گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واصح آنست که نکند رواه ابوداود وابن ماجة والدارقطني واللفظ له بسند ضعيف زیرا که
مدار وی در جمیع طرق بر جابر جعفی ست وهو ضعیف جدًا وگفت ابوداود اخراج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث واین حدیث
دلالت دارد بر انکه معتبر تمام قیام وعدم آنست وظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود بر گردد وبنشیند وتشهد بخواند واگر بقیام اقرب
باشد بر نگردد ونشیند واختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر بنصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست وگرنه بقعود
وبعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانوهاست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی ست از ابویوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا
اما ظاهر مذهب نزد م عدم استوای قیام وعود ست وهو الاصح انتهى ونیز درین حدیث دلیل ست بر انکه سجدهٔ سهو نکند مگر برای فوات تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله ولا سهو علیه وباین رفته است جماعتی واحمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید برای
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس تسبیح گفتند مقتدیان پس نشست وسجده کرد برای سهو واخرجه الدارقطني واین همه فعل انس
موقوف بر وی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس هذه السنة وحدیث مغیره مرجح ست بران بسبب مرفوع بودن ومؤید اوست
حدیث ابن عمر مرفوعًا لا سهو الا في قيام عن جلوس او جلوس عن قيام اخرجه الدارقطني والحاكم والبيهقي ودر وی ضعف ست ولیکن مؤید او
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل وافعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز غیر وی بعلم وی بدان وامر نکرد

در آن بسجدۀ سهو نه خود سجده کرد از بعد و آن کو تیم نسائی از حدیث ابن بحینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس ایستاد در دو رکعت پس تسبیح کردند پس گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد و احمد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد با ما مغیره بن شعبه چون دو رکعت خواند بایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پس وی بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز سلام داد و پستر دو سجده کرد و پستر گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا اگر این روایت در حق کسی ست که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند پس محمول شود بر اینکه سجده کرد برای تشهد و هو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در اسنادش عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه بن عبد الله بن مسعود الکوفی المسعودی ست بخاری بوی استشهاد کرده و غیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس اجود شیء ست درین باب زیراکه احتجاج کرده اند شیخین بابی عمیس عتبه بن عبد الله در صحیحین و احتجاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله و مراد بروایت ابی عمیس روایتی که ابو داؤد بدان اشاره کرده بقول خود و رواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن الشعبی عن المغیرة مثل حدیث زیاد بن علاقة **وعن** عمر

بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على من خلف الامام سهو نیست بر کسی که پس امام ست سهو اگر چه وی را سهو واقع شود فان سهى الامام فعليه وعلى من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی ست سجدۀ سهو کردن و بر کسی که در پس او ست زیراکه سجدۀ سهو از تمام نماز ست و صحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه البزار والبيهقي بسند ضعيف زیراکه در وی خارجه بن مصعب ست و او ضعیف ست و روایت کرد آنرا دار قطنی و زیاده کرد در وی که اگر سهو کرد در پس امام پس نیست بر وی سهو و امام کافی ست او را و درین همه روایات خارجه ست و درین باب ست از ابن عباس و در سندش متروکی ست و در حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر موتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب ست که امام سهو کند و باین رفته است زید بن علی و حنفیه و شافعیه **وعن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم برای هر سهو دو سجده است بعد سلام چنانکه مذهب حنفیه ست رواه ابو داؤد وابن ماجة بسند ضعيف زیراکه در سندش اسمعیل بن عیاش ست و در وی مقال و خلاف ست بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح ست و این حدیث همچنین ست که از روایت شامیین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر ست و حدیث دلیل ست بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو متعدد باشد برای هر سهو دو سجده باید و قد حکی عن ابن ابی لیلی و جمهور بعدم تعدد سجود رفته اند اگر چه موجبش متعدد باشد زیراکه آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود ناسیا و زیاده بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی ست بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت در آن بر تعدد سجود و متعدد مقتضی بلکه برای عموم ست مر هر ساهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع ست او را دو سجده و مختص نیست این هر دو سجده بمواضع که در آن سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه بانواع سهو وی و حمل برین معنی اولی ست از حمل بر معنی اول و اگر چه ظاهر در آن همان معنی اول ست برای جمع میان وی و میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذو الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشده و آن محل نزاع ست پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله دیگر احتجاج ست بدان بر سجود سهو بعد سلام و کلام در آن مکرر گذشته **وعن**

ابي هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في إذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك الذي خلق گفت ابو هریره سجده کردیم ما با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجدۀ تلاوت ست وفي البخاري ابطه دلم نیز کر سجدۀ اقرأ و در روایتی از بخاری ست که اگر نمی دیدم آنحضرت را که سجده کرد در آن سجده نمیکردم و روایت کرده ست بزار از حدیث عبد الرحمن

بن عوف کہ گفت دیدم رسولِ خدا را سجده کرد در اذا السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس ست که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زمانیکه
آمد بمدینه رواه ابوداؤد وابوعلی بن السکن فی صحیحه من طریق ابی قدامة الحرث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمة وابوقدامه ومطر از رجال مسلم اند ولیکن
هر دو ضعیف داشته شده اند واعله ابن حزم فی المحلی وحدیثِ ابوهریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال ست بر مشروعیتِ سجدهٔ تلاوت و علما اجماع
کرده اند بران ونیست اختلاف مگر در وجوب و مواضع سجود جمهور گویند سنت ست وائمه حنفیه برانند که واجب غیر فرض ست پس سنت ست
در حقِ تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند وامام مالک وشافعی برانند که سنت ست وفعل آن افضل ست از ترک و در روایتی از امام نیز
واجب ست اگر در نماز باشد وحجت وجوب آیات واحادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده اند وتاکید ومبالغه که در ادای آن ورود یافته
وگویند که سجده جزو صلوٰة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلیل قطعی آن نبود
بوجوب قائل شدند نه فرضیت واما مواضع پس شافعی در ما عدای مفصل گفت وآن یازده موضع ست وحنفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه حنفیه در
سورهٔ حج یک سجده شمارند و در سورهٔ ص سجدهٔ دیگر اعتبار نمایند وجماعتی واحمد گفته در پانزده موضع سجده باید کرد مع سجدهٔ حج وص واخرجه
ابن ابی شیبة عنه وسنده صحیح کذا فی البدر در مصفی گفته همگی آیاتِ سجود پانزده اند بحدیثِ ابی داؤد عن عمرو بن العاص دو در سورهٔ حج ویک
در اعراف ویک در رعد ویک در نحل ویک در بنی اسرائیل ویک در مریم ویک در فرقان ویک در نمل ویک در الم تنزیل السجده ویک در ص ویک
در حم السجده ویک در نجم ویک در انشقت ویک در اقرا پس مالکیه سجداتِ مفصل را نشمرده اند وگویا مراد مالک آنست که استحباب سجداتِ مفصل مؤکد
نیست ولهذا گفته عزائم السجود احدی عشرة ونمی تواند بود که خود حدیثِ انشقت نقل کند ومطلق استحباب قائل نباشد ونزد شافعیه سجدهٔ
ص نیست ونزد حنفیه سجدهٔ دوم حج انتهی واختلاف کرده اند در آنکه شرط ست برای سجدهٔ تلاوت آنچه شرط ست برای نماز از طهارت وغیره یا نه
جماعتی شرط کرده اند وجماعتی گفته شرط نیست بخاری گوید ابن عمر سجده میکرد بی وضو واخرجه ابن ابی شیبة عنه وسنده صحیح و در مسند ابن ابی شیبه آمده
که فرود می آمد ابن عمر از راحله ومی ریخت آب یعنی بول میکرد وبستر سوار می شد وسجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت ووافقه الشعبی علی ذلک
ومروی ست از ابن عمر که سجده نکند مرد مگر آنکه طاهر باشد وجمع کرده اند در میان قول وفعلِ وی بر طهارت از حدثِ اکبر در سبیل السلام گفته اصل این ست
که طهارت شرط نیست مگر بدلیل وادلهٔ وجوبِ طهارت وارد اند برای نماز وسجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن ست
وهمچنین نهی آمده از نماز در اوقاتِ کراهت پس شامل نباشد سجدهٔ مفرد را بعده دیدم که ابن حزم رح در محلی نوشته سجود در قراءتِ قرآن نه یک رکعت
ست و دو رکعت پس نماز نیست وچون نماز نشد پس جائز ست بلا وضو وجائز ست برای جنب وحائض وبسوی غیر قبله همچو سائر ذکر ونیست فرق زیرا که
لازم نیست وضو مگر برای نماز ونیامده برای ایجاب وی برای غیر نماز قرآن ونه سنت ونه اجماع ونه قیاس اگر گویند سجود از نماز ست وبعض نماز نماز ست
گوییم تکبیر هم بعض نماز ست وقراءتِ قرآن هم بعض نماز ست وجلوس وقیام وسلام هم بعض نماز ست پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیزے
ازین افعال واقوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین ونه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی بتلخیص انتهی **وعن ابن عباس**
رضی الله عنه قال ص لیست من عزائم السجود سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنس نیست
که در وی امر یا تحریض یا تخصیص یا حث وارد شده باشد بلکه بصیغهٔ اخبار از داؤد عم وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت صلعم باقتدای وے
سجده نمود وعزیمت در اصل قصدِ قلب بر شی ست فی الصراح عزم بالفتح والضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن استعمال
کرده شد در امر واجب بتحتیم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالاصالة مصنف در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت بر کردن آن

هیچ صیغه مثلا بنا بر آنکه بعض مندوبات مؤکدتر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است ابن منذر وغیره از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه باسناد حسن که عزائم حم و نجم و اقرأ و الم تنزیل ست و همچنین ثابت شده است از ابن عباس و در سوره اخیر وگفته که اعراف و سبحان الذی و حم و الم نیز عزائم ست اخرجه ابن ابی شیبة و قد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیهما و تحقیق دیدم آنحضرت صلعم را که سجده میکرد در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت صلعم در آن بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود فرمود ما نیز سجده میکنیم بشکرگذاری آن و درینجا دلالت ست بر آنکه بعض مسنونات آکد اند از بعض و حنفی گفته شافعیه سجده ص را سجده شکر قرار داده اند پس در غیر صلوة مستحب ست و در صلوة حرام بحدیث نسائی سجدها توبة و نسجدها شکرا و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا آنحضرت داود شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتهی رواه البخاری و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجة و فی الباب عن ابی سعید اخرجه ابو داود والحاکم و ذکره البیهقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی ص و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفتم مر ابن عباس را که آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را و من ذریته داود و سلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را فبهداهم اقتده پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس پیغمبر شما از جمله کسانی ست که امر کرده شده اند که اقتدا کند بایشان رواه البخاری یعنی پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت صلعم بموافقت وی سجده کرد مارا نیز باید کرد و شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب ست چنانکه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موافقت وی بود و سجده ما بمتابعت آنحضرت صلعم و اقتدا بانبیا که مامور ست آنحضرت صلعم بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر ست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از آن قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابو بکر بن عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص مینویسم و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم بعد از آن سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوائل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام **وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد بالنجم** تحقیق آنحضرت صلعم سجده کرد در سوره نجم **رواه البخاری** و این دلیل ست بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل ست برین و مخالف ست درین مالک و گفت نیست سجده تلاوت در مفصل و مروی ست از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت صلعم در چیزی از مفصل از وقتی که بمدینه آمد اخرجه ابو داود و لیکن سندش ضعیف ست زیرا که در وی ابو قدامه است و نام وی حارث بن عبید الله ایادی بصری ست و احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی کما قاله الحافظ المنذری فی مختصر السنن **وعن زید بن ثابت الانصاری** کاتب آنحضرت صلعم است در وقت قدوم آنحضرت صلعم بمدینه یازده ساله بود یکی از فقهای صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض ست و وی یکی از انهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد آن را از صحف در زمانه عثمان رض روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة ٤٥ھ وله ٥٦ سنة **رضی الله عنه قال قرأت علی النبی صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها** گفت زید خواندم من بر آنحضرت سوره والنجم را پس سجده نکرد در وی

و این ابراز تحویل بسیاق ابتدا و این حدیث متمسک ایمہ ثلثہ است در عدم وجوب سجدۂ تلاوت و جوابش از طرف حنفیہ آنست کہ وجوب سجدۂ تلاوت
علی الفور نیست شاید کہ در وقت مکروہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکردند بجہت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدۂ والنجم باشد کہ دران اختلاف است
متفق علیہ من ہذا الوجہ واللفظ للبخاری واخرجہ اصحاب السنن والدارقطنی و زیادہ کرد دارقطنی و سجدہ نکرد از ما ہیچ یکی و زید بن ثابت از اہل مدینہ است
و قرأت وی این سورہ را در مدینہ بود و مالک گفتہ پس موید حدیث ابن عباس باشد و جوابش آنست کہ ترک سجدہ وقتی و فعل آن وقتی دلیل سنیت است
باشد یا نکردن در ان وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث دیگر مثبت و مثبت مقدم ست بر نافی

وعن ابی عبد اللہ خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مہملہ و تخفیف دال شامی کلاعی بفتح کاف تابعی است از اہل حمص گفت
دیدم ہفتاد کس را از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بود از ثقات شامیین مرد در سنہ اربع ومائۃ وقیل سنۃ ثلاث در طرطوس
قال فُضّلت سورۃ الحج بسجدتین گفت خالد فضیلت دادہ شد سورۂ حج بدو سجدہ و نزد حنفیہ بیک سجدہ کہ سجدۂ اول ست از حج و اخذ کردہ اند
بقول ابن عباس زیرا کہ مذہبش ہمین ست کہ درین سورہ یک سجدہ است در اول فقط و در مصفی گفتہ حنفیہ سجدۂ دوم حج را اسقاط کردہ اند
و حدیث ابو داؤد عن عمرو بن العاص فی الحج سجدتان حجت ست بر ایشان انتہی رواہ ابو داؤد فی المراسیل مصنف ہمچنین نسبت کرد
این حدیث را بسوی مراسیل ابو داؤد زیرا کہ خالد ذکر نکرد آن کس را کہ حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن وی موجود ست
بطریق رفع از حدیث عقبہ بن عامر و لفظ وی این ست قلت یا رسول اللہ فی سورۃ الحج سجدتان قال نعم ومن لم یسجدہما فلا یقرأہما پس عجب ست
از مصنف کہ با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چرا نسبت آنرا بمراسیل ابو داؤد کردہ آری در روایت آیندہ آنرا موصول میگوید لیکن
نہ نزد ابو داؤد و اگر مرسل ہم بود بر حنفیہ حجت نیست زیرا کہ حدیث مرسل نزد ایشان حجت ست و لیکن گفتہ اند کہ این حدیث ابو داؤد ضعیف ست
ورواہ احمد والترمذی موصولاً من حدیث عقبۃ بن عامر وزاد الترمذی فی روایۃ فمن لم یسجدہما فلا یقرأہا
و ہر کہ نکرد ہر دو سجدہ را پس گویا کہ نخواند آنرا یعنی سورہ یا آیت سجدہ را و در روایتی لم یقرأہما بضمیر تثنیہ آمدہ یعنی نخواند ہر دو آیت را خواندنی کامل
معتبر و در روایت اول مبالغہ بیشتر ست زیرا کہ دلالت میکند بر آنکہ ہر کہ ہر دو سجدہ نکرد وی گویا تمام سورہ نخواند و ترک سجدہ مفوت ثواب قرأت تمام سورہ
است **وسندہ ضعیف** و سندش ضعیف ست زیرا کہ در وی ابن لہیعہ است گفتہ شد کہ وی متفرد ست بدان و تائید کردہ است
آنرا حاکم باینکہ روایت درین باب بصحت رسیدہ است از قول عمر و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق کردہ است
موقوف بر ایشان و موکد کرد آنرا بیہقی بانچہ روایت کرد در معرفہ از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفتہ این حدیثی ست کہ اسنادش قوی نیست
اگرچہ ابن لہیعہ کہ در وی ست از ائمہ حدیث ست و لیکن در آخر عمر خللے و خلطے بحفظ وی راہ یافتہ کہ موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشتہ
و در حدیث روایت برای حنیفہ و غیرہ آنانکہ می گویند کہ نیست در سورۂ حج مگر یک سجدہ در آخر وی و در قول وی لم یسجدہا فلا یقرأہا تاکید شرعیت سجود ست
دران و انرا اولہ قائل ایجاب ست و ہر کہ قائل نیست بوجوب می گوید چون سجدۂ تلاوت را کہ سنت ست ترک کرد و لفعل مندوب کہ آن قرأت ست
پس اعتنا بمسنون الیق ست و اینکہ ترک نکنند آنرا و چون ترک کرد احسن آنست کہ نخواند سورت را **وعن عمر رضی اللہ عنہ**
قال یا ایہا الناس انا نمر بالسجود ای مردمان بدرستیکہ ما میگذریم بسجدہ اول این حدیث آنست کہ مروی ست از ربیعہ بن
عبد اللہ کہ وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعہ پس خواند عمرؓ بر منبر سورۂ نحل تا آنکہ آمد سجدہ را پس فرود آمد و سجدہ کرد تا آنکہ چون شد
جمعۂ آیندہ خواند آنرا تا آنکہ رسید بآیۂ سجدہ پس گفت یا ایہا الناس الخ فمن سجد فقد اصاب پس ہر کہ سجدہ کرد پس تحقیق رسید

سنت را خوب کرد و صواب نمود و من لم يسجد فلا اثم عليه و هر که سجده نکرد پس نیست بزه بر وی و سجده نکرد عمر این بار و مردم را
نیز نگذاشت که سجده کنند رواه البخاري و فيه و هم در بخاری ست از عمر ان الله لم يفرض السجود بدرستیکه خدای تعالی
فرض نکرد سجده تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم وهو في الموطأ و این روایت در موطای امام مالک ست
از هشام از عروه عن ابيه ان عمر الخ و این روایت در صحیح بخاری نیز هست و زعم کرد مُزّی که معلق ست و آن وهم ست و مصنف این وهم را
در تعلیق التعلیق بدلیل واضح کرده و لفظ بخاری این ست ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و رواه البيهقي من ذلك الوجه ايضا موصولا و ابو نعيم
فی مستخرجه و ازینجا معلوم شد که سجود تلاوت سنت ست چنانکه مذهب حضرت عمر و مالک و شافعی ست نه واجب چنانکه حنفیه گویند و نه فرض و استدلال
کرده اند بقوله الا ان نشاء بر اینکه هر که شروع کرد درین سجود واجب ست بر وی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود ست و جواب
داده اند باینکه این استثنا منقطع ست و مراد آنست که این موکول ست بسوی مشیت ما

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن فاذا مر بسجدة كبر و سجد و سجدنا معه بود آنحضرت که می خواند بر ما
قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو می باشد
و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع ست نه بر سامع اگر اتفاقا آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند
اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند
که وجوب بر تقدیری ست که قاری قصد قرارت کند نه قصد قصه و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خوانند و مذهب حنفیه و جمهور الیه آنست
که واجب ست بر قاری و سامع مطلقا بشرائط صلوة و در مصفی گفته سجده تلاوت مسنون ست قاری و مستمع را و متاکد می شود بسجود قاری و شرط
صلوة شروط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعض علما تشبیه داده اند آنرا بنماز در طریق ادا نیز پس تکبیر احرام و تکبیر
انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس و سلام امر کرده اند و بعض آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتهی شیخ
در ترجمه گفته طهارت شرط ست در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد
و هیچ یکی از علما درین حکم با وی موافقت نکرده الا الشعبي و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو
میگذشت کذا قال الشيخ ابن الهمام انتهی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل ست زیرا که اصل
دران عدم اشتراط طهارت ست و ابن حزم و دیگر اجله علما قدیما و حدیثا با وی متفق اند و هو الاصح الارجح كما سبق و بر مدعی اشتراط طهارت ست
که دلیلی صریح بیارد و اذ لیس فلیس و در حدیث دلیل ست بر تکبیر و شرعیت وی و بود ثوری که خوش می آمد او را این حدیث ابو داود گفت یعنی
از جهت تکبیر و اختلاف ست درانکه این تکبیر افتتاح ست یا نقل اول اقرب ست لیکن کافی ست از تکبیر نقل و گفته اند که برای نقل هم تکبیر بگوید
و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خواند و سلام دهد قیاسا للتحليل على التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل
بران نتواند بود رواه ابو داود بسند فيه لين زیرا که از روایت عبد الله المكبر العمري ست و وی ضعیف ست و حاکم آنرا از روایت
عبد الله مصغر آورده و وی برادر مکبر ست و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی ثقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین ست مصنف در
تلخیص گفته اصلش در صحیحین ست از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتهی گویم و آن این ست که گفت ابن عمر میخواند آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه
نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما با وی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما برای پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران

ولیکن درین حدیث ذکر تکبیر نیست حنفیه گویند این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود ی این همه ازدحام
برای چه بود گوئیم این ازدحام برای صحبت و استفادهٔ علوم بوده نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت م را دیدند که سجده
کرد اتباعاً للسنة همه ها سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد و گفت عائشه رضی
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره بحوله وقوته اخرجه احمد
وابوداؤد والترمذی والنسائی والدارقطنی والحاکم والبیهقی وصححه ابن السکن وگفت در آخر وی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
وگفت ترمذی این حدیث حسن صحیح ست و بود ابن عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وضع عنی بها وزرا
وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد رواه الترمذی والحاکم وابن حبان وابن ماجه و در وی قصه است وضعفه العقیلی بالحسن بن محمد بن عبید الله
بن یزید وگفت در وی جهالت ست و درین باب ست از ابی سعید خدری رواه البیهقی واختلاف کرده اند در وصل وارسال وی وتصویب کرد
دارقطنی در علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابوسعید در آنچه می بیند نائم شیخ در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی وخواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ تلاوت
وچه سجدهٔ صلوتیه افضل ست وچون در انجا کفایت کند درینجا بالاولی کفایت کند باوجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از
ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی وانسب خواهد بود انتهی وهو کما قال فان للماثور منه صلی الله علیه وسلم اثرا لیس لغیره
وبالله التوفیق **وعن** ابی بکرة این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد
آنحضرت او را ابوبکره کنیت کرد از موالی آنحضرت ست نامش نفیع بن الحارث وقیل عبد الحارث بن کلدة الثقفی ست نزول کرد در بصره
ومرد آنجا در سنه تسع واربعین روی عنه خلق کثیر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا جاءه امر یسره
خر ساجدا بدرستیکه بود رسول خدا چون می آمد او را امری که شادان وخوش میگردانید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدا این
حدیث دلیل ست بر شرعیت سجود شکر و باین رفته است شافعی واحمد خلاف مالک و ابوحنیفه واختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است برای
آن پس بعضی گفتند شرط است قیاساً علی الصلوة وگفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست وهو الاقرب کما قدمناه و حجت شافعی واحمد در سنیت
این سجده همین حدیث ست وما فی معناه و در سفر السعادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که چون نعمتی متجدد شدی یا نقمتی
مندفع گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی ومالک وابوحنیفه گویند نعم الٰهی غیر متناهی ست چه هر نفس که می زند نعمتی ست متضمن نعم کثیره و درای
آن نعمتهاست که در حصر واحصا نیاید وبنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مؤدی بتکلیف
ما لا یطاق باشد وگویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع ست نماز ست که تعبیر از آن بسجده کردند یا منسوخ ست ولیکن این تعلیل
واراده نماز خلاف ظاهر حدیث ست وآنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
وچون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فعل این سجده ماثور ست قول بنسخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی
و در روایتی زیاده کرده شکراً لله یعنی بجهت شکرگذاری کردن مر خدای را تبارک وتعالی وازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ
کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و در روایت انس ست که بدرستیکه آنحضرت بشارت داده شد بحاجتی یعنی
بر آمدن آن پس افتاد بسجده رواه احمد وازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استحباب وسنیت آن

ثابت ست وسجدہ در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجدۂ سہو ست و آن خود در حکم سجدۂ نماز ست دیگر سجدۂ تلاوت ست و در وے اختلافی ہست
دیگر سجدۂ مناجات ست بعد از نماز و ظاہر از کلام اکثر آنست کہ این نیز مکروہ ست دیگر سجدۂ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد
اکثر مسنون ست وہو الاصح دیگر سجدۂ تحیت ست و آن حرام ست دیگر سجدۂ تعظیم ست برای غیر خدا از ملوک و حکام و آن کفر ست **وعن**

عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنی با با محمد زہری قرشی یکی از عشرۂ مبشرۂ بالجنۃ ست مسلمان شد در قدیم بر دست
ابوبکر صدیق و دو ہجرت کرد بسوی حبشہ و جملہ مشاہد را حاضر شدہ و ثابت ماند روز احد و نماز گزارد آنحضرت در پس وی بغزوۂ تبوک و تمام کرد
باقی نماز خود بود دراز قد باریک چہرہ سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی لنگ بود زخمی شد روز احد و بست زخم یا زیادہ برداشت
بعضے ازان بپای وی رسیدہ بود دہ سال بعد از واقعۂ فیل پیدا شدہ بود مرد در سنہ سی و دو و دفن شد در بقیع روی عنہ ابن عباس وغیرہ

قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجدہ کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی بآنحضرت رسید کہ ہر کہ یکبار
صلوۃ بر تو فرستد خدای تعالی بروی دہ صلوۃ فرستد و ہر کہ یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی دہ سلام فرستد پس آنحضرت در ساعت
سجدۂ شکر این نعمت بشارت گزارد فاطال السجود و بغایت سجدہ طویل کرد پس اطالت این سجدہ ہم مسنون باشد در تاریخ مدینہ آوردہ
کہ یکی از صحابہ بطلب سعادت ملازمت آنحضرت بمنزل شریف وی آمد خبر دادند کہ ہمین ساعت بجانب جبل سلع کہ جانب غربی مدینۂ مطہرہ است
برآمدہ چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری ازان کوہ دید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسجدہ رفتہ است زمانی طویل بایستاد چون زمان
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد کہ مگر روح پاک وی بآسمان رفتہ و از بدن انسلاخ پذیرفتہ است سینۂ وی بترسید و بی طاقت گشت
و بے اختیار بگریہ در آمد پس آنحضرت سر از سجدہ برآورد و بجانب وی دید و گفت چہ شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کردم ترا در سجدہ
دیدم و مدتی بایستادم سر از سجدہ برنداشتی گمان بردم کہ مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریہ بر من زور آورد فرمود ہمین ساعت
جبرئیل آمد و خبر رسانید کہ پروردگار تعالی میفرماید کہ آیا راضی نمی سازد ترا ای محمد ہر کہ یکبار بر تو درود فرستد من دہ بار بروی درود فرستم
برسیدن این مژدہ بسجدہ رفتم و شکرانۂ این نعمت بگزاردم ثم رفع راسہ پس بر داشت سر خود از سجدہ و قال و فرمود ان جبرئیل
علیہ السلام اتاني فبشرني فسجدت لله شکرا بدرستیکہ جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژدہ داد مرا یعنی بصلوۃ و سلام فرستادن
خدا دہ بار بر صلوۃ و سلام فرستادن بندگان یکبار رواہ احمد فی مسندہ من طرق پس سجدہ کردم برای شکر خدا سجدۂ شکر و درینجا اشکال
می آرند کہ چہ صورت دارد کہ درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران دہ بار یعنی زیادہ از انچہ بر آنحضرت ست جوابش آنکہ درود فرستادن
بر آنحضرت حسنہ است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بندہ بدان مستحق دہ درود گردید و حقیقت جواب آنکہ صلوۃ از بندہ
درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و بندہ باین درخواستن کہ فعل اوست بثواب آن برسید اکنون حق جل و علا
رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکہ میخواہد و چندانکہ میخواہد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بندہ طلب اوست
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود و لطفی کہ بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکہ لائق اوست و اگر نیز یکبار بود
تواند کہ آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از دہ بار بلکہ صد بار و ہزار بار باشد واللہ اعلم رواہ احمد وصححہ الحاکم واخرجہ البزار وابن عاصم
فی فضل الصلوۃ والعقیلی فی الضعفاء واحمد من طرق بسندہ والحاکم کلہم من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت بیہقی و درین باب ست از جابر و ابن عمر و انس و جریر
و ابی جحیفہ و در سفر السعادہ و شرح آن گفتہ کہ در سنن ابوداود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مکہ بمدینہ میرفت و چون قریب

عزوزلی که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت وساعتی دعا کرد بعد ازان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست وبار دیگر دست بدعا برداشت و بسجده رفت سه بار و فرمود که امت خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم و در مسند امام احمد ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نغاشی دیدیم را دید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العافیة و در صحیح آمده ست که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتهی ملخصًا شیخ عبدالحق دهلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که باحادیث دیگر سجده مفرده برای شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شرعیت نماز هم برای شکر مفهوم شد و لا باس بذلک **وعن البراء بن عازب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليًا الى اليمن** بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداؤد و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سال ام و قضا و حکم را نمی دانم بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بر دست وی نمودند پس در همین سال سالمًا غانمًا بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند القصه **باخره فذكر الحديث** پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور ست و نبذی ازان مذکور شد **قال** گفت براء **فكتب علي** پس نوشت علی رضی الله عنه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم **باسلامهم** اسلام آوردن شان یعنی قبیله همدان که بلده ایست بنا کرده همدان بن فلوج بن سام بن نوح کذا فی القاموس **فلما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم الكتاب خر ساجدًا** پس هرگاه خواند آنحضرت این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان کذا فی سفر السعادة **رواه البيهقي** باسناد صحیح **واصله في البخاري** و چنانکه سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردیده در سفر السعادة ست کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض چون خبر مسیلمه کذاب شنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی رض چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجده شکر کرد انتهی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و قصه های کعب و قتل مسیلمه و قتل ذو الثدیه در شرح سفر السعادة مذکور ست

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تفعل یا برای تکلف یا برای مبالغه ست که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجا می آرد و مبالغه در طاعت

فرمان برداری می نماید و مراد در ینجا از تطوع سنن رواتب ست یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد و عام تر از مؤکد
و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحیٰ و جز آن **عن** ربيعة بن كعب الاسلمي بفتح را و کسره با کنیت او
ابو فراس ست بکسر فا و سین در اخر معدود ست در اهل مدینه و اصحاب صفه صحابی قدیم ست خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه
در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه مات سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة رضي الله عنه قال گفت بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس
قال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلى الله عليه وسلم سَلْ بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که
فرمود بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست و همت کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن
پروردگار خود بدهد شعر فان من جودك الدنيا وضرتها ٭ ومن علومك علم اللوح والقلم ٭ شعر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری ٭
بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن ٭ فقلت اسالك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن
در بهشت ع در ینجا تنبیه ست بر آنکه طالب صادق را باید که جز نعیم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم
و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد
و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن و باد بدست پیمودن ست ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ٭
خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتها ست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است لهذا حکم کرد بدان چنانکه می آید فقال
او غير ذلك پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم ست و این کلمه را بفتح واو و سکون آن و رفع غیر
و نصب آن خوانده اند و بقاعدهٔ نحو آنرا تحقیقی هست در محلش مذکور فقلت هو ذاك پس گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم
دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجدی در حصول این
مطلب فاعني على نفسك بكثرة السجود پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود به بسیار کردن سجده یعنی نماز
گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما نیز لازم ست که کوشش کنی و کاری کنی
و از پا ننشینی چنانکه طبیب بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی که طریق تحصیل
شفا و تدبیر کار این ست از ینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع ست رواه مسلم مصنف رح سجود را که درین حدیث
وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت وی بر گردانید یعنی سجده های نماز غیر مرغب فیه ست علی انفراده و سجود
اگر چه صادق می آید بر فرض لیکن لابد ست از اتیان بفرائض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص ست بوی یا در یابد بدان آنچه
مطلوب اوست و در وی دلالت ست بر کمال ایمان وی رضی الله عنه و سمو همت او بسوی اشرف مطالب و اعلای مراتب و نزع نفس از دنیا و شهوات
وی و دلالت ست بر آنکه نماز افضل اعمال ست در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالب ست و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصهٔ موجودات
صلی الله علیه وسلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال حفظت من النبي صلى الله عليه وسلم عشر ركعات

رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب في بیته ورکعتین بعد العشاء في بیته

ورکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر یاد گرفتم از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد مغرب در خانهٔ خود
و دو رکعت بعد عشا در خانهٔ خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب امام شافعی ست و تمسک وی رح باهمین حدیث ابن عمر
که اصحاب کتب ستة آنرا باختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث ست چنانکه
بیاید و مختار صاحب سفر السعادة نیز دو رکعت ست قبل ظهر و بعد آن و حق این ست که همه ثابت ست و همه کافی و شافی متفق علیه
واخرج مسلم نحوه في صحیحه واحمد والترمذي وصححه من حدیث عبد الله بن شقیق واخرج نحوه مسلم واهل السنن من حدیث ام حبیبة ایضا و مراد بخانه در حدیث
حجرهٔ حفصه ست که خواهر ابن عمر بود وفي روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگزارد بعد از فرض
نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می آمد در خانه و میگزارد رکعتین بعد الجمعة في بیته دو رکعت بعد جمعه در خانهٔ خود و نزد ابی حنیفه
بعد از جمعه چهار رکعت ست و نزد ابا یوسف شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه ست اما سنت قبل الجمعة لیس در سفر السعادة گفته
سنت گزاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قایل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن
بقیاس جائز نیست و ائمه و علما که در سنن صلوٰة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل باز گشتی چهار رکعت نماز بگزاردی و اگر در مسجد گزاردی دو رکعت گزاردی و می فرمود من کان منکم مصلیا
بعد الجمعة فلیصل بعدها اربعا انتهی و در ینجا بحث ست که در باب الجمعة خواهد آمد ولمسلم کان اذا طلع الفجر لا یصلي الا
رکعتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گزارد مگر
دو رکعت سبک و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده ست که گفت ابن عمر
و بود این ساعتی که در نمی آمدم بر آنحضرت و از ینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و بتصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت
معتد و اند در وه رکعات چنین نیست که روایت مسلم افادهٔ خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و تخفیف این هر دو
مذهب مالک و شافعی و غیرهما ست و در حدیث عائشه آمده حتی اقول اقرأ ام الکتاب و حدیث دلیل ست بر اینکه این نوافل برای نماز ست و در
حکمت مشروعیت وی گفته اند که گزاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه ست و تا داخل شود مصلّی در فریضه و باشد صدر وی منشرح بتیان
وی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اول چیزی که حساب کرده شود بدان
بنده روز قیامت نماز اوست پس اگر هست که تمام کرده ست آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده ست آنرا بگوید خدای تعالی
فرشتگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بندهٔ من از تطوع پس کامل کنید فریضهٔ او را بسته زکوٰة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال موافق آن اخرجه
ابن ماجة والحاکم واحمد وابو داود و این دلیل حکمت مشروعیت اوست و باین زیادة مسلم استدلال کرده است کسیکه مکروه میگوید نفل را بعد طلوع فجر
وقد تقدم ذلک در مالا بد منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص در آن بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت ست
بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت و نزد ابو یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گزارد و بدو سلام
پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب ست که آنرا
صلوٰة الاوابین گویند و بروایتی بعد نماز مغرب بیست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب

ودر رکعت دوم اذا زلزلت الارض و در اخیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی وخواندن سورهٔ تبارک الذی هم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از
عذاب قبر از سلف مروی ست و مجرب ست و در حدیث نام وی منجیه آمده و این ست سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینجا خواهد آمد

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة
بود پیغمبر خدا که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت براء
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر گذارد
و بیهقی این را از قول عائشه رض و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در ینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نتوان دانست و قول صحابی در انچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع و در مسند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه
مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت
هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش و در نسخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح غریب ست
باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگذارد و شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق ست یکی اثبات
آن بحدیث ام حبیبه و غیر آن که در انجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازم
نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از انها
دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عائشه آن را دیده ابن عمر دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد و تحیة المسجد دیده
و ابن عمر آن را سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگر ست که در وقت
زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهی رواه البخاری مح در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در ان
دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت ست عائشه آن را دانسته و ابن عمر ندانسته و محتمل که این هر دو منجمله آن چهار باشد و حضرت آن را
دو دو کرده میگذارد و ابن عمر همین دو را دید و محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آن را متصل میگذارد چهار رکعت و مؤید این ست حدیث
ابو ایوب نزد ابی داؤد و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم یفتح لهن ابواب السماء و حدیث
انس اربع قبل الظهر کعد لهن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار
میگذارد و بران اقتصار می نمود و عائشه از ان خبر داد و گاهی دو رکعت میگذارد و ابن عمر از ان اخبار کرد انتهی

وعنها وهم روایت است
از عائشه رضی الله عنها قالت گفت عائشه لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم نبود آنحضرت على شيء من النوافل
بر هیچ چیزی از نوافل اشد تعاهدا منه سخت تر از روی خبرگیری از ان على ركعتي الفجر بر دو رکعت بامداد متفق علیه
و بثبوت رسیده که ترک نمی کرد آن را در سفر و نه در حضر و محکی ست وجوب آن از حسن بصری و بلفظ مسلم عن عائشة ومسلم راست از
حدیث عائشه مرفوعا رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها دو رکعت صبح بهتر ست اجر آن هر دو از دنیا و انچه در وست و در ینجا
دلیل ست بر ترغیب در گذاردن این هر دو و بر آنکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن
فقط

وعن ام حبيبة ام المؤمنين رضي الله عنها ترجمه وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليلة کسی که بگذارد دوازده رکعت در هر روز و شب بنی له

بهن بيتٌ في الجنة بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت در بهشت و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید رواه مسلم
واحمد وابوداؤد والترمذی وصححه ابن حبان ورواه والنسائی وابن ماجه عن عایشة وفي رواية و در روایتی از مسلم از ام حبیبه تطوعًا
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعًا بر [illegible]ست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم ست وللترمذي نحوها
و ترمذی راست از حدیث ام حبیبه مانند حدیث مسلم وزاد و زیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل ست
اربعًا قبل الصلوٰة چهار رکعت پیش از نمازیکه در حدیث سابق از عایشهؓ گذشته یعنی ظهر ورکعتين بعدها و دو رکعت بعد
نمازی که در حدیث ابن عمر گذشت ورکعتين بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب واین همان نمازست که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده
بفی بیته ورکعتين بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقیدست بفی بیته ورکعتين قبل صلوٰة الفجر
و دو رکعت پیش از صبح واین همان نمازست که ابن عمر و عایشهؓ در هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند ولیکن ترمذی این حدیث را غریب
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اصل
حدیث ست و گفته اند که اقوی و اوکد سنن سنت فجرست پس سنت مغرب و بعد از وی سنت ظهر و بعد از ان سنت عشا و بعد از همه سنت پیش
از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره الشمني وللخمسة عنها ومراحمد وابوداؤد و ترمذی ونسائی
وابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ على اربع قبل الظهر واربع بعدها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در انست که این یا رکعتین سنت اند یا ورای آنها والظاهر الثاني حرمه الله على النار
حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و در بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا ابدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المومنین
علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب ست حدیث
از عایشهؓ وام حبیبهؓ و حدیث علیؓ حسن ست و هم برین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنها که بعد از ایشان اند
و همین ست قول سفیان ثوری وابن المبارک و اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوٰة لیل و نهار دوگان دوگان ست و مقصود ایشان آنست
که فصل کند میان رکعتین و باین قائل ست شافعی و احمد و نیز از عایشهؓ آورده که آنحضرتؐ چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی
میگذارد و این را طرق هست انتهی و مسلم وابوداؤد از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوٰة تطوع رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پستر بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پستر می در آمد بخانه و میگذارد دو رکعت
وابوداؤد در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرتؐ فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم
گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهارست ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بیان
کرده کما تقدم و مختار شوکانی نیز چهارست قبل ظهر و در حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست دلیلی را که گذشت بر مشروعیت اربع قبل ظهر و بعد
ان چه این زیادت مقبول ست انتهی و برین ست عمل حنفیه الیوم وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلى اربعًا قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
... این چهار رکعت در نوافل گذشته نگذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده رکعت
... شود مصنف رح گفته شیخ مشایخ ما ابن زیاد رح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی ست که چهار رکعت گذارد نه برای کسی که اقتصار کرد

بر دو رکعت لیکن بدو رکعت هم بیرون میرود از عهدهٔ این خبر که میان هر دو اذان نمازیست پس باید که غنیمت شناسد مواظبت کننده برین چهار
رکعت این دعا را انتهی رواه احمد وابوداود والترمذی وحسنه ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزیمة وصححه وكذلك
ابن حبان و در سندش محمد بن مهران ست و در وی مقال ست لکن وثقه ابن حبان وابن ... وابوداود از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت
روایت نموده و ترمذی واحمد مراد بجای رکعتین اربعا آورده واز جهت اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو و جمعا بین
الاحادیث وچهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع ست نه رکعتین و اما دو رکعت قبل عشا
فقط ایس شامل ست آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مغفل المزنی بضم میم وفتح غین معجمه وتشدید فاء
مفتوحه بن غنم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود و بصره آمد وخانه بساخت و یکی از آن ده کس ست که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردم
بسوی بصره فرستاده بود مرد در سنه ستین وقیل قبلها بسنة روی عنه جماعة من التابعين منهم الحسن البصري وقال ما نزل البصرة اشرف منه
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب نماز بگذارید پیش از مغرب
نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را ثم قال فی الثالثة لمن شاء پس تر گفت در بار سوم این امر برای کسی ست که خواهد یعنی
این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست مر هر کرا خواهد كراهية ان يتخذها الناس سنة از جهت ناخوشی داشتن اینکه مردم مر این
نماز را سنت مؤکده وطریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها آمده پس گذاردن آن مندوب ومستحب باشد اما در درجه رواتب که بر آن
مواظبت بود نیست رواه البخاری ومسلم وابوداود واحمد وابن حبان وفي رواية لابن حبان و در روایت ابن حبان ست
از حدیث عبد الله مذکور ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى قبل المغرب ركعتين بدرستیکه آنحضرت بگذارد قبل مغرب
دو رکعت واز اینجا شرعیت این دو رکعت از فعل وقول آنحضرت ص هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در استحباب
دو رکعت پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده ومنکرند آنرا بسیاری از سلف واصحاب ما و مالک تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین
وغیرهما ورود یافته وجوابش معارضه آن احادیث ست بآنچه ابوداود آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم
من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا ورخصت کرد در رکعتین بعد العصر واین حدیث صحیح ست نزد ما و راجح ست
بجهت عمل اکابر صحابه وسلف موافق آن وتلقی کردن ایشان آنرا اگرچه حدیث صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد و رای
ایشان و دائر ست امر رواة بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق وعدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة
بعد ایراد این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام وتطویل کرده در تحقیق سخن وکلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت وقرار داد
محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم مسلم ازوی نقل کرده ایم اینجا آورده هر که خواهد تذکر کند والله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف وفقه الله لما یحب
ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه وعنا صادر ست از غایت تعصب مذهب وغلبه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی
رجحان حدیث ابوداود بجهت عمل اکثر صحابه مدفوع ست بعمل اکابر صحابه موافق حدیث سنن چنانکه بیاید و بحدیث صحیحین و چون اعتبار مر صحت
حدیث بخاری ومسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غیر وی نیز صحیح باشد وحدیث سنن صالح تعارض باحدیث صحیحین نیست وآنکه شیخ ابن الهمام
بر ترتیب محدثان در صحت احادیث وتقدیم صحیح بخاری ومسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب تحکم ست وجائز نیست در وی تقلید ایشان انتهی
مردود ست بآنکه در وی خرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث ست بلکه اکثر امت وکبرای ملت از اهل فقه نیز ومعلوم نیست که غیر وی

این قسم جرأت کرده باشد اگرچه وی از علما بود چون کید الی همین یک کلمه برای توهین و تبدیع او کافی بود و جائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول که زلتی بس عظیم ست که ازوی بوجود آمده و خطای فاحش ست که در غشاوه حمایت مذهب و تقلید حنفیه سر زده و تجاوز الله عنه در حجة الله البالغة گفته و کل من یعون امر هما الی الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و مولانا معین الدین رح در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب خبر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی بر شیخ شیخ عبدالحق دهلوی نموده و اجوبه مختص بسوق بحث بعد درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه **ولمسلم** عن انس رضي الله عنه

کلم است از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت میگذاردیم لیکن

كنا نصلي ركعتين بعد غروب الشمس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يرانا فلم يامرنا ولم ينهنا نابودیم ما

که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب و بود آنحضرت که می دید ما را پس نه امر میکرد ما را و نه نهی میفرمود ما را ازان و ازینجا معلوم شد که گذاردن این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول و فعل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصا از کتب صحیحه مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لهذا در سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرموده انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه برمیخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون بمسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز می دیدند [illegible] می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر مؤطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار فرموده بین کل اذانین صلوة و در مرتبه ثالث فرمود لمن شاء و مراد بدو اذان اذان و اقامت ست و انس گفت با وجود آنکه میان اذان و اقامت فرجه کمتر ست میگذاردند و ازینجاست که بعضی گفته اند که این راتبه مغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند و همین ست مختار شوکانی رح و ازینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب ست باین اخبار و آثار صحیحه و عمل جماعه از صحابه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله نوافل باین حساب بست رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب سی و هفت و با سه رکعت وتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز و شب بر چهل رکعت محافظت میکرد هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت ام حبیبه آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما ذکر کردیم عدد نوافل غیر وتر به بست و دو رکعت میرسد لکن چهار رکعت پیش از ظهر و بعد او را در تحیت و ی داخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر ست بازیادت انچه در حدیث ام حبیبه است بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بست و چهار رکعت باشد جزو وتر و فرائض **وعن** عایشة رضي الله

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يخفف الركعتين اللتين قبل صلوة الصبح حتى اني اقول اقرأ ام الكتاب بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض بامدادست یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحه یا نه متفق علیه و بتخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرارت دران بیاید و حنفیه بتطویل رفته اند و هم منقول ست از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر درین باب آورده و در وی راوی ست که نامش نبرده پس انچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود **وعن** ابي هريرة

رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد خواند آنحضرت در دو رکعت رواتب فجر این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت ازهمین جاست که این دو سوره قصیر میخواند مع هذا گاهی این دو رکعت را

ترک نکرده و گذشت حدیث عایشه که نبود آنحضرت را اشد تعاهد بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم ست و غیر او از حدیث عایشه که می فرمود دو رکعت صبح بهترست از دنیا و مافیها و درین باب احادیث دیگرست رواه مسلم و در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت در دو رکعت فجر دو آیت یکی قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الی آخره که در سوره بقرست عوض قل یا ایها الکافرون دیگر یا اهل الکتب تعالوا الخ که در آل عمران ست یعنی عوض قل هو الله احد پس درینجا دلیل ست بر جواز اقتصار بر آیت از وسط سوره

وعن عایشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر اضطجع على شقه الايمن بود آنحضرت چون می گزارد دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود و علما درین مسئله مابین مفرط و مفرط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان ست درین باب افراط کرده و گفته فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وے و دلیل برین همین فعل آنحضرت ست که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ابن تیمیه رح گفته صحیح نیست زیرا که متفردست بآن عبدالرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال ست مصنف گفته حق آنست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و جماعتی تفریط کرده و گفته مکروه ست بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمرست که در جامع الاصول از نافع آورده که دید ابن عمر مردی را که گزارد دو رکعت فجر پس تر اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث با ابن عمر رسید گفت اکثر ابوهریرة اکثار و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه وی می گوید گفت انکار نمیدارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با بی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگریزه میزد ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد دو رکعت می غلطد چنانکه می غلطد حمار و جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت ست پسندیده ست یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده ست و اگر بطریق استنان ست مکروه ست و قول امام ابوحنیفه نیز همین ست و می گویند که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده نه تعبد و مؤید اوست حدیث عایشة که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خود را پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخرجه عبدالرزاق و فیه راو لم یسم و بالجمله حکم ببدعت بودن این عمل بغایت بعید ست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آثم گردد اما فرضیت بروجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آید در روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بیاید پس اشبه و اوفق بصواب مختار جمهور علما است یعنی استحباب نووی گفته مختار آن که سنت ست بظاهر حدیث ابوهریره در سبل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشة اگر صحیح شود غایت وی اخبار باشد از فهم خودش و عدم استمرار آنحضرت بران دلیل سنیت ست و مسنون آنست که بر شق ایمن بخسپد ابن حزم فرمود اگر خسپیدن بر دست راست متعذر شود ایما کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهی رواه البخاري

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الركعتين قبل صلوة الصبح

فليضطجع على جنبه الايمن چون گزارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح پس گو بخسپد بر پهلوی راست و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر
چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد وابو داؤد والترمذی وصححه گفت ترمذی ما
حدیث صحیح غریب وتقدم کلام الناس فيه و سر در خسپیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا
خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوٰة نباید چه دل که مضغه صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و بجهت و آسایش
غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی
افتد و چون سکون [illegible] بجهت وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی ست کمتر بود خواب دیر آید و چون بیاید گران نبود و از بجهت که بجانب راست خفتن باعث
قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن
در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر
قیام شب را و از بجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود مراد بدل اینجا لطیفه مدرکه است
وخواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند والله اعلم

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم صلوٰة الليل مثنى مثنى نماز شب دوگان دوگان ست و باین رفته اند صاحبین و جمهور علما و گویند نماز روز چهارگان چهارگان بود
و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دوگان زیرا که مفهوم حدیث حصر ست چه در قوت ما صلوٰة الليل الا مثنى مثنى ست بجهت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید
اوست و جمهور گویند حدیث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی کند بر حصر و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ایتار و اختیار
آنحضرت ست پنج رکعت را چنانکه در حدیث عائشه است نزد شیخین و فعل قرینه عدم اراده حصر ست و نزد شافعی دوگان دوگان ست در روز و شب
هر دو افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و هر دو متمسک اند باحادیث که ورود یافته است دران و همه آمده است و همه صحیح ست

فاذا خشي احدكم الصبح صلى ركعة واحدة يوتر له ما قد صلى پس چون بترسد یکی از شما طلوع بامداد و ابگذارد یک رکعت
که وتر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است در شب زیرا که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد
شده است که نماز مغرب وتر روز ست و وتر بمعنی طاق ست مقابل جفت از عدد و چون دو رکعت دو دو گذارده است همه جفت واقع می شود پس یک رکعت
که با وی ضم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعیت وتر این ست و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند
و ظاهر مفهوم حدیث همین ست و قول او چون بترسد طلوع فجر را گویا اشارت ست بتطویل نماز شب وقت صبح و الا ادای وتر موقوف بخوف نیست
و نیز در وی دلیل ست بر آنکه وتر نکند بیک رکعت مگر بخوف طلوع فجر ورنه وتر کند به پنج یا هفت و مانند آن نه بسه رکعت بنا بر نهی از آن در روایت
دارقطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعا و لفظ وی این ست اوتر بخمس او سبع او تسع او احدی عشرة و زیاده کرد حاکم و لا توتروا بثلث
لا تشبهوا بصلوٰة المغرب مصنف گفته رجال وی ثقات اند و مضرت نمیکند آنرا وقف کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض اوست حدیث
ابو ایوب من احب ان يوتر بثلث فليفعل اخرجه ابو داؤد والنسائی وابن ماجه وغیرهم و جمع کرده اند میان اینها باینکه نهی از ثلاث جائی ست که برای
تشهد اوسط نشینند که این مشابه مغرب ست و چون نه نشینند مگر در آخر وی پس نیست مانا بمغرب و در سبل گفته این جمع حسن ست و مؤید اوست
حدیث عائشه رض نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت صلعم وتر میکرد بسه رکعت فصل نمی نمود میان آنها و بلفظ حاکم لا یقعد ست و اما مفهوم این قول
که وتر نکند بیک رکعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض اوست حدیث ابو ایوب که در وی این ست که هر که دوست دارد وتر بیک رکعت پس باید که بکند

و آن اقوی ست از مفهوم حدیث کتاب و مروی نیز در حدیث ابو ایوب دلیل ست بر صحت احرام بیک رکعت انتهی متفق علیه و مسلم و ترمذی از حدیث جابر آورده اند که فرمود رسول خدا هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس وتر در آخر بگذارد که نماز آخر شب مشهود و محضور ست و این افضل ست ترمذی از ابو هریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود و اختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و من بعدهم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر صحابه بر آنند که وتر در آخر شب افضل ست ترمذی گفت حدیث ابن عمر حسن صحیح ست و حدیث ابو هریره حسن غریب و للخمسة و احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه راست از حدیث ابو هریره و هم ابن خزیمه راست حدیث علی بن عبد الله البارقی الازدی از ابن عمر گفت ابن عبد البر نگفته ست این را احدی از ابن عمر غیر علی و انکار کرده اند بروی و بود یحیی بن معین که تضعیف میکرد حدیث او را و احتجاج نمی کرد بدان و گفت که نافع و عبد الله بن دینار و جماعتی روایت کرده اند این حدیث را از ابن عمر بدون ذکر نهار و مروی ست بسند وی از یحیی بن معین که گفت نماز روز چهار رکعت ست فصل کرده نمی شود میان آنها پس گفت شد که احمد بن حنبل میگوید نماز نهار مثنی مثنی ست گفت بکدام حدیث گفتند بحدیث ازدی فرمود کیست ازدی که قبول کنم از وی و بگذارم یحیی بن سعید انصاری را از نافع از ابن عمر که وی تطوع میکرد در روز بچهار رکعت و فصل نمی کرد میان آنها و اگر حدیث ازدی صحیح می بود مخالفت نمی کرد او را ابن عمر و صححه ابن حبان تصحیح کرده ست آنرا ابن حبان صلوة اللیل و النهار مثنی مثنی نماز شب و روز دوگان دوگان ست مثنی مثنی بمعنی اثنین اثنین غیر منصرف ست بنا بر عدل و وصف و گفت مسلم در صحیح خود که گفت راوی گفتم ابن عمر را چیست معنی این حدیث گفت سلام دهد بر هر دو رکعت و این موافق مذهب شافعی ست و لکن قال گفت النسائی ابو عبد الرحمن هذا این حدیث خطا خطاست و همچنین گفته است حاکم در علوم الحدیث و نسائی در سنن کبری گفته اسنادش جید ست لیکن جماعتی از اصحاب ابن عمر خلاف کرده اند ازدی را پس ذکر نکردند دران لفظ نهار و صححه ابن خزیمه و الحاکم فی مستدرکه و گفت رواة وی ثقات اند گفت دارقطنی در علل ذکر نهار در روی وهم ست و گفت خطابی روایت کرد این حدیث را طاوس و نافع و غیرهما از ابن عمر پس ذکر نکرد هیچ یکی دران لفظ نهار را مگر آنکه سبیل زیادت از ثقه قبول ست و گفت بیهقی این حدیث صحیح ست و احتجاج کرده است مسلم بعلی بارقی و زیادت از ثقه مقبول ست و قد صححه البخاری لما سئل عنه پس تر روایت کرد بیهقی این را بسند خود تا ابن عمر و گفت مروی ست از محمد بن سیرین از ابن عمر مرفوعا باسنادی که همه راویان او ثقات اند کذا فی التلخیص در سبل گفته نظر کن بسوی کلام ایمه درین زیادت که چه قسم اختلاف کردند دران اختلاف شدید و لعل الامرین جائزان و گفت ابو حنیفه مصلی مختار ست خواه دو دو بگذارد یا چهار چهار و لیکن زیاده بر چهار نکند و بخاری هشت حدیث در بودن نماز روز دو رکعت اخراج نموده انتهی و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل بزرگترین نماز بعد نماز فرض نماز شب ست اخرجه مسلم یحتمل که مراد بلیل جوف لیل باشد لحدیث ابی هریرة عند الجماعة الا البخاری گفت ابو هریره پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که کدام نماز افضل ست بعد مکتوبه فرمود نماز در جوف لیل آخر و در حدیث عمرو بن عنبسه است نزد ترمذی و صححه اقرب الخ می باشد رب از بنده در جوف لیل آخر ست پس اگر میتوانی که باشی از ذاکران خدا درین ساعت پس باش و مراد از جوف آخر ثلث اخیر ست کما وردت به الاحادیث و عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الوتر حق

علیٰ کل مسلم وتر ثابت و لازم ست بر [illegible] مسلمان و این دلیل قائل وجوب اوست فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسی که
دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که [illegible] کند و باین رفته است سفیان ثوری و بعض ائمه دیگر و من احب ان یوتر بثلٰث
فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت [illegible] پس باید که بکند و این مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست و گذشت جمع و تطبیق در میان
این و میان معارض این و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند
و این مذهب شافعی و ائمه دیگر [illegible] انست که همه کافی و شافی ست رواه الاربعة الا الترمذی یعنی ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه
و [illegible] ابن حبان و [illegible] الحاکم وله الفاظ و صححه ابن حبان و رجح النسائی وصحح ابوحاتم و الذهلی و الدارقطنی فی العلل
والبیهقی و غیر واحد وقفه و هو الصواب و له حکم الرفع زیرا که اجتهاد را درین مقام مساغی نیست یعنی در مقادیر و حدیث دلیل ست بر ایجاب
وتر و دال ست برای آن حدیث ابوهریره نزد احمد من لم یوتر فلیس منا و باین رفته اند حنفیه و مذهب جمهور عدم وجوب اوست و دلیل ایشان
حدیث علی ست که می آید و لفظ وی نزد ابن ماجه این ست ان الوتر لیس بحتم و لا کصلاتکم المکتوبة و لکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتر
و قال یا اهل القرآن اوتروا فان الله وتر یحب الوتر و کذا ذکر الحدیث ابن تیمیه و منذری حدیث ابوایوب باین لفظ روایت کرده الوتر حق
و لیس بواجب و این حدیث که سه چیز ست که بر من فرائض ست و بر شما تطوع و منجمله آن وتر را هم شمرده و اگرچه ضعیف ست اما در امثال آن است
که تایید ش میکند با آنکه حدیث ابوایوب که بدان استدلال بر ایجاب کرده اند اصح وقف اوست بروی اگرچه گذشت که او را حکم مرفوع ست ولکن
مع هذا مقاوم ادله داله بر عدم ایجاب نمی تواند شد و ایجاب اطلاق کرده می شود بر مسنون تاکیداً چنانکه در غسل جمعه گذشته و مراد بقوله بخمس او بثلٰث
آنست که نه نشیند مگر در آخر آن و می آید حدیث عائشه در بیان خمس و قوله بواحدة ظاهرش اقتصار ست بران و مروی ست فعل آن از جماعه
از صحابه و محمد بن نصر و غیره باسناد صحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت و نگذارد جز آن و روایت کرده بخاری
که وتر کرد معاویه بیک رکعت و استصواب کرد آنرا ابن عباس شیخ در ترجمه گفته اختلاف ست که وتر یک رکعت ست یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت
نیز آمده نزد اکثر ائمه یک رکعت و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند
و اگر نگذارند مکروه ست از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست و من هم باینجانبم و در وقت دیگر پرسیدند
گفت سلام دهد در دو رکعت و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بسه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره
و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیار ست و دلائل جواب آن و بودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة
بتفصیل مذکور ست انتهی گویم مختار ائمه اهل حدیث و محققین ایشان یک رکعت ست تا هفت رکعت و باین رفته ست حافظ ابن القیم رحمه الله
در اعلام الموقعین و غیر فی غیره و نزد صاحب حجة بالغه یک رکعت و سه رکعت هر دو ست و در مصفی گفته نزدیک جمهور اهل حدیث وتر در اصل تمام رکعت
اخیره است و او همه نماز را وتر میگرداند پس اگر یازده رکعت وتر گزارد می شاید و گرنه نه رکعت گزارد می شاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت
گزارد می شاید انتهی وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الوتر بحتم کهیئة المکتوبة و لکن سنة سنها
رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست وتر واجب مانند وجوب نماز فرض و لیکن سنتی ست که مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اختلاف ست میان علما در حکم وتر که سنت ست یا واجب اکثر ائمه و ابویوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه برانند که سنت ست و نزد ابی حنیفه
واجب ست لیکن نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول ست و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب ست

در مصفی گفته مذہب جمہور علما این ست که وتر سنت ست مگر نزدیک ابوحنیفه واجب ست خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست
الا ان الله زادکم صلوٰة ہی خیر لکم من حمر النعم ولابد ست که زائد از جنس مزید علیه باشد تحقیقاً للمعنی الزیادة وجواب او از احادیث آنست که چون این نماز
تابع عشاست در صلوٰة خمس داخل شد انتهی رواه النسائی والترمذی وحسنه الحاکم وصححه گذشت که این از ادلۂ جمہور ست
بر عدم وجوب درین حدیث علی عاصم بن ضمرة ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن حسینی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص
بلکه یافتم که ذکر کرده آنرا در بیجا و گفت صححه الحاکم و تعقب نکرده آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در تقریب دیدم نوشته است عاصم بن ضمرة
السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع وسبعین انتهی **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم قام فی شهر رمضان ثم انتظروه من القابلة فلم یخرج وقال انی خشیت ان یکتب علیکم الوتر بدرستیکه
رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پس انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برامد و فرمود
بدرستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما وتر گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردے
برین نماز فرض میگردانیم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقاً چنانکه در بعضی عباد تهاکه مداومت کرد بر آن فرض گردانیده شد و بعضی میگویند
عادت الله جاری بود بر آنکه هرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن مداومت نماید فرض کرده و این مشکل می شود که بسیاری از سنن رواتب بود
که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد در سبل گفته تعلیل عدم خروج بخشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هن خمس وهن
خمسون لا یبدل القول لدی مشکل ست زیرا که چون از تبدیل امن حاصل ست وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابها
بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از آن سه جواب داده و گفت که این اجوبه را باری تعالی بر من فتح نموده و منجمله این هر سه یک جواب را
جید گفته و آن این ست که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تهجد در مسجد بجماعت شرعاً صحت تنفل شب
و گفت ایماء میکند باین قول وی در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم ولو کتب علیکم ما قمتم به فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس
منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد براه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق ست بقول وی ان یفرض
علیکم صلوٰة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهر ست در آنکه خشیت فرضیت آن مطلقاً بود و این در ماه رمضان بود و بس و دلالت کرد حدیث
عائشه که نزد ابوداود ست بر آنکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر آنکه گذارد با ایشان یک شب
و در روایتی از احمد ست که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول وی خشیت ان یکتب علیکم
دلالت ست بر آنکه وتر غیر واجب ست انتهی و بالجمله مراد بوتر درین حدیث نماز تراویح ست که در آخر شب و تر می باشد چنانکه در روایات
مشهوره آمده ست که این قصه تراویح بود و تسمیه بتراویح گویا ماخوذ ست از حدیث عائشه که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت
در شب پس تروح میکرد و الحدیث اخرجه البیهقی وقال تفرد به المغیرة بن زیاد ولیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی تروح الامام فی صلوٰة
التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و وتر کرد
پس انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزیمة و ابن حبان فی صحیحیهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان
بتراویح از حدیث عائشه در صحیحین نیز ست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری ست پس وفات کرد آنحضرت و الامر علی
ذلک انتهی و حدیث را الفاظ ست در سبل السلام گفته هر که نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استدلال کرده

و این حدیث یعنی حدیث باب و نیست در وی [illegible] برکیفیت چیزی که میکنند از او نه بر کمیت آن زیرا که ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند
ومیان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس [illegible] برکت بگذارد با ایشان بجماعت پستر ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعده عمر رضی اول کسی ست
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت [illegible] چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابوهریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه [illegible] ایشان را بعزیمت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب آمرزیده شود
از آنچه متقدم شد از گناه وی گفت [illegible] کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابوبکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزد بیهقی
گفت [illegible] عبد الرحمن قاری که برامد عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و پریشان اند نماز می گذارد
مردی برای خود و نماز میگذارد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بخدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر بر اینکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد أبی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز
میگذارند بنماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب ست این بدعت و بیهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از ینجا شناختی که جاعل جماعت
بر معین عمر رضی ست و وی نام آن بدعت کرده و اما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه مدح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت ست و متعین ست
حمل قول وی انها بدعة بر جماعت ایشان بر معین و الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جماعت کرد با ایشان و اما کمیت که گردانیدن او ست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی
از طریق ابی شیبه ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدرستیکه آنحضرت میگذارد در رمضان بست رکعت و وتر در سبل الرشاد گفته
ابو شیبه ضعیف کرده او را احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابوداود و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذبه شعبة و ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکرات او
شمرده و گفت اذرعی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در دو شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر ست و گفت
زرکشی در خادم دعوی اینمعنی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذارد صحیح نیست بلکه ثابت در صحیح نماز ست بغیر ذکر عدد و بیهقی از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذارد در ماه رمضان بست رکعت و وتر و زیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب بوتر بثلث و گفت بیهقی
متفرد ست باین ابو شیبه ابراهیم بن عثمان و او ضعیف ست و در موطا و ابن ابی شیبه و بیهقی ست از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر أبی
بن کعب پس بود أبی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد در روایات امر عمر أبی و تمیم داری را بقیام با مردم به بست رکعت
و در روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر به بست رکعت و در روایتی به بست و سه رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
به بست رکعت و وتر میکرد بسه و گفت در وی قوت ست و چون این همه شناختی دریافتی که نیست در باره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عائشه رض مرفوعا که زیاده نمی کرد آنحضرت نه در رمضان و نه در غیر وی بر یازده رکعت و از ین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاق
کرده اند بر وی اکثر مردم بدعت ست آری قیام رمضان سنت ست بلا خلاف و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره
ایتمام کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوة لیل ولیکن این کیفیت و کمیت را سنت گفتن و بران محافظت نمودن همین را بدعت میگوییم و این عمر
بن خطاب ست که برامد اول امر و مردم او زاع و متفرق بودند بعضی منفرد میگذارند و بعضی بجماعت بر وضعی که بران در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند
و خیر الامور همان ست که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و اما حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ
اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجة و الترمذی و صححه الحاکم و گفت بر شرط شیخین ست و مثل اوست حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجة وابن حبان واو را طریقهاست که در وی مقال ست مگر آنکه بعد طلب او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست خلفای راشدین بمگر طریقهٔ ایشان که موافق طریقهٔ آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعائر زیادة و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز راشد را خاص نیست بشیخین و معلوم ست از قواعد شریعت که هیچ خلیفه راشد را نمی رسد الحاکم وصححه گذشت که این از ادلهٔ جمهور ست بنفسی خلیفه راشد ست مع هذا الجمیع مذکور ابر سعین در شب ماه رمضان بدعت نام کرد و محشی در حواشی بلوغ المرام گفته یافتم این را در التخلیص خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل لیس الالات کر و بر ینکه حمل نکردند ایشان حدیث را بر حجت بودن و مدعی نوشته است عاصم بن ضمرة که در اصول فقه ست تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی بر ینکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته ست که حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر علیکم بسنتی کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از انها منفرد باشد و تحقیق این ست که اقتدا التقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه فی شرح نظم الکافل فی بحث الاجماع انتهی کلام الامیر رواه ابن حبان گوییم مصنف العاد حجه کرد و سند حدیث در بخاری ست مگر باین لفظ ان یفرض علیکم صلوة اللیل و بروایت کرده ست آنرا ابو داؤد از حدیث عایشه و لفظ وی این ست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فصلی بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم ولم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین ست و سعید بن منصور از سائب بن یزید آورده که گفت بودیم ما که قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت واخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل و در عمدة القاری گفته اختیار کرده ست مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابو بکر بن العربی و در ما ثبت بالسنة از بعض سلف آورده که بزمانهٔ عمر بن عبد العزیز یازده رکعت میگذاردند قصدا للتشبیه برسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رسالة التراویح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست تر ست بسوی من و آن یازده رکعت ست و همی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد یازده با وتر ست گفت آری و سیزده قریب ست از وی گفت و نمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن الهمام در فتح القدیر گفته قیام رمضان سنت ست یازده رکعت با وتر در جماعت کرد آنرا رسول خدا پس ترک نمود بعذر و افاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود مواظبت میکردم و شک نیست در تحقق امن ازان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین ست وقوله علیه السلام علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین ندب ست بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعذر و بر تقدیر عدم عذر جز این نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس بست رکعت مستحب باشد و این قدر منجمله آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب ست و دو از ان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست که سنت بست رکعت ست و مقتضای دلیل همان ست که ما گفتیم انتهی و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن الهمام گفته لیس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ ما هشت رکعت ست از تراویح و دوازده رکعت مستحب ست انتهی و هم در طحطاوی بعد نقل کلام فتح القدیر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فاذن یکون المسنون علی اصول مشایخنا ثمانیة منها والمستحب اثنی عشرة انتهی و در امداد الفتاح از کمال نقل کرده که انچه مروی ست که آنحضرت در رمضان بست رکعت میگذارد سوای وتر پس ضعیف ست و در نفحات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم ان در رمضان که مختار چیست از انها زیرا که در وی نصی نیست پس بعض بست رکعت سوای وتر اختیار کردند و بعضی سی و شش رکعت تحسین گفتند و وتر سه رکعت ست و همین ست امر قدیم که صدر اول بران بود و انچه من میگوییم درین باب آنست که نیست توقیت در

واين عدد بيشا يعني حديث باب ونيست در روي [illegible] الله عليه وسلم ست دران زيراكه ثابت شده است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه ميفرمود بر يازده ركعت
وميان هر دو ركعت ترويح ميكنند فاما جماعت پس [illegible] ركعات را دراز ميكرد همين ست آنچه اختيار ميكنم من آنرا جمع ميان قيام رمضان واقتدا برسول الله
كه جمع كرد ايشان را بر امام معين وگفت كه اين بدعت [illegible] الله اسوة حسنة انتهى [illegible] در مرقات شرح مشكوة گفته [illegible] موقت نكرد آنحضرت
ترغيب ميكرد ايشان را در قيام رمضان بغير آنكه [illegible] در عهد او بر يازده ركعت ليكن دراز ميكرد ركعات را پس چون جمع كرد عمر ايشان را بر [illegible]
او را آنچه متقدم شد از گناه وي گفت [illegible] ميكرد ببست ركعت وبود ابي كه سبك ميكرد قرائت را بقدر زيادت ركعات پس بود گروهي از سلف كه قيام
گفت [illegible] ببست ركعت وديگران بسي وشش ووتر بسه وهذا كله حسن انتهى ودر شرح منهاج سبكي گفته اين امر آسان ست خلاف
در وي زيراكه اين يعني تراويح از نوافل ست هر كه خواهد اقل بگذارد وهر كه خواهد بسيار بگذارد وشايد كه اوشان اجازت دادند در وقتي بتطويل
قيام بر عدد ركعات ويازده گردانيدند آنرا ودر وقتي بتكثير عدد ركعات وبست گردانيدند آنرا انتهى واما روايت ابن عباس كه ميگذارد آنحضرت بست ركعت
جز وتر در رمضان پس گذشت كلام دران وباقي كلام اينست كه در فتح القدير گفته روايت مذكور ضعيف ست بابي شيبه ابراهيم بن عثمان جد امام
ابي بكر بن ابي شيبه متفق على ضعفه مع مخالفته للصحيح انتهى وشيخ عبد الحق دهلوي رح در فتح سر المنان گفته ثابت نشد روايت بست ركعت
از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كما هو المتعارف الآن مگر در روايت ابن ابي شيبه از حديث ابن عباس وگفته اند كه اسنادش ضعيف ست ومعارض
اوست حديث عايشه وبود وي اعلم بحال نبي صلى الله عليه وسلم از غير خود ومصنف در تلخيص گفته بيهقي گويد متفرد ست بآن ابو شيبه ابراهيم
بن عثمان واو ضعيف ست ودر عمدة القاري شرح صحيح البخاري گفته اگر گوئي ابن ابي شيبه از حديث ابن عباس بست ركعت روايت كرده
گويم اين حديث را ابو القاسم بغوي هم در معجم صحابه روايت كرده وگفته ابو شيبه ابراهيم بن عثمان عبسي كوفي قاضي واسط جد ابي بكر بن ابي شيبه ست
كذبه شعبة وضعفه احمد وابن معين والبخاري والنسائي وغيرهم وابن عدي اين حديث او را در كامل در مناكير آورده انتهى ودر تهذيب الكمال لابي الحجاج
مزي ست ابو شيبه او را مناكير ست از انجمله ست حديث بست ركعت وغير [illegible] تضعيف كرده اند او را احمد وابن معين وبخاري ونسائي وابو حاتم رازي
وابن عدي وابو داود وترمذي واحوص بن فضل الملائي وترمذي در حق وي گفته منكر الحديث وجرجاني گفته ساقط والو علي نيشاپوري گفته ليس بالقوي
وصالح بن محمد بغدادي گفت ضعيف لا يكتب حديثه ومعاذ عنبري گفته نوشتم بسوي شعبه وپرسيدم از وي كه آيا روايت كنم از و گفت روايت مكن
از و زيراكه وي مردي مذموم ست انتهى ودر ميزان الاعتدال ذهبي ست در ترجمه وي كذبه شعبه لبعض گفت روايت كرد عثمان دارمي از ابن معين كه ليس بثقة
وگفت احمد ضعيف وگفت بخاري سكتوا عنه وگفت نسائي متروك الحديث واز مناكير اوست آنچه روايت كرد بغوي از ابن عباس كه ميگذارد
آنحضرت در ماه رمضان بست ركعت در غير جماعت ووتر انتهى ودر تدريب الراوي شرح تقريب النواوي ست كه اطلاق ميكند بخاري لفظ فيه نظر
وسكتوا عنه در حق راوي كه محدثان حديث او را ترك كرده اند انتهى وابن ابي شيبه مذكور از همين قبيل ست وتصريح كرده است نووي در شرح مسلم
باستحباب تراويح وگفته مراد بقيام رمضان صلوة تراويح ست واتفاق كرده اند علما بر استحباب آن انتهى ومثل اوست در كرماني شرح صحيح بخاري
وابو الطيب حنفي در شرح جامع ترمذي گفته امت اجماع كرده ست بر ينكه قيام رمضان واجب نيست بلكه مندوب ست انتهى ودر ينابيع شرح قدوري ست
اختلاف كرده اند مشايخ در تراويح بعضي گفتند نفل ست وبعضي گفتند سنت ست وجه اين روايت حسن ست از ابي حنيفه وهو الاصح انتهى ودر خلاصة الفتاوى
مشايخ اختلاف كرده اند در سنت بودن تراويح وقطع شد اختلاف بروايت حسن از ابي حنيفه كه آن سنت ست انتهى ودر فتاوى عالمگيري ست
نفس تراويح سنت ست بر اعيان نزد ما كما روى الحسن عن ابي حنيفة وگفته اند مستحب ست واول اصح ست وزيلعي در شرح كنز گفته كلام

در تراویح در مواضع ست اول در صفت وی و این سنت ست نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة وقیل مستحب والاول اصح لانها واظب علیها الخلفاء الراشدون
انتهی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت ست و در جامع صغیر بلفظ استحباب ذکر کرده و صحیح این ست که سنت ست انتهی و در ماثبت بالسنة
گفته اختلاف کرده اند علما در تراویح که آیا [illegible] سنت بعضی گفتند نه بلکه [illegible] نفل ست و مسمی می شود بمستحب و بعضی گفتند مسمی ست
[illegible] سنت و هو الاصح انتهی و در درر البحور گفته مستحب ست بست رکعت و ادای آن بجماعت [illegible] سنت ست علی الاصح انتهی و عینی در شرح صحیح البخاری
نوشته اختلاف کرده اند علما در عدد مستحب در قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی وعشرون الی ان قال وقیل [illegible] انتهی و در فصیحه شرح وقایة الروایة
گفته و قول اصح آنست که سنت ست یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفته نیافتم آنرا یعنی مواظبت را از خلفای [illegible] ست
هم منظور فیه ست انتهی و در وقایة الروایه و مختصر الوقایه است مسنون شد تراویح بیست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و تنویر الابصار
و نور الایضاح و زیاده کرده که سنت ست برای مردان و زنان و در منافع گفته نفس تراویح سنت ست و ادای آن بجماعت مستحب انتهی و در ارکان اربعه
صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل ست و این سنت ست بر ما و در جواهر اخلاطی ست این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
سنت عمر ست والاول اصح انتهی و در محیط برهانی ست تراویح را سنت عمر گفته می شود زیراکه عمر مواظبت کرد بران و سنت رسول خدا آن ست
که خود آنحضرت بران مواظبت نموده انتهی این ست روایات کتب حنفیه که در امداد السنة ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
با جماعت و بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت با سه رکعت وتر که مجموع یازده رکعت شد سنت ست و مابقی مستحب یا نفل
یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت ست پس انچه در در مختار و جز آن گفته که تراویح سنت مؤکده است و آن بیست رکعت ست انتهی
مراد بآن سنیت نفس قیام ست نه عدد رکعات زیراکه دلیلی بران ناهض نیست کما عرفت مما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب مردم را بر یازده رکعت
و بیست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت ست و ثانی مستحب و مع ذلک مواظبت جمیع صحابه بران ثابت نشده و سنت آنحضرت
دو گونه هست انچه بران مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت هدی ست و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است کذا فی شرح الوقایة
و در صبح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع ست سنت هدی و آن سنتی ست که بران مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن هدی ست
و ترک آن ضلالت و دیگر زوائد که مواظبت کرد بران بطریق جبلت انسانیه نه بحیثیت تعبد و این مندوب ست انتهی و در فتح الغفار شرح منار ست سنن که
مؤکده نیند گاهی اطلاق میکنند بران اسم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند انچه مواظبت کرد آنحضرت بران با ترک
بلا عذر سنت ست و انچه مواظبت نکرد بران مستحب ست اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب ست اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که
یکبار یا دو بار کرد و اصولیین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهی و در مبسوط گفته سنت دو سنت ست یکی آنکه اخذ آن هدی ست و ترک آن
لا باس همچو سنتی که مواظبت نکرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سنتی ست که اخذش هدی ست و ترکش ضلالت همچو اذان و اقامت و نماز
عید انتهی و در کشف بزدوی ست اما سنت پس هر نفل ست که مواظبت کرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل تشهد در نماز ها و سنن رواتب
و حکمش ندب ست بسوی تحصیل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با لحوق اثم یسیر و هر نفل که مواظبت نکرد بران رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
در کدام حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب ست بتحصیل آن و ملام نیست بر ترک آن و لاحق نمی شود
بترک وی گناهی و مثل اوست در تقریر شرح تحریر و ازینجا ثابت شود که تراویح سنت زائده است زیراکه مواظبت آنحضرت بران بطریق تعبد
ثابت نشده و نزد بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند چه جماعت در نفل ثابت ست

نمازی علیحده بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته وحاصل چیزی که دلالت کرد بران احادیث باب وانچه مشابه اوست آن مشروعیت قیام ست
در رمضان ونماز گذاردن در وی بجماعت وفرادی پس قصر نماز که نامش تراویح ست بر عددی معین وتخصیص او بقرارت مخصوصه وارد نشده سنت
بدان انتهی والله اعلم وعن خارجة بخای معجمه وجیم بعد الف صحابی قرشی عدوی [illegible] بهزار سوار برابر شمرده می شد مرویست که عمرو بن العاص
سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست [illegible] سه هزار سوار داد خارجه بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود وهر یکی را بجای یک هزار
سوار قرار داد خارجه قاضی عمرو بن العاص [illegible] بود بر مصر وبر شرطه در عدا زوی بود تا آنکه خارجیی بگمان عمرو بن عاص او را بکشت واین واقعه در هنگام عقد
خوارج بر قتل [illegible] ابن ملجم [illegible] معاویه وعمرو بن عاص ولیکن تقدیر الهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه وعمرو وخارجه بغلط کشته شد
قائلی گفته است فلیتها اذ فدت عمرا بخارجة ✤ فدت علیا بمن شاءت من البشر ✤ وقتل خارجه در سنه اربعین بود بن حذافة بضم حاء مهملة
فذال معجمة ففاء بعد الالف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امدکم بصلوٰة بدرستیکه
خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را وامداد فرستادن یکی برمی دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی
بجای امدکم زادکم ودر بعضی امرکم آمده در سبل گفته حدیث مفید عدم وجوب وتر ست لقوله امدکم چه امداد زیادت چیزی ست که تقویت مزید علیه
بلند گفته می شود مد الجیش وامده اذا زاده والحق به مایقوته ویکثره مدا ومد الدواة وامدها زیاده کرد آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا ومددت السراج
والارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن وسماد وگذشت خلاف در وجوب وتر وعدم آن انتهی ونوافل وغیره برای تقویت فرائض وتتمیم
نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تمیم داری وغیره وارد شده هی خیر لکم من حمر النعم آن نماز بهتر ست شما را از
چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر ست از متاع دنیا وزینت آن که محبوب ست
نزد شما حمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمار ست قلنا وما هی یا رسول الله قال الوتر گفتیم ما که آن کدام نماز ست ای رسول خدا
فرمود وتر ست گردانیده است ومشروع ساخته ست آنرا خدای تعالی برای شما ما بین صلوٰة العشاء الی طلوع الفجر در وقتی که میان نماز
عشاست تا آنکه طلوع کند فجر وباین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ابو حنیفه ومن قال بقوله وگذشت که در وی دلالت بر وجوب نیست
رواه الخمسة یعنی احمد وابو داؤد وترمذی وابن ماجه الا النسائی مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارجه گفته این حدیث غریب ست نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث یزید بن ابی حبیب وگفت وهم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن وهم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد برین قول ترمذی
وبخاری گفته این حدیث ضعیف ست وابن حبان گفته اسنادش منقطع ومتن او باطل ست وصححه الحاکم ودرین باب ست از معاذ بن جبل نزد احمد
ودر وی ضعف وانقطاع ست واز عمرو بن العاص وعقبه بن عامر نزد طبرانی ودر وی نیز ضعف ست واز ابی بصره غفاری نزد احمد وحاکم وطحاوی
ودر وی ابن لهیعه است ووی ضعیف ست ولیکن متابعت کرده شده است واز ابن عباس ست نزدیک دارقطنی ودر وی نضر ابو عمر الخزاز ست
ووی ضعیف ومتروک ست واز ابن عمر ست نزدیک ابن حبان فی الضعفاء در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب ودعوی کرد که موضوع ست واز عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد ودارقطنی واسنادش ضعیف ست وروی احمد عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده نحوه
ای نحو حدیث خارجه وگذشت که سندش ضعیف ست وحفاظ اختلاف کرده اند در احتجاج بنسخه عمرو مذکور وراجح احتجاج ست بدان مطلقا وضمیر در جده
راجع ست بسوی شعیب نه عمرو زیرا که وی ابن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص ست ومحمد مذکور را درین اسناد دخلی نیست مگر در حدیثی
که ثانی ندارد وآن حدیث را عباده در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو مرفوعا باین لفظ آورده

لا امنت لم يحتلم الى واتركم من مجلسا يوم القيامة الحديث كذا في مرقاة الصعود شرح سنن ابى داؤد عن عبد الله بن بريدة ثم موضعه
بن الحصيب بصيغة التصغير الاسلمي وعبد الله ثقات تابعي ست ماعت وارد اد پدرش وهم وست بعد مسؤل شد قضای مرو او مرو آنجا مدفون
ابنه وله حديث كثير عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق فمن
لم يوتر فليس منا وتر حق ست وثابت پس کسیکه وتر نکند نیست از اهل سنت ما در روایتی آمده که این راسه بار فرمود
واین دلیل ست بر وجوب وتر در سبل گفته حدیث محمول ست بر تاکید سنیت وتر جمعا بینه وبین الاحاديث الدالة على عدم الوجوب اخرجه
ابو داؤد بسند لين زیرا که در وی عبید الله بن عبد الله العتكي ست مكنى بابي المنيب بخاري ونسائی تضعیف او کرده اند
الحديث ست وتوثیق کرده ست او را یحیی بن معین وصححه الحاكم وگفت ابن معین انه موقوف وله شاهد ضعيف عن ابي هريرة
عند احمد واو را شاهدی ضعیف ست از حدیث ابو هریره نزد احمد باین لفظ که هر که وتر نکرد پس نیست از ما ودر وی خلیل بن مره است
وهو منكر الحديث ودر سندش انقطاع ست در میان معاویه بن مروه وابی هریره كما قال احمد در حجة الله البالغه گفته حق اینست که وتر اوکد
سنن ست چنانکه علی وابن عمر وعباده بن الصامت بیان کرده اند انتهی وعن عائشة رضي الله عنها قالت ما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة يصلي اربعا فلا تسأل
عن حسنهن وطولهن نبود رسول خدا که زیاده میکرد در رمضان ونه در غیر آن بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی
ودرازی آن یعنی این هر چهار رکعت در غایت حسن جمال وطول می بودند تا آنکه بی نیاز اند از ینکه پرسیده شود از حال آنها بسبب کمال خوبی حسن
وطول كذا في الديباج ومحتمل که این هر چهار متصل باشند وهو الظاهر ومحتمل که جدا جدا باشند واین بعید ست مگر آنکه موافق حدیث صلوة الليل
مثنى مثنى ست ثم يصلي اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن پستر میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی ودرازی آن در سبل
گفته نهی کرد از پرسیدن یا از برای آنکه مخاطب بر مثل آن قادر نیست پس چه حاجت ست او را در سوال یا آنکه حسن وطول آن بنابر شهرت معلوم ست
پس سوال کرده نشود از آن یا آنکه وی قادر نیست بر وصف آن انتهی ثم يصلي ثلثا پستر میگذارد سه رکعت وتر از ینجا بعضی از علمای
حدیث گفته اند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود اما صحیح آنست که سیزده رکعت هم می بود چنانکه بیاید قالت عائشة گفت عائشه
فقلت يا رسول الله پس گفتم ای رسول خدا أتنام قبل ان توتر آیا می خسپی تو پیش از وتر کردن قال يا عائشة ان عيني
تنامان ولا ينام قلبي فرمود ای عائشه می خسپند چشم من ونمی خسپد دل من در ینجا اشکال آورده اند که اگر حال این ست پس چرا
در ليلة التعريس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بیداری آن را قضا کرد جوابش آنکه دریافت طلوع وغروب کار چشم ست
لاجرم چون چشم در خواب باشد وپوشیده بود طلوع وغروب مدرک نگردد اگر چه دل بیدار بود مثلا شخصی بیدار ست ودر کنج خانه در پرده افتاده
طلوع وغروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد
وجوابهای دیگر هم داده اند که در شرح سفر السعادة وغیره مرقوم اند نووی گفته واین از خصائص انبیاست که نمی شکند وضوی ایشان از نوم
زیرا که امر حدث ومانند آن متعلق بقلب ست نه بچشم انتهی ومصنف هم بدان در تلخیص تصریح کرده وباین حدیث استدلال نموده وهم بحدیث
ابن عباس که خفت آنحضرت تا آنکه نفخ کرد پستر برخاست ونماز گذارد ووضو نکرد ودر بخاری ست بدرستیکه انبیا می خوابد چشمهای ایشان
ونمی خوابد دلهای ایشان متفق عليه در سبل گفته روایات در کیفیت نماز شب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدد آن از عائشه مختلف

مختلف آمده هفت و نه و یازده سوای دو رکعت [illegible] و از انجمله است این روایت که می آید و فی روایة لهما و در روایتی ست مر بخاری و مسلم را
عنها از حدیث عایشه رض کان یصلی من اللیل [illegible] عشر رکعات و یوتر بسجدة بود آنحضرت که میگذارد از شب ده رکعت و وتر میکرد بیک رکعت
و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست [illegible] و میگذارد دو رکعت صبح بعد طلوع صبح فتلک ثلاثة عشر
پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که [illegible] نماز شب که [illegible] سنت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب و اتصال انتهای آن بدان و انتهی
نماز شب آنحضرت یازده بود [illegible] چنانکه در روایات دیگر آمده اما در سفر السعادة گفته صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و دو وتر
[illegible] سنت دران انتهی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت پاره از شب
پس گذارد شش بار دو دو رکعت پس وتر کرد بیک رکعت پس اضطجاع کرد تا آنکه آمد او را مؤذن پس برخاست و بگذارد دو رکعت سبک پس برآمد
بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پس خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد در فجر
بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما متفق اند بر یازده رکعت
و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بود تارةً فتارةً
و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل ست و باین رفته صاحب حجة البالغة و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت ست انتهی و این در جانب زیادت ست
پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه رض سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ عایشه رض
بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب ست حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول ست بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب نشاط خاطر و بیان
جواز و همه جائز ست و لیکن این بقول وی والتی غیره مناسب نیست پس احسن ست که چنین گویند که عایشه رض خبر داد از اغلب فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نیست منافی او آنچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار ست از نوادر و شواذ امور **وعنها** و هم روایت ست از عایشه رض
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت
و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول وی وتر ثابت شده و یوتر من ذلک وتر میکرد
از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس فی شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
یکی از انواع ایتار اوست صلی الله علیه وسلم و فقها را درینجا اختلاف ست که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست ست یا نه آنانکه منع کنند
این را مخصوص بحضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جائز ست بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت
در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور ست و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه ست و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر ست دران بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده
بهر نوعی از آن بست تند اولی و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت همه آمده و بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی جدا از آن و این اصح و اصوب ست
و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت
و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفته کما مر و چون بتحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجوه متعدده
بوده است پس یکی از آن وجوه این ست که هشت رکعت میگذارد دوگان دوگان بچهار سلام و این حدیث صریح ست در وصل پنج رکعت
بیک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز ست بیک سلام باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت **وعنها** و هم از عایشه رض ست

رضي الله عنها قالت من كل الليل اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم فا[illegible] است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
وتر کرد رسول خدا پس منتهی شد وتر او تا صبح یعنی آخر اس آنحضرت گذاردن وتر بود در [illegible] ترویج و اظهار ست، و ضبط کرده است
که فرمود وتر یک رکعت [illegible] است از آخر شب [illegible] رضي الله عنه قال قال [illegible] او تبدو لا تقام فيهم الصلوة الا استحوذ عليهم الشيطان
[illegible] گفته ابتدای وقت وتر بعد از عشاست و انتهای آن تا قبل [illegible] احادیث [illegible] سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
سیان تمام شب وقت وترست الی قوله و بالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت آن بود که وتر در آخر [illegible] الظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت
در اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد از ان به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی انتهی متفق علیهما یعنی آورده حدیث را بخاری و مسلم
روایت کرده اند در سبل السلام گفته درین حدیث بیان وقت وترست که آن تمام شب ست بعد از نماز عشا و حدیث خارجه هم افاده آن کرده
چنانکه گفت وتر ما بین صلوة عشا تا طلوع فجر و قد ذکرنا انواع الوتر التي وردت في حاشية ضور النهار انتهى وعن عبد الله
بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان
يقوم من الليل فترك قيام الليل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا ای عبد الله مباش مانند فلان شخص بود که بر میخاست بنماز شب
پس بگذاشت برخاستن شب مقصود تنبیه ابن عمرو ست بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط دران که مورث ملالت و سآمت گشته منجر بترک آن
گردد چنانکه از قصه وی رضي الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش ازان منع می نمود پس پیش آنحضرت
آورد و حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است و آنحضرت نام این فلان را نبرده باشد لیکن مصنف در مقدمه فتح الباری گفت که واقف نشدم
بر نام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ابهام آن بقصد پرده پوشی اوست متفق علیه ابن العربی گفته درین حدیث دلیل
برانکه قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی بر تارک وی برین قدر اکتفا نفرمودی بلکه ابلغ ذم کردی و در وی استحباب دوام چیزی است
که آدمی عادت آن گرفته باشد از خیر بغیر تفریط و استنباط کرده می شود از حدیث کراهت قطع عبادت وعن علي بن ابي طالب
عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوتروا يا اهل القرآن وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را
در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و ستولی حفظ و تلاوت شده اید
تنبیه ست بر ملازمت قیام لیل بتلاوت قرآن دران چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود ورتل القرآن ترتيلا خطابی گفته
تخصیص اهل قرآن باین امر دلالت میکند بر عدم وجوب وتر زیراکه اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف قراء و حفاظ اند عوام
کما ذکره ابن علان فان الله وتر يحب الوتر زیراکه خدا وترست دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن عدد و فرد را گویند
و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند آن و در افعال بمعنی آنکه
هیچ شریک و معین ندارد پس مروی سبحانه معنی وتریت ست بمعنی فردیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر از قبیل
افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آنرا و این را امثال بسیارست در شرع چنانکه بر مستتبع مخفی نیست قاضی عیاض گفته هر که بچیزی
مناسبت دارد گو آن مناسبت ادنی باشد دوست تر می باشد آن چیز طرف وی لنعم ما قيل ــ لذت همه در مناسبتهاست ــ از شیر
دل بشکر گشاید ــ رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و النسائی و ابن ماجه وصححه ابن خزيمة در سبل گفته امر درین
حدیث برای ندب ست بنابر ادله داله بر عدم وجوب وتر چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

صلی الله علیه وسلم او نه جماعت میکنند در منازل خود در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینًا برسا ... شید آخر نماز خود را بشب وتر از این حدیث معلوم شد که گذاردن دو رکعت بعد از وتر جائز ست واگرچه او را عذر باشد زیرا که لیمن اعمی ذکر کرد عذر را که ... از علما امام مالک ... بعد الوتر ... نشده ست این حدیث لیکن او را امر فرمود باجابت ندبًا لا وجوبًا تا جمع ... وجماهیر علما قائل اند از جهت ورود ... در حدیث مسلم از طریق ابی ... جماعت واجب ست بر هر واحد واگر ... بعد وتر و حال آنکه وی ... ست و میگویند حدیث باب مختص ست بکسی که وتر گذارد و آخر شب ... نیست ... بعد از وتر جائز ست پس این حدیث محمول ست بر استحباب نه بر وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد وتر گذارد همان دو رکعت فجر ست و حمل کرده آنرا النووی بر آنکه گذاردنش بعد وتر برای بیان جواز نفل نشسته ست و رفته اند اکثر باینکه بگذارد شفع چندانکه خواهد و نقض نکند وتر را عملاً بحدیث طلق **وعن** علی بن طلق ترجمهٔ وی مکرر گذشت رضی الله عنه قال

سمعتُ رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا وتران فی لیلة نیست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بتهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود و وتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد انچه خواهد پس تر وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این ست و جماعت دیگر از اصحاب و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بخواب رفت و برخاست بگذارد انچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده ست بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست و این صحیح تر ست بوجوه متعدده روایت کرده شده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وتر نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابو امامه و غیر ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی ست رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی گفت ترمذی حسن ست وصححه ابن حبان و عبد الحق و غیره و بالجمله در حدیث دلیل ست بر اینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چندانکه خواهد و مروی ست از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از ان چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذار هرچه ظاهر شود ترا پستر بگذار **وعن** ابی بن کعب الاکبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس ست که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقرأ اصحابه لکتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدینة سنة ١٩

روی عنه خلق کثیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بود آنحضرت که وتر میکرد یعنی میخواند در نماز وتر بسبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول بعد قرارت فاتحه و قل یا ایها الکفرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت سوم بعد فاتحه رواه احمد وابوداود والنسائی وزاد ای النسائی ولا یسلم الا فی آخرهن و سلام نمیداد مگر در آخر آنها زیرا که وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است معلوم گردید و حدیث ابوهریره لا توتروا بثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه کراهت وتر بسه رکعت روایت کرده و قد قدمنا وجه الجمع و بالجمله چون بتصحیح وتر بسه رکعت یکی از انواع وتر ست کما عرفت پس متعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند بر جواز ایتار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ما عدا او پس اخذ بدان اخذ باجماع ست و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع کما عرفت ولابی داود والترمذی واحمد نحوه عن عایشة مانند حدیث ابی و در سندش لین ست زیرا که از طریق خصیف جزری ست

[illegible] يه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
ورواه الدارقطني وابن حبان والحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن عمرة عن عائشة وتفرد [illegible] است ترويج و اظهارست ، و شبهه کرده است
صدوق ست عقیلی گفت [illegible] سنت الدست و لیکن حدیث ابن عباس وابی بن کعب [illegible] او بدو لا تقام فيهم الصلوة الا استحوذ عليهم الشيطان
رواه احمد [illegible] زیادت سوذ تین را و روایت [illegible] نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها جماعت را گذارند
[illegible] و فيه وورد في اين ست كل سورة في ركعة و في الاخيرة [illegible] الله احد [illegible] الظاهر خود دلالت دارد بر فرضيت
و در رکعت سیوم با اخلاص معوذتین هم آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه و من بعدهم همان اول ست [illegible]
گفته که احمد در مسند خود از عایشه روایت کرده که گفت بود رسول خدا که ایتار میکرد به سه رکعت میخواند در اول سبح اسم ربك الاعلى و در دوم [illegible]
کافرون و در ثالثه قل هو الله احد و همین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهى شیخ در ترجمه گفت در رکعت اولی سورهٔ انا انزلنا میخواندند و در سیوم [illegible]
مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعض روایات فقهیه آمده است والله اعلم گوییم در حدیث علی رضی الله عنه آمده که وتر میکرد آنحضرت به نه سوره
از مفصل پس میخواند الهاکم التکاثر و قدر و اذا زلزلت و عصر و کوثر و اذا جاء نصر الله و کافرون و تبت و قل هو الله در هر رکعت سه سوره رواه احمد
بن ابراهيم الدورقي في مسند علي كرم الله وجهه وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال اوتروا قبل ان تصبحوا
فرمود وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید رواه مسلم و این دلیل ست بر آنکه وتر قبل صبح ست ولابن حبان من حديث ابي سعيد
من ادرك الصبح ولم يوتر فلا وتر له هر که دریافت طلوع صبح را و وتر نکرد پس نیست وتر او را یعنی بطریق ادا بلکه قضا گردیده و در وی
دلیل ست بر اینکه مشروع نیست وتر بعد خروج وقت و اما اینکه قضای وی صحیح نیست خلا زیرا که مراد از ترک تعمد ترک ست و فوت شده
از وی سنتی عظمی که تدارکش ممکن نیست و ابن منذر از جماعتی از سلف حکایت کرده که آنچه خارج می شود بفجر وقت اختیاری اوست و وقت اضطرار
خود باقی ست تا قیام نماز صبح و هم روایت ست از ابی سعید خدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من نام عن الوتر او نسيه فليصل اذا اصبح او ذكر کسی که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا
وقتی که صبح کند یعنی بیدار گردد یا وقتی که یاد آرد و این قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض و این لف و نشر مرتب ست یعنی
نائم چون بیدار گردد و ناسی چون یاد کند و در روایتی لفظ استیقظ بجای اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود و ترمذی
و ابن ماجه وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر
الليل فليوتر اوله کسی که می ترسد که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب و بخفتد ومن طمع ان يقوم
آخره فليوتر آخر الليل و کسی که امید میدارد که می تواند برخاست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب
فان صلوة آخر الليل مشهودة زیرا که نماز آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر می شوند در وی ملائکه
رحمت و در روایتی محضورة آمده وذلك افضل و وتر در آخر شب فاضل تر ست از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد و تواند که
چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخص وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال باشد و رفته است جماعتی از سلف بسوی این و بسوی آن
دیگر و هر دو کار در ابی داود ست حدیث از ابی قتاده که فرمود آنحضرت ابوبکر را تو کدام وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت عمر را تو کدام
وقت می کنی گفت آخر شب پس گفت ابوبکر را اخذ کرد این بحذر و گفت عمر را که گرفت این بقوت و می فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مر ابوهریره را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار می بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت رواه مسلم

صلی الله علیه وسلم او نه جماعت میکنند در منازل خود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا برساند زیرا صبح پس بتحقیق رفت هر نماز شب و وتر پس وتر کنید پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر
واگرچه او را عذر باشد زیرا که یمین اعمی ذکر کرد عذر را اگر ... امر صلوة ست و میرود و وقت ... در حدیث ابی سعید که
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبا لا وجوبا تا جمع ... ظاهر شد که مراد رفتن وقت وتر ست یعنی چون شب بر کسی که مرتب ...
جماعت واجب ست بر هر واحد و اگر ... بروایت ترمذی از عائشه که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب منع میکرد او را از ان خواب یا غلبه
... دوازده رکعت وگفت حسن صحیح و باین تدارک یا قات می شد رواه الترمذی قلت وقال علیه
سلیمان بن موسی قد تفرد به علی هذا اللفظ و در روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که مبادرت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید و دریابید
صبح را مسبوق بوتر ... ادای آن خواهد بود والاقضا جائز ست در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از وتر خود
پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذی مرسلا وخود قضا جائز ست در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب **وعن عائشة**
رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی فارسی ضحی چاشت ست
وگفته اند که ضحو وضحوه وضحیه بروزن عشیه بمعنی ارتفاع نهار و بلند شدن روز ست وضحی بضم وقصر فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز
آمده چنانکه قول وی سبحانه وتعالی ست والشمس وضحها وضحاء بفتح ومد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان
مردم در اول روز دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند دیگر
بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند
و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده ست شامل هر دو نماز هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده
چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده
که ابن آدم اضمن لی رکعتین اول النهار اکفک آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای
نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد دو رکعت
باشد مر او را مثل اجر حجه وعمره تامه تامه تامه رواه الترمذی عن انس و نمازیکه آنحضرت در خانه ام هانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر
قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتی ست که روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است
و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق نماز ضحی آمده و بر نماز در وقت اشراق هم آمده پس ... دو را هم نماز ضحی می توان گفت و هم نماز اشراق
و بصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بران ترغیب داده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت
یک وقت ست و یک نماز که اول وقت وی اشراق ست و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده
از ینجا گمان برده اند که مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده
تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب و عمل بدرجه تواتر معنوی ست در رسیده است بحد یقین و قاضی ابوبکر عربی مالکی گفته این صلوة
سابقین ست از انبیاء و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابو هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود پیغمبر ست علیه السلام و از ابن النجار
از حدیث ثوبان آورده که ضحی صلوتی ست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوة والسلام واختلاف ست

در استحباب صلوة ضحی واحادیث واخبار بظاهر در وی مختلف ومتعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب [illegible] ست بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که ندیدم آنحضرت را میگذارد سبحه ضحی را چهار رکعت [illegible] ست ترویج واظهار است، وضعیف کرده است
وابن ماجه از [illegible] میگذارد آنحضرت چهار رکعت وزیاده [illegible] او کبد و لاتقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان
[illegible] نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن [illegible] سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
چه نیست در احادیث وارده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را وثابت شده است از [illegible] خود دلالت دارد بر حصر
منحصر ست در عددی بحیثیتی که بر آن افزوده نشود وجز این نیست که ذکر کرده رویانی که اکثر وی دوازده رکعت ست [illegible]
اورا دلیل حصر درین مسئله شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اکثر علما چهار ست زیرا که احادیث
آن اصح واخبار وآثار در آن اکثر ست انتهی وحافظ شوکانی در شرح فرموده اقل آن دو رکعت ست چنانکه در حدیث ابو هریره در صحیحین وغیرهما ست
واکثرش دوازده رکعت ست چنانکه اوله بر آن دال اند انتهی گویم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحمد وابن ماجه چهار رکعت آمده کما تقدم ودر حدیث
انس هشت رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده ودر حدیث جابر بن عبد الله
شش رکعت آمده اخرجه الحاکم ودر حدیث ام سلمه وهم عایشه دوازده رکعت آمده رواه الحاکم ودر روایت علی وعایشه وانس وجابر شش رکعت آمده
ودر روایت ترمذی از ابو هریره دو رکعت آمده ودر روایت ابوذر نیز دو رکعت آمده ودر روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده واحمد در مسند خود هشت
مرفوع گفته غرض که این همه اعداد ثابت ست متبع هر عدد که اختیار کند شرف اتباع دریابد واگر تارةً فتارةً هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفق بود بسنت
رواه مسلم ودر سبل گفت این حدیث دال ست بر شرعیت ضحی وبر آنکه اقل وی چهار رکعت ست وگفته اند دو رکعت ست واین در صحیحین
از روایت ابی هریره وابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن ست کرده ودر اینجا دلیل ست بر استحباب صلوة ضحی وبر آنکه کمتر وی
دو رکعت ست وعدم مواظبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلالت قول حاصل ست ونیست از شرط حکم لفظ فر
اوله قول وفعل بر آن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجح ست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی واما حکم این نماز پس حافظ ابن القیم
اقوال جمع کرده وجمله شش قول ست اول آنکه سنت مستحب ست دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه
مستحب فعل اوست تارةً وترک او تارةً با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحب ست مواظبت بر آن در خانها ششم آنکه بدعت ست بعده مستند هر یکی
ازین اقوال ذکر نموده وارجح اقوال آنست که سنت مستحب ست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آینده
وله عنها وهم مسلم راست از حدیث عایشه بروایت عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست واز علی وعثمان وعایشه سماع دارد ومات سنه
ثمان ومائه واین روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده انها سئلت هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى
قالت لا الا ان يجيء من مغيبه بتحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از
سفر خود وآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی واین حدیث دلیل گروهی ست که میگویند مستحب ست که این نماز را
گاه گاه بگذارد ودر بعض ایام ترک کند ونیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی
که حسن غریب ست وآن این ست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا وبود که ترک میکرد تا آنکه میگفتیم که نخواهد گذارد آنرا
یعنی چنانچه عادت شریفه در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز همچنین بود وروایت کرد ابن جریر از عکرمه

صلی اللہ علیہ وسلم را ونہ جماعت میکنند در منازل خود یک روز و ترک میکرد دہ روز وگفت عبداللہ بن دینار کہ بود ابن عمرؓ کہ نمی گذارد نماز چاشت را وچون
در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینًا بر ساید وگفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابہ وتابعین کہ مکروہ می پنداشتند محافظت ومداومت را
واگرچہ او را عذر باشد زیرا کہ لعین اعمی ذکر کرد عذر را کہ گشت ... ایام وترک میکردند در ایام دیگر وطائفہ ... گزاردہ می شود بسببی از اسباب
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبًا لا وجوبًا تا جمع کرد ... ہم کہ در روز فتح مکہ گذاردہ در بیت ام ہانی بسبب فتح ... صلوة الفتح
جماعت واجب است بر ہر واحد و اگر ... عادۃ ولیکن گفت ... ست کہ مواظبت بران مستحب ست وخوف توہم فرضیت مرتفع شدہ اما او
نیست ... از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت ست وازین حدیث نگذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر وغیرہ
لہذا بعضی گفتہ جمع میان ہر دو باین طریق ست کہ کلمہ کان بفعل کذا دلالت بر دوام نمی کند دائمًا بلکہ غالبًا وچون قرینہ بر خلاف آن قائم شد
کلمہ مذکور را از معنی دوام برگردانید ومراد عائشہؓ از قول خود الا ان یجیء من مغیبہ نفی رویت خود ست صلوة ضحی را یعنی وی ندید کہ آنحضرتؐ این را
گذاردہ باشد مگر درین وقت ولفظ اول اخبار ست از آنچہ باو رسیدہ کہ ترک نمی کرد آنحضرتؐ صلوة ضحی را ولیکن تضعیف وی می کند قول وے

ولہ عنہا و مسلم راست از حدیث عائشہؓ یعنی در نفی نماز چاشت **ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی سبحة الضحی قط** ندیدم آنحضرتؐ را کہ میگذارد نماز چاشت را گاہی سبحہ وتسبیح بمعنے نماز نفل آید ودر روایت ابن جریر آمدہ لا فی حضر ولا فی سفر
ذکرہ السیوطی بیہقی گفتہ مراد بعدم رویت نفی دوام ست ومراد بتسبیح خود مداومت ست بروی وابن عبد البر گفتہ روایت متفق علیہ شیخین
مرجح ست یعنی اثبات نہ روایت نفی کہ مسلم متفرد ست بدان گفت وعدم رویت عائشہؓ مستلزم عدم وقوع کہ دیگران اثباتش کردہ اند نیست
گویم واز متفق علیہ ست حدیث ابوہریرہ در صحیحین کہ وصیت کرد او را رسول خدا باینکہ ترک نکند دو رکعت ضحی را و انی لاسبحہا وبدرستی کہ
من میگذارم آنرا واین حدیث را بخاری ومالکؒ وابوداود ہم روایت کردہ اند ودر آن این ست کہ وبتحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را حال آنکہ
آنحضرتؐ دوست میداشت این را کہ عمل کند بدان یا عمل کردہ شود بدان از جہت ترس اینکہ عمل کند پس فرض کردہ شود بر ایشان از جہت
جریان سنت الہی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن ودر جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم وتاخیر
کردہ واین حدیث حجت طائفہ ایست کہ بکراہت آن قائل شدہ اند ومیگویند کہ گذاردن آن بدعت ست کہ بعد از پیغمبر وخلفای راشدین
پیدا کردہ اند واستدلال می کنند این جماعہ باثری کہ بخاری از ابن عمر روایت کردہ کہ مورق عجلی کہ از کبار تابعین طبقہ ثالثہ است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
گفت لا اخالہ یعنی گمان نمی برم کہ میگذارد آنحضرتؐ آنرا یعنی نمی گذارد واگرچہ جزم بدان ندارم واز عبد الرحمن بن ابی بکرہ چنانکہ روایت کرد آنرا
ابن جریر مروی ست کہ ابوبکرہ کہ از کبار صحابہ ست وپدر او جمعی را دید کہ نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت بدرستیکہ شما آیینہ میگذارید
نمازی را کہ نگذاردہ ست آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ونہ عامہ اصحاب او یعنی اکثر صحابہ وقیس بن عبید گوید یک سال آمد ورفت نزد عبداللہ
بن مسعود میکردم ہرگز ندیدم کہ نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی وفضیلت داشتے ترک وی چندین مدت نکردی حالی آنکہ در حق وی
وارد شدہ کہ رضیت لامتی ما رضی بہ ابن ام عبد وگفت مجاہد در آمدم من وعروہ بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاہ دیدم کہ ابن عمرؓ نشستہ است
نزد حجرہ نزدیک حجرہ عائشہؓ ومردم میگذارند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی کہ سنت ست یا بدعت گفت
ابن عمر کہ این نماز گذاردن ایشان بدعت ست ونیکو بدعتی ست این بدعت ونیز گفت ابن عمر چنانکہ شعبی از وی روایت کردہ کہ ابتداع

نکردند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار مشید نفی این نماز اند و غیر آن [illegible] یه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
واحادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت [illegible] ت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است
مخافت اینکه بر ایشان فرض [illegible] در آخر خروج از عهده آن در زمان [illegible] او یبدو لا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان
آن را شعور [illegible] سنت چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس [illegible] که نفی کرد یا روئیت [illegible] بمسجد نیز سنت مؤکد پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
یا از مردم شنیده که میگذارد و پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد بر نفی دوام باشد پس [illegible] الظاهر خود دلالت دارد بر عدم ضبط
و محمل نا گذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید همین تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق با خبار روات بوده [illegible] نکرده [illegible]
خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع است لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در عهر الخ کنند بدعت
چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است حرملی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرت نرسید
و شاهد او بدعة گفت و اما در حق ما پس مستحب است چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهی غرض که از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد
بلکه نفی حقیقی مخصوصه که روئیت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذاردند نماز ضحی را
پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در درون خانهای خود بگذارید والله اعلم **وعن** روایت است از زید بن ارقم
رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذاردند نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضل تر
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود صلوة الاوابین حین ترمض بفتح میم الفصال
نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گرم میشوند سمی بچه شتر بچها از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی
گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و لیشتد حر النهار سخت می شود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابند شتر بچها
گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از رمضت بالکسر بمعنی تحترق مشتق از رمضاء است و آن سخت گرم شدن زمین است از
افتادن آفتاب بر ریگ و غیره و این وقت ارتفاع شمس باشد و تا قیر آن بجهت است و فصال جمع فصیل است بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین
جهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضل تر است اگر گویند این مخالف آنست که گفتی که ضحی
یک وقت است اول او اشراق است و آخر او چاشت چه بیشک نماز در اول وقت افضل بود گوییم افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان
قائل است در فرایض است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با ستراحت است عبادت در وی اشق و افضل بود و از اول الیسما کسی از اول
فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آنرا
که دوست میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد زوال پس گفت عایشه ای رسول خدا شما دوست دارید این ساعت را فرمود که گشوده می شود
در وی درهای آسمان و نظر می کند خدای تعالی برحمت بسوی خلق و این نمازی است که محافظت میکرد بر وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
علیهم السلام و در سندش متروک است و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت است **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة ركعة هر که بگذارد نماز چاشت را دوازده رکعت بنی الله له
قصرا فی الجنة بنا کند خدا برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذهب آمده یعنی از طلا رواه الترمذی واستغربه
گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر باین وجه و گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف است و ابن ماجه و غیر او نیز این را

صلى الله عليه وسلم را و نه جماعت میکنند در منازل خود [illegible] صلوة فيؤذن لها پس امر کنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر او را
در جماعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم عينا برسا [illegible] را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الى رجال پس بیایم بسوی
واگرچه او را عذر باشد زیرا که لیس اعمی ذکر کرد عذر را که [illegible] آنست که [illegible] مرفوعا از معاذ ابن انس که [illegible] صلوة با مصلیان
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبا لا وجوبا تا جمع [illegible] مگر آنچه خیر ست آمرزیده شود او را گناهان او اگرچه باشند مقدار کف دریا یعنی
جماعت واجبست بر هر واحد و اگر [illegible] رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت ضحی بخشیده شود او را گناهان او اگرچه مثل زبد بحر باشد
بیست [illegible] رسول خدا [illegible] صلى الله عليه وسلم ای ابن آدم عاجز میا تو از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکنم تراد در آخر روز
یعنی جمیع آفتها و تقصیرات را از ابوهریره آمده مرفوعا که محافظت نکند بر نماز ضحی مگر اواب رواه الحاکم علی شرط مسلم و هم نزد حاکم
از حدیث ابوهریره مرفوعا که در بهشت را دری ست که گفته میشود او را باب الضحی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی
که مداومت میکردند بر نماز ضحی این ست در شما پس در آیید آنرا برحمت خدا و مروی ست از ابن عمر که وی گفت ابوذر را وصیت کن مرا ای عم
گفت پرسیدی از چیزی که پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواستم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد ضحی را دو رکعت نوشته نشود
از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را در آن روز هیچ گناهی و هر که بگذارد
هشت نوشته شود از قانتان یعنی از جمله خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار
قدس و تخریج این حدیث را بیهقی و ابونعیم و بزار از ابوذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت ولیکن در روایت
بزار از ابی ذر ابن عطا ست ضعفه ابوحاتم وغیره وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطئ ویدلس وطبرانی از ابی الدرداء آورده
و در سبل گفته باب احادیث لا تخلو عن مقال انتهی وبالجمله صالح احتجاج ست بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه در فضائل
اعمال معمول،

وعن عايشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيتي فصلى الضحى ثماني ركعات

گفت عایشه در آمد رسول خدا خانه مرا پس گذارد نماز ضحی هشت رکعت و از عایشه مروی ست که می گفت اگر برانگیخته شوند
یعنی زنده گشوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی
این لذت را از دست نمی دهم و گفت مجاهد که از طبقه ثانیه تابعین ست و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلده معظمه است و ابن عمر
وقت سواری وی گرفت که گذارد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم روزی نماز ضحی را دو رکعت پستر گذارد روزی چهار رکعت پستر روزی گذارد
شش رکعت پستر گذارد هشت رکعت پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست و هشت رکعت او
نه دوام وی که نمی خواهد بود و احاطه علم راوی بدان بحسب عادت متعذر ست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت قولی
ثم ترک یوما آید روز ترک کرد و بهر حال نماز ضحی هشت رکعت ست چنانکه در مالابد منه گفته و در حجة الله البالغه نوشته که اقل وی
دو رکعت ست و اکثر چهار رکعت و ثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث
آن مجموع صحیح حسن جریر میگوید که احادیث صلوة ضحی که صحیح شده است بحسب ظاهر در آن اختلاف ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح
و متوافق اند و تضاد مدفوع و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه
ده و گاه دو ازده مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که من صلى الضحى ركعتين لم يكتب

نکردند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار مفید نفی این نماز اند و غیر آن [illegible] بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت [illegible] ترویج و اظهار ست، و ضبط کرده است
محافظت اینکه از [illegible] [illegible] در آخر خروج از عهده آن در مانند [illegible] اَوْ بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلٰوةُ اِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ
[illegible] صلی الله علیه وسلم در خانه وی [illegible] [illegible] کرد یا روز [illegible] بیند نیز سنت مؤکده پس اگر در مسجد جماعت نماز گزارند
اختیار کرده و نیست بعید از آن اگرچه در خانه وی باشد بنا بر [illegible] [illegible] باشد پس [illegible] [illegible] خود دلالت دارد بر فضیلت

باب صلوة الجماعة والامامة

[illegible] گزارد در نماز [illegible] کرده [illegible]
باب در بیان حکم نماز جماعت و امامت و آن پیشوا شدن ست و امام پیشوا و مراد در اینجا پیشوائی در نماز [illegible] [illegible]
و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم ست و درین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنها [illegible] و افضل کیست به امامت
و اولی بآن کیست **عن عبد الله بن عمر** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قال آنحضرت [illegible]
افضل من صلوة الفذ نماز یکه بجماعت بگزارند زیاده است در ثواب از نماز یکه تنها بگزارند فذ بفتح و تشدید ذال معجمه [illegible] آن معلوم [illegible]
بسبع وعشرين درجة بهفت و بست درجه متفق علیه حدیث حجت ست بر جماعت و در وی دلیل ست بر عدم [illegible] [illegible] نماز ضحی را
و بخاری و مسلم راست از حدیث **ابي هريرة بخمس وعشرين جزءا** بست و پنج جزء عوض هفت و بست درجه شاید که نخست [illegible] [illegible]
پس از آن زیاده کرده شد تفضلا و انعاما یا اختلاف بتفاوت حال مصلی ست یا بست و هفت درجه است و بست و پنج [illegible] [illegible] و فاضل تر
جزءا ضعفا آمده و در روایت بزار آمده صلوة و بضعا و عشرين بدل سبعا [illegible] رواية لمسلم ترمذی گفته بهر که این حدیث را روایت کرده [illegible] [illegible]
گفته الا ابن عمر که سبع وعشرين گفته و در روایتی از وی نیز بست و پنج آمده و نیست منافات زیرا که مفهوم عدد غیر مراد ست [illegible] ایشان [illegible]
داخل ست زیر روایت بست و هفت و صاحب [illegible] در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بست و پنج و بست [illegible] [illegible]
کرده یکی از آن حذف ابتدا و انتها ست در یک روایت و اثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول ست بر [illegible] [illegible]
بست و هفت درجه کمتر از خود ست **وكذا** و همچنین بلفظ خمس و عشرين ست **للبخاري** و ابی داود و ابن حبان والحاکم [illegible] [illegible]
نحوه و لیکن بجای **جزءا قال درجة** درجه گفت و در روایت احمد و ابی یعلی و بزار و طبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بضعا [illegible] [illegible]
آمده و روایت کرده است این حدیث را جماعتی از صحابه جز ثلثه مذکوره سهم انس و عائشه و صهیب و معاذ و عبد الله بن زید و زید بن [illegible] [illegible]
فهمیده است که سبع محمول ست بر کسی که بگزارد در مسجد و خمس بر کسی که در غیر وی بگزارد و گفته اند که سبع برای بعید ست و خمس [illegible] [illegible]
و بعضی از ایشان مناسبات و تعلیلات در آن ذکر کرده اند و مصنف آنرا در فتح الباری استیفا کرده در جبل گفته وهی اقوال [illegible] حدیث ثوبان آمده
نص انتهی [illegible] و درجه هر دو بیک معنی ست زیرا که بهر یکی از دیگر تعبیر کرده اند و وارد شده است تفسیر هر دو بنماز و بآنکه نماز جماعت [illegible] [illegible]
درجه افضل ست بر نماز فرادی و بر تقدیر علم بتخصیص عدد علم آن موکول بشارع ست جز او را حقیقت آن اطلاع نیست **وعن** [illegible] [illegible]
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده سوگند بآن کسی که نفس من در [illegible] قال رسول الله
اوست یعنی در ملک تصرف او و درینجا دلیل ست بر صحت اطلاق لفظ ید و مانند آن در حق وی تعالی و در احادیث اطلاق آن [illegible] الله [illegible]
تاویل می کنند آنرا بنعمت و غیر و مذهب سلف عدم تاویل ست و اجرا بر ظاهر با نفی تشبیه و تمثیل و تکییف **لقد هممت ان امر** [illegible] [illegible]
تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم تا جمع کرده شود هیزم و این جواب قسم ست و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای [illegible] غیر او نیز این را

صلوة فيؤذن لها ثم آمر رجلا فيؤم الناس ... امر كنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر او را
را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال بیتر بایم بسوی
صلی الله علیه وسلم او نه جماعت میکنند در منازل خود مضمر آنست که مراد اینها میکنم ... معذور نگذاشت ... کلمت
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا برسانیم ... نسائی وغیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز ... صلوة با مصلیان
واگرچه اورا عذر باشد زیرا که ابن ام مکتوم اعمی ذکر کرد عذر را که ... الدیلمی فی الموطا والنسائی ... تعیین
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبا لا وجوبا تا جمع کند ... برای ... کرده ام ... باشد ...
جماعت واجب ست بر هر واحد واگر ... تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را ...
... است یا عشا یا فجر وظاهر این حدیث عام ست فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای
... از بیرون ... در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام تعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس نفیس
یعنی جمیع ... امامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود تحریق آن جماعت مقید می شود والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد
از حدیث ابوهریره ... سمينا و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را عرق بفتح عین مهمله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شود
که مداومت ... واگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتين بکسر میم و فتح آن حسنتين یا می یابد سُم گاو یا گوسفند را
گفت ... و طمع دنائت همت می و بعضی مرماتین را تفسیر بگوشت پاره کرده اند در نهایه گفته مرماة تیر خرد که بآن تیر اندازی آموزند و آن احقر تیرها
از تا فلان و ... آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلد تر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
هشت نوشتار ایمان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید
قدس ... تیزی وخفی بی خردی متفق علیه ای بین الشیخین واللفظ للبخاري حدیث دلیل ست بر وجوب جماعت عینا لا کفایة زیرا که
بزار ... از این بدان قیام نموده پس مستحق عقوبت نشوند و نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی و احمد و ابو ثور و ابن خزیمه
در سبل گفته ... و ابن حبان آنست که فرض عین ست و قالت به الظاهرية و داود گفته شرط صحت نماز ست پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
اعمال معمول نماز او و این مبنی ست بر مختار او که هر واجب در نماز شرط صحت نماز ست ولیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لابد ست از دلیل و لهذا
ثمانی رکعت ... واجب ست غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفت ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
یعنی زنده ... بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه و بسیاری از حنفیه و مالکیه ابو حنیفه و صاحبین این است
ابن ... ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر در نیابد
وقت سوار ... بر او واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر بالاتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهی و مستدل قائل وجوب
شش رکعت ... ب ست زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر ست مثل حدیث ابن ام مکتوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرده
... وی ... وجوب را بر جماعت و تبویب کرده برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین ست چه اگر فرض کفایه می بود
ثم ترک ... آنرا ... ایشان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریق در عقوبات بمال اگرچه از آن عموما نهی آمده اما این خاص ست و اوله قائل فرض کفایه
دو رکعت ... قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارف او آنرا از فرض عین بسوی فرض کفایه و اما آنکه قائل سنیت وی اند در جواب ازین حدیث اطالت کلام
آن مجموع ... بجه شافی نیست و اقرب آنها این ست که این حدیث خارج مخرج زجر ست نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحریق را
و ... موافق ... اهل سنت قول وی ست صلی الله علیه وسلم در حدیث ابوهریره که نماز جماعت افضل ست از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت اند
ده ... دنیا کافی نمی بود او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد دیگر حدیث اذا صليتما في رحالكما ست و در وی اثبات صلوة ست در رحال بدون آنکه

باب صلوة الجماعة والامامة

نکرده‌اند مسلمانان بدعتی فاضل‌تر از نماز ... از نماز ... بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نکرد بر نماز ضحی اگرچه امت را ... تج و اظهارست و وضع جا کرده است
مخالفت اینکه بر ایشان فرض شود علیه وسلم در خانه وی ... آخر خروج از عهده آن ... او کبد و لا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان
الم ... اختیار کرده ... پس سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت ... بعضی گویند سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شود و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت
جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کنایه است از ... بدلالت بر تحریم ترک جماعت ...
میکنند بحکمت مصلحتی بعد از ان معارضی ظاهر میشود در آن مصلحت را بهم می زنند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در ان زمانه غیر از منافقان
دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قصد بنا بر نفاق بود انتهی **وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال**
رسول الله صلی الله علیه وسلم اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء وصلوة الفجر گران ترین نمازها
بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بر و زر یا توانند گذارد در وقت عشا وقت راحت و
سکون ست در وقت صبح وقت نوم و دواعی دینی و تصدیق با جر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود **ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما**
ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز ست و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آیینه می آیند آن دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد
یعنی بر سر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود و یعنی اگر قوت پای رفتن نداشته باشد می آیند بآن طریق که ضعیفان روند
متفق علیه و درین حدیث حث بلیغ ست بر اتیان باین هر دو نماز و بر آنکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست می آید بسوی
آن هر دو در هر حال که باشد زیرا که حائل میان منافق و این نماز با جر عدم تصدیق بما فیهما نیست **وعنه** وهم روایت ست از ابو هریره
قال اتی النبی آمد آنحضرت را **صلی الله علیه وسلم رجل اعمی** مردی نابینا بعضی گویند مراد ابن ام مکتوم ست
که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست **فقال یا رسول الله انه لیس لی**
قائد یقودنی الی المسجد پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه شان این ست که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد
و بکشد مرا بسوی مسجد و غرض کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس و تعبیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینکه رخصت
فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانه خود یعنی در مسجد نیاید **فرخص له** پس رخصت کرد حضرت آن مرد را **فلما ولی دعاه فقال**
هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیا می شنوی اذان را
بنماز گفت آری می شنوم **قال فاجب** فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن
اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذرست و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادله ایجاب جماعت ست
عینا لیکن لائق آنست که این وجوب عینی را مقید کنند بسامع ندا بنا بر تقیید حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است
محمول شود بر مقید و ازینجا شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث ... هم تحقیق ست و دلالت این هر دو
بر وجوب حضور جماعت وی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مر سامع ندا را و این اخص ست از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب
بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را ببین کسی را که نماز گذارد با تو و می فرمود درباره متخلفین که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

بدانکه بر مطلق وجوب جماعت کفایةً ولا عیناً و در وی عدم ترخ

صلی الله علیه وسلم او را نه جماعت میکنند در ... خود ... جائز نیست ... باید لیکن او را معذور نگذاشت ... احادیث ظاهر بر وجوب حضور در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عیناً بر سامع ... نسائی وغیره توثیق کرده اند و یافتیم برای جابر راوی جز یعلی ... پس سامع نداست از حضور واگرچه او را عذر باشد زیرا که ابن ام ... ذکر کرد عذر را که ... الدلیل فی الموطا والنسائی ... باشد برای وی بعذر لیکن او را امر فرمود باجابت ندباً لا وجوباً تا جمع کند ... رواه مسلم خطابی گفته درین حدیث دلیل ست ... حضور جماعت واجب ست بر هر واحد واگر ... می بود اهل ضرر و ... همچو ابن ام مکتوم وغیره اولی تر می بودند بتخلف از ان و بود عطا که می گفت نیست ... چون بشنود اذان را آنکه بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر والد را در ترک جماعت بشنود اذان را یا نشنود و ابو ثور واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست که الله تعالی حکم کرده است رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت در حالت خوف و معذور نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد که جماعت در حالت امن واجب ترست و اکثر شافعیه برین اند که جماعت فرض کفایه ست نه فرض عین و تاویل کرده اند حدیث ابن ام مکتوم را که معنی وی این ست که نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع نکنی اجر جماعت را در صورت تخلف از ان و در هیچ حال و حجت او شان این ست که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیاده میشود بر نماز تنها ببست و هفت درجه

وعن ابن عباس رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة له کسی که بشنود اذان را و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را و این حدیث دلیل ست بر تاکید جماعت و آن حجت کسی ست که قائل ست بفرض عین بودن او و هر که قائل ست بسنیت او میگوید که مراد صلوة کامل ست و از ان نفی کمال بمنزله نفی ذات برای مبالغه ست الا من عذر مگر آنکه نیاید بعذر گفته شد ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گوییم اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط می گردد و آن اعذار این ست مرض و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعف که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابو حنیفه و بعضی گفته اند بالاتفاق و باران و گل ولای و سختی سرما در قول صحیح و در روایت ست از ابو یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت از گل ولای فرمود که بهتر آنست که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده واذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال در مصفی گفته رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجهت عذری برای تاکیدی که در حضور جماعت از شرع والسنة شده و لیله مطیره و ذات برد و ریح عذر ست بحدیث شیخین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرموده که بگوید الا صلوا فی الرحال و از قول ابن عباس معلوم شد که قید لیل ضروری الرعایة نیست پس حکم روز همچنان ست و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدؤا بالعشاء و علت آن تضرر بجوع و توقان نفس بطعام ست پس مخصوص باشد بشدت جوع و توقان نفس و عطش در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضرر ست بلکه اقوی ازوی و مدافعت اخبثین بحدیث شیخین در موطا و اکل ذی رائحة کریهه بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنتنة فلا یقربن مسجدنا انتهی و در سبل گفته چون نهی از ان بجهت آنست که در خوردن وی تفویت فریضه است باید که اکل آن گناه باشد اما کسی که میگوید جماعت فرض عین ست شاید که اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید نه در خانه پس در خانه بجماعت باید گذارد انتهی رواه ابو داود والدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمده که فرمود آنحضرت کسی که بشنود بانگ نماز را باز ندارد او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه گفتند صحابه و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول کرده نمی شود ازوی نماز که گذارده است بی جماعت یعنی اگرچه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان قدیری گفته اهل و عیال خود را جمع کند در خانه و بجماعت بگذارد و اختلاف ست در آنکه جماعت در مسجد حی

انتهى ست یا در بعد جامع گفته اند اقدم را اختيار کند و اگر [illegible] ابو ماشی انتظار کنند اقرب را و اگر در اقرب در آمده است و تشنید تکبیر بعید را نرود و اگر در آمده برود و ابن ماجه [illegible] صحیح ماکی [illegible] صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگر چه بیت را از محافظ [illegible] کلبی ست و او ضعیف و مدلس ست و حدیث را شنیدن روایت کرده و در راوی [illegible] ابن عدی بن ثابت و نگفته در مرفوع الا من عذر در اوائل [illegible] جماعت آن در زمان [illegible] کرد آنرا ابو داود [illegible] ابن ماجه و ابن حبان و دار قطنی و [illegible] از هشیم از شعبه بلفظ من سمع النداء فلم يجب فلا صلوة له الا من عذر مرفوعا بلکه او اسنادش صحیح ست لیکن گفت حاکم که موقوف [illegible] ست او را [illegible] اکثر اصحاب شعبه بیشتر اخراج کرد او را شواهد که مذکورست در تلخیص مصنف واسناده على شرط مسلم لكن رجح بعضهم وقفه اسناد وی بر شرط مسلم است لیکن ترجیح کرده اند بعض ایشان وقف او را پس اصح موقوف است قاله البیهقی و طبرانی در کبیر از حدیث ابو موسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که من سمع النداء فلم يجب من غير ضرر ولا عذر فلا صلوة له هیثمی گفته در روی قیس بن ربیع ست وثقه شعبة وسفيان الثوري وضعفه جماعة و حدیث ابن عباس را ابو داود هم روایت کرده بزیادتی قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم يقبل الله منه الصلوة التي صلاها لیکن اسنادش ضعیف ست **وعن يزيد بن الاسود** السوائي ويقال الخزاعي ويقال العامري او را صحبت ست و معدود ست در اهل طائف و حدیث او در کوفیین ست روی عنه ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابو جابر ست رضي الله عنه **انه صلى مع رسول الله** وی گذارد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم **صلوة الصبح** نماز بامداد یعنی در مسجد خیف که در منی ست و این واقعه در حجة الوداع بود **فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا هو برجلين لم يصليا** پس بگذارد آنحضرت نماز پس ناگاه ملابس و مقارن ست با دو مرد که نگذارده اند نماز را یعنی با آنحضرت **فدعا بهما فجيء بهما ترعد** بضم عين مهمله **فرائصهما** پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که از غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد تا بآدمی چه رسد فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان دو پهلوی شانه می لرزد نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح **فقال لهما ما منعكما ان تصليا معنا** پس گفت چه باز داشت شما را از اینکه نماز بگذارید شما هر دو با ما **قالا قد صلينا في رحالنا قال فلا تفعلا** گفتند آن دو مرد بتحقیق که ما گذارده بودیم نماز را در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس نکنید این چنین رحال جمع رحل ست بفتح را و سکون حا مهمله بمعنی منزل و مطلق می شود بر غیر وی و لیکن مراد درینجا همین منزل ست **اذا صليتما في رحالكما** چون گذاردید شما نماز را در منزلهای خود **ثم اذا ادركتم الامام ولم يصل فصليا معه** پستر دریافتید شما امام را که نماز نگذارده ست پس بگذارید با امام اگر چه در خانه خود گذارده باشید **فانها لكما نافلة** زیرا که این نماز که با جماعت میگذارید مر شما را نماز نفل ست خواه سابقا نماز بجماعت گذارده باشید یا بی جماعت در مصفی ست بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از آن ادراک کند جماعت را بگذاردن آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نمازهای پنجگانه و همین ست قول حسن بصری و زهری و بهمین قائل اند شافعی و احمد و اسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان ست و مرجح مذهب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب شفع میگردد مدخول ست با آنکه مغرب یکی ست ازین دو نماز لا على التعيين نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مغتفرست در صورت عدم تعیین والله اعلم انتهى وسياتي الكلام في ذلك **رواه احمد والدارقطني والحاكم واللفظ له والثلثة** ابو داود و ترمذی و نسائی **وصححه ابن السكن والترمذي وابن حبان كلهم من طريق يعلى بن عطاء عن جابر بن يزيد بن الاسود عن ابيه** و گفت شافعی

در تقریب گفته اسنادش مجهول ست گفت بیهقی زیرا که یزید بن الاسود نیست او را راوی غیر پسر وی و نیست برای ابن وی جابر راوی جز یعلی مصنف
در تلخیص گفته یعلی از رجال مسلم ست و جابر را نسائی و غیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز یعلی اخرجه ابن منده فی مسلم واخرجه من حدیث
ابن مسعود الضیاء والبزار مع حدیث شداد بن اوس و عن محجن الدیلی فی الموطا والنسائی و ابی ذر عند الحاکم و در شرح گفته این حدیث در حجة الوداع بود
پس دلالت کرد بر مشروعیت نماز با امام چون یافت وی را و یا خواهد گذارد بعد از آنکه این کس نماز خود گذارده است بجماعت یا تنها پس اولی فریضه است
و ثانی نافله کما صرح به الحدیث و ظاهر حدیث این است که وی مطلق نیست بر فرض اولی و هو قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
ابوداود از حدیث یزید بن عامر که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یافتی مردم را که نماز میگذارند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذارده تو خواهد بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه النووی و غیره و بیهقی گفت که این حدیث مخالف حدیث
یزید بن الاسود ست و هو اصح و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانه خود نافله دارقطنی گفته سند
این حدیث ضعیف ست و برین قول اند که ست از فرض اولی بعد دخول در ثانیه و گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح ست و شافعی را قولی ثالث ست
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله یحتسب بایهما شاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب ست روایت ابوداود و نسائی و غیرهما از ابن عمر
مرفوعًا لا تصلی الصلوة فی یوم مرتین وجوابش آنست که نهی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو ست نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که نگذارد آن
هر دو را تنها انتهی پس ظاهر حدیث باب عموم ست در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشا نه صبح و عصر زیرا که نهی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن وتر روز ست پس اگر آنرا اعاده
کند شفع گردد و گفت مالک که اگر نماز بجماعت گذارده است اعاده نکند و رنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر ست در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت ست بر ایشان و بر مالک
زیرا که مخصص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود ست که این در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنیفه و مخصوص
شود بوی عموم نهی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت هرگاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی و ابوداود عن ابی سعید الخدری
وابن حبان والحاکم والبیهقی و در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **انما جعل الامام لیؤتم به** گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی **فاذا کبر فکبروا** پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر برارید از پس وی متصل برای احرام یا مطلقا پس شامل باشد
تکبیر نقل را **ولا تکبروا حتی یکبر** و تکبیر نبرارید شما تا آنکه تکبیر برارد امام و این زیادت تاکید ست برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باقی
جمل آتیه **واذا رکع فارکعوا** و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید **ولا ترکعوا حتی یرکع** و رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند
وی یعنی شروع نماید دران نه آنکه فارغ شود ازان چنانکه متبادر از لفظ ست گفت مالک در موطا در حق شخصی که سهو کرد پس برداشت سر خود را
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از هر که
بکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود انما جعل الامام لیؤتم به و ابوهریره گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جز این نیست که
موی پیشانی او بدست شیطان ست انتهی در مصفی گفته رجوع برکوع یا سجود درین صورت مستحب ست بر قول اشهر و قد دارد شود خیرد ...

که زیادت رکنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده بود و اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتدا است نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کرکوع او سجود ان کان برکنین [illegible] ست و فیه نظر زیرا که [illegible] امام جائز ست و عمل [illegible] فاحشه کردن با امام مفارقت امام ست و متضمن ست نیت مفارقت را نیت امری که لازم مفارقت ست انتهی و اذا قال [illegible] الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید اللهم ربنا لك الحمد وازینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع ست و منصب ماموم تحمید یعنی مقسوم ست میان ایشان چنانکه حنفیه گویند و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین ست و مذهب امام شافعی جمع ست مر امام را میان [illegible] هر دو امام و منفرد نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین ست و گفته اند بگوید موتم سمع الله لمن حمده بحدیث ابی هریره که میکرد این را آنحضرت زیرا که ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادرست و مذهب ثوری و اوزاعی نیز همین ست که جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقولوا اللهم الخ مفهوم میشود که نگوید موتم مگر همین را و مذهب شافعی که جمع ست مطلقا دلیلش حدیث ابن ابی اوفی ست نزد مسلم که آنحضرت چون برمیداشت سر خود از رکوع می گفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد و ظاهر عموم احوال ست جماعت و منفرد را و آنحضرت گفته است صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیست حجت در سایر روایات بر اقتصار زیرا که عدم ذکر در لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول وی ربنا لک الحمد و قول وی فقولوا ربنا لک الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل وی صلی الله علیه وسلم زیادت مقبوله است زیرا که قول معارض او نیست و ابن منذر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیر هما روایت کرده پس شافعی بآن منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راس ست و قول وی ربنا لک الحمد نزد انتصاب و در روایتی از بوحنیفه هم جمع برای امام و منفرد آمده ولیکن گفته که تحمید سرا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز ست و ظاهر اکتفا بتحمید ست و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت قیام گوید همچنین گفته است تمرتاشی و از ابی حنیفه آورده که اگر تسمیع در حالت رفع نگفت در حالت استوا بگوید و بعضی گفته اند هر دو بگوید وفي رواية ربنا ولك الحمد و در روایتی بواو آمده و جمع میان اللهم و داو بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمهینی ست و اذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما ولا تسجدوا حتى يسجد و بسجده نروید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلى قائما فصلوا قياما پس چون بگذارد امام استاده بگذارید شما نیز استاده واذا صلى قاعدا فصلوا قعودا اجمعين و چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما همه نشسته همها اجمعین منصب ست بر حال و این روایتی ست در بخاری و اکثر روایات اجمعون ست برفع بنا بر تاکید ضمیر جمع و درینجا دلیل ست بر وجوب متابعت امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تعلیلش باینکه قیام با قعود امام فعل فارس و روم ست زیرا که آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پادشاهان خود و حال آنکه ایشان نشسته اند پس مکنید و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیر هما و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد نه قاعدا و نه قائما بنا بر قول آنحضرت که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده و نیافتیم قول وی لا تتابعوه فی القعود در حدیثی فلینظر و مذهب شافعی صحت نماز قائم ست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته

بسبب نماز گذاردن اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس نشست بجانب چپ وی
پس این ناسخ امر آنحضرت ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرت
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشت اسپ یا جز آن بعد از ان آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پس وی استاده بودند و امر نکرد ایشان را
بنشستن و گرفته می شود مگر بآخر از فعل آنحضرت که ناسخ [illegible] است انتهی و کذا [illegible] و جواب داده اند که احادیثی که در ان امر بجلوس
ایشان است اختلاف نکرده اند در صحت آن و در [illegible] نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلف فیه است که آیا امام بود یا ماموم است
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و محتمل که امر بجلوس بطریق ندب باشد و تقریر قیام قرینه است بران و این جمع
میان هر دو روایت خارج از هر دو مذهب زیرا که مقتضی تخییر است برای موتم در میان قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منهم اسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره ابن منذر گفته محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلاف آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخرجه البیهقی والدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبی عن النبی صلی الله علیه وسلم و جابر
ضعیف است جدا و مع ذلک مرسل است شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل است و از روایت مردی است
که اعراض می کنند اهل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز را نشسته
بجهت مرضی که امید بهی او است مردم در پس او نشسته بگذارند برابر است که طاری شود در ان آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرض موت او است صلی الله علیه وسلم که امر نکرد ایشان را بالقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرت در بقیهٔ نماز
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بالقعود و هو جمع حسن رواه ابوداؤد وهذا
لفظه که این لفظ ابوداود است واصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است
برینکه شرعیت امامت برای اقتدا کردن است بامام و از شان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با وی
و تقدم نکند بر موقف وی بلکه بر اقرب احوال او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبر فکبروا الخ و آنچه در ان مذکور نیست مقیس است بران همچو تسلیم و ازینجا معلوم شد که مخالف امام در چیزی
از احوال آثم است اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلاف وی کرده باشد در تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وی
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتدا است باو
و اتخاذ او است امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بمخالفت امام باینکه توعد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
و سجود باینکه بگرداند خدا سر او را سر حمار و امر نفرمود باعادهٔ نماز و نگفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگر نیت نفل یا یکی نیت ظهر کند و دیگری نیت عصر و نماز صحیح است بجماعت و
باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر بیاید وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم رای فی اصحابه تاخرا بدرستیکه آنحضرت دید در اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از
قرب و دنو بآنحضرت یا در اخذ علم و طلب مزید و در درجهٔ اول فقال تقدموا پس فرمود پیشتر آیید و در صف سابق ائتمو

وبران سکوت کرد و آنرا مسلم داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامرین دال ست همچنین این هم از وی مستفاد ست که یا نماز با من بگذار
و آنجا مطلقا امامت مکن که مقتدیان از طول قرات تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذاری باری در قرات سبکی کن و این تجدد
قرات دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین تردید اقتدای مفترض بمتنفل جائز داشت و هدایت وی مقصور بر قصر
قرات مانده بر احد الامرین و چون اقتدا با آنحضرت در نظر ... ت کردن دیگران را چه احتمال باید کرد که معاذ
در پس آنحضرت بنیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن ... جا فرض میگذارد و آنجا نفل می کرد و متبادر از شان ورود
این حدیث نیز همین ست والله اعلم باقی ماند صحت نماز متنفل بمفترض پس دران خود خلافی نیست و اما نماز متنفل بمتنفل پس چنانکه نماز گذاردن
عباس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب و همچنین نماز گذاردن آنحضرت با انس و یتیم و عجوز و غیر ذلک این همه ثابت ست در صحیح

وعن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض
روایت ست از عائشه رض در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این ست که گفت عائشه رض گاه گران شد
رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و بنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابوبکر را که نماز کند بمردم یعنی
امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابوبکر دران روزهای بیماری او پس دریافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد در حالیکه
میرود تکیه کرده میان دو مرد یعنی و دستها بر دوش این دو مرد نهاده و هر دو پای مبارک وی خطی میکشید در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه
در آمد مسجد را پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرت ابوبکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرت که پس نرود و بر جای خود
ایستاده ماند قالت گفت عائشه رض فجاء حتى جلس عن يسار ابي بكر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ
ابوبکر رضي الله عنه فكان يصلي بالناس جالسا وابوبكر قائما پس بود آنحضرت که نماز میگذارد با مردم نشسته و بود ابوبکر که نماز میگذارد
ایستاده يقتدي ابوبكر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابوبکر بنماز آنحضرت یحتمل که این اقتدا
بر وجه ایتمام باشد پس ابوبکر هم امام بود و هم ماموم و یحتمل که ابوبکر مبلغ باشد نه امام در سبل گفته اختلاف ست در حدیث عائشه و غیر او
که آیا آنحضرت امام بود یا ماموم و روایات مفید هر دو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین ست که آنحضرت امام بود و بعضی علما بترجیح روایات
رفته اند و گفته راجح این ست که آنحضرت امام بود بوجوه ترجیح که در فتح الباری مستوفی ست و گذشت در حدیث ابوهریره بعض وجوه
ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اماما و گاهی ماموما در مرض موت انتهى
ويقتدي الناس بصلوة ابي بكر واقتدا میکردند مردم بنماز ابوبکر یعنی افعال ابوبکر دیده نماز میکردند والا امام دران نماز
آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند
افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و درینجا دلیل ست بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مومنین و بر آنکه مقتدی را
اتباع صوت مکبر جائز ست وهذا مذهب الجمهور وفيه خلاف المالكية قاضی عیاض گفته مذهب بعضی ابطال صلوة مقتدی ست و بعضی
عدم ابطال و بعضی گویند اگر امام اذن اسماع داده اقتدا بوی صحیح ست والا فلا و ایشان را تفصیلها ست غیر ازین که نیست بر آنها دلیل
و گویا که آنها درین حدیث می گویند که ابوبکر امام بوده نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف در تلخیص گفت حدیث
عائشه را طرق کثیره ست که در ذکرش تطویل ست و مراد اینجا احتجاج ست بر جواز صلوة قائم خلف قاعد و این مبنی ست بر بودن آنحضرت

امام و ابوبکر ماموم و این چنین ست در طریق مذکوره و اطناب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه وی انتهی وقد بوب البخاری علی هذا فقال باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالماموم ابن بطال گفته این موافق قول مسروق و شعبی ست که بعض صفوف امام بعض باشد خلافا للجمهور مصنف گفته شعبی گوید هر که پیش از برداشتن صفی که متصل اوست سرهای خود را از رکعت پس دریافت آن رکعت را اگرچه امام سر خود پیش از ان برداشته باشد ... ایشان ایمه بعض اند و این دلیل ست بر آنکه وی می بیند تحمل بعض ایشان مر بعض را آنچه تحمل می کند آنرا امام و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فائتموا بی ولیأتم بکم من بعدکم انتهی گویم و آنکه در حدیث ابوهریره که صحتش متفق علیه ست آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما همه نشسته و مثل اوست حدیث عائشه و انس در صحیحین و حدیث جابر در مسلم پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ ست باین حدیث و اختیار کرده است این را ابوحاتم در صحیح خود و کلام مبسوط دران کرده و گذشت تمام این بحث اولا متفق علیه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابوبکر را بامامت ست و چندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد اما امروز که آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف آورد و خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت باصلاح عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود و چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که برجای خود باشد و امام باشد و خود اقتدا کرد در پس ابوبکر و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری و در حدیث دلالت ست بر جواز وقوف واحد بیمین امام و اگرچه با وی غیر وی حاضر باشد و یحتمل که آنحضرت این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صف تنگ بود یا غیر وی از محتملات و با عدم دلیل بر فعل یکی از بینها ظاهر جواز ست علی الاطلاق **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ام احدکم الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید در مصفی گفته مراد بتخفیف ادای ارکان و ابعاض ست و اتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله و قرارت سوره از مفصل و در معنی منفرد ست جماعه محصورین که بتطویل راضی باشند انتهی فان فیهم الصغیر والکبیر والضعیف وذا الحاجة زیرا که در میان ایشان خرد ست و پیر ست و ناتوان ست بحسب خلقت و خداوند حاجت ست که کار ضروری دارد فاذا صلی وحده فلیصل کیف شاء و چون نماز گذارد تنها یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده و مراد تخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرارت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قومه و جلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قرارت ست و این منجمله حقوق مقتدیان ست بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق علیه و در وی دلیل ست بر جواز تطویل منفرد بنماز در جمیع ارکان او و اگرچه بترسد خروج وقت را و صححه بعض الشافعیة ولیکن معارض ست بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل و مفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک مفسده اولی باشد و یحتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت در وی در نماز ست

پس نیست صادق بروی **وعن عمرو بن سلمة الجرمی** بکسر لام صحابی صغیر ست کنیت وی ابو برید ست قاله البخاری وغیره
و مسلم وغیره گفته اند برید ست بموحده و فتح را ابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را دریافته و امام قوم خود بود بعهد آنحضرت بسبب آنکه اقرا ایشان
بود قرآن را و گفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدوم پدرش خود خلافی نیست عمرو نازل بصره شد ابو قلابه و عاصم الاحول و ابو الزبیر
مکی از وی روایت دارند و سلمه همه جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه که نام [illegible] قال گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
و می گذشتند بما سواران و می پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست [illegible] این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن ست پس بودم من که یاد
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از انچه آنها می خواندند گویا که می چسپید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار می بردند
در اسلام خود فتح مکه را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می درآییم در اسلام پس میگفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی صادق ست پس هر گاه که شد واقعه فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم باسلام خود و شتابی کرد پدر من قوم خود را
در اسلام **قال** گفت عمرو **قال ابی** پس هر گاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت **جئتکم من عند النبی صلی الله
علیه وآله وسلم حقا** بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر حق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف ست ای نبوة حقا یا مصدر مؤکد ست
مر معنی جمله متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا ست پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد **قال** گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود و درآید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما و امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را **قال** گفت عمرو بن سلمه **فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی**
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را
در یاد میگرفتم آنرا از سواران **فقدمونی** پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود **وانا ابن ست او سبع سنین** و حال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیله حی آیا نمی پوشید از ما دبر قاری خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
بچیزی همچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب و غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
فضل و کرامت الهی **رواه البخاری** و در وی دلالت ست بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن ست و می آید حدیثی دیگر عنقریب و در وی
این ست که امامت افضل ست از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده **وابو داود** و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل ست بر صحت امامت صبی و عدم کراهت در امامت ممیز و باین رفته است حسن بصری
و شافعی و اسحق ولیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در ان و نزد مالک و ثوری مکروه ست
و از احمد و ابو حنیفه دو روایت ست و مشهور از ایشان اجزا ست در نوافل نه فرائض **والنسائی** و در روایت وی آمده که من هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود باین لفظ ست پس حاضر نشدم در هیچ مجمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذاردم
بر جنازه ایشان تا امروز و این اصرح ست در صحت نماز و بعضی گفته اند که این بامر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جوابش
آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز در ان متصور نیست سیما در نماز که اعظم ارکان اسلام ست و تنبیه کرده شد

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوحی بر قذری که در نعل بود پس اگر امامت صبی صحیح نمی شد نازل می شد وحی بدان و استدلال کرده اند ابو سعید و جابر
باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمرو را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند ابن حزم گفته معلوم نیست مخالفی برای
ایشان درین باب و احتمال امامت او مر ایشان را در نفل و از سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای فرائض کرده
و گفته یؤمکم اکثرکم قرآنا و روایت ابوداود در باره [illegible] درست در فرائض و نوافل در سبل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض
و نفل و می گوید که در نفل صحیح ست نه در فرض وی محتاج ست بسوی دلیل و در حدیث دلیل ست بر قول بصحت نماز مفترض خلف متنفل
کذا فی الشرح و در وی تامل ست انتهی و کلام دران گذشت **وعن ابی مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ**
صلی اللہ علیہ وسلم یؤم القوم اقرؤهم لکتاب اللہ تعالی امامت میکند قوم را خواننده ترشان کتاب خدا را یعنی بهتر نیکوتر
تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آنکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد
بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث میگردد در نماز در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اکثر ایشان ست از روی حفظ قرآن و گفته اند
اعلم باحکام و مناسب حدیث اول قول اول ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تقدیم اقرأ بر افقه و این مذهب ابوحنیفه و احمد ست انتهی
گویم مذهب ابوحنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم ست بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن ست
و بعلم در تمامه ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست
بر رعایت آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرمودن اقرؤکم ابی و گویند حدیث خارج ست بر حال صحابه که اقرأ در ایشان
اعلم هم بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ابن مسعود گفته بودیم ما که تجاوز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و نهی
او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرأ در حدیث و در زمانه ما چنین نیست پس تقدیم کردیم افقه را در سبل گفته مخفی نیست که این دور ست از قول وی
فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند همه قوم برابر در قراءت پس امامت کنند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام
نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب تواند خواند قراءت مسنونه را زیرا که این دلیل ست بر تقدیم اقرأ مطلقا و اقرأ را تفسیر کرده اند باعلم بالسنة
پس اگر همین مراد و اینست از آن هر دو قسم یک قسم باشد انتهی و همین ست مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب وی و ابی یوسف و به قال الشوکانی و الیه جنح
صاحب الحجة البالغة و در مصفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرأ احق ست بامامت از اعلم بالسنة بعد از آنکه هر دو ما یجوز به الصلوة می توانند
و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قراءت قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرأ ست از فقهای مستوین
در فقه و درین توجیه نظر ست زیرا که اعلم بالسنة را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قراءت مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت
پس تقدیم اقرأ بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض دران تشریف اقرأ ست و تنویه بوی و والی در محل ولایت خود احق ست از اقرأ و افقه
انتهی و شیخ ابن الهمام گفته بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
اقرأ بود از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرأکم ابی ست و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
انتهی گویم این فعل آنحضرت ست و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم ست بر فعل و نیز از اقرأ بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جز وی دیگری
اقرأ نباشد چرا نتواند بود که ابوبکر هم اقرأ باشد و هم اعلم و وی اول کسی ست که قرآن را جمع کنانید و بود اکثرهم حفظا للقرآن پس اقرأ ست مقدم باشد
بر اعلم واللہ اعلم **فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة** پس اگر باشند در علم سنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه بیشتر آورد و درین فضیلت سابق متقدم شد بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات
در علم اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطا که موطن طبیعت ست اعتبار
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من هجر الخطایا والذنوب و در سبل گفته این هجرت شامل هجرت زمانهٔ آنحضرت و بعد اوست مثل کسیکه
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجر [illegible] ایشان ست در تقدیم انتهی فان کانوا فی
الهجرة سواء فاقدمهم سلما بکسر سین و سکون لام پس اگر باشند در علم و قرات و هجرت برابر پس امامت کند دیرینه ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر متاخر الاسلام و همچنین اکبر بر اصغر چنانکه بیاید لحدیث مالک بن حویرث لیؤمکم اکبرکم
وفی روایة سنا و در روایتی عوض سلما سنا آمده یعنی اگر باشند در هجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمامهٔ این امور
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر کرا خواهند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الهمام و در حاوی که در مذهب شافعی ست
بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصورت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی ست
یعنی برای بقیمان و در سبل گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند قریش اند لحدیث قدموا قریشا مصنف گفته انه قد جمع طرقه فی جزء کبیر و از ایشان است
احسن الوجه بنابر حدیثی که وارد ست در آن و در وی بکر راوی ضعیف ست انتهی گوییم این حدیث نزد بیهقی ست از ابی زید انصاری و ذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث منکر لیس بصحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عایشه مانند آن و گفت خواسته ست عایشه حسن السمت
والهدی کذا فی ضوء النهار و لا یؤمن بفتح یای تحتانیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و امامت نکند
مردم مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و در جائیکه مالک ست چنانکه در روایت دیگر آمده فی اهله پس تقدیم نکند والی را در ولایت وی
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد بشکست گردانیدن
امر سلطنت و حرمت و مودی می شود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف شریعت جماعت مروی ست که ابن عمر با آن فضل و شرف که می داشت در پس
حجاج نماز گذارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود کما رواه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را در خانهٔ انس زیرا که وی امام ست هر کجا که باشد انتهی و یحتمل که باذن انس باشد و در سبل گفته این حکم خاص ست و اول حدیث عام بود
و ملحق ست بسلطان صاحب بیت بنابر ورود حدیث مخصوصه در حق وی اخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة
ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفته رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان یا عمال او باشد داخل ست در حکم سلطان
و اگر باتفاق اهل مسجد باشد یحتمل که احق گردد باین جهت و این ولایت خاصه است و لا یقعد بجزم دال مهمله و رفع آن فی بیته
علی تکرمته و ننشیند مرد در خانهٔ مرد دیگر بر تکرمهٔ وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده الیست که برای خود نهاده و انداخته اصلش از تکریم
والکرام ست و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول اصوب ست الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم ست که و لا یؤمن و لا یقعد
و در روایتی بجای سلطانه فی اهله آمده یعنی در اهل خانهٔ وی و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان بانچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد
رواه مسلم و هم مسلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند سه کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان و احق
ایشان بامامت اقرا ایشان ست و ابوداود از ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما نیکان شما و امامت کنند

شما را اقرأ شما واین همه صریح ست در تقدیم اقرأ بر غیر وی مطلقاً و لابن ماجة من حديث جابر وابن ماجه راست از حدیث جابر در حدیث
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر جمعه و تغلیظ ست باین لفظ و لا تَؤُمَّنَّ بفتح تای فوقانیه وضم همزه وفتح میم مشدده و تشدید نون
امرأةٌ رجلاً و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که [illegible] ست و ناقص ست در عقل و دین و مردان قوام اند بر زنان و رستگار
نشد قومی که والی کردند زن را بر کار خود وكذا في البخاري پس [illegible] را امام خود کرد گویا وی زن را بر امر نماز خود والی ساخت شوکانی گفته
در نماز گذاردن زن پس مردان خود نزاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد با زن ست فقط و هر که این را صحیح نمی داند بروی آوردن
دلیل لازم ست انتهی در سبیل گفته درینجا دلیل ست بر آنکه زن امامت مرد نکند و این مذهب حنفیه و شافعیه و غیرهم ست و مزنی و ابوثور
جائز داشته اند امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیث ام ورقه است
و سیاتی و این نهی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف ست انتهی و لا اعرابيٌ مهاجراً و امامت نکند بادیه نشین مهاجر را
زیرا که هجرت یکی از اسباب تقدیم ست در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام ست کما تقدم و خلاصهٔ معنی آنست که امامت نکند
جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود و لا فاجرٌ مؤمناً و امامت نکند فاسقی مر مؤمن صالح را و در روایتی آمده الا ان يقهره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنت يخاف سيفه و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانهٔ وی باین طور که خود امامت کند
یا دیگری را که نه شایستهٔ آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر ست گوییم دلالت این حدیث بر نهی امامت فاجر ست اما شافعیه و حنفیه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل به حدیث ابن عمر وغیره و این احادیث کثیره است دال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه همه ضعیف اند
و معارض اوست حدیث لا يؤمنكم ذو جرأة في دينه ونحوه و این نیز ضعیف ست و چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع باصل کردیم و آن
اینست که هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح و مؤید این اصل ست فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت دریافتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که نماز میگذاردند در پس ائمهٔ جور و مؤید اوست حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما امرا که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بمیرانند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمائی مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بنماز گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت وی میگذاردند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسق و جور ایشان
در سفر السعادة گفته در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده انتهی گوییم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابوداود و دارقطنی و لفظ مر اوراست و بیهقی از حدیث مکحول از ابوهریره آورده و زیاده کرده و جاهدوا مع کل بر و فاجر
و اسنادش منقطع ست و اورا طریقی دیگر ست نزد ابن حبان در ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عبد الله
متروک ست و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث مکحول از
ابی وائل و از حدیث ابی الدرداء و همه این طرق خیلی واهی ست گفت عقیلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که وی
پرسیده شد ازین حدیث گفت ما سمعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیهقی را درین باب احادیث ست جمله ضعیف و صحیح ترین
چیزی که درین باب ست حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر ست شیخ در شرح سفر السعادة گفته
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جملهٔ علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت

در امام شرط کنند و اجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم انتهی
واسناده واهٍ واسناد این حدیث واهی ست زیراکه در وی عبدالله بن محمد العدوی ست و وکیع او را متهم بوضع حدیث کرده و شیخ وی یعنی
علی بن زید بن جدعان ضعیف ست و رواه عبدالملک بن حبیب فی الواضحة [illegible] آخر و عبدالملک هم متهم ست بسرقة احادیث و تخلیط
اسانید قال ابن الفرضی عبدالحق در احکام گفته و دیدم این حدیث را در کتاب [illegible] گفت ابن عبدالبر فاسد گردانید عبدالملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد از اسناد دو کس را کذا فی التلخیص **وعن انس** رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رصوا
بضم را و صاد مهمله صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت و جز آن مراد
نماز جماعت ست بانضمام بعض بسوی بعض وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نهی ست از فرجه
وحاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را نهی ست از پس و پیش استادن رواه ابوداود والنسائی وصححه ابن حبان
و در آخر این روایت نزد ابوداود این ست سوگند ست بکسی که جان من در دست اوست بدرستیکه هر آیینه می بینم شیطان را که می در آید از
کشادگی و فرجه صف گویا آن شیاطین حذف اند بحای حمله و ذال معجمه مفتوحتین گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن و تفسیر کرده است
آنرا راوی در حدیث ابی امامه به بچهای میش که خرد اند و در روایتی کانها بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدم مرد را که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او اخرجه الشیخان
و ابوداود و هم ابوداود از وی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد روزی تا بر دمی خود ناگاه دید مردی را که متشید ست بصدر خود یعنی از صف فرمود برابر کنید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و نیز وی از حدیث براء بن عازب آورده که بود رسول خدا می در آمد صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر مسح میکرد صدور و مناکب ما را و می فرمود مختلف مشوید پس مختلف شود دلهای شما در سبل گفته این احادیث و وعیدی که در وی ست
دلالت دارد بر وجوب تسویه و مردم دران تساهل کشند چنانکه تساهل می کنند در چیزی که مفاد حدیث انس ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تمام کنید صف مقدم را پس آنرا که نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرجه ابوداود بدرستیکه
تو می بینی مردم را در مسجد استاده می شوند برای جماعت و ایشان پر نمی کنند صف اول را اگر می ایستند دران و چون اقامت گفته شد
نماز متفرق می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابوداود از حدیث جابر بن سمره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا صف نمیکنید
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را
و برابر و راست می ایستند در صف و وارد شده است در سد فرج در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگ تر در اجر
از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف ست پس بند کرد آنرا اخرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عائشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بند کند شگافی را که در صف ست بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت هیثمی گفته در وی مسلم
بن خالد زنجی ست و وی ضعیف ست و ثقه ابن حبان و بزار از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من سد فرجة فی
الصف غفر له هیثمی گفته اسنادش حسن ست و مراد از آن رص صفوف ست زیراکه فرج نمی باشد مگر از عدم رص آنها انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها بهترین صفهای مردان از روی کثرت نخستین آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی وشرها آخرها وبدترین صفها از روی قلت اجر پسین آنهاست وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها وبهترین صفهای زنان پسین آنهاست وبدترین صفهای زنان نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند و زنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم ورواه ایضا البزار والطبرانی فی الکبیر والاوسط واحادیث در فضائل صف اول وانبع ست احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت بدرستیکه خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتند ای رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم ورواه الطبرانی فی الکبیر قال الهیثمی رجاله موثقون و در حدیث نعمان بن بشیر ست گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود بدرستیکه خدای تبارک وتعالی و فرشتگان او درود می فرستند بر صف اول یا صفوف اول اخرجه احمد والبزار قال الهیثمی برجال ثقات و بزار از حدیث ابو هریره آورده که استغفار کرد آنحضرت برای صف اول سه بار و برای صف ثانی دو بار و برای ثالث یکبار هیثمی گفته در روی ایوب بن عتبه است ضعیف وی از قبیل حفظ اوست ونیز وارد شده ادعیه در میمنه صف اول و مسامت امام و افضلیت او بر الیسر احادیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش والا پس جانب راست او هیثمی گفته فیه من لم اجد له ذکرا ونیز روی در اوسط وکبیر از حدیث ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بمیمنه و دور دارید خود را از صف کردن در میان ستونها هیثمی گفته در روی اسمعیل بن مسلم مکی ست و واحق بصف اول اولوا الاحلام والنهی اند بزار از حدیث عامر بن ربیعه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم باید که نزدیک شوند مرا صاحبان بلوغ و عقل ولیلنی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم هیثمی گفت در روی عاصم بن عبد الله عمری ست واکثر بر تضعیف وی اند و اختلاف ست در حجت گرفتن بوی و مسلم وار بعه از حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشوید پس مختلف نشود دلهای شما و دور دارید شما خود را از هیشات اسواق و درین باب حدیثهاست و در حدیث باب دلالت ست بر جواز اصطفاف نسا از روی صفوف برابر ست که نماز ایشان با مردان باشد یا با زنان و معلل ست خیریت آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان و از رویت و شنیدن کلام ایشان مگر این علتی ست که تمام نمی شود مگر وقتی که نماز زنان با مردان باشد ولیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و در پس او صف کشند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد **وعن ابن عباس** رضي الله عنه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شبی یعنی در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره ست پس استادم من جانب دست چپ آنحضرت در حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوة شریف و غیر آن مذکور ست فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم برأسي من ورائي فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت سر مرا از پس پشت من پس بگردانید مرا بجانب دست راست خود متفق علیه حدیث دلیل ست بر صحت صلوة متنفل بمتنفل و بر اینکه مقتدی اگر یک کس بود موقف او جانب دست راست امام ست بدلیل ادارت زیرا که اگر یسار موقف می بود وی ادارت نمی کرد و باین رفته اند جماهیر بخلاف نخعی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام بایستد پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن دیگری بایستد این کس از یمین او اخرجه سعید بن منصور و توجیهش آنست که امام مظنه اجتماع ست پس معتبر باشد در موقف امام تا آنکه ظاهر شود خلاف وی و گفته اند دلالت میکند بر صحت صلوة قائم بر یسار امام اینکه آنحضرت امر نکرد ابن عباس را باعاده وجائز ست که لعدم تحت آن نکرد

کہ وی معذور بود بنا بر جہل یا احرام صلوٰۃ نہ بستہ بود و قول وی کہ گردانید مرا جانب دست راست خود ظاہرست در آنکہ وی برابر وی استادہ شدہ بود و در بعض الفاظ حدیث ست فقمتُ الی جنبہ و از بعض اصحاب شافعی آمدہ کہ مستحب ست استادن ماموم اندکی در پس امام مگر ابن جریج روایت کردہ کہ گفتیم با عطا ر امیگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی [illegible] گفتم آیا محاذی او شود تا آنکہ صف کشد ہمراہ وی تا آنکہ یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتم بطریقی کہ دور نشود تا آنکہ [illegible] در چہ باشد گفت آری و مثلہ فی المؤطا عن عمر من حدیث ابن مسعود انہ صف معہ فقربہ حتی جعلہ حذاءہ من یمینہ و بالجملہ درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند کہ بر یمین وی بایستد و اگر زیادہ باشند خلف امام بایستند امام شوکانی گفتہ و ہمین بود فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت کہ واحد بر یمین امام بایستاد و دو و زائد از دو پس امام ایستند و جمہور گویند کہ این واجب ست و سعید بن مسیب گفتہ کہ مندوب ست و از نخعی مروی ست کہ واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتہی گویم دلیلش گذشت در مصفی ست عادت مسلمین طبقہ بعد طبقہ آنست کہ ماموم بر امام مقدم نشود پس مساوی می باشد یا متاخر و نقل کردہ نشد کہ ہیچ یک از متقدمین در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای راشدین بر امام مقدم شدہ باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیہ ست یا نہ و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست کہ صفت نفسیہ نیست و استعمال صلی وراء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر شیوع سنت ست و التزام آن زیرا کہ تقدمی کہ ازین الفاظ مفہوم می شود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و لباس سنن مؤکدہ کہ شائع می شود و در افراد شیء ہمہ ایشان یافتہ می شود لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست کہ صفت نفسیہ است و ترک آن نماز را باطل میگرداند و فیہ نظر زیرا کہ بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست کہ ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانیدی و در حدیث شیخین ثابت شدہ کہ قوم ترک اقتدا با ابوبکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی

وعن انس رضی اللہ عنہ قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقمت و یتیم خلفہ نماز گذارد آنحضرت پس استادم من و یتیمی کہ در خانہ ما بود پس آنحضرت درینجا عطف ست بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح ست بر مذہب کوفیان و در روایتی انا آمدہ و نام یتیم ضمیرہ بود و ہو جد عبد اللہ بن حسین بن ضمیرہ و بعضے گویند یتیم نام برادر انس ست کہ نہ صبی بود **و ام سلیم خلفنا** و ام سلیم پس ما و این کنیت مادر انس ست و نامش ملیکہ بود بتصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صف شیخ در ترجمہ گفتہ دلالت نیست مر این را بر ایستادن صغیر با مرد می توان گفت کہ چون نماز نفل بود مساہلہ رفتہ باشد و آن احکام در نماز فرض ست انتہی و فیہ تامل و ہم در حدیث انس ست نزد مسلم کہ نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خالہ وی پس استادہ کرد مرا جانب یمین و زن را پس ما و درین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفتہ مقدم کردہ شود صفوف مردان پس تر کودکان پس تر زنان بحدیث ابو مالک اشعری کہ میگردانید آنحضرت رجال را پیش غلمان و غلمان را پس ایشان و نسوان را خلف غلمان اخرجہ احمد و اخرج بعضہ ابو داود و در سندش شہر بن حوشب ست و مؤید اوست حدیث انس **متفق علیہ واللفظ للبخاری** در سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر صحت جماعت در نفل و بر صحت صلوٰۃ برای تعلیم و تبرک کما یدل علیہ القصۃ و بر اینکہ مقام دو کس خلف امام ست و بر اینکہ وقوف صغیر ہم معتد بہ ست چنانکہ از لفظ یتیم ظاہرست زیرا کہ بعد احتلام یتم نیست و بر اینکہ زن در صف با مرد نایستد بلکہ در صف علیحدہ بایستد و اگر زنی دیگر با وی منضم نشود و با این عذر در صف مرد بایستد نمازش جائزست زیرا کہ نیست در حدیث مگر تقریر آن زن بر تاخر کہ آن موقف اوست و نیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر بگذارد در غیر موقف خود و رفتہ اند حنفیہ بفساد نماز مرد نہ زن

اما دلیلی برین فساد پیدا نیست انتهی **وعن ابي بكرة** رضي الله عنه انه انتهى الى النبي که وی رسید بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وهو راكع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود فركع قبل ان يصل الى الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه
برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد و فضل تکبیر اولی دریابد ثم مشى الى الصف پستر مشی کرد در رکوع بسوی صف وذكر للنبي
وذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبي [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصا زیاده گرداند ترا
خدای تعالی طلب حرص خیر و وصول مقام قرب ولا [illegible] فوقیه از عود یعنی وباز مگردان واین امر ست بایستادن در موضعی که احرام بسته
ودر بعضی روایات ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن رسد واول
صحیح ست روایة ودرایة مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نهی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف و انکار کرد
این معنی را ابن حبان وگفت اراده کرد که عود مکن در دیر آمدن بسوی نماز وگفت ابن القطان به تبعیت مهلب بن ابی صفره معنی وی آنست
که عود مکن بسوی دخول خود در صف وحال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم ست انتهی رواه البخاري حدیث دال ست
برینکه هر که دریابد امام را راکع ندرآید در نماز تا آنکه برسد در صف وزاد ابو داود فيه وزیاده کرد ابو داود درین حدیث فركع دون
الصف ثم مشى الى الصف پس رکوع کرد جدا از صف وپس آن باز رفت بسوی صف واین زیادت در روایت بخاری هم موجود ست
چنانکه گذشت اما بتفاوت عبارت واز اینجا معلوم شد که انفراد خلف صف مبطل نماز نیست زیرا که امر باعادهٔ صلوة نکرد در سبل گفته آنحضرت امر
نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم وجهل عذر ست طبرانی در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون درآید یکی از شما مسجد را ومردم
رکوع اندر پس باید که رکوع کند وقتی که درآید پستر برود در حالیکه راکع ست تا آنکه درآید بصف بدرستیکه این سنت ست عطا گوید دیدم اورا
که همچنین میکرد وابن جریر گفته دیدم عطا را که میکرد واین چنین هیثمی گفته رجاله رجال الصحیح گوییم این مبنی ست برینکه لفظ لا تعد بضم مثنات فوقیه
از اعاده باشد یعنی اعاده مکن نماز خود را که آن صحیح ست ومروی ست بسکون مهمله از عدو ومؤید اوست روایت ابن السکن از حدیث ابی بکره
بلفظ اقيمت الصلوة فانطلقت اسعى حتى دخلت فى الصف فلما قضى الصلوة قال من الساعي آنفا قال ابو بكرة فقلت انا قال صلى الله عليه وسلم
زادك الله حرصا ولا تعد واقرب از روی درایت آنست که لا تعد از عود ست ای لا تعد ساعيا الى الدخول قبل وصولك الصف زیرا که نیست درین
کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکه گفت اورا صلی الله علیه وسلم که عود نکند آنرا بلکه قول وی زادك الله حرصا مشعر اجزای اوست یا لا تعد از عدو باشد انتهی

وعن وابصة بفتح واو وکسرهٔ موحده کنیت او ابو قرصافه است بکسر قاف وسکون را وقیل ابو شداد بن معبد بکسر میم وسکون
عین مهمله ابن مالك بن بنی اسد بن خزيمة الاسدی او را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع صالح و گریان و بریان بود نزول کرد بکوفه بعده
بجزیره ومرد برقه وقبر وی آنجاست رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يصلي خلف الصف وحده
دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها فامره ان يعيد الصلوة پس فرمود اورا که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ و تشدید
بر تقصیر از تقدیم از جهت بطلان وفساد نماز وقائل ست ببطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی و امام احمد و بعض ائمه دیگر
وشافعی تضعیف این حدیث میکرد ومیگفت لو ثبت هذا الحديث لقلت به بیهقی گفته اختیار توقی ست ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور وهر که قائل
بعدم بطلان نماز ست دلیلش حدیث ابو بکره است که آنحضرت اورا امر باعاده نفرمود با آنکه وی بعض نماز خلف صف منفردا گذارد وگفتند امر باعاده
درین حدیث محمول باشد بر ندب وگفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر عذر وآن خشیت فوات ست با انضمام وی بقدر امکان و این عذر

مر غیر اورا در جمیع صلوات ست و در سبل گفته اسن آنست که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست وامر نکردن آنحضرت
اورا باعاده بنابر عذر بود که جاهل بود اثامر باعاده مر مصلی خلف صف را منفرداً واین دیگر عالم بود بدان انتهی گویم وبعضی استثنا کرده اند نماز
جنازه را وقتی که بیچ کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست دران بخلاف زن که پس مردان بگذارد ونیز فساد صلوة بر تقدیری ست که تمام
نماز خلف صف تنها بگذارد واما اگر امام خلف صف ببند وبعد ازان بصف در اید قاصر نگردد و وهم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام
بر دست چپ همین ست رواه احمد وابو داؤد والترمذي و[illegible] ابن حبان وحاکم نیز تصحیح وی کرده **وله**
ومر ابن حبان راست عن ازحدیث طلق بن علي وترجمه وی دوبار گذشته لاصلوة للمنفرد خلف الصف نیست نماز
مر تنها ر ا پس صف چه نفی ظاهر در نفی صحت ست ونزد ایمه دیگر محمول ست بر نفی کمال وزاد الطبراني في حديث وابصة وزیاده کرد
طبرانی در حدیث وابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صف بودند یا نکشیدی
مردی را از صف واو را نزد خود استاده میکردی تا نماز تو تنها نمی شد وتمام حدیث طبرانی این ست اگر تنگ شود بتو مکان پس اعاده کن
نماز را زیرا که نیست نماز ترا واین در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس ست که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صف وحال آنکه صف تمام شده است
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود وستاده کند آنرا بر پهلوی خویش وگفت رواه الطبراني في الاوسط وگفت مروی نیست از آنحضرت مگر بهمین
اسناد ودر سندش سری بن ابراهیم ست وهو ضعیف جدا واز کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث وابصه هم سری عن ابیه ست
ووی ضعیف ست وقاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری دران روایت طبرانی ست که دروی زیادت ست مگر آنکه
ابو داود در مراسیل از روایت مقاتل بن حیان مرفوعاً آورده که اگر بیاید یکی از شما ونیابد جای پس بکشد واختلاج نماید بسوی خود مردی را
از صف وبایستد با وی وچه بزرگ ست اجر مختلج وطبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد آینده را وحال آنکه
تمام شده است صف ها اینکه بکشد بسوی خود مردی را وستاده کند او را به پهلوی خود واسنادش واهی ست **وعن ابي هريرة رضي الله عنه**
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم السكينة والوقار چون شنیدید
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز برفتار معتاد وغالب ست بر شما آرام وگرانباری یعنی شتاب ودوان نیایید بلکه بآهستگی وتمکین بیایید
نووی گفته سکینه یعنی تانی ست در حرکات واجتناب عبث ووقار در هیئت باشد همچو غض طرف وخفض صوت وعدم التفات وگفته اند
معنی هر دو واحد ست وذکر ثانی برای تاکید ست ودر حدیث امر ست بوقار وعدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بسیار شود گامها ودر یابد فضیلت
آن زیرا که در مسلم ست از حدیث جابر که بهر خطوه که می بردارد بسوی نماز درجه است ونزد ابو داود ست مرفوعاً چون وضو کرد یکی از شما پس
نیکو کرد وضو بیشتر برآمد بسوی مسجد نبرداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه ونهاد قدم چپ مگر آنکه حط کرد خدا از وی
سیئه را پس هرگاه که آمد مسجد را وگذارد در جماعت بخشیده شد مر او را پس اگر آمد وبعض نماز گذارده اند آنها وبعض باقی ست پس گذارد آنچه دریافت
وتمام کرد آنچه باقی ست باشد همچنین واگر آمد مسجد را ونماز گذارده اند آنها باشد همچنان ولا تسرعوا وشتابی نکنید ودوید فما ادرکتم
فصلوا وما فاتکم فاتموا پس آنچه دریابید از نماز با امام پس بگذارید وآنچه فوت گردد شمارا ودر نیابید پس تمام کنید آنرا وبعد از فراغ
امام برخاسته بگذارید واین جواب شرط محذوف ست ای اذا فعلتم ما امرتم به من ترک الاسراع ونحوه فما ادرکتم الخ وگفته اند که علامت سبکی
وغفلت وحماقت دویدن ست برای نماز واگر شتابی کنند وخواهند که تکبیر اولی دریابند پیش ازین می بایست مستعد ومتهیی شدن

شتابی کم محمود ست این ست متفق علیه و در روایتی مر مسلم راست زیرا که یکی از شما در وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی وی پس او
در نماز ست یعنی در ثواب حق تعالی را حمد و ذکر میگویند اند بنماز و باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علما مسارعت تکبیر اولی منقول
و ماثور ست واللفظ للبخاری در حدیث دلالت ست بر ادراک فضیلت جماعت بادراک جزوی از نماز همراه امام اگرچه کمتر باشد از یک رکعت
و هو قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت مگر بدریافتن رکعت لقوله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرکها
و در باب الجمعة اشتراط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند [illegible] غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات ست نه در جماعه و جمعه مخصوص ست
بروی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحدیث باب بر صحت دخول با امام در هر حالت که دریابد او را و اخراج کرد ابن ابی شیبه مرفوعا که هر که دریابد
مرا راکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتداد چیزی که دریافته ست آنرا با امام و نه بر احرام
مصلی در هر حالت بلکه در وی امر ست ببودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی و ابن مسعود آورده که گفتند هر که نه دریافت رکعت را پس نشمرد سجده را
هیثمی گفته برجال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آمدم من و ابن مسعود در مسجد و امام راکع بود پس رکوع
کردیم پس تر مشی نمودیم تا آنکه برابر ایستادیم بصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنم گفت تحقیق تو دریافتی او را هیثمی گفته اخرجه
برجال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل ست بر مذهب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا آمده
عوض اتموا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی اتموا باشد و لا مغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که دریافته ست آنرا لاحق با امام خود
که آیا این اول نماز او ست یا آخر آن یعنی اگر اول ست جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو
ذلک مما یلزم فی موضعه و اگر آخر ست عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبل گفته حق این ست که این اول نماز او ست و قد
حققناه فی حواشی ضوء النهار و اختلاف کرده اند در آنکه چون دریابد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا ساقط می شود قرائت این رکعت نزد
کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتداد کند بدان یا ساقط نمی شود پس اعتداد نکند بدان پس گفته اند که آن معتد بها است زیرا که امام را
پیش از راست کردن پشت دریافته ست و گفته اند نیست معتد بها زیرا که فاتحه از وی فوت شده و قد بسطنا القول فی ذلک فی مسالة مستقلة
و راجح شد نزد ما اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت
و نهی نکرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصف کما عرفت انتهی

وعن ابی بن کعب رضی الله عنه
گفت ابی بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز بامداد پس هر گاه سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس
یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر ست فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین
نمازها ست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز ست هر آینه می آمدند این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان
و خیزان و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست یعنی در فضل و شرف که بر در کبریای الهی استاده می باشند و اگر می دانستند
که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در دریافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته وحده بدرستی نماز گذاردن مرد با یک مرد
پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر ست از گذاردن وی تنها وصلاته مع الرجلین ازکی من صلاته مع الرجل و نماز وی
با دو مرد فاضل تر ست از نماز وی با یک مرد وما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار ست از جماعت پس آن دوست تر

بسوی خدای تعالی و بیشترست از روی ثواب رواه احمد وابوداؤد والنسائی وابن حبان وصححه ابن حبان واخرجه
ابن ماجه وصححه ابن السکن والعقیلی والحاکم وذکر کرد اختلافی راکه در وی ست یعنی احمد وابن ماجه بدل ازکی افضل وبدل ما کان اکثر ازکی
وگفت نووی اشارت کرد علی بن المدینی بسوی صحت وی وارجح همین ست که صحیح ست نزد شعبه وابن معین وعلی بن المدینی وذهلی وابی حاتم رازی
قاله فی الارشاد ولفظ بزار وطبرانی این ست صلوة الرجلین یؤم احدهما صاحبه ازکی ... من صلوة مائة تتری ودرین باب حدیثهاست بالفاظ
ودر حدیث دلیل ست برینکه اقل صلوة الجماعة امام ومأموم ست وموافق او ... ابن ماجه از حدیث ابوموسی اثنان فما فوقهما جماعة
واستدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید یکی از شما پس اقامت گوید پس باید که امامت کند شما را
اکبر شما وروایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که درآمد مردی مسجد را وآنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس ذکر کرد چیزی اعتلال نمود بدان گفت ابوسعید پس ایستاد آن مرد در حالیکه نماز میگذارد پس فرمود
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین ونماز گذارد با وی پس ایستاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او وبیهقی گفت رجاله رجال الصحیح

وعن ام ورقة بنت نوفل وقیل بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر آنحضرت زیارت وی میکرد واو را شهیده نام نهاد ووی
جمع کرده بود قرآن را وامامت میکرد کسان خانه خود را واذن خواست بهنگام غزوهٔ بدر از آنحضرت برای غزو وامر کرد او را آنحضرت
بامامت اهل دار وی ومقرر فرمود برای وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او وزن او را غلامی وجاریه بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو
شبی او را در چادرش چنان کشیدند که جان داد وصباح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهم رسانیده بردار کشید واین هر دو اول مصلوب اند در مدینه
ان النبی صلی الله علیه وسلم امرها ان تؤم اهل دارها بدرستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
خود را حدیث دلیل ست بر صحت امامت زن کسان خانهٔ خود را واگرچه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود وظاهر آنست
که او را او غلام وجاریه خود را امامت میکرد ورفته اند بصحت این امامت ابوثور ومزنی وطبری خلافا للجماهیر واما امامت مرد صرف زنان را پس
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده
گفت در خانهٔ من زنان اند مرا گفتند تو قرآن میخوانی وما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت ووتر پس خاموش ماند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس دیدیم سکوت آنحضرت را رضا هیثمی گوید در اسنادش کسی ست که نام نبرد آنرا وگفت روایت
کرده ست آنرا ابو یعلی وطبرانی در اوسط واسنادش حسن ست شوکانی گفته امامت زنان در میان صف ست چنانکه مروی ست از فعل
عائشه که وی امامت کرد زنان را وایستاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق والدارقطنی والبیهقی وابن ابی شیبة والحاکم ومروی ست
مثل آن از ام سلمه اخرجه الشافعی وابن ابی شیبة وعبد الرزاق والدارقطنی رواه ابوداؤد والدارقطنی والحاکم والبیهقی ودر اسنادش
عبد الرحمن بن خلاد ست ودر وی جهالت ست ولیکن صححه ابن خزیمة **وعن** انس رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم استخلف ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر
صحابه قدیم الاسلام واز مهاجرین اولین ست وسبب نزول سورهٔ عبس ست که امامت کند مردم را وحال آنکه وی نابینا بود وگفته اند
که آن سیزده بار بود دیکبار از آن وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود وخلیفه بود بر اهل وعیال
وباعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال امامت مانع از قیام بحفظ عیال نباید رواه احمد وابوداؤد

ونحوہٗ ای نحو حدیث انس لابن حبان فی صحیحہ وابویعلی والطبرانی عن عایشۃ رضی اللہ عنہا ودر طبرانی ست از حدیث عطا از ابن عباس
کہ خلیفہ کرد آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز وجز آن از کار وبار مدینہ واسنادش حسن ست وذکر کرد ابن سعد وابن اسحٰق آن مغازیہا را کہ در وی آنحضرت
او را خلیفہ کرد ودر بعض وی اختلاف ست ودرین باب ست از عبد اللہ بن عمر الخطمی کہ وی امامت میکرد قوم خود را کہ بنی خطمہ اند وحال آنکہ نابینا بود
در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اخرجہ الحسن بن سفیان [illegible] وابن ابی خثیمۃ وعنہ قاسم بن اصبغ فی مصنفہ درحاشیہ تلخیص گفتہ کہ قوی تر
ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمٰی بلاکراہت حدیث محمود بن ربیع ست ثابت در صحیحین کہ عتبان بن مالک امامت میکرد قوم خود را ووے
اعمٰی بود وبالجملہ درین حدیث دلالت ست بر جواز امامت اعمٰی بلاکراہت وبعضی گفتہ اند اگر اعلم باشد پس اولیٰ تر ست کذا فی شرح الکنز نقلاً
عن المبسوط وہمچنین ست در کتاب الاشباہ والنظائر شیخ در ترجمہ گفتہ دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوہاب متقی را کہ رفتہ بود بصر وے
در آخر عمر وامامت میکرد اصحاب خود را وبود در نفس من چیزی ازان ومیسر نشد مرا سوال بجہت تادّب واعتماد برانکہ ہرچہ ایشان
کنند خلاف سنت وروایت نخواہد بود پس یافتم در فقہ کہ حکم می کنند بجواز آن ونیز درحدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول
باوجود افضل کہ باوجود علی رضی اللہ عنہ ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجہت عذری کہ مذکور شد انتہی شوکانی رح گفتہ صحیح ست جماعت
در پس مفضول زیرا کہ آنحضرت نماز گذارد در عقب ابوبکر وغیر او از صحابہ ویافتہ نشد دلیل بر افضل بودن امام وآنکہ در بعض روایات احادیث آمدہ
کہ امامت نکنند شمار اصاحب جرأت در دین ومثل آن پس قائم نمی شود حجت بمانند آن وبر فرض قیام حجت ثابت ازان ہمین قدر ست کہ امامت
ذوجرأت در دین ممنوع ست نہ آنکہ امامت مفضول ممنوع ست ومعارضہ کردند این را باحادیثی کہ متضمن ارشاد نماز گذاردن ست در پس
ہر بر وفاجر وکسی کہ لا الٰہ الا اللہ گوید واین اگرچہ ضعیف ست لیکن نیست ضعف از معارض خود واصل این ست کہ نماز عبادت ست صحیح
گذاردن او پس ہر مصلی کہ ارکان واذکار آن بروجہی کہ نماز از صورت مجزیہ خود برآید بجا آرد اگرچہ مصلی مجتنب از معاصی نبود ومتورع نباشد
از چیزی کہ ازان تورع می باید ولہذا شارع ورع وعدالت را در امامت اعتبار نکردہ وحسن قرأت وعلم بسنت وقدم ہجرت وکبر سن را
اعتبار فرمودہ پس مفضول لائق نیست کہ امام شود فاضل را مگر باذن وی ودر ماورای این امور اعتبار فضل نیست انتہی ملخصًا وہمین ست
اشبہ واللہ اعلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا علی من قال
لا الٰہ الا اللہ نماز جنازہ بگذارید بر کسی کہ گوید این کلمہ را ودر روایت احمد وابوداود از حدیث ابوہریرہ باین لفظ آمدہ نماز جنازہ واجب ست
بر ہر مسلمان نیک باشد یا بد اگرچہ کبائر کردہ باشد ونماز نکردن آنحضرت بر مدیون کہ ہیچ نگذاشت کہ بدان دین او را ادا کردہ شود
بقصد زجر وتشدید بود وہمچنین بر محدود بحد زنا وغیرہ والآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن وامام احمد گفتہ خلیفہ نگذارد ودیگران
بگذارند واین موافق ظاہر حدیث ست وصلوا خلف من قال لا الٰہ الا اللہ ونماز بگذارید در پس ہر کسی کہ بگوید این کلمہ را
ودر روایت احمد وابوداود از حدیث ابوہریرہ باین لفظ آمدہ واجب ست بر شما جماعت پس ہر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچہ کردہ باشد
کبائر یعنی جائز ست کہ بوی اقتدا کنند گو مکروہ باشد یا واجب ست اعتقاد جواز آن وبعضی استدلال کردہ اند باین حدیث بر ایجاب جماعت
واین بر تقدیری ست کہ فسق وی بحد کفر نکشد ومرد صالح حاضر نباشد ودرین حدیث دلیل ست بر گذاردن نماز بر قائل لا الٰہ الا اللہ اگرچہ
اتیان بواجبات نماز نکند وباین رفتہ ست زید بن علی وابوحنیفہ مگر استثنا کردہ ست قاطع طریق وباغی را وشافعی را در قاطع طریق
قولہاست وقتی کہ مصلوب شود واصل این ست کہ ہر کہ کلمہ شہادت میگوید پس او راست آنچہ مسلمانان راست واز انجملہ ست نماز جنازہ

گذاردن بروی و دلالت میکند برای او حدیث قاتل نفس بمشقص که فرمود آنحضرت من نمی گذارم بروی و نهی نکرد صحابه را و نیز عموم شرعیت نماز جنازه مختص نمی شود بهیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل و اما نماز خلف قائل لا اله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت و درست و هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح رواه الدارقطني باسناد ضعيف زیرا که از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطا از ابن عمر مروی ست و عثمان را یحیی بن معین کاذب گفته و نیز مروی ست از حدیث نا[illegible] عمر و در روی خالد بن اسمعیل ست از عمری از ابن عمر و خالد متروک ست و درین طریق ابو الولید مخزومی ست و حالش بر ضیا مقدسی مخفی نمانده و تابعه ابو البختری وهب و هو کذاب و نیز مروی ست از طریق مجاهد از ابن عمر و در روی محمد بن فضل ست و او متروک ست و این حدیث در طبرانی نیز هست و او از طریق دیگر ست از روایت عثمان بن عبد الله العثمانی از مالک از نافع از ابن عمر و عثمان را ابن عدی متهم بوضع کرده کذا فی التلخیص و در بدر منیر گفته هذا الحديث من جميع طرقه لا يثبت **وعن** علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حال وقتی که بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی ست از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و جز آن فليصنع كما يصنع الامام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تحریمه بندد و در آید در همان فعل لیکن حساب کرده شود بدخول در رکوع بعد از ان رواه الترمذي روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسناد ضعيف زیرا که در روی ضعف و انقطاع ست و گفت ترمذی نمیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده است آنرا عبد الله بن المبارک و ذکر کرده است از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبردارد سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهى و روایت کرد ابوداود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحدیث و در روی این ست که گفت معاذ لا اراه على حال الا كنت عليها و باین مندفع می شود انقطاع چه ظاهر این ست که راوی عبد الرحمن غیر معاذ ست بلکه جماعتی از صحابه است و نیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن و معاذ و گفته اند زیرا که عبد الرحمن سماعت ندارد از معاذ و از دیگر صحابه سماعت دارد و مراد باصحابنا صحابه اند و در حدیث دلالت ست بر آنکه واجب ست بر لاحق انضمام بامام در هر جزی که از اجزای نماز باشد پس اگر امام راکع یا قائم ست اعتدادش خواهد بود و اگر قاعد یا ساجد ست قعود و سجده کند با وی اما اعتداد نکند و در حدیث ابن ابی شیبه است هر که یافت مرا قائم یا راکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم و ابن خزیمه مرفوعا از ابی هریره آورده چون شما بیایید و ما سجده کننده ایم پس سجده بکنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مرفوعا از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند امام پشت خود را پس تحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفت این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع ست و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن و در هدایه گفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و در نیافت سه رکعت نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده و لهذا حانث نمی گردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه مذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را اگرچه در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار **عن** عائشة رضي الله عنها قالت اول ما فرضت الصلوة ركعتين اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر و حضر فاقرت صلوة السفر واتمت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضر یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز حضر چهار رکعت گردید متفق علیه در جواز قصر صلوة رباعی
در سفر هیچ کس را خلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست
و عزیمت همین ست واگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن [illegible]صت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ او[illegible]ان در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد
نماز جائز نباشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رسالهٔ ابن زید ست همین ست زیرا که گفته است و من سافر اربعة برد و هی
ثمانون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که
قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول وی تعالی ست وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ و ظاهر اذا دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث
سخن ست چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و باوی بگزاردند
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان
کامل ولع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم اتمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائل اند بوجوب سعی بین الصفا والمروة در قول حق تعالی
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت وجوب
و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر احوال ست
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست که استقبال و التزام مکان و جز آن درانجا ساقط است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی ست
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد ازان معلوم میگردد که نماز دوگان در سفر رخصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند
که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه و سلم
و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض
کرد در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقهٔ او را گویند تصدق درانچه قابل قبض نبود اسقاط محض ست و نیز
چون مولای تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لائق بمقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر
که در وی نیز موافقت مسلمین سهولت ست چنانکه در افطار ولهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور
شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه دران باوی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمنی دو رکعت
و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها

وهم در صحیح بخاری ست که آنحضرت دو رکعت گذارد در منی باوجود آنکه امن تمام داشت وخوفی در میان نبود ونیز مذکورست که چون عثمان
چهار رکعت گذارد عبدالله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین
پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در منی دو رکعت وگذاردم با ابوبکر صدیق وباعمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکی
ازین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد [illegible] نمود از مخالفت عمل مقرر که قصر ست وگفتند یا ابن مسعود
پس تو چرا کردی وموافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در جه بلند خوب نیست وازینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم گردد
چه سکوت ابن مسعود وصحابه دیگر در غیر جائز روا نبود اکنون در توجیه اتمام عثمان رضی وجواز آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه
وزوجه گرفت ووی امیر المؤمنین بود وپادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود وبهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
ورد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با زوجات خود سفر میکرد وحال آنکه اتمام نکرد وثانی بآنکه وی صلی الله علیه وسلم
احق واولی بود بدان وثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست وبصحت رسیده است که مسارعت میکرد در خروج
از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت ووجه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد
بآنکه قصر چنانکه از ظاهر کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف وچون امن باشد اتمام افضل بود وجواب داده شده است ازین وجه بحدیث
عمر که پرسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران وما امروز ایمن ایم از ایشان فرمود این صدقه ایست
که تصدق کرد خدا بآن پس قبول کنید صدقه خدارا ونیز آنحضرت آمن تر از عثمان بود بمنی وقصر کرد وقید مذکور در آیت اتفاقی ست ومبنی
بر واقع واکثر واغلب احوال مسافران خوف ست ونیز گویند که گذاردن عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که دران سال اعراب واهل بدو که تفصیل
احکام وعلم بدان بروجه کمال وتمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس خواست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست
وبیهقی حدیثی نیز از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند واعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله
علیه وسلم وصاحبین او ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند وبعضے گویند مذهب عثمان آن بود
که قصر مخصوص ست بکسی که شاخص وسائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی وچند روز در انجا بایستد اگر چه نیت اقامت
نکند حکم مقیم دارد واتمام کند وبعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام وعائشه رضی نیز گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان
باین عقیده بودند که آنحضرت صلعم مخیر بود میان قصر واتمام واختیار آنحضرت صلعم قصر را از جهت اخذ الیسر وشفقت برامت بود وایشان اخذ بشدت
کردند بر نفس خود وبیهقی از طریق عروة بن الزبیر روایت کرده که عائشه رضی را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا
دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اختی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست ومشقتی در ان نمی بینم ازینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عائشه
آن بود که مذهب وی قصر ست بر تقدیر مشقت واتمام بر تقدیر راحت والله اعلم هذا ذکره الشیخ فی شرح سفر السعادة غرض که مذهب حنفیه
وجوب قصر ست خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت وهمچنین ست در سائر رخص
سفر ومذهب ائمه ثلثه آنست که قصر رخصت ست ومصلی مخیر ست میان قصر واتمام وشک نیست که ارجح درین باب مذهب حنفیه است
ولهذا در بیان آن اطالت کردیم وللبخاری وصله من حدیث عائشة ثم هاجر ففرضت اربعا واقرت صلوٰة السفر
علی الاول پیشتر هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر ومقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول که دو رکعت ست

در مصفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب ست و مالک نیز بآن رفته است و ازین
حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفهٔ سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از فرض
باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا میکند نماز او چهار گانه ... اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر آیه فاقصروا نیست بلکه از اول دو رکعت
میخواندند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده ... مسافر قصر ست باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه
و اگر اتمام کند مسیء ست بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح ست یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که مذهب او
قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوای نصوص چنانکه مریض که استعمال آب او را ضرر میرسد
مامور ست بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول بتیمم از جهت شفقت ست بروی و همچنین اگر بروی نیت مخاض واجب شود دهی ناقه
چهار ساله بطیب نفس خود بدهد روا باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عائشه بعد قول وی اول ما فرضت الصلوة ای
الا المغرب مگر نماز مغرب که دران قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده ست فانها وتر النهار زیرا که آن وتر روز ست اگر
دران قصر بر دو رکعت کنند شفع گردد و الا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که دران دراز کرده می شود قرارت و لهذا
تعبیر کرده اند از ان بقرآن الفجر در آیهٔ کریمه چه قرارت معظم ارکان اوست بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از ان بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم
بر کل و در حدیث ابن عمر ست که گذارد آنحضرت نماز مغرب را در حضر سه رکعت و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب در حضر و نه در سفر و آن وتر روز ست

رواه الترمذی **وعن** عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويتم
ويصوم ويفطر بدرستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض
دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل بیای تحتیه ست
حافظ ابن القیم رح گفته مروی ست یقصر بیای تحتیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عائشه بعزیمت می گرفت در هر دو موضع
گفت شیخ ما حافظ ابن تیمیه رح این باطل ست نبود ام المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان
و کیف که در صحیح ست از وی که فرض کرد خدا دو دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد در صلوة حضر و مقرر داشته شد
نماز سفر پس با این همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذارد گوییم تمام گذارد عائشه بعد موت آنحضرت
و تاویل کرد مثل تاویل عثمان قاله ابن عباس و غیره انتهی رواه الدارقطني ورواته من طريق عطاء عن عائشة ثقات و گفت دارقطنی
اسناده صحيح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول ست و دارقطنی و بیهقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این ست که گفت
عائشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی
انت وامی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه و عیب نکرد بر وی و در مشکوة جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر
و اتمام ست از شرح السنه نیز نقل کرده اما در سفر السعادة گفته که در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را بقصر گذارده و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفری بتمام گذارده و حدیثی
که مروی ست از عائشه بصحت نپیوسته انتهی گوییم امام احمد آنرا منکر گفته زیرا که عروه از عائشه روایت کرده که وی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان کما فی الصحیح
پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایتی می بود عروه نمی گفت که وی تاویل کرد و بتحقیق ثابت شد در صحیحین خلاف آن و در اتصال حدیث با اختلاف ست زیرا که از
روایت عبد الرحمن بن الاسود از عائشه است و دارقطنی گفته که وی دریافت عائشه را در حالیکه مراهق بود مصنف گوید هو کما قال چه در تاریخ بخاری و غیر او ثابت بود

موجود ست وابو حاتم گفته داخل کرده شد بر عایشه و وی صغیر بود و سماع نکرد از عایشه و دعوی کرد ابن ابی شیبه و طحاوی ثبوت سماع را از عایشه و قول دارقطنی در حدیث مختلف ست در سنن گفت اسناده حسن و در علل گفته المرسل اشبه این کلام مصنف ست و در سبل السلام گفته چون رجوع کردم بسنن دارقطنی یافتم که وی بعد سوق حدیث گفته انه صحیح و در ... سیر ست در میزان گفته وثقه ابن معین و ابن حبان گفته بود از انها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که نه مشابه حدیث اثبات ست ... ل شد احتجاج بدان در انچه نه موافق اثبات ست و باطل شد باین جهه دعوی ابن حزم جهالت را زیراکه معروف بود از روی عین و حال هر دو و حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام را شنیدم میگفت این دروغ ست بر آنحضرت انتهی مراد روایت بقصر و تیم ست بمثناة تحتیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیراکه از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد در سفر و نه روزه فرض داشت دران وقد حققناه فی البحث فی رسالة مستقلة اخترنا فیها ان القصر رخصة لا عزیمة انتهی والمحفوظ عن عایشة من فعلها وقالت انه لا یشق علی و محفوظ و مضبوط از عایشه آنست که اتمام رباعی در سفر از فعل او بود و گفته که آن بر من شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد اخرجه البیهقی واستنکره احمد و ملجله مذهب ایمه ثلثه آنست که قصر رخصت ست و اتمام عزیمت و نزدیک حنفیه قصر واجب و تمام ست وهو الاصح **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یکره ان تؤتی معصیته بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را رواه احمد وصححه ابن خزیمة وابن حبان و این حدیث ناظر ست در انکه قصر افضل ست از اتمام کما قیل حال انکه در وی دلیلی برین مدعا نیست بلکه دلیل بر مساوات رخصت بعزیمت ست و حدیث موافق قول وی تعالی ست یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وفی روایة کما یحب ان تؤتی عزائمه چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود عزیمتهای او در سبل گفته فسرت محبة الله برضاه و کراهیته بخلافهما و نزد اهل اصول رخصت چیزی ست که مشروع شد از احکام بنا بر عذر و عزیمت مقابل اوست و مراد درینجا چیزی ست که آسان گردانید آنرا برای بندگان خود و وسعت داد آنرا بر دشدت از ترک بعض واجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفته قصر واجب ست و هر که آنرا اتمام گذارد گویا در حضر دو را چار و چار را هشت گذارد عمدا او بود آنحضرت که اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهی وهو کما قال والله اعلم بحقیقة الحال **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج مسیرة ثلثة امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت سه میل را مراد از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن ست زیراکه مراد آنست که وی چون اراده سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و میل ارض منتهای مد البصر را گویند زیراکه بصر میل کند برروی زمین تا آنکه فانی می شود ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کنند بشخص در ارض مستویه و در نیابند که مرد ست یا زن آینده است یا رونده و کلوذی گفته شش هزار ذراع ست و ذراع بست و چهار انگشت به پهنا برابر و انگشت شش جو ست در حالیکه پهنا در برابر بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان ست و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شتر و بعضی سه هزار ذراع بذرع هاشمی و آن سی و دو انگشت باشد و این ذراع عمری ست و در صنعا و بلاد وی همین معمول به ست او ثلثة فراسخ یا سه فرسخ را و فرسخ سه میل ست وهو فارسی معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیراکه وی این حدیث را از یحیی بن زید هنائی آورده گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت الخ در سبل گفته این شک از راوی ست در اصل حدیث تخییر نیست انتهی

وشوکانی گفت این احسن چیزی است که در تقدیر سفر وارد شده اخرجه مسلم وغیره انتهی صلى رکعتین میگذارد دو رکعت در سبیل گفت
اختلاف کرده اند علما در مسافتی که دران قصر صلوة باید کرد بر بست قول حکاها ابن المنذر ورفته اند ظاهریه بسوی عمل باین حدیث وگفته اند
مسافت قصر سه میل است وجواب داده اند که این مسا[illegible] فیه است پس بدان احتجاج بر تحدید بسه میل نتوان کرد آری احتجاج بر تحدید
بسه فرسخ می توان نمود زیرا که امیال دران داخل اند پس [illegible] اخذ بیشتر باید کرد احتیاطاً ولیکن گفته اند که هیچ یکی بتحدید سه فرسخ نرفته آری
صحیح است احتجاج برای ظاهریه بانچه روایت کرده است سعید بن منصور از حدیث ابی سعید که گفت بود رسول خدا چون سفر میکرد یک فرسخ
قصر میکرد نماز را و فرسخ بیان سه میل است واقل انچه گفته اند در مسافت قصر روایت ابن ابی شیبه است از حدیث ابن عمر موقوفاً که وی میگفت
چون بیرون رفتی یک میل قصر کردمی نماز را و اسنادش صحیح است انتهی **رواه مسلم** وابوداود ولفظ وی این است که قصر میکرد نماز را
گفته اند این اصح حدیثی است که وارد است درین باب وگفته اند مراد باین مسافتی است که ابتدای قصر از انجاست نه غایت سفر کذا فی الفتح
اصحاب ظواهر گویند سفر خواه ممتد بود یا قصر قصر صلوة در وی مباح است زیرا که در نص قرآن واحادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر
شامل است قریب را و بعید را و نیز اختلاف است امت را در تعیین و تحدید آن تا آنکه گفته اند که قریب هشت قول درینجاست پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد در سفر السعادة گفته از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرموده و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در
مطلق سفر رخصت فرموده و همچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست انتهی حافظ ابن القیم رح در زاد المعاد گفته ولم یحد صلی الله علیه وسلم لامته
مسافة محدودة للقصر والفطر بل اطلق لهم ذلک فی مطلق السفر والضرب فی الارض کما اطلق لهم التیمم فی کل سفر واما ما یروی عنه من التحدید
بالیوم والیومین او الثلثة فلم یصح عنها فیها شیء البتة والله اعلم وجواز القصر والجمع فی طویل السفر وقصیره مذهب کثیر من السلف انتهی والحمد لله
که حضرت شیخ رح نیز در شرح سفر السعادة بآن اقرار کرده و گفته شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب بمنصوص قطعی نیست
وانچه واقع است مطلق سفر و مسافرت است واز انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعید
چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار است انتهی **وعنه** وهم روایت است از انس
رضی الله عنه **قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة** بیرون آمدیم با انحضرت از مدینه بمکه
واین در حجة الوداع بود **فکان یصلی رکعتین** پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت بجهت مسافرت **حتی رجعنا الی المدینة**
تا آنکه برگشتیم بامدینه و در آخر این روایت چنین آمده که گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی گفت اقامت کردیم بمکه ده روز
زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوند و نماز چهارگانی نمی گذارند
متفق علیه واللفظ للبخاری در سبل گفت محتمل که این در سفر عام الفتح باشد یا حجة الوداع وابوداود تصریح کرده که اقامت پانزده روز
در عام فتح بود و در وی دلالت است بر اینکه نفس خروج از بلد به نیت سفر مقتضی قصر است واگرچه از شهر یک میل هم نرفته باشد و نه اقل ازان ولا یزال
قصر کنند تا آنکه در آید ببلد واگرچه نماز گذارد درخانهای شهر در جای نظر او باشند و در مصفی گفت ابتدای سفر کی متحقق شود پس نیت سفر فقط
کافی نیست چنانکه در سائر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آنجا دلالت حال که نیت را مستلاشی میگرداند موجود نباشد چنانکه اقامت برای
حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که درین صورت نیت فقط کافی نیست زیرا که انحضرت صلی الله علیه وسلم قصد حج داشتند و اسباب سفر آماده کردند
مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند و همچنان پس مسافر از نیت سفر معتبر نماز او نیست زیرا که آن نیز از آماده کردن اسباب سفر است نه عین سفر

پس لا بد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این معنی متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از
وفي المنهاج فان كان وراءه يعني السور عمارة اشترط مجاوزتها في الاصح قلت الاصح لا تشترط و درین تصحیح اخیر نظرست زیرا که آن سور بمنزلهٔ دیوار
فاصل بین المحلات ست و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهری ... ست قائم نمی کند و اقامت بلد بوصول و دران بلد می باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از انها نباشد شرعا اورا مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لا
از تتبع همت و مثال استقرای افراد سفر و تفتیش محال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم ست قسمی ست که او را تنزه و اصطیاد
و خروج الی المحله والفنا والبساتین والمزارع گویند و آن با سفر مباینت دارد و قسمی ست که او را هیمان گویند و آن نیز در اول حال مباین
تا وقتی که بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافت ست و عدم امکان رجوع در همان
روز یا در اول شبی که بعد از وی ست نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگ
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بران جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه رانی میکند و مسافران گاهی یک برید در اعتدال هوا بر مراکب
میروند و یک ماهه راه باین صفت قطع می کنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفس
سفر شود و فارق در میان هیمان و قصد سفر تعیین مقصد ست پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر را بسوی ریم و بجانب ذات نصب سفر فرمود و قصر صلوة درین
می نمود و ابن عباس ما بین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله و مانند آن
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک و شافعی و احمد میل کردند باربع برد و تقدیر کردند
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل با حمال و اثقال و از سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعا و ثانی
نیز مذهب صحیح ست باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد انتهی **وعن ابن عباس رضي الله عنه قال اقام
النبي صلى الله عليه وسلم تسعة عشر يوما يقصر** اقامت کرد آنحضرت نوزده [۱۹] روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگ
وفي لفظ و در لفظی بتعیین محل اقامت آمده **بمكة تسعة عشر يوما** بمکه معظمه نوزده [۱۹] روز مذهب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کرد
پانزده [۱۵] روز یا بیشتر تمام کند و اگر در کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال و ماه ایستد قصر کند و این تقدیر مروی ست از ابن عباس
و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه بایستاد که امروز فردا بر
مسافرانه میگذارد و صحابهٔ دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از هژده [۱۸] روز
بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیرست و ظاهر آنست که این اقامت بی نیت بود
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافی ست با نچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر هیژده روزست و گفته اند که شاید روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعیدست كذا في الترجمة **رواه البخاري** و احمد در مصنف گفته لبث چند قسم می باشد اقامت و مکث یسیر و مکث دیگر که نه اقامت

ونه مکث یسیر پس مکث یسیر آنست که مسافر را هر روز پیش می آید از مکث لیلة و بعض یومین یا یوم و بعض لیلتین و گاهی مکث زائد از آن باشد مثل مکث
دو روز و سه روز و در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه در منی اکثر یوم نحر و یوم حادی عشر و ثانی عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند
و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث هم سفر را بر نمی دارد [illegible] و شیخین آمده است که یقیم المهاجر بعد قضاء نسکه ثلثا از اینجا بطریق فحوی
معلوم می شود که اقامت زائد از ثلث را در احکام شرعیه اثری هست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیال گفت و شافعی اقامت اربعه ایام کوامل
و احمد بیست نماز فرود آورد و نیت مکث این قدر نیز شرط است بحدیث ابن عمر که می آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم داخل شدند بمکه بتاریخ پنجم ذی حجه در اول نهار و هشتم بسوی منی بر آمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت قصر می فرمودند پس
اگر مکث در موضع معین شرط نبودی می بایست که نماز اقامت میگذاردند و ابو حنیفه نظر خود را دورتر انداخت و گفت چون مکث یوم و یومین اسم
سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعیه شهور است و لبسا الاحکام که نصف شی را در آن حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت پانزده روز
یا زائد بر آن در شهری یا در دیهی دارد مقیم است و الا بحکم سفر باقی است و شرط دیگر هم هست و آن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر
در صحرا نیت اقامت پانزده روز محقق شود سفر منقطع نگردد وفي رواية لابي داود سبع عشرة وفي اخرى خمس عشرة
و در روایتی مر ابو داؤد را از ابن عباس هفده روز و در روایتی پانزده روز آمده است وله و ابو داود راست از حدیث عمران
بن حصين ثماني عشرة هیجده روز ورواه الترمذي والبيهقي ايضا وله و ابو داود راست عن جابر اقام بتبوك عشرين
يوما يقصر الصلوة اقامت کرد آنحضرت در تبوک بیست روز قصر میکرد نماز را بیهقی گفت اصح روایات درین باب روایت
بخاری است نوزده روز و جمع کرد امام الحرمین و بیهقی درین روایات باحتمال آنکه در بعضی از آنها شمار نکردند روز دخول و خروج را و آن
روایت هفده روز است و در بعضی شمار کردند آنرا و آن روایت نوزده روز است و در روایت هیجده روز دخول را گرفته نه یوم خروج را مصنف
در تلخیص گفته این جمع متین است باقی ماند روایت پانزده روز در حکم شاذ بنا بر مخالفت و روایت بیست روز صحیحة الاسناد است
اما این نیز شاذ است اللهم مگر آنکه حمل کرده شود بر جبر کسر و روایت هیجده روز من حيث الاسناد غیر صحیح نیست شوکانی گفته چون
اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بیست روز زیرا که هر که رخت خود در خانه انداخت حکم سفر از وی برخاست و مشقت سیر از وی جدا شد
و اگر شارع این چنین مقیم را مسافر نام نمی نهاد و نمی گفت ای اهل مکه تمام کنید نماز خود را که ما قوم مسافرانیم البته حکم سفر برای او ثابت نمی شد پس واجب
در قصر اقتصار است با وجود اقامت بر مقداری که شارع آنرا جائز داشته و بر زائد از آن مسافر را حکم مقیم است و واجب است بر وی اتمام نماز
زیرا که وی مقیم است نه مسافر و اقامت کرد آنحضرت در مکه در غزوه فتح هیژده شب یا نوزده شب یا کمتر از آن پس واجب بر ما نیز اقتصار است
برین مقدار و اتمام نماز بعد از آن و خدای راست نیکی ابن عباس حبر امت چه عجب افقه و افهم است مر مقاصد شرعیه را که گفت فیما رواه البخاری
چون فتح کرد آنحضرت مکه را اقامت نمود نوزده روز و گذارد دو رکعت پس هر گاه که ما سفر میکردیم و نوزده روز اقامت می نمودیم قصر میکردیم
و اگر زیاده می ماندیم تمام میکردیم من گفتم که این است فقه دقیق و نظر مبنی بر ابلغ تحقیق و اگر می گفت او را جابر که ماندیم ما با رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بیست شب در تبوک در حالیکه قصر میکردیم نماز را البته ابن عباس او را نیز همچنین می گفت و درین مسئله مذهبهاست ارجح آن
این است انتهی ورواته ثقات الا انه اختلف في وصله و راویان حدیث جابر همه ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است
در وصل این حدیث زیرا که در سندش معمر است ابو داود گفت غیر او آنرا مسند نکرده ورواه ابن حبان والبيهقي من حديث معمر

وصححه ابن حزم والنووي واعلال کرده است آنرا دارقطني در علل بارسال و انقطاع و باینکه علي بن مبارک وغير او از حفاظ روایت کرده اند از یحیی
بن کثیر از ثوبان مرسلاً و روایت کرد آنرا اوزاعي از یحیی از انس پس گفت بضع عشرة وروی الطبراني في الاوسط من حديث نسر مثله وهو ضعيف
و یحیی سماعت ندارد از انس و بایماچون نووي وابن حزم آنرا صحیح گفته اند می شود بتصحیح این ائمه مصححین پس قیاس پانزده روز بر مدت
طهر و دیگر احتمالات معارض این صحت نمی توانند شد گو حدیث موصول نباشد و ابوداود برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب متی یتم المسافر
یعنه این حدیث را سوق کرده و دران کلام ابن عباس ست من اقام سبعة عشر قصر ومن اقام اکثر اتم در سبل السلام گفته اختلاف کرده اند علما
در قدر مدت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند دران نماز بر اقوال ابن عباس گفته اقل مدت اقامت ده روز ست لقول علي رضی الله
عنه اذا اقمت عشرا فاتم الصلوة لیکن در سندش ضرار بن صرد ست مصنف در تقریب گفته انه غیر ثقة قال وهو توقیف و حنفیه پانزده روز گفته اند
مستدل بیکی از روایات ابن عباس بقول وی وقول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر وفي نفسک ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و مالکیه
و شافعیه بآن رفته اند که اقل آن چهار روز ست و این مروی ست از عثمان و مراد غیر یوم دخول و خروج ست و استدلال کرده اند بمنع آنحضرت
مهاجرین را بعد مضی نسک از زیادت بر سه روز در مکه و این دلالت کرد برینکه با قامت چهار روز مقیم میشود و ثمه اقوال اخر لا دلیل علیها و این همه
در حق کسی ست که داخل بلد شد بعزم اقامت واما کسی که متردد ست در اقامت و عزم نکرده است بران پس دروی اختلاف ست ابوحنیفه
واصحاب وی گفته اند وهو قول للشافعي که قصر کند همیشه زیراکه اصل سفر ست و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربیجان ماند و قصر کرد
و مروی ست از انس بن مالک که یکسال یا دو سال در نیسابور اقامت نمود و نماز را بقصر میگذارد و از جماعتی از صحابه مروی ست که اقامت کردند
در رام هرمز نه ماه و قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند بپانزده و هفده و هیژده حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مکه و تبوک
و بعد تجاوز مدت مذکور اتمام او ست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد دران بر نفی قصر در زائد بران و چون دلیلی بر تقدیر مدت
قائم نیست اقرب آنست که لایزال قصر کند کما فعله الصحابة زیراکه ببقا با تردد روزانه در اقامت و رحیل مقیم نامیده نمی شود اگرچه مدت بطول
کشد و مؤید این ست روایت بیهقي در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد نماز را پس گفت تفرد به الحسین
بن عمارة وهو غیر محتج به انتهی در مصفی گفته اکثر علما متفق اند برانکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد و باتفاق در موضعی درنگ کند حکم
سفر از وی زائل نگردد گو تا آخر عمر متحیر شود و شافعي را دو قول ست یکی موافق جمهور و دیگر مختار بغوی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز
اتمام لازم ست گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و انچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن سبعة عشر
او ثمانیة عشر یوما آنرا بر صورت خوف و حرب فرود می آرد والله اعلم انتهی **وعن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما** بود آنحضرت چون کوچ
میکرد و بر می آمد از منزل پیش از انکه میل کند آفتاب و برگردد تاخیر میکرد ظهر را تا وقت عصر پس فرود می آمد و جمع میکرد درمیان ظهر و عصر
و این را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتجاج کرده است
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر ست در وقت ظهر و نیست دروی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الظهر چه اگر جمع
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه وسلم مخصص احادیث توقیت ست که گذشت و علما را درین مسئله اختلاف ست
مذهب ابن عباس و ابن عمر و جماعة از صحابه و مالک و احمد و شافعي جواز جمع ست در سفر برای مسافر تقدیما و تاخیرا بموجب این حدیث در تاخیر

و بحدیث آینده در تقدیم و مروی ست از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط عملا بهذا الحدیث و هو مروی عن مالک و احمد و اختاره ابو محمد بن حزم و مذهب
نخعی و حسن و ابو حنیفه عدم جواز جمع ست تقدیما و تاخیرا برای مسافر و تاویل کرده اند آنرا بجمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ظهر را تا آخر وقت و تقدیم فرمود عصر را در اول وقت و [illegible] رد کرده اند بر ایشان که اگرچه این معنی در جمع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود
این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست و فی روایة الحاکم الخ کما سیاتی فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب
پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پستر سوار می شد و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت
جمع واقع نشدی متفق علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن
وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوه
تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ آفتاب تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را و میگذارد هر دو نماز را معا و چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب
تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معا پستر روان می شد و همین ست مختار حافظ شوکانی چنانکه در درر البهیه گفته
و لجمع التقدیم والتاخیر انتهی و در حجة الله البالغه گفته مشروع شد جمع تقدیم و تاخیر و لیکن مواظبت نکرد آنحضرت بران و عزم نفرمود
بروی یعنی واجب نگردانید آنرا چنانکه در بارهٔ قصر فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی
جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهی و فی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد الصحیح صلی الظهر
والعصر ثم رکب و در روایت حاکم باسناد صحیح در اربعین آمده که بگذارد ظهر و عصر را پستر سوار شد یعنی چون آفتاب زائل شد قبل
از ارتحال این هر دو فریضه را معا بگذارد و این مفید ثبوت جمع تقدیم ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و متصور نیست دران جمع صوری
و زیاده کرد اسمعیلی که از رواة بخاری ست لفظ والعصر را مصنف در تلخیص گفت این زیادت غریب صحیح الاسناد ست و قد صححه المنذری من هذا
الوجه والعلائی و تعجب ست از حاکم که آنرا در مستدرک نیاورده و او را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط انتهی و بالجمله در مصفی گفته تفتیش
حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت
جمع ست نه حقیقت آن و حمل احادیث بران تاویل بعید ست که بتخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح ست
در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعض صحابه جمع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که
تسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورت می تواند بود و بملاحظهٔ آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصت ست و آن نیز رخصت و لفظ
جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که فصل یسیر آنرا ضرر نمی دهد و در بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت ابل و
احمال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز
بعد انقضای وقت او دیگر ست و جمع دیگر و لهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخص بجمع نمی تواند بود
پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول
و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط ست و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن
غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و او لیس فلیس پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شده و آیا شرط مشروعیت آن
سفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را در پیچ اقوال ست و آنچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل مع نیت

سائر باشد یا نازل بحدیث معاذ و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنۂ حرج ساخته او را رخصت بران فرموده است بغیر ملاحظۂ وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر بتحقیق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد الله بن عباس که صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر ثمانیا جمیعا ... رت لاحق شده باجماع جمهور امت ولهذا جمع فی المطر وفی المرض مشروع شده و آیا جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول ... م باید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند تقریر نمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه و تابعین را و هم جرا اهل مکه را از اقتدا با امام مسافر که جمع میکند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد انتهی ودکلی نعیم

فی مستخرج مسلم ای فی مستخرجه علی صحیح مسلم کان ای النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید آفتاب میگذارد ظهر و عصر را همه و معا بعده کوچ میکرد در فتح الباری این لفظ را از روایت اسحق ابن راهویه آورده و بالجمله روایت حاکم و ابو نعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین الصلوتین ازین احادیث تقدیما و تاخیرا هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف مگر حافظ ابن القیم رح گفت اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضے صحیح و بعضی حسن گفته و بعض قدح کرده و موضوعش گردانیده والله هو الحاکم حکم بوضعه لیستر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعده ابن القیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر مسحفت زیراکه جزم نموده که اسنادش صحیح است و این دلالت میکند برد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت او است قوله و عن معاذ الخ کما سیجیٔ شیخ در ترجمۂ مشکوٰۃ و هم در شرح سفر السعادۃ گفته وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضے احادیث مطلق و بعضے مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و تعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضے مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در فتح الباری گفته مشهور از مذهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضے بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده میشود و امام محمد در موطای خود حی آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء ابن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و بتواتر پس معارض نشود او را خبر آحاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه انچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوۂ تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمۂ کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابو داؤد از ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده

الروی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت لا مگر در مزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در [illegible] و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را بجمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر می کنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا مدحرج نبیند از امت خود در آن هست که در وی توسیع ست که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسع و تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در پسین نیز بحسب ظن و تخمین میسر ست خصوصا در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و بتحقیق روایت کرده است ابو داؤد از علی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابو داود از نافع و عبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا لمحافظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم این ست آنچه حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمه مشکوة گفته که این ست آنچه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتم هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم انتهی و لیکن مخفی مباد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ در ترجیح مذهب حنفیه با یراد آثار در برابر اخبار کرده اند بعد امعان نظر مخدوش می نماید و حجت بدان قائم نمی شود بیانش آنکه روایت موطای امام محمد در نفی از جمع ناظر در اقامت ست نه در سفر پس از ما نحن فیه نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت ست همچنان جمع هم بفعل اوست که جاء نا بهذا من جاء بذاک فلا ینقض به الحجة و عدم رویت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مضر مقصود نیست زیرا که این نقل عدم ست نه عدم نقل و مثبت مقدم ست بر نافی و ابن مسعود چیزهای بسیار فراموش کرده بود محتمل که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضے ازین چیزها در ذیل مسئله رفع الیدین گذشت و همچنین دائمی نبودن این فعل افاده نهی نمی کند ونفی ابن عمر
حسب معلوم خود ست ممکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سند باید
نه کثرت روایات پس مدفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع بجمع صوری خلاف ظاهر احادیث این
باب ست که دران صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود ست پس ... حلی مقبول نشود که اطلاق وی بران جائی دیگر گنجایش
داشته باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که حضری و بدوی و جاهل و عالم دران برابر ست چنانکه در باب مواقیت الصلوة
گذشت پس قول بعض شافعیه در وجود حرج بجای خود باشد و روایت مالک اصح ست از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید
جمع تاخیر باشد نه جمع صوری و چون از شارع جمع صلوتین تقدیماً و تاخیراً یافته شد و جمعی از اهل معرفت بحدیث بآن رفته اند و مبنی احکام سفر
بر یسر و خفت ست چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده ازان خبر می دهد در برابرش نهی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذهب
و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضے از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دهلوی رح در انسان العین فی ذکر
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجیمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد درمیان ظهر و عصر و مغرب
و عشا و در حالت اقتدا سوره فاتحه میخواند انتهی بعده خود گفته غرض آنست که باوجود این همه علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم
نمی دانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقتے ممتنعه نزدیک فریقین محقق شود انتهی والله اعلم بالصواب وعن معاذ
بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبي برآمدیم ما همراه رسول خدا صلى الله علیه وسلم في غزوة تبوك
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرتؐ ست فكان يصلي الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً پس بود
که میگذارد نماز ظهر و عصر را بهم و مغرب و عشا را بهم رواه مسلم و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دار قطنی باین لفظ روایت کرده اند
که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معاً پس تر روان میشد
و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب و عشا را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون کوچ
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقی والدار قطنی وصحح ابن العربی اسناده ولیکن تعقب کرده اند
این را باینکه در اسنادش کسی ست که احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعض او تقویت بعض میکند
و نیست دران آنچنان مقالی که احتجاج را بالمجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشا بحدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما که بود رسول خدا
چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پستر جمع میکرد درمیان مغرب و عشا و بحدیث ابن عباس ست نزدیک
بخاری که بود آنحضرتؐ که جمع میکرد درمیان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع
تقدیم و جمع تاخیر هر دو ست تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه ظهر را در وقت عصر و مغرب را
در وقت عشا بگذارد و اختلاف ست درانکه افضل برای مسافر چیست جمع ست یا توقیت شافعیه ترک جمع افضل گفته اند و مالک گفته
غیر مکروه ست و گفته اند مختص ست بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته نبود آنحضرتؐ که جمع کند راتب را در سفر
چنانکه بسیاری از مردم می کنند و نه جمع وقت نزول جز این نیست که جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقیب صلوة کما في احادیث تبوک واما جمع
آنحضرتؐ در حالت نزول در غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه و مزدلفه برای اتصال وقوف کما قال الشافعي وشیخنا ابن تیمیه رح و ابو حنیفه آنرا

از تمام نسک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفته سبب جمع بعرفه و مزدلفه سفر ست و این همه در جمع فی السفر بود و آما جمع
در حضر پس تمام کلام دران در رساله افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم و در سبل السلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد ذکر ادلهٔ
قائلین جواز گفته که اکثر ایمه بآن رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنابر احادیث مبیّنهٔ اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت [illegible] علیه وسلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر دو نماز که جمع کرد میان
مغرب و عشا در مزدلفه و گذارد نماز صبح قبل از میقات وی و آنچه [illegible] ابن عباس که نزد مسلم ست که وی جمع کرد [illegible] میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حرج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتجاج
بدان زیرا که این غیر معین ست برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایة مسلم و تعیین یکی ازانها تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی جواب بقا
بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصص و هذا هو الجواب الی اسم و آنچه مروی ست از آثار صحابه و تابعین آن حجت
نیست زیرا که اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صوری و استحسنه القرطبی و رجحه و جزم به الماجشون والطحاوی
وقواه ابن سید الناس بما اخرجه الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب
وعجل العشاء قال وانا اظنه ابن سید الناس گفت راوی حدیث اعلم ست بمراد حدیث از غیر وی و اگرچه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من میگویم
که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلمیت وی جائی ست که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظر ست زیرا که قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرب حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم او را آری این تاویل متعین ست چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب وعجل العشاء و عجب
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت ورزیده و مطلق در روایت محمول میشود بر مقید وقتی که در یک قصه باشد
کما فی هذا و این قول که قول وی اراد ان لا یحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنابر وجود حرج دران مرفوع ست باینکه این الیسر ست
از توقیت زیرا که برای دو نماز یک تاهب و آمادگی و یک قصد بسوی مسجد و یک وضو کافی ست بحسب اغلب بخلاف دو وقت پس حرج درین جمع بی شک
سبک تر ست و اما قیاس حاضر بر مسافر کما قیل پس وهم ست زیرا که علت در اصل سفر ست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در
قصر و فطر انتهی گویم و هو کلام رصین و قد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی وجزاه
خیرا بعده گفت بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم ست و جامع همچو مصلی صلوة ست قبل دخول وقت وی پس حال فاعل چنان باشد که حق تعالی
گفته وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا الآیه و این صلوة متقدمه نیست دلالت بروی بمنطوق و نه مفهوم و نه خصوص
و عموم انتهی کلام السبل و فیه تامل **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تقصروا الصلوة في اقل من اربعة برد قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل
و میل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانزده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رفته ست شافعی چنانکه در حاوی کم در مذهب ایشان ست
تعیین کرده شانزده فرسخ را و در هدایه و شروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده ست در قولی بیوم و لیلة و در قول دیگر بیومین و همین ست
قول مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین میل کرده ست صاحب حجة بالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن ست و ما دون وی
مشکوک و صحت این اسم بخروج ست از سور بلد یا محله قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم بنیت اقامت ست

تا دید نماید بمسافت بعادل امام لمعرد یا قریة انتهی من ... عسفان برد و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در
حت این احادیث سخن ست وظاهر این احادیث دران ست که این هر سه مسافت برابر باشد ليکن الواقع آنست که مسافت میان مکه وطائف
درازتر ست از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه وجده ست رواه فی الموطا ونزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر ست بسیر
ابل ومشی اقدام شمس الائمه سرخسی گفته است که چون سیر کند مسافر از ... وقت زوال و برسد بمنزل واستراحت نماید و بیتوته
کند در وی و برود در روز دوم تا بعد از زوال وسوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر مترتب می شود بر وی احکام سفر
در قول صحیح وشرط نیست که از صبح تا شام برود ومعتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ وهو الصحیح وبعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر کرده اند
بیست ویک فرسخ وبعض بهژده فرسخ وبعض بپانزده واولی تقدیر بهژده است که وسط است وعلیه الفتوی کذا فی بعض شروح الهدایه وهر که
تقدیر کرده بچیزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است ونزد امام ابویوسف دو روز واکثر روز سوم معتبر ست زیرا که اکثر حکم کل دارد وشیخ
در شرح سفر السعادة گفته که دلیل بر مذهب ابوحنیفه بعض این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت طول حد سفر ومشقت وعروض لوازم ومخاوف آن سه روز ست وهر چه
کم ازین ست قصیر لا یعتد به ست ودر دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر ست ونیز در بعض طرق این حدیث مسیرة
یوم نیز واقع شده واکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما والمسافر ثلثة ایام ولیالیها زیرا که لام الف در
مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین می شود هر مسافر مسح میکند سه روز وشب پس اگر سفر کمتر ازان اعتبار کنند بر آیینه
مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام واراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر او سه روز را خلاف ظاهر
عبارت ست وهمچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافرة یمسح کذا ذکروا فلیفهم وبالجمله بعض احادیث واخبار ناظر اند در ثلثة ایام وبعض در کمتر
ازان وبعض در چهار برید ودر بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله وشک نیست که مذهب ابوحنیفه باحتیاط قریب تر ست
کما لا یخفی انتهی کلامه گوییم ارجح مذاهب درین باب آنست که در دررّ بهیه گفته واجب ست قصر بر کسی که بیرون آمد از شهر خود در حالیکه
قصد کننده است سفر را اگرچه کمتر باشد از برید وهر گاه که اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بیست روز وچون عزم کند بر اقامت
چهار روز تمام کند نماز را بعد آن وبرای اوست جمع بتقدیم وتاخیر باذان واقامت انتهی ودر دراری مضیه گفته در تعیین قدر سفر که مسافر
دران قصر کند چیزی نیامده پس واجب شد رجوع بچیزی که لغةً وشرعاً مسمی شود بسفر پس هر که از محله خود برآید ودر مسیر خود مسافر شمرده شود
وی قصر کند نماز را اگرچه این محل کمتر از برید باشد وهر که اعتبار کرده است برید ویوم ویومین وثلاث یوم وزاید بران وی بنا کرده است حجتی نیست
بران وغایت آنچه آورده اند این حدیث ست که نیست حلال زنی را که ایمان دارد بخدا ورسول وروز آخرت اینکه سفر کند سه روز بغیر ذی محرم ودر
روایتی یکروز وشب آمده ودر روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست ونه این حدیث در سیاق سفر پس احتجاج بران مجرد تخمین ست
وتسمیه مسافت سفر زن منافی تسمیه مادون او بسفر نیست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده همچنین مسافت
برید را سفر گفت پس اختلاف روایت وتسمیه برید بسفر منافی تسمیه مادون برید بسفر نیست انتهی ملخصا وحاصل شد ازین جواب آنچه
حضرت شیخ ذکر کرده بود در تایید مذهب حنفیه ودر سبیل گفته استدلال کرده اند بحدیث ابوهریره مرفوعا لا یحل لامرأة تسافر بریدا الا ومعها
محرم اخرجه ابوداؤد وگفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده گوییم وجه نیست در وی دلیل بر آنکه اقل ازین مسافت سفر نام کرده نمی شود بلکه این تحدید

سفری ست که واجب ست در وی محرم ونیست تلازم درمیان قصر و درمیان مسافت وجوب محرم بنا بر جواز توسع در ایجاب محرم تخفیفاً علی
العباد و حنفیه بست و چهار فرسخ گفته اند لما اخرجه البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس لا تقصروا الصلوة فی اقل من اربعة برد واخرجه
البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس و ابن عمر وبانه روی البخاری تعلیقا بصیغة الجزم من حدیث ابن عباس اذ سئل القصر الصلوة من مکة الی
عرفة قال لا ولکن الی عسفان والی جدة والی الطائف و ... ازین امکنه تا مکه چهار برید ست واقوال متعارض ست کما سمعت وادله
متقاومه انتهی بعده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده و قد تقدم رواه الدارقطنی والبیهقی باسناد ضعیف زیرا که در سندش
عبد الوهاب بن مجاهد ست واو متروک ست نسبت کرد او را ثوری بسوی کذب و ترک کرد او را دارقطنی و گفت وی منکر نیست از وی
روایت و نشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد. و نیز روایت کرده است ازوی اسمعیل بن عیاش و روایت وی از حجازیین ضعیف ست
والصحیح انه موقوف وصحیح آنست که موقوف ست بر ابن عباس و اسناد وی صحیح ست ولیکن اجتهاد را دران مسرح ست
پس محمول شود بر اینکه این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده است در تحدید حدیثی مرفوع کذا اخرجه ابن خزیمة
شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پرسیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه ولیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و اسنادش
صحیح ست و ذکره مالک فی الموطا عن ابن عباس بلاغا شوکانی رح در دراری مضیه گفته این مسئله مبحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر
واقامت در تردد و اقامت بنیت از ان معرکهاست که بلید میشود دران ذهن و مضطرب میگردد دران مذهبها باشد اضطراب
ومتباین می شود دران انظار باشد تباین و اینکه مذکور شد ارجح مذاهب ست اگرچه درین مسئله مذهبهاست انتهی ملخصا گویم محل ایراد
این حدیث قبل حدیث انس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم **وعن** جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر امتی الذین اذا اساؤا استغفروا واذا سافروا قصروا وافطروا بهترین
امت آن کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را در سبل گفته حدیث
دلیل ست بر انکه قصر و فطر افضل ست برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعیه گفته ترک جمع افضل ست پس قیاس آنست که چنین
گویند که تمام افضل ست و قد صرحوا به ایضا و گویا که ایشان قائل نشده اند باین حدیث بنا بر ضعف وی انتهی گویم احادیث صحیحه در افطار
وصیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند دوم تخییر میان افطار
و صوم و آنرا اصحاب کتب سته از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و ذم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث
جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل ست
یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه برانند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر
و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعل آنحضرت در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل می شود بدان برائت ذمه اگرچه در افطار تخفیف ست
و نزد سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل ست مطلقا و صحیح قول اکثرین ست در سفر السعادة گفته
اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را مخیر میکرد میان افطار و روزه انتهی اخرجه الطبرانی فی
الدعاء والاوسط باسناد ضعیف زیرا که در سندش ابن لهیعه است از ابی الزبیر از جابر روا اسمعیل بن اسحق فی کتاب الاحکام بنحوه
وهو فی مرسل سعید بن المسیب و آن در مرسل ابن مسیب ست عند البیهقی مختصرا نزدیک بیهقی بطریق اختصار

شوکانی در مختصر گفته قطر مسافر و مانند او رخصت ست مگر آنکه بترسد تلف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عزیمت ست انتہی وعن
عمران بن حصین رضی اللہ عنہ قال کانت بی بواسیر فسالت النبی صلی اللہ علیہ وسلم
عن الصلوٰة گفت عمران بود مرا بواسیر پس پرسیدم رسول خدا را مصنف در ما سبق این روایت را ذکر نکرده فقال صلِّ قائما
فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب فرمود بگذار ایستاده اگر نتوانی استاده گذاردن پس بگذار نشسته پس
اگر نتوانی پس بگذار بر پہلو رواه البخاری هو کما قال و مصنف این حدیث را در باب صفة الصلوٰة آورده بود بتفاوت یسیر لیکن
آنجا نسخ بعض [illegible] در صحیح یکی از بابیان کردیم مخرجین او را اخبر بخاری یا آنچه درست از زیادت وعن جابر رضی
اللہ عنہ قال عاد النبی صلی اللہ علیہ وسلم مریضا فراٰه یصلی علی وسادة فرمی بہا وقال
صل علی الارض ان استطعت والا فاوم ایماء واجعل سجودک اخفض من رکوعک عیادت کرد آنحضرت
بیماری را پس دید او را که نماز میگذارد رو بر وساده پس بیفگند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان سجده
خود را پست تر از رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز از وی ساقط شود زیراکه ایجاب صلوٰة بر چنین مریض از قبیل تکلیف مالا یطاق
و حق تعالی هیچ کس را تکلیف فوق الطاقة او نمی دهد و همچنین هر که بیهوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بر وی هم وجوب صلوٰة نیست
زیراکه در وقت نماز غیر مکلف بود و همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه وغیره زیراکه اینها مکلف نیند و خطاب تکلیف ست و اول
غیر مکلف را نیست خلاف درین مسئله میان واجبات شرعیه و آنکه در باره تعوید صبیان مروا صبیانکم وارد ست خطاب آن
بمکلفین ست که بر ایشان تعلیم او شان واجب ست نه خود بر صغار کذا فی الدراری رواه البیهقی باسناد قوی کما تقدم فی المتن
فی باب الصلوٰة قبل باب السجود السهو وصحح ابو حاتم وقفه و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف ست وعن عائشة رضی اللہ
عنها قالت رأیتُ النبیَّ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یُصلّی متربعا دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته رواه النسائی
وصححه الحاکم و این حدیث نیز در باب صلوٰة مریض گذشته و آنجا گفته بود وصححه ابن خزیمه و اینجا گفته صححه الحاکم و هیچ یکے از شراح وجه اعاده
این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث دلیل ست بر صفت قعود مصلی چون او را عذر باشد از قیام و در وی خلافی هست

باب صلوٰة الجمعة

مشهور در جمعه ضمه جیم و سکون میم و ضم آنست سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدایش
عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس در
اسناد او ضعف ست و این هیچ دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود واللہ اعلم
و بعض گویند از ان جهت ست که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در روے
که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز
قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد ببرآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس

دروی برای نماز واین اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بودنه جمعه و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت
تغییر داده بجمعه چنانچه تغییر داده اند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار واین روز را در زمان جاهلیت
نیز شرفی و امتیازی بود و در دین اسلام بفضائل و خصائص [illegible] زی دیگر یافت کذا فی شرح سفر السعادة و جمعه را خصائص ست که در
سفر السعادة ذکر کرده و در هدی نبوی بست و چند خاصیت [illegible] و سیوطی در نور اللمعة فی خصائص الجمعة [illegible] صد و یک خاصیت برای آن
از احادیث کتب ستة و جز آن ما بین القوی والضعیف بیان نموده **عن** عبد الله بن [illegible] هریرة رضی الله
عنهما انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره می فرمود است و وی بر منبر یعنی بر منبر تعبیر
باین عبارت ظاهر جهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود نزد ایشان جز چوبی چند بر هم [illegible] داده و ترکیب داده
تا تصریح گردد بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری ست که آن را در سنه سبع یا ثمان غلام زنی از انصار
برای آنحضرت صلعم ساخته بود و نام وی علی الاصح میمون ست نجار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آنرا قصه هست که معاویه آنرا بدمشق طلبید و مروان فرستادن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت امیر المومنین حکم کرده بود از این جهت وی را برداشتم در زیادت در وی بجهت کثرت مردم کردم بعده در سنه
اربع و خمسین و ستمائة چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر هم دران سوخته شد لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات باید که
البته باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها را و عادت گرفتن ترک آنها ولهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه
جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده او لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای
ایشان بعد از ان هر آئینه می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان یعنی این دو ثابت و واقع اند یا باز آمدن
از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مهر کرده می شود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از غایت
غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت رواه مسلم این حدیث از اعظم زواجر ست بر ترک جمعه و تساهل دران و در وی
اخبار ست باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست در سبل گفته شناخته ایم این معنی که هر که جمعه را یک هفته ترک داد وی بسبب خذلان
بالکلیه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم ست بر وجوب وی علی الاطلاق و اکثر بران اند که فرض عین ست و در معالم السنن گفته
فرض کفایه است نزد فقها انتهی گوییم بودن وی فریضه از فرائض الٰهی ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافر ست و مراد بذکر
در قوله تعالٰی فاسعوا الی ذکر الله نماز جمعه است یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست
که مراد خطبه و صلوٰة هر دو ست چه ذکر هر دو را شامل ست و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون
مصعب بن عمر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **وعن** سلمة بن الاکوع رضی
الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الجمعة ثم ننصرف ولیس للحیطان
ظل نستظل به بودیم ما که میگذاردیم با رسول خدا جمعه را پس بر می گشتیم و نیست برای دیوارها سایه که سایه گیریم بدان و ازینجا معلوم
میشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی ست و باین رفته است امام احمد شیخ در ترجمه گفته که هیچ کس از علما موافقت نکرده است او را
باین انتهی گوییم اسحٰق و غیره موافقت کرده اند وی را و منقول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است الخ دال است بر کافی بودن وی قبل زوال

دوار و شده است در صحیح از حدیث جابر که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پستر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فرح میکردند آنرا وقتی که زائل
می شد آفتاب و درینجا تصریح ست بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب ست حدیث انس که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پستر
بر می گشتند مردم بسوی قائله پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح ست و مثل اوست حدیث سهل بن سعد انتهی و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته
نیست مکروه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنابر ورود احادیث صحیح [illegible] نهی و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابی بکر [illegible] پس بود خطبه و نماز او قبل نصف نهار پستر حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که
نیم روز شد پستر [illegible] با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کسی را که عیب کرده باشد این را
یا انکار و روایت آخر [illegible] این را احمد بن حنبل در روایت پسر خود عبد الله و گفت کذا روی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویة انهم صلوا
قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذهب احمد واضح تر ست و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس ست و نفی
در قول وی لیس للحیطان ظل متوجه بسوی قید ست یعنی قوله یستظل به نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوٰة قبل زوال گویم این تاویل مدفوع ست
با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سوره جمعه و منافقون دران خواندی وقت ذهاب ایشان از جمعه ضرور حیطان را
سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سبل السلام در حواشی ضوء النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال ست و مؤید اوست احادیث
سهل بن سعد چنانکه بیاید متفق علیه واللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر مبادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر ست و نزد مالک جائز ست خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث ست و صریح تر از آن
روایت احمد و مسلم ست از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة ثم نذهب الی جمالنا فنریحها حین تزول الشمس یعنی النواضح
وفی لفظ لمسلم و در لفظی نزد مسلم ست از حدیث سلمه کنا نجمع معه اذا زالت الشمس ثم نرجع نتتبع الفیئ بودیم ما
که جمعه میگذاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پستر بر می گشتیم پستر پیروی می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این است
که بود آنحضرت میگذارد جمعه راهنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
بر تقدیر عموم اشتداد حر ست و در اشتداد تبرید میکرد چنانکه در بخاری ست که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
در اول وقت میگذارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذارد وعن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک
الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تسمیه کرد روی عنه ابنه العباس والزهری و ابو حازم از مشاهیر صحابه است
و آخر کسی ست که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی وتسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کنا
نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة گفت نبودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نهار را کذا فی القاموس و در نهایه گفته مقیل و قیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین ست
متفق علیه واللفظ لمسلم و حدیث دلیل ست بر مدلول حدیث اول و این از ادله امام احمد و اسحق ست وفی روایة فی
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورد
تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر وی زیرا معلوم ست که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود و پس این اخبار ست
از نماز وی صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است

و تکبیر بدان تا اول وقت بدان برسند انتهی در سفر السعادة در خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمعه مکروه نیست چنانکه در
سائر ایام مکروه ست و این مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الا روز جمعه
و فرمود که دوزخ را درین وقت می افروزند هر روز الا روز جمعه [illegible] صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی باسانید متنوعه
روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علما را ثانیه بعد آنکه درین مسئله قولهاست یکی آنکه نیمه روز
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز و این مذهب امام مالک ست دوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است و وی متروک گفته و این مذهب امام
ابوحنیفه ست و قولی از امام احمد ست سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و مسلم ۹ روایت امام شافعی ست
و مذهب جمیع محققان انتهی گوییم و همین ست مذهب امام ابو یوسف نیز و بالجمله وقت جمعه وقت ظهر ست زیرا که جمعه بدل نماز ظهر ست و در حبل گفته نیست
دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه و مکه قیلوله و غدائی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِيْنَ تَضَعُوْنَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ
الظَّهِيْرَةِ آری آنحضرت مسارعت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف ظهر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فراهم آیند مردمان انتهی

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما بدرستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده
و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط ست مر کسی را
که قدرت دارد چنانکه نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم او بسیار
شده بود و طاقت استاده شدن و خطبه خواندن نداشت لهذا خطبه اولی نشسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود بحکم ضرورت بود حجت
نباشد دران مر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را **فجاءت عير من الشام** پس آمد کاروانی از شام و ایام قحط بود عیر بکسر عین مهمله
و سکون تحتیه در نهایه گفته الابل باحمالها **فانفتل الناس اليها** پس برگردیدند مردم بسوی آن قافله و بی طاقت شده برای دیدنش
بیرون رفتند انفتل بنون ساکنه و فتح فوقیه بمعنی انصرف ست **حتى لم يبق الا اثنا عشر رجلا** تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده
کس پس نازل شد این آیت **وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا انْفَضُّوْا اِلَيْهَا وَتَرَكُوْكَ قَائِمًا** و ازینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود
و این حدیث را الفاظ ست در صحیح ابو عوانه و جابر گفت بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند و روایت کرد دارقطنی باین لفظ که نماندند مگر
چهل کس و اسنادش ضعیف ست چه متفرد ست بدان علی بن عاصم و وی متروک ست قاله النسائی و یزید بن هارون گفته ما زلنا نعرفه بالکذب
و روایت کرد عقیلی در ترجمه اسد بن عمرو البجلی از حدیث جابر و زیاده کرد که بودند باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید
و ابو عبیده یا عمار شک از اسد بن عمرو ست و بلال و ابن مسعود و این یازده کس شدند و اشاره کرد عقیلی که این تعدید مدرج ست در خبر
وگفت روایت کرد این را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از وی اسد بن عمرو و لیکن ذکر نکردند این هر دو تعدید را وگفت
عقیلی که این قومی ست که می آمیزند با حدیث آنچه نه از وست و استدلال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر متعین ست زیرا که عدد متعین
برای ابتدای متعین ست در دوام و جواب داده اند باحتمال اینکه ایشان عود کردند یا غیر ایشان آمده شریک شدند پس حصر شد در اربعین
اگرچه خطبه و نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض اینها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بمعنی این را ترجیح داده
بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمع میان این هر دو باین طریق ست که هر که روایت کرد که نماز میگذارد مراد وی خطبه است مجازا
و قیل خطبه دران وقت بعد نماز بود کذا فی التلخیص و بعض انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر **رواه مسلم**

درسبل گفته حدیث دلیل ست بر شرعیت خطبه قائماً و برینکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید. وبنا انچه گفته اند که اقل انچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند کما روی عن مالک زیراکه نیست دلیلی برینکه منعقد نمی شود بکمتر ازین و درین قصه نازل شده است آیهٔ واذا راوا تجارة الخ قاضی عیاض گفته ابوداؤد در مراسیل خبر کرده که خطبهٔ آنحضرتؐ که دران منفض شدند بعد نماز جمعه بود و گمان کردند که نیست باکی در انفضاض از خطبه و قبل ازین پیش از خطبه میگذارد قاضی عیاض گفته این اشبه ست بحالِ صحابه که گمان ... نیست که از ... بایشان نبود که ترک کنند نماز را با آنحضرتؐ ولیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی شوکانی گفته ... و بعض ... نماز باست مخالفت نمیکند نماز ها را مگر در مشروعیت دو خطبه زیراکه انچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام اعظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیلی بر استحباب این شروط دلالت نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند انچه واجب بود بر ایشان واگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت ست واگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید وجوب جمعه بر هر مسلمان ببودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرتؐ جمعه را بزمانهٔ خود بغیر جماعت البته گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود بچو دیگر صلوات ولیکن لابد ست جمعه را از جماعت لااقل دو کس انتهی **وعن ابن عمر رضی الله**

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوٰة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى وقد تمت صلاته فرمود کسی که دریافت با امام یکرکعت از نماز جمعه و جزآن از سائر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر در جمعه و در غیر وی بقدر ما بقی یک رکعت یا زیاده و بتحقیق تمام شد نماز او و در هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد با وی انچه دریافته و بنا کند بر وی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید با امام بگذارید و انچه فوت شد قضا کنید آنرا و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجده سهو بنا کند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کند بر وی ظهر را انتهی **رواه النسائي** و در بخاری و مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را و این حکم عام ست شامل جمیع صلوات و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقرینهٔ حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دار قطنی ست و لفظ وی این ست که فرمود آنحضرتؐ هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را اتمام کند **وابن ماجة** در سبل گفته درین حدیث دلیل ست برانکه جمعه صحیح ست مر لاحق را و اگرچه خطبه را اندریافته و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصفی گفته بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند با او یکرکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیراکه وی ظهر ست و همین ست مذهب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرک من صلوٰة الجمعة فقد ادرک الصلوٰة و از روایت دیگر حاکم من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را اندریافته است پس ظهر ادا کند استینافاً او بناءً و نزدیک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی **والدارقطني واللفظ له** شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیار ست و باعتبارش حسن لغیره ست و در سبل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسیزده طریق از ابی هریره و بسه طریق از ابن عمر و در همها مقال ست انتهی **واسناده صحيح** وسندش صحیح ست **لكن قوى ابو حاتم ارساله** لیکن

ابوحاتم تقویت ارسال وی کرده وگفته که صحیح مرسل ست و روایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیه ابوداود
و دارقطنی گفته اند منفرد ست بدان بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیه خطاست در متن و اسناد بلکه مروی ست از زهری
از ابی سلمه از ابوهریره مرفوعاً باین لفظ من ادرک رکعة من الصلوٰة فقد ادرکها و اما قول وی من صلوٰة الجمعة پس وهم ست در امام گفته بقیه
موثوق ست و تهمت تدلیس وی بنا بر تصریح بحدیث زائل است والله اعلم وعن جابر بن سمرة رضي الله عنه پسر و پدر هر دو صحابی اند
و وی خواهرزاده سعد بن ابی وقاص ست و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از پدر خود و از عمر و علی و غیرهما
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب است و وی منزلت که خطبه میخواند
استاده پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل ست بر شرعیت قیام حال خطبتین و بر فصل میان هر دو بجلوس و علما
اختلاف کرده اند در انکه قیام سنت ست یا واجب ابوحنیفه گوید قیام و قعود هر دو سنت ست و مذهب مالک آنست که قیام واجب ست پس اگر
ترک کرد آنرا بد کرد و خطبه صحیح شد و شافعی گفت خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتجاج کرده بمواظبت آنحضرت بران تا آنکه
گفت جابر و من انباك انه كان يخطب جالسا فقد كذب پس هر که خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید
در مصفی گفته سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سوره اخلاص بیان
کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقه رجل ست و خطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین و بآیه
وتركوك قائما انتهى و اما تسلیم خطیب بر منبر بر مردم پس در روایت اثرم ست از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه رو میکرد
بسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد بر کسیکه نزد منبر
می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستر می نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبدالله بن عبدالله
الانصاری و ضعفه به ابن حبان اخرجه مسلم و تمام حدیث این ست فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوٰة پس تحقیق بخدا سوگند
که گذارده ام با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت
نگذارده نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گذارده بعد از قدوم بمدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای
پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست با آنحضرت انتهى و مؤید حدیث باب ست حدیث کعب بن عجره که وی درآمد مسجد را
و عبدالرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نگاه کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته
و حال آنکه گفته است خدای تعالی وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا رواه مسلم و رواه ابن خزیمة نحوه و درین حدیث
دلیل ست بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بی ضرورت منبی از خبث باطن ست و روایت کرد عبدالرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه و چون بر عثمان
شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از انکه بحال خود می آمد می ایستاد و میخواند انتهى و ابن ابی شیبه
از طاوس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابوبکر و عمر و عثمان و اول کسیکه نشست بر منبر معاویه است و اما حدیث ابی سعید که نزد
بخاری ست که نشست آنحضرت روزی بر منبر و نشستیم ما بر گرد او پس جواب داده است از ان شافعی که این در غیر جمعه بود در سبل گفته و این
ادله مقتضی شرعیت قیام و قعود ست در خطبه و اما وجوب و شرط بودن وی در صحت آن پس نیست دلالت بران در لفظ مگر آنکه منضم میشود

بدان دلیل تاسی بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقد قال صلوا کما رأیتمونی اصلی وفعل وی در جمعہ در ہر دو خطبہ وتقدیم خطبتین بر نماز مبین آیۂ جمعہ است
پس ہر چہ بر ان آنحضرت مواظبت کردہ واجب ست وانچہ بران مواظبت نمودہ و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب ست پس اگر صحیح شود کہ قعود
آنحضرت در حدیث ابی سعید در خطبۂ جمعہ بود قول اول اقوی باشد واگر ثابت نشود پس قول ثانی انتہی **وعن جابر بن عبد اللہ رضی**
اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خطب احمرت عیناہ وعلا صوتہ واشتد
غضبہ بود آنحضرت چون خطبہ میخواند سرخ می شد ہر دو چشم وی و بلند می شد آواز او وسخت می گشت خشم وی بسبب آنچہ تجلی میکرد بر وی
از بوارق انواع عظمت کہ از جملۂ آن اضواء الابلاغ وانذار **حتی کانہ منذر جیش** تا آنکہ حالت آنحضرت در خطبہ چنان می شد گویا وی خبر
دہندہ است از آمدن بعض لشکر بر قومی و ترسانندۂ ایشان ست بنزول آن لشکر بر ایشان **یقول صبحکم ومساکم** میگوید آن منذر جیش
مر آن قوم را کہ صبح کرد شمارا شام کرد شمارا آن جیش یعنی نزدیک ست کہ در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مارا از روزگار
شما بر آرد **ویقول** وی می گفت بر انگیختہ شدہ ام من با قیامت ہمچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد برای بیان دو انگشت
خود را کہ انگشت شہادت وانگشت میانہ است بعد از ان گفتی **اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ** بعد از حمد و ثنا پس بدرستیکہ
بہترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست کہ قدیم ست وصفت خدای عز وجل و منزل است برای
تبلیغ احکام و ہدایت خلق **وخیر الھدی** بفتح ہا وسکون دال نووی گفت ضبط کردہ ایم ما این لفظ را در مسلم بضم ہا و فتح دال و تفسیر کردہ است
آنرا ہروی بر روایت فتحہ بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد ست کہ اضافت آن بسوی رسل و قرآن می آید
قال تعالی **انک لتھدی** و **ان ھذا القرآن یھدی** و گاہی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
انک لا تھدی من احببت الآیہ **ھدی محمد** و بہترین سیرتہا و طریقہا سیرت و طریقۂ محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم و این طریقہ
امروز در کتب اہل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود ست بی خلط آرا و اوہام مردم **وشر الامور محدثاتھا** و بدترین چیزہا
چیزہائی ست کہ نو پدید کردہ شدہ است و بدعت ست در دین و حنبل گفتہ مراد بمحدثات چیزی ست کہ ثابت نیست بشرع از طرف خدا
و رسول وی **وکل بدعۃ ضلالۃ** و ہر امر محدث و بدعت کہ مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراہی است
شیخ در ترجمہ گفت ہر چہ پیدا شدہ بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بدعت ست و از انچہ موافق اصول و قواعد سنت ست و قیاس کردہ شدہ
بران آنرا بدعت حسنہ گویند وانچہ مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیہ کل بدعۃ ضلالۃ محمول بر آنست و بعضے بدعتہا واجب ست
چنانچہ تعلم صرف و نحو کہ بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزہا کہ حفظ دین و ملت بران موقوف بود
و بعضے مستحسن و مستحب مثل بنای رباطہا و مدرسہا و بعضی مکروہ مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در
طعامہای لذیذ و لباسہای فاخر بشرطیکہ حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نبودند چنانکہ سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکہ مذاہب اہل بدع و اہوا بر خلاف سنت و جماعت وانچہ خلفای راشدین کردہ باشند
اگرچہ باین معنی کہ در زمان حضرت نبودہ بدعت ست و لیکن از قسم بدعت حسنہ خواہد بود بلکہ در حقیقت سنت ست زیرا کہ فرمودہ بر شما باد
کہ لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتہی و زیر حدیث علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین نوشتہ مراد بخلفای
راشدین خلفای اربعہ داشتہ اند و ہر کہ بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفای راشدین ہمان

سنت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف
بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه
خلفای راشدین بران حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان باشد موافق سنت نبوی ست و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه زایغه
کنند پس ازان مبالغه کرد در وصیت باتباع و فرمود چنگ [illegible] زنید بسنت من و سنت خلفای راشدین و سخت بر نهید بر سنت و بدندانها و محکم گیرید آنرا و دور دارید
خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت و خلفای راشدین نبوده اند زیراکه هر خصلت که احداث کرده [illegible] شود بعد از عصر بدعت ست و هر بدعت ضلالت
یا سبب ضلالت ست رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجة انتهی و در زیر حدیث تمسک بسنة خیر من احداث بدعة است و وی میگوید که ورزیدن سنت
اگرچه اندک باشد بهترست از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه باشد زیراکه باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت پیدا آید ظلمت مثلاً
رعایت آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک آن تنزل
کند ازان و این مؤدی میگردد بترک افضل ازان تا بمرتبه قساوت قلب که آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله منها انتهی و درین عبارت
دلالت ست برانکه سنت حقیر افضل از بدعت حسنه است و مداومت بر بدعت حسنه موجب صدق قول او تعالی ست بل ران علی قلوبهم
وطبع الله علیهم وختم الله علی قلوبهم ولهذا حضرت شیخ ازان استفاده کرده و این بتقدیر قول بقسمت بدع ست والا پیش
کسیکه قائل بعدم تقسیم ست وهم المحققون وقلیل ما هم هر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله الحدیث
رواه الترمذی وابن ماجة تخصیص یا تقسیم بدعت فهمیده اند مدفوع ست بآنکه حدیث کل بدعة ضلالة در مسلم ست و عبارت ست و درین باب و این حدیث
و حدیث من سن سنة سیئة و نحو آن اقتضا ست و در سنن ست و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم ست بر سنن و عبارت مقدم ست بر اقتضا
پس مقید تقسیم نخواهد بود و لفظ بدعت و محدث هرجا که بر زبان شارع گذشته موصوف بر دو طرد و ذم و قبح گشته نه بحسن و استحباب لهذا اصحاب
ظواهر از فقها و محدثین قدیماً و حدیثاً انکار کرده اند بر بسیاری از استحسانات علما و آنرا داخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب با ایشان ست
و مجادلات و مطارحات و مقالات طول و تطویل متأخران از نفسانیتی بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنت حقیر بهتر از بدعت حسنه ست و تمثیلش
برعایت آداب خلا بر وجه ماثور و بنای رباط و مدرسه نمودن چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیرهما و غیرهما نوشته اند این نزاع نزاع
لفظی می ماند زیراکه مآل هر دو فریق یکی ست ولنعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیر فی کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التقسیم علی الاقبال بالکلیة
علی علم المبتدع و کلام دقیق و علی التنفیر عن الکتاب والسنة فهو حقیق بقول القائل ~ لا نصر الزرقاء فی کل بدعة * ولکنه عن منهج الحق ارمد

روایت کرد این حدیث را مسلم و در وی دلالت ست بر مستحب بودن رفع صوت بخطبه برای خطیب و جزالت کلام و آوردن جوامع کلم از ترغیب و ترهیب
و گفتن کلمه اما بعد و بخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده و دران جمله صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعض اهل حدیث روایاتی را
که دران ذکر اما بعد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ
بود و ذلک حمد الله والثناء علیه والتشهد کما تفیده الروایة المشار الیها بقوله وفی روایة له و در روایتی از مسلم ست از جابر بن عبدالله رضی الله
عنه که گفت کانت خطبة النبی صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة بود خطبه آنحضرت روز جمعه قبل نماز یحمد الله ویثنی
علیه بآنکه حمد میگفت خدارا و ثنای حسن میکرد بروی و در روایتی زیاده کرده بما هو اهله یعنی بصفات کمالی که او تعالی سزاوار آنست
و در حقیقت مستحق حمد و ثنا او ست لیس پس ثم یقول علی اثر ذلک پستر میگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا وقد علا صوته و حال آنکه

بلند شده است آوازِ او بقول اما بعد فان خیر الحدیث الحدیث حذفِ مفعول درین مقام بنابر اتکال بر ما تقدم است و ذکر نکرد شهادت را برای اختصار بنا بر
ثبوتش در غیر این روایت زیرا که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند ید جذما است و بیهقی
در دلائل النبوة آورده که از حدیثِ ابوهریره رضی الله عنه مرفوعا حکایةً عن الله عز وجل وجعلت امتک لا تجوز لهم خطبة حتی یشهدوا انک عبدی ورسولی
یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد نفس ... باسم شریف خویش ذکر میفرمود وفی روایة له وهم
در روایتی ست نزد مسلم از ... بر رضی الله عنه که این کلمات می گفت ... الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له
وکسی که راه نماید او را ... نیست که از ... بیت گمراه کننده برای او وکسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مر او را ونسائی نیز مثل
این حدیث ... ... حدیث اخراج کرده ولیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است وللنسائی ومر نسائی راست در آن
روایت این زیادت بعد قولِ وی وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار وهر صاحب ضلالت در آتشِ دوزخ ست مراد آنست که
اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد وامر ونهی می فرمود وذکر میکرد جنت ونار ومعاد را وامر می نمود بتقوی الله وتحذیر می فرمود
از غضبِ او وترغیب میداد در موجباتِ رضای الٰهی و وارد شده است خواندنِ آیتی در خطبه در حدیثِ مسلم که بود آنحضرت را دو خطبه می نشست
میانِ هر دو ومیخواند قرآن را وتذکیر میکرد مردم را وتحذیر می نمود وظاهر ش محافظتِ اوست صلی الله علیه وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه وجوبا
زیرا که فعلِ وی بیانِ اجمالِ آیهٔ جمعه است وقد قال صلوا کما رأیتمونی اصلی وبا این رفته است شافعی وابو حنیفه گفته کافی ست سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ومالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد کذا فی السبل ودر سفر السعادة در فصل خطبهٔ نبویه در روز جمعه
بعد این روایتِ مسلم که مذکور شد گفته وگاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله
فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من
یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله شیئا انتهی ودر روایتی اینست ومن یعصهما فقد غوی ونسال
ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود عن ابن مسعود والترمذی والنسائی مع زیادة

وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه از اکابرِ صحابه است وتقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدرستیکه درازی نماز مرد وکوتاهیِ
خطبهٔ وی علامت ودلیل فقه وفهم اوست وناشی ست از آن وبعضی تفسیر مئنه بمظنه کرده اند مئنة بفتح میم وهمزهٔ مکسوره با نونِ مشدده ودر سبل
گفته وکلّ شیء دلّ علی شیء فهو مئنة له انتهی ودر آخرِ این روایت آمده فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را وکوتاه بخوانید خطبه را
ومراد بطول نماز طولی ست که مخل نشود وفاعلِ وی زیر نهی وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میگذارد جمعه را بسورهٔ جمعه ومنافقون واین طول
بنسبتِ خطبه ونیست تطویل منهی عنه وطیبی در وجه بودنِ آن مظنهٔ فقه وفهم گفت که نماز اصل ست وخطبه فرع واز جملهٔ قضایای فقهیه است
که اصل بر فرع ایثار کنند واهتمام بشانِ آن بیشتر نمایند ودر سبل گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع ست بر حقائق
معانی وجوامع کلم والفاظ ومتمکن ست از تعبیر بعبارتِ جزلهٔ مفیده ولهذا تمامِ این روایت این ست فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة
وان من البیان لسحرا پس تشبیه کرد کلام را که عمل میکند در دل وجذب میکند عقول را با یجاز وبنا بر اشتمالِ وی بر جزالت وتناسق دلالات وافادهٔ
معانی کثیره وموقع در محالِ وی از ترغیب وترغیب ونحو آن وقادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی وتناسق ولالتش زیرا که وی می تواند

که جوامع الکلم بیارد و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که داده شده بود کلمهای جامعه انتهی و شیخ در ترجمه گفته گفت بنده ضعیف
عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت ست در الفاظ یک کلمه خصوصًا از ان حضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم ست
ع درخانه اگر کس ست یک حرف بس ست ٭ و در امر بران تنبیه ست از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر عبادت و طاعت و مشغول شوند
بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب و عدم ان بفعل ست و محل آنکه گفته شود لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ پس ارشاد
کرد امت را بدان قولاً و فعلاً انتهی و بالجمله نزد ابو حنیفه در خطبه سنت حمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض بعد ست و زیادتیها سنیت و استحباب
دارد چه در قرآن فرموده است فَاسْعَوْا اِلٰی ذِکْرِ اللّٰهِ و مراد بذکر الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق ست و وی متمسک گشته گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روا نباشد و این فرع اختلافی ست که میان وی و صاحبیه در قراءت قرآن ست و آن در کتب مسطور ست و روایت وی آخر رجوع کرد
بقولهما و هو الصحیح و علیه المعول کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسلم و مصنف گفته اما خطبه پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده و در حدیث
شیخین آمده فاذا خطب الامام طووا الصحف واستمعوا الذکر و مراد از ذکر خطبه است و عمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی هلم جرا دلالت میکند
بر ضروری بودن آن و عمل مستمر دلالت میکند که وظیفه جمعه دو خطبه است و چون خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و هلم جرا ملاحظه کردیم تنقیح آن
وجود چند چیز ست حمد و شهادتین و صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر بتقوی و تلاوت آیتی و دعا برای مسلمین و مسلمات و عربی بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنکه
در حکایت خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده فحمد الله واثنی علیه و در خطبه حاجت الحمد لله نحمده آمده و عمل مستمره مسلمین بران جاری شده اما تشهد پس
بجهت بودن آن در خطبه حاجت و خطبه جمعه و ابو داود هر دو حدیث را روایت کرده و در حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر آمده است و بجهت
حدیث ترمذی کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء و بجهت آنکه تشهد بجای خطب در کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و امر مستمر مسلمین و امر بتقوی بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده بمعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی و جاهل همه میدانند که مشروعیت خطبه برای پند
دادن ست و تلاوت بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آیات و در حکایت خطبه جمعه آمده است تلا یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ و اما دعا برای
مسلمین و مسلمات پس بعمل مستمره مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستمره مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان
عجمی بودند انتهی **وعن** ۱۰ اُمِّ هِشَامٍ بِنْتِ حَارِثَةَ بْنِ النُّعْمَانِ صحابیه انصاریه است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جوار وی صلی الله علیه وسلم روی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساف احمد بن زهیر گفت نشنیدم پدر را میگفت ام هشام بیعت رضوان کرده بود ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نبرده و همین قدر گفت که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها قالت گفت مَا اَخَذْتُ یاد نگرفتم
مِنْ سُوْرَةِ قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ اِلَّا عَنْ لِسَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ مگر از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقرؤها کل جمعة
علی المنبر میخواند این سوره را هر جمعه بر منبر اذا خطب الناس چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه مدت العمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را
در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره را خواهد بود کذا فی الترجمه در سفر السعادة گفته سوره قٓ بسیار بر منبر خواندی
انتهی یعنی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعض
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تحیر مفهوم می شود در قراءت کل و بعض و قراءت بعض اوفق ست بحدیث قصر خطبه

هكذا في شرح سفر السعادة رواه مسلم امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرارت سوره ق ست کلها او بعضها در هر خطبه جمعه انتهی و در سبیل گفته
دربعی دلالت ست بر مشروعیت قرارت سوره در خطبه هر جمعه و هم دلالت ست بر قرارت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شده است اجماع بر عدم
وجوب قرارت سورهٔ مذکوره و نه بعض وی در خطبه و محافظت آنحضرت برین سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و در وی
دلالت ست بر ترديد وعظ در خطبه انتهی واحسن خطب بعد خطب نبویه خطب ابن [illegible] که برای هر جمعه از جمعات سال و عیدین و کسوف و خسوف
و استسقا و غیرا عبارات جزله [illegible] مرقته با معانی نفیسه فراهم نموده بعده [illegible] ن مستجاد الخطب للسید العلامة محمد بن احمد بن عبد الباری الاهدل
سلمه الله تعالی [illegible] شهرت دارد وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من تكلم يوم الجمعة والامام يخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
میخواند پس وی مانند خرست که بر سیار دکتابها را بر پشت خود کنایت ست از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذي
يقول له انصت ليست له جمعة وآن کسی که می گوید او را که خاموش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه
رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با که از تابعین حجازست بطریق ارسال باسناد
لا باس له بسندی که نیست باک بآن و آنرا شاهدی ست قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر وهو يفسر حديث ابي هريرة رضي
الله عنه في الصحيحين و حدیث ابن عباس تفسیر میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم ست مرفوعا بطریق رفع اذا قلت
لصاحبك انصت يوم الجمعة والامام يخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است خاموش
باش روز جمعه و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزدیک خطبه و این نیز که بدیگری امر کنند و خود نکنند
شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون ست و ازینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع ست اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
زیرا که اشاره در مقصود کافی ست و تکلم عبث ست در سفر السعادة و شرح وی گفته خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب
پیش بیشتر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست و پیش بعضی بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان ست در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی
دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی
و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل بوی ست نزد اهل علم که مکروه داشته اند
تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند و مذهب ابو حنیفه آنست که از وقت
بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس ست چه کراهت
از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتدادی
دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابو حنیفه حدیثی ست که از وقت خروج امام
حکم بحرمت صلوة و کلام کنند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا كلام
و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آنست که این از کلام زهری ست و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود
از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می پنداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست

تقليد وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است والا قضای فائته وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته
و خطبه نمی شنود و سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت گرم
صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل حرام ست اکل و شرب و کتابت
و مکروه ست تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و بعد کالصواب و حمد برای عطسه
نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایت ست و وی مستثنی آمده است انتهی
در سبل گفته در قول وی یوم الجمعة دلالت ست بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منهی بودن کلام دران و سلم و در قول وی والامام
یخطب دلالت ست بر اختصاص نهی بحال خطبه و در وی رد ست بر کسیکه نهی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو
خطبه پس وی غیر خاطب ست پس منهی نباشد از کلام دران هنگام و گفته اند که این وقت یسیر ست شبیه بسکوت برای تنفس پس وی
در حکم خاطب ست و تشبیه بحمار بجهت آنست که از وی انتفاع بابلغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار و در قول وی لیست له جمعة دلیل ست بر عدم صلوٰة زیرا که مراد بجمعه نماز ست
مگر آنکه با جماع کافی ست پس لابد ست از تاویل باینکه مراد نفی فضیلت ست چنانکه در حدیث ابن عمر ست من لغا و تخطی رقاب الناس كانت له ظهرا
رواه ابوداود و ابن خزیمة و ابن وهب که یکی از رواة این حدیث ست گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتجاج
کرده اند ابو حنیفه و مالک و شافعی در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیرا که تشبیه وی بمشبه به مستنکر و ملاحظه وجه شبه دال ست بر قبح
آن و قوله اذا قلت لصاحبک الخ تاکید نهی از کلام ست و چون امر بمعروف از لغو معدود شد غیر وی بالاولی لغو باشد و اظهر آنست که نهی
شامل ست مکالمه و ذکر و قراءت قرآن وغیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بر وی دلیل آوردن ست پس مثل جواب تحیه
و درود بر آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائل وجوب معارض این حدیث ست و تخصیص یکی بعموم دیگر تحکم ست بدون مرجح و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر ست که اللغو ما لا یحسن و قیل بطلت فضیلة جمعتک و صارت ظهرا انتهی **وعن جابر**
رضي الله عنه قال دخل رجل يوم الجمعة در آمد مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی آمده و قیل غیره
والنبي صلى الله عليه وسلم يخطب و آنحضرت خطبه میکرد **فقال صليت** پس فرمود او را گذاردی دو رکعت تحیة المسجد **قال لا**
گفت نه **قال فقم فصل ركعتين** فرمود برخیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفتین هم آمده و نزد مسلم تجوز فیهما
و تبویب کرده بخاری برای این و گفته باب من جاء والامام یخطب یصلی رکعتین خفیفتین و در حدیث دلیل ست بر گذاردن تحیت المسجد وقت خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه ست و مستند شافعی و احمد و اسحق در وجوب تحیت المسجد همین حدیث ست
و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند حنفیه و حدیث حجت ست بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیازده وجه که همه مردود ست و مصنف آنرا در فتح الباری بیان کرده از آن جمله آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان
مرد باشد که در ابد و شیخ ابن همام گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی
در سنن از حدیث انس آورده که در آمد مردی بمسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مرسل او موصولا

مروی ست و مرسل حجت ست نزد ما خصوصًا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک آن و این زیادت و زیادت ثقه مقبول ست انتهی گویم در تکملۀ مشکوة نیز این حدیث را از دارقطنی از محمد بن قیس آورده و در وی راجع از وجوب تحیة المسجد ست چنانکه امساک و قطع خطبه بران دال ست حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه ست بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت خطبه آمده و همین ست مذهب مالک و سفیان ثوری و بعض گویند که امر بنماز مر [illegible] را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت خواست که از مردم احسانی نسبت [illegible] باید پس فرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی هم بوجه [illegible] ست که از [illegible] اند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد ست پس در برابر نص صریح ممشی نشود و همچنین آنچه گفته اند این صلوة که آنحضرت [illegible] و بعضی [illegible] را بگذاردن آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آن را بکشف یا وحی دریافته و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص ست و آن عام و خطبه قرآن نیست و گفته اند آنحضرت نهی کرد که بگوید مر بصاحب خود خاموش باش در حالی که خطیب خطبه میخواند و این امر بالمعروف ست و جواب گفته اند که این امر شارع ست و آن هم امر شارع ست پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل مدینه خلفا عن سلف اطباق کرده اند بر منع نافله وقت خطبه و این دلیل مالکیه است و جوابش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام ست زیرا که ترمذی و ابن خزیمه از ابوسعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذارد دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند وی ابا کرد و بگذارد و بعده گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دارقطنی هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعا باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد والامام یخطب فلا صلوة ولا کلام حتی یفرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر و در وی ایوب بن نهیک ست و وی متروک ست وضعفه جماعة وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطی متفق علیه و در سبیل گفته اخذ کرده اند باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام یسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده منجمله او امر مشروعه للخطبه است و امر آنحضرت بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید بحرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع ست زیرا که طواف تحیت اوست بلا آنکه اغلب آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جبانه غیر مسبله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر در مسجد ست مشروع باشد و نگذاردن آنحضرت قبل از عید نماز را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنماز می شد و عادت شریف آن بود که نماز عید در عیدگاه میگذارد و در مسجد جز یکبار نگذارده پس نیست در وی دلیل بر عدم شرعیت آن برای غیر وی صلی الله علیه وسلم اگر نماز عید در مسجد باشد انتهی

وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقرأ فی صلوة الجمعة سورة الجمعة والمنافقون بود آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورۀ جمعه و سورۀ منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و وجه تخصیص این دو سوره آنست که در سورۀ جمعه حث ست بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه و ذکر چهار حکم در بعثت وی و حث بر ذکر خدا و در سورۀ منافقون توبیخ اهل نفاق ست و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی وعظ و حث ست بر صدقه و اما خواندن اخیر سورۀ جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون در رکعت ثانیه مخالف سنت ست و در سفر السعادة گفته خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورۀ جمعه و سورۀ منافقون در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مواظبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورۀ جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت

وجهال ائمه بران مداومت می نمایند انتهی و در روایت مسلم و ترمذی ست که خلیفه ساخت مروان ابو هریره را بمدینه و خود بمکه آمد پس گذارد با ابو هریره
جمعه و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند با ابا هریره تو دو سوره خواندی که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابوداود و ذکر
استخلاف ابو هریره در اول حدیث رواه مسلم [illegible] در پیش مالکیه و شافعیه مستحب ست قراءت سورهٔ جمعه و منافقون
و همچنین قراءت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را ببعض صلوات مکروه داشتند و تفسیر کلام [illegible] محققان نوشته اند
آنست که این کراهت در صورتی ست که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قراءت بغیر آن مکروه شمارد و اگر بجهت [illegible] قراءت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن چی باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوٰة نشمارند انتهی **وله**
ای لمسلم عن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه صحابی ست و اول مولودی ست که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضی الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العیدین و فی الجمعة
در نماز هر دو عید و نماز جمعه بسبح اسم ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانیه
بعد فاتحه و تمام حدیث این ست و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و از اینجا تاکید استحباب قراءت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود و لیکن در سفر السعادة گفته که بر یکی
ازین دو مواظبت می نمود انتهی و در سبیل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفته و در سورهٔ سبح اسم و غاشیه
تذکیر ست باحوال آخرت و وعد و وعید ست پس قراءت آن مناسب حال این نماز جامع ست و وارد شده که در عیدین سورهٔ ق و اقتربت
میخواند انتهی **وعن** زید بن ارقم قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم العيد ثم رخص في الجمعة ثم قال من شاء
ان يصلي فليصل گذارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پس رخصت داد در نماز جمعه پس فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه را پس باید که بگذارد و این
بیان رخصت ست و اعلام ست باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابوداود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابو هریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شدند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی ست او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کننده ایم و این حدیث معلول ست بارسال
و در سندش بقیه بن الولید ست و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینة
عن عبد العزیز موصولا مقیدا باهل العوالی و اسنادش ضعیف ست و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
والحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثهاست از ابن عباس و ابن الزبیر و غیرهما رواه الخمسة الا الترمذی
یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز وصححه علی بن المدینی و ابن خزیمة حدیث دلیل ست بر اینکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت ست و فعل و ترک وی هر دو جائز ست و خاص ست بکسی که نماز عید گذارده است نه کسی که آنرا نگذارده و باین رفته است جماعتی
مگر در حق امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام ست مر همه ایام را
و احادیث و آثار مذکوره متقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسانیدش مقال ست گویم حدیث زید بن ارقم را ابن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
در ان طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذهب عطا سقوط فرض اوست از همگنان بجهت ظاهر قول وی
من شاء ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید باجماعت روز جمعه بگذارد عطا گوید پس آمدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد ابن الزبیر پس گذاردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس در طائف چون از انجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصاب السنة یعنی فعل او موافق سنت واقع شد ولیکن شوکانی گفته در اسنادش مقال ست و ابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که ایاس ابن ابی رمله راوی وی از زید مجهول ست و نزد وی نیز ساقط می شود فرض ظهر و گذارده نمی شود مگر عصر و ابو داود از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو عید ست که مجتمع شد در یک روز پس جمع کرد هر دو را و گذارد دو رکعت صبحدم و زیاده نکرد بران تا آنکه گذارد عصر بنابرین اصل که جمعه اصل ست در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی صحت این قول ست زیرا که [illegible] ب اصل با امکان ادا ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بران زیرا که در جمعه رخصت داد و بنماز ظهر امر نفرمود [illegible] ست که از [illegible] جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربی و آید مذهب ابن الزبیر گوئیم مخفی نیست که عطا خبر داد بعدم خروج ابن الزبیر برای نماز و بعض این نص قاطع نیست در نگذاردن وی ظهر را انچه خود ابن حزم با اینکه مذهب ابن الزبیر سقوط ظهر ست روز جمعه بر کسیکه نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح ست بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم یعنی ظهر را مشعر ست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجماعت صحیح نیست بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح ست بلکه فرض اصلی همان ظهر ست که شب اسری مفروض شده و جمعه متاخر ست از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجماعا زیرا که این بدل ست از وی و حققه صاحب السبل فی رسالة

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعا

چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل ست بر شرعیت چهار رکعت بعد جمعه و ظاهر امر اگرچه وجوب ست لیکن بروایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا آنرا از وجوب برآورده و رواه ابو داود والترمذی ایضا و گفت ترمذی این حدیث صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اهل علم و مذهب اسحق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال ست بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل ست از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت برای آن در هدی نبوی گفته و کان صلی الله علیه وسلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین سنتها وامر من صلاها ان یصلی بعدها اربعا قال شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعا وان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبل گفته و علی هذا تدل الاحادیث و ابو داود از ابن عمر آورده که چون بمسجد میگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین ست از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت در خانه خود انتهی و مصفی گفته در باب بعد جمعه نیز اختلاف ست در پیش شافعی دو رکعت ست و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح ست انتهی گویم و نزد صاحبین شش اول چهار پس تر دو و در شرح سفر السعادة گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث مذکور شده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از ان بیاید منزل را بایست را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و باین قائل ست شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون برمی گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در انها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد

این را واما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پس تر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایت
آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود
میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر
نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزله خروج ست یا کلام بعد ازان بمکه و مدینه بتقدیم
نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بمسجد ست و وی متروک ... دند و منزل بعید
پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعض از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست و روا ست در وی
انچه مکروه ست و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در انجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پس تر چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بابی عقد
کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالك
القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت
مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که انچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت
و در صحیح مسلم از ابی هریره که مَن اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع
از ابی هریره آورده مَن كان مصليا يوم الجمعة فليصل قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست بعض گفته اند
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز دران همان سنت پیش از جمعه بود
و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و می گفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه
بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راجع بفعل اخیر است
که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة وبعدها بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد
بعد از دخول وقت جمعه ست آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن
نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد و پیش آن تنفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصول یقین بر امدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام می گوید
که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و می گویند واجب ست حکم کردن بوقوع
این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
ساعتی ست که گشاده می شود درو درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را
چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکرد ندا و را بدر آمدنِ وقت تا اذان می گفت انتهى اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نمازی ست که راتبه جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردنِ چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنتِ ظهر ست پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب گفته باب الصلوٰة بعد الجمعة و قبلها بعد ازان حدیث آورده در دو رکعت بعد الجمعه را الخ و در صلوٰة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوٰة قبل الجمعه ... اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلافِ آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر ست و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوٰة ... نیست که از ... جهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه برخلاف عادت در عایت ... و بعض ... انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنتِ جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین انچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیتِ رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ما من صلوٰة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود انچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوٰة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهى کلام الشیخ الدهلوی رحمه الله تعالى گوئیم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ ست زیرا که انچه از اخبار و آثار ذکر کرده در صحیح یکی ازان صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی ست آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکند بنا بر عموم و شمولِ خود و سخن درینجا در ثبوتِ اوست بالخصوص و هو کما تری و اقوال و افعال صحابه را در تشریع چیزی دخل نیست اصل دران ورود نصوص ست از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکار مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایتِ علما درین امر خاصة برجای خود و دلیل غایتِ استقرای اوست والله اعلم بالصواب

وعن ابی یزید السائب بن یزید الکندی صحابی صغیر ست پیدا شد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر شد و بود هفت ساله روایت میکند از پدر خود و قلیل الحدیث ست عمر بن الخطاب او را بر سوقِ مدینه عامل کرده بود مات سنة ثمانین و قیل ستة و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قولٍ روی عنه الزهری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاویة قال له اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرفِ مضارع از وصل بصلوٰة حتی تتکلم او تخرج بدرستیکه گفت او را معاویه چون گذاردی جمعه را پس وصل مکن آنرا بنمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برآئی از مسجد فان پس بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بذلك ان لا توصل صلوٰة بصلوٰة حتی نتکلم او نخرج امر کرد ما را باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآئیم و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و درین باب ست از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلم درین حدیث مشروعیت فصل نافله ست از فریضه و وصل نکردنِ آن بدان و ظاهر نهی تحریم ست و خاص نیست بجمعه اگرچه راوی تخصیص کرد آنرا بذکر نماز جمعه و حکمت دران گفته اند که عدم اشتباه فرض ست بنافله و وارد شده که این هلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب ست تحویل برای نافله از موضع فریضه و افضل تحول ست بسوی خانهٔ خود زیرا که کردنِ نوافل در بیوت افضل ست ورنه در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود ست و ابو داود

از حدیث ابوهریره آورده مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما از اینکه متقدم شود یا متاخر از یمین یا از شمال خود در نماز یعنی سبحه و تضعیف نکرد آنرا
ابوداود و گفت بخاری در صحیح خود و یذکر عن ابی هریرة یرفعه لایتطوع الامام فی مکانه ولم یصح انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له هر که غسل کند پس تر بیاید جمعه را
پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او و مراد بنماز نوافل است و بعضی آنرا بر سنت جمعه حمل کرده اند و سنت قبل الجمعه سخن است
و قومی آنرا منکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور است ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبته پس خاموش باشد
تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود الانصات از انصات است وهو السکوت و این غیر استماع است زیرا که استماع چیزی است
ولهذا حق تعالی گفته فاستمعوا له وانصتوا و گذشت کلام در آنکه انصات واجب است یا نه و در وی دلالت است بر آنکه نهی از کلام
در وقت خطبه است نه بعد فراغ از آن و اگرچه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما دلت علیه حتی ثم یصلی معه پس تر بگذارد نماز
جمعه با امام غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری وفضل ثلثة ایام آمرزیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه
دیگر است از گناهان و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر
افزائیده می شود تا ده شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمهور بر آنند که صغائر اند زیرا که کبائر بدون توبه بخشیده نمی شوند و فضل برفع و نصب
هر دو روایت است رواه مسلم و در وی دلالت است بر آنکه لابد است در احراز اجر مذکور از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم است
من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة الحدیث و ازین روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه مذهب
ابوحنیفه و شافعی است و مختار در مذهب امام احمد نیز استحباب است و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذهب مالک
و بعضی از حنابله واجب است و باین رفته است شوکانی رح و بران ادله صحیحه راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ هم
در شرح سفر السعادة دران کلام کرده اما مذهب حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصاف دران بعد جمع مجموع احادیث وارده درین باب
قول بوجوب است و تقریر مصنف درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عایشه رض استحباب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمهور
صحابه و تابعین برین استحباب است پس قضا در دو حدیث وجوب و استحباب بیکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث وجوب منسوخ باشد
بحدیث استحباب و همین است میل ابن عباس یا این است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگرچه سنت بود والله اعلم مسئله
غسل از سنن هدی است در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول پس بحدیث
اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل وغسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم
ان یغتسل یوما من سبعة ایام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد و باین تفصیل که کردیم خلاف در میان دو قول فقها
برخاست و دلیل هر یکی از محل پیدا شد و همچنین است قضای این بنده ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند
بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت ادا شود یا نه پس میگوییم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد انتهی
و کلام درین مسئله در باب الغسل گذشت و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذکر یوم الجمعة فقال فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم وهو قائم یصلی یسأل الله عز وجل شیئا الا اعطاه ایاه
بدرستیکه رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس فرمود در روز جمعه ساعتی است موافق نیفتد یعنی در نیابد آن را بنده مسلمان در حالیکه ایستاده نماز گذارد

مراد بنماز دعاست سوال میکند خدارا دران ساعت چیزی را که حرام و نامرضی نباشد مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن چیز واشار بیده یقللها واشاره کرد آنحضرت بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و درین حدیث ابهام ساعت ست وتعیین آن بیاید ومعنی قائم آنست که مقیم او وملتبس باشد بآن ونه بمعنی حال قیام فقط واین جمله ثابت ست در روایت جماعتی از حفاظ وساقط ست در روایت دیگران ومحکی ست از بعض علما که امر میکردند بحذف وی از حدیث بعضی اشکال کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت کراهت نمازست و همچنین چون از وقت جلوس خطیب بمنبر باشد بعیست که از آن تاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوٰة ست ومنتظر صلوٰة در صلوٰة ست کما ثبت فی الحدیث پس قوله قائم یصلی در آخر وبعض گفتند مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی ست یا از باب اطلاق مسبب ست بر سبب زیرا که انتظار صلوٰة سبب ست برای ایقاع صلوٰة ومشیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه وسلم وگفته اند که مشیر بعض رواة اند واما کیفیت اشاره پس این ست که نهاد انگشت خود را بر بطن وسطی و از خنصر بیان کرد قلت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده ودر ابن ماجه مقید آمده مالم یسال الله اثما وعند احمد مالم یسال اثما او قطیعة رحم متفق علیه سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمعه گفته اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه وتابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید وفی روایة لمسلم وهی ساعة خفیفة وآن ساعت اجابت که در روز جمعه ست ساعتی نازک ست در سفر السعادة گفته علما یعنی از صحابه وتابعین ومن بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست وهم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع شد دوم وآن صحیح ست باقی ست ودر تعیین وقت آن خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست وکسانی که می گویند وقت آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گوییم ودرینجا دو قول ست یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند در روز جمعه همچو شب قدر در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان چنانکه ابن خزیمه وحاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را وزهری از کعب احبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعها متعدد هر آینه بیابد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند ودر جمعهٔ دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر وهمچنین تا آنکه مستوعب شود تمامهٔ نهار را واگر تمامهٔ روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود نیز دریابد ومستحب ست اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت افتد وقول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگرست گاهی اول وگاهی اوسط وگاهی آخر وامام غزالی گفته که این اشبه اقوال ست وجزم بوی ابن عساکر وغیره ومحب طبری گفته اظهر همین ست وعن ابی بردة عامر بن عبد الله بن قیس عن ابیه بضم با وسکون را ابن ابی موسی الاشعری از تابعین ست سماعت دارد از پدر خود وعلی وابن عمر وغیرهم قال گفت ابو موسی اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی ما بین ان یجلس الامام الی ان یقضی الصلوٰة که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته واحتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر باشد والله اعلم رواه مسلم وابو داود واین یکی از آن یازده وجه ست که صاحب سفر السعادة ذکر کرده ومسلم آنرا ترجیح داده علی ما روی عنه البیهقی وابن الجوزی واصح اوست درین باب وبه قال البیهقی وابن العربی وجماعت ومحب طبری گفته اصح الاحادیث فیها حدیث ابی موسی واشهر الاقوال فیها قول عبد الله بن سلام ومصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین نیست بلکه می باشد در اثنای این وقت لقوله یقللها وقوله خفیفة وفائدهٔ ذکر وقت انتقال اوست دران پس ابتدای مظنهٔ وی ابتدای خطبه است مثلاً

و انتهای وی انتهای نماز ست انتهی و قولِ دوم مروی از ابو هریره است که آن ساعت بعد از طلوع فجر ست تا طلوعِ آفتاب و بعد از نمازِ عصر ست تا غروب و لیکن در اسنادش لیث ست و او ضعیف ست و این راجحی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست روایت کرده اند و ابن عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابو هریره هم بطریقی که لیث دران داخل ست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز آنرا حکایت کرده و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایتِ اول ست قولِ سوم عند الزوال ست و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول ست رواه عبد الرزاق و ابن المنذر قولِ چهارم گاهی ست که مؤذن شروع کند در اذان نماز جمعه و این قول از عائشه مروی ست اخرجه ابن المنذر قولِ پنجم آن زمان ست که نمازِ جمعه میگذارند و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعاً روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف ست و در روایتِ بیهقی این قول را در شعب الایمان بروایت مسلم کرده و ابن ابی شیبه از ابو بردة آورده و اسنادِ وی قوی ست قولِ ششم میانِ زوالِ آفتاب و وقت گذاردنِ جمعه ست و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قولِ هفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسنادِ قوی از ابی ذر روایت کرده اند قولِ هشتم آخر ساعتی ست از روز و در سفر السعادة گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین ست انتهی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسنادِ حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعاً و مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحابِ سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قولِ نهم آن زمان ست که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی بردة بن ابی موسی آورده و گفته که ابن عمر استصواب آن کرده قولِ دهم ساعتِ سوم ست از آخر روزِ جمعه و این را صاحبِ مغنی حکایت کرده و در مسندِ امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعاً آمده لیکن اسنادِ وی ضعیف ست و در اتصالِ وی سخن ست و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت آن کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست قولِ یازدهم همان ست که در حدیث باب مذکور شده و رجح الدارقطنی انه من قول ابی بردة و ترجیح داد دارقطنی این معنی را که آن از قولِ ابی برده ست نه قولِ آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را در تعیینِ اوقاتِ عبادات مسرح نیست و یاتی ما علله الدارقطنی قریبا فی حدیث ابی یوسف عبد الله بن سلام از بنی قینقاع اسرائیلی از اولادِ یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام و یکی از احبار ست و یکی از انهاست که گواهی داد در رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای نوسے بجنت روی عنه ابناه یوسف و محمد و انس بن مالک و غیرهم مُرد در مدینه سنة ثلث و اربعین و سلام بتخفیف لام ست مبرد گفته نیست در عرب سلام بتخفیف جز وی عند ابن ماجة و لفظ وی این ست از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس انا لنجد فی کتاب الله یعنی التوراة فی الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی یسال الله عز و جل فیها شیئا الا قضی الله له حاجته قال عبد الله فاشار الی رسول الله صلی الله علیه و سلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت ای ساعة هی قال آخر ساعة من ساعات النهار قلت انها لیست ساعة صلوٰة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس لا یجلسه الا الصلوٰة فهو فی صلوٰة انتهی و جابر عند ابی داود والنسائی انها ما بین صلوٰة العصر الی غروب الشمس که آن ساعت درمیانِ نمازِ عصر و فرو رفتنِ آفتاب ست آنها بفتح همزه مبتدا ست و خبر وی قول او ست و فی حدیث عبد الله الخ و لفظ سفر السعادة درین مقام این ست که از وقتِ عصر ست تا غروبِ آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم در حلیه از قولِ ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعاً روایت کرده اند و اسنادِ وی ضعیف ست در سفر السعادة گفته ارجح این اقوال دو قول ست اول آنکه از جلوسِ امام ست

بر منبر تا تمام شدنِ نماز و قولِ دوم آنکه بعد از عصر ست و این قول ارجح اقوال ست انتهی و مصنف در فتح الباری نیز گوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هر چه جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن با جتهادِ خود بی سماع و توقیف لهذا درین جا نیز همین دو قول نقل کرده و باز اختلاف ست سلف را که ازین دو قول ارجح ترکدام ست بیهقی و جماعهٔ از علما قولِ اول را ارجح گفته اند بیهقی گفته مسلم گوید حدیث ابو موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی ست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف پس التفات بغیر وی نباید و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع ست و صریح و در یکی از صحیحین ست که از ... دیگر بتر جیح قول عبد الله بن سلام رفته و رجح احمد بن حنبل هذا القول روی عنه الترمذی و گفت که احمد گفته اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبد البر گوید که این اثبت چیزی ست درین باب سعید بن منصور باسناد صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن که مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکره ساعتِ جمعه کردند پس متفرق شدند و اختلاف نکردند دریکه این ساعت آخر ساعت ست از روزِ جمعه و ترجیح اسحق و غیره و اکثر ایمه این را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و استشکال کرده اند که این ترجیح چیزی ست که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح ست و معروف از علوم حدیث و غیرها این ست که آنچه در صحیحین یا یکی ازین هر دو ست مقدم ست بر غیر وے و جوابش آنست که این تقدیم جائی ست که حدیثِ صحیحین یا یکے ازین هر دو از منتقدات حفاظ نباشد همچو حدیثِ ابو موسی که در مسلم ست و معلول ست بانقطاع و اضطراب اما اول پس باین جهت که از روایت مخرمه بن بکیر ست و تصریح کرده اند که وی از پدر خود سماعت ندارد پس بر شرطِ مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت که اهل کوفه آنرا از ابی برده غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو برده کوفی ست و اهل بلد او اعلم اند بحدیث وی از بکیر پس اگر نزد ابو برده مرفوع می بود وقف نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرده دار قطنی که صواب وقف اوست پس این حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی اگر چه در صحیح مسلم ست و لیکن با وجود آن در اتصال سندش مقال ست و از جملهٔ آن ساعتی ست که در احادیث مسلم اتفاقاً و احیاناً واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نموده اند و باین جانب ست صاحب سفر السعادة نیز کما تقدم و شیخ هم در ترجمه باین رفته چنانکه گفته بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی می گماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کنند انتهی بلفظه و حافظ ابن القیم رح میانِ هر دو حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت منحصر ست در یکی ازین دو وقت

و سبقه الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد اختلف فیها علی اکثر من اربعین قولا املیتها فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده شده هست درین ساعتِ اجابت که در روزِ جمعه هست بر زیاده از چهل قول املا کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم ست بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد منجملهٔ آن اقوال ست و قول دوازدهم آنکه وقتی ست که اذان گوید مؤذن برای نمازِ بامداد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با بن ابی شیبه از عائشه رض سیزدهم اول ساعت بعد طلوعِ شمس ذکر کرده ست این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتنِ سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال و لیکن تا گشتنِ سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هیژدهم از زوال تا غروبِ شمس حکاه الروبانی عن الحسن و ذکره بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی

بمروی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد او را بستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز و این نیز منقول ست از حسن بصری
و از بعض تابعین شام بست و یکم از انگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز
و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه و بغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بست و دوم نزد تاذین و نزد تذکیر امام
و نزد اقامت و این را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده بست و سوم نزد اذان و بر آمدن امام و اقامت این را ابن ابی شیبه
و ابن المنذر از ابی امامه آورده بست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر انتابنه بعد کسی آورده و اسنادش
ضعیف ست بست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بست و ششم نزد جلوس ست و وی متر حکاه الطیبی
عن بعض شراح المصابیح بست و هفتم نزد نزول الامام از منبر رواه ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح و مسلم و رواه ابو هریرة و تعبیر کرد
از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوٰة بست و هشتم هنگام قیام ناس و قیام امام در مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری آورده
و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بست و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارده چه نماز جمعه افضل صلوات
این روزست و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات ست و هر چه پیش از وست از اذان و خطبه و غیرهما همه وسائل ست
و مقصود نماز جمعه ست سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیبوبت شمس
که نصف وی ظاهر باشد و نصف وی غائب و این را طبرانی در اوسط و دارقطنی در علل و بیهقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن علی
بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث
کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب
پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه بدان اقبال
میکرد برای دعا تا آنکه غائب می شد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او و این ست آن اقوال که مصنف رح
در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانکه
نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضے از آن بر بعض فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر و متخالف باشند
بلکه بسیاری از آن بحیثیتی ست که ممکن ست با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب و شامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد
بلکه وقت معین در میان آن ست و جزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث دیگر و هی ساعة خفیفة چنانچه از وقت
زوال یا وقت اذان یا وقت نزاع از نماز و فائده ذکر این وقت آن ست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای
خطبه باشد و انتهای آن انتهای صلوٰة مثلا کما تقدم مجملا و بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را
در آن وقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعا والله اعلم و بالله التوفیق

وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال مضت السنة ان فی کل اربعین فصاعدا جمعة گذشت
سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه ست و بعضے گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسه کس با امام و بعضی چار و بعضی نه و بعضی
دوازده و بعضی بست و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفته اند و بعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه
مصر جامع و بعضے بودن حمام و جامع با تعداد سکنه بلده و همچنین دیگر حدود و شرائط مثل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

غير صالح احتجاج ست شوكانى گفته نيست برين اقوال اثارة از علم ويافته نمى شود حرفى واحد ازان در كتاب خدا وسنت رسول او كه دلالت
كند بر بودن اين امور شروط صحت جمعه يا فرضى از فرائض آن يا ركنى از اركان آن انتهى ووى را بحث درين باب رساله مستقله ايست رواه
الدارقطنى در مصفى گفته اما جماعت پس لازم جمعه است ولفظ جمعه وعيد وتشريك بسبب يهود واخذ نصارى بران دلالت مى نمايد يعنى شهر
در اكثر اوقات جماعة عظيمه مى [illegible] بود لهذا بيهقى از ابن مسعود نقل ميكند كه انه صلى الله عليه وسلم جمع بالمدينة وكانوا اربعين رجلا واين عبارت
دلالت بر اقليت [illegible] حال چنان بود زيرا كه جمعات آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب وائمه جزا بيشتر مى بودند از اربعين بدرجات
بسيار وآيا [illegible] نيست كه از [illegible] ضرورى ست در انعقاد جمعه يا نه امام شافعى مى گويد ضرورى ست وفيه نظر زيرا كه حديث انفضاض دلالت ميكند
كه نبودند آنجا در آخر خطبه بعض وظاهر ازان آنست كه در اول نماز نيز مگر دوازده تن پس الغاى وصف اربعين ثابت شد واحتمال عود ايشان
بغير فصل كه درين صورت شافعيه پيدا كرده اند مستندى ندارد بلكه ظاهر از سياق آيت وسياق قصه آنست كه انفضاض براى شراى متاع
بوده ست ولهذا خداى تعالى فرمود واذا رأوا تجارة او لهوا الآية ولهذا بيع وشرا درين وقت ممنوع شد وآن فصل طويل ست وغالبا
خطب آنحضرت طويل نبود پس احتمال عود بلا فصل در خطبه يا در اول نماز بعيد باشد پس ظاهر آنست كه در دیهى اگر دون اربعين جمعه خوانند
نماز ايشان صحيح باشد ومتخلفان آثم شوند واما قريها يا شهر پس شرط جمعه نيست بجهت آنكه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بدو جمعه
نمى بود وبا آنحضرت جمعى كثير از اهل مكه در عرفه بودند ايشان را جمعه نفرمودند وسفر اگر علت تحتم در حق آنحضرت صلى الله عليه وسلم واهل مدينه
مى تواند شد در حق اهل مكه علت نمى تواند شد الا بودن ايشان در صحرا واثر حضرت عثمان كه اذن داد اهل باديه را برجوع پيش از وقت جمعه وعمل
مستمر مسلمين كه در بدو جمعه نيست ونه در بيوته در اهل خيام وفارق ميان اهل خيام وقريه وجود ابنيه است ودر عوالى وقريه قلت سكان
پس بر جمعى كه بر اجتماع ايشان اسم قريه توان اطلاق نمود جمعه واجب ست صد كس باشند يا زياده ودر بعض احاديث اقل آن پنجاه كس مرد عاقل
بالغ حر آمده واما آنكه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب در يك مسجد مى خواندند منشأ آن تحقق جماعة عظيمه است كه در صورت تعدد
جمعات ميسر نمى باشد يا تبرك باقتداى آنحضرت صلى الله عليه وسلم وخلفاى كرام وحرص بر استماع وعظ ايشان وصفت نفسيه بودن آن معلوم
نيست وبر تقدير منشأ اول مى بايد كه شهر عظيم كه هر طرفى از وى مانند قريه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود واما امامت خليفه ونائب او پس امر
مستقر بود ومنشأ آن امر ست بتقديم والى در محل ولايت خود پس مخصوص باشد بحضور والى وبطريق استحباب باشد چنانكه تقديم اقرا واعلم
وسائر نظائر مسلم واثر حضرت على كه اربع الى الامام الخ محمول بر ندب تقدم والى در محل ولايت خود ست الى قوله واگر جمعه در يابد نماز ظهر لازم
شود زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند وثابت شد كه آن روز ظهر وعصر جمع نمودند انتهى باسناد ضعيف
زيرا كه در سند وى عبد العزيز بن عبد الرحمن ست ووى روايت ميكند آنرا از خصيف از عطا وعبد العزيز ضعيف ست وخصيف مختلف فيه
نسائى گفته عبد العزيز ليس بثقة ودارقطنى گفته منكر الحديث وابن حبان تجويز نمى كرد احتجاج بوى وبيهقى هم اين حديث را روايت كرده وبجاى
فصاعدا فما فوقها آورده وگفته هذا الحديث لا يحتج بمثله ودرين باب حديثهاست كه نيست اصل براى آن وگفت عبد الحق ثابت نيست در عدد
حديثى وحنبل گفته اختلاف كرده اند علما در نصابى كه قائم شود بدان جمعه پس رفته اند بسوى وجوب جمعه بر اربعين نه بر كمتر ازين عدد
عمر بن عبد العزيز وشافعى ودر بودن امام يكى از ايشان دو وجه ست نزد شافعيه ومذهب حنفيه آنست كه منعقد مى شود بسه كس مع امام
واين اقل عددست ومنعقد مى شود بآن پس واجب نيست چون تمام نشود اين قدر واستدلال كرده اند بقوله تعالى فاسعوا وگفته اند

خطاب جماعت راست بعد ندا و اقل جمع سه کس اند پس دلالت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد ندا و ندا از الا بدست از منادی پس سه کس
باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا باجتماع وَقَدْ
صرح فی البحر بهذا و مناقض او ست قوله تعالی اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ زیرا که لازم نمی آید ازین ایتای زکوة در جماعت
گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادات بی دلیل نمی باشد و نیست اینجا دلیلی بر تعیین عددی از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد
که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی
و دو کس اقل ما یتم به الجماعة اند لحدیث الاثنان جماعة پس تمام شود جمعه بدو کس در اظهر و شارح ذکر کرده است و وی متوقف اقوال در کمیت عدد
معتبر در نماز جمعه که شمارش بچهارده قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبث کرده بود بر مدعای خود سلم و روایست ناهض
از روی حجت بر شرطیت پستر گفته و آنچه منقول است از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است که در جمع کثیر می گذارد و موقوف نبود بر عدد معتبر
جمعی است که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان ازان در غیظ آیند و حاجدان به کثرت رسند و مصدقان
مسرور شوند و آیه کریمه دال است بر امر بجماعت پس اگر وقف کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بران آیه کریمه دو در نباشد قلت وقد کتبنا رسالة فی
شروط الجمعة التی ذکروها و وسعنا فیها المقال والاستدلال سمیناها اللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهی گویم ارجح مذاهب درین باب مختار شوکانی است
کما تقدم و باقی قیل و قال است پس وَعَنْ سمرة بن جندب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه
وسلم کان یستغفر للمؤمنین والمؤمنات فی کل جمعة بدرستیکه آنحضرت طلب آمرزش میکرد برای مردان
و زنان ایمان دار در هر جمعه و در وی دلیل است بر مشروعیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن
خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بران دلیل وجوب است کما یفیده کان یستغفر
و غیر ایشان گفته اند که مندوب است و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته والاول اظهر رواه البزار باسناد
لین زیرا که وی گفته نمی شناسیم این را از نبی صلی الله علیه وسلم مگر بهمین اسناد و در اسنادش یوسف بن خالد السمتی است و او ضعیف است
و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر بزیادت والمسلمین والمسلمات وَعَنْ جابر بن سمرة رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان فی الخطبة یقرأ آیات من القرآن یذکر الناس بدرستیکه بود آنحضرت که میخواند
در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و مهمات دین بایشان تعلیم می فرمود و بذکر موت و تزهید در دنیا و ترغیب
در آخرت وعظ می نمود رواه ابو داؤد واصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم است گویا مراد وی حدیث ام هشام بنت حارثه است
و در وی این است که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در هر جمعه بر منبر میخواندند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من
حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این است که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش مهمی مجهول است
و بقیه رجال موثق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند در خطبه آخر سوره زمر
پس بجنبش در آمد منبر دو باره و در سندش دو کس ضعیف اند وَعَنْ طارق بن شهاب رضی الله عنه صحابی کوفی است
بن عبد شمس احمسی بجلی در یافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید ازوی مگر نادر و غزا کرد در خلافت شیخین سی و سه یا سی و چهار غزوه
و سریه و مرد در سنه هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابی بکر و عمر رضی الله عنهما اَنَّ رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب ست بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض ست وجمعه بی جماعت درست نیست در حجة الله البالغه گفته امت تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت ونوعی از تمدن در جمعه شرط ست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای وی وائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلدان ومواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازینجا قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت وتمدن شرط ست وآنحضرت فرمود که جمعه واجب ست بر پنجاه کس [illegible] پنجاه کس قریه متقرری می شود وفرمود جمعه واجب ست بر هر قریه واین اقل چیزی ست که گفته می شود در حق وی جماعت [illegible] ست که از [illegible] اهل شود جمعه واجب گردد وهر که از آن تخلف ورزد گنهگار باشد انتهی ملخصا ولیکن این حدیث که جمعه واجب بر هر قریه که در [illegible] بعض [illegible] اگر چه همین چهار کس بوند ودر روایتی واگر چه نباشند مگر سه کس وچهارم ایشان امام بود بیهقی وابن عدی این را روایت کرده اند وگفته اند که ضعیف ست ومنقطع نیز هست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست مملوك یکی بنده که در ملك وتصرف کسی ست وامراة دوم زن وصبي سوم کودك نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی ومن نص چهارم بیمار از جهت ضعف وناتوانی وظاهر اسقاط فرضیت ازینها بتدریج وترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ وعقل وذکورت وحریت واقامت وصحت وسلامت عین ورجلین ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان ونه بر آزادگان نه بر بندگان ونه بر مقیمان نه بر مسافران ونه بر تندرستان نه بر بیماران ونه بر کوران ونه لنگان وهر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود تواند رسید جمعه بر وی واجب بود وبهذا قال ابو حنیفة وچنین آمده است در حدیث الجمعة على من آواه الليل اخرجه الترمذي انتهى ولیکن این حدیث را ترمذی واحمد تضعیف کرده اند واورا شواهد ست از حدیث ابی قلابه رواه البیهقی مرسلا ودر روایتی آمده که جمعه واجب ست بر هر که راه یابد بسوی وی رواه ابن ماجة عن جابر وظاهر مراد از عبارت من وجد اليه سبيلا همین بیان مسافتی ست که امکان وصول جمعه داشته باشد رواه ابوداود وقال لم يسمع طارق بن شهاب من النبي صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرد این را ابوداود وگفت نشنید طارق راوی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولفظ ابوداود واین ست طارق قد رأى النبي صلى الله عليه وسلم وهو من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم يسمع منه شيئا انتهى واخرجه الحاكم من رواية طارق المذكور عن ابي موسى وروایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت وگفت مصنف در تلخیص وصححه غير واحد ورواه في شرح السنة بلفظ آخر عن رجل من بني وائل ولم يسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده ودرین باب ست از حدیث تمیم داری وابن عمر ومولای ابن الزبیر رواه البیهقی ودر حدیث تمیم چهار راوی ضعیف اند قاله ابن القطان ودر مجمع الزوائد گفته در روی ابراهیم بن حماد ضعفه الدارقطني وحدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده ليس على مسافر جمعة ونیز در روی از حدیث ابو هریره است مرفوعا خمسة لا جمعة عليهم المراة والمسافر والعبد والصبي واهل البادية واخرجه العقيلي والحاكم ايضا باسناد ضعيف

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسافر جمعة نیست بر مسافر جمعه زیرا که غالب این ست که مسافر ندا نمی شنود وبلد چنان ست که جمعه بر کسی ست که ندا شنود کما في حديث ابن عمر عند ابي داود واختلاف دارند که مراد از ندا اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست وبعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود رواه الطبراني في الاوسط باسناد ضعيف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده ونه وجه ضعف بیان نموده واز مجموع احادیث معلوم می شود

که جمعه بر شش کس واجب نیست یکی صبی وآن متفق علیه ست دوم مملوک وآن نیز متفق علیه ست مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول وی
زیر عموم یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة ودر اصول مقرر شده که عبد داخل ست در خطاب وجواب داده اند که احادیث مخصص
اوست اگرچه در وی مقال ست زیرا که بعض او مقوی بعض ست سوم زن وبر عدم وجوب جمعه بر وی اجماع ست وشافعی گفته مستحب ست
عجائز را حضور جمعه باذن زوج واز روایت بحر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب ست خلاف امر مصرح به فی کتب الشافعیة چهارم
مریض وبر وی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود وبدان ملحق کرده اند آن را که به تعهد مریض مشغول بود پنجم مسافر وبر وی نیز حضور آن واجب نیست که مراد بمسافر مباشر
سفر باشد واما نازل پس واجب ست بر وی واگرچه نزول کند بمقدار نماز وباین رفته ست جماعتی از اهل بیت وزیدی وغیر ایشان و وی متحقق نیست زیرا که وی
داخل ست در لفظ مسافر وباین نیز جماعتی از اهل علم رفته وهمین ست اقرب زیرا که احکام سفر باقی ست برای وی مثل قصر ومانند آن و لهذا
منقول نشده که آنحضرت جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود وهمچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مروی
نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور وابن حزم وهم کرده وگفته که گذارد آنحضرت جمعه را در حج خود وعلما تغلیط وی کرده اند
ششم اهل بادیه در نهایه گفته بادیه مختص ست باهل عمد وخیام نه اهل قری ومدن ودر شرح عمده گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه ست
ذکره فی شرح حدیث لا یبیع حاضر لباد در مصفی گفته وآنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه بغیر جماعت نمی باشد
پس رخصت ست در ترک جمعه **مسئله** در کتب شافعیه مذکور ست که انصراف مریض ولنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن
حرام ست ودر سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز ست وقول جدید تحریم وقول قدیم ارجح می نماید
زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت ست می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که
اهل بدو مساوی بشدند در انکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود واگر بر آیند واجب نشود واگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه
نبودند گو که الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض ولنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهی **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر
استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه
بجانب امام نشینند وخطبه را استماع نمایند واز ینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخواند واگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست ولیکن
انچه گفتیم نیز مطلبی صحیح ست در سبل گفته حدیث دال ست بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجه اند بسوی وی واین امری ست مستمر ودر
حکم مجمع علیه ست وجزم بوجوبه ابو الطيب من الشافعية رواه الترمذي باسناد ضعيف یعنی گفت که این حدیثی ست که نمی شناسم
آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه واو ضعیف ست ذاهب الحدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت ست از سوء حفظ وی ونیز
تضعیف کرده اند آنرا دارقطنی وابن عدی وغیرهما وروایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه وگفته امید دارم که
متصل باشد کذا قال ونیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت ست بر رای بعض حفاظ متاخرین کذا
فی التلخیص وله شاهد من حديث البراء عند ابن خزيمة واین حدیث را شاهدی ست از حدیث براء نزدیک ابن خزیمه
که تقویت او میکند وضعف وی می زداید واز شراح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدر تمام ست ونه در سبل السلام
ونه در تلخیص مصنف علام ولیکن حدیث بهر حال دال ست بر استقبال امام وصاحب ثمار گفته واجب بر همان عدد ست که منعقد می شود

جمعه با ایشان نه بر غیر ایشان وعن الحکم بن حزن بفتح مهمله وسکونِ زا و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام فتح وقیل یوم الیمامة وابوه حزن بن وهب المخزومی قال شهدنا الجمعة مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت حاضر شدیم ما جمعه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقام متوکئا علی عصا او قوس پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی یا کمان وتمام حدیث اینست فحمد الله واثنی علیه کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ولن تفعلوا کلما امرتم به ولکن سددوا وابشروا وفی روایة وابشروا ونیست حکم … ست که از … حدیث واسنادش حسن ست و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه ست واکثر حفاظ توثیق وی کرده اند وقد صحح … ابن خزیمة واو را شاهدی ست از حدیثِ براء بن عازب نزد ابوداود باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی پس خطبه کرد بروی و در بعض … نزد خطبه را رواه احمد والطبرانی وصححه ابن السکن وشافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد بر عنزه وعنزه مانند نصفِ رمح ست یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنانِ رمح و درین باب ست از ابن عباس وابن الزبیر رواهما ابو الشیخ بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص وغیره رواه ابو داود در حدیث دلیل ست بر ندب اعتماد خطیب بر سیف ونحو آن وقت خطبه وحکمت دران ربط قلب ست وحی باید که اعتماد کند بهر دو دست خود پس اگر نیابد چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند هر دو دست یا بنهد یمین بر شمال یا جانبِ منبر ومکروه ست کوفتنِ منبر به تیغ ومانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر السعادة گفته شمشیر ونیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی واین پیش از ان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذِ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد فی عصا ونی کمان ونه غیر آن انتهی شیخ در شرح آن گفته اعتماد بر سیف ومانند آن اشارت ست بانکه قوام این دین بشمشیر وسلاح وحافظ ابن القیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این بقرآن ووحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقه حنفیه آمده که اتکا بر قوس وعصا مکروه ست وصحیح آنست که مکروه نیست از جهتِ ورودِ سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که با وی می بود واز روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه ومحاربه ست چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند وآنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا ولهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قولِ ایشان فتح آن بطریقِ عنوه ست ونزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه انتهی گوییم دلیل این تفرقه از سنت غیر ظاهر ست وآنچه از سنت ثابت ست تکیه است بر عصا وقوس وآن هم قبل از اتخاذِ منبر والله اعلم

باب ۱۳ صلوة الخوف

این نماز ثابت ست از کتاب وسنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید واما کتاب پس قوله تعالی ست وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ الخ وابو یوسف وحسین بن زیاد از حنفیه ومزنی وغیره از شافعیه بران اند که این نماز مخصوص بزمانِ نبوت ست وظاهر مفهوم آیه واذا کنت فیهم نیز همین ست ولیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمانِ نبوت واقامتِ صحابه مثلِ علی مرتضی وابو موسی اشعری وحذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست کما رواه البیهقی عن علی وابی موسی وابو داود والنسائی عن حذیفة وهر چه آنحضرت کرده مادام که اختصاصِ آن بحضرتِ وی ثابت نشود امت را اتباعِ آن لازم ست وعموم منطوق صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت ست بران وقیدِ اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک ست چنانکه در کریمه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ثابت ست وگذاردنِ این نماز بوجوهِ متعدده صحیح وثابت شده وهر یکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده شوکانی رح در دررِ بهیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتهای گوناگون وهمه آن صفات کافی ست

و در دراری مضیئه گفته این نماز بر انحای مختلفه وارد ست گفته اند که بر شانزده وجه و گفته اند که بر هفده وجه و گفته اند که بر سیجده وجه و کمتر ازین نیز گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهی مصنف در تلخیص فرموده مروی ست صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر چهارده وجه ذکرها ابن حزم فی جزء مفرد و بعض وی در صحیح مسلم ست و بعض در سنن ابی داود ذکر کرده است حاکم ازانجمله هشت نوع را و ابن حبان نه وجه را و گفت النس میان این وجوه تضاد نیست ولیکن آنحضرت گذارد آنرا بارها و آدمی را مباح ست بگذارد آنچه خواهد نزدیک خوف ازین انواع و این از اختلاف مباح ست و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی که ... نه صحیح

صالح

بن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو صالح تابعی مشهور ثقه عزیز الحدیث ست سمع جماعة من الصحابة روی عنه ... است و وی نیز ... کان و حدیثه عند اهل المدینة و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدرست اول مشاهد او احد ست رضی الله عنه روی عنه مسلم و فی سند صالح عمن صلی مع رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح مسلم ست عن صالح بن خوات بن جبیر عن سهل بن ابی حثمة و درینجا تصریح کسی ست که حدیث کرد از وی و در روایتی مبهم آمده چنانکه درینجاست یوم ذات الرقاع روز ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قاله ابن اسحق وغیره من اهل السیر والمغازی و درین غزوه ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه بودند و پایها سوده شد و ناخنان پا افتاد پس جامه پاره پاره را بر پا پوشیدند مشهور این وجه ست و هکذا فی البخاری من حدیث ابی موسی و بعضی گویند در انجا کوهی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد و رنگ برنگ گویا رقعهاست برهم دوخته

صلوة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این ست ان طائفة صفت معه و طائفة وجاه العدو گروهی صف بستند با آنحضرت و گروهی ایستادند در مقابله دشمن وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتای فوقیه آمده فصلی بالذین معه رکعة ثم ثبت قائما و اتموا لانفسهم پس گذارد با آن طائفه یک رکعت پستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو پستر نماز کرده برگشتند و برفتند پس صف بستند روبروی دشمن وجاءت الطائفة الاخری و آمد گروه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا و اتموا لانفسهم ثم سلم بهم پستر برجای خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود پستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه این غزوه در سنه چهارم از هجرت بود کما تقدم حافظ ابن القیم رح گفت این سخت مشکل ست زیرا که بصحت رسیده که مشرکان حبس کردند آنحضرت را روز خندق از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع ست در سنه خمس گفت و ظاهر این ست که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاف در میان ایشان در آنکه عسفان بعد از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد که این بعد خندق و بعد عسفان ست و ظاهر شد مارا و هم اهل سیر انتهی و احتجاج کرده است بتقدیم شرعیت این نماز بر خندق علی روایت اهل السیر کسیکه میگوید گذارده نمی شود نماز خوف در حضر و لهذا نگذارد آنرا رسول خدا در خندق وهذا لفظ مسلم و قع فی المعرفة لابن منده عن صالح بن خوات عن ابیه و این لفظ مسلم ست واقع شده است در کتاب معرفه که تصنیف ابن منده است از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبیر و وی صحابی ست ذکر کرد او را مبهم و وی پدر اوست و فی مسلم انه من ذکرناه و روایت

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حثمه که صحابی صغیر است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته واین یک جهت است از وجوه صلوات خوف ومدلول وی مطابق ظاهر قرآن است قال تعالیٰ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ واین کیفیت اقرب است بموافقت معتاد از صلوات زیراکه در وی تقلیل افعال منافیهٔ صلوٰة ومتابعت امام وباین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه ومن بعدهم ومالک شافعی ودرین وجه هر طائفه یک رکعت باآنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده ورکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت [illegible] حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوٰة آنحضرت وشرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد واین در نماز ثنائی است [illegible] ست که از [illegible] ند انتظار کند در تشهد اول وتمام کند طائفه رکعت ثالث را وهمچنین در رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار [illegible] وبعضی [illegible] ند واما ابن سنده بسین بفتح میم وسکون نون ودال مهمله امامی کبیرست از ائمهٔ حدیث کذا فی السبل **وعن**

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قِبَل نجد گفت ابن عمر غزا کردیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل بکسر قاف وفتح موحده بمعنی جهت ونجد بفتح نون وسکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب ونام شهری است اعلای تهامه ویمن واسفل عراق وشام ومراد اینجا عراق است نه نجد یمن وبمعنی راه وپوشش هم آید فوازینا العدو فصاففناهم پس مواجه شدیم دشمن را وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان وازینا بزا ومثناة تحتیه بمعنی قابلنا وانکار کرد جوهری که وازیت گفته شود بلکه آزیت بهمزه بمدوی الف ولکن یحتمل که وازیت از آن باشد اما همزه را بواو بدل کردند فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا ونماز گذارد با ما در مغازی بخاری ست که این نماز عصر بود ولفظ بخاری فصلی لنا بلام ست مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا وذکر نکرده که در وی روایت بالموحده نیز هست ودر وی یصلی ست بفعل مضارع فقامت طائفة معه واقبل طائفة علی العدو وركع بمن معه وسجد سجدتين ونماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت وروآورد گروهی دیگر بر دشمنان ورکوع کرد با آن طائفه که با وی بودند وسجده کرد دو سجده ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل پستر برگشتند ورفتند این گروه که یک رکعت باآنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز وایستاده بودند مقابل عدو فجاؤوا فركع بهم ركعة وسجد سجدتين ثم سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت وسجده کرد دو سجده پستر سلام داد فقام كل واحد منهم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع وسجده کرد دو سجده پس دلالت کرد این حدیث برانکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا در یک رکعت وگذاردند برای خود دیگر رکعت تنها واین مذهب ابوحنیفه است وگفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن وپوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب وتقویت مصلحت ست ودرین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود ولیکن در سفر بود وگذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن مذهب حنفی عام تر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوٰة خوف جائز ست ولهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد ودر غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت ودر مغرب با طائفه اول دو رکعت وبا طائفه دوم یک رکعت ومذهب امام احمد وشافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ کذا قالوا وگفته اند توان که اثبات آن در حضر بقیاس باشد ونزد امام مالک مخصوص ست بسفر متفق علیه در مصفی زیر کریمه فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا الآیه وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا الآیه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ

الآية گفته در آيۀ اول دو قيد مذكور شد سفر و خوف و مذهبِ جمهورِ فقها آنست که نمازِ سفر ديگرست و آنرا خوف شرط نيست و نمازِ خوف ديگرست
و آنرا سفر شرط نيست پس تطبيقِ آيت بقرارداد ايشان بيكي از دو وجه تواند بود يا اين ست که قيدِ سفر اتفاقي ست و آيت در نمازِ خوف وارد شده
و قصر درينجا نزديکِ بعض آنست که يک رکعت گذارد و بر قولِ جمهور آنست که در وقتِ ضرورت پياده و سواره مي توان گذارد و بجاي سجود و رکوع
ايما ميتوان کرد و اين وجه اقوي ست نزديکِ من و اوفق ست بسياقِ آيت که در خوف واقع ست باتفاق و آنجا قيدِ خوف ذکر کرده نشد
بجهتِ اعتماد بر قيدِ سابق و ذکرِ سفر درينجا بجهت آنست که غالبا اين صورت در دار الاسلام واقع نمي شود بعد ازان غالبا مقرون بسفر خواهد بود
يا اين ست که قيدِ خوف اتفاقي ست و قيدِ سفر احترازي و مراد از قصر دوگاني ساختن نمازِ چهارگاني ست و اين مشکل ست و بدين تمسک کرده اند جمهورِ
مفسرين و استدلال کرده اند بر اتفاقي بودنِ قيدِ خوف بحديثِ مسلم که يعلي بن اميه سوال کرد از حضرت عمر رضي الله عنه در روايتِ خداي تعالی
اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَّفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مردمان ايمن شده اند پس جواب داد حضرت عمر رض
تعجب کردم ازانچه تو تعجب کردي پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله عليه وسلم پس فرمود صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته
و فقير ميگويد اين استدلال مدخول ست زيرا که ما ميگوييم معنيِ جواب آنست که قصرِ مسافر شرعِ جديد ست و تخفيف ست ابتداءً از خداي تعالی
و همين ست توجيهِ قولِ ابن عمر که گذشت والله اعلم و آيۀ دوم منطبق مي شود بر چند وجه يکي آنکه امام بگذارد تمام نماز با يک فريق و فريقِ ديگر
روبروي عدو بايستند بعد ازان ديگر بار تمام نماز با فريقِ ديگر گذارد و فريقِ اول مقابلِ عدو بايستند و اين نمازِ آنحضرت ست صلی الله عليه
وسلم در ذات الرقاع بروايتِ جابر بن عبد الله ديگر آنکه با يک طائفه يک رکعت گذارد بعد ازان برکعتِ دوم استاده شود و اين طائفه در اثناي
قيامِ امام رکعتِ ديگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابلۀ عدو شوند و طائفۀ ديگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دريابند و چون امام بتشهد
مشغول شود ايشان برخيزند و رکعتِ ديگر تمام کنند و همراهِ امام سلام دهند و آن نمازِ آنحضرت ست صلی الله عليه وسلم در ذات الرقاع
بروايتِ صالح بن خوات عن رجل و اين را صور تها هم ميتوان بود والله اعلم و قيدِ اذا كنت فيهم و حملِ سلاح و حذر اتفاقي ست باجماع و قال تعالی
فان خفتم الخ درين آيت دليل ست بر آنکه در حالِ سايفه نماز واجب مي شود و همين ست مذهبِ شافعي و نزديکِ ابوحنيفه در حالتِ مسايفت
و مشي نماز نبايد گذارد بلکه تاخير بايد کرد تا وقتِ امکان و خوف بحديثِ خندق انتهی والفظ للبخاري اين لفظ بخاري ست و در بواقي
کتبِ خمسه با جمعها نيز همچنين آمده باختلافِ الفاظ و عباراتِ مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درين حديث و محتمل ست که آنها
تمام کردند نماز را در حالتِ واحده و يحتمل که علی التعاقب تمام کرده باشند و هو الراجح من حيث المعني و الا لازم آيد تضييع حراستِ مطلوبه و افراد
امام تنها و مرجح اوست روايتِ ابوداود از حديثِ ابن مسعود بلفظ ثم سلم فقام هؤلاء يعني طائفۀ دوم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا ثم ذهبوا
و رجع اولئک الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا انتهی و اطلاق کرده مي شود لفظِ طائفه بر قليل و کثير تا آنکه بر يک کس نيز پس اگر سه
کس باشند جائز ست امام را که بيک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد بعده وي با امام بگذارد و اين اقل چيزي ست که حاصل مي شود
بدان جماعت و ظاهرِ حديث در آنست که طائفۀ ثانيه موالات کرد درميانِ هر دو رکعتِ خود پستر آمد طائفۀ اولی بعد از وي و باين کيفيت
رفته است ابوحنيفه و محمد و در روايتي ابويوسف **وعن** جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلی الله
عليه وسلم صلوة الخوف فصففنا صفين صف خلف رسول الله والعدو بيننا و بين القبلة حاضر شدم
همراهِ آنحضرت صلعم نمازِ خوف را پس صف بستيم دو صف يکي در پسِ آنحضرت صلعم و دشمن ميانِ ما و ميانِ قبله بود و فائدۀ اين قيد معلوم خواهد شد

فکبر النبي صلی الله علیه وسلم وکبرنا جمیعاً پس تکبیر برآورد آنحضرت و تکبیر برآوردیم ما همه ثم رکع فرکعنا جمیعاً پس برداشت
آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما همه نیز تا اینجا آنحضرت و ما موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذي يليه وقام الصف المؤخر
في نحر العدو پستر فرو رفت به نشیب آنحضرت برای سجده و صف پیش که متصل بود با او وایستاد صف پایان در مقابله دشمنان برابر ایشان
فلما قضى السجود قام الصف الذي يليه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت سجده را بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر
برداشتند از سجده [illegible] پس ذکر کرد جابر تمام حدیث را که پایان افتادند صف پسین برای سجده پستر برخاستند از سجده و پیش
رفت صف پسین [illegible] ست که از [illegible] پیشین پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از رکوع رکعت
دوم و سر برداشتیم ما همه نیز پستر انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی که متصل بود آنحضرت را از صفی که مؤخر بود در رکعت اولی وایستاده ماند
صف پسین در مقابله دشمنان پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و صفی که متصل بود او را منحدر شد صف پسین برای سجده پس سجده
کردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه گفت جابر چنانکه می کنند این حراس شما با امرای خود انتهی بلفظ مسلم و این طریق دیگرست
برای نماز خوف مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو درینجا در مقابله بود بجانب قبله همه یکجا در مقابله ایستادند
و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله
بودند احتیاج بفرستادن جماعت بآن طرف نشد وفي رواية و در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر و دران تعیین قومی ست که محاربه
کردند با آنها و لفظ وی این ست غزا کردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم قومی را از جهینه پس قتال کردند ما را قتال شدید پس چون گذاردیم ما
ظهر را گفتند مشرکان اگر حمله کنیم برایشان حمله واحده هر آینه اقتطاع کنیم و پاره پاره نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیه السلام رسول خدا را
پیش ذکر کرد این را آنحضرت بما و گفتند مشرکان بدرستی که اینک می آید ایشان را نمازی که دوست ترست بسوی ایشان از نماز اول و در
روایتی از اولاد و در روایتی از ابنا و اموال پس هرگاه که حاضر شد عصر ثم سجد وسجد معه الصف الاول فلما قاموا سجد
الصف الثاني ثم تأخر الصف الاول وتقدم الصف الثاني پستر سجده کرد آنحضرت و سجده کرد با او صف اول پس هرگاه
که ایستادند سجده کرد صف دوم پستر پس رفت صف اول و پیش رفت صف دوم و این تقدیم و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن بود
تا فضیلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صف دوم که اهل صف بازپسین اند دو سجده رکعت دوم را با آنحضرت دریابند چنانکه
اهل صف اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر آنحضرت همه مساوی باشند و این غایت
عدل ست از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت از اصحاب وذكر مثله و ذکر کرد درین روایت هم
مانند روایت اولی بقیه حدیث را و آن این ست که گفت جابر پس ایستادند در مقام اول پس تکبیر گفت رسول خدا و تکبیر گفتیم ما و رکوع کرد
و رکوع کردیم پستر سجده کرد و سجده کرد با وی صف اول وایستاد صف ثانی پس چون سجده دیگر کرد جلسه کردند همگنان وفي آخره
و در آخر این روایت آنست ثم سلم صلی الله علیه وسلم وسلمنا جمیعاً پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه و این
کیفیت نه موافق ظاهر آیت ست و نه موافق روایت صالح بن خوات و نه مطابق روایت ابن عمر پس توان گفت که این نماز مختلف الصفات
باختلاف احوال رواه مسلم حدیث دلیل ست برینکه چون عدو در جانب قبله باشد پس حکم وی مخالف صورتی ست که در آن جانب
قبله نباشد زیرا که درین صورت ممکن ست حراست با وجود دخول ایشان جمیعاً در نماز چه حاجت بسوی حراست جز این نیست که در وقت

سجود ست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حراست کند صف مؤخر در حال سجدتین باین طریق که متابعت امام گذاشته سجده کنند نزد قیام صف اول و برود صف مؤخر بجای صف مقدم و متاخر شود صف مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجدهٔ اخیر پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجدتین و حدیث دال ست برینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجود نه حال رکوع زیرا که در رکوع ادراک احوال عدو ممتنع نیست ولابي داؤد عن ابي عياش الزرقي مثله و در حدیث ابی داود ست از ابی عیاش زرقی مانند روایت جابر که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید بعد گذاردیم نماز پیشین را گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم برایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد وحی میان ظهر و عصر ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف آنحضرت صلعم و صفی دیگر خلف این صف و سلم و روایت کیفیت همان که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم روایت کرده اند وزاد وزیاده کرد ابوداود درین روایت انها كانت بعسفان که این نماز در عسفان بود و بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه كما في القاموس شمنی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد وللنسائي من وجه آخر و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخرجه مسلم عن جابر از حدیث جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بطائفة من اصحابه ركعتين ثم سلم ثم صلى باخرين ايضا ركعتين ثم سلم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پس سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پس سلام داد و در شرح سنه این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت که میگذارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میان مکه و طائف پس میگذارد با طائفه دو رکعت پس سلام میداد پس آمد طائفهٔ دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت صلعم در سفر السعادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و باتفاق سلام میدادند انتهی و در سبیل گفته با یکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفهٔ دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده که منسوخ ست و این مبنی ست بر عدم صحت نماز مفترض خلف متنفل و نیست دلیل بر نسخ ومثله لابي داؤد عن ابي بكرة و مثل اوست ابوداود را از حدیث ابی بکره گفت ابوداود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه سه رکعت میگذارند

وعن حذيفة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف بهؤلاء ركعة وهؤلاء ركعة گذارد آنحضرت در حالت خوف با این طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعادة گفته این ست که گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفهٔ دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت انتهی و ابوداود از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طاوس و حسن و غیرهم و گفته اند که بگذارد در شدت

خوف یک رکعت ایما کند ایمائی و می گفت اسحق کافی ست ترا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی و اگر نتوانی پس سجده کن و اگر این
نتوانی پس تکبیر گو که آن ذکر خداست و لم یقضوا و هیچ یکی قضا نکردند رکعتی دیگر را و ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند
کذا فی جامع الاصول رواه احمد وابوداود والنسائي وصححه ابن حبان ومثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي
الله عنه و این نماز را ابوحذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود و پس گفت کدام یک از شما گذارده است
با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذارد با ایشان این نماز را شوکانی رح گفته سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم این
که در هر جا اختیار کرده است که از آن ابلغ بودی در حراست بآن تحری می فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته و این وجوه همه رواست انتهی
یعنی از جهت ورود در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین ست مذهب امام احمد چنانکه قاعدهٔ اوست در اتباع ما ورد و
گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجهی که
توانند پیاده و سوار برکوع و سجود با یما و اشارت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم صلوٰة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد
ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صححه ابن حبان وغیره اما شافعی گفته
لا یثبت و حدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام و ماموم و به قال الثوری و جماعة و من الصحابة ابوهریرة و ابوموسی
مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است
و مصنف در فتح الباری گفته مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر رض
بنا بر قوت اسناد آن و موافقت اصول در ینکه موتم تمام نکند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفته صحیح شد چارده وجه و ابن عربی گفته
در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان
کرد آنرا شیخ ما حافظ ابوالفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد ولیکن ممکن ست تداخل آن و گفت در هدی نبوی
که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده بار و ابن عربی گفته بست و چار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه
و تحری کرد احوط للصلوٰة و ابلغ فی الحراسة را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقة المعنی ست انتهی **وعنه** ای من ابن عمر
مرفوعاً ليس في صلوٰة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخرجه الدار قطني باسناد ضعيف و با این همه
موقوف ست و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در ان شرطها از انجمله است سفر لقوله تعالى وَإِذَا ضَرَبْتُمْ
فِي الْأَرْضِ و بجهت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده و رفته اند شافعیه و حنفیه بعدم اشتراط سفر لقوله تعالى وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ
بنا بر آنکه معطوف ست بر قوله اذا ضربتم فی الارض پس داخل نباشد در تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است
بآن و تقدیر عبارت چنین ست و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التی هی الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی ست در تفسیر و تقدم ایضا
من المصنف و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت یاس و دیگران در اول وقت جائز نموده اند لعموم
ادلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز و شرط کرده است این را داود و پس صحیح نباشد نماز مگر بحمل آن و نیست دلیل بر اشتراط
این و اوجبه الشافعی للامر به فی الآیة و ایشان را در سلاح تفاصیل معروفه است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر ست که واجب عین بود یا کفایه

واز اینجا آنکه مصلی مطلوب عدو باشد نه طالب او زیرا که اگر طالب خواهد بود گذاردن نماز او را تمام و کمال میسر نباشد یا خاشی باشد از کر عدو بر خود و این شرط
مستوفی اند در فروع ماخوذ اند از احوال شرعیت این نماز و ظاهر نیست در شرطیت و شرعیت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شان صلوة جماعت

باب صلوة العیدین

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الفطر یوم یفطر الناس والاضحی یوم یضحی الناس عید فطر آن روز ست که مردم روزه بکشایند و اضحی آن روز ست
که قربانی کنند مردمان در سبل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با عظم مردم ست
انتهی بلفظه و در وی دلیل ست بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم ست و هر که منفرد ست بمعرفت عید برویت بر وی موافقت
غیر خود واجب ست و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و ترمذی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن غریب
و در معنی او ست حدیث ابن عباس که گفت او را کریب روزه داشته اند اهل شام بمعاویه برویت هلال روز جمعه در شام و قدم آوردم
بمدینه در آخر ماه و خبر کرد ابن عباس را باین حال پس گفت ابن عباس ولیکن ما هلال را شب شنبه دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل
کنیم عدد سی را یا ببینیم ماه را کریب گوید گفتم آیا اکتفا نکنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه هکذا امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ظاهر حدیث این ست که کریب هم از انهاست که هلال را دیدند ولیکن ابن عباس او را امر کرد باتمام صوم و اگرچه متیقن باشد باینکه امروز
عید ست نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب ست موافقت مردم و اگرچه خود خلاف آن کرده و همین حکم ست در حج
زیرا که وارد شده است عرفتکم یوم تعرفون و خلاف کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب ست بر وی عمل کردن در باره نفس خود بآنچه
یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت وی بخلاف مردم مراد او چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد او را آنچه کرده است گویند
و متاخر ست ایام در حق کسی که ملتبس شد بر وی امر و عمل کرد باصل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام
از ان جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف ست یا بآن جهت که مخبر واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی
امر کرد کریب را بعمل بر خلاف یقین نفس وی زیرا که وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام سبل
و هم صاحب سبل رح در منحة الغفار حاشیه ضوء النهار گفته درین حدیث اخبار ست که مردم اعراب متحزبه گردند و خلاف
هدی نبوی کنند پس گروهی عمل کنند بحساب و برین ست امتی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که امتی از مردم اند تقدیم میکنند
صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان ست و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان
مراد اند درین حدیث و همین ست آن گروه که همیشه ماند بر حق ضرر نکند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگرچه
یک کس تنها باشد و هم الذین یهدون بالحق و به یعدلون و همین ست آن جماعت که دست خدا بر ایشان ست من شذ عنهم شذ
فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی ست که افطار کنند ایشان و اضحی روزی ست که قربانی کنند ایشان بنا بر علم
ایشان بچیزی که معین کرده ست برای ایشان خدا و رسول او از مواقیت و علامات انتهی کلامه رواه الترمذی و صححه الدارقطنی
و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب اما حکم این نماز پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض ست چنانکه جمعه و بروایتی واجب و گویند که تسمیه او
بسنت بجهت ثبوت او ست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت ست و شافعیه نفل گفته اند ولیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مؤکدہ و مالک گفتہ سنت واجبہ و وجوب اینجا بمعنی تاکد باشد و احتمال وجہی کہ در مذہب ابوحنیفہ مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد
فرض عین ست چنانکہ نزد ابی حنیفہ و صحیح نزد وی آنست کہ فرض کفایہ است و بروایتی از ابوحنیفہ نیز ہمچنین آمدہ و شوکانی گفتہ حق وجوبست
زیراکہ آنحضرت ﷺ خود ہم بران مواظبت کردہ و مارا ہم حکم فرمود بخروج برای آن چنانکہ ثابت ست در صحیح از حدیث ام عطیہ پس امر بخروج
مقتضی امر بصلوٰۃ ست برای کسی کہ نیست او را عذر بفحوای خطاب و مردان اولی ترانداز زنان انتہی **وعن ابی عمیر** بضم عین
بن انس بن مالک [illegible] گویند کہ نام وی عبداللہ ست و وی از صغار تابعین ست روی عن جماعۃ من الصحابۃ و زندہ ماند بعد پدر
خود تا زمانہ دراز [illegible] ست کہ از [illegible] **له من الصحابة** روایت میکند از اعمام خود کہ از اصحاب آنحضرت ﷺ بودند **ان رکبا جاؤا فشهدوا**
انهم راوا الهلال بالامس بدرستیکہ سواری چند آمدند نزد آنحضرت ﷺ پس گواہی دادند کہ ایشان دیدہ اند ہلال را دیروز
فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یفطروا واذا اصبحوا یغدوا الی مصلاهم پس امر کرد آنحضرت ﷺ اصحاب را
کہ افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عیدگاہ زیراکہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در روایت
ابن ماجہ و دار قطنی صریح آمدہ است کہ قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دار قطنی اینست کہ صحابہ گفتند پوشیدہ شد بر ما ہلال
شوال پس برخاستیم ما روزہ دار پس آمدند سواران در آخر نہار پس گواہی دادند نزد آنحضرت ﷺ کہ ما دیدہ ایم ہلال را دی شب و در روایتی بعد زوال
آفتاب و مذہب حنفیہ ہمین ست چنانکہ در ہدایہ گفتہ و مصلی مکانی ست بیرون مدینہ جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازہ مصری
کہ قافلہ مکہ از انجانب در آید و میان وی و مسجد شریف ہزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینۃ و درینجا دلیل ست بر آنکہ بیرون آمدن برای نماز
عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چہ آنحضرت ﷺ باوجود آن فضل و شرف کہ مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمدہ و امر کرد بخروج بسوی آن
پس در جای دیگر بطریق اولی بود و ہم برین ست عمل ناس در امصار مگر آنکہ عذری باشد **رواہ احمد** و حدیث دلیل ست بر اینکہ نماز عید
گذاردہ می شود در روز دوم زیراکہ ظاہر شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاہر حدیث اطلاق ست بنظر وقت صلوٰۃ اگرچہ وقت آن باقی باشد
زیراکہ از اول روز معلوم نبود و باین رفتہ اند حنفیہ لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت کہ درین صورت روز دوم قضا کند در وقتی
کہ روز اول ادا میکردند و این بنا بر ظاہر حدیث ادا است نہ قضا و مالک گفتہ کہ قضا کردہ نشود مطلقا و شافعیہ را در وی تفصیل ست و این حدیث
در باب عید الفطر ست و عید اضحی را بران قیاس کردہ اند در ترک لبس و بران اعذار دیگر را قیاس نمودہ اند و در قیاس نظر است زیراکہ
معرفت جامع متعین نیست **وابوداؤد وهذا لفظه واسناده صحیح** والنسائی وابن ماجۃ وصححه ابن المنذر وابن السکن وابن حزم
ورواه ابن حبان فی صحیحه عن انس ان عمومة له وهم قاله ابوحاتم فی العلل وعلق الشافعی القول به علی صحة الحدیث فقال ابن عبدالبر
ابو عمیر مجهول كذا قال قد عرفه من صحح له **وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم**
لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات یاکلهن وترا بود آنحضرت ﷺ کہ بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکہ بخورد چند خرما و بخورد
آنہا را وتر و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبہ بن حمید صریح آمدہ کہ بخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان مگر وتر **اخرجه البخاری**
گفتہ اند کہ حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست و وی مفید تقویت بصر ست کہ صوم مضعف آنست و حلو موافق مزاج ایمان ست کہ
المؤمن حلوی و اگر کسی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب ست و لہذا بعض
علما گفتہ اند کہ افطار بچیزی شیرین افضل و مستحب ست چنانکہ عسل و غیر آن رواہ ابن ابی شیبۃ عن ابن عباس **وفی روایۃ معلقۃ**

للبخاري علقها عن انس و وصلها احمد في مسنده والاسمعيلي والحاكم وابن حبان ويأكلهن افرادًا ميخورد آن چند خرما را افراد يعني عدد
آن طاق بودي ورعايت عدد وتر در همه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلي الله عليه وسلم وفرمودي ان الله وتر يحب الوتر ونيز در ايتار
اشارت است بسوي وحدانيت پس نهايت آن در جميع امور تبرك است واخرجه البخاري في تاريخه ومهلب گفته حكمت در اكل قبل صلوة آنست
كه كسي گمان نكند كه صوم لازم ست تا اداي نماز عيد پس باين خوردن سد اين ذريعه كرد وگفته اند كه چون وقت افطار بعد از فطر عقيب وجوب صوم ست
لهذا تعجيل فطر مستحب شده مبادرةً الي امتثال امر الله وابن قدامه گفته نميدانم در استحباب تعجيل اكل درين روز خلافي ست ودي بهتر ونحوه در علماء الله اعلم
وعن ابن بريدة بضم موحده وفتح را وسكون تحتيه ودال مهمله ونام وي عبد الله ابو سهل الاسلمي المروزي وسلم وي رواة از طبقه ثالثه
قاله المصنف في التقريب عن ابيه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت كه بيرون نمي آمد روز عيد فطر براي نماز تا آنكه ميخورد چيزي ولا يطعم يوم الاضحى
حتى يصلي ونميخورد روز عيد قربان تا آنكه ميگذارد نماز گفته اند كه اكل آنحضرت در هر دو عيد در وقت مشروعيت اخراج صدقه بود كه مخصوص ست
بهر كدام چون اخراج صدقه فطر پيش از برآمدن بمصلي بود صدقه برآورد واكل كرد وبمصلي برفت واخراج صدقه اضحي چون بعد از ذبح بود كه
وقت آن بعد از نماز ست ذبح كرد وصدقه داد بعد از ان بخورد رواه احمد در سبل السلام گفته حديث دليل ست بر شرعيت اكل
يوم الفطر قبل صلوة وتاخير اكل روز اضحي تا بعد نماز وحكمت دران آنست كه چون اظهار كرامت الهي براي عباد بشرعيت نحر اضاحي ست
اهم ابتدا است باكل آن براي شكر خدا بر انعام وي از شرعيت نسك جامع خير دنيا وثواب آخرت والترمذي وابن حبان والدارقطني
والحاكم والبيهقي ودر روايت بيهقي اين ست كه چون برميگشت ميخورد از جگر قرباني خود كذا في الجامع ورواه ابن ماجة والدارمي وصححه
ابن حبان وابن القطان وگفت ترمذي درين باب ست از علي كرم الله وجهه وانس رضي الله عنه انتهى وروى حديث علي الترمذي ايضًا
والعقيلي وقال اسناده غير محفوظ ورواه ايضًا عن ابن عمر وضعفه ورواه البزار عن ابي سعيد وذكره الشافعي مرسلًا عن صفوان بن سليم
وسعيد بن المسيب وموقوفًا على عروة كذا في التلخيص وعن ام عطية از كبار صحابيات انصاريه وعاقلات نساست نام وي
نسيبه بنت الحارث وقيل بنت كعب وهمراه آنحضرت غزا ميكرد وبيماران را تيمار داري ميكرد ومجروحان را تداوي مي نمود معدود ست
در اهل بصره وجماعتي از صحابه وتابعين در بصره از وي اخذ ميكردند غسل ميت را زيرا كه وي حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم وحكايت ميكرد آنرا با اتقان تمام پس حديث وي اصل ست در غسل ميت واين حديث وي در كتاب الجنائز خواهد آمد قالت أمرنا
گفت امر كرده شديم ما گروه زنان بناي مجهول بجهت حصول علم با مر ست كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم آند ودر روايت بخاري ست امر نا نبينا
ان نخرج كه بيرون آريم بسوي مصلي العواتق زنان بالغات ودختران دوشيزه را كه مقارب بلوغ اند والحيض وزنان حائض را
واين اعم ست از اول من وجه في العيدين در هر دو عيد كه فطر واضحي اند ودر روايتي ذوات الخدور آمده يعني زنان پرده نشين يشهدن
الخير ودعوة المسلمين حاضر شوند خير را كه در آمدن ست در فضيلت صلوة ودعاهاي مسلمانان را وتعتزل الحيض المصلى
وگوشه گيرند ويكسو نشينند زنان حائض از جاي مصلي متفق عليه لفظ بخاري اين ست امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور
وقال العواتق وذوات الخدور فيعتزلن الحيض المصلى ولفظ مسلم اين ست امرنا يعني النبي صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق وذوات
الخدور وامر الحيض ان يعتزلن مصلى المسلمين پس اين لفظ كه مصنف آورده لفظ هيچ يكي از شيخين نيست ودر حديث دليل ست بر وجوب

اخراج زنان و در وی سه قول ست یکی آنکه واجب ست و باین قائل از خلفای ثلثه علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرت بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهر ست در استمرار این اخراج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این عام ست در ذوات هیئت و غیر ها و صریح ست در زنان جوان و در عجائز بالاولی دوم آنکه سنت ست و امر محمول ست بر ندب قاله جماعة و قواه الشافعي [illegible] المغربي و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشهود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بودی تعلیل نمی کرد و خیست که از [illegible] ادای واجب و امتثال امری بود گویم و در وی تامل ست زیرا که واجب هم گاهی معلل می شود بفوائدی که در وی ست و معلل نمی شود و بعض [illegible] امام شافعی که در ام ست تفرقه است درمیان ذوی الهیآت و عجائز و گفته واجب ست شهود عجائز و غیر ذوی الهیآت از نسا برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب ست سوم آنکه منسوخ ست طحاوی گفته در اول اسلام بود بنا بر احتیاج بخروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارهاب عدو بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بمجرد دعوی ست و دافع اوست شهود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی داد بآن ام عطیه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشه که اگر می دریافت آنحضرت چیزی را که احداث کردند زنان بعد وی هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد ها متفق علیه پس دال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل ست برینکه ما هم منع نمی کنیم زیرا که آنحضرت منع نفرمود بلکه امر کرد باخراج ایشان پس ما را نمیرسد که آنچه وی بدان امر کرده ما از ان منع نمائیم

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر يصلون العيدين قبل الخطبة بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذاردند نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت ست زیرا که آنحضرت فرموده اقتدا کنید بعد از من بابی بکر و عمر و می گویند که عثمان آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا همه ها نماز را دریابند و برسند بآن و تمام و کمال آن بیابند رواه ابن المنذر بسند صحیح الی الحسن البصري و در مسلم ست که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ست و قیل سبقه الی ذلک عثمان و چون ابو سعید انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجه نه نشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب نبوده و افراط در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه ست و بهر تقدیر این تقدیم بدعت ست مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم ست کذا فی السبل گویم لفظ ابوسعید این ست که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابا سعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و درینجا دلالت ست برینکه عالم را میرسد که با میر در امر دین برای تغییر منکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد فبها و رنه ذمه عالم بری ست و در فتح الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده و ما آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه امر دائمی آنحضرت و هر دو خلیفه راشد وی همین بود و برین مستمر ماندند و ظاهرش وجوب تقدیم صلوة ست بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

عبد اللہ بن السائب ست کہ گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عید را پس ہرگاہ کہ بگذارد نماز را فرمود ما خطبہ میخوانیم پس ہر کہ دوست دارد کہ بنشیند برای خطبہ پس باید کہ بنشیند و ہر کہ دوست دارد کہ برود پس باید کہ برود رواہ النسائی وابن ماجۃ وابوداؤد و ازین معلوم شد کہ واجب نیست پس اگر مقدم کند خطبہ را مشروع نیست اعادۂ آن واگرچہ فاعل خلاف سنت شدہ شوکانی گفتہ اصحاب کتب ستہ اتفاق دارند بر حکم آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبہ میخواند و ہمچنین ابوبکر و عمر و ترمذی گفتہ برین ست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و غیر ایشان انتہی **وعن** ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم العید رکعتین ہست و روی متفق علیہ بر رستیکہ آنحضرت بگذارد روز عید دو رکعت درینجا دلیل ست بر انکہ نماز عید دو رکعت ست و بر اجماع ست در حق کسی کہ با امام در جبانہ گذارد و اگر نماز با امام فوت شدہ و تنہا گذاردہ نیز ہمین حکم ست عند الاکثر و احمد و ثوری گفتہ چہار بگذارد و سعید بن منصور از ابن مسعود روایت کردہ کہ ہر کہ نماز عیدش فوت شدہ با امام پس باید کہ چہار رکعت بگذارد و اسنادش صحیح ست و اسحق گفتہ اگر در جبانہ گذارد دو گذارد و ورنہ چہار و ابوحنیفہ گفتہ چون قضا شد نماز عید پس مخیر ست در میان دو و چہار و بر شرعیت عیدین اجماع ست و در وجوب و سنیت وی اختلاف در سبل گفتہ یک قول وجوب عین ست نزد ابوحنیفہ و ہمان ظاہر ست از مداومت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای وی و امر آنحضرت باخراج نسا و امر ایشان بغدو مصلی و امر اصل ست در وجوب قول دوم فرض کفایہ ہست زیرا کہ شعار ست و ساقط می شود بقیام بعض کالجہاد قول سوم سنت موکدہ ہست و مواظبت آنحضرت بران دلیل تاکید سنیت ست لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات کتبہن اللہ علی العباد و گفتہ اند کہ این استدلال بمفہوم عدد ست و احتمال کتابت ہر لیل و یوم دارد ولم یصل قبلہا ولا بعدہا و نگذارد نہ پیش ازان و نہ بعد ازان و درینجا دلیل ست بر عدم شرعیت نافلہ قبل عید و بعد آن زیرا کہ چون آنحضرت این را نکرد و نہ امر نمود بدان پس مشروع نباشد در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم و نباشد مشروع در حق ما و در حدیث ابوسعید کہ بیاید دلیل ست بر ترک وی صلی اللہ علیہ وسلم این را ولیکن ہم در حدیث وی بیاید کہ میگذارد دو رکعت بعد عید در خانہ خود و صححہ الحاکم اخرجہ السبعۃ یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ وروی الترمذی عن ابن عمر نحوہ وصححہ وہو عند احمد والحاکم و او را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط لیکن در روی جابر جعفی ست و او متروک ست و اخراج کرد بزار حدیث علی رضی اللہ عنہ در قصۂ وی کہ گفت بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل وی و نہ بعد وی پس ہر کہ خواہد بکند و ہر کہ خواہد ترک کند وجمع میان این احادیث باین طریق ست کہ نفی از صلوٰۃ در مصلی ست نہ در غیر آن **و** ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی العید بلا اذان ولا اقامۃ گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان و اقامت اخرجہ ابوداؤد واصلہ فی البخاری واصل این حدیث در بخاری ست و آن این ست کہ بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد اللہ آوردہ کہ گفتند نبود یعنی در زمان نبوت کہ اذان گفتہ می شد نہ یوم الفطر و نہ یوم الاضحی و در صحیح مسلم ست از عطا کہ گفت خبر داد مرا جابر بن عبد اللہ کہ نیست اذان مر صلوٰۃ را روز فطر و نہ اقامت و نہ ندا و نہ چیزی و روایت کرد نسائی از ابن عمر کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و اقامت و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از جابر بن سمرہ آوردہ اند کہ گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عیدین نہ یکبار و نہ دو بار بی اذان و اقامت و گفت ترمذی کہ درین باب حدیث از جابر بن عبد اللہ و ابن عباس نیز آمدہ و حدیث جابر بن سمرہ حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و غیر ایشان کہ اذان گفتہ نشود مر عیدین را و نہ مر ہیچ یکی از نوافل را و مالک در موطا گفتہ کہ شنیدم بسیاری از علما را کہ گفتند نبود در فطر و نہ در اضحی

ندا و نه اقامت از زمانِ رسولِ خدا تا امروز و بالجمله اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه ست و در سبل گفته این حدیث دلیل ست بر عدم
شرعیت اذان و اقامت در صلوٰة عید و این بدعت ست و روایت کرد ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابن المسیب که اول کسی که احداث کرد اذان را
برای نماز عید معاویه ست و مثل روایت شافعی عن الثقة و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر مدینه و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او
زیاد ست در بصره و گفته اند اول کسی که اخذ کرد بدان مروان ست و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد الله بن زبیر ست و وی اقامت هم گفت و شافعی
از ثقه از زهری روایت کرد [illegible] امر میکرد موذن را در عیدین پس میگفت الصلوٰة جامعة در شرح گفته این مرسل ست معتضد بقیاس بر کسوف
زیرا که گفتن آن [illegible] ت و در وی تامل ست انتهی زیرا که حافظ ابن القیم رح در هدی گفته آنحضرت صلعم چون می رسید بمصلّی شروع میکرد
نماز را بغیر اذان و اقامت و نمی گفت الصلوٰة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز ازینها نکنند انتهی و در جای دیگر گفته که هر چه سببش در زمانه
آنحضرت صلعم یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الامیر ولد صاحب سبل رحمهما الله تعالی
گفته شاید وجه تامل برای منع قیاس همین ست والله اعلم **وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال كان النبي صلى**
الله عليه وسلم لا يصلي قبل العيد شيئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتين بود آنحضرت صلعم که نمی گذارد پیش از
نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزلِ خود میگذارد دو رکعت و این دال ست بر شرعیت دو رکعت بعد عید در خانه
و معارضِ او ست حدیث ابن عمر نزد احمد مرفوعاً که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن و جمع میان هر دو این ست که نیست نماز در جبانه و زرکشی
گفته علی رضی الله عنه خلیفه ساخته بود ابو مسعود انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از
امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روزِ عید پیش از خروج امام رواه سعید
و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلفِ این امت نماز گذارد پیش از نمازِ عید و بعد از وی رواه الاثرم و در موطا
آورده که قاسم بن محمد میگذارد روزِ فطر پیش از انکه برود بمصلّی چهار رکعت و عروه نماز میگذارد روزِ فطر پیش از عید در مسجد در مصفی گفته ماخذ
فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیتِ اصلِ صلوٰة ست و نیافتن دلیلی که دلالت
کند بر منع زیرا که نکردنِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترکِ فعل نزدیک حضور دواعی آن دلیل کراهت
نمی تواند شد پس از اختلافِ ائمه و دلیلِ ایشان ترکِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم با عدم کراهتِ فعل معلوم شد و مذهب مالک آنست که تطوع قبل از عید
و بعد از آن امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلّی مکروه ست انتهی گویم خلاف در آن ست که این مخصوص بمصلّی ست یا شامل
مصلّی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلّی بگذارد فلا باس به ست و گذشت حدیثِ ابی سعید درین باب در هدایه گفته تنفل نکند
در مصلّی پیش از عید پس کراهت در مصلّی ست خاصةً و اگر نمازِ اشراق و ضحی را پیش از خروج بجبانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند
در مصلّی و غیر مصلّی برابر ست و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول ست امام را و قوم را جمیعاً و شافعی گوید امام را مکروه ست نه قوم را
و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه ست فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوٰة قبل العید
و بعد ها احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت کراهت ست یا عام تر از ان و بر هر تقدیر مخصوص بامام
یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلّی یا شامل ست مصلّی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند بگذارد
بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه این ست و بصریان می گویند بگذارد قبل و بعد و مذهب حسن بصری و جماعت این ست و مدنیان میگویند

کہ نہ قبل و نہ بعد و مذہب زہری و ابن جریج و احمد این ست و بعضے از مالکیہ نقل کردہ اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلے و ہر کہ تجویز کردہ ست می گوید
کہ آن وقت مطلق نماز ست و ہر کہ منع کردہ می گوید کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نگذاردہ و من اقتدی بہ فقد اہتدی و حاصل آنست کہ نماز عید را
سنتی ثابت نشدہ نہ قبل و نہ بعد الا آنکہ بعضے کہ قیاس کنند او را بر جمعہ اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشدہ مگر در وقت کراہت کہ در سائر
ایام ست انتہی رواہ ابن ماجۃ باسنادٍ حسنٍ و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آوردہ کہ بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل خطبہ
در روز عید و گفت صحیح ست بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمدہ مرفوعاً کہ نیست نماز روز عید نہ قبل آن و نہ بعد آن اخرجہ احمد و روی الترمذی
عن ابن عمر نحوہ و صححہ وہو عند احمد والحاکم ولہ طریق اخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی ست و وی متروک ست و درین باب
حدیثہا ست چنانکہ بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل برین ست نزد بعضے اہل علم از اصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و روایت ست از ابی سعید
رضی اللہ عنہ کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز
عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی کہ جای مشہور ست در مدینہ بیرون شہر و الآن گرد وی چار دیواری کشیدہ اند و مسافت از حجرۂ شریف
تا آنجا ہزار قدم ست قالہ عمر بن شبۃ فی اخبار المدینۃ و اول شیء یبدأ بہ الصلوٰۃ پس نخست چیزی کہ آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسید
بمصلے نماز بود یعنی نماز را بر خطبہ مقدم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس علی صفوفہم فیعظہم و یامرہم
بستر بر می گشت از نماز و می ایستاد روبروی مردم یعنی بی آنکہ بر منبر بایستد زیرا کہ در زمان شریف منبر در مصلے نبود و حال آنکہ مردم نشستہ بودند
بر صفہای خود پس پند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال و حرام و تمام حدیث این ست و اگر میخواست کہ جدا کند و بفرستد لشکری را
می فرستاد آنرا یا اگر میخواست کہ بفرماید کاری را می فرمود آنرا بستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جز آن بسوی خانہ متفق علیہ
و ازین حدیث چہار امر معلوم شد یکی آنکہ خروج بسوی مصلے مشروع ست و متبادر از آن خروج ست بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکہ نماز
پیش از خطبہ بود و خطبہ بعد از نماز عید بود سوم آنکہ این خطبہ بر منبر نبود چنانکہ در روایت ابن المنذر آمدہ کہ خطبہ خواند آنحضرت ایستادہ بر دو پای
خود و اول کسیکہ خطبہ خواند بر منبر عثمان بن عفان ست چنانکہ روایت کردہ امام مالک ست و رواہ عمر بن شبۃ و گویند مروان ست ذکرہ البخاری
عن ابی سعید ولیکن عثمان یکبار این چنین کردہ ترک وا دو ابا سعید بر آن مطلع نشد و در فتح القدیر شرح ابن ہمام بر ہدایہ گفتہ اختلاف کردہ اند
در بنای منبر بجبانہ بعضی گفتہ اند مکروہ ست و خواہر زادہ گفتہ حسن ست درین زمان و مروی نیست از ابو حنیفہ لا باس بہ انتہی و در بعض احادیث
آمدہ کہ خطبہ بر راحلہ خواند اخرجہ ابن حبان چہارم آنکہ خطبۂ عید مشروع ست و مثل خطبۂ جمعہ است ولیکن درین حدیث ذکر خطبتین نیست تا مثل خطبۂ
جمعہ باشد و میان ہر دو بنشیند در سبل گفتہ لعلہ لم یثبت ذلک من فعلہ صلی اللہ علیہ وسلم وانما صنعہ الناس قیاساً علی الجمعۃ انتہی
پنجم استحباب وعظ و تذکیر درین روز در خطبہ چنانکہ در صحیحین از حدیث جابر بن عبد اللہ ست کہ حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
ابتدا کرد بنماز قبل خطبہ بلا اذان و اقامت بستر ایستاد تکیہ زدہ بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و برانگیخت بر طاعت وی تعالی
و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را بستر بگذشت از ایشان تا آمد زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمدہ کہ فرمود ایشان را صدقہ
دہید و خیر کنید پس اکثر کسی کہ تصدق کردند زنان بودند بگوشوارہا و انگشتری و چیزہای دیگر از جنس آنچہ تصدق توان کرد وعن
ابی ابراہیم عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن ابیہ عن جدہ سماع وارد از پدر خود و ابن مسیب
و طاؤس و روایت کرد از وی زہری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکردہ اند و ضمیر ابیہ و جدہ اگر عائد ست بسوی او پس معنی وی

این ست که پدرش شعیب روایت کرد از جدوی محمد که گفت آنحضرت کذا وکذا ودرین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را ندریافته است واگر ضمیر ابیه عائد ست بسوی عمرو وضمیر جده راجع ست بسوی شعیب پس مراد این ست که شعیب راوی ست از جد خود عبد الله وشعیب جد خود عبد الله را دریافته پس شیخین باین علت حدیث او را اخراج نکرده اند وذهبی گفته ثابت شده است سماع شعیب از جدوی عبد الله واحتجاج کرده اند بدان ارباب سنن اربعه وابن خزیمه وابن حبان وحاکم کذا فی السبل وقد تقدم ذکره (وایضا رضي الله عنهم قال قال نبي الله صلى الله عليه وسلم التكبير في الفطر سبع في الاولى وخمس في الاخرة) گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت ست در رکعت اولی وپنج در رکعت دوم واین هفت محتمل ست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در مسوی ست ظاهر ازین کلام آنست که این سبع وخمس ورای تکبیر احرام وقیام بود وعلیه الشافعی انتهی وگفت امام مالک در موطا وهو الامر عندنا یعنی همین ست امر مسلم ومفتی به نزدیک ما در سبل گفته اوضح این ست که بی اوست ودروی خلاف ست در هدی نبوی گفته تکبیر افتتاح از وست مگر آنکه بدلیلی زیاده ودر دوم پنج ست وباین رفته است جماعتی از صحابه وغیرهم ودیگران خلاف کرده وگفته که پنج در اولی ست وچهار در ثانیه وگفته اند که در هر دو سه سه وگفته اند که شش در اولی وپنج در ثانیه گویم واقرب عمل بحدیث باب ست زیرا که طرق آن اگرچه همه واهی ست اما بعض مشید بعض ست وآنچه ما عدای اوست از اقوال نیست دران سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام السبل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین مسئله ده مذهب ست واین ارجح آنهاست وهمین ست مذهب ائمه ثلاثه ونزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرارت چهار تکبیر گوید ودر ثانیه بعد قرارت ودلیل ایشان حدیث ابوموسی وحذیفه وابن مسعود ست که درین باب آمده ولیکن گفته اند که در اسناد حدیث ابوموسی وحذیفه عبد الرحمن بن ثابت ست واو را مناکیر ست وبعضی توثیق وی کرده اند ونیز در روی ابو عایشه است ووی مجهول ست وگفت بیهقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی جواز ابوموسی ومشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود ست که وی فتوی داد ایشان را بچهار ومسند نکرد آن را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص گویم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرارت ودر ثانیه بعد قرارت ودر اولی چهار می گفت ودر ثانیه سه ورکوع می کرد بر تکبیر چهارم وطبرانی رُوات این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف ست بر ابن مسعود ودر روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه وتکبیر رکوع رواه ابوداود والدارقطني والحاكم من حديث عائشة ولیکن در روی ابن لهیعه است ووی ضعیف ست وحق این ست که اصحاب رسول خدا هم درین مسئله مختلف اند ولهذا امام احمد گفته الکل سنة چنانکه زرکشی از وی نقل کرده ودر حجة الله البالغه گفته هما سنتان وعمل الحرمین ارجح انتهی ودر مصفی گفته واز همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد وآن صادق ست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه نقل کرده اند وبزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی وپنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند وعمل اهل حرمین احق باتباع ست واز همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبهای عید والله اعلم انتهی (والقراءة بعدهما كلتيهما) وقرارت الحمد وسوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود ودرینجا دلیل ست بر آنکه قرارت بعد تکبیر در هر دو رکعت ست وبه قال الشافعی ومالک وگفت ابوحنیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام ودر رکعت دوم بعد قرارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخرجه ابوداود واحمد وابن ماجه من حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده واسنادش صالح ست کذا فی شرح الترمذی ورواه الدارقطني وصححه احمد وعلي بن المديني والبخاري فيما حكاه الترمذي ونیز روایت کرده اند آن را از حدیث عایشه ودر روی ابن لهیعه است از عقیل از ابن شهاب از عروه از عایشه وذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده ست آن را ودر وی اضطراب ست از ابن لهیعه باوجود ضعف وی وتصحیح کرد دارقطنی

درعلل وقف او را و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی العلل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل ست و رواه البزار من حدیث عبد الرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضاله هست و وی ضعیف ست گفت ابو حاتم انه خطأ و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع وگفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد ست و درین باب ست از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفا رواه عبد الرزاق و عن ابن عباس رواه ابن ابی شیبة ابن رشد گفته جز این نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است دروی از آنحضرت چیزی انتهی ونقل الترمذي عن البخاري تصحيحه در تلخیص گفته بخاری و ترمذی گفته اند که انه اصح شیئ فی هذا الباب در سبل گفته نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمرو بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده آورده وگفته حدیث کثیر احسن شیئ روی فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم وقال وفی الباب عن عایشة و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و از بخاری چیزے نقل نکرده و همین وهم بیهقی را در سنن کبری بعینه واقع شده ولیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سالت محمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیئ اصح منه وگفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائفی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده درین باب نیز صحیح ست انتهی کلام البیهقی و نیافتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده وگفته عجب ست از ابن النحوی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از آن الخ و ازینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظ بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتهی کلام السبل گوئیم زرکشی گفته که ترمذی گفته هو احسن شیئ فی الباب پس این نیز وهم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی العلل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتهی بلفظه و نیز عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتهی بلفظه و ازینجا معلوم شد که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب سبل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرده میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب سبل تقلید بیهقی کرده در نسبت مذکور اطلاق بکار برده والله اعلم بعده در سبل گفته که اولی عمل ست بحدیث عمرو بن شعیب لما عرفت وانه اشفی شیئ فی الباب و بود آنحضرت که میکرد درمیان هر دو تکبیر سکتۀ لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ذکری معین میان هر دو تکبیر ولیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و درود فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم و هم از وی طبرانی در کبیر روایت کرده که میان هر تکبیر بقدر یک کلمه است و این موقوف ست و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف ست و بود ابن عمر با وجود تحری اتباع رفع یدین میکرد با هر تکبیر انتهی و شوکانی گفته اسناد حدیث عمرو بن شعیب که در متن ست صالح ست و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرارت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث ست که شواهد اوست و همه صالح احتجاج ست **وعن ابي واقد الليثي** نامش حارث بن عوف ست وگفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام ست حاضر شد بدر را و قیل انه من مسلمة الفتح والاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد مکه را و مرد آنجا در سنه ثمان وستین و هو ابن خمس وسبعین و دفن بفخ رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الاضحى والفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید در اضحی و فطر بقاف و اقتربت این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سورۀ ق خواندے و در رکعت دوم اقتربت و ازینجا معلوم شد که قرارت این هر دو در نماز عید سنت ست وگاهی این هر دو سوره دراز تخواندی و قصار

بسبح اسم ربک الاعلی وهل اتٰک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه وظاهر آنست که گاهی آنرا خواندی وگاهی این را ودرفته است بسنیت آن شافعی وگاهی که عید وجمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن ونزد مالک خواندن این دو سوره مستحب ست وبعضے مستحب تر گفته اند واین را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته ودر خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن هر چه خوانند درست بود ولهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته یقرأ فی کل رکعة بالحمد وسورة انتهی گویم فیه تامل زیرا که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم یتساءلون ووالشمس وضحٰها میخواند کذا فی التلخیص والله اعلم

اخرجه مسلم ومالک فی الموطا وابو داؤد والترمذی والنسائی **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم العید خالف الطریق بود آنحضرت که چون می بود در روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از راهی که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر برگردیدی وسرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه برکت وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر ونفاق بمشاهده عزت اسلام ورفعت اعلام دین اندوهگین گردند یا برای آنکه بقاع ومواضع مختلف بتکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه برای مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید واین وجه احق واولی ست چه اسرار ومعانی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود خلائق را مجال درک وحصر آن تنگ ست ووصول بدان متعذر والله اعلم اخرجه البخاری

ولابی داؤد عن ابن عمر نحوه ولفظ وی در سنن از ابن عمر این ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع فی طریق اخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحری لسنت تکبیر می گفت از خانه خود تا مصلے انتهی وترمذی از ابو هریره آورده وگفته که درین باب حدیث از عبدالله بن عمر وابی رافع نیز آمده وگفته مستحب داشته اند بعضے از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث وباین قائل ست شافعی انتهی وحدیث را الفاظ ست ورواه احمد والترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة ورواه ابن ماجة والحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح ست ودرین باب ست از سعد قرظ وابی رافع رواهما ابن ماجة واز عبدالرحمن بن حاطب رواه ابن قانع وابو نعیم واز سعد قرظ رواه البزار ودر فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را ومأموم را واکثر شافعیه برین اند ولیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را وبتعمیم قائل اند اکثر اهل علم وبعض گفته اند اگر آن معنی وعلت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلاً باقی ست حکم نیز باقی ست والا منتفی می شود حکم بانتفای علت واکثر علما بر آنند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف وغیره انتهے گویم شیخ عبدالحق دهلوی رح درینجا می گوید وراه غایت انصاف می پوید که تعیین علت درینجا فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت وشهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی وعلل که پیدا می کنند بمجرد احتمال وگمان ست چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول وآخر کلام خود ایمائی بدان کرده ست پس اینجا نظر بعلت نباید داشت ولوای اتباع واقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی **وعن** انس رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی وحال آنکه اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشده که آن دو روز کدام بود بعضے گویند که نیروز ومهرجان بود ولیکن مستبعد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس ومن عادات ایشان ست فقال پس گفت آنحضرت چه چیز ست این دو روز گفتند همچنین ست یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست وکه ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دو روز در جاهلیت فرمود

قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی ویوم الفطر بتحقیق مبدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت داشتید دو روز دیگر بهتر ازان هر دو روز عید قربان و عید فطر می فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی ست از لهو ولعب یا اشارهٔ خفی بجواز چیزی ازان در دو روز عیدین از انچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی ست از تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور دران تا آنکه بعضے علما براه مبالغه رفته حکم بتکفیر کرده اند کما سیجئ بقصد زجر و تهدید و سد ذرائع و اتقا از مظان کفر لذا فی فتح الباری یا اشارهٔ خفی ست بانکه ایام سرور مومنان همین دو یوم ست نه غیر آن پس اظهار سرور در مواسم دیگر محدثه خود یا دیگران منهی عنه باشد مثل مواسم محافل مولد و قصهٔ شهادت امام حسین رضی الله عنه و بدتر ازین همه آنست که بعضے از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد و جشنها بروز ولادت ملکهٔ انگلستان و روز صدارت وی وجز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار برروی کار می آید و شک نیست که چیزها ازان بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شمائل و مجالس ضلالت منازل خذلان مآب خسران نصاب بی شبهه زکبائر ست اخرجه ابوداود حدیث دال ست برانکه آنحضرت ﷺ این را بعد قدوم مدینه فرمود چنانکه حرف فا مقتضے اوست و در کتب سیرت ه اول عیدیکه مشروع شد در اسلام عید فطر ست در سنه دوم از هجرت در سبل گفته در وی دلیل ست برینکه اظهار سرور در عیدین مندوب ست ازان قبیل ست که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت انکه بکنند درین هر دو عید مشروع انچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند و خلاف نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبل گفته ادوی از افعال جاهلیت چیزی ست که محظور نباشد و شاغل از طاعت نبود انتهی گوییم انچه شارح مغربی گفت در حدیث هرگز بران دلالت نیست له دلالت بر خلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خیرا منهما نص ست بران و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخیر مبدل کرده م البدل آورد و این صریح ست در نهی از کردن انچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم والنسائی باسناد صحیح در سبل گفته واما توسع عیال در ایام اعیاد بچیزی که محصل ترویح بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلفت عبادت پس مشروع ست و استنباط کرده اند بعضے کراهت ج در اعیاد مشرکین و تشبه بایشان و مبالغه کرد شیخ کبیر ابوحفص بستی بحر از حنفیه و گفت هر که هدیه فرستد یک بیضه بسوی مشرکی برای تعظیم عید وی بتحقیق کافر شد بخدا انتهی و چون حکم هدیه این ست در باب که حکم شریک و مظهر سرور چه خواهد بود و لیکن چون عمل بسنت از قرون کثیره موقوف ده و عالم هرج مرج گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان برروی کار آمده در صد هزار یکی هم آنچنان نتوان یافت که زین اعیاد و مواسم خود را دور دارد الا ماشاء الله تعالی **وعن** علی رضی الله عنه قال من السنة ان یخرج الی العید ماشیا سنت ست که بیرون آید بسوی عیدگاه پیاده پا و آخر حدیث این ست و بخورد چیزی پیش ازانکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ابی رافع ست نزد ابن ماجه برون می آمد آنحضرت ﷺ بسوی عید پیاده و بر می گشت پیاده و هم وی از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و رواه سعید بن منصور عن الزهری مرسلا و بود ابن عمر ده میرفت و پیاده بر میگشت و تبویب کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب المشی والرکوب الی العید والتسویه نمود میان هر دو نظر بصحت حدیث ع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند مذر انتهی وحسنه و گفت ترمذی این حدیث حسن ست در سبل گفته نیافتیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم سنش کند زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و محدثین را در وی مقال ست انتهی کلام سبل گوییم سید علامه عبدالله بن محمد الامیر

نزد صاحب سبل رحمهما الله تعالی گفته تحسین ترمذی ثابت ست چنانکه مصنف رح گفته در شرح ترمذی ست باین لفظ که حکم کرد مصنف بر حدیث باب که آن حسن ست و نووی در خلاصه بر وی اعتراض کرده و گفته که اهل حدیث متفق اند بر ضعف وی و حارث کذاب ست مگر ترمذی که حدیث را حسن گفته و دعوی وی درین باب مقبول نیست گوئیم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و نه بر ضعف وی زیرا که یحیی بن معین گفته لا بأس به رواه عباس الدوری عنه و عثمان بن سعید الدارمی گفته که گفت ابن معین ثقة و نسائی یکبار گفته لیس به بأس و بار دیگر گفته لیس بالقوی و گفت ابو بکر بن ابی داؤد بود وی افقه الناس و افرض الناس و احسب الناس بعلم فرائض از علی رضی الله عنه آری شعبی گفته حدثنی الحارث الاعور وکان کذابا و نیز کاذب گفته اند او را ابو اسحق سبیعی و علی بن المدینی و ابو زرعه گفته لا یحتج به و ابن حبان گفته کان غالیا فی التشیع واهیا فی الحدیث و دارقطنی گفته ضعیف و ضرب یحیی بن معین و عبد الرحمن بن مهدی علی حدیثه صاحب میزان گفته جمهور بر توهین امر او رفته اند با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفت حدیث وی در سنن اربعه است و نسائی با وجود تعنت وی در رجال احتجاج کرده است بوی و قوی نموده است امر او را گفت و این شعبی ست که کاذب میگوید او را پس روایت میکند از وی گفت و ظاهر آنست که وی دروغ می گفت در حکایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از اوعیهٔ علم مره بن خالد گفته حدثنا محمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود خمسة یؤخذ عنهم ادرکت منهم اربعة و فاتنی الحارث ولم اره وکان یفضل علیهم وکان احسبهم ویختلف فی هؤلاء الثلثة ایهم افضل علقمة و مسروق و عبیدة ای السلمانی انتهی کلامه گفت بنده ضعیف عفی عنه که این جواب یکی از دو وجه ست که در سبل گفته و یک وجه همچنان باقی ست یعنی در سبل گفته بود که لم اجد فیه انه حسنه پس چون در ترمذی تحسین وی موجود نباشد اعتراض صاحب سبل بر مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی هنوز باقی باشد و جوابی که از تحسین گفته نیز حق مقام قضا نکرده زیرا که از تقریر مذکور ظاهر ست که هر که از حارث اعور روایت کرده و هر که از وی روایت نکرده تضعیف وی نموده و توثیق بعض در برابر تجریح جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل و بودن روایت او در سنن دلیل توثیق نمی تواند شد زیرا که در سنن اربعه اخبار ضعاف و حسان و صحاح همه است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چه کار سے کند فتدبر

وعن ابی هریرة رضی الله عنه انهم اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید فی المسجد بدرستیکه رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد و این جز یکبار بیش نبود صاحب مواهب لدنیه از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت نگذارد آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتهی شیخ در شرح سفر السعادة گفته که اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق بوده بخلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد و الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست و آبادانی این بلدهٔ مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برآید بجبانه و استخلاف نماید کسے را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جائز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگردد و در بلدهٔ لاهور و بعض بلاد دیگر همچنین می کنند انتهی کلام الشیخ گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که تعلیل نگذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضیق مسجد مدخول ست باینکه چون یکبار بعذر مطر در ان بگذارد معلوم شد که مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل پنداشت و همی وی درین نماز بالخصوص

چنین واقع شد پس سنت در برآمدن بصحرا دوام نمودن بگذاردن در مسجد گو بعذر جائز باشد و حصول شرف و برکت اتباع همدرین ست گو شرف و برکت حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگرست واین چیز دیگر وچون علت خروج درینجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود پس بمجرد تخمین و قیاس علل و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد بعذر گذارد نه بی عذر پس در ما نحن فیه حجت نباشد غایت آنکه افادهٔ جواز کند وازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبانه افضل ست واگرچه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرتؐ برهمین مواظبت کرده و در مسجد جز یکبار بعذر مطر نگذارده و وی صلی الله علیه وسلم محافظت نمی کند مگر بر افضل و مرویست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی جبانه و گفت لولا السنة لصليت في المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبانه مسجدی باشد مکشوف پس نماز در وی افضل ست و اگر مسقوف باشد پس نزدیک تر دست در سبل گفته قول شافعی این ست که اگر مسجد شهر واسع باشد در وی بگذارند و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع ست ولهذا امر کرد آنحضرتؐ باخراج عواتق و ذوات خدور و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد ولهذا اهل مکه بنا بر سعت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و باین رفته آ جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل ست انتهی گوییم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل ست زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخدور دلیل ماست که دال ست بر اهتمام شان این نماز و مصرح ست بافضلیت گذاردن آن بصحرا نه در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث در خروج بمصلی غیر کافی ست در اثبات افضلیت زیرا که اجتهاد در ان مسرح نیست و حدیث باب که دال ست بر گذاردن یکبار در مسجد بعذر در وی مقال ست چنانکه مصنف گفته رواه ابوداود باسناد لین زیرا که در سندش مردی مجهول ست و زیاده کرده در تلخیص رواه ابن ماجه والحاکم و اسناده ضعیف پس درینجا بی عذر و تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمرهٔ آنحضرتؐ باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود راضی نمی باید شد و بعمل بلدهٔ لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این و آن نباید آویخت وبالله التوفيق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در موطا گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و اضحی که امام برآید از خانهٔ خود آنقدر پگاه که برسد بعیدگاه و حال آنکه حلال شد نماز گزاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت زوال ست و مذهب شافعی آنست که پگاه تر برآیند مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد در عید اضحی و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر ست تعجیل در اضحی و تاخیر در فطر انتهی و همچنین در مصفی ست زیر کریمهٔ وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ ازین آیت دانسته شد که ماموریم باکثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که رفع صوت کنند و حنفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص ست بجائیکه در حدیث آمده باشد بندهٔ ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب ست ولهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز انتهی گفت محرر سطور عفا الله عنه تفصیل مقام این ست که تکبیر در عیدین مشروع ست نزد جماهیر فاما تکبیر عید الافطار پس سنت ست نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر نزد خروج امام ست برای نماز تا ابتدای خطبه و درین باب بیهقی دو حدیث ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده اما حاکم گفته هذه سنة تداولها ائمة الحديث وقد صحت به الرواية عن ابن عمر وغيره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت وی پس در فضائل الاوقات بیهقی ست باسناد تا سلیمان که وی می آموخت ایشان را تکبیر و می گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا اللهم انت اعلى واجل من ان يكون

لک صاحبۃ ولم یکون لک ولد ولم یکون لک شریک فی الملک ولم یکون لک ولی من الذل وکبرہ تکبیرا اللہم اغفر لنا اللہم ارحمنا واما تکبیر عید النحر پس سنت مؤکدہ است نزد جمہور برای مرد و زن و بعضے خاص کردہ اند بمردان واما وقت وی پس حسب ظاہر آیہ کریمہ واذکروا اللہ فی ایام معدودات وآثار صحابہ این ست کہ نیست مختص بوقت دون وقت مگر اہل علم گویند عقیب صلوۃ ست مطلقا و نزد بعض عقیب فرائض نہ نوافل و نزد بعضے خاص بجماعت دون انفرادی و بموداۃ نہ بمقضیہ و بمقیم نہ بمسافر و بامصار نہ بقری را ابتدا و انتہای وی پس در وی نیز خلاف ست گفتہ اند از اول صبح روز عرفہ و قیل از ظہر آن روز و قیل از عصر وی و در ثانی تا ظہر ثالث وی و قیل تا آخر ایام تشریق و قیل من ظہرہ و قیل من عصرہ و درین حدیثی واضح از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشدہ و اوضح چیزی کہ وارد شدہ است دران قول علی و ابن مسعود ست کہ آن از صبح عرفات تا آخر ایام منی اخرجہا ابن المنذر در مصفی گفتہ نزدیک حنفیہ شرط وجوب تکبیر اقامت و مصر و فرض بودن صلوۃ و جماعت مستحبہ است و ابتدای تکبیر بعد از صلوۃ فجر ست از روز عرفہ و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوۃ عصر ست از روز نحر نزدیک ابی حنیفہ در آخر ایام تشریق ست نزدیک صاحبین و معمول و مفتی بہ مذہب صاحبین ست و ہمین ست قول غیر مشہور شافعی و عمل شافعیہ برین ست انتہی واما صفت وی پس اصح انچہ وارد شدہ دران روایت عبد الرزاق ست از سلیمان بسند صحیح گفت اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر کبیرا و مروی ست از سعید بن جبیر و مجاہد و ابن ابی لیلی رہو قول للشافعی زیادت وللہ الحمد و صفات دیگر و استحسانات ایمہ نیز ہست و آن دلالت دارد بر وسعت امر و اطلاق آیہ کریمہ مقتضی اوست و نیست فرق میان تکبیر ہر دو عید وامر در آیت بذکر در ایام معدودات و ایام معلومات وارد شدہ پس بعض گویند ہر دو ایام مختلف اند معدودات ایام تشریق ست و معلومات ایام عشر ذکرہ البخاری عن ابن عباس تعلیقا و وصلہ غیرہ و ابن مردویہ از ابن عباس آوردہ کہ معلومات قبل یوم ترویہ و یوم عرفہ است و معدودات ایام تشریق ست و اسناد وی صحیح ست و ظاہرش ادخال یوم عید ست در ایام تشریق و روایت کرد ابن شیبہ از ابن عباس نیز کہ معلومات یوم نحر و سہ روز بعد اوست و رجحہ الطحاوی لقولہ تعالی لیذکروا اسم اللہ فی ایام معلومات علی ما رزقہم من بہیمۃ الانعام و این مشعر ست کہ مراد بدان ایام نحر ست انتہی و این مانع نیست از تسمیہ ایام عشر بمعلومات و نہ از تسمیہ ایام تشریق بمعدودات بلکہ تسمیہ ایام تشریق بمعدودات متفق علیہ ست لقولہ تعالی واذکروا اللہ فی ایام معدودات وقد ذکر البخاری عن ابی ہریرۃ و ابن عمر تعلیقا کہ این ہر دو می برآمدند بسوی سوق در ایام عشر تکبیر گویان و تکبیر می گفتند مردم بتکبیر ایشان و بغوی و بیہقی ہم این را ذکر کردہ اند طحاوی گفتہ مشایخ ما قائل بودند بتکبیر ایام عشر جمیعا و ہمچنین مندوب ست پوشیدن جامہای نفیس و مالیدن عطر در روز عید و نمودن قربانی بسیار فربہ چنانکہ در حدیث حسن مجتبی ست رضی اللہ عنہ کہ امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد وان نتطیب باجود ما نجد وان نضحی باسمن ما نجد البقرۃ عن سبعۃ والجزور عن عشرۃ وان نظہر و علینا السکینۃ والوقار رواہ الحاکم من طریق اسحق بن برزخ وقال لولا جہالۃ اسحق لحکمت للحدیث بالصحۃ در سبل گفتہ قلت لیس بمجہول فقد ضعفہ الازدی و وثقہ ابن حبان ذکرہ فی التلخیص

باب صلوة الکسوف

اختلاف کردہ اند علما در کسوف و خسوف کہ مستعمل اند ہر دو در مہر و ماہ یا مختص ست ہر لفظ بیکی ازین ہر دو و در قرآن مجید استعمال خسوف در قمر آمدہ و در حدیث خسفت الشمس واقع شدہ و ہم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمدہ و در لغت استعمال کسوف در شمس و استعمال خسوف در قمر ست و روات حدیث بعضے بکاف روایت کردہ در ہر دو و بعضی بخای معجمہ در ہر دو کہ الشمس والقمر ینخسفان و ینکسفان و انچہ در احادیث نیامدہ نسبت کسوف ہست بسوی قمر بر جہت بانفراد و برین ست استعمال فقہا کہ ایشان خاص میکنند کسوف را بآفتاب و خسوف را بماہتاب و اختارہ ثعلب

وجوهری گفته انه افصح وقیل یقال بهما فی کل منهما ومعنی کسوف در لغت تغیر ست بسوی سواد ومنه کسف وجهه وکسفت الشمس اسودت وذهب شعاعها ومعنی خسوف نقصان ست قاله الاصمعی وفی ذلک اقوال أخر ویقال کسفت الشمس بفتح الکاف وتضم نادرًا وانکسفت وخسفت بفتح الخاء وتضم نادرًا وانخسفت

عن المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گرفته شد آفتاب وبی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده وهیچ کس تعدد وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گوییم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسف شد شمس در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوبار یکی در سنه سادسه ودیگر در سنه عاشر روزیکه مرد پسرش ابراهیم ومنخسف شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدن ورمی بشهب کردن گرفتند وگفتند سحر شده قمر پس گذارد آنحضرت نماز خسوف انتهی ورُوات صلوة کسوف از صحابه بست وچند کس اند در عده شرح عمده گفته از اینجا معلوم شد که سر کردن جهال بنا بر یق وغیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود ست یوم مات ابراهیم روزیکه مرد ابراهیم بن رسول الله که از ماریه قبطیه بود ودر مدینه بسنه ثمان متولد شده ودر مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراهیم پس گفتند مردم گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم ابو داود گفته موت او دهم ربیع الاول بود وقیل چهارم منه روز سه شنبه وگفته اند یوم عاشورا ودر اینجا رد ست بر منجمان که می گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه عادت این چنین ست واین برخلاف عادت بود واگر گویند در غیر این سه روز محال ست این سخن باطل ست زیرا که خدا قادر ست بر هر چیز فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بطریق رد بر ایشان

ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله بدرستیکه آفتاب وماهتاب دو نشان اند از نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی تعالی زیرا که خسوف وکسوف دال اند بر کمال قدرت وسلطنت او تعالی وموجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت باآن نورانیت وابت تاریک وتیره وبی نور شدند همچنین قادر ست او تعالی والعیاذ بالله که نور علم وایمان از مهر وماه قلوب بنی آدم کسف کند وتاریک گرداند پس در اینجا تخویف عباد ست از باس وسطوت خود وحدیث ماخوذ ست از قول وی تعالی وما نرسل بالآیات الا تخویفا

لا ینکسفان لموت احد ولا لحیاته گرفته نمی شوند از جهت ممات کسی ونه حیات وی این دفع ست مر اعتقاد جاهلیت را که کسوف وخسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ وضرری عام می باشد وچون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت استتباع واستطراد موت بود ودر سبل گفته ایشان ادعای حیات هیچ یکی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق ست بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گویید همچنین این کسوف برای ممات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض ومانند آنست وذکر قمر باآنکه کلام خاص بود بشمس زیادت افادت ست وبیان آنست که حکم نیرین احد

فاذا رایتموها فادعوا الله وصلوا پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را ونماز بگذارید این لفظ مسلم ست ولفظ بخاری فصلوا وادعوا الله ست ودر وی ارشاد عباد ست بسوی آنچه مشروع ست نزد رویت وی از دعا ونماز وصفت نماز خواهد آمد وامر دلیل وجوب ست مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت موکده بنا بر انحصار واجبات در نمازهای پنجگانه وابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب وی کرده وزین بن المنیر از ابو حنیفه نقل کرده که واجب ست شوکانی گفته نماز کسوف سنت ست بجهت عدم ورود دلیل ایجاب ومجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست انتهی

حتی ینکشف تا آنکه منکشف گردد واز آن حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم ست متفق علیه پس در اینجا آنحضرت صلی الله علیه وسلم غایت وقت دعا ونماز انکشاف کسوف گردانیده واین دلیل ست بر فوت صلوة بانجلا پس چون آفتاب منجلی شود ووی در نماز باشد نماز را اتمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم ست فسلم وقد انجلت واین دلیل ست بر اتمام نماز اگرچه حاصل شده باشد انجلا

ومؤید اوست قیاس سائر صلوات زیراکه اینها مقید اند برکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و دروی دلیل ست بر آنکه گذاردن این نماز مقید

بحصول سببِ وی در هر وقت که از اوقات باشد وباین رفته اند جمهور ونزد احمد وحنفیه ما سوای اوقات کراهت ونزد مالکیه از وقتی که حلال ست دران

نافله تا زوال ودر روایتی تا نماز عصر مصنف گفته واقف نشدیم بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقتِ چاشت ولیکن واقع شد

این اتفاقاً پس دلالت نکند بر منع ما عدای او کذا فی البدر وفي روايةٍ للبخاري عن المغيرة حتى ينجلي تا آنکه روشن شود عوض قولِ وی

حتى ينكشف ومعنی هر دو یکی ست ودروی دلیل ست بر طولِ قراءت ورکعاتِ این نماز وللبخاري وابن حبان والحاكم والنسائي نحوه

من حديث ابي بكرة رضي الله عنه فصلّوا وادعوا حتى ينكشف ما بكم پس نماز بگذارید ودعا کنید تا آنکه منکشف گردد

چیزی که شماراست واین اول حدیثی ست که سوق کرده وآورده آنرا بخاری در بابِ کسوف ولفظِ وی یکشف ست ومراد آنست که مرتفع شود

آنچه نازل شده است بشما از کسوفِ شمس وقمر مصنف در تلخیص گفته واقع شده است در خلاصه وشرحِ مهذب آنچه موهم بودنِ این روایت

متفق علیه ست حال آنکه چنین نیست زیراکه اخراج نکرد مسلم از ابی بکره در صلوٰةِ کسوف هیچ چیز انتهی **وعن** عائشة رضي الله عنها

ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوٰة الكسوف بقراءته بلند خواند آنحضرت در نمازِ خسوف قراءتِ خود را ومراد

در ینجا کسوفِ شمس ست چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خسفت الشمس وقال ثم قرأ فجهر بالقراءة وجهر را ترمذی وطحاوی ودارقطنی هم روایت کرده

وابن خزیمه وغیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعاً جهر بقراءت در نمازِ کسوف ودرین چهار قول ست اول آنکه جهر کند بقراءت مطلقاً در کسوف

شمس وقمر بنا بر حدیثِ باب وجز آن واین حدیث اگرچه وارد ست در کسوفِ شمس لیکن قمر مثلِ اوست بنا بر جمع نمودنِ آنحضرت هر دو را در یک حکم

چنانکه فرموده فاذا رأيتموهما اي كاسفين فصلّوا وادعوا واصل استوای هر دو ست در کیفیتِ نماز ومانندِ آن واین مذهبِ احمد واسحٰق وابو حنیفه

وابن خزیمه وابن منذر ودیگران ست دوم آنکه اسرار کند مطلقاً بحدیثِ ابن عباس که استاد آنحضرت استادنی دراز قریب سورهٔ بقره پس اگر

جهر میکرد آنحضرت اندازه نمی کرد ابن عباس قراءتِ او را بسورهٔ بقره وشافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که وی بایستاد بپهلوی آنحضرت

در کسوف پس نشنید از آنحضرت حرفی وبیهقی آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی ست پس ضعیف ست این قول که ابن عباس

از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقراءت نشنیده سوم آنکه مصلی مخیر ست در میانِ جهر واسرار زیراکه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هر دو امر چنانکه از ادلهٔ هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوفِ شمس اسرار کند ودر خسوفِ قمر جهر نماید واین مختارِ ائمهٔ ثلاثه است عملاً

بحدیثِ ابن عباس وقیاساً بر صلواتِ خمس ولیکن در سبل گفته که دلیلِ جهر مطلقاً انهض ست ازین همه اقوال ودر مصفی گفته ظاهر آنست که

جهر کند در خسوف وکسوف هر دو بحدیثِ شیخین عن عائشة واما جمعِ شافعیه بآنکه اسرار در قمر ست وجهر در شمس پس مدخول ست بآنکه

ظاهر از حدیثِ عائشه آنست که حکایت همان قصهٔ کسوف باشد که روایاتِ متعدده دران باب از حضرت عائشه منقول ست واحتمال

خسوف بر شمس غیر قلیل ست انتهی ملخصاً فصلّى اربع ركعات في ركعتين پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی

دو رکوع کرد بر خلافِ معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد واربع سجدات وچهار سجده چنانکه معهود ست متفق علیه

واین حدیث دلیل ست بر شرعیتِ جهر بقراءت در نمازِ کسوف وبر آنکه این نماز دو رکعت ست ودر هر رکعت دو رکوع ست ودر هر رکعت

دو سجده ویاتی خلاف ذلك في حديث ابن عباس وهذا لفظ مسلم واین یک وجه ست برای این نماز از وجوهِ متعدده او وای نحو

ابن عمر وابن عباس هم آمده وروٰه ابن حبان والحاكم وگفت بخاری حدیثِ عائشه در جهر اصح ست از حدیثِ سمره انتهی ولفظ سمره این ست

صلی بنا فی کسوف الشمس لانسمع له صوتا وصححه الترمذی وابن حبان والحاکم واعله ابن الحزم بجهالة ثعلبة بن عباد راویه عن سمرة وگفت ابن المدینی وی
مجهول ست وقد ذکره ابن حبان فی الثقات باآنکه نیست او را راوی جز اسود بن قیس وجمع کرده اند میان حدیث عایشه و سمره باینکه بود سمره
در اخریات الناس پس نشنید آواز آنحضرت را لیکن قول ابن عباس که انی کنتُ الی جنبه دافع اوست مصنف در تلخیص گفته اگر صحیح شود تعدد
زائل شود اشکال انتهی و ترجیح داد شافعی حدیث سمره را بسبب موافقت او با روایت ابن عباس و جز آن و در منصفی گفته اما حدیث ترمذی
عن سمرة لیس لانسمع له صوتا گفته نه اسرّ بالقراءة یا لم یجهر بلکه عدم سماع خود بیان کرد انتهی بمعناه واین ناظر ست در ترجیح حدیث عایشه و بالجمله
در حدیث عایشه که نزد دارقطنی ست آمده که خواند آنحضرت در رکعت اولی عنکبوت و در ثانیه رُوم یا لُقمان وفي روايةٍ له ای لمسلم عن عایشة
فبعث پس برانگیخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مُنادياً يُنادي نداکننده و آواز دهنده را که ندا کند الصلوٰة جامعة نماز جمع
کننده است پس جمع آمدند و پیشتر رفت آنحضرت برای امامت و گذارد نماز بر وجهی که مذکور شد و در ینجا دلیل ست بر مشروعیت اعلام بلین لفظ
برای اجتماع مردم درین نماز و وارد نشده است امر باین لفظ از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر درین نماز واین هر دو لفظ منصوب ست یعنی
الصلوٰة جامعة اول بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای احضروا و ثانی بر حال و جائز ست رفع هر دو بر ابتدا و خبر و فیه تقادیر آخر

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال انخسفتِ الشمسُ على عهدِ رسولِ الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا
صلى الله عليه وسلم فصلّى پس نماز گذارد آنحضرت و مردم باوی اقتدا کردند فقام قياماً طويلاً نحواً من قراءة سورة البقرة
پس قیام کرد آنحضرت قیام دراز نزدیک از خواندن سورهٔ بقره یعنی آن زمان مقدار که در وی سورهٔ بقره بخوانند و ازینجا معلوم نمی شود که سورهٔ بقره خوانده باشد
لیکن در وی دلیل ست بر آنکه در ان قرآن باید خواند بغوی گفته علما متفق اند بر آنکه بخواند در قیام اول از رکعت اولی فاتحه و اختلاف کرده اند
در قیام ثانی پس مذهب مالک آنست که صحیح نیست نماز مگر بقراءت آن و در وی دلیل ست بر شرعیت طول رکوع و مشروع در ان ذکر ست لز
تسبیح و تکبیر و غیرهما ثمّ ركع ركوعاً طويلاً پستر رکوع کرد رکوعی دراز و در بعضی روایات آمده که برابر امتداد قیام ثمّ رفع فقام
قياماً طويلاً پستر برداشت سر از رکوع و ایستاد زمانی دراز وهو دون القيام الأوّل واین ایستادن فرود قیام اول بود و دون
بمعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قراءت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی ست ثمّ ركع ركوعاً طويلاً وهو
دون الركوع الأوّل پستر رکوع کرد رکوع دراز واین رکوع فرود رکوع اول بود پستر برداشت سر از رکوع دوم ثمّ سجد پستر سجده کرد
یعنی دو سجده چنانکه معهود ست در سجده و جلسه اینجا طویل کرد و در ینجا دلالت ست بر آنکه قیامی که بعد او سجود ست در وی تطویل نیست بلکه
فرود اول ست و اگرچه نزد مسلم در روایت جابر آمده که انه اطال ذلک نووی گفته این روایت شاذ ست عمل کرده نمی شود بر ان و نقل کرد قاضی
عیاض اجماع بر عدم تطویل اعتدالی که متصل سجود ست و تاویل کرد این روایت را که مراد باطالت زیادت طمانینت ست و ذکر نکرد درین روایت
طول سجود را و لیکن ثابت شده است اطالت وی در روایت ابی موسی نزد بخاری و حدیث ابن عمر نزد مسلم نووی گوید محققان از اصحاب ما گفته اند
وهو المنصوص للشافعی که طول کند بنا بر احادیث صحیحه که وارد ست بران ابو داود و نسائی از حدیث سمره آورده که کان اطول ما سجد
فی صلاته قط و در روایت مسلم ست از حدیث جابر و سجوده نحواً من رکوعه و به جزم اهل العلم بالحدیث و بگوید عقیب هر رکوع سمع الله لمن حمده باز
بگوید ربنا لک الحمد الی آخره و طول کند در جلوس بین السجدتین چنانکه واقع شده است در روایت مسلم از حدیث جابر اطالت اعتدال میان
هر دو سجده و گفت مصنف واقف نشدم بران در هیچ طریق مگر درین طریق و نقل کرد غزالی که اتفاق بر عدم اطالت وسے مردود ست

ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ پستر برداشت سر از سجده و ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ پستر رکوع کرد رکوع دراز و این
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ پستر برداشت سر
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل ست بر اطالت قیام در رکعت
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داؤد از عروه آمده که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفته نیست خلاف در آنکه رکعت
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هردو اقصر اند
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هردو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول وی ست وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ که مراد بدان اول
از اولی ست یا راجع ست بهمه پس هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل اوست ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ
پستر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ سَجَدَ ثُمَّ انْصَرَفَ پستر برداشت
سر خود را پستر سجده کرد یعنی دو سجده پستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور وی وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ
وحال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شده بود مهر فَخَطَبَ النَّاسَ پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه همان ست که در حدیث مغیره گذشته
یعنی مهر و ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ درینجا دلیل ست بر شرعیت خطبه بعد صلوٰة کسوف و رفته است باستحباب آن شافعی و اکثر ائمه حدیث و حنفیه گویند
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و تعقب کرده اند باحادیث مصرحه بخطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از آن خطبه نبود
بلکه قصد رد بود بر کسانیکه معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول متعقب ست باینکه در روایت بخاری ست فحمد الله واثنى
عليه وفي رواية انه عبده ورسوله وفي رواية البخاري انه ذكر احوال الجنة والنار وغير ذلك و این همه مقاصد خطبه ست و لفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمه از اسماء این ست قالت فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد ما من شيئ لم اكن رايته الا قد رايته في مقامي هذا
حتى الجنة والنار وانه قد اوحى الي انكم تفتنون في القبور قريبا او مثل فتنة المسيح الدجال لا ادري اي ذلك قالت اسماء فيوتى احدكم فيقال
ما علمك بهذا الرجل فاما المومن او الموقن لا ادري اي ذلك قال فيقول هو محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى فاجبنا واطعنا
ثلاث مرات ثم يقال قد كنا نعلم انك تومن به فنم صالحا وفي مسلم رواية اخرى في الخطبة بالفاظ فيها زيادة مصنف در تلخیص گفت صاحب هدایه
از حنفیه می گوید نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم ازوی زیرا که ثابت ست در حدیث عایشه و حدیث اسماء بنت ابی بکر در
صحیحین و احمد آنرا از حدیث سمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور ست که ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و برآمد بر منبر
و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جای تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه ست نه محدث و لهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود ست تعجب این ست که در هدایه زیاده برده جا او را سهو و خطا رو داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مُطّلع مخفی نیست
وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِيِّ ولفظ مر بخاری راست و در سبل گفته نماز کسوف بر وجوه کثیره مروی ست ذکرها الشیخان و ابوداود و غیرهم و این
سنت ست باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظر ست زیرا که ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوب وی و حکی ست از مالک که آنرا
جاری مجرای جمعه داشته و گذشت از ابو حنیفه ایجاب وی و مذهب شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون ست در جماعت و گفته اند

و دیگران یعنی ابوحنیفه وگروهی که تنها بگذارد و حجت اولین احادیث صحیحه است که دران گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعده اختلاف کرده اند در صفت وی جمهور گویند دو رکعت ست در هر رکعت دو قیام و دو قرائت و دو رکوع و سجود دو سجده است کغیرها و باین کیفیت رفته است مالک و شافعی و لیث و دیگران انتهی در مصفی گفت اکمل در نماز کسوف آنست که قیام اول را طویل کند مانند سورهٔ بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم ست حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سورهٔ بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعض روایات تطویل سجدات نیز آمده بعد از ان خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند که آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوٰة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهی گوییم و این همه افعال در احادیث صحاح وارد اند ۞ في رواية مسلم اي عن ابن عباس صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم حين كسفت الشمس ثماني ركعات في اربع سجدات گذارد آنحضرت وقتیکه گرفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیرا که هر رکعت را دو سجده است و باین کیفیت رفته است گروهی وعن علي عليه السلام اي واخرج مسلم عنه مثل ذلك اي مثل روایت ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند وله و مسلم راست عن جابر بن عبد الله صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم ست ركعات باربع سجدات گذارد آنحضرت شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود ست ولابي داؤد عن ابي بن كعب رضي الله عنه صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم فركع خمس ركعات وسجد سجدتين گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد دو سجده وفعل في الثانية مثل ذلك و کرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده ورواه البيهقي والحاكم ايضا وصححه ابن السكن وقال الحاكم رواته موثوقون و بالجمله از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت ست بالاتفاق و اختلافی که است در کمیت رکوعات ست در هر رکعت واز مجموع روایاتی که مصنف آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع و باین اخذ کرده است شافعی و مالک و لیث و احمد و غیرهم و برین دال ست حدیث عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفته هو اصح ما في الباب وباقي الروايات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم ست از ابن عباس و علی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین دال ست حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اخذ کرده اند بهر نوعی بعض صحابه و گفت جماعتی از محققین که مصلی مخیر ست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این مبنی ست بر تعدد کسوف که گاهی در ان چنین کرده و گاهی چنان و لیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعهٔ واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت ست روز وفات ابراهیم و لهذا التحویل کرده اند دیگران بر اعلال احادیث حاکیه صور ثلاثه و ابن قیم رح گفت کبار ائمه تصحیح نمیکنند تعدد آنرا کالامام احمد والبخاري والشافعي و می بینند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سائر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفیین و ثوری نیز همین ست و یک رکوع اقل اعداد است و هیچ اکثر آن در مصفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا رايتم ذلك فصلوا را کار بسته است و هر که دو در رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم اوفی حاصل کرد انتهی شیخ در ترجمه گفته نزد ما صلوٰة کسوف شمس دو رکعت ست بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد ست در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت سنت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی
و جایز ست نزد اکثر اصحاب وی تنها نیز و بر رکوع واحد بی خطبه و دلیل ما حدیث ابن عمر ست که ناطق ست بآنچه در مذهب ماست و حال کشف ست
مر رجال را که در صف پیش استاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة
و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه اند و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند در ذات
بعضی دو رکوع و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد که گذارده شود بر وجهی که معهود ست و موافق مر روایات اطلاق را مثل قول
آنحضرت فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه ست که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف
پیشین را او فتاده و ظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد وقوع روایت نکرده و وقوع
آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت ست ولیکن قول صاحب هدایه که حال کشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست که غیر عائشة
از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد انتهی گوییم اضطراب دلیل صحت روایات ست و چون حادثه متحد ست اطلاق را حمل کنند بر تقیید
و مذهب حنفیه ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تلخیص گفته تمسک کرده اند حنفیه بظاهر حدیث ابی بکره که در وی بلفظ مثل صلاتکم آمده
و بحدیث عبد الرحمن بن سمره که نزد مسلم ست و در ان این ست که خواند دو سوره و گذارد دو رکعت و بحدیث نعمان بن بشیر و در وی این ست
که پس گذارد دو رکعت را اخرجه ابو داود و رواه النسائی بلفظ فصلوا کاحدث صلوة صلیتموها من المکتوبة و اخرجه احمد والحاکم و صححه ابن عبد البر
و اعله ابن ابی حاتم بالانقطاع و بحدیث قبیصه بن مخارق فصلی رکعتین و اخرجه ابو داود والحاکم انتهی **وعن** ابن عباس رضی الله
عنه ما هبت ریح قط الا جثی النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه نوزید هرگز بادی مگر آنکه نشست آنحضرت
بر دو زانوی خود و این قعده مخافت ست نمی کنند آنرا مگر خائف مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد و ریاح بلفظ جمع
در رحمت و خطابی توجیه آن کرده که چون ریاح متکثر شود سحابها را پیدا آرد و امطار بسیار آید و در زروع نشو و نما پیدا گردد و چون یک
ریح وزد عقیم باشد این چنین ست اعتقاد اهل عرب و طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول وی تعالی وجرین بهم بریح
طیبة و بآنچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در حدیث ابو هریره ست الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب
و قول آنحضرت انا نسالک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و گفته که این حدیث ابن عباس ضعیف ست مقاومت با آن حدیث صحاح نتوان کرد
و طیبی گفته غالبا ریح در ریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف گردد و در ینجا سخن بسیار ست در لمعات و غیره
مذکور ست وقال و گفت این کلمات را اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت
و مگردان او را ماده عذاب و در آخر روایت این ست اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح گفت ابن عباس
که در کتاب خدا ست ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت و تند و فرستادیم بر ایشان باد نازاینده که بار ور نمی گرداند درختان را و فرستادیم
بادهای آبستنی که درختان بوی بار ور می شوند و از آیات الهی ست که می فرستد بادها را بشارت دهنده بباران و درین بیان ست که مجموع ریاح
در رحمت ست و مفرد در عذاب پس استشکال شد در حدیث و جواب داده اند که مراد آنست که هلاک مکن ما را باین باد زیرا که اگر درین ریح هلاک
شوند بادی دیگر بعد از ان بر ایشان نه وزد پس این ریح باشد نه ریاح رواه الشافعی فی الام والطبرانی وابو یعلی والبیهقی فی الدعوات
الکبیر **و** هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه انه بدرستیکه وی یعنی ابن عباس و در بعض نسخ انه صلی الله علیه وسلم

صلی فی زلزلۃ ست رکعات وّاربع سجدات گذارد در زلزلهٔ زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و در هر رکعت سه رکوع وقال و گفت هکذا صلوٰة الآیات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البیهقی من طریق عبد اللہ بن الحارث عنه انه کان فی زلزلة فی البصرة و رواه ابن ابی شیبة من هذا الوجه مختصراً ان ابن عباس صلی بهم فی زلزلة اربع سجدات رکع فیها ستا و روایت کرد ابوداود از ابن عباس مرفوعاً که چون ببینید شما آیتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها کما قال الشافعی و در ینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات و نه هیچ یکی از خلفای او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیهقی در سنن و معرفه بسند خود تا شافعی که ذکر الشافعی عن علی رضی اللہ عنه نحوه ذکر کرد شافعی از علی مانند آن که بگذارد وی کرم اللہ وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی گفته اگر ثابت شود این از علی رضی اللہ عنه قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذ نمی کنند بدان دون آخر و هو قوله هذا صلوات الآیات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم اللہ وجهه و رفته اند بعض علما باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد مثل نماز کسوف و وافقه علی ذلک احمد بن حنبل گوییم در کتب حنابله این ست که برای کسوف دو رکعت بگذارد وقتیکه خواهد و شافعی و غیره گفته اند که تجمیع مسنون نیست و اما صلوٰة منفرد پس خوب ست زیراکه امر آنحضرت بتجمیع جز در کسوفین مروی نیست واللہ اعلم

باب صلوٰة الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا یا سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم کم نکرد هیچ قومی پیمانه و ترازو را مگر آنکه گرفته شدند بقحط و خشک سالی و شدت مؤنت و جور سلطان بر آنها و منع نکردند زکوٰة اموال خود را مگر آنکه منع کرده و باز داشته شدند باران را از آسمان عن ابن عباس رضی اللہ عنه قال خرج النبی صلی اللہ علیه وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینه منوره متواضعاً فروتنی کننده متبذلاً بمثناة فوقیه و موحده و ذال معجمه یعنی لابس ثیاب بذله و بذله جامه که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن هیئت ست برای تواضع و اظهار حاجت متخشعاً خشوع کننده و چشم فرو خوابانیده و تواضع و تخشع قریب اند در معنے اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصر باشد و خضوع در بدن مترسلاً فرو هشته از عاجزی یعنی بتأنی و عدم عجلت متضرعاً زاری کننده لفظ ابوداود متبذلا متواضعا ست در نهایه گفته تضرع تذلل و مبالغه در سوال و رغبت فصلی رکعتین کما یصلی فی العید پس بگذارد دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابوداود این ست لکن لم یزل فی الدعاء والتضرع والتکبیر ثم صلی الخ و از ینجا معلوم شد که نماز بعد دعا بود و لفظی که مصنف آورده غیر صریح ست درین لم یخطب خطبتکم هذه و خطبه نخواند مثل این خطبه شما که میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین ست زیراکه در روایت ابوداود زیاده کرده انه صلی اللہ علیه وسلم رقی المنبر و ظاهر آنست که رقی منبر نبود مگر برای خطبه و گفته اند بخواند خطبه مانند جمعه بحدیث عایشه که می آید و بحدیث ابن عباس و از حدیث ابوهریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجه و ابی عوانه و بیهقی این ست انه صلی اللہ علیه وسلم خرج للاستسقاء فصلی رکعتین ثم خطب و باین رفته است شافعی و غیره و در حدیث ابن عباس که لفظ وی نزد ابوداود گذشته قبل نماز آمده و باین رفته است جماعتی و جمع میان هر دو حدیث باین وجه ست که آنحضرت ابتدا بدعا

کرده بود پس بعض رواة ازان بخطبه تعبیر کردند و بران اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند
هم بران اقتصار نمودند و دعا قبل نماز ذکر نکردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعا ئیکه درین نماز باید کرد پس تحری آن از دعا عنه صلی الله علیه وسلم ست
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهرست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل ست بر شرعیت نماز
استسقا و باین رفته اند اکثر ائمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کریم و اهب رزاق و استغفار
بنص قرآن سبب ادرار امطارست و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مگر در وجه واحد
و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکورست عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرد و بر دعا و استغفار
اقتصار نموده و نماز نگزارده و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب عهد وی بزمان نبوت بعیدست و ترک وی با وجود علم
ابعدست با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه نا کردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه که نیست نماز
در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر هر یکے نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار
کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند
درین باب و بعضے گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصاص
آن بآنحضرت علیه السلام انتهی و در شرح سفر السعادة گفته نزد صاحبین و ائمه ثلاثه در استسقا نمازست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول
امام محمدست و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین ست
الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب
امام احمد روایات ست مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختار ترست یک
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنها یکه قائل اند بنماز قرارت بجهرست و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز دو قول ست و نزد
ابی حنیفه هیچ یکی ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابوحنیفه و عمل بمذهب صاحبین ست انتهی کلامه
گوییم و همین ست ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری ست از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه وسلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگزاردن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را جهت آنست که
استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از ان وجه بود پس چنانکه نماز در وی سنت ست همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت ست
تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجوه
متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یکے ازان وجوه بجای خود سنت مستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت بر انحای
کثیره و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصلے با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگزارد دو رکعت بقرارت
جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و ردا بگرداند انتهی و در سفر السعادة گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرد
انتهی گوییم بیان آن شش وجه در هدی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه وسلم بسوی مصلے و نماز گزاردن و خطبه خواندن دوم
روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای وی بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقا در حالیکه نشسته بود
در مسجد پس برداشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز وجل پنجم استسقا کردن نزد احجار زیت قریب زوراء و این بیرون دروازه مسجد بود

ششم استسقا در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند او را مشرکان بسوی آب وهر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی وازینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز ثابت ست وهم استغفار ودعا پس هر چه کند کافی ومؤدی سنت باشد وصححه الترمذي در مصفی گفت در مثل این مقام دو رای می شود یکی آنکه هر فعلی وکیفیتی سنت ست پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت ست پس مدرک بعضی ودون بعض مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد مثل جمعه که یک فرض ست وارکان وخصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند وخلفای مسلمین هلم جرا ومیل شافعی برای اول ست ومیل مالک وابی حنیفه برای ثانی ست واکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند وتوبه کنند ووجوه خیر از صدقه وصله بجا آرند بعد از ان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته وجامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس آنگاه دو رکعت نماز گذارند مانند عید بعد از ان دو خطبه خوانند واستغفار بسیار گویند وتحویل ردا کنند امام وماموم همه انتهی گویم واین ظاهرست در رای اول

وصححه ابو عوانة وابن حبان واخرجه الحاكم والبيهقي والدارقطني ايضا وعن عايشة رضى الله عنها قالت شكى الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قحوط المطر گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له بالمصلى پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است ووعد الناس يوما يخرجون فيه ونوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز ومعین کرد آن روز را برای ایشان ودرینجا دلالت ست برینکه مستحب ست تقدیم تعیین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن وخالص شوند از مظالم وغیره ومقدم کنند توبه را واین امور واجب ست مطلقا مگر آنکه باحضور شدت وطلب تفریج وی از او تعالی تضییق آن زیرا که وارد شده ست در اسرائیلیات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عاصی بود ولفظ ناس عام ست از مسلمانان وغیر هم وازینجا گفته اند که مشروع ست اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند فخرج حين بدا حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد وآغاز کرد برآمدن را ابروی آفتاب یعنی کرانه او وبدا بالف وهمزه هر دو روایت ست واول ظاهرترست فقعد على المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن القیم رح گفته اگر صحیح شود ورنه در دل ازین حرف چیزی هست فكبر وحمد الله پس تکبیر براورد وستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انكم شكوتم جدب دياركم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر ودیار خود را ودیار جمع دارست بمعنی سرا وگله کردید پس ماندن باران را از وقت معین ومعهود که برای اوست از شما

وقد امركم الله ان تدعوه وتحقیق فرموده ست خدای تعالی شما را که بخوانید او را قال تعالى ادعوني استجب لكم ووعدكم ان يستجيب لكم ونوید داده ست شما را که قبول کند دعا وسوال را برای شما كما قال واذا سالك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان ثم قال پس گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمين الرحمن الرحيم جمیع سپاس وستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست ومهربان ست در دنیا وآخرت درینجا دلیل ست بر عدم افتتاح خطبه بسمله بلکه بحمد ونیامده روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید ملك يوم الدين مالک همه چیز ست روز جزا ابو داود گفته اهل مدینه ملك يوم الدين میخوانند واین حدیث حجت ست بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود برحق سوای خدا میکند آنچه خواهد

اللهم انت الله لا اله الا انت الغني ونحن الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت علينا قوة وبلاغا الى حين خداوندا توئی معبود برحق نیست خدای برحق سوای تو توئی بی نیاز وما نیازمندانیم ومحتاج فرو فرست بر ما باران وبگردان چیزی را که فرو فرستاده از باران برای ما توانائی ورسیدن تا زمانی طویل یعنی برسیم بمطالب خود بکمال وتمام شود انتفاع ما بوی وبلاغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب بر سند نشو رفع یدیه فلم یزل حتی رؤی بیاض ابطیه پس بر برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت بر داشتن و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر لباس شریعت دران زمان فقط ردا بود مراد ظهور ابطین علی الحقیقت خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین ست و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند و آنچه صعب ترو سله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و درینجا دلیل ست بر شرعیت رفع الیدین نزد دعا ولیکن در استسقا مبالغه در رفع مطلوب ست تا آنکه برابر رو گردد و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نمیداشت هر دو دست خود در چیزی از دعا مگر در استسقا پس گفت سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص ست لیظهر کفین کما فی مسلم و ابی داود و اما در سائر دعا پس برمیداشت هر دو دست خود و بطون آنها و ثابت شده ست رفع یدین در دعا در یک صد حدیث و قد افردتها بجزء انتهی و این جزء را کاتب حروف عفی عنه در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه آورده ست و مصنف رح در فتح الباری گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه وسلم ثم رفع یدیه و رایت بیاض ابطیه و گفت ابن عمر رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد و در روی رد ست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جز در استسقا و تمسک کرده ست بحدیث انس و آن صحیح ست ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقا و حاصلش این ست که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رو شوند و در دعا برابر هر دو دوش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یری بیاض ابطیه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض در استسقا ابلغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند منذری گفت و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجح ست گویم لاسیما با کثرت احادیث وارده دران زیرا که در روی حدیثهای بسیار آمده افردها المنذری فی جزء و سرد منها النووی فی الاذکار و فی شرح المهذب جملة و عقد کرده برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرده دران حدیث ابوهریره که قدوم آورد طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بدرستیکه دوس نافرمانی کردند خدا را پس دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد دوسا و این در صحیحین ست بدون قول وی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر ست در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مردی دیگر با وی فقال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم ولیدیه فاغفر فرفع یدیه و سندش صحیح ست و اخرجه مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم یدعو رافعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد ست و در جزء رفع الیدین بخاری ست که رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن سمره در قصه کسوف فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم و هو رافع یدیه و هو یدعو و هم نزد مسلم ست از حدیث عایشه رض در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرفع یدیه ثلث مرات و در حدیث طویل ابوهریره ست در فتح مکه فرفع یدیه وجعل یدعو و در صحیحین ست از حدیث ابی حمید در قصه ابن اللتبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة ابطیه یقول اللهم هل بلغت و در حدیث ابن عمرو ست ان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرفع یدیه وقال اللهم امتی و در حدیث عمر ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما ثم سری عنه فاستقبل القبلة و رفع یدیه و دعا الحدیث اخرجه الترمذی واللفظ له والنسائی والحاکم و در حدیث ابی امامه ست کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فرفع یدیه فمالت به ناقته فسقط خطامها فتناوله بیده و هو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد ست نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه و هو یقول اللهم اجعل صلاتک و رحمتک علی آل سعد بن عبادة و سنده جید و احادیث درین باب بسیار ست و اما آنچه مسلم از حدیث عمارة بن رویبة

آورده که وی دید بشر بن مروان را که برمیدارد هر دو دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسبابه پس طبری از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاهر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت ورد کرد آنرا باینکه ورود این در بارۂ خطیب ست بحالِ خطبه و این ظاهر ست در سیاقِ حدیث پس نیست معنی برای تمثیل آن برفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیتِ آن و روایت کرده اند ابوداود و ترمذی و حسنه و غیرهما از حدیث عثمان مرفوعا ان ربکم حیّ کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردّهما صفرا ای خالیة و سنده جید طبری گفته و مکروه ست رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبیر بن مطعم و دید شریح مردی را که برمیداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما لا امّ لک و طبری این را باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن التین از عبد الله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده ست از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت و در مدونه گفته خاص ست رفع باستسقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا برابر دوش و گفت که آنها را برابر سینه باید داشت کذلک اسنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفتِ دعاست و ابوداود و حاکم از ابن عباس انحه دیگر روایت کرده اند که گفت مسالت آنست که دستها تا دوش برداری و استغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمیعا دراز نمائی و طبری از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت یرفع یدیه حتی یجاوز بهما راسه و ثابت شده است از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرجه البخاری فی الادب المفرد من طریق القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه باطنهما مما یلیه انتهی کلام المصنف رح ملخصا من کتاب الدعوات من فتح الباری و نووی در شرح مسلم زیر حدیث انس گفته ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دستِ خود مگر در استسقا و لیکن حال این چنین نیست بلکه ثابت شده ست رفع یدین وی در دعا در مواطنِ دیگر غیر استسقا و هی اکثر من ان تحصر و قد جمعت منها نحوا من ثلثین حدیثا من الصحیحین او احدهما و ذکرتها فی اواخر باب صفة الصلوٰة من شرح المهذب و تاویل حدیث اینست که رفع بلیغ که از ان بیاض الابطین دیده شود نکرد مگر در استسقا یا مراد آنست که وی جز در استسقا ندید و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شوند مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را و لابد ست از تاویلی که ذکر کردیم انتهی ثم حول الی الناس ظهره و قلب رداءه پستر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و روکرد بسوی قبله و گردانید چادر خود و اقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول ازار چهار ذرع و یک شبر در دو ذرع و یک شبر و این ردا و ازار را در جمعه و عیدین می پوشید کرمانی گفته ردا آنست که در نصف اعلی پوشند و ازار آنکه در نصف اسفل پوشند و طریق قلبِ ردا باین وجه ست که بگیرد بدستِ راستِ خود طرفِ اسفل را از جانب یسار و بدستِ چپ طرفِ اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دستِ خود را پس پشتِ خود تا باشد طرفِ مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرفِ مقبوض بید یسری بر کتفِ اعلی از جانب یسار و در ابوداود بجای لفظ قلب حول گفته و هو رافع یدیه درحالیکه بردارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس و نزل پستر رو آورد بر مردم و فرود آمد از منبر و صلی رکعتین پس گذارد دو رکعت و درینجا دلیل ست برانکه صلوٰة باران دو رکعت ست و هو قول الجمهور فانشأ الله سبحانه و تعالی سحابة فرعدت و برقت پس پیدا کرد خداوند پاک برتر ابری را پس غرید آن ابر و درخشید برق بفتح را و کسر هر دو روایت ست ثم امطرت پستر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب فتن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن وی پس گفت آنحضرت گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر ست و من بندۂ خدا و رسول ویم رواه ابوداود و ابو عوانة و ابن حبان و الحاکم و قال غریب و اسناده جید و صححه ابو علی بن السکن و قصة التحویل فی الصحیح و قصۂ تحویل ردا در صحیح بخاری ست و آن گردانیدن یمین ست بر شمال و زیاده کرد ابن ماجه

وابن خزیمه گردانید شمال را بر یمین و در روایت ابو داود دست گردانید عطاف الیمن او را بر عاتق الیسر خود و عطاف الیسر او را بر عاتق یمین خود و در روایت ابو داود دست که بود بر ان حضرت خمیصه سودا پس خواست که بگیرد اسفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بر وی قلب کرد آنرا و گردانید بر دوش خود و مشروع کرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرجه احمد بلفظ وحول الناس معه ولیث وابو یوسف گویند مختص ست تحویل بامام و بعضے گفته اند زمان تحویل انکه وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم است چون خواست که دعا کند رو کرد بقبله و گردانید چادر خود را ومثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی راوی اذان چنانکه بعض حفاظ وهم کرده اند ولفظ وی این ست که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلے در حالیکه قصد استسقا دارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد دران هر دو بقرارت و روآورد بقبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله وفیه و درین حدیث عبد الله این نیز هست فتوجه الی القبلة یدعو پس روآورد آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند در بخاری بعد یدعو این ست وحول رداءه وفی لفظ قلب رداءه ثم صلی رکعتین جهر فیهما بالقراءة پستر بگذارد دو رکعت جهر کرد دران هر دو بقرارت و درین جا دلیل ست بر مشروعیت جهر دران ابن بطال گفته انه مجمع علیه یعنی جهر در نماز باران و آرینجا بعض علما اخذ کرده اند که این نماز را جز روز نباید گذارد و اگر در شب گذارده حی شد در روز دران اسرار میکرد و در شب جهری نمود در سبل گفته وفی هذا الدعاء بعد لا یخفی و گفت بخاری که سفیان گفته خبر کرد مرا مسعودی از ابی بکر که گفت گردانید یمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد ابن خزیمه و شمال بر یمین و چون در حکمت تحویل اختلاف ست اشاره کرد مصنف بسوی آن در روایت آینده و این حدیث صحیحین حجت ست بر کسی که میگوید که در استسقا نماز نیست صرف دعا و استغفارست و چون در بخاری و مسلم موجود ست تعلیلش باضطراب خالی از تعسف نیست وللدارقطنی من مرسل ابی جعفر الباقر و در روایت دارقطنی ست بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه وهو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم و سماعت دارد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرده از وی پسرش جعفر صادق وغیره ولد سنة ست وخمسین ومات بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که دران پدر و عم پدر وی حسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون ست و موسوم شد بباقر زیراکه بتقریبے توسع کرد در علم کذا فی جامع الاصول وحول رداءه لیتحول القحط و بگردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردد خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض گفته اند که این امتثال امری ست که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که بقصد و اختیار نبود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از انجا تفاؤل گیرند قاله ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است در تفاؤل حدیثی که رجال وی ثقات اند و در فتح الباری گفت اخرجه الدارقطنی والحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زیراکه محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را و در روایت نموده است از وی مگر آنکه گفت دارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعده گفت و بهر تقدیر این اولی ست از قول بالظن وعن انس رضی الله عنه ان رجلاً دخل المسجد یوم الجمعة والنبی صلی الله علیه وسلم قائم یخطب بدرستیکه مردی در آمد مسجد را روز جمعه و حال آنکه آنحضرت ایستاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی هلک المال وجاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشی هلک العیال هلک الناس فادع الله عز وجل یغیثنا پس دعا کن خدای بزرگ و برتر را که باران دهد ما را فرفع یدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا معهود ست و در روایتی از بخاری آمده و برداشتند مردم دستهای خود ثم قال پس گفت اللّٰهم
اغثنا اللّٰهم اغثنا و در روایتی سه کرّت و در روایتی چهار کرت و در روایتی از بخاری اللّٰهم اسقنا دو بار یا سه بار خداوندا باران ده مارا
و بنوشان مارا آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما در آسمان قطعهٔ ابری و هنوز فرود
نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستهارا تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعهٔ آینده پس بیامد
همان مرد یا دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن مارا تا بگشاید الله تعالی این ابر را وفیه الدعاء بامساکها
و درین بقیهٔ حدیث دعاست بباز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی
تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم حوالینا ولا علینا و در روایتی اللّٰهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بهر سو
که اشارت کرد می گشاد ابر از آن سو تا از روی مدینه همه گشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی قناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ
ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بگشاد ابر در مدینه و می بارید گرداگرد وی و نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود
روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و اکتفا آنحضرت بر دعا درین وقت هم
ازینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عائشه گذشت متفق علیه
و مالک و ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت وهم از انس رضی الله عنه
روایت ست که ان عمر بدرستیکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بود چون قحط کرده می شدند
مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه
و قال اللّٰهم انا کنا نستسقی الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر خود پس
میدادی تو مارا آب و تسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت ست و معنی یکی ست و سقی و اسقی هر دو لغت ست وانا نتوسل الیک
بعم نبینا فاسقنا فیسقون بدرستیکه اکنون وسیله میخواهیم بسوی تو در طلب آب بعم پیغمبر خود پس آب ده مارا گفت انس
پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم انه لم ینزل بلاء الا بذنب ولم یکشف الا بتوبة وقد توجهت بی القوم الیک لمکانی
من نبیک وهذه ایدینا الیک بالذنوب ونواصینا الیک بالتوبة فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد
زمین اخرجه الزبیر بن بکار فی الانساب و نیز روی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر بعباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت بار ذی حج
عام رماد سال هیجدهم بود و درین قصه دلیل ست بر استسقا باهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس ست و تواضع
عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه وسلم را کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفت آورده اند که چون عمر بن الخطاب
و دیگر صحابه که با وی می بودند دست بتمسک توسل بحضرت عباس می زدند عباس گفت خداوندا این قوم بنیت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم
بمن توسل کرده اند خداوندا این پیری مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل ست بر جواز توسل
بصلحا بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الٰهی انتهی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بیزید بن الاسود
اخرجه ابو زرعة الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللالکائی فی السنة فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق
عمرو از ابن ابی جمله که گفت رسید قحط مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

پس بایستاد دیر و بود بر وی برنس و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بر وی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بسوی تو پس آب ده ایشان را پس
برنگردیدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد در زہد که واقع شد مثل این بمعاویہ را با ابی مسلم خولانی کذا فی التلخیص و هم روایت
از انس رضی الله عنه قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم
باران فحسر عن ثوبه حتی اصابه من المطر پس بکشاد جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید او را چیزی از باران حسر بفتح
حا و سکون سین مهملتین دور کردن و بر داشتن جامه از بعض بدن پس گفتیم ما ای رسول خدا برای چه کردی این را و قال انه حدیث عهد بربه
فرمود این باران نو رسیده است از پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف ب
ای نفس خرم باد صبا ٭ از بر یار آمده مرحبا ٭ و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی
بیابد و گفته اند از جهت آنکه دست گنهگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درینجا اشارت و تعلیم ست مر امت را بتقریب
و ترغیب در آنچه خیر و برکت ست و این حدیث را در جامع الاصول از ابوداود آورده و نیز دلیل ست بر تبرک گرفتن بدان و استحباب آن و بر آنکه
او تعالی در ارا الورا است و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه اشیا است نه چنانکه جهمیه و معتزله و قدریه گویند که وی
بذاته در هر مکان ست و با هر انسان رواه مسلم و بوب له البخاری فقال باب من تمطر حتی یتحادر عن لحیته و ساق حدیث انس بطوله

وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر بدرستیکه بود آنحضرت
چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا قال می گفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سودمند صیب بفتح
صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صب بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن و نافع صفت احترازی ست از صیب ضار ابن بطال گفته
در وی دعاست در ازدیاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سیبا خطابی گفته سیب بمعنی عطا و مجرای آب ست و جمع
سیوب و قد ساب یسوب اذا جری اخرجاه روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف ست که می گوید متفق علیه

وعن سعید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا فی الاستسقاء بدرستیکه رسول خدا
دعا کرد در استسقا باین کلمات اللهم جللنا سحابا کثیفا خداوندا بپوشان ما را با بر باران بسیار و انبار قصیفا پی در پی که آواز
رعدش سخت و درشت باشد و بعض او مر بعض را قصف کند و این از امارات قوت مطر است ذلوقا هجوم کننده سهل الخروج شدید الدفع
ضحوکا خندان و تابان با برق تمطرنا منه باران دهی ما را از همچو ابر رذاذا ریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نهایه
گفته الرذاذ اقل ما یکون من المطر و در سبل گفته ما کان مطره دون الطش قطقطا بکسر هر دو قاف باران ریزه یا پیاپی انبوه یا سرد
یا اندک قطره ابو زید گفته القطقط اصغر المطر ثم الرذاذ و هو فوق القطقط ثم الطش و هو فوق الرذاذ سجلا بسیار و سجل مصدر ست
یقال سجلت الماء سجلا اذا صببته صبا وصف کردند سحاب را بدان مبالغة بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر ست

یا ذا الجلال والاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق ست باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا باستغنای مطلق یا فضل تمام
و این هر دو از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموه و اثبتوا علیه و اکثروا من قوله والتلفظ
فی دعائکم و مروی ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک رواه

ابو عوانة فی صحیحه وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

سلیمان علیه السلام یستسقی بیرون آمد سلیمان بقصد آنکه استسقا کند و در روایتی باین لفظ ست خرج نبی من الانبیاء بالناس
و درینجا دلالت ست بر آنکه استسقا شرع قدیم ست و همچنین خروج برای آن فرای نملة مستلقیة علی ظهرها پس دید مورچه را افتاده
بر پشت خود رافعة قوائمها الی السماء بردارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوائمها آمده پس مراد قوائم پیش باشد
که بمنزله دستهاست و در رومی استحسان استخراج بهائم ملت در استسقا و دلالت برادراک آنها آنچه متعلق ست بمعرفت خدا و معرفت ست بذکر
خدا و طلب حاجات از وی در سبل السلام گفته و فی ذلک قصص یطول ذکرها و آیات من کتاب الله دالة علی ذلک تاویل المتاولین لها لا یلجی الیه انتهی
تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن سقياك خداوندا من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
مرا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا فقد سقيتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدعوة غيركم
بدعای غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ ست برگردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد والدارقطني
والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی و ابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثناء حدیث ولولا البهائم لم تمطروا وصححه الحاکم ورفعه

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشار بظهر كفيه الى السماء
بدرستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها
بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن
و فرود داشتن قوت حادثه و غلبهٔ آن طیبی گفته این نیز تفاول ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحاب گردانیدن
بطن سحاب بجانب زمین و ریختن آنها بر آن گوئیم در حدیث خلاد بن سائب عن ابیه صریح وارد شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد میگردانید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون اكفكم
ولا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف ست اما جمع میان هر دو باین طریق ست که حدیث ابن عباس مختص ست بسوال حصول
شی نه برای دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالى يدعوننا رغبا ورهبا را باینکه رغب ببطون ست و رهب بظهور

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال ست از آن و چه حرام لباس مصدر ست بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع از وی از علم یعلم آید
و آنچه بمعنی التباس ست از ضرب یضرب بود و مصدر اول لُبس بضم لام و مصدر ثانی لَبس بفتح لام ست عن ابي عامر الاشعري
در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن هانی وقیل عبد الله بن وهب وقیل عبید بن وهب و زنده بود تا خلافت
عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری کشته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نام وی
عبید بن سلیم ست رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكونن من امتي اقوام يستحلون الخز
البته باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خز را این لفظ را بحا و زای مهملتین هم ضبط کرده اند ضبطه ابو موسی و مراد بدان استحلال
زناست چه حِر بکسر از اسمای فرج ست و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خز ست بخا و زای معجمتین و برین بعض

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نهایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرقه همان اول ست یعنی بمجمتین چون مراد ازان جامه شد
پس خز بفتح خای معجمه و زای مشدده خالص از حریرست و عطف حریر بروی از قبیل عطف عام بر خاص ست زیراکه خز نوعی از حریرست و در قاموس
گفته جامه معروف ست و در نهایه گفته خز در زمان سابق نام جامه‌ها بود که منسوج از صوف و ابریشم بود ولیکن مراد درینجا این ست زیراکه این
مباح و حلال ست و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول ست حدیث ابوداود و از عبد الله بن سعد وی نقل کرد عن ابیه سعد گفت دیدم
بنجارا مردی را بر بغلهٔ سفید که بر روی عمامه بود از خز سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا پوشانیده و اخرجه الترمذی
والنسائی وذکره البخاری پس نهی ازان بعلت تشابه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر و خیلاء آنرا بر زین اسپان بیندازند و گفته اند که اگر مراد
بخز آن بود که الآن معروف ست آن خود همه ابریشم ست و حرام ست مطلقا و برین محمول ست این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزهٔ اوست صلی الله علیه وسلم و در مطالب المؤمنین گفته لا باس بلبس الخز و گفته که خز اسم دابه ایست
در بحر که بر پوست وی خزی باشد و وی نه از جنس حریرست و محرم بر رجال لبس حریرست نه غیر کذا فی المحیط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
گفته است که خز در زمان ایشان نام جامه بود که از موی حیوان بحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
می سازند لابد حرام باشد کذا فی السراجیة و ابوداود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوار نشوید خز را
و نمار را یعنی باین طریق که آنرا بر زین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ ست و بعضی بمعنی جلوس بران نیز گفته اند و نمار
جمع نمره است بمعنی کسای مخطط پس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت و خیلاء و تکبر بر زین اسپ می اندازند و اکثر بر آنند
که جمع نمرست بمعنی سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمر نمورست نه نمار و می گویند
که جمع نمر چنانکه نمورست نمار نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نمار نمور آمده و این قرینه است بران که نمار بمعنی اوست و فی القاموس
النمر ککتف سبع معروف جمعه انمر و انمار و نمر و نمار و نمور والله اعلم والحریر جامهٔ ابریشم و در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بپوشد جامهٔ ابریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و ازینجا معلوم شد که پوشیدن ابریشم
حرام ست مگر مقدار چهار انگشت و مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمرست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنی از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در ان رواه ابوداود واصله فی البخاری
و اصل وی در بخاری ست و اخرجه البخاری تعلیقا و حدیث دلیل ست بر تحریم لباس حریر زیراکه معنی یستحلون یجعلون الحرام حلالا است و در حدیث
ثانی که می آید تصریح این معنی ست و در حدیث دلیل ست بر آنکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسمای امت بیرون نمی کند کذا قیل ولکن ضعف این قول
غیر مخفی ست زیراکه هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذب رسول خداست که خبر بحرمت وی داده پس حلال گفتن این کس
آنرا رد کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی کفرست پس لابد ست از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که وی
امت ست قبل استحلال و چون استحلال کرد از مسمای امت بدر رفت و نیست صحیح ارادهٔ امت دعوت ازین امت زیراکه آن امت خود مستحل هر محرم ست
خصوصیت این محرم چیست **وعن** حذیفة رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نشرب
فی آنیة الفضة والذهب وان ناکل فیها وعن لبس الحریر والدیباج وان نجلس علیه نهی کرد ما را پیغمبر خدا
از نوشیدن در ظرفهای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامهٔ ابریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف ست و از نشستن

بر حریر ودیبا رواه البخاري ظاهر آنست که نهی درینجا برای تحریم ست وباین رفته اند جماهیر امت برای مردان نه زنان وحکایت کرد قاضی عیاض از قومی اباحت آن ونسبت کرد در بحر اباحت را بسوی ابن علیه وگفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم ولیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت شده ست لبس حریر از جماعتی از صحابه وغیر ایشان ابوداود گفت پوشیده آنرا بیست کس از صحابه یا زیاده وروی ابن ابی شیبة عن جمع منهم واما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نهی ست ازان مصنف در فتح گفته که بخاری ومسلم حدیث حذیفه را از غیر یک طریق روایت کرده اند و در آن این زیادت نیست یعنی قوله وان نجلس علیه واین حجت قوی ست مانع جلوس وهو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون والکوفیین وبعض الشافعیة وارجح مذهب جمهور ست وجائز ست افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

وعن عمر رضي الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین او ثلث او اربع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح ست شاید که در وقتی زیاده بر دو انگشت مباح نبود پس ازان رخصت کرده تا چهار انگشت ومذهب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست ومذهب حنفیه نیز همین ست ومراد بوجود این قدر آنست که یکجا بود نه آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علیه مصنف گفته او درینجا برای تخییر وتنویع ست وابن ابی شیبه بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا هکذا وهکذا علی اصبعین او ثلث او اربع وهر که گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی براد اوست که رخصت نداد در دیباج مگر در موضع چهار انگشت واللفظ لمسلم واین حدیث را حضرت عمر در موضع جابیه بجیم وموحده وتحتانیه که شهری ست از ولایت شام در خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبیر رضي الله عنهما في قمیص الحریر من حکة کانت بهما بدرستیکه آنحضرت رخصت کرد ومباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند در پوشیدن جامه ابریشمی از جهت خارشی که ایشان را بود واین خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم ست انهما شکوا القمل یعنی آن هر دو شکایت کردند در بعض غزوات شپش را قمل بفتح قاف وسکون میم شپش وجمع آن قمل بضم قاف وفتح وتشدید میم مضمومه فرخص لهما في الحریر پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای ابریشمی ونیز زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر وزعم کرد محب طبری انفراد مسلم باین زیادت ونسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح وعبد الحق ونووی ودر بدر منیر گفته مراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در وی این زیادت وحکه بکسر حای مهمله وتشدید کاف نوعی از خارش ست وذکر حکه درینجا علت ست نه قید یعنی از برای حکه پس من برای تعلیل ست مصنف گفته ممکن ست جمع باین طور که حاصل شد حکه از شپش پس نسبت کرده شد علت وقتی بسوی سبب ووقتی بسوی سبب سبب واختلاف کرده اند علما در جواز وی برای حکه وغیر او طبری گفته رخصت دال ست در لبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای دفع ایذای اعظم از حکه بپوشد همچو سلاح ومانند آن جائز باشد وقائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند وبعض شافعیه گویند مختص ست بسفر قرطبی گفته حدیث حجت ست بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت زبیر وعبد الرحمن کند واین دعوی صحیح نیست ورافعی گفته شرط نیست در ان سفر علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی وترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر في الحرب وگفت ابن دقیق العید در شرح امام که منشا خلاف درین باب اختلاف روایات سنت در ذکر سفر وعدم آن ومتعین ست اعتبار قید در روایت وواجب ست اعتبار آن در حکم زیرا که برین وصف معلق ست حکم وممکن ست که معتبر باشد پس ملغی گردانیده نشود والله اعلم ودور تر رفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن وزبیر گردانید

مُتفق علیه وبالجمله ازین حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام ست الا برای حاجتی و مصلحتی مثل حرب و قمل و حکّه و برد واین مذهب شافعی ست
ونزد مالک جائز نیست اصلا و در هدایه گفته لا باس ست بلبس حریر و دیباج در حرب عندهما زیرا که دافع ست مر سختی سلاح را و مهیب تر ست در
چشم اعدا ونزد امام ابو حنیفه مکروه ست از جهت اطلاق نهی و ضرورت مندفع ست بمخلوط و صاحبین گویند که حریر خالص دافع تر ست
و در علاج قمل و حکّه بحریر کلام دراز ست در اشعة اللمعات و غیره مذکور و بعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی ست که حدوث آن بر سبیل تو الد ست
زیرا که فاسد میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای وی پس متولد نمی شود از ان قملی و نووی و غیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکه
برودت اوست و تعقب کرده اند بانکه حریر حار ست پس صواب آنست که حکمت در وی دفع قمل ست که از وی حکه پیدا می شود بخاصیة در وی
گفته چون از حریر لباسی گیرند در مزاج خود معتدل الحرارت باشد و سخن بدن بود وگاهی دور میکند برد را بتسخین خود **وعن**
علي رضي الله عنه قال كساني النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حُله سیرا
حُله جفت جامه یعنی ردا و ازار قاله ابو عبید و ابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد و سیرا بکسر سین مهمله و فتح تحتیه و را و الف ممدوده
بُرد مخطط که مخلوط باشد بوی حریر و بعضی گفته حریر محض در حبل گفته وهو الاقرب انتهی زیرا که مختلط از حریر و غیره حرام نیست مگر آنکه در ان
حریر زیاده باشد و دال ست بران حدیث ابو داود از ابن عباس که نهی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر و اما علم حریر و سدی ثوب پس
لا باس به ست و تیسیر در لغت خضاب کردن زن ست اصابع خود را بخطوط و حله بتنوین ست و سیرا صفت او یا بغیر تنوین ست بنا بر
اضافت خلیل گفته نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوای سیرا و حولا و عنبا که لغت ست در عنب فخرجت فيها پس بیرون
آمدم در ان جفت جامه یعنی آنرا پوشیده بر آمدم فرأيت الغضب في وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی و گفته اند
که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا پوشد اگرچه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بران
و با وجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد چنانکه زیاده کرد مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من نفرستادم
آن حُله را بسوی تو تا بپوشی آنرا جزین نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا و خمار سازی میان زنان و لهذا پاره کرد آنرا مقدار خمار
در میان فواطم فشققتها بين نسائي پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار دامنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
و مراد بنسا فواطم اند و بفواطم چند فاطمه که در خانهٔ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمهٔ زهرا بنت رسول الله و بضعهٔ وی علیه السلام دوم فاطمه
بنت اسد بن هاشم زوجهٔ ابی طالب امّ علی و جعفر و طالب و عقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که ثالث
فاطمه بنت ولید بن عتبه ابن ربیعه ست و اول صحیح تر ست چه اعطای آنحضرت باهل بیت قریب تر و ظاهر تر ست مُتفق علیه
و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیرا که آنحضرت جامه را فرستاد و هیچ نفرمود و علی بر ظاهر ارسال رفته
از وی منتفع شد و لباسی ساخت و چون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن برای وی مباح نفرمود وهذا اللفظ لمسلم
شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد و استدلال کرده اند مانعین از لبس حریر بحدیث حله
سیرا و لیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حله سیرا گفته اند که ذات الخطوط ست و گفته اند که مختلف الالوان ست و این هر دو تفسیر دلالت
بر مطلوب مستدل ندارند و گفته اند که حریر محض ست و استدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد و ابو داود که نهی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب
مصمت از قز و در اسنادش حصیف بن عبد الرحمن ست و در وی ضعف ست و مصمت همان ست که همگی حریر باشد بی آمیزش بغیره

وجز آن واین بحث بسیار دراز ست انتہی وعن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم قال احل الذہب والحریر لاناث امتی وحرم علی ذکورہم حلال ساختہ ومباح گردانیدہ شد استعمال و پوشیدن
ابریشم مرزنان را از امت وحرام گردانیدہ شد استعمال ہر یکی از آن برمردان ایشان رواہ احمد والدارقطنی فی العلل والنسائی
ودروی دلیل ست بر تحریم لبس رجال ذہب و حریر را وجواز لبس آن برای زنان وبعضی گفتہ اند کہ حل ذہب برای زنان منسوخ ست کذا فی السبل
ودرین باب ست از علی کرم اللہ وجہہ نزد احمد وابوداود ونسائی وابن ماجہ وطبرانی وابن حبان کہ گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نہاد آنرا
بردست راست خود وگرفت طلا را ونہاد آنرا بردست چپ خود پس فرمود کہ این ہر دو حرام ست برمردان امت من زیادہ کرد ابن ماجہ وحلال
برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المدینی نقل کردہ کہ گفت این حدیث حسن ست ورجال وی معروف اند واخرج البیہقی مثلہ باسناد حسن
وروایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن ودر اسنادش قیس بن ابی حازم ست والترمذی وصححہ گفت ترمذی کہ این
حدیث حسن صحیح ست وزیادہ کرد در تلخیص کہ در اسنادش سعید بن ابی ہند ست کہ روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفتہ کہ وی
ندیدہ او را وگفت اسامۃ بن زید کہ نشنیدہ است وی از ابی موسی وگفت ابن حبان در صحیح خود کہ حدیث سعید از ابی موسی معلول ست وصحیح نیست
گویم ورفتہ است ابن حزم بر ظاہر اسناد وی وصحیح گفتہ با وجود معلل بودن بانقطاع وتصحیح کرد آنرا ابن خزیمہ وروایت نمودہ بہ ہشت طریق
غیر این طریق از ہشت صحابی وکلہا لا تخلو عن مقال ولکن یشد بعضہا بعضا وعن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ ان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ یحب اذا انعم علی عبد نعمۃ ان یری اثر نعمتہ علیہ بدرستیکہ
خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بندہ خود کدام نعمت را اینکہ بہ بیند اثر نعمت وانعام خود بران بندہ واین حدیث را نسائی از حدیث
ابی الاحوص وترمذی وحاکم از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ روایت نمودہ باین لفظ ان اللہ یحب ان یری اثر نعمتہ علی عبدہ یعنی چون عطا کند
حضرت حق سبحانہ بندہ از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد کہ ظاہر شود اثر آن در احوال بندہ ولفظ ابو الاحوص عن ابیہ این ست اذا آتاک اللہ
مالا فلیر اثر نعمتہ علیک وکرامتہ یعنی بتحسین ثیاب وتنظیف وتجدید آن بقدر حالت وقدرت وی بی مبالغہ واسراف دران بقصد اظہار نعمت
وشکر گذاری آن وتا مردم بدانند ومحتاجان بطلب صدقات وزکوۃ بوی رو آرند نہ بقصد تکبر وخیلا رواہ البیہقی واز اینجا معلوم می شود کہ
پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت ست وہمچنین ہر نعمتی کہ او تعالی بر بندہ دادہ مثل علم وفضل باید کہ اظہار آن
کند تا مردم بشناسند واستفادہ نمایند ودر مصداق ومما رزقناہم ینفقون داخل شوند وبذاذت ہیئت صورت سوال واظہار فقر ست بلسان
حال ولذا قیل ع ولسان حالی بالشکایۃ انطق ٭ وقیل ع وکفاک شاہد منظری عن مخبری ٭ وعن علی رضی اللہ عنہ ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن لبس القسی بدرستیکہ آنحضرت نہی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اہل مصر
وبکسر قاف نزد محدثین منسوب ست بسوی قس بسین مشددہ موضعی ست از زمین مصر ودر حدیث تفسیرش بہ ثیاب مضلعہ واقع شدہ کہ از
مصر وشام می آید کذا فی مسلم ودر بخاری گفتہ در وی حریر باشد بر مثال اترج وثیاب مضلعہ آنرا گویند کہ در وی خطہای عریض باشد مثل اضلاع
یعنی استخوان پہلو وگفتہ اند کہ ثیاب کتان ست مخلوط بحریر قالہ الطیبی پس نہی از آن بر تقدیری ست کہ در وی حریر باشد واز حریر بود
والمعصفر ونہی کرد از پوشیدن جامہ رنگین بعصفر سرخ باشد یا زرد ودر لبس وی اختلاف علما است جماہیر صحابہ وتابعین بجواز رفتہ اند
وبہ قال الفقہاء غیر احمد وبعضی حرام مطلق دانند وبعضی مباح زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حلہ احمر را پوشیدہ ودر صحیحین ست از ابن عمر

که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد بصفرت اما حافظ ابن القیم رح گفته که حلّه حمراء سرخ بحت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده بخطوط سرخ و سیاه و معروف ست باین اسم باعتبار خطوطی که در وی ست و اما احمر ای بحت پس منهی ست اشد النهی زیرا که در صحیحین ست که نهی کرد آنحضرت از میاثر حمر انتهی و بعضے گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام ست و اگر بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رائحهٔ آن زائل شده مباح والا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیلی از سنت و مختار در مذهب حنفی کراهت تحریمی ست و نماز گزاردن بآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفر نیز خلاف ست شیخ قاسم حنفی که از اعاظم علمای متاخرین مصر و استاذ قسطلانی ست تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون ست نه صبغ پس هر سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم[ا] شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفر بر دو قسم ست یکی مفرد دوم مرکب از رنگ دیگر مفرد رش را ارجوانی در عربی و گلناری در فارسی و سوها در هندی گویند و آن منصوص التحریم ست و آن دیگر که مرکب ست بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل ست اختلاط نمی پذیرد تفصیل آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دومی سفیدی که بنسبت اول فی الجمله زیاده دارد و آنرا اموزد گویند یعنی سیر گلابی و سومی که در وی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه حرام ست و چهارم آنکه سپیدی غالب و سرخی عصفر مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی پهیکا گلابی حلال ست و علی هذا القیاس در جاهائی که بعد ازین پیدا شود مانند پیازی و نخود آن و دومی اختلاط زردی با عصفر درجهٔ اول زردی کم و سرخی غالب و آنرا نارنجی گویند دوم زردی زیاده از اول و آنرا شهری گویند سوم آنچه قریب وی ست مانند چنپئی این همه اقسام حرام ست چهارمی آنچه در وی زردی سیر و سرخی عصفر مغلوب باشد مانند طلائی و کیسری و مانند رنگ زردچوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائز ست و اما آنچه اختلاط نیل در وی باشد چند قسم ست درجهٔ اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از ان نافرمانی و آنچه قریب وی ست حرام ست و دیگر رنگهای که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند اوده و بعد از ان فالسی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و دهانی و نیلا و گوکئی و گنجی این همه جائز ست و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام ست بدلیل حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یزعفر الرجل یعنی نهی فرمود از آنکه مصبوغ سازد مرد پارچهای خود را بزعفران و این را مزعفر گویند حرام ست مادامیکه رنگ زعفران باقی ست و حدّ آن آنست که رنگش افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائز ست و رنه حرام والله تعالی اعلم و مناط حرمت در اختلاط رنگ زرد و سپید و نیل غلبهٔ عصفر ست یا مساوات آن بنسبت دیگر رنگ اگر عصفر مغلوب ست و رنگ دیگر غالب آن جائز ست و این احکام در الوان خام برای مردان ست اما سرخ و زرد پخته بالاتفاق حلال ست و برای زنان اینهمه رنگها و رنگهای دیگر خام و پخته حلال بالاتفاق والله اعلم وعن

عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال رای علی النبی گفت دید بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثوبین معصفرین دو جامهٔ رنگین بعصفر و عصفر چیزی ست که رنگ میکنند بآن جامه برنگ سرخ بهیئت مخصوص فقال امّک امرتک بهذا پس فرمود مادرت امر کرده باشد ترا بپوشیدن این رواه مسلم و در وی اعلام ست باینکه این قسم جامهٔ رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان ست و دلیل ست بر تحریم معصفر و معاضد نهی اول ست و زیاده میکند قوت او را و اتمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشوئیم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که این جامهای معصفر از جنس جامهٔ کفار ست پس مپوش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه است در اخراج آنها از ملک به بیع یا هبه یا بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر بشستن بجهت آن نکرد که جامهٔ معصفر اگر چه بر مردان حرام و مکروه ست و لیکن برای زنان مکروه نیست

پس در شستن آن تضییع مال ست پس زنان خود ابدھد یا بفروشد یا بخشند با دیگر زنان از ان تمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمرو تنظر ابطال
امر برفت و آنهارا بسوخت وچون فردای آن بروز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نپوشانیدی آن جامها را باهل خود زیراکه روا ست
مرزنان را پوشیدن آن و بقرینه این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاهر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته امره صلی الله علیه وسلم باحراقهما من
باب التغلیظ والعقوبة انتهی و آنکه گویند امر باحراق مبالغه است در اعدام آثار آن خلاف روایت و درایت ست و بعضی گویند درین حدیث حجت ست
بر عقوبت باتلاف مال و این معارض حدیث علی ست و امر بشق آن در میان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمرو را امر بتحریق کرد در سبل
گفته فینظر فی وجه الجمع مگر آنکه در سنن ابو داود از ابن عمرو آمده که وی آنرا بسوخت و این دال ست بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرتؐ بود پس اگر این
روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد ولیکن میان هر دو روایت ابن عمرو تعارض هنوز باقی ست و گفته اند که آنحضرتؐ اول امر کرد
باحراق ندبًا وچون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعض اهل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن و امر برای ندب ست انتهی
و معارض نهی شود این حدیث بانچه وارد ست در لبس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین ست از حدیث براء که گفت دیدم آنحضرتؐ را در حله
حمراء و ندیدم گاهی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثهاست شوکانی گفته جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که ممنوع همان
سرخ ست که رنگ کرده شده است بعصفر و مباح آن سرخ ست که رنگ کرده نشده است بعصفر انتهی و در سفر السعادة گفته حله عبارت
از دو جامه و حمراء آن خطوط سرخ ست که دران بود مراد بحمراء آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه ست و فی الجمله از پوشش
سرخ خالص احتراز باید کرد انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد وانچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز
لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی ست و در بعضے احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست
والله اعلم **وعن** اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها انها اخرجت جبة رسول الله وی بیرون آورد
جبهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم در قاموس گفته الجبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الانوار گفته
که جبه جامهٔ قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن ست وانچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال
آنست و در روایتی جبهٔ طیالسة بکسر وانیه آمده و طیالسة جمع طیلسان بمعنی چادر ست و این جبه سیاه و مدور باشد که تار و پود او هر دو
از صوف ست و کسروانیه نسبت بکسری ست بفتح کاف و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس ست **مکفوفة الجیب والکمین**
دوخته شده جیب او و هر دو آستین و اصل معنی مکفوف کفه دار ست کفه بضم کاف و کفه هر چیز طرف و حاشیهٔ آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا
کفه بضم گویند چنانکه کفهٔ جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کاف خوانند چنانکه کفهٔ ترازو و این بفتح نیز آمده **والفرجین** و هر دو فرج یعنی دو کشادگی
و پارگی آن جبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت ست که در بعضی از جبها در هر طرف دامان و پیش و پس شق می کنند **بالدیباج**
بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و هر دو آستین و دامان این جبهٔ برکت قبه را از حریر پارها ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث
معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز ست بغیر کراهت و غرض اسماء از برآوردن این جامه
و نمودن آن بمردم اظهار نعمت و برکت این جامهٔ شریف بود نزد وی و بیان آنکه جامهٔ که آنرا بحریر پارها باین طریق دوخته باشند درست
و آنحضرتؐ آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید
علم را در جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرتؐ را می فرمود نمی پوشد حریر را مگر کسیکه نیست حصه او را پس ترسیدم

که علم هم ازین باشد پس براورد اسما جبه را وآنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمود نمی پوشم من قمیص مکفف بحریر را رواه ابوداود
این محمول ست بر آنکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مرخص ست ودرین حدیث کمتر از ان یا آنکه حدیث عمران بیان ورع ست
و حدیث اسماء اصل جواز ورخصت وبعضی گفته اند که تجمل وترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت ست اما جواب نسخ یکی ازین
بدیگری بوجه نیست چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ مؤخر ست از منسوخ وبمجرد احتمال وحسبان قائل بدان نتواند شد یا آنکه
منسوخیت حدیث اسماء وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز واباحت بیرون آورده بنمود اگر منسوخ بودی ازین جهت
بر آورده نبودی مگر آنکه گویند ویرا علم بنسخ نبود وبزعم خود نموده واین بسی بعید ست یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تبرک بود نه برای
بیان جواز لبس نعم قول بمنسوخیت حدیث عمران درست ست ولیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که شاید
که منسوخ باشد رواه ابوداود واصله في مسلم وزاد فيه واصل این حدیث در مسلم ست وزیاده کرده دران یعنی از روایت اسماء
كانت عند عايشة حتى قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتم من آن جبه را
وبمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عایشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند وعایشه را جز وی وارث نبود ودیگر اولاد ابوبکر
پیش از عایشه فوت کرده بودند وكان النبي وبود پیغمبر خدا صلی الله عليه وسلم يلبسها می پوشید آن جامه را فنحن
نغسلها للمرضى پس ما می شوئیم این جبه را برای بیماران نستشفي بها تا طلب شفا کنیم بدان ودرینجا دلیل ست بر جواز استشفا
بملبوسات بزرگان وبودن آن بابرکت بسبب مماسات بدن ایشان کما قیل ولیکن در سبل گفته این فعل صحابیه ست نیست دروی دلیل بران
وزاد البخاري وزیاده کرد محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح في در کتاب خود که مسمی ست به الادب المفرد در روایت
اسماء بنت ابی بکر وكان يلبسها للوفد والجمعة وبود که می پوشید آن جبه را برای ایلچیان وروز جمعه ودروی دلیل ست
بر استحباب تجمل بزینت برای وفود ومانند آن وامادوختن جامه برشته حریر وپوشیدن آن وانداختن رشته حریر در تسبیح ولیقه دوات
وکیسه مصحف وغشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق ست زیرا که نهی شامل آن نیست ودر لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عمامه را
بسیار دراز نکند بلکه کوتاه دارد ودر میان هر دو کتف بگذارد وجائز ست ترک آن بالاصالت واز انجمله تقصیر آستین ست در قمیص زیرا که
در حدیث ابوداود از اسماء آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب واکمام بدعت واسراف ست
ودر میزر ومثل وی از لباس وقمیص این ست که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند وتجاوز از کعبین حرام ست کذا في السبل اما این بدعت درین زمانه
در حرمین شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمائم كالابراج وكمائم كالاخراج وهمچنین در دیگر بلاد عجم از فرس وغیره
وتفصیل این مقام در رساله اقتراب الساعه في اشراط الساعه درباب تغییر مردم وبدعات ایشان ببسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید وشیخ
عبد الحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستقل که دران ذکر لباس مسنون ولباس مبتدع کرده بوی رجوع باید کرد

كتاب الجنائز

جنائز جمع جنازه بفتح جیم وکسر آن تخت که مرده را بروی بردارند وانچه مرده بروی نباشد آنرا نعش وسریر خوانند کذا في الصراح ودر نهایه گفته
جنازه بکسر وفتح میت بر سریر وبعضی گویند بکسر سریر وبفتح میت وقیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر عن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا ذكر هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده وبرنده لذتها ومراد

مفهوم کلام طیبی آنست که هادم از هدم ست بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور ست بر زبان مردم ولیکن اسنوی در مهمات و سهیلی در روض گفته که روایت هاذم ست بذال معجمه بمعنی قاطع و اما بمهمله پس بمعنی مزیل شی ست و نیست مراد درینجا مصنف گفته و درین نفی نظر ست گویم مراد این ست که معنی بدال مهمله هم صحیح ست زیرا که موت مزیل لذات ست چنانکه قاطع اوست ولیکن عمدهٔ روایت ست و زعفرانی گفته جائز ست بذال معجمه گوییم و می تواند که هاضم بضاد معجمه باشد از هضم بمعنی شکستن اگر روایت بآن صحیح شود ولیکن در هیچ طریقی یافته نشد الموت بالکسر بدل ست از هاذم یعنی آن برندهٔ مزها و ویران کنندهٔ لذتها مرگ ست و ذکر موت کنایت ست از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع دار آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در رای عالم ع جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنم ✤ که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنم ✤ یعنی پند گیرم و بدانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات افشاندنی ست و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافية رواه احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست برانکه لائق نیست انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت ست انتهی آری کفی بالموت واعظا ع امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ✤ فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست ✤ و فائدهٔ ذکر موت در حدیث دیگر چنین آمده که انکم لا تذکرونه فی کثیر الا قلله ولا قلیل الا کثره و در روایت دیلمی از حدیث ابو هریره آمده اکثروا ذکر الموت فما من عبد اکثر ذکره الا احیی الله قلبه و هون علیه الموت و در منتقی از ابن حبان و بیهقی در شعب الایمان ست اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الا وسعه ولا فی وسعة الا ضیقه و در حدیث انس ست اکثروا ذکر الموت فان ذلک تمحیص للذنوب و تزهید فی الدنیا اخرجه ابن لال فی مکارم الاخلاق و نزد بزار ست اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الا وسعه علیه ولا فی سعة الا ضیقه و نزد ابی الدنیا ست اکثروا من ذکر الموت فانه یمحق الذنوب و یزهد فی الدنیا فان ذکرتموه عند الغنی هدمه و ان ذکرتموه عند الفقر ارضاکم بعیشکم کذا فی السبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعله الدارقطنی بالارسال و درین باب ست از انس نزد ترمذی بزیادة و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل لا اصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در روی کسی ست که شناخته نمی شود و آن در حلیه ست در ترجمهٔ مالک و ذکر کرده ست آنرا بغوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسلا کذا فی التلخیص گوییم حقیقت موت انقطاع علاقهٔ نفس ست از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فنای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشحه از ملکوت و پرتوی از جبروت ست فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجوهر ذات او تعلق نه و ازینجاست که انسان را ابدی گویند و دلائل این دعوی در علم حکمت ممهد گشته است و آنچه مناسب این محل ست آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعدم شود انسان از انعدام این جزء در انانیت خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتفای عضوی دیگر و هلم جرا تا آنوقت که انتفای تمام اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فنای محض نشد بلکه قطع تعلق نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی ست حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت کمال و تمام ست نه نقصان ع نشنیده که هر که بمیرد تمام شد ✤ در حجة الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نسمه است از بدن بنا بر فقد استعداد بدن برای تولید نسمه نه انفکاک روح قدسی از نسمه و چون تحلیل شود نسمه در امراض ذلقه واجب شود در حکمت الهی بقای چیزی از نسمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیهٔ کریمه

یعنی قل الروح من امر ربي وما اوتیتم من العلم الا قلیلا نص درانکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه هست
میرود زیراکه نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرع ناممکن البته بلکه بسیارست که سکوت کرده می شود ازان از جهت آنکه شناختن وی
دقیق و باریک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست و حقیقت آن خلاص نفس
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را
مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
و مکان بعرصت اعلی علیین و جوار قدس رب العلمین و مقعد صدق که مقر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیات
طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مت بالارادة تحيى بالطبيعة ونعم ما قيل ~ فحي على جنات عدن فانها * منازلك الاولى وفيها المخيم
ولكننا سبي العدو فهل ترى * نعود الى اوطاننا ونسلم * وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوی
زیراکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و ناخوش آمدن از تقدیر الهی و ناراضی
بودن ازان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعیم آن
نشان ایمان و کمال ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام ست يا ليتني مت قبل هذا زیراکه این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دال له حديث الدعاء اذا اردت بعبادك فتنة فاقبضني اليك غير مفتون فان كان لا بد متمنيا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و عدول کند باین دعا ورنه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لا بد اي لا فراق ولا محالة فليقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم
احيني ما كانت الحيوة خيرا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق عليه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا وعن بريدة بن الحصيب رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق الجبين مومن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهمله
و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکابدت شدت که ازان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تمحیص بقیت ذنوب وی و دیگر آنکه کنایه ست از کد و جد مومن در طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار و مجرور در محل نصب على الحال ست و معنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزع روح شدید ست بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مومن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که ازان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت دران حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان
واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبراني من حديث ابن مسعود وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما
قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

و در سیاق موت اند و این مجاز ست مشهور و مردگان مسلمین اند و اما مردهای غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیرا که آنها
قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزد شان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه طیبه را
و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه ست در حضور کسی که حاضر شده ست او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را
بخواندن آن زیرا که وی در آخر ایام ست از ایام دنیا و اول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت
کند نفس او و تیار او در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابد ثمره آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انموذج و اشرف
اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیرا که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید ترمذی
از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم بر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین
اکثار چیست و در سبل گفت امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای ندب ست و مکروه
داشته اند علما اکثار بران و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق
تکلم ست و چون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله ست زیرا که
یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود رواه مسلم و این لفظ مسلم
و ابن حبان با این لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این ست
لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفته و فی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت
به بخاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست در سبل گفته و قد غلط من نسبه الی الشیخین او
الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه و للاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
در سبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خدا را و نیک کردن گمان برب خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که
شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا
از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان
کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او
نزد موت تا گمان نیک کند بارب خود و گفته اند بعض اهل علم که خوب ست جمع کردن چهل حدیث درباره رجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت
شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود ست و محمود ست امتزاج خوف وی با رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید
از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را
و می ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد
و ناامون می کند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگردانند روی کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت کرده حاکم و صحیح از حدیث
ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت
کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و رد کردم
و باز گردانیدم ثلث او را بفرزندان وی پس تر رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حاکم نمی دانم

يعني قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نص در آنکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه گمان می برد زیرا که نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شده از وی شرع ناممکن البته بلکه بسیارست که سکوت کرده می شود از ان از جهت آنکه شناختن وی دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست و حقیقت آن خلاص نفس مجرد لطیف از تحمل بابدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفس ناسوتی و قرارگاه و آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت امری را مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان و مکان بعرصت اعلی علیین و جوار قدس رب العلمین و مقعد صدق که مقر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیات طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مُت بالارادة تحيي بالطبيعة و نعم ما قيل ؎ فحي على جنات عدن فانها ٭ منازلك الاولى وفيها المخيم ولكننا سبي العدو فهل ترى ٭ نعود الى اوطاننا ونسلم ٭ وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوی زیرا که آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از ان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام ست يا ليتني مت قبل هذا زیرا که این تمنا بخوف کفر و شقاوت بود و دل له حدیث الدعاء اذا اردت بعبادك فتنة فاقبضني اليك غير مفتون فان كان لا بد متمنيا پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و دعا کند باین دعا ورنه اولی همان که نکند در قاموس گفته لا بد اي لا فراق ولا محالة فليقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم احيني ما كانت الحيوة خيرا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا ما دامی که باشد زندگی بهتر مرا و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا وعن بريدة بن الحصيب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق الجبين مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهمله و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکابدت شدت که از ان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند برای تمحیص بقیه ذنوب وی دیگر آنکه کنایه ست از کد و جد مومن در طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند با خدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال ست و معنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزوع روح شدید ست بر وی پس این صفت کیفیت موت و شدت وی بر مومن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از ان پیشانی عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در ان حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبراني من حديث ابن مسعود وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

و در سیاقِ موت اند و این مجاز ست و مراد مردگان مسلمین اند و اما مردهای غیر ایشان پس عرض کرده شود برآنها اسلام زیرا که آنها قبول میکنند آنرا و حضورِ اهلِ اسلام نزدشان اغلب ست بخلافِ کفار که غالب وقتِ موتِ آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمهٔ طیبه را و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعتِ فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن زیرا که وی در آخر ایام ست از ایام دنیا و اول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حث او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابد ثمرهٔ آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انفع و اشرف اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الٰهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیرا که حالتِ موت نازک ست تا چگونه برآید ترمذی از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم بر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست در سبل گفته امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای ندب ست و مکروه داشته اند علما اکثار بران و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود و پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق تکلم ست و چون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخنِ او همین باشد و مراد بقولِ لا اله الا الله مع قولِ محمد رسول الله ست زیرا که یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کنند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود رواه مسلم و این لفظ مسلم و ابن حبان را بلفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این ست لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفته و فی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت به بخاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست در سبل گفته و قد غلط من نسبه الی الشیخین او الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظِ مختلفه و للاربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در سبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعتِ رحمت و لطف و بر خدا او نیک کردن گمان برب خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا از حدیث ابی هریره گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بندهٔ خودم که بمن دارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان کنم و اگر گمانِ تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند بارب خود و گفته اند بعض اهل علم که خوب ست جمع کردن چهل حدیث در بارهٔ رجا تا خوانده شود بر مریض و ثابت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بندهٔ خودست و مطلوب ست امتزاج خوف وی با رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد و نا ایمن می کند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگردانند روی کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرده حاکم و صحیح از حدیث ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و رد کردم و باز گردانیدم ثلث او را به فرزندان وی پس تر رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له وادخله جنتک و قد فعلت و گفت حاکم نمی دانم

وتوجيه محتضر بسوى قبله غير اين حديث **وعن** معقل بفتح ميم وسكون عين وكسر قاف بن يسار بتحتيه وسين مهمله صحابى ست از اهل بيعت شجره سكونت كرد ببصره ونهر معقل كه در بصره است منسوب باوست روايت ميكنند از وى حسن بصرى ووى باقى ماند تا آخر دولت معاويه رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقرؤا على موتاكم يس بخوانيد بر مردهاى خود سوره يس را كه دل قرآن ست ومقدارى صالح ست ازان براى وعظ ومراد بمرده كسى ست كه حاضر شد اورا موت نه ميت ذكره ابن حبان في صحيحه ورواه المحب الطبري في الاحكام وغيره في القراءة وسلم له في التلقين كذا في التلخيص واحتمال دارد كه مراد بعد از موت در خانه يا بر سر قبر باشد شيخ عبد الحق رح گفته تخصيص اين سوره موكول بعلم نبوى ست واشتمال بر اصول دين طيبى گفته است مشترك ست ميان وى وسوره ديگر وظاهر آنست والله اعلم كه آن سر مكتوم در فاتحه اين سورت است كه متضمن تصديق رسالت ست باوكد وجوه وخاتمه وى كه مشتمل ست بر رجوع بدرگاه صمديت حق كه مناسب اين وقت وحال ست كه فرمود فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون ابن عباس گفت نمى دانستم كه اين همه فضل اين سوره كه وارد شده بچيست آخر يافتم كه بجهت اين آيت ست رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن ماجة والحاكم وصححه ابن حبان مرفوعا ونزد احمد وابن ماجه از حديث سليمان تيمى ست از ابى عثمان ونيست نهدى عن ابيه عن معقل ونگفت نسائى وابن ماجه عن ابيه واعله ابن القطان بالاضطراب والوقف وبجهالة حال ابى عثمان وابيه ونقل كرد ابو بكر بن العربى از دارقطنى كه گفت اين حديث ضعيف ومجهول المتن ومضطرب الاسناد ست وصحيح نشده است درين باب حديثى وفي الباب عن ابى ذر وحده اخرجه ابو الشيخ في فضائل القرآن واخرج نحوه صاحب مسند الفردوس عنه وعن ابى الدرداء وگفت احمد در مسند خود حديث كرد مارا صفوان كه بودند مشيخه يعنى مشايخ مى گفتند كه چون خوانده مى شود يس نزديك موت ميت تخفيف كرده مى شود از بسبب آن وهم ابو الشيخ در فضائل القرآن وابو بكر مروزى در كتاب الجنائز از ابى الشعثاء صاحب ابن عباس آورده كه مستحب ست قرائت سوره رعد وزياده كرد كه اين تخفيف ست از ميت ونيز روى ست از شعبى كه بودند انصار دوست ميداشتند قرائت سوره بقره نزد ميت

وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق بصره فاغمضه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابى سلمه شوهر وى وحال آنكه بتحقيق باز مانده بود چشم ابو سلمه كه بهم نمى آمد چنانكه در حالت احتضار مى باشد پس فرو خوابانيد آنحضرت بصر اورا شق بفتح شين وبصره برفع فاعل اوست هكذا ضبطناه وهو المشهور وبعض ايشان بصره بنصب ضبط كرده اند واين نيز صحيح ست وشين مفتوح ست بلا خلاف وضم وى غير مختار ست يقال شق الميت بصره اذا حضره الموت وصار ينظر الى الشيء لا يرتد عنه طرفه ودر اغماض وى دليل ست بر استحباب آن ومسلمانان بران اجماع كرده اند ثم قال ان الروح اذا قبض اتبعه البصر پس فرمود بدرستيكه جان چون قبض كرده وگرفته مى شود پيروى ميكند اورا بصر ونگاه مى كند بجانب وى وباين جهت باز مى ماند واين حديث دليل كسى ست كه مى گويد روح از اجسام لطيفه است متخلل در بدن ميرود وحيات برفتن وى از تن ونيست عرض چنانكه ديگران گويند وبالجمله چون اين سخن از آنحضرت شنيدند فهميدند كه فوت كرد فضج ناس من اهله پس بانگ وفرياد كردند مردم از اهل خانه ابو سلمه فقال لا تدعوا على انفسكم الا بخير پس گفت آنحضرت دعا مكنيد بر ذاتهاى خود مگر نيكى ومگوئيد واويلا ومانند آن فان الملائكة تؤمن على ما تقولون زيرا كه فرشتگان آمين مى گويند بر آنچه ميگوئيد شما ودعا مى كنيد ثم قال پس گفت آنحضرت اين كلمات را ودرينجا دليل ست برانكه دعا كرده مى شود براى ميت نزد موت او وبراى اهل وعقب ميت

با مور دنيا و آخرت و برينكه ميت منعم ست در قبر يا معذب اللهم اغفر لأبي سلمة وارفع درجته في المهديين وافسح له في قبره ونوّر له فيه واخلفه في عقبه خداوندا بيامرز ابو سلمه را وبلند گردان پايهٔ او را در ان كسانيكه راه راست نموده شده اند و فراخي كن او را در گور و روشن گردان مر او را در قبرش وخليفه شو در رعايت امور وحفظ مصالح در باقي ماندگان از اولاد وي و اولاد اولاد وي و در روايتي زياده كرده في الغابرين وي يعني تقدير بيان في عقبه ست يا در باقي ماندگان از مردم يعني اولاد او كه كائن و باقي مانده و برين معنى في الغابرين صفت عقبه ست واخلفه بهمزهٔ وصل وضم لام وعقبه بكسر قاف و در صحاح گفته عقب بسكون و كسر ولد و ولد ولد رواه مسلم في صحيحه

وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة متفق عليه بدرستيكه آنحضرت وقتي كه وفات يافت پوشيده شد بجامهٔ حبره بكسر حا وفتح موحده برد يماني مخطط از پنبه يا كتان و اين از اشرف ثياب ايشان بود و احب لباس بود بسوي آنحضرت و جائز ست اضافت برد بسوي حبره و وصف او بدان و اين تغطيه قبل از غسل بود كما هو الظاهر نووي در شرح مسلم گفته كه اين مجمع عليه ست وحكمت دران صيانت ميت ست از انكشاف و ستر صورت متغيرهٔ او از چشم مردم و گفته اند تسجيه بعد نزع ثياب وكشيدن جامه از تن بايد كه دران وفات كرده تا بدن وي بسبب آن متغير نشود متفق عليه بين الشيخين وهم روايت ست از عائشه رضي الله عنها ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته بدرستيكه ابو بكر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وي رواه البخاري و در ينجا دليل ست بر جواز تقبيل ميت بعد موت و ندب تسجيه او و بر طهارت ميت خلافا للبعض در سبل گفته اين افعال اصحاب آنحضرت ست بعد از وفات آنحضرت و نيست دليل دران براي انحصار ادله در چهار چيز آري اين افعال جائز ست بر اصل اباحت انتهى گويم اين حديث را ترمذي و ابن ماجه هم روايت كرده اند و بجاي بعد موته لفظ هو ميت گفته و هم ترمذي از حديث عائشه آورده كه بدرستيكه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وي ميت بود و آنحضرت مي گريست يا گفت سر دو چشم او اشك مي ريخت ترمذي گفته حديث عائشه حسن صحيح ست گويم و رواه احمد وابو داود و ابن ماجه ايضا

وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى يقضى عنه جان مومن آويخته است بوام او تا آنكه ادا كرده شود از طرف وي رواه احمد والترمذي وحسنه و وارد شده است تشديد در دين تا آنكه نگذارد آنحضرت نماز بر كسي كه مرد و بر وي دين بود تا آنكه تحمل كردند از وي بعض صحابه و خبر داد آنحضرت كه مغفور مي شود براي شهيد در اول دفعه از خون وي هر گناه مگر قرض آري ست قرض از مرتبه مردمي انداخت مرا پس كه اين راه گران بود سبك ساخت مرا و اين حديث دليل ست بر انكه ميت هميشه مشغول ست بدين خود بعد موت پس در وي حث ست بر تخليص وي از قرض پيش از مرگ و بر انكه اين اهم حقوق ست و چون اين حال در قرضي ست كه برضاي صاحب وي گرفته شده پس چه حال باشد در مالي كه بطريق نهب وغصب وسلب وسرقه وظلم گرفته باشند اعوذ بك من المأثم والمغرم

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في الذي سقط عن راحلته فمات بدرستيكه فرمود آنحضرت در حق مردي كه بيفتاد از سواري خود پس بمرد و اين مرد محرم بود و در عرفه استاده كما في البخاري و ناقه او را انداخت و گردن او بشكست فاغسلوه بماء وسدر بشوئيد او را بآب و برگ كنار در ينجا دليل ست بر وجوب غسل ميت نووي گفته اجماع ست بر انكه غسل ميت فرض كفايه ست انتهى يعني چون اين غسل بجهت اداي حق ميت ست ازين جهت فرض كفايه شده كه در تاديه حق او فعل بعض

کافی ست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفته این قول شدید ست زیرا که خلاف دران مشهور ست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت است ولیکن جمهور بر وجوب او یند و رد کرده ست ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفته
متوارد ست قول و عمل بران و غسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد و می آید کیفیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته
اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد بخلاف شافعی انتهی و ظاهر این حدیث آنست که کنار را بآب مخلوط سازند در هر بار از مرات
غسل و مقتضی اشعار ست بآنکه غسل وی برای تنظیف ست نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر نمیکنند و گفته اند که کنار متغیر نمی کند
وصف آب را پس مضاف نشود یا بدین طور که اول بکنار بمالند پستر بآب بشویند در هر بار و قرطبی گفته کنار را در آب کنند و بجنبانند
تا آنکه برغوت وی بدر رود پس بران جسد میت را دلک نمایند بعده آب خالص بروی بریزند این ست غسل وی و گفته اند که کنار
را در آب نیندازند یعنی تا متغیر نکند وصف آب مطلق را و تمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت برای تنظیف ست
پس آب مضاف همچو گلاب و غیره هم کافی ست و گفته اند که نیست مکروه مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی ست
شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجبه و مندوبه و کفنوه فی ثوبین و کفن کنید او را در دو جامه که برای احرام
پوشیده بود و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل مصدر رشتن و کفن بفتحتین جامه مرده و در آخر این حدیث آنست که لبیک گویان
او را ببوی خوش و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست پس بدرستیکه وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تلبیه دال ست برانکه علت نهی محرم بودن اوست و چون علت منتفی شود نهی برخیزد و این دلالت دارد برانکه حنوط برای
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفه و مالک
حکم محرم حکم سائر موتی ست و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل و نیز درین
حدیث نهی است از تخمیر و تغطیه راس وی بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تحنیط هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص وی بود و آنرا امر کلی
بطریق تشریع نکرد و در وی نیز تامل ست و در سبل گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهر ست
و در شرح خلاف و ادلهٔ ایشان ذکر کرده و نیست بناء هٰذه علی مخالفة ظاهر الحدیث فلا حاجة الی سردها و قول وی کفن کنید
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و برینکه شرط نیست در وی که وتر باشد و گفته اند اقتصار بران بجهت آنست که وی مرده
دران هر دو متلبس بود باین عبادت فاضله و محتمل که جز آن هر دو نیافت و آن از راس المال بود زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و نپرسید
که بروی دینی هست مستغرق یا نه و ثوبین درین روایت مطلق وارد شده و در بخاری ثوبیه گفته و در نسائی ثوبیه الذی احرم فیهما
مصنف گفته در وی استحباب تکفین میت ست در جامهای احرام او و اینکه احرامش باقی ست و کفن کرده نشود در جامه دوخته
و در قول وی که برانگیخته شود تلبیه گویان دلیل ست برینکه هر که شروع کرد در عملی طاعت پس حائل شد میان وی و تمام آن عمل موت
امید ست که بنویسد او را خدای تعالی در آخرت از اهل این عمل و مساعد اوست کریمه وَمَنْ يَّخْرُجْ مِنْ بَيْتِهٖ مُهَاجِرًا اِلَى اللّٰهِ
وَرَسُوْلِهٖ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ متفق علیه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت لما ارادوا
غسل النبي صلى الله عليه وسلم قالوا والله ما ندري انجرد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما نجرد موتانا ام لا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم ما برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مردهای خود را یا نکنیم الحدیث تا آخر این حدیث و آن این ست که پس هرگاه اختلاف کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پس تر کلام کرد ایشان را کلام کننده از گوشه خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه وسلم را و بروی جامهای اوست پس غسل دادند آنحضرت را و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص و می مالیدند او را بقمیص نه بدستهای خود و می گفت عایشه اگر پیشتر میکردم از کار خود آنچه پستر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام و در روایت ابن حبان که پس بود کسیکه نشانید و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد بزار از علی کرم الله وجهه که وصیت کرد آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبدالله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی پارچه از جامه بود پس درآورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت ست و در روایت طبرانی در اوسط از حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می ریخت آب بروی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم و بیهقی از حدیث علقمة بن مرثد از پدرش که هرگاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که نکشید از آنحضرت قمیص او را و درین باب ست حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل ست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست هیچو غیر خود از موتی رواه احمد و ابو داود و ابن حبان و الحاکم در مصفی گفته مسنون ست نزد شافعی غسل میت در پیراهن برخلاف حنفیه که نزد ایشان جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم والله اعلم

وعن ام عطیة الانصاریة از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی می نمود و تقدم اسمها و فیه خلاف رضی الله عنها قالت دخل علینا النبی گفت در آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان و قول اول اصح و اشهر ست و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم تقع فی شیء من روایات البخاری مسماه فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است و در ینجا دلالت ست بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع ست بر کفایت غسل یکبار و او برای تخییر ست و منوط ان رایتن ذلك اگر مصلحت ببینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر می شوئید باب و برگهای درخت کنار در آب می جوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف و حکمت دران تلیین جسد میت ست واجعلن فی الاخرة کافورا و بگردانید در مرة آخر کافور را او شیئا من کافور یا چیزی از کافور شک از راوی ست که کافور گفته یا شیئا من کافور و اول محمول ست بر ثانی زیرا که نکره ست در سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور ست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بیدن بمالند و حکمت در استعمال کافور تطییب رائحه است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تجفیف و تبرید و قوت نفوذ ست و خاصیت وی تصلیب جسد میت و صرف هوام و ردع فضلات متحلله و منع اسراع فساد بسوی میت ست و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین سر ست در گردانیدن وی در آخر زیرا که اگر در اول بار بیامیزند مثلا آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم و این
قول احمد ست و بعض از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید
فلما فرغنا اذناه پس هرگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را و در بخاری ست انه صلی الله علیه وسلم قال لهن فاذا فرغتن فآذنني
و در روایت بخاری ست فلما فرغن عوض فرغنا فالقی الینا حقوه پس انداخت بسوی ما ته بند خود را و حقوه بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده
و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی ازار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال باسم محل و مراد اینجا ازار ست و در لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال
اشعرنها ایاه پس فرمود شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند
از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیه این حدیث دلیل ست بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر برآنند که غسل میت نه از جهت نجاست ست
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست چه انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی
ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر ست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
حرج نبود عائد شد باصل که شستن تمام بدن ست و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا که آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد
بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی همچو برداشتن محدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمی گردد نماز حامل وی
بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن لا ینجس حیا و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست کذا فی الترجمة وفی روایة و در روایتی نزد شیخین از ام عطیه چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه ست و در فتح الباری گفته که ایتار مطلوب ست و سه بار مستحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من ذلک مگر در روایتی از ابی داود و محتمل که این لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و به قال احمد و مکروه داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ یکی را
که قائل باشد بزیادت سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسراف ست انتهی گوییم در روایت ابوداود آمده او سبعا او اکثر من ذلک و ظاهر شرعیت زیادت بر سبع ست
ابدان بمیامنها و مواضع الوضوء منها و آغاز کنید در غسل اعضا از جاهای راست وی و جاهای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجه
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیا ست و در ابتدا بمیامن و مواضع وضو اکرام این اعضا ست و در سبل گفته در وی دلالت ست بر بدایت
در غسل بمیامن و مراد بدان چیزی ست که متصل جانب ایمن ست و نیست میان وی و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معا
و گفته اند مراد بدایت بمیامن در غسلات ست که نیست وضو در آن و بمواضع وضو از آن در غسله متصله بوضو ست و حکمت در امر بوضو تجدید
سمت مؤمنین ست در ظهور اثر غره و تحجیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و استنشاق ست انتهی وفی لفظ للبخاري عن ام عطیة
فضفرنا شعرها ثلثة قرون فالقیناه خلفها پس بافتیم ما موی او را سه گیسو پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی و درینجا
دلیل ست بر بافتن موی میت و حنفیه گویند موی را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفت این نیز بامر آنحضرت یا اذن وی
بوده باشد یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم انتهی گوییم قرطبی گفته که ام عطیه این کار را از خود کرده نه بامر آنحضرت ولیکن مصنف گفت که
لفظ سعید بن منصور این ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجعلن شعرها ظفائر و در صحیح ابن حبان ست و اجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان ظفار ست و در بعض الفاظ بخاری ناصیتها وقرنیها آمده پس در لفظ ثلثة قرون تغلیب ست و همه این حجت ست بر حنفیه زیرا که نزد ایشان ارسال شعر حضرت
و بافتن بعد کشادن موی سر در غسل او می باشد و این در بخاری ست صریحا و در وی دلالت ست بر آنکه اگر شعر خلف وی غافل شد ابن دقیق العید ازین القا
در بخاری پس سنیت قول آن طرف بعض شافعیه کرده و استناد بحدیثی غریب در آن نموده در مصفی گفته غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه
فرض بالکفایه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و هلم جرا بران مواظبت نمودند و اقل غسل تعمیم بدن او ست بآب بعد ازاله نجاستی که
با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل ست و اکمل غسل او ست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر
نگذارند بحدیث باب و ابتدا کنند بمواضع وضو و میامن او بحدیث صحیح ام عطیه و استعمال سدر کنند در سر و ریش و سائر بدن و صفت استعمال سدر آنست
که ورق سدر در ظرفی صغیر با آب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد ازان بشویند و در غسلهٔ آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب **مسئله**
وظیفهٔ مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقرب باشد بر غسل احق ست و هیچ دلیلی از سنت بتعیین
احق بالغسل ثابت نشده و درین قصهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل بیت
غسل دادند و آنکه زن مرد مرده را نه بیند و غسل ندهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر بنسبت احیاست نه نسبت اموات
و دلیلی می طلبد و او نیست فلیس و اگر قیاس کنند بر احیا قیاس مع الفارق ست و ابوطلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار
بمس می کشد و اسماء بنت عمیس غسل داد ابوبکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عائشه رض را لو مت قبلی لغسلتک و کفنتک

رواه ابن ماجة انتهی کلام المصفی **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة

اثواب گفت عائشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که ازار و ردا و لفافه ست **بیض** جامهای سفید جمع ابیض **سحولية** منسوب
بسحول بفتح سین که نام قریه ایست از یمن نووی گفته فتح اشهر ست و همین ست روایت اکثر و بعضی سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست
یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامها قاله فی النهایة تبعا للهروی و بدین معنی نیز بفتح ست و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک ست
از پنبه اما نسبت بجمع شاذ ست و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیه نیز آمده بتخفیف یا منسوب بیمن

من كرسف از پنبه بودند آن جامها کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن بمعنی پنبه **ليس فيها قميص ولا عمامة** نیست در آن
سه جامه پیراهن نه دستار بلکه ازار و ردا و لفافه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن الشعبی ظاهر این عبارت درین ست که قمیص و عمامه در کفن
آنحضرت نبود و هو الصحیح و تاویل بعض که مراد آنست که این هر دو خارج ازان سه جامه بود پس مجموع اکفان پنج باشد غلط ست در سبل گفته
و هذا البعید جدا انتهی و باین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه سنت کفن سه جامه است و لیکن ذکر کرده ازان در هدایه قمیص را نه عمامه را و استحسان
بعض متاخرین آنرا برای اشراف بدعت ست مخالف سنت و مراد بسه جامه سه لفافه است و کذا عند احمد در سبل گفته افضل تکفین ست
در سه جامهٔ سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر افضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که بپوشید جامهای سفید که آن اطیب
و اطهر ست و کفن کنید در انها مردهای خود را و صححه الترمذی و الحاکم و او را شاهدی ست از حدیث سمره اخرجوه و اسناده صحیح ایضا و نیست
تعارض میان این حدیث و حدیث عائشه که گذشت در روی این ست که پیچیده شد آنحضرت در بردیمانی مخطط زیرا که تسجیه بدان برای تخفیف بود
بعد و آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود ترمذی گفته تکفین آنحضرت در سه جامهٔ سفید اصح چیزی ست
که وارد شده است در کفن وی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبة و البزار لیس در سندش

عبد الله بن محمد بن عقیل ست و وی سیئ الحفظ است حدیث او صالح متابعت ست نه انفراد فکیف اذا خالف کما هٰهنا فلا یقبل مصنف گفته مطلع از
حدیث یلوب از نافع از ابن عمر معاضد روایت ابن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی بهدایت حسب
اطلاع خود کرد که سه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشر غسل بود متفق علیه
واجب از کفن مقداری ست که ساتر جمیع جسد میت باشد پس اگر قاصر باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کشند و بر پایها
حشیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حمزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که وتر باشد و قصار
بر دو جامه هم روا است چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه ازار و ردا و لفافه است و قیل میزر و درجان گفته اند
یکی قمیص نادوخته است دیگر ازار از ناف تا زانو سوم لفافه که از سر تا پا پیش در ان پیچند و گفته اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابر است
در استحباب زیرا که آنحضرت عبد الله بن ابی را در قمیص خود کفن کرد اخرجه البخاری و وی نمی کند مگر آنچه احسن ست و در وی این ست که
قمیص میت مثل قمیص زنده است مکفوف و مزرور و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافیات در شرح گفته در ینجا رد ست
بر کسیکه بعدم شرعیت قمیص رفته مگر وقتی که غیر مکفوف باشد گویم این موقوف بر ان ست که کفت قمیص عرف اهل آن عصر باشد در مصفی گفته
اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا این ست که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از ان دوم و سوم بعد از ان بپیچند بر
یک را بعد دیگری و ابتدا بیمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد از ان از جانب یمین بر یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان
سر سبه بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این ست که ازار و قمیص بپوشانند دوخته باشد یا نادوخته مدرحض باشد یا بغیر آن
زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مدرحض باشد بعد از ان در لفافه بپیچند انتهی وعن ابن عمر رضی الله عنه قال لما توفی
عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جاء ابنه الی رسول الله آمد پسر او عبد الله
بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال اعطنی قمیصك اکفنه فیه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را
که کفن کنم او را در ان پیراهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده زیرا که وی
عباس را روز اسر بدر جامه خود پوشانیده بود و یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان
بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار پدر کرد پس این احسان و اکرام در حقیقت با وی شد نه با پدر وی زیرا که وی اعظم
منافقین بود و هم بر نفاق در گذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد ولا تصل علی احد منهم مات ابدا متفق علیه
در حدیث دلیل ست بر شرعیت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در انست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر
معارض این ست آنچه در بخاری ست از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را بعد از
حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح ست در آنکه اعطاء اللباس هر دو بعد دفن بود
و حدیث ابن عمر مخالف اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك
پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد ما ادخل ای دلی فی حفرته پس مراد آن باشد
که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث ریق ست و قمیص پیش از ین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع
هر دو معا ندارد زیرا که واو مقتضی ترتیب نیست و نه معیت پس گویا ذکر اکرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که آنحضرت اورا دو قمیص داد یکی اول دیگر بعد دفن بسوال لدوی وفي الاكليل للحاكم ما يؤيد ذلك والله اعلم **وعن ابن عباس** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال البسوا من ثيابكم البيض فانها من خير ثيابكم بدرستیکه آنحضرت فرمود بپوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن منجمله بهترین جامهای شما اند وكفنوا فيها موتاكم وتکفین کنید دران مردهای خود را وازینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی ومستحب ست وگذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید وسبل گفته ظاهر امر وجوب تکفین ست در ثیاب بیاض ووجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنه ست بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت غیر ابیض را هم ثابت شده واما تکفین پس ظاهر آنست که نیست صارف ازان مگر آنکه سفید یافته نشود چنانکه در تکفین شهدای احد واقع شده که آنحضرت جماعتی را در نمره کفن کرد کما یاتی پس در ضرورت لا باس ست وآنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد آنحضرت در قطیفه حمرا پس در سندش قیس بن ربیع ست واو ضعیف ست وگویا که بروی مشتبه شد این حدیث انه جعل في قبره قطيفة حمراء وكذا ما قيل انه كفن في برد حبرة وتقدم الكلام انه سجي بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابو داود وترمذی وابن ماجه مگر نسائی وصححه الترمذي ورواه الشافعي وابن حبان والحاكم والبيهقي وصححه ابن القطان وفي معناه احاديث اخرى عن عمران وسمرة وابن عمر وابي الدرداء **وعن جابر** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كفن احدكم اخاه فليحسن كفنه فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را امر او بتحسین آنست که تمام ونظیف وسفید باشد بی اسراف وتبذیر ونو وشسته دران برابر ست اما آنچه مسرفان کنند بریا وتکبر حرام ست ومکروه اشد حرمت وکراهت شوکانی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس واجب ست تکفین او بچیزی که بپوشد او را تمام وکمال انتهی رواه مسلم ورواه الترمذي ايضا من حديث ابي قتادة وقال حسن غريب قال وقال ابن المبارك قال سلام ابن مطيع قوله وليحسن كفنه قال هو الصفا بالضاد المعجمة والفاء اي الواسع الفائض وورد امر باحسان کفن دلالت ست بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد در ذات وصفت وکیفیت حسن ذات آنکه گران قیمت نباشد ونهی ازان بیاید وحسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته واما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت واحادیث در احسان کفن آمده ودران علت وی مذکور شده دیلمی از جابر مرفوعا آورده احسنوا الكفن موتاكم فانهم يتباهون ويتزاورون بها في قبورهم ونیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الكفن ولا تؤذوا موتاكم بعويل ولا بتزكية ولا بتاخير وصية ولا بقطيعة وعجلوا القضاء دينه واعدلوا عن جيران السوء واعمقوا اذا حفرتم ووسعوا ومنجمله احسان الى الميت ست آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من غسل ميتا فادى فيه الامانة ولم يفش عليه ما يكون منه عند ذلك خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه وقال صلى الله عليه وسلم ليليه اقربكم ان كان يعلم فان لم يكن يعلم فمن ترون عنده حظا من ورع وامانة رواه احمد واخرج الشيخان من حديث ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ستر مسلما ستره الله يوم القيامة واخرج عبد الله بن احمد من حديث ابي بن كعب ان آدم عليه السلام قبضته الملائكة وغسلوه وكفنوه وحنطوه وحفروا له والحدوا وصلوا عليه ودخلوا قبره ووضعوا عليه اللبن ثم خرجوا من القبر ثم حثوا عليه التراب ثم قالوا يا بني آدم هذا سنتكم واما آنچه ابو داود وحاکم وابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت وطلبید ثیاب جدید وپوشید آنرا بعده گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت مبعوث می شود در ثیاب خود که مرده است دران پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه وگفت اراده کرد به ثیاب اعمال را لقوله تعالى وثيابك فطهر یعنی عمل خود را اصلاح کن وگفت اخبار صریحه صحیحه در آنست که مردم محشور می شوند برهنه پا

عُریان انتهی ولیکن قصۂ حدیث ابی سعید رد می کند این را و وی اعلم ست بمراد از مَن بعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها کہ مبعوث در ثیاب
شود و محشور عُریان و ہم روایت ست از جابر رضی الله عنه کان النبي صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی
اُحد في ثوب واحد بود آنحضرت کہ جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوۂ احد در یک جامہ و در وی جواز جمع دو میت ست
در یک جامہ بنا بر ضرورت و این یکے از دو احتمال ست دیگر آنکہ جامہ را دو پارہ کنند و ہر یکے را در پارۂ کفن کنند و باین رفتہ اند اکثر بلکہ گفتہ اند
ظاہر آنست کہ قائل نیست باحتمال اول ہیچ یکی زیرا کہ دران التقای بشرۂ دو میت ست و جائز نیست برہنہ کردن آنہا چنانکہ ہر دو باہم شوند
ولیکن چنین نیست کہ قول جابر و تمام حدیث کہ کفن کردہ شد پدر و عم من در یک نمرہ دلیل ست بر احتمال اول و شارح گفتہ ظاہر احتمال ثانی ست
یعنی تقطیع کردن ثیاب میان ہر دو و تقدیم ستر عورت آنہا چنانکہ با حمزہ کردہ شد و سبل گفتہ حدیث جابر او ضح ست در عدم تقطیع ثوب
میان ہر دو پس یکے از دو جائز باشد و تقطیع جائز ست علی الاصل انتہی خطابی گفت جائز ست جمع کردن در یک جامہ در یک قبر و بعضی گفتہ اند
مراد بثوب واحد قبر واحد ست ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فیقدمه في اللحد لیس می گفت و می پرسید کہ کدام یک ازین
ہر دو بیشتر ست از روی گرفتن و یاد داشتن مر قرآن را پس پیش میکرد او را در قبر یعنی جانب قبلہ گویا وی امام ست از جہت بودن او
اقرأ و در وی جواز جمع جماعت ست در یک قبر و گویا کہ این بنا بر ضرورت ست و بوّب البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثة في قبر
و اورد فیه حدیث جابر ہذا و اگر چہ روایت جابر در دو کس ست اما ذکر سہ کس در روایت عبد الرزاق واقع شدہ کہ کان یدفن الرجلین و الثلاثة
في القبر الواحد و روایت کردہ اند اصحاب سنن از ہشام بن عامر انصاری کہ گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد و گفتند
رسید ما را قرح و جہد فرمود بکنید و وسیع نمائید و بنہید دو مرد یا سہ را در یک قبر صححه الترمذی و مثل اوست حکم دو زن و سہ زن و اما دفن مرد
و زن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق باسناد حسن از واثلة بن الاسقع کہ دفن کردہ می شد مرد و زن در یک قبر پس مقدم کردہ می شد
مرد و نہادہ می شد زن ورای او و گویا کہ میان ہر دو حائلی از تراب میکردند ولم یغسلوا و غسل دادہ نشدند شہدای اُحد و ازینجا معلوم می شود
کہ شہید را غسلے نیست و عدم غسل متفق علیہ ست میان ائمہ اربعہ و مروی نیست کہ آنحضرت شہدا را غسل دادہ باشد و اما کسی کہ بر وی
اطلاق شہید آمدہ ہمچو مطعون و مبطون و نفسا و غیرہ پس ایشان مغسول می شوند باجماع و سبل گفتہ و باین رفتہ اند جمہور و اہل مذاہب بالتفصیل ست
از سعید بن المسیب و حسن و ابن شریح مروی ست کہ غسل واجب ست و حدیث حجت ست بر ایشان و احمد از حدیث جابر آوردہ کہ فرمود
آنحضرت در کشتگان احد کہ غسل ندہید ایشان را پس بدرستیکہ ہر زخم یا ہر خون بوی مشک دہد روز قیامت و این حکمت عدم غسل ست
کہ آنرا بیان کردہ ولم یصل علیهم و نگذارد بر ایشان نماز و در وی خلافی ست معروف در میان علما نزد حنفیہ بر شہید نماز
میگذارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شہید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشہور و مختار در مذہب وی عدم صلوة ست و بقولی تخییر
در گذاردن و ناگذاردن از جہت تعارض ادلہ در مواہب لدنیہ گفتہ اختلاف ست میان شافعیہ کہ منع صلوة بر شہید نزد شافعی بمعنی حرمت ست
یا بمعنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاہر می شود کہ مستحب ست نہ واجب و متمسک ائمہ درین باب باین حدیث ست کہ در کتاب مذکور ست
و دلیل ابو حنیفہ احادیثی ست کہ در نماز بر شہید آمدہ خصوصًا در قضیہ احد و می گویند کہ آن احادیث مثبت ست و حدیث جابر نافی و مثبت
مقدم ست بر نافی و گویند کہ جابر دران روز مشغول بود بآنکہ پدر و خال وی کشتہ شدہ بودند و بمدینہ آمدہ بود تا تدبیری کند ایشان را
و بر داشتہ بمدینہ آرد و آنہا ئیکہ در حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاہدہ کردہ اثبات آوردند و شمنی گوید حاکم از جابر آوردہ و حکم بصحت کردہ

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و بگریست مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را بر وی انداخت و نماز
گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرده که پس نماز گذارد بر شهدا و نهاده می شدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان پس برداشته می شدند
و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شهدا و گفت حاکم که این حدیث صحیح الاسناد ست شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید
راجح تر و غالب تر ست انتهی گویم شوکانی گفت در بعض رجال اسناد روایت حاکم مقال ست و گفته مجموع وے ضعیف ست و گویند که این مخصوص
بشهدای احد بود و این مسئله هم از معارک ست انتهی و مختار وی رح عدم نماز ست بر شهید و همین ست ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح ست
چنانکه گفت مصنف رواه البخاری و در احادیث معارض وی مقال ست پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم
اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل [illegible] صلوة هر دو آمده پس یکے را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلا مرجح ست و تقریر سبل درین
مسئله این ست که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنابر عمل بر عموم ادله نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که نماز گذارد بر کشتگان احد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلای احد و گفت طائفه که نماز
گذارده نشود بر وی عملاً بر روایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گویا که عیان اند از وجوه متواتره که آنحضرت نماز نگذارد بر کشتگان احد و آنکه مروی ست
که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق ست کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیحه را باین روایت که حیا کند و شرم نماید
بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالف می گوید که نماز گذارده نمی شود بر قبر بعد
اطالت مدت پس استدلال بآن ناتمام باشد و گویا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قرب اجل خود پس وداع
کرد ایشان را باین دعا و دال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و مؤید بودن او دعا ست فراهم نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می بود
اصحاب را آگاه می فرمود و نماز بجماعت ادا میکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل ست قطعاً و اهل احد اولی تر اند بافضل و نیز مروی
نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبرے تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده انه صلی الله علیه وسلم صلی علی قتلی احد بعد
ثمان سنین و زیاده کرد ابن حبان ولم تخرج من بيته حتى قبضه الله تعالى انتهی **وعن علي** عليه السلام قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لا تغالوا في الكفن گران بها مکنید در کفن پس در وی منع ست از زیادت ثمن در کفن فانه
يسلب سلباً سريعاً زیرا که وی ربوده می شود شتابی یعنی زود کهنه و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عائشه ست
که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیمار می شد دران و در وے داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامه مرا و بیفزائید بران دو جامه دیگر و کفن
کنید مرا دران گفتم این کهنه است گفت زنده سزاوار تر ست بجدید از مرده این جامه برای ریم و زرداب و تراب ست ذکره البخاری مختصرا
رواه ابو داود من رواية الشعبي عن علي کرم الله وجهه و در سندش عمرو بن هاشم جنبی ست بفتح جیم و سکون نون و بای موحده و وے
مختلف فیه ست و در وی انقطاع ست میان شعبی و علی رضی الله عنه زیرا که گفت دارقطنی که وی نشنیده است از علی جز یک حدیث
وعن عائشة رضي الله عنها گفت عائشه برگشت رسول خدا از بقیع و من می یابم درد در سر خود و میگویم وا راساه یعنی وای
سر من پس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها فرمود آنحضرت مر عائشه را لو مت قبلي لغسلتك اگر بمیرے
پیش از من هر آینه غسل دهم ترا لغسلتک بلام تحریف ست و آنچه در کتب ست فغسلتک ست بفا و همین ست صواب و فرق میان هر دو
این ست که اول شرطیه ست و ثانی برای تمنی کذا في التلخيص الحديث تا آخر حدیث و آن این ست که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا و اصل این حدیث در بخاری ست باین لفظ که اگر شود این چنین و من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و در وی دلالت ست برانکه غسل دادن یکی از دو زوج مر دیگرے را جائز ست و هو قول الجمهور و شوکانی گفته اولی ست و رجحه فی المصفی و ابوحنیفه گفت مرو زن را نه بر خلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح و نیست عدت بروی و حدیث رادّ قول اوست در زوجین واما اجانب پس ابوداود در مراسیل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از مکحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون میرد زن با مردان و نیست میان ایشان زنی جز وی و میرد مرد با زنان و نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد آب را انتهی و محمد بن سهل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لایتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لاتبرز فخذک ولاتنظر الی فخذ حي ولا ميت رواه ابوداود وابن ماجة و در اسنادش [illegible] ست رواه احمد وابن ماجة وصححه ابن حبان ورواه الدارمي والدارقطني والبيهقي و در سندش محمد بن اسحق ست و نیست وی منفرد بدان بلکه متابع وی ست درین روایت صالح بن کیسان نزد احمد ونسائی **وعن** اسماء بنت عمیس رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اوصت ان يغسلها علي عليه السلام بدرستیکه فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه و این نیز دال ست برانچه دال ست حدیث اول واما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود ست از عائشه که گفت لو استقبلت من امري ما استدبرت ما غسل رسول الله صلی الله علیه وسلم غير نسائه وصححه الحاكم اگرچه قول صحابیه است وهمچنین حدیث فاطمه رضي الله عنها دلالت می کند برانکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه وسلم و موید اوست بروایت بیهقی که ابوبکر رضي الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را واستعانت کرد وی بعبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از آن و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از ایشان انکار نکرد بروی درین امر و باین رفته اند جمهور وهمچنین هر قریب اولی ست بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب تر ست در شما اگر بداند واگر نمیداند پس کسیکه به بینید در وی بهره وحصه از امانت وورع اخرجه احمد والطبرانی و در اسنادش جعفر جعفی ست شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قرابت را مزیت ست و زیادت مهر و شفقت ست که موجب کمال عنایت باوست انتهی وخلاف درین مسئله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح کذا فی الشرح و در دلیل الطالب که از کتب حنابله است گفته للرجل ان يغسل زوجته وامته وبنت دون سبع وللمرأة غسل زوجها وسيدها وابن دون سبع انتهى رواه الدارقطني والشافعي وابونعيم والبيهقي باسناد حسن **وعن** بريدة في قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا روایت ست از بریده در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا و غامدیه منسوب ست بسوی غامد و بیاید قصه او در حدود قال گفت بریده ثم امر بها فصلى عليها پس امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن کرده شد و از اینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود بحد زنا و سرقه و جز آن رواست ولیکن نیست درین اینکه آنحضرت خود بران نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در حد نماز نگذارد زیرا که فضلا بر فساق برای زجر ایشان نمی گذارند این چنین ست در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انها تابت توبة لو قسمت بين اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علما را اختلاف ست در نماز بر فساق و بر مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زنا ابن العربی گفته مذهب علما کافه صلوة است بر هر مسلم و محدود و مرجوم و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر **وعن** جابر رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم برجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مردی

گشته بود جان خود را بمشاقص جمع مشقص ست یعنی نصل عریض و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فلم یصل علیه پس نماز نگذارد بروی وازینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز گذاردن نیست واختلاف کرده اند علما درین باب بعضی گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذارد بجانب قبله و بر قاتل النفس انتهی و مذهب جمهور ائمه این ست و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و نگذاردن آنحضرت نماز را بروی دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه و به قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارده و دیگران را هم منع نکرده چنانکه در حق مدیون دغال کرده و ظاهر همین ست و در روایتی نیز آمده و این موافق ست بقول امام احمد که امام نماز نگذارد و دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام ست رواه مسلم والنسائی والترمذی وقال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلوة عقوبت اوست و ردع غیر از مثل فعل وی و بود عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس وکذلک قال الاوزاعی واکثر فقها گویند یصلی علیه انتهی و گفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بروی و این چنان ست که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بروی در سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز اقوی ست بحدیث مگر آنکه در روایت نسائی ست اما انا فلا اصلی علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی نماز گذارده انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة المرأة التي كانت تقم المسجد روایت ست از ابوهریره در قصهٔ زنی که جاروب میداد مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه و این زن سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد فسال عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد فقال افلا کنتم اذنتموني فکانهم صغروا امرها پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردید پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسببِ وی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم مصنف درینجا جزم کرده که این قصه با زن بوده و در بخاری ست ان رجلا اسود او امرأة سوداء بشک از ثابت راوی حدیث لیکن در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و باین جزم کرده ست ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة سوداء و رواه البیهقی ایضا باسناد حسن و سماها ام محجن وافاد ان الذی اجابه صلی الله علیه وسلم عن سواله هو ابوبکر و در بخاری ست عوض فسال عنها فقال ما فعل ذلک الانسان قالوا مات یا رسول الله الحدیث فقال دلوني على قبرها فدلوه فصلى عليها پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد بروی و اختلاف ست در نماز گذاردن بر قبر جمهور علما برانند که مشروع ست خواه گذارده باشد پیش ازان یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست ست و در روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده ست یکبار نگذارد و آنها که نگذارده اند اگر بگذارند درست ست و نزد ابوحنیفه که درست ست بر تقدیری ست که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضی بسه روز و امام ابوحنیفه و ابویوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفارست و لهذا ذکر کرده نشده ست در بعضی روایات ذکر تکبیرات و آن روایات که دران ذکر تکبیرات ست صحیح نیست چنانکه مروی ست از آنحضرت گذاردن نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال و آن بطریق تودیع بود نه نماز یا از خصائص نبوی ست چنانکه از ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد لیکن در حدیث بخاری و مسلم

از ابن عباس آمده که آمد آنحضرتؐ بسوی قبری تازه و نماز گذاردند بروی و صف کشیدیم ما پس آنحضرتؐ و بر آورد چهار تکبیر و همچنین نماز گذارد
آنحضرتؐ بر قبر ام سعد بعد یکماه اخرجه الترمذی من حدیث سعید بن المسیب شوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه
بلکه هشت وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت
نبوی بمجرد احتمال نتوان کرد تا وقتیکه معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد در سبل گفته واما القول بان الصلوة علی القبر من خصائصه
صلی الله علیه وسلم فلا ینهض لان دعوی الخصوصیة خلاف الاصل انتهی و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه
و بعضی تا پوسیدگی میت و بعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بل شبه حدیث دلیل آن بدعا و استغفار صرف ظاهر
حدیث ست و خود نماز دعا و استغفار بیش نیست و نماز بر شهدای احد بطریق تودیع محتاج سند ست و استدلال در پنجا نه همین
نماز بر اهل احد ست بلکه روایات دیگر موجود ست که دلالت صریح میکند بران مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براء بن معرور
و وی مرد و آنحضرتؐ در مکه بود پس چون از مکه قدوم آورد نماز گذارد بر قبر وی و این بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلام انصاری
که دفن کرده شد بشب و آگاه نشد آنحضرتؐ بموت وی اخرجه البخاری در سبل گفته ویدل له ایضا احادیث وردت فی الباب عن تسعة من
الصحابة اشار الیها فی الشرح انتهی و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود نه بخاری زیرا که این زیادت مدرج ست از مراسیل ثابت
کما قال احمد ثم قال ان هذه القبور مملوءة ظلمة علی اهلها وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم پس فرمود
آنحضرتؐ بدرستیکه این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده اند و بتحقیق خدای تعالی روشن میگرداند آن قبرها را بسبب
نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرتؐ چنانکه گفته اند مفهوم نمیگردد بلکه ظاهر ازان جواز نماز ست بر قبر آری
اگر تنویر قبور را مخصوص بصلوة آنحضرتؐ دارند خواه بر قبر باشد یا علیحده می توانند شد لیکن چون دعای اهل صلاح از غیر انبیا هم مرجو القبول ست
این احتمال هم ضعفی پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ واتم واکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز باقی ست **وعن**
حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینهی عن النعی بود آنحضرتؐ که نهی میکرد از نعی بفتح
نون و سکون عین مهمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت ست بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته نعاه له نعوا ونعیا
ونعیانا اخبره بموته و در ترمذی ست از حدیث عبدالله بن مسعود که فرمود آنحضرتؐ صلی الله علیه وسلم دور دارید خود را از نعی زیرا که نعی از عمل
جاهلیت ست اما در سندش ابو حمزه میمون اعور ست و نیست قوی و درین باب حدیثها ست و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه
نعی نزد شان ندا کردن ست در مردم که فلان بمرد تا حاضر جنازه او شوند و بعض اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت
و اخوان خود را و مروی ست از ابراهیم لا باس ان یعلم الرجل قرابته انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت ست که یکی را می فرستاد بر درهای خانها
و بازارها تا اعلام کند بخبر موت میت و در نهایه گفته مشهور در عرب آنست که چون در انها مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری را
نزد قبائل می فرستادند که خبر مرگش باو شان میرسانید انتهی در سبل گفته والاقرب عندی ان هذا هو النهی عنه گویم منجمله نعی ست نعی کردن
از بالای مناره چنانکه معروف ست درین اعصار در موت عظما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ماخوذ می شود یکی اعلام اهل و اصحاب
و اهل صلاح و این سنت ست دوم خواندن جمع کثیر برای مفاخرت و این مکروه ست سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت و نحو ذلک و این حرام
انتهی و گویا سنیت اول ازینجا اخذ کرده که لابد ست از جماعتی برای غسل و نماز و دفن و یدل له قوله صلی الله علیه وسلم الا اذنتمونی و نحوه و منه

حدیث نعی النجاشی رواه احمد وابن ماجة والترمذي وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیه بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی در روزیکه مُرد وی درآنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون وتخفیف جیم وبعد الف شین معجمه ویای مشدده یا مخففه لقب پادشاه حبشه است هرکه باشد ونام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصحمه بود ودین نصارای داشت ایمان آورد وحضرت وهجرت کردند صحابه بسوی او ووی خدمتهای ایشان کرد وخرج بهم الی المصلی فصف بهم فکبر علیه اربعًا بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم [illegible] بر وی چهار تکبیر ودرینجا دلالت ست برانکه نعی اسم ست برای اعلام بموت وآن برای مجرد اعلام جائز ست ونیز در وی دلالت ست بر شرعیت نماز جنازه بر غائب ودر وی اقوال ست اول آنکه مشروع ست مطلقا وبه قال الشافعي واحمد وغیرهما وگفت ابن حزم لم یات عن احد من السلف خلافه وگفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد وراست گفته زیراکه حدیث صحیحین خالی ست از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بران متعین باشد دوم منع ست مطلقا واین مذهب حنفیه ومالک ست شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی وآورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی ورویت امام کافی ست واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم درغیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه مُرد وآنحضرت به تبوک بود وبر زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب که در غزوهٔ موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند ودر اسناد آن احادیث سخن ست وبر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم والآن در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا متعارف ست وبعضی حنفیه نیز میکنند انتهی گویم چون درحرمین متعارف ست وبعض حنفیه نیز می کنند معلوم شد که مخصوص بآنحضرت نبوده است وحدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویة المزنی وقیل اللیثی از ابی امامة ابن سعد در طبقات از حدیث انس روایت کرده وسیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس دربیان فضل قل هو الله احد آورده ومصنف در فتح الباری گفته که اگرچه این خبر ضعفی دارد ولیکن بنظر مجموع طرق وتعدد آن قوتی پذیرفته انتهی واحادیث نماز بر زید بن حارثه وجعفر وابن رواحه را واقدی در مغازی روایت کرده وهم سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال درخور استدلال نیند باری از مرتبهٔ متابعت وشهادت خود نازل نیستند وحدیث باب که در صحیحین مروی ست تنها برای اثبات ما نحن فیه کافی ست وتاویل بانعین بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن بآنحضرت همه احتمال ست نه استدلال واحتیاج سند دارد ولهذا ابن دقیق العید گفته که این قول محتاج بنقل ست ومجرد احتمال ثابت نمی شود ودر سفر السعادة گفته بر هر غائب نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی ومعاویه لیثی گذارده انتهی وعمل حرمین مرجح اوست سوم آنکه نماز بر غائب جائز ست در همان روز که وی مُرده یا قریب ازان نه بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز ست وقتی که میت در جهت قبله باشد ووجه تفصیل در قولین بجا جمود ست بر قصه نجاشی ودر سبل گفته مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص بنجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت ست واعتذار کرده اند بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مُرده باشد در زمینی که هیچ کس دران بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که موت وی در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند واختاره ابن تیمیة ونقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابي وانه استحسنه الرویانی وگفته که این محتمل ست ولیکن واقف نشدم من درچیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی هیچ یکی درشهر وی انتهی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ یکی در بلد وی نماز جنازه نگذارده بود بااین جهت آنحضرت گذارد تاهم قول تمام نیست زیراکه ثابت شده که معاویه مزنی در مدینه مُرد

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوهٔ موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا آنحضرت هم بگذارد و لیس این وجه هم از تهم یا شهید و این جواب بر قاعدهٔ حنفیه است که بر شهید نماز میگویند و رنه نماز بر معاویه برای حجت کافی ست متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ ست ابن عبد البر ذکر کرده است از آنها از طریق بکر بن سلیمان بن ابی حیثمة عن ابیه آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند مردم پس او و گفت چهار تکبیر پس تر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای عز و جل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبة و نیز روایت کرده بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت حدیث پس جمع کرد عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد هر کس با نچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم نخعی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانهٔ ابن مسعود پس اجتماع کردند بر اینکه تکبیر بر جنازه چهار است گفت رافعی اولی چهار تکبیر ست بنا بر استقرار امر بر آن و اتفاق صحابه والله اعلم گویم عجب است از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با نچه نه موافق غرض ست اگر چه دلالت حدیث بر هر دو امر یکسان باشد چنانکه صنیع ایشان درین جاست که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بر آن اصرح ست از دلالت بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صنیع ناظر ست در تقدیم رای و قیاس بر نصوص و ادله و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مگر ترجیح بلا مرجح در بسیاری از مواضع چنانکه معلوم شده و بباید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه راست و رد کرده اند باینکه در حدیث نهی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکروه ست نزد قائل کراهت ادخال میت ست در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکثیر جماعت مصلین بر وی بود و نیز درین حدیث شرعیت صفوف ست بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بود و بوب له البخاری باب من صف صفین او ثلثة علی الجنازة خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان ست بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعد بعدی که مابین مدینه و حبشه است

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم على جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد و درین اشارت ست که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالى وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و چون اتقا از اشراک خصوصا آنچه از آن در غایت دقت و خفاست خیلی دشوار لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان مناسبت تمام دارد بمقام و در ذکر عدد اربعین دلیل است بر فضیلت تکثیر جماعت بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بر وی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه بیک صد کس شفاعت کنند در حق آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب السنن قاضی گفته می گویند که این احادیث جواب سائلان واقع شده که هر یکی را جواب موافق سوال ایشان داده و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول شفاعت هر واحد ازین اعداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد مطروح ست با وجود نص پس همه احادیث معمول بهاست

وشفاعت او نیز هم مقبول ست الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی و درین دلیل ست
برینکه شفاعت مومن نافع و مقبول ست نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کرده شدند کسانیکه
حاضر شدند جنازهٔ امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
روزیکه مرد وی بست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و همچنین در جنازهٔ شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره ازدحام
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بی‌شمار درآمد و جنازهٔ امام احمد هائلهٔ عظیمه بود و بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشیر اهل بغداد نبودند و هم حاکم حاضر نبود سید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول جلی
در ترجمهٔ وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازته لما مات ما اجتمع فی جنازة الشیخ تقی الدین بن تیمیه رح غیر الامام احمد کما اشار
الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر [illegible] صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی و ازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همام بعد موت ایشان صلحای اسلام منامات
حسنهٔ کثیره دیده اند و بر علو رتبهٔ ایشان در جنت مطلع شده والله یختص برحمته من یشاء **وعن** سمرة بن جندب
رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها فقام وسطها گفت
سمره نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازهٔ زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور بتحریک سین ست و بسکون
سین نیز روایت کرده اند و بتحریک بمعنی میانه و بسکون بمعنی میان ست چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد
و از جائی بجائی نمی رود و ساکن متحرک ست یعنی می جنبد و در مواضع متعدد ست متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی ست که
میگوید مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
که این حدیث منافی صدر ست زیراکه صدر وسط ست باعتبار اعضا زیراکه فوق آن دست و سر ست و تحت وی بطن در آنها و یحتمل که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت
از ابی حنیفه بابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت ست انتهی در حجة الله البالغه است امام در جنازه بجائی ایستد که
میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینهٔ زن زیراکه در حدیث انس بن مالک ست که وی نماز
گزارد بر جنازهٔ مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازهٔ زنی پس نماز گزارد بر وی و ایستاد برابر وسط او
پس پرسیده شد از ان و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد و می ایستاد در جنازهٔ مرد و زن گفت هان اخرجه احمد و ابو داود والترمذی
وحسنه وابن ماجة ولفظ ابی داود اینست که همچنین میگذارد آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجیزهٔ زن گفت آری و حدیث صحیحین که
در کتاب ست مخالف روایت عجیزه نیست زیراکه عجیزهٔ زن وسط او ست و خلاف درین مسئله معروف ست و حق همین ست که گفته شد
انتهی و در سبل گفته در حدیث دلیل ست بر شرعیت قیام نزد وسط زن و این مندوب ست و واجب استقبال جزوی ست از میت مرد باشد
یا زن و اختلاف علما ست در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مروی ست از شافعی که بایستد برابر سر مرد
و عجیزهٔ زن بحدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در فتح گفته که اشاره کرد بخاری بایراد حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس انتهی
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **وعن** روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه عایشه رضی الله عنها هرگاه

گرمرد سعد بن ابی وقاص قالت گفت در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گذارد آنحضرت ﷺ بر دو پسران زنی که نامش دعد
وصفتش بیضا است فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سهیل و دیگر سهل است وهر دو صحابی اند ومشهور اند نسبت بمادر ونام پدر ایشان
وهب بن ربیعه است ودر روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را رواه مسلم در ترجمه مشکوة
گفته علما را اختلاف است در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت وقوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد
وقوم در مسجد یا امام با بعضی از قوم خارج مسجد باشد ومیت وباقی قوم در مسجد یا میت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد واین اطلاق در کراهت
بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض وتوابع اوست از نوافل وذکر وتدریس علم وبعضی گویند [illegible] نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد
واین بنا بر آنست که کراهیت از جهت تلوث مسجد است واول موافق تر است باطلاق و[illegible] اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است
یا تحریمی واول ظاهرتر است ونزد شافعی جائز است بی کراهت ومذهب مالکی موافق ماست واز امام احمد نصی نیافتیم وظاهر آنست که با
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است وتمسک ابی حنیفه ومالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را
واما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص است نه عام وانچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت ﷺ این را یکبار کرده وتواند که از جهت ضرورتی
باشد که باعث بران شده باشد ودر روایتی آمده است که آنحضرت ﷺ معتکف بود وازین جهت بگذارد ونیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود ودرین صورت اختلاف است میان حنفیه ونیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قرب می بود وانچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهای ازواج مطهره ایضا مبنی بران است وظاهر
می شود که این است معنی انچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز است در وی بی کراهت ونیز انکار صحابه وتابعین
باکثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک ونسخ وازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه
وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کما قیل ودر شرح سخن درینجا بسیار است فلینظر ثمه انتهی گفت کاتب حروف عفی عنه مذهب
جمهور وشافعی وابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد وهو الاقوی زیرا که انچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض است معارض روایت حدیث نتواند شد وهمچنین انچه در وجه خارج مسجد گفته ودلیلی که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود باین لفظ است من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء وامام احمد نص کرده بر ضعفش زیرا که متفرد است بدان صالح
مولی التوأمة وی ضعیف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
وقول بخصوصیت واقعه مرویه عایشه مدفوع است باینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد وهمچنین نماز گذارد صهیب
بر عمر در مسجد وانکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه نسیان را بسوی آنها بر جای خود است وقول نسیان وی
رضی الله عنها نسخ فعل سابق را منظور فیه است ونسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد واینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نهی از نماز جنازه در مسجد
موجود نیست وتاویل نماز بر هر دو پسر بیضا با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بود وآن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است ودر سبل گفته لا یخفی بعده ودر قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصه نجاشی
که آنحضرت ﷺ در مسجد بروی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد وجواب از آن گذشت ونیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود ونماز بر جنازه غائب چیزی دیگر است

ونماز بر جنازه حاضر در مسجد چیزی دیگر و آنکه شیخ حواله شرح یعنی لمعات داده که در ان سخن بسیارست این شرح از نظر محرر سطور نگذشته ورنه
درین سخن بسیارش سخن میرفت و طریقه حضرت ایشان عفا الله عنا وعنهم در جواب مخالفین حنفیه غالبا ایجاد اوهام وتولید احتمالات ست الا ماشاء الله
وجائیکه استدلال بروایات کرده اند سرمایه آن همه فتح القدیر شیخ ابن الهمام ست پس مخفی نماند ظاهرست که روایات صحیحه وسنن ثابته باحتمال وتاویلات
بی سند هرگز رد و نسخ نمی پذیرد تا وقتیکه بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و در وقت تعارض سبیل ترجیح یکی از دو امرست یکی از وجوه
ترجیح که در اصول فقه وحدیث مقرره شده است فافهم **وعن** ابی عیسی عبد الرحمن بن ابی لیلی ولادت وی در سنه ششم
از بقیه خلافت عمر بود رضی الله عنه از کبار تابعین ست صد و بیست صحابه را دریافته روایت میکند از علی بن ابی طالب وعثمان بن عفان
وغیر ایشان وی در کوفه بود و بی نزله ... وفات وی در سنه هشتاد و دو بود و در سبب وفاتش اقوال است قیل فقد بدیر الجماجم
وقیل قتل بدجیل وقیل غرق فی نهر البصرة ... ومجاهد وابن سیرین وخلق سواهم کثیر و وی در طبقه اولی ست قال کان زید بن ارقم
گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است یکبر علی جنائزنا اربعا تکبیر میگفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه کبر علی
جنازة و بدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه فقال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبرها
پس پرسیدیم او را ازینکه تو همیشه چهار میگفتی امروز پنج چرا گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم میگفت
در سبل گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازه نجاشی چهار تکبیر و مروی ست این از ابن مسعود وابو هریره وعقبه بن عامر
وبراء بن عازب وزید بن ثابت و در صحیحین ست از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری وگفت چهار تکبیر وابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر وگفت ابو داود ولیس فی الباب اصح منه وباین رفته اند جمهور از سلف وخلف واز ایشان اند
فقهای اربعه و روایتی ست از زید بن علی رضی الله عنه ورفته اند هدویه باینکه پنج تکبیر گوید واحتجاج کرده اند باینکه علی بر فاطمه رضی الله عنهما
پنج تکبیر گفت وحسن بن علی بر پدر خود وابن الحنفیه بر ابن عباس وتاویل کرده اند که مراد بروایت اربع ماعدای تکبیر افتتاح ست وهو بعید انتهی
کلامه گوییم شوکانی گفت اختلاف کرده اند صحابه وتابعین ومن بعدهم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهارست وجماعتی از صحابه وتابعین
برآنند که پنج ست وقاضی عیاض گفت اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده است وابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردود ست
زیراکه خلاف درین مسئله از زمان صحابه تا هذا الآن معروف ست وهیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیراکه خارج ست بمخرج صحیح
با آنکه این زیادت غیر منافی ست انتهی پس حق خیارست در اربع وخمس رواه مسلم والاربعة یعنی ابو داود وترمذی
ونسائی وابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز اصحاب وی زیاده ازان مروی
ومأثورست وگفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهارست وبرهمین ست قرار داد و در شرح زیاده ازین کلام کرده است
انتهی وما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **وعن** علی علیه السلام انه کبر علی سهل بن حنیف
بضم مهمله ونون وتحتیه ستا وقال انه بدری تکبیر گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بدری ست حاضر شده واقعه
بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور واصله فی البخاری آنچه در بخاری ست اینست ان علیا
کبر علی سهل بن حنیف زیاده کرد برقانی در مستخرج خود ستا کذا ذکره البخاری فی تاریخه ورواه ابن خیثمة من وجه آخر عن عبد الله بن معقل
وقال خمسا مصنف در فتح الباری گفته که از علی مرتضی رضی آمده که وی بر اهل بدر شش تکبیر میگفت وبر سائر صحابه پنج وبر سائر ناس چهار

وابن ابی شیبه از جابر آورده که نماز گذارد آنحضرت بر اصحمه بهفت تکبیر وابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بود که بدر و شجره هر دو حاضر شده بود بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بدر را بر وی هفت تکبیر آوردی واگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشده چهار تکبیر گفتی و در مبسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت واز احمد نیز روایتی هست و بکر بن عبد الله مزنی بران رفته که کم از سه و زیاده بر هفت نباید گفت انتهی و بالجمله در کمیت تکبیرات جنازه اختلاف ست بیهقی از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید و روایت کرد نیز بیهقی از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بر عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را و خبر داد هر یکی بانچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار تکبیر وابن عبد البر باسناد خود در استذکار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنائز چهار و پنج و شش و هفت و هشت تا آنکه آمد موت نجاشی پس برآمد بسوی مصلی و صف بستند مردم و زیاده کرد که گفت چهار تکبیر پس ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای تعالی پس اگر صحیح شود این پس گویا که عمر و آنانکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت و مشورت کرد با ایشان درین باب **وعن** جابر رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكبر على جنائزنا اربعًا بود رسول خدا که می گفت بر جنازه ما چهار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن ويقرأ بفاتحة الكتاب في التكبيرة الاولى و میخواند سوره فاتحه را در تکبیر اولی در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشروعیت آن و به قال الشافعي واحمد واسحق و نقل کرد از ابو هریره وابن عمر که نیست در وی قرارت وهو قول مالك والكوفيين و استدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث واگرچه ضعیف ست و شاهد اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهی گویم اگر فاتحه را بخصوص دارند از قرارت منفی وجهی دارد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند و در سفر السعاده گفته چون نماز شروع کردی بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند انتهی و ترجیح داد این را علی قاری در رساله خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دهلوی رح والد شاه ولی الله محدث رح و در حجة الله البالغه گفته از سنت ست قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی بعباد خود در محکم کتاب خویش انتهی و قاضی ثناء الله پانی پتی قدس سره در وصیت نامه خود وصیت کرده ست بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود رواه الشافعي باسناد ضعيف این حدیث از نسخه شرح مغربی ساقط شده فلهذا شارح بران تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف ست و در تلخیص گفت رواه الشافعي عن ابراهيم بن محمد عن محمد بن عبد الله بن عقيل عن جابر انتهی ورواه الحاكم ايضًا من طريقه وابن عقیل را تضعیف کرده اند **وعن** طلحة بن عبد الله بن عوف الخزاعی از مشاهیر تابعین ست و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة الكتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سوره فاتحه را و گفت تا بدانید شما که خواندن آن در نماز جنازه سنت ست و این حدیث دلیل ست بر وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقه مالوفه است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه نیست چه آن اصطلاح عرفی ست و قول وی چنانکه در بعض روایات ست بیاید مفید تاکید وجوب ست و رفته اند بوجوب وی شافعی و احمد و غیرهما من السلف والخلف و بعضی بعدم مشروعیت رفته اند بقول ابن مسعود لم يوقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم قراءة في صلوة الجنازة بل قال كبر اذا كبر الامام واختر من اطايب الكلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

در انتصار بسوی ہیچ کتاب حدیثی نسبت نکردہ اند تا صحت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی ست و وی نافی ست وابن عباس
مثبت پس مقدم باشد بران و ہم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشرعیت آن گذشتہ و از ادلۂ وجوب ست کہ ایشان اتفاق کردہ اند
برانکہ این نماز ست وحدیث لا صلوۃ الا بفاتحۃ الکتاب ثابت شدہ پس این نماز ہم داخل باشد زیر عموم واخراج وی ازان محتاج بسوی
دلیل ست شیخ در ترجمہ گفتہ علمای حنفیہ گویند کہ در صلوۃ جنازہ قرارت فاتحہ نیست مگر آنکہ بہ نیت دعا وثنا بخواند و می گویند کہ ثابت نشدہ
از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خواندن است زیرا کہ تیسیر مائۃ ست و عام مسلک و ثوری ست و عمل صحابہ دران مختلف آمدہ وطحاوی گفتہ شاید
کہ خواندن بعضی صحابہ فاتحہ را بیک شان ست تا بعد ... فاذا ... جہ قربت و نزد ثنا فہی بخواند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر می شود
کہ مراد وی باین مشروعیت قرأت ... لو سنت ست ... واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقہ مسلوکہ در دین
وطیبی نیز ہمچنین گفتہ واللہ ... صد ... نزد ما نیز جائز ست وآنکہ ابن ہمام گفتہ کہ قرارت در نماز جنازہ
بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت ... ست چہ بعد روایت قرارت فاتحہ از ابن عباس فعلاً وقولاً در بخاری ابوداود
ونسائی وترمذی بلفظ انہا سنۃ چہ محل تشکیک ست وقول صحابی انہا سنۃ او من السنۃ در حکم مرفوع ست چنانکہ در علم اصول
حدیث ثابت شدہ وتاویل سنت بطریقہ مسلوکہ فی الدین نہ طریقہ مالوفہ از سید المرسلین خلاف ظاہر حدیث وقاعدۂ اصول ست
خصوصاً وقتی کہ احادیث دیگر شاہد حدیث ابن عباس باشند ابن ماجہ از حدیث ام شریک آوردہ کہ گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کہ بخوانیم فاتحۃ الکتاب بر جنازہ ودر سندش ضعفی یسیر ست کہ حدیث ابن عباس جبران می کند و امر از ادلۂ وجوب ست ونیز
حدیثی در نہی از خواندن فاتحہ بصریح موجود نیست وحدیث خواندن در سنن وصحاح مروی ست کما قال المصنف رواہ البخاری
واہل السنن والحاکم وابو یعلی فی مسندہ وزیادہ کرد لفظ سورہ را بیہقی گفتہ ذکر سورہ غیر محفوظ ست وگفت نووی اسنادش صحیح ست
وابن خزیمہ در صحیح خود ونسائی باین لفظ روایت کردہ اند کہ پس گرفتم دست او و پرسیدمش ازان پس گفت آرے ای پسر برادر من
انہ حق وسنۃ ونیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آوردہ کہ خواند فاتحہ وسورہ بجہر تا آنکہ شنوانید ما را پس ہرگاہ فارغ شدم گرفتم دست او را
وپرسیدم ازان گفت سنۃ وحق در روایت کرد ترمذی از ابن عباس کہ خواند آنحضرت بر جنازہ فاتحۃ الکتاب پس گفت صحیح نیست
وصحیح از ابن عباس قول اوست من السنۃ حاکم گفتہ اجماع کردہ اند قول صحابی من السنۃ حدیث مسند ست مصنف گفتہ کذا نقل الاجماع
مع ان الخلاف عند اہل الحدیث والاصولیین شہیر انتہی گوییم واگرچہ خلاف دران مشہور باشد لیکن شک نیست کہ جانب اثبات راجح ست
بر نفی واللہ اعلم **وعن عوف بن مالک** اشجعی صحابی ست واول مشاہد او خیبر ست رضی اللہ عنہ قال صلی رسول اللہ
گفت نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازۃ بر جنازہ فحفظت من دعائہ پس یاد گرفتم من چیزے
از دعاے آنحضرت کہ می گفت اللھم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ خداوندا بیامرز ورحمت کن او را و عافیت دہ
وسلامتی بخش او را وعفو کن از وی واکرم نزلہ وگرامی دار مہمانی او را نزل بضم نون وسکون زا وبضم زا نیز آمدہ آنچہ پیش مہمان
فرود آرند وبنہند از طعام ووسع مدخلہ واغسلہ بالماء والثلج والبرد وفراخ گردان جای در آمدن او را کہ قبر ست وبشوی
او را باب وبرف وژالہ یعنی بانواع مطہرات کنایت ست از تمام مغفرت وکمال آن ونقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض
من الدنس وپاک کن او را از خطایا چنانکہ پاک کردی تو جامۂ سفید را از چرک وابدلہ دارا خیرا من دارہ واہلا خیرا من اہلہ

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل گردان اورا سرای در آن عالم بهتر از سرائی او درین جهان و اهل خانه بهتر
از اهل خانهٔ وی فی الصراح اهل کسان وکسان سرای وجای بجفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق یابد و در آر اورا
در بهشت و نگاهدار او را از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک که راوی این حدیث ست می گوید که چون این دعا از حضرت
در حق آن میت شنیدم رشک بردم بر وی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این
دعائی ست که هر مسلمان سلیم الفطرة که آنرا بشنود رشک برد بر وی و آن ... را خبر داد هر یکی بانچه دیده بود تا این دعای نبوی در حق وی
صادر ... ری واگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من ... حضرت بر جنائز ... و هفت ... بالحسنى واذاقني حلاوة رضوانه
الاسنى امیدوارم که این دعا بر جنازهٔ من خوانده شود که اگرچه از زبان ... ثابت ماند ... حدیث ... تا آنکه وزادفیه مالیس فی غیره عرف من
عرف وبالله التوفيق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جهر کرده باشد باین دعا تا آنکه عمر ایشان را یحتمل که از آنحضرت پرسیده باشد
وحضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته وفقها گفته اند اسرار مندوب ست و بعض ... صلی الله علیه ... و بعض گویند در روز اسرار کند
و در شب جهر و در دعای میت اخلاص لائق تر ست لقوله صلی الله علیه وسلم اخلصوا له بالدعاء و در سبل گفته ماثبت عنه صلی الله علیه وسلم
اولی واصح الاحادیث الواردة فی ذلک هذا الحدیث وكذلك الحديث الآتي انتهى **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى على جنازة يقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت
اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا
فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان خداوندا بیامرز زندهٔ ما را و مردهٔ ما را و حاضر ما را و غائب ما را
و خرد ما را و بزرگ ما را و نر ما را و مادهٔ ما را خداوندا کسی را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسی را که بمیرانی از ما پس بمیران او را
بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره ست و آن در حالت حیات ست و در حالت موت جز تصدیق
قلبی که عبارت از ایمان ست همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه
و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده خداوندا محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجر یکه بمصیبت وی بما رسیده
و گمراه مگردان ما را پس از وی تحرمنا بفتح و ضم آن هر دو روایت ست حرم و احرام نومید کردن از چیزی رواه مسلم واحمد والاربعة
یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واخرجه ابن حبان والحاکم و گفت حاکم او را شاهد صحیح ست و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمة از
عائشه مانند آن و ترمذی بعد اخراج شاهد مذکور اعلال کرده ست آنرا بعکرمه بن عمار و گفته که وی وهم می کند در حدیث خود و نسائی و ترمذی
واحمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشهلی عن ابیه مرفوعا کرده و مسلم ابراهیم مذکور را در کنی ذکر نموده و گفت بخاری اصح این روایات
روایت ابی ابراهیم عن ابیه ست نقل کرد این را ترمذی از وی و گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و نقل کرد ابوحاتم
از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول ست و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک ست انتهی بعضے علما گفته اند که اختلاف احادیث
درین باب محمول بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بدعا و بر مردهٔ دیگر بدعای دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعا ست کذا فی التلخیص
گویم احادیث در دعا برای میت بسیار ست در سنن ابوداود از ابوهریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز بر جنازه اللهم انت ربها
وانت خلقتها وانت هديتها للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرها وعلانيتها جئنا شفعاء له فاغفر له ذنبه و ابن ماجه از حدیث ابی

بن الاسقع آورده که گفت نماز گذارد بما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان فی ذمتک وحبل جوارک فقه فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانک انت الغفور الرحیم واختلاف روایات بر آنکه امر درین باب متسع ست مقصور بر چیزی معین نیست وهر یکی از شافعیه وغیره برای خود دعا اختیار کرده وبالجمله روایت نسائی درین حدیث تمام شده است آنرو قول او وانت انا و اللهم من احییته الی آخره در روایت وی نیست ولفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و [illegible] درست زیرا که تمیز مانه ست وعام است [illegible] لی وچون اسلام وایمان در حقیقت یکی ست هر دو درست ست در سبل السلام گفت واما [illegible] یک شات ست تا [illegible] فاذا زات فی روایة النسائی ولیکن در وی تعیین سوره نیامده وجز [illegible] نیست کرشان در اخلاص دعا برا [illegible] یست تا [illegible] ست و هم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال [illegible] خلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را اخلاص [illegible] ست که [illegible] آوردن طاعت خدا وامر باخلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند وشافع مبالغه می کند در طلب وقبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه را می دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما بعده سندا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را بیند وگوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعد الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما نوشته شود برای او بست حسنه رواه ابو داود وابن ماجة والبیهقی ودر سندش ابن اسحق ست وحدیث را معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع ولهذا گفت مصنف رح وصححه ابن حبان

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی برداشتن او بسوی قبر واین مستلزم پویه رفتن نیست ابن قدامه گفت امر باسراع برای ندب ست بلا خلاف بین العلماء وابن حزم گفته برای وجوب ست ومراد بدان شدت مشی ست وبرین حمل کرده اند بعض سلف ونزد شافعی وجمهور مراد باسراع زیاده بر رفتار معتاد ست واسراع شدید مکروه ست حاصل آنکه اسراع مستحب ست لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود وخوف حدوث مفسده بمیت یا مشقت بر حامل ومشیع گردد قرطبی گفته مقصود حدیث دیر نکردن ست در دفن میت زیرا که بسیار ست که دیر مودی بمباهات واختیال می شود واین مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل اوست بسوی قبر وگفته اند که مراد شتابی تجهیز وتکفین ست نووی گفته این باطل مردود ست بقوله فی الحدیث تضعونه عن رقابکم وتعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیر می کنند بدان از معانی کما تقول حمل فلان علی رقبته ذنوبا ومویداوست اینکه همگنان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته ومویداوست حدیث ابن عمر که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس نکنید او را وشتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرجه الطبرانی باسناد حسن ولابی داود مرفوعا لا ینبغی لجیفة مسلم ان یبقی بین ظهرانی اهله وحدیث دلیل ست بر مبادرت بتجهیز میت ودفن وی واین در غیر مفلوج ومانند اوست زیرا که در امر وی تثبت لائق ست فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن ونزود بقبر رسانیدن آنرا نیکی ست که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان کان سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم واگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب رفع شری ست که می نهید آنرا از گردن متفق علیه واحمد ونسائی

وابو داود وحاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم وبودیم ما که شتابی میکردیم بجنازه شتابی بسیار

وبخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای ما روزیکه مرد سعد بن معاذ شوکانی گفته جمهور گویند اسراع مستحب ست وابن حزم گفته واجب وبعض اہل علم گفته اند مستحب توسط است بحدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده می شد مانند جنبانیده شدن مشک پس فرمود بر شماست میانه روی اخرجه احمد وابن ماجة والبیهقی ولیکن در اسنادش ضعفی ہست وترمذی وابوداود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رفتن بر پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الحدیث ودر اسنادش مجہول ست ونیست حدیث ابوموسی صالح احتجاج اگرچه را وخبر داده ہر یکے با نچه دیده بود پس وجود معارض چه رسد سیما روایت شیخین بصیغه امر وحدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیرا که آنحضرت بر جنائز جنانچه ... وہفت ... ہم روایت ست از ابوہریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... ثابت مانند ... تا آنکه فولہا فله قیراط ہر که حاضر شود جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بر وی پس او راست از اجر یک قیراط وآن دو ... تا آنکه عظیم الشان او باین حساب نصف دانق شد که نام ششم حصه از دینار ست وبعضے بست چهارم حصه از دینار گفته اند پس ... علی من شهدها حتی تدفن فله قیراطان وہر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط ست از اجر قیل وما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیه ابوعوانه تصریح کرده که قائل وما القیراطان ابوہریرة است ولمسلم حتی توضع فی اللحد ودر روایت مسلم چنین ست تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی میت در لحد وللبخاری ودر روایتی از بخاری از حدیث ابوہریره چنین ست من تبع ودر روایتی اتبع بتشدید جنازة مسلم ایمانا واحتسابا وکان معه حتی یصلی علیها کسی که پیروی کند جنازه مسلمان را بجہت ایمان آوردن بفرموده شرع وطلب کردن ثواب وباشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بر وی وبفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بر وی واول اقوی واظہر ست در فتح گفته تقیید بایمان واحتساب ضرورست زیرا که ترتب ثواب بر عمل مستدعی سبق نیت ست پس بیرون آمد تابع از او بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات ویفرغ من دفنها وتا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع بقیراطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدرستیکه باز میگردد بدو قیراط ہر قیراط آن جہان مانند کوه احد ست واین تصویر وتمثیل ست برای عظمت فضل وثواب آن وتمام روایت این ست وکسیکه نماز گذارد وپستر برگردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه بر میگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول ست رواه مسلم ایضا واین حدیث او ولازده صحابی روایت کرده اند وواقع شده ست ودر روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل واحد منهما اعظم من احد ودر روایت مسلم ست اصغرهما مثل احد ونزد ابن عدی ست از روایت واثله کتب له قیراطان من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة اثقل من جبل احد وشہود یعنی حضور وظاہر حضور ست با او از ابتدای خروج ووارد شده ست در لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بيتها ثم تبعها حتى تدفن كان له قيراطان من الاجر كل قيراط مثل احد ومن صلى عليها ثم رجع كان له قيراط وروایات چون بعض وی رد کرده شود بسوی بعض مقتضے آنست که نیست مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بر وی وپیرو شد او را وگفت مصنف آنچه ظاہر میشود مرا این ست که حصول اجر برای مصلی ست واگرچه ہمراه نرفت زیرا که این وسیله نماز ست لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلے ومتبع وسعید بن منصور از حدیث عروه از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه ادا کردی آنچه بر تو بود وابن ابی شیبه بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع ودر آخر زیاده کرده فخلوا بینها وبين اهلها ومعنی وی این ست که قضا کردی حق میت واگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر وعلق البخاری

قول حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنازة اذنا ولکن من صلّی ورجع فلہ قیراط وآما حدیث ابی ہریرہ امیران ولیسا بامیرین الرجل یکون مع الجنازة یصلی علیها فلیس لہ ان یرجع حتی یستاذن ولیها اخرجہ عبد الرزاق پس منقطع موقوف ست ومروی ست در معنی وی احادیث مرفوعہ کہ ہمہ ضعیف ست ذ چون ما را ہیچ راہی بسوی معرفت حقیقت وزن اعمال در آخرت نیست ولا یعلمہ الا اللہ وتعریف کردن ما آنرا جز بطریق تشبیہ باحوال مقا[illegible] باشد لہذا مقدار اجر را کہ حاصل می شود از ان تشبیہ داوند بقیراط تا معقول در صورت محسوس نمایان شود وچون [illegible] امی شناسیم حقیر بود تنبیہ کردند بر معرفت قدر وی کہ یک قیراط برابر یک کوہِ احد ست کہ معروف [illegible] وقوع مطلق دفن اگرچہ از ہمہ فارغ نشدہ وہمچنین ست لفظ حتی یوضع فی اللحد ودر روایت [illegible] ودر وی بیان وتفسیر چیزی ست کہ در غیر این روایت ست ودر حدیث ترغیب ست در حضور [illegible] اوود ر وی دلالت بر عظم فضل خدا وتکرم او مر میت را واکرام او وبجزیل اثابت برای کسی کہ احسان کردہ ست بسوی تنی بعد موت وی **تنبیہ** در حمل جنازہ بیہقی در سنن کبری بسند خود تا عبد اللہ بن مسعود آوردہ کہ گفت اذا تبع احدکم الجنازة فلیاخذ بجوانب السریر الاربعة ثم لیتطوع بعد او یذر فانہ من السنة وہم بسند خود روایت کردہ کہ ان عثمان بن عفان حمل بین العمودین سریر امہ فلم یفارقہ حتی وضعہ ونیز بسند خود آوردہ ان اباہریرة حمل بین عمودی سریر سعد بن ابی وقاص وہم روایت کردہ کہ ان ابن الزبیر حمل بین عمودی سریر المسور بن مخرمة واز حدیث یوسف بن مالک آوردہ کہ گفت شہدت جنازة رافع بن خدیج وفیها ابن عمر وابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القائمتین فوضعہ علی کاہلہ ثم مشی بها انتهی **وعن** سالم کنیت وی ابو عبد اللہ یا ابو عمر وست عن ابیہ روایت میکند از پدرش کہ عبد اللہ بن عمر بن الخطاب ست رضی اللہ عنہ یکی از فقہای مدینہ وسادات تابعین واعیان علمای ایشان ست مات سنة ست ومائة بالمدینة

ولہ ست وستون سنة روی عن ابیہ وغیرہ انہ رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام الجنازة کہ دید آنحضرتؐ وابوبکر وعمر را کہ پیادہ می رفتند پیش جنازہ وعلما اختلاف کردہ اند در ان بر پنج قول اول آنکہ سنت آنست کہ رفتن پیش جنازہ افضل ست ودلیل ایشان ہمین حدیث سالم ست گویند این فعل آنحضرتؐ وفعل خلفای اوست ونیز می گویند کہ قوم شفعا اند وشفیع در عرف وعادت پیش میرود ومشفوع را پس خود انداختہ می برد وباین رفتہ اند جمہور وشافعی واحمد ومالک دوم آنکہ رفتن پس جنازہ افضل ست بدلیل آنکہ ابن طاوس از پدر خود روایت کردہ کہ نرفت آنحضرتؐ تا آنکہ مرد مگر پس جنازہ وسعید بن منصور از حدیث علی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ مشی خلف جنازہ افضل ست از مشی پیش او ہمچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها وسندش حسن ست واین موقوف را حکم مرفوع ست واثرم حکایت کردہ کہ امام احمد در سندش تکلم کردہ است وباین رفتہ است امام ابو حنیفہ واوزاعی ودر بعض کتب فقہ حنفیہ مذکور ست کہ باک نیست برفتن پیش جنازہ وچپ وراست وی وباین قول حاصل می شود جمع بین الاحادیث شیخ گفتہ پس رفتن اظہر واجل ست در اعتبار واتعاظ وتفکر واقرب ست بمعاونت نیز واحتیاج بدان انتهی سوم آنکہ برود پیش وپس وچپ وراست وعلقہ البخاری عن انس واخرجہ ابن ابی شیبة موصولا وکذا عبد الرزاق ودرین قول توسع ست بر مشایعت کنندگان وموافق سنت اسراع بالجنازہ است ودر وی عدم التزام مکان واحد ست برای مشی کہ در ان مشقت ست بر آنها کذا فی السبل وشوکانی گفتہ کہ حق ہمین ست کہ ہمہ برابر ست در روایت پیش وپس رفتن آنحضرتؐ منافی تسویہ نیست زیراکہ رفتن با جنازہ ہمین پیش یا پس یا بجوانب او

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از امکنه مذکوره منجمله ارشاد نبوی ست انتهی چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد برود
و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفه از علما بدلیل حدیث مغیره مرفوعا الراکب خلف الجنازة والماشي حيث شاء منها
اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن حبان والحاکم پنجم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه برود ورنه پس آن والله اعلم و باین رفته است نخعی وغیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز دارقطنی و بیهقی وصححه ... عبد الرزاق واعله النسائي
والترمذي وطائفة من اهل الحديث بالارسال احمد گفت انما هو ... را و خبر داد هر یکی بانچه دیده بود پس علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت
اهل الحديث يرون ان المرسل اصح قال ابن المبارك و روایت کرد آنرا ابن حبان ... حضرت بر جنائز ... و گفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابو بکر
و عمر و عثمان زهری گفت و کذلک السنة و ذکر کرد دارقطنی در علل اختلاف بر ... ثابت ماند ... تا آنکه ... من قال عن الزهري عن سالم
عن ابيه انه كان يمشي گفت و رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر ... تا آنکه عمر ایشان ... و گفت بیهقی ان الموصول
ارجح لانه من رواية ابن عيينة وهو ثقة حافظ و جزم بصحته ابن المنذر و ابن حزم و مروی ست ... علی ابن المدینی که گفت گفتم ابن عیینه را یا ابا محمد
خالفك الناس في هذا الحديث گفت استيقن الزهري حدثنيه مرارا لست احصيه بعيده و بديه سمعته من فيه عن سالم عن ابيه مصنف گفت لیکن نافی
وهم نیست از آن زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال همچنین ست مگر آنکه در وی ادراج ست و شاید که زهری
در آن ادراج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینه را وصله الغیر انتهی و گفت نسائی که وصل این حدیث خطاست و صواب مرسل ست حاصل
آنکه رواة این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان ست مختار نزدیک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف ست
نزد محدثین و ازینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل ست یا پس او یا راست و چپ یا هر طرف کما تقدم **وعن** ام عطية

رضي الله عنها قالت نهينا عن اتباع الجنائز ولم يعزم علينا گفت ام عطیه نهی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنازه
و رفتن با وی و واجب و عزیمت گردانیده نشد بر ما ظاهر نهی کراهت ست نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید ورنه اصل نهی تحریم ست
و رفته اند بسوی کراهت جمهور اهل علم و دلالت میکند بر آن روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دید عمر
زنی را و بانگ زد بر وی پس فرمود آنحضرت بگذار او را ای عمر الحدیث واخرجه النسائي وابن ماجه من طريق اخرى ورجاله ثقات متفق عليه
جمهور اهل حدیث و اصول گفته اند که قول صحابی نهینا و امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع ست زیرا که ظاهر ست که آمر و ناهی جز آنحضرت نیست
واما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ نهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم الحدیث مگر آنکه مرسل ست زیرا که
ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سماع ندارد **وعن** ابي سعيد رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال اذا رايتم الجنازة فرمود چون ببینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه هست در وقتیکه
نشسته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول ست فقوموا پس بایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمانی
بجهت هول و وحشت شان فمن تبعها فلا يجلس و در روایتی يقعد حتى توضع پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود
باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست با حادیث امر ظاهر ست در وجوب قیام برای جنازه
چون بگذرد بر مکلف اگرچه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه ست از مومن و غیر او و مؤید اوست روایت بخاری قیام آنحضرت را
در جنازه یهودی که گذشت بوی و تعلیل کرد آنحضرت قیام را بانکه موت فزع ست و در روایتی الیست نفسا و حاکم آورده که انما قمنا للملائكة

بو احمد و حاکم روایت کرده انما تقوم اعظاما للذی یقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظاما لله ست و نیست منافات میان هر دو تعلیل و معارض
این امر ست حدیث علی کرم الله وجهه انه صلی الله علیه و سلم قام للجنازة ثم قعد و این قول که مراد آنست که بایستاد و باز چون جنازه دور تر رفت
بنشست مدفوع ست بانکه علی رضی الله عنه اشاره کرد بقوم که بنشینند بعده این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
علما دران اختلاف کردند شافعی گفت [illegible] منسوخ ست امر بقیام ست و رد کرده اند بانکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال
این معنی که قعود وی صلی الله [illegible] ست زیرا که تمییز مانع ست و عام [illegible] گفته مختار آنست که مستحب ست و اما حدیث عبادة بن الصامت
که بود آنحضرت صلعم می ایستاد بر [illegible] یک شات ست تا یک [illegible]
اخرجه اصحاب السنن الا النسائی [illegible] ست همچنین می کنیم تا پس فرمود بنشینید و مخالفت کنید ایشان را
[illegible] ضعیف ست زیرا که در سندش بشر بن رافع ست بزار گفته
انفرد به بشر و هو لین الحدیث کذا [illegible]
[illegible] رفته است جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی و جواب ازان گذشت
و اما قیام ماشی خلف جنازه تا وضع پس [illegible] و منسوخ نشده بهمین حدیث و یحتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در لحد و مروی ست
حدیث بهر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری و غیره روایت توضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنا بر افادهٔ نهی آنرا و بحدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی ست ما راینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع
و جمهور گویند مستحب ست متفق علیه و روی ابو داود نحوه من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **وعن** ابی اسحق السبیعی
بسین مهمله و کسر بای موحده و عین مهمله الهمدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه ست ولد لسنتین من
خلافة عثمان و مات سنة تسع و عشرین و مائة ان عبد الله بن یزید الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد بدر را و بود هفده ساله و بود امیر
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه در صفین و جمل ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل المیت من رجل القبر بدرستیکه عبد الله بن یزید
در آورد مرده را در گور از جانب پایین قبر یعنی موضعی که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل ست و قال هذا من السنة
و گفت که این چنین در آوردن از سنت ست و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد
بقبر یعنی از جانب پایان او و مروی ست از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازهٔ مردی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد
بسریر پس نهاده شد جانب پای قبر و امر کرد پس کشیده شد کشید نی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و بیهقی از ابن عباس و ابن مسعود و بریده
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بیهقی تضعیف وی کرده و بالجمله درین مسئله سه قول ست یکی در آوردن میت
از جانب پایان قبر و باین رفته است شافعی و احمد دوم کشیدن وی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پایان قبر نهد بعده از جانب سر
بیرون آورده در قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی ست سوم آنکه از جانب قبله معترضا در قبر بیارند و این آسان تر ست و مذهب ابو حنیفه
این ست شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی
برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجرهٔ آنحضرت آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورده شود
زیرا که قبر شریف ملصق بجدار ست انتهی گوییم وارد ست نص موافق این مذهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید و شوکانی گفته نیست این
معارض بانچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت صلعم واقع شده و در سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل مخیر فیه ست

انتهى گوییم وهو الاشبه اخرجه ابو داود اختلاف کرده اند در تجلیل قبر بثوب نزد موارات میت بعضی گفته اند بکنند خواه مدفون زن باشد
یا مرد بحدیث ابن عباس که نزد بیهقی ست گفت جلل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر سعد بثوبه گفت بیهقی لا احفظه الا من حدیث یحیى بن عقبة
بن ابی العیزار وهو ضعیف وگفته اند مختص ست بزنان بحدیث ابی اسحق که نزد بیهقی ست که وی حاضر شد جنازهٔ حارث اعور را پس انکار
کرد عبد الله بن یزید که بگسترانند بروی ثوب را وگفت که این مرد ست بیهقی گفت هذا اسناد صحیح الی ... موقوفا گوییم ومؤید اوست روایت
بیهقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را و ایشان وفن ... را وخبر داد هر یکی با نچه دیده بود ... قبر او پس کشید جامه را از قبر
وگفت این کار با زنان می کنند **وعن** ابن عمر رضی ... حضرت بر جنازه ... وسلم قال اذا وضعتم
موتاكم في القبور چون بنهید شما مردهای خود را در قبر فقولوا ... ثابت ماند ... تا آنکه ... ودر گور بسم الله وعلى
ملة رسول الله ودر روایتی على سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ... ناختند تا آنکه عمر ایشان ابو داود والنسائي والحاكم مرفوعا
وصححه ابن حبان واعله الدارقطني بالوقف ورجح النسائي وقفه على ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح
مغرب آنرا ذکر کرده وحدیث را طرقهاست ودرین باب ست از عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج نزد طبرانی واز ابی امامه نزدیک حاکم وبیهقی
وسندش ضعیف ست ولفظ وی این ست که چون نهاده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منها خلقناكم وفيها
نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله الحديث وشافعی را دعای دیگر ست که استحسانش
کرده پس کلام وی دال ست برینکه واقف مختار ست هرچه برای میت ازین ادعیه خواهد بکند حدی محدود درین امر نیست **وعن** عائشة
رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كسر عظم الميت ككسره حيا شکستن استخوان مرده همچو
شکستن اوست در حالت حیات ابن عبد البر گفت ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم می شود بجمیع آنچه متألم می شود بدان حی ولازم
این ست که متلذذ گردد بهمه آنچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابو داود باسناد على شرط مسلم روایت کرد این را ابو داود باسناد
که بر شرط مسلم ست وذکره القشيري ودر امام گفت ان مسلما رواه وحال آنکه وی روایت نکرده وذکره مالك في الموطأ بلاغا عن عائشة موقوفا
وروایت کرد احمد وبیهقی وحسنه ابن القطان وزاد ابن ماجة من حديث ام سلمة وزیاده کرد ابن ماجه ونیز دارقطنی از حدیث ام سلمه
رضي الله عنها این لفظ في الاثم یعنی برابر ست شکستن استخوان مرده یا شکستن استخوان زنده در گناه در سبل گفته ودروی دلالت ست
بر وجوب احترام ایلام میت مثل احترام حی ولیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان وآن محتمل ست که میت متألم
می شود مثل تألم حی وقد ورد به حديث انتهى **وعن** سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مرد در آن
الحدوا لي لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی لحد بفتح لام وضم اوست وسکون حا وکسر همزه در لغت بمعنی میل ودر شرع شگافی که
کنده می شود در قبر در جانب قبله ودر سبل گفته هو الحفر تحت الجانب القبلي من القبر والحد بکسر همزه وفتح حا وفتح همزه وکسر حا هر دو روایت ست
واین کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسازیم برای تو چیزی مانند صندوق از چوب گفت بکنید وانصبوا على اللبن نصبا
وایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی لبن بفتح لام وکسر با بر وزن کتف وواحد وی لبنه بر وزن کلمه ولبن نیز آمده كما صنع
لرسول الله صلى الله عليه وسلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت ودرین جا دلیل ست بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لحد واحمد وابن ماجه باسناد حسن آورده اند که بودند در مدینه دو مرد یکی لحد می ساخت ودیگر شق پس فرستادند صحابه کسی را در طلب آن هر دو وگفتند

هر که بباید کار خود کند برای آنحضرت ص پس آمد آنکس که لحد می ساخت پس لحد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم ومثله عن ابن عباس عند احمد والترمذی
و بیان کرد ترمذی که ضریح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود و آنکه لحد می ساخت ابوطلحه انصاری بود و در اسنادش ضعفی هست و در وی دلالت
بر آنکه لحد افضل است زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل است رواه مسلم و درین باب حدیثهاست بعضے
صحیح و بعضے حسن و بعضے ضعیف و باین مذهب الی الاکثر علما و نووی در شرح مسلم اتفاق علما نقل کرده بر جواز لحد و شق شوکانی گوید باک نیست
بضرح یعنی شق و لحد اولی ست درست زیرا که بتمیز مائه ست و عام ستقی راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد و زاد و زیاده کرد و رفع
قبره علی الارض قدر شبر یک شات ست تا یک شبر این حدیث را بیهقی و ابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده است تا دوازده شبر ... گفت درآمدم بر عایشه و گفتم ای مادر بنما و ظاهر کن برای من قبر
آنحضرت و هر دو صاحب وی پس بر ... گوسفند یک گوسفند و نه لاطیه گسترده شده بسنگریزه سرخ اخرجه ابوداود والحاکم و زیاده کرد حاکم
و دیدم رسول خدا را مقدم و ابابکر سر او نزد کتف رسول خدا بود و عمر سر او نزد هر دو پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرد
ابوداود در مراسیل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر و معارض اوست روایت بخاری
از سفیان تمار که وی دید قبر آنحضرت را مسنم یعنی مرتفع مانند هیئت سنام یعنی بر شکل کوهان شتر و ابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
مذکور آورده که گفت درآمدم در خانه که در وی قبر آنحضرت و قبر ابوبکر و عمر بود و دیدم قبور ایشان را مسنم و جمع میان این روایات آنست
که بیهقی گفته که اول قبر شریف مسطح بود بعده چون دیوار در زمانه ولید بن عبد الملک بیفتاد اصلاحش کرده مسنم ساخت انتهی شیخ در ترجمه
گفته سنت در قبر تسنیم ست و اخبار و آثار صحیحه در وی آمده و افضل آنست که بلندی قبر بمقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین بمقدار ست
ترمذی گفته و برین ست عمل نزد بعضی از اهل علم که مکروه میدارند بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر ست تا پامال کرده نشود و نشسته نشود بروی
و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بالای آن مسنم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته می شود قبر و در حاوی که
در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولی ست از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود را که
ابراهیم ست و از قاسم بن محمد آرند که وی قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن همام از جماعه از صحابه و تابعین آورده که مسنم اند و هو الصحیح
والله اعلم انتهی گوییم از جمع بیهقی که گذشت معلوم شد که تسنیم قبور متبرکه بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد و هر که آنرا مسنم دیده
بعد این تسنیم دیده و هر که قبل وی دیده مسطح دیده پس تسطیح راجح ست بر تسنیم والله اعلم وصححه ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورده
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب دوازدهم ربیع الاول و مدفون شد روز سه شنبه کما فی الموطا و جماعتی گفته روز چهارشنبه
و متولی شدند غسل شریف و دفن را علی و عباس و اسامه رضی الله عنهم اخرجه ابوداود من حدیث الشعبی و زیاده کرد که حدیث کرد مرا مرحب یا ابو مرحب بیشک ایشان
داخل کردند همراه خود عبد الرحمن بن عوف را نیز و در روایتی از بیهقی زیادت فضل بن عباس و صالح که شقران ست با علی و عباس آمده و ابن عوف را ذکر نکرده و در روایت
از وی و از ابن ماجه علی و فضل و قثم و شقران آمده و زیاده کرده که برابر کرد قبر را مردی از انصار و جمع میان روایات آنست که هر که کم کرد باعتبار
رؤیت اول امر کرد و هر که افزود اراده آخر امر نمود و لمسلم عنه و مسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آنحضرت ص از گچ کردن گور از جهت آنچه در وست از تکلف و تزیین و تضییع مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست سنت انتهی و در جای دیگر از ترجمه گفته روا داشته حسن بصری گل کردن را

دشافعی گفته مستحب ست گل کردن ودر خانیه گفته تطیین قبور لا باس ست خلافا للکرخی کذا فی مطالب المومنین گویم این متعقب ست بانچه
در سفر السعادة گفته که گور را بلند نکردی وبران بنیاد آجر وسنگ وخشت وغیر آن نکردی وبگچ وگل وغیر آن سخت نکردی وبالای گور
عمارت وقبه نساختی واین مجموع بدعت ست ومکروه ومخالف طریق نبوی ست انتهی وان یقعد علیه ونهی کرد از انکه نشسته شود
بر قبر که آن منافی عزت واکرام مؤمن ست وبعضے گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست در سفر السعادة گفته نهی کرد از خوار
داشتن گور بحدی که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای آن بنشینند وان یبنی [illegible] که بنا کرده شود بر گور بعضے گفته اند
مراد بنا کردن ست بسنگ مانند آن وبعضے گفته اند که مراد به بنا [illegible] را وخبر داد هر یکے بانچه دیده بود [illegible]
حدیث دلیل ست بر تحریم [illegible] زیرا که تحریم اصل ست در نهی و [illegible] ومنهی عنه ست در سبل گفته
تحریم واین جمع ست در میان حقیقت ومجاز وشناخته نمی شود [illegible] تنزیه ست واز قعود برای
وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور ونوشتن بران وچراغ روشن [illegible] ست نه اصل نهی ست وحال انکه
[illegible] ران وپامال نمودن ابوداود وترمذی
ونسائی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گورها را وگیرندگان را بر قبور مسجد ها وچراغان ودر
لفظے از نسائی ست نهی کرد از ینکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بروی وبخاری از حدیث عائشة
آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مرض خود که برنخاست ازان لعنت کند خدا یهود ونصاری را که گرفتند قبور پیغمبران
خود را مسجد ها وترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر انچه برانگیخت مرا بران رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اینکه نگذارم هیچ گوری بلند مگر آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک ونه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن ست
وعمل برین ست نزد بعض اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح سبل گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن وتشبیه
یهود بقوله لا تجعلوا قبری وثنا یعبد من دون الله مفید تحریم اند عمارت وتزیین وتجصیص ووضع صندوق مزخرف ووضع ستائر
بر قبر وبر سمای او ومسح کردن دیوار قبر را واین مفضی ست با بعد عهد وفشو جهل بسوی انچه بودند بران امم سابقة از عبادت اوثان پس
در منع ازین همه بالکلیة قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد ست وهمین ست مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح ودفع مفاسد
برابر ست که بانفسها باشد یا باعتبار ما یفضی الیه انتهی واین کلامی ست حسن وقد وفینا المقام حقه فی رسالة مستقلة انتهی کلام اهل
گویم حدیث باب را ابوداود وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم هم روایت کرده اند ولفظ ترمذی این ست که نهی کرد آنحضرت از تجصیص قبر
وبنا بروی ونوشتن بران وپامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم ست وهی صحیحة غریبة وعمل از ائمه مسلمین
از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهی یعنے ایشان کتابت می کنند وآنحضرت ازان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح
شارع ست فلا یعبأ به ولیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام وکیف که عمری ست که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده وبیروی
سنن متروک گشته وعجب ست از بعض اهل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بیند شیخ در شرح سفر السعادة بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور ست
گفته که انچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة ذکر کرده حق ست واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفای راشدین وصحابه
همین بود ولیکن بعد ازان تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت ومباهات بدان راه یافته ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر
وترویج مساجد ومقابر مشایخ وعظماء دین چیزها افزودند تا از انجا ابهت وشوکت اهل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا دیار هندوستان که اعدای

دین انهمنود و کفار بسیار اند ترویج و اعلای شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست انتهی کلام الشیخ سامحه الله تعالی ونیست برین مصلحت اثارت از علم و از مثل حضرت شیخ رح جرأت بر اظهار همچو مصلحت با وجود اقرار اینکه انچه مصنف گفته حق ست و احادیث صحیحه دران وارد بغایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رساله ایست مستقله مسمی بشرح الصدور فی تحریم رفع القبور که از مکه معظمه آورده ایم دران نوشته قد اتفق الناس سابقهم ولاحقهم واولهم وآخرهم من لدن الصحابة رضي الله عنهم الى هذا الوقت ان رفع القبور والبناء عليها من البدع التي ثبت النهي عنها واشتد وعيد رسول الله [illegible] ذلك احد من المسلمين اجمعين ولكنه وقع للامام يحيى بن حمزة مقالة تدل على انه لاباس بالقباب والمشاهد على [illegible] سواه وهذا خلاف واقع بينه وبين سائر العلماء من الصحابة والتابعين من المتقدمين من اهل البيت [illegible] ومن جميع المجتهدين اولهم وآخرهم الى قوله سنوضح لك ما صح عنه صلى الله عليه وآله وسلم في غير حديث من [illegible] لتسويتها وهدم ما ارتفع منها وعند ذلك تبين لكل من له فهم ما في رفع القبور من الفتنة العظيمة لهذه الامة ومن المكيدة [illegible] الشيطان بها وقد كاد بها من كان قبلهم من الامم السالفة وكان اول ذلك من قوم نوح عليه السلام الى قوله بعد حديث على رضي الله عنه وفي هذا اعظم الدلالة على ان تسوية كل قبر مشرف بحيث يرتفع على زيادة القدر المشروع واجبة متحتمة فمن اشراف القبور ان يرفع سمكها او يجعل عليها القباب او المساجد فان ذلك منهي عنه بلا شك وشبهة وهو يصدق على من بنى على جوانب حفرة القبر كما يفعله كثير من الناس من رفع قبور الموتى ذراعا فما فوقه ولانه لا يمكن ان يجعل نفس القبر مسجدا فذلك مما يدل على ان المراد بعض ما يقربه مما يتصل به وليصدق على من بنى قريبا من جوانب القبر كذلك كما في القباب والمساجد والمشاهد الكبيرة على وجه يكون القبر في وسطها او في جانب منها فان هذا بناء على القبر لا يخفى ذلك على من له ادنى فهم ومن زعم ان في لغة العرب ما يمنع من هذا الاطلاق فهو لا يعرف لغة العرب ولا يفهم لسانها ولا يدري بما استعمله في كلامها واذا تقرر لك هذا علمت ان رفع القبور ووضع القباب والمساجد والمشاهد مثلها قد لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعله تارة وتارة قال اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد فدعى عليهم بما فعلوه من هذه المعصية وذلك ثابت في الصحيح وتارة نهى عن ذلك وتارة بعث من يهدمه وتارة جعله من فعل اليهود والنصارى وتارة قال لا تتخذوا قبري وثنا وتارة قال لا تتخذوا قبري عيدا اي موسما تجتمعون فيه كما صار يفعله كثير من عباد القبور يجعلون لمن يعتقدونه من الاموات اوقاتا معلومة يجتمعون عند قبورهم ويعكفون عليها يعرف ذلك كل احد من الناس من فعل هؤلاء المخذولين الذين تركوا عبادة الله الذي خلقهم ورزقهم ثم يحييهم ويميتهم وعبدوا عبدا من عباد الله صار تحت اطباق الثرى لا يقدر على ان يجلب لنفسه نفعا ولا يدفع عنها ضرا انتهى ملخصا

وعن عامر بن ربيعة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى على عثمان بن مظعون بدرستیکه رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بفتح میم و سکون ظای معجمه وی اول کسی ست که مرد از مهاجرین بمدینه فاتى القبر پس آمد آنحضرت قبر او را فحثى عليه ثلث حثيات وهو قائم پس خاک انداخت بروی سه بار بدست در حالیکه استاده بود یعنی نزد سر وی حثو خاک زدن برروی کسی و حثی بروزن رمی انچه یکبار بدست بردارند و درینجا دلالت ست بر مشروعیت حثو بر قبر سه بار و حثو بهر دو دست می باشد ستا بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیعه بلفظ حثی بیدیه و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست که بگویند نزد خاک انباشتن منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری رواه الدارقطني واخرجه البزار وزاد بعد قوله وهو قائم عند رأسه وزاد ایضا امر فرش علیه الماء گفت بیهقی واین را شاهدی ست از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابیه مرسلا وروایت کرد ابو الشیخ در مکارم الاخلاق از ابی هریره مرفوعا که هر که خاک انباشت بر مسلمانی بامید ثواب نوشته شود برای وی بهر خاک وی یک حسنه واسنادش ضعیف ست وروایت کرد

ابوداود وابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پس تر آمد قبر میت را پس خاک انداخت بروی از جانب سر او سه بار ابو حاتم در علل
گفته این حدیث باطل ست مصنف در تلخیص فرموده گفتم اسناد ش ظاهر الصحه ست و در سندش سلمه بن کلثوم ست و نیست در سنن ابن ماجه
وغیر او مر او را مگر همین یک حدیث و رجال وی ثقات اند وقد رواه ابن ابی داود فی کتاب التفرد له من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر
نقل قول ابو حاتم اکتفا کرده و تصحیح مصنف رح ذکر نموده و گفته که روایت کرد بیهقی از طریق [illegible] که گفت مردم مردی پس یافته نشد
مر او را هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای [illegible] را وخبر داد هر یکی با نچه دیده بود [illegible] شاهد بعض ست انتهی

وعن عثمان رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] فرغ من دفن المیت بود رسول
خدا چون فارغ می شد از دفن مرده دفن بمعنی ستر ست و غالب آمده در [illegible] ثابت مانند [illegible] تا آنکه و [illegible] غالب آمده بر موضع دفن و قبر
مخصوص بدفن انسان ست و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل ست از آن ختند تا آنکه عمر ایشان [illegible] در نوع انسان **وقف علیه**
می ایستاد بر قبر او **وقال** و می گفت **استغفروا لاخیکم** آمرزش خواهید از خدا برای برادر **وسلوا له التثبیت** و سوال کنید
برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سوال ملکین **فانه الآن یسأل** زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب
و دین و رسول و درین حدیث دلیل ست بر انکه دعای زندگان سود کننده ست مر دگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب اعوار رحمت
و علیه ورد قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وقوله وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ
ونحوهما و همین ست مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا
وطلب تثبیت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه **رواه ابوداود**
والحاکم والبزار و گفت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه **وصححه الحاکم** و دروی دلیل ست بر انکه میت در قبر پرسیده می شود
و وارد شده است بآن احادیث صحیحه از انجمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرده چون نهاده
می شود در گور خود و بر میگردند از وی یاران او وی می شنود قرع نعال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردیدند مردم می آیند
او را دو فرشته و زیاده کرد ابن حبان و ترمذی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو منکر و دیگر را
نکیر زیاده کرد طبرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیگهای مسی ست و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد
زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپر می کنند در مویهای خود با این هر دو مطرقه ایست کلان اگر فراهم آیند بران
اهل منی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث براء پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و مستفاد می شود از مجموع احادیث
که آن هر دو می پرسند او را و می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا هدایت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق
این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بنده خدا و رسول اوست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده ورسوله پس گفته می شود او را راست گفتی پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پیشتر گفته می شود او را که بر یقین بودی
و بران مردی و بران برانگیخته شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این ست که پس ندا می کند منادی از آسمان که راست گفت بنده من فرش
کنید برای او از بهشت و بکشائید برای او دری بسوی جنت و بپوشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشاده
کرده می شود برای او تا مد بصری و گفته می شود او را ببین بسوی مقعد خود از آتش دوزخ تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بینند وی هر دو مقعد خود را جمیعاً و می گوید بگذارید مرا بروم و نوید رسانم کسان خود را پس گفته می شود او را خاموش باش و کشاده میشود
برای وی در قبر او شصت گز و پر میشود از سبزه تا روز قیامت و در لفظی است و گفته می شود او را بخسپ پس می خسپد همچو خسپیدن عروس
که بیدار نمیکند او را مگر دوست ترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگویند او را هر دو فرشته کیست رب تو وی میگوید آه آه نمیدانم میگویند چیست دین تو پس میگوید آه آه نمیدانم
و میگویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیخته شد میان شما میگوید آه آه نمیدانم پس گفته می شود او را لا دریت و لا تلیت یعنی ندانستی و نخواندی و تفهمیدی و زده میشود
بمطارق آهنی زدنی که اگر زده شود بدان [illegible] صیحه می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل اوست جز ثقلین یعنی انس و جن
در تذکرة الموتی والقبور گفته در کیف[illegible] درست زیرا که تمیز مائه ست و عام ست [illegible] که بعضی مردم را از بعض اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع
آن یا راوی و در روایت بر بعض[illegible] یک شات ست [illegible] فاذا [illegible] یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طاوس مروی ست که
تا هفت روز سوال کرده شود [illegible] یده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از ضغطه و
سوال و عذاب یا ثواب بی نصیب [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible] ست ابن عبد البر گفته سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب ست
بدین اسلام بخلاف کافر مجاهر و قرطبی و ابن القیم نفی [illegible] کافر را هم باشد و سیوطی گفته که قول اول اصوب ست **فائده** ابن تیمیه گفته
احادیث متواتره دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن عود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در آنوقت با بدن نوعی علاقه
باشد اگرچه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن **فائده** بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نکیر بسوی
هر مرده دو کس از ان می روند انتهی بلفظه و در سبل السلام گفته وارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این امت بسوال در قبر نه امم سابقه
علما گفته اند و سر دران آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعت شان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند
از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و بخلق فرستاد باز داشت از ایشان عذاب را
و قبول کرد اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا برابر ست که باخلاص کردند یا نه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان
تا بیرون آرد خدا سر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته ست حافظ ابن القیم بعموم مسالت و بسط کرده ست دران در کتاب الروح

وعن ضمرة بفتح ضاد و سکون میم بن حبیب بحای مهمله مفتوحه الحمیصی احد التابعین یکی از تابعین ثقه ست روایت دارد
از شداد بن اوس و غیره رضی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را یستحبون اذا سوی بضم سین
مهمله از تسویه علی المیت قبره دوست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او وانصرف الناس عنه ان یقال عند قبره
و برگردیدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزدیک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قل ای فلان بگو و در بجا نام میت هرچه باشد می گیرند
لا اله الا الله ثلث مرات این را سه بار می گفتند یا فلان قل ای فلان بگو ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد ست صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور موقوفا بر ضمره بن حبیب
یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفته خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده است
و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعضی علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر
مسئله فرائض ست و باعث نزول رحمت ست و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم انتهی شیخ در ترجمه گفته

ودر آثار قراءت فاتحة الكتاب ومعوذتين وقل هو الله احد وگردانيدن ثواب برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در گردانيدن
ثواب قرآن برای ميت ووصول ثواب آن بوی وصحيح وصول اوست شيخ عبد الله يافعی در روض الرياحين آورده که شيخ محي الدين
عبد السلام را در خواب ديدند گفت ما در دنيا حکم کرده بوديم که ثواب قرآن بميت نمی رسد درين عالم برخلاف آن ظاهر شد ودريافتيم که ميرسد
انتهى وللطبراني نحوه من حديث ابي امامة مرفوعا مطولا وطبرانی روايت کرد از حديث ضمره از حديث ابی امامه بطريق
رفع ومطول ولفظ وی اين ست که چون من بميرم بکنيد با من چنانکه رسول خدا صلى الله عليه وسلم امر کرد آنحضرت مارا
که بکنيم با مردگان خود پس فرمود چون مردی از برادران شما مرد بر جنائز ... وهفت ... بايد که بايستد مردی از شما نزد
سر وی وبگويد يا فلان بن فلانه وی يعنی ميت می شنود وآنرا جواب نميدهد ... تا آنکه وی بار دوم ... می شنود ونشيند در قبر
پس بگويد يا فلان بن فلانه درين نوبت می گويد ارشاد کن مرا رحمت خدای بر تو ... تا آنکه عمر اليشان ... بايد پس گويد ياد کن ای فلان آن
کلمه را که برآمدی تو بران از دنيا شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله ... الله ... خدای تعالی پروردگار تست واسلام دين
تست وقرآن امام تو چون گفت اين را ميگيرد يکی از منکر ونکير دست ديگری را ومی گويد بيرون آئيد از پيش اين بنده چه کار داريم ما
با وی اکنون که حق سبحانه تلقين کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر ميت ندانيم چه گوئيم وبکه نسبت کنيم او را
فرمود نسبت کن بحوا که مادر همگنان ست انتهى مصنف در تلخيص گفته اسناد اين حديث صالح ست وقد قواه الضياء في احكامه واخرجه
عبد العزيز من الشافعي گوئيم هيثمی بعد سياق اين حديث گفته اخرجه الطبراني في الكبير وفي اسناده جماعة لم اعرفهم ودر هامش وی گفته
در روی عاصم بن عبد الله ضعيف ست بعده گفت وراوی از ابی امامه سعيد ازدی ست بياض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم ولکن
او را شواهد ست وذکر کرد مصنف رح اين شواهد را نزد سعيد بن منصور وطبرانی وابن ماجه ودر صحيح مسلم ست از حديث عمرو بن العاص
که گفت وی نزديک موت خود چون دفن کنيد شما مرا پس بايستيد گرد قبر من بقدر آنچه ذبح کرده می شود شتر وتقسيم کرده می شود گوشت
وی تا آنکه استيناس کنم باشما وبدانم آنچه مراجعت ميکنيم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گويد احمد بن حنبل را گفتم چيست اينکه مردم ميکنند
که چون ميت دفن شد مردی استاده ميگويد ای فلان بن فلان گفت نديدم هيچ يکی را که کند آنرا مگر اهل شام وقتی که ابو المغيره بمرد مردی
درين باب از ابی بکر بن ابی موسی از اشياخ آنها که اين چنين می کردند وباين رفته اند شافعيه وگفت در منار که اين حديث تلقين شک
نمی کنند اهل معرفت بحديث در وضع آن وسعيد بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبيب از اشياخ وی از اهل حمص آورده پس اين اسناد
حمصی ست ونيست شهادت برای وی درين جمله که فاسالوا التثبيت فانه الآن يسال وهمچنين عمرو بن العاص کما تقدم وجزم کرد
حافظ ابن القيم رح در هدی بمثل کلام منار اما در کتاب الروح اين حديث را از ادله سماع ميت برای کلام احيا گردانيده ونيز عمل بحديث تلقين را
بغير نکير کافی در عمل بران گردانيده وحکم بصحت نکرده بلکه گفته که اين حديث ضعيف ست وحاصل می شود از کلام ايمه که اين حديث ضعيف ست
وعمل بران بدعت وبکثرت فاعلين وی مغرور نبايد بود والله اعلم بالصواب **وعن** بريدة بن الحصيب الاسلمي بضم با وفتح را
از مشاهير صحابه است رضي الله عنه وترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور
نهی کرده بودم شما را يعنی پيش ازين از زيارت کردن قبرها فزوروها پس زيارت کنيد آنها را الآن وآن حکم اول را منسوخ دانيد گفته اند
که سبب نهی قرب عهد جاهليت بود وخوف آنکه نگويند ونکنند آنچه در جاهليت می کنند ومی کردند اما الآن پس بتحقيق مقرر وثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان و الحاکم و در قول وی زوروها امر ست برای رجال بزیارت و هو امر ندب اتفاقا و متاکد ست
در حق والدین بنا بر آثاری که وارد ست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبور مستحب ست باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و
پوسیدگی استخوان و فنای دنیاست و جز آن و از فوائد عمده در آن دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان ست و باین وارد شده است سنت
و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع می رفتی و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارت ست که رو بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد زیرا که تمیز مائده ست و عام مسح کند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و بخاک نمالد که این عادت
نصاری ست و قرائت قرآن [illegible] مکروه نیست و صدر شهید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده
و فتوی هم برین ست و شیخ [illegible] ست و اما مخافت لا باس به ست اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا [illegible] گوسفند یک گوسفند بی جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و زیارت روز جمعه
فاضل تر ست از روزهای دیگر خصوصا [illegible] ست که جمعه و همین ست متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا که بیرون می آیند
در اول روز جمعه بمعلی و بقیع برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهی ملخصا در تذکرة الموتی والقبور گفته ابن ابی الدنیا از عائشه رضی الله تعالی عنها روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد
و همچنین بیهقی و غیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعا و موقوفا در صحیح مسلم از ابو هریره مروی ست که رسول صلی الله علیه وسلم بسوی مقبره بر آمد
السلام علیکم دار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون گفت و از عائشه مثل آن و زیاده کرده یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین
و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد لاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تبع اسال الله لنا و لکم العافیة و ترمذی
از ابن عباس و طبرانی از علی نحو آن و ابن ابی الدنیا از ابو هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب مغفرت کند و بر آنها
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنها گذارده انتهی **فائده** اوکد زیارات مسنونه بلکه واجبه زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه
و آله وسلم در حق کسیکه مرورش بر مدینه طیبه شود و بشرف حضور آن بقعه پر نور سعادت اندوز گردد و مشروعیت و استحباب وی ثابت ست بادله صحیحه
و هیچ کس را در ندب و استحباب بلکه ایجاب وی خلافی نیست و بعضی اجماع بران نقل کرده اند و از ترک زیارت شریف با وجود حضور در آنجا تحذیر
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم یا حج مختار زید و عطا و مجاهد
و نخعی و احمد و شافعیه تقدیم حج ست و به قال الامام ابو حنیفه و مذهب علقمه و اسود و عمرو بن میمون تقدیم زیارت مذکور است **فائده** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی بحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا استدلال
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ ابن حجر هیتمی مکی شافعی تبعا للسبکی و غیره تشنیع و تشبیب بسیار بر وی کرده و نوبت
بتضلیل و تکفیر مانع رسانیده و محرر سطور چون مراجعت بمنسک وی رح که بر طریقه ماثوره نوشته است کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر دو گونه است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصود زائر
از آن طلب حوائج خود از آن میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ائمه آنرا مستحب گفته
بعده در بیان این هر دو زیارت اطالت کلام کرده و از آن معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت ست هر زیارت که باشد [illegible] را

که قصد روضه شریفه یا دیگر قبور صلحا و اولیا و شهدا و انبیا بغرض طلب حاجات و مطالب خود از ان بطریقی که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
و در ضمن آن مرتکب صدها کبائر بلکه بعضی کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند با ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه
اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحا نامشروع ست حاشاه عن ذلک پس طعن طاعنین بر وی مبنی بر غلط فهمی خود شان ست
و اعجب العجاب این ست که امام مالک صاحب مؤطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی و امام الحرمین و غیرهم نیز منع میکنند از سفر جز بسوی
سه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه ... کراهت زیارت قبر وی صلی الله علیه وسلم ... را و خبر داد هر یکی با نچه دیده بود ... طارد و در جوابش گفته اند که برای
قطع ذریعه بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را مکروه ... ت بر جنائز ... قول با شیخ الاسلام موافق بود
اما هیچ یکی بتکفیر ایشان نپرداخته و این اول دلیل ست بر نفسانیت ... ثابت ماند ... تا آنکه وفا ... شاه ولی الله محدث دهلوی رح
در رساله عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند ... اختند تا آنکه عمر ایشان ... النبی صلی الله علیه وسلم ولا یرد ی
کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحدیث ... لا تتخذوا قبری عیدا فاذا کان القول
مساغ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک التشدد انتهی بلفظه و در شان وی اطالت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و محرر سطور
در سفر حج که در سنه ۱۲۸۵ هجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المنکی علی نحر ابن السبکی از تصانیف حافظ ابن عبد الهادی المقدسی رحمه الله تعالی
و آنرا بقلم خود نقل گرفته و در وی جواب داده است سبکی را از همه انچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین مسئله بر وجهی که هیچ مصنف را چاره نباشد
از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده فلیرجع الیه و آنانکه اعتراض کرده اند بر وی درین مسئله یا مسائل دیگر بعشر عشیر علم و فضل
و تقاوت وی نرسیده اند و علو رتبه و رفعت شان وی از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بر ان علمای مذاهب اربعه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
موجود ست و آنرا از حرمین شریفین زادهما الله تعظیما همراه آورده و ترجمه او در اتحاف النبلاء در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
حال واضح شود زاد الترمذي فانها تذكر الاخرة زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدرستیکه زیارت کردن قبور یاد می دهد آخرت را که
جز این عالم عالم دیگر هست که آنجا باید رفت و ازینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل و ذاهل ع بر زمینی که نشان
کف پای تو بود ... سالها سجده صاحب نظران خواهد بود ... سیگذری ساکن روضه که عیون ست و خطوط است و قدود ست و خدود ... این همه چشمه خورشید جهان افروز ست ... که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
و زاد ابن ماجة من حديث ابن مسعود و تزهد في الدنيا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بی رغبت
میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان که چون سر انجام کار این ست این همه تعلق بدنیا چیست ع یکی بگور غریبان شهر سیری کن ببین
که نقش علما چه باطل افتاده ست ... و درین باب حدیثها است از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب اذن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر
مادر خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبرها را زیرا که آنها یاد می دهانند شما را موت و رواه الحاکم و ابن ماجة مختصرا و از ابن مسعود نزد ابن ماجه
و حاکم و در وی ایوب بن هانی مختلف فیه ست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این ست بودم من که نهی
میکردم شما را از زیارت قبور پس ظاهر شد مرا که آن رقیق میکند دل را و می گریاند چشم را و یاد میدهاند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگوئید
بیهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف ست و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عائشه رخصت داد آنحضرت
در زیارت قبور رواه ابن ماجة در مسبل گفته این همه احادیث دال ست بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در وی ست و آن اعتبار ست

یعنی پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بد احمال خود زیراکه در لفظ ابن مسعود ست فانها عبرة وذکر للآخرة والتزهید
فی الدنیا و چون زیارت ازین امور خالی ست مراد و مقصود شرع نیست انتهی **فائده** در مقر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث برا
دلالت ست برانکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش و اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن
در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنان کامل مراد اند و عصات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین
کامل که انبیا و صدیقین و شهدا [illegible] ست زیراکه تمیز مانده ست و عامه احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت ست و بعضی احادیث دال اند
برانکه ارواح مومنین در آسمان [illegible] یک شاخ ست تا [illegible] فاذا ازای [illegible] بینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بران باشند که بعضی
مومنان اعمال شان آن [illegible] ست تا [illegible] ن هفتم اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید در میان
زمین و آسمان باشند لیکن چند [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible] سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرت سیر نداشته اند
و ارواح کفار همه شان در سجین زیر [illegible] ست محبوس باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند اَلنَّارُ یُعرَضُونَ عَلَیهَا
غُدُوًّا وَّعَشِیًّا وَیَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدخِلُوا اٰلَ فِرعَونَ اَشَدَّ العَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و
کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبور شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده
ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیث سوال منکر و نکیر و نمودن مرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب دران
و زیارت قبور و سلام بران و خطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت برهمین دارند که ارواح شان در قبور شان باشند و نسفی در بحر الکلام
گفته ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جا گیرند و همچنین ارواح
شهدا در شکم پرنده سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد
مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مومنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میان هوا و ارواح کفار در سجین باشند در شکم جانوران
سیاه زیر زمین هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد باجساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را درد رسد چنانچه آفتاب بر آسمان ست و نور وی
در زمین و مصنف رح گفته ارواح مسلمانان در علیین و ارواح کفار در سجین و هر یک روح را با جسد خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن
اتصال نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر ست سیوطی
گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میان احادیث که موافق قول مصنف آمده که مقر ارواح سجین و
علیین ست و قاضی ثناء الله پانی پتی در تذکرة الموتی والقبور بعد ذکر اقوال مذکور و سرد احادیث و اخبار و آثار بران فرموده فقیر جمع درین
مقام بین الاحادیث دران می بیند که ملائکه چون روح مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از انجا حکم می شود
که نامه او در علیین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از انجا بیرون آریم پس
روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهت تامه با انبیا بهم رساند شان آنها از سوال ارفع ست و بعد سوال
چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرش کنند و پوشاک دهند از بهشت و بکشایند برای او دروازه بسوی بهشت آنگاه روح او
صعود کند بهمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان و اولیا دران بهشت باشند و هر جا که خواهند
سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جا گیرند و در علیین و اعلی علیین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر رسالی

تا آنجا نیاشد تا آسمان هفتم باشد و عصات مؤمنین را تا مغفرت و توبه دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و در میان آسمان و زمین باشند و در برزخ زمین سیر نمایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوس باشند و کفار را که ارواح قبض کرده برند درهای آسمان بر ایشان مفتوح نشود و نامهٔ او در سجین نوشته شود و او را بیندازند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از آن راه روح او را بسجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت دارد قوله تعالی قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجار ... و انبیا و صدیقان افضل و اشرف اند از شهدا لیکن چون ... را و خبر داد هر یکی را بانچه دیده بود ... نزدیک ساخته است هرگاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طرفة العین آنجا حاضر ... [illegible] ... صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و باز بر آسمان ششم در همان ... ثابت ماند ... تا آنکه وفا ... هرچند روح را با جسد اتصال نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ ... تا آنکه عمر ایشان ... [illegible] ... دلیل ... دارد لیکن البته علاقه باقی می ماند که از آن ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علیحده معذب شود و جسد علیحده این هم ممکن است و جسد بے روح هرچند نزد عوام احساس لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت است که عند الله احساس دارند اَتَيْنَا طَائِعِيْنَ وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَيَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا نصوص قرآنی است انتهی ملخصاً حاصل آنکه مقر ارواح از قبر تا عرش است بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلندتر و خوشتر و هر که عمل او بدتر است روح او زیرتر و محبوس‌تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بر قبر و بعضی میان زمین و آسمان و بعضی زیر آسمان دنیا و بعضے بالای آن و بعضی بر آسمان دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در چاه زمزم و بعضے در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح الصدور باحوال الموتی و القبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مفصل و مشرح مسطور است این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للحافظ ابن القیم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التثبیت لصاحب السبل و قصر الآمال بذکر الحال و المآل و تذکرة الموتی و القبور از عمده کتب این احوال است فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدرستیکه آنحضرت صلعم لعنت کرد زنان زیارت کنندهٔ قبرها را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود در زیارت قبور و چون رخصت کرد درآمدند در آن مردان و زنان و بعضے گفته اند مکروه پنداشت آنحضرت صلعم زیارت قبور را برای نسا بجهت قلت صبر آنها و کثرت جزع شان بعده بسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بمکه مدفون شد عائشه رض بر قبر وی آمد و این شعر بگفت ؎ وکنا کندمانی جذيمة حقبة ✤ من الدهر حتی قیل لن یتصدعا ✤ وعشنا بخير في الحيوة وقبلنا اصاب المنايا رهط كسرى وتبعا ✤ ولما تفرقنا كاني ومالكا ✤ لطول اجتماع لم نبت ليلة معا ✤ انتهی در سبل گفته و دلیل است مر قول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عائشه رض که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبرها را فرمود بگو السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون و در روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گریست گفتم این حدیث مرسل است زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را اندر نیافته و عموم روایت بیهقی در شعب الایمان مرسلا که هر که زیارت کرد قبر والدین را یا یکی را از آن هر دو در هر جمعه بخشیده شود او را و نوشته شود نکوئی کننده انتهی و این ناظر است

در انکه میل صاحب سبل بر رخصت زیارت ست برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را بر آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتهی شوکانی گفته وارد شده ست احادیث در نهی زنان از اتباع جنائز و این تقویت میکند منع زیارت را و آثرم
در سنن خود و حاکم از عائشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا ابن ماجه از عائشه باختصار که رخصت کرد آنحضرت
در زیارت قبور لیس لیکن که مراد عائشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت ست کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها و این حجت نیست زیرا که ترخیص
عام معارض نهی خاص نمی تواند شد [illegible] درست زیرا که تمیز مائة ست و عام ست الخ در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین
طریق ست که منع کسی را [illegible] یک شات ست تا که [illegible] فاذا زای نوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات
نکند انتهی **وعن** ابی [illegible] لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم النائحة [illegible] دو و از دوا [illegible] لوسفند ست
لعنت کرده است رسول خدا [illegible] بر زن گوش دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بجهت آن آورد
که نوحه اکثر کار زنان ست یا مراد [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible] ست که [illegible] یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر ترست در سبل گفته نوح رفع صوت ست
بشمردن شمائل میت و معاظم افعال وی و حدیث دلیل ست بر تحریم آن و هو مجمع علیه انتهی و در حدیث ابی مالک اشعری ست نزد احمد و مسلم که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی ست از
قطران و پیراهنی ست از جرب و احادیثی که در نهی از بکا وارد شده محمول ست بر نیاحت اخرجه احمد و ابو داؤد و استنکره ابو حاتم
فی العلل و رواه الطبرانی و البیهقی من حدیث عطاء عن ابن عمر و رواه ابن عدی من حدیث الحسن عن ابی هریرة و کلها ضعیفة **وعن**
ام عطیة رضی الله عنها قالت اخذ علینا رسول الله عهد گرفت بر ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم ان لا ننوح
اینکه نوحه نکنیم ما زیرا که نیاحت از عمل جاهلیت ست پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته
در سبل گفته حدیث دال ست بر تحریم فعل نیاحت و تحریم استماع وی زیرا که نهی باشد لعن مگر بر محرم متفق علیه و درین باب ست از ابن مسعود
که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست از ما یعنی از اهل طریقه ما کسیکه بزند رخسارها و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه
نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه و در حدیث ابی موسی ست که فرمود آنحضرت من بری ام از کسی که بتراشد یعنی موی سر نزد مصیبت و کسیکه بر دارد
آواز خود نزد مصیبت و بکوبد بروی خود و بدرد جامه خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک و نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنان بنی عبد الاشهل و می گریستند آنها بر هالکان خود در روز احد پس فرمود ولیکن حمزه نیستند گریه کنندها برای وی پس آمدند
زنان انصار در حالیکه می گریستند حمزه را الحدیث زیرا که این منسوخ ست بانچه در آخر این حدیث ست باین لفظ فلا تبکین علی هالک بعد الیوم پس
نگریستند بر هالک پس از امروز و این دال ست بر انکه تعبیر کرد از نیاحت ببکا زیرا که بکا غیر منهی عنه ست چنانکه دلیل ست مر او را روایت نسائی
از ابو هریرة که گفت مرد مرده از آل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریستند بروی پس ایستاد عمر نهی میکرد و دور
می نمود آنها را پس گفت او را آنحضرت بگذار ایشان را ای عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب ست و میت
زینب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما صرح به فی حدیث ابن عباس اخرجه احمد و در وی این ست که گفت آنها را دور دارید خود را از نعیق
شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل ست از جانب خداست و از رحمت ست و انچه از دست و زبان ست از شیطان ست و این دال است
بر جواز بکا زیرا که نهی نکرد مگر از آواز و منه قوله صلی الله علیه وسلم العین تدمع و یحزن القلب و لا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

پسر خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند باشک چشم و نه اندوهگین شدن دل و لیکن عذاب می کند باین و اشاره
کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول نبی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حکم کرد او را که نهی کند زنان
مجتمعات را برای بکا بر جعفر بن ابی طالب احث فی افواههن التراب پس محمول ست بر بکا که با آواز نیاحت بود پس امر کرد بنهی از آن اگرچه
بخاک انداختن باشد در دهان آنها **وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب**
في قبره بما نيح عليه مرده عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزی که نوحه کر [illegible] بران سخنی ست که می گوید آنرا نائحه
برای میت و گفته می شود بوی بطریق استهزا و سخریت گویا که وی [illegible] ت و راضی بود بدان پس
محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند [illegible] که مراد به بکا چیزی ست
که از نیاحت منهی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه می رسد او را از اذی [illegible] خدای تعالی را و اختیار کرده است
این را جماعتی از ایمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تیمیه رح ست والله اعلم [illegible] ابن علان در شرح ریاض در باب
تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت ست که وصیت کرد
به بکا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان وی بر وی و لیکن
کسی که نوحه کردند و گریستند بر وی اهل وی بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را لقوله تعالى وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و گفت
طائفه این محمول ست بر کسیکه اهمال کرد وصیت را بترک نوحه بر خود پس وی معذب گردد بتفریط خود در اهمال وصیت بترک نوحه و هر که
وصیت کرد که بر وی نگریند وی معذب نشود زیرا که از وی درین باب تفریطی رو نداده و حاصل قول ایجاب وصیت ست بترک نوحه و درینجا
اقوال دیگر ست اما همگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن بکا بصوت نیاحت ست نه مجرد اشک چشم انتهى ملخصا
ولهما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود
بر وی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بر وی روز قیامت **عن المغيرة بن شعبة** از حدیث وی
رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار ست و در وی دلالت ست بر تعذیب میت بسبب نیاحت و استشکال کرده اند
این را زیرا که این تعذیب ست بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالى وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و همچنین انکار کرد ابوهریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه
پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعده قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق ست باحوال
دنیا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر ست بآن قوله تعالی وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً
پس معارض حدیث تعذیب آیه مذکوره نباشد زیرا که مراد بدان اخبار ست از حال آخرت و استقواه الشارح و بسیاری از علما بتاویلش رفته اند
بوجوه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد
و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود ببعض بکای اهل خود و حاصلش معذب شدن عبد
بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب ست بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور ست گویند که این معروف
بود نزد قدما کما قال طرفة بن العبد ❊ اذا مت فانعيني بما انا اهله ❊ وشقي علي الجيب يا ام معبد ❊ و لازم نیست که اگر امتثال

امروی نکنند معذب نشود بلکه تعذیب وی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند بر هر دو امر معذب شود زیرا که ایصا فعل اوست
و نیاحت بسبب او اگرچه فعل غیرست سوم آنکه خاص ست بکافر نه مومن زیرا که مومن بذنب غیر هرگز معذب نیست و فیه بعدٌ لا یخفی زیرا که بر کافر
هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی و لا تزر الآیه چهارم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه است میت را بآنچه ندبه می کنند اهل وی چنانکه امام احمد
از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت [illegible] الحی اذا قالت النائحة واعضداه واناصراه واکاسیاه جبذ المیت وقال انت عضدها انت
ناصرها وانت کاسیها واخر[illegible]ست زیرا که تمیز مانیه ست و عام ست [illegible] تعذیب تالم میت ست بنیاحت و غیره که از اهل وی واقع می شود و وی
رقت می کند برای ایشان و [illegible] یک شات ست تا [illegible] فاذا [illegible] ست قاضی عیاض هو اولی الاقوال و احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی
اینست که آنحضرت زجر کرد [illegible] احدکم اذا بکی استعبر له صویحبه فیا عباد الله لا تعذبوا اخوانکم و نیز استدلال
کرده اند بآنکه اعمال عباد عرض [illegible] یشان و هو صحیح و ثم تاویلات اخر و ما ذکرنا اشف ما فی الباب انتهی کلام السبل

وعن انس رضي الله عنه قال شهدت بنتا للنبي صلى الله عليه وسلم تدفن و رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس عند القبر فرایت عینیه تدمعان گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجه عثمان را در حالیکه
دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری
و از اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس به ست و مکروه ست ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه
می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک ریختن رحمت ست و در روایت دیگر آمده فرمود هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده
فانما یرحم الله من عباده الرحماء متفق علیه تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمام لطائف
و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لایق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد
هر چیز را حق وی و ظاهر می شد از وی آثار تمام حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر
می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست
پس مر آنحضرت را هست مرتبه کمال و تمام ست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم و بالجمله
این حدیث برای گریه است در همه احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیرهاست حجتی ست روشن و یکی از آثار رحمت الهی ست
سه نسبت درست کند گریه های زاری ما * همین بس ست پس از مرگ خیر جاری ما * و این حدیث را در سبل السلام و غیره نگرفته

وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدفنوا موتاكم بالليل الا ان تضطروا اليه دفن نکنید مردهای خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید بسوی آن از این حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه ست
مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نهی بآنکه ملائکه نهار ارأف اند از ملائکه لیل و در حدیثی شارح گفته
والله اعلم بالصحة **تنبیه** در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گذشته که سه ساعت ست که نهی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم در آن یا در گور کنیم در آن
ساعات مردهای خود را وقتی که بر آید آفتاب درخشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهیره تا آنکه زائل شود آفتاب و وقتی که
مائل شود بغروب تا آنکه فرو رود انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد اخرجه ابن ماجه

واصلهٔ فی مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و اصلش در مسلم است و لفظ وی این ست که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را
از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد در کفنی غیر طائل و قبر کرده شد در شب و لکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه
ذکر کردیم زجر ان یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرد از اینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود
بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن و این ظاهرست در آنکه نهی جائی ست که مظنهٔ حصول [illegible] باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان
کفن و چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید [illegible] را و خبر داد هر یکی بآنچه دیده بود [illegible] تقدیر تاخیر باید کرد در مسارعت
بدان و اگرچه در روز باشد و دال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب [illegible] بر جنائز [illegible] و هفت [illegible] ابن عباس آورده که درآمد آنحضرت
قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی پس گرفت آنحضرت میت [illegible] ثابت مانند [illegible] تا آنکه و [illegible] بودی تو بسیار آه کننده خواننده
قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف است و ترمذی گفته در [illegible] اختند تا آنکه عمر ایشان [illegible] و ازین حدیث معلوم می شود
که دفن در شب درست است و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در ان وقت اجتماع مسلمین [illegible] بر جنازه و حمل آن دشوار است الله اعلم
و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن بشب ابن حزم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت
دفن اصحاب و ازواج آنحضرت بشب بضرورت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح است و حلال نیست
هیچ یکی را که گمان کند بآنها جزین انتهی و عن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعی جعفر
گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مؤته شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما
بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن
که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مستحب است خویشاوندان و همسایگان و دوستان را تهیهٔ طعام
مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بتجهیز میت و روز دوم مکروه است
اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت ست بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته
باک نیست مر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه و شافعی نیز و صححه ابن السکن و حسنه الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجة من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر
در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر شرعیت ایناس اهل میت بساختن طعام برای ایشان بنابر شغل آنها بموت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناد
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله بجلی آورده که گفت بودیم که می شمردیم جمع شدن مردم را نزدیک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او
از نیاحت پس محمول است حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت است طعام را برای کسانیکه همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد
شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا باس به ست و همین است مفاد حدیث جابر و منجمله آنچه
حرام ست بعد موت عقر است نزد قبر زیرا که وارد شده است نهی از ان احمد و ابو داود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر
در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند اهل را بر قبر مرد سخی و می گفتند جزای فعل او میدهیم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده مهمانان را میخورانید
پس ما هم نزد قبر وی جانور ذبح کرده بخوردن درندها و پرندها میدهیم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و مذهب بعضی
از ایشان آن بود که چون راحلهٔ او را نزد قبر وی ذبح کرده شود در روز محشر سوار برخیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده برخیزد و این بر مذهب

تا ناامید گردانید ایشان را بست می آید پس این نقلیست جاهلی محرم انتهی **وعن** سليمان بن بريدة الاسلمي روى عنه ابنه وعمران بن حصين وجماعة مات سنة خمس عشرة ومائة عن ابيه روایت می کند از پدر خود که بریده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها اینکه بگویند این کلمات را السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين سلام ست بر شما ای اهل سراها از مومنان و مسلمانان و گفته اند که سلام اینجا بمعنی استسلام ست یعنی تسلیم ست زیرا که تمیز مائه ست و عام است بنائی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند وانا ان شاء الله بکم لاحقون ... تعالی بشمار سندگان و پیوستگانیم و استعمال ان شاء الله تعالی درینجا بجهت تبرک و رغبت سنت ... خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و وقت گرنه قضا بود که با هم برویم ... نسئل الله لنا ولكم العافية می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم واخرجه ايضا من حديث عائشة وفيه زيادة يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين و حدیث دلیل ست بر شرعیت زیارت قبور و سلام بر قبور خطابی گفته اسم دار واقع می شود بر مقابر و هو صحيح زیرا که دار در لغت بر ربع مسکون و بر خراب غیر ماهول هر دو واقع می شود و عافیت میت سلامت اوست از عذاب و مناقشه حساب و مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان و احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد در دنیا واما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و استصراخ و استغاثه و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه از بدع و جهالات ست **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله گذشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة بقبرها که در مدینه بود فاقبل عليهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام ست بر شما ای کسان قبور بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم ؎ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ٭ فرداست که زین بزم ز ما هم اثری نیست ٭ درینجا دلیل ست برانکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگرچه قصد زیارت آنها نکرده است و دروی دلالت ست برانکه مردها می دانند کسی را که میگذرد بر ایشان و سلام میکند بر آنها ورنه اضاعت باشد و ظاهرش در جمعه و غیر اوست و در هر دو حدیث اول و این حدیث دلیل ست برانکه چون انسان برای یکی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد ست ادعیه قرآنیه ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان واستغفر لذنبك وللمؤمنين و در وی دلیل ست برانکه این ادعیه و مانند آن نافع ست برای میت بلا خلاف واما غیر وی از قرات قرآن پس شافعی گوید نمیرسد او را و احمد و جماعتی از علما بوصول وی بمیت رفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه بآن رفته اند که میرسد انسان را گردانیدن ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقه یا قرات قرآن یا ذکر و هرچه از انواع قرب باشد در سبل گفته هذا القول هو الارجح دليلا و دارقطنی روایت کرده که پرسید مردی آنحضرت را چگونه نکوئی کند با مادر و پدر خود بعد موت ایشان فرمود نماز گذارد برای ایشان با نماز خود و روزه دارد برای ایشان با روزه خود و در حدیث بخاری و مسلم ست که اضحیه میکرد آنحضرت از طرف نفس خود گوسفندی و از طرف امت خود گوسفندی و در وی اشارت ست برسیدن نفع بانسان از عمل غیر وی در سبل گفته و قد بسطنا الكلام في حواشي ضوء النهار بما يتضح به قوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي وقال حسن غريب و گفت عائشه بود آنحضرت هرگاه که می بود شب

نوبت وی بیرون می آمد در پایان شب بسوی بقیع و میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان و اتاکم ما توعدون
غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین و مهلت داده شده اید شما و انا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته خدا است
بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد خداوندا بیامرز اهل بقیع غرقد را رواه مسلم بقیع بفتح موحده نام گورستان مدینه است
و غرقد بغین معجمه و قاف نام درختی ست که در ان زمین بزمانه پیشین بسیار بود و هم از عایشه رضی الله عنها ثابت ست که وی پرسید از آنحضرت ﷺ چگونه گویم
یعنی در زیارت قبور فرمود بگو السلام علی اهل الدیار من المومنین ویرحم الله [illegible] را و خبر داد هر یکی با آنچه دیده بود پس خدای تعالی پیش روندگان را از ما
و پس ماندگان را و انا ان شاء الله بکم لاحقون رواه مسلم **وعن** [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا [illegible] ایشان بتحقیق رسیدند بسوی
چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیرست و بدی [illegible] نبخشند ذکر کردن شما آنرا و توقع
در ما لا یعنی ست رواه البخاری و غیره و ترمذی و ابو داود از حدیث ابن عمر آورده [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم یاد کنید و بگویید
نیکیهای مردهای خود را و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای شان شیخ گفته و این مخصوص ست بمسلمانان و صالحان و آنانکه آشکارا فسق کنند
و ظلم کنند انتهی و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم سب اموات و ظاهرش عموم مسلم و کافرست و در شرح مغربی گفته ظاهر تخصیص
اوست زیرا که سب کافر جائزست لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتابه العزیز کعاد و ثمود و اشباههم گوییم لیکن قول وی قد افضوا الی ما قدموا
علت عامه است مر فریقین را معنی وی آنست که نیست هیچ فائده در بد گویی شان و تفکر در آبروهای آنها و آنچه او تعالی ذکر امم خالیه و ضلالت آنها
کرده مقصود از ان ذم شان نیست بلکه تحذیر این امت ست از افعالی که مفضی به وبال و نکال فاعل آن شدند و بیان محرمات ست که ارتکاب آنها
کردند و ذکر خصال فجوره فاجر بغرض صالح جائزست و از قبیل سب منهی عنه نیست پس مخصص بکفار نباشد آری حدیث مخصص ست
ببعض مومنین چنانکه در حدیث دیگرست که گذشت بر آنحضرت ﷺ جنازه پس ثنا گفتند بروی بشر الحدیث و آنحضرت ﷺ مقرر داشت ایشان را بران بلکه
فرمود واجب شد یعنی نار بعده گفت شما شهدای خدا اید و نتوان گفت که آنکس که ثنای بد بروی کردند مومن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
کرده که بد مرد بود و وی بتحقیق بود فظ غلیظ و ظاهر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود تعرض بذم وی بغیر کفر نمی کردند و قرطبی جواب داده است
از سب آنها مر اوراکه یحتمل که وی مستظهر بالشر بود تا از باب لا غیبة لفاسق باشد یا محمول شود نهی از سب اموات بر ما بعد دفن گوییم مناسب
تعلیل با فضاء الی ما قدموا همین ست زیرا که افضای حقیقی بعد دفن ست و روی الترمذی عن المغیرة وابن عباس نحوه
مانند حدیث عایشه رض در نهی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام مدهید مردها را فتؤذوا الاحیاء پس ایذا دهید زندها را
و در اسنادش صالح بن نبهان ست و او ضعیف ست و لیکن حدیث سهل بن سعد بمعنی شاهد اوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته
سب کافر حرام ست وقتیکه متأذی شود بدان مسلم زنده و حلال ست وقتیکه حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام ست مگر وقتی که
داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی مصلحت میت بود و مراد تخلیص او از مظلمه باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب است
سب او و نظیر وی چیزی ست که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از احیا بنا بر بعض امور **تنبیه** منجمله اذیت میت ست نشستن
بر قبر وی بدلیل حدیث عمرو بن حزم الانصاری که گفت دید مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و من تکیه زده ام بر گوری پس فرمود ایذا مکن صاحب
قبر را اخرجه احمد مصنف گفته اسنادش صحیح ست و مسلم از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر

ولیسوی ند جامه او و برسد بسوی جسم وی بهتر ست او را از آنکه بنشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرثد مرفوعاً آورده که منشینید بر قبور و نماز مگذارید بسوی آن و نهی ظاهر ست در تحریم و گفت مصنف رح در فتح الباری نقلا عن النووی که جمهور قائل اند بکراهت جلوس بر قبر و گفت مالک مراد بقعود حدث ست واین تاویل ضعیف ست یا باطل انتهی و بمثل قول مالک قال ابو حنیفة کما فی الفتح گویم دلیل مقتضی تحریم قعود بر وی ست و مرور بالای آن زیرا که قول وی ایذا مکن صاحب قبر را نهی ست از اذیت مقبور از مومنان و اذیت مومن حرام ست بنص قرآن وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا و ازین جا شناعت مذهب شیعه توان دریافت که افاضل مومنین را بعد وفات شان سب مکرر ست زیرا که تمییز مائه ست و عام ستند + مذهب معلوم واهل مذهب معلوم +

یک شات ست تا یک ... فاذا زاده ... دو ... دو

زکوة

زکوة در لغت مشترک ست میان ... موجب نما و زیادت وطیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب ست و زکوة را صدقه نامند ... بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان و زکوة فریضه ایست از فرائض دین و رکنی ست از ارکان اسلام و حکم کوفین است که از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف ست که قبل هجرت ست یا بعد آن ابن خزیمه در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت ست در سنه ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضی گویند که قبل فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن باتفاق فقها در چهار صنف ست از مال یکی زرع و ثمار چنانکه جو و خرما و انگور و مانند آن نه بقول و خضراوات که زود تباه گردد دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقره که قوام معاش اهل عالم باعتبار تقویم اشیا بدان ست چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد همچو ظروف و فروش و سائر اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار ست و در زروع و ثمار وقت حصاد و در وکردن و کمال آن که وقت حصول غله است این چنین ست نزد ائمه بالاتفاق و نزد شوکانی دلیلی بر زکوة در مال تجارت نیست می گوید که نیست واجب مگر در همان چیز که شارع در ان واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا برای مردم چنانکه فرمود خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و تحقیق توسع کردند بسیاری از اهل علم در ایجاب زکوة در اموالی که واجب نکرده است خدای تعالی زکوة را در آنها بلکه تصریح فرموده ست در بعضی از ان بعدم وجوب مثل قول آنحضرت نیست بر آدمی در بنده و اسپ او صدقه و بود صحابه را اموال و جواهر و تجارات و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بتزکیه آن اموال و نه طلبید زکوة آن از ایشان پس اگر در چیزی ازین اموال زکوة واجب می بود هر آینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و ارجح از روی دلیل همین ست گو مخالف جمهور باشد

عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن بدرستیکه آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنه عشر قبل حج بود كما ذكره البخاري في اواخر المغازي و گفته اند که در آخر سنه تسع بود وقت انصراف از غزوه تبوک قیل سنة ثمان بعد الفتح و بالجمله درینجا دلیل ست بر فرستادن سعات برای اخذ زکوة و بود آنحضرت و خلفای وی که میفرستادند ساعیان را و آن مشهور ست در صحیحین ست از ابی هریره که فرستاد آنحضرت عمر را بر صدقه و هم در صحیحین ست از ابی حمید که عامل کرد آنحضرت مردی را از قبیله ازد که او را ابن اللتبیه می گفتند و هم در صحیحین ست از عمر که وی عامل کرد ابن السعدی را و نام وی عمرو بن وقدان مالکی بود و نزد ابو داود ست که فرستاد آنحضرت ابا مسعود را در حالیکه ساعی ست و در مسند ست که فرستاد آنحضرت ابا جهم بن حذیفه را در حالیکه مصدق ست هم در وی ست که فرستاد عقبه بن عامر را برای سعی و هم در وی ست از حدیث قره بن دعموص که فرستاد ضحاک بن قیس را ساعی و در مستدرک ست که فرستاد قیس بن سعد را

درحالیکه ساعی ست و در وی ست از حدیث عباده بن الصامت که فرستاد او را آنحضرت بر صدقات و فرستاد ولید بن عقبه را بسا عی
بر بنی المصطلق و روایت کرد بیهقی از شافعی که می فرستادند ابوبکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد ست که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
عرب بهلال محرم سنه تسع و این در مغازی اقدس ست باسانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را بسوی یمن فرستاد مشایعت
کرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی مارا تو ای معاذ و هم چنین بواقع شد فذکر الحدیث
پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصهٔ معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند ... دعوت کن ایشان را بگواهی دادن
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مرا و خبر داد هر یکی با نچه دیده بود پس بتحقیق خدای تعالی فرض
گردانیده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان ... ترا بر جنائز ... و هفت ... ایشان را و فیه
و درین حدیث بعد انچه مذکور شد این ست که ان الله افترض علیهم ... ثابت مانند ... تا آنکه فرا ... خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تؤخذ من اغنیائهم گرفته شود ... تا آنکه عمر ایشان ... ایشان و درینجا دلیل ست بر آنکه
متولی قبض زکوة و صرف آن امام ست بنفس خود یا نائب وی و هر که ممتنع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این مراد را
بفرستادن ساعیان فترد علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان و باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی ست
اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند یحتمل که تخصیص فقرا بجهت آن کرده باشد که غالب همین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر مذکور
و شاید که مراد بفقیر کسی ست که حلال ست صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال ست از فقیر
و هر که بالعکس گفته پس امر واضح ست متفق علیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس دور دار خود را از نفائس
اموال ایشان و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را که نیست میان دعای مظلوم و میان خدا پرده یعنی بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از درِ حق بهر استقبال می آید والفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ وعن
انس رضی الله عنه ان ابا بکر کتب له روایت ست از انس که بدرستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
وی این کتاب را وقتی که متوجه گردانید او را بسوی بحرین و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة این
نسخهٔ فریضهٔ زکوة ست مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم ست و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة بر خلاف کسی که منع می کند
از آن و در بخاری این کتاب را به بسمله شروع کرده کما تقدم التی فرضها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المسلمین
زکوتی که فرض گردانیده ست آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت ست بر آنکه این حدیث مرفوع ست و مراد بفرض تقدیر ست زیرا که
وجوب آن ثابت ست بنص قرآن کما یدل له قوله والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خود را
یعنی بتقدیر انواع و اجناس وی و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که بدهد
آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد فی کل اربع و عشرین من الابل فما دونها الغنم
در هر بست و چهار از شتران و انچه پایان بست و چهار ست گوسفند ست فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گوسفند در مصفی
گفته ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند دران زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دو سه کس
و همین ست مذهب شافعی و تایید میدهد این معنی را تسمیهٔ زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه می کند

كه دوران زكوة بر اجتماع مال ست نه حال مالك و لهذا بر مال صبي و مجنون نزد يك اهل مدينه واجب مي شود و بر زرع صبي نزد يك همه لازم مي آيد و گويا
مصلحت در اوايت حكم بر حال مال دون حال مالك آنست كه مصدق از نزد يك امام باجناد و قري مير ود و او را بر حقيقت حال مالكان اطلاع نيست
و در قول مالكان عمرها مير ود و تحقيق حال متعسر مي شود بخلاف رمها و گله ها كه بر مشارع و مسارح جمع مي شوند و معرفت آنها بمشاهده مي توان حاصل نمود
و معني اجتماع درينجا اجتماعي ست كه بسبب آن همه را ايك گله و يك رمه مي توان گفت و اين باتحاد مشرع يعني جاي آب خوردن و مسرح جائي از فناي
قريه كه دران از ميان خانها آورده جمع [illegible] ست زيرا كه تمييز مائية ست و غنم [illegible] برند و مرعي يعني چراگاه و مراح جاي آنها در وقت شب و موضع حلب
و راعي و محل [illegible] پس باتحاد اين [illegible] يك شات ست [illegible] شيه چند شرط ست كه بيايد و قوله الغنم مبتداي مؤخر ست و خبر ش
ما قبل اوست و در بعضے نسخ [illegible] ست تا [illegible] فاذا زا [illegible] دو دو از د [illegible] و در دي بتعيين اخراج غنم ست در مثل اين صورت و هو قول مالك
و احمد پس اگر شترے بجاي آن [illegible] گوسفند ست [illegible] صد گوسفند يك گوسفند [illegible] ست زيرا كه اصل اجزاست و اگر قيمت يك شتر دهد نه قيمت چهار گوسفند
پس در روے خلاف ست نزد شافعيه [illegible] كه تعيين ست كه [illegible] الا قيس ان لا يجزي فاذا بلغت خمسا و عشرين الى خمس و ثلثين
ففيها بنت مخاض پس چون برسند شتران بيست و پنج شتر تا سي و پنج شتر پس واجب دران بنت مخاض ست و باين رفته اند جمهور
و مروي ست از علي رضي الله عنه كه واجب ست در بيست و پنج شتر پنج شاة بحديث مرفوع كه وارد ست بدان و حديث موقوف از علي كرم الله وجهه
و ليكن مرفوع ضعيف ست و موقوف حجت نيست فلهذا قائل نشدند بدان جمهور انثى ماده و اين را براي زيادت توكيد آورده ورنه معلوم است
كه بنت مخاض جز ماده نباشد و مخاض بفتح ميم و تخفيف خاي معجمه و در آخر ضاد معجمه آنكه يكسال بروي گذشته باشد و قدم در سال ديگر گذاشته
تا آخر آن سال همين نام دارد برابر ست كه نر باشد يا ماده زيرا كه مادر وي از حوامل ست و مخاض ناقهاي حامل را گويند و نيست او را واحد از لفظ
وي و ما خص آنست كه وقت حمل وي در آمده باشد اگرچه حامل نبود و ضمير فيها راجع ست بسوي ابل فان لم تكن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذكر پس واجب دران ابن لبون نر ست و زيادت ذكر براي تاكيد ست لبون بفتح آنكه دو سال بروي گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زيرا كه مادرش شير مي دهد بچه ديگر را كه زائيده است و ماده را بنت لبون گويند فاذا بلغت ستا و ثلثين
الى خمس و اربعين ففيها بنت لبون انثى پس چون برسند شتر سي و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون ست ماده
فاذا بلغت ستا و اربعين الى ستين ففيها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه است بكسر حا
و تشديد قاف ناقه كه سه سال بروي گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او همين نام اوست و ذكر را حق گويند بنا بر آنكه مستحق
بار كردن بروي شده است و لهذا گفت طروقة الجمل كوفته شده شتر ست يعني مستحق آن شده كه شتر نر بروي بجهد و طروقه بفتح اول
بمعنے مطروقه است بروزن فعوله بمعنے مفعول مراد آنست كه شان او اين ست اگرچه فحل آنرا مطروق نكرده باشد فاذا بلغت واحدة
و ستين الى خمس و سبعين ففيها جذعة پس چون برسند شتران شصت و يك را تا هفتاد و پنج پس واجب در وي جذعه است
بفتح جيم و ذال شتري كه بروي چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستا و سبعين الى تسعين ففيها ابنتا لبون
پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود پس در وے دو بنت لبون ست و بيانش گذشت فاذا بلغت احدى و تسعين
الى عشرين و مائة ففيها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و يك را تا يكصد و بيست پس در وي دو حقه است
كوفته شده شتر و گذشت بيان او فاذا زادت على عشرين و مائة پس چون زياده گردد بر صد و بيست يعني يك يا زياده

چنانکه قول جمهور ست و دال ست بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بست و یک پس در وی سه بنت لبون ست تا آنکه برسند صد و بست و نه را
و مقتضای وی این ست که انچه برین مقدار بیفزاید زکوة وی ابل ست چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد
بیک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون ست و یک حقه و چون بیک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه ست و از ابی حنیفه
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بست برگردند بسوی فریضهٔ غنم پس در یک صد و بست و پنج سه بنت لبون و یک گوسفند ست گویم در حدیث
حکم هر اربعین و خمسین ذکر کرده اند پس چون بیک صد و بست و یک برسد لازم آید [illegible] یک بنت لبون و در وی حکم بست و پنج
و نحو آن ذکر نکرده پس هم قول ابو حنیفه محتمل ست و نیز محتمل که وقص [illegible] را و خبر داد هر یکی با نچه دیده بود اه والله اعلم **ففی کل اربعین**
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون ست و [illegible] **ومن لم یکن معه**
الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة و کسی [illegible] در وی صدقه **الا ان یشاء**
ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد [illegible] ست ذکر کرده شد برای توهم ناشی
از قول وی فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقه ست زیرا که لفظ محتمل اوست و اگرچه [illegible] باشد پس این صدقهٔ واجبهٔ ابل ست که درین
حدیث تفصیل یافت و ظاهرش وجوب اعیان مذکوره ست و لیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیابد غیر وی مر او را کافی باشد کذا فی السبل
گویم بقیهٔ حدیث این ست که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوسفند ست و کسیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی
جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج ست و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از ان کس حقه و می گرداند
و میدهد با وی دو گوسفندان اگر میسر شوند آن دو گوسفند مر او را یا بدهد بست درهم و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد او حقه
و نزد او جذعه ست که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را صدقه ستاننده بست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق
میداد در قسم سابق و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد همراه
آن دو شات یا بست درهم و کسیکه برسد صدقهٔ وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و می دهد او را مصدق
بست درهم یا دو گوسفند برعکس آنکه او بمصدق می داد و کسیکه برسد صدقهٔ او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بنت مخاض ست
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد با وی بست درهم یا دو شات و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی
بنت لبون ست پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از واجب
دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بر طریق وی و نزد وی ابن لبون ست
نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چیزی و درین دلیل ست که فضیلت انوثت
منجبر میگردد بفضل سن فی زکوة غنم پس مبین ست درین قول **وفی صدقة الغنم فی سائمتها** و در صدقهٔ گوسفندان بیرون چرندگان
بدل ست از صدقهٔ غنم باعادهٔ عامل و لیکن خبر مقدم ست و سائمه از گوسفند آنست که بچرد و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی
شرط ست در وجوب زکوة غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیعه گفته شرط نیست و داود گفته شرط ست در غنم باین حدیث گویم و در ابل بحدیث بهز
بن حکیم که نزد ابو داود و نسائی ست باین لفظ فی کل سائمة ابل الحدیث آری در گاو ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم
در مصفی گفته شرط دیگر سوم ست که در کلای مباح چرا کند پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه در خبر آمده ست و اظهر نزدیک فقیر تعارض

انبات ست اگر اینات کرده باشد بزرع اشبه می شود واگر نکرده باشد بکلای مباح اشبه بیشود شرط سوم در غنم ماخوذ ست از لفظ فی سائمة
الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن بود و گویا در ابل بتصریح بآن نشده زیرا که ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض آن در اجن و معلوف
می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست واگر علف می دهد قدری که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
در صحرا می چرد زکوة واجب ست انتهی اذا کانت اربعین الی عشرین و مائة شاة شاة وقتی که باشند چهل تا یکصد و بست گوسفند
یک گوسفند ست شات اول مجرور ست زیرا که تمیز مائة ست و عام ست از ذکر و انثی و ضان و معز و شات دیگر مبتدا است و خبر وی قول اوست
فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شات ست تا یکصد [illegible] فاذا زادت علی مائتین الی ثلث مائة ففیها ثلث شیاة
پس چون زیاده شوند بر دویست تا [illegible] گوسفند ست فاذا زادت علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة پس
چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند ست ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم ست تا آنکه بچهار صد رسد و این قول
جمهور ست و در روایتی از احمد و بعض کوفیین ست که چون زیاده شود بر سه صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا کانت سائمة الرجل
ناقصة من اربعین شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوة ست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
اگرچه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن
بطریق نفل چیزی بدهد ولا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی ست مالک چهل گوسفند را و واجب
در وی یک شات ست پس رفت و خلط آمد بچهل شات شخص دیگر تا بگردد صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بست شات مخلوط به بست شات دیگر
پس تفریق کرد تا بحد نصاب نرسد شافعی گفت و این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و نهی مر ساعی را قاله الخطابی ولا یفرق بین مجتمع
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مروی ست که او را بست و صد
شات بود و واجب در وی یک شات ست پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شات واجب گردد شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح
و مراح و خلطه هست اگرچه مالکان مختلف باشند چنانکه او که بران دال اند انتهی گویم و درین جا دلالت ست بر عدم جواز حیله در شرع مر مالک مال
و مر ساعی هر دو را فافهم و باب تحریم حیل را حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین استیفای تمام کرده که فوق آن متصور نیست خشیة الصدقة
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه ست که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفته ترس دو گونه است
ترس ساعی در قلت صدقه و ترس رب المال در تقلیل مالش پس هر یکی را حکم کرده ند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکنند بخوف ادای صدقه
وما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس هر دو ستیکه آن
دو شریک رجوع کنند بیکدیگر به برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دویست شات شریک یکی را چهل شات ست و دیگری را صد و شصت پس
واجب گردد بر اول یک شات و بر دیگرے نیز یک شات نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شات و باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجع خلیطین چنین
گفته که یکی را مثلا چهل گاو ست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک ست پس ساعی از چهل یک مسنه ستاند و از سی یک تبیعه و باذل مسنه رجوع
کند بسه اسباع بر خلیط خود و باذل تبیع بچهار اسباع زیرا که هر واحد از دو سن واجب ست بر شیوع گویا مال ملک یک کس ست و در وی دلیل ست بر آنکه
چون ساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو و زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بر وی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده کذا فی الشرح
و اگر گویند که هر دو مساوی اند در حق و ظلم حدیث از افاده آن ذور نیست ولا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود

در صدقه در ابل و غنم و بقر پیر کلان سال که دندان وی افتاده باشد و لا ذات عوار و نه خداوند عیب نقصان عوار بفتح عین مهمله عیب
و نقص ظاهر امراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی معیبه العین ست و بالضم بمعنی عوراء العین
پس داخل باشد دران مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات العیب بود چنانکه در حدیث ابی داود ست از عبد الله بن معاویة
الغاضری مرفوعا باین لفظ که داده نشود در صدقه هرمه و نه درنه و نه مریضه و نه شرط اللئیمة ولیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی نخواسته است
از شما خیار او را و نه امر کرد شما را بشرار او رواه الطبرانی باسناد جید و درنه از درن ست بمعنی چرک یعنی جرباء و شرط اللئیمة بمعنی مال ردی ست و گفته اند
صغار و شرار آن قال فی النهایة و لا تیس و نه تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه من حمله بز که آنرا تکه گویند و زیاده کرد شوکانی در مختصر
و نه خرد سال و نه اکوله و نه ربا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی و این بروایت مالک در موطا است حدیث سفیان بن عبد الله ثقفی ست که نهی کرد عمر
بن الخطاب مصدق را ازینکه بگیرد اکوله و ربا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند وی
و اکوله شاتی ست که عاقر باشد و ربا شاتی ست که پرورده شده است در خانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل ست و فحل الغنم جهنده بر گوسفند زیرا که
مالک مال محتاج ست بانها اگرچه از خیار مال وی نباشد الا ان یشاء المصدق مگر آنکه بخواهد صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلاف
کرده اند در ضبط وی اکثر بر آنند که تشدید ست و اصلش متصدق بود تا را بصاد بدل کرده در صاد ادغام کردند و مراد بدان مالک ست و استثنا راجع ست
بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انزا نباشد از خیار بود و مالک را میرسد که مال افضل در صدقه برآرد و محتمل ست که راجع باشد بسوی هر سه
و مفاد آن بود که مالک را است برآوردن هرمه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت وی اکثر از وسط بود و درین خلاف ست در میان مفرعین
و گفته اند که ضبط وی بتخفیف ست مراد بآن ساعی ست و این دال ست برانکه ساعی راست اجتهاد در نظر اصلح برای فقرا و وی گویا همچو وکیل ست پس
مشیت او مقید باشد بمصالح و عائد باشد استثنا بسوی هر سه و همین ست اصل در استثنا کما عرف فی الاصول و این وقتی ست که غنم مختلف باشد
و اگر همه معیب یا تیوس باشند کافی ست اخراج یکی از انها و مالکیه گویند مخیر ست گوسفندی که کفایت کند عملا بظاهر الحدیث ولیکن در قاموس گفته
المصدق کمحدث اخذ الصدقات والمتصدق معطیها انتهی و این بیان زکوة غنم ست و زکوة ابل و بقر بالا گذشته واما زکوة فضه پس قول او ست
وفی الرقة و واجب در نقره و رقه بکسر را و تخفیف قاف بمعنی سیم خالص و همچنین ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم ست
ربع العشر چهل یک ست در مصفی گفته نصاب فضه دو صد درهم ست و نصاب ذهب بست مثقال و زکوة هر دو ربع عشر ست و مالک در حدیث
ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک ست و مالک گفته سنتی که اختلاف نیست
دران نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب می شود در دو صد درهم و در همین که زکوة بدان معین شده
اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری این اختلاف فاحشی ست که جمع آن
نتوان کرد و شعیره بلاد ما سبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم و حساب دیگر گرفتیم که شش
دوانیق را که اهل حرمین امروز دوانی گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیر و بعض
نیم ماشه و شش حبه از پنجاه دانسته شد که درهم سه ماشه ست و کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و دینار
یک مثقال ست و نسبت در میان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال می شود و درین مسئله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم متنوع بود احتیاط اخذ اقل ست والله اعلم انتهی گوییم در هدایه گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد درهم ست وزن سبعه ست

که ده درم از آن برابر هفت مثقال باشد و بهمین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بران استقرار یافت و در شرح وقایه
گفته یک درم باین وزن سبعه نیم مثقال و پنجم حصهٔ اوست پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بست قیراط است و قیراط پنج جو پس یک درهم چهارده
قیراط بوزن هفتاد جو شد و رتی چهار جو است پس هفتاد جو که هفده و نیم رتی است بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه و یک نیم رتی شد و یک درم
دو ماشه و یک نیم رتی شد و ده درم شرعی بست و دو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی پاو آنه چهارم کم
تقریباً باشد پس دو صد درم که نصاب زکوة است باین حساب پنجاه و شش توله و پنج و نیم ماشه می شود و واجب از زکوة دران ده ماشه هفت نیم رتی است
و بحساب روپیه چهل روپیه تقریبا یعنی سی و نه روپیه دو دوازده آنه و یک نیم پاو بالا کسری کم خواهد شد واجب دران ربع عشر چهل است یعنی یک روپیه
و اگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلاً بیفزاید یک روپیه و سه آنه کسری زیاده بدهد و در زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد
همان یک روپیه کافی است زیاده نباید داد زیرا که نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر بر چهل
روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدهد و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آنه
کسری زیاده دهد و در هر زیادت همین قدر خمس معتبر است مثلاً در چهل و شانزده روپیه که زیادت دو خمس است یک روپیه و شش و نیم آنه تقریبا
می باید داد و نصاب طلا بست مثقال است و مثقال بست قیراط که بوزن بست و پنج رتی که مقدار سه ماشه و یک رتی است پس یک مثقال بمقدار
سه ماشه و یک رتی شد و بست مثقال بمقدار شصت و دو نیم ماشه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم ماشه شد این است نصاب طلا و بحساب
اشرفی رائج وزنش ده و نیم ماشه و نیم رتی است شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهلم حصه که نیم مثقال است یعنی یک نیم ماشه
و نیم رتی زکوة بدهد و قیمت طلای جید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک و نیم ماشه و نیم رتی طلا دو روپیه یک آنه پاو بالا
کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطاً دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع است و تفصیل مسئله در کنز الحسنات و غیره
باید جست فان لم تكن الا تسعين ومائة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد سیم مگر یک صد و نود درم یعنی
کمتر از دو صد است اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد مالک مال که چیزی بدهد اگرچه واجب نباشد بطریق تطوع و از
قول وی صد و نود توهم می شود که چون زیاده شود بر صد و نود قبل رسیدن بدو صد در وی صدقه است حال آنکه چنین نیست بلکه ذکر وی
بجهت آنست که این آخر عقد است قبل مائة و حساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیب وی بعقود و عشرات و مئین و الوف پس ذکر
تسعین نیز از همین جا است ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة وعنده حقة فانها
تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين ان استيسرتا له او عشرين درهما و کسی که برسد نزد او از شتر صدقهٔ جذعه و نیست
نزد او جذعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا بست درهم اگر میسر نشوند
دو گوسفند و در حدیث دلیل است بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست
عنده الحقة وعنده الجذعة فانها تقبل منه الجذعة و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد وی
جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد وی
ويعطيه المصدق و بدهد او را صدقه ستاننده مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتين او عشرين درهما
دو گوسفند یا بست درهم کما سلف فی عکسه و اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذهب شافعی آنست که تفاوت میان

هر دو سن موافق حدیث باب ست رواه البخاري و روایت کرده اند این حدیث را احمد و نسائی و ابو داود بتفریق در سنن خود ابن حزم
گفت که این کتاب در نهایت صحت ست و عمل کرد بران صدیق عتیق رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یکی خلاف نکرد انتهی و روایت کرد آنرا
بخاری در رفده موضع از صحیح خود در کتاب الزکوة وغیره مطولاً و مختصراً بسند واحد و تصحیح کرده اند آنرا ابن حبان وغیره و روایت کرده اند
احمد و ابو داود و دار قطنی و حاکم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را و لیکن بر آورد
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بران تا آنکه وفات یافت بعده عمل نمود بران عمر
بن الخطاب و درگذشت وی روزیکه درگذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بوصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را همین وجه جاری
کنند بعده سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن ست شوکانی گفته این تفصیل حدیث صدقه ثابت ست در حدیث انس و ابن عمر در
زکوة ابل و غنم و واقع ست اجماع بران انتهی وعن معاذ بن جبل رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن روایت ست از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فامره ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبيعا او تبيعة
پس امر کرد او را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو گوساله یک ساله نر یا ماده یعنی وی مخیر ست میان هر دو امر و تبیع یک ساله را گویند نر باشد یا ماده
ومن كل اربعين مسنة و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله را یعنی میش در تبیع مذکر و مؤنث هر دو را ذکر کرد و در مسنه بر مؤنث اکتفا نمود
زیرا که در تبیع هر دو برابر ست و در مسنه ماده متعین ست نزد حنفیه در هر دو نر و ماده برابر ست و هر دو جائز ست و برهمین قیاس افزون شود بر چهل گاو
پس نیست در وی چیزی تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد یک تبیع و یک مسنه است تا هشتاد و در هشتاد دو مسنه است پس بر همچنین قیاس کند
ابن عبد البر در اذکار گفته که نیست خلاف در میان علما که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث ست و همین ست نصاب مجمع علیه انتهی در سبل
گفته حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة در گاو و بر اینکه نصابش همین ست که مذکور شد و هو مجمع على الامرين و در وی دلالت ست بر آنکه واجب
نیست در کمتر از سی چیزی و در وی خلاف ست زهری را چه وی گفته که واجب ست در هر پنج گاو یک گوسفند قیاساً على الابل و جواب
داده اند جمهور که ثابت نمی شود نصاب بقیاس و مروی ست که نیست در کمتر از سی گاو چیزی و این روایت اگرچه مجهول الاسناد ست و لیکن
مفهوم حدیث معاذ مؤید اوست ومن كل حالم و بگیرد از هر محتلم یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است آنرا ابو داود و مراد بآن
جزیه است از غیر مسلمان ديناراً او عدله بفتح عين مهمله و سکون دال مهمله معافريا یک دینار یا برابر آن معافری نسبت ست بسوی
معافر بروزن مساجد قبیله ایست در یمن ثیاب معافری منسوب باوست رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
و هم دارمی و ابن حبان و دار قطنی و حاکم و اللفظ لاحمد و این لفظ که مذکور شد امام احمد راست وحسنه الترمذي و گفت
ترمذی حدیث حسن واشار الى اختلاف في وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد اخراج
این حدیث آنست و روی بعضهم هذا الحديث عن الاعمش عن ابي وائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن فامره
ان ياخذ گفت و این اصح ست یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را ازان جهت ترجیح کرد که روایت
اتصال متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق همدانی النسب ست از وداعه یمانی الدار و بود در ایام
معاذ در یمن پس لقا میان هر دو ممکن ست پس حدیث محکوم بالاتصال ست برای جمهور در سبل گفته رای ترمذی رای بخاری بود در آنکه
لابد ست از تحقق لقا انتهی گویم دار قطنی هم در علل بترجیح روایت مرسله رفته بهمین وجه که مسروق از معاذ سماعت ندارد و مبالغه کرد

ابن حزم در تقریر آن وابن القطان گفته عدم سماعت محتمل ست والیق حکم باتصال نیست وابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت
صحیح ست وگفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن غیر سلیمان اثبت اند از مسندین انتهی وبیهقی در سنن کبری گفته
که ابوبکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست وعبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که صحتش متفق علیه
باشد یعنی در نصاب آن ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلافی در روی که در هر پنجاه بقر یک بقره است
پس اخذ بدان واجب ست وانچه کمتر ازین ست مختلف فیه ست ونیست نص در ایجاب آن وتعقب کرده اند اصحاب امام بحدیث طویل عمرو بن حزم
که در دیات وغیرها ست زیرا که دران در هر سی بقره یک تبیع ست جذع یا جذعه ودر هر چهل باقوره یک بقره کذا فی التلخیص وصححه
ابن حبان والحاکم وغیرهما کما ساب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم توخذ صدقات المسلمین علی میاههم گرفته شود صدقهای مسلمانان بر
آبهای ایشان رواه احمد ولابی داود من حدیث عمرو بن شعیب ایضا لا توخذ صدقاتهم الا فی دورهم
گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سرایها وجایهای ایشان واول روایت اینست که نیست جلب ونه جنب هر دو بجیم ومتحرک الاوسط
اول بلام وثانی بنون مراد بجلب آنکه فرود آید ساعی جای دور وامر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جائیکه فرود آمده است
وجنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا وساعی تکلف کند وبجانب وی رود واین هر دو منهی عنه ست از جهت حصول تعب ومشقت
در اول بر متصدق ودر ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند ودرینجا تفسیری دیگر ست که حدیث را
از باب خارج میکند واحادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد رب المال برود وصدقه گیرد ولفظ احمد خاص ست بزکوة ماشیه ولفظ ابوداود عام ست
هر صدقه را وهم ابوداود از جابر بن عتیک مرفوعا آورده سر انجام ست که بیایند شمار اسواران مبغوض پس چون بیایند شمار امر حبا گوئید بآنها
وبگذارید میان آنها وچیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسها خود واگر ظلم کردند پس بر جانهای خود وراضی کنید آنها را زیرا که
تمام زکوة شما رضای آنهاست پس این روایت دال ست بر نزول آنها باهل اموال وراضی ساختن ایشان آنها را واگرچه آنها ظلم کنند
ونزد احمد ست از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم وگفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة وادا کنم آنرا بسوی رسول تو پس بتحقیق
بری شوم ازان بسوی خدا ورسول فرمود آری وتراست اجر آن واثم آن بر کسی ست که بدل کند آنرا ومسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده
که راضی کنید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را وگفتند که بدرستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را وظلم می کنند
ولیکن در بخاری ست که هر که سوال کرده شود زیاده از انچه واجب ست بروی پس ندهد مصدق را وجمع میان آن واین احادیث بدین
طریق ست که این جائی ست که زیاده ستانند وطلبند از واجب بدون تاویل واین احادیث جائی ست که بتاویل طلب کنند واگرچه
صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته ودرین باب ست از عمران بن حصین رواه احمد وابوداود والنسائی والترمذی وابن حبان
وصححاه واز انس رواه احمد والبزار وابن حبان واز ابن عمر رواه احمد وسنده ضعیف وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در بنده
وی ونه اسپ وی صدقه حنفیه گویند مراد بنده خدمت واسپ سواری ست رواه احمد ودر روایتی آمده که در گذشت حق تعالی
از صدقه اسپ وبرده رواه ابن عدی وابن عساکر عن جابر وامام احمد در مسند خود از علی کرم الله وجهه وطبرانی در اوسط از ابن عباس

آورده اند که فرمود آنحضرت بتحقیق عفو کردم شما را از صدقه اسپ و برده در سفر السعادة گفته عادت نبوی نبود که از اسپ و برده و دراز گوش زکوة بستانند و این مسئله مختلف فیه ست و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست دران و به قال الشوکانی و مذهب شافعی و صاحبین نیز همین ست که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان ست و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدا را در ظهور و رقاب او پس مراد ازان نزد شافعیه غمخواری و خبر گیری آنهاست بدانه و کاه و آب و دفع ضرر از انها و حنفیه گویند که مراد بآن اسپی که دران صدقه نیست اسپ غازیان ست و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب و غیره ست که در شرح فارسی مختصر شوکانی بذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه دران نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاب نبوده ست بلکه محول بر رضای ارباب خیل ست و تحویل ناظر در تطوع ست و میل خاطر صاحب حجة الله البالغة نیز همین جانب حدیث ست چنانکه گفته اما خیل پس قلیل الصرمه است یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتهی پس راجح عدم وجوب اوست **ولمسلم** و مسلم راست از حدیث ابی هریره

لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث نص ست در آنکه نیست زکوة در عبید و نه خیل و این اجماع ست در انچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیلی که برای نتاج نگاهداشته شده اند پس دروی خلاف و تفاصیل ست مر حنفیه را و احتجاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم اخرجه الدارقطنی والبیهقی و ضعفاه و جواب داده اند که این مقاوم حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانهٔ مروان اتفاق افتاد وی درین باب با صحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل فی عبده ولا فرسه صدقة روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای ابا سعید ابو هریره گفت عجب ست از مروان من او را حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گویم وی می گوید ای ابا سعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس غازی ست و اما تاجر که از وی نسل می جوید دروی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب نیست در خیل و اگرچه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع ست با این خلاف ظاهریه انتهی **وعن بهز** بفتح موحده و سکون ها و زا تابعی مختلف فی الاحتجاج ست یحیی بن معین درین ترجمه گفته اسنادش صحیح ست وقتیکه من دون بهز ثقه باشد و ابو حاتم گفته هو شیخ یکتب حدیثه ولا یحتج به و شافعی گفت لیس بحجة و ذهبی گفت ما ترکه عالم قط **بن حکیم بن معاویة بن حیدة** القشیری بفتح حای مهمله و سکون تحتیه و فتح دال **عن ابیه عن جده**

هو معاویة بن حیدة صحابی **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون** در هر بیرون چرندهٔ شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بچهٔ دیگر را که زائیده ست و گذشت در حدیث انس که بنت لبون واجب ست در سی و شش تا چهل و پنج و این صادق ست بر اینکه واجب ست در چهل یک بنت لبون و مفهوم عدد درینجا مطروح ست زیادةً و نقصاناً زیرا که منطوق صریح که حدیث انس ست معارض اوست **لا یفرق الابل عن حسابها** جدا کرده نشوند شتران از شمار خود ها یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد **من اعطاها موتجرا بها فله اجرها** هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او راست اجر او **ومن منعها فانا اخذوها** و هر که منع کند آنرا او ندهد پس ما گیرنده ایم آنرا **وشطر ماله عزمة من عزمات ربنا** و نیمهٔ مال او تا وان ست از تا وانهای پروردگار ما معنی عزمه جد در امر ست یعنی در اخذ وی جد کنیم زیرا که واجب مفروض ست و عزمه مرفوع ست بنا بر خبریت مبتدای محذوف و نصب وی بر مصدریت ست و این مصدری ست

مؤکد بنفس خود مثل له علیّ الف درهم اعترافًا و ناصب او فعلی ست که دلالت میکند بران جمله فانا آخذوها لا يحل لآل محمد منها شيء عز

حلال نیست برای آل محمد ازان چیزی رواه احمد وابو داود والنسائي وصححه الحاكم وعلق الشافعي القول به على ثبوته

وتعلیق کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوت وی زیراکه وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را واگر ثابت شود قائل شویم

بدان ابن حبان گفت بهز خطا بسیار میکرد واگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات و وی از کسانی ست که استخاره میکنیم خدا را در وے

وبالجمله حدیث دلیل ست بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقهر وجبر وظاهرش آنست که این اخذ مجمع علیه ست وبرینکه نیت امام کافی ست ومجزی

از کسی که بروی زکوة ست اگرچه از وی اجر فوت شده مگر واجب ساقط گردیده وقول وی شطر ماله عطف ست بر ضمیر منصوب در آخذوها ومراد

از شطر بعض ست وظاهرش آنست که این [illegible] ست باخذ جزوی از مال بر منع او از اخراج زکوة وگفته اند که این منسوخ ست اما مدعے

دلیلی بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکرها في الشرح واما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بهز بر جواز عقوبت

بمال زیراکه روایت وشطر ماله بضم شین فعل مبنی برای مجهول ست ای جعل ماله شطرين ويتخير عليه المصدق ويأخذ الصدقة من خير الشطرين

عقوبة لمنعه للزكوة گویم در نهایه است قال الحربي غلط الراوي في لفظ الرواية فانما هي وشطر ماله اي يجعل ماله شطرين تا آخر آنچه مصنف ذکر کرده

وبمثل وی صاحب ضوء النهار هم مائل شده در سبل گفته وذکر کرده ایم در حواشی وی که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیراکه

گرفتن از بهترین دو حصه عقوبت ست باخذ زیاده بر واجب زیراکه واجب وسط ست غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است

باین در حواشی ضوء النهار قبل وقوف بر کلام وی و دیدیم نووی را بعد مدت طویله که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه لطریق رد برینکه

گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال ولفظ وی اینست اذا تخير المصدق واخذ من خير الشطرين فقد اخذ

زيادة على الواجب وهي عقوبة بالمال مگر آنکه این حدیث بهز اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت بخصوصها در مانع زکوة نه در غیر وے

واین شطر ماخوذ حکم وی حکم زکوة ست در اخذ و مصرف ولاحق نمی شود بزکوة غیر او درین حکم زیراکه آن بقیاس خواهد بود ونیست نص بر علت وے

وغیر نص از ادله علت مفید ظن معمول به نیست سیما چون حرمت مال مسلم مقرر باشد بادله قطعیه همچو حرمت خون وی پس حلال نیست گرفتن چیزی ازان

مگر بدلیل قاطع ودلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بهز وارد شده آحاد ست جز ظن افاده دیگر نکند پس بحث وی چه قسم می توان گرفت ودر قطعی

مقدم تواند شد لیکن اهل امر درین اعصار استرسال کرده اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی که منکر ست نزد شرع وعقل و مناط ولایات بر جهال

نهاده اند که از شرع ودین هیچ شی وامر نمی شناسند ونیست در قصد وهمت ایشان مگر قبض مال از هر کسیکه بروی ایشان را ولایت حاصل ست

واین را ادب وتادیب نام کرده اند وآنرا در حاجات واقوات وکسب اطیان وعمارت مساکن واوطان صرف می کنند فانا لله وانا اليه راجعون وبعضی

از ایشان آنچنان اند که حد سرقه یا شرب مسکر را ضائع می کنند وبران مال میگیرند وبعضے هم مال گیرند وهم حد نمایند واین همه محرم ست بضرورت

دینیه لكنه شاب عليه الكبير وشب عليه الصغير وترك علماء النكير فزاد الشر في الامر الخطير انتهى كلام السبل وعن علي عليه السلام

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كانت لك مائتا درهم وحال عليها الحول ففيها خمسة دراهم

چون باشد ترا دو صد درهم وحولان کند وبگذرد بران یک سال کامل پس واجب دران پنج درهم ست و واقع ست اجماع برینکه نصاب نقره دو صد

درهم ست ونیست هیچ یکے مخالف دران مگر ابن حبیب اندلسی وخمس اواقی که در حدیث آینده بیاید دو صد درهم ست زیراکه وزن

هر اوقیه چهل درهم ست در ما لابد منه گفته نصاب سیم دو صد درم ست که پنجاه وشش روپیه سکه دهلی وزن آن می شود انتهی در حاشیه

وی گفته وزن دوصد درم شرعی پنجاه و دو نیم توله می شود پس از روپیه لکهنو که یازده ماشه می باشد پنجاه و هشت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه
کلدار چون در وزن یازده ماشه و چهار رتی ست پس قدر نصاب ازان پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه سیم میشود انتهی در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه نصاب
فضه دوصد درهم ست واین اجماع ست وخلافی که هست در قدر درهم ست فان فیه خلافا کثیرا سرده فی الشرح ولم یأت بما یشفی وبما تسکن النفس الیه
فی قدره در شرح دمیری گفته هر درهم شش دانق ست وهر ده درهم هفت مثقال ومتغیر نشد در جاهلیت ونه در اسلام گفت واجماع کرده اند مسلمانان
برین ومقرر کرده است درمنار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده وبرای حنفیه بست واندکی زیاده ست ونصاب ذهب
نزد حنفیه بست احمر ست بعده گفت واین تقریب ست ودروی این ست که قدر زکوة دوصد درهم ربع عشر ست وهو اجماع انتهی گویم بیان وزن
سبعه وقدر نصاب زر وسیم سابق گذشته وشاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پانی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی
مثقال و درهم تشویش حاصل شده بود زیرا که سنجات هندوستان توله و ماشه ورتی ست واینها در عرب نیست وسنجات عرب شعیر ست وقیراط
وامتحان کرده شد که شعیر عرب وهندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار درهم راهی دیگر سلوک نموده شد ودر کتب فقه وحدیث مانند شرح السنه
یافته شد که درهم شش دانق ست ودانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشده امتحان کردیم نیم ماشه وقدری برآمد آنقدر در بعض دو شعیره بشعیر هندوستان
ودر بعض کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پاو ماشه برآمد بران اعتماد نمودیم ومثقال ودینار یکی ست ومثقال
مختلف نبود در اول اسلام لهذا معیار دراهم مثقال را نهادند بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی ست چهار ماشه ونیم ماشه می باشد شاید بعض قلیلی
کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دیار عرب اخذ کرده شد آمدیم بر نقل از کتب بیهقی در سنن کبری وصغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نقود مختلفه از دیار عجم می آوردند وهمان معمول ورائج بود چون حضرت عمر رض خلیفه شدند ودیار عجم مفتوح شد ودار الضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمر رض برای تطبیق آن بعادت زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ده درم صغیر وده درم متوسط وده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت
علی السویه کردند سی درم متساوی القدر بهم رسید بوزن سبعه یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمودند واز سوق کلام فهمیده
میشود که در زمان آنحضرت صلعم هر شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن دراهم صغیر بود وبعض کبیر وبعض متوسط بهمان مثال
امروز هر که نقود با خود دارد ومعامله بیع وشرا میکند محمد شاهی وعالمگیری وفرخ سیری باهم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر شد
پس در صورت خلط چون علی وجه التحقیق کثرت وقلت وتوسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای ثلثه
رضی الله عنهم مقرر شد ودر اهل آن زمان شائع گردید وبعمل آمد دلیل شرعی ست بلکه اجماع ست پس درین باب قیل وقال جائز نیست بر همین وضع
مقرر باید داشت مرضی عند الله وعند رسوله همان ست واین سخنی ست که بسط میخواهد اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست نخواهد ماند
بگفته فتوی نویسان تشویش بخاطر شریف راه نه دهند شیخ طیب عرب در سرای عرب می ماند درین سنجات سخن بسوط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که امن از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دوبالا شد بالجمله مقرر پیش فقیر ومعتقد فقیر
همین ست والله اعلم انتهی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این ست که دراهم در عهد آنحضرت صلعم وزمانه خلافت ابی بکر وعمر مختلف بودند بر سه قسم
بعضی ازان دراهم بست قیراط بودند مانند وزن دینار که بست قیراط ست وبعضی ازان دراهم دوازده قیراط که سه خمس دینار ست وبعضی سه حصه
از پنج حصه دینار وبعضی ده قیراط که نیم دینار ست پس اول یعنی درم که بوزن بست قیراط بود آنرا وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن
بمقدار ده دینار بودند وثانی یعنی درهمی که بوزن دوازده قیراط بود آنرا وزن سته گفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

و ثالث یعنی درهمی که بوزن ده قیراط بود آنرا وزن خمسه میگفتند زیراکه ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود ولیس واقع شد بسبب این اختلاف نزاع و جدال میان مردم در دادن و گرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و هر سه را باهم مخلوط ساخت وازین هر سه نوع سه درهم متساوی الوزن گردانید پس هر یکے ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند در هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازهٔ دیتها و بعضے آورده که این جمع دراهم و صرف آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم بصورت غسته خرما بود بعد ازان در زمان حضرت عمر مدور گشت چنانکه امروز ست بعده بر درم و دینار هر دو کلمهٔ توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله و ناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه وسلم بیفزود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه ست و در وزن زیاده است از درم معتبر الوزن در زکوة پس نصاب بدراهم مصر یک صد و هشتاد درم و دو حبه می شود واین ست ترجمه عبارت بحر الرائق والله اعلم **وليس عليك شيء حتى يكون لك عشرون دينارًا** و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در انچه کمتر ست ازین مقدار که دویست درهم باشد تا آنکه باشد مر ترا بست دینار واین مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی ست از حسن بصری و طاوس خلاف آن و آن مردود ست و بیان زکوة طلا سابق گذشته و در سبل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب ست و قدر زکوة آن که بست دینار ست و در وی نصف دینار ست واین نیز ربع عشر ست و عام ست از هر فضه و ذهب مضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مرفوعا آمده لا يحل في الورق زكوة حتى يبلغ خمس اواق اخرجه الدارقطني و نیز مروی از حدیث جابر مرفوعا آورده که ليس فيما دون خمس اواق من الورق صدقة و اما ذهب پس در وی همین حدیث باب ست و نقل کرده مصنف از شافعی که وی گفت فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی الله علیه وسلم در طلا نیز یا بحدیثی که بما نرسیده است یا بقیاس و ابن عبد البر گفته ثابت نشده از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل آحاد ثقات و ذکر کرد این حدیث را که نزد ابوداود و دارقطنی ست گوئیم لیکن قوله تعالى **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ** الآية تنبیه میکند برینکه در ذهب حقی ست مر او تعالی را و بخاری و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا يؤدي حقها الا جعلت له يوم القيامة صفائح واحمي عليه الحديث پس حق وی زکوة وی ست و درین باب ست چند احادیث که بعض وی مسند ست و بعض سردها في الدر المنثور ولابد ست در نصاب ذهب و فضه که خالص باشد از غش در شرح دمیری بر منهاج ست اذا كان الغش يماثل اجرة الضرب والتخليص فيتسامح به وبه عمل الناس على الاخراج منها انتهى **وحال عليها الحول** و بگذرد بر وی یک سال کامل و درین قید غایت عدل ست و رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن و حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن ست و حولان حول قول جماهیر علماست و در وی خلاف ست جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود ظاهری گویند حول شرط نیست بلکه زکوة مال بر مالک مال چون بحد نصاب رسد في الحال واجب ست بنا بر اطلاق حدیث في الرقة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید ست باین حدیث و معاضد اوست شواهد دیگر و از شواهد اوست حدیث آینده از ابن عمر **ففيها نصف دينار** پس در وی نصف دینار ست و وزن دینار موافق مشهور یک مثقال ست و الدینار از زر مسکوک چنانچه درهم از سیم در منتخب اللغات گفته مثقال درهم و ثلث سبع درهم ست و در قاموس گفته الدراهم ستة دوانیق و در منتخب وزن درهم شش دانگ گفته و ده درهم شرعی هفت مثقال باشد کما مر مرارا و درم شرعی را درهم بغلی نیز گویند زیراکه راس البغل نام ضرابی از عجم آنرا احداث کرده و قدر آن درم در پهنا بقدر میان کف دست بود و بالجمله نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم رتی هشت اشرفی و پنج و نیم ماشه نیم رتی طلامی شود و زکوة واجب در آن هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه ست و این باعتبار توله و ماشه و رتی ست چه توله دوازده ماشه می باشد و ماشه هشت رتی

ورتی چهار جو می باشد ومشهور ست که مثقال چهار ونیم ماشه می باشد ودرم سه ماشه ویک رتی وده درم دو توله هفت ماشه هشت جو میشود فمازاد
ذلك فبحساب ذلك پس هرچه زیاده شود بر نصاب طلا ونقره پس بحساب همان نصاب ست در رفع این روایت خلاف ست چنانکه معلوم شود
وبر تقدیر ثبوت دال ست برآنکه واجب ست در زائد وباین قائل ست جماعتی از علما ومروی ست از علی وابن عمر که گفتند هرچه زیاده شد بر نصاب
از ذهب وفضه پس در وی یعنی در زائد ربع عشر ست در قلیل وی وکثیر وی ونیست وقص میان هر دو وشاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اواق صدقة بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف واین خلاف در ذهب وفضه است واما حبوب پس گفت نووی در شرح مسلم
که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج وسق که واجب ست زکوة آن بحساب آن ونیست او قاص در آن انتهی وحمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اوساق من تمر واحب صدقة بر منضم بخمس اوسق واین مقوی مذهب علی وابن عمر ست که در بیان نقدین گذشت ولیس
فی مال زكوة حتى يحول عليه الحول ونیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بران مال سال کامل وشرط حولان حول ناظر ست در لیس در فق
رواه ابو داود واحمد والبيهقي والدارقطني من حديث انس ودر وی حسان بن سیاه ست و وی ضعیف ست متفرد ست بدان از ثابت
ورواه ابن ماجة والدارقطني والبيهقي والعقيلي في الضعفاء من حديث عائشة ودر وی حارثه بن ابی الرجال ست واو ضعیف ست ورواه الدارقطني
والبيهقي من حديث ابن عمر ودر وی اسمعیل بن عیاش ست وحدیث وی از غیر اهل شام ضعیف ست وهو حسن شوکانی گفت در اسناد
این حدیث مقال ست لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین وی کرده وترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی وقد اختلفوا في رفعه
واختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر وغیر ست از شیخ خود عبد الله بن عمر و وی راوی ست از نافع پس موقوف کردند آنرا
وتصحیح کرد دارقطنی در علل وقف او را واو را طریقی دیگر ست در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود مرفوعا از حدیث حارث اعور تا قول وی
فمازاد فبحساب ذلك گفت نمیدانم این قول علی ست یا مرفوع بآنحضرت ومگر قول وی لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی واین کلام ابو داود مفید آنست
که در رفع وی بجملته اختلاف ست ومصنف در تلخیص تنبیه کرد برانکه حدیث معلول ست وبیان کرد علت او مگر دارقطنی جملة اخیره از حدیث ابن عمر مرفوعا
آورده بلفظ لا زكوة في مال امرئ حتى يحول عليه الحول ونیز از عائشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول وله طریق اخری عنها انتهی کلام سبل
گویم ونزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده وگفت قاسم بن محمد که ابوبکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال
رواه مالك في الموطا وللترمذي عن ابن عمر وترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن ابن عمر ورواه الدارقطني
والبيهقي ايضا من استفاد مالا فلا زكوة فيه حتى يحول عليه الحول کسی که بیابد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی
یک سال رواه مرفوعا وروی الدارقطني في غرائب مالك من طريق اسحق بن ابراهيم الحنيني عن مالك عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی اسحق
حنینی ضعیف ست وصحیح از مالک موقوف ست وروی البیهقی عن ابی بکر وعلی وعائشة موقوفا علیهم مثل ما روی عن ابن عمر وگفت اعتماد
درین باب بر آثار ابی بکر ست مصنف گفته حدیث علی لا باس باسناده وآثار معاضد او ست پس صالح حجت باشد والله اعلم انتهی والراجح
وقفه وراجح وقف اوست وهو الصحيح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع ست زیرا که نیست مسرح اجتهاد را دران ومؤید اوست
آثار صحیحه از خلفای اربعه وغیر هم پس چون حولان کرد بروی حول لائق ست مبادرت باخراج زکوة شافعی وبخاری در تاریخ از حدیث عائشه
مرفوعا آورده که ما خالطت الصدقة مالا الا اهلكته وزیاده کرد حمیدی یکون قد وجبت عليك في مالك صدقة فلا تخرجها فيهلك الحرام الحلال
ابن تیمیه در منتقی گفته قد احتج به من يرى تعلق الزكوة بالعين وعن علي رضي الله عنه قال ليس في البقر العوامل صدقة

وگفت علی نیست در گاوانی که کاری کنند مثل کشتکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این
نزد ائمه ثلثه هست و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست رواه ابوداود وحدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر بقر عوامل چیزی و ظاهرش برابرست
در سائمه و معلوفه و ثابت شده است شرطیت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بهز نزد ابوداود و نسائی دمیری گفت والحقت البقر بهما والدارقطني
و درین باب ست از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف و از حدیث جابر و صححه موقوفا و اسناد وی نیز ضعیف ست گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق
از حارث و عاصم از علی رضی الله عنه ست موقوفا و مرفوعا والراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت
کرده ست آنرا نفیلی از زهیر بطریق شک در وقف یا رفع و رواه ابو بدر عن زهیر مرفوعا وعن غیر زهیر عن ابی اسحق موقوفا انتهی مصنف گفته و این نزد
ابوداود و ابن حبان ست و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توثیق عاصم بن ضمره و عدم تعلیل او بوقف و رفع و در سبل گفته ذکر کرده است
آنرا مصنف بلفظ ليس في البقر العوامل شئ ورواه بلفظ الكتاب من حديث ابن عباس ونسبه للدارقطني و در وی متروک ست و دارقطنی از حدیث علی آورده
واخرجه من حديث جابر الا انه بلفظ ليس في البقر المثيرة صدقة وضعف البيهقي اسناده **وعن** عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده
عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت خطبه خواند پس گفت
آگاه باشید من ولي يتيما له مال فليتجر له هر که ولی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای له
فيه آمده ولا يتركه حتى تاكله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا ست
بلاغا عن عمر بن الخطاب که گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة و هم در وی ست از قاسم بن محمد که گفت عایشه متولی شد مرا و برادری را
از آن من که بودیم یتیم در پرورش او پس می بر آورد از مالهای ما زکوة در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهورست واجب می شود و واجب نمی شود منظور
اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثة است انتهی رواه الترمذي والدارقطني
والبيهقي شوکانی در درر و در اری گفته واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخنی ست که ابا میکند ذهن سامع از آن ولیکن چون
مراجعت میکند بانصاف می ایستد در جائی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین ست بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوائم
اسلام ست و نیست خلاف درین که ارکان اربع که زکوة پنجم اوست هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل ست
آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شارع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی ست که حکم فرمود باتجار در اموال یتامی
تا زکوة آن مال را نخورد حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و آنچه مروی ست از بعض صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است
بمانند آن چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر آن سالها را و وقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد او را
بچیزی که در آن زکوة ست تا اگر خواهد زکوة دهد و مال خود را پاک کند و اگر نخواهد ندهد و روی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام ست که
خذ من اموالهم و مانند آن گوییم این ممنوع ست چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب ست و صالح الخطاب نیستند مگر مکلفین
و نیز خطابات در بقیه ارکان و سائر تکالیف که اتفاق ست بر عدم وجوب آن عام ست پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسوغ باشد برای ایجاب آن
بر غیر مکلفین باید که در غیر این رکن نیز خطاب بر عموم بود و آن باطل ست بالاجماع و آنچه مستلزم باطل باشد باطل ست و آیه خذ من اموالهم صدقة
دلالت دارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی و مجنون زیرا که قوله تعالی تطهرهم وتزكيهم را در تطهیر و تزکیه صبی و مجنون هیچ معنی نیست غرضکه
اموال عباد حرام ست بنصوص کتاب و سنت متحلل نمی شود او را مگر تراضی و طیب نفس یا ورود شرع مانند زکوة و دیت و ارث و شفعه و مانند آن

پس هر گرا این گمان ست که مال کسی از عباد الله خصوصاً کسیکه قلم تکلیف از وی مرفوع ست حلال ست واجب ست بر وی آوردن برهان و بر منصف ست
وقوف بر موقف منع تا آنکه شرع حرج گرداند او را دلیلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر ولی یتیم و مجنون بر آوردن زکوة از مال وی و نه حکم داده است
ولی را بآن و نه او را جائز ست بلکه وی را دست در اموال یتامی آن قوارع که متصدع می شوند ازان دلها و متراجعت میگردند ازان افئده انتهی گوییم مذهب
حنفیه نیز همین ست که نیست در مال صبی و مجنون زکوة و نزد ائمه ثلثه واجب ست و گویند ولی از طرف وی ادا کند و حق همان ست که شوکانی گفته
و حنفیه بدان رفته و لیکن در حدیث ابن مسعود نزد بیهقی که گذشت سخن ست شافعی آنرا تعلیل بانقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم ست و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در اسنادش ابن لهیعه است و وی ضعیف ست **واسناده ضعیف** زیرا که در وی مثنی بن الصباح ست بتشدید
بای موحده در روایت ترمذی و وی اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعفی دارد و حدیث مروی نیست مگر بهمین وجه و مروی ست
از عمرو بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفا علیه و گفت مهنا پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمرو و رواه الدارقطنی
من حدیث ابی اسحق الشیبانی ایضاً عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی ست و او ضعیف ست و مندل لقب اوست و نام او عمرو ست
و هم از حدیث عرزمی از عمرو آمده و عرزمی ضعیف متروک ست و رواه ابن عدی من طریق عبدالله بن علی افریقی و وی ضعیف ست و گفت دارقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح ست مصنف در تلخیص گفته وایاه قصد الترمذی

وله شاهد مرسل عند الشافعی رح و مراد او شاهدی ست مرسل نزد شافعی باین لفظ ابتغوا فی اموال الایتام لا تاکلها الزکوة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخرجه من روایة ابن جریج عن یوسف بن ماهک مرسلا و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیحه در ایجاب زکوة مطلقا و مروی ست مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفا و از علی رضی الله عنه چه دارقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مر آل ابی رافع را اموال نزد علی پس چون داد آنرا علی بایشان یافتند که ناقص ست پس شمار کردند باز کوة پس یافتند تمام
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندهم و از عایشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوة ایتام که در کنار وی در شان او
بودند پس درین آثار دلالت ست بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب ست بر ولی اخراج آن و این رای جمهور ست و مروی ست
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آرد صبی بعد تکلیف و رفته اند ابن عباس و جماعتی باینکه لازم ست او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم ادله
نه غیر آن لحدیث رفع القلم گوییم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل ست در غیر وی لحدیث فی الرقة ربع العشر انتهی **وعن عبد الله**

بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبدالله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت **رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی**
الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم گفت بود آنحضرت ﷺ چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات
و زکوة خود را پیش آنحضرت ﷺ آرند و آنحضرت ﷺ در مصارف آن صرف کند **قال** دعا میکرد ایشان را و می گفت **اللهم صل علیهم** و در روایتی
صل علی آل فلان خداوندا درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی گفت عبدالله
پس آورد نزد آنحضرت ﷺ پدر من که ابو اوفی ست صدقه خود را پس گفت **اللهم صل علی آل ابی اوفی** و در روایتی چنین ست که چون می آورد مرد
نزد آنحضرت ﷺ صدقه خود میگفت اللهم صل علیه و ازینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان ست و آل مقحم ست چنانکه آل داود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز بتبعیت درآن داخل اند گوییم و این امتثال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی
خذ من اموالهم صدقة الی قوله وصل علیهم پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت ﷺ را برحمت فرستادن بر آنها

وآنحضرتؐ بلفظ امر اینجا آورده چنانکه گذشته وو وارد شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت کما اخرجه النسائی که فرستاد مردی زکوة نزد آنحضرتؐ پس گفت
اللهم بارک فیه وفی ابله ولفظ مصنف در تلخیص این ست که درین باب ست از وائل بن حجر که فرستاد مردی ناقه را نزد آنحضرتؐ یعنی در زکوة وذکر کرد وائل حسن
آنرا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم بارک فیه وفی ابله انتهی بعض ظاهریه گفته اند که این گفتن واجب ست بر امام گویا که از امر که در آیت ست اخذ کرده اند
ورد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرتؐ ساعیان را گفتن آن ومنقول نشده پس امر در آیت محمول ست بر آنکه خاص ست با آنحضرتؐ
زیرا که صلوة وی سکن ست برای ایشان واستدلال کرده اند بحدیث بر جواز صلوة بر غیر انبیا وبر ینکه دعا ء مصدق بمتصدق وکرهه مالک
وگفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف ست مدعو له پس صلوة آنحضرتؐ برامت دعاست برای آنها بمغفرت وصلوة ایشان بر وی
دعاست مر او را بزیادت قربی وزلفی و ... غیر او نیست **وعن** علي عليه السلام ان العباس رضي الله عنه سال
النبيّ صلى الله عليه وسلم في تعجيل صدقته قبل ان تحل بدرستیکه عباس سوال کرد آنحضرتؐ را در شتاب دادن زکوة خویش
از آنکه تمام شود سال وفرود آید وقت وی وتحل بکسر حاست از حلول دین وحلول در مکان بکسر وضم هر دو ست کذا قالوا **فرخص له في ذلك**
پس رخصت داد آنحضرتؐ عباس را در شتاب دادن زکوة وهمین ست مذهب حنفیه ونزد اکثر ایمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب ست در سبل
گفته حدیث دلیل ست بر جواز تعجیل زکوة وباین رفته اند اکثر کما قاله الترمذی وغیره ولیکن مخصوص ست جواز آن بمالک وصحیح نیست از متصرف
بوصایت وولایت واستدلال کرده است مانع تعجیل بحدیث لا زکوة حتی یحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال ست بر آن وجواب داده اند
که معنی آنست که نیست وجوب تا آنکه بگذرد سال واین منافی جواز تعجیل نیست وگویا آن نماز قبل وقت ست وجواب داده اند که نیست قیاس با نص
رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة والدارمي واحمد وعبد الرزاق والحاكم والدارقطني والبيهقي وگفته اند که این مرسل ست ومروی ست
از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرتؐ ما حاجتمند بودیم پس پیشتر دادیم ما را عباس صدقه دو سال رواه البیهقی ورجال وی ثقات اند لیکن در وی
انقطاع ست ترمذی گفت ودرین باب ست از ابن عباس واختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوة قبل محل وی ورای طائفه از اهل علم آنست که تعجیل
نکند وبه یقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهی در سبل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد واصحاب سنن
وبیهقی وگفت که گفت شافعی مروی ست که آنحضرتؐ پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال ونمی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی
گفت مرادش همین حدیث ست وآن معتضد ست بحدیث ابی البختری از علی رضی الله عنه کما تقدم ووارد ست از طریقها بالفاظ که مجموع آن دلالت
میکند بر آنکه گرفت آنحضرتؐ از عباس زکوة دو سال وروایات مختلف ست در آنکه آنحضرتؐ از وی گرفت یا خود وی پیشتر داد ولعلهما واقعتان معا
انتهی گوییم در حدیث متفق علیه ست از حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرتؐ در زکوة عباس که این زکوة بر من ست ومثل او با اوست گویند که آنحضرتؐ
زکوة دو ساله از وی پیشتر گرفته بود ولیکن لفظ حدیث که در ان امتناع عباس از تادیه زکوة مذکور ست مساعد تسلف زکوة دو ساله نیست ولهذا بعضی
اهل علم گفته اند که آنحضرتؐ مهلت داد وتاخیر کرد در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت وامام را جائز ست که مهلت دهد بنظر مصلحت یا این
امر خاص بود با آنحضرتؐ ودرین صورت این حدیث دلیل مهلت خواهد بود نه حجت تعجیل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالاولی روا بود ودلیل تعجیل حدیث
علی ست **وعن** جابر رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه قال ليس فيما دون خمس اواق من الورق
صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره ست زکوة در مسلم اواقی ست بیا ودر غیر وی بحذف اوست وهر دو صحیح ست زیرا که جمع
اوقیه است وجائز ست در جمع او هر دو وجه کما صرح به اهل اللغة واواق بفتح همزه واوقیه بضم همزه وسکون واو وکسر قاف وتشدید یا چهل درهم

پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو و کسر را بمعنی سیم مطلقاً و در حدیث علی رضی الله عنه ست که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل درهم یک درهم ست و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود دویست درهم پس چون باشد دویست درهم پس در وی
پنج درهم ست پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابوداود یعنی هرچه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند ست و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقة و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود ست باضافت
و مروی ست بتنوین خمس و ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر والقاضی و غیرهما و معروف اول ست و نقله ابن عبد البر والقاضی عن الجمهور انتهی و ذود
بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده و نیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون در شرح لغت عربیت بر دو معنی واقع می شود وقوعاً
متساویاً لیس احدهما اولی من الآخر یکی بمعنی اقل دیگر بمعنی غیر قال عز وجل لا تتخذوا من دونی وکیلا ای من غیری و قال تعالی
وآخرین من دونهم ای من غیرهم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر ست پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را درینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا برهان از نص حلال
نیست پس صحیح شد یقیناً که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب ست در زیاده بر پنج شتر و پنج وسق بنص رسول الله صلی الله
علیه وسلم و باجماع متیقن بر آن انتهی و تفصیل صدقهٔ شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و نیست
در پایان از پنج وسق از تمر صدقه تمر بمثلثه مفتوحه و میم وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد و ابن ماجه ست که فرمود وسق شصت صاع ست و در روایتی از احمد و ابوداود بدین لفظ آمده که وسق شصت مختوم ست گویم
سند حدیث جابر مذکور ضعیف ست و رواه الدارقطنی و ابن حبان عن ابی سعید نحوه و رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة ایضاً عن ابی سعید نحوه
گفت ابوداود منقطع ست زیرا که در سندش ابو البختری ست و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابو حاتم وی نه دریافت او را و رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب ست از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی ست و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گویم صاع حجازی که نزد شافعی ست بحساب اوزان دیار ما یک آثار و یک نیم پاو و نیم چهٹانک و یک روپیه و چهار ماشه است
و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاو و نیم چهٹانک دو ماشه کم ست بغوی گفته وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست
و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم ملی شش دانق ست و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکة والمکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعهٔ شتر را
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بر وی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگرچه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس ضم کرده نشود آنرا باتفاق علما کذا فی المصفی گویم در سفر السعادة گفته در غلات و ثمار شش صد
من شرعی ست که پنج شتر وار از شتران عربی باشد انتهی و در شرح وگی گفت که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالباً خمسه اوسق
بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسلم و در سبل گفته این حدیث مصرح ست بمفاهیم اعدادی که ذکرش در بیان النصاب
گذشت آری نصاب طعام نگذشته و ازین حدیث معلوم شد نفی واجب از ما دون پنج وسق که در پنج واجب ست بمفهوم نفی وله ای لمسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوساق من تمر بمثناة فوقیه و لا حب صدقة نیست
در چیزی که کمتر ست از پنج وسق از خرما و دانه صدقه و این مذهب ائمهٔ ثلثه است و نزد ابو حنیفه در خارج از ارضی عشر ست مطلقاً کم یا بیش

مگر در نی و هیزم و گاه و حجت ایشان حدیث ما اخرجته الارض ففیه العشر ست و روی النسائی مثله در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه
نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و تمر لطفا من الله تعالی بعباده و تخفیفا و این بالاتفاق ست در اول و ثانی و در ثالث
خلاف ست بسبب معارضه حدیث آینده انتهی و اصل حدیث ابی سعید متفق علیه این حدیث هم مصرح ست بانچه گذشت از مقام هم
احادیث مگر تمر که ذکرش نگذشته و آوساق جمع وسق ست بفتح واو و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع ست و صاع چهار مُد ست
پس پنج وسق سه صد صاع باشد و مُد یک رطل و ثلث رطل ست داودی گفت معیار وی که مختلف نمی شود چهار حفنه ست بهر دو کف
مردی که نه عظیم الکفین ست و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جربت ذلک فوجدته صحیحًا انتهی انتهی

وعن سالم بن عبد الله عن ابیه یعنی ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فیما سقت السماء
والعیون در چیزیکه آب داده ست آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل و چشمه ها یعنی انهار جاریه که می نوشانند از ان آب را باساحت بغیر اغتراف
باله او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثای مثلثه و کسر را و تشدید مثناة تحتیه در قاموس گفته عثری انچه
آب داده ست آنرا آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضے شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده
بعاثور و عاثور گویی ست که کنده می شود بزمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبز ها و تره ها و درخت خرما و کشتکار و عثری نیز مردی را
میگویند که فارغ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عثری ست یعنی مرد
فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدابه و مانند آن تعب نمی کشند عثری گویند از جهت حصول فراغ و اسایش دران قاله الشیخ
فی الترجمة گویم خطابی گفته هو الذی یشرب بعروقه لانه عثر علی الماء و ذلک حیث کان الماء قریبا من وجه الارض فیغرس علیه فیصل الماء الی
العروق من غیر سقی در سبل گفته وفیه اقوال آخر ما ذکرناه اقربها انتهی و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ وی اینست عثری چیزی ست
که آب می نوشد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در انچه باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بدلو و مانند
آن بکشند العشر ده رایکی واجب ست و این مبتدا است خبرش قوله فیما سقت ست یا فاعل فعل محذوف ست ای فیما ذکر یجب
وفیما سقی بالنضح نصف العشر و در چیزیکه آب داده شده ست بکشیدن آب از چاه و جز آن نصف عشر ست یعنی بست را
یک ست نضح بفتح نون و سکون ضاد و حای مهمله مراد بدان چیزی ست که آب داده شده ست بسانیه از ابل و بقر و غیرها من الرجال
رواه البخاری و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفت ابو زرعه صحیح وقف اوست بر ابن عمر و ذکره ابن حازم عنه فی العلل
ورواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی و ابن ماجة عن ابی هریرة و النسائی و ابن ماجة من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم
او کان بعلا یا باشد بعل عوض قول وی عثری و بعل بفتح موحده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین ست و تفسیر کرده است
آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود یا انچه آسمانش آب نداده و آن نخلی ست که بر گهای خود آب می نوشد العشر ده رایکی واجب ست
وفیما سقی بالسوانی و النضح نصف العشر و در انچه آب داده شده ست بسانیه و بکشیدن آب از چاه و غیره نیم ده ست
مراد بسوانی دواب ست از ابل و بقر و نضح انچه بغیر دواب باشد همچو نضح رجال باله و مراد از همه چیزی ست که سقی آن بتعب و عنا باشد
در سبل گفته این حدیث دال ست بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بماء سما و انهار و حکمت وی ظاهر ست که آن زیادت تعب و عنا ست
پس بعض واجب را کم کردند رفقا من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب ست زکوة در قلیل و کثیر خرج الارض بحسب انچه مذکور شد

واین معارض ست بحدیث جابر وحدیث ابی سعید وعلما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حدیث اوساق مخصص حدیث سالم ست ونیست زکوة در انچه به پنج وسق نرسیده ورفته ست جماعتی که از ایشان اند زید بن علی وابوحنیفه بآنکه مخصص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب باشد در قلیل وکثیر انچه زمین آنرا بر آورده وحق باطل قول اول ست زیراکه حدیث اوساق حدیث صحیح ست وارد شده است برای بیان قدری که واجب ست دران زکوة چنانکه وارد شده ست حدیث دوصد درهم برای بیان وی باوجود ورود فی الرقة ربع العشر ونگفته است هیچ یکی که واجب ست در قلیل فضه وکثیر وی زکوة وخلاف در قلیلی ست که بحد نصاب رسیده که آیا دران واجب ست یا نه زیراکه نیست ورود حدیث فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب ست واما قدر انچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث که مبین اوست بدوصد درهم همچنین درینجا قوله فیما سقت السماء العشر ست یعنی درین جنس عشر واجب ست اما بیان انچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث اوساق وزیاده کرد ایضاح آن قول وی درین حدیث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویا که وارد نشده است مگر برای بیان دفع انچه توهم می شود از عموم فیما سقت السماء العشر چنانکه وارد شده ست در قول وی لیس فیما دون خمسة اواقی من الورق صدقة بعده چون خاص وعام متعارض شوند عمل بر خاص باشد نزد جهل تاریخ چنانکه درینجاست فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهی کلام الامیر **وعن ابی موسی الاشعری ومعاذ** روایت ست از ابی موسی ومعاذ بن جبل **ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لهما** که هرگاه فرستاد آنحضرت ایشان را بسوی یمن فرمود باین هردو **لا تأخذا فی الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة** نگیرید شما هردو در صدقها مگر ازین چهار جنس **الشعیر والحنطة والزبیب والتمر** جو وگندم ومویز وخرما حدیث دلیل ست برآنکه واجب نیست زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن وباین رفته ست حسن بصری وحسن بن صالح وثوری وشعبی وابن سیرین ومروی ست از احمد وواجب نیست در ذره ونحو ها وابن ماجه ودارقطنی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم وجو ومویز وخرما وزیاده کرد ابن ماجه وذره ودر اسنادش محمد بن عبد الله عزرمی کوفی ست ووی مجهول ست ومتروک مصنف گفته این حدیث واهی ست وبیهقی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز وذکر کرد همین هر پنج را وهم از طریق حسن آورده که گفت فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را وشتر وگاو وگوسفند وزر وسیم را ونیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت باهل یمن که نیست صدقه مگر در گندم وجو ومویز وخرما ودرین باب احادیث ست مفید مذکور واین مراسیل طرق وی مختلف ست وبعض وی موکد بعض ست وبا او حدیث ابی موسی ومعاذ ست وبا آن قول عمر وعلی وعایشه که نیست زکوة در تره ها در سبل گفته ودرین باب مراسیل که در وی ذکر ذره ست بیهقی گفته انه یقوی بعضها بعضا کذا قال واظهر آنست که آن مقاوم حدیث کتاب که مفید حصر ست نتواند شد والحاق کرده است شافعی ذره را بقیاس بر چهار چیز مذکوره بجامع اقتیات در اختیار واحتراز کرده ست باختیار از اقتیات در مجاعات زیراکه در وی واجب نیست پس هر که برای وی عمل بقیاس ست اورا این لازم ست اگر دلیلی قایم شود برآنکه علت اقتیات ست وهر که در رای او این دلیل نیست قائل نیست بدان وبعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند وحدیث معاذ وابی موسی وارد ست بروی زیراکه این حصر ست عموم مقاوم او نتواند شد ونه قیاس ومعلوم ازینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث خذ الحب من الحب اخرجه ابوداود زیراکه این عموم ست پس دلیل واضح باحاصرین وجوب ست در اربعه در منار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذا وترکا والذی یقوی انه لا یؤخذ من غیرها گوییم اصل مقطوع به حرمت مال مسلم ست ونیست مخرج ازان مگر بدلیل قاطع واین که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست ونیز اصل برائت ذمت

واین هر دو اصل را هیچ دلیلی که مقاوم آنها تواند شد رفع نکرده پس نیست محل احتیاط مگر ترک از ذره وغیر ها از انچه نیامد بدان مگر مجرد عموم که
تخصیصش ثابت شده انتهی وانچه رافعی گفت که ثابت ست اخذ زکوة از ذره وغیر ها بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس مصنف بعد
نقل این قول در تلخیص گفته در وی نظر ست زیرا که اسناد ذره سخت ضعیف ست واما غیر ذره پس واقع ست در روایت مرسله حسن

که از طریق عمر بن عبید آمده و وی ضعیف ست جدا پس چه قسم باین زیادت واهیه اخذ توان کرد انتهی رواه الطبراني والحاكم
بیهقی گفته رواة این حدیث ثقات اند واین حدیث متصل ست وطبرانی از حدیث موسی بن طلحه از عمر آورده که جزین نیست که مسنون
کرد آنحضرت زکوة را درین چهار چیز پس ذکر کرد این هر چهار را ابو زرعه گفته این حدیث مرسل ست زیرا که از روایت عرزمی ست

وهي متروک ست وللدارقطني والحاكم والبيهقي عن معاذ بن جبل رضي الله عنه فأما القثاء والبطيخ والرمان

والقضب فقد عفا عنه رسول الله لیکن خیار و خربزه و انار و نی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی الله علیه وسلم
زکوة را در سبل گفته قضب بقاف وصاد مهمله وضاد معجمه هر دو ست واسناده ضعيف وسند این حدیث ضعیف ست زیرا که در وی
اسحق بن یحیی بن طلحه است و وی ضعیف ست وسید علامه محمد بن ابراهیم بن المفضل رح در حواشی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبد الله
العرزمی الفزاری ست و وی متروک ست وانچه در دارقطنی ست حدیث عمرو بن شعیب ست عن ابیه که گفت پرسیده شد عبد الله بن عمرو
از نبات ارض بقل وقثاء وخیار گفت نیست در بقول زکوة واین حدیث از روایت عرزمی ست واما روایت معاذ که در کتاب ست پس گفت
مصنف در تلخیص که در وی ضعف وانقطاع ست مگر آنکه معنی او مفید حصر ست در اربعه اشیای مذکوره در حدیث اول وحدیث لیس
في الخضراوات صدقة نزد دارقطنی ست مرفوعا از طریق علی بن طلحه ومعاذ وقول ترمذی که صحیح نشده است رفع آن بلکه وی مرسل ست
از حدیث موسی بن طلحه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وموسی بن طلحه تابعی عدل ست لازم کسی ست که مراسیل را قبول می کند وثابت شده است
از علی وعمر موقوفا وآنرا حکم رفع ست وخضراوات آنست که کیل وقوت کرده نشود وکذا فی السبل گویم دارقطنی در علل گفته حدیث خضراوات مرسل ست
وبیهقی بعض آن از حدیث موسی مذکور آورده وگفته نزدیک ما کتاب معاذ ست ورواه الحاكم وگفت موسی تابعی کبیر ست انکار کرده نشود دیدن او
معاذ را مصنف در تلخیص گفته منع کرد این را ابو زرعه وگفت ابن عبد البر ندیده وی معاذ را ونه دریافت او را ودرین باب ست از محمد بن جحش
نزد دارقطنی ونیست دران جز عبد الله بن شبیب وگفته اند که وی حدیث را می دزدد واز عایشه نزد دارقطنی ودر وی صالح بن موسی ست
و وی ضعیف ست وبالجمله باین رفته اند ایمه ثلثه الا ابا حنیفه که نزد وی در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک ست یعنی عشر مگر کاه
ونی وهیزم ودارقطنی از علی آورده که نیست در سبزها وتره ها صدقه ودر سندش صقر بن حبیب ست وهو ضعيف جدا وروایت
کرد بزار وترمذی از طریق حارث بن نبهان از عطاء بن السائب از موسی بن طلحه عن ابیه مرفوعا نیست در سبزها صدقه گفت بزار نمی دانم
هیچ یکی را که گفته باشد دران عن ابیه مگر حارث ورواه ابن عدي للحارث بن نبهان وحکایت کرد تضعیف او را از جماعتی ومشهور از موسی
مرسل ست كما تقدم ورواه الدارقطني من طريق مروان بن محمد السنجاري عن جرير عن عطاء بن السائب وبجای عن ابیه عن ابن عباس
گفته وشاید این تصحیف ست از وی ومروان خیلی ضعیف ست کذا فی التلخیص ولفظ بیهقی این ست نیست در خضراوات وبقول صدقه ولفظ
دارقطنی از عمر والنس این ست نیست در سبزها صدقه وابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل وتوابل وزعفران وفاکهه تر وخشک زکوة
ودر تفاح وکمثری نیز بخصوص حدیثی آمده که نیست زکوة دران وهمین ست مذهب صاحبین که هر چه ثمره باقیه ندارد در وے عشر واجب نیست

و دارقطنی و حاکم و اثرم در سنن از عطاء بن السائب روایت کرده اند که عبد الله بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه تره بار پس گفت
او را موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قوی ست ورواه الدارقطنی والحاکم من حدیث اسحق بن یحیی
بن طلحة عن عمه موسی بن طلحة عن معاذ شوکانی گفته در طرق حدیث خضراوات مقال ست ولیکن مروی ست بطرق کثیره که بعض او شاهد بعض ست منتهض
برای احتجاج و چون منضم گشت بسوی آنچه وارد ست در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا خمسه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک و بی شبهه و مروی
شده است این روایات بلفظ حصر درین اجناس و این بیان ست از آنحضرت مر چیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات
و نیز ممکن ست جمع باین طریق که این ادله مخصص اند برای عمومات کتاب و سنت و این ظاهر ست و نیست صحیح گردانیدن آن نص بعض افراد عام
چه درین صورت گاهی حصر باشد و گاهی نفی ما عدای مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک ما و آنچه شنیدیم از اهل علم این
که واجب نیست در چیزی از میوه ها بهمه انواع آن هیچ زکوة انار و شفتالو و انجیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فواکه باشد
گفت مالک و نیست در قضب یعنی سپست و نه در تره ها بهمه انواع آن زکوة و در ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال
از آن روز که فروخته است آنرا و قبض کند صاحب آن ثمن را و گفت مالک آن و انهائی که در وی زکوة واجب می شود گندم ست و جو و جو برهنه
و جوار و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمسم و آنچه شبه آن باشد از دانها که طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد از آنکه درو ده شود
دانه خالص گردد گفت و مردان را باور داشته شود در آن حال و قبول کرده شود از ایشان آنچه دادند انتهی **وعن سهل بن ابی حثمة**
بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی ست صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت ست رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد ما را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
از آن یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و از آن دو ثلث شما بگیرید و ثلث بمالک وی بگذارید و احسان کنید بوی تا همسایهای خود بخوراند و بر بگذرد آن
دهد و هر که برسر وقت وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف نکند و این خطاب ست بمصدقان و توسع ست بر متصدقان در فواکه و ثمار
که محل صرف و بذل اند فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید و در معنی
این حدیث اختلاف ست ابن حبان گفته حدیث را دو معنی ست یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس ثمر بگذارید قبل از عشر
و شافعی گفت معنی وی آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود و بر اقارب و جیران خود تفریق کند و صرف نماید و گفت در امام بگذار و برای او
و کسان او چند آنکه بخورند و خرص نکند آنرا و در بدر منیر گفته مقتضی این امر آنست که چون وی و اهل وی محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را
بگذارد و قد حکاه المنذری کذلک فی حواشیه انتهی و در بدر تمام گفته اولی رجوع ست بسوی صراحت حدیث جابر و آن تخفیف ست در خرص
پس بگذارد از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصاد نمی شوند پس در وی زکوة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاری ست
بر قواعد شریعت و محاسن وی و موافق ست بقوله صلی الله علیه وسلم لیس فی الخضراوات صدقة زیرا که عادت جاری ست بر آنکه لابدست رب المال را
بعد کمال صلاح که خود از آن بخورد و عیال او بخورند و مردم را بخوراند از آنچه قابل ذخیره و بقا نیست پس هر چه در عرف جاری بخوردن آن طعام و اکل ست
بمنزله خضراوات ست که ذخیره کرده نمی شوند و توضیح این ست آنکه عرف جاری بمنزله چیزی ست که ترک آن ممکن نیست چه لابدست نفوس را
از خوردن ثمار رطبه و لابدست از اطعام و ترک آن مضر و شاق ست بر نفوس انتهی رواه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد و ابوداود
و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان والحاکم و در اسناد وی عبد الرحمن بن مسعود بن نیار ست که روایت میکند از ابی حثمه بزار گفت وی

متفرد ست باین حدیث و ابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهدی ست باسنادی که صحت آن متفق علیه ست که
عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بحدیثی کرده که عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و ابو عبید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خارص را بگذار برای
ایشان چندانکه بخورند و چندانکه بیفتد یعنی بر زمین و ابن عبد البر از جابر مرفوعا آورده تخفیف کنید در خرص یعنے اندازه کردن زیرا که در مال عریه
و واطیه و اکله است الحدیث **وعن عتاب** بفتح عین مهمله و تشدید شناة فوقیه و در آخر موحده **بن اسید** بفتح همزه و کسره سین
قرشی اموی ست اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مکه و هم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت
روز وفات ابی بکر بود و بست و پنج ساله از سادات قریش و بود خیر و صالح **رضی الله عنه قال امرنا رسول الله** گفت امر کرد
مارا آنحضرت **صلی الله علیه وسلم ان نخرص العنب کما نخرص النخل** اینکه اندازه کنیم تاک را یعنی میوه او را که انگورست بر درخت
چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت **وتوخذ زکاته زبیبا** و گرفته شود زکوة آن در حالیکه زبیب ست چنانکه گرفته می شود
زکوة نخل در حالیکه تمرست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهرست دران که انگور وی چون
مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب رسد زکوة آن بدهد در سبل گفته حدیث
دلیل ست بر وجوب خرص تمر و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فهمیده می شود از وی که آنحضرت صیغه مفید گفته بود و اصل در امر وجوب ست
و بوجوب قائل ست شافعی و ابو حنیفه گفته حرام ست زیرا که رجم بالغیب ست و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل ست بظن و وارد
شده ست بدان امر شارع و کافی ست دران یک خارص عدل زیرا که خبر فاسق را عارف قبول نمی کند و جاهل بالشیء از اهل اجتهاد نیست
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد و هم خارص گویا حاکم ست اجتهاد میکند و عمل
میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد بمخروص آفتی قبل جذاذ پس نیست ضمان و فائده
خرص امن جنایت ست از رب المال و همچنین واجب ست بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حق فقرا بر مالک و مطالبه بتصدق
بقدر مخروص و انتفاع مالک باکل و نحوه و نص در خرص نخل و عنب وارد ست و قیاس کرده اند بر وی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او بنظر
ممکن ست و گفته اند مقتصر ست بر محل نص و همین ست اقرب بنابر عدم نص بر علت و نزد شافعیه در زرع خرص نیست از جهت تعذر ضبط
زیرا که پنهان ست در قشر و چون دعوی کند مخروص علیه نقص را بسببی که ممکن ست اقامت بینه بران واجب ست اقامت بینه ورنه صادق
باشد بیمین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بدرخت و به بیند همه ثمره او و بگوید خرص و اندازه این درخت رطبا چنین و چنان ست
و یابسا کذا او کذا **رواه الخمسة** یعنے احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی **وفیه انقطاع**
و در سندش انقطاع ست زیرا که سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود گفت نیست او را سماعت از وی و ابن قانع گفت
وی نه دریافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر ست زیرا که مولد سعید در خلافت عمر ست و موت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق ست
و سبقه الی ذلک ابن عبد البر و گفت ابن السکن مروی نیست از آنحضرت صلعم جز باین وجه و روایت کرده ست آنرا دارقطنی بسندی که در وی
واقدی ست و گفت ابو حاتم صحیح مرسل ست یعنے سعید گفت که آنحضرت صلعم عتاب را امر کرد نووی گفته این حدیث و اگرچه مرسل باشد لیکن
معتضد ست بقول ائمه و بیهقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جاری
شده سنت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خرص او پنج وسق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه ها مگر تمر

وعنب گفت عائشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود بسوی یهود خیبر پس تخمینه میکرد وی خرما را بر درخت
بهنگامیکه خوش می گشت خرما یعنی ظاهر می شد در وی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از ان اخرجه ابو داود و این احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب و برهمین اند عامهٔ اهل حدیث و این قول قدیم ست مر شافعی را ولیکن فقهای گویند که این مفضی میگردد به ربا و می گویند که ورود
این احادیث پیش از تحریم ربا ست شیخ در ترجمه گفته ورود این احادیث در باب صدقه ست و شارح دران مسامحت کرده و اینجا استدلال باین مال
ست تا ربا لازم آید و قول فقها در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع نیست فلا اشکال و اگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن
انتهی و در مصفی ست مسنون ست خرص در تمر و زبیب نزدیک به و صلاح بآنکه یک خارص عادل تخمین کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و دست
تبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص و ثابت شود بر ذمهٔ او و اگر من بعد هلاک مخروص دعوی کند اگر راست دانسته شد فبها والا قسم
داده شود انتهی و تقدم مثل ذلک من اسبل عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدہ رضی الله عنه ان امرأة بیتکه
زنی که نامش اسماء بنت یزید بن السکن بود اتت النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و معها ابنة لها و فی ید ابنتها
مسکتان و با او دختر او بود و در دست دختر وی دو پاره بود مسکتان بفتح میم و فتح سین مهمله واحد وی مسکه ست وهی الاسورة والخلاخل
من ذهب از طلا فقال لها اتعطین زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
گفت نمی دهم قال ایسرك ان یسورك الله بهما یوم القیمة سوارین من نار فرمود آیا خوش میدارد ترا اینکه بپوشاند ترا
خدای تعالی بسبب این هر دو روز قیامت دو سوار از آتش دوزخ فالقتهما پس انداخت آن زن هر دو را و نپوشید و این حدیث دلیل ست
بر وجوب زکوة در حلی و ظاهرش این ست که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که پنج اوقیه نخواهد بود
و درین مسئله چهار قول ست اول وجوب زکوة و این مذهب جماعتی از سلف و قولی از شافعی ست عملا بهذا الحدیث دوم عدم وجوب و این مذهب
مالک و احمد و شافعی ست در احد الاقوال بآثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث هیچ اثری برای آثار
نیست سوم آنکه زکوة زیور بعاریت دادن اوست لماروی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب ست اما یکبار رواه البیهقی
عن انس و در سبل بعد نقل این اقوال گفته که اظهر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوت وی و اما نصاب وی پس نزد موجبین
نصاب فضه و طلاست و ظاهر حدیث اطلاق ست و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا باحادیث نقدین و مقوی وجوب اوست حدیث آینده
انتهی گویم در مسوی ست کسی که باشد پیش او تبر غیر مسکوک یا بند از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از ان از جهت پوشیدن و استعمال
نمودن پس هر آینه لازم ست بروی زکوة دران مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص
شود وزن آن از بست دینار خالص یا از دو صد درهم پس اگر کم شد از ان چیزی پس نیست زکوة دران و جز این نیست که زکوة لازم ست
وقتیکه بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک و زیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس جز این نیست
که آن بمثابهٔ متاعی ست که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب وی دران زکوة گفت مالک نیست واجب در مروارید و در مشک
و غیره در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور آمده ست و منشأ اختلاف ایشان ست دران که زکوة نقد بجواهر اوست یا بمعنی کنز
لهمی از استغنای انتفاع بآن ست پس بر اول واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار و خلخال برای مرد انتفاع ازکار
انتفاع ست انتهی رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفته این حدیثی ست که روایت کرده ست آنرا مثنی بن صباح

از عمرو بن شعیب و مثنی بن صباح و ابن لهیعه که وی نیز از رواتِ این حدیث ست ضعیف داشته می شوند در حدیث وصحیح نشده است درین باب یعنی زکوٰةِ حلی از آنحضرت چیزی ولیکن مصنف فرموده واسناده قوی زیرا که ابوداود آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد روایت کرده وحسین ثقه است پس دعوی رد ست بر ترمذی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لهیعه ومثنی وقد تابعهما حجاج بن ارطاة ایضاً گفت بیهقی وتحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمهؓ وحدیث عایشهؓ وروایت کرد حدیث ام سلمهؓ را ابوداود وحاکم چنانکه بیاید وصححه الحاکم من حدیث عایشة وحدیث عایشهؓ نزد حاکم وغیره باین لفظ است انها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرأى في يدها فتخات من ورق فقال ما هذا يا عايشةؓ فقالت صنعتهن اتزين لك بهن يا رسول الله فقال اتؤدين زكوتهن قالت لا قال هن حسبك من النار حاکم گفته اسناده علی شرط الشیخین واخرجه ایضاً ابوداود والدارقطنی والبیهقی وروی ایضاً عن اسماء بنت یزید عند احمد وروی الدارقطنی من حدیث فاطمه بنت قیس نحوه ودر وی ابوبکر هذلی متروک ست **وعن** ام سلمة رضي الله عنها انها كانت تلبس اوضاحا من ذهب روایت ست از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه وحای مهمله نوعی از زیور ست که از سیم می سازند ووجه تسمیه او بوضح از جهت وضوح وسفیدی وروشنی اوست واز ذهب نیز می باشد چنانکه درین حدیث ست در صراح گفته وضح درم سره وپیرایه از درم درست وروشنی وسفیدی فقالت يا رسول الله اكنز هو پس گفت ام سلمه ای رسول خدا آیا گنج ست این که بران وعید واقع شده قال فرمود اذا اديت زكاته فليس بكنز چون اداکردی ودادی زکوٰة آن پس نیست گنج که بران وعید ست وهم چنین هر مال که زکوٰة آن ادا کنند از حیطهٔ وعید خارج ست رواه ابوداؤد والدارقطني وصححه الحاكم وروی مالک نحوه ودر حدیث دلیل ست بر وجوب زکوٰة زیور چنانکه در حدیث اول بود وبر اینکه هر مال که زکوٰتش برآرند کنز نیست که شامل وعید آیهٔ کریمه الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ باشد شوکانی گفته نیست زکوٰة در غیر نقره وطلا از جواهر هیچ دُر ویاقوت وزمرد والماس ولؤلؤ ومرجان ومانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال برایجاب زکوٰة دران وبودن برائت اصلیه مستصحب انتهی **وعن** سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال وفتح آن رضي الله عنه قال گفت سمره كان رسول الله بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعده للبيع امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن ونوشیدن وخدمت وسواری بود بر آن زکوٰة نبود واین حدیث دلیل ست بر وجوب زکوٰة در مال تجارت هرچه باشد از ظروف وفروش واقمشه واسپ وابل وکتب وجز آن واستدلال کرده اند بر وجوب آن بقول وی تعالی أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ الآیه مجاهد گفت نزلت في التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم ست بر وجوب زکوٰة مال تجارت ومنجمله قائلین وی فقهای سبعه اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنابر اختلافی که دروست گویم وبوجوب رفته اند ائمه اربعه بالاتفاق وظاهریه گویند که نیست زکوٰة در مال تجارت وبه قال الشوكاني وهو الصواب زیرا که دلیلی برایجابش قائم نیست شوکانی گفته بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در انواع اشیا ومنقول نشد از آنحضرتؐ درین باب آنچه مفید وجوب زکوٰة اندران باشد انتهی ودر جواب این حدیث گفته اند که اگرچه بعض تحسین وی کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست وآنکه حاکم ودارقطنی از عمران مرفوعاً آورده اند که در شتران ست صدقهٔ آنها ودر گوسفندان ست صدقهٔ آنها ودر بُز ست صدقهٔ آن پس مصنف در فتح الباری تضعیف جملهٔ طرق وی کرده ودر طریق واحد از ان گفته که اسناد این طریق لا باس به ست ولیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصتهً

در تلخیص عامة البلوی با آنکه ابن عبد البر گفته که در مستدرک درین حدیث بز روایت کرده اند براء بزای و دارقطنی بزای روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتمل ست پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفته چنانکه در محلی شرح منهاج تاهم مجرد احتمال مسقط استدلال ست تا بمعارضه این تصحیح بتضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست و ایشان مستدرک اند بروی مؤید عدم وجوب ست آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ و بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوٰۃ ست در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوٰۃ در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلاف می کند دران ظاهریه اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و بالجمله شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و دونه خرط القتاد و همچنین نیست زکوٰۃ در مستغلات مانند خانهای کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن و حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ متناول این حالت ست یعنی استغلال بکرایه اگرچه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافی ست ذکره الشوکانی رواه ابوداود والدارقطنی والبزار من حدیث سلیمان بن سمرة عن ابیه و در اسنادش جهالت ست و لهذا گفت مصنف و اسناده لین و سندش نرم ست زیرا که از روایت سلیمان ست و هو مجهول

وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس ست رکاز بکسر را و در آخر زای معجمه در قاموس گفته معدن و دفینه جاهلیت و در نهایه گفته رکاز هر دو را گویند و حدیث وارد ست در دفینه انتهی شیخ گفته معنی اول انسب ست بسیاق حدیث و در حدیث آمده ست که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی انتهی گوییم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیکن این حدیث را بیهقی روایت کرده است و سندش ضعیف ست و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله متروک الحدیث ست پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست دران نزدیک ما و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این ست که رکاز مال مدفون ست که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود بمال و کشیده نمی شود دران مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود بمال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصفی گفته اختلاف دارند علما در تفسیر رکاز اظهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک ست و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز ست و یک قول شافعی موافق این مذهب ست انتهی و شیخ در ترجمه گفته نزد شافعی در معدن زکوتی نیست و حکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس ست بی اشتراط حولان حول انتهی گوییم لیکن جمهور مخالف حنفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و احتجاج کرده اند بهمین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول وی این ست و معدن جبار ست و در رکاز خمس ست پس عطف دلالت دارد بر مغایرت و لهذا مالک و شافعی گفته اند که مراد برکاز دفینه جاهلیت ست متفق علیه و این حدیث را طریقها ست در سبل گفته علما را در حقیقت رکاز دو قول ست اول آنکه مال مدفون در زمین ست از کنوز جاهلیت دوم آنکه معادن ست مالک قائل اول ست و اما معادن پس در وی زکوٰۃ گیرند زیرا که بمنزلهٔ زرع ست و مثله قال الشافعی و ثانی رفته است ابو حنیفه و دال ست بر اول قوله صلی الله علیه وسلم العجماء جبار والمعدن جبار و فی الرکاز الخمس اخرجه البخاری زیرا که این ظاهر ست در آنکه رکاز غیر معدن ست و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحدیث بیهقی که انهم قالوا و ما الرکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک و احمد نصاب را بحدیث لیس فیما دون خمس اواق صدقه در نصاب

ذہب و فضہ و اینکہ واجب ست دران ربع عشر بحدیث وفی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز کہ دروی خمس واجب ست و معتبر نیست دروی
نصاب و وجہ حکمت در تفرقہ آنست کہ اخذ رکاز بسہولت ست بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن کہ لابدست دروی از مشقت انتہی و در عینی
گفت و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابوحنیفہ می گوید مصرف آن مصرف خمس فی ست و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة ست
یعنے اصناف ثمانیہ کہ در آیۂ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ مذکور شدند و مراد از رکاز در اظہر اقوال شافعی نقدی ست کہ در جاہلیت
دفن کردہ باشند پس اگر اہل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد ازان او خواہد بود و الا حکم لقطہ خواہد گرفت و در ملک
رکاز شرط آنست کہ در خرابہ یا در زمینی کہ خود آنرا احیا کردہ باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت ازان ہمان شخص ست و اگر در مسجد
یا شارع عام یافت حکم لقطہ گرفت واللہ اعلم

وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فعرفه فرمود آنحضرت درباره
گنج کہ یافت آنرا در ویرانہ کہ اگر یافتۂ تو آنرا در قریۂ آبادان پس شناسان آنرا تا ازان ہر کہ باشد بستاند وان وجدته في

قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافتہ آنرا در دہ کہ آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس ست و درینجا
دلیل ست برانکہ رکاز ملک یابندۂ اوست و بروی اخراج خمس ازان واجب ست و آنرا کہ در قریہ یافتہ شارع آنرا رکاز نام نکردہ زیراکہ
آنرا از باطن ارض استخراج میکنند بلکہ ظاہر آنست کہ آنرا در ظاہر قریہ یافتہ و شافعی و اتباع او بآن رفتہ اند کہ در رکاز دو چیز شرط ست یکی
جاہلی بودن دیگر در موات بودن پس اگر در راہ یا مسجد یافت لقطہ است زیراکہ دست مسلمانان بروست و مالک او مجہول ست
پس لقطہ باشد و اگر در ملک شخصے یافتہ شود ازان او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود ازان یابندہ باشد
و ہمچنین تا آنکہ منتہی شود بسوی محیی ارض و وجہ مذہب شافعی حدیث عمرو بن شعیب ست کہ خود ش روایت کردہ است باین لفظ ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة جاهلية ان وجدته في قرية مسكونة او طريق ميتا فعرفه وان وجدته في خربة جاهلية
او قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس كذا في السبل اخرجه ابن ماجة باسناد حسن ورواه الشافعي وابوداود والنسائي والحاكم
والبيهقي نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد مارا خالد از شیبانی از شعبی کہ مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی اللہ عنہ پس
گرفت از وی خمس و باقی را بیابندہ داد ورواه من وجه آخر عن الشعبي وكذلك ابن ابي شيبة كذا في التلخيص

وعن بلال
بن الحارث مزنی صحابی ست و بران حضرت در وفد مزینہ قدوم آوردہ بود در سنہ خمس ساکن شد مدینہ را و حامل لوای مزینہ
بود در روز فتح روی عنہ ابنہ الحارث مات سنة ستين وله ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ من المعادن القبلية الصدقة بدرستیکہ آنحضرت گرفت از کانہای قبلیہ صدقہ را قبلیہ بفتح قاف و بای موحدہ نام
ناحیہ ایست از ساحل بحر میان وی و میان مدینہ پنج روزہ راہ ست و لفظ حدیث این ست کہ قبلیہ از جانب فرع ست بضم فا و سکون را
موضعی ست در جانب بالای مدینہ میان حرمین و زکوة وی چہل یک ست یعنے گرفتہ نمی شود از وی خمس چنانکہ حکم معادن ست و این مذہب
امام مالک و شافعی ست در قولی و نزد امام ابوحنیفہ و شافعی در قول دیگر در وی خمس ست و قول دیگر مر شافعی را آنست کہ اگر یافتہ است آنرا
بتعب و مؤنت چہل یک دہد و الا خمس در سبل گفتہ حدیث دال ست بر وجوب صدقہ در معادن و یحتمل کہ مراد بدان خمس باشد و رفتہ است
باول احمد و اسحق و بثانی غیر ایشان لقوله وفي الركاز الخمس و اگرچہ در وی احتمال ست رواه ابوداود والطبراني والحاكم والبيهقي

و مالک ولفظ مالک این ست اقطاع کرد آنحضرت بلال مزنی را معادن قبلیه و گرفت ازوی زکوٰۃ واین ناحیه ایست از فرع پس این
معادن گرفته نمی شود از وی زکوٰۃ تا امروز و در لفظے این ست واخذ منها الزکوٰۃ دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنها ست
که اہل حدیث آنرا اثبات می کنند و نیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن و اما زکوٰۃ در معادن نه خمس پس مروی
نیست از آنحضرت گفت بیہقی ہو کما قال الشافعی فی روایۃ مالک گویم در مصفی نیز روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیر ظاہر میشود
آنست که قبلیه از ذہب و فضه نبود والا اہل تاریخ متعرض آن می شدند و این فرع نزدیک ست بمدینه خفائی حال او بعید
می نماید بلکه از سائر منطبعات مثل سرب و آہن یا غیر منطبع مانند مغره و نوره و این اقرب می نماید والله اعلم پس قول احمد راجح است
که واجب می شود در ہر معدن برابر ست که منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند رکاز
و ربع مانند نقود و قول ثالث تفصیل ست اگر بتعب حاصل می شود مانند نقد ست و اگر بغیر تعب مانند رکاز ست فقیر گوید لفظ
الا الزکوٰۃ محتمل ہر سه وجه می تواند شد اگر بمعنے خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ربع العشر باشد منظور
حضرت بنسبت خمس و اقرب در معدن ذہب و فضه حمل او بر رکاز ست یا ادخال او در لفظ رکاز انتہی

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقه فطر یعنے افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست کما یدل له روایات البخاری

عن ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوٰۃ الفطر زکوٰۃ الفطر من رمضان
گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوٰۃ فطر را و حدیث دلیل ست بر وجوب صدقه فطر لقوله فرض که بمعنے الزم و اوجب ست
و باین رفته اند شافعی و احمد و در ظاہر مذہب اسحق گفته این واجب ست باجماع و در وی خلاف ست داود و بعض شافعیه را که قائل اند
بآنکه سنت ست و تاویل کرده اند که مراد بفرض قدر ست و رد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاہر ست شیخ در ترجمه گفته
و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب ست نزد حنفیه بمعنے مقابل فرض و حنفیه گویند در حدیث دیگر بجاے فرض امر واقع شده
و امر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب ست انتہی و بعضے گویند فرض بود اما بزکوٰۃ منسوخ شد بحدیث قیس بن سعد بن عباده امر کرد ما را
رسول خدا بصدقه فطر قبل از آنکه نازل شود زکوٰۃ و چون نازل شد نه امر کرد ما را و نه نہی اما درین حدیث راوی مجہول ست پس
این قول غیر صحیح باشد و اگر صحت او تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقه فطر ثانیا مشعر بنسخ اول
نیست بلکه امر اول کافی ست و عدم امر رافع آن نیست و در فطر نصاب و غیر آن شرط نکرده اند پس ہر که قادر باشد لازم می شود بروے
بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا شیخ در ترجمه گفته
شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بے شرط نما و نزد شافعی ہر که قادر ست بر قوت یومیه خود و برائے
کسیکه بروی نفقه او ست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقه فطر فرض ست و شرط نیست نصاب دیگر انتہی و شوکانی
گفته خلاف ست در تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوٰۃ فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک قوت ده روز و گفت مالک و شافعی و احمد و عطا
و اسحق و معتبر نیز ہمین ست که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتہی یعنے نصاب شرط نیست و نزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلیه
شرط است اگرچه نامی نبود لقوله صلی الله علیه وسلم لا صدقة الا عن ظہر غنی و در حدیث ثعلبه صریح آمده لا یجب الا علی من یملک نصابا صحاحا

یک صاع منصوب ست بر تمیز یا بدل ست از زکوة و بیان ست برای او من تمر او صاعاً من شعیر از تمر یا صاعی از جو نیست خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین وارد ست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و ازینجا توهم کرده اند که اخراج نصف صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معاملت وی بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این هر دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در مدینه کم شد از جو میداد و آن جز یکبار نبود کذا فی الترجمة شوکانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع ست از گندم و غیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف صاع ست و حکاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسماء بنت ابی بکر باسانید صحیحة و همین ست مذهب ابو حنیفه و متمسک ایشان بحدیث مرفوع ابن عباس ست که صدقه فطر دو مد ست از قمح اخرجه الحاکم واخرج الترمذی نحوه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده مرفوعاً و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را یک صاع از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یکی آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصفی گفت در جنس صاع پنج چیز مصرح شد طعام که مفسر ست بگندم بقرینه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر ست و ظاهر آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلاً مخیر ست در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی

علی العبد والحر والذکر والانثی والصغیر والکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل ست بر عموم وجوب وی بر عبید و احرار ذکور و اناث و صغیر و کبیر اغنیا و فقرا و بیهقی از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعاً آورده که ادا کنید یک صاع از گندم از هر انسان مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا درویش و مملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از آنچه وی داده ست منذری در مختصر السنن گفته در اسنادش نعمان بن راشد ست لایحتج بحدیثه آری بنده چون ملک ندارد وجوب بروی بمعنی وجوب بر مالک وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم ست و همچنین صدقه زوجه بر زوج ست و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسیکه نفقه وی بر وست بحدیث ادّوا صدقة الفطر عمن تمونون اخرجه الدارقطنی والبیهقی و اسناده ضعیف و لهذا واقع شده ست خلاف درین مسئله چنانکه در بدر تمام مبسوط ست و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال وی خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم ست بر پدر مطلقاً یعنی با وجود مال و به قال محمد و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت وی برای طهرة صائم ست از لغو و رفث و طعمه مساکین ست و جواب داده اند که این خارج مخرج اغلب ست پس بتصریح حدیث ابن عمر بایجابش بر صغیر مقاوم وی نتواند شد و گفته اند که مراد بعبد بنده ایست که برای خدمت ست و آنکه برای تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست **من المسلمین** از مسلمانان ایمه حدیث را درین زیادت کلام طویل ست زیرا که رواة بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل ست مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در وجوب صدقه فطر و بر اینکه نیست واجب بر کافر از نفس وی و این متفق علیه ست و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند نه و نزد حنفیه و غیرهم واجب ست بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص ست و بخاص حکم بر عام می توان کرد پس عموم قول وی فی عبده مخصوص ست بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست و نه بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین ست نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی ست از ان زیرا که

وروی عبد و صغیر نیز هست و ایشان منجمله مخرج عنهم اند پس دلالت کرد برانکه صفت اسلام مختص بمخرجین نیست و مؤید اوست حدیث مسلم بلفظ علی کل
نفس من المسلمین حر او عبد وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة و امر کرد بصدقهٔ فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم
بسوی نماز ظاهر حدیث دران ست که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ائمهٔ اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای
استحباب ست تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصفی گفته در اول وقت وجوب زکوة فطر سه قول
آمده است اول شب عید طلوع صبح عید و هر دو معًا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید
برآرند و اگر بعد عید برآرند نیز جائز ست و تاخیر روز عید حرام ست و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی و طیبی گفته در وی دلالت ست برآنکه مبادرت
باخراج وی مامور بها ست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقهٔ فطر بودن بلکه صدقه از صدقات ست و مؤکد این ست قول او
ولابن عدی والدار قطنی من حدیث ابن عمر باسناد ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدی ست اغنوهم بی نیاز گردانید
ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن دربدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر ست
باعطای صدقه بایشان در اول روز زیرا که اعیاد ایشان در دادن صدقه بایشان ست وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال کنا نعطیها فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم صاعا من طعام بودیم ما که می برآوردیم صدقهٔ فطر را در زمان آنحضرت
یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذرّه است بضم ذال معجمه
و تشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من تمر او صاعا من شعیر او صاعا من زبیب
یا صاعی از خرمای خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع والصواع بالضم والکسر
والصوع ویضم الذی یکال به ویدور علیه احکام المسلمین وهو اربعة امداد کل مد رطل وثلث قال المد بالضم مکیال وهو رطلان او رطل وثلث او ملأ کفی
الانسان المعتدل اذا ملأهما ومدیده بهما وبه سمی مدا وقد جربت ذلک فوجدته صحیحا در هدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد رح هشت رطل عراقی است
و نزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصه رطل ست و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفته بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابو یوسف
رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مدینه و این رطل زیاده است از رطل بغداد چه این سی استار
و آن بیست استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی ست نه لفظی و در شرح وقایه گفته
مراد از صاع در صدقهٔ فطر نزد ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که چهار من باشد و هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس یک من
یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقهٔ فطر بسیر تخت لکهنؤ که نود و شش روپیه است و روپیه یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش تانک
و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع ست و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد روپیه چهره دار ست
و هر روپیه یازده ماشه و چهار رتی ست یک سیر نیم پاؤ و نیم چھٹانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطًا در صدقهٔ فطر دو سیر انگریزی گندم
باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چھٹانک و احتیاطًا از جو چهار سیر باید داد وفی روایة او صاعا من اقط
و در روایتی اینست یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طاء مهمله قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش ست که خشک می شود و مثل
سنگ میگردد کما فی النهایة و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیزها خلافی که هست در حنطه است در سبیل گفته ابن خزیمه از سفیان
از ابن عمر آورده که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صاع برآنند وقول بآنکه مراد ابو سعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح ست کما حققه المصنف ابن منذر گفته در گندم چیزی ثابت که بروی اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم نیست ونبود در مدینه در آنوقت مگر شیئ یسیر و چون در زمان صحابه بسیار شد دیدند که نصف صاع از وی بجای یک صاع از شعیر ست وهم الائمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابو سعید خلاف آن کرد چنانکه مفید اوست قول حمیدی قال الراوی قال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث ست لیکن من پس همیشه می برآرم صدقه فطر را یک صاع کما کنت اخرجه فی زمن رسول الله چنانکه بودم من که می برآوردم آنرا در زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع ست و در بعض احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حنفیه مطلق محمولست بر تطوع و مقید مخصص اوست چنانکه مروی از علی مرتضی نیز همین ست و از عمر فاروق نیز آمده که وقت شیوع شعیر وامثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر ست چنانکه مذهب حنفیه است وهمین ست مذهب سفیان ثوری وابن المبارک و تمر نزد ابو حنیفه حکم جو دارد و مویز حکم گندم ونزد صاحبین مویز در حکم شعیر ست واز احادیث باب نیز ظاهر همین ست و غالبا آن باعتبار اختلاف زمان ست و قیمت ونزد احمد و شافعی و مالک یک صاع ست و اقرب باحتیاط و تورع همین ست والله اعلم

و لابی داود عن ابی سعید لا اخرج ابدا الا صاعا نمی برآرم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید وحال آنکه ذکر کرده شد نزد وی صدقه رمضان نبرآریم مگر آنچه می برآوردیم بعهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صاعی از تمر یا صاعی از حنطه یا صاع از جو یا صاع از اقط پس گفت او را مردی از قوم یا دو مد از گندم گفت نه این کار معاویه است قبول نکنم آنرا و نه عمل نمایم بران لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنطه در خبر ابو سعید غیر محفوظ ست و نمی دانم که وهم از کیست نووی گفت تمسک کرد بقول معاویه هر که قائل شد بدو مد از حنطه و در وی نظر ست زیرا که آن فعل صحابی ست و ابو سعید و غیر او از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند بحال نبی صلی الله علیه وسلم خلاف کرده اند او را و معاویه تصریح کرد که این رائی ست که وی آنرا دیده نه آنکه از آنحضرت صلعم شنیده کما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم به الناس انه قال انی اری مدین من سمراء الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ بذلک الناس فقال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه پس این صریح ست در آنکه آن رای معویه بود بیهقی بعد ایراد احادیث باب گفته قد وردت اخبار عن النبی صلی الله علیه وسلم فی صاع من بر و وردت اخبار فی نصف صاع ولا یصح شیء من ذلک وقد بینت علة کل واحد منها فی الخلافیات انتهی بلفظه

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض گردانید آنحضرت صلعم صدقه فطر را پاک گردانیدن روزه از سخن بیهوده و لایعنی گفتن و از رفث که واقع باشد در صوم رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد ازان استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان ست که در ادای روزه [illegible] بوجود آمده باشد وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوال دران روز در سفر السعادة گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نمی کرد اثری هم بدان وارد نشده و بعضی از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص ست انتهی و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط بمقتضای اتباع فعل آنحضرت صلعم همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهی و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة ست زیرا که آنحضرت صلعم نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعه نیز همین ست که مصارف آن مصارف زکوة ست و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست تصریح ست بآن و گفته تعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

قوله تعالى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ گر از تخصیص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیرا که در زکوٰة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی بتخصیص مصرف وی قائل نیست و در حدیث معاذ ست امرت ان اخذها من اغنیائکم واردها فی فقرائکم وشوکانی گفته لائق تقدیم فقرا ست

بنابر امر بغنی کردن ایشان درین روز وانچه بیفزاید از ایشان صرف کرده شود در سائر اصناف انتهی فمن اداها قبل الصلوٰة فهی زکوٰة مقبولة پس هر که ادا کرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوٰة مقبول ست یعنی مترتب ست بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوٰة فطر را بسوی شخصے که جمع میکرده شد نزدیک او پیش از عید فطر بدو روز یا سه روز رواه مالک فی الموطا و در وی ست که دید امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که برآورند زکوٰة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش ازانکه بروند بنماز گاه در مصفی گفته تعجیل زکوٰة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام ست از اول رمضان تا آخر آن انتهی ومن اداها بعد الصلوٰة فهی صدقة من الصدقات وهر که ادا کرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات ست یعنی از جنس دیگر صدقهاست ونیست مقبول از فطر رواه ابو داود والدارقطنی مرفوعا والبیهقی وصححه الحاکم ودرین حدیث دلیل ست بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف وبرانکه صدقات مکفر سیئات اند وبرانکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید ست وبرینکه وجوبش موقت ست وگفته اند واجب از فجر اول شوال ست لقوله اغنوهم عن الطواف فی هذا الیوم وگفته اند واجب از آخر روز رمضان ست لقوله طهرة للصائم وگفته اند واجب ست بگذشتن هر دو وقت عملا بالدلیلین و در جواز تقدیمش اقوال ست بعضی ملحق بزکوٰة کرده اند وگفته اند جائز ست تقدیم آن اگرچه تا دو سال باشد وبعضی گویند جائز ست در رمضان نه قبل ازان زیرا که او را دو سبب ست یکی صوم دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب وحول نتوان کرد وگفته اند مقدم بر وقت وجوب نکنند مگر انچه مغتفر باشد مثل یک روز یا دو روز واوله الاقوال کما تری کذا فی السبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقه تطوع ومراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست وتسمیه آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوٰة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را وشهادت میدهد بصحت ایمان وکمال وی اندران

عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصر درین عدد نیست زیرا که درینجا خصلتهای دیگر ست که مقتضی ظل بوده است ومصنف رح در فتح الباری آنرا تا به بست وهشت خصلت رسانیده وسیوطی بران افزوده هفتاد خصال گردانیده ودر تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للخصال الموجبة لظل العرش نام کرد بعده آنرا در کراسه ملخص فرموده نامش بزوغ الهلال فی الخصال المقتضیة للظلال نهاده فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر در تعداد سبع وایشان امام عادل ست وجوانی که ناشی شد در عبادت خدا ومردی که دلش آویخته بمساجد ست وآن دو کس که دوستی گرفتند باهم برای خدا جمع شدند بران وجدا شدند بران ومردی که خواند او را زنی صاحب منصب وجمال پس گفت من می ترسم خدا را ومردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی وفیه وران حدیث این ست ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه ومردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق علیه مراد بسایه حمایت وکنف ست یا سایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمده سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه وبه جزم القرطبی وقوله اخفاها بلفظ افعل صیغه ماضی ست حال ست بتقدیر قد وقوله لا یعلم شماله مبالغه است در اخفا وتبعید صدقه از مظان ریا ومحتمل که بر حذف مضاف باشد ای من عن شماله ودر وی دلیل ست بر فضل اخفای

صدقه برابدای آن مگر آنکه بداند که اظهارش موجب ترغیب مردم ست در اقتدا وستر وی حارس اوست از داعیهٔ ریا وقد قال تعالی ان تبدوا
الصدقات فنعما هي الآیه وصدقه در حدیث شامل واجب و نافله هر دو ست پس گمان نباید کرد که خاص بنافله است چنانکه مصنف در باب تطوع
آورده و نیست بمفهوم معمول به در قول وی ورجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین ست مگر در امامت **وعن** عقبة بن عامر رضي الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل امرء في ظل صدقته هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خودست روز قیامت
خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتی یفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان والحاکم در وی حث ست
بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت ست که اعیان صدقه بیایند وازوی حر شمس دور کنند یا مراد کنف و حمایت اوست واز فوائد صدقهٔ نافله توفیه
صدقهٔ فرض ست اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقهٔ بندهٔ من اگر ضائع کرده است ازان چیزی پس
ببینید اگر می یابید برای بندهٔ من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم ست از زکوة پس گرفته شود صدقهٔ نافله بر فرائض خدا واین برحمت وعدل
او تعالی ست **وعن** ابي سعید الخدري رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال ایما مسلم کسا
مسلما ثوبا علی عري هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عری بضم عین وسکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله
من خضر الجنة بپوشاند اورا خدای تعالی از حلهای سبز بهشت خضر بضم خای معجمه وسکون ضاد جمع اخضر تلمیح ست بقوله تعالی
عالیهم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه من ثمار الجنة وهر مسلمان که بخوراند مسلمانی را
بر گرسنگی بخوراند اورا خدای تعالی از میوهای بهشت وایما مسلم سقی مسلما علی ظمإ سقاه الله من الرحیق المختوم وهر مسلمان
که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی ظما بفتحتین مهموز تشنه شدن بنوشاند اورا خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن
از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک یعنی مهر کرده اند اورا بمشک بجای گل که
اوانی را بدان مهر می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید رواه ابوداود والترمذي وفي اسناده لین
منذری در مختصر السنن گفته زیراکه در اسنادش ابوخالد یزید بن عبد الرحمن معروف بدالانی ست غیر واحد بروی ثنا کرده اند وغیر واحد در وی
تکلم نموده و در حدیث حث ست بر انواع بر و دادن آن کسی را که محتاج ست بسوی وی و بودن جزا از جنس عمل **وعن** حکیم بن حزام
بکسر حا و بزا صحابی ست برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود از اشراف قریش ست عمر او بصد و بست سال رسید شصت در جاهلیت و شصت
در اسلام رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود الید العلیا
خیر من الید السفلی دست بالا تر بهتر ست از دست پایین مراد بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند کما في اکثر
التفاسیر وعلیه الاکثر و گفته اند ید متعفف ست که سوال نمی کند از کسی و اگرچه معطی برای دادن او دست خود دراز بکند پس علو این دست
معنوی ست و گفته اند ید آخذ ست بغیر سوال و گفته اند علیا معطیه است و سفلی مانعه و قومی از متصوفه گفته که ید گیرنده بهتر ست از دهنده
مطلقا ابن قتیبه گفته ما اری هؤلاء الا قوما استطابوا السوال فهم یحتجون للدناءة در سبل گفته و نعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی بانکه
ید علیا آن ست که می دهد و نمی گیرد اخرجه اسحق في مسنده عن حکیم بن حزام گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس ذکر کرد آنرا و در صحیح بخاری و مسلم ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت ید علیا
ید منفقه است یعنی خرج کننده و سفلی ید سائله است یعنی سوال کننده و همچنین ذکر کرده است ابوداود و همچنین ست در اکثر روایات و در روایتی از ابوداود متعففه آمده
از عفت بجای منفقه بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انسب ست بسیاق حدیث اگرچه هر دو معنی صحیح ست و از نووی منقول ست که روایت اولی صحیح

صحیح متعفف

وبر هر تقدیر در حدیث نهی ست از سوال و بیان فضیلت ترک سوال ست و لهذا در روایتی متفرع گردانید حکیم بن حزام بر وی قول خود را سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق و راستی سوال نکنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم دنیا را ٥ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم بندۂ غیر و نه خدائی دگرست وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسی که غمخواری وی می کنی از عیال زیرا که ایشان اند اهم فالاهم روایت ست از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک دینار که انفاق کردۂ تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگرست که انفاق کردۂ آنرا در آزاد کردن بنده و دیناری دیگرست که تصدق کردۂ بدان بر مسکینی و دیناری که انفاق کردۂ آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینارست که انفاق کردۂ آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در مؤنت او باشد وخير الصدقة ما كان عن ظهر غني و بهترین صدقه چیزی ست که ناشی باشد از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با نچه زیاده ازان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمیع مال خود نادم می شود غالبًا و چون خود محتاج باشد واجب ست که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ ظهر در مثل این مقام برای اتساع در کلام ست وقیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون برامد از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیارست ومن يستعفف يعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاهدارد خود را ازان نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بمردم ومن يستغن يغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیاز می سازد او را خدای تعالی ٥ بی نیازی همتی بدار که رندان واقف اند ٭ ما هم از دولت رد خود چیزها بخشیده ایم ٭ متفق علیه در سبیل گفته علما اختلاف کرده اند در صدقۂ رجل بجمیع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء و ائمة الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست و لیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و یدل له قوله تعالی وَيُؤْثِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ الآیه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهِ و هر که باین مثابه نباشد او را مکروه ست واللفظ للبخاري و لفظ حدیث مر بخاری راست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قيل يا رسول الله اي الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یکی از انواع صدقه فاضل ترست فرمود صدقۂ مرد قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت ست و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت ست و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت ست و گفته هر دو لغت بیک معنی ست در نهایه گفته ای قدر ما يحتمله القليل من المال ٭ این بمعنی این حدیث ست که سابق شد یک درهم صد هزار درهم را مرد یست که او را دو درهم ست یکی را نگاهداشت و دیگری را صدقه کرد و مردی ست که او را مال بسیارست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد اخرجه النسائی من حدیث ابی ذر و اخرجه ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بیهقی گفته این ست که این مختلف ست باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و اکتفا باقل کفایت و بعده احادیثی دال بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال ست و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست، و لهذا فرمود وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیال مندی آنها می کنی و نفقۂ ایشان واجب ست بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاضل ترین دیناری که انفاق کند آنرا مرد دیناری ست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری ست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا و دیناری ست که خرج کند آنرا بر یاران خود در راه خدا

رواه مسلم اخرجه احمد و ابو داؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبّان والحاكم افضلیتِ صدقه باعتبار آنست که آن در حد ذاتِ خود نافع ست مردم را و بسیار ست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج ست در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع ست بر حالتِ محموده که موجود ست در متصدق مثل جهد مقل و بودنِ وی برظهر غنی و صدور آن بروجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی مَن و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی ست در متصدق علیه چنانکه بودنِ او مستحق احسان و انعام و بودنِ وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثالِ آن **و** هم روایت ست از ابو هریره رضی الله **عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا فقال رجل یا رسول الله عندي دینار فرمود آنحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسولِ خدا نزد من یک دینار ست قال تصدق به علی نفسك فرمود صدقه کن و خرج کن آنرا بر ذاتِ خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر ست قال تصدق به علی ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندانِ خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر ست قال تصدق به علی زوجتك فرمود خرج کن آنرا بر زنِ خود قال عندي آخر گفت نزدم دیگر ست قال تصدق به علی خادمك فرمود صدقه کن آنرا بر خدمتگارِ خود وگویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزدم یک دینار دیگر ست قال انت ابصر به فرمود تو بیناتری بآن یعنی بحال کسیکه مستحق ست زیراکه هر که میدانی که مستحق ست بده رواه ابو داؤد والنسائي در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوجه را حال آنکه وارد ست در صحیح مسلم مقدم بر ولد و در روی این ست که نفقه بر نفس صدقه هست و بوی بدایت کند پستر بر زوجه پستر بر ولد پستر بر بنده اگر باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستر هر جا که خواهد و باید در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب ست اولا و لا انتهی گویم در بعض نسخ متن زوجه را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم ولیکن بعد نفقه بر نفس وصححه ابن حبّان والحاكم و از ینجا معلوم شد که این همه محل افضل مصارف صدقه ست از غیر وی و افضلِ آن انفاق بر عیال ست **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلی الله علیه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة کان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانهٔ خودش از آنچه خورده می شود و ذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نکننده و اسراف نماینده ست باشد مر زن را ثوابِ آن بسبب انفاق کردنِ وی و لزوجها اجره بما اکتسب و باشد مر شوهر او را اجر وی بسبب کسب کردنِ او آن مال را که ملک اوست وللخازن مثل ذلك و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر اوراست لا ینقص بعضهم من اجر بعض شیئا کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقهٔ زن و عبد و خادم نفقه بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این دور ست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی ست در مال زوج و تصرف ست در خانهٔ او پس او را التصدق جائز ست بخلاف خادم که او را التصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و وارد می شود برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون از آن تصدق کرد مختص باجر خود شد و ظاهر آنست که این همه ها در اجر برابر اند و یحتمل که مراد بمثل حصول اجر باشد فی الجمله و اگرچه اجر مکتسب او فر باشد مگر آنکه در حدیث ابو هریره و لها نصف اجر آمده و این مشعر بمساوات ست متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز تصدق زن از خانهٔ زوج و مراد انفاق طعامی ست که او را در آن تصرف ست بصنعت و غیره برای زوج و غیره بشرطیکه غیر مضر و مخل بنفقهٔ کسانِ خانه باشد ابن العربي گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیزی اند که لا یوبه به ست و ظاهر نمی شود نقصانِ آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگرچه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخاری ست

ودال ست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفقه نکند زن از خانه شوهر خود مگر باذن وی گفته شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این فضل اموال ماست ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه کرد زن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجر وی وشاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق با اذن مستحق اجر کامل ست و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن وقتی ست که در صورت غیر اذن فساد و بخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او را نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز ست و او راست نصف اجر

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال جاءت زينب امرأة ابن مسعود گفت ابوسعید آمد زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابوهریرهؓ و ابوسعید خدریؓ و عائشهؓ از وی روایت دارند فقالت يا رسول الله انك امرت اليوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه تو امر کردی امروز بصدقه دادن یعنی فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگرچه از زیورهای شما باشد وكان عندي حلي فاردت ان اتصدق به و بود نزد من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا بامید اجر و ثواب فزعم ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت به عليهم پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق ترکسی اند که تصدق کردم بآن زیور بر ایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم صدق ابن مسعود زوجك وولدك احق من تصدقت به عليهم پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را دو اجر ست اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس اکمل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه ست از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا مرد ثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در وی دلالت ست بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن منذر دعوی کرده که اجماع ست بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرد حدیث را بر آنکه این اجزا در غیر صدقه واجب ست یا مراد بدان انفاق بر زوج ست که منفق ست بر اولاد یا مر او از آن اولاد زوج ست که از شکم این زن نباشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایتام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج او ست و ایتام باعتبار یتیم از طرف ام گفته

رواه البخاري در حدیث دلالت ست بر آنکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل و اولی ست و ظاهر حدیث در صدقه واجبه است و یحتمل که مراد صدقه تطوع باشد و اول اوضح ست و مؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگذرانم صدقه را بر شوهر فقیر و برادرزادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه هست و اجر صله و اخرجه ایضا مسلم و این اوضح ست در صدقه واجب بنا بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه هست و صله است زیرا که متبادر عند الاطلاق صدقه واجبه هست و بهذا جزم المازری و این دلیل ست بر جواز صرف زکوة زن در زوج و هو قول الجمهور و در روی خلاف ابی حنیفه هست و نیست او را دلیلی که مقاوم نص تواند شد و این دلیل که آن صدقه وی در نفقه هم بروی عود کند پس گویا که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید با آنکه بالاتفاق جائز ست چه آن هم در نفقه وی در آید آری زوج را صرف واجب بر زوجه بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوی واجب پس وی بی نیاز ست از زکوة قاله المصنف في الفتح در سبل گفته نزد من درین صورت اخیر توقف ست زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج آنچنان نیست که از حل زکوة بی نیاز گرداند انتهی

وعن عبد الله ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة هميشه هست كه سوال ميكند مرد و زن از مردمان سوال ايشان را
تا آنكه مى آيد روز قيامت وليس في وجهه مزعة لحم در حاليكه نيست در روى وى پاره از گوشت مزعه بضم ميم وسكون زا و عين مهمله
پاره از گوشت وبعضى بفتح ميم وزا ضبط كرده اند ومحفوظ از محدثين ضم وسكون ست خطابى گفته يحتمل كه مراد آن باشد كه بيايد ساقط كه نيست او را
قدر ونه جاه يعنى كنايت از خوارى و بى آبروئى ست يا عذاب كرده شود در روى وى تا آنكه گوشت آن عقوبةً ساقط شود در موضع جنايت زيراكه
وى روى خود را بسوال خوار و ذليل كرده يا مبعوث شود وبر روى او استخوان باشد تا شناخته شود باين شعار يعنى استخوان بى گوشت باشد
چه صور در آخرت تابع معانى ست ومؤيد اول ست روايت طبرانى وبزار از حديث مسعود بن عمرو لا يزال العبد يسأل وهو غني حتى يخلق وجهه
فلا يكون له عند الله وجه و در اينجا اقوال ديگرست متفق عليه حديث دليل ست بر قبح كثرت سوال وبر بردن مسالت پاره از گوشت
از روى او تا آنكه باقى نمى ماند در روى چيزى لقوله لا يزال ولفظ ناس عام مخصوص بسلطان ست چنانكه بيايد وحديث مطلق ست در قبح سوال
مطلقا و بخارى آنرا مقيد كرده بكسى كه سوال ميكند از براى تكثر وافزونى مال كما ياتى يعنى آنكه سوال ميكند ووى غنى ست وبروى رحم كرده چيزى
ميدهند وهر كه بنابر احتياج سوال ميكند او را مباح ست در خواستن آن ومى آيد بيان غنا كه مانع از سوال ست **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم تكثرا
كسى كه سوال كند از مردم مالهاى ايشان را بقصد زيادت شدن مال نه بقصد رفع فقر وحاجت فانما يسأل جمرا پس جز اين نيست كه
سوال ميكند اخگر و پاره از آتش را ابن عربى گفته معنى وى آنست كه معاقب شود بنار و يحتمل كه حقيقت باشد وبآن اخگر روى او را
داغ دهند چنانكه در مانع زكوة آمده فليستقل پس گو كه كم طلبد اين امرست براى تهكم ومثل اوست معطوف بروى يا براى تهديدست
از باب اعملوا ما شئتم أو ليستكثر يا بسيار طلبد بر هر تقدير سوال كردن ضرر دارد كم يا بيش رواه مسلم واين مشعرست بتحريم
سوال براى استكثار **وعن** ابي عبد الله الزبير بن العوّام بفتح عين وتشديد واو صحابى مشهور يكى از عشره مبشره
بجنت ست مادرش صفيه بنت عبد المطلب عمة آنحضرت ﷺ پسر وبا درهر دو مسلمان قديم اند اسلام آورد بعمر شانزده سالگى عم وى او را بدخان
تعذيب كرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت وهمه مشاهد را با آنحضرت ﷺ حاضر شد ووى اول كسى ست كه تيغ كشيد از ميان در راه خدا و ثابت ماند
با آنحضرت ﷺ روز احد وبود سفيد رنگ دراز قامت مائل بخفت لحم وگويند گندم گون بود بسيار موى خفيف العارضين عمير بن جرموز در سفوان
كه از زمين بصره است در سنه شصت وشش او را بكشت اول ربيع وستون سنه و مدفون شد در وادى السباع پس تر ببصره آوردند وقبر وى
در آنجا مشهورست روى عنه ابناه عبد الله وعروة وغيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله
فيأتي بحزمة حطب على ظهره هر آئينه بگيرد يكى از شما رسن خود را پس بيارد پشته هيزم بر پشت خود حزمه بضم مهمله وسكون زا بند هيزم
فيبيعها پس بفروشد آن پشته هيزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بقيمت آن پشته هيزم آبرو وجاه او را و درين
عبارت اشارت ست بآنكه نگاهداشتن آبروى بنده از جانب حق تعالى ست ونعمت ولطف اوست بروى در جزاى اختيار مشقت در كسب حلال
وترك سوال خير له من ان يسأل الناس بهترست مر او را از اينكه سوال كند مردم را أعطوه او منعوه بدهند او را مردم يا ندهند
اگر ندهند خود آبرو ميرود ومحروم مى ماند واگر بدهند بدتر از آن كه در بند منت ايشان مى افتد و در ربقه عبوديت وامتنان ايشان مى درآيد وبطمع
وسوال عادت ميكند. داغ احسان برنتابد همت والاى ما ✤ از حنا رنگى نگيرد دست استغناى ما ✤ رواه البخاري حديث دال ست

بر تقبیح سوال مع الحاجت و در وی حث ست بر اکتساب و اگرچه نفس خود را در مشقت در آرد عوض ادخال ذل سوال بر نفس خود و ذلت رد اگر رد انشود و عوض ضیق که در مال مسئول عنه می در اید اگر هر سائلی را چیزی بدهد و شافعی را دو وجه ست در سوال کسیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام ست بنا بر حدیث دیگر آنکه مکروه ست بسه شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسئول عنه را ایذا ندهد پس اگر یکی هم ازین سه چیز مفقود کرد سوال حرام ست بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار ست از حفاظ مکثر الحدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند مات بالبصرة سنة تسع و خمسین او ستین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسئلة كدوح يكدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتهاست که مجروح میگرداند بآنها مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش و سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد اموال مردم را خدش بمعنی اثر ست الا ان يسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه مذمت نیست چه سوال وی از چیزی ست که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی وکیل ست پس سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود ست که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگرچه از سلطان تکثر اسوال کند لاباس ست و نیست اثم دران زیرا که آنحضرت او را قسیم امری که لابد ست ازان گردانیده او في أمر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست ازان چاره یعنی حصولش تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیصه چنین آمده که حلال نیست سوال مگر سه کس را صاحب فقر مدقع یا دم موجع یا غرم مفظع الحدیث رواه الترمذي وابوداود والنسائي وصححه و در حدیث ابن مسعود ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی او بود خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام ست چیست فرمود پنجاه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي و پنجاه درهم بحساب و پیه دیار ما قریب بده روپیه می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راوی ست و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح بدندان اشارت ست بتفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطاء بن یسار ست که فرمود آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه ست رواه مالک ابوداود والنسائي و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته اند لا يسألون الناس الحافا و در حدیث سهل بن حنظلیه ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس جز این نیست که وی می کند طلب بسیاری از آتش ثقیلی که یکی از رواة این حدیث ست در جای دیگر گفته و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن مقدار چیزی ست که آنرا قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این ست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز اخرجه ابوداود پس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال ست بر چهل درهم که هشت روپیه می شود و درین حدیث تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله مذکور ست پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و اسحق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی و ابوحنیفه و اصحاب او بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و دران ذکر پنج اوقیه ست طیبی گفت که این آسان تر ست بر مردم لیکن در پنجاه دو چیز ست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال و اعتبار دویست درهم نزد ابوحنیفه در اول ست

و دوم ثانی قدر تغدی و تعشی ست و درین باب حدیثها ست شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین ست که حرام ست یا حلال یا مکروه بشرط کما تقدم و منقول ست از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خسیس ست و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمی گردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و سائلی که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که از همه افحش ست نباید داد انتهی ملخصًا و در حدیث ثوبان ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمے کرد هیچ یکی را از چیزے اخرجه ابوداود والنسائے

باب ۳ قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقها را در مصرفهای وی **عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغني حلال نیست صدقه زکوة مر غنی را در سبل گفته مختلف اند اقوال در حد غنا که با آن قبض صدقه حرام ست ولیس علیها ما تسکن له النفس من الاستدلال زیرا که این مبحث لغوی نیست که دران رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در لغت امری نسبی ست در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد النسائی در یک اوقیه و نزد ابوداود ما یغدیه و یعشیه و صححه ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال ست و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی ست که بروی زکوة واجب ست یعنی مالک دو صد درهم لقوله صلی الله علیه وسلم امرت ان آخذها من اغنیائکم واردها فی فقرائکم پس درینجا مقابله کرد آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی ست که صدقه بروی واجب ست و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی ست که باز گردانیده می شود در وی صدقه هذا اقرب ما یقال فیه و قد بیناه فی رسالة جواب سوال انتهی الا لخمسة مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها یکی مر کسی را که عامل ست بر صدقات و گماشته سلطان ست بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد خود ست بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او رجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را بمال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غارم سوم مر کسی را که مدیون ست و دیتی بر ذمه وی نشسته که غنای وی بادای دین وی وفا نمی کند اگر این دین از غیر معصیت ست یا توبه کرد و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگرچه توانگر باشد او غاز فی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدر تمام گفته و ملحق ست با یشان هر که قائم ست بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدریس اگرچه غنی باشد و داخل کرد ابو عبید در ان عاملین را نیز و اشاره کرد بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاکم والعاملین علیها و مراد داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال لقائم بمصالح مسلمانان همچو قضا و فتیا و تدریس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگرچه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمهور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا که حکم شاغل اوست از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام نگفته و نزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از جهت حلال باشد جائز ست بالاجماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق تورع ترک داده و در محل شبه ترک اولی ست و حرام ست وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف ست در اخذ از متحاکمین و هر که آنرا جائز گشته شرطها برای آن کرده

که درباب اقتضا بباید ولیکن چون شارح درینجا بآن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها یعنی مسکینی را
که تصدق کرده شد بروی از صدقه فاهدی منها للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین برای توانگری چنانکه در حدیث عایشه در قصه بریره
مولاة وی هست که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه هست و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
اگر چیزی بفقیر بوجه زکوة داد و آن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیراکه آن چیز ملک فقیر شد
بهر که بدهد رواست و استحقاق غازی زکوة را مذهب شافعی ست و نزد حنفیه عامل و غارم را درست ست زیراکه عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا
و فقر دران برابرست و غارم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست ست که دین وی ادا یابد و غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ
بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مر غنی را ولیکن می توان گفت که هر که
صدقه بر غنی حلال نکرده همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد والله اعلم رواه احمد
وابوداود وابن ماجة ومالک وصححه الحاکم واعل بالارسال ظاهر آنست که روایت همگنان معلول است ولیکن در شرح مغربی
گفته معلول صرف روایت حاکم ست که حکم بصحت آن نموده انتهی گوییم وجه اعلال آنست که مروی ست از عطاء بن یسار تابعی کبیر کثیر الحدیث مولای
ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابوسعید خدری و در روایتی از ابی داود از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر
که از وطن خود جدا افتاده است زیراکه مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد باشارت قوله تعالی لِلْفُقَرَآءِ الْمُهَاجِرِيْنَ الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا
مِنْ دِيَارِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ پس گرفتن زکوة او را درست باشد وعن عبیدالله بن عدي بن الخیار بکسر خای معجمه و تخفیف
تحتانیه از کبار تابعین ست و تولد او در زمان نبوت بود روی عن عمر وعثمان وغیرهما ان رجلان حدثاه بدرستیکه دو مرد خبر دادند او را
انهما اتیا رسول الله که آمدند آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
یسالانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما البصر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو
کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرفع فینا النظر وخفضه فرآهما جلدین پس دید آن هر دو را
چابک و توانا فقال ان شئتما اعطیتکما پس فرمود اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
مر توانگر را ولا لقوی مکتسب و نه مر توانا را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذهب شافعی این ست که صدقه خوردن بر شما حرام ست و اگر
شما راضی می شوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع ست نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت هست و اگر در واقع
همچنین باید که توانگرید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزالت ست اگر باین صفت راضی اید
شما را بدهم و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ هست و آنچه جهدی در بحر گفته که مراد بقوی مکتسب کسبی ست که او را کسبی حاصل ست که بدان غنی
تواند گشت پس متعقب ست باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
بر غنی ست و این تصریح مفهوم آیت ست و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب زیراکه حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده
و بهر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و قواه و لفظ وی این ست ما اجوده من حدیث وابوداود والنسائی
و در حدیث ابن عمرو بن العاص بسند حسن ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوة مر غنی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
رواه الترمذی وابوداود والدارمی و رواه احمد والنسائی وابن ماجة من ابی هریرة و درین باب ست از طلحه ذکره الدارقطنی فی العلل و رواه ابو یعلی

واز ابن عمر فی کامل بن عدی و عن حبشی بن جنادة فی الترمذی و عن جابر عن الدارقطنی و رواه احمد من طریق ابی زمیل عن رجل من بنی ہلال و عن عبد الرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی **وعن قبیصة** بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتیہ و صاد مہملہ بن مخارق بضم میم و خای معجمہ و کسر را و قاف در آخر صحابی ست معدود در اہل بصره الهلالی منسوب بہلال و فود آورد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روی عنه ابنه قطن و ابو عثمان النهدی **رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل** بدرستیکہ سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد رجل بکسر بدل ست از ثلثة و صحیح ست رفع او بتقدیر احدہم **تحمل حمالة** اول کسیکہ برداشته است حماله را یعنی مالی را که ادا کند از آنچه ضامن شده ست بدان حماله بفتح حای مہملہ مالی که بر سر دارد و بر خود می گیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و مدیون می گردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ می کنند و خون یکدیگر می ریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دیتی بر ذمه او می نشیند **فحلت له المسئلة حتی یصیبها** پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را و اگر چه غنی باشد زیرا که لازم نمی آید او را تسلیم کردن آن از مال خود **ثم یمسك** پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند **و رجل اصابته جائحة اجتاحت ماله** و دوم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که ہلاک گردانید و از بیخ بر کند مال او را جوح ہلاک گردانیدن و از بیخ برکندن جائحه شدت و سختی که ہلاک کند مال را از قحط و فتنه **فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش** پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی و در روایتی آمده که گفت سدادا من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی که به بند و حاجت او را از زندگانی قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی ست و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و وسط ست چنانکه در قرآن مجید ست **وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا** و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزیکه به بند و چیزی را سداد او ست چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام یا سداد مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم در ان کافی ست و این گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حال فقیر این ست که میفرماید **و رجل اصابته فاقة** سوم مردی که رسید او را حاجت و درویشی فاقه حاجت افتیاق حاجتمند شدن **حتی یقول** و در روایتی یقوم **ثلثة من ذوی الحجی من قومه** تا آنکه بگویند یا بایستند و خبر دهند سه کس از خداوندان عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال او رسند و سخن بتخمین و قیاس نمی گویند و حجی بکسر مہملہ و جیم مفتوحه بمعنی عقل و باین رفته اند شافعیه و گفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس و غیر ایشان می گویند که دو هم کافی ست بر قیاس سائر شهادات و حمل کرده اند حدیث را بر ندب و نیز محمول ست بر کسیکه معروف باشد بغنا پستر فقیر شد و چون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگر چه برای وی شهادت فاقه ندهند و قول او مقبول ست **لقد اصابت فلانا فاقة** بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه **فحلت له المسئلة** پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن **حتی یصیب قواما من عیش** تا آنکه برسد قوام را و در روایتی سدادا را از زندگانی ظاہر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد ست بلکه مراد مجرد

قول خبرت چنانکه روایت یقول مؤید اوست و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید ست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت فیما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکله صاحبه سحتاً پس چیزی که جز این سه صورت ست از صور تمامی سوال کردن ای قبیصه حرام ست که می خورد آنرا خداوند وی حرام را و در روایتی یاکلها آمده بضمیر مؤنث زیرا که سحت را عبارت ازان گردانیده و رنه ضمیر برای سحت ست و در سبل ضمیر مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست در سبل گفته سحت حرامی که حلال نیست کسب آن نیز که آن میبرد برکت او را رواه مسلم وابوداود وابن خزیمة وابن حبان مذهب ابن ابی لیلی موافق این حدیث تحریم سوال ست وانیکه ساقط میشود عدالت از سوال و ظاهر حدیث تحریم سوال ست مگر سه کس مذکور را یا باشد مسئول سلطان کما سلف وعن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پستر بدمشق رفت و همانجا درگذشت در سنه شصت و دو از آنحضرت ﷺ درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه ست و او را در کتب جز این حدیث نیست رضی الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد بدرستیکه صدقه حلال نیست مر آل محمد را مراد به لا تنبغی لا تحل است پس مفید تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت ﷺ و بر آل پاک وی اما بر آنحضرت ﷺ پس باجماع و همچنین ادعای اجماع کرد ابن قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه وسلم و منقول ست جواز از ابوحنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث بر تحریم ست و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب ست که دلیلی بر احتیاج بسوی آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چرکهای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند قاضی ست بتحریم صدقه واجبه بر ایشان نه نافله زیرا که مطهر همین صدقه واجبه ست کما قال تعالی خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نفل نیز بر آل در سبل گفته واخترناه فی حواشی ضوء النهار لعموم الادلة و در وی تکریم فرمودن آنحضرت ﷺ ست آل را ازینکه محل غساله باشند و تشریف وی صلی الله علیه وسلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین ست علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابونعیم مرفوعاً باین لفظ که ان لهم فی خمس الخمس ما یکفیهم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیرا که منع انسان از مال و حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد وقد بسطنا القول فی رسالة مستقلة انتهی ولهذا فی روایة و در روایتی آمده وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبل گفته در مراد بآل خلاف ست و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی گویم و آل حارث بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی ست و آن مقدم ست بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد درینجا ظاهر ست زیرا که لفظ آل مشترک ست و تفسیر راوی دلیل ست بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم ست و اما تفسیر آل درینجا به بنی هاشم که لازم از وی دخول اولاد مسلم و ابی لهب و نحو ایشان ست پس این تفسیری ست خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الآتی انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته اند

که بر حضرت وی مطلقاً حرام ست چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطبری و در بعضی کتب حنفیه نوشته که صدقه نفل نیز حرام ست بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو روایت انتهی یعنی جواز و عدم جواز وارجح عدم جواز ست زیراکه حدیث ازین تفصیل ساکت ست پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در شرح گفته عدم جواز دفع زکوٰة به بنی هاشم ظاهر روایت ست و در روایتی از امام ابو حنیفه جائز ست درین زمان و ممنوع دران زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز ست دفع بعضی بنی هاشم ببعض انتهی گوییم حدیث باب وارد ست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودن آن اموال ست دران زمان و درین زمان هر دو موجود ست و تعلیل باحتیاج و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی حنفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث ست زیراکه احتیاج هم در زمان آنحضرتؐ موجود بود و در هنگام عدم حصول خمس اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثها ست و همه صالح احتجاج ست و حکایت کرده ست ابن رسلان اجماع بر عدم جوازش بر بنی هاشم در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آلی که صدقه بر ایشان حرام ست و اظهر اقوال این ست که بنی هاشم اند و موالی ایشان را درین باب حکم ایشان ست انتهی و در عموم بنی هاشم کلام ست کما تقدم و در مصفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را باتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند والله اعلم انتهی **وعن** جبیر بن مطعم

بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار و قیل غیر ذلک پسر بصیغه تصغیر ست و پدر بصیغه فاعل از الاطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی النبی صلی الله علیه وسلم

فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیبر و ترکتنا و نحن وهم بمنزلة واحدة گفت جبیر رفتیم من و عثمان بسوی رسول خدا پس گفتیم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب را از خمس خیبر و ترک کردی ما را و ندادی حال آنکه ما و ایشان یعنی بنو المطلب در یک مرتبه ایم یعنی نسبت بتو زیراکه اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و تست چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند و من جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف ست

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرتؐ نیستند پسران هاشم و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تحالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بود نه در اسلام و در قضیه تحالف بنی عبد شمس و نوفل که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عهد بستند که با بنی هاشم مناکحت و مبایعت نکنند تا آنحضرت را بسته تسلیم ایشان ننمایند بنی المطلب با بنی هاشم یکی بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شی واحد را بعضی سی واحد بسین مهمله روایت کرده اند بمعنی مثل و برابر و واحد تفسیر اوست غرض که جبیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر پسران عبد شمس را که عثمان خویشان اویند و مر پسران نوفل را که من از ایشان ام هیچ چیز رواه البخاری و در سبل گفته مراد به بنی هاشم درینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و آل ابی لهب دران داخل نیست زیراکه هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرتؐ مسلمان نشده و گویند عتبه و معتب پسران ابو لهب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث دلیل بر اینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوٰة نیز نه غیر ایشان اگر چه در نسب برابر اند و آنحضرتؐ تعلیل کرده ست آنرا باستمرار ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند در احکام و این دلیل واضح ست و باین رفته است شافعی و خالفه الجمهور و گفته اند که آنحضرتؐ ایشان را بطریق تفضیل داده نه باستحقاق و این خلاف ظاهر ست بلکه لفظ شی واحد دلیل ست بر مشارکت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوٰة انتهی **وعن** ابی رافع مولی

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نام وی ابراهیم بود و قیل هرمز وگفته اند مولای عباس بود دوی بآنحضرت بخشید وچون عباس اسلام آورد ابو رافع این خبر بآنحضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا علی الصدقة من بنی مخزوم بدرستیکه فرستاد آنحضرت مردی را برگرفتن صدقه یعنی زکوٰة از قبیلهٔ بنی مخزوم ونام آن مرد ارقم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی والطبرانی فقال لابی رافع اصحبنی فانك تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع همراه من شو وصحبت دار با من پس بدرستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را وسهم بتو ازان چیزی فقال پس گفت ابو رافع حتی اتی النبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتاه فسأله پس آمد نزد آنحضرت وپرسید او را از همراهی آن مرد فقال مولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذات های ایشان اند وحکم ایشان دارند وچنانکه صدقه ما را حلال نیست موالی ما را نیز حلال نباشد وانا لا تحل لنا الصدقة وما که بنی هاشمیم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای مائی نیز نباشد رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن خزیمة وابن حبان والحاکم وهو فی الطبرانی من حدیث ابن عباس رضی الله عنه وحدیث دلیل ست بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم حکم آل محمد ست در تحریم صدقه ابن عبد البر در تمهید گفته نیست خلاف درمیان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت وبنی هاشم وموالی ایشان انتهی وجماعتی بعدم تحریمش بر ایشان رفته بنا بر عدم مشارکت در نسب بنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست وجواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این علل پس مردود باشد زیرا که واقع نص ست ابن عبد البر گفته هذا اخلاف الثابت من النص ونیز این حدیث نص ست بر تحریم عماله بر موالی وبر آل محمد بالاولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعض انچه آنحضرت او را بران عامل کرده والی گرداند وعماله آن ولایت بوی بدهد نه آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابو رافع را جائز بود زیرا که این داخل ست زیر آن پنج کس که حلال ست او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را میرسد که بهر که خواهد ازان بدهد پس ابو رافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیر قول وی ست که گذشت ورجل تصدق علیه فاهدی منها وعن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعطی عمر العطایا بود آنحضرت که میداد عمر را عطیه فیقول اعطه افقر منی پس می گفت بآنحضرت بده آنرا احتاج تر بوی از من فقال خذه فتموله او تصدق به پس می فرمود آنحضرت بگیر آنرا ومال ساز آنرا یا تصدق کن بآن وما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذه وچیزی که بیاید ترا ازین مال وحال آنکه تو اشراف نکننده وانتظار برنده وطمع نکننده ونه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که نه این چنین ست پس پیرو مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن وانتظار مبر چنانکه درمیان مردم مشهورست لا رد ولا کد وگویند طمع نکنند ومنع نکنند وجمع نکنند رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیر آنرا ورد نکند زیرا که حدیث در همین باب ست کما صرح به فی روایة مسلم واکثر بر آنند که امر در قول وی فخذه برای ندب ست وقیل برای وجوب وگفته اند مندوب ست در عطیه که میدهد آنرا انسانی که قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند وقتی که مال معطی حلال باشد واما عطیه سلطان جائر وغیره که مالش حلال وحرام ست پس ابن منذر گفته اخذ آن جائز ست رخصت کرده شده ست دران وحجت اخذ این ست که حق تعالی در حق یهود گفته سمّٰعون للکذب اکّٰلون للسحت وآنحضرت درع خود نزد یهودی گرو کرد مع علمه بذلك وهمچنین جزیه گرفت از آنها با آنکه میدانست که مال ایشان حرام وحلال ست بلکه اکثر اموال آنها از ثمن خنزیر ومعاملات باطله بود انتهی ودر جامع کافی گفته عطیه سلطان جائر رد نکند زیرا که اگر میداند که این عین مال مسلم ست

قبولش و تسلیمش بمالک آن مال و اجیباً اگر ملتبس ست پس مظلمه است بر مستحق وی صرف کند و اگر عین مال جائز ست پس در وی تقلیل باطل ست که آنچه باتفاق آن استعانت بر معصیت میکرد از وی گرفته در سبل بعد نقل این کلام گفته هو کلام حسن جار علی قواعد الشریعة لیکن در گرفتن این مال شرط ست که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن که نفوس بر حب وی مجبول اند و در وهم نیندازد که سلطان بر حق ست و لهذا وی عطیه او قبول کرده وقد بسطنا فی حواشی ضوء النهار فی کتاب البیع ما ہو اوسع من ہذا انتہی

كتاب الصيام

صیام و صوم در لغت بمعنی امساک ست و امساک عام ست از قول و عمل مردم و دواب و غیرها ابو عبید گفته هر ممسک از کلام یا طعام یا سیر صائم ست و در شرع عبارت ست از امساک خاص که باز داشتن نفس ست از طعام و شراب و جماع و جز آن از آنچه وارد ست شرع بدان بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم امساک از رفث و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر ورود احادیث در نهی از آن در صوم زیاده بر غیر وی در وقت مخصوص بشروط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت وی در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف کرده اند در آنکه صلوة افضل ست یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل ست از سائر اعمال چنانکه آمده خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل ست زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب ست یا مراد آنست که نیست او را عدل بعد از نماز و بهر حال صوم رکنی ست از ارکان اسلام و فریضه ایست از فرائض دین و ضروری ست از ضروریات شرع منکر فرضیت وی کافر ست و تارک بے عذر آن فاسق

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم یوم ولا یومین پیشی نکنید ماه رمضان را بروزه یکروز یا دو روز در ینجا دلیل ست بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره نزد احمد مرفوعاً که باین لفظ ست لا تقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی ولکن قولوا جاء شهر رمضان حدیث ضعیف ست مقاوم این حدیث که در صحیح ست نتواند شد الا رجل در نسخ بلوغ المرام همچنین ست و لفظ وی در بخاری این ست الا ان یکون رجل مصنف گفته یکون تامه است ای یوجد رجل و لفظ مسلم الا رجلا است بنصب در سبل گفته هو قیاس العربیة لانه استثناء متصل من مذکور کان یصوم صوما مگر مردی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقاً پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در ان روز بعضی گفته اند که این نهی مخصوص ست بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان و مؤید این ست آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمران بن حصین یا مردی دیگر را که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار کنی بدار دو روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا نذر کرده بود و چون نهی شنید از صوم آن دو یوم باز ماند پس آنحضرت فرمود که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد متفق علیه حدیث دلیل ست بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت این حدیث گفته والعمل علی هذا عند اهل العلم کرهوا ان یتعجل الرجل الصیام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان انتهی در سبل گفته قوله بمعنی رمضان تقیید نهی ست باینکه آن مشروط ست ببودن روزه احتیاطاً نه آنکه صوم مطلق باشد همچو نفل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدم رمضان بهر صوم که باشد و این خلاف ظاهر نهی ست زیرا که نهی عام ست مستثنی نیست از وی مگر صوم کسیکه عادت صوم ایام معلومه دارد و آن ایام موافق افتاد بآخر یوم از شعبان و اگر مراد آنحضرت صوم مقید می بود چنین می فرمود الا متنفلا یا مانند این لفظ حال آنکه نهی از تقدم رمضان کرده

زیراکه شارع دخول را در صوم رمضان معلق برویت هلال می کرد پس متقدم علیه مخالف نص ست امرًا ونهیًا و در وی ابطال فعل باطنیه ست که تقدیم صوم یک یا دو یوم می کنند قبل رویت هلال رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا لرویته در معنی استقبال ست ای مستقبلین لها زیراکه حدیث مفید عدم صحت حمل لام ست برین معنی واگرچه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد ورفته اند بعض علما بآنکه نهی از صوم بعد نصف اول از شعبان ست بحدیث ابی هریره مرفوعًا که چون به نیمه رسید شعبان پس روزه ندارید ودیگران گفته اند جائز ست بعد از انتصاف وی وحرام ست قبل وی بیک روز یا دو روز اما جواز اول پس بحجت آنست که اصل همین ست وحدیث ابی هریره ضعیف ست احمد وابن معین گفت منکر ست واما تحریم ثانی پس بحدیث کتاب هو قول حسن انتهی کلام السبل سید علامه عبدالله بن صاحب السبل گفته مؤلف رح درینجا چنین گوید ودر باب صوم تطوع جزم بصحت حدیث ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابوهریره را ترمذی وابوداود وابن ماجه ودارمی روایت کرده اند وابن حبان وغیره تصحیح وی نموده پس احتجاج بدان درست باشد وبه قال الشوکانی رح وگفته درین باب حدیثهاست وخلاف طویل ست ودر مطولات مبسوط انتهی وانچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی ست که قوت ندارد بر بپایی داشتن روزها انتهی خلاف ظاهر حدیث ست **وعن عمار**

بن یاسر رضي الله عنه قال من صام اليوم الذي يشك فيه فقد عصى ابا القاسم کسی که روزه دارد روزی را که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله و ابوالقاسم کنیت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم ویوم الشک عبارت ست از روز سی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد واحتمال دارد که نباشد بپوشیده شدن هلال در ابر ومانند آن وعلما را اختلاف ست در صوم آن یوم ودلالت حدیث وما فی معناه دال ست بر تحریم صوم آن یوم وباین رفته است شافعی ومالک وابوحنیفه وهمین ست مختار اکثر ایمه میگویند که روزه ندارد روز شک ومکروه ست صوم آن یوم واگر دارند به نیت نفل دارند وتلقی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد ومستحب ست نزد حنفیه مر کسی را که موافق افتد بیوم عادت صائم ومر خواص را وغیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار وامام احمد وجماعتی از علما می گویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست وحساب کرده شود روزه وی از رمضان وبسیاری از صحابه ابن عمر چون میگذشت از شعبان بیست ونه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آنرا یا می شنیدند خبر آنرا روزه میداشتند واگر مطلع صاف وبی علت میبود افطار می نمودند واگر علت بودی روزه می داشتند وحمل کرده اند این را بر صوم نفل وحدیث باب را حمل می کنند بر روزه به نیت رمضان در سبل گفته صحابه هم درین مختلف اند بعضی بجواز رفته وبعضی بمنع وعصیان ابا القاسم واوله بامحرمین ست وآنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی الله عنها آورده که علی کرم الله وجهه گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان دوستر ست بسوی من از ینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع ست یا آنکه مجرد درباره روز شک نیست بلکه بعد از انکه گواهی داد مردی تردد بر رویت خود هلال را پس روزه گرفت وحکم کرد مردم را بروزه وگفت اگر روزه دارم الخ ومنجمله آنکه نص ست درین باب حدیث ابن عباس ست پس اگر حائل شود میان شما ومیان او ابر پس کامل کنید شمار بستی روز واستقبال نکنید ماه را اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابو یعلی واخرجه الطیالسی بلفظ ولا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان واخرجه الدارقطنی وصححه وابن خزیمة فی صحیحه وابی داود راست از حدیث عایشه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره یصوم لرویة هلال رمضان فان غم علیه عد ثلثین یومًا ثم صام وابوداود از حدیث حذیفه مرفوعًا آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا العدة ثم صوموا حتی تروا الهلال او تکملوا العدة وفی الباب احادیث واسعة دالة علی تحریم صوم یوم الشک من ذلک الحدیث الآتی ذکره البخاري تعليقًا ذکر کرده ست این اثر را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد وتعلیق بخاری حکم صحیح دارد **ووصله** ووصل کرده اند آنرا بسوی عمار وزیاده کرد مصنف در تخریج

رواه الحاكم والنم وصلوه من طريق عمرو بن قيس عن ابي اسحق ولفظه عندهم كنا عند عمار بن ياسر فاتى بشاة مصلية فقال كلوا فتنحى بعض القوم فقال اني صائم فقال عمار من صام الخ اخرجه الخمسة احمد وابوداود وترمذي و نسائي وابن ماجة ونيز حاكم ودارقطني وبيهقي ودارمي ونيست اين حديث در مسلم و وهم كرده هر كه نسبت نمود آنرا بسوي وي وصححه ابن خزيمة وابن حبان ابن عبد البر گفته اين حديث مسند ست نزد ايشان و مرفوع اختلاف ميكنند دران و زعم كرد ابو القاسم جوهري كه آن موقوف ست ورد كرده شد اين قول بروي و گفت مصنف در شرح نخبة الفكر واز انچه آنرا حكم رفع ست حكم كردن صحابي ست بر فعلي كه آن طاعت ست مر خدا ورسول خدا را يا معصيت ست همچو قول عمار زيرا كه ظاهر آنست كه تلقي كرده ست اين را از انحضرت صلى الله عليه وسلم انتهى پس مرفوع باشد حكما و معنا و موقوف باشد لفظا

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عمر شنيدم آنحضرت را مي فرمود اذا رأيتموه فصوموا چون به بينيد هلال رمضان را پس روزه داريد واذا رأيتموه فافطروا وچون به بينيد آنرا پس افطار كنيد فان غم عليكم فاقدروا له پس اگر پوشيده شود ماه بر شما بغمام پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاے اورا سي روز وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده شده ست بر شما اقدروا صيغه امر ست وهمزه او همزه وصل ست ودال را كسره و ضمه هر دو دهند وگفته اند كه ضمه خطاست متفق عليه حديث دليل ست بر وجوب صوم رمضان بر رويت هلال و افطار آن اول روز از شوال برويت هلال و ظاهرش اشتراط رويت جميع مخاطبين ست ليكن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلكه مراد اخبار عدل ست كه حكم شرعي بدان ثابت شود خواه يك كس باشد يا دو وعلى الخلاف في ذلك پس معنى اذا رأيتموه آنست كه چون يافته شود فيما بين شما رويت واين دال ست بر اينكه رويت يك بلد رويت جميع اهل بلاد ست پس لازم باشد حكم وگفته اند معتبر نيست زيرا كه اذا رأيتموه خطاب ست مر مردم مخصوص را و در مسئله اقوال ست نيست بر هيچ يكي از آنها دليل ناهض واقرب لزوم رويت ست مر اهل بلد را وانچه متصل اوست از جاتي كه بر سمت او واقع ست در مصفى گفته اگر هلال را در يك شهر ديده شد و در شهر ديگر تفحص كردند و نديدند اگر آن شهر قريب ست لازم ست حكم رويت ايشان واگر بعيد ست لازم نيست بحديث ابن عباس و بقياس مسئله فطر وحج كه در حديث منصوص شده وظاهر آنست كه مراد از بعد مسافت قصر ست وايراد كرده نشود كه مسافت قصر را بامر هلال هيچ تعلق نيست زيرا كه مشروعيت اكتفاي هر ناحيه برويت خود از جهت حرج ست در تكليف بابلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع وعادت قاضيه ست ببلوغ اخبار در مواضع قريبه پس اگر از آخر شهري كه دران رويت متحقق شد بر دو مرحله باشد حكم آن لازم نيست انتهى و در قول وي لرويته دليل ست بر اينكه لازم ست صوم و افطار منفرد بالرويه را واين قول ايمه مذاهب اربعه ست در صوم واختلاف كرده اند در افطار شافعي گفته افطار كند و پوشيده دارد واكثر علما گويند صائم ماند احتياطا كذا قاله في الشرح وليكن در اول باب صلوة العيدين از وي گذشت كه قائل نيست بتركيقين نفس خود واتباع مردم مگر محمد بن حسن شيباني وجمهور گويند متعين ست بر وي حكم نفس او در انچه متيقن ست پس اينجا مناقض آنجا گفته وسبب خلاف قول ابن عباس ست مر كريب را كه اعتداد نكند برويت هلال وي در شام ست بلكه موافقت اهل مدينه كند در روزه دارد روز سي ويكم باعتبار رويت وي در شام زيرا كه آن روز سي ام ست نزد اهل مدينه وابن عباس گفت كه اين از سنت ست وگذشت حديث ونيست نص در انچه احتجاج كرده اند بدان بنا بر احتمال كما تقدم پس حق آنست كه عمل كند بيقين نفس خود صوما و افطارا و احسن ست تكتم آن براي صوم مردم از اساءت ظن در حق وي كذا في السبل گويم از احمد بن حنبل دو روايت ست يكي آنكه روزه گيرد برويت خود دوم آنكه روزه نگيرد مگر با مردم اگر هلال را به بيند واد له هر دو روايت در كتب حنابله مذكور ست و لمسلم ومسلم راست از حديث ابن عمر

فان غمي عليكم فاقدروا ثلثين پس اگر پوشیده شود هلال بر شما پس اندازه کنید ماه را سی روز ودر روز سی ام افطار کنید وتمام ماه بشمرید در سبل گفته وهذا احسن التفاسير وفيه تفاسير اخر نقلها الشارح خارجة عن ظاهر المراد من الحديث انتهى در مواهب لدنیه گفته این مذهب [illegible] مالک وابی حنیفه وجمهور سلف وخلف ست وبعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر وضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که این ماه سی روز ست یا بست ونه روز واین قول غیر سدید ست زیرا که قول منجمین نامقبول ونامعتبر ست در شرع واعتماد بران نتوان کرد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب واتباع وخلف وسلف بدان عمل ننموده اند واعتبار نکرده اند وعادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر ست که فرموده انا امة امیه ایم حساب وکتاب را نمی دانیم ماه چنین وچنان ست سه بار گفت وعقد کرد ابهام را در بار سوم وفرموده ماه چنین وچنین می باشد یعنی گاهی سی روز وگاهی بست ونه روز متفق علیه وللبخاري ودر روایت بخاری ست فاكملوا العدة ثلثين پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید سی روز را واین صریح ست در شمردن سی روز وعدم رعایت نکردن حساب نجوم ومنازل قمریه ابن بطال گفته في الحديث رفع لمراعاة المنجمين وانما المعول عليه رؤية الاهلة وقد نهينا عن التكلف وقد قال الباجي في الرد على من قال انه يجوز للحاسب والمنجم وغيرهما الصوم والافطار اعتمادا على النجوم ان اجماع السلف الماضين حجة عليهم وقال ابن بزيزة هو مذهب باطل قد نهت الشريعة عن الخوض في علم النجوم لانها حدس وتخمين ليس فيها قطع انتهى صاحب سبل در بعض رسائل خود گفته معلق کرده ست آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا برؤیت هلال دخولا وخروجا یا اکمال عدت سی روز چنانکه درین روایت ست فهل في الاكوان اوضح من هذا البيان وانتقال فرموده آنحضرت بعد نزول اكملت لكم دينكم ولبودند اهل بیت واصحاب او بران ونمی شناختند زیادت ونقصان منازل را ونه آنرا که متاخران میزان معرفت وقتش گردانیده اند ونه این امور را که تکلیف موقت بران دائرست وتوقیت ایام وشهور وسنوات بحساب منازل قمریه بدعت ست باتفاق امت انتهى وله ای بخاری را ست في حديث ودر حدیث ابي هريرة اسمعیلی گفته تفرد به البخاري عن آدم عن شعبة فاكملوا عدة شعبان پس کامل کنید شمار شعبان را سی روز ودر بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال مثل آن زیرا که وارد ست ادله صحیحه بران که چون پوشیده شود هلال روزه دارند سی روز مانند حدیث ابی هریره ومثل اوست حدیث ابن عمر نزد مسلم وحدیث ابن عباس نزد احمد وترمذی ونسائی وصححه وحدیث عائشه نزد احمد وابوداود ودارقطنی باسناد صحیح وجز آن از احادیث انتهی وبالجملة این احادیث نصوص ست در آنکه نیست صوم ونه افطار مگر برؤیت هلال یا اکمال عدت کذا في السبل

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال تراءى الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن وهلال نام غره قمر ست وبعضی گفته اند تا دو شب وبعضی گفته اند تا سه شب وهفت شب نیز گفته اند وقیل در دو شب آخر ماه بست وششم وبست وهفتم ودر غیر این شبها قمر ست کذا في القاموس ومراد اینجا معنی اول ست که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاخبرت النبي صلى الله عليه وسلم پس خبر دادم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اني رأيته که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصيامه پس روزه داشت آنحضرت وامر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابوداود والدارمي والدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان والحاكم وصححه ايضا ابن حزم كلهم عن طريق ابي بكر بن نافع عن نافع عن ابن عمر حدیث ابن عمر دلیل ست بر عمل کردن بخبر واحد در صوم گرفتن واین مذهب گروهی از اهل علم ست ومذهب حنفیه وصحیح از مذهب شافعی ومشهور از مذهب احمد نیز همین ست ولیکن عدالت شرط ست وشرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق ست بدان مجموع این صوم پس مشابه شد روایت احادیث واخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی شافعی را و در روایتی از احمد و اسحٰق شرط است شهادت دو کس مثل سائر شهادات و استدلال ایشان
بخبر نسائی ست از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت نشستیم اصحاب نبی را صلی الله علیه وسلم و پرسیدیم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه دارید بدیدن وی و افطار کنید بدیدن وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند دو شاهد پس این حدیث بمفهوم خود دال ست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم ست
و منطوق که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی ست از آن و لیکن عدالت مخبر شرط است بالاتفاق و طحاوی گفته قبول کرده می شود
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانکه ظاهر حدیث آینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول ست
خبر زن و عبد و این در صوم ست با غیم و در فطر با غیم شرط است شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت
عدد تو اتر ست و نزد بعض اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان اعرابيًا
جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رايت الهلال آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال را
یعنی ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شدهٔ خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن في الناس يا بلال
ان يصوموا غدًا پس ندا کن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند فردا و درین حدیث دلیل ست بر اینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول ست در ماه رمضان و نیست شرط لفظ اشهادت چنانکه طحاوی گفته رواه الخمسة
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دار قطنی و حاکم و در وی دلالت ست بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اصل
در مسلمانان عدالت ست زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت و در وی این ست که امر در هلال جاری مجرای اخبارست نه شهادت
و اینکه کافی ست در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سائر ادیان وصححه ابن خزيمة وابن حبان و گفت ترمذی
مروی مرسلاً و گفت نسائی انها اولی بالصواب و سماک که یکی از رواة این حدیث ست و راوی ست از عکرمه از ابن عباس چون متفرد شود
باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف ورجح النسائي ارساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دار قطنی و طبرانی در اوسط
از طریق طاؤس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بدیدن
هلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز دار شهادت او را که بتحقیق رسول خدا جائز داشت
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دار قطنی گفته متفرد ست
بآن حفص بن عمر الايلي و او ضعیف ست شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول نووی گفته اصح همین ست
و رفته اند مالک و اوزاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت واخرجه احمد ايضاً و بحدیث امیر مکه حارث بن حاطب و لفظ وی
اینست که عهد کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما و گواهی دهند دو شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرجه ابو داود
والدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح ست و غایت آنچه درین دو حدیث ست آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجح ست ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط است باتفاق انتهی **وعن** حفصة ام المؤمنين
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من لم يبيت الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بودن
بر کاری و در روایتی من لم ینو یعنی هر که نیت نکرد رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی در مصنفی گفته یکی از
ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از انکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد و تعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگرچه قصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص ست
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت باو یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جداست
و لهذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعض آخر پس هر روزه واجب ست و تبییت نیت در فرض واجب نیست و متصل ساختن
باول جزو صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد ازان لازم نیست زیرا که عادت مستمره مردم ست
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر ست از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان ست بنا بر انچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی ست بحدیث عمار و علت نهی آنست که این تعمق ست در دین و اگر لیلة ثلثین از رمضان نیت کند و مید اند که
اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع ازان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورة انتهی و مال الترمذی
والنسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود گفت لا یصح رفعه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت انه خطأ و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف ست و گفت
ابن ابی حاتم الوقف اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بیهقی رواة وی
ثقات اند لیکن مروی موقوف ست و گفت خطابی اسنده عبدالله بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول ست و در سبل گفته اختلاف کرده اند
ایمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبر قوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابوداود و وقف کرده اند معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها و زبیدی بضم زا و نام او منیه بن صعب ست
و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمة و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب ست از عایشه اخرجه الدارقطنی و در وی عبدالله بن عباد ست و وی مجهول ست ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمونه بنت سعد و در رواه
ایضا و در وی واقدی ست شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و للدارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ ست لا صیام
لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مر کسی را که فرض نگرداند آنرا از شب و این دال ست بر انکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزء از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب ست زیرا که صوم عمل ست و اعمال به نیات اند کما تقدم و اجزای نهار

غیر منفصل اند از شب بفاصل متحقق پس صوم متحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علیحده باید کما تقدم و این
مشهور ست از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی ست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لکل امرء ما نوی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت ست و فطر در شبها ی او عبادتی دیگر ست
که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند در سبل گفته و الطال فی الاستدلال علی هذا بما یدل علی قوته انتهی و حدیث عام ست ازینکه روزه
فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب شرط ست
هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز ست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی
بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزهٔ رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال ست و برای روزهٔ قضا
و کفارت و نذر مطلق نیت شرط ست از شب در سبل گفته فیه خلاف و تفاصیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری
که بر انگیخت آنحضرت صلعم مردی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد
گفته اند که واجب بود پس تر منسوخ شد وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ وجوب وی رافع سائر احکام پس مقدار انچه در حکم اوست از نذر
معین و تطوع مقیس باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عائشه که بیاید و آن دال ست بر انکه آنحضرت صلعم صوم تطوع
بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت صلعم امساک را
لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص ست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بر وی
انچه مساوی اوست مثل کسی که خفت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که از ته صوم مجزی ست

عایشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقال هل عندکم من شیء قلنا لا گفت
عایشه در آمد بر من آنحضرت صلعم روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فانی اذا صائم فرمود پس من اکنون
روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و ازینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز ست و همین ست مذهب حنفیه و باین قائل ست امام شافعی
و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب ست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغه گفته نیست اختلاف
در میان قول آنحضرت صلعم که هر که نکرد نیت روزه از شب روزهٔ او نیست و در میان قول آنحضرت صلعم که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را
زیرا که اول در فرض ست و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال ست انتهی ثم اتانا یوما آخر بستر آمد آنحضرت صلعم نزد ما روز دیگر یعنی پرسید
که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حیس پس گفتیم فرستاده شده است
برای ما حیس بفتح حای حمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله طعامی ست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد
یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج ست فقال ارینیه فرمود عایشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار نزد در روایتی قربیه
آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بنیت روزه فاکل پس
خورد آنحضرت صلعم از ان حیس و ازینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز ست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحاب وی بر انند
که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه ست لقوله تعالی
لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده ست دران لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب ست قضاء آن

و در روایتی جائزست مطلقاً زیراکه قضا خلف اوست پس باکی نیست بنقض عمدا و وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف ست نزد مالک قضا کند اگر بی عذر نقض کرده است رواه مسلم و ابوداود و ابن حبان والدارقطنی والبیهقی نحوه در سبل گفته اما حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی اعم ست از آنکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تبییت زیراکه محتمل رد کرده می شود بسوی عام و نحو آن باآنکه و بعض روایات حدیث عایشه انی کنت اصبحت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تبییت و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر ست و قائم نشد دلیلی بر رفع این هر دو اصل پس بقا بر آن هر دو متعین ست انتهی **وعن سهل بن سعد** بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است و آخر کسی ست که مرد در مدینه از اصحاب در سنه نود و یک و قیل هشتاد و هشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود آنحضرت بدل کرده سهل نام کرد **رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر** بدرستیکه فرمود آنحضرت همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در کشادن روزه و این بجهت مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر می کنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت و تیقن بدان و احتیاط در ان بود نه استعجال با تردد باطن چنانکه بعضے از ارباب تکلف در تسنن می کنند توربشتی گفته اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و لوسنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل ست حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند تا سحر و تاخیر افطار بسیاست نفس و قطع شهوات امری ست که کرده اند آنرا بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلام محرر سطور گوید بعد ورود نص صحیح صریح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیاست نفس و جز آن خوب نیست زیراکه اصل مقصود موافقت حق ست نه شکست نفس و لا بد مصلحتی که در تعجیل منظر شارع بوده است افضل ست از مصلحت دید آحاد امت خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه دین غالب ست مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را زیراکه یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه ابوداود و ابن ماجه پس علت منصوص شارع را گذاشته اختراع مصلحت در خلاف آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر نه تاخیر افطارست بلکه ترک تعشی ست بعد افطار پس از ما نحن فیه نباشد و امید اعاده برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتداع **متفق علیه** زیاده کرد احمد و اخروا السحور و زیاده کرد ابوداود و لان الیهود والنصاری یؤخرون الافطار الی اشتباک النجوم در شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعاراً لاهل البدعة و سمة لهم و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائزست عمل بقول وی و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری ست مهلب گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز بیفزاید و نیز تعجیل ارفق ست بصائم و اقوی ست برای او بر عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار مستحب ست و مکروه نیست تاخیر مگر کسیکه تعمد آن کند و در وی فضیلت بیند **وللترمذی من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال** قال گفت آنحضرت فرمود **الله عزوجل احب عبادی الی اعجلهم فطراً** دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان ست در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکرگزاری ترخیص و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و عباد عام ست از همه کس لیکن مراد مسلمانان اند زیراکه یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عند احمد و حدیث دلیل ست بر آنکه تعجیل افطار احب ست بسوی وی تعالی از تاخیر پس اباحت مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار و مراد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند و بسحر مواصلت نمی نمایند و اما آنحضرت پس خارج ست

ازعموم این حدیث بنابر تصریح فرمودن وی کہ انہ لیس مثلہم کما یاتی پس وی احب صائمین ست بسوی خدای تعالی اگرچہ تعجیل فطر نفرماید
چہ او را اذن بود در وصال واگرچہ چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم تسحروا فان فی السحور برکۃ طعام سحر خورید زیرا کہ در طعام سحر برکت ست سحور بفتح سین وضم آن ہر دو جائز ست
اگر بفتح ست معنے آن طعام سحرست واگر بضم ست معنی آن طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظہر در معنی ضم ست زیرا کہ
برکت در فعل ست بمتابعت سنت نہ در نفس طعام کذا قیل واگر در ہر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد ودرینجا دلالت ست بر سنیت تاخیر
سحور متفق علیہ وزیادہ کرد احمد از حدیث ابی سعید کہ فلا تدعوہ ولو ان یجرع احدکم جرعۃ من ماء فان اللہ وملائکتہ یصلون علی المتسحرین
وظاہر امر وجوب تسحر ست ولیکن مواصلت آنحضرت ومواصلت اصحاب وی آنرا بندب فرود آوردہ وابن منذر اجماع نقل کردہ بر آنکہ تسحر
مندوب ست وبرکت در وی اتباع سنت ومخالفت اہل کتاب ست بحدیث مسلم مرفوعا فصل میان صیام ما وصیام اہل کتاب خوردن
سحرست وتقوی بدان بر عبادت وزیادت نشاط وتسبب برای صدقہ بر کسیکہ سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم وروی حدیث الباب النسائی
وابو عوانۃ فی صحیحہ من حدیث ابی لیلی الانصاری وروی النسائی والبزار من حدیث ابن مسعود والنسائی من وجہین عن ابی ہریرۃ واخرجہ
البزار من حدیث قرۃ بن ایاس المزنی وروایت کرد ابن ماجہ وحاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ کہ استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نہار
وبقیلولہ نہار بر قیام لیل وشاہدہ فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی ہریرۃ ودر ابو داود ست بروایت ابن واسہ ودر ابن حبان از ابی ہریرہ
کہ نعم سحور المومن التمر ودر ابن حبان ست از ابن عمر مرفوعا بدرستیکہ خدا وفرشتگان او صلوۃ میفرستند بر متسحرین وہم دروی ست از ابن عمر
سحری کنید واگرچہ بجرعۃ از آب باشد ودر روایتی از بخاری ست کہ گفت انس سحور کردند رسول خدا وزید بن ثابت وہر گاہ کہ فارغ شدند
از سحور خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چہ قدر تفاوت بود در فراغ از سحور ودخول در نماز گفت بقدر آنکہ مردی
پنجاہ آیت بخواند واخرجہ مسلم ایضا واین حد تاخیر اوست بنص شارع پس متعین باشد بران عمل ولا یلتفت الی غیرہ **وعن** سلمان بن
عامر الضبی صحابی ست ابن عبد البر در استیعاب گفتہ در صحابہ جز وی کسی ضبی نیست رضی اللہ عنہ قال اذا افطر احدکم فلیفطر
علی تمر فرمود چون خواہد کہ افطار کند یکی از شما پس باید کہ افطار کند بر خرما زیرا کہ سبب برکت ست چنانکہ در روایت ترمذی ست فانہ برکۃ حافظ
ابن القیم گفتہ این از کمال شفقت آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم بر امت ونصح ایشان زیرا کہ دادن شی حلو طبیعت را با خلو معدہ داعی تر ست
بسوی قبول او وانتفاع گرفتن قوی بدان خصوصا قوت باصرہ کہ تقویت وی بحلاوت بیشتر ست واما آب پس کبد را از صوم نوعی از یبس حاصل
میشود وچون بآب تر شد انتفاع او بغذا کامل تر باشد بعد وی با آنچہ در تمر وآب ست از خاصیت مؤثرہ در صلاح قلب کہ نمی دانند آنرا مگر اطبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانہ طہور پس اگر نیابد تمر را پس باید کہ افطار کند بر آب زیرا کہ آب پاک کنندہ است معدہ را از آلایش
وصاف کنندہ است آنرا وموجب اشتہاست رواہ الخمسۃ یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجہ ودارمی نیز وصححہ ابن خزیمۃ
والحاکم وابو حاتم الرازی ایضا وروی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناہ واسنادہ ضعیف وروی الترمذی والحاکم وصححہ من حدیث انس
مثل حدیث الباب سواء ورواہ احمد والترمذی والنسائی وغیرہم عن انس فعلہ صلی اللہ علیہ وسلم ودر سندش مقال ست ولفظ وی این ست کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حسا حسوات من ماء ووارد شدہ است در عدد تمر کہ آن سہ است در سبل گفتہ وفی
الباب روایات فی معنی ما ذکر ودل علی ان الافطار بما ذکر ہو السنۃ انتہی **وعن** ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال نہی رسول اللہ صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب درمیان
آن فقال رجل من المسلمین پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب مصنف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانک تواصل
یا رسول الله پس بدرستیکه تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوانی ما را دائم باتباع خود قال فرمود
آنحضرت بجواب آن مرد وایکم مثلی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکاریست یا توبیخ یعنی ایکم علی صفتی و منزلتی من ربی و در روایتی
کهیئتکم و در روایتی ست مثلکم و در روایتی ست کاحدکم انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی بدرستیکه من شب میکنم درحالیکه طعام میدهد مرا
آنکه پرورنده و تربیت کننده من ست و آب میدهد مرا و در روایتی اظل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اظل و در روایتی
انی اُطعم واُسقی و در لفظی انی اطعم یطعمنی وساق یسقینی و حاصل همه یکی ست در سفر السعادة گفته علما را درین شراب و طعام چند قول ست
یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این ست و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقیقت
متعین بود دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه توابع آنست از
نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود ؎ لها احادیث
من ذکراک تشغلها ٭ عن الشراب وتلهیها عن الزاد ٭ لها بوجهک نور تستضاء به ٭ ومن حدیثک فی اعقابها حادی ٭ اذا اشتکت من کلال السیر
واعدها ٭ روح القلوب فتحیی عند میعاد ٭ این قول دوم مختار ست چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود انتهی
گویم این قول دوم منقول ست از ابن رجب در لطائف و از حافظ ابن القیم در هدی و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذلک لم یکن مواصلا
وجوابش آنست که طعامیکه از جنت بروجه تکریم آید منافی تکلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیاست و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب قوت ست
که لازم اوست گویا فرمود که خدای من مرا قوت آکل و شارب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب
عدم احساس الم جوع و عطش ست و این غیر معنی قوت ست و گفته که معنی اول راجح ست چه سیرابی و سیری منافی حال صائم ست و مفوت
مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی ست و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال جوع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قاله المصنف
فی الفتح شیخ در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای
حسی مجرب ست چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود انتهی و درین جا اقوال دیگر ست و احسن آن تسلیم ست با تفویض
تا این چه مقام ست و کدام شراب و طعام فلما ابوا ان ینتهوا عن الوصال واصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سر باز زدند از آنکه
باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز پس تر یکروز یعنی تا دو روز ثم راوا الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدتکم
پس تر دیدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد هلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شما را وصال کالمنکل لهم حین ابوا ان ینتهوا
و این ارشاد همچو عقوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تنکیل عقوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن نکال عقوبت
و این دال ست بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم ست و مباح ست وصال تا سحر بحدیث ابی سعید فایکم اراد ان یواصل فلیواصل الی السحر
رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل ست بر آنکه امساک بعض لیل مواصلت ست و این وارد ست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست
پس منعقد نمی شود به نیت و اما حدیث ابن عمر در صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت داد روز ازینجا و فرو رفت آفتاب پس تحقیق افطار کرد
و صائم پس نیست منافی وصال زیرا که مراد باظهر دخل فی وقت الافطار ست نه آنکه وی حقیقة مفطر شد چه اگر حقیقة مفطر میشد نه حث بر تعجیل وارد میشد

ونه نهی از وصال وته روانیب وصال تا سحر مستقیم می ماند وهم وروی دلالت ست برانکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه
وسلم شوکانی گفته حرام ست وصال برغیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر نهی ازان انتهی زیراکه قول اقوی ست از فعل چه خطاب ست بامت وشافعی
نص کرده است برکراهت وکراهت در استعمال سلف در معنی حرمت ست ولهذا اصحاب وی مختلف اند درانکه این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی واول
اصح ست وباختصاص وی رفته اند جمهور ورحمت وشفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود واهل سلوک که مولع اند بریاضت نفوس
وگله اصحاب ارواح افطار میکنند یعنی آبی یا از حقیقت وصال برایند در مصنفی گفته وصال از اکل منشود بیک قطره آب ویک لقمه طعام زیراکه بحقیقت مدار صوم ست نی غیر وتنه وانچه مبطل صوم ست
مبطل آن نیز باشد وظاهر آنست که در حقیقت وصال نیت تقرب داخل ست پس اگر باتفاق چیزی نخورد روزه فردا آشامید وصل نباشد وهمچنین نیت روزه گرفتن
فردا داخل ست پس اگر بدون این نیت ترک اکل وشرب کرد وصل نباشد انتهی متفق علیه من حدیث ابن عمر وعائشة وابی هریرة وانس وتفرد مسلم باخراجه
عن ابی سعید وقیل البخاری الی قوله یسقینی واختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی مطلق حرام گفته اند کالشوکانی
وغیره ونزد مالک وابو حنیفه نیز جائز نیست وعلیه الاکثر وگفته اند حرام برکسی ست که در مشقت شدید افتد ومباح کسی راست که بروی شاق نیست واول
رای اکثر ست وهرکه قائل بتحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان ومقرر نمیداشت ایشان را بران واین قرینه کراهت ست
وابوداود از مردی از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از حجامت ومواصلت وحرام نکرد این هردو را بر اصحاب خود واسنادش صحیح ست وبزار وطبرانی در
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال ونیست عزیمت وصال ست مراد از مواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبه باسناد صحیح آورده که ابن الزبیر
تا پانزده روز وصال میکرد وهمچنین از جماعتی جز وی روایت کرده پس اگر ازین نهی تحریم می فهمیدند وصال نمیکردند نیز دال ست بر جواز روایت ابن السکن مرفوعا
کالله تعالی فرض نکرد صیام لیل را پس هرکه خواهد پیروی من کند ونیست اورا اجر وگفته که تعلیل باینکه وصال فعل نصاری ست مقتضی تحریم نیست واعتذار کرده
جمهور از مواصلت آنحضرت که این بطریق تقریع وتنکیل آنها بود واحتمال جوازش از برای مصلحت نهی بود تا کید زجر ایشان ست زیراکه چون آنها مباشر
وصال شدند حکمت نهی برانها ظاهر شد واین داعی ترشد بسوی قبول نهی مذکور بنا برانچه مترتب شد بران از ملال در عبادت وتقصیر در اهم تر
ازان یا ارجح تر از وظائف عبادات واقرب تر در اقوال تفصیل ست **وعنه** ای ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من لم یدع قول الزور هر روزه داریکه ترک نکند سخن دروغ را واطلاق زور بر باطل وبهتان نیز آید وزور قسمی از اقوال ست
ومراد اینجا شامل قول وفعل ست تا صحیح افتد قول وی والعمل به وترک نکند عمل کردن را بزور وباطل فلیس لله حاجة فی ان یدع
طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی ومبالاتی در انکه ترک کند وی خوردنی ونوشیدنی خود را واین کنایت ست از
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم وشرعیت آن گرسنگی وتشنگی نیست بلکه کسر شهوت واطفای نائرهٔ نفسانیت ست تا نفس از امارگی برآید
ومطمئنه گردد رواه البخاری ودر حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار روزه دارست که نیست اورا حاصلی از
روزهٔ خود مگر تشنگی وبسا شب خیز نماز گذارست که نیست اورا حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمی مراد دروغ وغیبت ودیگر مناهی
ونماز در زمین مغصوب ست واعتنا نکردن بجماعت با رعایت ارکان وآداب آن وابوداود واصحاب السنن واللفظ له ولفظ ابوداود
راست حدیث دلیل ست بر تحریم کذب وعمل بران وتحریم سفه بر صائم واین هردو بر غیر صائم نیز حرام ست مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد ترست
همچنین تحریم زنا از شیخ وخیلاء از فقیر ودر حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد اورا کسی باید گوید پس باید که بگوید که من روزه دارم ودشنام ندهد
نه بدایه نه جوابا **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل وهو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد وحال آنکه روزه دار می بود علما گفته اند معنی حدیث آنست که شما را نمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید ازان وگمان فرو وهم نکنید که
شما مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستید در استباحت قبله چه وی مالک نفس خود بود ومامون بود ازینکه از وقوع در قبله از وی انزال
یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود وشما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس ست ازان امام محمد در موطا گفته باز داشتن خود
ازان افضل ست واین قول ابی حنیفه است واکثر علما که پیش از ما بوده اند و یباشر وهو صائم وبود که مباشرت میکرد یعنی بشره
واندام را به بشره زنان واندام آنها می رسانید وحال آنکه وی روزه دارست پس مراد بمباشرت ملامست ست وگاهی بمعنی وطی فی الفرج آید
وآن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتم عائشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتم آیا نیست که آنحضرت مباشر میشد و وی صائم
گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عائشه اعتقاد خصوصیتش باآنحضرت کرد وقرطبی گفته این اجتهادیست از عائشه رض
وگفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه تنزیهی نه تحریمی اعتقاد میکرد وکما یدل له قولها املککم لاربه ودر کتاب الصائم قاضی یوسف
از طریق حماد بن سلمه ست که پرسیدم عائشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا وامام محمد در موطا گفته مباشرت در حکم تقبیل ست در
ظاهر روایت ومکروه ست مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در ان ودر موطای مالک ست ابن عمر نهی میکرد از تقبیل ومباشرت وعمر
نهی میکرد از تقبیل ومیگفت نبود از عصمت هیچکس را آنچه بود مر آنحضرت را در سبل گفته قول وی وهو صائم دلالت نمیکند بر آنکه وی نیز صائمه
می بود وابن حبان در صحیح خود از عائشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعض زنان خود را در فریضه وتطوع بعده باسناد خود روایت کرده که بود آنحضرت
مس نمیکرد روی او را وحال آنکه وی صائمه ست وگفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک ارب خود بود وتنبیه فرمود بفعل خود بر جواز آن برای
کسی که مثل وی صلی الله علیه وسلم مالک نفس خود باشد وترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائمه باشد بنابر علم بآنچه ترکیب داده شده است در زنان از
ضعف نزد ورود بر انها انتهی ولکنه کان املککم لاربه ولیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را وشهوت خود را ودر روایتی لنفسه
ارب بفتح همزه وراء بمعنی حاجت ودر روایت مشهور نزد محدثین همین ست وگاهی روایت کرده میشود بکسر همزه وسکون راء واین نیز بمعنی حاجت ست
وبمعنی عضو وفرج نیز می آید وبرتقدیر اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود وتوربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب وصواب ست پس
احسن حمل او ست بر حاجت وبای حال جمع وی اراب ست مثل جمل واجمال ودر حدیث دلیل بر آنکه ذکر ما یقع بین الزوجین لاباس به ست مگر وقت حاجت
ونهی ازان وقتی ست که بغیر حاجت باشد والله اعلم متفق علیه وظاهر حدیث باب جواز قبله ومباشرت ست مر صائم را الدلیل التاسی به صلی الله
علیه وسلم وبنابر آنکه عائشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده وجواب قاضی ست باباحت بدلیل فعل وی صلی الله علیه وسلم واللفظ لمسلم واین
عبارت را در سبل نگرفته وله عندهما الفاظ ترمذی گفته درین باب ست از عمر بن الخطاب وحفصه وام سلمه وابن عباس وانس وابی هریره وحدیث عائشه رض
حسن صحیح ست ودر روایتی از عائشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومی مکید زبان او را رواه ابوداود واین برتقدیری باشد که آب دهان
در حلق فرو نرود وگفته که سند این حدیث ضعیف ست زیرا که یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری ست ودیگر سعید بن اوس وهر دو ضعیف اند
والله اعلم وزاد فی روایة وزیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود ودر مسئله اقوال ست اول مالکیه را
که مکروه ست مطلقا دوم آنکه محرم ست لقوله تعالی فالآن باشروهن زیرا که در وی منع مباشرت ست در نهایه گفته وجواب داده اند که مراد بمباشرت
درین آیه جماع ست وبیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما افاد حدیث الباب وقومی گفته که حرام ست قبله وهر که تقبیل کرد صوم وی
باطل شد سوم آنکه مباح ست وبعضی ظاهریه مبالغه کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل ست یعنی جوان را مکروه ست وپیر را مباح واین مروی ست

از ابن عباس و دلیلش روایت ابوداود ست که آمد آنحضرت را مردی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید او را پس نهی کرد او را پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائز ست مالک و قادر بر نفس خود را والا فلا و این مروی ست از شافعی و دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از ان خبر داد او را مادر او ام سلمه که آنحضرت این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا التحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمود انی اخشاکم لله و این دال ست بر عدم فرق میان شیخ و شاب والا بیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر لاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبل گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که اباحت اقوی الاقوال ست و دال ست بر آن روایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم امروز کاری بس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده مرا اگر مضمضه کنی به آب و تو صائم باشی گفتم لا باس بذلک پس فرمود ففیم پس این فکر در چیست و نیز اختلاف کرده اند در انکه چون بوسید یا دید یا اندام باندام رسانید و انزال کرد یا مذی ریخت شافعی و غیره گویند قضا کند در غیر نظر چون انزال کند و نیست قضا در امذا، و مالک گوید قضا و کفاره در هر دو ست مگر در مذی که صرف قضا ست و ثمه خلافات آخر والاظهر انه لا قضاء و لا کفارة الا علی من جامع والحاق غیر المجامع به بعید انتهی

وعن ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را جائز ست که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد واحتجم وهو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نمیگردد و نزد ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیگردد نزد ایمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بروی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگردد صوم حاجم و واجب میگردد بروی کفارت قاله الطیبی رواه البخاری وابوداود والنسائی والترمذی و این را طریقی دیگر ست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و در نهایه استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان وی صلی الله علیه وسلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر ست و سفر نکرد در رمضان باحرام مگر در غزوه فتح و نبود در ان وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظر ست زیرا که کدام مانع ست از آن شاید یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و بمثل این اخبار صحیحه رد نتوان کرد و پس ترظاهر شد که بعض روات جمع کرده میان هر دو امر در ذکر و وهم کرده آن هر دو معا وقوع یافته و اصوب روایت بخاری ست احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله و لا مانع سند و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر ست و در صحیحین ست که نیست در ما صائم مگر آنحضرت و عبد الله بن رواحه و مقوی این ست ورود و غالب احادیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی ست اول احتجم وهو محرم دوم احتجم وهو صائم سوم احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم چهارم احتجم وهو صائم محرم پس اول مروی ست بطرق شتی از ابن عباس و متفق علیه ست از حدیث عبد الله بن بحینه و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر ست و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول ست مسموع نیست از حکم و قد رواه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرده در آخر آن فلذلک کرهت الحجامة للصائم و حجاج ضعیف ست و قد رواه البزار من طریق داود بن علی عن ابیه عن ابن عباس و زیاده کرده در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرده میان هر دو حدیث کما قدمناه و رابع را نسائی و غیره از طریق میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعله احمد و علی بن المدینی و غیرهما انتهی در سبل گفته یحتمل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیحده و قرینه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام ست

وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت ست رضی الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع آمد آنحضرت مردی را ببقیع که مقبرهٔ مدینهٔ مطهره است وهو يحتجم وآن مرد
حجامت میکرد و آنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که هیجده شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمحجوم فرمود روزه کشاد
حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزهٔ هر دو و جمهور علما برانند که حجامت نمیشکند روزه را و مکروه نیست صائم را مگر بجهت طریان
ضعف و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی ست و همین ست مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین قائل ست جماعتی از صحابه مثل سعد
بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و گویند حدیث شداد منسوخ ست بحدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر ست
چه وی صاحب آنحضرت بود سال حجة الوداع که سنه دهم ست و شداد صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعي و گفت شافعی توقی از حجامت احتیاطاً
احب ست بسوی من و مؤید نسخ ست حدیث انس در قصه جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید و اخرج الحازمي من حديث ابي سعيد مثله ابو محمد بن حزم
گفته حدیث شداد ثابت ست بلا ریب لیکن یافتیم در حدیث که نهی کرد آنحضرت از حجامت مر صائم را و از مواصلت و حرام نکرد این هر دو را آنفا بر
اصحاب خود و اسنادش صحیح ست و روایت کرد ابن ابی شیبه حدیث ابی سعید که رخصت کرد آنحضرت در حجامت صائم را و رخصت نمی باشد مگر
بعد از عزیمت پس این دال ست بر نسخ برابر ست که حاجم باشد یا محجوم و گفته اند دلالت حدیث بر کراهت ست و یدل له حدیث انس الآتي
و گفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند مفسد صوم یعنی غیبت مردم رواه ابو حاطی
عن يزيد بن ابي ربيعة عن ابي الاشعث الصنعاني ابن خزيمة درین تاویل گفته انه اعجوبة زیرا که قائل آن نمیگوید که غیبت مفطر صائم ست و گفت
احمد و کدام یک سالم می ماند از ما از غیبت اگر غیبت مفطر صوم ست ما را خود صومی نیست و قد وجه الشافعي هذا القول و حمل کرد شافعی افطار
صوم را بالغیبت بر سقوط اجر صائم مثل قوله صلى الله عليه وسلم للمتكلم والخطيب يخطب لا جمعة له اگرچه امر نکرد او را باعاده پس معلوم شد که مراد سقوط اجر ست
و درین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قاله ابن خزيمة بغوی گفته مراد با فطار تعرض آن هر دو ست با فطار زیرا که حاجم مامون نیست
از انکه چیزی از خون بجوف وی برسد نزد مکیدن و محجوم له مامون نیست از ضعف قوت بخروج دم و انجام کار افطار را شد رواه الخمسة
الا الترمذي یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه وصححه البخاري احمد وابن خزيمة وابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
حدیث را با ختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبل گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة و حافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر و حدیث
دلیل ست بر انکه حجامت مفطر صائم ست چه حاجم و چه محجوم له و باین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحٰق
و ابی ثور و واجب ست قضا و کفاره و به قال بعض الشافعية مثل ابن خزيمة وابن المنذر وابن حبان و نقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی ست
از آنحضرت که حجامت کرد و وی صائم بود و مروی ست افطر الحاجم والمحجوم له و من هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم محبوب تر باشد نزد من و اگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد
میل کرد برخصت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل و ارجح ست من حيث
الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند خوب ست احتیاطاً و قیاس موافق حدیث ابن عباس ست زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل
بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف ست و کسر شهوت و موافق مصلحت صیام ست و جماع هم اگرچه همچنین ست
ولیکن ثابت شده ست از ان اجتناب بنص و مجمع علیه ست و محفوظ از صحابه و تابعین و عامهٔ اهل علم عدم افطار بحجامت ست و علمای مذهب
احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث شداد و تایید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث را

درین باب وبعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام بحاجم ومحجوم گذشت واین حدیث فرمود ومقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نکردند که حجامت کردید ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است انتهی ذکره الشیخ فی الترجمة وبعضی گویند صرف محجوم له افطار میکند واما حاجم پس افطار وی نمیشود وعمل برین حدیث در طرف اول در سبل گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته قوله صلی الله علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم له نص ست در حصول فطر مر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقای صوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر این هر دو وابن قول اطلاق کند بدون قرینه داله بر آنکه ظاهرش غیر مراد ست پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهی در سبل گفته لاریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث انس الآتی **وعن** انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كرهت الحجامة للصائم گفت انس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین ست که ان جعفر بن ابي طالب احتجم وهو صائم جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد واو صائم بود فمر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوی آنحضرت و فرمود روزه کشادند این هر دو که حاجم ومحجوم اند ثم رخص النبي صلى الله عليه وسلم في الحجامة للصائم بعد تر رخصت کرد واجازت داد آنحضرت در خون کشیدن مر روزه دار را فكان انس يحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد واو روزه دار می بود رواه الدارقطني وقواه روایت کرد این اثر را دارقطنی وگفت قوی ست ولفظ وی این ست ان رجاله ثقات ولا نعلم له علة واین حدیث از ادله نسخ حدیث شداد ست واز وی معلوم میشود که آخر امر رخصت ست بر تقدیر ثبوت کراهت نیز ودر حدیث ابو سعید خدری ست که فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیشکند روزه دار حجامت وقی واحتلام ست رواه الترمذی ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ ست یعنی شاذ ست وعبد الرحمن بن زید که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث وگفته اند که روایت کرده ست آنرا دارقطنی وبیهقی نیز روایت کرده است آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم وابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه ست بالصواب وابو زرعه گفته که صحیح ست وگفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پندا شتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را ومکروه ست در ان رواه البخاري وهم در بخاری ست تعليقا بود ابن عمر که حجامت میکرد وحال آنکه صائم ست بیشتر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد بشب **وعن** عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم اكتحل في رمضان وهو صائم بدرستیکه آنحضرت سرمه کشید چشم خود را در رمضان وحال آنکه روزه دار بود ازینجا معلوم شد که سرمه کشیدن زیان نمیکند بروزه وهو قول الشافعي وبعضی مکروه گویند وهو قول سفيان وابن المبارک واحمد واسحق ومذهب ابو حنیفه رخصت ست ومذهب مالک کراهت ونزد ابو داود ست از انس که بود رسول خدا که سرمه میکرد ودر حدیث دیگر ست که فرمود پرهیز کنید از ان وهر دو ضعیف ست وابن شبرمه وابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفطر صوم ست لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر مما دخل ولیس مما خرج واذا وجد طعمه فقد دخل وجواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم ست زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیرا که انسان گاهی حنظل را بپای خود می مالد ومزه او در دهن می یابد وحال آنکه روزه او نمیشکند وحدیث الفطر مما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس ووصله عنه ابن ابی شیبه وآنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثمد لیتقه الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حديث منكر رواه ابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش بقیه ست روایت میکند از سعید بن ابی سعید از هشام وسعید ضعیف ست نووی گفته اتفاق کرده اند حفاظ بر ینکه روایت بقیه از مجهولین مردود ست انتهی ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف ست نام پدرش عبد الجبار ست

على الصحيح وفرق كرد ابن عدي در سعيد بن ابي سعيد الزبيدي پس گفت كه وي مجهول ست ودر سعيد بن عبد الجبار وگفت وي ضعيف ست وحال آنكه هر دو يكي اند وگفت بيهقي ليس بالقوي ورواه البيهقي من طريق محمد بن عبد الله بن ابي رافع عن ابيه عن جده كه بود آنحضرت كه سرمه ميكشيد وحال آنكه وي روزه دار ست گفت ابن ابي حاتم عن ابيه كه اين حديث منكر ست وگفت در حق محمد كه وي منكر الحديث ست وكذا قال البخاري ورواه ابن حبان في الضعفاء من حديث ابن عمر وسندش متقارب ست ورواه ابن ابي عاصم في كتاب الصيام له من حديث ابن عمر ايضا ولفظ وي اين ست كه بيرون آمد بر ما رسول خدا وهر دو چشم او پر اند از اثمد واين در رمضان بود ووي صائم ست ودرين باب از بريره مولاة عايشه نزد طبراني در اوسط واز ابن عباس نزد بيهقي در شعب الايمان وقال الترمذي لا يصح فيه شيء گفت ترمذي بصحت نرسيده است از حضرت صلى الله عليه وسلم درين باب چيزي وروايت كرد ترمذي از انس كه آمد مردي نزد رسول خدا وگفت كه شكايت كردم من هر دو چشم خود را يعني هر دو چشم بدرد آمده پس آيا سرمه كشم در چشم وحال آنكه من روزه دارم فرمود سرمه بكش ترمذي گفت سند اين حديث قوي نيست وابو عاتكه كه راوي اين حديث ست ضعيف داشته ميشود ورواه ابو داود من فعل انس ولا باس باسناده

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي وهو صائم فاكل وشرب فليتم صومه هر كه فراموش كرد روزه را وحال آنكه وي روزه دار ست پس طعام خورد يا آب نوشيد پس بايد كه تمام كند روزه خود را كه باطل نميگردد فانما اطعمه الله وسقاه زيرا كه بخورانيده است او را ونوشانيده مگر خداي تعالى واين حكم عام ست در هر روزه فرض باشد يا نفل نزد همه مگر مالك كه ميگويد لازم ست قضا در روزهٔ رمضان وقياس همين ست وحكايت كرده است امام محمد از ابي حنيفه كه ميگفت اگر نمي بود اقوال مردم ميگفتم بقضا يعني اگر نمي بود روايت آمده اين حديث را قائل ميشدم بقضا ودر هدايه گفته كه چون ثابت شد اين حكم در اكل وشرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در ركنيت حافظ شوكاني گفته نيست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد واما به نسيان پس الحاق كرده اند آنرا بعض اهل علم با آكل وشارب ناسي وبعض منع كرده اند وراجح الحاق ست انتهى متفق عليه ورواه ابن حبان والدارقطني وابن خزيمة والحاكم والطبراني في الاوسط ولفظ وي اين ست چون بخورد روزه دار بفراموشي پس جز اين نيست كه آن رزق خدا است كه راند آنرا او تعالى بسوي وي ونيست قضا بر وي وللحاكم وحاكم راست از حديث ابي هريرة من افطر في رمضان ناسيا فلا قضاء عليه ولا كفارة هر كه افطار كرد در رمضان فراموش كننده پس نيست قضا بر وي ونه كفاره وهو صحيح واسناد اين زيادت صحيح ست ورواه الدارقطني وابن خزيمة وابن حبان ايضا وسر در معذور داشتن صائم ناسي آنست كه صوم را هيئتي ياد دهنده نيست بخلاف صلوة واحرام حج كه اين را هيئات مذكره است از استقبال قبله وتجرد از جامه دوخته پس صائم احق ست بمعذور داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من افطر عام ست جماع را وتخصيص اكل وشرب بنا بر غالب بودن آنهاست در نسيان كما قاله ابن دقيق العيد وحديث دليل ست بر آنكه هر كه خورد يا نوشيد يا جماع كرد بنسيان روزهٔ وي نكشاد بدليل قول وي فليتم صومه با آنكه وي صائم ست حقيقة واين قول جمهور ست وبعضي بافطار رفته اند زيرا كه امساك از مفطرات ركن صوم ست پس حكم وي حكم كسي ست كه ركني از نماز فراموش كرده وواجب ست بر وي اعاده واگرچه ناسي ست وتاويل كرده اند قول او فليتم صومه را بآنكه مراد از آن فليتم امساكه عن المفطرات وجواب داده اند كه قوله فلا قضاء عليه ولا كفارة صريح ست در صحت صوم ناسي وعدم قضاي او واخراج كرده دارقطني اسقاط قضا را در روايت ابي رافع وسعيد مقبري ووليد بن عبد الرحمن وعطاء بن يسار كلهم عن ابي هريرة وفتوى داده است بآن جماعتي از صحابه منهم علي رضي الله عنه وزيد بن ثابت وابي هريرة وابن عمر قاله ابن المنذر وابن حزم ودر سقوط قضا احاديث ست كه بعض او مشد بعض ست وتمام ست احتجاج بدان واما قياس بر نماز پس قياس با ستوا

فاسد الاعتبار زیراکه در مقابله نص ست با آنکه در اصل منازع ست و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد یک قصعه از ثرید پس خورد از ان بسیار یاد کرد که وی صائمه بود پس گفت او را ذوالیدین اکنون بعد از انکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت صلعم تمام کن روزه خود را پس نیست آن مگر رزق که راند آنرا خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت بستر داخل شدم بر انسانی و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله وسقاک گفت بستر در امدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابوهریره انت انسان لم تتعود الصیام **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذرعه القيء فلا قضاء علیه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیراکه عدم قضا فرع صحت ست ومن استقاء فعلیه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بروی قضا است که مبطل صوم ست اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق ست که قی پری دهن باشد یا کمتر ازین این ست مذهب ائمه ثلثه واما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ایمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگرداند تعمد را بملاء فم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانکه در حدیث ست در هدایه مذهب ابو حنیفه ذکر نکرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محمد روایتی ست از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته امام محمد در موطای خود نوشته که همین ست قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر انکه تعمد قی مفسد صیام ست شوکانی گفته در وی نظر ست زیراکه ابن مسعود و عکرمه و ربیعه گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا مستخرج تا وقتیکه چیزی را باختیار خود نه برگرداند و استدلال کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سه چیز یکی قی دوم حجامت سوم احتلام و این را ترمذی و بیهقی باسناد ضعیف روایت کرده اند زیراکه در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست و او ضعیف ست و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابوهریره زیراکه آن مطلق ست و این مقید انتهی و در سبل گفته جواب داده اند بحمل وی بر غلبه قی جمعا بین الادلة و حمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص ارجح ست از وی سندا پس عمل بروی اولی باشد و اگرچه معارض او ست برات اصلیه انتهی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ ست و نیز روایت کرده است آنرا ابوداود و دارقطنی از مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشبه ست بصواب و ابو زرعه گفته اصح ست پس قی عمد مبطل صوم باشد گو کفاره مباش در مصفی گفته آیا فساد استقاء صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگرچه یقین باشد که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع ست پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر آنست که استقاء بمنزله نوم ست که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائیکه اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه باختیار ست حکم بفساد صوم نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج ریح گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علحده پیدا شد دائر بر علت خود پس حق آنست که وی مفسد ست از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع نصب کرده است یافته شد اگرچه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترفه که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ ست از حدیث ابوهریره واعله احمد و اعلال کرده است آنرا امام احمد بآنکه غلط ست و گفت ابو حاتم منکر ست زیراکه در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النحوی ست و وی رافضی ست اما توثیق کرد او را احمد و غیره واخرج له البخاری و مسلم متابعة و در سنا و ترمذی گفته این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد ست بدان عیسی ابن یونس و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ مقابل شاذ ست و گفت بخاری مردی ست

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او وگفت دارقطنی رحمه کرده اند اهل بصره که هشام وهم کرده است دران وگفت ابوداود وبعض حفاظ که نمی بینیم آنرا
محفوظ وانکار کرد آنرا احمد وگفت در روایت خود لیس من ذا شئ گفت خطابی اراده میکنند که آن غیر محفوظ است ونقل کرد منها از احمد که حدیث کرد
آن عیسی ونیست در کتاب وی غلط کرد دران ونیست آن از حدیث وی وگفت حاکم صحیح ست بر شرطهما واخرجه من طریق حفص بن غیاث
واخرجه ابن ماجة ایضا وقواه الدارقطني ولیکن قوی گفته است آنرا دارقطنی وگفت اسنادش صحیح ست وعن جابر بن عبد الله
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح بسوی
مکه در رمضان در سنه هشتم از هجرت وابن اسحق وغیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتى بلغ كراع الغميم تا آنکه رسید کراع غمیم را
بضم وتخفیف را وفتح غین معجمه موضعی ست میان مکه ومدینه نزدیک بعسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح
من ماء پستر طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتى نظر الناس اليه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پستر نوشید
آب را فقيل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی
بروزه ماندند وافطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند
بیفرمانی کنندگان آنکسانند بیفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید وزجر وتشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول را صلی الله علیه وسلم
وقبول نکردند رخصت خدای عز وجل را ووارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود
عزیمتهای او نه از آن جهت که روزه داشتن حرام ست چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد ودر حدیث ابن عباس ست که بیرون آمد
آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان را پستر طلبید آب را وبرداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود
تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه قدوم آورد بمکه واین واقعه در رمضان بود وبود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت وافطار کرد
پس هر که خواهد روزه دارد وهر که خواهد افطار کند رواه البخاري ومسلم شوکانی گفته مذهب جمهور رخصت صوم ست در سفر ومروی ست از بعض ظاهریه
ومحکی ست از ابوهریره که فطر در سفر واجب ست وروزه کافی نیست انتهى وفي لفظ ودر روایتی این ست فقيل له گفته شد مر آنحضرت را
ان الناس قد شق عليهم الصيام وانما ينتظرون في ما فعلت بدرستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه وجز این نیست
که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری توفدعا بقدح من ماء بعد العصر فشرب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر ونوشید آب را
در مصفی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر وافطار که کدام یک از ین بهتر ست قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر ست در حق کسی که
در مشقت نیندازد او را صوم وفطر صوم بهتر ست کسی را که مشقت رساند او را واگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را انتهى
رواه مسلم در سبل گفته حدیث دلیل ست برانکه مسافر راست که روزه نهد وافطار کند واو راست کشادن روزه واگرچه اکثر روز صائم بوده باشد
وخلاف کرده است درین طرف اول داود وگفت کافی نیست مسافر را صوم لقوله تعالى فعدة من ايام اخر ولقوله اولئك العصاة وقوله ليس من البر
الصيام في السفر وخلاف کرده اند او را جماهیر وگفته اند که مجزی ست صوم لفعله صلى الله عليه وسلم وبنابرآنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء
وقوله اولئك العصاة بنابر مخالفت ایشان ست امر او را بافطار وحال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان ودر وی این ست که نیست در حدیث
که امر کرد او ایشان را بلکه فعل وی مقتضی وجوب ست واما حدیث ليس من البر پس در حق کسی ست که روزه بروی دشوار ست آری عام ست
استدلال بتحریم صوم در سفر بر کسیکه شاق ست بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت ست که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار ست

پس آنانکه روزه گرفتند بعد از آن وصف کرد آنها را بالعصاة واما جواز افطار واگرچه اکثر روز صائم بوده باشد پس مذهب جمهور جواز اوست وتعلیق کرده است
شافعی قول را بآن در بویطی بر ثبوت حدیث وگفته هر که صبح کرد در حضر در حالیکه صائم ست پس سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه
ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد در روز کدید وگفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه وکدید هشت روز ست ومراد بحدیث
آنست که آنحضرت روزه نداشت روزها در سفر پس افطار کرد وبخاری ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ایاما من رمضان ثم سافر
واحمد واسحق گویند جائز ست او را افطار بعد درامدن بسفر وظاهر حدیث با ایشان ست زیرا که وی مسافر ست واما افضل پس مذهب ابوحنیفه
وشافعی ومالک وثوری وجز ایشان آنست که صوم افضل ست مسافر را اگر مشقت وضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل ست واوزاعی
وسعید بن المسیب واحمد واسحق وغیرهما گفته اند فطر افضل ست مطلقا واحتجاج کرده اند باحادیثی که احتجاج کرده است بدان قائل عدم اجزای صوم
وگویند که این احادیث اگرچه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که بیاید وقوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه بنفی جناح مفید لا باس
بست نه آنکه محرم ست وافضل نیست وحجت قائل افضلیت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسفار همین صوم بوده ولیکن
لابدست از دلیل بر اکثریت آن وتاویل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی ست که صوم بروی شاق ست وبعضی گویند هرچه آسان ترست
همان افضل ست وبعضی گویند صوم وافطار هر دو برابرست زیرا که احادیث درین باب متعادل آمده واین ظاهر حدیث انس ست که سفر کردیم
با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر ونه مفطر بر صائم **وعن** حمزة بن عمرو الاسلمی کنیت وی ابوصالح یا ابومحمد ست معدود ست
در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد وعائشة وغیرهما مات سنة احدی وستین وله ثمانون سنة رضی الله عنه انه قال یا رسول الله اجد فی
قوة علی الصیام فی السفر فهل علی جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یابم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست
بر من گناه قال هی رخصة من الله فرمود این افطار رخصت ست از خدای عز وجل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کرد برخصت
وعمل کرد بران پس نیک ست نظر بشهود کرم وتیسیر آلهی وعجز وضعف خود ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه وکسیکه
دوست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی ودرین اشارت ست بافضلیت افطار وظاهرش تخییرست میان صوم وفطر ودلیل
بر جواز صیام در سفر رواه مسلم بالجمله احادیث در صوم وفطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض بافضلیت یکی وبعضی در
تخییر وبعضی در جواز افطار وذم صیام در تفاوت احوال واوقات واز ینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار وصیام هر دو جائز اند
واصله فی المتفق علیه واصل این حدیث در بخاری ومسلم ست از حدیث عائشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدرستیکه حمزه
بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر وبود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار واگر میخواهی افطار کن
ظاهر آنست که بحال وی روزه وافطار هر دو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسرد الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد ابوداود ست
در روایت صحیحه که وی سوال نکرد مگر از فرض وصححها الحاکم انتهی ودر سبل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم دهر
زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بسرد صوم وآنحضرت او را مقرر داشت وانکار نکرد ووی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد
وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد وحقی بسبب آن فوت نشود وبشرط فطر عیدین وتشریق واما انکار آنحضرت بر ابن عمرو صوم دهر را پس
معارض این نیست زیرا که آنحضرت ضعف وی از آن دریافته ودر واقع نیز همچنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته ومیگفت یا لیتنی

قبلت رخصته صلى الله عليه وسلم وبود آنحضرت كه دوست ميداشت عمل دائم را واگرچه قليل مى بود وحشت ميكرد ايشان را بران انتهى گويم مذهب مختار حنفيه وامام مالك آنست كه چون ايام منهيه را افطار كند در صوم دهر هيچ باك نيست كذا فى العالمگيريه **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال رخص للشيخ الكبير ان يفطر رخصت كرده شد پير كلان سال را در افطار كردن ويطعم عن كل يوم مسكينا وبخوراند هر روز يك مسكين را ولا قضاء عليه ونيست قضا بروى در مصفى گفته ودر حكم پير كبير السن است كسيكه ضعف دارد جبلى يا عارض كه شفا از ان متوقع نيست وقدرت بر صوم با آن ضعف نميدارد وآيا اين فديه بر سبيل وجوب ست يا بر سبيل استحباب شافعى را درين مسئله دو قول ست اظهر آنست كه بر طريق وجوب ست زيراكه عوض قضا ست وبقياس اطعام از مرده واگر كسى اطعام نتواند آيا از ذمه او مطلقا ساقط ميشود تا يافتن قدرت ظاهر اول ست مانند صدقة الفطر انتهى در سبل گفته در مسئله اختلاف ست در ميان سلف جمهور گويند اطعام لازم ست در حق كسى كه طاقت صيام ندارد از پيرى ودر حق غير وى منسوخ ست وجماعتى از سلف گفته اطعام منسوخ ست ونيست اطعام بر كبير نزد عدم طاقت صيام ومالك گفته مستحب ست او را اطعام وقيل غير ذلك واظهر همان ست كه ابن عباس گفته ومراد بشيخ كسى ست كه عاجز است از صوم وظاهر آنست كه حديث موقوف ست ومحتمل كه مراد آن باشد كه آنحضرت رخصت كرد وتغيير صيغه بجهت حصول علم ست بآن زيراكه ترخيص بطريق توقيف مى باشد ومحتمل كه ابن عباس آنرا از آيه كريمه فهميده باشد وهو الاقرب انتهى گويم مراد بآيه كريمه قول وى تعالى ست وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين ودر وى اختلاف كرده اند مشهور آنست كه منسوخ ست شوكانى گفته در صحيحين ست از حديث سلمه بن الاكوع كه چون نازل شد اين آيت بعضى مردم خواستند كه افطار كنند وبجاى آن فديه دهند پس نازل شد بعد او آيتى ونسخ كرد آنرا او رواه احمد وابو داود من حديث معاذ بنحو ما تقدم بزيادة فمن شهد منكم الشهر فليصمه يعنى اين ناسخ اوست وگفته اند منسوخ شده است بقوله وان تصوموا خير لكم پس اين آيات ثابت كردند صوم را بر مقيم صحيح ورخصت كردند مريض ومسافر را در افطار وثابت كردند اطعام براى پيركه روزه نمى تواند داشت انتهى گويم در داود ابو داود من حديث سعيد بن جبير عن ابن عباس نحوه وله طرق فى سنن البيهقى واخرجه الحاكم فى المستدرك من طريق عكرمة عنه نحوه وزياده كرد كه نيست قضا بروى ودرين باب ست از ابن عمر نزد دارقطنى بروايت نافع از وى كه هركه دريافت او را رمضان ونبود كه روزه داشته است رمضان را پس بايد كه بخوراند بجاى هر روز يك مسكين را يك مد از گندم ونيست بروى قضا ودرين باب ست از انس بروايت شافعى از مالك كه انس بن مالك چون پير شد قادر نبود بر صيام پس فديه ميداد ورواه البيهقى من حديث قتادة عن انس موصولا مصنف در تلخيص گفته وتعليق كرده است اين را بخارى در صحيح خود وذكر كرده ام من آنرا الطرق كثيره در تعليق التعليق گفت ابن عبد البر رواه الحمادان ومعمر عن ثابت كه چون پير شد انس تا آنكه نمى توانست روزه داشت پس افطار ميكرد وميخورانيد ودرين باب ست اثر ابى هريره رواه البيهقى من حديث عطاء كه وى شنيد او را كه ميگفت كسيكه دريافت او را پيرى پس نتوانست روزه رمضان پس بروى ست هر روز را مدى از گندم انتهى وقوم گفته اين آيت غير منسوخ ست منهم ابن عباس كما نهاه ومروى ست از وى كه ميخواند وعلى الذين يطوقونه اى يكلفونه ولا يطيقونه وميگفت نيست منسوخ بلكه در حق شيخ كبير وزن سالخورد ست ابن عبد البر گفته مروى ست اين قرات بطرق از ابن عباس وعايشه ومجاهد وجماعه انتهى ودر سنن دارقطنى ست از ابن عباس وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين واحد فمن تطوع خيرا قال زاد مسكينا فهو خير له وقال ليست بمنسوخة الا انه رخص للشيخ الكبير الذى لا يستطيع الصيام واسنادش صحيح وثابت ست ودر وى دلالت ست برانكه رخصت نيست مگر پير را كه روزه نميتوانست داشت يا بيمارى كه شفائى نيابد گفت واين صحيح ست ودر روايتى قدر اطعام نصف صاع از حنطه آمده وهم دارقطنى

ازابن عباس و ابن عمر در حامل و مرضع آورده که این هر دو افطار کنند و نیست قضا و اخرج مثله عن جماعة من الصحابة وانهما یطعمان کل یوم مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفنه از ثرید و طلبید سی مسکین را و سیر بخورانید ایشان را اگوییم از بعض کتب لغت ظاهر ست که همزهٔ اطاقت برای سلب ست پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ ست در مصفی ست بغوی گفته علما مختلف اند در شیخ فانی و حامل و مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیه لازم نیست و فدیه سنت ست نزدیک مالک و واجب ست نزدیک غیر او و حامل که بترسد بر ولد خود قضا کند بغیر الطعام نزدیک مالک و ابوحنیفه زیرا که وی بمنزلهٔ بیمار ست و اسحق بن راهویه گفته است که حامل و مرضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر الطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق ادله مناسب تر می نماید والله اعلم مسئله آیا حکم مرضع مثل حکم حامل ست ظاهر آنست که مثل او ست و در حکم مرضع ست کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن انتهی

رواه الدار قطني والحاكم وصححاه روایت کردند این را دار قطنی و حاکم و گفتند که صحیح ست و دل له الاحادیث کما تقدم وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن صخر البیاضی بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال هلكت و گفت هلاک شدم من یعنی بیفتادم در گناه و در روایت دار قطنی در علل بسند جید باین لفظ ست که آمد باو پشیمنی در حالیکه طپانچه زد روی خود را و میکند موی خود و میزد سینهٔ خود را و میگفت هلاک شد ابعد و روا مالک عن سعید بن المسیب مرسلا و در روایتی از دار قطنی باین لفظ ست که گفت هلکت واهلکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم زن خود را با فگندن او در گناه و زعم کرد خطابی که منفرد ست بآن یعلی بن منصور از ابن عیینه و ذکر کرد بیهقی که حاکم نظر کرد در کتاب یعلی بن منصور پس نیافت این لفظ را در ان و اخراج کرد آنرا از روایت اوزاعی و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض رواة و صحابا آنرا ذکر نکرده اند مصنف رح در تلخیص گفته رواها الدار قطنی من روایة سلامة بن روح عن عقیل عن ابن شهاب والله اعلم یا رسول الله قال وما اهلكك فرمود چه چیز هلاک کرد ترا قال وقعت على امراتي في رمضان گفت افتادم بر زن خود در رمضان فقال هل تجد ما تعتق رقبة فرمود آیا می یابی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فرمود پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد ما تطعم ستين مسكينا فرمود پس آیا می یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین را جمهور بر انند که هر مسکین را یک مد طعام ست که ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل از ان مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی ست صرف آن در یک کس در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدهد کافی نشود مگر از یک روز قال لا گفت نمی یابم و این ظاهر ست در انکه مرتب ست حساب نکو پس کافی نباشد عدول از ان بسوی ثانی با امکان اول و نه بسوی ثالث با امکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از سی کس یا زیاده و روایت تخییر مرجوح ست با ثبوت ترتیب در صحیحین و مؤید اوست که وقوع آن در کفارهٔ ظهار و این کفاره مشابه اوست کذا فی السبل ثم جلس پس نشست آن مرد

فاتى النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر پس آورده شد آنحضرت بزنبیلی بافته شده از برگ خرما که در وی خرما بود و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل ستبر که در وی پانزده صاع تا بست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد ست فقال تصدق بهذا فرمود تصدق کن بر فقرا این از کفارهٔ خود فقال پس گفت آن مرد اعلى افقر منا آیا تصدق کنم بر فقیر تر از خود و شما بين لابتيها اهل بيت احوج اليه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل خانهٔ فقیر تر و محتاج تر بسوی آن

از اهل خانۂ ما فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت وناب دندان پیشین بود در سباع ودندان پیشک میگویند وآن دندانهاست متصل رباعیات ودر بعض روایات نواجذه آمده عوض انیابه وآن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل وضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ وکمال عقل بر آیند وپیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست مگر گویند که مراد بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطعمه اهلك پستر فرمود برو وبخوران تمر را اهل خانه خود را او در روایت نسائی باین لفظ ست اطعمه عيالك ودرینجا دو قول ست یکی آنکه این کفاره است واز قاعدۂ کفارات آنست که صرف کرده نشود در نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد او را بدان وذکر کرده اند که اصل عدم خصوصیت ست دوم آنکه کفاره ساقط ست از وی بنابر عسر وی ویدل له حدیث علی علیه السلام کله انت وعیالك فقد کفر الله عنك مگر آنکه این حدیث ضعیف ست یا آنکه صدقه باقی ست در ذمۂ او وانچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بر وی وبر اهل وی بجهت آنکه آنمرد را در غایت احتیاج یافت بغوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را تا وقت یسر وامر کرد او را که آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتهی ودر مصفی گفته درین حدیث دو احتمال ست یکی آنکه کفاره مستقر شد در ذمۂ او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقة الفطر وسکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی ست انتهی وشیخ در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند وبعض بر آنند که مخصوص ست بآنمرد وبعضی گفته اند منسوخ ست وقول قدیم همانست که گفته شد انتهی گویم حدیث مطلق ست ودلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت ونسخ هر دو نظر ست رواه السبعة یعنی بخاری ومسلم واحمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر وجوب کفاره بر مجامع در نهار رمضان عامدا وذکر کرد نووی که این اجماع ست معسر باشد یا موسر پس معسر ثابت ست در ذمۂ او بر یکی از دو قول شافعیه دوم آنکه مستقر نیست بر ذمۂ او زیرا که آنحضرت بیان نکرده که کفاره بر وی باقی ست واختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده وجمهور مقید کرده اند آنرا بمؤمنه حملا للمطلق هنا علی المقید فی کفارة القتل وگویند کلام الله در حکم خطاب واحد ست پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید وحنفیه گویند حمل مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی ست رقبۂ کافره وگفته اند درینجا تفصیل ست یعنی تقیید مطلق جائی ست که قیاس مقتضی تقیید باشد پس این تقیید بقیاس خواهد بود همچو تخصیص بقیاس واین مذهب جمهور ست وعلت جامعه درینجا آنست که این کفاره است از گناهی که مکفر خطیئه است والمسئلة مبسوطة فی الاصول وجماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر ونه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن برای وی مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا واین استدلال غیر ناهض ست زیرا که امر ظاهر در وجوب ست واباحت اکل ذال بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات ست که گذشت ومهدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن بآنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله وصم یوما مکانه وذکر نکرد کفاره را وجوابش آنست که روایت امر بکفاره ازین حدیث که نزد سبعه است ثابت شده انتهی حافظ شوکانی گفته وهمین ست کفارۂ ظهار وگفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرد عمدا بهر سبب که باشد بلکه فقط بجماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود مگر همان کفاره که در اکل وشرب بود زیرا که این همه حلال ست وحرام نشده مگر بعروض صوم وواقع ست در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد ونیست ذکر جماع کردن او انتهی ولفظ مختصر وی این ست وبر کسیکه افطار کند بعمد کفارت ست همچو کفارۂ ظهار بحدیث مجامع در رمضان بغوی گفته واگر افطار کند باکل وشرب پس مانند افطار بجماع ست در وجوب کفارت نزد ابو حنیفه ومالک وکفاره مخصوص ست بجماع دون اکل وشرب نزدیک شافعی واحمد والله اعلم ودر مصفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابو هریره است پس انچه در حدیث ابن المسیب زائد ست از اهدای بدنه ماخوذ نیست وانچه تفسیر اوست

مثل بیان عرق ماخوذ ست **مسئله** هر کرا این حادثه پیش آید بر وی واجب ست انچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص نموده بر وصف عام که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها دران وصف مختلف شده اند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر مجموع چند چیز ست افساد صوم ادای رمضان عمدا بجماع که آثم شده ست بآن بسبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روزه او فاسد نشده و نه بر کسیکه نیت روزه نکرده است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد باکل و شرب و استمناء و استقارت و نه بر مسافر که جماع کند بنیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه بر کسیکه فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفطر ست بعد ازان بنا بر آن فطر آن جماع کرد و نه بر کسیکه زنا کند بنسیان یا در حال سفر زیرا که آثم درین صورت بجهت معنی زناست نه بجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل نتوان کرد زیرا که جماع افحش ست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جائز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای رمضان را بر ادای رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم عمدا انتهی در سبل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت ابوداؤد از حدیث ابوهریره این لفظ آمده کله انت و اهل بیتک و صم یوما و استغفر الله انتهی گویم ابن حزم اعلال کرده است این روایت را به هشام بن سعد و قد تابعه ابراهیم بن سعد کما رواه ابو عوانه فی صحیحه و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمر و عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة و هو وهم فی اسناده کذا فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت امر نکرد او را مگر بکفاره لاغیر و جواب داده اند که آنحضرت اتکال کرد بر انچه از آیه کریمه معلوم فرموده که این حکم واجب ست بر مرد و امانی که جماع کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و هو الاصح من قولی الشافعی و به قال الاوزاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب ست و آنحضرت که ذکر آن نکرده با زوج بجهت آنست که وی اعتراف نکرده و اعتراف زوج موجب کفاره بر وی نیست یا باحتمال آنکه زن صائمه نبود باین طریق که طاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم ست در حق زن نیز بنا بر انچه معلوم ست از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این ست و امره ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة ست و در وی کلامی ست معروف و در مصفی گفته درین حدیث سکوت فرموده از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بر وی و بر زن واجب نباشد و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم او ست از حکم مرد چنانکه حد زنا بر هر دو واجب شود و غسل بر هر دو واجب شود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد بجماع دو کفاره لازم آید و تداخل کفارات امری ست که از شرع نصی بران دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم ست همراه کفاره ظاهر آنست که لازم ست انتهی و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث مر مسلم راست و اخرجاه ایضا من حدیث عایشه و له الفاظ عندهما در سبل گفته ان هذا حدیث جلیل کثیر الفوائد و مصنف در فتح الباری گفته انه قد اعتنی بعض المتاخرین ممن ادرک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع فیهما الف فائدة و فائدة انتهی فی انچه ما ذکر کردیم در وی کفایه ست و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقلا عن فتح الباری

وعن عایشة وام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصبح جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد در حالیکه جنب ست از جماع و در روایتی باین لفظ ست که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع ست ثم يغتسل ويصوم و در روایتی بجای ثم فا آمده یعنی پستر غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عائشه اقوی ست از روی سند و گفت ابن عبد البر انه صح و تواتر و آنکه در حدیث ابو هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون ندا کرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب ست پس روزه ندارد آن روز رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از ان جمهور که این منسوخ ست و ابو هریره از ان رجوع کرده چون حدیث عائشه و ام سلمه بوی رسید و فتوی داد بقول این هر دو صحابیه و دال ست برای نسخ حدیث عائشه که آمد مردی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی و عائشه رض می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا در می یابد مرا نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انا تدرکنی الصلوة و انا جنب فاصوم پس گفت آن مرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود و الله انی لارجو ان اکون اخشاکم لله و اعلمکم بما اتقی و بنسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیرهما و این حدیث واقع قول کسی ست که میگوید که این خاص ست بآنحضرت صلی الله علیه و سلم

وزاد مسلم في حديث ام سلمة ولا يقضي و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علما بر این اند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست ست و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر ست و حدیث وارد ست بر مخالف و الله اعلم

وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه کسیکه مرد و بر وی صومی ست واجب که قضا نکرده است آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی این خبر در معنی امر ست و اصل در وی وجوب ست لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر آنکه درینجا برای ندب ست و مراد بولی وارث ست خاصة یا قریب یا عصبه و درین مسئله خلاف ست اصحاب حدیث و ابو ثور و اوزاعی و احمد و شافعی در قولی و صححه النووی بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که مخیر ست میان صیام و اطعام و جمهور علما بر آنند که جائز ست اما الطعام متعین ست که آنرا فدیه میگویند و باین قائل ست امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعا و لفظ وی این ست که هر که مرد و بر وی روزه است خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را اخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب ست نمی شناسیم او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول او ست و گفت دار قطنی محفوظ وقف او ست بر ابن عمر و تابعه البیهقی علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگرچه در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی ست از وی در سند نتواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس و عائشه فتوی باطعام مروی ست و همین ست موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص ست و جواب داده اند که آثار مرویه از فتوای عائشه و عباس مقاوم حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت ست در حج بنص صحیح پس در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض ست بهمین حدیث باب و اعتذار مالکیه بعدم عمل اهل مدینه بران مبنی ست بر آنکه ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت ست و لیس کذلک کما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داده عذری غیر مقبول ست زیرا که عبرت بمروی ست نه رای راوی کما عرفت فیها ایضا و مصنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر باسناد صحیح از ابن عباس که گفت نماز نگذارد هیچکی از هیچکی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری ست در باب النذر از ابن عباس و ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی باتباع ست انتهی گوییم حدیث ابن عمر را مالک هم در موطا آورده و در مصفی زیر آن گفته این التعقب کرده اند بحدیث عائشه فقیر میگوید ممکن ست جمع میان حدیث و اثر پس بگوییم که معنی قول

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیر تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می تواند آورد و در باب شخصی که بمیرد و بر وی واجب بود صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه ست بنظائر و فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن ست چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخییر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برائت ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو چیز صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو محمل نتوانند شد زیرا که هر یکی مشعر ست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغة این ست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز ست که هر یکی ازین دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصفی گفته تخصیص کرده اند و ر بکسیکه بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تمکن بلکه عام ست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد حنفیه اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی ست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد باجرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه دین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب اسیر سد که دیگری را نائب گیرد و در مصفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدهد قیاسا علی نظائر المسئلة انتهی متفق علیه و صححه احمد و علق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گوییم حدیث ثابت شده بیهقی در خلافیات گفته که این سنت ثابت ست و نمی دانم خلافی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در امثله رد احادیث صحیحهٔ ثابتهٔ صریحه محکمه ذکر کرده و زیاده کرد بزار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخییر ست میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف ست زیرا که از طریق ابن لهیعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن ست و در حدیث مسلم ست از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من روزهٔ یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرمود روزه دار از طرف وی بعض حنابله گفته اند جائز ست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته و قد حققنا ما فیه من الاختلاف فی حواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن دقیق العید بیانا شافیا و لله الحمد انتهی

باب صوم التطوع و ما نهی عن صومه

باب در بیان روزهٔ نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع ست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توربشتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را التطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابی قتادة الانصاری رضی الله عنه روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است در قصهٔ طویل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن صوم یوم عرفة بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزهٔ یوم عرفه که نام روز نهم ست از ذی حجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل تر ست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا یکفر السنة الماضیة والباقیة تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی ببخشد گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از وست باین معنی که نگاهدارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز برین ست که مستحب ست افطار مر واقفان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثابت ست از فعل آنحضرت و ابو بکر و عمر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و سئل عن صوم یوم عاشوراء و پرسیده شد از روزهٔ یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم ست و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم ست و این خطاست فقال یکفر السنة الماضیة پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت ست بر انکه صوم یوم عرفه افضل ست از وی زیراکه مکفر ذنوب دو سال ست و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد مستحب گردید ابن عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان ست متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده مبنی بر فهم ابن عباس ست که از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید و رنه یوم عرفه افضل سائر ایام ست غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف ست وسئل عن صوم یوم الاثنین و پرسیده شد از روزهٔ روز دوشنبه فقال پس گفت ذلك یوم ولدت فیه او بعثت فیه او انزل الي این روزی ست که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شده ام من دران یا نخست فرستاده شده است وحی بر من در سبل گفته گویا این شک از راوی ست و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتهی گویم حرف او چنانکه برای شک می آید بمعنی جمع هم می آید کما قال الشاعر سیان کسر رغیفه او عظمه پس تحتمل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد والله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و روز پنجشنبه چنین آمده انه یوم تعرض فیه الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله و هو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل کذا في السبل رواه مسلم و رواه الطبراني من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتادة بن النعمان و ابن عمر و رواه احمد من حدیث عائشة و في الباب عن انس و غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و بر هر تقدیر سبب آن شکرانهٔ نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست انتهی و در سبل گفته فیه دلالة علی انه ینبغي تعظیم الیوم الذي احدث الله فیه علی عبده نعمة بصومه و التقرب فیه انتهی وعن ابي ایوب الانصاري صحابی بزرگ ست و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی رضي الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر باشد همچو روزهٔ روزگار همیشه و وجه آن ظاهر ست و این بر تقدیری خواهد بود که همگی عمر بدان وفا کند و الا در هر سال که دارد برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوبان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزهٔ تمام سال که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه تفریق بهتر ست و دور تر از تشبه بنصاری رواه مسلم در سبل گفته در وی دلیل ست بر استحباب صوم شش روزهٔ شوال و این مذهب احمد و شافعی ست و مالک گفته مکروه ست زیراکه وی هیچکی را از اهل علم ندیده که این روزها داشته باشد و تا گمان وجوب نکنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مر این تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجر حاصل ست خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی ست از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی ست که هر که متفرق دارد جائز ست گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیراکه هر که در تمام شوال روزه نهاده بر وی صادق ست که وی تابع کرد شش روزه را از شوال در مصفی گفته مستحب ست نزد شافعی و پی در پی داشتن آن افضل ست و نزد ابو حنیفه مکروه ست خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

تتابع آن مکروه ست دون التفرق وفی العالمگیریة ولکن عامة المتاخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا باس به انتهی ونیست درحدیث دلیل بر
مشروعیت صیام دهر ویاتی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده ست درین حدیث آنکه نیست او را فهم مغتر بوده بر قول ترمذی که این
حدیث حسن ست یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اغترار آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده
بلکه حسن گفته وگویا که این در نسخه از وی ست وانچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این ست قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب
حدیث حسن صحیح وسعد بن سعید هو اخو یحیی بن سعید الانصاری وقد تکلم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهی گویم ابن حجر
گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث ست ونسائی گفته لیس بالقوی وگفت ابو حاتم لا یجوز الاشتغال بحدیث سعد بن سعید
وابن السکن گفته قد اعتنی شیخنا ابو محمد الدمیاطی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرین رجلا رووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظ ثقات منهم السفیانان
وتابع سعدا علی روایته اخوه یحیی وعبد ربه وصفوان بن سلیم وغیرهم ورواه ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم ثوبان وابو هریرة وجابر وابن عباس
والبراء بن عازب وعایشة ولفظ ثوبان من صام رمضان فشهره بعشرة ایام ومن صام ستة ایام بعد الفطر فذلک صیام السنة رواه احمد
والنسائی انتهی گویم حدیث ثوبان نزد نسائی وابن ماجه واحمد ودارمی ست وحدیث ابو هریره نزد بزار بدو طریق ونزد ابو نعیم از طریق
مثنی بن الصباح ووی ضعیف ست ونزد طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف وحدیث جابر نزد احمد وعبد بن حمید وبزار ست وحدیث
ابن عباس نزد طبرانی در اوسط وحدیث برا نزد دارقطنی ست **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد یصوم یوما فی سبیل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد یک روز در راه خدا
در سبل گفته لفظ سبیل الله چون مطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی ودر فضل صوم با جهاد احادیث آمده طیبی گفته تواند که مراد بدان
لوجه الله باشد الا باعد الله بذلک الیوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد او را الله تعالی بسبب روزه آن روز از روی او
آتش دوزخ را سبعین خریفا هفتاد ساله راه متفق علیه ودر حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق ورضای وی تعالی دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری زاغ پرنده
درحالیکه چوزه است تا آنکه بمیرد در غایت پیری رواه احمد وروی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی ست از اهل کوفه عمر زاغ
دراز ست در تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد واین حدیث مؤید قول طیبی ست والله اعلم واللفظ لمسلم ولفظ
حدیث مسلم راست ودر وی دلالت ست بر فضیلت صوم در جهاد تا وقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو وفضیلت این صوم بجهت
آنست که وی جمع کرد میان جهاد عدو الله وجهاد نفس خود در ترک طعام وشراب وشهوت وکفی بقوله باعد الله الخ عن سلامته من عذابها **وعن**
عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر حتی نقول لا یصوم
بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد وافطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت وتقول در هر دو جا
بتای فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب ومقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل دوام واستمرار وتخصیص
شهر دون شهر نبود گاهی چندان بتصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد وگاهی چندان افطار میکرد که گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت ودر سبل گفته ولعله کان یفعل ما یقتضیه الحال من تجرده عن الاشتغال فیتابع الصوم ومن عکس ذلک فیتابع الافطار
انتهی وهم عایشه میگوید وما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان وندیدم من

آنحضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزهٔ رمضان را وما رأيته في شهر أكثر منه صياما في شعبان و ندیدم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت و در روایتی آمده روزه میداشت شعبان همه شعبان را و در ینجا مبالغه است باعتبار اقامت اکثر مقام کل ابن المبارک گوید جائز ست در کلام عرب که چون یکی اکثر ماه روزه دارد گویند تمام ماه روزه داشته چنانکه گویند تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد حال آنکه در شب طعام خورده و بکارهای دیگر مشغول شده متفق علیه و عایشه تنبیه کرده است بر تخصیص شعبان بکثرت صیام چنانکه طبرانی از وی روایت کرده انه صلی الله علیه وسلم کان یصوم ثلثة ایام فی کل شهر فربما اخر ذلک فیجمع علیه صوم السنة فیصوم شعبان و در سندش ابن ابی لیلی ست و او ضعیف ست و گفته اند که برای تعظیم شان رمضان میداشت چنانکه ترمذی از حدیث انس و غیره آورده که پرسیده شد آنحضرت که کدام روزه افضل ست پس گفت شعبان برای تعظیم رمضان ترمذی گفته در وی صدقه بن موسی ست و هو عندهم لیس بالقوی و گفته اند بجهت آن میداشت که این ماه درمیان رجب و رمضان ست و مردم از وی غافل اند چنانکه نسائی و ابوداود و ابن خزیمه و صححه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت اسامه گفتم ای رسول خدا نمی بینم ترا که روزه داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی ست که غافل اند مردم از ان درمیان رجب و رمضان برداشته میشود در وی عمل بدرگاه رب العالمین پس دوست دارم که برداشته شود عمل من و من صائم باشم و در حدیث دیگر باین لفظ ست که شعبان شهری ست که نوشته میشود در وی آجال و اعمال تا آنکه کدام یک درین سال زنده ماند و کدام یک از عالم برود و من دوست دارم که نوشته شود نام من و من صائم باشم و از احادیث دیگر معلوم میشود که این نوشتن در نیمهٔ شعبان ست و آنحضرت روزه در تمام شعبان میداشت در سبل گفته و یحتمل انه یصومه لهذه الحکم کلها واللفظ لمسلم و لفظ مسلم راست و معارضه کرده اند که صوم شعبان افضل صوم ست بعد رمضان بحدیث مسلم از ابی هریره مرفوعا افضل الصوم بعد رمضان صوم محرم و وارد کرده اند بروی که اگر آن افضل بودی بر اکثار صوم وی محافظت فرمودی و حدیث عایشه مقتضی آنست که اکثر صیام وی در شعبان بود و جواب داده اند که تفضیل صوم محرم بنظر بسوی اشهر حرم ست و فضل شعبان مطلق ست و عدم اکثار او بصوم محرم بجهت آنست که در آخر عمر معلوم شده قاله النووی و همچنین معارض نیست صیام شعبان با نهی تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین یا صوم نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی ست که این ایام داخل ایام عادت وی نباشد و جواز برای صاحب عادت ست والله اعلم

وعن ابي ذر جندب بن جنادة الغفاری از اعلام صحابه و زهاد ایشان ست و یکی از مهاجرین اسلام آورد بمکه و بود پنجم در اسلام آورندگان پس رفت بسوی قوم خود و اقامت کرد در انجا تا آنکه قدوم آورد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مدینه بعد خندق و ساکن شد ربذه را تا انتقال در سنه ۳۲ در خلافت عثمان و تعبد میکرد قبل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی عنه خلق کثیر من الصحابة والتابعین رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نصوم من الشهر ثلثة ایام گفت ابوذر حکم کرد ما را رسول خدا بروزه داشتن از هر ماه سه روز ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة سیزدهم چهاردهم پانزدهم و آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند رواه النسائی حدیث وارد ست از طرق عدیده و در حدیث ابوهریره این لفظ آمده فان کنت صائما فصم الغر ای البیض اخرجه احمد والنسائی وابن حبان و در بعض الفاظ وی نزد نسائی این ست فان کنت صائما فصم البیض ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة و اصحاب سنن از حدیث قتاده بن ملحان آورده که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا ان نصوم البیض ثلث عشرة واربع عشرة

وخمس عشرة وقال هي كهيئة الدهر ونسائی از حدیث جابر مرفوعا آورده صیام ثلثة ایام من كل شهر صیام الدهر ایام البیض الحدیث واسنادش صحیح ست والترمذي در حجة الله البالغه گفته روایت در اختیار ایام بیض مختلف ست در حدیث ابوذر سیزدهم چهاردهم پانزدهم آمده ودر روایتی شنبه یکشنبه دوشنبه ودر ماه دیگر سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه ودر روایتی از غره هر ماه تا سه روز و برای هر یکی وجهی ست انتهى ملخصا گوییم احادیث درین سه روزه از هر ماه مطلق ومعین هر دو آمده در حدیث ابن مسعود ست ان النبي صلی الله علیه وسلم كان یصوم عدة ثلثة ایام من كل شهر اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن خزيمة ومسلم از حدیث عائشه آورده كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من كل شهر ثلثة ایام ما یبالي في اي الشهر صام وازینجا معلوم شد که روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت ست وتقیید باین تواریخ نیست ولیکن اکثر احادیث دران واقع شده پس احب وافضل باشد واما تعیینه بغیر ثلث پس در حدیث حفصه است كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم في كل شهر ثلثة ایام الاثنین والخميس والاثنین من الجمعة الاخرى اخرجه ابوداود والنسائي در سبل گفته نیست تعارض میان این احادیث زیرا که این همه دال ست بر ندبیت صوم هر روز که وارد شده وهر یکی از رواة انچه بران مطلع شده حکایت کرده مگر صومیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان امر کرده وبران حث نموده ووصیت فرموده اولی وافضل ست واما فعل وی صلی الله علیه وسلم پس شاید اشغال عارضه او را ازین مراعات مشغول میداشتند وشارع ایام بیض تعیین نموده است وعلما را در تعیین سه روز که روزه آن در هر ماه مندوب ست ده قول ست سرد ما في الشرح انتهى شیخ در ترجمه گفته در بعضی روایات آمده ایام سود یعنی روزها که شبهای آن سیاه ست بست هفتم بست هشتم بست نهم نیز آمده وطریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول ست ومجموع اقوال ده ست در لمعات آنرا ذکر کرده ایم وصححه ابن حبان ورواه ابن حبان من حدیث ابي هريرة ایضا ورواه ابن ابي حاتم في العلل عن جرير مرفوعا وصحح عن ابي زرعة وقفه واخرجه ابوداود والنسائي وابن ماجه من طریق ابن ملحان القيسي عن ابيه واخرجه البزار من طریق ابن السلماني عن ابيه عن ابن عمر **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا يحل لامرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زن را که روزه دارد وحال آنکه شوهر وی حاضر ست مگر بدستوری او واین شامل ست ابتدای صوم را وافطار را بعد از صوم ودرین هنگام قضا میکند بر مذهب ابي حنيفه وهر که موافق اوست با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن متفق علیه در وی دلیل ست بر انکه وفا بحق زوج اقدم ست از تطوع واللفظ للبخاري زاد ابوداود غير رمضان که در داشتن روزه آن ضرورت دستوری شوهر نیست زیرا که این روزه واجب ست بر وی واگرچه زوج ناخوش شود وقضا مقیس ست بران آری اگر روزه نفل بغیر اذن وی خواهد داشت فاعل محرم خواهد بود

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهى عن صيام يومين يوم الفطر ويوم النحر نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر وروز عید نحر که عید قربان ست واین متفق علیه ست میان ایمه ونهی برای تحریم ست والیه ذهب الجمهور ودر موطا از روایت سلیمن بن یسار آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهى عن صيام ايام منى یعنی ایام تشریق متفق علیه در مصفی گفته اگر شخصی نذر کرد که روز عید روزه گیرد آیا این نذر منعقد میشود نظر باباحت ذاتیه یا نه زیرا که محل صالح نبود بحکم شرع دو قول ست اول مختار حنفیه است وثانی مرضی شافعیه ودر صورت انعقاد قضا باید کرد واگر روزه گرفت روزه او درست شد اگرچه آثم شد **مسئله** متمتع چون هدی نیافت وقبل از ایام تشریق روزه نگرفت آیا درین ایام روزه گیرد اختلاف ست

نزدیک ابو حنیفه روزه گیرد و هدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کالمذهبین و الاظهر هو الاول

وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه الهذلی بضم ها و فتح ذال معجمه منسوب بهذیله بن مدرکه بن الیاس صحابی ست او را نبیشة الخیر گویند بن عمرو و قیل بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایام التشریق ایام اکل وشرب روزهای تشریق که سه روز ست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن ست و آنهارا ایام ضیافت الله نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت ست در آفتاب که درین ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب میکنند وذکر الله و ایام ذکر خدا است عزوجل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف فرموده اند اذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز فرض و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وله طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص واخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک و ابن حبان من حدیث ابی هریرة والنسائی من حدیث بشر بن سحیم و اصحاب السنن من حدیث عقبة بن عامر والبزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب و صلوة فلا یصومها احد و روایت کرد ابو داؤد از حدیث عمرو در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را بافطار آن و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از حدیث عبد الله بن حذافة السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب و بعال بعال بمعنی مواقعت نساء ست و این احادیث دال اند بر نهی از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه جماعتی از سلف و غیرهم بتحریم رفته مطلقا والیه ذهب الشافعی فی المشهور و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد و نه غیر او و این را تخصیص بقول او تعالی گردانیده اند ثلثة ایام فی الحج زیراکه آیت عام ست در ما قبل و ما بعد و حدیث خاص ست بایام تشریق و اگرچه در وی هم عموم ست نظر بسوی حاج و غیره پس خصوص وی مرجح باشد زیراکه مقصود ست بدلالت بر آنکه این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ما هی موضوع ست برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع و کسیکه بروی هدی ست متعذر مثل محصر و قارن روزه دارد بنا بر عموم آیت و حدیث آینده شوکانی گفته حرام ست روزه در سه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی از صحابه ثابت شده انتهی

وعن عایشة وابن عمر رضي الله عنهما قالا لم یرخص في ایام التشریق الا لمن لم یجد الهدی رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر ست که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیراکه فاعل ترخیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و آن مرفوع ست و در وی سه قول ست قول اسیم آنست که اگر مضاف بعهد آنحضرت ست حجت ست والا فلا و وارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف ست و لفظ وی این ست رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی ست از فعل عایشة و ابی بکر و فتوای علی علیه السلام و جماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه ست و صوم وی جائز ست مر هر یکی را در سبل گفته و هو قول لا ینهض علیه دلیل رواه البخاري عن عایشة والدارقطني عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف در تلخیص گفته این حدیث در حکم مرفوع ست و مثل قول صحابی ست امرنا بکذا و نهینا عن کذا و رخص لنا فی کذا انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تخصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالي ولا تخصوا يوم الجمعة بصيام من بين الايام الا ان يكون في صوم يصومه احدكم مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم

یا یازدهم مثلا عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن ممنوع نیست و حدیث دلیل ست بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد مگر انچه بدان نص وارد شده است چون قراءت سورهٔ کهف که وارد شده است تخصیص لیلة الجمعه بقراءت وی و دیگر سورها که احادیث بدان وارد شده در وی مقال ست و نیز دال ست این حدیث بعموم خود بر عدم مشروعیت صلوة رغائب در اول شب جمعه از رجب و اگر حدیث آن ثابت شود مخصص او باشد از عموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال ست بر تحریم تنفل بصوم یوم وی بالانفراد ابن منذر گفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته فرق ست در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقد ست بر تحریم صوم یوم عید و اگرچه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمهور بآن رفته اند که نهی از افراد جمعه بصوم تنزیهی ست بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرهٔ هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه اخرجه الترمذي و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینهٔ آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند باحتمال که یکروز قبل یا بعد وی روزه داشته باشد و مع الاحتمال لایتم الاستدلال و ابن عبد البر گفته این حدیث صحیح ست و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول ست بر آنکه وصل میکرد آنرا بروز خمیس و الله اعلم رواه مسلم اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبل گفته اظهر اقوال آنست که این روز عید ست چنانکه مرویست از حدیث ابی هریره مرفوعا یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبه باسناد حسن از علی علیه السلام آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کنند از ماه پس باید که روزه دارد روز پنجشنبه و روزه ندارد روز جمعه زیرا که این روز خوردن و نوشیدن ست و این نیز از ادلهٔ تحریم صوم جمعه که ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بروزه داشتن یک روز قبل یا بعد از وی زائل میشود انتهی گویم اقوال مذکوره را شیخ در لمعات استیفا کرده و گفته اقرب وجوه آنست که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست به یهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز انچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده آن ثابت ست و موهم آن معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعده شیخ در ترجمه گفته گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات الهی عز اسمه بود و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست کما لا یخفی علی المتفطن انتهی گویم این همه وجوه تخمین و ظن ست دلیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض ست بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته نشنیدم من هیچیکی را از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تحری میکرد نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها وارد شده است حدیث صحیح دران پس متعین ست قول بدان و مالک معذور ست که او را حدیث نرسید داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصومنّ احدكم يوم الجمعة الا ان يصوم يوما قبله او يوما بعده روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه یعنی تنها روزهٔ جمعه ندارد بلکه روزهٔ دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر ست متفق علیه

و درین باب حدیثها ست در سبل گفته این دال ست بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آنروز واجب ست

فطر آن چنانکه مفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویریه که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت ورا روزه داشتی دیروز گفت نه فرمود فردا روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن و اصل در امر وجوب ست انتهی **وعنه** ای ابی هریرة

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه مدارید

این دلیل ست بر نهی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن مقید ست بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علما را در آن خلاف ست بسیاری از شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند وقیل یکره الا قبیل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه وقیل انه مندوب و حدیث نحو کرده بجسیکه ضعیف گردانیده اند و صوم وی را که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث برانکه آنحضرت وصل میکرد شعبان را برمضان لیکن مخفی نیست که چون قول و فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واستنکره احمد و گفت احمد که این حدیث منکر ست زیراکه از روایت علا ابن عبد الرحمن ست گویم وی از رجال مسلم ست مصنف در تقریب گفته انه صدوق ربما وهم انتهی و صححه ابن حبان وغیره **وعن** الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم و بمد صحابیه است و گویند که صما لقب اوست و نام وی بهیه است بضم موحده و فتح ها و تشدید تحتیه وقیل اسمها بهیمه بزیادت میم اخوها عبد الله بنت بسر المازنیة بضم موحده و سکون مهمله رضي الله عنها ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحا بکسر لام و حای مهمله ممدوده عنب بکسر مهمله و فتح نون و موحده در سبل گفته فاکهه معروفه و مراد قشر اوست او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه ست بیهود واگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز یکشنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در ان بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتی ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب ست زیراکه روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صما وقیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علتی قادح نیست زیراکه وی صحابی ست وقیل عنه عن ابیه بسر وقیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته یحتمل که از عبد الله عن ابیه و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه مصحح اوست و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را در این ترجیح دارقطنی لیکن این تلون در حدیث واحد باسناد واحد با وجود اتحاد مخرج موهی روایت ست و منبی است بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکثرین معروفین بجمع طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود ولیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از عبد الله بن بسر و قد انکره مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته هو کذب نقله عنه ابوداود و قال ابوداود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ ست گویا مراد وی آنست که ناسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمة

رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت ویوم الاحد

بدرستیکه آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان يقول و بود که میگفت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما يوما عيد للمشركين بدرستیکه این دو روز دو روز عید اند مر مشرکان را وانا اريد ان اخالفهم و من میخواهم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی یهود و نصاری خود امری مشخص بود و چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث صماء بنت بسر گذشت اخرجه النسائي واحمد والبيهقي پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت موافقت اهل کتاب دوست میداشت و در آخر امر استحباب صوم سبت واحد ست برای مخالفت اهل کتاب و ظاهرش صوم هر یک علی الانفراد والاجتماع ست و گفته اند که نهی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد او روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترمذی که بود آنحضرت که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دوشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه وصححه ابن حبان وهذا لفظه ولین لفظ ابن حبان ست در حدیث صماء ست که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در آنچه مفترض ست بر شما اخرجه احمد واصحاب السنن وابن حبان والحاكم والطبراني والبيهقي وصححه ابن السكن و نقل کرد حاکم از زهری که چون ذکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث حمصی ست از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که مشتهر شد و گفت ابوداود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب ست و او را معارض ست باسناد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول ست بر افراد سبت بصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد والله اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای وظائف آن در سبل گفته حدیث ظاهر ست در تحریم صوم و باین رفته است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب ست افطار آن بر حاج و گفته اند لاباس به ست اگر از دعا ناتوان نگردد و این از شافعی منقول ست و اختاره الخطابی و جمهور بر آنند که افطار مستحب ست و اما آنحضرت پس صحیح این ست که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود ولیکن دال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال ست بر اینکه افطار افضل ست زیراکه آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضول هم برای بیان جواز بعمل آرد و معهذا در حق وی افضل باشد بنا بر آنچه در وست از تشریع و تبلیغ بفعل ولیکن اظهر تحریم ست زیراکه اصل نهی همین ست رواه الخمسة غير الترمذي یعنی احمد وابوداود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل ست راوی از مهدی هجری و وی مجهول ست وصححه ابن خزيمة والحاكم واقره الذهبي في مختصر المستدرك ولم يعده من الضعفاء في المغني واستنكره العقيلي و گفت عقیلی منکر ست زیراکه در سندش مهدی هجری ست و او ضعیف ست رواه العقيلي في الضعفاء من طريقه وقال لا يتابع عليه والراوي عنه مختلف فيه و گفت عقیلی که مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسانید جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه و صحیح نیست از آنحضرت نهی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد مهدی مذکور را ابن حبان انتهی و گفت ابن معین لا اعرفه كذا في الخلاصة و در تقریب در حق حوشب بن عقیل گفته انه ثقة و مروی ست از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار ست و بعضی گفتند که روزه دار نیست پس فرستاد میمونه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در موقف بود بعرفه سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه واخرجه النسائي والترمذي وابن حبان من حديث ابن عمر و لفظ وی این ست که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و با ابی بکر همچنین و با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از ان و اخرجه النسائی
من حدیث ابن عباس و هو فی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و از ینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبد الله بن عمر
و عمل سلف نیز برین ست و از بعضی اهل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر اختلاف میشود باختلاف احوال در قوت
و ضعف **وعن** عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صام من صام الابد
روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند در معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی ست یکی آنکه دعای بد
بر صائم بطریق زجر بر صنیع وی دوم آنکه اخبارست بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست ابن عربی گفته اگر این دعای بدست پس وای
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبرست پس وای بر کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست و چون روزه او نشد
ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابد گروهی بتحریم رفته و هو اختیار ابن خزیمة
لهذا الحدیث و ما فی معناه و گروهی بجواز رفته و هو اختیار ابن المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد از ان صیام
مع ایام منهی عنهاست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردودست بجهت نهی کردن آنحضرت ابن عمرو را از صوم دهر و تعلیل فرمودن
بآنکه نفس او را بروی حق ست و اهل او را حق ست و ضیف او را حق ست و لقوله اما انا فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس
تحریم او جه ست از روی دلیل و از ادلهٔ تحریم ست حدیث ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و قبض کرد
کف مبارک خود را و در لفظی عقد بیده اخرجه احمد و ابن حبان و ابن خزیمة و البیهقی و ابن ابی شیبة و لفظ ابن حبان این ست که تنگ کرده شود
بروی جهنم این چنین و عقد کرد تسعین را و رجالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب ست صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق
و تاویل کرده اند احادیث نهی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داد شش روزهٔ شوال را با رمضان
و روزهٔ سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه قسم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعیت
او ست زیرا که آن معنی ست از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی ست از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب و السنة بگذارد
مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری ابن السنی از حدیث ابوهریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انا
اما صحتش معلوم نیست و لمسلم عن ابی قتادة بلفظ لا صام و لا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت
آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهرست اما در توجیه عدم صوم خلاف کرده اند
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی
گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بدان بمشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی
بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ایمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود
و استدلال کرده اند بآنکه محکی ست از بعضی صحابه مثل ابی طلحة انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت
ایشان را بدان و منقول ست از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن زائل میگردد
کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم ست و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از
وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روز عید فطر

وعید اضحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و همچنین مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نهی از صوم دهر در آنست که علت این نهی صوم ایام منهیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در صدد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل وعیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم ست و لهذا اختیار ائمه اربعه نهی ست از آن و کفایت میکند از آن صوم داود علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم ست و سنت مقدم ست بر همه توجیهات و تعلیلات و احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شیء ست و حبس نفس بر آن و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت بنیت و در مصفی گفته اما درنگ کردن پس ماخوذ ست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف و اعتکف ای اقام ومکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع ست مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مرابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم ست قسمی ست که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نماز و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد ست از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یک روز والله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله دران و می آید آنچه در کلام نووی ست **عن** ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد یا تلاوت کند در شبهای وی از روی ایمان بخدا و امتثال بامر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه وی نصب ایمانا و احتسابا بر مفعول له بودن ست و احتساب از حسب ست بمعنی اعتداد از عد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد او را محتسب از آن جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گویا در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کرد نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما تاخر و اطلاق ذنب شامل ست صغائر و کبائر را و نووی گفته معروف اختصاص ست بصغائر و به جزم امام الحرمین و نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی ست بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل ست بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و هو الظاهر و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة وتر که یازده رکعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد کما سلف فی حدیث عایشه و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد ست در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده و عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداع نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قدر صلوة ابی اختلاف ست گفته اند که یازده رکعت میگذارد و گفته اند بیست و یک و گفته اند بیست و گفته اند بیست و سه و قیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد مئزره بود رسول خدا چون در می آمد دهه اخیر از رمضان این تفسیر مدرج ست از کلام راوی محکم می بست

ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا از گوشه گرفتن از زنان و ظاهر اول ست چنانکه در حدیث عایشه است
رواه مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشر اواخر و در روایت علی ست
شد مئزره و اعتزل النساء و عطف مقتضی مغایرت ست و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن ست در آن
یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در آن شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت ست و بیکاری
حکم مرده دارد شعر رهین دیده شب زنده دار خویشتنم ❊ که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را ❊ و در سبل گفته اطلاق احیا بر لیل مجاز
عقلی ست زیرا که زمانه احیای نفس خود ست و مراد بدان بیداری ست و ایقظ اهله و بیدار میگردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز
عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمة العمل و الاعمال بخواتیمها شعر مشام را بتنسیم گلی نوازش کن ❊
نسیم غالیه سا در وزیدن ست تحت ❊ متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت ست از عایشه صدیقه رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را
ثم دخل معتکفه پس تر می در آمد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل ست که ابتدای اعتکاف از اول نهار
عشره اخیره کند و باین قائل ست اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب
چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که برای او
میساختند داخل میشد و منقطع میگردید از خلق و متفرد میگشت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند
چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذهب
اول ست و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح در آنست که اراده اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم ست بر احتمال
عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا و باقی اصحاب کتب سته نیز مطولا و در سبل این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن
یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم
چنانکه در صحیحین ست از حدیث عایشه که گفت زهری عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد
گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجودیکه یکسال نه نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره بنشست زیرا که داب
آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که
اعتکاف کند باید که بکند کما فی الصحیحین و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تهیئه و استعداد
بوصول درگاه **وعنها** و هم روایت ست از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از آنکه
در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را اندر یافت و نمودند که شب قدر در عشره اواخر ست و این حدیث دلیل ست بر مواظبت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر اینکه اعتکاف سنت ست ابو داود از احمد نقل کرده که گفت نشنیدم هیچکس را از علما خلافی در اینکه اعتکاف سنت ست
و اما مقصود از وی پس جمع قلب ست بر الله تعالی بخلوت با خلو معده و اقبال بر وی تعالی و تنعم بذکر وی و اعراض از ما عدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف نذر ست که واجب گردانیده است آنرا
بر نفس خود وسنت و آن در عشرهٔ اخیر رمضان ست و جز این دو قسم مستحب ست انتهی گویم اختلاف ست در آنکه سنت مؤکده و اعتکاف حاصل میشود
در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکل منهما و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود مؤکده خارج رمضان زیرا که
مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض روایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من رمضان
فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین روایات فقهیه از کلمهٔ فی که دال ست بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول
سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بران مگر با استیعاب عشر اخیر چنانکه در جمع الجوامع ست از حدیث ابی که بود
آنحضرت اعتکاف میکرد در دهٔ اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخرجه احمد
و ابوداؤد و النسائی و ابن خزیمة و ابوعوانة و ابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس
اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد دران پس عشر درین طرق معیار اعتکاف مؤکد واقع شده و این بیان آن طرق ست که در روی کلمهٔ
فی واقع شده و نیز شرعیت اعتکاف برای التماس شب قدر ست در اوتار عشر اخیر پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک و الاشبه بفعل محتاطین باشد
و عبارات کتب شافعیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب بقاصر غیر محرر حق التحریر واقع شده و بعض اهل علم زا درین باب مناظرها لیست که در مکه معظمه
با بعض اصحاب خود کرده و دران گفته که چون مرافعهٔ این امر بحضور حضرت استاد علامه و حجه فهامه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدیهه گفت
که نفس اعتکاف سنت ست علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص ست بمواظبت یعنی بر عشرهٔ اخیر از رمضان مع الاستیعاب والله اعلم بالصواب

وعنها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدخل علي راسه وهو في المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آورد
سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجد می بود فارجله پس شانه میکردم سر آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فرو هشتن و در روی جواز بر آوردن
معتکف ست سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر ست و اینکه جائز ست عمل یسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد
و مشروع ست او را نظافت و غسل و حلق و تزیین و جائز ست استخدام زوج از زوجه وکان لا یدخل البیت الا لحاجة و بود که در نمی آمد
خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این هر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از حاجات
همچو اکل و شرب و ملحق ست ببول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین جائز ست خروج برای غسل جنابت بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن
و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صریح دران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح اوراد گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد
یا نفل قال الشیخ گویم در قنا و ای بحث گفته جائز ست معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه
و حاجت سلطان و امری که لابد ست ازان و چون فارغ شود ازینها زود برگردد اذا کان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه
در کتب حنفیه مثل تبیین وغیره نوشته اند که اگر بر آید برای جنازه یا نماز وی و اگرچه متعین شود بروی یا برای انجای غریق یا حریق یا جهاد اگرچه نفیر عام باشد
یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومة الوقوع ست پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است
منهدم شود و ازانجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نماند و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز پنجگانه نگذارده باشند
و همچنین اگر ظالمی باکراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست گنهگار بترسد که درین صورت هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد
و مطلقه گردد او را ایسر رسد که بخانهٔ خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود ست و این همه در اعتکاف واجب ست که بر نفس خود واجب گردانیده

و امادر اعتکاف نفل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعذر و بی عذر لاباس بہ ست در ظاهر روایت واللفظ للبخاری در مصفی گفته در اعتکاف دو رای ظاهر میشود چنانکه در صلوٰة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از جهت معنی مرابطت ست الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا نساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا مستثنی ست در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خود ست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروریه یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی ست بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضروره در اعتکاف مدت متتابعه ست نه مطلق اعتکاف و بر رای دیگر درینجا نظر ست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه برآید بر اعتکاف خود ست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ادای مانوی نمی تواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی ست و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای آن کرده است پس جائز ست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف ست یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنا ماخوذ ست از ان رای که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی ست پس آنچه استثنای او تصریح کرده شد اولی ست بعدم نقض و بر رای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثنا ست و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین آنست که اگر مطلق اعتکاف یعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود در صورت استثنا و غیر آن و اظهر دران رای شافعی ست و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان میکردند قصد کرده ست آن اتباع حاصل نمیشود با استثنا و مانند آن و اظهر دران صورت رای مالک و ابی حنیفه است و همرو روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا و لا یشهد جنازة و لا یمس امراة و لا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و مساس نکند زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن ست و مباشرت نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت ست و وی مبطل ست اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل ست و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند مبطل ست و الا نه و در هدایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع ست تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد اگرچه حرام ست در مصفی گفته حرام ست بر معتکف جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق ست بعاکفون پس وقتی که معتکف ست اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بر وی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام ست بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بنسیان ناقض نیست مانند جماع صائم بنسیان انتهی و لا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از ان و در مسئله خلاف بسیار ست و لیکن دلیل قائم ست بر مفهوم این حکم در مصفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتناب میفرمودند از ان و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر ست ظاهر این ست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه ست

وکالمستثنی ست و مشروع ست بجهت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته جزم کرده است
دارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ ست و ماعدای وی از روایت دیگر ست کذا فی الفتح و درینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه بیاید و لا
اعتکاف الا بصوم و نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط ست در اعتکاف و به قالت الحنفیة شوکانی گفته وارد نشده است چیزی که
دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را داوست و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه
دال باشد بر اینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت ست خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود از عایشه
مرفوعاً که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر او این را از قول عایشه روایت کرده و همین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
حدیث باب ست و روایت کرده است آنرا النسائی و نیست دران لفظ قالت السنة ابو داود گفته سوای عبدالرحمن بن اسحق هیچکی نمی گوید که درین
حدیث لفظ قالت السنة ست و در سبل گفته در اشتراط صوم خلاف ست و این حدیث موقوف دال بر اشتراط اوست و در وی حدیثها ست بعضی
در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و الکل لا ینهض حجة مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف ست و وی اعتکاف نکرد مگر صائم و اعتکاف
او در عشر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت دران و اعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیراکه روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسوی
جبّانه است و لیکن مجرد فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع
درینجا مسجد جماعت ست یا بیان افضل و اولی ست و اکثر علما بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علما و باین رفته است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند
جائز ست در هر مسجد مگر کسیکه لازم ست او را جمعه که مستحب ست برای وی جامع نزد شافعی و حنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و قول قدیم شافعی
نیز همین ست و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین ست و لیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود شوکانی
گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد ها هر مسجد که باشد زیراکه معنی اعتکاف شرعا همین ست که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد می نشیند
معتکف نامیده نمیشود و وارد شده آنچه دال ست بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع اخرجه ابن ابی شیبة و سعید بن منصور من حدیث حذیفة
و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی رواه ابو داود و لا باس برجاله
روایت کرد این را ابو داود و نیست باک برجال سند وی الا ان الراجح وقف آخره مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
مگر بصوم مالک در موطا گفته جائز ست معتکف را که اعتکاف کند دران مساجد که خوانده نمیشود در آنجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که براید
ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود دران جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست او را ترک آن
و اختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضای حاجت
النسائی و مالک و شافعی گفته که باطل میشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام ست این حدیث وعن ابن عباس رضی الله
عنه قال لیس علی المعتکف صیام الا ان یجعله علی نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
نذر صوم کند رواه الدارقطنی والحاکم والراجح وقفه ایضاً و راجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بیهقی گفته الصحیح انه موقوف
و رفعه وهم گویم اجتهاد را درین باب مسرحی ست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر چنانکه در حدیث ابن عمر ست
که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
صوم شرط می بود امر بایفای این نذر نمیفرمود و حنفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب با روز مراد ست چنانکه

از روز شب یا روز مراد می باشد واین جواب ضعیف است وحدیث ابن عمر دال است بر مشروعیت اعتکاف در هر وقت بنا بر ورود ادله ترغیب
در آن ونیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
اُروا لیلة القدر فی المنام گفت ابن عمر بدرستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته واقف
نشدم من بر نام هیچیکی ازین جماعت وبالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر است محتمل که
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند واین ظاهر تر است والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اُری بضم همزه ای اظن رؤیاکم قد تواطأت ای توافقت لفظا ومعنی فی السبع الاواخر می بینم ومیدانم
ومگمان میکنم خواب شمارا که بتحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده
شب قدر را پس باید که طلب کند اورا در هفت شب اخیر ودر وی دلالت است بر عظم شان رؤیا وجواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
مخالف قواعد شرعیه نباشد ولیلة القدر را لیلة القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق ونوشته میشود وقضا کرده میشود آجال
واحکام که درین سال بوقوع می آید وقدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است وبعضی گفته اند از جهت عظم قدر
وشرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست **شعر** شبی وصل است طی شد نامه هجر ٭ سلام فیه
حتی مطلع الفجر ٭ متفق علیه ومسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بجوئید اورا در ده آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
مغلوب نشود بر سبع بواقی ودر روایت احمد است که دیدند مردی شب قدر را شب بست وچهارم پس فرمود آنحضرت بجوئید اورا در عشر بواقی در شبهای
وتر از آن واخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی ودر سبل گفته جمع میان روایات
باین طریق است که عشر برای احتیاط است وهمچنین سبع وتسع زیرا که مظنه آن همین است وهو اقصی ما یظن فیه الادراک انتهی گویم حافظ ابن تیمیه رح
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را وگفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
در شب قدر که طلب کنید اورا در عشر اواخر در وتر پس در کدام وتر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثار کردند قوم در بیان وتر یعنی هر یکی
وتری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدا را
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان وهفت زمین وهفت طواف وهفت جمار وماشاء الله من ذلک وپیدا کرد انسان را
از هفت وگردانید رزق اورا از هفت در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان را از
هفت گفت ابن عباس گفتم خلق الانسان من سلالة من طین ثم جعله نطفة فی قرار مکین الی قوله خلقا آخر بیشتر خواندم انا صببنا الماء صبا
الی قوله وابا پس نمی بینم لیلة القدر را مگر در شب بست وسوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتمونی علی ان لا تاتون باجابة هذا الغلام الذی
لم تجتمع شؤون راسه انتهی **وعن** معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فی
لیلة القدر لیلة سبع وعشرین شب قدر شب بست وهفتم از رمضان است رواه ابو داود والراجح وقفه روایت کرد این را
ابو داود مرفوعا وراجح وقف اوست بر معاویه ولیکن او را حکم رفع است زر بن حبیش بکسر زا وتشدید را گفت پرسیدم ابی بن کعب را
که برادر تو ابن مسعود میگوید هر که قیام کند سال تمام وی در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا ابن مسعود را میخواهد که اعتماد نکنند
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان است در ده اخیر در شب بست وهفتم بعده سوگند خورد ابی بن کعب که آن شب بست وهفتم است

زر بن حبیش گوید گفتم بکدام دلیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن کعب ست گفت بعلامتی که خبر داده است مارا آنحضرت که آفتاب در صبح آن شب می براید در حالیکه نیست اورا شعاعی رواه مسلم پس بقرینه این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سوره انا انزلناه سه جا و این نه حرفست و مجموع آن بست و هفت میشود و این و امثال این همه امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست در ان و اگر آنحضرت را بود اذن کرده نشد به تعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست و الله اعلم و مروی ست از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا را و سوگند داد پس در غضب آمد آنحضرت را و فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شمارا و لهذا گفت مصنف رح وقد اختلف في تعيينها على اربعين قولا و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از تعیین و در حجة الله البالغة گفته لیلة القدر دو لیل ست یکی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرود آمده است قرآن جملة واحدة بعده نازل شد نجما نجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظنه غالبه او ست و اتفاق افتاد که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی ست که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و منعکس میشود انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشوند بایشان فرشتگان و دور میشوند شیاطین و مستجاب میشود دعاها و طاعات ایشان و این شب در هر رمضان ست در شبهای طاق ده اخیر میشود متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که لیلة القدر اولی را اراده کرد گفت که این در هر سال ست و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان ست و اختلاف صحابه در تعیین این شب مبنی ست بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گویم امام ابو حنیفه نیز قائل ست بتقدم و تاخر و تحول آن در تمام حول اوردتها في فتح الباري وار ذکر کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن درینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین و نیست چنانکه قول برفع آن و قول بانکار از آن و مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی از انها چنان ست که نیست دلیل بران در سبل گفته و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع اواخر ست و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی اوتار و تر نزد شافعیه بست و یکم و بست و سیوم ست بموجب حدیث ابی سعید و عبد الله بن انیس و ارجا نزد جمهور بست و هفتم ست انتهی و مصنف در فتح الباری بعد سرد جمله اقوال گفته وارجحها كلها انها في وتر العشر الاواخر و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته و بکل حال فلا يجزم بليلة بعينها انها ليلة القدر على الاطلاق بل هي مبهمة في العشر كما دلت عليه النصوص انتهى و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتقاد و اتکال نکنند بران و شک نیست که اکثر احادیث در ان اند که در رمضان ست خصوصا در اوتار عشره اخیر خصوصا در شب بست و هفتم و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام در یابد ان شاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل ست و اگر تمام شب احیا کند و منجر بملال و اختلال فرائض و سنن مؤکده نگردد افضل و اکمل ست والا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و ليس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يرى و كان سعيه مشكورا رزقنا الله تعالى وعن

عايشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارايت ان علمت اي ليلة ليلة القدر ما اقول فيها گفت عایشه گفتم ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم کدام شب ست شب قدر و در یابم آنرا چگویم از ذکر و دعا در ان شب قال قولي فرمود بگو این دعا را اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنا خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر کریما ببخشای

برحال ما چه که هستم اسیر کمند هواپ نداریم غیر از تو فریاد رس پ تو ئی عاصیان را خطا بخش و بس پ رواه الخمسة غير ابي داود
يعني احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي والحاكم در سبل السلام گفته قيل علامت وى آنست كه شخص مطلع بران هر چيز را
ساجد می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مكان تا آنكه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشنود سلام یا خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت
وی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
واختلاف کرده اند در انکه آیا واقع میشود ثواب مرتب هر کسی را که اتفاق افتاد او را این شب وظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران ست وثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من يقم
ليلة القدر فيوافقها نووی گوید ای یعلم انها ليلة القدر ويحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگرچه وی نداند که همین شب ليلة القدر ست
ومصنف همین را ترجیح داده وگفته انکار نمیکنیم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای ليلة القدر اگرچه موافق نشود او را ونیست
کلام مگر در حصول ثواب بعین موعود به که آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهى **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد بضم دال مهمله بنا بر آنکه نفی ست ومروی ست بسکون بنا بر آنکه نهی ست الرحال
جمع رحل بمعنی پالان که برای شتر همچو زین برای اسپ باشد وشد وی درینجا کنایه است از سفر زیرا که غالبا برای همین باشد الا الى ثلثة
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه وبقعهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد ونماز کردن
دران افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد وباین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم وزیارت اهل علم وتجارت وجز آن
از انچه دران رفتن برای دریافت مکان وتبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی ست که در انجاست مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی
در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری ودر حجة الله البالغه گفته حق نزدم آنست که قبر ومحل عبادت ولی از اولیاء الله وطور همه برابرست در
نهی ودر مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد رحال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت وتخصیص مکان منهی عنه ست وشاید که
حکمت دران باز داشتن باشد از انچه میکردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود ودر مصفی گفته تحقیق درینجا
آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خویش پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم سد باب تحریف نمود وسفر را برای مواضع متبرکه
غیر این سه مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصره وغفاری نهی را شامل طور داشت وابو هریره
را از طور منع کرد والله اعلم انتهى ومصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه درینجا محذوف ست پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برای
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از ان گیرند ونیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
وصله رحم وطلب علم وغیره پس متعین شد ثانی واولی آنست که انچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجدی
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى وباین رفته اند اکثر فقها ومحدثین وهمچنین گفته اند در شرح این حدیث وعبارات ایشان در رساله
منتهى المقال مذکورست وبعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گزارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد رحال نکند
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گزارد از عهده نذر بر می آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گزاردن نماز در یکی از ینها خواهد کرد تا وقتی که
نماز دران نخواهد گزارد از عهده نذر نخواهد برامد قاله البغوي وابن بطال والتوربشتي شارح المصابيح وابن عبد البر ومحمود بن جمله وغیرهم
وبعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکنند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد ورفته اند بعضی سلف بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجد ها نه دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای ست و بعضی تقدیر میکنند
مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد رحال نکنند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول ست
از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین و گفته اند که این نهی برای تحریم ست لیکن قسطلانی تخطیهٔ ایشان کرده و مصنف در فتح الباری بطلان آن رفته
و نووی حکم بغلط بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال ست بر فضیلت این مساجد و دال ست بمفهوم حصر خود بر آنکه شد رحال
بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان و نماز گذاردن در آن حرام ست
و قد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفه و دال ست بر آن روایت اصحاب سنن از انکار
ابی بصرهٔ غفاری بر ابی هریره در خروج بسوی طور و گفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد بهمین حدیث و وافقه ابو هریرة
و رفته اند جمهور بسوی آنکه غیر محرم ست و استدلال کرده اند بآنچه ناهض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب را تاویل بعید و لا ینبغی
التاویل الا بعد ان ینهض علی خلاف ما دل و الدلیل انتهی گوییم میگویند آنکه ابو بصرهٔ غفاری ابو هریره را از رفتن طور منع کرده وجهش آن بود که
ابو هریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بود نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بر آن دلالت دارد و پس فهمیدن نفی سفر
برای زیارت صلحا و دیگر حاجات جائزه از آن مسامحت ست و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد
از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعید غیر متداول
در عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز ست
در آن پس پس مقصود این ست که شد رحال بطرف هیچ مسجدی اگرچه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة در آن نکنند زیرا که این هر ۳ مسجد
منصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست
کاتب حروف گوید عفا الله عنه مسئله سفر برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیه ست باتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه
سنت ست اما شد رحل برای آن پس نزد بعضی جائز ست اگر بر وجه مسنون باشد یعنی مقصود از آن دعا برای اموات و استغفار برای
شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ست
اخرجه مسلم گویند در وی دلالت ست بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه
و صیغهٔ امر بعد حظر برای وجوب ست و ضرور ست که جانب فعل در آن راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در اصول حنفیه ست پس لفظ فزوروها
عام ست خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک ست گوییم که مقصود ما زیارت مسنون ست نه زیارت
ممنوع که آن در سفر و حضر هر دو منهی عنه ست و آنانکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر بزیارت
وارد ست نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید اوست ماثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون
مشهود لها بالخیر پس اگر دلالت فزوروها عام می بود از سفر و حضر لامحاله بعضی از صحابه و تابعین این معنی از وی فهمیده بعمل می آوردند
حال آنکه از هیچیکی از ایشان منقول نشده که برای زیارت کسی شد رحال کرده باشد آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم یا کسب معاش
جز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به ست که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریر
شارع و فعل اصحاب او ثابت شده لهذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد و سفر زیارت اگرچه علی الاطلاق مظنهٔ شرک و معصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتح مي گوید بدان که نسخ این باب او ست خصوص صادر بزیارت و لهذا اجماعی کثیر و جمی غفیر مستثنی
را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مقصود شارع را پی برده و هو الصواب در تفهیمات گفته هر که رفت بسوی بلدهٔ اجمیر یا بسوی قبر سالار
مسعود غازی یا آنچه مانند آن ست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس وی آثم ست باثمی که اکبر ست از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
می پرستد مصنوعات را یا مانند کسی ست که میخواند لات و عزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکنیم بتکفیر وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
مقصود مانع از سفر زیارت نظر بعدم ورود رخصت آن از شارع صراحة سد ذرائع مفاسد ست و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید اوست
المسجد الحرام یعنی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم ست چنانکه ابو داود طیالسی از طریق عطا روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد ست
یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هذا دوم مسجد من که این ست یعنی مسجد مدینه والمسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شد بدان
جهت آنکه ورای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال ست بر فضیلت این هر سه مسجد و بر آنکه افضل اینها مسجد حرام ست زیرا که تقدیم
ذکر دلیل مزیت مقدم ست باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال ست برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء مرفوعا باسناد حسن الصلوة
فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر ست
و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام ست از فرض و نفل یا خاص ست باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض ست لقوله صلی الله علیه وسلم
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معرف بلام جنس عام ست پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فریضه پس شامل نافله نباشد والله اعلم متفق علیه این حدیث در صورت نفی ست و مراد بآن نهی ست مجازا گویا فرمود لا یستقیم
شرعا ان یقصد المساجد بالزیارة الا هذه البقاع لاختصاصها بما اختصت به من المزیة التی شرفها الله تعالی فی اهل اصول گفته اند که خبر شارع آکد ست از امر و نهی انتهی

کتاب الحج

بفتح حاء و کسرهٔ مهمله هر دو لغت ست بمعنی قصد و در شرع قصد بیت الله ست بر وجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم ست از هجرت نزد جمهور
و حافظ ابن القیم در هدی سنه نه یا ده اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عربی گفته که چون فرض شد حج در سال نهم اشتغال کرد بتجهیز اسباب سفر
فی الفور و اما قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله الآیه پس نزول وی در سال ششم ست و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
در وی امر ست باتمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهی در سبل گفته و فیه خلاف و این رکن ارفع و اعلای ارکان دین و نمایان ترین شعائر
اسلام ست و جامع ست میان عبادت مالیه و عبادت بدنیه و هدم میکند گناهان صغیره را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافی که هست در حقوق العباد ست
نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعفو دماء و مظالم از امت و مستجاب شد والله اعلم و دلیل فرضیت وی از قرآن همین الف
این کریمه است و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و منکر فرضیت وی کافر ست لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت ست باحادیث صحیحه و بیان کسیکه فرض کرده شده است بر وی عن ابی هریرة رضی
الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمرهٔ دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این ست
که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج ست عمره در لغت بمعنی زیارت ست و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

وحلق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیرا که زیارت کرده میشود بسبب وی خانهٔ کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی العمرة الی العمرة
دلیل ست بر تکرار عمره و بر اینکه نیست کراهت دران و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند مکروه ست زیاده از یک عمره در یک سال و استدلال کرده اند بآنکه
نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول ست بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم ست
از احوال آنحضرت که بعض چیز را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت میخواند آنحضرت بسوی عمره و بقول خود
و ظاهر حدیث عموم اوقات ست در شرعیت آن والیه ذهب الجمهور و گفته اند مگر متلبس بحج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مگر
اشهر حج برای غیر متمتع و قارن و اظهر آنست که مشروع ست مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج رد قول بکراهت اوست در ایام مذکور
زیرا که نبود هر چهار عمرهٔ او مگر در اشهر حج کما هو معلوم اگرچه عمرهٔ رابعه در حجة الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قران نموده کما تظافرت علیه الادلة والیه ذهب
من الائمة الاجلة والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی ارتکاب
مناهی نکند و بسمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و رجحه النووی و اصح آنست که مراد بدان حجی ست که بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول
همان ست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع ست گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور
آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته شد
ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان متعین گردد
متفق علیه و درین باب حدیثهاست کاتب حروف درین باب چهل حدیث جمع کرده **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت
قلت یا رسول الله علی النساء جهاد قال نعم گفت عایشه گفتم ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری ست که مراد
بدان استفهام ست فرمود آری هست علیهن جهاد بر زنان جهادی ست که لا قتال فیه نیست قتال دران گویا وی گفت ما هو فرمود
الحج والعمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز ست تشبیه بجهاد و اطلاق وی بران بجامع مشقت ست و در
قول وی لا قتال فیه ایضاح مرادست و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن و جواب از اسلوب حکیم ست رواه احمد و ابن ماجة
واللفظ له ای لابن ماجة واسناده صحیح و در حج زن شرط ست وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در حدیث شیخین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده است و جماعهٔ از نسوهٔ ثقات را
بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان
بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این ست که گفت عایشه بنت طلحه گفت ام المومنین عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را
در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمایید بجهاد روم فرمود جهاد شما ای طائفهٔ زنان حج ست یعنی بس ست مر زنان را که بحج بیرون آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند و در لفظی این ست
که گفت عایشه ای رسول خدا می بینیم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد نکنیم فرمود نه لیکن افضل جهاد حج مبرور ست و اطلاق روایت احمد افاده آن کرد
که حج و عمره قائم مقام جهاد ست در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب ست مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب ست **وعن**
جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم اعرابی فقال یا رسول الله اخبرنی عن العمرة اواجبة
هی فقال لا وان تعتمر خیر لك آمد بادیه نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده مارا از عمره که آیا واجب ست آن فرمود واجب نیست
و اگر عمره کنی تو بهتر ست ترا اعرابی بفتح همزه منسوب ست بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان مساقط غیث و کلا اند برابر ست که از عرب باشند

یا از موالی ایشان وعربی کسی ست که منسوب باشد بسوی عرب وجمع او اعراب ست وجمع اعرابی براعراب و اعارب هر دو آید وخیریت عمره دال ست بر ندب او وبرانکه غیر مستویة الطرفین ست تا آنکه باشد از مباح واتیان باین جمله دافع توهم تردد او ست میان اباحت وندب وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر وی اباحت ست زیرا که اصل همین ست پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود رواه احمد والترمذی مرفوعا والبیهقی ودر سندش حجاج بن ارطاة ست واو ضعیف ست گفت بیهقی محفوظ از جابر موقوف ست والراجح وقفه علی جابر کذا رواه ابن جریج وغیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده واجتهاد را در وی مسرح نیست ومروی ست از جابر مرفوعا ودر وی ابن لهیعه ضعیف ست واخرجه ابن عدی من وجه آخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عصمه است واو را کاذب گفته اند وجماعتی از ان ایمه که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی وتنبیه کرد مؤلف امام برانکه در تصحیح وی نظر ست زیرا که اکثر بر تضعیف حجاج اند واتفاق دارند برانکه وی مدلس ست وگفت نووی لائق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند حفاظ بر تضعیف وی مثل ائمه وابن المبارک وابن مهدی ویحیی القطان ویحیی بن معین واحمد بن حنبل وغیرهم وافراط کرد ابن حزم وگفت که آن مکذوب باطل ست در سبل گفته وفی الباب احادیث لم تقم بها حجة ونقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شیء ثابت انها تطوع وفی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحجة کحدیث عایشة الماضی انتهی **وعن** جابر مرفوعا وروایت ست از جابر بطریق رفع الحج والعمرة فریضتان حج وعمره دو فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف درینجا ذکر مخرجین این حدیث نکرده ونه ذکر تکلم در ان ولیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی والبیهقی من حدیث ابن لهیعة عن عطاء عن جابر وابن لهیعه ضعیف وقال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء واخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزیادة ولا یضرک بایهما بدأت وفی احدی طریقیه ضعیف وانقطاع فی الاخری ورواه البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفا واسناده اصح وصححه الحاکم انتهی ودر حدیث ابن مسعود ست مرفوعا که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج وعمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدرستیکه آنها دور میکنند فقر وگناهان را چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم وچرک آهن را رواه الترمذی والنسائی واحمد وابن ماجة وچون ادله ایجاب عمره وعدم ایجابش مختلف آمده علماء هم در وی سلفا وخلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقا ووصله عنه ابن خزیمة والدارقطنی وعلق ایضا عن ابن عباس انها لقرینتها فی کتاب الله واتموا الحج والعمرة ووصله عنه الشافعی وغیره وتصریح کرد بخاری بوجوب وتبویب کرد بران بقوله باب وجوب العمرة وفضلها بعده حدیث ابن عمر وابن عباس آورده واستدلال کرده اند دیگران بر وجوب وی بحدیث حج عن ابیک واعتمر واین حدیث صحیح ست صححه الترمذی ورواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اجود منه وزیاده کرد احمد ولا اصح منه وبوجوب رفته اند حنفیه لما ذکر من الادلة ولیکن در عالمگیریه گفته العمرة عندنا سنة ولیست بواجبة واما استدلال بقوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله پس جوابش آنست که آیت مفید وجوب اتمام ست واین متفق علیه ست بعد احرام عمره اگرچه بطریق تطوع باشد واظهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض ست در سبل گفته والادلة لا تنهض عند التحقیق علی الایجاب الذی الاصل عدمه انتهی گویم جماعتی از اهل حدیث بوجوب وی رفته منهم اسحق والثوری والمزنی ومروی ست قول بوجوب عمره از علی وعایشه وزین العابدین وطاؤس وحسن بصری وابن سیرین وسعید بن جبیر ومجاهد وعطا وهو الراجح **وعن** انس رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد والراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلا فرمود توشه یعنی آنقدر که در رفتن وآمدن او وراو عیال او را کافی باشد وراحله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در مصفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض ست و بیع مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست و کسیکه در میان وی و مکه حد سفر نیست و قوت مشی دارد راحله در حق او شرط نیست زیراکه عرف آنرا استطاعت می شمرد انتهی رواه الدارقطني والبيهقي وصححه الحاكم وقال صحيح على شرطهما والبيهقي ايضا من طريق سعيد بن ابي عروبه عن ابي قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم والراجح ارساله بيهقي گويد الصواب عن قتادة عن الحسن مرسلا مصنف گفته يعني الذي اخرجه الدارقطني وسنده صحيح الى الحسن ولا ارى الموصول الا وهما و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث حماد بن سلمه از قتاده از انس نیز مگر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن واقد حرانی ست و ابو حاتم گفته وی منکر الحديث ست و رواه الشافعي واخرجه الترمذي وابن ماجة والدارقطني من حديث ابن عمر ايضا اي كما اخرجه غيره من حديث انس وفي اسناده ضعف واگرچه ترمذی گفته که حسن ست زیراکه در وی ابراهیم بن یزید الخوزی ست احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث ست و رواه ابن ماجة والدارقطني من حديث ابن عباس و سندش نیز ضعیف ست و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس و رواه الدارقطني من حديث جابر و من حديث علي بن ابي طالب عليه السلام ومن حديث ابن مسعود ومن حديث عائشة ومن حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده و جمله طرق وی ضعیف ست عبد الحق گفته طرقه كلها ضعيفة و ابو بكر بن المنذر فرموده لا يثبت الحديث في ذلك مسندا والصحيح من الروايات رواية الحسن المرسلة و رفته است با این تفسیر اکثر امت پس زاد شرط ست مطلقا و راحله برای کسیکه خانهٔ او بر مسافت ست از مکه آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست لقوله تعالى يأتوك رجالا و نیز گفته هر که سوال عادت اوست لازم ست او را حج واگرچه زاد نداشته باشد ولیکن الحجة بران دلیل دال ست اعتبار زاد و راحله هر دوست شیخ الاسلام ابن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند دلالت میکنند برینکه مناط وجوب او زاد و راحله ست باوجود علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی فرمود من استطاع اليه سبيلا یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق مکنت ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران ست و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی ست که افتقار ست دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک زاد و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی ست ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج الى قوله ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية انتهى و مذهب ابن زبیر و عطا و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى زیراکه تقوی درین آیت مفسر ست بزاد و جواب داده اند که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال ست بران و حدیث باب دلالت میکند برانکه مراد بزاد حقیقت اوست و این حدیث اگرچه طرق وی ضعیف ست اما کثرت وی شد ضعف وی میکند شوکانی در نیل الاوطار گفته ان هذه الطرق يقوي بعضها بعضا فيصلح للاحتجاج بها انتهى و مراد بدان کفایت فاضله از کفایت عول ست تا عود لقوله صلى الله عليه وسلم كفى بالمرء اثما ان يضيع من يعول اخرجه ابو داؤد و حج مجزی ست واگرچه بمال حرام باشد ولیکن آثم میشود نزد اکثر و گفت احمد مجزی نیست غزالی در احیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز ست اسلام و عقل و حریت و استطاعت و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گوییم و امن طریق نیز داخل ست در استطاعت و معتبر دران غالب ست و غالب در دریا که در موسم سوار شوند سلامت ست و خوف هلک وهم دارد نه عقل در مصفی گفته از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب در مواضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل بر جواز سفر دریا رکوب صحابه است

در هجرت حبشه د تقریر آنحضرت ایشان را بر آن و کثرت ذکر امتنان به تسخیر بحر و جریان کشتی در آن و در حدیث آمده خیار شهدا آنان اند که کشتی
ایشان را بر هم زده **وعن** ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي ركبا بالروحاء یعنی
آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله نام جائی ست بر سه مرحله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته
محتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و محتمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند
و رکب بفتح را و سکون کاف جمع راکب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم
فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرفعت اليه امراة صبيا پس برداشت بسوی آنحضرت
و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجری هست با وجود آنکه بالغ نیست
و حج بروی فرض نه قال نعم ولك اجر فرمود آری مر او را ثوابی هست و ترا هم که او را بر سیداری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست
یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کردی یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم و مالك في الموطا و ابوداود و النسائي و ابن حبان وله الفاظ عندهم
و رواه الترمذي من حديث جابر و استقر بره این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر ست که ممیز باشد یا نه و ولی وی از
طرف وی انچه حاج میکند بعمل آرد و باین رفته اند جمهور و لیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب ست بر وی حج چون بالغ گردد
لحدیث ابن عباس ای غلام حج به اهله ثم بلغ فعليه حجة اخرى اخرجه الخطيب و الضياء المقدسي من حديثه و فيه زيادة قاضی عیاض گفت
اجماع کرده اند بر آنکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فریضه اسلام مگر فرقه شاذه که با جزا رفته بقوله نعم چه ظاهرش این ست که آن
حج ست و متبادر از حج عند الاطلاق چیزیست که مسقط واجب باشد و لیکن علما بخلاف وی رفته اند و مذهب گروهی از اهل بدع منع صغیرست
از حج نووی گفته و این مردود ست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحاب وی و اجماع امت بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی
غیر ممیز احرام می بندد کسی ست که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و منصوب از طرف حاکم و اما ام پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر
آنکه وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جهت حاکم و قیل صحیح ست احرام ام او و هم احرام عصبه و اگر چه آنها را ولایت مال نباشد و صفت
احرام ولی از طرف وی این ست که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتهی در نیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علما گفته فيوخذ من
مجموع هذه الاحاديث انه يصح حج الصبي ولا يجزيه عن حجة الاسلام اذا بلغ و هذا هو الحق فتعين المصير اليه جمعا بين الادلة انتهی **و** هم روایت ست
از ابن عباس رضي الله **عنه** قال كان الفضل بن عباس رديف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در حجة الوداع و این در منی بود و بود فضل در غایت حسن جمال و جوانی و خوبی فجاءت امراة من خثعم پس آمد زنی از قبیله
خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله و اکثر زنان این قبیله صاحب حسن و جمال می باشند فجعل الفضل ينظر اليها و تنظر اليه پس
آغاز کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دوختند فضل مشاهده
جمال او و اله و نگران شد و آن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد کذا قاله ابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد امن از
فتنه مستنبط گردیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن زن را حکم بتغطیه وجه نکرده و اگر نهی فهمید عباس که نظر جائز نیست تحویل نمیکرد و اگر جائز نمی
انگاشت عباس فهمیده آنحضرت تقریر نمیکرد او را بر آن کذا فی التلخیص وجعل النبي صلى الله عليه وسلم يصرف وجه الفضل الى
الشق الاخر و شروع کرد رسول خدا که بر میگردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر چشمان فضل

بن عباس و برتافت گردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان فقالت یا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادركت ابي
شيخا كبيرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیرست
وضعیف ست بحدیکه لا يثبت على الراحلة نمی تواند برجای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده واگر بربندم او را می ترسم
بروی یعنی از مرگ در مصفی گفته از انجمله قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیده زیراکه چون سائله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمود نه و بر اعمی واجب شود چون قائد بیاید و این فقیر را درین مسئله نظرست زیراکه
خدای تعالی میفرماید ليس على الاعمى حرج الآية و این آیه اگرچه در جهادست در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود و بجامع سفر انتهى افاحج عنه
آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ
وامر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائزست باوجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت وذلك في حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل ست
برانکه مجزی ست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت که زوال آن مایوس ست و اگر عدم قدرت
از جهت مرض یا جنون ست که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث با زیادت در السنت که لا بدست در صحت تحجیج از دو چیز
عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت مضر او نیست هیچ قادرست بر حج و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند
ماخوذ میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تبرعا بکند ادای حج از طرف آن غیر لازم گردد اگرچه بروی واجب نیست و وجهش آنست
که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و رد کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
اجزا نه وجوب و تعرض نکرد بدان و جائزست که شناخته باشد آن زن وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال ست بران قول وی ان فريضة الله على
عباده في الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل وجوب که آن استطاعت ست و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از فرض
غیر باینکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذهب احمد و ابو حنیفه جواز نیابت ست در ان از غیر مطلقا
بنابر توسع که در نفل ست و مذهب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگرچه اختصاص خلاف
اصل ست ولیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی ست درین حدیث بلفظ حجي عنه وليس لاحد بعدك و رد کرده اند این را باینکه این
زیادت مروی ست باسناد ضعیف و بعضی گفته اند مختص ست بولد و جوابش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی ست و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تنبیه فرموده است بر علت بقوله في الحديث فدين الله احق بالقضا كما ياتي پس آنرا دین قرار داده و دین صحیح ست که قضا کند
آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق عليه واللفظ للبخاري و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهينة جاءت
الى النبي بدرستیکه زنی از قبیله جهینه بضم جیم بعد وی یا و شنات تحتانیه نام قبیله ایست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف گفت
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقالت ان امي نذرت ان تحج فلم تحج حتى ماتت افاحج عنها بدرستیکه مادر من نذر کرد
که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم حجي عنها فرمود آری حج کن از جانب وی ارايت لو كان على امك

دین اکنت قاضیة آیا دیدی که اگر می بود بر مادر تو وامی آیا می بودی آنرا که میگذاردی وام ویرا اقضوا الله فالله احق بالوفاء
بگذارید وام خدا را پس خدای تعالی سزاوارتر ست بوفا وگذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت
واتفاق واین مذهب ماست ونزد شافعی هر که مرد ودر گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس مال وی
مقدم بر وصایا ومیراث انتهی گوییم در سبل ست که حدیث دال ست بر تحجیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجب ست قضای
دین مطلقا وهمچنین سائر حقوق مالیه از کفاره ونحوها وباین رفته اند ابن عباس و زید بن ثابت وابوهریره وشافعی و واجب ست اخراج اجرت
از راس مال نزد ایشان وظاهر شیخ آنست که این مقدم ست بر دین آدمی وهو احد اقوال الشافعی ونیست این معارض قول وی سبحانه
وان لیس للانسان الا ما سعی زیرا که این عام ست حدیث آنرا خاص کرده واین در حق کافرست وگفته اند لام در آیه بمعنی علی ست ای لیس
علیه مثل ولهم اللعنة ای علیهم وقد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار رواه البخاری حدیث دال ست بر آنکه نادر بحج چون بمیرد بدون حج
وولد وی از طرف وی حج بکند مجزی باشد از وی وهم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی نپرسید که تو حج از طرف خود کرده
یا نه وجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت اورا بدین وقضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جائزست ورد کرده اند بحدیث شبرمه که دال ست بر
عدم اجزا اگر حج خود نکرده است واما مسئله دین پس غیر جائزست اورا صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب ست ودر حدیث
دلیل ست بر مشروعیت قیاس وضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سامع وتشبیه مجهول الحکم بمعلوم زیرا که قضای دین از میت معلوم بود
نزد ایشان ولهذا الحاق بدان مستحسن افتاد وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان یحج حجة اخری هر کدام کودک که حج کرد پس تر رسید بلوغ را پس لازم ست
بر وی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا وسکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بر وی اثم نگارند یعنی بالغ شد ابن بطال گفته
اجماع کرده اند ائمه فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معهذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور وابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او
ولازم نمیشود اورا چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بر طریق تدریب ست وتقدم الکلام فی ذلک وایما عبد حج ثم عتق فعلیه
حجة اخری وهر بنده که حج کرد پس تر آزاد کرده شد پس بر وی ست گذاردن حج دیگر وباین رفته اند حنفیه رواه ابن ابی شیبة وابن خزیمة
والاسمعیلی فی مسند الاعمش والحاکم وصححه الخطیب فی التاریخ والبیهقی ورجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه ورجال سند وی
ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن والمحفوظ انه موقوف ومحفوظ نزد محدثین آنست که موقوف ست بر ابن عباس
ابن خزیمه گفت صحیح موقوف ست ومحدثین را کلام کثیرست در رفع ووقف وی واخرجه کذلک ابن عدی من روایة عن شعبة بیهقی گفته متفرد ست
برفع آن محمد بن المنهال ورواه الثوری عن شعبة موقوفا مصنف در تلخیص گفته واین نزدیک اسمعیلی وخطیب از حرب بن شریح
از یزید بن زریع ست بطریق متابعت محمد بن منهال ومؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس
که گفت احفظوا عنی ولا تقولوا قال ابن عباس وظاهرش این ست که اراده رفع کرد ولهذا نهی کرد ایشان را از نسبت نمودن آن بسوی خود
ودرین باب ست از جابر نزد ابن عدی وسندش ضعیف ست واخرجه ابوداود فی المراسیل ودر وی یک راوی متهم ست واحتجاج کرد
بدان احمد وروایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی ارید ان احدد فی صدور المؤمنین ایما صبی حج به اهله
فمات اجزاه فان ادرک فعلیه الحج ومثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور وروی الشافعی حدیث ابن عباس آن ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کردند

بران صحابه حجت ست بالاتفاق وگفت که این مجمع علیه ست زیراکه وی از اهل عبادات ست پس حج از وی صحیح باشد مگر مجزی نبود زیراکه قبل
از مخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلونّ رجل بامراة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی
زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع ست و وارد شده که ثالث این هردو شیطان ست و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین
امر می تواند شد باین طور که همراه این هردو کسی باشد که معنی خلوت زائل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیراکه معنی مناسب نهی خوف
ایقاع شیطان ست فتنه را میان هردو و خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا ومعها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی ست
که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد صلاح
و عفت ست جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست
زیراکه اقامت در انجا حرام ست قفال گفته لابد ست از محرم عملا بلفظ الحدیث ولا تسافر المراة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند زنی
مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم ست و این مطلق ست در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف ست در لفظی لا تسافر المراة مسیرة لیلة الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیرة یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی
بریدا و در لفظی ثلثة ایام و نووی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منهی عنه ست از ان مگر با محرم
و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بعموم آن نتوان کرد و علما را درین جا تفصیل ست گفته اند جائز ست سفر زن تنها در هجرت
از دار حرب و مخافت بر نفس خود و برای قضای دین و رد ودیعت و رجوع از النشوز و این مجمع علیه ست و اختلاف کرده اند در سفر حج واجب
جمهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد کرابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد و لیکن دلیلی برین قول
ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت عموم ست شامل رجال و نساء و قوله لا تسافر المراة الا مع ذی محرم
عموم ست برای انواع سفر و هردو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح ست میان هردو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر
مگر با محرم مخصص عموم آیت اند پس حدیث عام ست از پیر و جوان و جماعتی از ائمه گفته که پیرزال را سفر بی محرم هم جائز ست و گویا ایشان نظر به
معنی کرده عموم را بالمخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجوز هیچو شابه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسای ثقات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بران زیراکه اجماع نیست و گفته اند جائز ست او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بران
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خرجت حاجة پس گفت
ای رسول خدا بدرستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اول و کسر تای
ثانیه و سکون بای فی غزوة کذا وکذا و بدرستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده ست نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا
با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا بروم پس چه کار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه
زن روم قال انطلق فحج مع امراتك فرمود برو پس حج کن با زن خود زیراکه غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق
علیه واللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با وی غیر این کس همراه نباشد و غیر احمد
گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگرچه حمل بران بی قرینه نباشد و قرینه درینجا قاعده دین ست که بر هیچکس بذل منافع نفس خود برای

تحصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت
بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در معصیت خالق برابر ست که بفور قائل شویم یا بتراخی اول ظاهر ست و بر ثانی نیز زیرا که
وی را نیز رسد که در برائت ذمه خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از آن منع نماید
و آنکه دار قطنی از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که زنی هست و او را شوهری ست و زن را مال ست و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست
زن را که برود مگر باذن زوج خود پس این محمول ست بر حج تطوع جمعا بین الحدیثین با آنکه نیست در حدیث کتاب دلالت بر آنکه برآمد آن زن
بدون اذن زوج خود ابن تیمیه گفته صحیح ست حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و حاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت
مثل مریض و فقیر و معضوب و مقطوع الطریق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بتکلف حاضر مشاهد شوند حج کردن ایشان مجزی باشد لیکن بعضی
از ایشان محسن اند در آن همچو حاج ماشی و بعضی مسی همچون حج بسؤال و حج زن بغیر محرم و در جمله آنست که اهلیت حج تام ست و معصیتی که واقع شده در طریق واقع شده نه
در نفس مقصود و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول لبیک عن شبرمة
بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک از طرف شبرمه بضم شین معجمه و سکون با موحده و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه را از
جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد از وی قال من شبرمة فرمود آنحضرت کیست شبرمه قال اخ لی او قریب لی گفت برادر ست مرا
یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست قال حججت عن نفسك قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسك
ثم حج عن شبرمة فرمود حج کن از خود و بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای حج خود
و باین رفته است جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائز ست و مذهب حنفیه و مذهب مالک این ست و نیز در وی
دلالت ست بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر بست آن احرام از طرف وی شد نه از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد
او را باینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبرمه کرده بود و لیس دلالت کرد بر آنکه منعقد نشد نیت از طرف غیر ورنه واجب میشد
از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگرچه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غیر و بودنش از خود جائز بود
زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل ست بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت احرام ست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر
تا خود حج نکرده است مطلقا خواه مستطیع باشد یا نه زیرا که ترک استفصال و تفریق در حکایت احوال دال ست بر عموم و نیز حج واجب ست در
اول سال از سنوات امکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض ست و ثانی نفل همچو کسیکه بروی
دین باشد و از وی مطالبه آن کنند و نزد وی دراهم بقدر وفای دین بوده است پس او را نمی رسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند
و لهذا گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که مستطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد
که حج از طرف غیر بکند و لیکن عمل بظاهر حدیث اولی ست رواه ابو داود وابن ماجة والشافعي والدار قطني وابن حبان والبيهقي وصححه
ابن حبان بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و نیست درین باب صحیح تر ازین انتهی و طرق این حدیث سه ست از ابن عباس و از عایشه و از جابر و اینجا
بطریق عبده بن سلیمان ست و عبده ثقه محتج به ست در صحیحین و قد تابعه علی رفعه محمد بن بشر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن معین اثبت الناس
در سعید عبده است و همچنین ترجیح داد عبد الحق و ابن القطان رفع آنرا و گفت طحاوی صحیح موقوف ست والراجح عند احمد وقفه و گفت احمد
رفع او خطاست و رواه موقوفا غندر عن سعید کذلک و گفت ابن منده ثابت نیست رفع او و گفت دار قطنی مرسل اصح ست مصنف گفته هو کما قال

لیکن این تقویت رفع میکند زیراکه از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعض در تصحیح آن در حاشیهٔ تلخیص گفته رفع مقدم ست بر وقف و وصل
برارسال انتهی ابن تیمیه گفته حکم کرد احمد در روایت پسر خود صالح که آن مرفوع ست پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند
آنرا جماعتی بنا برآنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی **وهم** روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد مارا
رسول خدا پس گفت دران خطبه که بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفد بنی تمیم در فتح مکه
اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در جاہلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در ہر سال فرض ست حج
یا رسول الله قال لو قلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن جمله را یعنی برای وجوب وی آری ہر سال فرض ست ہر آینه واجب میگردد
در ہر سال و اگر واجب گردد ہر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در وست به بذل اموال و ہجران اہل و اولاد و مفارقت
اوطان خصوصا اہل بلاد بعید و در روایتی بعد قوله وجبت زیاده کرده ولو وجبت لم تقوموا ولو لم تقوموا بها لعذبتم ظاہر این حدیث دران ست که احکام مفوض اند
بآنحضرت چنانکه مذہب بعضی ست و لہذا در بعض روایات آمده که بآن مرد فرمود ترا دو بار جواب میدہند که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود و محل
مسئله علم اصول ست و در وی خلاف بین العلما ست فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض ست فمازاد فهو تطوع پس کسیکه زیاده بر
یکبار کند نفل ست رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی والدارمی ایضا و اصله فی مسلم و اصل
این حدیث در صحیح مسلم ست من از حدیث ابی هریرة رضی الله عنه و لفظ وی این ست که گفت ابو ہریره خطبه کرد مارا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری ہر آینه واجب میشد حج ہر سال و ہر آینه
نمی توانستید کرد پس گفت بگذارید مرا مادامیکه ترک دہم شما را پس ہلاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان
بر پیغمبران ایشان پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان بکنید آنچه می توانید و در طاقت شماست و چون نہی کنم و باز دارم شما را پس بگذارید
آنرا باہتمام و بکمال وله شاہد من حدیث انس عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم والترمذی له شاہدا من حدیث علی کرم الله وجهه و سنده منقطع

باب المواقیت

جمع میقات ست و میقات ہنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از انجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را موضع
معین ساخته اند که از انجا احرام به بندند **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل
المدینة ذا الحلیفة بدرستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اہل مدینه ذو الحلیفه که نام جای ست بر ده مرحله از مکه و از مدینه
بر یک فرسخ و آنجا مسجدیست که احرام بست از انجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاہی ست که مسمی ست به بیر علی و این ابعد مواقیت ست
شیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته که بر ده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیراکه از انجا تا مکه چند راه ست و نامیده میشود
بوادی عقیق و مسجدش مسمی ست بمسجد شجره و در وی چاہی که عامهٔ جہال چاه علی گویند بگمان آنکه علی در انجا با جن مقاتله کرد و این دروغ ست زیراکه
با جن ہیچیکی از صحابه مقاتله نکرده و شان علی از ان بلند تر ست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست ہیچ فضیلتی برای این چاه و نه مذمت
و مستحب نیست سنگ و غیره انداختن دران انتهی و حلیفه بضم حا تصغیر حلفه است و حلفه واحد حلفا ست مصنف در فتح گفته مکان معروف ست

میان وی و مکه دو کم دو صد میل ست قاله ابن حزم و نووی گفته میان وی و مدینه شش میل ست و وهم کرده هر که گفت میان هر دو یک میل ست
وهو ابن الصباغ انتهی ولاهل الشام الجحفة و مراحل شام را جحفه است بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نام موضعی ست بر سه
مرحله از مکه و آنرا مهیعه هم گویند قاله النووی فی شرح المهذب و در وی نظر ست زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل ست از مکه
و آنجاست غدیر خم کما قال صاحب النهایة و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته این قریه
قدیمه معموره است که مهیعه اش نامند و امروز ویران ست و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از وست و آنرا رابغ گویند بسبب
یافته شدن آب در انجا برای غسل و این میقات کسی ست که حج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین ست بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا جحفه پس در آن
نزاع ست و بالفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بمکه معظمه رجوع کنند و بر ذوالحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابغ با آنکه تاخیر
از میقات نزد ائمه اربعه و جمهور علما اثم و موجب لزوم دم ست بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانیکه شافعی المذهب اند چون از راه
دریا در محاذی یلملم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا حده و از انجا باطمینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعیه
هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم ست مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی ست که در تحفة المحتاج شرح المنهاج نوشته که
مسافت یلملم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلملم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما مذهب او و غیر آن درین حکم تخطیه وی
کرده اند و زیادت مسافت ما بین یلملم و مکه بر مسافت جده تا مکه باثبات رسانیده و لیکن مفاسد جهل و تعصب بسیار ست ولاهل نجد قرن المنازل
و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل ست قرن بفتح قاف و سکون را بلا اختلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما
و غیرهم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیط وی نموده و حکایت کرده نووی اتفاق بر تخطیه وی و گفته اند که بسکون نام
جبل ست و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی ست نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که اویس ابوی نسبت کنند
بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس و این میقات اقرب مواقیت ست بسوی مکه و نجد در اصل بمعنی زمین بلند ست ضد غور که بمعنی زمین پست ست
والآن نام بلاد عرب ست که از یمامه تا زمین عراق باشد ولاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام
جبلی ست از جبال تهامه بر دو مرحله از مکه کذا فی القاموس و در فتح گفته کذلک و زیاده کرده که میان وی و مکه سی میل ست انتهی و همین ست میقات
اهل هند امروز هن لهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی
علیهن مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن من غیر اهلهن از غیر اهل این مواضع یعنی اگرچه از کسان این آفاق
معینه نباشند اما لازم ست ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام برسند
از جحفه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه رسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند و این واجب ست
و اگر تاخیر کنند تا میقات خود مسیئی باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز ست او را تاخیر تا میقات خود اگرچه فضل برای
او خلاف اوست و حدیث محتمل ست زیرا که قوله هن لهن ظاهرش عموم ست برای اهل این اقطار برابر ست که بر میقات خود گذرند یا بر
میقات دیگر و او راست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد لازم نیاید او را احرام بستن از انجا بلکه از جحفه بر بندد
و عموم قول وی ولمن اتی علیهن دال ست برانکه متعین نیست بر شامی در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل او نیست

ابن دقیق العید گفته قوله لاهل الشام الجحفة شامل کسی ست که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسیکه نگذشته و قوله لمن اتی علیهن شامل کسی ست
که از اهل شام بذی الحلیفه مرور کرده و کسیکه نکرده پس درینجا دو عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفکاک باینطور که قوله هن لهن
مفسر قول اوست وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة پس مراد باهل مدینه سکنه او بنده و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته انتهی
گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه و کسانیکه گذشت بر ایشان ذا الحلیفه را ظاهر شود که جحفه میقات شامی ست
چون بمدینه نیاید زیراکه این مواقیت محیط بیت اند بنحو احاطه جوانب حرم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را التعظیم حرمت وی اگرچه
بعض جوانب وی دورتر از بعض باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که
از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب شافعی همین ست و داخل شد ابن عمر بغیر احرام
و بالاتفاق ثابت ست که حج و عمره نزد قائل وجوب وی یکبار واجب ست پس اگر بر هر داخل مکه حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب شود
و در حدیث جابر ست که در آمد آنحضرت روز فتح بمکه و بود بروی عمامه سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی وفی الباب عن انس عند احمد
والبخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت بمکه آمد و شد میکردند برای حوائج خود و منقول نیست که امر کرده باشد کسی را از ایشان
باحرام کقصة الحجاج بن علاط وکذا قصة ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات وهو حلال وقد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات
لا بنیة الحج ولا العمرة فقرره صلی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل ینقل عنها انتهی
و نزد حنفیه روا نیست در آمدن بمکه بی احرام اگرچه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوز نکند میقات را هیچ یکی مگر احرام بسته
و این حدیث مطلق ست مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج و معتمر و جز ایشان و اما هر که داخل
میقات ست او را جائز ست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیراکه در آمدن او بمکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج ست پس حکم او
حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة در سبل گفته هر که جائز نمیگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات بجو حطابین پس دلیل و آثار سلف ست والقوم
بها حجة و هر که در آید بمکه باراده خود و نیت هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را اراده یکی از دو نسک وی
احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی والله اعلم ومن کان دون ذلك فمن حیث انشأ
و کسیکه باشد وراء این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ ست
پس کسی که باشد وراء این موضعها داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در انجا ساکن ست و همچنین و هم چنین حتی اهل مکة من مکة
تا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه و این مخصوص ست بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام بندند والآن متعارف موضعی ست که نام
او تنعیم ست و این موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی ست
که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم ست
موافق میقات حج ست و میقات احرام عمره کسیکه در حرم ست حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تنعیم
فرستاد و تنعیم اقرب اطراف حل ست بمکه و در الحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد
آنحضرت درچنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از آنکه سکنه مکه باشند یا مجاورین و غیر واردین
بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و ازینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان مکه است

ولیکن محب طبری گفته که وی نمیداند هیچ یکی را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد وجوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانیده باین حدیث وانچه از ابن عباس مروی ست که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسر را ونیز گفت هر که اراده کند از اهل عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم وتجاوز کند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانند شد واما امر آنحضرت عائشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطییب قلب او بود بدخول در مکه در حالیکه معتمره است همچو دیگر اصحاب خود زیراکه وی احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حائض شد و در آمد بمکه وطواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل له قولها یا رسول الله یصدر الناس بنسکین واصدر بنسک قال انتظری فاخرجی الی التنعیم فاهلی منه الحدیث واین محتمل ست که اراده او تشابه داخلین از حل بسوی مکه بعمره بود ونیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکه باشد وبا احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد وگفت طاوس نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجر می یابند یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشند گفت زیراکه بیت وطواف را ترک میکنند وبیرون می روند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند اعظم باشد در اجر از رفتن در غیر شیء مگر آنکه این کلام وی در تفضیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بمکه بر طواف اختیار کرده اند وبعضی مقام وطواف را اختیار نموده ونزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بندد صحیح ست ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبل گفته دمی آید اینکه الزام دم بروی بی دلیل ست متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز ست ازان بغیر احرام پس اگر پیش از مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل باشد وافضل آنست که از اول میقات احرام کند واگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی واگر از میقات بگذرد لازم ست عود قبل از تلبس بنسک واگر از عود مانعی ست ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسکه شیئا او ترکه فلیهرق دما انتهی گویم وبه قال مالک وابو حنیفه والشافعی واحمد والجمهور وعطاء ونخعی گفته نیست بروی چیزی وسعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او وشافعیه گفته اند پس اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم وهم در مصفی ست واگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات می باید که احرام بندد واگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد واگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست زیراکه عمل برخصت شرع نموده ست انتهی

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین مهمله وسکون را وبعد وی قاف موضعی ست شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوهچه خرد را گویند وعراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات ست وعراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود والنسائي واصله عند مسلم من حديث جابر وآن این ست که گفت آنحضرت مهل اهل مدینه از ذی الحلیفه است وطریق دیگر جحفه ومهل اهل عراق ذات عرق ست ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل یمن یلملم الا ان راويه شك في رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیراکه در صحیح مسلم ست از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از مهل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد برفع وفي صحيح البخاري ان عمر هو الذي وقت ذات عرق ودر بخاری ست بدرستیکه عمر آنکس ست که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق ولفظ وی این ست که گفت عمر اهل بصره وکوفه را که به بینید مقابل قرن را

از راه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بران ابن تیمیه در منتقی گفته نص بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بثبوت رسد بدیع نباشد وقوع اجتهاد عمر بر وفق آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نص و مروی ست رفع آن بلا شک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه و رواه احمد مرفوعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمر و در اسنادش حجاج بن ارطاة ست و رواه ابو داود والنسائی والدارقطنی وغیرهم من حدیث عائشة انه صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق باسناد جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنها وقد ثبت مرسلا عن مکحول وعطاء ابن تیمیه گوید هذه الاحادیث المرفوعة الجیاد والحسان یجب العمل بمثلها مع تعددها ومجیئها مسندة ومرسلة من وجوه شتی وعند احمد وابی داود

والترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن ست نووی گفته لیس کما قال زیرا که در سندش یزید بن زیاد ست که روایت میکند از محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از ابن عباس و یزید ضعیف ست باتفاق محدثین و تکلم کرده اند دروی غیر واحد از ایمه مصنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر ست که شناخته میشود از ترجمهٔ وی و اورا علتی دیگر ست که مسلم در کنی گفته نمیدانم اورا سماعی از جد وی محمد بن علی انتهی و عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی ست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق ست لیکن بیش از عقیق ست و عقیق هم نام وادی ست بر سه میل از مدینهٔ منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر اینکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام ست از میقات و عقیق ابعد ست از ذات عرق و گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود حین اکمل الله دینه و دال ست برو روایت حارث بن عمرو سهمی که گفت آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و وی در منی بود یا عرفات و گرد شده بودند او را مردم گفت پس چون آمدند اعراب و دیدند روی او را گفتند این روی مبارک ست گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود والدارقطنی فائدة کلا در حجة الله البالغة گفته اصل در مواقیت این ست که چون آمدن بمکه معظمه در حالت ژولیدگی مو و عرقناک بدن و ترک غلوای نفس مطلوب ست و در تکلیف مردم به بستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر ست چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه و دو ماه ست لهذا واجب شد که امکنهٔ معلومه را حول مکه خاص کنند تا از آنجا احرام بسته بیایند و تاخیر نکنند احرام را بعد آن و ضرور ست که این مواضع ظاهر و مشهور باشد و بر هیچکس مخفی نبود و گذر اهل آفاق برانها باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه ابعد مواقیت را زیرا که مدینه مهبط وحی ست و مأرز ایمان و دار الهجرة و اول قریه ایست که ایمان آورد بخدا و رسولش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعلای کلمة الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز مدینه اقرب اقطار ست که ایمان آورد در زمان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلاف جوالی و طائف و یمامه و جز آن که نیست حرج دران انتهی

باب وجوه الاحرام وصفته

وجوه جمع وجه ست و مراد بدان انواع ست که متعلق ست باین احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمهٔ نماز نیز ازین باب ست یا احرام بمعنی در آمدن در حرم ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیتی ست که فاعل آن بسبب وی محرم می شود عن عایشة

رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت
از مدینه روز شنبه بست پنجم ذی قعده بعد نماز ظهر که در مدینه گذارد چهار رکعت وخطبه کرد ایشانرا وآموخت دروی احرام وواجبات
وسنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود ووداع بفتح واو بدرود وتودیع بدرود کردن وحجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند
زیرا که مردم را دران بعد تعلیم شرائع وداع کرد وخبر داد برحلت خود وگواه گرفت ایشانرا بر ادای رسالت وتبلیغ احکام وگواه کرد خدای تعالی را
بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی واین در سنه دهم بود که آخر سنوات عمر شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ست فمنا من اهل بعمرة پس بعضی
از ما کسانی بودند که بانگ می بر آوردند بعمره تنها واهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن ست واینجا احرام مراد ست که در وی به تلبیه آواز بلند میکنند وعمره
آنست که احرام بندد از حل واگر آفاقی ست از میقات وطواف وسعی کند وحلق یا قصر نماید ومنا من اهل بحج وعمرة وبعضی از ما کسانی بودند
که تلبیه میگفتند بحج وعمره هر دو یعنی قارن بودند وقران آنست که احرام بندد آفاقی برای حج وعمره معا وداخل شود بمکه وباقی ماند بر احرام تا آنکه
فارغ گردد از افعال حج ولازم بر وی یک طواف ویک سعی ست در قولی ودو طواف ودو سعی در قولی بعده ذبح کند آنچه میسر آید از هدی وچون خواهد
که کوچ کند از مکه طواف کند برای وداع ومنا من اهل بالحج وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها یعنی مفرد بودند وافراد آنست که
احرام بندد آفاقی از میقات پس در آید بمکه وطواف قدوم کند ورمل کند دران وسعی نماید میان صفا ومروه وبماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود
در عرفه ورمی کند وحلق نماید وطواف کند ونیست سعی درین وقت واز اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم ست یکی مفرد بضم میم وسکون فا
وکسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنها ست دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج وعمره هر دو ست
سوم متمتع که اول عمره میکند واگر سوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند واگر نکرده است از احرام می بر آید بعد از ان در مکه می نشیند
وچون ایام حج می در آید احرام حج می بندد وحج میکند ودرین حدیث دلیل ست بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
درین حج بودند بوقوع آمده ومروی ست از عایشه روایات دیگر مخالف این ووجه جمع میان آنها بیاید واختلاف کرده اند در آنکه افضل ازین
انواع کدام نوع ست حنفیه قران را ترجیح میدهند وگویند قران افضل ست بعد از ان تمتع بعد از ان افراد وقول جماعتی از صحابه وتابعین
وائمه دیگر وقول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین ست در سبل گفته الادلة تدل على ان افضلها القران وقد استوفى ادلة ذلك ابن القيم ونزد امام احمد
ومالک تمتع افضل ست وجماعتی از صحابه وتابعین ومن بعدهم وائمه با ایشان ست وبه قال الشوکانی ونزاع درین مسئله دراز ست در نیل الاوطار
استیفای آن کرده واهل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحج واهلال کرد آنحضرت بحج تنها وعلما را اختلاف ست دران بنا بر
اختلاف احادیث وارده درین باب بعضی گویند قارن بود وبعضی گویند متمتع وبعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه است محرر سلو
در رحلة الصديق الى البيت العتيق استیفای ادله این هر سه قول کرده ومحصل آن این ست که هر که روایت افراد کرد حمل بر اول حال نمود که اهلال
بهمان بود وهر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده وهر که قران میگوید مراد وی ما استقر عليه الامر ست وشیخ الاسلام
ابن تیمیه جمع حسن نموده وگفته که تمتع نزد صحابه متناول قران ست پس محمول باشد بران وهر که روایت افراد کرده روایت تمتع وقران هم نموده
پس متعین شد حمل بران واول افراد اعمال حج کرد وچون از وی فارغ شد عمره بجا آورد ودر سبل گفته اکثر بر آنند که احرام حج وعمره هر دو کرد پس
قارن باشد وحدیث عایشه دال ست بر آنکه مفرد بود ولكن الادلة الدالة على انه حج قارنا واسعة جدا انتهى در نیل الاوطار گفته هذان البحثان
اعنى تعيين ما حجه النبي صلى الله عليه وسلم من الانواع وبيان ما هو الافضل منها من المضايق ومواطن البسط وفي ما حررناه مع كونه في

غایة الایجاز ما یغنی اللبیب فاما من اهل بعمرة فحل پس کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدوم مکه بعد از ادای بقیهٔ اعمال پیش از ایام حج واما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم یحلوا واما کسانیکه اهلال کردند بحج تنها یا جمع کردند حج وعمره پس حلال نشدند و نه برآمدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل بضمیر مفرد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج وبرآمدن از احرام ست اگرچه طواف باقی ست و در ینجا دلالت ست برانکه از ین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفرد بود و محرم بعمره متمتع و محرم بهر دو قارن وهم دلالت ست برانکه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر واین مخالف چیزی ست که ثابت شده است از احادیث از چهارده صحابی در صحیحین و غیرهما که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی هدی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه بتقیید وی بکسیکه با وی هدی بود و احرام بحج تنها بسته و وی مانند کسی ست که هدی فرستاده و احرام بهر دو مثا بسته وعلما اختلاف کرده اند قدیما وحدیثا در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص ست بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا نه در سبل گفته وقد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المعاد وافردناه برسالة ولا یحتمل ههنا نقل الخلاف والاطالة انتهی گوییم جائز ست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد وبه قال احمد ومالک والشافعی وابو حنیفة وبسط کلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فلیرجع الیه متفق علیه در مصفی گفته ارکان حج پنج چیز ست احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات وظاهر ست که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفه بحدیث الحج عرفة وسعی بین الصفا والمروة بحدیث حسن دارقطنی وبیهقی یا ایها الناس سعوا فان السعی قد کتب علیکم وبقول عایشه چنانکه بیاید وحلق بقول خدای تعالی لیقضوا تفثهم وطواف بقول خدای تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق وارکان عمره همین چیزها ست سوای وقوف عرفه از جهت استقرای افراد عمره و یافتن این چیزها دروی پس این چیزها ارکان حج وعمره اند وحج وعمره بترک یکی ازین چیزها تباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست وغیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم وبعض غیر مجبور انتهی

باب الاحرام وما یتعلق به

باب در بیان درآمدن در یکی از دو نسک و چیزی که متعلق ست بدان ومحرم کسی ست که شاغل ست باعمال حج یا عمره بانیت در مصفی گفته واگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل ست واگر نیت کرد و تلبیه نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت ست وفرضیت او از هیچ جا ثابت نشده انتهی واحرام در حج وعمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه دران تصور اخلاص وتعظیم وضبط عزیمت حج بفعل ظاهر ومتذلل وخاشع گردانیدن نفس ست برای حق جل وعلی بترک ملاذ وعادات مالوفه وانواع تجمل وتحقیق معانات تعب ومشقت وتشعث وتغیر ست برای خدای واحد قدیر جل جلاله وعم نواله عن ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل رسول الله صلی الله علیه وسلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ودر وی رد ست برکسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیدا و در روایتی ست از نزد شجره چون برخاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود ودر مسلم ست که بگذارد دو رکعت بذی الحلیفه پس تر چون مستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهلال کرد و در لفظی این ست بود رسول خدا چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب وبرسید اشت او را بر پشت خود ناقه اهلال میکرد از مسجد ذی الحلیفه وازینجا پیدا شد اختلاف در آنکه تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن اوست بعد استوا بر پشت ناقه وباین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون ست وقول مالک نیز همین ست در هدایه گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی ست از آنحضرت واگر

بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست ست و لیکن بعد از نماز افضل ست و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استواست و در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا ترم بحقیقت حال آن اهلال کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلال آنحضرت همدرین حال بود و بعد از ان روان شد و در رسید تا که موضعی بلند ست بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد و ابتدای اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مصلای او بود و از ینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دحام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس متجاوز بودند و از هر طرف که چشم آنجا کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی ست که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد نبود و راوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گزارد و شب آنجا بسر کرد و صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه بر آمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکه افضل احرام بستن ست از میقات نه قبل وی و اگر احرام بست پیش از ان پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این احرام ست یا مکروه زیرا که قول صحابه که توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهلال از همین مواقیت می باید بست و قاضی ست بنفی نقص و زیادت پس اگر زیادت احرام نباشد لا اقل ترک آن افضل باشد و اگر نبود اجماع بجواز آن قائل میشدیم بتحریم باو که توقیت و بنا بر آنکه زیادت بر مقدرات از شرع عادة همچو اعداد صلوات و رمی جمار غیر مشروع ست مانند نقص از ان و ما جزم میکنیم بتحریم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه مروی ست از چند صحابه تقدیم احرام بر میقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس و انس از عقیق و ابن عباس از شام و اهلال کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود از قادسیه و وارد شده ست در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دویره اهل خود از علی و ابن مسعود و اگرچه تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای سفر از اهل خود کند زیرا که وارد ست از علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که انشی کنی برای آن از بلاد خود یعنی انشا کنی برای آن سفر سفر دار بلده خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه و قضیه یعنی عمرة القضا سفر از شهر خود و دال ست برای این تاویل که علی خود آنرا نکرده و نه هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از میقات بلکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده پس چه قسم این تمام حج و عمره باشد با آنکه نه آنحضرت کرده و نه احدی از خلفا و نه جماهیر صحابه آری در احرام از بیت المقدس بخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود من اهل من المسجد الاقصی بعمرة او بحجة غفر له ما تقدم من ذنبه رواه احمد و در لفظی این ست من احرم من بیت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه و ابو داود و لفظ وی این ست من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شک از راوی ست و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل بعمرة من بیت المقدس کانت کفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام از انجا بالخصوص افضل باشد از احرام از مواقیت و دلیل ست اذ احرام ابن عمر از انجا و نکرد این را از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل که مراد انشای سفر ست از انجا انتهی والله اعلم **وعن** خلاد بفتح خای معجمه و تشدید لام از ثقات تابعین ست بن السائب عن ابیه بسین مهمله روایت میکند از پدر خود که سائب ست ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اتاني جبرئيل فامرني ان امر اصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با هلال و در روایتی عوض اہل لفظ تلبیه گفته
و مراد یکی ست و اگرچه اخفاء در ذکر افضل ست اما اینجا رفع صوت افضل ست رواه مالک فی الموطا والدارمی والشافعی وابن حبان
والحاکم والبیهقی الخمسة یعنی احمد وابو داؤد و ترمذی ونسائی وابن ماجه وگفت مالک شنیدم از بعض اہل علم که دوست میداشت
لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین و شنیده ام از بعض اہل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن
لبیک باید که بشنوانند زن نفس خود را اخرجه فی الموطا وصححه الترمذی وابن حبان والحاکم و در روایت دیگر ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کدام اعمال افضل ست فرمود عج و ثج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل وگفت باش عجاج ثجاج
عج رفع صوت ست و ثج نحر بدن و این همه دال ست بر استحباب رفع صوت به تلبیه اگرچه ظاهر امر وجوب ست و بوجوب رفته است ابن ابی هریره
وحکاه ابن قدامة عن بعض المالکیة والخطابی عن مالک و ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
به تلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت ست و از مالک مروی ست که رفع نکند
آواز به تلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی و در مصفی گفته مستحب ست بلند کردن آواز به تلبیه در حق مرد نه در حق زن و مستحب ست اکثار آن
در حق مرد و زن همه خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقا انتهی و اختلاف کرده اند در وجوب دم
به ترک تلبیه ابن شاس از مالکیه و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب ست قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق ست بحج چو توجه بر طریق
وحکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری و ابو حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اہل ظاهر که آن رکنی ست در احرام منعقد نمیشود بدون
احرام و ابن سعد از عطا بسند صحیح آورده که فرض ست وحکاه ابن المنذر عن ابن عمر وطاوس وعکرمة **وعن** زید بن ثابت
از فقهای صحابه و کبار ایشان ست کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم تجرد
لاهلاله واغتسل بدرستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال بمعنی رفع صوت ست و مراد بآن درینجا احرام ست
که سبب اهلال باشد و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و این غسل مستحب ست و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست و در مصفی گفته
مستحب ست غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول مکه و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده
و ظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف و قطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی غزالی گفته اغتسالات مستحبه مسنونه در حج نه غسل ست
اول برای احرام از میقات پستر برای دخول مکه پستر برای طواف قدوم پستر برای وقوف عرفه پستر برای وقوف بمزدلفه پستر برای طواف
زیارت پستر سه غسل برای رمی هر سه جمار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستر برای طواف وداع و نزدیک شافعی در قول جدید غسل برای طواف
زیارت و طواف وداع پس هفت غسل باشد انتهی در انوار گفته مسنون ست برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بذی طوی
و داخل شدن پیاده یا از ثنیه کدا و خارج شدن از آن و این ثنیه علیا ست در بطحا رواه الترمذی والدارمی والبیهقی والدارقطنی
والطبرانی گویم چنانکه غسل برای احرام مستحب ست همچنان مستحب ست گرفتن از ریش و بروت و غیر آن محلی گفته مستحب سنت ناهب برای
احرام بحلق عانه و تنظیف ابط و قص شارب و تقلیم اظفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مثله فی العالمگیریة و زیاده کرد
در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان والا تسریح وی و در مصفی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال
که اول اشهر حج ست موی نگاه دارد تا نزدیک حل از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس ست مرفوعا که نفسا و حائض

غسل کنند و احرام بندند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود والترمذي وحسنه وغربه وضعفه العقيلي وروى الحاكم
والبيهقي عن ابن عباس قال اغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لبس ثيابه الحديث و سندش ضعیف است زیراکه در وی یعقوب بن عطا
بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید و در آمدن مکه خواهد و می آید
استحباب تطییب قبل از احرام وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل ما يلبس المحرم
من الثياب بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز است که بپوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد قال فرمود لا تلبسوا القمص
نپوشید پیراهنها اقمص بضمتین جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد در منسک شیخ الاسلام ابن تیمیه رح است که نیست محرم را پوشیدن
قمیص نه با آستین و نه بی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود در آرد یا ندر آرد و سلیم باشد یا مخروق و همچنین نپوشد جبه و نه قبا
که در وی دست داخل توان کرد و همچنین درع که نامش عرق چین است و امثال ذلک باتفاق ائمه و اگر بیندازد قبا را بر دوشهای خود بغیر
ادخال یدین پس در وی نزاع است و این است معنی قول فقها که نپوشد مخیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی ولا العمائم
و نپوشد دستارها را و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق سر باشد و لا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریمه است
و اما روی پس مالک و ابو حنیفه گفته بکراهیه و شافعی و جمهور گفته اند که نیست احرام در روی او و می رسد او را تغطیه آن و جز این نیست که
واجب است کشف وجه در حق زن و حدیث حجت است بر ایشان و همچنین است کلام در محرم میت که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی و احمد
و اسحق و همچنین جائز نیست لبس مخیط و مالک و اوزاعی و ابو حنیفه گویند جائز است تغطیه راس و الباس او مخیط و حدیث وارد است بر ایشان
و اما تغطیه وجه محرم میت پس جائز است نزد قائل تحریم تغطیه راس انتهی ولا السراويلات و نپوشد ازارها و مراد بلبس قمیص و سراویل
پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف چنانکه پیراهن را در بر افگند و تنبان را در پاها بکند و الا اگر بر تن افگند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیراکه در این
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده در سبل گفته مراد بقمیص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و بعمامه آنچه محیط سر باشد پس
ملحق است باین غیر این از آنچه مغطی راس باشد خطابی گفته ذکر عمامه و برنس معا دال است بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد و نه بنادر
همچو برانس ولا البرانس و نپوشد برنسها و برنس بضم موحده و سکون را بعده نون تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و در این
تفسیر قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند
و موافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته برنس هر ثوب است که سرش از وی باشد ملتزق
بود بدان جبه باشد یا درعه یا غیر آن ولا الخفاف و نپوشد موزه ها را و آنچه در معنی اوست همچو سواق و جورب و غیره الا احد لا يجد
نعلين مگر کسیکه نیابد نعلین را که فروخته میشود یا یابد آنها را و لیکن نیست با او ثمن فاضل از حوائج اصلیه خود فليلبس الخفين پس بپوشد
موزه ها را وليقطعهما اسفل من الكعبين و باید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی برآیند بخاری و مسلم از حدیث ابن عباس
آورده اند که شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیابد ازار پس باید که بپوشد سراویل را و هر که نیابد نعلین پس باید که بپوشد خفین را و مثله
عند احمد و ظاهر این است که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین است زیراکه این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث
ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه رح فی المنتقی و رجحه الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در منسک خود گفته اگر نعلین نیابد خفین بپوشد و نیست بر وی
قطع آن زیرتر از کعبین زیراکه آنحضرت امر کرد بقطع اولا پس تر رخصت کرد بعد از آن در عرفات در لبس سراویل برای فاقد ازار و لبس خفین

برای فاقد نعلین واول بار که رخصت بقطع کرد بجهت آن کرد که بقطع مانند نعلین می شود ولهذا صحیح جواز لبس ما دون الکعبین ست
مثل خف مکعب ومداس وجمجم ونحو ذلک برابرست که واجد نعلین باشد یا فاقد آن وچون نعلین وآنچه قائم مقام اوست نیابد مثل جمجم
ومداس موزه بپوشد وقطع نکند آنرا وهمچنین چون ازار نیابد سراویل بپوشد واین اصح قول علماست ودر عرفات بود کما رواه ابن عمر وهمچنین جائزست
هر آنچه از جنس ازار ورداء باشد لبس محرم راست که ملتحف شود بقبا وجبه وقمیص وبمانند آن ومتغطی شود بلحاف وغیره ولیکن سر نپوشد مگر از
برای حاجت انتهی گوییم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید وگویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز
قائل ست باین قاعده وابن جوزی گفته امر بقطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط عملا بالحدیثین شوکانی رح در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که
این تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض در میان مطلق ومقید بنا بر امکان جمع میان هردو بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست جمع کردن
واجب ست بترجیح نتوان رفت واگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن ست ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر
ودر روایت دو کس ارجح ست از روایت یک کس انتهی گوییم چون حدیث ابن عمر متقدم ست وحدیث ابن عباس مؤخر سبیل درینجا ترجیح
مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید والله اعلم وبقیه کلام درین مسئله در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم

ولا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران ونپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران واختلاف کرده اند در علتی که
بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت ست یا رائحه جمهور گویند رائحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او ندمد جائز باشد
احرام دران وجواز شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل واگرچه در وی مقال ست وحرام ست لبس معصفر ومورس بر مردان در حال حل
مثل احرام ولا ورس ونه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو وسکون را گیاه زردی ست که رنگ کرده میشود بدان وآنرا اسپرک گویند
درسبل گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مراد بتحریم درینجا تحریمش بر مردست ولاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح
در منسک خود گفته جائزست احرام در جامه سفید وجز آن از الوان جائزه واگرچه ملون باشد ومستحب ست که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس
اگر هردو سفید باشد افضل بود وجائزست که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن وکتان وصوف وسنت آنست که احرام کند
در ازار ورداء برابرست که مخیط باشند یا نه باتفاق ائمه واگر احرام بندد در غیر این هردو جائز باشد اگر هست از ان جنس که پوشیدنش
رواست انتهی واللفظ لمسلم وزیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المرأة المحرمة ونقاب بر روی نیفگند
زن احرام کننده واختلاف کرده اند علما دران جمهور منع کنند وحنفیه جائز گویند وهو روایة عند الشافعیة والمالکیة شوکانی گفته این مردودست
بنص حدیث ودر فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها وکفیها بما سوی النقاب والقفازین انتهی وگفت فاطمه بنت المنذر بودیم ما
که خمار می افگندیم بر روهای خود را وما محرمانیم همراه اسماء بنت ابی بکر پس انکار نمیکرد بر ما رواه مالک فی الموطا در مسوی گفته معنی وی آنست
که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع ابصار مردم وبرین اند اهل علم چون متجافی باشد از بشره وجه واعتراض کرد صاحب کافی
در مذهب احمد بر قید تجافی وگفت ظاهر آنست که این معتبر نیست ونیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف اوست
زیرا که ثوب مسدول سالم از اصابت بشره نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی وبیهقی از حاکم از ابی علی حافظ
نقل کرده که قوله لا تنتقب المرأة از قول ابن عمرست مدرج در خبر وگفت صاحب امام که این محتاج دلیل ست وحکایت کرده است ابن منذر
نیز خلاف دران که از قول ابن عمرست یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر موقوفا واورالطرق ست در بخاری معا موصولا ومعلقا

ولا تلبس القفازين ونپوشد بر دست قفاز را بالضم قاف وتشدید فا وزای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان وکف وساعد همه را می پوشد ودرمیان آن پنبه است پر کرده شده وبعضی گفته اند نوعی از زیور ست که زنان در دستها و پا پوشند ورواه احمد والترمذی والنسائی وصححه وابوداود والحاكم والبيهقی محلی گفته شافعی درام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنة گوید جواز قفازین برای آنها اظهر ست گوییم حدیث وارد ست بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام ست بر زن محرمه نیاورده وآنچه از احادیث ثابت شده انتقاب ست ومثل اوست برقع که مفصل باشد بر قدر ستر وجه زیرا که وارد ست بدان نص وبپوشد زن روی خود بغیر این مثل خمار وثوب وهرکه گفت روی او همچو سر مرد ست بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل با وی وحرام ست بروی لبس قفازین ولبس ثیاب مورس ومزعفر ومباح ست حلیه وجز آن واما صید وطیب وحلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم مردانند واما انغماس در آب ومباشرت محل براس وستر راس بدست وهمچنین نهادن او بر مخده نزد نوم پس غیر مضر ست زیرا که صاحب او لابس نیست ونیست فدیه بر لابس خفین لعدم النعلین وحنفیه گویند واجب ست وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را ومی مالیدم طیب برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد ولحله قبل ان یطوف بالبیت وبرای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند وهمه چیز حلال می شود الا از زنان پس بمکه می آیند وطواف می کنند بعد ازان بسوی منا بر میگردند وزنان نیز حلال میشوند پس مراد بحل احلال کامل ست که هر محظور بسبب آن حلال میشود وهو طواف الزیارة وبعض احلال مثل طیب وغیره برمی حلال شده بود وهمین حلت زنان باقی ست وظاهرش آنست که حلق ورمی کرده وطواف باقی مانده وتمام این روایت آنست که تطییب میکردم تطییبی که در وی مشک بود گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند وله عندهما الفاظ غیره متفق علیه در حدیث دلیل ست بر استحباب تطییب نزد ارادۀ احرام وجواز استدامت او بعد احرام وبر آنکه بقای لون وریح او بعد از احرام مفسد احرام ومضر او نیست وحرام ابتدای وی ست در حال احرام ومفسد استعمال اوست بعد از احرام وباین رفته اند جماهیر ائمه از صحابه وتابعین ومشهور در مذهب حنفیه واحمد این ست مستند بهمین حدیث ونزدیک مالک وشافعی وبروایتی از احمد مکروه ست تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام وطیبی اباحت را قول شافعی وکراهت را قول مالک وایجاب فدیه را قول ابوحنیفه ساخته وآنچه ما گفتیم مذکور ست در هدایه وشروح وی ودر شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست وتطیب کرد وبرخاست صباح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم واین خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر وروایت کرد حدیث باب را وابن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود ودر سر وریش وی طیب بود در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این وتکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بچیزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالید پس تر غسل کرد پس خوشبو برفت نووی در شرح مسلم بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب ست تطییب برای احرام لقولها لاحرامه وبعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص بآنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وتمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل وحال آنکه دلیل برخلاف آن قائم ست چه از حدیث عائشه ثابت شده که کنا ننضح وجوهنا بالطیب المسک قبل ان نحرم فیعرق فیسیل علی وجوهنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا رواه ابوداود

واحمد ولفظ احمد این ست کنا نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکة فنضمد جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرقت احدنا سال علی وجهها فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا ینهاها ونتوان گفت که این خاص ست بزنان زیراکه زنان ومردان برابراند درین حکم باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام ست نه قبل از ان واگرچه حال وی دائم باشد همچو نکاح زیراکه این از دواعی اوست وجز این نیست که منع کرده میشود محرم از ابتدای نکاح نه از استدامت او وپس همچنین حال طیب ست وطیب از نظافت ست که مقصود ازوی دفع رائحهٔ کریهه است چنانکه مقصود از نظافت ازالهٔ وسخ ست که در اشعار واظافر فراهم میشود ولهذا مستحب شد اخذ شعر وظفر قبل احرام زیراکه بعد از ان ممنوع ست واگرچه باقی ماند اثر او بعده واما حدیث مسلم وبخاری از یعلی بن امیه در قصهٔ اعرابی که فرمود اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما خوشبوئی که باتست وآلوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال وجواب در جعرانه بود در ذیقعده سنه هشتم وآنحضرت در سنه شانزده حج گذارده واخذ باخر امر اوست زیراکه آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان حرام ست نه بآنجهت که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو نمالد ابتداءً جمعا بین الادلة وهمین ست راجح وجائز ست استمرار بر طیبی که پیش از احرام بکار برده ودر نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد احرام نه آنکه نزد ارادهٔ احرام بکار برده واثر لون وریح او باقی مانده وصحیح نیست بگویند ناجائز ست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز استدامت لباس زیراکه استدامت لبس لبس ست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست مثلنا استوای هر دو ولیکن این قیاس در مقابلهٔ النص ست وهو فاسد الاعتبار انتهی

وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب نکاح نکند محرم خودرا ونکند نکاح دیگری بولایت ووکالت خود وخواستگاری نکند زن را هرسه لفظ برفع وجزم مروی ست وخطبه بکسر خای زن خواستن واین مذهب جمهور علما وشافعی ست ونهی ازین هرسه تحریمی ست وگفته اند در خطبه نیز نهی ست باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن وظاهر همین ست که برای تحریم ست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که خطبه هم حرام ست ابن تیمیه گفته زیراکه آنحضرت نهی کرد از همه بایک نهی وتفصیل نفرمود وموجب نهی تحریم ست وهیچ اثر ونظر معارض او موجود نیست انتهی ونزد عطا وعکرمه واهل کوفه جائز ست محرم را تزوج چنانکه جائز ست اشترای جاریه برای وطی وتعقب کرده اند بآنکه این قیاس ست در مقابلهٔ نص وهو فاسد الاعتبار وظاهر نهی عدم فرق ست درمیان کسیکه تزوج کند غیر را بولایت خاصه یا عامه کالسلطان والقاضی وبعض شافعیه گفته اند جائز ست محرم را تزویج غیر بولایت عامه واین تخصیص ست عموم نص را بلا مخصص ونزد حنفیه جائز ست هرسه امر ودلیل ایشان تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست میمونه را وحال آنکه محرم بود کما فی روایة ابن عباس در سبل گفته این قول مردود ست زیراکه روایت ابی رافع که تزوج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح ست چه وی سفیر بود میان هر دو وهم روایت اکثر صحابه همین ست قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزوج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن المسیب که سهو وغلط کرد ابن عباس اگرچه میمونه خالهٔ اوست زیراکه تزوج نکرد اورا رسول خدا مگر بعد از انکه حلال شد ذکره البخاری انتهی ودر نیل الاوطار گفته حدیث ابن عباس حکایت فعل ست پس معارض صریح قول یعنی نهی ازان نشود ولیکن بمصیر بسوی آن نزد تعذر جمع ست وجمع ممکن ست دریجا بفرض ارجحیت روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کنند تاخیر فعل از قول واگر تقدم وی فرض کنند پس در ان خلافی ست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو اینجا انتهی

یا گردانیدن عام متاخر ناسخ او کما ذهب الیه البعض وچون این مقرر شد پس حق آنست که حرام ست محرم را تزوج خود وتزویج دیگری
کما ذهب الیه الجمهور انتهی رواه مسلم ورواه الجماعة الا البخاری وهمچنین ممنوع ومنهی عنه ست جماع در مسوی شرح موطا گفته اگر جماع کرد قبل
وقوف حج فاسد شد نزد ابو حنیفه وبروی یک گوسفند ست وحج کند سال آینده ونیست بر هر دو تفرق واگر جماع کرد بعد وقوف حج فاسد نیست
وبروی ست بدنه ونزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول ست حج فاسد ست برابر ست که قبل وقوف بعرفه باشد یا بعد آن وبروی ست بدنه ودوام
مضی در فاسد وقضا از قابل واگرچه تطوع باشد وچون خارج شوند هر دو متفرق شوند برای حذر از مثل آنچه واقع شد در اول واگر جماع
کرده است بعد از هر دو تحلل حج غیر فاسد ست ولیکن بروی فدیه است نه قضا واین فدیه در قولی شاة ست ودر قولی بدنه در نیل الاوطار
گفته کفارهٔ وطی شاة ست زیرا که اقل مصداق هدی ست واین مروی ست از ابو حنیفه ودال ست بران قوله صلی الله علیه وسلم واهدیا هدیا
کما فی مرسل ابی داؤد وجمهور گویند بدنه است بر زوج وبدنه بر زوجه وبدنهٔ زوجه واجب ست بر زوج مطلقا وشافعی گفته اگر باشد زن
مکرهه نه مطاوعه وابو حنیفه ومحمد گویند بر زوج ست مطلقا وشافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما هدی واحد ومشروع ست تفرق ومحکی ست
در بحر از علی وابن عباس وعثمان واکثر فقها واختلاف کرده اند در انکه واجب ست یا نه مذهب عطا ومالک وشافعی در احد القولین وجوب ست
ودر قولی مندوب وابو حنیفه گفته نه واجب ست ونه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة والموقوف
لیس ممن یقبل المرسل ولا رای حجة اقوال الصحابة فی شغله عن التزام هذه الاحکام وله فی ذلک سلف صالح کداؤد الظاهری انتهی **وعن**
ابی قتادة الانصاری رضی الله عنه فی قصة صیده الحمار الوحشی وهو غیر محرم مروی ست از ابی قتاده در قصه شکار کردن
او حمار وحشی را در عام حدیبیه ووی محرم نبود ودرینجا استشکال کرده اند بعدم احرام وی وتجاوز از میقات واز ان جوابها داده اند واز انجمله
آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه اهل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف در تلخیص گفته
اثرم گوید می شنیدم اصحاب حدیث را تعجب میکردند ازین حدیث ومیگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را مجاوزت میقات بلا احرام وهیچ
نمیدانند وجه آن ودیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم واحرام بستیم
پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین وچنان ناگاه ما با ابی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که نام برد آنرا
پس ذکر کرد حدیث حمار وحشی را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه وکانوا محرمین پس فرمود
آنحضرت یاران خود و بودند آنها محرم هل منکم احد امره او اشار الیه آیا از شما کسی امر کرد او را بالصید کردن این حمار وحشی یا اشارت کرد
بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فکلوا ما بقی من لحمه فرمود پس بخورید
چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر را اگر صائد غیر محرم ست یعنی خود صید نکرده
ودلالت واشارت واعانت بران ننموده واین رای جماهیر ست وحدیث نص ست درین وگفته اند حلال نیست اکل آن واگرچه بر وی
اعانت بچیزی نکرده واین مروی ست از علی وابن عباس وابن عمر عملا بظاهر قوله تعالی وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما بنا بر آنکه مراد از صید
درینجا مصید ست وجواب داده اند از ان که مراد در آیه اصطیاد ست ولفظ صید اگرچه متردد ست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
بیان مراد کرده وحدیث جابر بن عبد الله ان آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال ما لم تصیدوه
او یصد لکم اخرجه اصحاب السنن وابن خزیمه وابن حبان والحاکم مگر آنکه در بعض رواة وی مقال ست که مصنف در تلخیص ذکر کرده وبر تقدیر آنکه مراد در آیت

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم مطلقا از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص ست و در حدیث زیادت ست و هی قوله صلی الله علیه وسلم قال هل معکم من لحمه شیئ و در روایتی هل معکم منه شیئ قالوا معنا رجله فاخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحدیث آینده و شیخ در ترجمه گوید احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار ست که کوفیان و طائفهٔ از سلف بآن رفته اند که جائز ست محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام نیست مطلقا و این هر دو مذهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیحه است بلا موجب و حق مذهب جمهور ست جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع ست حدیث جابر کما تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة شافعی گفته هذا احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح ست در تفرقهٔ مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب وطلحه و ابی قتاده و مخصص ست برای عموم آیه متقدمه انتهی متفق علیه وله عندهما الفاظ کثیرة

وعن الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین بن جثامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی ست ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گور خر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش یقطر دما و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضدا من لحم صید و این همه روایات در مسلم ست وهو بالابواء و آنحضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده و الف ممدود و این در حجة الوداع بود او بودان یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال مهمله نام دو موضع ست میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابوای ست و این صعب بن جثامه در انجا ساکن بود فرده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بر وی و قبول نکرد هدیه او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه وی قال فرمود بطریق معذرت انا لم نرده بفتح دال رواه المحدثون و انکره المحققون من اهل العربیة و قالوا صوابه ضمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین ست علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه ست اوضح ضم ست و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف ست بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نحو ردها که آن بفتح ست علیک الا انا حرم بضم حا و را جمع حرام ست بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست یعنی بدرستیکه ما بر نگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن روا است یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکید از وی یا شق وی وشق بکسر نیمهٔ هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینهٔ این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مخالف و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده وجوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این ست که نخوردن صید صعب را باین جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خوردن صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال ست بران کما تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذهب مالک و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذهب و مذهب ابو حنیفه آنست که حلال ست خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیهٔ کلام درین مقام در شرح فارسی مختصر

امام شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در سبل گفته مانعین گویند که این حدیث دال ست برانکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیراکه در ا
تعلیل بمحرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام ست مطلقا و جواب داده است قائل جواز
بآنکه این محمول ست برانکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع ست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و تا جمع بین الاحادیث ممکن باشد
اولی ست از اطراح بعض وی و دال ست برای این آنچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و ابن ماجه باسناد جید انما صدته له وانه امر اصحابه یاکلون
ولم یاکل حین اخبرته انی صدته له ابوبکر نیسابوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه نمیدانم هیچکس را که گفته باشد درین حدیث جز معمر گویم معمر ثقه است
تفرد او مضر نیست و شاهد زیادت ست حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل ست برانکه لائق ست قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد
والفاظ روایات مختلف ست شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس
محمول ست برانکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان که نزد بیهقی ست حافظ
ابن القیم تضعیف آن کرده و منجمله روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیراکه این منافی با روایت حمار نیست چه گاهی جزء را باسم کل خوانند
واین شائع ست در لغت و اکثر روایات متفق اند برانکه آن بعض از ابعاض حمار بود و حجز نیست که اختلاف درین بعض ست یعنی پای بود
یا سرین یا جز آن و نیست تناقض میان آن زیراکه احتمال که مهدی شق باشد که در وی عجز بود که در وی رجل باشد **وعن** عائشة رضي
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز ست از حیوانات و جنبنده
بر زمین که همه آن فاسق ست دواب بتشدید موحده جمع دابه است وهو مادب من الحیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بدابه و این
مطابق قوله تعالی ست وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها وکاین من دابة لاتحمل رزقها و گفته اند که خارج ست طائر از لفظ دابه لقوله تعالی
وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه و نیست حجت درین آیت زیراکه محتمل ست که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص ست در عرب لفظ
دابه بذوات قوائم اربعه و تسمیه آن بفاسق بحث آنست که فسق در لغت خروج ست ومنه فسق عن امر ربه ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق بنابر
خروج وی از طاعت خدا و وصف این هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل و گفته اند بنا بر خروج
اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل لغیر الله به پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
وانه لفسق و گفته اند بنابر خروج اینها از حکم غیر خود بایذا و افساد و عدم انتفاع پس این سه علت ست که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده اند
یقتلن فی الحرم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم و این اخبار ست بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الجناح
ونفی الحرج علی قاتلهن و این دال ست بر حمل امر بر اباحت الغراب یعنی زاغ و در روایتی غراب الابقع بموحده و قاف زاغ بیشه که سیاه و سفید
می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و از ینجا رفته اند بعض ایمه بسوی تقیید مطلق بابقع و همین ست قاعده
در حمل مطلق بر مقید و قدح درین زیادت بشذوذ و تدلیس راوی مدفوع ست بآنکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد و این زیادت ست
از عدل ثقه حافظ پس شذوذ نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زاغ گویند و فتوی
داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ماعدای ابقع از غرابات ملحق بابقع انتهی والحدأة و در روایتی حدیا تصغیر حداة بکسر حا و فتح دال
و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف ست که آنرا اغلیواز میگویند و در صراح خات گفته و هندی چیل ست والعقرب کژدم والفارة
موش والکلب العقور و سگ جراحت کننده گزنده و تقیید کلب که معروف ست بعقور دلالت میکند برانکه کشته نشود غیر عقور و منقول ست

از ابی ہریرہ تفسیر کلب عقور باسد وازید بن اسلم بحیہ واز سفیان کہ آن گرگ ست خاصۃً وگفت مالک ہر جانور کہ گزد مردم را وبترساند ایشانرا وجراحت کند مثل اسد ونمر وفہد وذئب آن کلب عقور ست ومنقول ست از سفیان وہو قول الجمہور واستدلال کردہ اند برای این تفسیر لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہم سلط علیہ کلبا من کلابک پس کشت اورا شیر وہو حدیث حسن اخرجہ الحاکم ودر روایت بخاری زیادت حیہ آمدہ پس شش چیز شد ونیز در حدیث ابن عباس ست زیادت مار نزد احمد ودر اسنادش لیث بن سلیم ست ور روایت کرد آنرا ابو عوانہ بلفظ ست وبیان کرد ہر پنج مذکور را بالمنزو نزد ابو داؤد زیادت سبع عادی آمدہ وباین حساب ہفت میشوند ونزد ابن خزیمہ وابن المنذر زیادت گرگ وپلنگ واقع شدہ پس نُہ باشد مگر آنکہ منقول ست از ذہلی کہ وی این ہر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کردہ ووقع شدہ ست ذکر گرگ در حدیثی مرسل ورجال وی ثقات اند واحمد مرفوعا امر بقتل ذئب برای محرم روایت کردہ ودر وی راوی ضعیف ست واین روایات دال اند بر آنکہ مفہوم عدد از قول وی خمس مراد نیست واختلاف کردہ اند علمای اہل فتوی آنانکہ قائل اند بعلت اول در وجہ تسمیہ بفاسق بآنکہ ملحق ست بخمس ہر آنکہ جائز ست قتل او برای حلال وہر کہ قائل ثانی ست قائل ست بالحاق ہر ماکول مگر آنکہ قتل وی منہی عنہ ست واین با اول شریک ست وہر کہ قائل ثالث ست خاص کردہ است الحاق را بآنکہ حاصل میشود از وی افساد قالہ المصنف فی فتح الباری در سبل گفتہ مخفی نیست کہ نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد والاعدم الحاق محفوظ بود وباین قائل اند حنفیہ مگر آنکہ لاحق کردہ اند حیہ را بنابر ثبوت خبر وذئب را بنابر مشارکت او بکلب در کلبیت والحاق کردہ اند باین آنرا کہ مبتدی ست بعدوان وادی ابن دقیق العید گفتہ تعدیہ بمعنی اذی بسوی ہر موذی قوی الاصابہ است بتصرف اہل قیاس زیرا کہ ظاہر ست از جہت ایماء بتعلیل بفسق ہر سہ قول کما عرفت پس تمام نشود وتعیین یکی از انہا برای علت بایما پس تمام نشود الحاق بآن وچون کشتن اینہا برای محرم جائز باشد برای حلال بالاولی جائز باشد ووارد شدہ ست حدیث بلفظ یقتلن فی الحل والحرم نزد مسلم ودر لفظی این ست لیس علی المحرم فی قتلہن جناح واین دال ست برانکہ بکشد آنرا محرم در حرم ودر حل بالاولی انتہی کلام السبل گویم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجہ آمدہ کہ گفتہ شد اورا چرا گفتہ شد موش را فویسقہ گفت لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم استیقظ لہا وقد اخذت الفتیلۃ لتحرق بہا البیت پس درینجا دلالت ست برانکہ وجہ تسمیہ ایذای اوست وفعل او مشابہ بفعل فساق ست واین ناظر ست در تصحیح این علت پس نفی دلیل از ہر سہ محل تامل ست

متفق علیہ در مصفی گفتہ علما اجماع دارند برانکہ بقتل این اعیان خمسہ فدیہ بر محرم لازم نمی شود وامام شافعی قیاس کردہ است براین اعیان خمسہ ہر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا کہ در حدیث بعضی سباع موذیہ را ذکر کردہ اند وبعضی ہوام را وبعضی جانوران دیگر را کہ داخل اند در سباع ونہ در ہوام ومشترک درین ہمہ حرمت اکل لحم ست پس این امر مشترک ہمان مبیح قتل ست وامام اعظم ذئب را در کلب عقور داخل ساختہ وسباع دیگر را مثل فہد ونمر وخنزیر کشتن آنہا پیش او موجب جزا است مگر آنکہ ابتدا از طرف آنہا واقع شود ومحرم در مقام دفع آنہا را بکشد پس دران صورت فدیہ واجب نیست انتہی ودر شرح وقایہ گفتہ نیست چیزی در کشتن بعوض وبرغوث وقرادہ انتہی وبالجملہ اتفاق علماست برجواز قتل محرم مراین چیزہا را وہر موذی را در حل وحرم ہر دو وہمچنین جائز ست قتل جانی خواہ در حرم جنایت کردہ باشد یا در حل نزد شافعی ونزد حنفیہ اگر در حرم کردہ باشد یا پناہ بحرم بردہ تنگ ساختہ شود بروی مجال بمنع اکل وشرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کردہ شود وحد زدہ شود **تنبیہ** حاجی رفیع الدین مراد آبادی در حالات الحرمین نوشتہ اند کہ از غرائب عادات این بلد مکرم ودیگر بلاد این نواحی مثل جدہ وجز آن آنست کہ اگر کسی ظلمی بر کسی کردہ باشد یا مدیون ست وقدرت بر وفای آن ندارد وبر مزار یکی از اولیا کہ ولایت وی متفق علیہ اہل بلد باشد رفتہ اقامت نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابو طالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید گفت بخطا از من قتلی واقع شده و از چهار ماه تو درینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر دروازهٔ گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر محبوسی که گریخته درینجا می آید قیود خود را برآورده فارغ البال می نشیند و از حبس نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محرر سطور عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبرست مر ایشان را پس خود شرک جلی ست که لا ضار و لا نافع الا الله. همین صورت مقابر و حظائر اولیا را حکم حرم دادن ست و اگر ترک حدود خدا است برعایت ادب صاحب قبر خود مداهنت ست در دین و اگر محض ترک حق خود ست لا باس به ست و شاید این عادت غریب بالفعل در ان دیار نیست

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبد الله بن مالك بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود در موضع لحی جمل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحی جمل بفتح لام و میم و مروی ست لحیی به تثنیه بکری در معجم خود گفته این بیر جمل ست که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده و غیر وی گفته هی عقبة الجحفة علی سبعة امیال من السقیا و بالجمله در حدیث دلیل ست بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع ست در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد و اگر در جائی باشد که آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود والنسائی و پا جای موی نیست غالبا و معهذا در درد داشت و قومی گفته مکروه ست و واجبست در وی فدیه و حدیث وارد ست بر ایشان و اگر حجامت بی عذر ست و در سر ست حرام ست اگر کنده شود همراه آن موی بنا بر حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه ست بر قاعدهٔ شرعیه و آن این ست که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو آنها مباح ست بجهت حاجت و بر وی ست فدیه پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حر یا برد مباح ست برای او و لازم ست او را از وی فدیه و علیه دلیل قوله تعالی فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ الآیه متفق علیه و قدر بیان فدیه در حدیث آینده می آید **وعن** کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و براء صحابی انصاری جلیل القدر حلیف انصار ست نزول کرد بکوفه و مرد در مدینه سنه پنجاه و یک از اصحاب شجره است گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباده بن الصامت یار او بود و روزی بروی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباده در خانهٔ او در آمده بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباده را دشنام دهد باز تفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم والقمل یتناثر علی وجهي گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شپشها می افتادند بر روی من فقال ما کنت اری بضم همزه ای اظن الوجع بلغ بك ما اری بفتح همزه از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم درد را که رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایا می یابی گوسفندی که ذبح کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة ایام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم ستة مساکین یا بخوران شش مسکین را لکل مسکین نصف صاع هر مسکین را نیم صاع جماهیر علما بظاهر مقدار این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از بخاری باین لفظ ست که گذشت بمن رسول خدا در حدیبیه و سر من می ریخت شپش پس فرمود ایا ایذا میدهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس حلق کن سر خود را الحدیث و در روی این ست که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الآیه و حدیث مروی بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک ست بر دو نوع دیگر چون بیاید آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در آنست که محرم مخیرست درین هر سه و لهذا البخاری در اول باب کفارات گفته خیر النبی صلی الله علیه وسلم کعبا فی الفدیة و اخراج کرد ابوداود از طریق شعبی از ابن ابی لیلی از کعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخییر اجماع ست

متفق علیه بین الشیخین و رواه مالک بالفاظ **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالی علی رسوله مکة قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت ابوهریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود مکه معظمه را ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مردم روز دوم از فتح خطبه کنان فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مکة الفیل پس گفت بدرستیکه خدای تعالی باز داشت از مکه فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصه آن معروف و مذکور ست در قرآن و سلط علیها رسوله والمومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنوه

وانها لم تحل لاحد کان قبلی و بدرستیکه مکه هرگز حلال نشد مر هیچکی را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن دران وانما احلت لی ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن ما بین طلوع شمس و عصر بود و درینجا دلالت ست بر آنکه فتح مکه بقهر و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل و برین اند جماهیر علما و ابوحنیفه و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح ست زیرا که ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غانمین چنانکه خیبر را کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت بحلت قتال برای یک ساعت صریح ست در وقوع قتال و فتح عنوه و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان و منت کرد بر مکه و گردانید اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی نسا و ذریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیره خود و ثمره خلاف آنست که هر که میگوید فتح عنوه بود جائز میدارد فروختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد و کسیکه میگوید بطریق صلح بود تجویز میکند بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر مملوک آن کسان ست و باقی ست بر ملک ایشان وانها لا تحل

لاحد بعدی و بدرستیکه آن مکه حلال نیست برای هیچکی بعد من بلکه حرام ست بحرام گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل ست بر آنکه حلال نیست قتال هیچکی را بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه و گفت ماوردی از خصائص حرم ست که محاربه کرده نشود کسان او و اگرچه بغاوت ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفته و در مسئله خلاف ست و ظاهر تحریم قتال ست دران قرطبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بقتال بنا بر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکه دران وقت مستحق قتال بودند بنا بر صد مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل وی از وی و کفر خود ها و قال به غیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته متاکد ست قول بتحریم زیرا که حدیث دال ست بر آنکه ماذون فیه بود آنحضرت بود نه غیر او را در وی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقولوا ان الله اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس این دال ست بر آنکه حل قتال دران از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم فلا ینفر صیدها پس برمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنفیر کرد و هم در تنفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار او تا باشجار چه رسد و بالاولی آنچه موذی نیست در سبل گفته عجب آنست که شافعی بجواز قطع شوک از فروع شجر رفته

لما نقله عنه ابو ثور واجازه جماعة غيره وتعليل كرده اند بآنکه موذی ست پس مشابه فواسق باشد گوئیم این از باب تقدیم قیاس ست بر نص وآن باطل ست بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت ست واتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجار وی که آدمیان آنرا انبات نکرده اند در عادت وبر تحریم قطع خلای او وگیاه تر را خلا گویند وخشک را حشیش ودر انبات کردهٔ آدمیان اختلاف ست قرطبی گفته جمهور بر جواز اند انتهی گوئیم در هدایه گفته هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرید که مملوک نیست وخود رسته است بر وست قیمت آن مگر آنچه خشک شد از ان ودر خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست وچرانیده نشود حشیش حرم وبریده نشود مگر اذخر وابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن بجهت وجود ضرورت وتعذر منع دواب از ان ودلیل ابو حنیفه ومحمد این حدیث ست ونیز بر داشتن آن از حل ممکن ست پس ضرورتی نباشد ونزد امام شافعی وهر که موافق اوست جائز ست رعی بهائم در کلای او ومذهب امام احمد هیچو مذهب حنفیه است شیخ در ترجمه گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضهٔ عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامردی بود که اورا احمد سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورد بدست ما داد بتقدیر الٰهی سهو شد ما آنرا بوی کردیم بمجرد بو کردن المی در بینی ما دوید چنانچه مورچه دود وبدماغ رسید واز دماغ بهر دو چشم بر آمد وروز بروز زیاده شد تا رسید بجائیکه رسید ماشاء الله یقدره انتهی آری ع نزدیکان را بیش بود حیرانی ❊

ولا تحل ساقطتها وحلال نیست برزمین افتادهٔ حرم مکه الا لمنشد مگر منشد را وانشاد تعریف گم شده کردن ودر روایتی باین لفظ ست ولا یلتقط لقطته الا من عرفها یعنی برندارد برزمین افتادهٔ او را مگر کسیکه تعریف کند وبشناساند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر ست که تعریف کند واگر فقیر باشد خرج کند وبعد ازانکه صاحب وی بیاید بدهد اما اینجا ندهد یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست واین اظهر قولین شافعی ست واکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم وغیر وی از اماکن ومذهب حنفیه نیز همین ست ودلیل بر ان اطلاق حدیثی ست که وارد شده در لقطه ومیگویند که معنی قول وی الا من عرفها درین حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند ومخصوص بایام موسم نیست واین خلاف ظاهر عبارت ست ونیز سیاق کلام برای فضل حرم مکه وذکر خصائص اوست واگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین وکسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر ست یا فدیه دهد یا بکشد ودر روایتی از حدیث ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجراحتی پس وی مخیر ست میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد یا دیت ستاند یا بخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را ودر سندش سفیان بن ابی العوجا ست ودر وی مقال ست ونیز در وی محمد بن اسحٰق ست وحدیث معنعن ست وبالجمله در وی دلیل ست بر انکه خیار ولی راست ویاتی الخلاف فی ذلک فی باب الجنایات

فقال العباس الا الاذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر اذخر ای رسول خدا که آنرا استثنا کن از میان خلا اذخر بکسر همزه وسکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور ست خوشبوی فانا نجعله فی قبورنا وبیوتنا زیرا که ما میگردانیم آنرا در قبرها وخانهای ما چه عرب اذخر را در میان گورها نیز می انداختند ودر روایتی از حدیث ابن عباس آمده که اذخر برای آهنگران وخانهای مردم ست که بدان سقف خانه می سازند وکلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا وی گفت که این چیز ست که حاجت بسوی او داعی ست واز شریعت عدم حرج معهود ست فقال پس گفت آنحضرت ومقرر داشت کلام واستثنای او را بوحی یا باجتهاد خود وفرمود الا الاذخر مگر گیاه اذخر که رواست قطع کردن آن ورعی آن برای حوائج مذکور وغیرها وکمات نیز مستثنی ست زیرا که از جملهٔ نباتات ست ومذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد وبر هر که خواهد حلال وحرام گرداند وبعضی گویند

باجتهاد گفته شد اول اصح واظهر ست متفق علیه شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه شمائل ترمذی گفته از خواص اسم مکه آنست که چون نوشته شود
بر پیشانی مرعوف باسم رعاف مکه وسط البلاد والله رؤف بالعباد منقطع شود دم در دم وعن عبد الله بن زید بن عاصم ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة ودعا لاهلها بدرستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام
حرام گردانید مکه را ودعا کرد برای مکه وحرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد ودر روایتی آمده ان الله حرم مکة ونیست منافات چه مراد
آنست که خدا حکم کرد بحرمت وی وابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت ودعای ابراهیم این بود اجعل هذا البلد آمنا وارزق اهله من الثمرات
وغیرها من الآیات وانی حرمت المدینة ومن حرام گردانیدم مدینه را ودر حدیث ابی سعید که نزد مسلم ست زیاده کرده که حرام گردانیدم چیزی را
که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی خون وبرداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن وریخته نشود در وی برگهای درخت
مگر برای خورش ستور کما حرم ابراهیم مکة چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را ومدینه علم ست بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلده مبارکه وانی دعوت فی صاعها ومدها وبدرستیکه من دعا کردم
در صاع مدینه ومد مدینه وصاع ومد هر دو دو مکیال معروف اند مد یک رطل ویک ثلث ست نزد اهل حجاز ودو رطل ست نزد اهل عراق وصاع
چهار مد ست مراد توسع رزق وبرکت در ان ست ودر حدیث ابو هریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا بمثل ما دعا
ابراهیم به و مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را وچندان میخواهیم آنچه مکه راست لاهل مکة برای اهل مکه در حجة الله البالغه گفته
ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهد همت وتاکد عزیمت باشد دخل عظیم ست در نزول توفیقات انتهی ومراد از تحریم مکه تامین
اهل اوست از قتال کرده شدن وتحریم داخل او لقوله تعالی ومن دخله کان آمنا وتحریم صید او وقطع شجر او وبریدن شوک او ومراد از تحریم مدینه
تحریم صید او وقطع شجر اوست وعدم احداث حدثی در ان ودر تحدید حرم مدینه خلاف ست ووارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره وراجح
روایت ما بین لابتیها ست بنا بر تواتر روات بر ان کذا فی السبل ودر مصفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لاخ له
صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر ونغیر شکاری ست اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبودی شکار کردن آن در مدینه وهر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم این را بر ایشان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول شافعی ومالک واکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه
یا ببرد درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد ست از تحریم آن غیر تحریم صید وشجر از جهت حدیث انس وبعض بتحریم شجر مدینه قائل اند سوای صید آن
بحدیث انس وجماعهٔ دیگر بتحریم هر دو رفته اند وحمل کردند حدیث انس را برانکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از ان داخل کرده شد بمدینه قال النحلی الاصح
یضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلا انتهی متفق علیه گویم درین باب حدیثها ست از جماعهٔ صحابه در سنن مذکور ست ودر ترتب حکم تحریم بران خلاف
علما ست مذهب ابو حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم وتکریم ست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که چیزی
ازان بکند آثم میگردد ونیست جزا بران واین ست قول مالک وروایتی ست از احمد وقولی ست مر شافعی را ونووی گفته مشهور از مذهب مالک وشافعی
وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن بلکه حرام ست بی ضمان وتورپشتی گفته قائل نشدند بتحریم صید مدینه مگر چندی معدود از
صحابه وجمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است ما را نهی ازان بطریقی که اعتماد توان کرد بران وبعضی علما گفته اند
واجب ست در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب ست از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص ست
وقاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم کذا فی ترجمة الشیخ گفت کاتب حروف عفی عنه وباین قائل ست جماعتی از

اہل حدیث والیه ذہب الشوکانی وہو الراجح نظراً فی الادلة وثابت ست حدیث اخذ سلب نزد حاکم وگفته که صحیح ست ونزد ابو داود وغیرہما وچنین
ثابت ست احادیث نہی از قطع درخت وقتل صید وحمل سلاح واہراق دم در صحاح وسنن ولفظ انی حرمت المدینة کما حرم ابراہیم مکة ولفظ وانی
دعوت بمثلی ما دعا ومانی صعنا ہما اول دلیل ست بر تحریم حرم مدینه مطہرہ مثل تحریم مکه بدون نقص چیزی ازان بلکه بر زیادت بران وشک نیست
که سنت مقدم ست بر مذہب وتفصیل مقام در منسک ماست **وعن** علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
المدينة حرام ما بين عير الى ثور مدینه حرام ست وحدوی از عیر ست تا ثور عیر بفتح عین مهمله وسکون تحتانیه وثور بفتح مثلثه وسکون
واو نام دو کوه ست در مدینه در قاموس گفته ثور جبل بالمدينة وگفته وفيه الحديث الصحيح واین حدیث را ذکر کرده بعده گفته واما قول ابی عبید قاسم بن سلام
وغیره از انکار اعلام که این تصحیف ست وصواب الی احد ست زیرا که ثور بمکه است پس غیر جید ست زیرا که خبر داد مرا شجاع بعلی زاہد از حافظ ابی
محمد عبد السلام البصری که محاذی احد مائل بسوی وراء کوهی ست کوچک که او را ثور گویند ونوشت بسوی من شیخ عفیف الدین المطری از والد
خود حافظ ثقه که گفت بدرستیکه خلف احد از جانب شمال وی جبلی ست صغیر مدور که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اہل مدینه خلف از
سلف انتهى در سبل گفته واین منافی ما بين لابتیها نیست زیرا که ہر دو لابه دو حره اند که اکتناف کرده اند آنرا کما فی القاموس وعیر وثور مکتنف
اند بمدینه پس حدیث عیر وثور تفسیر لابتین ست رواه مسلم وبخاری ہم آنرا روایت کرده ودر حدیث ابو ہریره است حرم رسول الله صلى
الله عليه وسلم ما بين لابتي المدينة وجعل اثني عشر ميلا حول المدينة حمى متفق عليه وحدیث باب طویل ست شیخ ابراہیم باجوری در مواہب لدنیه
حاشیه شمائل محمدیه گفته منعقد شده است اجماع بر اینکه مکه ومدینه افضل بقاع اند وایمه ثلثه بر انند که مکه افضل ست از مدینه ومالک عکس آن گفته
وخلاف در غیر بقعه شریفه است زیرا که بقعه شریفه افضل ست از سموات وارض ہمه انتهى گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم که تحقیق شکار وج ودرختان وج حرام ست حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد وضعفه كما ذكره الخلال وابو داود
والبخاري في تاريخه ولفظه ان صيد وج حرام گفت بخاری ولا يتابع عليه وسکوت کرد از وی ابو داود وحسنه المنذری وسکت عنه عبد الحق
ايضا وذكر الذهبي ان الشافعي صححه وگفت نووی در شرح مهذب اسناده ضعیف وگفت ابن حبان متفرد ست بدان محمد بن عبد الله بن انسان
الطائفی وبود وی که خطا میکرد وگفت عقیلی لا يتابع الا من جهة تقاربه في الضعف ووج بفتح واو وتشدید جیم ابن رسلان گفته زمینی ست در
طائف نزد اہل لغت وعلما گفته اند نام وادی ست بطائف وقيل كل الطائف وحازمی در موتلف ومختلف گفته که وج نام حصون طائف ست
وگفته اند نام یکی از انہاست وحدیث دال ست بر تحریم صید وشجر وج ومذہب شافعی کراہت ست در بحر زخار بعد ذکر این حدیث گفته ان
صح فالقياس التحريم لكن منع منه الاجماع انتهى شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر ست زیرا که جمهور اصحاب شافعی جزم کرده اند بتحریم خطابی
گفته نمیدانم برای تحریم وی ہیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمین ومحتمل که این تحریم در وقتی معلوم تا مدتی
محصور باشد سپس منسوخ شده ابو داود در سنن گفته وكان ذلك يعني تحريم وج قبل نزوله صلى الله عليه وسلم بالطائف وحصاره ثقيفا انتهى در نیل الاوطار
گفته ظاہر حدیث تابید تحریم ست وہر که دعوی نسخ کند بر وی ست دلیل زیرا که اصل عدم اوست واما ضمان صید وشجر او بر حد ضمان حرم یکی پس موقوفست
بر ورود دلیل دال بران چه اصل برائت ذمه ست ونیست ملازمت میان تحریم وضمان انتهى گویم اکثر علما بر انند که حرم مدینه ووج ہر دو باعتبار رعایت تعظیم
واحترام ست نه باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزا وشوکانی در مختصر گفته حرام ست وج ودرختاو ودر شرح وی گفته که با ین رفته است شافعی
ودہمین ست حق ونیاورد قادح درین حدیث چیزی که صالح قدح باشد ومستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتهى والله اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و درآمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و اتیان بدان ست بترتیب و کیفیات و قوع آن و درین باب حدیث جابر ذکر کرده و هو وافٍ بجمیع ما ذکرنا مکه مشتق ست از مک بمعنی هلاک و نقصان و بیت الله را مکه از آن گویند که وی هلاک و نابود می گرداند گناهان فنا وکسی را که ظلم و الحاد کند در آن و بکه نیز می گویند بموحده از بک و بک بمعنی کوفتن ست زیرا که وی کوبنده اعناق جباران ست یا ازدحام خلائق آنجا موجب دق اعناق میگردد یا باین جهت که می کوبد قوت و نیزی مردان را بریاضت و مجاهدت کذا قالوا و اگر همه اینمعنی معا اراده کنند نیز می تواند شد و در کتاب جذب القلوب الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه و اسماء و القاب و حدود و جبال و فضل زائر و فضل مجاورت وی و فضل میت دران و لزوم ادب وی و مآثر وی و فضیلت خطا و مشی دران و فضل نظر بسوی آن و امکنه مستجاب الدعوة آن و بعض آیات بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت ست از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه نه سال که حج نگذارد و بستر ندا کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج گذارنده است پس آمدند بمدینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت ست صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بران باشند و در روایتی یک لک و چهارده هزار بودند و در روایتی یک لک و بست و چهار هزار و الله اعلم و بهرحال حج حج کرد آنحضرت درین سال و تعبیر بماضی بجهت آنست که روایت این قصه بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت و در رکاب وی حتی اتینا ذا الحلیفة تا آنکه آمدیم ذو الحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء دختر عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت جعفر بن ابی طالب بود و بعد شهادت نکاح کرد او را ابوبکر صدیق بعد از آن علی المرتضی آمد و وقتی که حضرت بحج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید پس فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی و استثفری بثوب و احرمی پس گفت آنحضرت غسل کن و بربند جای خون را بجامه و احرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و فا آنست که چیزی را در کمر خود بر بندد و خرقه پهن گرفته بر جای خون نهد و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند محکم کند تشبیه داد آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است و صلی رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد و نماز گذارد آنحضرت نماز فجر کذا ذکر النووی فی شرح مسلم و در هدی نبوی گفته ظهر بود و هو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیرا که آنحضرت در ذی الحلیفه پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود و بعد از آن سفر کرد ثم رکب القصوی پس سوار شد ناقهٔ خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صاد مهمله و تسمیهٔ او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و موحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جدعا ست و اگر ربع ست قصوی و اگر زیاده بر ربع ست عضبا ست و اگر از بیخ بریده اند صلما ست بصاد مهمله و در روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش ناقهٔ آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده و هر که گفته قصوی لقب ناقهٔ شریف ست نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استوت

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقه وی علی البیداء بر بیدا که نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید آواز بلند کرد
بتوحید یعنی افراد تلبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك حاضرم برای خدمت تو
و طاعت تو ای بارخدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میکردند اهل جاهلیت در تلبیه الا شریکا هو لك
تملکه وما ملك ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی ست و معنی واحد ست و هو التعلیل والنعمة بدرستیکه ستایش و نکوئی و نعمت
لك مر تراست والملك بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریك لك نیست انباز مر ترا و در بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و ابن عمر
گفته انچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین قدر کافی ست و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و مسلم آمده که بود رسول خدا
که میگذارد دو رکعت برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناقه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد باین کلمات
لبیك اللهم لبیك و سعدیك والخیر فی یدیك لبیك والرغباء الیك والعمل معنی لبیك معلوم شد و معنی سعدیك یاری میدهم ترا یاری دادنی
بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و امتثال امر تو ام و نیکی در دو دست تو ست و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز
بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز منتهی بسوی تست و توئی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و بالجمله اهلال کردند مردم
بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و رد نکرد آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت جابر گوید نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را
نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجر اسود
را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد
و اطلاقش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر جانبی همین لفظ ست و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت و سلام بروی همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیّا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد وی
سلمه بکسر لام پس استلام از وست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و مسحته بیدی ست و وجوه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره
مذکور اند فرمل پس رمل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان
و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا
بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اظهار
جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه در نصیب مؤلفة القلوب
اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی اربعا در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و رمل الخ و در ینجا ذکر طواف کرد
از جهت ظهور و شهرت و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی ست چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف وداع
کذا قیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث مذکور
و اضطباع بضاد معجمه و بای موحده از ضبع بمعنی بازوست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد ست چنانکه در رمل پس اضطباع انداختن
چادر ست از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین ست کیفیت وی ثم اتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پس بعد از طواف آمد
یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام ست و الآن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز واتخذوا بفتح خاء و بکسر آن در قرآن مجید هر دو قرائت ست در

حدیث روایت بکسر آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف وظاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف وقبل از صلوة بود وهذا
هو مصرح فی روایة ابن حبان والبیهقی واین دو رکعت واجب ست نزد حنفیه بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان ونزد شافعی سنت ست
پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود ومیان خانهٔ کعبه یعنی خلف مقام ایستاد واین افضل مواضع ست برای گذاردن این دو رکعت
وجائز ست هر جا که گذارند ودر روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون وتقدیم قل هو الله
بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم ودر یک روایت از شرح السنه وتوجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید ست
وقل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحید ودر بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
ظاهر ست واین حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سورهٔ متقدم جائز ست واین را شواهد بسیار ست در احادیث ثم رجع
الی الرکن فاستلمه پستر بیرون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا وبرآمدن هم از در صفا بود وصفا در لغت سنگ سطبر صلب املس را گویند
والآن نام کوهی ست متصل بابا قبیس وطول مسجد حرام از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد وهفت ذراع وعرض مسجد سی صد وچهار
ذراع ومسافت زمین مسجد یک صد وبست وسه هزار وهفتصد وبست وهشت ذراع ست کذا فی منسک محمد هاشم ومنسک الحسین الدیار بکری
فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه
صفا ومروه از نشانهائی اند که ساخته است خدای تعالی برای حج وفرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بچیزیکه آغاز کرده است
خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده ونسائی این را بهمین لفظ از حدیث جابر روایت کرده وصححه
ابن حزم واو را طریقها است نزد دارقطنی وروایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ بصیغهٔ خبر وروایت کرد آنرا احمد ومالک وابن الجارود وابو داؤد
وترمذی وابن ماجه وابن حبان ونسائی نیز بلفظ نبدأ بنون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد ست واجتماع کرده اند
مالک وسفیان ویحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون که برای جمع ست مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظتر اند از باقین انتهی ودر مصفی گفته
همین ست مذهب علما که ابتدا بصفا ضرور ست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد وابتدا بمروه کند در ان مختلف شده اند صحیح آنست که شوط
اول اعتداد نماید والله اعلم فبدأ بالصفا پس برآمد بکوه صفا حتی رای البیت تا آنکه دید خانه را ودر ان زمان کعبه از صفا نمودار میشد
وحجابی در میان نبود والآن بناهای حرم پوشیده است آنرا وبا وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
القبلة فوحد الله وکبره پس روی آورد قبله را پس به یگانگی یاد کرد خدا را وبه بزرگی یاد کرد او را وبیان کرد این توحید وتکبیر بقول خود
وقال وگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمهٔ وی
ظاهر ست ودر باب الذکر والدعا بیاید انجز وعده روا کرد ودرست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه وتعالی دین وحصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد ونصر عبده ویاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم باشد وهزم الاحزاب وحده
وشکست داد گروهای کافران را ودشمنان دین را تنها روز خندق یعنی بی قتال مردم وبی هیچ سبب ظاهری از اسباب انهزام شان کما اشار
الیه قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها یا مراد آنست که هر حزب که برای آنحضرت وقتال وی متحزب گشته او را هزیمت داد ثم دعا بین
ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار وگفت مانند این ثلث مرات سه بار یعنی ذکر کرد ودعا کرد باز ذکر کرد ودعا کرد تا سه کرت ذکر مذکور مکرر کرد
ثم نزل الی المروة پستر فرود آمد از صفا ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر ست طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی

ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای او در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پستر دوید و شتاب رفت در مصفی گفته نزدیک ابو حنیفه
چون در بطن وادی رسد در میان میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد از ان آهسته آهسته برود انتهی انصباب در اصل
ریخته شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد ست از ان و آن این لفظ ست حتی انصبت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
و گفت ثابت ست این لفظ در روایت مسلم و کذا ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گویم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود ست پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعدتا مشی و در روایتی اذا اصعدتا مشی
بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا بر آمدند یا شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد ست کما قیل و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیهما السلام در وقتی که اسمعیل طفل بود در دوی بطلب آب رفت
و چون در بطن وادی می در آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می بر آمد تا بر وی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت هم
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المروة بر مروه که کوهی دیگر ست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفت صد و هفتاد و شش ذراع ست از انجمله ما بین میلین اخضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست ست و آن بیست و چهار
اصبع مضموم باشد سوای ابهام ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروة واجب هفت بار ست از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفا ست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهتر ست از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث ست حدیث را بتمامه و اقتصار کرد مصنف بر محل حاجت
و تمام وی این ست تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزی را که از پس دانستم
نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس یکه
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و بر آید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی ننموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده
عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند و بعد از ان در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد از ان از احرام بر آید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه
از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نیست
که از احرام بر آئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعد از ان در آئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع
شنائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب در آمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین ست که اگر من پیش ازین میدانستم بر آمدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می بر آمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین جهله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه پس گفت ای رسول خدا آیا برای امسال ست این حکم
یا برای همیشه است پس درهم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت درآمد عمره
در حج دو بار گفت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج و آمد علی رضی الله عنه از یمن ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدن بضم با و سکون دال
جمع بدنه بفتح با و دال شتر و گاو قربانی که بحرم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص بشتر ست پس گفت آنحضرت به علی چه گفتی و نیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی گفت علی این گفتم و نیت کردم که خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بسته باو
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی ست و از احرام نمی برآیم پس حلال مشو و از احرام بیرون میا گفت جابر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود
صد گفت جابر پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه و موی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن بتمام که حلق ست و اقتصار کردند بر قصر و کفایت والله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برآمد و دیگر کسیکه
با وی بود هدی وفیه و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه و این نام روز هشتم
از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای می زد و تفکر میکرد در رویای خود که
در ذبح دیده بود کذا فی القاموس وتوجهوا الی منی و روی آوردند بسوی منا و منی را منا از آن میگویند که در وی ریخته میشوند
خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و رفتن بمنا
و بیتوتت دران نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت ست و منی از مکه بر سه کروه ست و اهلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویه فرکب
النبی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا و رسید بمنا فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز و شب در منی بیتوتت کرد ثم مکث قلیلا پس درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز بامداد حتی طلعت
الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر کرد بخیمه از موئی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون و کسر میم که قریب وادی
عرفات ست و منتهای زمین حرم ست و آنجا کوهی ست که بروی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
و عرفات از حل ست و نمر نام حیوان مشهور ست که او را پلنگ گویند این کوه را که لکه های سیاه و سفید دارد بآن تشبیه کردند پس رفت و راند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست
بمزدلفه که آنرا قزح میگویند و مزدلفه بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا
موقف حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد فاجاز پس تجاوز کرد و درگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بآن و عرفه بفتح را اسم مفرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست و وجه تسمیه بعرفه بیاید و عرفات بر سمت مابین شرق
و جنوب از مکه واقع ست بفاصله سه کروه فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره

بفتح نون و کسر میم محل معروف ست فنزل بها پس فرود آمد بنمره و نیست از عرفات کذا فی الشرح ولیکن در قاموس گفته نمرة کفرحة موضع
بعرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف انتهی حتی اذا زالت الشمس امر بالقصواء
تا آنکه چون برگشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که ناقهٔ آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد
قصوی برای آنحضرت فاتی بطن الوادی پس آمد درون وادی عرنه و مناک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را
و گفت بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام ست بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است
درین شهر شما که مکه است و این تاکید و تقریر ست حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نابایستها در وی حرام ست
آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک ست و خونهای زمان جاهلیت
موضوع و متروک و هدر ست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند
و می کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید و فرمود و بدرستیکه نخست خونی که می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیلهٔ ما خون پسر ربیعه بن الحارث
بن عبد المطلب ست حارث عم آنحضرت بود و ربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المومنین عمر وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام
یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسید و کشته شد و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیلهٔ بنی سعد پس کشتند او را هذیل بضم ها
و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شده و ربای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و نخست ربائیکه می نهم
از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد المطلب ست پس آن ربا موضوع ست همه و باطل و عباس در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا
بر ذمهٔ مردم بود آن همه را از ذمهٔ ایشان نهاد و باطل گردانید و باز فرمود پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و حلال کرده اید
فرجهای زنان را بکلمهٔ خدا که امر فانکحوا ست یا بایجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را و شما را حق ست
بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچ کسی را که ناخوش میدارید شما او را کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان
و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر موثر و مولم و ازینجا معلوم شد که
ایطاء فرش کنایت از زنا نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا می بود و مر زنان راست بر شما روزی ایشان و جامهٔ ایشان بوجه شرع و اعتدال و تحقیق
گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز
و کدام ست آن چیز کتاب خدا است که قرآن مجید ست و سنت در حکم وی و متمم اوست یا آنچه نوشته است سنت خدا و فرض گردانیده است و ارشاد فرمود و شما
پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گواهی
میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت
خود در حالیکه بر میداشت آنرا بسوی آسمان و مائل میگردانید وی را بسوی مردم خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش سه بار گفت این کلمه را
یا سه بار کرد اشارت و اماله و استشهاد را و درینجا دلیل ست بر ثبوت علو و فوق برای او تعالی و علیه تظافرت الادلة و هو الصواب عند جماهیر المحققین
من اهل الحدیث والفقهاء پستر بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پستر اقامت گفت و تکبیر برآورد فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین
بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پستر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را و لم یصل بینهما شیئا و نگذارد میان

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و در این استعجال وقوف ست اینجا می پرسند هیچ جائی ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب میگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال وقوف که نفل ست ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد
آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوی بود بسوی
صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خورد و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در انجا موقف آنحضرت بود وجعل
حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در انجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و رو
آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ ستطبر و جمع وی حبال ست و بعضی
گفته اند حبال بحای مهمله در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مُشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان ست
در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در عرفات در ینجا بود و اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا
نزدیک به بنای قدیم که آنجاست که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود
فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا و رفت زردی
اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب ست
در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین ست و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این ست حتی غاب القرص
و یحتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الخ باشد زیرا که اطلاق غیبوبت مجازا بر مغیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
این احتمال را زائل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجای
دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب ست تعبیر
بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست وقد شنق بتخفیف نون للقصوی
الزمام و بتحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقه قصوی زمام را حتی ان راسها لیصیب مورک بفتح میم و کسر را رحله
بحای مهمله تا آنکه سر آن ناقه می رسید بالشچه پیش پالان او را ویقول بیده الیمنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست راست خود یا ایها
الناس السکینة السکینة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکینة بتقدیر الزموا است و در
حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز راندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
بلکه باجتناب از مکروهات نمودن و از رفث و فسق دور بودن ست وکلما اتی جبلا ارخی لها قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
ارخا میکرد عنان ناقه را اندکی و در حدیث متفق علیه ست که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیزتر میرفت و لفظ حبل در ینجا بمعنی
حبل الرمل ست بحای مهمله یا بجیم ست حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو ست تا آنکه بر می آمد ناقه آن کوه را یقال صعد و اصعد حتی اتی
مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد حنفیه واجب سنت و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه
و نزد بعضی از ایشان فرض ست و مزدلفه از عرفات بر سه کروه ست و از آنجا منی سه کروه و از آنجا که مکه معظمه سه کروه و وجه تسمیه بمزدلفه آنست

که مشتق ست از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب بمنی که محل مناسک ست می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده است و زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن عباس که میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد و اقامتین پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعض ایمهٔ دیگر ست و نزد ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم ست برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح ولم یسبح بینهما شیئا و نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی سبحه بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع پس بر پهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تهجد بر نخاست با وجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود ست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان واقامة پس گذارد نماز فجر را بیک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیگه تر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است ترک نداد ثم رکب پس سوار شد ناقه را که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی ست در مزدلفه و آنرا قزح گویند بضم قاف و فتح زای و حای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در ان میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا وکبر وهلل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن درکار و این وقوف در مزدلفه واجب ست نزد حنفیه فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و منا ست و برزخ ست میان هر دو و پارهٔ از ان ست و پارهٔ ازین مشتق ست از حسور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگرداند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرك قليلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند در سبل گفته و ذلک مسافة مقدار رمیة بحجر انتهی و از بعضی روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست و مستحب ست شتاب رفتن ازین وادی اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقه را درین وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله آمده بود پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان

وامام شافعی در املا گفته جائز ست که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن
شیاطین ست والله اعلم ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود بعرفات
وآن راه نخست را طریق ضب گویند بضاد معجمه وتشدید موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زا وفتح میم ولهذا در وقت رفتن
بر وادی محسر نگذشته بود التي تخرج على الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست
مقصود تعیین طریق ست اما امروز ازان جمره میگذرند وبجمره می آیند که در جانب مکه است واو را جمرة العقبه گویند وعقبه بفتح عین وقاف
راه در کوه واین جمره در ته اوست وبیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست واحکام رمی جمار بیاید حتى أتى الجمرة التي تحت الشجرة
تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه است که مذکور شد واین درخت حد منی ست واز منی نیست وجمره جای
فراهم شدن سنگریزه مسمی شد بآن بسبب اجتماع مردم دران یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فرماها بسبع حصيات پس انداخت
در وی هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها كل حصاة مثل حصى الخذف
هر حصی مانند سنگریزهای خذف بفتح خا وسکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت
خذف آنست که سنگریزه یا خسته در دو انگشت سبابه می گیرند تا میان نر انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب
وبوی می اندازند ودر حدیث از خذف نهی آمده واینجا مقصود بیان مقدار سنگریزها ست در صغر وکبر وبعضی تفسیر کرده اند حصی الخذف
را بمقدار دانهٔ باقلا وبعضی گفته اند کلان تر از نخود وخرد تر از بندق وبعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آنحضرت سنگریزها
را از میانهٔ وادی که جمره در انجا ست ثم انصرف الى المنحر پستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فنحر پس نحر کرد آنحضرت
شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن ودر سینه زدن نیزه پستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار را بعلی پس نحر کرد علی چیزی را
که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی وهفت باشد وشریک گردانید آنحضرت علی را
رضی الله عنه در قربانی خود پستر امر کرد ببر گرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در دیگی پس پخته شد آن گوشت پاره ها
پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت وعلی از گوشت ها یا از گوشت قدر ونوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی خود
چیزی بخورند وباقی گوشتها بخشش کردند ودر روایتی آمده که نثار کردند وفرمود هر که خواهد بگیرد وتاراج کند ثم ركب پستر سوار شد
رسول الله صلى الله عليه وسلم فأفاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانهٔ کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند
واین رکن دیگر ست از حج بعد از وقوف بعرفه وباین تمام میشود حج واین افضل ست روز نحر وبعد از وی نیز جائز ست فصلى بمكة الظهر
پس آمد بسوی بیت وطواف افاضه کرد پستر نماز ظهر گذارد این روایت جابر ست وعایشه نیز همین جانب ست ودر روایت ابن عمر آمده
که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه وهر دو روایت صحیح ست وجمع میان هر دو باین طریق ست که اول بمکه گذارد پس بمنی رسید
تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریابند قاله المنذري واین جمع مبنی ست بر جواز نماز مفترض خلف متنفل ولیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است
حدیث ابن عمر را وذکر کرد خلاف علما را درین باب واینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که
عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد آنحضرت ست ومنصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم
پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع

واز دحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما هر آئینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل وی در
این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از ان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر
بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا ادا میکنند در محل خود مذکور ست رواه مسلم مطولا روایت کرد این حدیث را مسلم مطول
چنانکه در مطاوی شرح این حدیث گذشت و مصنف در ینجا بحذف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتصار کرده و این حدیثی ست
عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جمل از نفائس و فرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم برانچه درین حدیث ست
از فقه و اکثار کرده اند در ان و تصنیف نمود در ان ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد در وی از فقه زیاده بر یک نیم صد نوع
و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبل السلام گفته اصل در هر انچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج وجوب ست
بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی ست که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه وسلم را در قرآن و افعال در بیان واجب
محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم دال ست بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین
افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت ست بر آنکه غسل
احرام سنت ست برای نفسا و حائض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استثفار حائض و نفسا و بر صحت احرام این هر دو و بر بودن
احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که اصح آن ست
که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در ینجا قصر گذارد و پستر اهلال کرد و بلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب ست اقتصار بر تلبیهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اگر بیفزاید لا باس به ست زیرا که زیاده کرد عمر لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن لبیک مرهوبا منک مرغوبا الیک و زیاده کرد
ابن عمر لبیک وسعدیک و الخیر فی یدیک و الرغباء الیک و العمل و زیاده کرد انس لبیک حقا حقا تعبدا و رقا و لائق ست حاجی را قدوم
آوردن اول بمکه برای طواف قدوم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع مشی ست با تقارب
خطا و هو الخبب و این رمل را در ما عدای هر دو رکن یمانی کند کما قدمناه و در چهار باقی مشی کند موافق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام
ابراهیم بیاید و بخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و مقام را در میان خود و خانهٔ کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر آنکه
لائق ست هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند در آنکه این دو رکعت واجب ست یا نه
بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و رنه سنت ست و واجب خلف مقام اند حتما یا جائز اند در غیر وی گفته اند واجب در
پس مقام اند و قیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکه جائز ست اما فضیلت فوت شده
و وارد شده است قرائت کافرون بعد فاتحه در اولی و صمد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و در وی دلالت ست بر آنکه مشروع ست استلام نزد خروج از مسجد کند
چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت ست و بعد طواف می باید کرد و مشروع ست صفا کند و بالای آن بر آمده مقابل قبله ایستاده
ذکر و دعا کند سه بار بما ثور مذکور و در روایت موطا است که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف
ساقط شده کما تقدم پس این روایت دال ست بر آنکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع ست در هر بار از
هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدوم به بیت بود و بر آید بر مروه چنانکه بر صفا بر آمده بود و ذکر کند و دعا نماید و بتمام این افعال
تمام میشود عمرهٔ او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین کرده بودند صحابه آنانکه امر کرده بود رسول خدا ایشان را بفسخ حج بعمره و هر که قارن باشد

حلق و قصر نکند بلکه بر احرام خود باقی ماند و چون روز ترویه که هشتم ذیحجه است بیاید کسیکه ارادهٔ حج دارد و از عمره خود حلال شده است احرام بندد
و همچنین قارن بیاید بسوی منی کما قال جابر فلما کان یوم الترویه توجهوا الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذارد پنجگانه و در وی این ست که
رکوب افضل ست از مشی درین مواطن در طریق نیز و در وی خلاف ست و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب همانجا بسر آرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه برآید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آن ست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعا بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست تا آنکه زائل نشد شمس وقوف
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شئ یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوٰة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبهٔ روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نحر چهارم روز نفر اول و آن روز دوم ست
از ایام تشریق و کلام دران بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقف سنن و آداب اند از آنجمله آنکه رفتن بسوی موقف نزد فراغ از هر دو
نماز کند دیگر وقوف سواره افضل ست دیگر وقوف نزد صخرات مفترشه در اسفل جبل رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات ست دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن ست در موقف تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند بهر دو دست بردارد دستها را
تا سینهٔ خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الدعاء دعاء یوم عرفه و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم لک الحمد کالذی نقول و خیرا مما نقول
اللهم لک صلوتی و نسکی و محیای و مماتی و الیک مآبی و لک تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و وسواس الصدر و شتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما یجیء به الریح ذکره الترمذی دیگر بیرون برآمدن ست از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
مطاع ست و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبلی از جبال که آنجا ارخای عنان کند اندکی تا بر مرکوب صعود وی
آسان شود و چون برسد بمزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد نماز مغرب و عشا جمیعا بیک اذان و دو اقامت و این جمع متفق علیه ست و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک ست و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اضطجع حتی
طلع الفجر در وی سنن نبویه است بلیتوتت بمزدلفه و نسک بودن او مجمع علیه ست اختلاف در آنست که واجب ست یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی وجوب ست کما عرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارده از انجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک ست پس از انجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و بیاید در بطن وادی محسر و شتابی کند
در سیر از انجا زیرا که محل غضب خدا است بر اصحاب فیل و لائق نیست انارت دران و آهسته روی و نه ماندن در انجا و چون برسد جمره را که
جمرهٔ عقبه است نزول کند ببطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگریزه هر سنگریزه برابر دانهٔ باقلا باشد و تکبیر گوید با هر سنگریزه پس تر برگردد
بعد آن بسوی منحر پس قربانی کند آنجا بدنه اگر باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و همراه
وی صد بدنه بود علی کرم الله وجهه را امر کرد بذبح باقی آن پس تر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود او را هر انچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نساء نیز و اما هر که رمی جمرهٔ عقبه کرد و این طواف ننمود پس
حلال ست او را همه چیز جز زنان این ست جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل ست از افعال وی صلی الله علیه و سلم که ظاهر میشود
ازان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مدلولات این حدیث که سوق کردیم خلاف ست میان علما در وجوب و عدم وجوب آن چه در لزوم دم

وعدم لزوم آن بترک ودر صحت حج اگر چیزی از ان ترک کرده وعدم صحت آن ودر شرح بذکر آن تطویل کرده وما اقتصار کردیم بر مفاد مفید
فالآتی بما اشتمل علیه الحدیث هو الممتثل لقوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم والمقتدی به فی افعاله واقواله انتهی کلام السبل **وعن**
روایت ست از عماره بضم عین وتخفیف میم وتا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه وفتح زا ابن ثابت از ثقات تابعین ست روایت
میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست واو را ذو الشهادتین خوانند رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیهٔ خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای
او را که این حج مرضی ومقبول وی گردد وسوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة
واستعاذه برحمته من النار وپناه میجست برحمت خدای تعالی از آتش دوزخ ودر لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد رواه
الشافعی واین حدیث از نسخهٔ شارح مغربی ساقط شده وحدیث دلیل ست بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیه که محرم میگوید در هر وقت
که باشد باین دعا یا دیگر نحو آن ومحتمل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیت تلبیه باشد وآن نزد رمی جمرهٔ عقبه است واول صحیح ست
باسناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لیثی مدنی ست واو ضعیف ست واما ابراهیم بن ابی یحیی
که راوی ست از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع او ست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاموی اخرجه البیهقی والدارقطنی **وعن**
جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحرت ههنا گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضعی
معین میکند از منی که آنحضرت در انجا قربانی کرده والآن نیز آن موضع معلوم ومعروف ست که آنرا منحر النبی نامند وتبرکا در انجا عمارتی کرده اند
ومنی کلها منحر ومنا همه محل نحر ست در هر موضعی از منا که نحر کنند جائز ست فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها وجاهای خود
ودرین زمان موضعی خاص برای نحر مقرر کرده اند که همگنان همانجا نحر میکنند واگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند ولیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام ومیگویند که از نحر در هر جا وباسو له میشود واین قیاس ست بمقابلهٔ نص فافهم وبالجمله این را در منی گفت ودر عرفات گفت وقفت
ههنا وعرفة کلها موقف استادم من اینجا وعرفات همه محل ایستادن ست یعنی هر جزو وی موقف ست هر جائیکه بایستید صحیح ست
وحد عرفه از عرنه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر ست بوده است ودر مزدلفه گفت وقفت ههنا وجمع کلها موقف وقوف
کردم من اینجا وجمع همه موقف ست جمع بفتح جیم وسکون میم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم وحوا در وی ومزدلفه از ازدلاف ست بمعنی
قرب ودر روایت ابو داود ودارمی از جابر زیاده کرده که همه راه های مکه راه وجای نحر ست یعنی از هر راهی که بمکه در آیند درست ست وهر جا که
در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید ومکه حرم ست لیکن در منی عادت شده است وروز نحر که دهم ذیحجه است در منی می باشند آنجا قربانی
میکنند ودمهای دیگر مثل هدی ودم شکر تمتع ونذر وجزا آن اگر در مکه کنند قصوری ندارد ومقصود از تسویهٔ مواضع مذکور حصول جواز
وخروج از عهده است والا افضلیت موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومنحر وطریق وی باقی ست لا صارف عنه ودر سبل گفته محل دم
قران وتمتع واحصار وافساد وتطوع بهدی منی ست ودمیکه لازم میشود معتمر را محل وی مکه است واما سائر دماء که لازم میشود
از جزاآت محلش حرم محترم ست ودر وی خلاف مشهور ست رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده کرده که تعیین نیست
برهیچیکی نحر در منحر وی ونه وقوف بعرفه در موقف وی ونه بمزدلفه بجای وقوف وی ودرین توسع ست بر ایشان تا در هر بقعه که از بقاع منی
خواهند نحر کنند مجزی ست از ایشان ودر هر بقعه که از بقاع عرفه وجمع وقوف نمایند کافی ست واین زیادات ست در بیان تخفیف بر ایشان

و افاده کرد حدیث و تقریر دی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حج گذارد همراه وی و نایستاد بجای ایستادن او و نحر نکرد در جای نحر او زیرا که معلوم
که حج کرد همراه آنحضرت امم لا تحصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش همگنان نمیدارد و در موطا است از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که عرفه
همه جای استادن ست مگر بطن عرنه و مزدلفه همه جای استادن ست مگر بطن محسر در مصفی گفته بطن عرنه وادی ست جانب غرب از مسجد عرفات
و شیطان در انجا برای حضرت اسمعیل متمثل شده و وسوسه انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح تو دارند و علما بر مضمون این حدیث و آثار
اجماع دارند اختلاف در انست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذهب شافعی ست یا اصل حج صحیح ست و در آن
نقصانی راه یافته که بجزای منجر تواند شد چنانچه مذهب مالک ست انتهی **وعن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه
وسلم لما جاء الی مکة دخلها من اعلاها گفت عایشه رض بدرستیکه آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه رامی در امد او را از بالای او که
همان جانب ذی طوی ست و معلا که مقبره مکه است همان جانب ست و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام ست و عامه معلا گویند بضم میم
و تشدید لام و آنرا کدا خوانند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب المرتقی پس سهل کرد آنرا معاویه پسر عبد الملک بعده مهدی پس همه
سهل شد در زمان سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد و بست و این در آمدن مکه بسال فتح بود غزالی گفته آنحضرت از وسط راه
عدول کرده ازین طرف در آمد پس تاسی بوی اولی ست انتهی و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر بشب در اید نیز جائز باشد
و خرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیه علیا و کدا نیز گویند بضم کاف و کسر چنانکه
اول را کدا بفتح کاف و مد و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند افتح و ادخل ضم و اخرج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیه علیا گفته اند که ابو سفیان
گفته بود اسلام نیارم تا آنکه ببینم اسپانرا که طلوع میکنند از کدا عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیل
از انجا طلوع نکند عباس گفت ذکر کردم و یاد دادم این را بابی سفیان وقتیکه در امد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان طرف و نزد بیهقی ست
از حدیث ابن عمر که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت ؎ عدمت بنیتی ان لم تروها ٭ تثیر النقع مطلعها کداء
پس تبسم فرمود آنحضرت و گفت ادخلوها من حیث قال حسان و اختلاف ست در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت
بعضی گفتند مستحب ست و هرکه بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از ان طرف آمده بجهت آنست که در راه
شریف وی واقع شده پس هر که در راه وی نیفتد وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه رح گفت یشبه ذلک والله ان الثنیة العلیا التی
تشرف علی الابطح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والکعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والکعبة فاستحب
ان یکون ما یلیه منها موخرا لئلا یستدبر وجهها انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی
مروی ست از ابن عمر که وی قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشهر ست به تنوین
و بی تنوین نام موضعی ست قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره و در وی استحباب دخول ست در مکه بروز و همین ست قول اکثر و جماعتی از سلف گفته
که روز و شب برابر ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد بمکه در عمره جعرانه بشب حتی یصبح و یغتسل تا آنکه صبح میکرد و ابن عمر غسل می آورد
و نماز میگذارد چنانکه در روایتی ست و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای در آمدن این مقام شریف پس می در امد مکه را روز انه و چون بر میگشت
از مکه میگذشت بذی طوی و شب میکرد آنجا تا آنکه صبح میکرد و یذکر ذلک و ذکر میکرد ابن عمر این بیتوتت بذی طوی و اغتسال و صلوة را
عن النبی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا و درینجا دلالت ست بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه

واگر غسل نکند جائز ست وعلیه اہل العلم ودر انوار گفته سنت ست برای داخل از طریق مدینه وشام غسل کردن در ذی طوی ودرامدن پیاده
از ثنیه کدا صنفق علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب درامدن مکه در روز ست تا به بیند کعبه را ودعا کند والآن عادت جاری شده است
بدرامدن وقت سحر مر کسانی را که می آیند از جده وسنت موافق اول ست واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی وحالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
وابهت وجلالت بیت الله زاده الله تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظهر وابهر ست عرفت ذلک بالذوق والحمد لله انتهی تحریر سطور حین در سنه خمس
وثمانین وماتین والف توفیق ادیه فریضه حج وعمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلد پیاده گشته وسر از قدم ساخته لبیک گویان واز شرم گناه گریان
وبریان بحرم محترم کبریا رسید یکی از غرائب اوقات وحالات آن مقام کریم طواف نیم شبی ست که تجلی خاص وعظمتی مخصوص بر در ودیوارش می افتد
که تعبیر ازان جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم وکیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگردد تا کسانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چه می بینند
خدا داند که دران دیوار ودر چه جذب او برکت وعظمت نهاده اند شعر زفرق تا بقدم هر کجا که می نگرم ٭ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
الحمد لله که با آنکه عین موسم بود وزمانه هجوم حجاج عجب خلوت وفرصت دران وقت دست بهم داد که در هر طواف استلام حجر بی زحمت میسر شد
میسر آمد وهمه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند شعر
شب وصل ست طی شد نامه هجر ٭ سلام فیه حتی مطلع الفجر ٭ وکیف عرفاء ارباب قلوب منزعج میشدند نزد درامدن بمکه ولائح میشد ایشانرا
انوار کعبه ودائم میشدند بمشاهده جمال باجلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل میدهد قطعه غریبی گر ز روی بشهر ودیار ٭ روی در
مسجد بصفا کن ٭ دوست را گر نمی توانی دید ٭ خانه دوست را تماشا کن ٭ زنی عابده حج کرد چون بمکه رسید گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کجاست وچون بخانه رسید از دور دیده دوید وجبین را بدیوار خانه چسپانید واز انجا برداشته نشد مگر مرده وجان داده
شعر گر نثار قدم یار گرامی نکنم ٭ گوهر جان بچه کار دگرم باز آید ٭ **وعن** ابن عباس رضي الله عنه انه كان يقبل الحجر الاسود
ويسجد عليه بود وی رضی الله عنه بوسه میداد حجر اسود را وسجده میکرد بروی در سفر السعادة گفته وگاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد
وبر انجا سجده میکرد وانگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده انتهی ودر نیل الاوطار ست حکایت کرده است ابن منذر از
عمر بن الخطاب وابن عباس وطاوس وشافعی واحمد که مستحب ست سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن وبه قال الجمهور ومروی ست
از مالک که آن بدعت ست واعتراف کرد قاضی عیاض بشذوذ این روایت از مالک رواه الحاکم والبیهقی من حدیثه مرفوعا
والشافعی والبیهقی موقوفا وحسنه احمد ورواه ابوداود الطیالسی والدارمی وابن خزیمة وابو بکر البزار وابو علی بن السکن والبیهقی
من حدیث جعفر بن عبد الله ابن السکن گفته مروی ست از بنی حمید از قریش حمیدی وگفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی وگفت حاکم
وی ابن الحکم ست روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر را وسجده کرد بروی پس گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید وسجده میکرد وگفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا وسجده میکرد بروی پس
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد این را این لفظ حاکم ست ووهم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد الله ابن الحکم ست
وحال آنکه نص کرده است عقیلی که وی غیر اوست وگفت درین حدیث حاکم وهم واضطراب ست ودر سبل گفته رواه الازرقی بسنده الی محمد بن عباد
قال رایت ابن عباس جاء یوم الترویة وعلیه حلة مرجلا راسه فقبل الحجر وسجد علیه ثم قبله وسجد علیه ثلاثا وحدیث عمر که در صحیح مسلم ست انه قبل الحجر والتزمه
وقال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم بک حفیا مؤید اوست ودر وی شرعیت تقبیل حجر وسجود بران ست وهم روایت ست از ابن عباس

رضی الله عنهما قال امرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا الثلثة اشواط گفت ابن عباس امر کرد وشان را یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند وتیز روند در سه شوط اول واین امر در عمرۂ قضیه بود وطواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه هر یک گشتن را ازان شوط گویند بمعنی تک ودر رسائل مناسک همین لفظ واقع شده ودر قاموس گفته جماعهٔ از فقها این لفظ را مکروه داشته اند وبجای آن طواف را اطلاق میکنند ووجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت ست چنانکه در کراهت اطلاق لفظ یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ویمشوا اربعا وبروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن که یکی حجر اسود ست ودیگر رکن یمانی که محاذی اوست ودر حدیث ابن عمر ست که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدوم سه طواف میکرد یعنی رمل ومشی مینمود در چهار باقی متفق علیه ووجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت واصحاب او بمکه مشرکان گفتند بر شما وفدی می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط ومشی نمایند میان هر دو رکن ومنع کرد او را ازامر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان ودر لفظی از مسلم این ست که مشرکان نشستند نزدیک حجر وچون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را ایشان اجلد اند از کذا وکذا ودر لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهو برها این ست اصل رمل وسبب آن اغاظهٔ مشرکین ورد قول آنهاست واین در عمرۂ قضیه بود وبعده سنت شد وکرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب واسلام اهل مکه ومیان رکنین آز انجهت رمل نمیکنند که مشرکان از ناحیهٔ حج نزد قیقعان بودند وازانجا ما بین الرکنین را نمی دیدند ودر حدیث دلیل ست بر لا باس به بودن اغاظهٔ اعداء العبادت واینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت ست بسوی طاعت وقد قال تعالی ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح متفق علیه ورمل خاص ست بمردان ونیست رمل بر زنان ونیست دم در ترک آن نزد جمهور ونیست مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه وعلیه اهل العلم **وعنه** وهم روایت ست از ابن عباس قال لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت گفت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانهٔ کعبه واستلام شامل لمس بید وتقبیل هم هر دو ست غیر الرکنین الیمانیین سوای دو رکن یمانی که حجر اسود ست ورکنی که مقابل اوست رکن یمانی نام همین رکن ست ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب ویمانی بتخفیف یاست وقد تشدد وبیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی این هر دو را شامیین گویند ودو رکن یمانی را فضل ست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام ازینجهت مختص بوده اند باستلام ورکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وی ولهذا التقبیل میکنند او را واستلام می نمایند بی تقبیل رکن یمانی را واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یمانی ثابت نشده وجمهور برین اند ودر استلام رکنین شامیین کلام ست وشیخ آنرا در شرح سفر السعادة ذکر کرده گوئیم جمهور متفق اند بر اینکه مسح نکند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف واجماع کردند بر عدم استلام این هر دو در سبل گفته وعلیه دل حدیث الباب رواه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از شرعیت تقبیل حجر وهم از تقبیل محجن جواز تقبیل هر مستحق التعظیم از آدمی وغیره ونقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه وسلم وتقبیل قبر او پس ندید بآن باس وبعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را از وی ومنقول ست از ابن ابی الصیف یمانی یکی از علمای مکه از شافعیه جواز تقبیل مصحف واجزای حدیث وقبور صالحین کذا فی الفتح انتهی گوئیم این استنباط نزد من پسندیده نیست ومساعدت نمیکنند

واورا هیچ دلیل شرعی چه قوی وچه ضعیف وقیاس بر حجر اسود وتقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیرا که اعمال حج خاص اند نجح القیاس علیها شیئ والقصر علی المورد هو الاحوط والاولی والله اعلم **وعن** روایت ست از عباس بن ربیعه از عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه قبل الحجر که وی دید اورا که بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب ست تقبیل حجر اسود وباین رفته اند جمهور صحابه وتابعین وسائر علما انتهى وقال وگفت انی اعلم انك حجر لا تضر ولا تنفع بدرستیکه من میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا زیان نمیرسانی وسود نمیکنی ولولا انی رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك واگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم من ترا الخ در حدیث سوید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را والتزام کرد او را وگفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بتو مهربان اخرجه مسلم ودر بخاری ست که پرسید مردی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم استلام میکرد آنرا ادعی او بوسید گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا که اگر غلبه کرده شوم ونتوانم استلام وتقبیل کردن گفت دع ارایت بالیمن یعنی این لفظ را در یمن بگذار ودر اینجا مگو دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را استلام میکرد آنرا وتقبیل می نمود وروایت کرده حدیث عمر را ازرقی بزیادت این لفظ که عمر چون این سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود بازمان ازین سخن ای امیر المؤمنین که وی نفع وزیان میکند باذن خدای عز وجل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت در کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالى وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا گفت علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را وبیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان که وی رب ست وایشان عبید اند پستر نوشت میثاق ایشان در کاغذی وبود این سنگ را دو چشم ویک زبان پس گفت او را بکشا دهن خود پس لقمه داد او را این ورق را ونهاد او را درین موضع وگفت گواهی دهی برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت را آدمی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن یعنی پناه میجویم بخدا از اینکه زنده مانم در قومی که نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن واین کنیت حضرت امیر ست طبری گوید عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر که تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکه عرب در جاهلیت میکردند پس خواست عمر که باگاهاند مردم را که استلام وی اتباع فعل رسول خداست صلی الله علیه وسلم نه آنکه حجر بذاته نافع وضار ست چنانکه اهل جاهلیت در حق اوثان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته که در سند حدیث ازرقی از علی رضی الله عنه ابو هارون عبیدی ست وهو ضعیف جدا انتهی ولیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی وابن ماجه ودارمی ست مؤید اوست ولفظ وی این ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخدا سوگند که برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکه او را دو چشم ست که می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است ورا او زبانی ست که سخن میگوید بآن گواهی میدهد بر کسیکه استلام کرده است او را بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة لله متفق علیه ورواه الحاکم مطولا شیخ در ترجمه گفته حدیث ابن عباس نیز محمول ست بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آن کسانیکه در دل ایشان زیغ وتفلسف ست ومیگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب ست از بیضاوی که میگوید غالب بر ظن آنست که مراد همین ست اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول ست نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز الله عنه انتهی **وعن** ابی الطفیل صحابی ست وآخر صحابه بروی زمین ست در موت واز خواص یاران وتابعان علی کرم الله وجهه ست رضی الله عنه قال رایت گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت طواف میکرد ومیگشت گرد خانه کعبه

ویستلم الرکن بمحجن بکسر میم وسکون حای مهمله وفتح جیم معه ویقبل المحجن واستلام میکرد رکن را بچوب سر کج مانند چوگان که با او بود
وبوسه میداد آن چوب سر کج را در سفر السعادة گفته که آن چوب عصائی بود کوتاه سر کج انتهی شارح وی گفته عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند
ودر دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوبها می بود ودرین روز طواف نیز داشت وورای عنزه که خادمان برای ستره می داشتند
واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند وباعتماد آن راه روند میرفت انتهی گویم
وازینجا معلوم شد که عصای موسی که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود ووقت ضرورت بران تکیه میکرد نه آنکه باعتماد آن
راه میرفت ودر روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بمحجنی که در دست
وی بود وبآن چوب اشارت بحجر میکرد وچوب بعد ابوسه میداد رواه البخاری ومسلم وهم از وی ست که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر وهر گاه
که می آمد بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست وی بود وتکبیر می بر آورد رواه البخاری ودرین حدیث ذکر
بوسیدن آن چیز نیست اما ذکر رکوب در حالت طواف ست ودر مصفی گفته بر همین ست اتفاق علما ومحلی گفته که سنت ست طواف پیاده کردن
مگر بعذر واگر بغیر عذر سواره طواف نمود جائز ست بلا کراهت حاصل آنکه ازین احادیث هم استلام رکن ثابت شده وهم اشارت بمحجن وهم
تقبیل آن غرضکه بهر چه استطاعت دارد بکند در فتح الباری گفته در بوسه کردن باید که آواز نکند چنانکه در بوسه کردن زنان در سفر السعادة گفته
که حجر اسود را بوسه میداد وروی مبارک خود را بران می نهاد ودر احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد وگاه دست مبارک بران
می نهاد ودست خود را می بوسید ودر حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر وهر گاه که برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر انتهی رواه مسلم
ازرقی باسناد صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این رکن یمین خداست در زمین مصافحه میکند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد
برادر خود را وهم احمد از وی آورده که رکن یمین خدای تعالی ست در زمین که مصافحه میکند بآن خلق خود را وسوگند کسیکه نفس ابن عباس
در دست اوست نیست هیچ مرد مسلمان که سوال میکند خدا را نزد او چیزی مگر آنکه میدهد آن چیز را بآن کس ودرینجا صحت اطلاق لفظ
یمین وید ست بر خدا ومذهب سلف ابقای این قسم الفاظ ست بر ظاهر واعتقاد کردن موافق آن بی تاویل وتشبیه وهو الصواب
در سبل گفته حدیث ابی الطفیل دال ست بر آنکه مجزی ست از استلام بید استلام بآله وتقبیل آله همچو محجن وعصا وهمچنین تقبیل ید بعد استلام آن
بید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطا را دیدی هیچیکی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون استلام کردند بوسیدند
دستهای خود را گفت آری دیدم جابر بن عبد الله وابن عمر وابا سعید وابا هریره را که چون استلام میکردند تقبیل می نمودند ایدی خود را
گفت پس اگر نباشد استلام وی از جهت زحمت بایستد مقابل او وبردارد هر دو دست خود وبگوید تکبیر زیرا که مروی ست که گفت آنحضرت
عمر را که ای عمر تو مردی قوی بوده زحمت مکن بر حجر پس ایذا دهی ضعیفان را پس اگر یابی خلوت استلام کن والا استقبالش کن وتهلیل گو
وتکبیر بر آر رواه احمد والازرقی وچون اشاره کند بدست پس ببوسد آنرا زیرا که بوسیده نمیشود چیزی جز حجر یا چیزی که مس کرده است
حجر را انتهی وصحابه که دستها بوسیدند بعد مس حجر بوسیدند مصنف در فتح گفته سنت آنست که استلام کند ودست بوسد واگر
استلام بدست نتواند بچیزی که در دست باشد استلام کرده آن چیز را ببوسد واگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی وبران اکتفا نماید
ومالک گفته دست نبوسد وبه قال القاسم بن محمد بن ابی بکر ودر روایتی از مالکیه است که بنهد دست بر دهان بی تقبیل انتهی لیکن روایت
عطا از دست بر مالک واتباع او **وعن یعلی** بفتح تحتانیه وسکون مهمله **بن امیة** بضم همزه وفتح میم وتشدید یا صحابی ست

حلیف قریش اسلام آورد در روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف
رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطبعا گفت طواف کرد آنحضرت خانهٔ کعبه را در حالیکه مضطبع ست اضطباع افتعال ست
از ضبع که بمعنی عضد ست ونامیده شد بآن تا ابط زیراکه وسط ردا را از زیر بغل کرده ساعد یمین را ظاهر میدارند وگفته اند که هر دو ساعد را
نمایان دارند ولفظ نهایه این ست که ازار یا برد را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه وپشت هر دو اندازد
انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد وطرفی بر پشت. ببرد اخضر بجامهٔ سبز واضطباع قبل ابتدای طواف ست باندک زمان وداخل ست
در تجلد ونشاط حکم او استحباب ست در طواف والیه ذهب الجمهور سوای مالک واصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی ست که
در وی رمل نیست در مصفی گفته اضطباع ورمل مخصوص ست برجال دون النساء ودر اشواط سبعه موالات کند در سبل گفته اضطباع کند
در اشواط سبعه وچون تمام کند طواف جامه را برابر نماید واضطباع نکند وگفته اند که اضطباع در سه شوط اول ست لا غیر انتهی
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابوداود وترمذي وابن ماجه وصححه الترمذي ورواه الدارمي ايضا ودر حدیث ابن عباس ست
نزد ابوداود وطبرانی که عمره کردند آنحضرت واصحاب او از جعرانه که نام موضعی ست پس رمل کردند در طواف بیت بسه شوط وگردانیدند
رداهای خود را از زیر بغلهای خود پس تر انداختند آنها را بر دوشهای چپ خود واین معنی اضطباع ست وهم نزد ابوداود ست از وی رضي الله عنه
که اضطباع کرد آنحضرت وتکبیر گفت واستلام نمود وتکبیر گفت پس تر رمل کرد در سه طواف وبودند صحابه چون میرسیدند رکن یمانی را وغایب
میشدند از قریش مشی میکردند پس تر طالع میشدند بر انها ورمل میکردند گویا آهوان اند ابن عباس گوید پس سنت شد واول اضطباع که کردند
در عمرة القضا بود تا استعانت کنند بدان بر رمل وبه بینند مشرکان قوت ایشان را پس تر گردید سنت وعن انس رضي الله
عنه قال كان يهل منا المهل فلا ينكر عليه ويكبر المكبر فلا ينكر عليه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کننده
پس انکار کرده نمیشد بر وی وتکبیر میگفت تکبیر گوینده پس انکار کرده نمیشد بر وی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند رواست
ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست وتلبیه گفتن سنت وتکبیر روز عرفه مر حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن ست تا رمی
جمرة العقبه وتکبیر سنت ست در پس نمازها حاج وغیر حاج هر دو را در سبل گفته حدیث دال ست بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت ست
زیراکه مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند وآنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث
وارد ست در صفت بگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات ودر وی رد ست بر کسیکه قائل ست بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه وگذشت اینکه
اهلال رفع صوت ست به تلبیه واول وقت وی از حین احرام ست تا شروع در اهلال وآن در حج تا شروع کردن ست در رمی جمرهٔ عقبه ودر عمره
تا طواف انتهی متفق علیه گویم واز ابن عباس آمده مرفوعا که وی بازمی ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخرجه الترمذي
وصححه وهم از وی ست از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود گویم ظاهرش در تلبیه گفتن ست در حال دخول
مسجد وبعد رویت بیت ودر حال مشی تا شروع در استلام ومستثنی ست از وی اذ قاتی که در ان دعای مخصوص ست ورفته اند بقول اول
این حدیث ابوحنیفه وشافعی در جدید ودر قدیم گفته تلبیه گوید ولیکن بخفض صوت وهو قول ابن عباس واحمد وعن ابن عباس
رضي الله عنه قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم في الثقل او قال في الضعفة من جمع بليل گفت ابن عباس
فرستاد مرا رسول خدا در بار ورخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل وعیال خود از زنان واطفال از مزدلفه بشب وخود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است چه لابد است از بیت بجمع و افاضه نکنند و روان نشود بیتوتت کنند در آن مگر بعد نماز فجر را
همانجا بگذارد و پستر بمشعر حرام رسیده وقوف کنند و روانه نشود از انجا مگر بعد اسفار بلیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق ثبیر کیما نغیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد
و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب و همین است قول ابوحنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر
باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم انتهی متفق علیه ورواه الشافعي والنسائي والبيهقي نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
بر رخصت برای ضعفه در عدم استکمال مبیت و زنان در حکم ضعفه اند بحدیث اسماء بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذن داد
برای ظعن بضم ظاء و عین مهمله و سکون آن جمع ظعینه است بمعنی زن در هودج بعده اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هم آمده
کما في النهاية وعن عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله گفت عائشه رض اذن خواست سوده
ام المومنین از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة شب مزدلفه أن تدفع قبله که برود قبل آنحضرت وكانت ثبطة
و بود سوده زن فربه ثبطه بفتح مثلثه و سکون موحده تفسیر کرد آنرا القول خود یعنی ثقيلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
برفتن پیش از خود و درینجا اشارت است باستعجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکنند جمرات را مگر بعد از برآمدن آفتاب مگر زنان
و کودکان که ایشان را جائز است قبل از طلوع هم انتهی و همین حدیث ابن عباس و عائشه رض را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثها است
متفق علیه در حدیثش دلیل است بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر کما افاده قوله وكانت ثبطة و جمهور علما برانند که مبیت
بمزدلفه واجب است و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از اثم و دم هیچ بر وی لازم نیاید
و مبیت اکثر لیل معتبر است و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قیل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس مبیت تا صلوة فجر بود
و فرموده خذوا عنی مناسککم فافهم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره عقبه را تا آنکه برآید آفتاب و طلوع کند و اگرچه رامی منجمله کسانی باشد که مباح است
او را تقدیم بسوی منی و ماذون است در عدم مبیت بمزدلفه و درین مسئله چهار قول است یکی آنکه جائز است رمی بعد نصف لیل برای قادر
و عاجز بلا اسارت قاله الشافعي واحمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کنند نیز جائز است و لیکن
اسارتی دارد وهو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائز است و قول هدویه این است چهارم آنکه قادر را
بعد طلوع شمس جائز است و این قول نخعی و ثوری است در سبل گفته وهذا اقوى الاقوال دليلا وارجحها قيلا رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه وفيه انقطاع و در وی انقطاع است زیرا که در سندش حسن عرنی بجلی کوفی است و وی ثقه است
مسلم بدو احتجاج کرده و بخاری بوی استشهاد نموده جز آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع است احمد گفته حسن عرنی از ابن عباس سماعت ندارد
وعن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عائشه فرستاد
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پستر گذشت ام سلمه پس
طواف افاضه کرد و بود این در روزیکه می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت است بسبب استعجال وی در حج

وافاضت والله اعلم و در فرستادن ام حبيبه و سوده نيز احاديث آمده و ظاهر آنست كه همه را فرستاده بود و گفته اند كه اين رخصتی بود خاص
بام سلمه و سبل گفته حديث دليل ست بر جواز رمی قبل فجر زيرا كه ظاهر آنست كه بر آنحضرت مخفی نبود معهذا آنرا مقرر داشت و حديث ابن عباس
معارض اوست و جمع ميان هر دو باين طريق ست كه جواز براى معذورست و ابن عباس را عذر نبود انتهى سيد علامه عبد الله بن حسن صاحب
گفته قادح ست درين جمع روايت سبعه از ابن عباس كه پيش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه در ضعفه اهل خود انتهى رواه ابو داود و شيخ
در ترجمه گفته درين حديث مقال ست و اساطين علم حديث منكر اند آنرا انتهى وليكن مصنف فرموده واسناده على شرط مسلم
كه سند اين حديث بر شرط مسلم ست پس قوى باشد **وعن** عروة بن مضرس بضم ميم و تشديد راى مكسور و فتح ضاد معجمه گفت حاضر شدم
حجة الوداع را مستند حديث وى اين ست كه گفت آمدم رسول خدا را در موقف يعنى جمع و گفتم آمدم اى رسول خدا از جبل طى پس مانده كردم ناقه
سوارى خود را و رنجانيدم نفس خود را و در روايتى بجاى نفس فرس آمده والله نگذاشتم هيچ كوهى مگر كه استادم بران پس هست حج پس اين
حديث را ذكر كرد رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا
هر كه حاضر شد نماز ما را كه اين ست يعنى بالمزدلفة مراد ميدارد آنحضرت از نماز نماز مزدلفه را و در وى دليل ست بر آنكه تمام نميشود حج مگر بشهود
صلوة فجر در مزدلفه و وقوف در انجا تا دفع امام فوقف معنا پس ايستاد با ما حتى ندفع تا آنكه روان شويم از مزدلفه وقد وقف بعرفة
قبل ذلك و حال آنكه تحقيق ايستاد آنكس در عرفه پيش ازين اگرچه ساعتى باشد و اگرچه در خواب باشد يكساعت كه درين موضع ايستاد بعد
زوال يا در شب اضحى حاجى شد ابن حزم و ابن رشيد ادعاى اجماع كرده اند بر آنكه كافى نيست وقوف روز عرفه قبل زوال و در كتب فقه حنابله است
كه وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر يوم عرفه است تا طلوع فجر يوم نحر و در منح الغفار گفته حاصل اين ست كه نيست دليل بر اينكه وقوف نكند مگر بعد زوال
ابن تيميه در منتقى بعد سوق حديث عروه گفته اين حديث حجت ست و روز عرفه تمام آن وقت ست براى وقوف انتهى ليلا او نهارا ايستاد در شب
يا روز و وقوف عرفه يكى از دو ركن حج ست بلكه ركن عظيم ست تا آنكه وارد شده الحج عرفة و در مصفى گفته اين وقوف فرض ست و شرط او حضور در موضعى ست
از عرفات و وقت آن از زوال شمس ست تا صبح يوم النحر و جمع در ميان جزو از نهار و از ليل سنت ست انتهى و عرفه اسم مكانى مخصوص ست
بمعنى زمان كه روز عرفه است نيز آيد و بعضى گويند كه مشتق از عرف ست بالفتح و سكون را بمعنى بوى خوش و چون در منا بوهاى بد بجهت كشتن
ذبائح پيدا ميشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالى بودن او ازان روائح وليكن درين زمان خلاف آن روائح كريهه مى آيد بجهت كثرت غائط
مردم كه دران وادى مبارك از بى حفاظتى شان مى باشد و اين حال از صدر اول مأثور نيست از آفات اين زمان ست فقد تم حجه پس تحقيق
تمام شد حج او وقضى تفثه و تمام كرد تفث خود را التفث در لغت بمعنى اذهاب شعث ست قاله النضر بن شميل وقيل قضاء المناسك رواه
الخمسة يعنى احمد و ابو داود و ترمذى و ابن ماجه و نسائى و رواه ابن حبان و الحاكم و الدارقطنى و البيهقى من حديثه بالفاظ مختلفة
وصححه الترمذى و ابن خزيمة و الدارقطنى و الحاكم و القاضى ابو بكر بن العربى على شرطهما و مفهوم شرط آنست كه هر كه اين همه نكند
حج وى تمام نيست و وقوف عرفه مجمع عليه ست و اما مزدلفه پس نزد جمهور حج تمام ست و اگرچه وقوف دران و نماز صبح آنجا فوت شده باشد
وليكن دم لازم ست و مذهب ابن عباس و جماعه از سلف آنست كه وقوفش ركن ست مثل عرفه و اين مفهوم دليل ايشان ست و مؤيد اوست
روايت نسائى كه هر كه نه دريافت جمع را پس نيست حج او را و قوله تعالى فاذكروا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول وى خذوا عنى مناسككم
و جواب داده اند جمهور ازين روايت بآنكه مراد از حديث عروه آنست كه هر كه كرد جميع مذكورات تمام شد حج او و آمد بحج كامل و دال ست برين

روایت اہل سنن و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیہقی کہ آمدند نزد آنحضرت در حالیکہ استادہ بود بعرفات مردم چند از اہل نجد و گفتند
کیف الحج فرمود الحج عرفة ہر کہ آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابوداؤد ہست ہر کہ دریافت عرفہ را قبل از
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی ست الحج عرفة الحج عرفة گویند ابن صریح ست در مراد و جواب دادہ اند ازین زیادت
کہ ہر کہ نیافت جمع را پس نیست حج برای او باحتمال تاویل کہ مراد عدم حج کامل الفضیلہ ست و با آنکہ این روایت را ابوجعفر عقیلی انکار کردہ
و در انکارش جزوی تالیف نمودہ و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر بر آنکہ رکن ست و فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان واجب
مستکمل الفضیلہ ست کذا فی السبل **وعن** عمر رضي الله عنه قال ان المشركين كانوا لا يفيضون حتى تطلع الشمس
گفت عمر بدرستیکہ بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شدند از مزدلفہ تا آنکہ طلوع میکرد آفتاب افاضت ریختن اشک در آب بکثرت و بکبار
روان شدن از عرفات ويقولون اشرق ثبير و میگفتند تابان شو ای کوہ ثبیر بفتح مثلثہ و کسر موحدہ و سکون تحتیہ کوہی ست معروف
بر بسیار روندہ منی و وی کلان ترین کوہ ہای مکہ است و اشرق بفتح ہمزہ فعل امر ست از اشراق ای ادخل فی الشروق وان النبي صلى
الله عليه وسلم خالفهم و بدرستیکہ آنحضرت خلاف کرد مشرکان را ثم افاض قبل ان تطلع الشمس پستر راند و سیر کرد بشتابی از
عرفات پیش از آنکہ برآید آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمہ است کہ وی گفت خطبہ کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت بودند اہل جاہلیت
روان میشدند از عرفہ وقتی کہ می بود آفتاب گویا کہ وی دستارہای مردان ست در روہای ایشان پیش از آنکہ فرو رود آفتاب و روان میشدند
از مزدلفہ بعد از طلوع آفتاب ہنگامیکہ میشد آفتاب گویا کہ عمامۂ مردان ست در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفہ تا آنکہ غروب کند آفتاب
و روان شویم از مزدلفہ پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب ہدی ما مخالف ہدی عبدۂ اوثان و شرک ست رواه البيهقي فی شعب الايمان واخرج
نحوه من حديث مسور بن مخرمة رواه البخاري و در روایتی اشرق ثبير كيما نغير آمدہ اخرجه الاسمعيلي وابن ماجة از اغارہ بمعنی اسراع
در دویدن اسپ و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دفع یعنی افادہ قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسفر جدا **وعن**
ابن عباس واسامة بن زيد رضي الله عنهما و او راجب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میگفتند قالا لم يزل النبي صلى الله
عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفتند آن ہر دو ہمیشہ بود پیغمبر خدا تلبیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد جمرۂ عقبہ را در روز نحر و بعد از رمی
تلبیہ تمام کرد رواه البخاري ومسلم در وی دلیل ست بر مشروعیت استمرار در تلبیہ تا روز نحر تا رمی جمرہ و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
یا بعد فراغ از آن جمہور باول رفتہ اند و احمد و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال ست ادرا روایت نسائی فلم يزل يلبي حتى رمى الجمرة فلما
رجع قطع التلبية و روایت ابن خزیمہ از حدیث ابن عباس از فضل کہ وی گفت روان شدم ہمراہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از عرفات پس
ہمیشہ تلبیہ میگفت تا آنکہ رمی کرد جمرۂ عقبہ را و تکبیر میگفت با ہر سنگریزہ پستر قطع کرد تلبیہ را با آخر سنگریزہ ابن خزیمہ گفتہ این حدیث صحیح ست
و مبین مراد ست از قول وی حتی رمى جمرة العقبة ای اتم رميها انتہی در نیل الاوطار گفتہ الامر كما قال ابن خزيمة زیرا کہ این زیادت خارج
مخرج صحیح ست و نیست منافی مزید فیہ و قبول آن متفق علیہ است کما تقرر فی الاصول انتہی در سبل گفتہ علما را اختلاف ست کہ کی قطع تلبیہ کند
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیہ را بیان کردہ انتہی گویم مذہب جمہور قطع ست نزد رمی جمرۂ مذکورہ و گروہی گفتہ قطع کند وقت درآمدن
در حرم و ہو مذہب ابن عمر ولیکن اعادہ کند آنرا چون برآید از مکہ بسوی عرفہ و گروہی گفتہ قطع کند وقت رفتن بسوی موقف رواه ابن المنذر
و سعید بن منصور باسانید صحیحہ عن عائشۃ و سعد بن ابی وقاص و علی کرم اللہ وجہہ و بہ قال مالک و مقید کردہ مالک آنرا بزوال شمس روز عرفہ

وهو قول الاوزاعي والليث وعن الحسن البصري مثله ولیکن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قدمناه وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه بدرستیکه وی گردانید خانه کعبه را جانب دست چپ خود وقت رمی جمره عقبه وگردانید منی را جانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید بجمره کبری که در جانب مسجد خیف ست رمى الجمرة بسبع حصيات انداخت جمره را بهفت سنگریزه وتکبیر میگفت با هر سنگریزه وقال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة وگفت سوگند بکسیکه جز او خدائی نیست که این ست جای کسیکه فرود آورده شده ست بروی سوره بقره عبارت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور ست یا مقصود از انزال قرآن ست ومشتمل ست بر اکثر امور دیانات ومعاملات چه این سوره اطول وارفع سور قرآنی ست چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوهانی ست وکوهان قرآن سوره بقره ست ودر وی جواز گفتن سوره بقره بخلاف کسیکه مکروه میگوید آنرا در سبل گفته لا دليل عليه متفق عليه اجماع قائم ست بر آنکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب ست واین را ابن مسعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نکند آنرا از بالای آن واتفاق کرده اند بر رمی سائر جمار از فوق آنها واز اینجا معلوم شد که در رمی رعایت عدد طاق می باید کرد ودر مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگریزها در حج طاق ست یعنی هفت سنگریزه می اندازند وعن جابر رضي الله عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر ضحى رمی کرد رسول خدا جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلك فاذا زالت الشمس ولیکن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی رمی کرد که برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب رواه مسلم کلام در وقت رمی جمره گذشت واین حدیث دلیل ست بر آنکه وقت رمی جمار ثلثه بعد از زوال شمس ست وهو قول جماهير العلماء وعن ابن عمر رضي الله عنه انه كان يرمي الجمرة الدنيا بود ابن عمر که رمی میکرد جمره را که نزدیکتر ست از منازل که در جانب مسجد خیف ست واین اول جمرات ست که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگریزه يكبر على اثر كل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت برای هر سنگریزه ثم يتقدم پستر پیشتر میرفت حتى يسهل بضم حرف مضارعه وکسر ها از سهل بسکون هاء ودر روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در می آمد زمین نرم را وقصد آن می نمود سهل ضد حزن بفتح حای مهمله وزای معجمه زمین درشت فيقوم فيستقبل القبلة قياما طويلا پس می ایستاد مقابل قبله ایستادنی دراز وتفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبه باسناد صحیح چنین آمده که ابن عمر می ایستاد نزد جمرتین آنمقدار که کسی سوره بقره بخواند ويدعو ويرفع يديه ودعا میکرد وبر میداشت هر دو دست خود را ابن قدامه گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی ست از مالک که رفع نکند دست را برای دعا واین حدیث حجت ست بروی وتقدم الكلام في ذلك في كتاب الصلوة ثم يرمي الوسطى پستر رمی میکرد جمره میانه بهفت سنگریزه تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت حصات را ثم يأخذ ذات الشمال فيسهل ويقوم مستقبل القبلة ثم يدعو فيرفع يديه ويقوم طويلا پستر میگرفت راه ومی رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را ومی ایستاد مقابل قبله پستر دعا میکرد وبر میداشت هر دو دست خود را ومی ایستاد دراز ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پستر رمی کرد جمره عقبه را از مغاک وادی بهفت سنگریزه تکبیر میگفت نزد هر سنگریزه ولا يقف عندها ونمی ایستاد نزد جمره العقبه ثم ينصرف فيقول هكذا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعله پستر برمیگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میکرد آنرا رواه البخاري سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اول می باید ایستاد وبسیار ایستاده در دعا باید کرد وجمره اخیر را رمی میکنند وبر گردند ونایستند ودعا نکنند سر آنرا جز شارع کسی نداند ومعظم ارکان حج وافعال آن تعبدی ست که عقل را بدریافت کنه آن راهی نیست واین نیز از آن قبیل ست

ولهذا گفت ابن عمر که همچنین دیدم آنحضرت را که میکرد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در انجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود
از ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد آن موجب
ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمرهٔ دیگر که بر کرانهٔ راه اند نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب
عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل ست و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود و پیش از سلام
و برامدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیه در هنگام کار
بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز های فرض و عقیب
تلاوت قرآن و ختم قرآن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وقتی که مشرف شد باین عبادات انداخته شد در دل وی
بی سابقهٔ فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبة و امید ست که صواب باشد و آن این ست که در عدم وقوف
نزد این جمره اشارت ست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در ان
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و سماح کرد
او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما درین عبادت که حج ست که مثمر غایت آثار رحمت
و نتایج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامهٔ گناهان می بخشد گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده
کردید یکدمی آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در انوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم انتهى بعبارته و هم روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلى
الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواه النووی و قال هو الصحیح المشهور او در عمرة حدیبیه
و جزم به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جا بود و نووی گفته این هم بعید نیست و بمثله قال ابن دقیق العید مصنف گفته و هذا هو المتعین لتظافر
الروایات بذلک اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر تراشندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از ان قالوا
والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی سر را نیز دعا برحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال بعد بحث شدید ازان یا رسول الله ای فرستادهٔ خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوندا
رحمت کن محلقان را گفتند و مقصرین را هم قال فی الثالثة گفت آنحضرت در کرت سوم والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن
و در روایتی چهارم بار جمع کرد مقصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای محلقین دو بار کرد و برای مقصرین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای محلقین و مقصرین را بران عطف نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریرة و لمسلم عن ام الحصین
ولاحمد عن ابی سعید و حدیث دلیل ست بر شرعیت حلق و تقصیر و حلق افضل ست و در حلق استکمال راس باید نزد مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی است و قیل الربع و قیل النصف و گفته اقل چیزی که واجب ست حلق آن سه موی ست و قیل شعرة واحدة
و خلاف در تقصیر فی التفصیل مثل این ست و اما مقدار وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که کمتر زین هم کافی ست و این همه در حق مردان ست

وتفصیل حلق بر تقصیر در حق حاج ومعتمر ست ومتمتع را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق وتقصیر کما فی روایۃ البخاری بلفظ ثم یحلقوا او یقصروا وظاهرش استوای امرین ست در حق متمتع ومصنف در فتح تفصیل کرده وگفته ان کان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق والا فالتقصیر لیقع الحلق فی الحج ووجه این تفصیل در فتح بیان کرده واما نسا پس مشروع در حق ایشان تقصیر ست اجماعا ابوداود از حدیث ابن عباس آورده که نیست بر زنان حلق جز این نیست که بر ایشان تقصیر ست وترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از آنکه بتراشد زن سر خود را ونزد شافعی اگر حلق کند مجزی ست با کراهت **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجۃ الوداع ایستاد آنحضرت وتوقف کرد در جائی در حجۃ الوداع بمنی برای پاس خاطر مردم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نزد جمره فجعلوا یسألونه پس پرسیدن گرفتند مردم واستکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند واستفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی مصنف گفت لم اقف علی اسمه بعد البحث الشدید لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم وتراشیدم موی سر پیش از آنکه ذبح کنم وحال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن هدی را ونیست هیچ تنگی وباک وذبح آنست که در حلق باشد وجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج وآمد مردی دیگر وگفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی جمرۂ عقبه را فرمود بینداز ونیست حرج ودرین حدیث حلق قبل رمی آمده ودر روایتی حلق قبل نحر ودر روایتی افاضه قبل حلق ودر روایتی ذبح قبل رمی ودر روایتی حلق قبل ذبح ودر روایتی زیارت قبل رمی در نیل الاوطار گفته والاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع کما قال ابن قدامة فی المغنی ومصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الدم فی بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آن روز از هیچ چیز که تقدیم کرده شده ونه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار ست یکی رمی جمرۂ عقبه دوم نحر هدی یا ذبح او سوم حلق یا تقصیر چهارم طواف افاضه واختلاف کرده اند که این ترتیب سنت ست یا واجب اکثر علما که شافعی واحمد از ایشان اند بر آنند که سنت ست متمسک بهمین حدیث وگویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین ست اتی منی فاتی الجمرة فرماها ثم اتی منزله بمنی فنحر وقال للحالق خذ پس همین ترتیب مشروع ومسنون باشد در مصفی گفته ترتیب میان رمی وذبح وحلق وطواف سنت ست نه واجب بحدیث لا حرج انتهی وجماعتی که ابوحنیفه ومالک از ایشان ست میگویند واجب ست ومراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل ونسیان وطیبی گفته که روایت کرد ابن عباس مثل این حدیث وواجب گردانید دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن گوییم این تاویل ضعیف ست وفهم صحابی معارض نص صحیح صریح نمیتواند شد وقرطبی گفته روی عن ابن عباس ولم یثبت عنه ونیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج وبعض فقها نزاع کرده اند در حق قارن وگفته اند که حلق نکند تا آنکه طواف کند ورد علیه النووی بالاجماع وحدیث صریح ست در جواز تقدیم وتاخیر بعض این اشیا بر بعض وبر آنکه نیست ضیق ونه اثم بر مقدم وموخر ومذهب شافعی وجمهور سلف وفقهای اصحاب حدیث ودیگر علما جواز اوست با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله علیه وسلم للسائل لا حرج زیرا که این ظاهر ست در رفع اثم وفدیه معا چه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را الا آنکه کافی بود فعل را واگر کافی نمی بود امر میکرد او را باعاده زیرا که جهل ونسیان وضع نمیکند از مکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی را ماند آن را آثم نمیشود بترک وی بنسیان یا جهل لیکن جبر واجب ست بروی باعاده واما فدیه پس اظهر سقوط ست از جاهل وناسی وعدم سقوط از عامد ابن دقیق العید گفته قول بسقوط دم از جاهل وناسی نه از عامد قوی ست از جهت دلیل دال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه وسلم در حج بقوله خذوا عنی مناسککم

وسوال سائل مقرون ست بلم اشعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لا حرج محمول باشد بر نفی اثم و اثم هر دو معا در ناسی و جاهل
و باقی ماند عامد بر اصل وجوب اتباع رسول در حج و قائل تفرقه میان عامد و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف و مواخذه است و حکم معلق ست بدان پس ممکن نیست
اطراح آن بالحاق عامد بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فما سئل عن شئ الخ که مشعر بعدم مراعات ترتیب ست مطلقا
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی متعلق بمسئول عنه ست و آن مطلق ست بنسبت بحال سائل و مطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو خاص بعینه
پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه ومن حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثها ست و رفته است شوکانی
بمفهوم حدیث و در نیل الاوطار اطالت بسیار کرده دران و ترجیح داد آنرا و در حجة الله البالغه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باره کسیکه حلق کرد قبل ذبح یا نحر قبل رمی یا رمی بعد مسا یا اضافه قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفاره و سکوت نزدیک
حاجت بیان ست و کاش آگاه میشدم که آیا کدام صیغه صریح تر ست در بیان استحباب ازینکه نیست حرج **وعن المسور** بکسر میم
و سکون سین مهمله و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون خا زهری قرشی ست در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما سمع دارد
از آنحضرت و یاد دارد از وی صلی الله علیه وسلم بعد انتقال عثمان از مدینه بمکه نقل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر یزید پلید
پس کشته شد بسنگی از سنگهای منجنیق در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع وستین و بود از اهل فضل و دین رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم نحر قبل ان يحلق وامر اصحابه بذلك بدرستیکه آنحضرت نحر کرد پیش ازانکه بتراشد موی سر او امر کرد
یاران خود را به نحر کردن قبل حلق و آن دال ست بر تقدیم نحر قبل حلق و این اخبار ست از فعل آنحضرت در عمرهٔ حدیبیه وقت حصر پس
برامد از احرام بذبح و تبویب کرد بخاری و گفت باب النحر قبل الحلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص ست بحصر جهت
وجوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه وقد اخرجه بطوله فی کتاب الشروط و در وی این ست که فرمود اصحاب را برخیزید و ذبح کنید
پستر موی سر بتراشید و در وی قول ام سلمه است مر آنحضرت را که بیرون رو و سخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نحر کنی بدن خود را
پس بیرون آمد و نحر کرد بدن را پستر خواند حالق را و تراشید موی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد
تا باب الاحصار انتهی یعنی در وی حج آورده نه درینجا رواه البخاري و نیز درین حدیث دلیل ست بر افضلیت حلق و وجه افضلیت
آنست که مقصر باقی دارنده است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر
اقرب ست بسنت اگرچه ربع هم نزد حنفیه کافی ست و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
حلق راس چهار نوع ست یکی مشروع وجوبا یا استحبابا و آن عبادت خدا است در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد
دوم شرک محرم ست چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشند و این نوعی از عبادت برای مخلوق ست چه حلق در اصل تذلل و تعبد ست
و عادت عرب بود که چون اسیری را رها میکردند ناصیه او می بریدند و موی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عبودیت و اذلال
و تواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جز وی کسی مستحق عبادت نیست و تشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار
و تذلل مقرر شد که آن حج ست پس هر که موی سر برای غیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده بتراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده و در غیر موضع نهاده
سوم حلق برای حاجت ست از مرض و قمل و حکه و جز آن و این جائز ست بحدیث کعب بن عجره که در صحیحین ست چهارم حلق برای راحت و ترفه بغیر حاجت

ودر ابا حتش ن وقول ست از احمد واحتجاج کرده است بر جواز او بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم صبیا قد حلق بعض شعره وترک بعضه فنهاهم عن ذلک وقال احلقوه کله او اترکوه کله رواه ابوداؤد باسناد صحیح واسناده علی شرطهما وبحدیث عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم امهل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبکوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد اخی فجئ بنا کاننا افراخ فقال ادعوا الی الحلاق فامره فحلق رؤسنا واسناده علی شرط الشیخین ولیکن در استدلال باین هردو حدیث نظرست زیرا که این حکایت دو واقعه وفعل ست که نیست عموم برای آن چه حلق دران هردو برای کودکان بود وشاید برای حاجت باشد بسبب اتساخ رؤس آنها وعدم التفات شان بجانبهای خود باغتسال وادهان وترجل پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز الباس حریر برای ولی صبی وصغیر میکنند واحتجاج مینماید بغیر مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم حلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلف ست والا فرق چه باشد وقد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق والمنع منه حتی قال عمر لصبیغ لو وجدتک محلوقا لاخذت الذی فیه عیناک وفی الحدیث فی صفة الخوارج سیماهم التحلیق وکان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعر راسه اخذه بالجلم ولم یحلقه وفعله الامام احمد رحمه الله تعالی انتهی کلامه ودر حلق سائر شعور بدن کلام ست ونیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب وکل شئ الا النساء چون رمی کردید شما جمرهٔ عقبه را وموی سر تراشیدید پس تحقیق بر آمدید از احرام وحلال شد شما را طیب وهمه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنان که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند واز اینجا معلوم شد که بمجرد این دو کار که رمی وحلق باشد حلال میشود بر محرم هر محرم مگر زنان وظاهر آنست که حل طیب وغیره مجمع علیه ست نه وطی بعد رمی اگرچه حلق نکرده باشد ومؤید اوست حدیث شیخین واحمد از عایشه که گفت بودم من که مطیب میکردم آنحضرت را قبل از آنکه احرام بندد وروز نحر قبل از آنکه طواف کند به بیت بطیبی که در وی مشک بود ونسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست وبرای حل بعد از آنکه رمی کرد جمرهٔ عقبه را قبل از آنکه طواف کند بیت را کذا فی المنتقی لابن تیمیة واین را شواهد ست نزد ابوداؤد وحاکم وبیهقی از حدیث ام سلمه در قصهٔ که در وی این ست که فرمود آنحضرت این روزی ست که رخصت کرده شد شما را دران چون رمی کردید شما جمره را ونحر کردید هدی را اگر هستید حلال شدید شما از هر شئ که حرام بود بر شما از ان مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را وچون شام کردید شما وطواف نکردید گردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت انتهی ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده کذا فی ضوء النهار وشاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محصن وهیثمی گفته رجالش ثقات اند گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محصن در نفری از بنی اسد قمیص پوشیده عشیهٔ یوم نحر پس ترجوع کردند بسوی من وقت عشا وقمص ایشان بر دستهای ایشان ست بر میدارند آنرا گفتم ای عکاشه چیست شما را که بیرون رفتید متقمص برگردیدید وپیراهنهای شما بر دستهای شماست بر میدارید آنرا گفت خیر ست ای ام قیس این روزی ست که رخصت کرده شد ما را دران که چون رمی کنیم جمره را حلال شویم از هر چیز که حرامیم ازان مگر زنان پس چون شام کردیم وطواف نمودیم گردیدیم حرام همچو هیئت ما قبل از رمی جمره هیثمی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم واخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ وذکر فیه حدیثا مرفوعا ولم یطعن فیه کذا فی منحة الغفار رواه احمد وابوداؤد والدارقطنی والبیهقی وفی اسناده ضعف ودر سندش ضعف هست زیرا که در اوی او حجاج بن ارطاة ست ووی ضعیف ومدلس ست بیهقی گفته این حدیث از تخلیطات اوست واین طریق دیگر نیز هست که مدار آن نیز وی ست **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس علی النساء حلق وانما تقصیر

نیست بر زنان حلق یعنی موی ستردن وجز این نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته وظیفهٔ زنان قصر ست بهمین حدیث
واین حلق یا قصر رکن ست واقل او ما یطلق علیه الحلق ست تنقیح حلق وقصر ازالهٔ شعور ست بهر صفت که باشد نتف یا حلق یا قص باسنان
وبمقراض بهتر ست وکسیکه موی سر ندارد او را مستحب ست راندن استره بر سر انتهی رواه ابوداود والدارقطني والطبراني والدارمي
باسناد حسن وقواه ابو حاتم في العلل والبخاري في التاريخ واعله ابن القطان ورد علیه ابن المواق فاصاب ودر حدیث علی
وعایشه است نزد ترمذی که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازینکه حلق کند زن سر خود را پس حلق بر زنان حرام ست ونزد شافعی
اگر کند مجزی باشد بکراهت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی من اجل سقایته فاذن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
که شب باش کند بمکه در شبهای منی از بهر منصب سقایهٔ زمزم که حوالهٔ بنی المطلب بود وعباس رئیس ایشان بود در انوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را به بیتوتت مکه وسقایه جای آب ست مراد بسقایه آب زمزم ست که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل میکردند
وبیت بمنی واجب ست نزد جمهور علما وسنت ست نزد ابو حنیفه وهمچنین در روایتی از شافعی واحمد ومعتبر در بیت اکثر لیل ست وهمچنین ست
حکم در مواضعی که قیام لیل در انجا مستحب ست وبعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت کفایت ست ودلیل قائل سنیت وی همین حدیث ست
میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه قسم اذن میکرد به بیتوتت مکه وجواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود ودر بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن وگاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت واین سخن ضعیف ست زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود
نزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت ومخالفت تمام مردم وترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وشک نیست که در ترک
سنت آثام ست واستیذان برای اسقاط آن اشارت بود ودر هدایه گفته بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی ست اگر
بلی بیتوتت کند در غیر منی وحاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وامیر المومنین عمر
ادب میکرد بر ترک آن انتهی وبعضی گویند این حکم مختص ست بعباس نه غیر وی وگفته اند وکسیکه محتاج ست بسوی آن در سقایه خود در سبل
وهو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تنها عباس اعداد ماء برای شاربین وآیا مختص باب ست یا ملحق ست بآن هرچه در معنی آنست از اکل وغیره
وهمچنین حفظ مال وعلاج مریض والحاق رای شافعی ست وحدیث عاصم که می آید دال ست بران انتهی متفق علیه در شرح السنه گفته هر که ترک کرد
مبیت این لیالی در منی از غیر مرخص له پس بروی دم ست نزد شافعی وگفت ابو حنیفه اساء ولا شیء علیه انتهی **وعن** عاصم بن عدی
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر ست حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار ست حاضر شد بدر را ومشاهد ما بعد او را
وگفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنابر آنچه از ایشان بگوش وی صلی الله علیه وسلم
رسیده ولیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود ومات سنه خمس واربعین وگفته اند شهید شد روز یمامه وعمر وی یکصد
وبست سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لرعاء الابل في البيتوتة عن منى بدرستیکه آنحضرت
رخصت کرد برای چرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوتت نکنند رخصت ست يرمون يوم النحر رمی کنند روز نحر
جمرهٔ عقبه را پستر کوچ کنند وشب بمنی نمانند ثم يرمون الغد ومن بعد الغد ليومين ثم يرمون يوم النفر پستر رمی کنند فردا
وبعد از فردا دو روز پستر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی وشتابی نکنند ودرینجا دلیل ست بر جواز عدم مبیت منی بعذر وبرینکه

خاص نیست بعباس و نه بسقایهٔ وی بلکه اگر کسی احداث سقایه کند جائز باشد و آنچه جائزست اهل سقایهٔ زمزم را رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم ومالک نیز وصححه الترمذی وابن حبان وله الفاظ وفی الباب عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رواه الدارقطنی واسناده ضعیف وعن ابن عمر رواه البزار باسناد حسن والحاکم والبیهقی در نیل الاوطار گفته استدلال کرده اند جمهور باین احادیث برانکه مبیت منا منجمله مناسک حج ست واختلاف کرده اند در وجوب دم بترک آن گفته اند واجب ست از هر شب یک دم روی ذلک عن المالکیة وگفته اند صدقه کردن یک درهم وقیل الطعام واز هر سه یک دم هکذا روی عن الشافعی وهو روایة عن احمد ومشهور از وی واز حنفیه آنست که نیست هیچ شی انتهی **وعن** ابی بکرة بفتح با وسکون کاف وتا در آخر صحابی مشهورست رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم النحر گفت خطبه کرد ما را آنحضرت روز نحر واین خطبهٔ عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز عید گذارد و نه خطبهٔ عید خواند واز اینجا شرعیت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت بهیئة هیئت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها وزمینها را بود دوازده ماه از انجمله چهار ماه حرام ست سه ماه پیهم آینده اند ذوالقعده وذوالحجه ومحرم ورجب مضر که میان جمادی الآخره وشعبان ست وفرمود کدام ماه ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم ما که نزدیک ست که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهرست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور او گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روزست این روز گفتیم خدا ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بغیر نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روزست در ماه شما که این ماه ست در شهر شما که این شهرست ونزدیک ست که ملاقی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید پس نگردید بعد از رفتن من از دنیا گمراهان که بزنند بعضی از شما گردنهای بعض را آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را وحکم شریعت را گفتند آری فرمود خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوید وعذر نیارید پس باید که برساند حاضر مر غائب را پس بسا رساننده یاد دارنده تر اند از کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون ست نزد مالکیه وحنفیه یکی در روز ترویه بمکه سابع ذی الحجه دوم روز عرفه سوم روز نحر وزیاده کرد شافعی خطبهٔ چهارم که در روز نحر باشد وخطبهٔ سوم را در ثالث نحر گفته نه در ثانی بسبب آنکه اول روز نفرست وحنفیه ومالکیه گویند که خطبهٔ یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد در حج ورد کرده اند بر ایشان باینکه صحابه آنرا خطبه نامیده اند ونیز آن مشتمل ست بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افادهٔ آن میکند وقد تقدم واین حدیث مشتمل ست بر تعظیم بلد حرام ویوم نحر وشهر ذی حجه ونهی از اموال ودماء ونهی از کافر گردیدن ونهی از قتال بعض بعض را وامر بابلاغ مسموع واین همه مقاصد خطبه هست **وعن** سراء بفتح مهمله وتشدید رای ممدوده بنت نبهان بفتح نون وسکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الرؤس گفت سراء خطبه کرد ما را رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحرست بالاتفاق واین خطبهٔ چهارم ست فقال الیس هذا اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد باوسط یا افضل ست یا اوسط بین الطرفین الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت سراء شنیدم آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روزست گفت واین همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند گفتند صحابه خدا ورسول او داناتر اند فرمود این اوسط ایام تشریق ست میدانید این کدام بلده است گفتند الله ورسوله اعلم فرمود این مشعر حرام ست

بعد ازو گفت نمیدانم من شاید ملاقات نکنم شمارا بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آبرو های شما حرام ست بر شما مانند حرمت
این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس پرسد شمارا از اعمال شما آگاه باشید که برساند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا
تبلیغ کردم لیکن چون قدوم آمد دیدیم ما بمدینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه فوت کرد صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابو داود باسناد حسن

وعن عایشة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم قال لها طوافك بالبیت وسعیك بین الصفا
والمروة یکفیك لحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه وسعی تو میان صفا ومروه کافی ست ترا
برای حج وعمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل ست برینکه کفایت میکند قارن را یک طواف ویک سعی برای حج وعمره وباین رفته است
جماعتی از صحابه وشافعی وغیره وحنفیه گویند لابدست از دو طواف ودو سعی واحادیث متوار داند بر معنی حدیث عایشه از عمر وجابر وغیرهما ودلیل
حنفیه قوله تعالی ست وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل ست واگرچه جز یک طواف نکرده واکتفا کرد
آنحضرت بر یک طواف وسعی وبود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت ست وآن قول آنحضرت ونیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک
با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود حجت نیست وبخاری گفته لا نعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن یطوف طوافین
ویسعی سعیین انتهی در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف وسعی قول مالک واسحق وداود وابن عمرست ودو طواف ودو سعی قول زید بن علی
وابن مسعود وشعبی ونخعی ست واجابوا عن احادیث الباب باجوبة متعسفة بعده ادله فریقین ذکر کرده وگفته ابو ثور احتجاج کرده است بر اکتفا
بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما همگنان را برای حج وعمره یک سفر ویک احرام ویک تلبیه همچنین یک طواف ویک سعی هم
کفایت میکند حکی هذا عنه ابن المنذر ومنجمله حجج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الی یوم القیامة ست وهو صحیح زیرا که بعد دخول عمره
در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست والسنة الصریحة الصحیحة احق بالاتباع فلا یلتفت الی ما خالفها انتهی در سبل گفته عایشه اهلال عمره کرده بود
چون حائض شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف وسعی وتقصیر شعر راس پس امر کرد اورا
آنحضرت باعراض از افعال عمره واحرام بستن بحج پس قارن شود ووقوف کند بعرفات وبجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا تطهیر
ومنجمله ادله بودن وی قارنه حدیث باب ست که طوافك بالبیت الخ چه صریح ست در آنکه وی متلبس بود بحج وعمره وتاویل قول آنحضرت که ترک کن
عمره را همان ست که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره وابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج وعمره بعد احرام بستن بنیت
خروج بلکه بتحلل از آن هر دو بعد استفراغ از انها انتهی **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلی الله
علیه وسلم لم یرمل في السبع الذي افاض فیه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه واز اینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا
طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف وداع هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم ست وعلیه الجمهور رواه الخمسة الا
الترمذي یعني احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وصححه الحاکم در مصفی گفته رمل مخصوص ست بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدوم باشد
یا طواف فرض در حج یا عمره ومعنی رمل اسراع ست در مشی با تقارب خطی واضطباع بجهت اتباع وآن نیز خاص ست بطوافی که در ان رمل باشد
ورمل مخصوص ست برجال دون نساء انتهی **وعن** انس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر
والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب بگذارد آنحضرت نماز پیشین ونماز دیگر ونماز شام ونماز خفتن پس ترخواب کرد خوابی اندک در
محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والآن نام موضعی ست معین بیرون مکه در جانب منی متصل بمعلی آنرا ابطح وبطحا

نیز گویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی حجه ثم رکب الی البیت
فطاف به پس تر سوار شد بعد خواب بسوی خانهٔ کعبه و طواف کرد بیت را طواف وداع و این روز نفر آخر بود که روز سوم ایام تشریق ست زیرا که
آنحضرت رمی چهار روز نفر بعد ظهر کرده و نماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسید و آنجا همه نمازها گذارد رواه البخاری وروی عن ابن عمر بمعناه

وعن عايشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالابطح وتقول انما نزله رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه كان منزلا اسمح لخروجه مروی ست از عایشه که وی منکر این را یعنی فرود آمدن در ابطح و میگفت که نیست نزول ابطح سنت
یعنی از مناسک حج و میگفت فرود نیامد رسول خدا در وی مگر بجهت آنکه نزول دران موضع سهلتر و آسان تر بود برای بیرون آمدن آنحضرت زیرا که
چون در ابطح نزول فرموده اسباب و متاع در آنجا گذاشته بمکه آمد و طواف کرده از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد گوییم و همین ست آن جای
که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم و صحیفهٔ قطیعه نوشتند و قصه معروف ست در سبل گفته و چون حکمت نزول این باشد پس این سنتی
برامت حی باید که تاقیامت هر که حج کند از امت فرود آید در آنجا انتهی رواه مسلم و بخاری هم روایت کرده مگر بتفاوت لفظ وفي الباب عن
ابی رافع اخرجه مسلم و علما اختلاف کرده اند در آنکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت ست یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر ست که آن از سنن حج
و تتمهٔ مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منی گفت ما فرود آینده ایم ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر
عهد کرده بودند و سوگند خورده که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت را بتسلیم ما نکنند و بما نسپارند
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا
ادا نماید و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرموده از جمله سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر و اکثر دیگر مردم
را بدان و در هدایه گفته اصح آنست که نزول آنحضرت بمحصب بقصد ارائت مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف
در نیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب ست بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و کردن صحابه آنرا بعد وی کما رواه مسلم
و دال ست بر استحباب تحصیب حدیث اسامه بن زید ان النبي صلى الله عليه وسلم قال نحن نازلون بخيف بني كنانة حيث قاسمت قريش
على الكفر يعني المحصب اخرجه مسلم والبخاري وابوداود والنسائي وابن ماجة زهری گفته الخيف الوادی و در حدیث ابی هریره است ان النبي
صلى الله عليه وسلم حين اراد ان ينفر من منى قال نحن نازلون غدا فذكر نحوه و حکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما
مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنیت کرده همچو عایشه و ابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی
و هر که اثباتش نموده همچو ابن عمر اراده کرده دخول را در عموم تاسی بافعال وی صلی الله علیه وسلم نه التزام آن و مستحب آنست که بگذارد آنجا ظهر
و عصر و مغرب و عشا و شب باشی کند اگرچه بعض شب باشد کما دل علیه حدیث انس و ابن عمر انتهی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود
و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و عهده دار بارخانهٔ وی بود آنجا فرود آمد و خیمهٔ آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت
چنانکه مسلم از وی روایت کرده و این قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده و عایشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده
و تطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود
اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا کرده اند و امام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب احسن ست و اگر نکند
چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد و نفر نمود با وی از منی و رسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر و بخواب رفت و گذارد هم در انجا نماز عصر بعد از ان فرمود سواری تو بیاید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی ست
و فرمود بکفی بزائد و این قول شیخ مبنی ست بر انچه گفته اند که نزول محصب سنت ست و لیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرهٔ عایشه بود رض
والله اعلم انتهی گویم اگرچه توقف تا عشا برای عمرهٔ عایشه رض باشد تمام اتباع در توقف دران تا نماز عشاست زیراکه گذاردن این هر چهار نماز در انجا
بحدیث صحیح ثابت شده و لیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجا نمی آرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس امر الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیراکه معلوم ست که جز وی صلی الله علیه وسلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم کذا
فی الاصل و درین صورت همزهٔ امر مضموم باشد و ناس نائب فاعل ان یکون آخر عهدهم بالبیت که باشد آخر زمان پیمان و امان ایشان
بخانهٔ کعبه کنایت ست از طواف وداع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شده
از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس ست باین لفظ بودند مردم که بر میگردیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگردد هیچیکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانهٔ خدا و این دلیل ست بر وجوب طواف وداع و به قال جماهیر السلف والخلف و این ست مذهب ابوحنیفه
و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت ست نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و جواب
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب ست چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب اوست
بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیراکه در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه و له الفاظ و وقت این طواف
از ثالث نحر ست و مجزی ست اجماعا و آیا مجزی ست پیش از ین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزا ست زیراکه آخر مناسک ست و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد از ان پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و ابوحنیفه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع ست در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیراکه وارد نشده است مگر در حج و نووی گفته بر معتمر هم
واجب ست ورنه لازم آید او را دم **وعن** ابن الزبیر نزد اطلاق مراد بدان عبدالله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این ست فاضل ترست از هزار نماز در مسجدی که سوای اوست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل ست ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی ست که در وقت خطاب موجود بود پس انچه زیاده کرده اند در وی بعد از ان داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بمائة صلوة و نماز در مسجد حرام
فاضل ترست از نماز در مسجد من که این ست بصد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن زنجویه و ابن عساکر از حدیث انس چنین ست صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این ست صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
از جابر این ست افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار هذا اسناد حسن و در سبل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کالشمس
فی الصحة ولا مخالف لهما من الصحابة فصار کالاجماع و قد روی بالفاظ کثیرة عن جماعة من الصحابة و عددهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهی

وتمام این صحابه بر شمرده و این حدیث و آنچه در معنی اوست دال ست بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین و بر
تفاضل این هر دو میان خود نا مختلف شده اند اعداد مضاعفت کما عرفت و اکثر دال ست بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر راست زیرا که آن صریح ست
و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجد وی صلی الله علیه وسلم خاص ست بموجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای عهد ست
گوییم و لقوله هذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف رح از ابن عقیل حنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود
هنگام تکلم وی صلی الله علیه وسلم بلکه تمام مزید علیه داخل ست درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احتراز ست از مزید فیه گوییم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند معا و گفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت
ابن ابی شیبه و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لو مد هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد دیلمی مرفوعا هذا مسجدی
وما زید فیه فهو منه و در سندش عبد الله بن سعید مقبری ست و هو واه و نیز دیلمی حدیثی دیگر بمعنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث معضل ست و ابن ابی شیبه از
ابی عمره آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پس گفتند صحابه اگر زیاده کنیم دران تا آنکه برسد بجبانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در سندش عبد العزیز بن عمران مدنی متروک ست و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع معضل ست و آنچه جز اوست کلام صحابی ست
پس تر عام ست این مضاعفت فرض و نفل را یا مختص ست باول نووی گفته عام ست و خالفه الطحاوی و المالکیة و استدلال کرده اند اینها بحدیث
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و گفت مصنف رح ممکن ست ببقای حدیث افضل صلوة المرء بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه ست
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد و اگرچه در خانه افضل باشد مطلقا گوییم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد
نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است دران مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو و زرکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
و گذاردن آن در بیوت افضلست گوییم دال ست بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صلوة نافله در خانه خود
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض باوجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعده این تضعیف مختص نیست به نماز بلکه غزالی
گفته هر عمل در مدینه با هزار برابر ست و بیهقی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این ست افضل ست از هزار نماز در ماسوای او مگر مسجد حرام
و جمعه در مسجد من که این ست افضل ست از هزار جمعه در ماسوای او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این ست افضل ست از هزار
ماه رمضان در ماسوای او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل و بالله التوفیق رد ا لا احمد
نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکروه ست
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب ست و هر که مکروه میگوید بجهت خوف ملل و قلت حرمت از انس و ملابست ذنوب میگوید زیرا که گناه
در انجا اقبح ست از غیر او چنانکه حسنه دران اعظم ست از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در انجا اقبح ست بنا بر قول
عمر و مجاهد و جماعتی ست که گفته اند سیئه مضاعف میشود در انجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیئه زیاده
بر یک گناه گفت نه مگر بمکه بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه معارض ست من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و حدیث فان عملها ای السیئة قال الله تعالی
اکتبوها سیئة واحدة پس صحیح آنست که آن سیئه یک سیئه است اگرچه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بران زرکشی در احکام المساجد
انتهی گوییم مراد بقول عمر این قول ست لخطیئة اصیبها بمکة اعز علی من سبعین خطیئة بغیرها و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود
اجر صلوات در مکه و همچنین اجر سائر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما بتضاعف سیئات دران نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل انتهی

شارح او ابن علان گفته قول او ومن قال ذلک مجاہد واحمد ای تبعا لابن عباس وابن مسعود رضی اللہ عنہم وبعض متاخرین گفته اند مراد مضاعفت مقدارست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بربساط ملک او ہیچ غیر وی نیست ودرین نظرست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین بران اگر گوئی که ثمره تغلیظ سیئات باآنکه سیئه واحده است وبودن او برابر صد ہزار سیئه چیست گوئیم در روایة آمده ومن زادت سیأته علی حسناته فی العدد دخل النار ومن استوت حسناته وسیأته عددا کان من اہل الاعراف انتہی واللہ اعلم وصححه ابن حبان گوئیم عبد اللہ بن عدی شنیده که آنحضرت پیغمبر میگفت والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله ولولا انی اخرجت ماخرجت رواه احمد وابن ماجة والترمذی وصححه وباین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکه افضل ست از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی اللہ علیه وسلم افضل بقاع ارض ست ومکه ومدینه افضل بقاع روی زمین ست واختلاف کرده اند در فضل این ہردو ماعدای موضع قبر شریف پس قول اہل مکه وکوفه وشافعی وابن وہب وابن حبیب مالکی آنست که مکه افضل ست والیه مال الجمهور ومذہب عمر وبعض اصحاب دیگر ومالک واکثر مدنیین آنست که مدینه افضل ست واستدلال کرده اول بحدیث مذکور ست وقد اخرجه ایضا ابن خزیمة وابن حبان وغیرہما وگفت ابن عبد البر این نص ست در محل خلاف پس لائق نیست عدول ازان واد عا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعه قبر که در وی رسول خداست وبرانکه بقعه مذکوره افضل بقاع ست وکسانیکه قائل اند بافضلیت مدینه استدلال کرده اند بحدیث مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة کما فی البخاری وغیره وبحدیث اللہم انہم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجه الحاکم فی المستدرک ونیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر دو مثل مکه پس فضل یافت انتہی شوکانی در نیل الاوطار بعد ذکر استدلال فریقین ببسط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببیان الفاضل من ہذین الموضعین الشریفین کالاشتغال ببیان الافضل من القرآن والنبی صلی اللہ علیه وسلم والکل من فضول الکلام الذی لایتعلق به غیر الجدال والخصام وقد افضی النزاع فی ذلک واشباہه الی فتن وتلفیق حجج واہیة کاستدلال المہلب علی افضلیة المدینة بانہا ہی التی ادخلت مکة وغیرہا من القری فی الاسلام فصار الجمیع فی صحائف اہلہا وبانہا تنفی الخبیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح واجیب عن الاول بان اہل المدینة الذین فتحوا مکة معظمہم من اہل مکة فالفضل ثابت للفریقین ولا یلزم من ذلک تفضیل احد البقعتین وعن الثانی بان ذلک انما ہو فی خاص من الناس ومن الزمان بدلیل قوله تعالی ومن اہل المدینة مردوا علی النفاق والمنافق خبیث بلاشک وقد خرج من المدینة بعد النبی صلی اللہ علیه وسلم معاذ وابو عبیدة وابن مسعود وطائفة ثم علی کرم اللہ وجہه وطلحة والزبیر وعمار وآخرون وہم من اطیب الخلق فدل علی ان المراد بالحدیث تخصیص ناس دون ناس ووقت دون وقت علی انه انما یدل ذلک علی انہا فضیلة لا انہا فاضلة انتہی کلامه

باب الفوات والاحصار

باب در بیان فوت شدن حج ومنع ازان حصر بمعنی منع ست قاله اکثر ائمة اللغة واحصار حبس وباز داشتن کسی را از سفر وکاری وتنگ گرفتن برکسی در سبل گفته احصار آنست که بمرض وعجز وخوف ونحو آن باشد وچون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند وقیل ہما بمعنی انتہی ولائمة ثلثة گویند که احصار نمی باشد مگر بعذر چنانکه در واقعه حدیبیه شده ومریض نزد ایشان باقی میماند بر احرام واگر عذر زائل گشت وحج فوت شد برآید از احرام بعمل عمره ونزد حنفیه احصار بمرض نیز می باشد

عن ابن عباس رضی اللہ عنه قال قد احصر رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه اورا از درامدن بمکه وعمره گذاردن پس برامد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان خود را ونحر کرد شتران خود را که ہمراه داشت واین نحر روز حدیبیه در حل بود یا حرم اختلاف ست دران وظاہر قوله تعالی والہدی معکوفا ان یبلغ محله دلالت بر آنست که نحر در حل بود ودر محل نحر

هدی برای محصر اقوال ست جمهور گویند ذبح کند جائی که حلال شود در حل یا حرم و حنفیه گویند نحر نکند مگر در حرم ابن عباس و جماعتی گفته اگر قدرت رسانیدنش بحرم دارد بحرم ذبح کند ورنه در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان ست در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل کرد یا حرم عطا گفته نحر نکرد مگر در حرم و وافقه ابن اسحق و اهل مغازی وغیره علما گفته اند در حل کرد و به قال الشافعی و گفته حدیبیه از زمین حل ست و حنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربة و عبادت جز در مکان خاص و بعضی گویند حدیبیه پارهٔ از حل و پارهٔ از حرم ست و شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم ست والظهر اول ست یعنی از حل بودن والله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علما در انکه احصار بچه چیز میشود اکثر برانند که بحبس حابس از عدو و مرض وغیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن مسعود مرد گزیده شده را که وی محصر ست و باین رفته اند گروهی از علما و منهم الحنفیه و گفته اند که میشود بمرض و کسر و خوف و این منصوص علیها ست و سائر اعذار مانعه مقیس اند بران و عموم قوله تعالی فان احصرتم الآیه دال ست بران اگرچه سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعدو زیرا که عام بر سبب خود مقصور نمی باشد و در ینجا سه قول ست یکی آنکه خاص ست با آنحضرت و نیست حصر بعد وی صلی الله علیه وسلم دوم آنکه خاص ست بمثل آنچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو کافر سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعدو کافر یا باغی در سبل گفته والقول المصدر هو اقوی الاقوال ولیس فی غیره من الاقوال الا آثار و فتاوی الصحابة حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دال ست بر ایجاب قضا بر محصر و مراد کسی ست که محصر شده از نفل و اما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب اتیان بآن در صورت منع از ادا و حق این ست که نیست دلالت در کلام ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار ست از اعتمار عام قابل و نیست کلام در انکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمرهٔ دیگر ست قضای عمرهٔ حدیبیه نیست امام مالک بلاغا آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب او در حدیبیه و نحر کردند هدی را و حلق کردند سرها را و حلال شدند از هر شی قبل از انکه طواف کنند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از انکه برسد آنجا هدی پس معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده باشد احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه اعاده چیزی بکنند و گفت شافعی که ذبح کند هر جا که محصر شود و حلال گردد و نیست قضا بروی بسال آینده زیرا که او تعالی ذکر قضا نکرده و از متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند و اینها عمرهٔ قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس و مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را بعدم تخلف از خود و عمرهٔ قضا و قضیه از ان گویند که میان آنحضرت و قریش مقاضات و صلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب ست در نیل الاوطار گفته و هذا هو الدلیل الذی ینبغی التعویل علیه ولکن یعارضه روایة الواقدی انتهی در بحر زخار گفته بر محصر قضا ست بالاجماع در فرض و به قال ابو حنیفه و اصحابه و کذا فی النفل انتهی و عن احمد روایتان والصواب ماقدمناه رواه البخاری و اختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر جمهور برانند که واجب ست و هو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه وسلم انه فعل ذلک فی الحدیبیة و دال ست بران قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت و مخالف ست دران مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر و عول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته والتمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة مایخالفه من القرآن والسنة من الغرائب التی تعجب من وقوع مثلها من اکابر العلماء انتهی ولیکن در سبل گفته که حق با مالک ست زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود و همین ست مراد بقوله تعالی والهدی معکوفا ان یبلغ محله و آیه دلالت نمی کند

برایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وحققناه فی منحة الغفار حواشی ضوء النهار **وعن** عایشه رضی الله
عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عایشه رض درامد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه وتخفیف
موحده وبعین مهمله بنت عم آنحضرت ست پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس زایید برای او عبدالله وکریمه را روی عنها ابن عباس وعایشه وغیرهما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
وضباعه صحابیه مهاجره است ووهم کرد غزالی وگفت ضباعه اسلمیه است وتعقب کرد او را نووی وگفت صواب هاشمیه است وبالجمله
آنحضرت بروی درآمد فقالت پس گفت ضباعه یارسول الله انی ارید الحج وانا شاکیة من اراده میکنم حج را ومن بیمارم فقال النبی
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند واشترطی وشرط کن وبگوان محلی حیث حبستنی
خدایا مکان برامدن من از احرام همان جاست که حبس کنی وباز داری تو مرا در انجا محل بفتح میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه
ولمسلم عن ابن عباس بنحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط وجماعه میگویند که نیست احصار مگر بعدو
ومیگویند که اگر مرض بیح تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بود وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست وبر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین ست مذهب ابوحنیفه وهرکه موافق اوست
در تحقق احصار بمرض وبعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط واین حکم مخصوص ست بضباعه والله اعلم وبصحت رسیده است
از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمارا سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد
واز احرام براید وبعد از ان حج را قضا کند بجهت این ست واز اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض ومصنف در تلخیص
گفته مروی ست از ابن عمر انکار اشتراط وتمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست باشتراط ونیست حجت دران بنابر مخالفت احادیث ثابته وادعا
کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ ست ومروی ست از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است ووی متروک ست وزعم کرد اصیلی که
ثابت نیست در اشتراط حدیثی واین زلل ست از وی از انچه در صحیحین ست شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنا تجاوز نکنم از ان
بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبیهقی گفته ثابت شده است این
حدیث با وجه وگفت عقیلی مروی ست از ابن عباس قصه ضباعه باسانید ثابته جیاد واخرجه ابن خزیمة من حدیث ضباعة نفسها ومن حدیث
انس وجابر رواهما البیهقی واخرج الضیاء عن ابن مسعود وعایشة وام سلیم الاشتراط وگفت بیهقی اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت
بسوی آن وانکار نمیکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی ودر سبل گفته درین حدیث دلیل ست برانکه محرم چون اشتراط کرد در
احرام خود پس عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود وباین رفته ست گروهی از صحابه وتابعین واز اهل مذاهب احمد واسحق
وهو الصحیح من مذهب الشافعی وهرکه گفت مرض در عذر احصار داخل ست گفته که مریض احکم محصر ست وظاهر حدیث آنست که وی محصر نیست
بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض ولازم نمی آید او را انچه لازم ست محصر را از هدی وغیره وگروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط ونیست
او را حکم وحدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف یا منسوخ یا حدیث ضعیف ست واین همه تاویلات مردود ست زیرا که اصل عدم خصوصیت
وعدم نسخ ست وحدیث ثابت ست در صحیحین وسنن ابوداؤد وترمذی ونسائی وسائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده باسانید کثیره از
جماعه از صحابه ومفهوم حدیث دال ست برینکه هرکه اشتراط نکرد در احرام خود نیست او را التحلل بلکه محصر میشود واو را حکم محصر ست علی ما هو الصواب

زیراکه احصار بغیر عدو هم میشود چنانکه بیاید **وعن** عکرمة کنیت او ابوعبدالله ست مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست
سماعت دارد از ابن عباس و عایشه و ابی هریره و ابی سعید و غیرهم رح و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمهٔ وی در مقدمهٔ فتح الباری
و ذهبی در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراح و عدم قبول وی اند **عن الحجاج** بن عمرو بن ابی غزیة بفتح غین معجمه و کسر زا و تشدید
یای تحتانیه **الانصاری** المازنی منسوب ست بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی ست معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو حدیث یکی از ان دو همین حدیث ست که عکرمه و جز وی از وی روایت کرده اند **قال** گفت حجاج **قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من کسر او عرج فقد حل** کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید کسر بلفظ
مجهول و عرج بکسر را الصیغه معلوم ست شوکانی گفته تمسک کرده اند بظاهر این حدیث ابوثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج
و بقیهٔ علما اجماع کرده اند بر تحلل و لیکن اصحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم نیاید
دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بچیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهی و در سبل گفته حدیث
دال ست بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض و غیره پس وی بمجرد حصول این مانع حلال میشود و اگرچه اشتراط نکرده است و نمیشود
محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که ابیح له ذلک و صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می برآید محرم از احرام خود بیکی از سه امر احصار بهر مانع
که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری ست که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در وی
اختلاف ست بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت و بعضی گویند اهلال کند بعمره و استیناف نماید
احرام را و نیست واجب بر وی دم نزد شافعیه و حنفیه زیراکه شرعیت دم برای تحلل ست و وی تحلل شد بعمره و همین ست اظهر بجهت عدم دلیل
بر ایجاب دم والله تعالی اعلم **وعلیه الحج من قابل** و بر وست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد
چنانکه مذهب ابوحنیفه است و گویند تقیید باشتراط تکلف ست **قال عکرمة فسالت ابن عباس وابا هریرة عن ذلک فقالا صدق** گفت عکرمه
پس پرسیدم ابن عباس و ابوهریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الانصاری **رواه الخمسة** یعنی احمد
و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابوداود و المنذری **وحسنه الترمذی** و در نسخه حسن صحیح و در
مصابیح گفته این حدیث ضعیف ست و توربشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل ست انتهی و اخرجه ایضا ابن خزیمة والحاکم والبیهقی و ابوعمر بن الخطاب
و در روایتی از ابوداود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در نیل الاوطار گفته احصار مختص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم ست مثل عجز
اعواز نفقه و ضلال در طریق و بقی سفینه در بحر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حصر بکسر و مرض و خوف ست و دیگران که مالک
و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مگر بعدو و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم و سبب این اختلاف
آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که اخفش و کسائی و فراء و ابوعبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مگر بمرض و اما بعدو پس آن حصر ست و بعضی گویند احصر و حصر بیک معنی ست و احصاری که در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بران و هو من الالحاق بنفی الفارق والله اعلم

خاتمة الطبع

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید + حمد ملک علام ست که از فرش زمین تا عرش برین هزاران دلائل یکتائیش پیداست + و از سمک تا سماک فراوان علامات بی‌همتائیش هویدا + و خوشترین مرام که بآن ذائقهٔ حقیق مسک الختام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب المنشر ست که جز استشمام روائح خلق عظیمش راه بسر منزل مقصود نبرده اند + و در نشیب و فراز نشأتین غیر وسیلهٔ عظیم و واسطهٔ مستقیمش سُلّمی برای ارتقای مدارج نجات حاصل نکرده + صلی الله علیه وعلی آله الاطهار واصحابه الکبار الی یوم القرار بعد ازین بر ضمائر ارباب حدیث مستتر مباد که درین ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاملین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینهٔ بحر احادیث نبوی + صحیفهٔ شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت نمای آثار جناب رسالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معارف حضرت الٰهی + احکام شرائع را جلوه‌گاهی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکدهٔ پیراسته + فتاوای مستند محدثین کرام + دستور العمل معتمد علمای اعلام + یعنی **مسک الختام شرح بلوغ المرام** که قلزمی ست مشحون بجواهر آبدار معانی لطیفه + و حدیقه ایست مملو باز هار و اثمار مبانی شریفه + دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی بانوار بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت باز هار فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدسی صفات کشاف معاقد علوم + نقاد جواهر فهوم + پیرو سنت مصطفوی + متادب بآداب نبوی + بحر الفائق تدقیق + بحر الرائق تحقیق + مقدام المفسرین + امام المحدثین + مسند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی سید محمد صدیق حسن خان بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال + که در توضیح مطالب و تنقیح مآرب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فخیم بکار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را اعلی ما یلیق بر روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که لختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + باهتمام عاجز هیچمدان راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور در اوائل محرم الحرام سنه ۱۲۹۰ هجری بآئین بهین و عنوان متین دست داد + انشاء الله تعالی جلد ثانی هم عنقریب قدم فراغ از تشکین سواد استکتاب ارتسام در بیاض دیدهٔ مطالعه خواهد نهاد فقط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العباد



فهرس مجلد اول بلوغ المرام

صحت نامۂ مسک الختام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب دادہ جناب مصنف علام

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۳	تاپیدرسالت	تاپیدسلت رسالت	۱۹	۱۳	طہورہ	ظہورہ	۵۵	۵	تکیل ابن آبوان	تکمیل ابن	″	۱۷	ایاحکم	اباحکم
″	۷	شرحی	شرح	۲۰	۱۹	ونادام	نادام	۵۶	۹	آبرجج	آبرنج	۹۴	۴	عیسی	عیسٰی
۳	۱	الجحر	اجحر	۲۳	۴	منتجر	مستبحر	۵۸	۱	سیرۃ	سبرۃ	″	۶	ابن علی	ابن عدی
″	۵	ومجمع	مجمع	۲۵	۲۷	لایقوم	لاتقوم	″	۲۷	اہل الیشان	اہلی ابن شان	۹۴	۹	حدودہ	ممدودہ
″	۲۱	والجواہر	الجواہر	۲۷	۶	نزوال	بزوال	۵۹	۱۳	ہمنی	بینی	۹۵	۷	بسیل	سبیل
۴	۷	وہاقطع	ویاقطع	″	۱۷	الخزرجی	الخزرجی	۶۴	۲۱	کالی	کافی	۹۷	۸	عنہا است	عنہا
″	۱۷	وردے	دردے	۲۸	۱۴	باذباب	باذہاب	۶۶	۱۹	قصل	فصل	۹۸	۱۵	مستحب نیست	مستحب ست
″	۲۰	باین	پس باین	۲۹	۱۹	ینجا	اینجا	۶۹	۱۷	مغری	مغربی	۱۰۴	۲۱	افالنقضہ	ان النقضہ
″	۲۴	سلام	اسلام	۳۱	۱۴	سیب	سبب	″	۲۷	مبتداست	مبتدات ست	″	۲۴	نفض	نقض
۶	۲۲	مرادم	مردم	۳۳	۸	باک	پاک	۷۱	۱۶	ازت	لذت	۱۰۵	۲	نفض	نقض
″	۲۴	لے	بے	″	۲۴	ابن و	ابن	۷۲	۱۰	خیر	خبر	″	۴	″	″
۸	۱۰	راحی	محی	۳۴	۶	وان	استوآن	″	۲۰	مد	مر	″	۱۲	″	″
۱۰	۶	ادعیہ	ادعیۃ	″	۱۹	نو	نوشی	۷۳	۲۵	کردہ اند	کردند	″	۲۲	مغیس	مقیس
″	۷	مزّہی	رمزّی	۳۶	۶	موت	فوت	۷۶	۱۸	بناکند	باید کہ بناکند	۱۰۶	۲۵	وصول اما	وصول ہائی
۱۱	۱۰	خمرمیہ	خزیمہ	″	۲۰	شہریۃ	شریعت	۷۷	۷	بنای	بنا	″	۲	نہ ازگردانیدن	نہ گردانیدن
″	۲۴	ان	لانّ	۴۲	۲۷	نمی بودم	نمی بود	۸۰	۱۲	ضیف	ضعف	۱۰۷	۷	تابودیم	تاآنکہ بودیم
۱۲	۱۱	وکیلالانتقاد	زرالانتقاد	۴۳	۲۴	بالیشان	بایشان	۸۱	۱۶	عابد	عاند	″	۲۱	عدوی	عدو
″	۱۹	قول	قول و	۴۴	۶	صیغ	ضیع	۸۲	۱۴	ہدیہ	ہدبہ	۱۱۱	۲۳	جل	حل
۱۳	۱	وحکم	درحکم	۴۵	۶	استخوتی	استخوانی	۸۳	۲۳	است	اند	۱۱۷	۱۷	راویۃ	راویہ
۱۴	۶	جیب	الجیب	″	۱۲	مزہ	ضرہ	۸۵	۲۴	درجنان المتقین	در اتحاف النبلاء	۱۲۲	۱۳	وسلم	وسلم را
″	۱۴	معسرین	معتبرین	۴۷	۴	اور باز	اورد	۸۶	۹	لمقت	بمقت	۱۲۳	۵	جوار	جواز
۱۶	۲۳	ماروردی	ماوردی	″	۵	آغار	آغاز	۸۸	۱۶	مراحیص	مراحیض	″	۲۵	اثزر	اتزر
″	۲۵	حندق	خندق	″	۷	صفہ	صفت	۸۹	۱۷	لمقت	بمقت	۱۲۶	۱۱	ابن کلا	ابن کلاب
۱۷	۱۴	بجنبد	نجنبد	۴۹	۳	دورترمیت	درو دست	″	۱۸	مدینۃ	مدینہ	۱۲۸	۲۴	بریدۃ بن	بریدہ بن
″	۲۰	کحمیدی	تحمیلی	″	۸	اسبلغ	اسبلغ	۹۰	۹	نیابذ	نیابد	۱۳۱	۲۱	الصبح	صلی الصبح
۱۸	۱۷	ستبتۃ	سنۃ	۵۱	۵	بطرتی	بطرق	۹۳	۱۰	قناۃ	قنات	۱۳۴	۱۰	تنور	تنّور
″	۲۴	الوحوسے	اقوی	۵۴	۲۴	تساخبر	تساخین	″	۱۱	قبرکہ	قبر	۱۳۵	۴	تقلیل	وتقلیل

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجر نیز باطل سیگردد بطلوع	فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	با آنکه
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	موقوف علیه
۱۴۲	۸	متاذل	متناول
۱۴۴	۲۷	اعاز	اغار
۱۴۷	۷	ونفس	درنفس از ان
۱۴۸	۱۲	درجامع	درجامع الاصول
۱۸۲	۵	بمسبجة	بمسبحة
۱۸۹	۱۷	جیش	حبش
۱۹۰	۹	فلیصبق	فلیبصق
〃	۲۶	برفوق	برقوق
۱۹۱	۲۰	خبر	جز
〃	۲۲	حُصاة	حصاة
〃	۲۷	قذات	قذاة
۱۹۷	۱۷	متوسط	توسط
۱۹۸	۶	که بسجده	مسجده
〃	۲۰	تسلیمسل	تسلیمش
۲۰۰	۸	عصے	عصبی
〃	۱۹	حی	می
۲۰۴	۱۵	مارودی	ماوردی
〃	۱۸	بیقی را	بیهقی
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	اُبَیّ و عُمَر
۲۰۷	۱۹	نسبت	بسنیت
〃	۲۳	عن	من
۲۱۲	۲۴	جبال	حیال
۲۱۶	۷	می بیند	می بینند
۲۱۹	۱۴	الانام	الامام
۲۲۰	۵	او	اوست
〃	۱۶	واز	از
۲۲۴	۲۵	باوجود	باوجود آن
۲۲۹	۱۷	میخواند	میخوانند
۲۳۱	۱۹	تهوی	یهوی
۲۳۲	۱۴	یقوم	تقوم
۲۳۴	۱۶	یکفت	نگفت
〃	〃	لتغسر	الشعر
〃	۲۵	اده	آمده
۲۳۵	۲۲	انجا	آرنجا
۲۳۸	۵	اوست	بعض اوست
۲۴۰	۱۱	مرا	مراد ضمن کسانی که دوست داشتند ایشان را
۲۴۵	۲۵	ازروی	ازوی
〃	〃	ازوی	ازروی
۲۴۸	۱۹	بنبائی معلوم	بنباء معلوم است
۲۵۶	۱	موفقه	موقفه
۲۶۰	۹	خبر	جزء
۲۶۲	۱	دلک	ذلک
۲۶۹	۲۵	تخفیص	تخصیص
۲۷۱	۷	هفت او	هفتاد
۲۷۲	۲۶	خیص	تخلیص
۲۷۳	۲۴	بعضی از	ازبعضی
۲۷۶	۷	بدست و	بدست
〃	۸	شفرات فالی قوله و بالقلم	+
۲۸۰	۱۴	قبل	صلی قبل
۲۸۷	۲۶	بعذی	من بعدی
۲۸۸	۳	ابن	ایرع
۲۹۱	۱۱	بقوته	یقویه
۲۹۵	۱۹	بالمنذر	ابالمنذر
〃	۲۳	بگذاردنا	بگذارد
۳۰۷	۱۵	وایشان	+
۳۰۸	۱۱	جماعت و منفردا	جماعة و منفردا
۳۱۰	۱۶	روایت	رواتب
۳۱۶	۲۵	بانچه	رابانچه
۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیظ
۳۱۷	۱۳	است ال	دال ست
〃	۲۴	وهمه این	واین همه
۳۱۹	۱۲	برشماست	لازم برشماست
۳۲۴	۱۲	واهی	داهی
۳۲۷	۱	نمار	نماز
〃	〃	حقر	حضر
〃	۵	اربعة برد	اربعه برد
۳۲۸	۴	متنفله	متقبله
〃	۱۸	اگرچند	اگرچه
۳۲۹	۷	نیت	بنت
۳۳۰	۲۳	د	و
〃	۲۴	د	و
۳۳۸	۹	روایت	رواتب
〃	۱۶	مبوک	تبوک
۳۴۵	۲۰	البحلی	البجلی
〃	۲۱	خمر	خبر
〃	۲۲	هُشام	هشام
۳۵۷	۱۴	قدّره	قدّر
۳۵۸	۱۷	ودلیل	دلیل
۳۶۵	۹	حاجدان	جاحدان
۳۶۵	۲۶	احسی	احمسی
۳۶۸	۲	المخزمی	المخرمی
۳۷۹	۱۳	عذو	عدد
〃	۱۸	بگذارد	نگذارد
〃	۲۵	بار	باب
۳۸۰	۱۹	نزک	ترک
۳۸۱	۹	جعفر جعفی	جابر جعفی
۳۸۴	۷	اونیهد	اوینهد
۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد را
۳۸۸	۲۷	بانفراد	انفراد
۳۹۴	۱۳	محازق	مخارق
۳۹۹	۱	صبری	طبری
〃	۲	خطب	خطیب
۴۰۳	۲	درار	دراز
〃	۲۷	فرُج	فرج
۴۰۴	۱۲	نمازرا	نماررا
۴۰۵	۳	زانزا	آنزا
۴۰۷	۸	الیحلی	البجلی
۴۱۰	۹	نمودی	نبودی
۴۱۲	۲۱	مکاید	مکابدت
〃	۲۷	قاالا	قالا
۴۱۴	۱۵	الشعثاه	الشعثاء
۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدان
〃	۲۷	اجبل	اجتلن
۴۲۰	۱	بیئی	سنّی
۴۲۴	۱۶	جعفر	جابر
۴۲۵	۱۴	افزتموبی	آذنتمونی
۴۲۶	۲۷	〃	〃

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	درآنها	ورانها
۴۳۰	۳	بیضاربست	بیضاءبست
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	محزمه	محرمه
۴۳۹	۱	تقوم	نقوم
۴۴۰	۳	غیرار	عیزار
〃	۱۰	اللحلاج	اللجلاج
۴۴۲	۱۶	یعید	یعبد
۴۴۳	۱۰	متخنمة	متحمة
۴۴۵	۱۹	الحمیصی	الحمصی
۴۴۸	۱۲	مصنف	مصنف
۴۵۱	۴	ترخیص تخسیس	تخصیص
〃	۱۹	بدرد	بدرد
۴۵۳	۷	صریحه	صریحه
۴۵۵	۷	وت	وقت
۴۵۶	۱	آتالم	اتاکم
〃	۱۲	قدقصنوا	قدافضوا
〃	۱۴	منفصے بوبال	منفضے بوبال
۴۵۷	۲۵	ابن اللبتیة	ابن الکبتیه
۴۵۹	۴	زا	را
〃	۷	شات	شاة
〃	۲۱	نشده	شده
۴۶۰	۱۷	نشات	نشاة
〃	۱۹	〃	〃
〃	۲۳	سنامهما	سامهما
۴۶۱	۲	شیاة	شیاه
۴۶۷	۵	حجزی	حجری
〃	۲۳	فراز	فراز

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۶۹	۱۸	اجزه	اجرة
۴۷۰	۲۷	یرای	بری
۴۷۱	۹	المیثره	المثیرة
۴۷۷	۸	القضیب	القضب
〃	۱۵	لازمکیست	لازم کیست
۴۸۰	۵	بست	نیست
〃	۲۶	منبی	سنبی
۴۸۲	۲۵	ثبانی	ثیاتی
〃	〃	العجاء	العجاء
۴۸۳	۱۶	یتسا	یتساء
۴۸۵	۱۷	بموتون	تعولون
۴۹۱	۱۳	ببایر	بیاید
۴۹۲	۱	برای آن	بران
۴۹۴	۶	المسلة	المسئلة
۵۰۳	۶	معنا	معنی
۵۰۹	۲	رور	روز
〃	۳	تنجروا	تنحروا
〃	۱۲	ابن داسه	ابن داسه
۵۱۱	۱	روائیب	روایت
〃	۵	مصنفی	مصنفی
〃	۱۳	موفوع	مرفوعا
۵۱۲	۸	مکرو	مکروه
〃	۲۳	سشد	سند
۵۱۳	۷	صاعم	صائم
〃	۹	نمة	ثمة
〃	۲۰	ورودو	ورود
۵۱۵	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنها
〃	۲۵	لیفة	لثیقه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵۱۶	۱۶	ناس	ناسی
〃	۱۸	قضا	قضاء
〃	۱۹	فراموش	فراموش
۵۱۸	۲۰	درق	درحق
۵۱۹	۱۱	متساول	متداول
۵۲۰	۲۳	کمانها	کما نها
۵۲۱	۲۳	کہ وقوع آن	وقوع آن
۵۲۳	۴	استما	استمنا
۵۲۵	۱۰	بگیر	بگیرد
۵۲۷	۷	السنیانان	السفیانان
۵۲۹	۱۴	وه ست	ده ست
۵۳۰	۷	اذکروا	واذکروا
۵۳۲	۱۴	روز شنبه	روزه شنبه
۵۳۳	۲۲	لاتبایع	لاتبایع
۵۳۴	۱۸	سودن بر نشست	سودن بر ست
۵۵۲	۹	لعذبتم	لعذبتم
〃	۱۳	من از	من
۵۵۴	۲۷	معین	متعین
۵۵۶	۶	تبکین	سبکین
۵۵۸	۲	زا	را
۵۵۹	۱۲	سعوا	اسعوا
۵۶۰	۱۳	مقدر بار	مقدرات از
۵۶۱	۱	اهل	اهلال
〃	۱۳	بدون احرام	بدون احرام
〃	۲۷	نفسا	نفساء
۵۶۲	۸	دریحنین	وتحنین
۵۶۳	۱۹	تنقب	تنتقب
۵۶۴	۲۷	فیفرق	فیعرق

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵۶۵	۱	احدمنا	احدمنا
〃	۵	محرم	محترم
۵۶۶	۱۲	یقبل	لم یقبل
〃	〃	حجة	حجیة
〃	〃	فی فهو	فهو فی
۵۶۷	۱۳	الف ممدود	الف ممدود
〃	۱۵	ابوای	ابواء
۵۶۹	۲۳	نعوض	بعوض
۵۷۰	۹	بہ تثنیه	بتثنیه
۵۷۲	۱۷	فدیه بدہد	فدیه بگیرد
۵۷۴	۲۴	تایید	تایید
۵۷۶	۱۶	مسبحة	مسبحة
۵۷۷	۹	باباقبیس	ابی قبیس
〃	۱۴	ابدوا	ابداء
〃	۲۵	برای	برای
۵۷۹	۱۹	موئی	مو
۵۸۰	۱۹	ابلاء	ایلاء
۵۸۶	۷	استتاره	استعاذه
۵۸۸	۱۵	وگرم	دگرم
۵۹۱	۳	غره	عتره
〃	۲۷	وارو	وارد
۵۹۳	۳	تعیر	تغیر
〃	۲۴	عربی	عرفی
۵۹۶	۱۵	روز نحر	بعد روز نحر
〃	۱۳	رمی کرد	رمی میکرد
۶۰۱	۱۳	خطر	خطیر

تمت